

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

و به نستعین

سبحانک اللهم یا قدوس و یا طیب النفس، اتمم لنا انوار معرفتک و ارزقنا حلاوت مغفرتک.

جهد نموده و هرچه از جامع ابن بیطار و دیگر کتب نقل آن ضرور و باعث انتفاع بوده استخراج کرده و دقیقه نامری نگذاشته و هرچه از کتاب تذکره اولوالالباب مشهور به جامع انطاکی که شیخ داود انطاکی بعد از جامع بغدادی تألیف نموده و در بعضی از امور مزیدی داشته، الحاق او را واجب دیده و به دستور هرچه ابن تلمیذ مؤلف مغنی و مصنف کامل الدویه و جامع الادویه امین الدوله و غیرهم ایراد نموده‌اند و در جامع بغدادی به نظر نرسیده بیان آن را لازم دانسته و هر چه از کتب معتبره مثل قانون و معالجات بقراطی و اختیارات ابن هبل و حاوی کبیر و صغیر و شفاء الأسقام و معالجات ایلاقی و کناش فاجر و ساهر و بختیشوع و مفذالسموم جالینوس و کامل الصنایع و مصنفات محمد بن زکریا و سایر کتب که فهرست اسامی آن جهت اختصار دیباچه در خارج کتاب مرقوم است و مقولات حنین ابن اسحق و مصنفات حکمای هند مثل ترجمه باهر و کتاب جوک و مستجوک و بهوجدیو و فیروز شاهی و سسرت اقتباس آن لازم بود، ملحق ساخت و به جهت اقتصار اسامی قائلین هر اثر را و دواء مجهول الماهیت که در کتب ملاحظه شده در قید تحریر در نیاورده و در ذکر درجات آنچه به تجربه و قیاس آنست دانسته به همان اکتفاء نموده مگر در بعضی که اشاره به آن لازم بوده ذکر کرده و دریافت زیادی این مجموعه بر اختیارات بدیعی و سایر کتب انصاف و دانش و استقراء پوشیده نخواهد و چون والد و جد این بی بضاعت منتسب به خادمی درگاه خواقین کامکار و سلاطین عالی مقدار و خاندان بهیئ مرتضویه و دودمان مزیه علییه صفویه بوده‌اند و این بی مقدار نیز به میامن اخلاص موروثی به ملازمت رکاب سپهر انتساب خلاصه ذریه پیغمبر(ص) ناصر چاکران ائمه اثنی عشر، حافظ ملت بیضاء خاتم الانبیاء ناشر مذهب حق ائمه هدی، شاهنش پادشاهان خاقان بن خاقان سلطان خواقین جهان، سکندر حشمت، صاحبقران سلیمان شأن بالقدر و الاسم و امکان لازال مؤیداً بالتأییدات السبجانیه و مؤیداً بادیه الجلال الربانیه مفتخر و سرفراز بود، لهذا این مجموعه مسمی به تحفه المؤمنین را مسمی به اسم سامی و نام گرامی آن مالک الرقاب موشح ساخت و با وجود عدم لیاقت، این اراده از آنست که خدمتی از این لایق تر به درگاه شاهنشاه نمی دانست پای ملخی نزد سلیمان بردن عیب است ولیکن هنر است از موری. التماس از ناظران این نسخه سقیم آنکه اگر خطایی مشاهده نمایند لباس اصلاح پوشند و به مجرد کتابت کتاب لفظ آفرین بدون مقابله و تصحیح

شکر شیرینی شربت حیات حکیمی را جل شأنه که به بی نصیبان ذاتی عرصه امکان مانده وجوبش رسیده و ظلمتبان نهان خانه نیستی را از روایح وجود جان در تن هستی دمیده مجردان بی تعلق در سرادقات خدمتش قائم مقام قائم به ذات و لباس پوشان عوارض در بارگاه حضرتش متلون به شئون صفات بزم سازان پیشگاه طاق علوی از کیفیت لطف نهانی در خروج و بی سر و پایان محفل سفلی از کمیت مائده ظهور در جوش از حکمت محکمش آبی علوی را با امهات سفلی نهایت ارتباط و روح مقدس را با جسم مدنس غایت اختلاط از دارالشفاء جودش خاک کالبد معلول انسان گلزار بهار ایجاد و اجزاء هر گل و خار و تراکیب هر برگ و بار از او و صحت نژاد باغ سایه پرور از سحاب فیضش ثمرهای امید به بار و دشت خاک نشین از بهار لطفش گلهای رنگارنگ در جیب و کنار مدبران کشور ناسوت در دهقانی روزگار از قدرتش صاحب اقتدار خطئه خاک و نایب مناب امر کل که خاتم انبیا و سرور رسل است از قرب سرمدیش صاحب لوای افتخار لولاک و امیر الامراء بارگاه کبریا که صاحب سریر لوکشف الغطاء است از ارتباط ازلیش مسندنشین دستگاه وصایت و الیان ولایات ارض و سماکه ائمه هدایند از عز ابدیش امین امانت ولایت رخش خطی کشیده در نکویی که بیرون نیست از ما خوبروی.

و بعد: بر ناظران حقایق رس مکشوف می دارد که والد این ذره بی مقدار میرزا محمدزمان تنکابنی دیلمی، طاب الله ثراه با وجود حدث صایب و ذهن ثابت مدتی در امر معالجات به دستور اجداد و استادان امجاد کوشیده و مجربات چندی از آن مخلف گشته خواست که در سلک جمع و ترتیب آورده با آنچه این خادم مخادیم نجیب محمد مؤمن حسینی طیب مجرب یافته و از صاحبان تجربه اقتباس نموده مجموعه سازد، بنابراین لازم دانست که بقدر امکان در تشخیص ادویه با رعایت اختصار پردازد و باعث دیگر آنکه چون مؤلف اختیارات بدیعی به لغت فارسی نوشته و مساهله در تحقیق ادویه و بیان خواص نموده و عطاران بی بضاعت به آن اکتفاء کرده کتب معتبره متروک گشته و از جهت اشتباهات او اکثر ادویه مؤثره مبدل به عدیم‌الخاصیه شده، خواست که بقدر امکان آنچه محققین این فن تحقیق نموده‌اند و هرچه صاحب اختیارات ذکر نموده در سلک تحریر آورده.

لهذا کتاب مالایسع الطیب جهله مشهور به جامع بغدادی را که در اکثر امور مناط اعتبار دانسته و فی الواقع مؤلف آن جزاه الله خیرا نهایت بذل

اما شرط اخذ ادویه آن است که هرچه حیوان باشد از حیوان صحیح الجسم جوان در فصل بهار در حین حیات یا فاصله بعد از ذبح باید گرفت و آنچه معدنی باشد در اوایل زمستان و باید مغشوش به خاک و سایر کثافات نبوده باشد و در رنگ و بو و جوهر معیوب نباشد و از معادن مشهور به آن بلد بهتر است و از نباتات ثمر را بعد از رسیدن و قبل از سقوط مگر آنچه نارس آن مطلوب باشد در آن صورت قبل از تمامی نمو و پرآب شدن باید گرفت و برگ را بعد از تمامی نمو و قبل از زرد شدن و تخمها را بعد از استحکام و اعتدال خشکی و گل‌ها و شکوفه‌ها را بعد از شکفتن و قبل از پژمردگی، مگر گل سرخ را که قبل از تمامی شکفتن بهتر است و شاخه‌ها را بعد از تمامی نمو و قبل از خشک شدن و بیخ‌ها را بعد از استحکام ثمر تا وقت ریختن، برگ بلکه آخر فصل خریف و صمغ و عصاره را در اوّل ریختن شکوفه می‌باید گرفت و باید وقت اخذ آخر روز و قبل از طلوع آفتاب و بعد از غروب نبوده و هوا صاف باشد و حفظ ادویه در مکان نمناک و جای بسیار گرم و در آفتاب نباید نمود مگر مطلب خشکی او باشد و هرچه از آفتاب قوتش زایل شود در سایه خشک باید کرد.

بدان که تأثیر دواء بالذات به کیفیت است و غذا تأثیرش به کمیت و تأثیر دواء در مزاج معتدل بالذات منحصر است به چهار مرتبه، چه هرچه بقدر اعتدال بعد از ورود به بدن معتدل و متغیر شدن اولاً از کیفیت بدنی اگر بدن ثانیاً تغییر محسوس از اثر او نیاید و از تکرار و زیادتی مقدار اثر او بقدر سهلی محسوس شود آن را معتدل گویند و اگر تغییر خفی دهد و از تکرار استعمال و زیادتی مقدار به حدّ ظهور رسد درجه اول نامند و هرگاه تغییر ظاهری غیر خفی دهد درجه ثانی و اگر نهایت تغییر دهد و به مرتبه فساد طبیعت نرسد درجه ثالث و هرگاه طبیعت را فاسد سازد و به حدّ هلاک رساند درجه رابع نامند و هر یک از درجات را عرضی می‌باشد که اول و وسط و آخر آن درجه گویند و تقسیم درجات به نحو دیگر که در کتب قدما و متأخرین ملاحظه شده و ذکر آن را لایق تر دانسته چنان است که به برهان ثابت شده که معتدل حقیقی منتع است و مادامی که کیفیت بی به حدّ غلبه و محسوس نرسد در عرض معتدل مجازی خواهد بود و غلبه آن به حدّی که یک چند زیاده بر سایر کیفیات باشد که اول مرتبه احساس است درجه اول نامیده‌اند و غلبه دو چندان را درجه دوم و علی‌هذا القیاس تا درجه چهارم که مرتبه افراط تأثیر است.

پس در حازّ مثلاً درجه دوم دو جزو حازّ غالب خواهد بود و در سوم سه چندان و در چهارم چهار چندان و شدت و ضعف کیفیات در مرکبات امر بدیهی است چنانچه در فلفل و حنطه مشاهده می‌شود و آن منوط بر کثرت و قلت اجزاء حازّه هر یک است بر سایر اجزاء و قدر شربت هر یک منوط است بر اثر فعل جزو غالب در مزاج معتدل که تجربه و قیاس مقتضی آن است پس اگر به حسب زیادتی و کمی مقدار شربت هر یک از ادویه در کیفیات محسوسه مشتبه به احساس کیفیت ذی مزاج مافوق و ماتحت آن شود سبب اشتباه مذکور قلت و کثرت مقدار و کمیت خواهد بود نه نفس کیفیت و مع هذا اشتباه کیفیت محسوسه به سبب قلت و کثرت کمیت

صاحب دردان پیرامون کتب طبّی نگردند و این مجموعه مشتمل است بر تشخیصات و دستورات و تشخیصات مبنی است بر پنج تشخیص:

تشخیص اول: در بیان سبب اختلاف اقوال اطباء در ماهیات و قوت و قدر شربت ادویه و شروط اخذ هر دواء و ذکر درجات و انقسام قوتها به اقسامه.

تشخیص ثانی: در ذکر صفات افعال ادویه و بیان افعال کلیه و مثابه آن و تفسیر اسامی و معانی لغاتی که در طی انشاء این مجموعه مذکور می‌شود و در کتب ادویه مفرد مدار علیها است.

تشخیص ثالث: در بیان ماهیت و خواص و کیفیت ادویه مفرد و اغذیه مفرد و مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت و آنچه بدان مناسب است.

تشخیص رابع: در مداوای سموم.

تشخیص خامس: در بیان اوزان و آنچه به آن متعلق است و دستورات منقسم است به سه قسم:

قسم اول: در بیان اعمالی که متعلق است به ادویه مفرده مثل شستن و سوختن ادویه و تمحیص و تشویه و امثال آن و طریق آشامیدن عشب و چوب چینی و ماءالجین و مانند آن و اعمال غریبه.

قسم دوم: در بیان اعمالی که متعلق است به ادویه مرکبه و ذکر معاجین و حبوب و سایر مرکبات.

قسم سوم: در معالجات با رعایت اختصار اللهم و فتنی لإتمامه فانک علی کل شیئ قدير و بعونک تيسر کل عسير.

تشخیص اول: در بیان سبب اختلاف اقوال اطباء در ماهیت و خواص و قدر شربت ادویه و شروط اخذ آن و ذکر درجات و قوتها به حسب مراتب.

بر ارباب فطانت پوشیده نماند که چون اکثر ادویه به حسب اماکن و فصول اربعه و به جهت خشکی و تری و تازگی و امثال آن مختلفه الصورت و ماهیت می‌باشند و هرگاه شخص آن را در بلدی دوز بلدی یا در فصلی دوز فصلی یا در حین تازگی یا در زمان خشکی یا در وقتی که نارس بوده مثلاً مشاهده کرده باشند به موجب محسوس خود بیان شکل و رنگ و طعم و غیر آن نموده و دیگری که در غیر احوال و اوقات مذکوره ملاحظه کرده بیان ماهیت آن را موافق اوّل ننموده و احاطه بر جمیع احوال هر چیز مقدور شخص واحد نیست و به دستور هر یک از خاصیت و نفع و ضرر آن را به حسب اطلاع خود ذکر کرده و ظاهر است که منحصر در آن نیست و به حسب اختلاف اوضاع فلکی و امزجه مختلفه تغییرات بسیار واقع شده و می‌شود و لهذا باعث اشتباه در ماهیت و قوت و خاصیت اکثر ادویه گردیده و ظاهر است که قدر شربت را بعضی نسبت به امزجه سابقه داده و جمعی قیاس به معتدل المزاج و بعضی قدری را منظور داشته‌اند که کمتر او را مؤثر ندانسته‌اند و بعضی اکثر مقدار را اعتبار نموده‌اند که زیاده از آن استعمال نتوان نمود و جمعی نسبت به ضعیف المزاج و قومی موافق قوی المزاج قدری معین ساخته‌اند و اولی مراعات حدّ وسط و احتیاط است.

اثریست غیر آثار مذکوره و تاثیر اجزاء غیر متفاعله مرکبات را مرتبه‌ای از مراتب نشمرده‌اند و قیاس مقتضی است که قوتها بقدر فواعل باشند و اندراج مرتبه اثر صورت نوعیه اجزاء غیر متفاعله غیر مماسه در تحت مرتبه اثر صورت نوعیه ترکیبی ظاهر نیست.

مخفی نماند که بعضی از مرکبات به صورت نوعیه‌اند، مثل خاک مخلوط به آب و کفی که مرکب است از آب و هوا و بخاری که مؤلف است از آب و آتش و هرچه با صورت نوعیه است یا محکم ترکیب می باشد به حدی که تحلیل اجزاء عنصری او ممکن نباشد مثل طلا یا تحلیل او بسیار دشوار باشد، مانند سایر متطرقات و آن معادن سبعة است و گویند بسایط متطرقات زیبق و گوگرد است چه هرگاه هر دو جزو در نهایت خوبی جوهر بوده گوگرد و قوه ناریه صابغه غالب باشد صورت ذهنی پذیرد و اگر زیبق غالب باشد با قوه باره صورت فضی گیرد و چون اجزاء ردی الجواهر بود کبریت کم باشد با قوه مائیه صورت قلعی یابد و هرگاه بدی جوهر بیشتر باشد سرب متکون گردد و اگر زیبق جیدالجواهر بوده اسباب صیغ وفور داشته بدی جوهر کبریت مانع باشد صورت نحاسی پذیرد و چون با این حال پیوست شدید غالب باشد صورت روی توتیا که خارصینی نامند فایض شود و اگر کبریت جیدالجواهر و زیبق ردی الجواهر باشد با عدم اسباب صیغ صورت حیددی عارض شود و انقلاب بعضی به بعضی به اعمال مخصوصه که رفع بدی جوهر هر یک شود ممکن است و غیر محکم ترکیب را هم مراتب می‌باشند، چون بعضی را تفریق اجزاء بسیار سهل است مانند گوگرد و نمک و بعضی را بسیار دشوار است.

و قدما فرموده‌اند که هرگاه مزاج دوایی را ندانند از تحلیل اجزاء او استنباط می‌توان نمود، چه هرگاه قدر معین او را به قرع و انبیق تقطیر کنند سایل آن اجزاء مائی و زید آن اجزاء هوایی و صاعدهش اجزاء ناری و ثفلش اجزاء ارضی خواهد بود، پس مزاج او را نسبت بقدر اغلب اجزاء متفرقه استنباط نمایند و از آنچه تشخیص امرجه توان نمود طعوم است چه حدود طعم از اثر کیفیت حاره و بارده و معتدله است. در ماده لطیفه و غلیظه و متوسطه بینهما و از فعل حار در لطیف حرافت ظاهر می‌شود و در غلیظ مرارت و در متوسط ملوحت و از فعل بارد در لطیف حموضت و در غلیظ عفوضت و در متوسط قبوضت و از فعل معتدل الحرارة و البرودت در لطیف دسومت و در غلیظ حلاوت و در متوسط از لطیف و غلیظ تفاهت و تعریف هر یک و بیان افعال آن بعد از این مذکور خواهد شد.

تشخیص ثانی: در ذکر صفات ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و بیان افعال کلیه و مشابه کلی و تفسیر اسامی و لغاتی که در این تألیف مذکور می‌شود و در سایر کتب ادویه مدار علیها است.

پوشیده نماند که ادویه و اغذیه را افعالی کلی می‌باشد مثل تسخین و تفریق حار و تبرید و تکثیف بارد و نرم کردن و سیلان فرمودن رطب و خشک کردن و امساک نمودن یابس و هر یک از ادویه را صفات مخصوصه می‌باشد که مشابه افعال کلی است، مانند تفتیح و تسدید و ردع و تحلیل و امثال آن و اغذیه مفرده را صفات منحصر است در هجده قسم:

باعث اشتباه سایر خواص مزاجی مرکبات نمی‌تواند شد و به جهت تبیین مراتب اربعه تاثیر کیفیت غالبه به نهج دیگر غیر آنچه اول مذکور شد بیان نموده‌اند که چون بدن مشتمل است بر افضیه مثل معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره در عروق و بر رطوبت ثانیه محصوره در عروق شغریه و فوهات سواقی و بر اعضا و روح در جمیع اجزاء مذکورات ساریست، پس هر چه بقدری که خالی از افراط و تفریط وارد بدن شود خالی از آن نخواهد بود که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر در هوای شاغل افضیه کرده و مفقودالآثر خواهد شد، که معتدل عبارت از اوست یا اثر آن باقی خواهد بود.

پس اگر تاثیر منحصر در روح مجاور مجاریست و تجاوز از آن در شأن آن نیست درجه اول اثر و اگر در روح و اخلاط تاثیر کند درجه دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبت ثانیه تاثیر نماید درجه سوم و اگر تاثیر آن در روح و خلط و رطوبت ثانیه و اعضا را شامل گردد که نهایت تاثیر است درجه چهارم و اکثر آنچه تاثیر او به مرتبه چهارم باشد سم قاتل است، مگر آنکه به حسب صورت نوعیه تریاقیت با او باشد و مراتب قوای ادویه منحصر است به سه مرتبه و قوت عبارت است از سبب موجب افعال آن و فی الحقیقه افعال محسوسه اوست در موضع ملاقی.

مرتبه اول فعل محسوس ادویه است به سبب کیفیت مشابه که در مبدأ ایجاد او از عناصر حاصل شده و مزاج اولی نامند. مرتبه دوم، فعل محسوس مزاج ثانی ذی مزاج ثانویست در ملاقی و آن از لوازم مرتبه اول است، چه آن ذی مزاج ثانوی مرکب است از اجزایی که هریک را کیفیت مزاجی اولی مختلف الاثر است، مثل تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل شده و اثر آن غیر آثار مزاج اجزاء خواهد بود چون ردع و قبض و هر چه را مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانی را اثر موافق آثار اجزاء مفرده اوست آن مرکب را متوافق القوه گویند و اگر مخالف باشد، مثلاً هم تسخین و هم تبرید کند متضاده القوه نامند و طبیعت به اذن خالق هر یک از قوه متضاده را در مکان خود استعمال می نماید در صورتی که عایق نداشته باشد مرتبه سوم از لوازم مرتبه اول و ثانیست، به واسطه افعال صورت نوعیه و بالخاصیه عبارت از اوست مثل فعل حجرالیهود در تفتیح حصاه که از لوازم کیفیت مزاج اوست که تقطیع اخلاط را لازم دارد و مانند اختصاص اسطوخودوس به دماغ که از لوازم حرارت مزاجی اوست که تلطیف اخلاط خاصه دماغی به واسطه صورت نوعیه می‌کند و مثل تریاق که از لوازم مزاج ثانوی او است که به واسطه صورت نوعیه رفع سم می‌نماید.

بدان که بنا بر مذهب شیخ‌الرئیس (قدس سره) و محققین که به بقای صور عنصری در مرکبات قایلند باید مراتب قوتها چهار باشند چه تصریح نموده اند که مرکب را مزاج اولی از کیفیت اجزاء متفاعله مماسه می‌باشد و تاثیر او مرتبه ایست از مراتب و به دستور مزاج ثانوی را هم اثریست غیر آن مثل شیر که مرکب است از مائیه و دهنیت و جنبیت و تاثیر او به مزاج ثانوی مرتبه دیگر است، از مراتب و همچنین صورت نوعی ترکیبی را

اودیبه: جمع وادی و به معنی کنار رودخانه‌ها است.

انکیاب: مراد از او نگاهداشتن عضو است به بخار ادویه که جوشانیده یا گرم کرده باشند.

اکتجال: به چشم کشیدن چیزی.

استنشاق: به بینی کشیدن چیزی مایع که بسیار سایل باشد.

حرف الباء:

بشع: به معنی بدمزه است و هر چه را طعم مرکب از مراره و قبض باشد به این اسم خوانند.

بصیص: نورانی و درخشنده.

بطایح: زمینها که در آن آب جمع شده باشد و به فارسی مرداب نامند.

بخور: هر چه دود او را استعمال نمایند.

بنگ: گره هایی که در ساق اشجار متکون شود.

پادزهر: اسم فارسی تریاق است و گویند هرچه رفع سم کند و مصنوع نباشد مخصوص به این اسم است.

پربور: به فارسی بلغور نامند.

بزر: آنچه از بار نباتات در غلاف و در قشر باشد، مثل خشخاش.

باقور: جمع بقر است.

باکوره: نخستین میوه ای که برسد به تر بریدن.

بزاق و بصاق: آب دهان.

بعر: به فتح اول سرگین.

بکر: شتر جوان و به کسر اول دوشیزه.

حرف التاء:

تفه: به معنی بیمزه است و مراد از او طعمی است که نه لذیذ باشد نه کریه و تأثیر او ترطیب و تلیین و ارخای بسیار و تولید بلغم است.

تریاق: به فارسی تریاک نامند و هرچه در شأن او باشد که حفظ قوت و صحت مزاج و روح به حدی کند که رفع ضرر سم نماید به این اسم نامند و گویند مخصوص صنایع است و اینکه افیون را تریاک می‌نامند به جهت حفظ قوت است که در این امر با تریاک اشتراک دارد.

تصفیق: آمیختن آب با شراب.

تعلیق: آویختن چیزی به گردن و به سایر اعضاء.

تکرج: به فارسی پی ور گویند و آن متغییر شدن طعم است یا بو یا هر دو.

تکلیس: به معنی ساروج کردن و سیراب نمودن و بهره برداشتن آمده و مراد از او مهیا ساختن بعضی از ادویه است به جهت نفوذ و سرعت تأثیر و دفع کردن ثقل و کثافت آن خواه به احراق باشد یا به عمل دیگر.

تصعید: آنچه به آتش اجزای او را صعود فرمایند و لطیف او را اخذ کنند.

حرف التاء:

ثمنش: لغت یونانی است و مراد از او هر چه از نباتات مابین درخت و گیاه باشد.

ثمره: بار نبات است، مثل خوشه و میوه و امثال آن.

اول: لطیف و صالح الکیموس و کثیر الغذاء مثل گوشت کبک و شراب و زرده تخم نیمبرشت.

دوم: لطیف و ردی الکیموس و کثیرالغذاء مانند کیوتر بچه.

سوم: لطیف و صالح الکیموس و قلیل الغذاء مثل انار و سیب و کاهو.

چهارم: لطیف و ردی الکیموس و قلیل الغذاء مانند ترب و پیاز و هرچه تند و تلخ و شور باشد.

پنجم: غلیظ و صالح الکیموس و کثیرالغذاء مانند گوشت گوسفند و زرده تخم مرغ که زیاده پخته شده باشد.

ششم: غلیظ و ردی الکیموس و کثیرالغذاء مثل گوشت گاو و اسب و کبش.

هفتم: غلیظ و صالح الکیموس و قلیل الغذاء مانند امروود و به.

هشتم: غلیظ و ردی الکیموس و قلیل الغذاء مثل گوشت قاق که قدید گویند و مانند کومه.

نهم: متوسط اللطافه و الکثافه که صالح الکیموس و کثیرالغذاء باشد مثل گوشت بره یکساله که تغلی نامند.

دهم: متوسط و ردی الکیموس و کثیرالغذاء مانند کلم رومی که قنبیط عبارت از اوست.

یازدهم: متوسط و صالح الکیموس و قلیل الغذاء مانند انگور.

دوازدهم: متوسط و ردی الکیموس و قلیل الغذاء مانند زردک.

سیزدهم: متوسط و صالح الکیموس و متوسط الغذاء مانند جوجه که خوب پخته شده باشد.

چهاردهم: متوسط و ردی الکیموس و متوسط الغذاء مانند جوجه‌ای که خوب پخته نشده باشد.

پانزدهم: لطیف و صالح الکیموس و متوسط الغذاء مثل نان گندم که بسیار خوب پخته شده باشد.

شانزدهم: غلیظ و صالح الکیموس و متوسط الغذاء مانند گوشت گوساله.

هفدهم: لطیف و ردی الکیموس و متوسط الغذاء مانند نان بد پخته.

هجدهم: غلیظ و ردی الکیموس و متوسط الغذاء مانند کلم بوته دار که کرنب عبارتند از آن است.

و تفسیر اسامی و بیان فعل هر یک و صفات آن به ترتیب حروف به این نهج است:

حرف الألف:

اکال: یعنی خورنده عضو، هرچه به سبب افراط تحلیل و جلا و تفریق و نفوذ، نقصان جوهر عضو نماید، به این اسم نامند.

اصل: به معنی بیخ است، اعم از آنکه از شجر یا از گیاه باشد.

اغصان: به معنی شاخه‌ها است و مخصوص شجر و گیاه ساقدار است.

اکلیل: به معنی تاج و ابر تاریک و غیر آن آمده است و در ادویه مراد از او چتری بودن شکوفه و بار نباتات است و اکله و اکلیل جمع آن.

آجام: به معنی نیزار است.

خفیف: به معنی سبک و آنچه بر طبع احتمال آن آسان بوده و سریع‌النزول باشد.

خمل: به معنی پرز است و در ادویه هر چه شبیه به پرز بر سطح او ظاهر باشد مثل آنچه بر روی به می باشد.

خاتم: به معنی تمام کننده و عبارت از او چیزی است که به سبب تخفیف در سطح جراحت تفرقی نگذاشته پوست برویاند.

خلع: بیرون رفتن سر استخوان است از مکان خود.

خیلع: سست.

خلعلع: اسم صبیغ است.

خروع: سرگین طیور.

حرف الذال:

دسم: هر چه زبان را نرم و اجزاء او را منبسط نماید بی احداث حرارت و به فارسی چرب نامند و فعل او ترطیب و تلیین و ارخاء بی احداث سخونت است.

دواء مطلق: آنکه تأثیر به کیفیت کند و جزو بدن نشود.

دواء غذائی: آنکه تأثیر کیفیت او زیاد بر تأثیر کمیت او باشد.

دواء سمی: آنکه به کیفیت تأثیر او موافق مزاج بوده و بالخاصیه کشنده باشد مثل افیون دابق و آنچه به جهت لزوجه کثیفه به دست چسبند مثل دبق.

دهنی: آنچه در جوهر او چربی موجود باشد و باعث سرعت اشتعال او گردد مثل مغزها و تخمها.

دلوک: به معنی مالیدن است و مراد از او آنچه از سنونات که با انگشت بر دندان بمالند.

حرف الدال:

ذفر: بدبوی.

ذرور: آنچه ساییده و بی مایع بر عضو پباشند.

ذوالخاصیه: آنکه تأثیر به صورت نوعیه کند اعم از آنکه زهر باشد یا دفع زهر کند.

حرف الراء:

رض: کوفتن.

رخو: نرم و سست.

رخص: به فتح اول و ثانی به ناز پرورده و در ادویه هر چه نازک و زودشکن باشد.

رزین: آرامیده و مرد بردبار و در ادویه آنچه در متانت و خوش جوهری تمام باشد.

رادع: آنکه مواد را مانع از ریختن به عضو شده و اعضاء را قابل ورود آن نسازد و ردع مقابل جذب است.

رمص: رطوبت غلیظه که در اطراف پلک چشم جمع شده و چسبنده باشد.

ردی الکیموس: آنچه از او اخلاط غیر معتدل القوام والکیفیه متکون شود.

ثقیل: به معنی گران است بر طبع و دیر فعل بوده و سریع‌النزول نباشد.

حرف الجیم:

جریش: نیم کوفته که بلغور نامند.

جرله: به رای مهمله زمین سنگلاخ است.

جبر: کسر عضو شکسته را بستن.

جالی: به معنی پاک کننده است و فعل آن رفع کردن رطوبات لزجه از سطح عضو مانند انزروت و هر جالی ملین طبع است اگر چه بی قوه مسهله باشد.

جاذب: به معنی کشنده است به طرف خود و فعل او تحریک فضلات است به سبب حرارت از مکان آن به جانب خود مثل ثافسیا و آنچه شدید-الجذب باشد، پیکان و خار را از عمق بدن می کشد مثل گوشت حلزون جامد به معنی بسته شده است که در شأن او سیلان باشد و بالفعل سایل نباشد مثل موم.

جمه: به فتح اول و ثانی آب گرد آمده و جمع شده و جزو چیزی.

جفاف: خشکی.

حرف الحاء:

حامض: به معنی ترش است و فعل او تلطیف و تفتیح و تقطیع و تنقیه مجاری و تبرید و تجفیف و تسکین صفراء و اطفاء تندی خون و تولید ریاح و مضر بر اعصاب است و هر چه زبان را اندک بگزد و با قلیل جلا و عذوبت و تقطیع باشد حامض نامند.

حاکه: آنچه از ساییدن دو چیز پیدا شود.

حلو: هر چه زبان را منبسط سازد و اندک حرارت در او احداث کند و لذیذ باشد شیرین نامند و فعل آن نرج و تلیین و جلا است و کثیرالغذاء و محبوب قوتها و معطش باشد.

حریف: به معنی گزنده است که اجزاء آن در زبان فرو رفته و بسیار بگزد و تفریق اجزاء او نماید و فعل آن تحلیل و تنقیه و تعفین و احراق و تلطیف است به جهت شدت حرارت.

حاد: به معنی تند است و آن مرکب از تلخی و حرافت است و فعل او مثل فعل اجزاء او است.

حلاق: سترنده.

حمول: اعم از فتیله و فرزجه است.

حب: آنچه در ثمر بارز باشد و بی غلاف، مثل گندم و جو.

حمل: بار نباتات اعم از ثمر و مشابه به ثمر است.

حلیب: شیره تخمها و غیر آن و شیر تازه دوشیده است.

حشیش: گیاه خشک و شبیه به خشک شده و گویند مخصوص نباتی است که بر روی زمین پهن نبوده با ساق باشد و به حد ثمنش نرسد.

حرف الخاء:

خاثر: آنچه اجزای خلط را به هم آورد.

صفق: به فتح اول و سکون ثانی آب که بر ادیم یا مشک نو ریزند پس زرد گردد و به معنی طرف و کنار و در نباتات آنچه چین دار و با زردی و میل به طرفی داشته باشد و مستقیم نباشد را مصفق نامند.

صخره: زمین سنگستان.

صالح الکیموس: آنچه از او خونی متولد گردد که به همه جهت اعتدال داشته باشد و سایر اخلاط مخلوط به او بقدر طبیعی باشد و خلط بد از او به هم نرسد.

حرف الضاد:

ضمد: آنچه از غلیظ القوام که مایع و نرم باشد بر عضو بمالند و ببندند اعم از آنکه موم روغن داشته یا نداشته باشد.

حرف الطاء:

طلا: آنچه از رقیق القوام بر عضو بمالند.

طبیخ: آنچه جوشانیده و آب او را استعمال نمایند.

طیب: به سکون ثانی خوشبو و به تشدید آن پاکیزه.

طری: تازه.

طحن: خورد کردن.

طاحونه: که آسیا باشد مسمی به اسم لازم او است.

طافی: آنچه بر روی آب ایستد.

طبرزد: عبارت است از خالص هر چیزی.

حرف العین:

عفص: به کسر الفاء، طعم زمخت که زبان را درشت سازد و اجزاء او را به سبب پروتد به هم آورد و فعل او تبرید و تکثیف و خشونت و ردع است.

عاصر: آنچه با وجود به هم آوردن اجزاء عضو بفشارد مانند ضماد دانه تمر هندی در دمل که در فارسی فشارنده گویند.

عشب: به ضمّ اول و سکون گیاهیست عصیر آب افشرده از نباتات که منجمد نشده باشد.

عصاره: به معنی عصیر است اما در آنچه با آتش و آفتاب منعقد کرده باشند استعمال می نمایند.

عنقود: خوشه انگور و نباتات و عنایید جمع آن است.

عطر: بوی خوش.

حرف الغین:

غرغره: آواز مختلف است که از حلق آید و مراد از او حرکت دادن مایعات است در حلق و فرو نبردن آن.

غض: به ضاد معجمه نارس از نباتات.

غسال: به معنی شستشو دهنده است و آنچه جلای سطح عضو به اعانت رطوبت مایعه دهد مانند ماء الشعیر.

غلیظ: به معنی کثیف است و در اغذیه بیشتر متداول است و استعمال لفظ کثیف در ادویه.

رجیع: فضله هضم اول انسان.

رسوب: ته نشین مایعات و آنچه در مایعات اندازند و بر روی آن بایستد را راسب نامند.

روث: سرگین حیوانات.

حرف الزاء:

زعوقه: طعم بسیار کریه و مرکب از مرارت و ملوحت است.

زهر: شکوفه.

زغب: اول موئی که در حیوانات برآید و اسم کیمخت است که ساغری باشد و در ادویه آنچه بر سطح او چیزی شبیه به موی تازه باشد را مزغب نامند.

حرف السین:

سایل: آنچه اجزاء او در جهات حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزاء او منقطع شود یا نشود مثل آب و روغنها.

سباخ: شوره زار.

سبطه: ساحل کنار دریا.

سنون: آنچه به دندان بپاشند و بمالند و مقوی جوهر او باشد.

سم: به فارسی آنچه زهر نامند و به سبب ضدیت کیفیت باشد و خاصیت مزاج را فاسد سازد مانند نیش.

سحق: آنچه بسیار نرم ساییده باشند.

سهک: بدبو شدن گوشت و بوی عرق که از بدن آید.

سهل: زمین نرم.

حرف الشین:

شطب: به ضمّ اول و ثانی از قانون الادب، جوهر شمشیر و به فتح اول و سکون ثانی از قاموس اللغه، جدا گردیدن و دور شدن و پوست باز کردن است و در ادویه آنچه به این صفات باشد مشطب گویند.

شجر: نباتی که با ساق خشبی باشد و کامل او آنکه با اجزاء تسعه نباتی باشد و آن ثمر و ورق و لیف و صمغ و بزر و قشر و اصل و عصاره و حبّ است مثل درخت خرما.

شرف: به ضمّ اول و فتح ثانی کنگره های کوشک است و در ادویه آنچه در اطراف زواید و برآمدگی داشته باشد را مشرف نامند.

شمه: آنچه بو کنند.

شتر: به فتح اول و ثانی دریدن پلک چشم زیرین.

شماخ: کوه بلند.

شندق: به فتح اول و سکون ثانی فراخی گوشه دهان.

شدخ: به فتح اول و سکون ثانی سر شکستن و فراخی سفیدی بر روی اسب و شدخ عضل به معنی از هم باز شدن است.

حرف الصاد:

صفیق: پوست درشت.

حرف الفاء:

فتیله: به معنی شافه‌ای که مخصوص دبر باشد.

فزوجه: شافه‌ای که قبل و رحم را مخصوص باشد.

فرفیری: به معنی رنگ بنفش است.

فاتر: نیم گرم.

فسخ: از هم جدا شدن.

حرف القاف:

قابض: طعم گیرنده را نامند که اجزاء زبان به هم آورد و درشت نسازد و فعل او تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویت اشتهاست و در غیر طعم مراد از او حابس است که به سبب به هم آوردن اجزاء عضو حبس و استمساک نماید.

قطور: آنچه در گوش و اعضاء بچکانند.

قاشر: هرچه به حدی جالی باشد که چرک از سطح استخوان تواند زدود و در سطح جلد تقشر نمود.

قاتل: آنچه از ضدیت هلاک سازد و مرادف سم است و بعضی گفته‌اند زهر حیوانی مخصوص به اسم سم و غیر حیوانی مختص به قاتل.

قضبان: شاخه‌های گیاه بی ساق و قضیب واحد اوست.

قنبه: به ضم اول و ثالث و سکون ثانی قباى خوشه کشت.

حرف الکاف:

کیلوس: کشکابی است که از هضم معدی به هم رسد شبیه به کشک محلول.

کیموس: اخلاط متولده از هضم کبدی است.

کثیر الغذاء: آنچه اکثر مقدار او جزو بدن شود.

کمداد: آنچه گرم کرده بر عضو ببندند مثل تکمید سبوس گندم.

کثیف: به خلاف لطیف است و آن چیز است که اجزای او به دشواری قبول انفعال از کیفیت بدنی کند و نفوذ در اجزاء بدن به سرعت ننماید.

کاسر الریاح: آنچه قوام ریاح غلیظه را به حرارت رقیق ساخته رفع نماید مانند تخم سادات.

کاوی: به معنی داغ کننده است و مراد از آن آنچه جلد را به جهت احراق و تجفیف به هم آورد و مجاری خلط سایل را مسدود سازد مثل زاج در رفع نرف الدم جراحت.

حرف اللام:

لطوخ: به معنی اندودن چیزی است بر عضو که از طلاء غلیظ تر و از ضمد رقیق تر باشد.

لصوق و لزاق: آنچه بر عضو بچسباند و با چسبندگی باشد.

لعوق: به معنی انگشت پیچ است که از معجون رقیقتر باشد.

لعابی: آنچه از خیسانیدن او در آب، اجزاء آن مخلوط به رطوبت شده و چیزی لزج به هم رسد و چون برشته کنند الزاق او رفع می‌شود.

لطیف: آنچه در شأن او باشد بعد از ورود به بدن منقسم گردیدن به اجزاء بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزاء بدن به سرعت کند مثل زعفران.

لزج: آنچه در شأن او بوده باشد بالفعل یا بالقوه در حین تأثیر حرارت مزاجی در او که قابل امتداد گشته و منقطع نگردد مثل خبازی.

لحاء: ریشه‌های باریک نباتات.

لخلخه: آنچه با مایعات در ظرفی کرده بر هم زده و بو کنند.

لیف: آنچه از اصول و لحاء نباتات روید و باریکتر از لحاء باشد.

لاذع: هرچه به کیفیت حاره لطیفه نفوذ در اجزاء عضو نموده تفرق اتصال در منافذ قریب به هم احداث کند و نفوذ هر جزو آن به انفراد محسوس نباشد مثل ضماد خردل با سرکه.

حرف المیم:

مالح: شور، آنچه در زبان نفوذ کند بدون گزندگی و جلا دهد و فعل او تفتیح و تحلیل و تسخین و جلا و غسل به اعتدال است.

مر: تلخ و هر چه به سطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهت بوده و طبع را به هم زند و فعل او تسخین و جلا و منع تعفن است.

ملطف: آنچه به حرارت معتدله رقیق کردن خلط غلیظ در شأن او باشد مثل حاشا.

مغلظ: آنچه به خلاف ملطف باشد.

محلل: هرچه در شأن او باشد که تفریق خلط به حرارت منجره و اخراج اجزاء آن جزء ابعاد جزء از موضع اشتباک خلط کند مانند جند محمد و هر چه ضد محلل باشد گویند مخصوص بارد و قابض است.

مخشن: هرچه سطح عضو را درشت کند و اجزاء او را بلندی و پستی مختلف سازد اعم از آنکه به سبب تکثیف او باشد مثل عقص یا به جهت تفریق اجزاء مانند خردل.

ممسس: آنچه سطح عضو را نرم و یکسان سازد و او ضد مخشن است.

مفتح: آنچه منافذ عضو را از مواد دور سازد تا آسان شود اخراج خلط مجتمع از مسالک آن مانند فطراسالیون و هرچه حریف و مر لطیف و سایل لطیف مایل به حرارت و مایل به اعتدال و هرچه حامض لطیف باشد مفتح است.

مرخی: هرچه عضو را سست کند به حرارت و رطوبت مزاجی و قابل تمدید سازد مثل تخم کتان.

مصلب: آنچه ضد مرخی باشد.

منضج: آنچه خلط را قابل دفع سازد اعم از آنکه رقیق را غلیظ کند چون خشخاش و یا بالعکس آن مانند طبیخ حاشا یا منجمد را نرم سازد چون حلبه.

مقطع: آنچه سبب حرارت لطیفه نفوذ کند ما بین خلط لزج و سطح عضو ملاسق آن و رفع آن نماید بدون تصرف در قوام خلط مانند سکنجبین.

مفشی: هر چه ریاح مجتمعه را متفرق ساخته، قابل دفع کند.

محرک: هرچه به سبب قوه نافذ حاره تحریک اجزاء لذاعه به مسامات کند مثل انجره.

معطش: آنچه طبیعت را مشتاق ترویج سازد اعم از آنکه ترویج او با آب شود مثل معده و جگر یا به هوا مثل دل و ریه.

معطس: هر چه به قوه نافذه تحریک مواد دماغی به جانب خیشوم کند و به سبب دفع آن عطسه حادث گردد.

مصلح: آنچه اصلاح حال مأكول و مشروب نماید اعم از آنکه رفع ضرر آن کند یا معاونت بر فعل او نماید یا حفظ قوت یا کسر حلت او کند یا بدرقه به جهت وصول او به اعضاء گردد.

موسخ: آنچه منع خشک شدن جراحت کند و رطوبت او زیاد سازد مثل موم روغن.

مدمل: هر چه به سبب تجفیف و تکثیف رطوبت سطح جراحت را لزج و چسبنده کرده و دهن زخم را به هم آورده مانند دم الأخوین.

ملخم: آنچه به سبب تخفیف لطیفه و تعدیل مزاج خونی که وارد موضع جراحت شود منعقد ساخته و مستحیل به گوشت کند و او را منبت اللحم نیز گویند.

مسیخ: به معنی بی مزه است و با تفه مرادف می باشد.

مایع: آنچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد.

مزوات: پراکنده.

مفرق: به فتح اول و کسر ثالث تارک سر و در ا ثمار و گلها هر چه سر او هموار نبوده و زواید داشته باشد مفرق گویند.

معقف: خمیده و کج شده.

مضغ: خاییدن چیزی.

موضوع: هر چه را خاییده باشند.

مسبت: آنچه خواب آورد و با منوم مرادف است.

مسکر: هر چه مستی آورد اعم از آنکه با تفریح باشد یا نباشد.

مضمضه: هر مایعی که در دهن حرکت دهند.

مروخ: مالیدن چیزی بر اعضاء.

مسوح: آنچه در مالیدن آن بر بدن بسیار مبالغه در دلک عضو نکنند.

مبرود: آنچه به سوهان خورد کرده باشند.

منخول: آنچه پخته باشند.

متن: بدبو.

مصول: آنچه که در شستن او مبالغه کرده باشند.

محرَق: آنچه در سوختن به حله رمادیه نرسد.

حرف النون:

ناشف: آنکه جذب رطوبت سیاله کند اعم از آنکه منافذ او مریی نباشد مثل آهک آب ندیده یا مریی باشد مثل اسفنج و ناشف را قحل نیز نامند.

نجم: نبات بی ساق است.

نبطی: در لغات مراد از لغت قومی است و در ادویه مراد خودروی که کشته باشند.

محرَق: آنچه به قوه حرارت نافذ تفریق اجزاء عضو نموده و اخلاط او را به سبب حلت فاسد و واجب الدفع ساخته و طبیعت دفع اجزاء فاسده کند مثل بلاد.

محمَر: آنچه به سبب حرارت جذابه جذب خون به ظاهر جلد کند مثل ضماد آن چیز با خردل.

محرَق: هر چه به قوه نافذه تحلیل اجزاء لطیفه و رطبه کرده و احداث رمادیه نماید مثل فریون.

مفتت: آنچه تفریق اجزاء خلط متحجر کند مثل زجاج محرَق.

معفن: هر رطوبت عضو را فاسد سازد به نوعی که بدل مایتحلل او نتواند شد بدون احداث احراق و تأکل مانند زرنیخ.

مقوی: هر چه تعدیل مزاج و قوام اعضاء به حلتی کند که قبول ریختن فضول نموده و ممانعت تواند نمود، خواه بالخاصیه باشد مثل گل مختوم یا به سبب تعدیل مزاج باشد مانند روغن گل سرخ.

مرَق: آنچه به خلاف منضج باشد در تغلیظ.

منضج: هر چه در همه جهت به خلاف منضج و هاضم باشد.

مفرح: هر چه روح حیوانی و نفسانی را منبسط ساخته تعدیل مزاج او کند و حزن را رفع نماید مثل شراب.

مشتهی: آنچه تحریک طبع به خواستن غذا کند.

مبتهی: آنچه سبب تولید ریاح لطیفه در مجاری اعصاب و عضلات اعضاء تناسل گردیده محرک او شود و باعث تکون ماده منوی گردد مثل لبوب. **مدر:** آنچه اخراج مائیه اغذیه و فضول سیاله مانند بول و حیض و عرق و شیر نماید.

مسهل: هر چه اخراج فضول اعضاء از طریق امعاء کند.

معرَق: آنچه به سبب تلطیف رطوبات محتبسه تحت جلد را از مسامات او به ظاهر اخراج کند.

مقی: هر چه اخراج فضول از مری کند.

ملین: اعم از منضج و مزلق و منخرج ما فی المعده و الامعاء است.

مسکن: هر چه اخلاط و روح را از حرکت غیر طبیعی باز دارد.

مطفی: آنچه اخلاط حاره را کسر حلت نماید.

مخدَر: آنچه تکثیف روح حساس که نفسانی باشد و روح محرک که حیوانی است به نوعی کند که مانع حس و حرکت گردد مثل افیون و اکثر مخدرات سرد و خشک می باشد.

مزلق: هر چه ترطیب و تلبین سطح عضو به حله لغزندگی کند تا آنچه در آن محتبس باشد به حرکت او حرکت نماید مثل آلوی بخارا.

مچقف: آنچه افناء رطوبات یا تقلیل آن کند مانند سندروس.

مسدک: آنچه به سبب کثافت و یبوست در مجاری محتبس شده منع دفع مواد واجب الدفع کند مثل سفیداب یا به سبب لزوجه باعث تسدید گردد مانند لعابها.

مفرغ: آنچه بالفعل یابس بوده و در او رطوبت لزجه بوده که سبب حبس سیلان مواد گردد مثل آهک شسته.

و چون مداوای چندی از سموم به یک نسق است و هر یک را به انفراد دوائی منحصر نیست بنا بر مراعات اختصار علاج هر یک را در طی ذکر ماهیت آن بیان نموده و در تشخیص رابع که مخصوص آن است انشاءالله تعالی مرقوم خواهد شد.

از متون کتب ظاهر می شود که اوّل کسی که تألیف در ادویه مفرده نموده "دیسقوریوس یونانی" است و نزد بعضی لقمان عبارت از او است و تألیف مذکور مسمی به "مقالات السنّه فی الحشایش" است و ثانی "فولس" که ادویه عین را جمع نموده و ثالث "اندروماخس اصغر" که ادویه تریاق کبیر را جمع کرده و رابع "جالینوس" ملقب به رأس البقل که منافع ادویه مفرده را بیان نموده و متعرض بدل و مصلح و سایر احوال نگشته و اوّل کسی که از یونانی به سریانی نقل نموده "دیدروس نصاری بابلی" است و زیاده بر ترجمه چیزی بیان نکرده سپس "اسحاق بن حنین نیشابوری" از یونانی و سریانی نقل به عربی کرده با مزید افادات و تألیف مزبور مسمی به "مقولات اسحق" گشته و حنین مزبور اغذیه را از ادویه جدا کرده سپس به خاشعه در آن باب تألیفات کرده و اوّل کسی که از اهل اسلام تألیف نموده "محمد بن احمد بن زکریا" است که کتاب "کامل الادویه" و کتاب "شامل" را تحریر فرموده اند.

سپس "شیخ الرئیس" و "ابن اشعث" و "ابوحنیفه دینوری" و "شریف" و "یحیی ابن جزله" صاحب "منهاج" و "جرجیس ابن یوحنا" و "صایغ" و "امین الدوله" و "ابن تلمیذ" مؤلف "معنی" و "ابن بیطار" مؤلف "مالایسع" که مشهور به "جامع بغدادی" است. سپس "شیخ داود مصری" تذکره را تألیف نموده و مؤلف اختیارات بدیعی بعضی را به فارسی نقل کرده و بعد از آن "حکیم علی گیلانی" شارح قانون بسطی در ادویه مفرده بدون تحقیق داده و تا این زمان که سنه الف و ثمانین است به نظر نمی رسد که به لغت فارسی کتابی مبسوط تألیف شده باشد.

حرف الألف

الألف مع الألف

▲ آطریال

لغت بربری و به معنی رجل الطیر است به جهت مشابهت شاخه گیاه او به چنگال مرغ و به ترکی غازایاقی نامند و مراد از او تخمی است بسیار ریزه و تیره مایل به کبودی و طولانی و بغایت تلخ و با حرافت و گیاه شبیه به شبت و گلش سفید و برگش متفرق و ساقش مربع و در آخر بهار می رسد و آنچه سبز و تیره و شبیه به رازیانه است قسمی از دوقو است و تخم خاللدان گویند. در آخر سوم گرم و خشک و محلل ریاح و جالی آلات تنفس و مدرّ فضلات و مفتّ سده و منقّی گرده و مئانه و چون با زجاج بسوزانند و با عسل بیاشامند مفتّ حصاه و یک درهم او را با عسل جهت رفع ریاح و ایلاوس بغایت مجرب دانسته اند و ضماد او مجفّف قروح و زایل کننده آثار جلد و نفوخ او در بینی و به دستور شرب او مسقط جنین و مضرّ جگر حار و مصلحش سکنجبین و مضرّ گرده و

نفاخ: هرچه در او رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل به ریاح شده خواه در معده و امعاء مثل میوه ها و خواه در عروق مثل مانند مغزها و اکثر تخمها و قسم ثانی را فعل تقویت باه است.

نفوخ: آنچه از ادویه یابسه ساییده را بی مایع در بینی دمند.

نفوع و نفع: خیسبایده ای که نجوشانیده صاف نموده و استعمال کنند.

نشاره: آنچه به سوهان و دم اره ریزه شده باشد.

نطول: هرچه را جوشانیده و آب او را بر اعضاء ریزند و پاشویه قسمی از او است.

نشوق: آنچه به بینی کشند.

حرف الواو:

وغر: به غین معجمه زمین سخت.

وهن: سستی.

وهی: به سکون ها قبل از یاء، درد استخوان که بدون تفرق اتصال باشد.

وثب: جستن از جایی.

وثی: گزنده.

وقود: برافروختن آتش.

حرف الهاء:

هاضم: آنچه اعانت طبیعت بر طبخ و گذرانیدن غذا و خلط کند و سبب قبول هضم او شود مثل مصطکی.

هش: آنچه جرم اوست و ریزنده باشد و به اندک افشردن ریزه شود مثل صبر خوب و غاریقون.

هتک: پاره شدن.

تشخیص ثالث: در بیان ماهیت و کیفیت و خواص ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت به ترتیب حروف و ذکر اسامی ادویه به لغت یونانی و سریانی و عربی و فارسی و هندی و ترکی و امثال آن.

مخفی نماند که هرچه مجرب دیگران است به لفظ گویند مجرب است یا مجرب دانسته اند اداء می شود و آنچه حقیر تجربه نموده به لفظ مجرب است مذکور می سازد و هر دوایی اولاً افعال کلیه او بیان می شود مثل آنکه مفتّح است یا رادع است و امثال آن تا آثار او را منحصر به افعال مذکوره که با فلان چیز فلان عمل می کند و در فلان مرض فلان اثر دارد ندانسته با چیزهای موافق غیرمذکور و در امراض غیر مسطور توانند استعمال نمود و تجارب دیگر نیز حاصل گردد و التزام نموده که خواص ثمر و بیخ و صمغ و روغن و برگ و غیره را در ضمن اصل آن دوا بیان نموده و متفرق مذکور نسازد، مگر در بعضی که قابل ذکر به انفراد باشد و به دستور تا جمیع خواص برگ را مثلاً ذکر ننماید مرتکب بیان خاصیت جزو دیگر آن چیز نشود به خلاف سایر کتب که مشوش ذکر کرده اند بلکه خاصیتی از بیخ چیزی مثلاً بیان نموده اند و خاصیتی از برگ و بار و باز مرتکب ذکر سایر آثار بیخ او شده اند و علی هذا لقیاس.

حنین ابن اسحق در الف مع الراء ذکر کرده و آن پوست بیخ درخت زرشک است. در اول گرم و در دوم خشک و با قوه بارده و قابضه و مانع تعفن اخلاط است و طبیخ او مقوی جگر بارده و مفتت و با قوه رادعه و جرم او با شراب جهت درد جگر اگر بی تب باشد و با آب سرد با وجود تب بغایت مفید است و به دستور شراب و سرکه که در آن جوشیده باشند همان خاصیت دارد و طبیخ او در دفع کرم جگر گوسفندان مجرب است و حقنه به طبیخ او منقی چرک و قرحه امعاء است و مضمضه او به جهت قلاع خبیثه و درد دندان و تقویت لثه و اکتحال او مقوی باصره می- باشد و در جمیع افعال مثل مامیران چینی و قطور خیسانیده او در گلاب جهت تجفیف رطوبت و حفظ صحت چشم و دفع بقایای رمد مزمن بغایت مفید می-باشد و عصاره مطبوخ منعقد او در افعال مانند حضض و قدر شربت از جرم او دو مثقال و از طبیخش تا سی درهم و مضر صاحب سعال و مصلحش عسل است.

◀ آملیس

به لغت بربری و مغربی نباتی است شجری و در بلاد مغرب به هم می-رسد. طول او به قدر قامت و زیاده از آن و برگش مانند مورد و نرم و ثمرش به قدر بار سرو و سبز و چون برسد سیاه و نرم شود و چوب او بسیار صلب و اندرون او سفید و زرد و مایل به سرخی است و مستعمل او ریشه‌های باریک او است، مرکب القوی و برودت و بیوست در او غالب و بسیار قابض و آب خیسانده او که رنگ او بگردد جهت استسقاء و زردی رخسار مجرب دانسته‌اند و به دستور چون با گوشت طبیخ نمایند و گوشت او را بیاشامند همین عمل کند و طبیخ او مقوی جگر و سپرز و مفتح سده آن و قدر شربت از جرم او دو درهم است.

◀ آبار

لغت عربی و آن سرب سوخته است و طریق احراق او در دستورات مذکور است. در دوم سرد و خشک و مغسول او جهت قرحه چشم و جوشش آن و جراحت خصیه و اعصاب و بواسیر و زخمهای کهنه و نزف الدم و سیلان رطوبات مفید است و با روغن گل سرخ جهت فروح مقعد و با سرکه جهت تحلیل ورمها و استسقاء نافع است و بدلش سرنج و خوردنش کشنده است.

آثرون: به لغت یونانی اسم سماق است.

آمولن: یونانی و اسم نشاسته است که نشا نامند.

آخیس: یعنی طاهر به یونانی اسم فنجکش است.

آنیس: به یونانی انیسون است.

آرن: لوف الکبیر است

آرن صارن: به یونانی لوف الصغیر است.

آغلس: به یونانی دوسر است.

آنیس: به یونانی اشراس است.

مصلحش کتیرا و بدلش در اطلیه برص کندش و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم است با عسل یا شراب چون در فصل گرمی هوا یک درهم او را با عاقرقرحای تر و زنجبیل از هر یک دانگی با عسل سرشته بعد از تنقیه به مسهلات بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب بر او افتد و آب ننوشند و عرق کنند و دو روز اول نهایت تا روز سوم موضع برص آبله کرده بعد از دفع زرداب بالکلیه بر طرف شود و مجرب است و گفته‌اند که هرگاه از مفردات او روزی سه درهم با عسل تا پانزده روز بنوشند یا از مرکب او به دستور مذکور در مدت مزبور استعمال نمایند یقینا رفع برص می-شود.

◀ آلسن

لغت یونانی و به معنی مبری الکلب است و به جهت رفع کردن زهر سگ دیوانه توسط او و آن نباتی است ساقش به قدر زرعی و شبیه به ساق رازیانه و برگش شبیه به برگ فراسیون و از آن درشت تر و خارناک و مابین سرخی و سیاهی و تخم آن مایل به پهنی و سبز تیره و در غلاف دو طبقه و از ترمس کوچکتر است و در طعم به حلاوت و تندی و تلخی نماند و گلش سرخ مایل به تیرگی و از زیر برگها روید. در اول سوم گرم و در آخر اول خشک و محلل و جالی و مقطع و مدرّ فضلات و هاضم و منقی بلغم و ریاح معده و گرده و مفاصل و ورکین و مجفف به اعتدال است و طبیخ او جهت جمود و برودت مفرط و سعوط او جهت زکام و ضیق النفس و بلغم مجتمع در قصبه ریه نافع است و تخم او در اطعمه شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد پادزهر آن و ضمادش جهت کلف و با عسل جهت جوشهای سرکه زرداب از او آید مفید و قدر شربتش تا دو درهم است و مضر جگر حار و مصلحش کتیرا و بدلش نصف وزنش حب الغار یا دو وزن آن نانخواه است و جالینوس فرموده که چون او را در وسط تابستان خشک کرده کوبیده نگاهدارند و با سی و سه مثقال عسل به دفعات یا به دو دفعه یک روز در میان سگ دیوانه گزیده بنوشد بغایت مفید است و دو درهم از بیخ او که با شیر تازه بیاشامند به قی رفع زهر سگ دیوانه گزیده نماید، هر چند که از آب نیز ترسد.

و گویند چون گیاه او را به جمیع اجزا به پارچه سرخی بسته بر اعضای دردناک مواشی ببندند رفع الم می-کند و صاحب جامع انطاکی مخصوص درد سر انسان می-داند.

و گویند تعلیق او بر در خانه موجب حفظ صحت اهل خانه است و مؤلف جامع الادویه از محمد ابن احمد نقل می-کند که این گیاه در شام بسیار است و حشیشه السلحفاه نامند. خوردن او بغایت مقوی باه است و نگاه داشتن آن به غایت مورث تعشق زنان است به حدی که اصلا ممانعت به حامل او نکند.

◀ آرعیس

آمی: به یونانی نانخواه است.

آب ماهی نمکسود: اسم فارسی ماءالنون است.

آب درخت کافور: اسم ماءالکافور است.

آبکامه: اسم فارسی مری است.

آبک: اسم فارسی نوره است.

آبی: اسم فارسی سفرجل است.

آفتاب پرست: اسم حرباء است.

آبک: به باء موحده به اصطلاح اهل کیمیا زیبق است.

آنک: به نون مضموم، رصاص اسود است.

آینه چینی: آنچه از مس و نقره و برنج سازند.

آردوج: به لغت ترکی اسم درخت ابهل است.

آغو: به ترکی اسم دغلی است.

آغوز: به ترکی اسم لبا است.

آغاج دلن: به ترکی اسم سودانیات است.

آبلوج: به فارسی قند مکرر است.

آشیازان: از اغذیه است و در مزوره مذکور است.

آش: اسم فارسی اغذیه مطبوخه مایع است و بعضی از آن در مزورات و

سایر مواضع مذکور است.

آذربویه: به فارسی گل اشنان نامند.

آبق: به اصطلاح اکسیریان زیبق است.

آورس: اسم فارسی ابهل است و آبرس نیز گویند.

آلک و آله: اسم فارسی سنبل الطیب است.

آهوزی: به هندی خردل است.

آک: به لغت هندی اسم آتش است.

آته: به هندی اسم سویق است.

ابقر

به فارسی شوره گویند و آن از بخار مایی بر روی زمین شوره زار به هم می‌رسد و بعد از تصفیه آن به آتش شبیه به نمک می‌شود و در آخر سوم گرم و خشک و مفتوح سده و منقی بلغم و اوساخ بدن و مسهل و در نهایت حلت و قوی‌تر از نمک و بوره در افعال و جهت علل سپرز و درد کمر نافع و مجرب دانسته‌اند و مضر مری و گرده است و مصلحش کنیرا و عسل و قدر شربتش تا نیم درهم است و بدلش ملح اندرانی و ربع درهم او تا دو درهم با شکر جهت حبس بول که به هیچ چیز دفع نشود مجرب است و از خواص او سرد کردن آب است به عمل مخصوص که آب را در ظرف روی توتیا کرده در آب شوره حرکت دهند و او جزو اعظم بارود است.

ابل: به هندی اسم مال است.

ابز: به فارسی اسم اسفنج است.

ابوخلسا

آبنوس

معرب آبانس یونانی است. درختی است شبیه به درخت عناب و ثمرش مثل انگور و زرد و با حلاوت و برگش شبیه به برگ صنوبر و عریض‌تر از آن و خزان نمی‌کند و تخمش مانند تخم حنا است. قسم هندی با خطوط سفید و قسم حبشی سیاه و صلب و املس و بهترین اقسام است. در اول سوم گرم و در آخر دوم خشک و ملطف و مدر بول و مفتوح حصاه و محلل ریاح و نفخ معده و مفتوح سده سپرز و اکتحال محکوک او با آب و ذرورش جهت بیاض رقیق و قرحه و بثور و دمعه و موی زیاده و جرب و حکه و رمه یابس و حفظ صحت چشم و رویانیدن مژگان مفید است و نشاره او جهت حبس خون زخمهای تازه نافع است و محرک مغسول نشاره او لطیف‌تر و در افعال مذکوره اثر آن سریع‌تر و طلای مسحوق مطبوخ او در شراب محلل خنازیر است.

و گویند بالخاصیه اطفای خون جاری می‌کند و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و به انفراد جهت تجفیف و گوشت آوردن قروح خبیثه و منع جوششهای پر آب و آبله کردن اعضاء مجرب است و قدر شربتش تا سه درهم و مضر معده و مصلحش عسل و بدلش چوب کنار است.

آزار دارو: لغت فارسی و آن سلق جبلی است.

آلو بخارا: اسم فارسی اجاص است.

آلوچه: اسم فارسی ادرك است.

آب دارو: مومیاییست و محمد بن زکریا دوی دیگر را به این اسم خوانده.

آش بیجان: اسم فارسی جند است.

آهن: اسم فارسی حدید است.

آهن ربا: اسم فارسی مغناطیس است.

آرد میده: به فارسی سمید است.

آرد سبوس دار: اسم فارسی خشکار است.

آرد جو بریانکرده: اسم سویق الشعیر است.

آرد کنار: سویق التبق است.

آلوی سفید: اسم شاهلوج است.

آلوبالو: اسم فارسی قرصیا است.

آهو: اسم فارسی غزال است.

آمله: اسم فارسی آملج است.

آرد جو: دقیق الشعیر است.

آب نیشکر: اسم فارسی عسل القصب است.

آب باران: ماءالمطر است.

آب چکیده: از کوزه و غیره ماءالقطر است.

آب جو جوشانده: اسم فارسی ماءالشعیر است.

آب جو افشده: اسم کشک الشعیر است.

آب پنیر: اسم فاسی ماءالجین است.

آب آهن تافته: اسم فارسی ماءالحدید است.

جهت دفع به هم رسیدن قمل آزموده و محرّق او مضرّ گردد و مصلحش اسارون و قدر شربتیش از یک درهم تا سه درهم و بدلش مروارید سوخته شسته است و بهترین طریق استعمال او بسیار ریزه به مقرّاض کردن و با جواهر و سایر ادویه بر روی سنگ ساییدن است.

◀ ابهل

به فتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث و به کسر اول و ثالث نیز آمده است و آن قسمی از سروکوهی است و مراد از او بار اوست شبیه به نبق. تازه او سرخ و رسیده‌اش سیاه و با اندک شیرینی و قبض و حلاّت و عطریّت و بزرگتر از بار عرعر که قسم اشهر سرو کوهی باشد و برگش شبیه به برگ درخت گز. در سوم گرم و خشک و بغایت لطیف و با قوه مجفّفه و قابضه و لذّاعه و محلّل و مدرّ حیض و مسقط جنین و زایل کننده عفونت قروح خبیثه مزمنه است و مسحوق او با عسل جهت ربو و بواسیر و مطبوخ او جهت استسقاء مفید است. چون ده درهم او را دانه بیرون کرده با روغن گاوی تازه بقدر آنکه او را فرو گیرد بر آتش بگذارند تا روغن را جذب کند، پس ساییده و با ده درهم فایند مخلوط نموده هر صبح دو درهم او را با آب گرم باردالمزاج بنوشد جهت دردهای اسافل و بواسیر و رفع اقسام کرم امعاء بغایت نافع است و چون با عسل سرشته هر روز از یک درهم تا سه درهم او را مداومت نمایند حیض منقطع را جاری سازد و به جهت ربو و بواسیر مجرب دانسته‌اند و چون در روغن زیتون بجوشانند روغن سیاه شود قطور او جهت کری تازه و کهنه مجرب و ضماد او به دستور ضماد برگش جهت اورام حازه و سیاهی جلد و چرک و آثاری که از فضول به هم رسد و سرخی که بعد از به شدن زخم در عضو بماند مفید است و جهت قروح ساعیه و آکله و نمله و اندمال جراحات مفید و طلائی او با سرکه جهت داء التّعلب مجرب است و با انجیر جهت جمود اعضاء و با عسل جهت جراحت بن دندان و تعفن و آکله آن و لعوق یک اوقیه آن با نصف اوقیه روغن تازه گاوی و مثل هر دو عسل تا یک هفته مداومت کند جهت ربو مجرب دانسته‌اند و مضرّ جگر و مصلحش خولنجان و مضرّ معده و مصلحش حماما و عسل است و بدلش به وزن او جوزالسرو و مثل آن سلیخه و در تلطیف به وزنش دارچینی و قدر شربتیش تا سه درهم است.

◀ ابوقانس

به لغت یونانی اسم غاسول رومی است و ابوقاوس و اوقاوس نیز گویند و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است. نباتی است مابین درخت و گیاه برگش از برگ زیتون باریکتر و مابین برگها خارهای سفید دارد و شکوفه آن سفید و شبیه به گل بلابل و شاخه‌های او پراکنده است و بیخش قوی و پر از رطوبت و تلخ و مستعمل در تداوی بیخ و عصاره و رطوبت او است که با آرد کرسنه آمیخته خشک کرده باشند و برگ و شاخ و گل او را ساییده دست به آن می‌شویند و به این سبب غسول نامند و

به فارسی هوچوبه نامند و اصناف می‌باشد:

قسم اول نباتی است شبیه به برگ کاهو و باریکتر با خشونت و سیاه لون و ملاصق زمین است و ساقش مزغب و گلش اشقر و دانه او سیاه و بیخش بقدر انگشتی است و بسیار سرخ و قوتش تا چهار سال باقی می‌ماند، در اول دوم گرم و خشک و محلّل اخلاط مراری و مالحه و قابض اسهال و مدر حیض و دایغ معده و مجفّف می‌باشد و طبیخ او جهت درد سپرز و جگر و نقرس و درد گرده و حصاه و یرقان و تبهای کهنه مفید است و طلائی او جهت بهق و سوختگی آتش و جراحات و تحلیل خنازیر مفید است و با آرد جو جهت حمزه که باد سرخ گویند نافع است و مصلح او مصلحش روغن بنفشه و کدو و قدر شربتیش دو درهم است. چون بیخ او را در روغن بجوشانند و قیروطی ترتیب دهند جهت سوختگی آتش مفید است و حمل آن و به دستور حمل بیخش با ماءالعسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ او قوی تر است و قسم ثانی را برگ بزرگتر و خشن تر و ساقش دراز و خشن و پرشعبه و گلش مایل به بنفشی و ریزه و قابض تر از قسم اول و ضمادش جهت حمزه و منع عرق انفع و بسیار حابس طبع است.

و قسم سوم را برگ ریزه تر از اول و خشونت کمتر است و شاخه‌های او ریزه و گلش بنفش و بیخش درازتر و سرخ و تند طعم تر از همه است و جهت گزیدن افعی دو مثقال از بیخ او با شراب بهترین اشیاء است و تعلیق او مانع گزیدن هوام می‌باشد.

و قسم چهارم، شبیه به ثالث و از آن گلش ریزه تر و بغایت سرخ است. در آخر دوم گرم و خشک و یک مثقال و نیم او با مثل او زوفا و قردمانا جهت حب القرع و سایر کرم امعاء بغایت نافع و ضمادش با پیه خوک جهت خنازیر و نقرس و اورام صلبه مفید است و عصاره او با عسل جهت قلاع و حمل مفید می‌باشد و جلوس در طبیخ او جهت ورم صلب رحم و احتباس حیض و اخراج جنین مؤثر می‌باشد و سقوط او جهت تنقیه دماغ و رفع آثار و غلظت طبقات چشم و با سرکه شرباً و ضماداً جهت سپرز مفید و قطور روغنی که در او جوشانیده باشند جهت درد گوش و ثقل سامعه بهترین ادویه و جالی بیاض چشم و محلّل ورمها است و گلش در جمیع افعال قویتر از برگ او و آشامیدن بیخ و گل و تخم او بقدر یک مثقال به غایت مدرّ حیض و مخرج جنین مرده و زنده است.

◀ ابریسیم

به کسر اول و ثالث و فتح سین مهمله ابریشم است و گویند مراد از او فیله است که کرم ابریشم او را سوراخ نکرده و بیرون نیامده باشد چه سوراخ کرده او را قز نامند و آنچه در آب پخته نخ از او کشیده باشند از قسم ابریشم خام نیست بلکه حریر عبارت از او است. در اول گرم و خشک و با تقطیع و تشیف و بغایت مقوی دل و روح طبیعی و باه است و مسمن بدن و جهت خفقان و ضعف معده و ریه مفید است و آب مطبوخ او با شکر جهت تفتیح سده‌ها و نیکو کردن رنگ رخسار نافع و محرّق آن ضعیفتر و جهت قرحه و دمعه و سلاق و جرب چشم و پوشیدن حریر

مجرّب می باشد و نطول عصاره او جهت گزیدن رتیلا و با روغن گل سرخ جهت درد سر مؤثر است و اکتحال او جهت رمد و حمول او جهت قطع رطوبات سایله رحم مفید است و طلای او جهت باد سرخ که تیغ زده خون آن موضع با آب او مخلوط گردد مجرب است و با حنا جهت خارش بدن به دستور آزموده می باشد و برگ خشک ساییده او را جهت رفع اسهال مزمن مجرب دانسته اند و فرزجه برگ او جهت سیلان رحم و قطور روغن زیتون که برگ یا عصاره او را در آن جوشانیده باشند جهت درد گوش حار بسیار نافع و گویند مضر سپرز است و مصلحش گل ارمنی و قدر شربت از عصاره او سه مثقال و نیم تا هفت مثقال و از برگش تا پنج مثقال و بدلش کاهوست و از دیسقوریدوس منقول است که نوعی از حی العالم می باشد در قد و برگ شبیه به خرفه و مزغب و غبار آلوده و در نهایت گرمی و مرقح جلد و ضماد او با پیه کهنه محلّل خنازیر است.

◀ ابنزار

گیاهی است ساقش نازک و شکننده و در انتهای ساق برگها بهم پیچیده به جای گل و در بهار در بلاد بارده و جاهای سایه و مکانی که نمناک و مواضعی که مدتی آب در آن ایستاده باشد می روید و در بغداد و موصل او را در شیر پخته می خورند با اندک تلخی و تندیسست و در صورت شبیه است به هلیون. در دوم گرم و مشهّی و دیر هضم و عصاره اش جهت اورام رخوه و ریحه و مرکبه نافع و چون در آب و نمک بخیسانند تا تلخی و تندی او زایل شود به غایت محرک باه می باشد و مصلحش به جهت رفع ثقل او نعناع و شونیز و سرکه و کرویا است.

ابست: به لغت مغربی گوشت بالنگ است و در اترج مذکور می شود.

◀ ابن عرس

حیوانی است بری و معروف و به فارسی راسو و موش خرما نامند شبیه به موش و سر و پاهای او درازتر از موش است و از او بزرگتر و موی دمش افشان و در مصر به خانه ها بسیار الفت می گیرد و در آنجا عرسه نامند. در سوم گرم و خشک و گوشت او محلّل ریاح غلیظ و مبهّی و مقوی جگر و موافق صاحب استسقاء و باردالمزاج و پادزهر سموم است، چون با شبت یا روغن کنجد یا روغن زیتون نارس یا آب پخته باشند و چون پوست او را کنده جوفش را بعد از پاک کردن به نمک اندوده و در سایه خشک کنند دو مثقال او با شراب جهت سموم هوام و رفع زهر طفسیقون و چون به جای نمک گشنیز پر کرده خشک نموده باشند جهت صرع و گزیدن هوام بهترین ادویه است و چون مجموع او را در ظرفی بسوزانند ضماد خاکستر او با سرکه جهت نقرس بسیار مفید و خوردن دو مثقال از خون او با آب و عسل جهت صرع و طلای خون او جهت خنازیر و صرع و ضماد گوشت او جهت درد کمر و مفاصل و جذب سم و پیکان از بدن مفید است و مضرّ محرورین و مصلحش سرکه و کاسنی و انار ترش و مضرّ احشاء و اصلاح او در روغن کنجد و زیتون پختن است.

مؤلف تذکره اولوالالباب او را اشنان دانسته و مؤلف جامع بغدادی او را غالط حمل نموده و ظاهراً غاسول رومی غیر اشنان باشد چه اشنان را برگ نمی باشد و عطریّت ندارد و مسمی به غاسول فارسی است و در اکثر صفات مشابه هم نیستند. در اوّل سوم گرم و خشک و مقطّع و ملطّف و جالی و مفتح است و سه قیراط از رطوبت خالص و به دستور دوازده قیراط از مخلوط مجفّف مذکور با ماءالعسل مسهل مرار و بلغم و زرداب است و گویند جهت استسقای حاره مجرب است و همچنین سه قیراط از بیخ و یک مثقال از عصاره اش با ماءالعسل همین عمل می کند و مضرّ احشاء و مصلحش عسل و خوردن آب سرد و نشستن در آن قاطع اسهال اوست.

◀ ابوقیطس

نباتی است شبیه به ابوقانس و بی ساق و بی شکوفه و مفروش بر روی زمین و بیخش سبتر. در سوم گرم و خشک و جهت ضیق النّفس و صرع و درد اعصاب و استسقاء نافع و مصلحش عسل است در ضرر معده و قدر شربتیش تا یک مثقال است.

◀ ابیل

نباتی است بیخش شبیه به شلغم و خوش طعم و برگش مثل اسپست و شاخه های بسیار و تخمش شبیه به تخم زردک می باشد و در کنار دریا روید و مؤلف اختیارات گوید برگ آنچه در زمین خشک رسته باشد قاتل است. در دوم گرم و خشک و مدرّ بول و جهت سپرز آزموده و قدر شربتیش تا دو درهم است.

ابراکاتاب: دام عنکیوت است و در حرف عین انشاءالله مذکور می شود.

◀ ابرون

لغت یونانی است و به معنی دائم الحیات است و به عربی حی العالم و به فارسی همیشه بهار نامند از جمله ریاحین سبز است. کبیر او را منبت بیشتر کوهها است ساقش به قدر زرعی زیاده و به ستبری انگشت مهین و با رطوبتی که به دست چسبد و برگش شبیه به زبان و باریک و با رطوبت و گلش مابین سفیدی و زردی و بستانی او بهتر از کوهی است و صغیر او را منبت سنگلاخ و محوطه ها و مواضعی که سایه داشته باشد و شاخه های او ریزه و از یک جا بیرون آمده است و پر برگ و ریزه و پر آب و بقدر شبیری و گلش کوچک و زرد مایل به سرخی می باشد و تخمش مثل خبازی و در باغهای اصفهان و غیره بلاد بسیار است. در آخر دوم سرد و در اوّل خشک و با قوه قابضه و رادع و مفتح سلّه جگر و زهره و مسهل صفرا و قاتل اقسام کرم امعاء و معده و مسکن حلات خون و مقوی معده حار و مانع نرفالدم است و جهت سحج و اسهال یک اوقیه از آب او با شراب نافع و ضماد او با آرد جو جهت قروح خبیثه و مفاصل حاره و زخمهای کهنه و سوختگی آتش و نمله و اورام حاره چشم و نقرس

ریختن صفرا به معده و امعاء می‌باشد و جهت خفقان حاره و تقویت معده و جگر و تسکین حرارت احشاء و یرقان و تشنگی و اسهال صفراوی و کبدی مفید است و ضماد او جهت گزیدن عقرب پرنده و مار شاخدار نافع و طلای او جهت کلف و قوبا و جهت قلع رنگ سیاهی و مرکب از جامه مؤثر است و قطور او جهت یرقان که در چشم باقی ماند و غرغره به مطبوخ او در سرکه جهت اخراج زلویی که در حلق مانده باشد مفید است و مضر سینه و عصب و مصلحش شربت خشخاش و شراب‌التین و بدلش آب نارنج و آب لیمو می‌باشد و چون جواهر و مروارید را در آن بخیسانند مضمحل سازد و رب او در افعال قویتر از رب غوره است و جهت غلبه صفرا و تشنگی مفرط و قطع قی و دفع سموم مجرب است و اکتحال او جهت بیاض و طلای او جهت قوبا نافع است و گوشت او که شحم نامند در اول سرد و تر و دیر هضم و مضر حرارت غریزی معده و مانع صعود بخارات از معده به دماغ و مورث قولنج می‌باشد و مصلحش غسل است و پوست او مقوی دل و دماغ و معده و احشاء و مفرح و مشه‌ی و با قوه تریاقیه و معطش و محلل نفخ و مفتح معده خصوصاً چون با غسل پرورده باشند و طیبخ خشک او مسکن قی صفراوی و مضغ او جهت خوشبو کردن دهان و عصاره پوست و گوشت او که با هم کوبیده باشند جهت گزیدن افعی نافع است و همچنین ضماد او همین اثر دارد و طلای پوست محرق او با شراب جهت برص بسیار مفید است و غیر محرق او را چون در جامه بگذارند مانع کرم زدن آن و چون پوست یک عدد او را بالتمام در شراب اندازند در ساعت ترش کند و مضر جگر حار و مصلحش غسل و مضر دماغ حار و مصلح و مصلحش بنفشه است و قدر شربت از خشک او پنج درهم و از مربا هفت مثقال می‌باشد و تخمش در افعال مانند پوست او و با قوه مسهله و دو مثقال از مقشر او مقاوم جمیع سموم حیوانی و قویتر از تریاق کبیر می‌باشد و با آب گرم یا شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و به دستور ضماد او و آشامیدن یک درهم از مغز مقشر او بغایت مدرّ حیض و کشنده جنین و مخرج آن است و طلای او جهت تحلیل ورم بلغمی و سنون او جهت تقویت لثه و روغن تخم او جهت بواسیر طلاء و شرباً بغایت مؤثر است و مفتح سده گوش و سریع النفوذ در اعضاء و محلل قوی و ملطف می‌باشد و چون کسی با آن تدهین کند گویند عقرب با او نزدیکی نکند و مجرب است و ضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه یا شراب جهت مفاصل و نقرس و اورام و دبیلات نافع است و برگ او هاضم طعام و مسخن معده و مقوی احشاء و مفتح سدد می‌باشد و جهت ضیق النفس بلغمی مفید و شکوفه او در افعال مثل برگ او و از آن لطیف تر و بویدن ترنج مقوی دل و مفرح است و جهت رفع ضرر هوای وبایی آزموده و همچنین فرش کردن برگ او همین اثر دارد و مؤلف جامع انطاکی مروارید محلول در آب ترنج را که در قاروره کرده در حمام گذاشته تا حل شده باشد جهت رفع جمیع سموم و امراض اعضاء ریسه و جهت زحیر مجرب می‌داند چون با اشربه مناسبه بنوشند و روغن ترنج که پوست خالص شش عدد او را در روغن زنبق و روغن خیری از هر یک یک رطل یا دو رطل روغن کنجد انداخته و به هر سه

و گویند چون کعب او را در زندگی او بیرون آورده زنان تعلیق نمایند منع حمل نماید و چون او طعام زهردار مشاهده کند بلرزد و مو بر تن او راست شود.

ابازیر: آنچه در طعامها کنند، اعم از آنکه بقول باشد یا ادویه یابسه.

ابم کماجی: به ترکی اسم خبازیت.

ابتل: به هندی فرنجمشک است.

ابرك: به هندی طلق است.

ابزار: مؤلف تذکره گوید به لغت شام گیاه سورنجان است.

ابوفروه: اسم شاه بلوط است.

ابن آوی: کلب بری است و به فارسی شغال نامند.

ابومترون: به لغت رومی نغر است.

ابزارالقطه: به لغت مغربی ابرون صغیر است.

ابوالاجساد: کبریت است.

ابوالارواح: زیبق است.

ابلیوا: به لغت عربی ابرون است.

ابریز: به راه مهمله مکسوره و زاء معجمه ذهب خالص است.

ابرویون: به لغت یونانی اسم اشنه است.

ابیشون: به یونانی راتینج است.

ابارون: به یونانی وج است.

ابکون: نشا است.

اب: سنبل الطیب است.

ابوقلمون: حجر الیشف است.

ابلیز: طین مصریست.

ابرق: شفتین بحریست.

ابوعماره: صعتر است.

ابریمون: به رومی اسم ایرسا است.

ابرقلیا: به رومی اسم اسفاناخ است.

ابوغلسن: به رومی گل خیریست.

ابرنی: به رومی اسم لوف الصغیر است.

ابوطامون: به یونانی اسم قفرالیهود است.

ابرنج: برنج کابلی است.

ابراهیمیه: از جمله اغذیه است و آن آشی است که با آب غوره و قند و عود و ادویه حاره و بادام و گلاب ترتیب دهند مقوی معده و دل و جگر و مفرح است.

اترج

به فارسی بالنگ و ترنج نامند. پوست او در دوم گرم و خشک و تخمش در اول سوم گرم و در آخر دوم خشک و برگ و شکوفه آن در آخر دوم گرم و مجفف و محلل و ملطف‌اند و ترشی او مقوی دل و در آخر دوم سرد و خشک و قابض و مسکن قی صفراوی و مقطع مره الصفراء و با قوه تریاقیه و ملطف و مشه‌ی و صاف کننده روح و خون از صفرا و مانع

اثل

به لغت عربی اسم نوع بزرگ درخت گز است. بقدر درخت سرو و عظیم و برگش خشن و با زغب اندکی و ثمرش بی شکوفه و بقدر نخودی و بزرگتر از آن و تیره رنگ مایل به زردی و در جوف او دانه‌های ریزه و به هم چسبیده و گویند آب آن سرخ است، و عذبه و ثمره الاثل نامند و مؤلف اختیارات بدیعی و جامع انطاکی و مغنی و جامع‌الأدویه و منهاج و کامل‌الأدویه و صیدنه و قانون اقسام سروکوهی و درخت گز را مشتبه ذکر کرده‌اند و از جامع ابن بیطار و جامع بغدادی ظاهر می‌شود که ابهل و عرعر اقسام سرو کوهی است و طرفا و اثل اقسام گز است و جوزالابهل غیر ثمر العرعر و عذبه غیر ثمره‌الطرفا است و اثل در اول سرد و در دوم خشک و با قیوضت و اندک ملوحت و مرارت و جالی است و مفتّح و مطبوخ بیخ و شاخ و برگ او جهت جذام و سده و ورم سپرز و منع سفیدی مو و در سرکه و شراب مقوی جگر و ملین ورم آن و طبیخ او با آب و عفص و پوست انار قائم مقام حب زبیب است در ازاله قروح خبیثه و آتشک و آکله و نمله و مضمضه او جهت درد دندان و ضمادش جهت تحلیل ورم جگر و بخور او تا هفت دفعه جهت سقوط دانه‌های آبله و بواسیر و جوششهای ریزه که آب از او تراود و خاکستر و آب طبیخ او جهت خروج مقعد و تقویت مو نافع و در قطع خون همه اعضا خاکستر او مجرب است و قدر شربت از طبیخ او تا چهل و پنج مثقال و از عصاره او تا سی مثقال و مضعف معده و بدلش جوزالسرو و مصلحش صمغ عربی است و شیخ داود انطاکی فرموده که چون کبریت را با آب اثل ده وزن آن تسقیه نموده هفت بار تقطیر کنند صیغ الاوّل رابعا و ثمرش در دوم سرد و در سوم خشک و بعضی در دوم گرم می‌دانند و اصلی ندارد و قاطع اسهال و سیلان خون و رادع مواد و مقوی معده و جگر و سپرز و اعصاب است و آشامیدن او جهت نفث‌الدم و ربو و منع انصباب نزلات و اسهال صفرآوی و رطوبی و بوداده او با گل خوردنی و به دستور دو درهم و نیم او با یک درهم و نیم گلنار که در سه دفعه هر دفعه به همین مقدار بنوشند، جهت قطع اسهال مجرب و در حبس سیلان خون بسیار مفید است. طبیخ یک اوقیه او و خیسانده‌اش در آب گرم که با شکر بنوشند جهت یرقان و گزیدن رتیلا و جرب رطب و رطوبات رحم و در مزاج اطفال جهت رفع رطوبات متعفن نافع است و چون نقیع او سه روز یا هفت روز بنوشند و از عقب او دوغ و نان میده تناول نمایند باعث فربهی بدن و خوبی رنگ رخسار و تقویت معده و تنقیه رطوبات فاسده او می‌شود و چون با صندل و افسستین جوشانیده، آب او را با شکر به قوام آورند جهت تقویت اعضا غذا و اعصاب و سده سپرز بیعدیل و به جهت مغص نافع است و چون در گلاب خیسانیده در چشم بچکانند جهت ردع مواد و تقویت اجفان و حلت بصر مفید و ذرور او جهت دفع خون جراحت و بردن گوشت زیاد و غسل او جهت جرب رطب و نیکو کردن رنگ رخسار و دفع قمل و حمل او جهت رطوبت رحم و فرج و مضمضه به طبیخ او و به دستور خاییدن آن جهت تقویت لثه و تاکل دندان و ضماد

شبانه روز بیرون آورده پوست تازه ریخته باشند تا سه دفعه و بیشتر گرم و خشک و محلّ است و تدهین او جهت امراض بارده و عصبانی و درد مفاصل و رفع لرزیدن تب ریع و بر اسفل قدم جهت رفع برودت هوا در اسفار و بر بدن جهت استرخاء و خوشبو کردن عرق و فالج و رعشه و لقوه و اختلاج و عرق النساء و درد گرده و مئانه و جهت رویانیدن مو و سعوط او جهت درد سر و علل سوداوی و درد شقیقه و مضمضه او جهت درد دندان نافع است.

اتنکن: به هندی انجره است.

اتوبک: به هندی درونج است.

اتتمیر: یونانی و اسم بابونج است.

اتان: عربی و اسم حمار شیرده است.

اثری: به هندی اسم امعاء است.

اثباطون: شرابی است که از آب انگور و غسل و ادویه حاره ترتیب دهند بسیار گرم و ملطّف و جالی و موافق مزاج پیران و مرطوبین است.

اثاریون: به یونانی اسم اشتراغاز است.

اثانقون: به یونانی اسم اشق است.

اثرن: به یونانی اسم بنفسج است.

اثامیطیقون: به لغت رومی مو است.

اثم

به فارسی سرمه نامند. سنگی است سیاه و با رصاصیت و اهل اکسیر را اعتقاد آن است که چون چند روز با صابون سبک نمایند قلعی خوب می‌شود. بهترین او اصفهانی است که از نواحی قهپایه خیزد و در دوم سرد و در سوم خشک و گویند در چهارم خشک است و به مراتب درجات در او اختلاف نموده‌اند، قابض و مجفّف قوی و با قوه سمیه و قاطع جریان خون از جمیع اعضا و مقوی اعصاب و منقّی چرک و گوشت زیاد و جهت تقویت باصره و حفظ صحت چشم و رفع حرارت و رطوبت و قروح و اندمال آن و التیام سایر قروح اعضا مفید است و با اندک مشک مقوی باصره پیران است و حمل او جهت قطع جریان حیض و خروج مقعد و ضماد او بر پیشانی و نصف سر جهت قطع رعاف که از حجب دماغ باشد و با پیه تازه جهت سوختگی آتش و با روغن‌ها چون بر بدن طلا کنند جهت کشتن و رفع قمل مفید است و ذرور او جهت جراحات تازه و قطع خون آن و قروح ذکر و خصیه و طبقه قرنیه چشم بغایت مفید و محرّق او که با پیه سرشته بر آتش گذاشته باشند تا شعله ور گشته بسوزد، لطیف تر و مغسول او لطف است و با مروارید و سرگین حردون و شکر جهت غشاه و بیاض چشم مجرب است و با حضض و سماق جهت دمعه و جرب به دستور مجرب است و مضرّ شش و مفاصل و خوردن او قاتل است و بدلش آبار و مصلحش شکر و کتیرا می‌باشد.

اثران: به لغت اهل بادیه اسم انبرباریس است.

در آتش نسوزد و چون دو درهم بیخ او را نیمکوب بجوشانند و با دو درهم نبات یا شهد بنوشند جهت حبس بول بسیار آزموده است.

اجر

لغت یونانی و در عربی با الف ممدوده و هم به فتح الف مستعمل است و در دوم گرم و در چهارم خشک و جالی و مقطع و با آب کرفس آشامیدن مفتت حصاه و ضماد او با آب غوره جهت رفع شری و منع ظهور آن و با نمک و سرکه جهت رفع حزاز و ذرور او جهت قطع خون جراحات تازه و جلوس بر روی اجر گرم جهت زحیر رطوبی بارده و ریخی مجرب است خصوصاً وقتی که روغن گل بر آن ریخته باشند و چون اجر آب ندیده را بسیار تافته در آب یا در شراب اندازند که آب را به جوش آورده و سر را به بخار آن بدارند معرق قوی در تحلیل مواد بارده دماغی و نزلات مزمنه و درد سر کهنه ببعیدیل و مجرب است و قدر شربتش تا یک درهم و روغن او که اجر را بقدر یک مثقال ریزه کرده در آتش سرخ نموده به روغن زیتون انداخته، بعد از آن کوبیده با قرع منکوس تقطیر نموده باشند بغایت گرم و سریع النفوذ و ملطف و محلل می‌باشد و آشامیدن او را جهت تفتیت سنگ مثانه مجرب دانسته و مدر بول و جهت سایر علل مثانه نافع و کشنده کرم معده و امعاء و جهت مغص بارد و ریاح و نفخ باطنی و ظاهری و سموم بارده و گزیدن عقرب و فالج و لقوه و رعشه و عرق النساء و مفاصل و تحلیل خون منجمد مفید می‌باشد و با شربت زوفا جهت ضیق النفس و رفع فضلات ریه مفید است و اکتحال او جهت تحلیل آب نازل شده ببعیدیل و حمول او جهت گشودن خون بواسیر و ساقط کردن دانه بواسیر و رفع کرمهای مقعد و فرزجه او جهت گشودن خون حیض و اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه سریع الاثر و سعوط آن جهت صرع و نسیان و دلوک او جهت کشتن کرم دندان و تسکین الم آن مفید و طلای او جهت زخم آتشک ببعیدیل می‌باشد و قطور او جهت سامعه و نشوق او جهت امراض بارده بینی و دماغ و ضماد او با اشق جهت ورم سپرز بغایت مفید و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و مضر معده و مصلحش سرکه و مضر کرده و مصلح آن کتیرا می‌باشد.

اجمود: به لغت هندی اسم کرفس است.

اجواین: به هندی اسم نانخواه است.

اجری: به هندی گوش است.

اجاص

به فارسی آلوبخارا نامند اگر چه شامل اقسام آلوی زرد و سیاه و آلوی ترش جنگلی و شاهلوج و آلوی سرخ است و مراد از او آلوی سیاه بزرگ است. در اول سرد و در دوم تر و ملین و مزلق و مسهل صفرای رقیق و مسکن حرارت دل و قی صفراوی و تشنگی و جهت تبهای حاره و صداع حار و خارش بدن نافع می‌باشد و طیبخ نیم رطل او در دو رطل آب که به نصف رسد با قدری شکر مسهل خوبی و بی اذیت است و موافق سینه و

مطبوخ او در سرکه و آب جهت ورم سپرز نافع است. مضر سر و مصلحش دوقو است و قدر شربت از ساییده او دو درهم تا چهار درهم و بدلش به وزنش عفص با پیه انار است.

اثلق

به عربی اسم پنج انگشت است و به یونانی اغیس نامند، به معنی طاهر و پاک، نبات او مابین شجر و گیاه و در موضع صلب قریب به آنها می‌روید. شاخه‌های او قوی و صلب و برگش از برگ زیتون ریزه تر و کم رنگ تر و بر سر هر شاخه پنج عدد شبیه به پنج انگشت چون به دست بمالند بوی او در عطریت شبیه به بسباسه و گلش سفید مایل به سرخی و ازرقی و تخمش از فلغل کوچکتر و سفید و بعضی سیاه است و شاخ او را نفعی نیست و مداومت تخم او قاطع نسل و کاسر باه است، در دوم گرم و خشک و گویند در سوم خشک است و بعضی در دوم سرد و در اول خشک می‌دانند و با قوه قابضه و محلل و ملطف و مفتح و مدر حیض و تخمش لطیف تر و پادزهر سموم و مجفف منی و شکننده بادها و زیاد کننده شیر است و جهت گزیدن مار و هوام و سگ دیوانه و سده جگر و سپرز و صاحب جنون مفید است و با شراب جهت گشودن حیض بغایت مفید است و ضماد او جهت تحلیل ورم صلب و اعیا و ورم سپرز و جراحات و التوای عصب و درد پا و درد سر رطوبی و ورمی مثل قرانیطس و لیثرخس نافع است و به دستور نطول مطبوخ او در سرکه با روغن زیتون و طلای او با آب جهت درد و شقاق مقعد مفید است و حمول و بخور ثمر و برگ او با مثل آن پونده صحراپی جهت ادرار حیض مفید است. طیبخ او جهت ورم رحم و مقعد و مرهم او با کره تازه و برگ رز جهت صلابت انثین مفید است و فرش کردن برگ او جهت کسر قوه باه و گریزاندن هوام مؤثر است و بخور او نیز باعث گریختن هوام می‌شود و مضر کرده و مصلح و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش یک مثقال می‌باشد.

و گویند بدلش دو وزن او شاه دانه است و هفت عدد از برگ او مسهل قوی و مجرب است و گویند تکیه کردن بر چوب او و در تحت فراش گذاشتن مانع احتلام و قاطع نعوظ است.

اثاناسیا

به یونانی اسم معجونی است به معنی منفذالأمراض و گویند اسم جگر گرگ است و چون معجون مزبور را یک جزو جگر گرگ است به این اسم موسوم شده.

اجا

به لغت هندی اسم درختی است برگش از برگ چنار پهن تر و شکوفه آن چون ریسمان های سرخ گره زده آویخته و بارش شبیه به هلیله و چوبش

مبخر و مفسد معده و مصلحش عسل و قدر شربتیش یک منقال و چون با گوشت بچوشانند باعث زود مهرآ شدن و لذاذ اطعمه می‌شود.

◀ احداق المرضی

بهار است و نوعی از اقحوان و مذکور خواهد شد.

احداق البقر: عنب اسود است.

احلب دیا: به سریانی اسم شبرم است.

احیدیا واحادیا: به یونانی افعی است.

◀ اختاء البقر

به خاء معجمه سرگین گاو است، در آخر اول گرم و در دوم خشک و محلل و جاذب و آشامیدن دو منقال تا سه منقال و نیم از سوخته او جهت استسقاء و رفع سموم بسیار نافع و آزموده است و ضماد تازه که سرد نشده باشد جهت ورم جراحات عارضه از کارد و امثال آن و قطع سیلان خون و نتو رحم و اندمال جراحات و درد مفاصل و عرق النساء و رفع الم گزیدن هوام و وثی مفید است و با آرد جو جهت جوششها و با سرکه جهت ورم حار و با عسل جهت اورام بارده و با بوره و گوگرد و امثال آن جهت استسقاء و با زعفران جهت گشودن خراج مفید است و با باقلی جهت ورم پستان مفید است و با آب اسقیل جهت قویا و سعفه و داءالثعب مجرب و با سرکه جهت خنازیر و اورام صلیبه و ثولول و گزیدن زنبور و ورم و درد زانو مفید است و تکرار ضماد پخته او در روغن زیتون و گذاشتن بر بدن تا خشک شود جهت بیرون آوردن خار و پیکان و امثال آن از بدن مفید است و به زیر ناف زنان جهت اخراج جنین مرده مفید است و هرگاه مدتی بگذارند باعث کشتن جنین زنده و بر پشت زهار و تهیگاه جهت رفع قولنج ورمی و ریخی سریع‌الآثر است و بر مقعد جهت درد و ورم آن و طلای سوخته آن با سرکه بر پیشانی جهت قطع رعاف و نفوخ او در بینی به دستور جهت رعاف و با روغن زیتون جهت نقرس و بخور او جهت عسر ولادت و گریزانیدن پشه و قطور ساییده او با روغن بادام تلخ و شراب جهت الم و ضربان گوش بسیار مفید است.

اخروس: به یونانی اماریطون است.

اخواس: به یونانی کمتری بریست.

اخیلوس: به یونانی نانخواه است.

اخله: به لغت مصری بستیباج است.

اخشینه: خردل بریست.

اخریط: کراث بری است.

اخریطوس: کرنب بری است.

◀ اخیروس

مثل سایر ترشیهها مضر به سعال نیست و نقوع او مرطب معده و جهت قی و غثیان حاره مفید است و غرغره به طیبخ برگ و بیخ او جهت ورم لپاه و رفع نزلات دماغی و ورم لوزتین و تقویت بن دندان مفید است و آشامیدن او جهت رفع کرم معده و ضماد برگ او با سرکه جهت کشتن کرم امعاء و مجرب و مضر دماغ و مصلحش عناب و مضر معده و مصلحش گلگند است و در میرویدین مصطکی و کندر و عسل و قدر شربتیش تا نیم رطل می‌باشد و بدلش تمر هندی و آلوی صحرائی و جنگلی. مجفف و مطبوخ او در گلاب قابض طبع و صمغ آلو گرم تر از صمغ عربی و یبوست آن کمتر از آن و مفتت حصاه می‌باشد و جهت سرفه نافع و اکتحال او جهت حلت بصر مفید است و ضماد او با سرکه جهت قویا و جوشش بدن اطفال مفید است و رب او سرد و تر و ملین طبع و مسکن تشنگی و در تبهای حاره و التهاب مواد و سایر آثار مثل آب اوست.

اجوان: به هندی اسم بیخ است.

اجلاجندن: به هندی صندل ایض است.

اجولا: به هندی فودنج بریست.

اجلی کروی ککری کاشیر: به هندی عصاره قنار الحمار است.

اجاص ایض: ادرک است.

◀ اخیون

به حاء مهمله لغت یونانی و به معنی رأس الأفعی است و آن ثمر گیاهی است شبیه به سر افعی و بی ساق و نبات او خشن و باریک و برگش از برگ ابوخلساء و کاهو ریزه‌تر و با رطوبتی که به دست چسبد و خار دار و مزغب و شاخه‌های او بسیار و مایل به سفیدی و ریزه و از دو جانب او برگ می‌روید و برگش باریک و ریزه و گلش بنفش و ثمرش شبیه به سر افعی و بیخش بقدر انگشت و مایل به سیاهی و باریک و دراز می‌باشد در دوم گرم و در اول تر و مفتت حصاه و مدر بول و حیض و شیر و عرق می‌باشد و بیخ او مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوصاً افعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب و چیزهای مناسب بیاشامند گویند جهت درد کمر مجرب است. مورث خارش و جوشش و مصلحش شیر و قدر شربتیش تا دو منقال و بدلش دانه ترنج است.

◀ احریضن

به فارسی گل کافشه و به رنگ زعفران و به لغت دیلمی کاجیره نامند و بستانی او در دوم گرم و در اول خشک و بری در سوم گرم و قوتش تا سه سال باقی می‌ماند، منضج و با قوه قابضه و محرک باه و منوم و محلل و مقوی جگر و گدازنده خون منجمد مطلقاً می‌باشد ضماد او با عسل جهت قویا و با ماست بر مثانه جهت احتباس بول مجرب است و طلای او با عسل جهت بهق و برص و قلاع اطفال و با سرکه جهت خارش بدن و اورام حاره و باد سرخ و ورم جگر مفید است و مضر سپرز و مصدع و

وسط سوم گرم و خشک و جالی و معطس و مفتح و مسکن فواق و مدرّ بول و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاه و محلل و مجاذب فضول دماغی و با قوه تریاقیه و جهت گزیدن هوام و تسکین درد آن و دفع مواد مفاصل به قوه مسهله و جهت احتباس حیض و ضماد او با سرکه جهت عرق النساء و داء الثعلب و ورم سپرز مفید است و حمول او جهت بواسیر و تنقیه رحم و اعانت بر حمل مفید است و ذرور او جهت جراحات خبیثه و سعوط او مفتح سده مصفات و بغایت معطس و طلای خاکستر او جهت مفاصل و درد ورک نافع و مضرّ احشاء و مصلحش رب مورد و کتیرا می- باشد و قدر شربتیش تا یک مثقال است و سه مثقال او کشنده و بدلش در رفع سم به وزنش دانه ترنج و زراوند طویل و فودنج است.

اذرقی

غیر اذاراقی است و در ترجمه باهر و مستجوک مذکور است که آن شبیه به زبدالبحر است. در نهایت حلت و بغایت محلل و مسکن دردهای بارده مزمنه است و خوردن او بقدر دانگی کشنده و در اطلیه مستعمل است و ظاهراً قسم دوم زبدالبحر باشد.

اذخر

به فارسی کاه مکه و گربه دشتی نامند. نباتی است شبیه به کولان که نوعی از اسل است، بیخش غلیظ و بسیار شاخ و باریک و برگش ریزه تر از کولان و از آن در حجم و قد کوچکتر و مایل به سرخی و زردی و ثقیل الرایحه و شکوفه او بسیار و انبوه و سفید و با عطریّت و تند طعم و گزنده است و دیسقوریدوس فرموده که قسمی از او را ثمری می‌باشد سیاه رنگ. در دوم گرم و خشک می‌باشد و محلل و مفتح و مدرّ بول و حیض و فضلات و مقطع اخلاط و منضج و مفتت حصاه و مسکن اوجاع بارده باطنی و مقاوم سموم هوام می‌باشد و جهت ورم جگر و سده آن و ورم فم معده و رفع نفث‌الدم و بادها و جهت استسقاء و علل گرده و ریه و شدخ عضل مفید است و با مصطکی جهت تنقیه فضلات دماغی و با ترنجبین جهت سپرز مؤثر است و یک مثقال او را با فلغل بالسویه جهت رفع غشیان مجرب دانسته‌اند و جهت ازاله خوف نافع است و ضماد او جهت ورم بارد جگر و مئانه و معده و سپرز و ریاح جمیع اعضاء و جلوس در طبیح او جهت ورم رحم و درد مفاصل و مضمضه و سنون او جهت درد دندان و تقویت لثه و عمور و دفع رطوبات مفید است و مداومت آشامیدن طبیح او جهت مفاصل بارده بغایت مفید و با سکنجبین جهت اواخر تهای بلغمی مجرب و شکوفه او لطیفتر و در افعال ضعیفتر است و مضرّ گرده به سبب شدت ادرار و مضرّ محروم می‌باشد و مصلح و مصلحش گلاب و صندل است و قدر شربتیش از نیم مثقال تا یک مثقال است و بدلش راسن و قسط و بدل فقاح او قصب‌الذریره است و عرق اذخر بغایت لطیف و با قوه تریاقیه و در افعال شبیه به اوست و روغن او که شکوفه اذخر را در روغن زیتون بقدری که او را بپوشاند گذاشته باشند

نباتی است غیر گندم صحرائی منبت او کنار آبها شبیه به گیاه ارزن و ثمرش سیاه و ریزه و گلش سفید و ثمرش در ادویه چشم و گوش مستعمل و با قوه مجففه و محلله و قابضه است.
اخینوس: اخیروس است.

ادرک

عربی است به فارسی آلوچه سلطانی نامند. در اوّل سرد و رسیده او در دوم تر و مسکن جدّه صفرا و ملین طبع و رب او قابض است و آب برگ او کشنده کرم معده و نارس او مسهل به عصر و قاطع قی و نفاخ و مفسد معده است و مصلحش گلقد و آب آلوچه رسیده جهت سرفه حار و صاحب دق نافع است.

ادارا: به لغت بربری اشخیص است که اسدالارض عبارت از او باشد.
ادفوس: به یونانی عرعراست.

ادرافس: آذریون است.

ادویه حاره: عبارت از ابازیر است.

ادویه خوشبو: عبارت از افایویه است.

آذرگون: به فارسی اسم آذریون است.

اذراقی

به ذال معجمه لغت سریانی و به فارسی کچوله و در تنکابن و مازندران کلاج دارو نامند. بیخی است مدور و پهن و بسیار تلخ و خشک او بغایت صلب است و بعد از آنکه در آب خیسانیده پوست او را گرفته باشند به سوهان ریزه باید کرد و برگش از برگ بنفشه سبزتر و سترتر و خال سفید بر روی برگ نمودار است و گلش مثل بنفشه و در غایت سرخی و ساقش مبدل مزاج بسیار سرد است به مزاج طبیعی بدون احتراق خلط و جهت فالج و درد کمر و امراض بارده و عصبانی مجرب است.
ضماد او جهت کلف و قوبا و عرق النساء و مفاصل و امراض بارده مفید است و مشوش ذهن و مسکر است و مصلحش شکر و ادویه خوشبو و قدر شربتیش از یک دانگ تا دو دانگ است و یک مثقال او کشنده است و در کتب هنود خواص او بسیار ذکر کرده‌اند و چون به صحت نپیوسته بود ذکر نموده‌اند و حقیر معجونی از او ترکیب نموده در دستور ثانی مذکور است و در رفع فالج و استرخاء و دردهای بارد مجرب و بیعدیل می‌باشد.

آذریو

به یونانی بیخی است سیاه رنگ شبیه به شلغم و بر روی او چیزهای مثل گره رسته و گیاه او خاردار و بقدر شبری و بسیار شاخ و برگش شبیه به کرنب و ثمرش شبیه به غلاف نخود است و در آن دو عدد یا سه عدد دانه مایل به زردی و منبت او کشت زارها است و به سریانی عربینتا نامند و به فارسی چووه صباغان گویند و او غیر چووه گازران است و قسمی از بخورمریم است و در بردن چرک از پشمینه و جامه مثل صابون است و در

آنچه در کنار آبها و بیشه‌ها و سایه‌ها روید، بستانی نامند و برگ او مایل به تدویر و شبیه به گوش موش است و گیاه او بی ساق و بی گل و بر روی زمین پهن می‌شود و شاخه‌های او سه پهلوست و چون به دست بمالند بوی خیار از او ظاهر می‌شود و این نوع را مزاج در سوم سرد و تر و با قوه قابضه و با اندک قوه محله می‌باشد و ضمادش با آرد جو جهت ورم حار چشم و سایر اعضا و حمزه و جمره و قطور آب او جهت درد گوش و ورم حار او و سعوط آن جهت صداع حار نافع است و مسکن التهاب و غثیان و مسقط کرم معده و بری او سه قسم است: قسمی را شاخه‌های بسیار باریک از یک اصل می‌روید و شاخه‌های اسفل سرخ است و مجوف و برگها باریکتر و درازتر از نوع بستانی و مایل به سیاهی و وسط و پشت برگها محدب و اطراف برگها تند و زوج زوج بر شاخه‌ها رسته و هر ساقی مشتمل بر ساقه‌های ریزه می‌باشد و گلش لاجوردی و بعضی را گلش زرد و بیخش بقدر انگشتی و پر شعبه است و فرق میان این دو قسم و اسقولوقندریون آن است که این را برگ نرم و دراز و ریزه است و اسقولوقندریون به خلاف اوست. در حرارت و پروت معتدل و در دوم خشک است و جهت صرع و لقوه و اوجاع بارده و صداع نافع و مقوی معده و مفتح و محلل و مدر بول می‌باشد و ضماد او جهت گزیدن افعی و سعوط او جهت لقوه و طلای بیخ او جهت نواصیر چشم بسیار مفید و غرغره او با ماء العسل جهت تنقیه رطوبات دماغ نافع و مضر مثانه و مصلحش مرزنجوش و قدر شربتش تا دو مثقال است و گویند مصلح او تخم خرفه است و قسم دیگر منابت او ریگزارها است و شاخه‌های او بر روی زمین پهن می‌شود و برگش مایل به تدویر و بی گل و بسیار شبیه به نوع بستانی و از آن ریزه‌تر و با حرافت است.

و گویند بی گل نیست بلکه به جهت نهایت ریزگی و چسبیدن او به شاخه‌ها چندان مرئی نمی‌شود و در سوم گرم و خشک است و از جهت سموم و اورام بارده و رفع آثار و جلب پیکان و خار از بدن نافع و ضماد عصاره او بر کمر و قضیب و مرق باعث تحریک عظیم باه می‌شود حتی پیران و مایوسان را به حال می‌آورد و مطبوخ خشک او را چون ضماد کنند در این اثر ضعیف تر است و قسم سوم را برگ مایل به تدویر و خارناک و مزغب و شاخش شیردار و مفروش بر روی زمین می‌باشد. در آخر سوم گرم و خشک و با قوه سمیت است و زبونترین اقسام و مقوی قوی و مسهل و زیاده او کشنده است و الصاق برگ او بر رخسار باعث سرخی بشره و شیر او مفرح جلد می‌باشد و مؤلف مالا یسع گوید که چون سه مثقال و نیم او را جوشانیده آب او را با نعنای بنوشند و از عقب ماهی شور بخورند جمیع کرم معده را دفع می‌کند و دیگر متکون نمی‌شود و مؤلف تذکره این خاصیت را به جهت نوع بستانی او ذکر کرده است.

و ابن تلمیذ در معنی می‌فرماید که اقسام اذان الفار غیر مرزنجوش است و همچنین از سایر کتب نیز همین معنی ظاهر می‌شود چه مرزنجوش متصف به صفات دیگر و از جمله ریاحین و با عطریت و برگش شبیه به گوش موش و مایل به تدویر نیست و گل او سفید مایل به سرخی است و

و دو ماه تابستان در آفتاب پرورده و سه چهار مرتبه صاف نموده و شکوفه را تازه کرده باشند در سوم گرم و خشک و با قوه قابضه می‌باشد و آشامیدن او جهت تحلیل ورم بارد باطنی مفید است و طلای او جهت دردهای بارد و برص و رویانیدن مو و انواع خارش اعضا و رفع ماندگی مؤثر است و دلوک او جهت درد دندان و ورم لثه و جوشیدن دهان نافع است.

اذرافیون

به اعتقاد جالینوس نوع چهارم زبدالبحر است پر سوراخ و بسیار سبک و از فرنگ آرد و شبیه به زهره آسیوس. در افعال از زبد البحر اقوی و از سموم قویه و قدر دو دانگ او کشنده و طلای او با آب جهت عرق النساء و ورم پستان و جرب و کلف و بشور مفید است و اکتحال او جهت رفع ناخن و بیاض قوی چشم دواب بسیار مؤثر است.

اذریون

به فارسی گل آفتاب پرست نامند. نباتی است مابین شجره و گیاه بقدر زرعی برگش بی زواید و نرم بقدر برگ جرجیر و با اندک زغبیت و گلهای او بزرگ و پهن و مدور و زرد و درخشنده است و در وسط او برگهای ریزه سیاه مایل به سرخی و بغایت خوش منظر است و همیشه رو به آفتاب دارد و به حرکت او دور می‌کند و بری او قویتر از بستانی است و تشویش اقوال مؤلف اختیارت بر ارباب بصر پوشیده نخواهد بود و در دوم گرم و خشک است و محلل و جالی و با قوه تریاقیه و مدر حیض و فضلات و مسقط جنین و مبهی و مفتح قوی و مفتت حصاء و جهت جراحت ریه و تقویت معده و جگر و وجع فؤاد و بواسیر و گزیدن هوام و گریزانیدن او و تنقیه دماغ و احشاء و رفع قولنج و تفتیح سده دماغی و نقصان شم و استسقاء و یرقان و ام صبیان و امراض بارده مفید است و چهاردهم از آب برگ او با آب گرم مقوی قوی و یک درهم او مقوی دل بارد المزاج و مورث غضب در محرورالمزاج و دو درهم از برگ کوبیده او جهت اخراج جنین و رفع احتباس حیض و ضماد او جهت درد مفاصل و عرق النساء و خنازیر و بر کمر جهت نعوظ و حمل بیخ او مسقط جنین و معین آبستنی عاقر است و آب بیخ او جهت درد دندان بارد نافع و مضر سپرز و مصلحش فایند و عسل و مضر محروورین و مصلحش سکنجبین است و قدر شربتش از آب گل و برگ و بیخ او تا چهار مثقال و از جرم او یک مثقال و بدلش مثل و نصف او سلیخه و ربع او زعفران و از خواص اوست که مگس به گل او نمی‌نشیند و از دود او موش چلباسه می‌گریزد و چون حامله قدری از او را در دست چپ گرفته دست راست بر روی او بگذارد به طفل ضرر عظیم می‌رسد و اگر مدت‌ها به دستور نگاه دارد باعث اسقاط طفل می‌شود.

اذان الفار

مجفّف با قبض و محلّ می باشد و ذرور برگ او جهت قروح خبیثه نافع و به دستور ضماد تازه او و طلای مدقوق او جهت درد مفاصل که با حکّه باشد بیعدیل می باشد و چون دو درهم بیخ او را با مثل او حب صنوبر بنوشند جهت تنقیه چرک شش نافع است.

◀ ارمنین

به یونانی اسم نباتی است که بری و بستانی می باشد و بری او غیر مستعمل و بستانی آن را برگش شبیه به برگ ابهل و ساقش مربع و بقدر نصف ذراع و غلاف ثمرش شبیه به غلاف لوبیا و مایل به طرف اسفل و تخمش سیاه و دراز و تخم بری او مستدیر و اغبر و گویند ارمنین درخت قلفلان است. در سوم گرم و محلّ و جذاب و یک درهم او با شراب بغایت محرک باه می باشد و ضماد مطبوخ او محلّ اورام بلغمی و جاذب پیکان و خار از بدن و مخرج جنین و قطور او با عسل جهت قرحه چشم نافع است.

◀ اردقباقی

به لغت یونانی نباتی است شبیه به کبر و بسیار تند رایحه و لاذع و در غایت حرارت و اجتناب از او اولی است مگر در اطلیه که با مصلحات استعمال نمایند و مؤلف اختیارت گوید: قنّاء الحمار است و سند آن ظاهر نیست و صاحب معنی گوید ثمر او را غلاف می باشد.

◀ اراک

درخت مسواک است شجر او قریب به درخت انار و برگش عریض و خزان نمی کند و خاردار و گلش مایل به سرخی و ثمرش بقدر بطم و بعد از رسیدن سیاه می شود و با اندک حلاوت است. در اول گرم و در آخر ثانی خشک و جالی و محلّ و مقطع و مفتّح سده می باشد و جهت رفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظه استفاده می شود و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت تحلیل ورم رحم و بواسیر و سعه و طیبخ او جهت عسرالبول و تنقیه مثانه و تخم او جهت تقویت معده و دفع اسهال بغایت نافع و ضماد برگ او محلّ و مانع نزلات و ماشرا و نملة و مسواک کردن به چوب او جالی دندان و مقوی لثه و اکثار او مورث جوشش لپاه و سحج می باشد و مصلحش کتیرا و قدر شربت از طیبخش تا نصف رطل و از تخمش تا سه درهم و بدلش صندل است.

◀ ارتکان

به لغت فارسی سنگ ریزه های سبک است، زرد رنگ و کوچک است و محرقّ او لطیف و طلای او با آب گشنیز و مانند او جهت اورام حاره و با محلّلات جهت بردن گوشت زیاده و با قیروطی جهت رویانیدن گوشت و با مدرّات جهت ریزانیدن حصاه نافع و اجتناب از خوردن آن اولی است.

تخمش شبیه به تخم ریحان و شفاف می باشد و تشویش قول صاحب اختیارات نهایت ظهور دارد.

اذان الأرنب: به لغت بربری لصبیقی است.

اذان الغز: عصبی الراعی است.

اذان الثور: لسان الثور است.

اذریاس: به لغت عبرانی ثافسیا است.

اذان العبد: به لغت بربری مزمار الراعی است.

اذان الفیل: لوف الکبیر است.

اذان الجدی: نوع بزرگ لسان الحمل است.

اذان الشاه و اذان الغزال: لصبیقی است و گویند لسان الحمل است و بلسکی

را اذان الغزال نامند.

اذان الدب: قلو مسم است.

اذان القسیس: نوعی از ابرون است.

اذناب الخیل: لحيه التیس است.

◀ ارمال و ارمالک

به سریانی ارمالی نامند. دوی خشبی است شبیه به قرفه با عطریّت منابت او هند و یمن می باشد و نبات او بقدر زرعی و برگش تیره رنگ و گلش کبود و بی ثمر و مستعمل پوست اوست و مایل به زردی می باشد و در آخر دوم گرم و خشک و نایب مناب قرنفل و دارچینی است و مقوی دل و احشاء معین هضم و جمیع قوتها و حابس طبع و مانع انتشار زخمها و آکله و مدرّ فضلات است و ضماد او جهت بثور و اورام و اندمال قروح و مانع تعفن اعضاء می باشد و بوییدن او جهت تقویت دماغ و مضمضه او جهت استحکام لثه و امراض دندان و طلای او جهت اصلاح ناخن و آشامیدن او جهت قطع بخارات کربیه و بوی دهان و رفع رمد بارد نافع و مصلّح محرور و مصلحش کزبره و قدر شربتش دو مثقال و بدلش سلیخه و در بوی دهان کبابه.

◀ ارقیطون

معربّ از ارقیثون یونانی و آن نباتی است مزغب ساقش مربع و سست قریب به زرعی و برگش مایل به استداره و اکلیل او مایل به سرخی و تخمش بقدر زیره و از آن کوچکنتر و سیاه و تند طعم و بیخش نرم و سفید و شیرین است و در دوم گرم و خشک و لطیف و جالی و مجفّف و در امراض دهان و دندان و درد سینه و نفث مده و تسکین درد مفاصل بیعدیل و نیم رطل از طیبخ او جهت عسرالبول و عرق النساء و ضماد او جهت سوختگی آتش و مفاصل و شقاق و قرحه سر انگشتان که از برودت باشد نافع است و مضرّ کلیه و مصلح او روغنها و قدر شربتش تا شش درهم و بدلش پنج است.

و مؤلف مالایسع گوید: صنف دیگر از او می باشد و برگش شبیه برگ کدو و از آن بزرگتر و صلب مایل به سیاهی و مزغب و بیخش بزرگ و سفید و

◀ ارز

بیخی است شبیه به پیاز شکافته و از سیستان آرند و مؤلف تذکره گوید که بیخ سوسن سفید است که به فارسی آن را سوسن آزاد نامند و زنبق عبارت از اوست. به غایت گرم و جذاب است و طلای او جهت قطع خون بواسیر مفید و آشامیدن او بغایت مدرّ حیض بوده و قدر شربتش تا یک درهم است و مؤلف مالا یسع گوید که آن بیخ سوسن احمر بریست که دلبوٹ نامند.

◀ ار جوان

معرب ار جوان فارسی. گرم مایل به اعتدال و مخرج اخلاط لزجه و جهت بروود معده و کلیه و تصفیه لون و طبیخ او مقی و منقی آلات تنفس و معده و سوخته او حابس نرف الدم و خضاب نیکوست و زنان از او خطاط می‌سازند و ریشه بیخ آن را چون بقدر دو درهم بجوشانند مقی قوی است و مصلحش برگ عناب و نمام و بدلش صندل سرخ و نصف آن گل سرخ و دانه ارغوان در ادویه عین قائم مقام تسمیزج است.

◀ اراقو

به یونانی تخمی است سیاه و مدور و تلخ در میان گندم و عدس می‌باشد و به فارسی سیهک نامند. ملین و محلّ بوده و ضماد او با سرکه جهت اورام صلبه حاره و تسکین درد آن نافع است و ردی غذا و نفاخ و مورث قولنج ریخی می‌باشد و مصلحش سرکه ممزوج به شیرینی.

◀ ارنب بری

به فارسی خرگوش نامند و به عربی ثمور گویند و ارنب معرب از ارنبا سریانی است و او حیوانی است معروف و گویند مثل زنان حایض می‌شود و منقلب می‌گردد نر او به مادگی و بالعکس و بهترین او سفید است. در اول سوم گرم و در دوم رطب است و گویند خشک است. پوشیدن پوست او مسخن بدن و معدل خلط و قاطع بواسیر و مانع تأثیر بروود در بدن بوده و موی محرّق و غیر محرّق او حابس خون همه اعضاء و خوب برشته او جهت اسهال و قرحه امعا و رفع سموم و طلای خون گرم تازه او جهت کلف و بهق و بثوری که آب سفید از آن ترشح کند و خشکی و جوشش که در سر به هم می‌رسد و مسکن دردهای کهنه و مغز سر او که مشوی باشد، جهت رعشه مرضی و دلوک او جهت اصلاح امراض لثه و درد آن و اعانت به رویانیدن دندان اطفال و خاکستر دماغ او با پیه خرس و ماءالعسل و با آب پیاز عنصل جهت رفع داءالتعلب مؤثر است و پنیر مایه او را چون بقدر قیراطی تا نیم مثقال با سرکه بنوشند جهت صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن افعی و ادویه قتاله نافع است و سه قیراط او را با شراب به جهت تب ربع مجرب دانسته‌اند و طلای او جهت سرطان عجیب الفعل است و دو مثقال او را چون بنوشند جهت رفع سیلان رطوبات رحم و شکم و آشامیدن و حمول آن بعد از ظهر سه روز هر روز نیم مثقال مانع حمل زنان و زهره او را تأثیر به عکس پنیر مایه

معرب از اوریز یونانیست و به فارسی برنج گویند. در دوم خشک و در حرارت و بروود معتدل و بالخاصیه در محرور المزاج حرارت و در بارد المزاج بروود احداث می‌کند ظاهراً به جهت این تأثیر قدما و اکثر متأخرین مرضی را مزوره از برنج نفرموده‌اند و مخصوص اصحا دانسته‌اند چه در مرضی احداث کیفیت متضاده و در اصحا کیفیت متوافقه شرط است و حکما متفقند بر آنکه او باعث طول عمر و صحت بدن است و در حدیث این معنی نیز ورود یافته و برنج هندی را لزوجت کمتر می‌باشد و او را چنپا نامند و برنج سرخ فارسی را قبض بیشتر و سفید در تغذیه قویتر است و اقسام او مسدد و قابض و به تنهایی قلیل‌الغذا می‌باشد و جهت زحیر و اسهال دموی و اختناق رحم و امراض گرده و مئانه مفید و با شیر و شکر کثیرالغذاء و مبهی و مسمن بدن و مولد منی می‌باشد و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و جهت اسهال صفرای و تشنگی و غثیان نافع است و با شیر بز جهت زحیر و با پیه گرده بز و روغن جهت مغص مفید است و اکتار او مصلح حال بدن و رنگ رخسار و مولد خلط صالح و مورث دیدن خوابهای خوب و مولد قولنج و سده و اعتدال طبع می‌باشد و مصلحش خیسانیدن او در آب نخاله و خوردن او با شیرینی می‌باشد و چون در آب قرطم بجوشانند رفع سده او می‌کند و آشامیدن آب مطبوخ او مثل ماءالشعیر، مسکن لذع اخلاط مراری معده و امعاء می‌باشد و با شیر تازه بالمناصفه ده روز خوردن جهت تولید منی مجرب است و حفته به آب مغسول او جهت سحج و قرحه امعا نافع و در جلا دادن جواهر بیعدیل است و آب نخاله او در این باب قویتر و طلای او با ترمس جهت کلف و آثار و ضماد او با پیه جهت گشودن دمل و ذرورش جهت جراحات تازه و آشامیدن آرد برنج که بسیار پخته باشند با پیه گرده جهت افراط اسهال مرضی و اسهال دوائی و سحج بغایت مجرب و آب مطبوخ شلتوک مسقط جنین و پوست شلتوک که بسیار نرم صلایه نکرده باشند از جمله سموم است.

و گویند یک منقال او کشنده است و مؤلف تذکره منکر این اثر است و مکرب و مصدع می‌داند و سعوط گرد برنج که در حین سفید کردن او به هم رسد جهت قطع رعاف مجرب و بدل برنج آرد جو مغسول است.

◀ ارز

به ضم اول و سکون را درخت صنوبر بی بار است و زفت رطب از او حاصل شود.

ارسطون: شراب غلیظی که از خمر و ادویه حاره ترتیب دهند قویتر از خمر و مقوی احشاء بارده است.

◀ ارند برند

اربیان: به لغت شام بهار است و او غیر رویان است که ماهی رویان گویند.

ارنیقس: به یونانی فلفل است.

ارمینا: به یونانی نوشادر است.

ارقون: حنا است.

ارمانیون: به یونانی بزرالنج است.

ارسانیقی و ارسانیقون: به یونانی زرنیخ زرد است.

اروسم و اروسمین: به یونانی تودریست.

ارکض: به یونانی حمص است

اریالیس: به عبرانی حمص است.

ارطوناس: به یونانی طین قیمولیا است.

ارقب: به عربی تیس جبلی است.

اریذا: به یونانی به معنی بیخ نباتات است.

اریطس: به یونانی نوره است.

ارونیس: به یونانی نوعی از مرو است.

ارقلس: به یونانی نام بستانی است.

اربعه و اربعین: اسقولوقندریا است.

ارزیز: به فارسی رصاص ایض است.

ارقان: اسم حنا است و روغن جلوز را نیز نامند.

ارجان: اسم لوزالبربر و روغن اوست.

ارطی: به یونانی درخت غرب است.

ارما و اروشیران و اروشیردارو: مرماهوس است.

ارطیسا: به یونانی عنقود است.

ارمیناقن: به یونانی مشمش است.

ارییس: به یونانی علیق است.

اروتس: به یونانی کرسنه است.

ارقلیا: خشخاش زبدی است.

ارومچک: به ترکی عنکبوت است.

اروک: به ترکی مشمش است.

ارپا: به ترکی شعیر است.

ارغلیم: اسم عبرانی بقله الحما است.

ارغول: کافور موتی است.

ارامونی: به یونانی شقایق النعمان است.

ارشد: مرقشیشا است.

اردم: آذریون است.

ارقولس: به یونانی اسم ابهل است.

ارمونیا: به یونانی افاقیا است.

ارهایر: به سریانی آملج است.

اروزوا: به سریانی اوز است.

ارخس: به یونانی خصی الکلب است.

ارونیا: به یونانی زعرور است.

است و جلوس در طبیح او جهت نفرس و مفاصل و خوردن گوشت او مولد خون غلیظ و بهتر از خونی که از گوشت گاو و بز و میش به هم رسد و به جهت بول در فراش و سلس البول و رعشه و فالج و امراض بارده نافع و اصلاح او پختن اوست به بخار آب و با روغن و شبت و مضر محرورالمزاج و مصلحش کاسنی و سرکه و انار میخوش و چون مجموع آن را پخته تناول نمایند جهت خدر نافع و هرگاه مجموع آن را بسوزانند و سه مثقال آن را بنوشند جهت سنگ گرده مفید و چون جوف آن را پاک نکرده در ظرفی بسوزانند و با روغن گل سرخ طلا نمایند، جهت رویانیدن موی سر بسیار مؤثر و ضماد خاکستر استخوان او محلل خنازیر و پیه او جهت شفاق و منع ریختن مو و بول او جهت حدت باصره و سرگین آن بقدر نیم درهم تا یک درهم شرباً جهت سلس البول و بول در فراش و تعلیق هر دو چشم او مورث هیبت در نظرها و مؤلف تذکره گوید که چون هفت روز هر روز دو حبه از مغز سر او با دو اوقیه شیر تازه بنوشند منع سفیدی مو می کند و مجرب است و مؤلف جامع الأدویه گوید که چون خصیه او را با نمک تلخ و ورس نمکسود کنند و دو دانگ آن را سعوط نمایند جهت لقوه مجرب است و خوردن او با روغن سداب جهت اخراج مشیمه آزموده است و بلنیاس گوید که چون زهره آن را بنوشند خواب به مرتبه ای بر او غلبه کند که تا سرکه به او ندهند و استنشاق نمایند به هوش نیاید و پنیر مایه او را با سرکه پادزهر جمیع سموم می داند و گوید چون زن فرج او را پخته تناول نماید در حال آبستن شود و همچنین حمل سرگین او را در این باب بسیار مؤثر دانسته و نگاه داشتن کعب او به جهت رفع چشم بد گوید مؤثر است.

◀ ارنب بحری

حیوانی است صدفی شکل مایل به سرخی و مابین اجزا او چیزی است سبز مانند برگ اشنان و سر او در صلابت مثل سنگ و آن سم قاتل است و در نهایت حرارت و احراق و ضماد کوبیده او به تنهایی و با تخم انجره سترنده موی و همچنین طلای روغن طبیح او و سوخته او جالی باصره و دندان و طلای خون او جهت کلف و بهق نافع است و خاکستر سر او با پیه خرس به تنهایی جهت داء التعلب بغایت مفید است و ابن تلمیذ طلای آن را جهت گزیدن زنبور سریع الأثر می داند.

ارجیقن: معرب از ارجیقنه یونانی و آن زیر است.

ارغامونی: به یونانی قسمی از مامیثا است.

ارجن: به عبرانی عنکبوت است.

ارات: مصطکی است.

ارطاماسیا: به یونانی برنجاسف است.

ارسطولوخیا: به یونانی زراوند طویل است.

ارمانیا: به یونانی لاجورد است.

ارسطا: به یونانی نبات بزرالنج است.

ارماط: درخت کادیست.

اریصادن: به یونانی دویره است.

اسرودع: کرمی است که در سبزه زار و ریگزار می‌باشد ضماد او عصب مقطوع را در ساعت التیام می‌دهد.

◀ اسفیداج

به فارسی سفیداب نامند و آنچه از قلع ترتیب دهند اسفیداج رومی گویند و بهترین اقسام است. چون قلع را صفایح کرده با انگور کوبیده با تخم او آغشته بر روی یکدیگر گذاشته در خم سرکه یا ظرفی که سرکه تند داشته گذاشته، سر ظرف را مستحکم نمایند با بخار سرکه قلعی به مرور از هم بریزد، پس از سرکه بیرون آورده خشک کنند پس ساییده بپزند و همین عمل مکرر کنند تا همه قلعی حل شود و غسل اسفیداج را علت یکی زایل شدن ترشی سرکه است و آنچه از سرب ترتیب دهند یکی به همین دستور است و یکی احراق است و او آبار است نه اسفیداج و در احراق او اگر مبالغه شود سرنج حاصل می‌شود و در دوم سرد و در سوم خشک و غسل او شرط است تا لطیف و مجفّف بی لذع شود. مبرد و مسدد و مغری و قاطع گوشت زیاد و مدمل قروح بوده و جهت سوختگی آتش نافع است و با سرکه و روغن گل سرخ جهت درد سر و با شیر جهت ورمهای حار و مفاصل حار مجرب است و جهت زخمها و شقاق و درد چشم و بثور و بیاض رقیق چشم حیوانات و با شیر دختران و سفیده تخم مرغ جهت رمد حار و با آب عنب الثعلب و رادعات جهت باد سرخ و بثور و نرف الدم و حکّه و در مراهم با اقلیمیا و آب بنج جهت رفع روییدن مو مجرب دانسته‌اند و جهت دفع بدبویی زیر بغل و کنج ران و حمل آن جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع بوده و آشامیدن او مورث خنق و زیاده از یک درهم او کشنده است و بدلش آبار و سرنج.

◀ اسفیداج الحصاصین

به فارسی سفیداب یزدی نامند و آن را از سنگ براق صفایحی کج و امثال آن در یزد و نواحی اصفهان به عمل می‌آرند. جالی و مغری و رافع آثار چربی و صاف کننده بشره و قاطع نرف‌الدم جراحات تازه و رعاف و طلای او با آب جهت بادسرخ و اورام حازه مجرب است و خوردن او کشنده است.

◀ اسل

به فتح اول و ثانی به لغت عرب اسم نباتی است که از آن حصیر می‌بافند و در کنار آنها و زمین آبدار می‌روید و نر و ماده می‌باشد نر را کولان می‌نامند و دانه او سیاه مایل به استداره و بزرگتر از تخم ماده و گیاه او خشن و سبترتر از ماده و هر دو را مزاج مرکب از برودت غالب و حرارت قلیل و محلل دردها و ضماد او جهت استسقاء و سهر و مالیخولیا و خاکستر بیخ آن قاطع نرف الدم جمیع اعضاء و محلل خنازیر و جهت حکّه نافع است و ثمر ریزه او بقدر سه درهم با شراب جهت اسهال و نرف الدم و با قوه مدرّه و ضماد برگهای متصل و بیخ او جهت گزیدن هوام و رتیلا

ارثدا: اثلث است.

اروسه: ابوخلسا است.

ارجالون: فاشراست.

ارتقی: به یونانی خلنج است.

ارزه: به فارسی زفت رومی است.

اروانه: به فارسی خیری صحرا بیست.

ارندی: به هندی خروج است.

ارزن: به فارسی دخن است.

ارده: به فارسی رهشی است.

اردک: به فارسی بط است.

الالف مع الزاء:

◀ ازاد درخت

به فارسی اسم درختی است عظیم، ثمرش شبیه به زعرور با خوشه و تخمش مثل تخم زعرور در آخر بهار می‌رسد و مدتها در درخت می‌ماند و برگش سبز املس مایل به سیاهی و شبیه به برگ ترنج و خزان نمی‌کند و در تنکابن جبلی دار نامند و در طبرستان طاخک نامند و نوعی را ثمر شبیه به فندق و این نوع از سمومات است به عربی سیسیان و به هندی بکاین نامند و گلش سرخ شبیه به خیری و در غایت خوشبویی. گلش در سوم گرم و در آخر اول خشک و مفتّح سده دماغی و برگ او کشنده قمل و جهت دراز کردن موی مؤثر است و ثمرش از سموم و عصاره برگ او با غسل جهت باد قولنج نافع بوده و مفتّح و مدر و جهت سموم بارده و عرق النساء و احتباس بول و حیض و تحلیل خون منجمد در مئانه مفید است و قدر شربتش تا سه درهم است و عصاره شاخه‌های او با غسل و با میفختج مقاوم جمیع سموم و برگش سم حیوانات و بدلش در دراز کردن مو شهادنج است و چون پوست او را با شاهتره و هلیله سیاه بجوشانند طیبخ آن را بنوشند جهت تبهای بلغمی آزموده و یک درهم تخم او کشنده است.

و مؤلف تذکره گوید که عصاره او مفتّت حصاه و مانع غثیان و ضماد برگ و شاخ او محلل خنازیر و نطول او مسکن صداع بارده است.

و مؤلف جامع بغدادی گوید که وقت شرب عصاره او بهار و پاییز است و در دو فصل دیگر ممنوع می‌باشد و ثمر و ورق او منقّی قروح متقیحه سر و عصاره برگ و ثمر آن را با قدری مرداسنگ ساییده با روغن گل‌سرخ چند روز بر روی یکدیگر بر سر بمالند و هر روز یک بار تجدید کنند و به هر سه روز یک روز حمام روند و بعد از حمام به دستور بمالند و سر را با لباسی خفیف بپوشند، موی را برویاند و قروح آن را زایل کند.

ازرار: کافور موتی است.

ازورد: به لغت بربری حندقوفا است.

ازوری: دارشیشعان است.

ازوا: به ترکی صبر است.

الالف مع السین:

جوف به هم می‌رسد، در تفتیت حصاه مجرب است و چون خواهند به جهت زینت اسفنج را سفید کنند، باید قسم ماده او را با آب تر کرده و مکرر در آفتاب تند یا ماهتاب گذاشت.

اسرار

به کسر اول به لغت مغربی اسم نبات شجری است منبت او در آبهای ایستاده سواحل دریا، خصوص دریای قلمز و ساحل جده است و در ابتدای رویدن یک ساق بقدر زرعی و شبیه به حی العالم است و چون محاذی روی آب شود از او برگ و شکوفه شبیه به مورد ظاهر می‌شود و ثمرش بقدر فندقی مستطیل و مزغب و با اندک بشاعت و چون بخورند از قلیل او سدر و از کثیر او سیات عارض می‌گردد و ثمر او مرکب القوی و مسخن و دلوک و بخور او جهت درد دندان و آشامیدن او با شیر تازه در محروم و با شراب در مبرود به غایت محرک باه و محلل صلابات و مفتح سدد و منعش حرارت غریزی و حابس بخارات و قدر شربتش از نیم مقال تا یک درهم است و صمغ او لزج و بعد از خشکی شبیه کندر در قوت و با رطوبت فضلی و جهت امراض بارده و رفع رطوبات از مفاصل بسیار مفید است.

اسد

به فارسی شیر نامند. گوشت او دیر هضم و مورث شجاعت و ضماد و پیه او بر کمر و کنج ران و انثیین و قضیب و مقعد مقوی جماع و قطور او با روغن تخم انجره در احلیل جهت نعوظ بیعدیل است و طلای او جهت کلف و زهره او مقوی باصره و آشامیدن یک دانگ او که از نر باشد با زرده تخم نیم برشت جهت کسی که از زنان بسته باشند، گویند مجرب است و وقت استعمال او در حین هلال ماه شرط دانسته‌اند و گویند جلوس در جلد آن جهت رفع نقرس و بواسیر مجرب است و بستن پوست او با موم بر گردن اطفال پیش از بلوغ جهت ازاله صرع و بخور موی او جهت گریزاندن سیاع و رفع تب آدمی نافع است و طلای پیه و زهره او بر بدن باعث گریختن سیاع از آن شخص و ضماد پیه مابین دو چشم او بر رو مورث مهابت در نظرها و قضای حاجات و گذاشتن قطعه ای از جلد آن در میان جامه‌ها مانع کرم زدن او و اگر کرم در جامه موجود باشد، باعث قتل آن و چون یک درهم سرگین او را در شراب حل نموده به معتادین شراب دهند سبب رفع خواهش ایشان گردد و گویند شیر از آواز خروس سفید تاجدار می‌گریزد و مؤلف جامع الأدویه از ارسطو نقل می‌کند که کباب خصیه شیر بغایت مقوی دل و باه است و چون بشکافند و با بوره سرخ و مصطکی طبخ نموده خشک کنند و با روغن زنبق چرب نموده با آب گرم ناشتا بنوشند جهت جمیع دردهای درونی مثل قولنج و مغص و بواسیر و زحیر و درد رحم و درد جگر بغایت مفید است.

اسطوخودوس

نافع و ثمر نوع غلیظ او بغایت منوم و تا پنج درهم او مورث سبات و مصلحش گل انگبین عسلی و فلافلای و فرش رقیق او که ماده است جهت ابدان قویه و مستسقی و غلیظ او جهت ابدان یابسه مفید است.

اسلنج

گیاهی است منبت او ریگزارها و شاخس دراز و زرد رنگ و برگش شبیه به تره تیزک و مستعمل صباغان مغرب و شاخس شبیه به نی و با تجویف و برگش باریک و اغبر. در سوم گرم و در دوم خشک و محلل و منضج اخلاط غلیظ و در دفع اورام و سموم و مغص و ریاح بیعدیل و ضماد مطبوخ ورق او را در دفع اورام بلغمی مجرب دانسته‌اند و طلای مطبوخ او با آرد جو جهت حمزه نافع است و قسمی از او را برگ ریزه و ساکش پرشعبه و بر روی زمین پهن می‌شود و در اطراف شاخه‌های او غلافهای بسیار و متراکم و مانند غلافهای بنج و از آن کوتاه تر و نرم تر و تخمهای او بسیار ریزه و سیاه، ریشه او به ستبری انگشت و رنگش مابین سرخی و زردی و بسیار تند طعم و از قسم اول گرم تر و تندتر و در ریگزارها و کوهها می‌روید. نیم درهم از بیخ و تخمش جهت درد احشاء و ریاح غلیظه و کرم معده و قولنج ریخی و یک درهم آن را جهت گزیدن عقرب و سموم قتاله مجرب دانسته‌اند و گویند ضماد گل او انثیان را کوچک می‌کند و جهت مفاصل مفید است و چون آن را با شیخ بالسویه و جند و کندش از هر یک مثل نصف او حب بسازند و هر روز دو درهم بنوشند ریاح انثیین را زایل کند و هرگاه مداومت نمایند، بیضتین را بالکلیه رفع نماید و مضر ریه و مصلحش صمغ و قدر شربتش از نیم مقال تا دو درهم و بدلش مثل او خولنجان و نصف او اسارون و سدس او قرده‌مانا و در صباغی بدلش عصفراست و مستعمل از او بیخ و تخم اوست.

اسفنج

به فارسی ابر مرده گویند و او چیزی است که بر روی سنگهای کنار دریا متکون می‌شود. قسمی از او که متخلخل است و وسیع‌الثقب و نرم شبیه به نمد و پر سوراخ ماده گویند قسمی که با صلابت و با ثقبهای صغیر است نر نامند. هر دو در اول گرم و در دوم خشک و مجفف و محلل و با قوه جاذبه و چون تازه آن را با سرکه ممزوج با شراب تر کرده بر جراحات تازه بگذارند التیام دهد و بالخاصیه قاطع نرف‌الدم و با عسل مطبوخ و مطبوخ با آب جهت التیام زخمهای کهنه و خشک او مجفف قروح عمیق و سوخته او جهت منع نرف‌الدم قویتر بوده و جهت رمد یابس و جلای باصره و فتیله تازه او به تنهایی و با پنبه و کتان مفتح افواه عروق مضمومه و جراحات جاسیه و محرق مغسول او در ادویه عین نافع است و چون قطعه آن را بقدری که توان فرو برد به خیاطه بسته بلع نمایند و یک سر خیاطه را به دست نگاهدارند و لمححه صبر کنند که جذب رطوبات کرده بالیده گردد و بعد از آن خیاطه را بکشند تا از گلو او را بیرون آورد در اخراج زلو و خار که در حلق مانده باشد بیعدیل است و سنگهایی که در

قرحه شش نافع بوده و مورث سحج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتیش از یک دانگ تا نیم درهم است.

◀ اسفید باج

به فارسی شوربا نامند. از جمله اغذیه است و او مرقی است که از ادویه حاره و گوشت مرغ و غیر آن و بقول و امثال آن که طعمی غالب نداشته باشد ترتیب دهند. لطیف و مرطب و صالح الکیموس و موافق امزجه سوداوی و صاحب سعال و قرحه ریه و امثال آن است.

◀ اسقیل

لغت یونانی است و پیاز عنصل و پیاز دشتی و پیاز موش نامند و برگش شبیه به برگ نرگس و ساقش بی تجویف و سبز مایل به زردی و بیخش مثل پیاز و بزرگ و به هوای سرد سبز می ماند و محتاج به غرس نیست و هرچه در زمین تنها برود سم و قاتل است. در آخر سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مدر بول و حیض و مقوی معده و منقی اعضاء و جالی و جاذب خون به ظاهر جلد و محرق و مقرح اعضاء و ملطف اخلاط و غلیظه و تریاق زهر هوام و جهت ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو و استسقاء و سپرز و عرق النساء و مفاصل و نقرس و درد گوش و شقیقه و درد سر بارد و صرع و نسیان و قی الدم و سنگ مثانه و عسرالبول و جمیع امراض سوای قروح باطنی و محرورالمزاج و اسهال دموی نافع است و مشوی او که در خمیر گرفته در آتش پخته باشند به حدی که خمیر منفسخ گردد در مشروبات مستعمل است و مسهل اخلاط غلیظه و بالخاصیه مقوی معده، چون تخم مرغ را در جوف او گذاشته بپزند و تخم را بنوشند مسهل اخلاط غلیظه و معدل آن و چون کوبیده آن را با نظرون به قدر ربع آن در پارچه بسته و موضع داءالثعلب را به آن چندان بمالند که به خون آورد، موی برویاند و اگر محتاج به تکرار باشد بعد از رفع جراحت تکرار عمل نمایند و هرگاه نصف اوقیه او را در دو اوقیه روغن زنبق بجوشانند تا پخته شود و آن روغن را صاف نموده بر کف پاها بمالند و کف پا را تا صباح بر زمین نگذارند و یک هفته همین عمل کنند، اعاده شهوت باه مأیوسین کند و اکثر مجربین مجرب دانسته اند و آشامیدن نه قیراط او که در عسل پخته باشند جهت احتباس بول و درد معده و سوء هضم و تقویت معده و یرقان و سرفه کهنه و ربو و نفث مله ریه و مغص نافع است و آب برگ آن را که با دو چندان عسل به قوام آورده باشند جهت ربو و ضیق النفس و پاشیدن آب طبیح او در خانه و به دستور تعلیق او جهت طرد حشرات و هوام مؤثر است و چون ریزه کرده در روغن بجوشانند تا پیاز خشک شود و طلای روغن مزبور جهت قروح شهیدیه و جرب متقرح و یابس و حکه و حزاز او با زفت و حنا جهت بثور یابسه سر اطفال مفید و قیراطی از عنصل و ریشه های او که با هم کوبیده باشند، مقی قوی و ضماد پخته او جهت ثلیل و شقاق که از سرما عارض شده باشد مجرب و ضماد مطبوخ او در سرکه جهت گزیدن افعی و بوی او

به یونانی به معنی حافظ الارواح است و آن گیاهی است برگش شبیه به برگ صعتر و از آن درازتر و باریکتر و گلش مایل به سفیدی و ساقش واحد و باریک و بی شاخ و در قد کمتر از شبری و قبه او متراکم از اجزایی شبیه به جو و بی تخم و مایل به سرخی و تند طعم و با اندک تلخی. در اول دوم گرم و خشک است و گویند مرکب القوی است و اجزای بارده او کمتر و این قول اقوی است. محلل و ملطف و مفتح سدد و جالی و با قوه قایضه و مقوی بدن و دل احشاء و در تقویت ارواح دماغی بیعدیل و مانع عفونت اخلاط و منضج و منقی مره سودای دماغی است و طبیح او در امراض سینه و سعال و نزله قویتر از زوفا و مفرح و مسهل بغلم و سودا و مقوی آلات بول و با قوه تریاقیه و سعوط یک درهم او با عسل منقی و مقوی قوای دماغی و آشامیدن یک درهم با ماءالعسل جهت جنیدن مغز سر که از ضربه و سقظه حادث شده باشد و به تنهایی جهت رعشه دماغی و دو جزو او با یک جزو بیخ کبر که با عسل سرشته باشند جهت برودت معده و بواسیر بغایت مفید و ضماد پخته او جهت درد مفاصل و نقرس و نفوع و مطبوخ او جهت استسقاء و ورم بارد جگر و تنقیه گرده و طحال و امراض مقعد نافع و با سکنجبین و نمک هندی مسهل قوی بوده و جهت صداع مفید و با عاقرقرحا و سکنجبین جهت صرع و شراب او جهت نفخ و درد اعصاب و اضلاع و سموم مشروبه نافع است و مضر صفاوی مزاج و معطش و مغنی محرورین و مصلحش سکنجبین و گویند مضر شش است و مصلحش کنیرا و صمغ و قدر شربتیش از دو درهم است تا پنج درهم و بدلش در آلات تنفس فراسیون و در تنقیه سودا افیتیمون و مداومت مربای گل او با شکر و عسل که هر روزه یک مثقال از گل او خورده شود، جهت رفع سودا و تفریح مجرب دانسته اند و مؤلف تذکره گوید چون آن را با ثلث او گشنیز خشک و ربع او مرزنجوش و تسع آن هر یک از مصطکی و هلیله کابلی و کندر معجون کنند یا بجوشانند و هر شب در وقت خواب مداومت نمایند جهت رفع نزلات و رمه و تربل و ربو و گرانی سامعه و ضعف باصره مجرب است.

◀ آسیوس

به الف ممدوده به لغت یونانی اسم نمک چینی است و آن نمکی است که بر روی سنگ سفید سبک و نوعی بر روی سنگ مایل به زردی از نم دریا به هم می رسد و آن را آسیوس و نمک را زهره آسیوس نامند و شبیه است به نوشادر و قویتر از سنگ اوست و بهترین او سبک سریع التفتیت است که رگهای زرد قلیل غایر داشته باشد. در سوم گرم و خشک و با لذع و معفن و جهت قروح کهنه یابسه، عسرالاندمال و بردن گوشت زیاد و با عسل منقی زخمها و با موم روغن مانع انتشار قروح خبیثه و با آرد باقلی جهت نقرس و طلای او با سرکه جهت سپرز و گرده و با صمغالبطم و زفت جهت تحلیل خنازیر و مغسول هر دو به دستور تغسیل اقلیمیا و ملطف و جالی بصر بوده و جهت بردن بیاض و رفع آثار نافع است و بالخاصیه زهره آسیوس قاطع خون لاهه است و خوردن او با عسل جهت

الذم و مقوی دل و معده و احشاء و باصره و مدر بول و قابض و محلل و مفرح و حابس اسهال و جهت نزلات و تفتیت حصاه و قطع خون حیض و ضعیف کردن بواسیر و رفع جمیع سموم خصوص رتیلا و عقرب که با شراب بنوشند و طلای او جهت ورم حار و قروح نافع است و رب او که آب تخم او را بجوشانند تا غلیظ شود جهت تسکین قی و رفع خمار و منع صعود بخارات به دماغ و سرفه و خفقان و اسهال و آشامیدن تخم و عصاره او جهت نفث الدم و قرحه مئانه و حرقة البول و اسهال مزمن و صعود بخارات و سرفه رطوبی و قی و تشنگی و سرفه حار و ذرب مفید و ضماد پخته تخم او جهت سیاه کردن مو و با شراب جهت قروح پا و کعب و با آرد جو جهت ورم حار چشم و ضماد برگش جهت نمله و حمره و شری و ورم خصیه و ضربه و سقطه و بواسیر و داخس و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با گل ارمنی و سرکه جهت حکه و جلای ناخن و آثار و رعا ف و درد سر و با عصف و عدس و گل سرخ و افاقیا جهت تقویت اعضای ناقهین مجرب است و بخور او جهت رفع وبا و دفع هوام و سقوط و دانه بواسیر نافع است و ضماد برگش بر زیر ناف جهت اسهال مراری و چون ربع رطل از آب برگ او که با روغن کنجد بنوشند مسهل قوی بلغم و جلوس در طبیخ او جهت قروح و بروز مقعد و رحم و سیلان رحم و سستی اعضا و شستن مو با آب او جهت منع ریختن مو بسیار موثر است و چون با آمله یک هفته خیسانیده در روغن کنجد بآلتویه بجوشانند تا روغن بماند، جهت روییدن مو مجرب است و قطور آب او جهت چرک گوش و خاکستر او در دفع ناخن و سلاق و دمعه قویتر از توتیا و جهت کلف نافع است و ذرور برگ او جهت رفع جراحات و سحج جلد و بدبویی زیر بغل و داخس مفید است و در ساق درخت مورد گرهی به هم می‌رسد شبیه به کف دست و او را بنک آس گویند.

و مؤلف اختیارات حمل بر صفت آس نموده و آس بنکه نامیده و این دلیل بغایت جهل او می‌تواند بود و بنک آس در جمیع افعال قویتر از برگ و ثمر اوست، بعد از آنکه او را کوبیده و سوزانیده با شراب نارسیده زمخت قرحها ساخته در سایه خشک کرده باشند و بوییدن مورد مانع صعود بخارات حاره به دماغ می‌باشد.

و مؤلف تذکره گوید که مسواک کردن با چوب او مهیج جذام است و قدر شربتش تا سه درهم و از عصاره او تا سه اوقیه و بدلش در احتباس افاقیا و در اورام حوض است و گویند بدلش مطلقاً برگ توت است و مضر صاحب زکام و مصلح محرومین و مورث بی خوابی و مصلحش بنفشه و روغن مورد که آب برگ تازه یا مطبوخ آن را با مثل او روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند سرد و خشک و قابض و مقوی اعضا و مانع قبول مواد و جهت التحام زخمها و قروح سر و بثور و شقاق و سحج و استرخای مفاصل و سوختگی آتش و تقویت مو و سیاه کردن او و منع عرق و بخار و ورم و بواسیر نافع و گویند چون از چوب تازه او انگشتری ساخته صاحب درد کنج ران در خنصر موافق کند بالخاصیه تسکین یابد.

کشنده مگسهای گزنده و بالخاصیه قاتل موش در ساعت و داشتن او با خود موجب هرب سیاع و هوام و مار و قمل و مورچه و مگس است و چون او را کوبیده با آب او آرد کرسنه را خمیر نموده بنوشند جهت استسقاء مفید و چون جوف عنصل را با سرکه کوبیده در حمام بر بهق بمالند، بهقی را که هیچ دوا برطرف نکند، زایل سازد و مجرب است و چون نزدیک تاک غرس نمایند، انگور را به اصلاح آورد و غرس او در پای درخت انار و به مانع ریختن شکوفه او و تخم او ملین طبع و جهت مغص و درد معده و رحم نافع و چون کوبیده با سرکه حبها بسازند و یک عدد آن را میان انجیر گذاشته یک روز در غسل رقیق خیسانیده بیرون آورند و انجیر را بکنند و بعد از آن آب گرم بر اثر آن بنوشند یا آبی که در آن بوده و جوشانیده باشند بیاشامند رفع قولنج صعب نماید و مجرب است و عنصل مضر محرومین و مکرب و مضر عصب صحیح و مصلح و مورث غنیا و مفرح و مقطع و مصلحش شیری که به سنگ تفته داغ کرده باشند و ربوب فواکه و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بلبوس و گویند اسقوردیون که سیر صحرايي است و قردهانا و وج و مؤلف تذکره قاتل به بدل او نیست و گوید خاکستر او با روغن گل جهت شقاق و حکه و اسقاط دانه بواسیر نافع است و سرکه عنصل که آن را با چوبی مثل کارد ریزه کرده به ریسمانی کشیده چهل روز در سایه خشک کرده یک رطل آن را در هفت رطل و نیم سرکه کهنه انداخته سر ظرف را بسیار محکم نموده دو ماه در آفتاب گذاشته بعد از آن افشرده بیرون آورند و یا عنصل تازه را شش ماه در سرکه بیندازند در نهایت تقطیع اخلاط غلیظه و مقوی معده و حلق و قوه هاضمه و جهت صاف کردن آواز و بدبویی دهان و مواد سودا و مالیخولیا و جنون و صرع و تفتیت سنگ مئانه و عرق النساء و تقویت اعضا ضعیفه و اعاده صحت بدن و رنگ رخسار و حدت بصر و مضمضه او جهت سستی گوشت بن دندان و استحکام دندان متحرک و قطور او جهت گرانی سامعه و آشامیدن او جهت تنقیه سینه و ربو و یرقان و رفع سموم نافع و قدر شربتش از مقدار قلیل تا دو اوقیه و نیم است که به تدریج اضافه شود و ناشتا باید استعمال نمود و شراب عنصل در جمیع مذکورات انفع از سرکه و مضر اعصاب هم نیست به خلاف سرکه و جهت ربیع و فالج و استسقاء و درد سپرز و عرق النساء و قشعریره نافع و مضر محرومین و صاحبان قرحه است و دستور ساختن شراب او مثل عمل سرکه آن است که به جای سرکه آب انگور باشد و سه ماه در آفتاب بگذارند.

◀ آس

معرب از اسا سریانی و به فارسی مورد نامند. درخت بستانی بوده و بلندتر از درخت انار و برگش ریزه تر و سبزتر از برگ انار و مایل به استداره و تخمش سیاه و خزان نمی‌کند و با عطریت است. در اول سرد و در دوم خشک و قابض و با اندک حرارت و مجفف قوی و تخمش با قوه تریاقیه اگر چه برگ و بیخ و تخم و گل و جرم آن را نسبت به یکدیگر در مراتب برودت و بیبوست تفاوتی هست و مجموع او قاطع خون و عرق و نفث

◀ آس بری

مورد بری را برگ زردتر و عریض تر از بستانی و طرف او تند شبیه به سنن و چوب او صلب تر و در قد کمتر از زرعی و ثمرش بغایت سرخ و مستدیر و از وسط برگ می‌روید و شاخه‌های بسیار از یک اصل بر می‌آید و مردم اسفرم نامند و به لغت تنکابن جز نامند و در زمستان برگ نمی‌ریزد. بسیار قابض و آشامیدن ثمر و برگ او با شراب مفتت حصاه مئانه و جهت یرقان و تقطیر بول رطوبی و اسهال رطوبی و رفع ادرار شیر و تقویت معده و جگر و دماغ شریاً و جهت اخراج کرم مقعد حمولاً و جهت صرع و رفع رطوبات دماغی و صداع بلغمی نافع و ابن ماسرجویه قوت آن را مثل باد آورد می‌داند و بعضی به قوه افستین دانسته‌اند و ابن تلمیذ به جهت ضربه و سقظه که بر احشاء واقع شود بالخاصیه مفید دانسته است.

◀ اسقولوقندریون

یونانی و به معنی مزیل الصفاراست و آن نباتی است بی ساق و بی شکوفه و بی ثمر و منبت او سنگلاخها که سایه باشد، برگش شبیه به برگ بسفایج و طرف اسفل برگ مایل به سرخی و طرف اعلی سبز و مشرف و مزغب و در دوم گرم و در سوم خشک و لطیف و محلل و مفتح و مدرّ و جهت تقویت سنگ گرده و مئانه و یرقان و فواق و صرع و امراض سوداوی نافع بوده و جهت سپرز شریاً و ضماداً بیعدیل است و چون چهل روز با سکنجین تناول نمایند در دفع ورم سپرز گویند مجرب است و تعلیق او مانع حمل بوده و قدر شربتیش تا سه درهم و مضرّ دل و ریه و مصلحش صمغ عربی و مضرّ مئانه و مصلحش عسل و بدلش پوست بیخ کبر است و گویند بدل او دو وزن او کمازریوس است و گویند مرجان سوخته بدل اوست و صهاربخت را اعتقاد آن است که اسقولوقندریون بیخ کبر است و شیخ الرییس به این معنی اشاره نموده است.

◀ اسقوردیون

سیر صحرائی است هر چه را بوته بی‌دندانه باشد جلی نامند و آنچه مرکب از دو دندانه بزرگ باشد شامی گویند و هر چه بی دندانه و بسیار کوچک و پوست از او جدا نشود مصری نامند و سقوردیون یونانی عبارت از اوست و کراث بری نیز نامند. تلخ و قابض و لذّاع و برگش ریزه و اغبر و کم عرض‌تر از بستانی است و گلش مایل به سرخی و شاخش دراز و قسمی را گلش و ساقش سفید. در آخر سوم گرم و خشک و تریاق زهرها و مدرّ بول و حیض و محلل و جالی و در جمیع افعال قویتر از سیر بستانی و در ثوم چون خواص مشروح است تکرار باعث تطویل می‌گردد و قدر شربتیش تا دو درهم و بدلش اسقیل و تخمش بغایت مبهی مبرود المزاج است.

◀ اسارون

به لغت سریانی بیخ گیاهی است پرگره و دراز و باریک و کج و از زردچوبه باریکتر و با اندک عطریت و تندی و سفیدی مایل به زردی و منبت او جنگلها و گیاه او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه به برگ نیل و لبلاب و از آن کوچکتر و مایل به استداره و گلش بنفش و در زیر برگ شبیه به گل بنج و تخمش مثل تخم کاجیره که قرطم عبارت از اوست، قسمی از آن را ساق بقدر زرعی و مدور و برگش مثل قنطوریون رقیق و اعلائی ساق پرشعبه بعضی بر بالای بعضی و بر اطراف شعبه‌ها مثل دانه گندم و در جوف او چیزی زغبی و بیخش به ستبری خضر و کم گره و خوشبو و خوش طعم و قسمی را برگ مثل قسم اول اغبر و صلب و شاخه‌های او پراکنده و باریک و گلش بزرگ و بنفش و ثمرش مثل ثمر کبر و در جوف او تخمی مثل تخم خطمی و بر اشجار می‌پیچد و بیخش ساری در تحت ارض و پر گره و قوی الرایحه و تلخ و لذّاع و این قسم مخصوص است در دفع سموم و گزیدن مارها و قسمی را برگ از همه اقسام ریزه تر و شاخه‌های منبسط بر روی زمین و گلش بنفش و بیخش نرم و بی گره و زرد و تلخ و با عطریت و منبت او کوههای ساده و این قسم ضعیفترین اقسام اربعه است و مجموع او در آخر دوم گرم و خشک و بهترین او قسم اول است که از فرنگ و افریقیه و شام خیزد. محلل و ملطف و منقی معده و جگر و سپرز و گرده از اخلاط بارده و با ماءالعسل مسهل قوی بلغم و جهت حصاه و عسر البول و احتباس حیض و درد ورک و مفاصل و عرق النساء و نقرس نافع است، خصوصاً که دو ماه در آب انگور خیسانیده باشند و باید به ازای هر سه مثقال او آب انگور چهار رطل و نصف باشد و با شیر شتر و گوسفند مبهی قوی مبرود و مرطوب است و جهت تسکین دردهای باطنی و استسقاء و یرقان سددی و ورم رخو جگر و تنقیه آلات بول از رطوبات لزجه و امراض بارده دماغی و سده جگر و صلابت سپرز و اکتحال او جهت امراض طبقه قرنیه و دود او جهت گریزایدن عقرب و ضماد او با شیر تازه بر کنج ران و پشت زهار جهت نعوظ بسیار مؤثر است و مضرّ ریه و مصلحش مویزج و قدر شربتیش از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش وج و مثل وزن او زنجبیل است با نصف او خولنجان و نصف او وج و حکمای هند را اعتقاد آن است که چون قبل از آبله نیم درهم آن را با نبیذ برنج بنوشند، آبله بسیار کم برآید و مجرب می‌دانند.

◀ اسدالعدس

گیاهی است شبیه به گیاه عدس و نوعی از طرائث دانسته‌اند، برگش مزغب و با لزوجت و گلش سفید و زرد شبیه به گل لبلاب و بسیار از آن کوچکتر و ساقش ریسمانی و باریک و اغبر مایل به سرخی و بیخش مثل گرز و بسیار کوچک و بر گیاهی که در حوالی او به هم رسد می‌پیچد و فاسد می‌سازد و لهذا لوک نامیده‌اند در سوم خشک و با قوه بارده و در

اسقلینس: اسقولوقندریون است.
 اسمالاون: به یونانی سوسن بریست.
 اسقنط: خمر است.
 اسفیرا: قنائه الحمار است.
 اسفراج: اسم اندلسی هلیون است.
 اسطریوس: حجرالیشف است.
 اسقلباطیقوس: جلنار است.
 آسا: به سریانی آس است.

اسپرغم: به فارسی شاه اسفرم است.
 اسلیوس: به یونانی سلیخه است.
 اسطریطس: به یونانی سنگ مرمر است.
 اسطلس و اسپرطم: قفرالیهود است.
 استرخا: زرنیخ سرخ است.
 اسود سالخ: مار سیاه است.
 اسقورون: به یونانی خبث الحديد است.

اسطافلس: به یونانی جزر است و به لغت روم اسطفلین و به لغت شام اسطون نامند.

استی اود: به ترکی اسم فلفل است.
 استوالس: به یونانی بروانی است.
 اسپلی: به لغت تنکابن اسم جریست.
 استاک: به لغت تنکابن حماض است.
 اسطام: نوعی از حدید است که فولاد باشد.
 اسنه البستانیه: شبیه است.

اسحاره: به لغت اهل بیت المقدس تودری است.
 اسریقون: زنجفر سوخته است.
 اسمار و اسفرم: آس بریست.

اسپندان: به فارسی اثیاطون است.
 اسقلیناس: به یونانی قنائه بری است.
 اسطافیوس: به یونانی زیب است.
 اسطافیوس اغریا: زیب الجبل است.
 اسکن: به هندی بهمن ابیض است.

اسپرک: به هندی اسم اکلیل الملک است.
 اسبرزه و اسبقول: به فارسی بزرقطونا است.
 اسپند: به فارسی حرمل است.

اسفناج رومی: قطف است.
 اسپرک: به فارسی زیر است.

استخوان خرما: به فارسی اسم نوی التمر است.

اسکتو

به لغت تنکابن اسعد است و گره‌های ریشه گیاهی را نیز به این اسم نامند و مدور و بسیار لذیذ و شیرین و بقدر نخودی می‌باشد و برگش باریکتر از

دوم گرم و محلل بلغم و سودای غیر محترق و مدر بول و مفتت حصاه و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت حصاه و طلای او با سرکه جهت نمله و منع زیاده شدن او مؤثر است و چون با سرکه مداومت خوردن او کنند، پخته و خام او باعث لاغری بدن فربه می‌شود و اصلاً مضرتی نمی‌رساند و چون با گوشت طبخ نمایند گوشت را زود مهراً می‌سازد و گویند مکرب و معنی است و مصلحش بنفشه و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش افتمون و در هزال مثل او صعتر و ربع او سندروس است.

اسفناج

به فارسی اسفناج نامند و به یونانی سوماخویوس گویند و بری او در افعال مانند بستانی است و بستانی او معروف و در آخر اول سرد و تر و گویند معتدل است. ملین طبع و با قوه جالیه و رادعه و سریع‌الهضم تر و بی نفخ تر از سایر بقول و جهت جمیع امراض سینه و التهاب و تشنگی و تبهای حار و درد شش و سل و عصاره او با شکر جهت یرقان و حصاه و عسر بول و پخته او جهت درد سر و درد کمر و لذع اخلاط مراری و خام او جهت درد گلو و لاه و پخته او با قلی جهت نزلات حاره مجرب و ضماد پخته او جهت درد مفاصل حاره و اورام و احتباس بول که از حرارت باشد و ضماد خام او جهت ورم فلغمونی و گزیدن زنبور و انفجار دمل و طلای مطبوخ او با سفیداب جهت بثور مفید است و مضر بارد المزاج و مصدع ایشان و مصلحش پختن او با روغن بادام و دارچینی و آبکامه و قدر شربت از عصاره او تا دو مثقال و بدلش خرفه و قطف و تخمش جهت وجع الفؤاد و درد احشاء و تبهای حاره و شیره او جهت تب دق و سل مجرب است و ضماد پخته او جهت وجع اورام حاره و تلین اورام صلبه بسیار مؤثر است و مضر سپرز و مصلحش گل مختوم و قدر شربتش تا دو درهم است.

استنبوب

به لغت فارسی اسم ثمر درخت پیوندی نارنج و ترنج و لیمو است که با یکدیگر پیوند کنند و به عربی زنبوع نامند و در افعال ضعیفتر از ترنج و قویتر از لیمو و مقاوم سموم و مضر سینه است.
 اسطریطیقوس: اطراطیقوس است.

اسرنج: سرنج است.

اسرب: رصاص اسود است.

اسفست: معرب از اسپست است و آن حندقوقای بریست.

اسفیوس: لغت فارسی و آن بزرقطونا است.

اسفند سفید: به فارسی اسم خردل ابیض است.

اسدالارض: اشخیص است و حربا را نیز به این اسم نامند.

اسقولوس: اشراس است.

اسقال و اسقیلا: اسقیل است.

لغت عربی است، به فارسی دواله نامند و آن چیزی است شبیه به ریسمان- های باریک پهن به هم پیچیده و بر شاخه‌های درخت صنوبر و بلوط و سایر نباتات متکون می‌شود و بهترین او سفید و خوشبو و تازه و زبوترین او سیاه است. در اول گرم و خشک و آنچه از درخت بلوط به هم می‌رسد سرد و مجموع آن با قوه قابضه و محلله و ملیئه و مفتح سده رحم و مدرّ حیض و منوم قوی خصوصاً با شراب و مقوی باه و مفرّح و مقوی معده و دل و جگر و جهت رفع غثیان و خفقان و نفخ و حفظ روح حیوانی و ازاله اعیا و سنگ مثانه و نشستن در طبیح او جهت تسکین دردها و ضماد و مسحوق او با آب جهت تقویت اعضای ضعیفه مثل بناگوش و کنج ران و زیر بغل و مابین کتفین و رفع الم آنها و جهت تلیین صلابات و رفع اورام و تقویت جگر و رفع بدبویی زیر بغل و با سرکه جهت سپرز نافع است و بغایت منوم اطفال و اکتحال او جهت تقویت چشم و نقیع آنچه از درخت بلوط باشد جهت حرارت و حمرت چشم مفید است و مضرّ امعا و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش قردمانا به وزنش و بخور او جهت اختناق رحم مؤثر است.

اشخیص

لغت عربی است و سفید و سیاه می‌باشد، برگ نوع سفید او سفید و به حسب اماکن گاه است که سرخ و ازرق نیز باشد و به دستور صحرايي و کوهی می‌باشد، مجموع را برگ شبیه به برگ کنگر و گلش و تخمش بنفش شبیه به قرطم صمغ او را مثل مصطکی زنان استعمال نمایند و ثمرش مثل ثمر کبر و نوع سیاه را برگ از قسم اول نرم تر و ریزه تر و تازه‌اش سرخ و خشکش سیاه و ساقش بقدر شبری و سرخ و قبه و گلش خاردار و نقطه دار و بیخش ستبر و سیاه و گاه است سوراخها داشته باشد و اندرون او سرخ و لاذع زبان و مستعمل بیخ اوست و هر گیاهی که در حوالی او روید فاسد می‌سازد و جزاف صاحب اختیارات در کمال ظهور چه تصریح نموده که نوعی از مازریون است و مازریون از يتوعات است به خلاف اشخیص و اختلاف ماهیت هر یک از متون کتب ظاهر است.

سفید او در دوم گرم و خشک و با قوه تریاقیه و هجده قیراط او با شراب قابض طبع و طبیح او با فودنج جبلی جهت اخراج حب القرق و یک مثقال او جهت رفع جنون و سرع و طبیح او جهت عسر بول و گزیدن هوام نافع است و مسهل زرداب و صمغ او با شیر مقوی احشاء و محلل ورم باطنی و طلای او با سرکه جهت تحلیل اورام ظاهری بارده و قدر شربتش تا پنج درهم و مصلحش شکر است و سیاه او در آخر سوم گرم و خشک و دو مثقال او کشنده و محرّق و تند و در مشروبات غیر مستعمل و طلای او جهت جرب و قوبا و بهق و با روغن‌ها جهت مواد بارده و ضماد آن بر دندان مفتت قوی و بر جراحات متاکله منقی آن و لطوخ مطبوخ او با سرکه و گوگرد و قفرالیهود جهت قطع تالیل مؤثر و خاکستر بیخ هر دو نوع را جهت قلاع معرّب دانسته اند.

برگ کراث است و زیاده بر سه عدد نمی‌باشد و بی ثمر و بی گل و در ریگزراه‌های حریم آنها می‌روید.

استر: به فارسی بغل است.

الالف مع الشین:

اشق

معرّب از اوشه فارسی است و آن صمغی است مایل به زردی، نبات او شجری و کوچک و ساقش باریک و مزغب و مایل به سفیدی و گلش مابین سرخی و ازرقی و منابت او بلاد سردسیر و گویند صمغ نبات اشترغاز است و در دوم گرم و در آخر اول خشک و محلل و ملطف و جاذب از عمق بدن و جالی و مفتح سده جگر و سپرز و افواه عروق و مسهل بلغم غلیظ و زرداب و مفتت حصاه و مخرج جنین و کشنده کرم روده و با قوه مجفّقه و مدرّ فضلات حتی خون و با سرکه آشامیدن جهت سپرز و با ماءالشعیر جهت ربو و عسر نفس انتصابی و با عسل جهت صرع و تقیه رطوبات سینه و عسر بول و رفع ضرر ادویه مسهله و درد تهیگاه و درد کمر و عرق النساء و تحلیل ریاح و فالج و خدر و ضماد او جهت تلیین صلابات مفاصل و با سرکه جهت ورم جگر و سپرز و ریاح تحت آن و بهق و کلف و خنازیر و جرب و ریاح اثینین و اورام بلغمی و با نظرون و روغن حنا جهت اعیای امتلائی و مواد بارده و اکتحال او جهت رمد و بیاض و جرب و شعیره و رطوبت چشم و مرهم او جهت بردن گوشت زیاد و رویانیدن گوشت تازه و غرغره او با آب جهت تحلیل رطوبات و بلغم دماغی و خناق سوداوی و بلغمی نافع و مضرّ معده و گرده و مصلح او اول انیسون و ثانی زوفا و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش سکینج یا جاوشیر یا برموم.

اشترغاز

معرّب از اشترخار فارسی است نبات او شبیه به بادآورد و گلش سفید و خارهای او دراز و دانه او کوچکتر از دانه بادآورد و بیخ او شبیه بیخ انجدان و بدبو و بد طعم و با تلخی و مستعمل بیخ اوست و گیاه تازه او را مثل کاهو در موصل و مصر می‌خورند و گویند بیخ انجدان خراسانی است و در سوم گرم و خشک و بهترین او به سرکه پرورده است. مفتح سده و مدرّ بول و با قوه تریاقیه و مسخن معده و مشهّی و هاضم و یک مثقال از جرم او جهت تب ریع که از ماده بلغم باشد نافع و طلای او با سرکه جهت اورام بارده و تسکین دردها و سرکه او در قوت مثل سرکه عنصل و در افعال بهتر از جرم او و قدر شربت از سرکه او تا پنج مثقال و از جرم او تا دو درهم و مضرّ گرده و مغّی و مصلحش شربت غوره و ریاس و بدلش انجدان و عرق او جهت گرده و جگر و سپرز نافع و قدر شربت از عرقش تا سه اوقیه است.

اشنه

اشنان

گیاهی است بی برگ و شاخه‌های ریزه شبیه به کرمهای خشک شده و گازران به آن جامه می‌شویند. سفید او را خروءالعصافیر و سبز آن را غاسول نامند و آن غیر ابوقانس است و مؤلف تذکره اشتباه کرده است. در سوم گرم و در آخر دوم خشک و جالی و محرّق و منقّی و مفتّح و مدرّ قوی و سه درهم سبز او مسهل زرداب و یک درهم مدرّ حیض و نیم درهم مدرّ بول و ده درهم او کشنده و پنج درهم او مسقط جنین زنده و مرده و طلای او به جهت بردن گوشت زیاد زخمها و سنون او جهت جلائی دندان نافع و مداومت او مفسد دندان و مصلحش مغز تخم کدو و روغن بنفشه و مضرّ مئانه و مصلحش عسل است.

اشراس

به فارسی سریش نامند و آن بیخی است غیر بیخ خنتی چه ساق خنتی کوتاه و کوچک و گلش سفید است و سریش را ساق بلندتر و عریضتر و برگ قویتر و گلش سفید مایل به سرخی و ثمرش مستدیر و تند طعم می‌باشد و با عفوصت. در اوّل گرم و خشک و محرّق او در دوم گرم و در سوم خشک و ضماد او جهت جبر کسر رقیق و قیله و دمل و قروح خبیثه و ورم خصیه و کوفتگی عضل و عصب و با سرکه و روغن کنجد جهت جرب و حکّه و تلیین صلابات و با آرد جو جهت سعفه و آشامیدن او جهت درد پهلو و سرفه و یرقان و صفاوی سوخته و سحج و خشونت حلق و محرّق او مدرّ بول و حیض و محلّ ورم بلغمی و با سرکه جهت دفع داءثعلب و بهق سفید و تخمش جالی و قاطع اخلاط غلیظه و گرم تر از اصل او و جهت نفث‌الدّم و با ماءالعسل جهت تنقیه جگر نافع و مورث سدد و مصلحش سکنجبین و مرخی معده و مصلحش گلقد و قدر شربتش تا پنج درهم و از محرّق او تا یک مثقال و از تخمش تا دو درهم و بدلس در اکثر افعال غری السمک است و گویند مغاث و یا کرسنه.

اشیران: اسم یونانی خصی‌الکلب است و مؤلف تذکره ظاهراً غافل شده مکرر ذکر نموده.

اشموسا: نوعی از مرو و کم بوترا از اقسام اوست.

اشقاقل: شقاقل است.

اشنان دارو: اسم فارسی زوفای خشک است.

اشتلابوس: دار شیشعان است.

اشقون: اسم ترکی ریاس است.

اشیاف مامینا: در مامینا انشاءالله مذکور می‌شود.

اشتیوان: به لغت مصری بسفایج است.

اشتر گیاه: اسم فارسی سلیخه است.

اشبیل: به لغت گیلانی نوعی از بطارخ است.

اشکانی: به لغت تنکابنی و طبرستان بقله یمانیه است.

الألف مع الصاد:

اصابع فرعون

سنگی است بقدر انگشت شبیه به نی و گره‌دار و مجوف و با اندک پهنی و از یمن خیزد و قسمی از آن با رطوبت سیاه لون و آن در افعال قائم مقام مومیایی و بهترین او مخطط زود شکن است. در سوم گرم و خشک و قاطع نرف‌الدم و محلّ اورام بارده و چون با خون جراحت سرشته ضماد نمایند به جهت التّحام عدیل ندارد.

اصابع صفر

بیخی است بقدر کف دست اطفال و بقدر پنج انگشت و پر از رطوبت چون خشک شود رنگش ابلق از زردی و سفیدی می‌گردد و با اندک حلاوت و منبت او ریگزارها و نزدیک آبها و برگش شبیه به برگ گندنا و ساقش باریک و از بن تا سر پرگل و گلش بنفش و قسمی دیگر بیخی است شبیه به ناخن پلنگ و زرد و این گرم تر و تندتر است و مؤلف تذکره گوید که آن غیر کف مریم و کف عایشه است و به نهج دیگر وصف نموده. در دوم گرم و خشک و بغایت محلّ فضول غلیظه و منقّی اعضای عصبانی و تریاق سموم هوام و جهت جنون و امراض سوداوی و بلغمی و تقویت منابت اعصاب و ضماد او جهت تحلیل صلابات و بخور او جهت گریزانیدن موش و سام ابرص نافع و قسم دیگر مسقط جنین و مضرّ آلات بول و مصلحش تخم مورد و بلوط و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلس یک وزن و نیم او هزارجشان و دو ثلث او سعد است.

اصابع هرمس

شکوفه سورنجان است و در سورنجان موصوف است.

اصل الفلفل: فلفلیمویه است.

اصل القلب

به فارسی بیخ شبیبی نامند و آن بیخ ماش هندی است. گرم و خشک و مسکن و مخدر و جهت معده بارده و درد مفاصل و امثال آن شرباً و ضماداً نافع است و محرّق خون و مورث سدد و مشوش حواس و مصلحش در شیر خیسانیدن و قدر شربتش یک دانگ است.

اصابع اللصوص

مؤلف مغنی گوید: ابوریحان وصف نبات او نکرده است و گفته است دوایی است هندی و تخمش مستعمل بلاد ما است و شبیه است به شلتوک و چون در دهان ساعتی نگاهدارند پوست او شق شده مغزی از او ظاهر شود مثل پنبه و در تحریک باه بسیار مؤثر است.

اصول الاربعه: عبارت از بیخ کبر و بیخ رازیانه و بیخ کرفس و بیخ کاسنی.

اصابع العذری: نوعی از انگور طویل القدر است.

کثیرالغذاء و مرطب بدن و مسمن و با شیرینی کثیرالغذاء و مولد خلط غلیظ است و قطایف که به فارسی رشته ختایی گویند، بدون طبخ با آب یا شیرینیا مستعمل است. آنچه از آرد برنج ترتیب دهند سریع الهضم تر از آنچه با آرد گندم و نشاسته سازند و قابض تر و سبکتر است و از گندم کثیرالغذا و از نشاسته به دواییه اقرب است.

اطباءالکلیه: سپستان است.

اطماط و اطموط و اطبوط: اسم بربری رته است و فوفل را نیز نامند.

اطروغا: اسم اترج است.

اطروخیا: اسم یونانی بادرنجبویه است.

اطریون: عصاره قثاء الحمار است.

اطیطون: اسقیل است.

اطریقون: خسک است.

اطمینا: قيصوم است.

اطاء: به یونانی درخت غرب است.

الألف مع الظاء:

◀ اظفار الطیب

به فارسی ناخن پریان گویند و ناخن خرس و ناخن بویا نامند و آن جسم صلبی است صدفی شبیه به ناخن و مدور و خوشبو و سفید مایل به سرخی و از سواحل بحر هند خیزد و از اقسام حلزون است و بعضی از آنها سرخ و با تقعر و بعضی سفید و بزرگ و با دسومت و کم بو و قسمی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه و ناخن دیو گویند و بهترین او قسم اول هندی است و اقسام او را چون بسوزانند بوی جند از او ظاهر می‌شود و در دوم گرم و خشک و مدرّ فضلات و خون و ملطف اخلاط غلیظه و جهت اختناق رحم و صرع و خفقان معده رطوبی و درد بارد جگر و رحم و اخراج خون منعقد در گرده و جمیع امراض بارده رحم و بخور او جهت صرع و سکنه و نزلات و غشی و اختناق رحم و احتباس حیض نافع است و مصلح و مصلحش سکنجبین و مورث سحج و مصلحش گل ارمنی و قدر شربتیش از یک درهم تا سه درهم و بدلش قصب‌الذریه است.

◀ اظفار الجن

نباتی است بی برگ و گل شبیه به ناخن چیده و اغبر مایل به سیاهی در اول گرم و خشک و جهت یرقان سیاه و سرفه پایسه و بالخاصیه جهت رفع بی‌خوابی نافع است و طلای او که با سرکه پخته باشند جهت تحلیل اورام مفید است و مضر دماغ و مصلحش عناب و قدر شربتیش تا سه مثقال است.

الألف مع العين:

اعین السراطين: گویند اثلث است و گویند سنگسبویه است.

اعیون: حله است.

اصابع الفتیات: فرنجمشک است.

اصابع الملك: اکلبل الملك است.

اصل الأنجدان الخراسانی: اشترغاز است.

اصل السوس: در سوس موصوف است.

اصل السوسن الأبيض: در سوسن مذکور می‌شود.

اصل السوسن الآسمانجونی: ایرسا است.

اصل الراس: نوعی از فیلجوش است و به ترکی انذر گویند.

اصف: بیخ کبر است.

اصطرك: میعه یابسه است.

اصل المرجان: بسد است.

اصل النیلوفر الهندی: بیخ اوسبید است.

اصطفي: میعه سایله است.

اصل العرطنینا: آذربوی است.

اصل اللفاح البری: بیروح الصنم است.

اصموط: رته است.

الألف مع الضاد:

اضراس الكلب: بسفایج است.

اضراس العجوز: خسک است.

◀ اطرا طيقوس

یونانی و به معنی شبیه الکوکب است و به عربی حالبی نامند و آن نباتی است ساقش کمتر از زرعی و صلب و خشن و بر اطرافش گلی شبیه به بابونج و بعضی از او مایل به بنفشی و در دور آن برگها و مجموع گل و برگها شبیه به کواکب و برگهای ساق او باریک و دراز و مزغب و تخمش اغبر و تلخ و در دوم گرم و خشک و با قوه مبرّده و قابضه و محلّ و مجفّف و ضماد برگ او جهت ورم حار چشم و برآمدگی حدقه و تسکین درد آن و طلای گل او جهت تسکین درد حالیین و کنج ران و ورم آن بغایت مؤثر و آشامیدن او جهت خنق و صرع اطفال نافع و قدر شربتیش تا دو درهم است.

الألف مع الطاء:

◀ اطریه

به فارسی آش آرد و رشته نامند و از اغذیه معروفه است و ماهیچه و رشته قطایف و بقرا را شامل است. آنچه از آرد گندم و روغن بادام و اسفناج و خرفه و امثال آن ترتیب دهند و به فارسی اوماج نامند و جهت سرفه و نفت اللّم و خشونت حلق و سینه و قرحه امعا و مثانه نافع است و مرخی معده بارده است و آنچه با کشک و ماست و ترشیا استعمال نمایند بطی الهضم و مسدد و موافق ابدان قویه و مولد بلغم غلیظ و مصلحش سیر و ادویه حاره و آنچه از آرد جو ترتیب دهند جهت سل و تبهای حاره و با ترشی جهت اخلاط مراری و تسکین حلات خون و آنچه با گوشت باشد،

و تقبیل الرایحه و بی طعم. سرد و تر و ضمادش مانع بزرگ شدن پستان خصوص با روغن زیتون نارس و آشامیدن او مانع تولد زن و مرد و قدر شربتیش از برگ و بیخ او جهت قطع تولد سه مثقال است که با شراب بنوشند.

افعی

اسم عبرانی مار است و به عربی حیة است و اقسام او را اسامی می‌باشد و کوچک و بزرگ و سیاه و مایل به زردی و مایل به سرخی و مایل به تیرگی و ابلق و غیر آن یافت می‌شود و بهترین او ماده اشقر مایل به سرخی است و ماده را چهار دندان می‌باشد و نر را دو دندان و باید جوان باشد و علامت جوانی سرعت حرکت و همیشه سر را بلند داشتن او است و باید چشمش مایل به سرخی و سرش عریض و جسدش صلب و مایل به باریکی بوده، از آب و عمارت و جنگل و شوره زار دور باشد و در آخر بهار صید شود و بعد از صید بی امتداد زمان سر او را قطع کنند و طریق آن است که سر را با دنباله به هم بسته بقدر چهار انگشت از سر و دنباله به یک ضرب قطع کنند و هر چه کم خون و بعد از قطع سر و دنباله بی-حرکت باشد استعمال نباید کرد. پس از قطع باید پوست آن را و جوف آن را انداخت و بعد از آن استعمال نمود. بغایت حار و یابس و مجفف و محلل است. چون با آب و شبت و روغن زیتون طبخ نمایند و با گندنا تناول نمایند مواد غلیظ را به طرف جلد دفع کرده به تحلیل می‌دهد و در مجذوم این معنی به تجربه رسیده است و از خوردن بسیار او بدن متفرج شده مثل فلس ماهی پوست می‌ریزد و کم او اخلاط متعفن لطیفه را مستحیل به قمل و کثیفه را به تقشّر جلد دفع می‌کند و خوردن او جهت سموم مشروب و ملذوعه و ضعف بصر و درد عصب و برص و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوت‌های حیوانی و حواس و طول عمر مؤثر است هرگاه هر سال یک بار تناول نمایند و ضماد گوشت خام او جهت دفع سم افعی گزیده و اقسام مارها بغایت نافع است و به جهت داءالعلب و داءالحیه و تحلیل خنازیر و اوجاع مزمنه بارده نافع و اکتار او محرق خلط و مصدع و مصلحش شیر و رب میوه‌ها است و چون هفت عدد افعی را به ریسمان پشم سرخ ارغوانی خفه کرده به ازاء هر یک گرهی زنند بستن آن ریسمان بر گردن صاحب خناق جهت دفع علت بالخاصیه مجرب دانسته‌اند و نمک افعی که جوف آن را پر کرده باشند در افعال ضعیفتر از گوشت اوست و قرص افعی در افعال قریب به او و طریق ساختن او آنکه بعد از اخراج جلد و جوف چند بار به آب بشویند و خشک کرده در دیگ سفال یا مس قلعی دار با آب بقدری که او را بپوشاند و اندک شبت و اندک نمک چندان بجوشانند که مهرآ گردد. پس گوشت او را از استخوان جدا کرده در هاون سنگ بکوبند و بقدر ربع او با مثل آن نان خشک میده پاکیزه اضافه نموده با مرق گوشت او خمیر کرده و قرصهای تنک به وزن یک مثقال بسازند و با اندک روغن بلسان تدهین نمایند تا متکرج نشود و قدر نان اگر ربع او شود بهتر است و نخودی که در جوشانیدن گوشت او با او بجوشانند در افعال قریب به قرص است.

اعلوبوطس: به عبرانی طلق است.

الألف مع الغین:

اغریوس: قناء الحمار است.

اغیس: یونانی و به معنی ظاهر است و اسم اثلث است.

اغالوجی: اسم یونانی عودالبخور است.

اغریوس: به یونانی حنظل است.

اغیراطون: به یونانی حلفا است.

اغش: به لغت حجاز و یمن نوشادر است.

اغرسطس: به یونانی ثیل است.

اغلیفس: به یونانی دو سر است.

اغیرس: به یونانی جوز رومی است.

اغریا: به یونانی به معنی ارض است.

اغلیقی: اسم یونانی میفختج است.

اغبر: عبارت است از شیخ و نبات و توتیای کرمانی که با یکدیگر ساییده باشند.

اغلان آشی: اسم ترکی جند است.

الألف مع الفاء:

افنیقسطس

اسم یونانی و به معنی محلل است و او نباتی است کمتر از زرعی و ساقش باریک و گلش مایل به سفیدی و برگش عریض و پرشاخ و مزغب و تخمش بزرگتر از تخم شغلم و در غلاف شبیه به غلاف تخم ترب و بیخش بی ریشه و نرم و با عطریت و بوی گیاهش شبیه به بوی ترنج و منبت او ساحل بحار و ممر آنها و جایی که جو و عدس کاشته باشند و در مصر و ساحل دریای شام بسیار است و در صعید مصر آن را شلجم نامند و در دوم گرم و خشک و با اندک حلاوت و برگش و سایر اجزای او جهت سده جگر و سپرز و تحلیل اخلاط غلیظه و اعیا و صلابات و درد پا و نفخ سپرز و احشاء و ضماد پخته او جهت جمیع سموم قتاله نافع است و باید سه روز با شراب شیرین استعمال نمایند و قدر شربتیش تا دو مثقال و از تخمش نیم مثقال و عصاره و بیخش در منافع قویتر و بعد از فصل بهار در بیخ او رطوبتی نمی‌ماند که عصاره توان گرفت و روغن او در آثار مثل اوست و زیت الشلجم نامند.

افنیقون

به یونانی نباتی است شبیه به افنیقسطس مگر در بو و در زراعات می‌روید.

بغایت سرد و مخدر و در اطلیه رادعه مستعمل و شرب او جایز نیست.

افمیدون

به یونانی اسم نباتی است مابین شجر و گیاه و منحصر در ساقی و برگش زیاده بر دوازده عدد نمی‌شود و بی گل و ثمر و ریشه‌های او باریک و سیاه

افینوس

به یونانی اسم نباتی است مابین شجر و گیاه و ساقش مزغب و شاخه‌های او باریک و از سه عدد زیاده نمی‌شود و برگش شبیه به برگ سداب و بسیار سبز و ثمرش مثل ثمر خیار کوچکی صنوبری شکل و سیاه و گلش زرد و صدفی و بیخش بقدر امروود و پر از رطوبت و چون خشک شود باطن او سفید و ظاهرش سیاه می‌باشد. در دوم گرم و خشک و لذّاع و آشامیدن عالی او مقی و اسافل آن مسهل و مجموع آن مقی و مسهل بلغم و قدر شربت‌ش سه قیراط و از رطوبت او پنج قیراط است و مؤلف تذکره گوید که رطوبتی که در ثمر اوست و جهت تحلل صلابات و جلای بیاض چشم نافع است.

افتیمون

یونانی و به معنی دواء‌الجنون است و آن نباتی است بسیار سرخ و فروع او مثل خیاطه و با گره‌های بسیار ریزه و گلش سرخ تیره و تخمش از خردل ریزه تر و سرخ مایل به زردی و به اشیایی که نزدیک او باشد می‌تند و بیخش شبیه به زردک و نصاری گویند که در حوالی او چیزی می‌روید و طعمش تلخ و با اندک تند و گلش نریخته دانه می‌بندد و در سوم گرم و در دوم خشک و محلّل و ملطف و مسهل سودا و بلغم و جهت نفخ و امراض دماغی و کرم معده و سرطان و جنون و مالیخولیا نافع و بالخاصیه جهت امراض سوداوی و تنقیه سودا ببعیدیل و چون یک هفته هر روز ده درهم آن را با نصف رطل شیر تازه خیسانیده و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت دفع خفقان و توحش و مالیخولیا و تشنج مجرب و چون دو درهم تخم آن را به لته بسته در دو ثلث رطل شراب یک شب خیسانیده روز دیگر افشوده صاف او را با یک اوقیه شربت بنفشه و شربت گل و روغن بادام شیرین بنوشند اسهال مره سودا در نهایت قوت کند بدون مضرّتی و باعث ضعف نمی‌شود.

و مؤلف تذکره ثلثی رطل را ثلثین رطل دانسته و قدح بر مؤلف مالایسع نموده و او را اعتقاد آن است که یک رطل در سی رطل تا چهل روز باید خیسانیده و مطبوخ او با مویز جهت مالیخولیایی که از مداومت شراب به هم رسیده باشد نافع است، خصوصاً که با بنفشه و اصل‌السوس و بادرنجبویه و گل‌گاوزبان باشد و چون ضعیف‌الترکیب است زیاده از یکی دو جوش نباید داد و مضرّ صفراوی و حارالمزاج و مورث غشی و مصلحش بنفشه و کنیرا و قدر شربت‌ش تا سه مثقال و در مطبوخات تا ده درهم و بدلش لاجورد و حجر ارمی است یا یک وزن و نیم او حاشا و دو دانگ او تربد و تخم او را نباید کوبید.

افستین

لغت یونانی اسم نباتی است مابین شجر و گیاه شبیه به بابونه گاو چشم برگش مثل صعتر و غبارناک و سفید و شاخش مثل برنجاسف و انبوه و

ساقش بلند و گل او مثل گل بابونه و از آن ریزه تر و تخمش شبیه به اسپند و با تلخی و قبض و برّی او با عطریث ثقیلی و قسمی را برگ مثل برگ زردک و سفید و گلش زرد بی اوراق سفید و در مصر بوسینه نامند و زبوترین اقسام او است و بهترین او رومی طرسوسی و سوری است که با حرافت و تلخی و قبض باشد.

در اوّل دوم گرم و در آخر آن خشک و مفتّح و ملطف و مبهّی و مسهل صفرا و سایر اخلاط معده و منقّی عروق و سینه و شش و مقوی بدن و جگر و معده سرد و مدرّ بول و حیض و عرق و شیر و کشنده اقسام کرم و تریاق سموم مشروبه و ملذوعه و محلّل ریاح و جهت یرقان و رعشه و سکنه و تبهای عفنی مزمن و ماء‌اصفر و طحال و با ناردین جهت درد معده و با افتمون جهت تنقیه سودا نافع و چون چند روز از آب طیبخ او هر روز بیست مثقال بنوشند جهت رفع سقوط اشتها که از رطوبات باشد مجرب است و دو درهم او جهت گزیدن عقرب عجیب‌النفع است و با شراب جهت سم شوکران و با سرکه جهت فطر نافع و جهت بواسیر و شقاق مقعد و اخراج اخلاط حاره که به سبب ادویه مشروبه در معده به هم رسیده باشد بسیار مؤثر است و قطور او با زهره بز و روغن بادام تلخ جهت امراض گوش و کری قدیم مجرب و فرزجه او با عسل مدرّ حیض و حمول او با موم جهت حبّ القرع و ضماد او با آب جهت شری و بخار مطبوخ او با شراب جهت درد گوش و طلای مطبوخ او در میفتنج جهت درد چشم و با عسل جهت رفع اثر بنفشی تحت پلک چشم و در سرکه جهت مفاصل حار و ساییده او با موم و روغن جهت درد تهیگاه و درد جگر و درد معده کهنه مجرب است. محلّل صلابات و جهت داء‌التعلّب و داء‌الحیّه و بواسیر و صلابات رحم و ورم سپرز ضماداً نافع و احتحال او جهت دمه و غشاوه و استرخای جفن و گذاشتن او در متاع مانع کرم زدن او و آمیختن او با مرکب باعث منع ارضه از کتابی که با آن مرکب کتابت کرده باشند و طلای او با روغن زیتون بر بدن مانع مقاربت پشه و دود آن جهت گریزاندن هوام و پاشیدن آب طیبخ آن کشنده کیک و مصلّح و مجفّف دماغ و مصلحش انیسون و در محروور شربت انار و قدر شربت‌ش یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ از پنج درهم تا ده درهم و بدلش جهت معده به وزنش اسارون و نصف او هلیله زرد و به جهت جگر عصاره غافث و جعده و قیصوم نیز بدل او می‌شود و عصاره افستین که او را در آفتاب خشک کنند در افعال قوی و مفتّح سده جگر و جهت تبهای کهنه و مرکبه و تقویت معده و تنقیه اخلاط ریه و استسقاء و نیکو کردن رنگ رخسار و اصلاح فساد مزاج نافع است و مورث کرب و صداع و مصلحش ربوند و قدر شربت‌ش تا یک درهم است و بدلش سه وزن او افستین است یا غافث یا شکاعی و شراب او مقوی معده و مدرّ بول و حیض و جهت امراض جگر و سپرز و ربو و تفتیح سده و برانگیختن اشتها و تقویت هضم و ازاله کزاز و نفخ باطنی و دفع کرم معده و سموم حیوانی و مشروبه نافع است و مانع وبا و حدوث امراض و طریق آن است که نود مثقال افستین را در شش هزار مثقال آب انگور چندان بجوشانند تا به ثلث رسد، پس سه ماه گذاشته بعد از آن صاف نمایند و اگر سی مثقال را با پانزده

طلای او با روغن زیتون در حال رفع گزیدن عقرب می‌کند و مصلح و مورث خنّاق و مصلحش روغن زیتون و قدر شربتش تا دو مثقال است.

و بعضی گویند افلنجه جوزبوا است و اصلی ندارد.

افشرج: معرب از اقشردۀ فارسی است و به عربی عصیر نامند و آن مخصوص فواکه است.

افیلون: و به حذف واو اسم شیخ جبلی است.

افقراسیفون: یونجه است که حندقوی باشد.

افریون: فریون است.

افسنین: به نونین و یا اسم رومی فریون است.

افراسمون: نعنغ است.

افاریقون: دبق است و گویند ماذریون است.

افینس: به یونانی فرنجمشک است و افرنجمشک نیز نامند.

افرودیجان: قسم اول دیفروجس است.

افاسون: اسم روغن ترب است.

افلاطون: مقل ازرق است.

افروسالین: حجرالقمر است.

افاویه: ادویۀ خوشبویی است که در طعامها کنند.

افیقرون: اخیونس است.

افریدس: اسم یونانی جراد است.

افتیقس: اسم یونانی عصفرا است.

افیور: به یونانی اسم بزور است.

افیورسفسافن: به یونانی تخم خبازیس است.

افتینون: به یونانی بادآورد است.

افیمونا: به یونانی دارچینی است.

افیعاین: به یونانی سداب است.

الألف مع القاف:

▲ اقحوان

اسم عربی و به یونانی ادیبانس و به فارسی بابونه گاوچشم گویند و نوع صغیر را بهار نامند، برّی و بستانی می‌باشد، شاخه‌های او باریک و برگش شبیه به برگ گشنیز و رازیانه و گلش زرد و مدور و در اطراف او برگهای ریزه سفید و از گل بابونه بزرگتر و ثقیل‌الرأیحه با اندک تلخی و بالحقیه صنفی از بابونج است و فرق آن است که بابونج تخم دارد و او ندارد و مستعمل گل اوست. در سوم گرم و در دوم خشک و مسخن و مقوی و محلّل و مفتّح سده جگر و افواه عروق و ملطف و مدرّ عرق و بول و حیض و مسقط جنین و با قوۀ تریاقیه و مفتّت حصاه و محلّل خون منجمد در مثانه و ورم مقعد و جهت درد مثانه و صلابت سپرز و استسقاء و قراقر معده و با سکنجبین و با نمک مسهل سودا و بلغم و لعوق او جهت ربو و سرفه و نفث‌الدّم و جلوس در طبیخ او جهت صلابت رحم و طلای آب تازه او بر انثین و قضیب و کنج ران مقوی باه و جماع و ضماد او جهت التّوای عصب و با موم روغن جهت ورم صلب و شرب نیم مثقال او با

مثقال دارچینی و پانزده مثقال سنبل‌الطیب و پانزده مثقال سلیخه نیمکوب کرده در ده هزار و هشتصد مثقال شراب مخلوط نموده سر ظرف را مستحکم ساخته بعد از دو ماه صاف کنند پسندیده است و روغن افستین که در هر چهار رطل روغن زیتون یا روغن کنجد یک رطل گل افستین کرده، چهل روز در آفتاب بگذارند جهت برودت ظاهر و باطن بدن و آشامیدن پنج درهم او جهت رفع یرقان و سده جگر و سده سپرز خصوصاً با سکنجبین عسلی و به جهت تقویت معده و رفع احتباس حیض و سمّ فطر و اخراج کرم معده و خوردن او قبل از شراب مانع مستی و بعد از آن رافع خمار و قطور او جهت کرم گوش و ریاح آن و طلای او جهت درد چشم و با فیروپی جهت تقویت معده و درد آن نافع است.

▲ افیون

اسم یونانی و به معنی مسبت است و به فارسی تریاک و به عربی لبن الخشخاش نامند و گویند مراد از او شیر منجمد خشخاش سیاه است نه سفید و بهترین او مایل به سفیدی و صاف است که در آب زود حل شود و از آتش زود مشتعل گردد و در آفتاب زود بگدازد و قوی الرأیحه باشد. در چهارم سرد و خشک و از خشخاش سفید در آخر سوم و مخدر و منوم و مسکن دردها و قابض و مانع تعفن اخلاط و تحلیل روح حیوانی و جهت اسهال و سحج و قرحه امعا و سرفه و ضیق النفس و رمذ و نزلات و صداع که از حرارت باشد بالطبع نافع است و اگر از مواد بارده باشد به سبب تخدیر مفید است و ضماد او جهت درد سر و تجفیف قروح و ورمهای حاره و با زرده تخم پخته و زعفران جهت حمزه و با شیر دختران و زعفران جهت نقرس حار و رمذ و فتیله او با مرصاف و زعفران بالسویه جهت زحیر مجرب است و قطور او با روغن بادام و مر و زعفران جهت درد گوش و با موم و روغن جهت جرب و حکه نافع و در معاجین و ادویه مرکبه حافظ قوت آن و مسقط اشتها و قوت باه به شرط مداومت و مضر فهم و مصلحش فلفل و جند و فریون و دارچینی و قدر شربتش یک عدس تا چهار قیراط و زیاده از یک دانگ ممنوع و دو درهم او کشنده و بدلش سه وزن او بزرالینج و یک وزن او بیخ لفاح و در احتباس طباشیر و کافور و کهربا است.

▲ افلنجه

تخمی است شبیه به تخم خردل و تندبو شبیه به بوی سیب و با عطریّت و بغایت سرخ و طعمش تلخ و نباتش بقدر زرعی و برگش مثل برگ بادام و گلش سفید و غلاف تخم او مثل بزرالینج و از هند خیزد و زرد و سیاه او زبون و گویند او قسم کوچک کبابه است و در دوم گرم و در اول خشک و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مفتّح سده دماغی و تریاق زهر عقرب و رتیلا و محلّل ریاح و مشتبهی و با قوۀ قابضه و مفتّح سدد و احشاء و مقوی دماغ و مسخن معده و مقاوم سایر سموم و آروغ آورنده و

قابض و مبرّد و بریان کرده او جهت داء التّعلّب و رفع نرف الدّم و بواسیر مفید است و با پشم سوخته و جو سوخته بالسّویه جهت حزاز مجرّب است که اولاً سر را به روغن گل سرخ چرب کرده و بعد از آن طلا کنند و مولّد ریاح و بلغم خام غلیظ و مسدّد و مصلحش جوارشات و گلقد است.

◀ اقلیمیا

به یونانی آن چیز است که از گداختن اجساد متطرّقه مانند مس و نقره و طلا مثل کف و درد بر روی آن و در تحت او منجمد گردد و آنچه در تحت به هم رسد باز از جمله کف اوست که بعد از گداختن و به هم رسیدن کف به سبب حرکت آن فلز بعضی به طرف تحت جمع می‌شود و بهترین او طلائی و آنچه در رنگ شبیه به اصل آن فلز باشد و طلائی مایل به سبزی و بعضی سفید و سیاه و طلائی از غلبه بوره است که بر طلا می‌زنند و گویند کانی هم می‌باشد و مرّقشیشایی نیز هست، هر یک در طبع مثل معدن او و بیوست زیاد بر او غالب و محفّف و مقوی باصره و منقّی جراحات و جهت بردن گوشت زیاد و رویانیدن گوشت تازه و رفع تعفن زخمها و بیاض عین و بهق و جرب و سبل و ناخنه و دمعه و غشاوه و نزول آب و طلائی او رادع و جالی کلف و آثار سیاه و رافع سپرز و با زعفران و افیون رافع درد مفاصل و نقرس است و خوردن طلائی او یک قیراط جهت خفقان و تقویت دل نافع و مستعمل از او محرق مغسول او و بدلش مرداسنگ محرق مغسول است.

و مؤلف تذکره گوید که چون جمع کنند ذهبی و مرّقشیشی او را در گداختن و بعد از گداز در غسل بریزند تا سرد شود یک جزو او پانزده جزو مشتری را شمس کند و حقیر این معنی را موقوف به شروط مخفیّه می‌داند. اقماع الرّمان الهندی: نارمشک است.

اقروقومعما: قروقومعما است.

اقبوس: به یونانی کمثری است.

اقسیا: مازیون سفید است.

اقفالس: به یونانی تشمیزج است.

اقروس و اقرس: دبق است.

اقارون: اسم رومی وج است.

اقریطن ماطس: گل عتیق القدس است.

اقنوسیون: رعی الابل است.

اقارو: کرویا است.

اقطی: به یونانی حماض کبیر است.

اقتنارانیقی: به یونانی شکاعی است.

اقتنالوقی: به یونانی بادآورد است.

اقویلاسمون: دهن بلسان است.

اقیمارون: به یونانی سورنجان است.

اقطن: به یونانی ماش است.

اقومارثون: رازیانه بریست.

سکنجبین جهت برانگیختن اشتها نافع است و فرزجه او مدرّ حیض و منقّی رحم و اکثار او مصلّح و مصلحش سکنجبین و مکربّ معده و مصلحش انیسون و بنفشه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بابونج است و قسم صغیر او در دوم گرم و در اول خشک و در افعال ضعیفتر از بزرگ و با شراب جهت نیکویی رنگ رخسار و تحلیل ورم صلب و احتحال خشک او جهت تقویت طبقات چشم و ظلمت بصر و جلای آثار و فروح و رفع نزول آب نافع است و روغن اقحوان که گل آن را در چهار مثل آن روغن زیتون یا روغن کنجد کرده چهل روز در آفتاب گذاشته باشند جهت نضج جراحات اعضای عصبانی و التّوای عصب و ورم اسافل بدن و مقعد و صلابت رحم و درد گوش و تفتیح مسامات و ادراک نمودن عرق مؤثر و آشامیدن پنج درهم او مدرّ عرق و جهت رفع قولنج مفید است.

◀ افاقیا

به لغت یونانی اسم عصاره قرظ است و او را از ثمر نوعی از مغیلان که قرظ نامند قبل از رسیدن او افشرده می‌گیرند و قبل از جفاف یا قوتی رنگ است و بعد از آن سیاه می‌شود و در دوم سرد و در سوم خشک و مغسول او در دوم خشک و قابض و قاطع نرف الدّم و نفث الدّم و محفّف و رادع و غیر مغسول او با لذع و حابس نزلات و اسهال اکلاً و ضماداً و مقوی بدن و اعصاب مسترخیه از اعیا و سبب امراض و ضمادش جهت ورم حار و باد سرخ و ورم رحم و مقعد و داخس و برآمدگی حدقه و سوختگی آتش و با گل سرخ و برگ مورد جهت قطع ادراک عرق و با لادن و روغن گل جهت قطع اسهال اطفال مجرّب و مورث سده و مصلحش روغن بادام و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش به وزنش عدس و صندل است و گویند حضض و اخیر انساب است.

◀ اقسون

به یونانی اسم نباتی است شبیه به بادآورد و اهل مغرب رأس الشیخ نامند و برگش مثل بادآورد و ساقش کوتاه‌تر و غلیظ‌تر از او و گلش مثل او پرخار و خارهای جوانب برگش مثل سوزن و ساق تازه او را پوست کنده می‌خورند و تخمش از قرطم ریزه تر، در دوم گرم و در اول خشک و بسیار لطیف و چون خشک شود تلخ و با تندی می‌باشد و گویند جهت کزاز و تشنّج غیر بیسی با شراب مجرّب است و جهت ورم مزمن و شدخ عضل ضمادش مفید است و تخمش با شراب جهت رفع سموم نافع بوده و مضرّ کرده و مصلحش خشخاش و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم و بدلش شکاعی است و نزد متاملان فرقی میان اقسون و نبات اشترغاز نخواهد بود و ظاهراً اسم یونانی نبات اشترغاز است.

◀ اقط

به فارسی کشک نامند و آن دوغی است که طبخ منجمد گردد، پس چکانیده بعد از رفع ماییت خشک کنند. سرد و خشک و دیر هضم و

به لغت هندی سنگیست بقدر مازو و مستدیر و سیاه و سبک و قسمی مایل به طول بقدر بلوط و چون حرکت دهند صدایی از جوف او مسموع می‌شود و در جوف او سنگی کوچک موجود است و قسمی انطاکی و مستدیر و کوچکتر و قسمی دیگر شبیه به او و بزرگتر و در جوف هر دو چیزی سفید مثل ریگ وجود دارد. در سوم سرد و خشک می‌باشد و محلل اورام و حابس نرف‌الذم است و چون در پوستی بسته بر بازوی چپ زنان بندند، جهت عسر ولادت بغایت آرموده است و تعلیق او با ریسمان سرخ جهت حفظ جنین و منع اسقاط مفید است و نگاه داشتن او در دست راست جهت غالب شدن بر خصم و تعلیق او بر درخت جهت منع ریختن ثمر مجرب است و حمل او که با شیر دختران ساییده باشند، جهت حامله شدن زنان عقیم بسیار مؤثر است و مراد از اکتیمکت دو قسم سیاه است و دو قسم سفید در احجار مذکور می‌شوند.

اکراع

جمع کراع است و آن را به فارسی پاچه نامند و بهترین او پاچه گوسفند و بز یکساله است. لزج و دیر هضم و بعد از انهضام موکد خلط صالح رقیق و معتدل‌الغذاء می‌باشد و جهت ناقهین و صاحب بواسیر و سودای محترقه و سحج و خشونت حلق و سینه و شقاق لب و زبان و گرفتگی آواز و سرفه یابس و سل و دق و نفث الذم و عسر بول و هزال مغرط و صاحبان زخم و التیام شکستگی استخوان مفید است و با صمغ عربی جهت پیچش و اسهال مراری و منع لذع مواد حاره و دفع مضرّات دوی حارّ مشروب و آب پاچه جهت سرفه حار و تلبین طبع یابس المزاج و حقنه او جهت مغص و زحیر سددی مجرب است و نطول او جهت یبوست دماغ و ضعف او و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و طلای روغن جوف پاچه با فرفیون و زعفران و روغن گل، جهت تسکین درد سر و ضربان مفاصل مجرب و موکد قولنج و مصلحش شراب کهنه و سرکه و عسل است و پختن او با کرفس و دارچینی و مانند آن و استخوان سوخته او رافع نرف-الذم و جراحت و با صبر جهت ساقط کردن دانه بواسیر مؤثر است.

اکشوت: کشوت است.

اکروهک: انزروت است.

اکروفس: جوز رومیست.

اکبر البحر: لیف البحر است.

اکل نفسه: فرفیون است و گویند کافور است.

اکرار: نوع کبیر صامریوماست.

اکسیالوس: به یونانی چند است.

اکسوفیلس: به یونانی حومانه است.

اکسومالس: ابوخلسا است

اکرفس: کرفس است.

اکیر: اسم ترکی وج است

اکر: به فتح اول و سکون کاف اسم هندی عود است.

اکهروت: به هندی جوز است.

اقرقا: به هندی عاقرقرا است.

اقراص الملک: جوز الکونث است.

اقلاروطس: به یونانی طرفاست.

اقلابونس: به یونانی انجره است.

الألف مع الکاف:

اکلیل الملک

نباتیست برگش مدور و بقدر درهم و شاخه‌های او باریک و درشت و صلب و بعضی منبسط بر روی زمین و بعضی را ساق بقدر زرعی و گلش زرد و ریزه و بعضی بنفش و بعضی سفید و پراکنده و ثمرش مثل غلاف تخم ترب و هلالی شکل و در غلاف تخم مدوزی ریزه تر از خردل وجود دارد و بعضی را تخم شبیه به حلبه و بعضی را غلاف غیر هلالی است. مرکب القوی و حرارت و یبوست در او غالب است و محلل و منضج و قابض و مجفف و ملطف و مقوی اعضاء و ملین اورام می‌باشد و جهت صداع و شقیقه و حبس نزلات و درد جگر و معده و سپرز و امراض مقعد و رحم شرباً و ضماداً نافع است و جهت تحلیل فضول باطنی مفید می‌باشد و طلای پخته او با میفختج جهت اورام مرکبه و حاره چشم و رحم و مقعد و اثینین مفید است و مطبوخ او با آب و شراب جهت قروح شهیدیه و با افستین جهت ورم سپرز و معده و قطور عصاره او جهت درد گوش و آشامیدن سه درهم او با تخم او با میفختج جهت ورم احشاء نافع و عصاره او با زعفران در تسکین کل ضربان مجرب می‌باشد و طبیخ او جهت ربو و تقویت حصاه و حقنه او جهت تقویت امعاء و تنقیه و تسکین درد امعاء مفید است و شرب او مضرّ اثینین و مصلحش عسل و مویز و انجیر می‌باشد و قدر شربتش دو مثقال و از عصاره او بیست درهم و بدلش بابونج است.

اکلیل الجبل

نباتیست بقدر زرعی و برگش دراز و باریک و انبوه مایل به سیاهی است و شاخ او صلب و گلش در میان برگها و مایل به سفیدی و ازرقی و ثمرش صلب مایل به استداره و تخمش ریزه و برگ و شکوفه آن با اندک تلخی و تندی و خوشبو و او غیر قردمانا است. در سوم گرم و خشک و مدرّ بول و حیض و محلل ریاح و مفتح سده جگر و سپرز و منقی ریه و جهت درد جگر و یرقان سوداوی و سرفه مزمن و استسقاء و سنگ گرده و مثانه و ضماد او جهت تحلیل اورام مزمنه نافع است و مضرّ محرورین و مصلحش سکنجین و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش افستین می‌باشد و چون شکم صید را از احشاء خالی کرده و از این گیاه پر کنند منع تعفن او می‌کند و در منع تعفن لحوم بهتر از نمک است.

اکتمکت

ألف مع اللم:

◀ الیه

به فارسی دنبۀ گوسفند است. گرم و تر و محلل اورام صلبه و ملین اعصاب می‌باشد و چون یک عدد دنبۀ گوسفند نر را سه حصه کرده هر روز یک حصه را با عاقرقرا و زنجبیل و تربد بنوشند، جهت رفع عرق النساء مجرب دانسته‌اند و چون دنبه را ورق کرده بر عضو ببندند تا متعفن شود، جهت تشنج بیسی و کزاز و مواد متحجره مجرب است و دیر هضم و مکرب و ردی غذا و مضعف قوه هاضمه و مؤلف تذکره گوید که بسا باشد در مبرود موجب فجاءه شود و مصلحش آبکامه و سرکه و ادویه حاره است.

◀ الوین

به یونانی اسم نباتیست کمتر از زرعی و مایل به سرخی و زردی می‌باشد و شاخه‌های او باریک و صلب و پوست او سیاه و برگش ریزه و گلش نرم مایل به سرخی و زردی است و بیخش شبیه به چغندر و با رطوبت و تند طعم و تخمش شبیه به تخم افیوم و منبت او ریگزارها و کنار آبها. در سوم گرم و خشک و جالی و غسال و مقطوع و مفتوح و یک درهم از تخم او تا دو مثقال با یک درهم نمک و چهار اوقیه آب و یک اوقیه سرکه، مسهل قوی سودا و جهت رفع جنون مستحکم مرفوع العلاج بغایت مؤثر است و پوست بیخ او در این فعل قویتر و جهت یرقان اسود نافع و مورث سحج می‌باشد و مصلحش کتیرا و عناب و قدر شربتش تا سه درهم و از پوست بیخ او تا دو درهم است.

◀ الب

به عربی اسم درخت خاردار است شبیه به درخت اترج برگش ریزه تر و شبیه به برگ زیتون و خارش بیشتر و نضارت و سبزی او بیشتر و سم کل حیوانات و از دفلی قویتر است و چون داخل هر غذایی کنند، هر حیوانی که از آن بخورد در ساعت بمیرد و اگر بو کند و نخورد در ساعت کر و کور شود و منبت زبوترین این نبات بلاد تهامه و جبل شراه است.

◀ الوسن و الوسون

به یونانی به معنی یذهب بالکلب است و او گیاهیست شبیه به گیاه پنبه و با خشونت و برگهای اسفل او مستدیر می‌باشد و مابین برگها تخمش شبیه به ترمس و آن در میان دو پرده است، رنگش مابین سیاهی و سرخی و گویند نوعی از عکرش و نیل است. در دوم گرم و خشک و جالی آثار و محلل اورام و با شوکران جهت ورم خصیه عجیب‌التفع است و بالخاصیه جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته‌اند و مصدع می‌باشد و مصلحش مرزنجوش تا یک مثقال است.

◀ النج

به لام ساکنه و نون مفتوحه لغت یونانی و به معنی الاصل است و او بیخ نباتی است شبیه به زردک و ساقش سبتر و بقدر شبری و گلش سفید مانند گل زردک و تخمش سفید و طولانی و خال دار و طول او کمتر از برنج است و در سر شاخه‌های او قبه‌ای مثل جوز و بهترین او هندی است. در آخر دوم گرم و خشک و با اندک تلخی می‌باشد و مؤلف تذکره سرد و تر در سوم می‌داند و بالخاصیه تخم او را جهت شری از هر خلطی که باشد مجرب می‌داند و باید روز اول نیم درهم او را با سه اوقیه سکنجبین بنوشند و روز دوم نیم مثقال و روز سوم یک درهم و یک مثقال برگ و ثمر و ساق هر یک که باشد با شراب و عسل جهت سقوط مشیمه مجرب دانسته‌اند و بیخ او جهت تقطیر بول رطوبی نافع است.

◀ الومالی

یونانی و به معنی عسل منجمد است و آن رطوبتی است شبیه به میعه سائله که از ساق درختی حاصل شود و بهترین او برآق صاف شیرین غلیظ است. در سوم گرم و در دوم تر و سه اوقیه او با نه اوقیه آب مسهل فضول خام و مره الصفراء و اخلاط ردیه و جهت جرب و قروح و درد مفاصل نافع و روغنی که از شاخه‌های درخت از جوشانیدن او با روغنها بگیرند، طلای او جهت درد عصب و جرب متفرح و اکتحال او جهت ظلمت بصر نافع است و شارب الومالی را سیات و کسالت به هم می‌رسد و باید نخوابد و حرکت کند و مصلحش سکنجبین و میبه است.

السقافن: لسان الأبل است.

الیاء: به یونانی خطمیست.

النج: زعرور است.

الیون: به یونانی اسد است.

الط: سوسنبر است.

الاول: به یونانی زیت است.

الویبی: به یونانی سنای مکی است.

السنین: به یونانی ملح است.

القطرون: به یونانی کهربا است.

السا: نانخواه است.

السنه العصافیر: لسان العصافیر است.

الاطینی: لبلاب است.

◀ الوج

مؤلف جامع‌الأدویه گوید که او شبیه به بیش است در شکل و در بلاد عجم کازرک نامند و مؤلف اختیارات نوعی از مخلصه شمرده است الانون: به یونانی راسن است.

الماس: ماس است.

درخت خارداريست منبت او بادیه و عوام طلع نامند و اهل بادیه سمر و به فارسی مگیلان گویند و صمغ آن را صمغ عربی و ثمر او را قرظ و صنط و عصاره ثمر او را افاقیا گویند. قسمی بقدر درخت سیب و از آن کوچکتر و ساقش ستبر و در اول سفید و چون کهن گردد مثل آبنوس سیاه گردد و قسمی پرخارتر و ساقش سیاه رنگ و بسیار بلند می شود و برگ هر دو قسم ریزه تر از برگ سیب و گلش سفید و ثمرش مثل غلاف باقلا و لوبیا و دانه های او پهن و بقدر ترمس و سرخ، با آن پوست حیوانات را دباغی می کنند. جمیع اجزای او در دوم سرد و خشک و حابس فضلات و رادع است و نطول طبیخ خار و برگ او جهت تقویت اعضای مسترخیه و آشامیدن او قاطع اسهال و مفتاح سدد و ضماد برگ تازه او جهت التحام جراحات و دفع اورام و جلوس در طبیخ او جهت بروز مقعد و رطوبات رحم مفید است و ثمرش و برگش به جهت دباغت قائم مقام مازو می باشد و عصاره برگ او و ثمر تازه او قاطع نرف اللدم و نفث اللدم و پوست شاخ و ساق او جهت قطع خون جراحات تازه بسیار نافع و عمده اجزاء روغن شیخ صنعانت و بیخ او جالی و سنون او جهت استحکام لته و مسواک او مقوی دندان است و آنچه اکثر اطباء در کتب ادویه مفرده ذکر کرده اند اشتباه می شود که قرظ و امگیلان و طلع غیر یکدیگر باشند و بعد از تأمل رفع اشتباه می گردد.

◀ امدریان

به یونانی اسم شجریست برگش شبیه به برگ کبر و رایحه برگ با تندی و ثمرش بقدر نخودی کوچک و با سفیدی غالب و سیاهی کمتر و او را تسبیح می کنند و گویند منبت آن اکثر مقابر بیت المقدس و آن نواحیست و دموع ایوب و شجره التسیح نامند.

در اول سوم گرم و خشک و مفتوح سده و لطیف و محلل و مقوی جگر و علیل و اورام باطنی و مسکن پیچش که مغص گویند و تخمش در غلافی و به قدر دانه کنار و مایل به سردی و خشکی و آب تازه و آب مطبوخ برگ و شاخ او جهت دفع سموم هوم و سگ دیوانه خصوصاً گزیدن عقرب و ضماد و شرب او جهت اورام و جرب یابس و عسر بول و فواق و طلای او جهت کلف و قطور عصاره او جهت بیاض چشم و ذرور برگش جهت جراحات تازه نافع و قدر شربت از عصاره تازه او هفت مقال و از مطبوخ او چهارده مقال است.

◀ امسوخ

لغت بربريست و به معنی انابیی و آن نباتیست مابین شجر و گیاه و مثل نی بند دارد و مجوف و منبت او سنگلاخ کنار آبها و کبیر و صغیر می باشد. صغیرش بقدر یک شبر و زیاده و ساقش خشبی و بقدر ستبری انگشت است و از ساق او شاخه های بسیار مجتمع روییده و بند دار و چون کششی بدهند بندها از هم جدا شود و برگش مثل برگ زیتون و ثمرش بقدر نخودی و سرخ و بعد از خشک شدن سیاه گردد و بیخش

البوط: کشت برکشت است.
الاکلنگ: اسم ترکی زرایح است.
الوه: اسم فارسی عقاب است.
آلمه: اسم ترکی تفاح است.
الاملک: به لغت دیلمی فاشرا است.
الیک: اسم ترکی مخ است.
آلسنی: اسم هندی بزرکتان است.
الاجی: اسم هندی قافله است.
الماقن: به یونانی بسباسه است.
الألف مع المیم:

◀ املج

ثمر درخت هندی است و معروف است و مستعمل مقشر بیدانه او و چون در شیر بخیسانند شیراملج نامند و گویند شرط است که تازه آن را چند روز در شیر بخیسانند و بعد از آن خشک کنند و آنچه در شیر پرورده نشده باشد تلخ و بسیار عفص است.

در دوم سرد و در سوم خشک و به شیر پرورده در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مانع ریختن مواد به معده و امعاء و حافظ اخلاط از تعفن و فساد و اختلاط سودا به روح و غلبه سودا و محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب دهن و خون بواسیر و نرف اللدم است و مجفف رطوبت معده و مقوی دل و چشم و معده و احشاء و اعصاب و مسهل سودا و بلغم رقیق به عصر و با آرد کنار و آب به قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و آشامیدن سفوف او با قند بالسویه هر روز پنج درهم با آب گرم، جهت سحج و چرک بواسیر و نواصیر و ضعف معده و باصره و تاریکی چشم مجرب و قطور آب منقوع او که کوبیده و خیسانیده باشند، جهت ازاله بیاض عین آزموده است خصوصاً هرگاه بعد از دو سه ساعت آمله را افشوده تا سه بار آمله را تازه کنند و شربت معمول از آمله و افستین در تقویت معده ببعیدیل و روغن او که با برگ مورد یا پوست بیخ صنوبر بالسویه پخته و آب طبیخ آن را با مثل او روغن کنجد و زیتون جوشانیده باشند، جهت تقویت مو و سیاه کردن و رویانیدن و رفع اعیاء و تقویت اعصاب و خروج مقعد و سرعت نهوض اطفال مجرب دانسته اند و چون حنا را با آب آمله خضاب کنند، موی را سیاه کند و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم و در مطبوخ تا ده درهم است و مضر سپرز و مبرودین و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلس در اکثر افعال به وزنش هلیله کابلی است و آمله پرورده ملین طبع و مقوی اعضای باطنی و هاضمه و قاطع نرف اللدم و جهت بواسیر و نواصیر نافع و مداومت او حافظ سیاهی مو است.

◀ امگیلان

◀ امبرباریس

به فارسی زرشک نامند و معروف است و از مطلق او مراد دانه بیرون کرده است. در دوم سرد و خشک و با قوه قابضه و مقوی معده و جگر و دل و مانع ریختن مواد به اعضاء و قاطع صفرا و تشنگی است و مسکن حرارت معده و جگر و غلیان خون می‌باشد و با ادویه حاره خوشبو مثل سنبل و امثال آن مفتوح سده جگر و مقوی جگر سرد و سایر احشاء و جهت اسهالی که از سردی و ضعف جگر و احشاء باشد نافع است و به جهت استسقاء و با ادویه حاره جهت مبرودین و با افستین جهت تقویت هاضمه و آب او مانع قی و غثیان و با زعفران جهت صلابت جگر نافع و دانه او به تنهایی و با ادویه مناسبه جهت قرحه امعاء و اسهال که از ضعف احشاء باشد و ضماد زرشک رادع اورام حاره و شربت آن که آب زرشک و آب سیب مساوی بوده و آب لیمو نصف یکی باشد و با شکر به قوام آورند، جهت رفع سموم قتاله و گزیدن افعی و خفقان و غثیان و ضعف اشتها نافع است.

مؤلف تذکره مجرب دانسته و گوید چون آب ترنج و مروارید اضافه نموده، در اکثر امراض قائم مقام تریاق فاروق است و زرشک موگد ریح است و مصلحش قرفل و قابض طبع و مصلحش شکر و شیرینیها و قدر شربت از آب او تا بیست مثقال و از دانه او تا سه مثقال می‌باشد و بدلش مثل او گل سرخ و دو ثلث او صندل سفید است و عصاره زرشک در افعال قویتر و الطف است و بدلش دو وزن او زرشک دانه بیرون کرده است و پوست بیخ زرشک ارغیس است و مذکور شد و مؤلف مالایسع زوقال را غیر قرانیا دانسته است و در خواص مثل زرشک بیان فرموده و ظن حقیر آن است که قراقاط قریب الطبع با زرشک باشد و زوقال قرانیا است و مذکور خواهد شد.

امونیاقن: به یونانی اشق است.

امیوس: به یونانی نانخواه است.

امامون: به یونانی حماما است.

امعاء الارض: خراطین است.

امروسیا: عنقود است و معجونی را نیز نامند.

ام الخلود: نوعی از حلزون است به لغت مصر و آن دلینس است.

اماغیرون: به عبرانی خرنوب نبطی است.

اماطیطس: به یونانی شادنج است.

امولیقون: به یونانی ابار است.

امعدالیا: به یونانی لوز است.

امورعی: به رومی عکرالزیت است.

امعاسین: به رومی آبغوره است.

امرود: اسم فارسی کمتری است.

امله سار: به هندی گوگرد فارسی است.

الألف مع النون:

خشبی و صلب و مرکب القوی و در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی اعضاء باطنی و مانع نزلات و با شراب قابض جهت اسهال و طبیخ او جهت فتق و قیله و منع علل مئانه و گرده و مطبوخ او با انجیر جهت سرفه و تنگی نفس نافع می‌باشد و چون خشک او را بجوشانند تا آب به نصف رسد و صاف او را تا نیم رطل بنوشند، جهت ضعف جگر و احشاء و دل مفید است و هر گاه با آب انگور بجوشانند و هر روز تا یک رطل بنوشند جهت فربه کردن بدن لاغر و نیکویی رخسار و تنقیه رحم و ذرورش جهت قطع نرف الدم جراحات و رویانیدن گوشت مؤثر و قدر شربتش تا پانزده درهم است و مؤلف تذکره منبت امسوخ را منحصر در اندلس می‌داند.

◀ اماریطن

به یونانی اسم نباتیست از نوع قیسوم، قدش کمتر از زرعی و برگش باریک و قبه او مستدیر و سفید و بعضی سرخ و بقدر فندقی می‌باشد و بر گرد قبه، دایره زردی و بیخش باریک و منبت او کوههای بی جنگل و در تنکابن لیارو نامند و در بلاد روم و فرنگ جهت تب از آن تاج ترتیب می‌دهند. گرم و لطیف و ملطف و مقطع اخلاط غلیظه و مدر بول و حیض و مانع ریختن مواد به معده است و منشرف رطوبت آن و با ماء العسل محلل آنچه در معده و مئانه منجمد شده باشد است و با شراب ممزوج به آب جهت قطع نزله مجرب دانسته‌اند و مستعمل از او قبه او و گذاشتن آن در میان جامه مانع کرم زدن او و مضر فم معده و مصلحش آب و قدر شربتش نه قیراط است.

◀ امّ وجع الكبد

افنیقطس است و مؤلف جامع بغدادی غیر آن دانسته است.

◀ امّ الكلب

شجریست ربیعی بقدر زرعی، مایل به زردی و برگش شبیه به برگ لاغیه و با اندک خشونت و گلش زرد شبیه به گل لاغیه و بدبو و منبت او مزارع و در بلاد مصر بسیار است. عصاره تازه او را دو مثقال و برگ خشک شده او را دو درهم جهت گزیدن سگ دیوانه و اقسام مار و عقرب مجرب دانسته‌اند و باید با روغن زیتون بنوشند.

◀ امعاء

جمع معا و آن روده حیوانات است. از جمله اعضاء عصبانی و قلیل الغذاء و دیر هضم می‌باشد و در سوم سرد و خشک و موگد قولنج و مصلحش جوارش عود و شراب است و مطبوخ او با گوشت و سرکه و زعفران و ادویه حاره جهت معده که صفرای رقیق مایی متوگد شود نافع است.

◀ انبلیس

به یونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه و در شوره زار و مواضع آفتاب روید. برگش مثل برگ عدس و شاخش بقدر شیری و بیخش باریک و کوچک و گلش سرخ مایل به بنفشی و بدبو می‌باشد و تخمش در غلاف رقیقی و قسمی از آن کوچک برگ و ساقش مرتفع نمی‌شود. در اول گرم و در دوم خشک و مفتّح و محلّ و مدرّ بول و با قوه قایضه و تخم و بیخ و گلش جهت عسر بول و درد گرده بغایت مفید و با سکنجبین جهت صرع و فرزجه او با روغن گل و شیر بز جهت صلابت رحم و ورم آن بسیار نافع و ذورر برگش جهت زخمها و روییدن گوشت مؤثر و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال است.

◀ انکیز

مؤلف جامع الادویه "امین اللؤلؤه" گوید که او گیاهیست منبتش حریم جبل گیلان. چون بر روی آن نشسته بر روی زمین بخوابانند، روز دیگر آنچه قسم نر است راست مشاهده کنند و آنچه ماده است به همان هیأت می‌ماند و به لغت صقاله خاوانی نامند. گرم و خشک و ضماد برگ خشک او با آب گوگرد در یک روز بهق را زایل می‌کند و تخم نر او بغایت مورث نعوظ مردان و از قسم ماده موجب شدت تعشق زنان و اندکی از او با شراب منوم قوی است به حلدی که تا سه شبانه روز شارب او بیدار نشود و خوردن روغن زیتون با آب گرم رفع خواب او می‌کند و قدر شربتش تا دو درهم است.

◀ انفرا

به یونانی اسم نباتیست کوچکتر از درخت انار و برگش مثل برگ بادام و عریضتر از آن و گلش شبیه به گلنار و از آن بزرگتر است و بیخش سفید و کوچک و چون خشک شود بوی شراب از آن آید و منبت او کوهها است و مخصوص به زمانی نیست. معتدل و مفرّح و در نشاط و اسکار قریب به شراب و بالخاصیه جهت رفع توحش و جنون و تقویت حواس و ذهن بغایت مفید است. حتی اینکه چون حیوانی از بیخ و برگ و شاخ او بخورد باعث انس او می‌شود و ضماد برگ او جهت منع زیادتی قروح خبیثه نافع و مؤثر است.

◀ اناغالس

به یونانی اسم گیاهیست برگش شبیه به مرزنجوش و مایل به استداره و شاخه‌های او منبسط بر روی زمین و مربع است و ثمرش مثل غلافی و دانه‌های او بقدر خشخاش و بسیار تند و تلخ و گل قسم ماده لاجوردی و قسم نر بغایت سرخ می‌باشد و در آخر دوم گرم و خشک و جالی و جاذب و مجفّف بی لذغ و مفتّح سده می‌باشد و آشامیدن آب او و تخم او جهت گزیدن افعی و جهت بیرون آوردن خار و پیکان از اعضاء و منع زیاده شدن قروح خبیثه و جلای آثار و غرغره آب برگ قسم ماده او جهت تنقیه دماغ از بلغم و سعوط در طرف مخالف جهت درد دندان و احتحال او با عسل جهت قروح چشم و جلای باصره و جرب و کمنه و سبیل نافع و مورث سحج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلس عرطنینا است.

◀ انف العجل

به لغت مغربی اسم ثمریست شبیه به بینی گاو و نبات او مابین شجر و گیاه و ربیعی و برگش شبیه به برگ کاسنی و از آن ریزه تر است و گلش بنفش شبیه به شب بوی بنفش و از آن ریزه‌تر و معتدل و با قوه محلّله و مدرّ حیض و آشامیدن طبیح برگ او بالخاصیه جهت رفع سموم نافع و نطول او محلّ صلابت و مسکن درد گزیدن هوام است.

◀ انس النفس

نباتیست ربیعی شبیه به جرجیر و برگش بی تشریف و گلش مثل تره تیزک زرد نمی‌باشد و برگهای سفید احاطه بر گل او دارد و با حرکت آفتاب میل می‌کند و مثل شاهدانه با عدم حرکت هوا حرکت می‌نماید و ساقش مربع و مایل به سیاهی و در مصر و اطراف شام بسیار است و در مجاری آبها می‌روید و چون حیوان شیردار از او بخورد شیرش زیاد می‌شود و خوردن آن شیر باعث نشاط و سرور می‌شود.

◀ اندروطالیس

به یونانی اسم نباتیست منبت او ساحل بحر روم، شبیه به اشنان و بسیار سرخ و بی برگ و تخمش در غلاف مثل غلاف نخود و تلخ و تند و در مغرب کلاخ و ملاح نامند و ظاهراً نوعی از قاقلی باشد. در اول سوم گرم و خشک و مدرّ بول و مفتّح و محلّ و تخم او و طبیح او جهت استسقاء مجرب اطباء و جهت نقرس و سنگ مثانه و عسر بول و احتباس حیض شرباً و ضماداً و طلاء و جلوساً نافع است و قدر شربتش از تخم یک مثقال با شراب و امثال آن و از طبیحش با شکر یا شراب یا سرکه تا ربع رطل می‌باشد.

در دوم گرم و در بیوست معتدل و در فعل نایب مناب شراب صرف است و مدرّ فضلات که عبارت از بول و شیر و حیض و عرق باشد و مقوی حواس و طبیح او در ازاله هموم و تفریح مثل شراب است بدون مستی و خمار و اندکی از گلش به دستور همین اثر می‌بخشد و خلل به عقل نمی‌رساند و مقوی حافظه است و قطور عصاره او جهت قلع بیاض چشم مفید و چهار درهم از تخم او با میفتخج یا شیر گوسفند مهیج باه شخص صد ساله است و مجرب دانسته‌اند و مفتّح سده و رنگ رخسار را سرخ کند و بدن را فربه سازد و یرقان را زایل گرداند و مضر گرده و مصلحش عسل

بجوشانند، جهت بیاض چشم و طرفه نافع است و عرق موی انسان که با کبریت مدبّر که آتش در نگیرد و روغن مفتاح تقطیر کنند، در صناعت نظیر ندارد و در دستورات انشاءالله مذکور می‌شود.

و ارسطو گوید که آشامیدن آبی که خصیۀ انسان را شسته باشند، جهت صاحب تب و ورم جگر و وجع فوآد نفع عظیم دارد و چون طفلی را با سمومات به تدریج تغذیه کنند جمیع اجزا و انفاس او قاتل گردد و هیچ حیوانی قابل این قسم تغذیه نیست و منی انسان جالی بهق و برص و کلف و خوردن مشیمه محلّث جذام است و مجرب دانسته‌اند.

◀ انوطیلون

نباتیست بی‌ثمر شبیه به نبات کدو و ابن تلمیذ گوید جهت جراحات تازه بغایت نافع است و در حال التیام دهد.

◀ اندروطون

شبیه است به برگ بید خشک شده و از آن عریضتر. گرم و خشک و مفتّح سدهٔ احشاء و جهت درد مفاصل نافع است.

◀ انبج

به هندی انبه نامند، ثمر درختیست هندی بقدر درخت گردکان و ثمر بعضی مثل بادام سبز و از اوّل تکوّن تا رسیدن سبز است و بعد از رسیدن زرد می‌شود و بعضی را ثمر مثل سیب نارس و با عفوصت و اندک ترشی و چون برسد سرخ و ترش و شیرین گردد و در انتها زرد شود و شیرین و هر دو قسم او خوشبو می‌باشند. در دوم گرم و در سوم خشک و گویند غیر رسیدهٔ او در اوّل سرد است، غاسل اخلاط لزجه و بی‌ثقل و مقوی نفس و جهت نیکو کردن رایحهٔ دهان و منع خفقان و درد سر باره و رفع بواسیر و تقویت مری و ترشی او جهت قطع طحال و برانگیختن اشتها و ریزانیدن سنگ کرده و مثانه و دانهٔ او جهت سفید کردن دندان و خاکستر چوب او جهت نرفالدم و طلای شاخ و برگ او جهت سیاه کردن و دراز داشتن مو نافع است و گویند مضعف جگر است و مصلحش مویز.

◀ انجبار

نباتیست برگش شبیه به برگ رطبه و با اندک زغبی مثل غبار و شاخه‌های او قویتر از شاخهٔ رطبه و مایل به سرخی و بقدر قامتی و در اکثر بر علیق مشبک می‌شود و آنچه در نزدیک او می‌باشد و گلش سرخ و بعد از ریختن گل غلافهای کوچک از او به هم می‌رسد و در آن تخمهای ریزه است و بیخش خشبی و سرخ و مستعمل از او عصارهٔ بیخ تازه آن و ریشه‌های باریک اوست و او را لحاء انجبار گویند.

در سوم سرد و خشک و قاطع خون جمیع اعضاء خصوصاً از سینه و بواسیر و حابس اسهال مزمن و نزلات و مسکن و مقوی امعاء و اعضاء است و جهت تسکین التهاب صفرا و غلیان خون و ضعف اشتها و بول

است و اکثارش مورث درد مفاصل و قدر شربتش تا پنج درهم و از عصاره و طبخش تا هجده درهم و بدش آب انگور مطبوخ با دارچینی و زعفران و چون کوبیدهٔ آب آن را با شکر شربت بسازند، جهت مالیخولیا و مواد سوداوی بغایت نافع است.

◀ انسان

چرک گوش آدمی مولد ریاح و کشنده است و ضماد او جهت شقیقه نافع و استخوان او مولد امراض مهلکه و مداومت او مورث کوری و ذرور استخوان پوسیدهٔ او در منع زیادتی آکله مجرب است و آشامیدن استخوان سوختهٔ او سه روز هر روز یک مثقال با مثل او شکر، جهت صرع و عرق-النساء و مفاصل بغایت آزموده است و آب دهن ناشتا کشندهٔ کرم گوش و هوامی که در گوش رفته باشد و تریاق گزیدن عقرب و رتیلا و کشندهٔ مار و هوام است و جهت قوبا و آثار قروح و طرفه و بیاض چشم و با سرگین عصفور جهت قطع نالیل و قوبا و به تنهایی جهت قطع نرفالدم و اندمال جراحی و با عسل جهت کلف و جلای آثار و قرحه نافع می‌باشد و ضماد گندم مملو از انسان خصوصاً که ناشتا باشد جهت نضج و تحلیل اورام و بستن دندان انسان بر بازوی چپ مسکن درد دندان و جهت دشوار زاپیدن و رفع خوف مؤثر است و زهرهٔ او مسمن بدن و خون حجامت و فصد او مسکن نقرس و مفاصل و عرقالنساء و آشامیدن او مورث بلادت است و خون حیض سم قاتل است و مورث جذام و طلای او مسکن دردهای صعب و حمل آن مانع حمل و بخور لئه حیض را جهت رفع تب و لرز مجرب دانسته‌اند و بول انسان خصوصاً اطفال جهت سرفهٔ کهنه و جرب متقرّح و حکّه و قوبا و قروح خبیثه و عسرالنفس نافع است و با آب نخود و ماء العسل جهت یرقان و قطور او جهت بیاض عین و نمک منعقد از بول او جهت رفع بیاض چشم مجرب است و در افعال مثل شیرزق و در صناعت بدل اوست و فضلهٔ اطفال را که غذاهای لطیف داده باشند خشک کنند، نفوخ او در حلق جهت خنّاق و ورم گلو و به دستور ضماد او با عسل محلّ قویست و طلای او جهت حمره و جراحات و التحام آن و رفع عفونت اعضاء و آشامیدن یک مثقال او جهت یرقان و قطع اسهال و رفع سمیت جراحی حربۀ زهردار و قولنج و حکّه ببعیدیل و با عسل و شراب جهت رفع گزیدن هوام و ادویۀ قتاله و تبهای دایره و یک مثقال آن را با یک مثقال نوشادر مصعد جهت رفع سموم مصعد، مثل داراشکنه و زیبق مصعد، مجرب دانسته‌اند و سنون محرق او جهت قطع تعفن بن دندان مجرب است و چون ده عدد ناخن دست را سوزانیده با عسل به شخصی بیاشامانند، آن شخص در محبت صاحب ناخن به حدّ تشعق رسد و بعضی گفته‌اند که ناخن پا نیز همین اثر دارد و موی سوختهٔ انسان شرباً جهت منع سفیدی موی و استسقاء و رفع سموم قتاله و ریزانیدن سنگ کرده و مثانه و رفع ربو و بهق مفید است و اکتحال او جهت بیاض چشم و قطور او با روغن گلسرخ جهت درد دندان و درد گوش و ذرور آن جهت آکله و نرفالدم و تجفیف جراحات و منع زیادتی زخمها و قروح خبیثه و ساعیه مجربست و چون بول انسان را در ظرف مس با عسل بسیار

یک هفته بنوشد، هرگز آبستن نشود و تخصیص نداده که از نوع سفید یا سیاه باشد.

انیسون

به فارسی بادیان رومی گویند. تخم نباتیست بلندتر از زرعی و ساقش مربع و برگش باریک و خوشبو و گلش مایل به سفیدی و تخمش در غلاف لطیف طولی و از رازیانه کوچکتر و سبز مایل به سفیدی و زردی و در آخر دوم گرم و خشک است و مدرّ بول و حیض و شیر و عرق و محلّ ریح معده و سایر اعضا می باشد و مبهی و قابض طبع خصوصاً برشته کرده و مقوی کرده و مفتّح سده جگر و جالی مجاری نفس می باشد و جهت صداع بارد و شقیقه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و اعیاء و استسقاء و حصاه و تب بلغم و سوء القنبه و قطع سیلان رحم و ازاله فضول نافع است و با قوه تریاقیه و بخورش جهت درد سر و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و سنون او جهت جلای دندان خصوصاً محرق او و رفع بدبویی دهان مفید است و اکتحال او را جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند و قطور روغن گل که انیسون در آن جوشانیده باشند جهت کری و ثقل سامعه و خاییدن او جهت خفقان و طلای مطبوخ او در سرکه جهت تحلیل اورام و کشتن قمل و طبیح او با شکر جهت زردی رخسار زن زاینده نافع و مضرّ امعاء و مصلحش رازیانه و مصلّح محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم می باشد و بدلش تخم شبت و ربع آن رازیانه و در تقویت باه مثل او انجره است.

انجره

لغت فارسی است و به لغت عربی قریض و به لغت دارالمرز گزیه نامند و به ترکی کجیت کن. نباتیست برگش پر تشریف و انبوه و با خارهای بسیار ریز و خارهای ساقش اظهر و چون ملاصق جلد شود، باعث حمرت جلد و سوزش و خارش گردد و گلش زرد و تخمش برآق و نرم و با اندک پهنی و تیره رنگ و از رازیانه کوچکتر و مراد از انجره مطلقاً تخم اوست. در اول سوم گرم و خشک و ملطّف اخلاط لزجه و جاذب و مفرّح اعضا و مدرّ بول و حیض و شیر و عرق و مبهی می باشد و منقی سینه و شش و معده و مفتّح فم رحم و سده جگر و سپرز و محلّ و گذاشتن برگ کوبیده او در بینی قاطع رعاف و حمول نیم منقال او با مرصاف بالمناصفه بغایت مدرّ حیض است و ضماد برگ تازه او جهت برآمدگی رحم و تحلیل دیبله و گشودن دمل و قطع ثالیل خصوصاً با عسل نافع است و جهت التوای عصب و با نمک جهت جراحات سگ دیوانه گزیده و با فیروطی جهت ورم سپرز و پخته او با روغن زیتون جهت ورم جراحی و ورم پشت گوش و طبیحش با ماء الشعیر به جهت تنقیه شش و سینه و تخمش جهت ربو و آلات تنفس و استسقاء و علل کرده و سپرز و اخراج ماء اصفر و بلغم لزج مجرب است و با سکنجبین جهت درد سپرز و درد پهلوی و درد کرده و مسکن او در حال و طبیح او با اصل السوس جهت

الدم تازه و مزمن و رفع سموم و افتتاح افواه عروق مقعد و سل تازه و کهنه حتی ذبول را نافع است و ضماد او و آشامیدن او جهت سحج و اسهال کبدی و شکستگی اعضا و گرفتگی عضل و فسخ و هتک آن و ذرورش جهت رویانیدن گوشت و قطع نرف الدم زخمها بغایت نافع و قدر شربتش یک مثقال و از عصاره او یک درهم و از برگش پنج درهم و مضرّ میرویدین و مصلحش زنجبیل و بدلش مثل او زرشک و ربع آن گل ارمنی است.

انجدان

به فارسی انجدان و به لغت دارالمرز کوله پر نامند. تخم نباتیست مجوف و ستبر و بلندتر از قامتی نیز می شود و برگش شبیه به برگ کلم و از آن بزرگتر است و گلش چتری مثل شبت و سفید و ثمرش بعد از رسیدن سفید و مدور و پهن شبیه به درهم و بسیار خوشبو و ساق او را به ترکی بالدرغان و بیخش را به عربی محروث و صمغ او را حلتیث طیب نامند و قسمی از آن را ثمرش سیاه و بدبو و برگش مثل صفحه پر سوراخ و ساقش ضعیفتر از قسم سفید و صمغ او بدبو و حلتیث متن نامند و به فارسی انکره و گیاه آن را کماه نامند و سفیدش بهتر از سیاه و در دوم گرم و خشک و سیاه او در سوم و مدرّ بول و حیض و شیر و مسخن کرده و روده و ملطّف اغذیه و محرک باه و مقوی معده و مقطع بلغم و محلّ ریح است و جهت عسر بول بلغمی و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و رفع ضرر اغذیه غلیظه و ادویه سمیه و اخلاط غلیظه و سده سپرز نافع است و سکنجبین او با میفختنج جهت تب ربع مجرب و به دستور جهت تب بلغمی و تبهای مرکبه بغایت مؤثر و جهت درد سینه و سرفه و عرق النساء و مفاصل و استسقاء و یرقان و رفع فواق حتی بوییدن او مجرب می باشد و با شراب در اخراج جنین قوی الاثر و ضمادش با موم و روغن جهت خنازیر و جراحات و عرق النساء و امثال آن و با روغن زیتون جهت کمنه تحت عین و طلای مطبوخ او با سرکه و پوست انار جهت بواسیر و ذرور او و برگ او جهت آکله نافع است و مضرّ مئانه و مصلحش تخم خربزه و مضرّ امعاء و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش محروث به وزن او و دو دانگ او حلتیث و گویند به وزنش ذوفرا و این انسب است و مضرّ محرورین و مصلحش شربت انار و سکنجبین و ترشی او که از ساق و بیخ او با سرکه ترتیب دهند بسیار گرم و خشک و جالی معده و قاطع اخلاط غلیظه است و جهت برودت و رطوبت معده و تب ربع و سقوط اشتها و اختلاف هضم اغذیه نافع و محرق اخلاط و موثر تشنگی و التهاب و مصلحش کاهو و سرکه و بدلش ترشی اشتراغاز و بیخ او در افعال قویتر از سایر اجزای او و طلای او محلّ اورام و مانع زیاده شدن خنازیر و ملخّم زخمها و قدر شربتش نیم مثقال است.

و گویند مضرّ شش است و مصلحش عسل و صاحب جامع الانطاکی گوید که چون زن بعد از حیض بلافاصله هر روز یک درهم از انجدان تا

انفحه

به فارسی پنیر مایه نامند و از هر حیوانی در حین ذکر آن حیوان مذکور می‌شود و مجموع او تا درجه سوم گرم و خشک و ملطّف و محلّل و با قوّه تریاقیه و منجمد کننده کلّ ذائب و ذائب کلّ منجمد مثل خون و شیر که در معده و اعضاء منجمد شده باشد و مانع رعاف و حابس اسهال مزمن و سحج و نفّ الذّم و نفث الذّم و سیلان رحم و رافع اختناق رحم و درد شکم و روده می‌باشد و با سرکه محلّل خون منجمد در معده است و پنیر مایه خرگور و بز کوهی و آهو و شتر و گوسفند و فیل بقدر نخودی بغایت میبیه‌اند.

انتله

جدوار اندلسی است، به لغت آنجا اسم بیخ‌بست صلب و قسمی از او سیاه و کثیر الفروغ و بزرگ بقدر بیخ کولان و فروغ او شبیه به ریشه بنطافلن و مغزش سرخ و طعمش مثل طعم دانه شفتالو است و برگش مایل به سرخی و شبیه به برگ عنب‌الثعلب و انبوه و قسمی سفید و برگش مثل برگ سنا مایل به زردی و خشونت و طعمش شیرین و رایحه برگ او اندک تند و با عطریّت و مثبت انتله بلاد اندلس و چین است.

سفید او در آخر دوم گرم و خشک و در رفع سمّ هوام ضعیفتر از قسم سیاه و مستعمل او برگ اوست و جهت تحلیل ریاح و تسکین دردهای باطنی نافع می‌باشد و قدر شربتش تا دو مثقال و بیخش کشنده حیوان است به غیر انسان و محرک باه و سیاه او در آخر دوم گرم و خشک و مثل جدوار تریاق سموم و از آن ضعیفتر و مبهی و مسخّن معده و جگر و محلّل موادّ بلغمی است و پخته او در شراب قاطع بواسیر و حمل آن مقوی رحم و محلّل ورم آن و ورم سایر اعضاء است و تدهین به روغن او جهت درازی مو بغایت مؤثر و مورث خنّاق و کرب و مجفّف رطوبات و مصلحش روغن کنجد و شیرینی و قدر شربتش یک قیراط است.

و بغدادی گوید که در حوالی او گیاهی می‌روید که چون گوسفند بخورد می‌میرد، مثل گیاه بیش و از خوردن گیاه انتله رفع سمّیت او می‌شود و به لغت آنجا گیاه مزبور را اطواره گویند.

و مؤلف تذکره گوید که گیاه انتله کشنده حیوان است.

انب: بادنجان است.

انقرویا: اسم رومی بلاد است.

انجدان رومی: سیسالیوس است و گویند کاشم است.

اندراسیون: بخورالاکراد است.

اندروصارون و اندریلون: به یونانی اسم قاسنی است و مؤلف جامع تمیمی اندرووصارون را به لغت یونانی لسان العصافیر می‌داند.

اناغورس: به لغت رومی اناغالس است.

اناغلیس: به یونانی اذان الفار است.

انفوانقون: مریحه است.

تقیه مئانه از چرک و آشامیدن او با تخم کرفس و شیر گوسفند بغایت مهیج باه و با شراب مسهل به اعتدال بلغم و فتیله او به دستور مسهل است و ضماد او به دستور برگش محلّل ورمها و با مراهم جهت آکله و قروح سرطان و با غسل جهت بزرگ کردن قضیب مجرب دانسته‌اند و طلای او با غسل بر قضیب و کنج ران محرک باه و مضرّ کرده و امعاء و مصلحش صمغ عربی و کنیرا و مضرّ مقعد و مصلحش عنّاب و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش قردمانا یا حرف و مضمضه عصاره او محلّل ورم لپه و زور تخم و برگش مجفّف زخمهای متاکله و سرطان متفرّج است بی لذع و حلتی.

انزروت

در اصفهان کنجده و در تنکابن کنیجه نامند. صمغ درخت خاردراری است بقدر دو زرع و برگش شبیه به برگ مورد و درخت کندر و مثبت او بلاد فارسی و ترکستان و سرخ و سفید و مایل به زردی می‌باشد و بهترین او قسم اخیر است که در بالیدگی مثل گندم صغار و زود شکن و در طعمش تلخی باشد.

و در آخر دوم گرم و در اوّل دوم خشک و مجفّف بی لذع و بهترین مسهلات بلغم غلیظ و بالعرض مسهل صفرا و محلّل ریاح غلیظه و مفتّح سدد و مسقط جنین و کرم معده و امعاء و جهت مفاصل و ورک و عرق- النساء بالخاصیه نافع و جاذب بلغم غلیظ از عمق بدن است، خصوصاً با هلیله و تربد و سکینج و امثال آن و در تسمین مهزول بغایت مؤثر و چون پنج درهم او را با سه قیراط حجرالبقر که عوام اندرزا گویند و ده درهم نارجیل مخلوط کرده چهار حصّه کند و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن چند عدد زرده تخم نیمبرشت بنوشند باعث تسمین عجیب می‌شود.

و بغدادی گوید که زنان مصر انزروت را در آب هندوانه تا نصف روز خیسانیده به جهت تسمین تا ده در هم او را می‌آشامند و گویند پنج درهم ساییده آن جهت تسدید مسام و چسبیدن او به احشاء کشنده است، خصوصاً با طلق محلول و از اسرار مکتومه شمرده‌اند و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام است و هرگاه مفرد استعمال نمایند، باید روغن ده چندان آن باشد و قدر شربتش مفرداً از نیم مثقال تا دو مثقال است و مرکباً با سایر مسهلات یک مثقال و بدلش به وزنش صبر است و استعمال او در خارج جهت التحام و زایل کردن گوشت زیاد و پاک کردن چرک زخمها و قطع سیلان خون و رفع آثار جدری و با نظرون جهت ورم شبیه به خنازیر که در حلق به هم رسد و با غسل سرشته و با فتیله آلوده در گوش گذاشتن، جهت پاک کردن چرک گوش بسیار مؤثر و اکتحال او خصوصاً بعد از آنکه در شیر الاغ یا شیر دختران پرورده کرده باشند جهت رمد و چسبیدن پلک چشم و رفع نزلات و جرب و سلاق مفید است و با مروارید و مرجان سوخته و شکر بالسویه جهت ازاله بیاض عین مؤلف تذکره مجرب دانسته است.

انبجات: اسم اقسام مربا مثل زنجبیل پرورده و آمله و غیرهما است.

انفابین: به رومی حصرم است.

انجبل: خطمی است.

انودیا: عصاره قثاء الحمار است.

انارکیوع: خشخاش است.

انومیا: شقایق النعمان است.

اندیقیا: به یونانی و انطونیا به رومی کاسنی بستان نیست.

انقلیمن: به یونانی بهار و آن نوعی از اقحوان است.

انالیقی: انجره است.

انجره السوداء: حشیشة الزجاج است.

انبوب الملک و انبوب الرأعی: نوعی از ابرون است.

انجوج: عود است.

اندروسامن: هوفاریقون است و به لغت شامی اندرونیا گویند.

آنس: به عربی اسطوخودوس است.

اناکیر: اسم نیطی اناغلس است.

انداموس: به یونانی اسم ماش است.

انحفظیا: جلنار است.

انفاق: روغن زیتون نارسیده است.

انجرك: مرزنجوش است.

انجیده: فراسیون است.

انبوس: نانخواه است.

انسائا: مویزج است.

انفون: ورد متن و به یونانی دریاس است.

انباریقن: خنتی است.

انبالس لوقا: به یونانی فاشرا است.

انبالس مالیا: فاشرستین است.

انجسا و انقلیا و انجوسا و انیسایوس: ابوخلسا است.

انفایون: به یونانی آبغوره است.

اناطیطس: به یونانی اکتمکت است.

انبرون: وج است.

انجیر: به فارسی تین است.

انگور: به فارسی عنب است.

انار: به فارسی رمان است.

اناریجه: به لغت مازنداران قسمی از اذخر است.

انوق: رخمه است.

انجیر بغدادی: بار رقع یمانیست و در مصر آن را انجیر فرنگ گویند.

انقود: اسم فارسی و ترکی نمام است.

اناردان: به فارسی حب الرمان است.

اناردان دشتی: به فارسی حب القلقل است.

انجکک: به فارسی اسم دانج ابروج است.

اندرزا: اسم فارسی حجرالبقراست.

انگین: به فارسی عسل است.

انبلی: به هندی اسم تمر هندی است.

انکوزه: به فارسی حلتیث متن است.

انده: اسم هندی بیض است.

اندران: به هندی اسم حنظل است.

انولا: به هندی اسم آملج است.

اندرجو: به هندی لسان العصافیر است.

الألف مع الواو:

◀ اوز

اسم جنس مرغابیست و گویند مراد از او نوع کبیر اوست و مجموع او در دوم گرم و تا آخر دوم تر و مسمن و غلیظ الغذاء و دیر هضم و در مبرود محرک باه اند و هرگاه در ادویه حاره بیزند بهتر است و آبکامه و آب انار مصلح اوست و طلای مغز سر او جهت ورم مقعد آزموده است و پیه او جهت صلابات و شقاق مقعد و جلد و تقشر جلد و داء الثعلب و حیة و جهت رفع اذیت آبی که در گوش رفته باشد نافع است و با آرد باقلا جهت ورم پستان بالخاصیه مفید و زرده تخم او جهت افزونی عقل و قطور او با روغن زیتون نیم گرم کرده در رحم جهت احتباس حیض نافع و گوشت او که مهراً پخته باشند جهت التیام فتوق و زیاده کردن پیه گرده و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه مؤثر است.

و مؤلف جامع الادویه گوید که چون خون او را با آب نمک بنوشند، جهت درد مثانه بسیار نافع و پوست تخم او مسحوقاً جهت اسهال دموی بهترین ادویه است و بیضه و زبل او جهت سرفه خشک مفید است.

◀ اونوما

به یونانی به معنی مسقط الاجنه است و آن نوعی از ابوخلسا است که هوجویه نامند و برگش دراز و باریکتر و نرمتر از هوجویه و بی گل و بی ساق و بی ثمر و مایل به سیاهی بغایت گرم و تند و تلخ و با سمیت و خوردن او خطرناک و طلای او محلل مواد غلیظه و گویند ثمن درهم او جهت عسر ولادت نافع است.

◀ اوافینوس

به لغت یونانی به معنی حدقیست، چه گل او شبیه به نرگس و بسیار کوچک و انبوه و بنفش و اندرونش زرد و برگش شبیه به برگ گلدانا و ساقش بقدر شبری و به ستبری انگشت و نورانی مثل شمع و بیخش شبیه به پیاز نرگس است.

و گویند: در شام و مصر بسیار است و در شب می درخشد و در اول سرد و در پیوست و رطوبت معتدل و تخمش در حرارت معتدل و در سوم خشک و جهت اسهال مزمن گویند مجرب است و جهت یرقان زرد و سیاه نافع می باشد و قدر شربتش تا ده درهم و بیخ او در آخر دوم سرد و

اوکسومالی: به یونانی سکنجین عسلی است.
اوماج: به ترکی اطریه بی ترشی است.

◀ اورمالی

به یونانی دهن عسلی است و عسل داود گویند و آن روغنی است غلیظ و با اندک شیرینی و از ساق درختی حاصل می‌شود و هر چند کهنه گردد بهتر است. گرم و تر و جهت جرب رطب و درد مفاصل و تاریکی چشم نافع و بیست درهم او با آب مسهل قوی بلغم خام است و مورث سبات و سستی بدن است و مادام که عمل او تمام نشود نباید به خواب رفت.

- اوبیانس: به یونانی اقحوان است.
 - اونوسالیوس: به یونانی قره العین است.
 - اوریزا: به یونانی ارز است.
 - اونوا: به یونانی خمر است.
 - اوماریقا: به یونانی دازی رومیست.
 - اوقطاریون: غافث است.
 - اورن: لوف الصغیر است.
 - اوریقاس: صعتر است.
 - اوزرباباری: به یونانی فلفل الماء است.
 - اوارن: به یونانی بیض طیور است.
 - اوفیلس: به یونانی فرنجمشک است.
 - اوقلس: به یونانی لسان الحمل است.
 - اوماتیانا: به یونانی مشمش است.
 - اوذخورس: به یونانی زنبق است.
 - اوبوفروس: به یونانی کرم العنب است.
 - اوجا: به لغت تنکابن درخت غرب است.
 - اوهیره: به هندی آس است.
 - اوت: به هندی ابل است.
 - اویقس: به یونانی اسم اظفار الطیب است.
 - اوجی: به لغت مازندران حشیشه العلق است.
 - اورکلکیک: به ترکی اسم وج است.
 - اوذک: به ترکی حرمل است.
 - اوتلکو: به ترکی اسم زمج است.
 - اوپکه: به ترکی اسم ریه است.
 - اوس: به هندی اسم ثلج است.
- الالف مع الهاء:

◀ اهلیج اصفر

هلیله زرد است و بهترین او بالیده زرد است مایل به سرخی با ملاست است.

در اول خشک و مدرّ بول و حابس اسهال است و جهت سموم و گزیدن رتیلا و ضمادش با شراب جهت منع رویدن مو که قبل از بلوغ طلا کنند مؤثر و قدر شربتش تا سه درهم و مضرّ گرده و مصلحش کثیرا و گویند عسل می‌باشد.

◀ اوسپید

اسم نوعی از نیلوفر هندیست، در سوم گرم و خشک و محلّ ریح و موادّ بارده و قدر شربتش یک درهم و بیخش سرد و خشک و در فعل و طبع مثل لفاح و جهت بواسیر و صداع نافع و مضرّ مئانه و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم درهم و بدلش بیخ لفاح است.

◀ اوقیمونداس

به یونانی اسم نباتیست شبیه به بادروج، شاخه‌های او بقدر شبری و مزرب و مایل به تیرگی و تخمش شبیه به شونیز و سیاه و در غلافی مثل غلاف بزرالبنج و مستعمل بیخ اوست.
در دوم گرم و خشک و ملطّف و مجفّف بی لذع و یک درهم او تا دو درهم او با شراب جهت نیش افعی و هوام نافع و یک درهم او را با مرّصاف و فلفل جهت عرق النساء مجرب دانسته‌اند.

◀ اونومالی

به یونانی شراب و عسل است که شراب و چندان عسل باشد و بجوشانند تا به قوام آید یا عسل را با آب انگور بجوشانند و اخیر در جلا و تحلیل و انضاج قویتر است و هر چند کهنه شود تلین او کمتر شود و گرم و خشک و مفتّح و محلّ و ملین طبع و مدر است و بعد از اطعمه نباید استعمال نمود که قاطع اشتها و مورث انقلاب معده می‌گردد.

◀ اونیا

اسم عصاره نباتیست منبت او بوادی عرب قریب به مصر و برگش شبیه به برگ تره تیزک و پر سوراخ که گویا کرم زده باشد و کم آب و ریزند و گلش زرد و بزرگ و شبیه به عصاره مامیثا. گرم و تند و جهت ظلمت چشم و تقیة او و سلاق و دمعہ بغایت نافع دانسته‌اند و بعضی اختلاف نموده‌اند و عصاره خشخاش و غیره دانسته‌اند و مؤلف تذکره تصریح به عصاره مزبور کرده است.

اوجالیوس: ابوخلسا است.

اوقیمن: به یونانی بادروج است.

اوداسالیون: به یونانی کرفس جبلی است چه اودا به معنی جبل و سالیون کرفس است.

اوزر: به یونانی اسم آب است.

اوزرمالی: به یونانی ماءالعسل است.

اوماریا: به یونانی عصاره قنّاء الحمار است.

در افعال قویتر از هلیله زرد و سیاه و مجموع خواص در هلیله زرد مذکور شد.

و گویند چون یک سال هر روز یک عدد را تناول نمایند موی سفید نشود و بعضی این خاصیت را مخصوص هلیله هندی و بعضی مخصوص هلیله پرورده کابلی دانسته‌اند و بالخاصیه جهت دفع ضرر آبها و بسیار خوردن آب نافع است و دانه هلیله مدرّ بول است و ذرور تخم محرّق او جهت قطع خون بواسیر و نزف‌الدم اعضاء و تقویت دندان و لثه مجرب و قدر شربتش از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش هلیله سیاه است و مرتبای او که زیاده از یک سال بر او نگذشته باشد، مقوی معده و دماغ و مفتّح سده بلغمی و مقوی جگر و حواس است.

◀ اهلیج چینی

از صنف کابلی است و زرد مایل به سبزی و سیاهی و کوچک و درشت دانه و کم گوشت و مایل به تدویر و ضعیف الفعل به حدی که با وجود سایر اهلیجات نباید استعمال نمود.

◀ اهاال

از جمله اغذیه است و آن مرق گوشت و بقول مطبوخه است که صاف کرده بیاشامند و بعضی را ترشی در حین طبخ داخل کنند و خواص او تابع نوع بقول و امثال آن است.
اهلیم: به هندی حرمل است.
اهمونین: به یونانی اسفیداج است.
الالف مع الیاء:

◀ ایما رانوطالی

به یونانی به معنی عشبه مکرمه مقدسه است و در مصر زیتونیه باشد. نباتیت زیاده به زرعی و شاخه‌هایش پرگره و ساقش باریک و برگش از هم متفرّق و از برگ بلوط باریکتر و کوچکتر و اطراف او پر زواید و بیخش دراز و باریک و گلش زرد و چون بر صفحه مس این گیاه را طرح کنند به رنگ نقره گردد بلاعوض. در آخر دوم گرم و خشک و گویند معتدل است. مجفّف و مفتّح و جهت تحلیل ریاح و درد دهان و بثور آن و لاه و استسقاء و با شراب جهت یرقان و سپرز مفید است و بخورش مسقط جنین و ضماد و شرب برگ و بیخ او جهت نهش هوام نافع است و طلای برگش جهت اورام حاره و قروح و آشامیدن گره اسفل جهت تب یومی و گره ثانی جهت تب بلغمی و گره ثالث جهت غب و رابع جهت ربع گویند مجرب است و تعلیق این نبات را اهل روم و فرنگ موجب اکرام و اعزاز دانسته‌اند و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و مضرّ سفلی و مصلحش کتیرا می باشد.

◀ ایذا اریدا

در آخر اول سرد و در دوم خشک و مسهل به عصر صفرا و بلغم رقیق و مقوی معده و دماغ و مفتّح سدد و مطبوخ و منقوع او بهتر از جرم اوست و جرم او و سایر هلیلجات محدث قولنج‌اند به سبب رفع رقیق خلط و باقیماندن غلیظ و مجموع او مقوی حواس و ذهن و جهت خفقان و صداع و غثیان و جذام و حمیات مرگبه و درد سر و استسقاء و ریاح بواسیر و منع صعود بخار به دماغ و تصفیه رنگ رخسار و اطفای تأثیر سودا که از احتراق صفرا باشد نافع‌اند و بعضی در حمیات منع کرده‌اند و این قول حق است، مگر آنکه خلط غلیظی با صفرا و بلغم رقیق نباشد و به دستور در حقنه منع نموده‌اند.

در شرح اسباب در قواعد کلیه علاج سرسام صفراوی مذکور است که هلیله در حقنه باید کرد و این قول پسندیده است و حقیر در حقنه اسهال کرائی که با سده و نهایت وجع امعاء بوده مکرر کرده و باعث رفع علت شده و استدلال مانع به سبب عصر آن صورتی ندارد چه حقنه را اثر در افضیه است نه مسام که باعث انضمام و بقای مواد غلیظه گردد، خصوصاً با ادویه ملینه و مفتّحه و جاذبه که باعث اضعاف او باشد و عصاره خشک هلیله قوی الفعل است و قلیل المقدار و در دستورات مذکور می‌شود و ذرور هلیله زرد جهت دمعه و تجفیف رطوبات و حدت بصر نافع است، خصوصاً هرگاه در خمیر گرفته بسوزانند و به دستور قطور آب خیسانیده او همین اثر دارد و سنون او و دانه او جهت تقویت لثه و خون بن دندان و رویانیدن گوشت او مفید و مضرّ سفلی و مصلحش عناب و سپستان و مصلح قبض لازم عصر او روغن بادام و قند و ترنجبین است و قدر شربتش از جرم او تا پانزده درهم و از مطبوخات و منقوع از هفت درهم تا ده درهم و بدلش در غیر اسهال پوست انار و گویند عفض بدل او است و از خواص مجربّه اوست سرعت گداختن معادن خصوصاً حدید راه.

◀ اهلیج هندی

و اسود نیز نامند و به فارسی اهلیله سیاه است و او بی دانه و بقدر مویز سیاه و صلب است. در دوم خشک و در وسط اول سرد و مسهل سودا و منقّی خون و روح از خلط سوداوی و جهت بواسیر و تقویت احشاء و درد سپرز و رطوبت معده و جذام و بوداده او جهت اسهال مفید است و نگاهداشتن او همیشه در دهان باعث سیاهی موی و تقویت آن و تقویت لثه بغایت مؤثر و گویند مضرّ جگر است و مصلحش عسل و قدر شربتش از جرمش تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش هلیله کابلی و در قبض نصف وزنش عفض و خمس او تخم مورد است.

◀ اهلیج کابلی

بهترین او بالیده و سیاه مایل به زردی است، در برودت معتدل و در اول خشک و بعضی او و هلیله سیاه را گرم به اعتدال می‌دانند و مسهل بلغم و سودا و صفراوی مخلوط به اخلاط و مدرّ بول و بهترین اقسام هلیله است و

بیخ و گشنیز و یک اوقیه او مسهل قوی و غرغره او با ماء العسل جهت خشونت قصبه ریه مفید می‌باشد و بدش دهن الغار و بدل ارسا در اسهال ماء اصفر ثلث و زنش مازیون با بیست مثقال شیر شتر و قدر شربتش دو مثقال و گویند مضر شش است و مصلح او عسل است.

◀ اید مامیر

به یونانی چیزست شبیه به پشم و مایل به سبزی و بر ساق و شاخه‌های درخت جنگلی متکون می‌شود و در تنکابن دارحج نامند. سرد و خشک و جهت اسهال مجرب و ذرور محرّق و غیر محرّق او جهت نرف‌الدم جراحات تازه و کهنه و محرّقش جهت قروح بغایت مؤثر و قدر شربتش از دو مثقال تا سه مثقال است.

◀ ایل

به فارسی گاو کوهیست و انواع می‌باشد، نوعی زرد رنگ و قوی هیکل و در بیشه‌های گرمسیر می‌باشد و بقرواحش نامند و به فارسی گوزن گویند و بهترین انواع است و نوعی در دامن کوههایی که درختان باشد می‌باشد و در جنّه از آهو بزرگتر و در زمستان موی او مایل به سیاهی و در فصل گرما سرخ می‌شود و بی دنباله است و وعل نامند و در تنکابن شوکا و به ترکی جویر گویند و نوعی که در کوههای گرمسیر می‌باشد از وعل بزرگتر و دنباله دار می‌باشد و او را مجمور گویند و نوعی که در کوههای سردسیر می‌باشد بقربلی نامند و همه آن هر سال در پاییز شاخ می‌اندازند و قویتر از اول و پر فروتر بر می‌آرند و بغایت طویل‌العمر می‌باشند.

و گویند که بعد از صد سال مئانه دیگری در او به هم می‌رسد و به عدد مئانه عمر او معلوم می‌شود و والد حقیر از جد حقیر نقل نموده که او صاحب هفت مئانه را دیده بود و از خواص ایل است که مار را به نفس از سوراخ بیرون آورده می‌خورد و در خواص تفاوتی ندارند و گوشت اقسام او غلیظ و موگد سودا و سریع‌الهضم و مدرّ بول و مقوی باه مبرودین و دنباله همین انواع از جمله سموم و گوشت آنچه در هوای گرم بعد از دویدن بسیار ذیح کرده باشند با سمیت است و مصلح گوشت او نهایت طبخ اوست با روغن و آشامیدن شراب و ماءالعسل بعد از آن و شاخ سوخته او با یک مثقال کتیرا که مصلح ضرر اوست به مئانه جهت نفث الدم و قرحه امعاء و قطع خون و اسهال مزمن و قولنج صعب و یرقان و درد مئانه و سپرز و سیلان رحم نافع است و چون ریزه کرده در کوزه سفال گذاشته در تون حمام بسوزانند تا سفید شود و با سرکه بر بهق طلا کنند و در آفتاب بنشینند، بهق را زایل کند و با روغن جهت شقاق نافع و هرگاه مثل افاقیا مغسول کنند، جهت تقویت باصره و منع سیلان مواد و تنقیه قرحه چشم مفید و سنون او جهت تقویت و جلای دندان و قلاع بغایت مؤثر و طلای او بر عانه و پستان مدرّ حیض است و تعلیق شاخ و پوست و قضیب و خصیه او هر یک جهت منع گزیدن مار و هوام مجرب

به یونانی نباتیست برگش شبیه به برگ آس بری و اصل برگ چتری طولی شبیه به خیوط تاک انگور رسته و شکوفه آن بر سر آن خیوط می‌باشد و طعمش بسیار قابض در دوم سرد و در سوم خشک قاطع نرف‌الدم و اسهال و قروح امعاء و حابس حیض است و بیخش سرد و تر و قابض تر و قاطع نرف‌الدم همه اعضاء در همه وقت و قدر شربتش تا دو مثقال است.

◀ اید یقون

یونانی و به معنی هندیست و آن چیزست شبیه به صمغ که بر صدف فرغیر جمع شده خشک گردد و رنگش مثل سرمه و مستعمل صباغان است. مبرد و با تحلیل و جهت ورم حار و قروح عین نافع است.

◀ ایریغارون

به یونانی به معنی الشیخ فی الربیع است و آن نباتیست ساقش قریب به زرعی مایل به سرخی و برگش شبیه به برگ تره تیزک و بسیار کوچکتر از آن و گلش مایل به بنفش و انبوه و در بو شبیه به سیب و در وسط گلش چیزی به باریکی موی رسته، راست غیر منحنی و در بهار سفید می‌شود و منبتش شهرهای خراب و زمین شوره زار است و در بیخ او نفعی نیست و بسیار سرد و با اندک تحلیل و خوردن تازه او در حال مورث خنّاق و در فعل مثل فطر و ضمادش جهت ورم خصیه و معده مفید است و با کندر جهت جراحی عصب و سایر اعضاء نافع است.

◀ ایرسا

به یونانی به معنی قوس قزح و مراد از او بیخ سوسن کبود بریست، چه سوسن کبود را رنگش مرکب از سفیدی و زردی و بنفشی است و بیخ سوسن کبودی بری و جبلی پهن و درازتر و بقدر انگشتی و پر گره است. در دوم گرم و خشکی او کمتر و ملطّف و مستخّن و مسهل ماء اصفر و بلغم غلیظ و مره صفرا و جهت سینه و شش و معص و درد جگر و سپرز و لرز که از برودت باشد و ضیق‌النفس و ربو و اعیا و احتباس حیض و استسقاء و یرقان و بواسیر و عرق‌النساء و امراض رحم و با سرکه جهت گزیدن هوام و ورم و سده سپرز و با شراب جهت پاره شدن عضل و بی شراب جهت بوی خمر چون مضغ کنند و ضمادش که پخته کنند جهت درد رحم و صلابت و انضمام فم رحم و اورام صلبه و مزمنه و خنازیر و با سرکه جهت درد سر و با دو چندان او خریق سفید جهت کلف و فرزجه-اش با عسل جهت اخراج جنین و ذرورش جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غایره و بدبویی ناسور مجرب است و با عسل جهت پاک کردن چرک زخمها و جلوس در طبیخش جهت صلابت مقعد و رحم و امراض بارده آن و قطور طبیح او با سرکه جهت نزلات و دوی گوش مفید می‌باشد و مضمضه او جهت درد دندان امتلایی و روغن او جهت گشودن افواه عروق بواسیر و آشامیدن او جهت رفع سمیت فطر و

رمد و ریاح گوش و درد جگر و احشاء و مقعد و رحم و احتباس حیض و عسر بول و عسر ولادت و اخراج سنگ مئانه و تسکین دردها و ورم جگر و ربو و یرقان و اعیاء و عفونت سودا و بلغم و قولنج ایلاوس شرباً و ضماداً نافع و طلای او ملین اورام صلبه و نشستن در طیبخ او و به دستور نطول او در اکثر علل و امراض مفید و مضر حلق و مصلح آن عسل و شربت انار و خاییدن او جهت قلاع و ذرور او جهت غرب منفجر بغایت نافع است و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و برنجاسف و اقحوان می‌باشد و بیخ او گرم و خشک تر و در افعال قویتر از گل او و یک مثقال او با شراب و عسل بغایت محرک باه است و روغن بابونه که به دستور روغن گل ترتیب دهند، گرم و محلل اورام بارده و مجفف و طلای او جهت تب و لرز بلغمی و سوداوی و ادرار عرق و رفع اعیا و تسدید مسام که از سرما باشد و تمدد و تحلیل ریاح اعضاء و گرانی سامعه و درد کمر و مفاصل و نقرس نافع است و گویند بابونج باعث گریزاندن هوام می‌شود.

◀ بادنجان

معرب از فارسیست و به عربی مغد و رغد گویند و در دوم گرم و خشک و گویند خشکی او در سوم است و مقوی معده و مفتح سدی که از غیر او به هم رسد و خود بنفسه مسدد و ملین صلابات است و با روغن ملین طبع و با سرکه قابض و مدر بول و بالخاصیه مسکن صداع حار و خوشبو کننده عرق و رافع صنان که بدبویی زیر بغل و کنج ران باشد و مجفف غریبه و مورث درد پهلوی و عانه و بواسیر و مولد سودا و مفسد رنگ رخسار و مصلح او طیبخ او است با روغن و گوشتهای فربه و سرکه و خوردن او با آب انار ترش و شیرین و ناردان و کوله پر و کروی و امثال آن و ضماد دنباله او که اقماع گویند با بادام تلخ جهت بواسیر و امراض مقعد و ذرور دنباله و شکوفه او بعد از چرب کردن مقعد به روغن بادام یا روغن بابونه جهت ورم آن و بواسیر معرب است و چون بادنجان را مهراً پخته مضمحل شده و صاف نموده آب آن را با روغن زیتون بجوشانند تا آنها سوخته شود، برص را تا یک سال به رنگ بدن می‌دارد و در رفع ثالیل معرب است، خصوصاً شب از ثفل او ببندند و روز با آن روغن چرب کنند و اگر آب او را با روغن تخم کتان بجوشانند جهت درد شقاق و ورم صلب و رفع فسادی که از سرما و برف بر دست و پا رسیده باشد بغایت مؤثر و چون رسیده او را که تخمش زرد شده باشد مهراً کنند و تخم آن را با موم و روغن بمالند شقاق میان انگشتان را در حال زایل کند و هرگاه بادنجان زرد شده را خالی کرده و جوفش را به روغن تخم کدو پر کرده، قریب به یک روز در قرع و بشور گرم بگذارند و روغن را از او استخراج نمایند جهت رفع درد گوش معرب است و چون اقماع و گلش را اضافه نمایند جهت بواسیر بیعدیل است.

و از خواص اوست که سبب سرعت گداز معادن می‌گردد و چون نوشادر را در آن گذاشته در آن حل کنند و مشتری را گذاخته در آن محلول ریزند، بغایت تنقیه نماید و معرب دانسته‌اند و به دستور ساییدن کبریت را در

می‌باشد و یک مثقال از خون برشته او جهت اسهال مزمن و قرحه امعاء و طلای دنباله سوخته او با شراب بر ذکر و کنج ران و عانه جهت نعوظ فی الفور هر حیوانی بغایت مؤثر و بخور شاخ او جهت گریزانیدن هوام معرب است و چرکی که در جوف تحت چشم او جمع شود و عوام تریاک گاو کوهی نامند، در رفع سموم حیوانی قویتر از تریاق فاروق است و هرگاه طفلی را بعد از ولادت قبل از اینکه او را شیر دهند قدر یک حبه از آن چرک حل نموده در کامش کنند، مادام الحیات آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و از رویت آن طفل مار سست شود و حرکت نتواند کرد و معرب است و قضیب مجفف مسحوق او با شراب و امثال آن جهت تقویت باه نایب مناب سفتنور است و یک مثقال او تریاق گزیدن افعی و مفتت حصاه است و پنیر مایه او مقوی باه می‌باشد و حمول او سه روز که بعد از ظهر باشد مانع آبستنی زنان و پیه او جهت تشنج و امراض بارده نافع و محلل صلابات است.

ایدوسارون: فارسی است.

ایطاماس: درخت غرب است.

ایقاقانیس: عفص سبز است.

ایرقان: حنا است.

ایریزا: عشبہ النار است.

ایدع: دم الاخوین است.

ایهقان: جرجیر بریست.

ایمینون: اسقولوقندریون است.

ایرس: به یونانی نحاس است.

ایوس: به یونانی زنجار است.

ایساطیس: به یونانی نیلیج است.

ایکسلین: به رومی آبتوس است.

ایکده: به ترکی عنبر است.

ایپک: به ترکی ابریشم است.

ایوک: به ترکی قاقم است.

اینک: به ترکی بقر است.

ایشک: به ترکی حمار است.

ایپار: اسم ترکی مشک است.

ایلوا: به هندی صبر زرد است.

ایرم سار: به هندی بابونج است.

حرف الباء مع الألف:

◀ بابونج

به فارسی بابونه گویند، در جمیع اجزاء مثل اقحوان است مگر در گل که کوچکتر از اقحوان است، در دوم گرم و در آخر خشک و لطیف و محلل بی جذب و مفتح و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مقوی دماغ و اعصاب و باه می‌باشد و با تریاقیت و جهت تب بلغمی و سوداوی و مرگه و تنقیه سینه و درد سر و نزلات و امراض دماغی و تحلیل بقایای

معرب بادرنگبویه است و به عربی مفرح القلب نامند و نباتیست در بو شبیه به بادرنگ و خودرو و بستانی می‌باشد، نوعی را برگش لطیف و طولانی و اطراف برگش مثل اره و ساقش پر شعبه و شبیه به ریحان و گلش بنفش مایل به سرخی و بجای سبزی با طعام می‌خورند و ربیعی و صیفی می‌باشد و هر سال تخم او سبز می‌شود و ریشه و تخمش شبیه به تخم کتان و اغبر و بقله اترجیه نامند و ترنجان گویند و نوعی دیگر در بوی به او شبیه و از آن تند بوتر و برگش مایل به تدویر و صحرایی و بستانی می‌باشد، بی ساق و شاخه‌های بسیار از یک بیخ می‌روید و برگش با خشونت و عریض و از برگ نعنای بزرگتر و گلش سفید و کم تخم است و در دارالمرز آن را بادرنجبویه می‌دانند و ریشه او مثل نعنای هر سال سبز می‌شود و گربه این نوع را دوست می‌دارد و جمعی که هر دو را یکی می‌دانند آنچنان نیست و آنچه مؤلف اختیارات بدیعی گفته که او بالنگوست غلط است، چه تخم بادرنجبویه باریکتر از تخم ریحان و اغبر است و حقیر تخم بالنگو را کشته گیاه آن را از جمله ریحان مشاهده نموده و آن ریحان سبز بزرگ برگ است و در بوی مثل شاهسفرم و بادرنجبویه در دوم گرم و مقوی دل و دماغ و حواس معده و جگر است و مفرح و مفتح و ملطف طعام غلیظ و هاضم و مورث زکا و حفظ و به جهت عسرالنفس و خفقان و غشی و فواق و تحلیل سودا و امراض بلغمی و کابوس و مغص و امراض ورکین و گرده و رفع سموم مطلقاً و وحشت سوداوی و سده دماغ نافع و برگ مسحوق او پنج درهم تا ده درهم با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا شرباً و ضماداً مفید و خابیدن او جهت ازاله بوی شراب و بدبویی دهان بسیار مؤثر و مضمضه طببخش جهت فساد دندان و جلوس در آن جهت احتباس حیض و ضمادش جهت درد مفاصل و طلای آب او جهت جرب سوداوی و نمله و نار فارسی و آکله و رفع لرز و قشعریه و با نمک جهت خنازیر و سه درهم او با نیم درهم نظرون رفع ضرر فطران و سماروغ می‌کند و لعوق او با عسل جهت عسر نفس انتصابی نافع و مضرک ورک و مصلح آن صمغ عربی و کندر و بدلش دو وزن او ابریشم و دو ثلث او پوست ترنج و قدر شربتش از خشک او تا ده درهم و از تازه‌اش تا بیست درهم است و گویند چون یک ساق آن را با ریشه و تخم خشک کرده در پارچه با ریشمان ابریشم بسته با خود نگاه دارند، باعث محبت دلها می‌گردد و تخمش در افعال ضعیفتر از برگش و یک مثقال او جهت رفع لرز و قشعریه و مغص نافع است و قدر شربتش تا دو مثقال است.

بالبنگو

نوعی از ریحان و در بو شبیه به او و سبز مایل به سفیدی است و برگش با کنگره و تشریف و تخمش از تخم ریحان بالیده‌تر و در افعال قریب به تخم شاهسفرم و جهت اسهال دموی و معدی که از امعاء باشد با گلاب معرب می‌باشد و جهت مغص و زحیر مفید و قدر شربتش دو مثقال و بدلش تخم ریحان است.

شب محلول به او باعث سفیدی کبریت و ثبات او دانسته‌اند و بادنجان بری را ساق بقدر زرعی و پرشعبه شبیه به برگ اسفناج و تندبو و ثمرش بقدر زیتون و گردکان و پرخار و سبز است. ملطف و جالی و گرم و خشکتر از بستانی و ضمادش جهت اورام بلغمی و سیاه کردن مو و اکتحال برگ خشک او جهت بیاض چشم و جلای باصره و دمعه نافع است.

باقلی

تازه‌اش در اول سرد و تر و خشک او در اول سرد و در دوم خشک و گلش گرم به اعتدال و لطیف و پوست اندرون او مجفف و قابض است و باقلی مقوی باه است و سریع الانحدار از معده و غیر مسدّد و با قوه محله و منضجه و با رطوبت فضلیه و جهت قرحه امعاء و اسهال و قی و تنقیه سینه و شش و تقویت آن و منع ریختن مواد رقیقه از دماغ و تسکین سعال مفید است و آب طببخش جهت خشونت حلق و جلای رطوبات و منع تولد حصاه و مفتح سده و ضمادش با آرد جو جهت ضربه و ورم پستان که از جهت انجماد شیر باشد مؤثر است خصوصاً هرگاه با نعنای و سرکه پخته باشند و با حلبه و عسل جهت تحلیل دمل و ورم بن گوش و کندر و گل سرخ و سفیده تخم مرغ جهت برآمدگی حدقه و با گل خطمی و امثال آن جهت ورم خصیه و اورام حاره مفید است و پخته او با شراب جهت ورم حالبین و کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصاً با آرد جو و شب یمانی و روغن زیتون کهنه و با پیه خوک جهت نفرس معرب دانسته‌اند و چون باقلای تازه را دو حصه نمایند و طرف اندرون را بر زخم زلو و امثال او گذارند قطع سیلان خون نماید و بستن او بر موضع گزیده سگ دیوانه باعث سمیت او و ذرورش جهت منع ریختن سودا به چشم و طلای او با رب او فادزهر گاوی جهت سرخی و ستبری پلک چشم بسیار نافع است و ضماد برگ و پوست او جهت سوختگی آتش معرب و گلش مسکن حرارت دماغ و چون در هاون قلع ساییده در آفتاب گذارند خضاب نیکوست و خوردن باقلی مورث نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و فساد دهن و منجر به افراط است و مصلح او جوشانیدن او با روغن بادام و ادویه حاره اضافه نمودن و خاکستر کاه باقلی جهت رفع آثار جرب سیاه نافع است.

باقلی قبطی و باقلی نبطی

نوع ریزه باقلی معروف است بقدر ترمس و سیاه لون، منبت او در آبهای ایستاده و بیخس ستبر مثل بیخ نی و برگ او بزرگتر از برگ باقلی بستانی و گلش سرخ و بقدر گل سرخ بسیار قابض و موافق معده و بهترین ادویه قرحه امعاء و اسهال مزمن و در افعال بلیغتر از باقلای معروف است. باقلی مصری و شاهی: ترمس است.

بادرنجبویه

بادروج

لغت نبطی است و به عربی جوک و به فارسی ریحان کوهی نامند. نوعی از ریحان و برگش ریزه و ساقش مربع و پرشاخ و کم بوی تراز ریحان و گلش مایل به سرخی و در مصر ریحان احمر نامند و بری و بستانی می-باشد و خریفی است نه ربیعی و ظاهراً تخمش تخم شربتی است که از شیراز می آورند و با شربت قند می خورند.

و در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلی و مفرح و مقوی دل و فم معده و مبهی و مدر شیر و بول و حیض و عرق است و منضج و محلل اورام و استنشاق کوبیده او معطس قوی و ملین طبع می باشد و جهت خفقان و غشی و عسرالتفس و ضعف جگر بارد و سده سپرز و تقویت قوه شامه و ریزانیدن سنگ مثانه مفید است و سعوط آب او با سرکه و کافور جهت رعاف و قطور عصاره او جهت جلای بصر و دمه و طلای او جهت ورم چشم و منع نزلات و گزیدن عقرب و زنبور و تین بحری مجرب و با آرد جو و روغن گل سرخ و سرکه جهت اورام حاره نافع و تضمید او بر پستان رادع اورام و موگد شیر است و خاییدن او جهت رفع کندی دندان و زایل کردن رطوبات عارضی سینه و شش و در گوش گذاشتن او جهت درد او مؤثر و اکتار او مورث خلط مراری و ظلمت بصر و باعث سدر و دوار است.

و گویند موگد کرم معده است و مصلح او خیار و خرفه و سرکه و قدر شربت از آب او تا ده مثقال و بدلش به وزن او سوسنبر و از خواص اوست که چون خاییده در آفتاب بگذارند کرم از او متوگد شود و چون در اول نزول آفتاب به حمل بخایند، تا یک سال درد دندان نکشند و تخمش مانع تولد سودا و جهت عسربول و تحلیل نفخ نافع است و ضماد او بر پستان موگد شیر و قدر شربت از دو تا سه مثقال و روغن او که آب آن را با مثل او روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن باقی بماند، گرم و تند و جالی و نصف اوقیه او با آب گرم جهت اخراج کرم معده و طلای او جهت مواد بارده و تحلیل رطوبات و تقویت اعصاب نافع است.

بادزهر

اسم فارسی تریاق است و به عربی حجرالتیس نامند و مراد اطبا از او حجریت کانی و هرگاه پادزهر حیوانی استعمال نمایند مراد از او حجرالتیس است.

و مؤلف اختیارت بدیعی انکار معدنی نموده و متوجه آن نشده و این معنی دلیل است بر عدم مطالعه کتب معتبره.

ابن تلمیذ در معنی گوید که معدن او برای ارسطو و غیره اقصای هند و اوایل چین است و پنج قسم می باشد: سفید و زرد و سبز و اغبر و مقط و رازی در طب ملوکی بیان نموده که مابین زردی و سفیدی و به رنگ و سمه مشاهده نموده و در رفع ضرر بیش تجربه کرده.

و ابن مندویه گوید زرد مایل به سبزی و سفیدی است و در کتب مسطور است که معدن او کرمان در کوه زرنده است و سه قسم می باشد: سبز نیمرنگ و زرد مایل به سفیدی و مایل به سرخی و چیزی با او هست که در آتش نمی سوزد و آن را مخاط الشیطان نامند و حقیر قسم سبز تیره و زرد مایل به سیاهی و زرد کاهی را مشاهده نموده است و گویند امتحان او آن است که زردچوبه را بر روی سنگی بسایند و بعد از آن پادزهر را، هرگاه رنگ زرد چوبه سرخ شود خوب است و الأفلاء.

و گویند علامت خوبی او آن است که در آفتاب گرم عرق کند و چون ساییده و بر موضع گزیده افعی و مانند او بپاشند، سم را به طریق رشح رفع نماید و چون قدر دو جو را با آب ساییده در گلوی افعی و مار کنند بکشد و یا به حیوانی که بیش و امثال او داده باشند بدهند و هرگاه از آن خلاص یابد خوب است و حقیر این امتحان را بهتر می داند و در حرارت معتدل و در آخر دوم خشک و تا دوازده جو آن مقاوم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی می باشد و مداومت او هر روز بقدر قیراطی حافظ صحت و مانع ضرر هوای وبایی و اختلاف میاه و اهویه و نگاه داشتن او مانع گزیدن هوام و موافق جمیع امزجه و مقوی دل و اعضاء ریسه و حافظ حرارت و رطوبت غریزی و مانع تعفن اخلاط و زایل کننده سمیت او و مبهی و مقوی اعصاب و قوی و مفصل و محلل و رادع اورام بارده و حاره و جهت خفقان بغایت مجرب است و قدر شربت در رفع سموم از سه نخود تا دو دانگ و در سایر خواص از یک قیراط تا یک دانگ و گویند آشامیدن نیم دانگ از عرق او که از تابش به هم رسد، جهت ازاله خفقان فی الفور مجرب است.

بادزهر حیوانی

مراد از مطلق او حجرالتیس است و آن سنگی است که در شیردان بز کوهی متکون می گردد و اکثر او طولانی مثل بلوط می باشد و بهترین او سبز مایل به سیاهی و برآق و توبرتو مثل پیاز و در جوفش چوب مخلصه باشد و آنچه مدور مشاهده شود و در جوفش تخم مخلصه یافت گردد و چون با سرکه بسایند مایل به سرخی باشد و نوع هندی او را سیاهی بسیار غالب بر سبزی و در جوفش پشم و سایر اخشاب یافت نمی شود بسیار ضعیفتر از نوع شبانکاره شیرازست و فرق میان عملی و غیر عملی آن است که چون سوزنی را گرم کرده در اصلی فرو برند سر سوزن زرد شود و دودی زرد مشاهده گردد و از عملی دود سیاه. در آخر دوم گرم و در اول سوم خشک و مقوی جمیع اعضاء و مبهی و تریاق سمومات و در خواص مثل معدنی است، مگر آنکه در محرورمزاج بغایت مضر است و محرق خون و مورث التهاب و اسهال دموی و محلل اورام بارده می باشد و با آب گشنیز جهت اورام حاره نافع و طلای او با گلاب جهت طاعون و فتوق و بواسیر و با شراب و به تنهایی جهت گزیدن هوام مفید و با آب ریحان جهت گزیدن زنبور مجرب است و قدر شربت از یک قیراط تا دوازده قیراط است و نوعی از فادزهر حیوانی حجرالایل است که از گاو کوهی گیرند و ابن جمع گوید که بهترین فادزهرهاست و موافق جمیع

ریاح و درد کمر و ورک و سر و مالیدن ساق تازه آن را بر داءالتعلب جهت ازاله او مجرب دانسته‌اند و مضمضه به طبیخ او جهت درد دندان و ضمادش جهت ورم بلغمی و آب او جهت رفع تشنگی و التهاب نافع است و مضرّ شش و مصلح او افسنتین و بدلش شاهتره و قدر شربت از تخمش تا دو مثقال و از آبش سه مثقال و از خواص بیخ اوست که چون در خانه بیاویزند هوام بگریزند.

◀ باریلوفالین

به لغت اندلسی عینیه گویند و آن نباتیست بی ساق و برگش شبیه به برگ لبلاب کوچک است و در شعب برگش ثمری شبیه به دلق و با رطوبتی بسیار چسبنده و مزغب و تند بوی و بر جامه و سایر اشیاء می‌چسبد گرم و محلّ و مقطّع و مجفّف قوی و تخم و برگش مدرّ بول و اکتار او مدرّخون است و یک مثقال او با شراب جهت سپرز و ضیق النّفس و ضماد ثمر کوبیده او بر اعضاء مانع قشعریه تبهاست و به حلّی مجفّف منی است که سی و هفت روز تناول نمایند قطع نسل کند و طلای او محلّ مواد بلغمی و سوداوی است.

◀ بارود

به اصطلاح اهل مغرب اسم زهره اسیوس است و در اسیوس مذکور شد و به اصطلاح اهل عراق اسم شوره است و در ابقر مذکور شد و او بخار مایبست که در شوره زار منعقد گردد بعد از رفع اجزاء کثیفه شبیه به نمک سفید می‌شود و به جهت تحریک اشیاء ثقیله و تغییر معادن سالیوس صقلبی استخراج نموده و بالفعل مرکب او را با گوگرد و زغال چوب بید بارود نامند. از سموم و در طب غیر مستعمل است و ذرور او حابس خون جراحات تازه است با کمال سوزش و از خواص ابقر است که چون آهن را به زرنیخ بیالایند و با مثل او مس بگدازند و بعد از آن شوره بدان پباشند، مس از آهن صعود نموده و آهن در کمال نرمی می‌گردد.

◀ بازی

به فارسی باز نامند و از جمله سباع طیور و معروف است و گوشت او در دوم گرم و در سوم خشک و بطی‌الهضم و ردی‌الغذاء و محلّ اورام و جاذب سموم به خود و پر سوخته او جهت اندمال جراحات و قطور خون او جهت بیاض عین و طرفه و همچنین زهره او بغایت مفید و طلای سرگین او جهت رفع آثار کلف و حمل او جهت اخراج مشیمه و جنین و اعانت بر حمل گویند مجرب است.

◀ باشق

معربّ از باشه است و به عربی صقر نامند، در دوم گرم و خشک و لطیفتر از باز و زهره او جهت نزول آب و بیاض عین و طرفه قویتر از زهره باز و سرگین او جهت ازاله کلف مجرب است و گوشت او را نمکسود کرده

امزجه بالخاصیه و چون سه روز هر روزی نیم دانگ از آن بنوشند هیچ سمّی در مدت حیات در او اثر نکند و در سایر افعال مثل فادزهر معدنیست و نوعی دیگر حجرالحیّه است و انشاءالله تعالی مذکور خواهد شد.

◀ بارزد

لغت فارسی است و به عربی قنه و به ترکی قاسنی نامند. صمغ نباتیست برگش شبیه به برگ خیار و مشابه نبات سکینج و ساقش باریکتر از او و سفید او که مایل به زردی باشد در بالیدگی شبیه به کندر و بهتر از سرخ و زرد ثقیل است.

در اوّل سوم گرم و در دوم خشک و قوتش تا ده سال باقیست. مفتّح و محلّ و ملین و مدرّ حیض و مسقط جنین و با غسل مفتّت حصاه و مفتّح سده گرده و تریاق سمومات و جاذب و جهت عسرالنّفس و سرفه کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع عضل و عصب و علل بلغمی و ضعف معده و جگر و سپرز مفید و با شراب جهت سموم و طفسیقون نافع و ضمادش جهت دمل و خنازیر و اعیا و کزاز و کلف و قلع آثار و با مرهمها جهت رویانیدن گوشت و گذاشتن او بر دندان کرم خورده جهت رفع درد آن مجرب است و بخورش جهت صرع و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه نافع و مضرّ دماغ و مصلحش روغن بنفشه و کافور و مفسد گوشت صحیح است و قدر شربتش یک درهم و به جهت سموم یک مثقال و بدلش پنج وزن او سکینج و ربع وزن او جاوشیر است و قطور او با روغن سوس جهت درد گوش و درد سر بلغمی مفید است.

◀ بادآورد

لغت فارسی است و کنگر نیز گویند و به عربی شوکه البیضا نامند و مولف جامع تمیمی آن را عصفر برّی می‌داند و آن نباتیست خاردار و بقدر دو زرع و ساقش بقدر انگشت ابهام و بزرگتر از آن و مثلث و سفید و مزغب و خاردار است و ثمرش مثل قبه و پر خار و گلش بنفش و در جوف قبه چیزی مثل پشم و خارهای قبه بقدر سوزن و تخمش شبیه به قرطم و مدور است و بعضی شکاعی را غیر بادآورد نمی‌دانند و می‌گویند که شکاعی اسم عربی است و بادآورد هم فارسی او و تحقیق آن است که یک جنس هستند و شکاعی گلش مایل به زردی و برگش عربی‌تر و سفیدتر و قبه او بزرگتر و ساق او کوتاهتر است و تخمش با اندک پهنی است.

در آخر اوّل گرم و خشک و گویند در اوّل سرد است و اظهر حرارت اوست و بیخش قویتر و با قوه مبرده و مجفّفه و محلّله است و تخمش گرمتر و لطیف و مفتّح و قویتر از بزرگ اوست. مسهل بلغم غلیظ و سودا و مدرّ حیض و بول و مفتّت حصاه و مفتّح سدد و محلّ و با قوه قابضه و مقاوم سموم و یک درهم از بیخ او جهت نفث الّدم سینه و اسهال کهنه و درد معده و عسر بول و گزیدن هوام و تبهای مزمن و بلغمی و سوداوی و ضعف معده و استسقاء و یرقان نافع است و تخم او جهت کزاز و تحلیل

- بالنگ: به فارسی اترج است.
- بادیان: به فارسی رازیانج است.
- بادیان رومی: به فارسی انیسون است.
- بارگل صحرائی: به فارسی دلیک است.
- بارمو: به هندی دوقو است.
- بابونه گاو: به فارسی اقحوان است.
- بادام: به فارسی لوزاست.
- بار درخت گز: ثمره الطرفا است.
- بار درخت سرو: به فارسی جوزالسرو است و در سرو گفته می‌شود.
- بار درخت بقم: بعضی گویند به فارسی عیون الذیک است.
- پاچه: به فارسی کراخ است.
- بارتگ: به فارسی لسان الحمل است و به ترکی باغ پرپاخی نامند.
- بار درخت سدر: به فارسی نبق است.
- بار درخت عود: به فارسی اسم هرنوه است.
- بارس: اسم ترکی یوز است.
- بادام کوهی: به فارسی جلوز است.
- بالدرغان: به ترکی اسم انجدان است.
- باط باط: اسم ترکی بزرالبنج است.
- بال: به ترکی عسل است.
- بالغ: به ترکی سمک است.
- باقرساق: به ترکی امعاء است.
- باقری: به ترکی کبد است.
- باز: به فارسی اسم بازیست.
- باشه: به فارسی باشق است.
- باقریقره: اسم ترکی قطاه است.
- الباء مع الباء:

بیغاء

به فارسی طوطی نامند و از خوردن پشه و لاجورد و قرطم زودتر تعلیم سخن‌گویی می‌گیرد. در دوم گرم و در اول خشک و بسیار بطی‌الهضم می‌باشد و گوشت او جهت التیام قروح مزمنه و تفریح دل و ضماد او جهت رفع ثلیل مفید و خوردن دل و زبان او مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و رفع لکنت زبان و سرگین او جهت رفع کلف و آثار و نیکو کردن رخسار و خون او جهت ازاله کردن بیاض عین نافع است.

ببر: شیر بلاد هند است و در جمعی خواص قویتر از اسد است.

ببراله: زراوند طویل است.

ببری: به هندی شاهسفرم است.

الباء مع التاء:

بتع: نبیذالتمر است و نزد بعضی نبیذالخن و گویند نبیذ عسلی است.

پتکه: به ترکی قابضه و به فارسی سنگدان طیور است.

بتیک: به هندی بقم است.

- بسایند و سه روز با آب سرد بنوشند جهت سعال بارد و ربو نافع و قدر شربتش یک مثقال و جگر نمکسود او همین اثر دارد و چون باشه را با پر و جمیع اجزا بجوشانند تا مهراً شود و آب صاف کرده آن را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند، جهت عرق‌النساء و مفاصل و اعیا و تعب نافع است و از خواص اوست که چون چشم آن را به پارچه کبودی بسته بر بازوی چپ ببندند از طی مسافتها مانده نشوند و مهریارس گوید که نیم درهم از زهره او و به دستور دماغ او جهت خفقان سوداوی مجرب است.
- بان: در حبّ البان مذکور می‌شود.
- پان: اسم هندی تبول است.
- بارج: عنب التّعّب است.
- بارنج: نارجیل است.
- بارسقاریس: زنجار معدنیست.
- باری رعلا: به سریانی بزر کتان است.
- باریقون: شوکران است.
- باطس: نوعی از علیق است.
- باروق: به عبرانی اسفیداج است.
- بابلس: به یونانی خشخاش زبیدیست.
- بابلون: ابلیواست.
- باس: به هندی اسم مرآن است.
- باباری: به یونانی فلفل است.
- بارسطاریون: به یونانی به معنی حمام است و آن رعی الحمام است.
- باسیون و بافیون: سعله است.
- بالقیس: ابوخلسا است.
- بارانک: به فارسی نوعی از خلاف است.
- بال راکس: به هندی لوف است.
- بانی: به هندی ماء است.
- پابرنگ: به هندی برنگ کابلی است.
- پات: به هندی برگ نباتات است.
- باقلائی هندی: قسم اخیر فشق است.
- بابری: به هندی ریحان است.
- پارا: به هندی زیبی است.
- پاک: به هندی اسد است.
- پاج: به هندی زمرد است.
- پاتر: به هندی اسم حجر است.
- پاپره: به هندی اسم خبّاز است.
- بال: به هندی شعر است.
- پادل: به هندی لوز است.
- پالک: به هندی اسفناج است.
- پاجن: به هندی منضجات است.
- پادزهر گاوی: به فارسی حجرالبقراست.
- بار سرو کوهی: به فارسی ابهل است.

و قسمی از بخور مریم را نباتش شبیه به نیل و برگش باریک و عسلیج او بقدر زرعی و باریک و در اطراف آن مثل شعبه‌ای از شعبه‌های گل شبت و تخمش شبیه به تخم شبت می‌باشد و تعلیق بیخ آن را در منع حمل مجرب دانسته‌اند.

◀ بخورالاکراد

نباتیست غیر حماما، ساقش شبیه به ساق رازیانه و برگش در حوالی بیخ و انبوه و گلش زرد و بیخش بالیده و سیاه و صلب و پر رطوبت است و منبت او کوههای درخت دار و و صمغش که از ساق او به هم رسد سرخ و بدبو و با تندی می‌باشد.

در آخر سوم گرم و خشک و عصاره‌اش در اول سوم و بیخش در آخر دوم و گیاه او در دوم، مدرّ فضلات و مفتت حصاه و مسقط جنین و صمغش جهت سینه و شش و سرفه و امراض بارده مثل فالج و صداع بلغمی و ضماد او جهت سرسام بلغمی و عرق‌النساء و کزاز و مانند او و بخورش جهت اختناق رحم و سیات و گریزاندن هوام و عسر ولادت و سده زکامی و تجفیف رطوبات دماغی و نزلات و هوای وبایی نافع و قطور او جهت ثقل سامعه و درد گوش با روغن گلسرخ و سنون او جهت درد دندان کرم خورده و ریزاندن او مؤثر و بیخش ملین طبع و جهت جراحات خبیثه و اندمال او و جهت عسر بول و مغص و تحلیل نفخ و درد مثانه مجرب و طلای سوخته او با زفت جهت قروح رطبه و یابسه سر نافع و در سایر افعال ضعیفتر از صمغ او و گیاه او اضعف و مضر دماغ ضعیف و مکرب و مصلح او نیلوفر و قدر شربت از صمغ او نیم مثقال و از عصاره او یک مثقال و از جرم او دو مثقال می‌باشد و بدلش حب الغاراست و می‌گویند حمول یک قیراط او در ساعت اسقاط جنین می‌کند.

◀ بخورالسودان

به هندی رسبت نامند. نباتیست مشبک و بقدر شبری و شاخه‌های مشبک او مایل به لاجوردی و گلش سفید و با رطوبتی که به دست می‌چسبند. در دوم گرم و خشک و مسکن مغص و ریاح غلیظه و مفتح و جهت عرق‌النساء مجرب دانسته‌اند و ضماد مطبوخ او با روغن زیتون محلل اورام صلبه و بلغمی و مورث سحج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا یک مثقال است.

بختج: مطبوخ است.

بخیب: بول شتر اعراییست.

الباء مع الدال:

◀ بداسقان

معرب از بدسکان فارسی و آن گیاهیست شبیه به بردی و زرد رنگ ذهبی و باریکتر از بردی و از آن نرمتر و منبت او نیزارها و در آبهای ایستاده و اهل زنج دست برنجن از آن می‌سازند و گویند در آذربایجان بسیار است.

بتیکری: به هندی شب یمانیست.

پتی: به هندی مراره است.

بریر: به هندی حجر است.

بتانه: به هندی خلر است.

باء مع التاء:

بناوی: به نای مثلثه به یونانی سرخس است.

الباء مع الجیم:

بجم: ثمره الطرافاست.

بج: به هندی وج است.

بجناک: به هندی بیش است.

بجوره: به هندی اترج است.

بجهو: به هندی عقرب است.

الباء مع الحاء:

باحتجاث: به حای مهمله اذان الفتر است.

بج: به لغت اندلس قطب است.

الباء مع الخاء:

◀ بخور مریم

قسمی از عرطنینا و غیر اوست و او نباتیست برگش شبیه به برگ لبلاب کبیر، یک روی او سبز و دیگری مایل به سفیدی و مزغب و ساقش بقدر چهار انگشت و گلش مثل گل سرخ و از بعضی هم کبود می‌شود و بیخش مثل بیخ شلغم و عریض و سیاه و گیاه او را شجر مریم نامند و منبت او جاهای سایه و مستعمل از آن بیخ و عصاره اوست و عصاره او قویتر از بیخش و گیاه عرطنینا خردار و ساقش درازتر و برگش شبیه به برگ کلم و پر شاخ و بیخش شبیه به بخور مریم و سیاه و در او مثل گره چیزها برآمده می‌باشد به خلاف بخور مریم.

در اول سوم گرم و خشک در آخر آن، مفتح و محلل و جاذب و ملطف و مسقط جنین و مدرّ بول و حیض و عرق می‌باشد و جهت یرقان و تفتیح افواه عروق و ماساریقا نافع و دافع فضول از اقطار بدن و منافذ و ربو و با شراب جهت رفع ضرر ادویه قتاله و زیاده کردن مستی شراب و با ماء-العسل مسهل بلغم و خلط غلیظ و ضمادش پادزهر دواهای کشنده به قوت جاذبه است و با سرکه جهت نتو مقعد و کلف و داء‌الثعلب و به جهت نقرس و التوای عصب و با روغن زیتون کهنه جهت شقاق که از سرما به هم رسیده باشد و حمول و تعلیق او جهت عسر ولادت بغایت نافع و مضر مقعد محروبین و مصلحش گشنیز و آب انار و قدر شربت از عصاره او نصف درهم و از بیخش تا دو مثقال است و از خواص اوست که چون بر شکم ضماد نمایند، اطلاق نماید و جنین را ساقط کند و طلای گیاه تازه او که کوبیده باشند جهت ورم سپرز بیعدیل و سعوط او بغایت منقی دماغ و تخمش جالی و ضماد او جهت کلف و نمش و خنازیر و ورم صلب و داء‌الثعلب و اکتحالش جهت نزول آب مفید و عصاره و بیخ او در این افعال قویتر است.

قوتش تا شش ماه باقی می ماند و معتدل مایل به گرمی و خشکی و ملطّف و مجفّف و محلّل و مفتّح و منضج و مدرّ بول و حیض و مسهل سودا و بلغم معده و امعاء و جهت تنقیه سینه و شش و ربو و ضیق النّفس و درد سینه و یرقان و حصاه و اخراج مشیمه و خون نفاس و ضمادش که پخته باشند با روغن جهت داء التّعلب و خنازیر و بواسیر و دبیلات نافع و خاییده او جهت غرب و محرقش جهت منع ریختن مو و رویانیدن آن و حزاز و سفوف خشک او جهت اسهال و طلای تازه او جهت قروح خبیثه نافع و جهت گزیدن سگ دیوانه شرباً و ضماداً مفید و طلای کوبیده او با مغز ساق گاو جهت درد سر بسیار نافع است و ذرور سوخته او جهت اندمال قروح و آکله مفید و مضر سپرز و مصلحش مصطکی می باشد و قدر شربت از جرم او تا هفت درهم و از آب طیبخش تا بیست درهم و بدلش جهت آلام شش به وزنش بنفشه و نصف او اصل السّوس است.

بردی

در اصفهان پیرز گویند و آن نباتیست ساقش غلیظ و زیاده بر زرعی و مدوّر و نرم و آن را ریزه کرده ریسمان ترتیب می دهند و گلش مستدیر و ضخیم و سفید و ذهبی و خوش منظر و برگش مثل برگ خرما دراز و تخرمش ریزه تر از حلبه و تلخ و بیخس با حلاوت و کاغذ مصری از او و از بشنیدن که پخته باشند ساخته می شود و مراد از قرطاس در کتب طبّی آن کاغذ است.

در دوم سرد و در اوّل خشک و آب او جالی دندان و قاطع نرف الدّم مطلقاً و با سرکه جهت سپرز و به دستور بیخ او و خاییدن او جهت رفع بوی سیر و شراب مجربّ می باشد و ضماد او جهت تحلیل اورام و محرقّ او جهت زخمهای مزمنه و قروح خبیثه و آکله دهن و اعضا و نفث الدّم و نرف الدّم جراحات تازه و آشامیدن او با سرکه جهت سپرز نافع و گویند مضرّ احشاء است و مصلحش عسل.

برطانیقی

به لغت یونانی نباتیست غیر بستان افروز ربیعی و برگش شبیه به برگ حماض برّی و از آن ریزه تر و سیاه تر از آن و مزغّب و ساقش باریک و گلش مایل به سرخی می باشد و قسمی از آن شبیه به خیری است. مرکّب القوی و با قوّه قابضه می باشد و گویند در اوّل دوم گرم و خشک است و محلّل اورام و منقّی آثار و برگ و عصاره او جهت التیام جراحات و مضمضه طیبخ خشک او جهت قروح دهن و زخمهای متعفن و ورم لوزتین و آشامیدن او جهت تبها نافع و مورث غثیان و مصلحش عنّاب و بدلش آب چقندر می باشد.

برنگ کابلی

دانه ایست مدوّر و سیاه و املس و از فلفل ریزه تر و مغزش سفید و با اندک تلخی و در آخر دوم گرم و خشک و مخرج کرم معده و امعاء و مسهل

گرم و خشک و ملطّف و محلّل و مدرّ و بدل کشت برکشت و موافق امراض بارده و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم و بدلش یک وزن و نیم او درونج و به وزنش زیره کرمانیست.

بدرانک: اندریان است.

بدلیون: مقل است.

پده: اسم فارسی غرب است.

بدکسکان و بدکسان و بدشقان: بداسقان است.

الباء مع الرّاء:

برنجاسف

به فارسی بوی مادران نامند. نباتیست ساقدار قریب به زرعی و شاخه های او باریک و برگش ریزه و گلش مثل شبت چتردار و زرد و سفید و مایل به کبودی نیز می باشد و ثقیل الرّایحه و با عطریّت و با نبات او اندک چسبندگی و در کوه و صحرائ سایه دار می روید و او غیر قیصوم است چه قیصوم شبیه است به افستین و اکثر یک ساق از یک ریشه می روید و بی شاخ و زیاده بر شبریست و برگش شبیه به برگ ساق زنبق و از آن بسیار ریزه تر است و با چسبندگی قلیل و گلش زرد و سفید می باشد و با عطریّت قوی بی ثقل رایحه و منبت او مخصوص کوههاییست که باران در آنجا بیشتر بارد و اکثر اطبا و عشایین مشوش ذکر کرده اند و هر دو را یک چیز دانسته اند و بعضی دو چیز دانسته اند، بعضی از صفات قیصوم را در برنجاسف و صفات او را در قیصوم مذکور ساخته اند.

در اوّل گرم و خشک و ملطّف و مفتّح و مدرّ بول و حیض و مفتّت حصاه و دو درهم گل او با عسل مخرج اقسام کرم معده و مجربّ است و آشامیدن طیبخ او و جلوس در آن جهت احتباس حیض و بول و عسر ولادت و انضمام فم رحم و اخراج سنگ مثانه مفید است و ضمادش جهت درد سینه و اقسام درد سدد دماغی و تقویت دماغ و سرسام بلغمی و سبات و احتباس حیض و بول و تحلیل اورام و تسکین دردها نافع می باشد و به دستور نطول او جهت امراض مذکوره و سده خیشوم و زکام و سدر و دوار و حمول او با مرصاف جهت رفع فضلات رحم و ذرور سوخته او جهت تجفیف قروح و استنشاق طیبخ او جهت زکام و امراض دماغی نافع است و گویند مضرّ گرده و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و در امراض دماغی بابونج و گویند در همه خواص مثل او افستین است.

پرسیاوشان

لغت یونانی و به معنی دواء الصدّر است و به فارسی پرسپاهوشان و عوام سنبل نامند و به عربی شعرالجیاد و شعرالأرض و شعرالجن و شعرالخنزیر و جعده القناء و شعرالکلاب و کزبزه البئر و ساق الأسود و وصیف نامند و آن نباتی است برگش شبیه به برگ گشنیز و بی ساق و ثمر و شاخه های او بسیار باریک و صلب و سیاه و در مواضع نمناک و سایه می روید و

بوییدن برگ او جهت سده منخرین و اغشیه دماغ و زکام و ذرور و برگ خشک او جهت التیام قروح و ضماد او با زفت جهت حزاز نافع است و مضر امعاء و مصلحش صمغ عربی و بدلش مرزنجوش و قدر شربت از عصاره او تا سه مثقال و از برگ او تا دو درهم است.

برواق

به لغت اهل مغرب خثی است و به لغت عربی اسم سنگیست سبک و زرد و چون بسایند مایل به سفیدی باشد و در عراق متکون گردد مثل کهریا و سندروس گاه را می‌ریاید. در دوم گرم و خشک و مانع سیلان خون است مطلقاً و جهت خفقان و سپرز شریاً و ضماداً نافع و ذرور او جهت التیام جراحت مؤثر و خاتم او باعث ایمنی از غرق شدن و پیچیدن او در پارچه با سنگ چخماق و در زیر سر گذاشتن او باعث خواب دیدن هرچه در آن روز سانج گردد و گویند مجرب است.

برگک شیرازی

برگ قسمی از عنب اللب است و بیخ او عود بریست. بسیار گرم و خشک و مسکر قوی و ضماد او مورث جنون و کشنده است.

بروانی

لغت عجمی است به سریانی عبروس و به یونانی اسقوالس نامند. نباتی است پرشاخ و شاخه‌ها مثل کمان کج و خمیده و گلش سفید و ثمرش مثل زیتون و طعم او تند و بیخش سفید می‌باشد و پوست بیخ او با زردی. در اول گرم و تر و با تفریح و موافق سینه و دماغ و مدرّ و مفتت حصاه و جهت استسقاء و بواسیر و ضماد او جهت بهق و داءالتعلب و اورام و سوخته او با عسل جهت تقویت جگر و عصاره او جهت سفیدی و دمه چشم نافع و مضرّ مئانه و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش به قول مؤلف تذکره ریباس است.

برسین: به لغت اهل مصر رطبه است.

بریلیمون: از جمله يتوعات و گویند قسمی از ابلبو است.

برسیون

اسم ثمر درختیست شبیه به امرود و منبت او اسکندریه است و در مصر تناول می‌نمایند و در سایر بلاد بعیده سم است.

برنق و برنج کابلی: برنگ است.

بر: به عربی حنطه است.

برغوثی: به یونانی بزرقطونا است.

براش: به یونانی به معنی متنن است و کراث را نیز به این اسم نامند.

برنفش: اشق است.

برفوق: به لغت مغربی مشمش و به لغت شامی آلوچه است.

بلغم غلیظ و سودا و اخلاط لزجه از مفاصل و مجفّف رطوبات و قروح و مضرّ امعاء و مصلحش کتیرا و مستعمل از آن مقشّر اوست و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش به وزنش ترمس و نیم وزنش قنبیل می‌باشد.

بریا مصری

بریا لغت مصری به معنی بقله است یعنی بقله‌ای که در مصر به این اسم مسمی است و آن شبیه است به کرفس و خوشبو شبیه به بوی رازیانه و با اندک تندی و تخمش سبز و باریک و در دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر و احشاء و محلّل ریاح و مانع نزلات و مفتّح سده جگر و سپرز و مدرّ بول و مسمن بدن و گرده و محرک باه و منقّی مجاری بول و جهت بواسیر بسیار نافع و مضرّ دماغ و مصلح او نیلوفر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بسباسه و مداومت خوردن نبات او جهت زردی رخسار آزموده و در سایر خواص و رفع خمار ضعیفتر از تخم اوست.

برسیان

اسم فارسی نباتیست. منبت او بلاد بابل که حوالی کوفه باشد، بی شکوفه و گل تخم می‌کند و در اول تموز می‌رسد و از ادویه غیر مشهوره است و گرم و خشک و مقوی دماغ و معده و جگر و روح نفسانی و محلّل ریاح و ملطف و طلای آب او با گلسرخ جهت رفع سیاهی جلد که از جرب و غیر آن باشد مجرب دانسته‌اند و آب مقطر او که عرق او باشد بوی قرفنل می‌دهد و در خواص مثل بادرنجبویه است.

برم

مؤلف مغنی شکوفه امغیلان می‌داند و مؤلف جامع بغدادی شکوفه درخت خاردار می‌داند شبیه به امغیلان بقدر زعرور و زرد و با سفیدی و خوشبو و منوم و مفرّح و تازه او مسهل و خشکش قابض و جهت سرفه کهنه و نفت‌الدم نافع و عرق او جهت تفریح در عطریات مستعمل و گویند در خواص مثل عرق بیدمشک است.

برنوف

به فارسی شابانک و معرب از شابانج است. درختیست مثل درخت انار و پرشاخ و برگش شبیه به برگ زعرور و از آن تیره تر و مزعّب و رایحه او تند و بدبوی و شکوفه او مثل خوشه و با زردی و وسط شکوفه او زغب دار است.

در دوم گرم و خشک و محلّل و مجفّف رطوبات و منقّی دماغ و شکننده بادها و عصاره برگ او جهت صرع اطفال و سیلان رطوبات دهن و تحلیل ریاح و تقویت معده و تسکین درد احشای ایشان شریاً و ضماداً نافع و سه درهم او با یک دانگ جاوشیر مسهل قویست و یک مثقال او با یک حبه جاوشیر مسکن مغص کل حیوان که از سردی باشد و سعوط او با عصاره سداب و جند و روغن بادام تلخ جهت رفع نسیان و جمود و تنقیه دماغ و

◀ بزر قطونا

مشهور است و در اصفهان اسپرزه و در شیراز بنکو نامند و سفید و سرخ و سیاه می باشد و بهترین او سفید و زبوترین او سیاه است و شکوفه هر یک به رنگ اوست. در سوم سرد و در دوم تر و سیاه او با بیوست و اجتناب از خوردن او اولی است و سفید او مسکن تشنگی و عطش و حرارت و با قوه محله و ملین طبع و بو داده او قابض و جهت تبهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و علل صفاوی و ذات‌الجنب و امراض دموی و اخلاط سوخته و سرفه و مغص و قرحه امعاء و زحیر و ضماد او با روغن گل سرخ و سرکه جهت درد مفاصل و نقرس حار و نرم کردن اورام ظاهری و خنازیر و ورم صلب و جمره و جمره نافع و با آب دهن جهت دمل مجرب می‌باشد و با روغن بنفشه جهت درد سر حار و ترطیب دماغ و اعضاء و شق شدن موی و دراز کردن آن مؤثر و ضماد کوبیده او که با مثل او روغن گل و پوست خشخاش پخته باشند، جهت اورام حاره و تسکین درد آن مجرب و مضعف عصب و مفسد اشتها و مصلحش عسل و سکنجبین عسلی و قدر شربتیش از دو درهم تا ده درهم و بدلش در تبرید خرفه و در نضج تخم کتان و در سرفه و خشونت حلق و امثال آن به دانه و ده درهم کوبیده او کشنده است.

◀ بزر غنج

به فارسی اسم بار درخت پسته است که پسته‌ای نبسته باشد و گویند درخت پسته یکسال بار می‌بندد و یکسال ثمرش دانه نمی‌بندد و آن را بزغنج نامند و در خواص مثل پوست بیرون پسته نیست، بلکه سرد و خشک و بسیار قابض و مفرح و در افعال مانند افاقیاست.

الباء مع الزاء:

بزرتکان: در کتان موصوف است و به فارسی بزرک نامند و از بزر مطلق مراد او است.

بزور: تخم نباتات است و هر تخمی در ضمن اصل آن موصوف است.

بزراکرفس الجبلی: فطراسالیون است.

بزراجزرالبری: دوقو است.

بزراارجوان: در ارجوان موصوف است و غیر تشمیج است.

بزراورد الاسود: جبلاهنگ است.

بزراالعصر: قرطم است.

بزراالقنب: شاهدانج است.

بزر بلاسقیس: حرف کابلی است.

بزر رازیانج رومی: انیسون است.

بزراالفنجنگشت: در اثلق مذکور است.

بزراورد: تخم گل سرخ است و در ورد مذکور است.

بزغا: رعاده است.

بزراالخممخ: تودری است.

بربر: به عربی ثمر اراک است.

برهفانج: اسم مرو است.

بربطوره: به لغت اندلس بخورالاکراد است.

براده الحدید: در حدید موصوف است.

برده السلام: به لغت مغربی لسان الحمل است.

بروثا به سریانی و برماسون و بروسون برومی و برائی به یونانی: ایهل است.

بروانیا: به یونانی اسم فاشراست.

برسیا: الوسیون است.

برس: قطن است.

برشوم: به عربی قصب است.

برزون: اسب یابو است.

برطیسقون: طین مغره است.

برنی: به یونانی ابریشم است.

برکینه: قصب الذریره است.

بردیونس: قنبره است.

برمس: صبر است.

برابان: به فارسی سطاریون است.

براجیل: کرفس است.

برمشان دارو: عصی الراعی است.

برهلیا: به سریانی تخم رازیانه است.

بربون: به یونانی اشنه است.

بروش: به یونانی جبن است.

برسیقامیلا: به یونانی سفرجل است.

برغل: حشیش است.

برنیس: به یونانی بهش است.

برهین: به هندی ساذج است.

بریموطالون: به رومی آذربویه است.

برنج: به فارسی ارز است.

برف: به فارسی اسم ثلج است.

برموم: به فارسی عکبر است.

برغست: به لغت خراسانی قنابریست.

برگ نیل: به فارسی وسمه است.

پرستوک: به فارسی خطاف است.

بری: به هندی شش است و به عربی ریه نامند.

برمون: به فارسی الوسن است.

برسرخ: به ترکی زبذب است.

برهمی: به هندی نوعی از بیش است.

برغور: به رای اول و به لام اسم فارسی حشیش است.

پریا: به فارسی هدیه است.

برام: حجرالبرام است.

ضماد او با برگ مورد جهت بدبویی زیر بغل آزموده و با سرگین بز و غسل جهت اورام صلبه و فرزجه او با غسل بعدازظهر معین حمل و با زعفران منقی و مصلح رحم است و سعوپ او جهت صرع و شقیقه و طلای او با غسل در حمام جهت درد پشت زن زائیده و رفع ریاح و نفاس مجرب و مصلح و مصلحش گلاب و گویند مضر جگر است و مصلح او صمغ عربی و قدر شربتیش تا سه درهم و بدلش جوزبواست.

بسد

به تخفیف سین اسم خیری احمر است و به سین مشاده به لغت هندی اسم مرجان است و به فارسی بیخ مرجان و به عربی مرجان را قرول نیز نامند و او معرب از قروالیون یونانیست و بیخ مرجان را به عربی نشف نامند و آن سنگیست با قوه نباتیه و از قعر دریا می‌روید و ریشه او سفید است و هر چند بلندتر می‌شود سرخ تر می‌گردد و شاخه‌های او مرجان است و بیخ او سفید و سرخ و سیاه نیز می‌باشد و سیاه قویتر و سفید اضعف است و بهترین سرخ او آن است که صاف و کم سوراخ و صلب و بی رمل باشد.

در اول سرد و در دوم خشک و مفرح و قابض و مجفف و قاطع نرف الدم و محلل خون که در دل منجمد شده خصوصاً محرق او جهت وسواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف معده و فساد اشتها و نفث الدم و اسهال دموی و سنگ مثانه و گرده و سپرز و بواسیر نافع و نیم مثقال او که با نصف او صمغ عربی و با سفیده تخم مرغ سرشته باشند با آب سرد نوشیدن جهت قطع نرف الدم باطنی مجرب است، خصوصاً سوخته او و محرق مغسول نوع سیاه او بغایت مقوی دل و ذورر او به جهت بردن گوشت زیاد زخمها و رافع آثار آن و محرق او جهت نرف الدم ظاهری و تقویت دندان و زایل کردن زردی بن دندان و بثورات چشم و تقویت باصره و دمه و جرب و بیاض و سلاق نافع است و قطور او با روغن بلسان جهت ثقل سامعه و کری نافع و امین الدوله گوید که سه روز هر روز چهار دانگ آن را با سکنجبین بنوشند البته رفع ورم و سده سپرز می‌کند و مضر گرده و مورث تهوع و مصلحش کتیرا و بدلش جهت حبس خون دم الاخوین به وزنش و قدر شربتیش تا یک مثقال و اولی استعمال محرق اوست در جمیع مذکورات و محلول او را در رفع جذام مجرب دانسته‌اند و از خواص اوست که چون طلا و نقره را از هر یک بقدر بسد درهم گداخته انگشتی یا نگین دانی ترتیب دهند و بسد را در آن نصب کنند و قمر و شمس در حد اتحاد خود مقارنه با زهره داشته باشند با خود نگاهدارند در حال صرع قطع شود و دارنده او را هرگز غمی نرسد و از چشم بد ایمن باشد.

بستان افروز

لغت فارسی است و به عربی حبق بستانی گویند و به فارسی تاج خروس و گل حلوا نیز نامند و او غیر حماحم است که حبق نبطی باشد چه

بزر رمان البری و بزرالمط: حب القلقل است.
بزرالحجری: قلب است.
بزرالقمر: حجرالقمر است.
بزرالهوت: تودریست.
بزاغ: بصاق است و به فارسی آب دهن.
بزاباز: به فارسی بسباسه است.
بز: به فارسی معز و تیش را شامل است.
بزمجه: به فارسی ورل بریست.
بزغاله: به فارسی جدی است.
الباء مع السین:

بسفایح

بیخیست مایل به سیاهی و باریک و گره دار و از هر گرهی ریشه‌ها برآمده و اندرونش سبز و نبات او بی ساق و یک شاخ برگ‌دار شبیه به بال طيور و مانند گیاه سرخس و بقدر یک شیر و از میان شاخه های درختان و از بیخ اشجار می‌روید و در تنکابن دارجماز نامند.

در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول گرم است و در بیوست معتدل و مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و هر خلطی را که ملاقات کند و محلل نفخ و شیر منجمد در معده و قولنج و منجمد کننده شیر غیر منجمد می‌باشد و مفرح بالعرض از جهت دفع سودا و جهت جذام و علل سوداوی و مفاصل و ضماد او جهت التوای عصب و شقاق میان انگشتان نافع است و خوردن او با شکر و با اطعمه خصوصاً پختن او در میفخنج و با ماءالعسل موجب اسهال مواد و بی ضرر است و مطبوخ او با اصل السوس و اینسون جهت سرفه و ضیق النفس و ربو و مداومت مطبوخ او با عناب جهت سقوط بواسیر بغایت مؤثر و چون سه مثقال او را جوشانیده با فلوس خیارشنبر و یا با ترنجبین جهت ریاح و بواسیر و درد معده مزمنه و صرع مجرب است و مغنی و مضر گرده و سینه و مصلح او پرسیاوشان و جوشانیده او با ماءالشعیر و فواکه یابسه و خردل و یا خروس سالداری می‌باشد.

و قدر شربتیش از جرم او تا سه درهم و در مطبوخ تا شش درهم و بدلش جهت مواد سوداوی نصف وزنش اف تیمون و ربع آن نمک هندیست.

بسباسه

به فارسی بزباز گویند و آن پوست اندرون جوزبواست که بر جوز چسبیده و بهترین او تند بوی اشقر مایل به سرخی به هم پیچیده است.

در دوم گرم و خشک و گویند در اول گرم و در دوم خشک است. محلل ریاح و صلابات باطن و مفتح سده و مجفف رطوبات و مفرح و مقوی معده و باه و هاضم و خوشبو کننده دهان است و جهت سلس البول و سحج و نفث الدم و قرحه امعاء و رطوبت سینه و شش و اسهال کهن و درد سپرز و منع ریختن فضلات به معده و تقویت رحم و رطوبت او و

بصلا: بصل است.

بسقیس: به یونانی بقس است.

بسقیما: شاهترج است.

بسورونون: به یونانی نوع ثقیل توتیای مصنوع است.

پستان: به فارسی اسم ضرع است.

پسته: به فارسی فستق است و به هندی پستی گویند.

الباء مع الشّین:

بشام

درختی است حجازی و در مصر و عراق نیز می‌باشد و در این اوان تخم او را بجای حبّ بلسان استعمال نمایند و ثمردار او بقدر درخت توت سفید و بی ثمر از آن کوچکتر است. برگش مثل صعتر و با رطوبت چسبنده و با شیرینی و گلش زرد و تخمش شبیه به کبابه و بی مزه و ثمرش مثل خوشه و دراز و دانه‌های او مایل به زردی و از بعضی سرخ و از بعضی طولانی مثل حبّ صنوبر و چون جزوی از آن قطع نمایند از آن آب سفید تراوش کند و بعد از خشک شدن مایل به سرخی گردد و بهترین اجزای او دمعۀ اوست و مسواک چوب او مقوی لثه و رافع بدبویی دهان است.

مجموع اجزای او در دوم گرم و در اول خشک و برگش با رطوبت فضلیه و دمعۀ او جهت بیاض عین و تنقیه زخمها و تجفیف آن و قطع زنفالدم و عرق و درد دندان و ادرار فرمودن بول و حیض و حمل او با زعفران جهت اعانت حمل و تنقیه رحم و تحلیل ریاح نافع و دانه او مقوی معده و اعضای باطنی و جهت گزیدن عقرب شرباً و ضماداً مفید و روغن دانه او مسهل بلغم و مره السّودا و مورث مغص و برگش به تنهایی و با روغنها خضاب نیکوست و چوب او را با خود داشتن موجب قضای حوائج است و به این سبب آن را نیز خشب البسر نامند و چون حب او موجب مغص و کرب و مورث امراض بد است اجتناب از خوردن او اولی است.

بشنین

نوعی از نیلوفر مصریست و در حین زیادتی آب رود نیل می‌روید و ساقش بقدر عمق آب و گلش سفید و بقدر قبه خشخاش و در وقت طلوع آفتاب از آب بیرون می‌آید و در غروب نماند و تخمش شبیه به جاورس و بیخش مثل شلغم و از آن کوچکتر و در رنگ و طعم مثل زرده تخم مرغ است و اهل مصر آن را پخته و خام می‌خورند.

در دوم سرد و در اول دوم تر و در جمیع افعال مثل نیلوفر و بیخش مقوی معده و باه و جهت زحیر و اسهال صفاوی و با شیر جهت سرفه نافع و گلش با قوه محلله و روغن معمول از گل او جهت ذات الجنب و جنون و درد سر حار و شقیقه سعوطاً و طلاء مفید و شربت او در افعال مثل شربت نیلوفر و دانه او محلل ورمها و جهت بواسیر نافع و گویند مضرّ مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا هیچدهه مثقال و بدلش نیلوفر است.

حماحم را برگش عریض و الوان و نبات او قویتر و بزرگتر و کم گل می‌باشد و بستان افروز را برگش سبز و ریزه و پرگل و گلش سرخ مایل به بنفشی و بی رایحه و تخمش ریزه و براق و سیاه است.

در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و آب او با جلاب و سکنجبین جهت حرارت معده و جگر و سده سپرز و رفع سمیت خاتق‌التمر نافع است و جرم او ثقیل و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از آب او تا یک اوقیه و نیم و بدلش حمام و تخمش جهت اسهال نایب مناب تخم بارتنگ است و چون کوبیده در یک رطل شیر خیسانیده شب در مهتاب گذاشته بنوشند و سه روز به دستور و زیاده بر آن مداومت کنند جهت حرقه‌البول و بول اللّم مجرب است و قدر شربتش دو مثقال است.

بسر

غوره خرماست که زرد مایل به شیرینی شده باشد و مراتب هفت گانه خرما در تمر مذکور است و بسر مرتبه چهارم است و اول مرتبه حرارت و هر چند شیرین تر شود گرمتر گردد.

در اول گرم و در دوم خشک و قابض و مقوی معده و حرارت غریزی و جهت رفع بواسیر و نفث اللّم و خاییدن او جهت تقویت لثه نافع و مسدّد و دیر هضم و مولد خلط خام و نفخ و مصلحش سکنجبین و انار ترش شیرین و مضرّ سینه و شش و مصلحش خشخاش است و ربّ بسر در مزاج مثل او، جهت قی و اسهال و ضعف معده نافع و نیبذ او مسکر و قابض و مقوی معده و امعاء است.

بستیاج

به فارسی خلال مکه و به عربی سدی نامند. نباتیست خاردار و برگش با خشونت و ریزه و گلش سفید و ازرق و شاخه‌ها بقدر شبری از یک بیخ می‌روید و باریک و آن را خلال می‌کنند و بر سر هر شاخه چتری مثل قبه و خشن و تخمش شبیه به نانخواه و طعمش تند و او را و خشیزک نامند.

گیاه او در اول دوم گرم و خشک و با اندک عطریّت و خلال کردن او جهت تقویت دندان نافع و طلای آب او محلل اورام و جلوس در طیبخ او مصلح حال رحم و مدرّ بول و تخمش در آخر دوم گرم و خشک و صد عدد او کشنده اقسام کرم معده و امعاء و مجرب و او را به فارسی درمنه ترکی گویند و مفتح سده جگر و مدرّ بول و جهت سعال و فواق و ریاح و مغص و حصاء و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت فالج و استسقاء و درد مفاصل نافع و مضرّ ریه و مصلحش گشنیز است و مضمضه به طیبخ او مسکن درد دندان و مضرّ سر و مصلحش ترمس و قدر شربتش تا دو مثقال است و بدلش شیخ ارمنی می‌باشد.

بستیج: کندر است.

بسبیله: به لغت مصر نوعی از جلیبان است و او خلر بریست در غایت تلخی.

بسباسا: حرمل عربی است.

و کاسنی تناول نمودن و رافع بوی او باقلی و نان سوخته و گردکان مشوی است و تخم او در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مبهی و ضمادش جهت داءالتعلب و بهق نافع و قدر شربتش یک مثقال است.

بصل القی

پیازبست ریزه و پوست او سیاه و برگش از برگ بلبوس درازتر و بغایت گرم و آب طبیخ او بغایت منقی و اگر قدری زیاده خرده شود، فضله را به قی دفع کند و به سقوط قوه و خنأق کشنده و اولی استعمال نکردن اوست.

بصل العصل و بصل الفار و بصل البثر: اسقیل است.

بصل المأكول: بلبوس است.

بصل الزیز و بصل الذئب: بلبوس است و گویند صنفی از بلبوس است.

بصل النرجس

پیاز نرجس است و در حرف نون مذکور است و به دستور سایر پیازها در حین ذکر نباتها مذکور است.

بصاق: آب دهن است و در انسان مذکور شد.

بصاق القمر: حجرالقمر است.

بصل الحیه و بصل الحنابله: اسقیل است و گویند بلبوس است.

الباء مع الطاء:

بطم

به فارسی و ترکی درخت سقز نامند و آن عظیم می‌شود و دیر خزان می‌کند و برگش و بارش با عطریت و تخمش سبز و شبیه به سماق و عدس و از آن بزرگتر و با خوشه و مغزش سبز و پوست او ترش و به فارسی بن نامند و در حبه الخضراء موصوف است و صمغ آن را به فارسی و ترکی سقز نامند و در علك البطم مذکور است. اما درخت و برگ و شاخ او در اول سوم گرم و خشک و محلل و قابض و نطول پوست او محلل اورام و برگش خضاب موی و خاکستر چوب او جهت داءالتعلب مفید و برگ خشک او با روغن یا سرکه جهت رویانیدن مو و دراز کردن مو مؤثر است.

بطیخ

لغت رومی است و به فارسی خربزه نامند و به یونانی قابش. ناشیرین او سرد و در دوم تر و شیرین او بقدر شیرینی مایل به حرارت و بهترین او شیرین کم آب نازک بی جرم است و بهترین ناشیرین او ملیون است که خربزه گرمک نامند و مثل سایر اقسام سریع الاستحاله به خلط غالب معده و سریع التّعفن نیست و موافق صفراوی و سوداوی و در برودت و حرارت معتدل و مرطب دماغ و بدن و مفتح سده می‌باشد و جلای او زیاده از سایر اقسام و مجموع اصناف خربزه مدرّ بول و مخرج حصاه

بشیش: به عربی اسم برگ حنظل است.

بشمه: تشمیزج است.

بشلشک: جنطیاناست.

بشولیون: به سریانی بزرقتواناست.

بشنان: به لغت بربری بسفایج است.

پشم: به لغت فارسی اسم صوف است.

پشیک: اسم ترکی سنور است.

پشه: اسم فارسی بق است.

پشم وزغ: به فارسی طحلب است.

بشباش: به هندی اسطوخودوس است

الباء مع الصاد:

بصل

به فارسی پیاز است و بری او بی بوته و در چشمه سارهای کوهها کثیرالوجود و طعم و بو و برگش مانند پیاز و به ترکی کومران نامند و قویتر از بستانیست و مجموع آن در آخر سوم گرم و در اول سوم خشک و گویند در چهارم گرم است و با رطوبت فضلیه و مفتح سده و مقوی شهوتین خصوصاً پخته او که با گوشت چرب باشد و رافع مضرت هوای وبایی و طاعون و اختلاف آبها و مدرّ بول و حیض و مفتت حصاه می‌باشد و مطبوخ مهرای او کثیرالغذا و ملین طبع و پخته او با چربی جهت تنقیه شش و سینه از اخلاط لزجه و پخته او در سرکه یا پرورده به سرکه جهت یرقان و سپرز و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و به تنهایی مانع غثیان ادویة کریهه و دافع سموم و آب او جهت رفع ضرر سگ دیوانه گزیده نافع می‌باشد و خصوصاً چون یک چهار یک به وزن شاه از آن در عرض سه روز خورده شود، بغایت مجرب است و قطور او جهت دمعه و حکه و جرب چشم و ابتدای نزول آب و با عسل جهت بیاض نافع و سعوط او منقی دماغ و بوییدن او جهت رفع ضرر هوای وبایی و سده دماغی و چکانیدن آب و گذاشتن پخته او در گوش جهت ثقل سامعه و طنین و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح نافع و ضمادش جاذب خون به ظاهر جلد و نیکویی رنگ رخسار و با بارود و عسل و نمک جهت برص و کلف و نالیل و قروح شهیدیه گویند مجرب است و با موی آدمی جهت زخم سگ دیوانه گزیده و با انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد پخته او جهت نضج اورام بارده و با زرده تخم مرغ با روغن تازه جهت درد و ورم مقعد و حکه و با روغن کوهان شتر جهت شقاق مقعد و بواسیر و زحیر مجرب و حمول او جهت گشودن رگهای بواسیر و سیلان نمودن خون مؤثر و جهت کجی ناخن و تشنج نافع و پوست محرّق او با موی سوخته و کافور جهت آکله مجرب و قیروطی آب او با پیه مرغ جهت ریش شدن پا از کفش و موزه مفید و مضرّ محرورین و اکتار او مورث قی و نسیان و لیثرغس و ریاح غلیظه و مولد کرم و خلط غلیظ در جرم معده و موجب تشنگی و مصدع محرورین و مصلحش شستن او با آب نمک و با سرکه خوردن و بعد از آن آب انار

▶ بط

به فارسی اردک نامند و از جمله طیور آبی و الوان مختلف و اهلی و وحشی می‌باشد. در دوم گرم و در اول خشک و مرطّب به رطوبت فضلیه و کثیرالغذا و مسمن بدن و گرده و مبهی و مصفی صوت و رافع ریاح و مولد خون غلیظ و سریع التّعفن و دیرهضم و مصدّع می باشد و مصلحش سرکه و زنجبیل و ادویه حاره و سکنجبین و ضماد گوشت او با نمک جهت ثلیل و خاکستر پر و بال او جهت تحلیل خنازیر و زبل او جهت کلف و نمش و خنازیر نافع است و پیه او بهترین پیه‌ها و گرم و لطیف و ملین و محلل و با قوه نافذه و جهت خنّاق و ورم پستان با آرد و باقلی مجرب و جهت سرفه شرباً نافع می‌باشد و جگر اردک پروازی مولد خون صالح و جهت خفقان مفید و تخم او غلیظ و در افعال ضعیفتر از تخم مرغ و جهت هزال و سرفه و درد سینه و با کهربا جهت قطع سیلان خون و زحیر و برشته او با سداب و روغن زیتون جهت زود به حرف آمدن اطفال نافع و پوست او با مروارید و شکر و نوشادر جهت رفع بیاض چشم بغایت آزموده است و سنگدان او دیر هضم و از تعفن دور است و چون هضم شود مقوی معده و احشاء است.

▶ بطارخ

اسم ماده تخم ماهیست که هنوز تخم نشده باشد و جامد او بقدر انگشتی و سایل او نیز می‌باشد. مثل ریگ و بهترین او تازه مایل به زردی سایل است. نمکسود او در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و جالی قصبه ریه و جهت گرده و سپرز و ریاح نافع و سریع التّعفن و مضرّ محرورین و مصلحش زنجبیل است که بالخاصیه قطع تشنگی او می‌کند و سکنجبین و ترشیا مطلقاً و آنچه در گیلان تخم ماهی را اشبیل می‌سازند قریب الفعل است به او.

بطاراخیون: بطارخ است.

بطیخ رقی: به راء و به زاء معجمه و بطیخ سندی و شامی و فلسطینی، بطیخ هندی است.

بطرا: به یونانی سنگلاخ است.

بطراسالیون: به یونانی به معنی کرفس جبلی است و آن فطراسالیون است.

بطراخوا: به یونانی اسم ضفدع است.

بطریون: به یونانی خرنوب الشوک است.

بطیطس: به یونانی بیروح است.

بطسفا: به یونانی مومیاییست.

بطارس: به یونانی سرخس است.

بطرالاون: به یونانی نقط است.

بطینه: بل است.

بطباط: عصبی الرأعی است.

الباء مع العین:

جالی و سریع التّفوذ و ملطف و مرطّب و مدرّ عرق و شیر و مسهل آنچه به او رسد و مصلح حال گرده و قروح باطنی و جالی آن و مرخی احشاء و سریع الاستحاله به خلطی که در معده باشد و مصلحش سرکه و آب انار ترش و ناشتا خوردن او مورث تبهای صفراوی می‌باشد و بر بالای طعام موجب تخمه و با اغذیه کثیفه مثل پنیر باعث سده و بهترین اوقات تناول نمودن او مابین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد و ضماد گوشت خربزه جهت تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه مفید است و با بوره جهت کلف و آثار و ضماد پوست او جهت منع نزلات و ورم دماغی خصوصاً جهت اطفال نافع و آشامیدن دو درهم پوست خشک او جهت اخراج حصاه و انداختن او در دیگ جهت زود پختن گوشت بغایت آزموده و یک مثقال تا دو مثقال از ریشه خربزه مغنی قوی و ضماد او با عسل جهت قروح شهیدیه نافع است و تخم او در اول گرم و در دوم تر و ملین و مبهی و مفتّح سده جگر و مدرّ بول و منقی گرده و مثانه و امعاء و جهت سرفه حار و درد سینه و خشونت زبان و حلق و تبهای حاره و مرگبه و تشنگی و حرقة البول نافع و جهت بدرقه شدن ادویه به جگر و مجاری بول و تسکین حرقة و خشونت قضیب که از جهت حصاه به هم رسیده باشد و ضماد کوبیده غیر مفسّر او بغایت جالی بشره و جهت کلف مجرب است و گویند مضرّ سپرز و مصلحش عسل است و قدر شربتیش از ده درهم تا پنج درهم می‌باشد.

▶ بطیخ هندی

به فارسی هندوانه است و به عربی دلاغ و دابوقه نامند. در اول دوم سرد و در آخر او تر و مسکن جده صفرا و خون و تشنگی و مدرّ بول و ملین طبع می‌باشد و آب او با عسل و زنجبیل جهت قطع بلغم و با شیر جهت امراض سوداوی و با تمر هندی جهت مواد صفراوی و جرب و حکه مجرب و با سکنجبین جهت تفتیح سده و ادرار بول و یرقان و مواد محرّقه و اعانت بر هضم و با شیرخشت و امثال آن جهت تبهای حاره و دفع خلط ردی الکفیّت که کم مقدار باشد مفید می‌باشد و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطّب بدن و مضرّ سپرز و باردالمزاج و مضرّ معده سرد و مصلحش گلقد و عسل و قند و امثال آن است و در مزاجی که صفرا بسیار غالب باشد هندوانه از جهت لطافت مستحیل به صفرا می‌شود مثل آب کدو و در مبرودین بدون مصلح مورث ضعف باه و درد مفاصل و امثال آن است و چون هندوانه را سوراخ کرده قدری عسل در آن ریخته سوراخ را مستحکم کرده یک هفته زیر سرگین اسب دفن کنند، آب او مثل شراب مسکر گردد اما مغنی و مفسد معده است و تخم او در دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدوست و قدر شربتیش تا پنج درهم است و در اخراج حصاه و انحدر خربزه از معده گویند مجربست و مرتبای پوست هندوانه به عسل و شکر جهت برسام و وسواس و بهر بیسی و درد سینه و ضعف معده که از خلط کرائی باشد و تقویت هاضمه نافع است.

و حرارت جگر و تبهای حارّه و رفع حبّ القرع و درد مثانه و قرحه امعاء و تبرید دماغ و درد سر حار نافع و ضماد او با روغن گل جهت صداع حار و سوختگی آتش و اورام حارّه و با شراب جهت بشور سر و با آرد جو جهت مقلّمه شقاقولوس و ورم چشم و ورم دماغ و جرب و حگه و ورم انثیین و شری و حمزه نافع است و آشامیدن او با ریوند جهت قطع تب معرّب و حقه آن جهت درد انثیین حار و سیلان فضول امعاء و رحم و ضماد بیخس جهت ثلیل قویتر از نبات او و در مزوره صاحب تب و امراض حارّه بغایت نافع است و مضرّ باه مبرودین و ضعیف الحرارة و بالخاصیه مسقط اشتها و اکثار او مورث تاریکی چشم و مصلح او مصطکی و کرفس و نعناع و قدر شربت از آب او تا بیست مثقال است و فرش کردن نبات او مانع احتلام است و تخمخ در جمیع افعال مثل آب او و از آن ضعیفتر و ذرورش جهت قلاع اطفال و غیر آن نافع و در رفع تشنگی قویتر از نبات اوست و گویند مضر سپرز و معده بارده و مصلحش قند و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش در اکثر امور بزرگقوتونا و بوداده او قابض و غیر بوداده او ملین طبع است.

بقرالوحش: نوعی از ایل است و مذکور شده.

بق

به فارسی پشه است و در دوم گرم و خشک و با اندک سمیت و بوییدن او جهت صداع مزمن و اختناق رحم و لعوق سوخته او با عسل جهت سعال مزمن و بلع نمودن زنده او جهت رفع عسر بول و نفوخ او در مجرای بول جهت احتباس بول و تفتیت حصاه نافع است.

و گویند چون هفت عدد آن را از ثقبه باقلی مثقوب بلع نمایند قبل از نوبه جهت تب معرّب است و طلای روغن با آب لیمو رفع اذیت گزیدن او می‌کند و چون زرنیخ و نوشادر را با پیّه گاو چند روز در مکانی بخور کنند منع تولد او نماید و معرّب دانسته‌اند.

بقم

درختی است عظیم و منبت او هند و زنگبار و برگش مثل برگ بادام و گلش بسیار زرد و ثمرش مدور مایل به سبزی و در آخر سرخ می‌شود و بعد از رسیدن سیاه و شیرین می‌گردد و چون دو شب آن را بخیسانند مدادی در غایت خوش رنگی می‌شود و از چوب او صباغان استعمال می‌کنند و رنگ بقمی مشهور است.

در سوم گرم و در چهارم خشک و پنج درهم او کشته است و گویند علاج پذیر نیست و ذرور او جهت التیام قروح کهن و جراحات تازه و قطع نرف‌الدمّ و غسول به آب او جهت نیکویی رنگ رخسار و تقویت مفاصل نافع است.

بقم: به ضمّ باء و تشدید قاف و فتح آن به لغت یمن اسم جوز مائل است.

بقس

بعیر: اسم جمل است.

بعوض: بق صغیر است که به فارسی خاک پشه نامند.

بعر: اسم سرگین حیوانات است که خشک و از هم منفرد باشد مثل سرگین گوسفند و شتر. الباء مع الغین:

بغل

به فارسی استر نامند و از فرط حرارت مزاج توالت نمی‌نماید و به ندرت واقع می‌شود و مشاهده شده و بهترین او آنست که مادرش مادیان و پدر الاغ و زبوترین آنکه پدر اسب باشد و مادر الاغ.

در سوم گرم و خشک و گوشت او جهت درد مفاصل و پیّه او جهت نفرس و عرق النساء و چون با روغن زیتون دل آن را طبخ نموده سه روز با آب عصی الرّاعی بنوشند، باعث قطع نسل از جانب مرد می‌شود و چون زن سه مثقال از جگر او سه روز بعد از ظهر متعاقب هم بخورد مانع حمل می‌گردد و به دستور بول او همین اثر دارد و به دستور موی او و فرزجه چرک گوش و بخور سمّ او مسقط مشیمه و گریزاننده هوام است و همچنین بخور زبل او جهت گریزانیدن هوام و خوردن او جهت تسکین قولنج نافع می‌باشد و چون آن را با عفش کوبیده و در روغن زیتون جوشانیده بر موی بمالند، جهت دراز کردن و سیاه کردن موی معرّب است و ذکر الاغ نیز همین اثر دارد و ضعیفتر است از او.

بغرا

غذای خراسانیست که از آرد گندم خمیر کرده بقدر درهمی ترتیب دهند و با قلیه که از سرکه و دوشاب و ادویه حارّه و گوشت ساخته باشند، استعمال می‌نمایند. گرم و مایل به اعتدال و مبهی و مسکن فی صفاوی و التهاب و تشنگی و مقوی بدن و مفتّح سده و مصلح گرده و اصحاب ریاضت و مولد خون صالح و بطی‌الهضم و مولد ریاح و مصلحش دارچینی است.

و مؤلف تذکره موافق آنچه مذکور شد ذکر نموده است و همین خاصیت دارد آتش ماهیچه و آتش اکر که در اصفهان آتش برگ نامند.

الباء مع القاف:

بقله الحمقاء

به فارسی خرفه نامند و به عبرانی ارغیالم و به فرنگی یرقان سالی گویند، نباتش کمتر از زرعی و اکثر او مفروش بر زمین و ساقش بقدر انگستی و بسیار نازک و شکننده و برگش ریزه مایل به تدویر و گلش سفید و تخمخ سیاه و ریزه و طولانی می‌باشد.

در دوم سرد و تر و گویند در دوم تر است. آب او مسکن حدّ صغرا و خون و قاطع نرف‌الدمّ و نفث‌الدمّ و چرکی که از سینه آید است و مانع نزلات و جهت حصاه و ادراار نمودن بول و حرقه او و بواسیر و نواصیر و

نباتیست از کاسنی بری کوچکتر و بیخش بر روی زمین پهن می‌شود و گلش زرد به خلاف قنار بری که بیخش بر زمین فرو رفته است و طعم آن با اندک شوری و تلخی و در آخر زمستان می‌روید و در آخر نisan می‌خورند و تخمش شبیه به دانه پنبه می‌باشد.

در اول سرد و در رطوبت معتدل و گویند گرم و خشک است و مقوی اعضاء و معده و جگر و جهت خفقان و بوی دهان و تقویت لثه و هاضمه و تب ربع و بلغمی نافع و در جامه خواب گذاشتن موجب دیدن خوابهای خوب است.

◀ بقله الدماء

نباتیست برگش شبیه به برگ بارتنگ و از آن ریزه‌تر و برگش باریک و پرشعبه و بیرون سیاه و اندرون سفید و اکثر منابت او بلاد ارمنیه و بلاد مغرب و خزر است و هر سال در بهار سبز می‌شود و تا اواسط تابستان می‌ماند و پوست بیخ او را می‌پزند تا مثل زفت می‌شود و چون به پیکان و حربه‌ها بمالند به هر حیوانی که بخورد و به خون او مخلوط شود در ساعت آن را بکشد و در اندلس بیخ مقرر از پوست آن را بجای کندش استعمال می‌نمایند و در نهایت گرمی و خشکی و سه درهم او کشته است به قی.

بقله خراسانیه: بقله حامضه است.

بقله الرمل: بقله البراریست.

بقله مبارکه و بقله الزهراء و بقله لینه: بقله الحمقاء است.

بقله اترجیه: ترنجان است و او قسمی از بادرنجبویه است و مذکور شد.

بقله عربیه: بقله یمانیه است.

بقله یهودیه: هندبای بریست و گویند قرصنه است.

بقله الغزال: مشکطرامشع است.

بقله بارده: لبلاب است.

بقله الانصار: کرنب است.

بقله الحمقاء بری: ابلیواست.

بقله الخطاطیف: دواء الخطاطیف است و گویند عروق صفر است.

بقله القدس: فودنج بریست.

بقله ذهبه و بقله الروم: قطف است.

بقله الملک: شاه تره است.

بقله عایشه: جرجیر بستانی است.

بقار: سطاخیس است.

بقسیس: به یونانی بقس است.

بقسمات: خبز الکعک است.

◀ بقله الأوجاع

به فارسی درخت شمشاد نامند و برگش مثل برگ انار و از آن کوچکتر و سبزتر و ساق او سفید و شاخه‌های او پریشان و خزان نمی‌کند و گلش سفید و در غایت عطریت و تخمش سیاه و مانند فلفل است.

در دوم گرم و خشک و برگش سم حیوان خصوصاً شتر و ضماد نشاره او با حنا جهت تقویت موی و درد سر و تفرق شتون که در استخوان سر است و با سفیده تخم مرغ و آرد گندم جهت استحکام مفاصل و وئی و وهن و نطول طبیخ برگ او جهت خروج مقعد مجرب و تخمش قابض و مجفف رطوبات معده و امعاء و قاطع سیلان دهان و ضماد طبیخ او با شراب که به حله قوام رسد جهت باد سرخ و نمله ساعیه و سعفه و با عسل و حنا جهت رفع آثار جلد نافع می‌باشد و قدر شربت از تخم تازه او که دانه را بیرون کنند تا یک اوقیه و از خشک او تا سه مثقال است و شکوفه او مقوی دل و دماغ و عرق او قویتر از شکوفه نارنج است.

◀ بقشوفرن

به یونانی نباتیست برگش شبیه به تره تیزک و از آن سبترتر و تند طعم و ساقش مربع و گلش شبیه به گل بادروج و تخمش مثل تخم گندنا و بیخش مدور و سیاه مایل به زردی و کوچکتر از سیب و بوی او شبیه به بوی شراب و منبتش سنگلاخها است. گرم و خشک و محلل و ملطف و مقطوع و ضماد برگش جهت جراحات عظیم و ثلیل منکوس و جذب خار و پیکان از بدن و تخمش محلل قوی و بیخش با ماءالعسل مسهل بلغم و مره السودا و قدر شربتش تا دو مثقال است.

◀ بقله یمانیه

نباتیست شبیه به کاسنی و از آن ریزه‌تر و در کنار آبها می‌روید. مایل به سرخی و بی طعم است و در تنکابن و طبرستان اشکنی گویند و ابن تلمیذ گوید تخمش شبیه به تخم بستان افروز و قسم ماده سرخ مرز است.

در دوم سرد و تر و ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذاء و مطفی حرارت غریبه و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار و ضمادش جهت جرب و حکه و اورام حاره و درد سر و جروح و قروح و ورم چشم و ثلیل و قروح باطنی و غلیان خون نافع می‌باشد و بطی الهضم و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلحش جوارشات و تخمش سرد و خشک و رادع و جهت امراض حاره و اورام شرباً و ضماداً مفید و مضر کرده و مصلحش شکر و قدر شربتش تا سه مثقال است.

◀ بقله حامضه

تره خراسانیه گویند. قسمی از حماض بزرگ ورق است، بی ساق و از برگ کرنب کوچکتر و ترش مزه و در جای نمناک می‌روید و در افعال مثل حماض و مضر عصب و مصلحش عسل است.

◀ بقله البراری

گویند مجرب است و در دست کردن انگشتی که از شاخ چپ او ساخته باشند و در دست چپ کنند، جهت رفع صرع بالخاصه موثر است و چون گوشت او را مهراً پخته و با خون او در شیشه کرده چهل روز تعفین نمایند و بگذارند تا کرهما یکدیگر را خورده یکی بماند، نیم درهم او سم قاتل است و چون با بزالبج قدری از او نفوخ کنند بیهوش می‌سازد و گویند آزموده است. خواص بول او در بول مطلق و سرگین او در اختا و شیر او در لبن مذکور است.

الباء مع الکاف:

بگا

درختیست معروف در مکه معظمه، شبیه به بشام و برگش از آن ریزه تر و ثمرش از آن ادور و آب سفیدی که از آن می‌چکد از ماندن سرخ نمی‌شود و به خلاف دمعه بشام در دوم گرم و خشک و منضج صلابات و مسواک چوب او و دمعه او جهت تقویت لثه و منع آفات دندان و خاکستر او جهت التیام قروح و برگش محلل و مدرّ و تخمش مقوی معده و جهت سرفه و اورام بلغمی و سوداوی نافع است.

بکمون

لغت فارسی و به عربی عرفج نامند از جمله یتوعات و در کنار آبها می‌روید، شبیه به درخت سماق و ساقش زیاده بر پنج عدد نمی‌شود و مایل به سرخی و شیردار و خمسه اغضان او را از این جهت گویند و برگش شبیه به برگ کاج و پیچیده و گلش سفید و در هم و تخمش شبیه به شاه دانه و او را حبّ الفقذ دانند.

در سوم گرم و خشک و مفتّح سدد احشاء و به جهت سپرز بغایت نافع و چون زن در سالی یک عدد آن را تناول نماید در آن سال حامله نشود و اگر هفت سال مداومت کند هیچ وقت حامله نشود.

بکام: حبّ الاس است.

بکاین: به هندی آزاد درخت است.

بکرشه: غوشنه است.

بکیر: به هندی خیارشبر است.

بکری: به هندی مغز است.

بکورتن: به ترکی علیق است.

بکان بیت: به هندی خشک است.

بکاپت: به هندی پنجنگشت است.

الباء مع اللّام:

بلسان

درختیست بقدر درخت سنّز و برگش شبیه به برگ سداب و از آن سفیدتر و در بوی شبیه به او و منبت او عین الشّمس توابع مصر است و در طلوع

به یونانی او را قاقالیا نامند. نباتیست مغربی و بوادی افریقیه و در طعم شبیه به انیسون و با اندک تلخی و در دوم گرم و خشک و جهت درد شکم هر شخصی و در هر زمانی مفید است.

بقله الضّب: بادرنجبویه صحرازیست.

بقله دشتی: تفاق است.

بقر

گاو است و بهترین او گوساله یکساله است که عجل نامند و بعضی او را بهتر از گوسفند سه چهار ساله می‌دانند و زرد او بهترین سایر الوان است. گوشت گاو زیاده از یک سال در دوم گرم و در سوم خشک و غلیظ و دیر هضم و مورث امراض سوداوی و بعد از هضم تام مقوی بدن و مسمن و قاطع مواد رقیق و جهت اصحاب ریاضات و فتوق نافع و سبب تعفن خون و مضرّ صاحب نقرس و مفاصل است و قاطع حیض و مسلدّ و اکنار او مورث موت فجأه و مصلح او مهراً پختن و با عسل و سرکه و ادویه حاره ملطفه مثل دارچینی خوردن و همچنین سکنجبین و شیرینیا سوای خرما موافق است و مرق او که چربی نداشته باشد با سرکه جهت صاحبان معده مراری و جگر نافع و مانع انصباب مرار به معده و امعاء و انتشار صفراس و مدرّ بول و جهت یرقان نافع و خوناب کباب بی‌چربی او جهت کشتن کرم گوش و سوختگی آتش مفید و شاخ او در دوم سرد و در سوم خشک و آشامیدن یک مثقال سوخته او با آب سرد قاطع رعاف و با شراب قاطع اسهال است و ذرور آن و سوهان کرده غیر سوخته آن جهت نرف اللّم و جلای دندان و التیام قروح نافع و سمّ سوخته او نیز همین اثر دارد و دو مثقال او با عسل جهت اخراج حبّ القرع و تقویت باه و مداومت او هر روز نیم مثقال با سکنجبین جهت دفع سپرز مؤثر و پیه او در افعال بهتر از پیه خوک و زهره او تا چهارم گرم و خشک و جهت دفع سپرز مؤثر و در معاجین جهت صاف کردن منی و آشامیدن او با عسل جهت حکّه و مرض آتشک و طلای او جهت قروح خبیثه و گزیدن عقرب و جانوران و تسکین درد زخمها و درد قضیب و فرج و غلاف خصیه و تحلیل ورم او مفید است و با بوره و طین قیمولیا جهت جرب متقرّح و برش و سبوسه سر و فرزجه آن با ادویه مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و اکتحال او با عسل جهت بیاض چشم و قطور او با شیر زنان و شیر بز جهت چرک گوش و گرانی سامعه و جراحت گوش و با مراهم جهت منع چرک زخمها و غرغره او با عسل و مالیدن در خارج جهت خنّاق و طلای او جهت قروح مقعد مفید و با نظرون و سنگ رخام جهت حزاز مفید و قضیب مجفّف سوهان کرده او را با تخم نیم برشت خوردن بغایت مبهی و بخور شاخ او جهت گریزاندن هوام و اسقاط جنین و مغز ساق او جهت تلین اورام صلبه و شقاق و بواسیر و شقیقه و استخوان سوخته او مانع زیاده شدن آکله و آشامیدن خون او بقدر یک اوقیه که گرم باشد کشته و ضمادش با آرد جو ملین اورام و ذرور خشک او جهت حبس کردن خون جراحت و منع ورم بغایت مفید و ضماد خون تازه او که با خون حیض ممزوج کرده باشند جهت نقرس و درد مفاصل

اکنحال او جهت دمعه مفید و مضر سفل و مصلحش عسل و شکر و قدر شربتیش تا سه درهم و بدلش آمله مقشتر است بقدر ثلث و گویند شکوفه حنا مثل آن و ثلث آن مورد و سدس آن هلیله سیاه است و چون روزی نیم درهم او را با نیم درهم شکر و آب گرم بنوشند و مداومت نمایند جهت قطع سیلان آب دهان و تقویت باصره بسیار مفید است.

◀ بلوط

به لغت طبرستانی دار مازی نامند و به فارسی بالوط گویند. قسمی از آن دراز و قسمی مستدیر می‌باشد و مستدیر را بهش نامند و از قسم مستطیل لذیذتر و درخت او شبیه به درخت فندق و آن شاه بلوط است و ماکول اهل بلاد و ابن تلمیذ شاه بلوط را قسمی از بلوط و بلوط را دو قسم شمرده‌اند و مؤلف مالایسع سه قسم ذکر کرده و این اصوب است و در این صورت شاه بلوط نیز از اقسام اوست و مستطیل نیز دو قسم می‌باشد یکی ماکول و دیگری با مرارت و غیر ماکول چنانکه در دیلم و طبرستان مشاهده شده است.

و امین الدوله از محمد بن احمد و او از جالینوس ذکر کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یک سال بلوط بار می‌دهد و یک سال عفص و شیرین ماکول او در اول سرد و در دوم خشک و نایب مناب عفص است و قابض و مغلظ و حابس اسهال مزمن و نفث اللم و نرف اللم می‌باشد و جهت سحج و سلس البول و تقطیر البول و قرحه امعاء و خفقان و غثیان که از فم معده باشد نافع و ضماد او با پیه خوک نمکسود جهت ورم حالب و اورام بلغمی و سوخته او جهت قلاع و قروح ساعیه و حمل او جهت قطع سیلان رحم نافع است و نان او ثقیل و مصدع و موکد سودا و مسدد و مصلحش سکنجبین و قند و قدر شربتیش از یک مثقال تا پانزده مثقال و بدلش خرنوب نبطی است و درخت بلوط را جمیع اجزاء بارد و یابس است و ریشه‌های باریک او یابس تر و در قطع سیلان رحم و امثال آن نافع و برگ او جهت التیام جراحت تازه و خاکستر چوب او جالی دندان و جهت آکله مفید است و چون بلوط را با نیم وزن او کندر و روغن زیتون سرشته و مداومت شرب او کنند، قاطع سلس البول و بول فراش و ادرار مذی و منی و مجفف نار فارسی و مجرب دانسته‌اند و آبی که در حین سوختن چوب بلوط ظاهر می‌گردد، جهت خضاب ابرو بهتر از خطاط است و جفت البلوط که پوست رقیق اوست و بر مغز او ملاصق است، مجفف قوی و رادع و جهت جراحات و حبس سیلان خون و رطوبات شرباً و ضماداً و جهت فتق ضماداً نافع و بدلش گلنار است و گویند پوست انار و مورد بالسویه بدل اوست.

و قدر شربتیش یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال و شاه بلوط با اندک حرارت و قبض و بیس او کمتر از بلوط است و غذائیت او غالب و با قوه جالیه و مسمن بدن و موکد پیه کرده و مشوی او با اشربه مبهی و مهییج باه و مقوی بدن و جهت رفع سموم بغایت مؤثر و در سایر خواص ضعیفتر از بلوط و نفاخ و اقسام بلوط مضر حلق و سینه است و مصلح او بزر حدقوقی و شکر و سکنجبین است و چون پوست درخت او را مهراً

شعرای یمانی ساق درختها را شکافته آبهای آن که مثل صمغ منجمد می‌شود، روغن بلسان است.

و مؤلف تذکره ساکن مصر می‌فرماید که بالفعل معدوم است و از چوب بشام و سایر اجزا می‌سازند و به دستور بجای حب بلسان ثمر بشام را عطاران می‌فروشند. ضماد برگش جهت گزیدن عقرب و طیبخ و جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظه و قطور مطبوخ او جهت درد گوش و ضماد بیخ درخت مذکور که سوزانیده باشند با سرکه جهت ثالیل و مرتبای پوست تازه او با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبت آن نافع و چون شاخ و برگ آن را پخته و آب آن را با روغن بجوشانند قائم مقام روغن است و خواص حب و عود و دهن او در مقام خود گفته می‌شود.

◀ بلبوس

لغت یونانی است و به فارسی زیر و تلخه پیاز نامند و به عربی بصل الذئب و آن پیاز توبرتو نیست، بلکه مثل یک دانه سیر و پوست او سیاه و منتسج و برگش مثل برگ پیاز و عریض تر از آن و در طعم و بوی شبیه به پیاز و به ترکی داغ سوغانی و در لرستان نرم طرم نامند و بیخش از باران بزرگ می‌شود و اندک تلخ و مایل به شیرینی و از ماکولات است.

و ابن تلمیذ گوید که مثل پیاز است و کوچک و مطاول و رنگش ارغوانی و زنان از آن گلگونه می‌سازند و چون تخم مرغ را با او بجوشانند مثل روناس رنگ می‌کند و به پیاز نرگس شبیه و برگش مثل کراث و گلش شبیه به بنفشه و طعمش با حلاوت است.

در اول سوم گرم و خشک و گویند در آخر اول خشک است و مهییج باه و جالی و جاذب خون به ظاهر جلد و مسمن و ضماد برگ او بر کمر و حوالی قضیب جهت تقویت باه و به دستور جهت التوای عصب و کوفتگی استخوان و با عسل جهت تقویت بدن که سست شده باشد و گزیدن سگ دیوانه و با فلفل جهت درد معده و با زرده تخم مرغ جهت کمنه تحت چشم و با ادویه مناسبه جهت ثالیل مسماریه و با سکنجبین جهت بطور لبئی و با آرد جو جهت شکاف عضل و ناخن مجرب است و با خائق اللمر جهت کلف و بهق و آثار قروح و با سرکه جهت غرب و طلای پخته او در زیر خاکستر با بوره ارمنی جهت نخاله سر و زخمهای تازه و حمل او جهت اخراج جنین و مشیمه نافع و موکد خلط و مضر عصب و مورث مغص و مصلحش کاسنی و شیر تازه با عسل و ترشی او که در سرکه پرورده کنند، محرک باه مرطوبین و مشهی طعام است.

◀ بلیج

ثمر درخت هندی است مایل به استداره و بزرگتر از عفص شبیه به هلیله چینی و پوست او رقیق تر است از پوست هلیله و مستعمل پوست اوست. در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک و ملطف و قابض و مقوی معده و اشتها و بالخاصیه مسهل سودا و بالطبع مسهل صفرا و قاطع رطوبات و صداع و بخارات و جهت بواسیر و بوداده او جهت اسهال مزمن نافع و

بل

به لغت هندی اسم خیار هندی است. بزرگتر از خیار کبر و تخم او تلخ و مغزش چرب و پوست ثمرش سیاه و اندرون او سفید مایل به زردی و مستعمل تخم اوست.

در آخر دوم گرم و خشک و با قوه قابضه و مقوی احشاء و محلل صلابات عصب و جهت فالج و لقوه و سایر امراض بلغمی و بواسیر و ریاح و رطوبات غریبه و با جوارشات جهت تحلیل ریاح بواسیر و غیر آن نافع و قابض طبع و مبهی و بخور او جهت بواسیر بسیار مفید است. و قدر شربتیش تا یک مثقال و مصدع محرورین و مصلحش گشنیز است و مؤلف اختیارات بدیعی بل و شل و قل را اجزای یک ثمره دانسته و نه آنچنان است.

بلادر

لغت هندیست و به عربی حب الفهم و ثمرالفهم نامند. بار درختی است شبیه به شاه بلوط و پهن و مستدیر و سیاه و مغزش بنفش و در درون او مثل مغز بادام و شیرین و مابین پوست و مغز او مملو از رطوبت سیاه غلیظ است که عسل بلادر نامند و درخت او بقدر درخت گردکان و برگش عریض و اغبر و تندبو و خوابیدن در سایه او باعث سکر و سبات و عسل بلادر در چهارم گرم و خشک و پوست او در دوم و مغز او در سوم گرم و در اول خشک و بی مضرت و مبهی و مهیج باه و عسل او را مخلوط به روغن گاو باید استعمال نمود و محلل و مسخن و ملطف و مقرح جلد و جهت امراض بارده دماغی و عصبانی و رطوبی و تقویت حفظ و رهن و رفع رطوبات و ریاح و تقویت اعصاب و رفع سلس البول و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و خدر و اختلاج و قطع ثالیل و وسم و سایر آثار جلد نافع و مضر محرور و محرق خون و مورث بیوست دماغ و جوشش دهان و بدن و جنون و سرسام و مالیخولیا می باشد و مصلحش روغن گردکان و مغز گردکان تازه و ماء الشعیر و دوغ و هندوانه و دو مثقال او کشنده است و قدر شربتیش از ربع درهم است تا نیم درهم و بدلش پنج وزن او فندق و ربع آن روغن بلسان و سدس او نطف است و اکتحال او در چشم چهار پایان مورث بیاض چشم و رافع آن خربق و ضماد او با ادویه مناسبه غیر مقرحه جهت جمیع امراض بارده نافع و بخور او زایل کننده بواسیر است و مسقط دانه اوست و پوست بلادر مبهی و جهت حفظ سیاهی مو بغایت مؤثر است خصوصاً هرگاه با روغن بطم تدبیر او کرده باشند.

بلسکی

نباتیست پرشاخ و خشن و مربع و ساق و شاخه های او دراز و برگش متفرق و شبیه به برگ روناس و مایل به استداره و گلش سفید و تخمش صلب و مدور و میان او مایل به کجی و چوپانان شیر را به او صاف می-

پخته و یک شب بر موی کماد کنند و بعد از آن با طین قیمولیا شسته باشند، بغایت موی را سیاه کند و جفت شاه بلوط در سمیت مثل پوست شلتوک است.

بلوط الارض

اسمیست مشترک بر کمادزیوس و بر بیخ نباتی که برگش مثل برگ کاسنی عریض و منبت او ریگزارها و تحت کولان که نوع نر اسل است و او جدوار سفید اندلسی است و طعم او شیرین و با اندک تلخی. در دوم گرم و در اول خشک و قاطع فضول و مفتح سده اعضای باطنی و مدر بول و حیض و رافع علل سپرز می باشد و ضمادش جهت پاک کردن زخمهای متعفن و گوشت زیاد و منع زیادتی قروح نافع و قدر شربتیش از یک درهم تا سه درهم می باشد.

بلوطی

نباتیست برگش شبیه به برگ شیر و سیاه لون و بدبو و شاخه های او مربع و سیاه و بر شاخ و برگش چیزی شبیه به پشم و گلش مدور و زرد و اغبر است. گرم و محلل و ضماد برگ او با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و پخته او در زیر خاکستر جهت نواصیر مجرب دانسته اند و با عسل جهت پاک کردن زخمها نافع و در افعال قائم مقام فراسیون و بدل او دو وزن او فراسیون است.

بلح

به حاء مهمله ثمر درخت خرماست که سبز بوده، زرد مایل به شیرینی نشده باشد و غوره خرما نامند و داخل اکثر طیوب می کنند. در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و با عطریت و قابض و مقوی معده و جگر و قاطع قی صفراوی و اسهال مزمن و ادرار بول و سیلان رحم و خون بواسیر و مقوی لته و ضماد او ملصق جراحات تازه و مقوی عصب مسترخی و خوشبو کننده عرق و مداومت اکل او قاطع جذام و مضر شش و سینه و موگد خلط غلیظ و موگد ریاح و مصلحش عسل و شربت خشخاش و بنفشه مربا و قدر شربتیش دو درهم است و جزو اعظم سک و رامک است و چون آب او را با آب غوره بجوشانند تا غلیظ شود و در چشم کشند جهت قطع دمعه و جرب و سلاق مجرب است.

بلحته

به حاء مهمله به لغت مغربی گیاهی است که بر روی زمین منبسط می شود و شاخه های او باریک و سرخ به هم پیچیده شبیه به پیچیدن کرهها به یکدیگر و بر روی زمین مثل دایره مستدیر می شود و گلش سرخ و سفید است. گرم و خشک و مقطع و محلل و غرغره عصاره او و طبیح او جهت اخراج زلوی که در حلق مانده باشد نافع است و خوردن او در طب مستعمل نیست و ضماد او محلل قویست.

- بلد: به هندی بقر است.
- بل: به هندی ثمر اشجار است.
- بلوت: به ترکی اسفنج است.
- بلاغ اودی: به ترکی حرف الماء است.
- بل شیرین: به شیرازی طرائث است.
- پلنگ: اسم فارسی ببر است.
- بلاخوار: به لغت تنکابن جوشیصاصت.
- بلهیم: به لغت دیلمی غالیس است.
- الباء مع النون:

بنفسج

معرب از بنفشه فارسیست و به عربی فرفیر نامند و به یونانی ابرو و در اول سرد و در دوم تر است و گویند در اول سرد و تر است و بعضی در اول گرم و تر دانسته‌اند. مسهل صفرا و مسکن عطش و حدت خون و حمیات و خفقان و غشی و منوم و محلل اورام لطیف و جهت صداع حار و سرفه و خشونت سینه و حلق و حرقة مثانه و بول و درد گرده و احتباس بول و ذات الجنب و خناق و ذات الریه و صرع اطفال و نزلات و زکام نافع می‌باشد و چند روز مداومت نمودن دو درهم تا چهار درهم با آب سرد جهت رفع اسهال صفراوی لذاع مجرب است و سه مثقال ساییده او با شیرخشت و شکر و امثال او مسهل سریع‌العمل و سرشته او با شیره گلقتند جهت تبهای مرکبه بیعدیل و گویند گل تازه او فاذهر سموم حیوانات است و نطول طبیخ او جهت رفع بیوست دماغ و اعضاء و ضماد او جهت صداع حار و اورام حاره و شقاق و درد مقعد مفید و اکتار او مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و غثیان و التهاب در تبهای حاره و مصلحش اندکی از انیسون و بدلس نیلوفر و برگ خبازی و در سعال گل گاوزبان است.

و قدر شربت از جرم او تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و خوردن آب برگ او با ثلث او شکر جهت خروج مقعد اطفال بغایت موثر و ضماد او جهت اورام حاره و التهاب معده و چشم و نتو مقعد و نرم کردن اعصاب و جرب صفراوی و حکه بیعدیل است و روغن بنفشه سرد و تر و منوم و جهت جرب و جراحت جلد و خشکی دماغ و سینه و سرفه و ریختن مو و نرم کردن اعصاب و مفاصل و حفظ صحت ناخن و مکرر آشامیدن دو درهم او بعد از تعریق در حمام جهت ضیق‌النفس نافع و ضماد او با موم بر سینه اطفال جهت سعال بغایت موثر و قطور او در احلیل جهت حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط او جهت درد سرحار و بیخوابی مفید و بدلس روغن نیلوفر است و تدهین او بر ناف جهت رفع سعال مجرب است و چون اسفنج را با پنبه به روغن بنفشه آلوده بر مقعد ضماد نمایند در تنویم عدیل ندارد و طریق گرفتن روغن او یکی آنکه با کنجد مقشر و با بادام مقشر که در کیسه کرباسی کرده و مکرر بمالند و خشک کنند تا مغز بادام و کنجد رنگین گردد پس آن را کوبیده روغن بگیرند و دیگر آنکه گل بنفشه را در روغن کنجد بقدر هر رطلی سی

کنند و لهذا مصفی الرعاه نیز خوانند. مرکب القوی و حرارت و بیوست او غالب و ملطف و پنج درهم از جرم او و به دستور نیم اوقیه از عصاره او جهت گزیدن افعی و رتیلا نافع و قطور عصاره و آب مطبوخ او با روغن گل جهت درد گوش و ضمادش با پیه خوک جهت ابتدای خنازیر مفید است.

بلبل

مرغی است معروف بقدر عصفوری و خوش الحان. در سوم گرم و خشک و بغایت محرک باه خصوصاً بیضه و مغز او و سرگین او بسیار جالی و با قبض و ضمادش جهت رنگ رخسار و ازاله کلف و شعر زاید اجفان و حمول او جهت اخراج جنین مؤثر و خاکستر پر او جهت التیام جراحت و خوردن خون گرم او جهت تصفیه صوت و شش مفید است.

بلور

به لام مشدده مفتوح سنگی است سفید و شفاف و سست و به فارسی بلور نامند. اکتحال او جهت بیاض و سبل و جرب و تعلیق او جهت ارتعاش اطفال و از خواب جستن مؤثر است.

بلوط الملک: شاه بلوط است و در بلوط مذکور شد.

بلسن: عدس است.

بلبس: به عربی طین ایض است.

بلوسیطون: گلنار است.

بلنجمشک: به جیم و کاف فرنجمشک است.

بلنطس: به لغت اندلس بقله یمانیه است.

بلسامن: به یونانی اسم بلسان است.

بلسیقی: به یونانی حرف بابلی است.

بلاسقین: به لغت بربری حرف بریست.

بلار: عرطنیثا است.

بلمون و بکمون: به فارسی اسم عرفج است.

بلطاون: بقله یمانیه است به لغت یونانی.

بلبوسا: سورنجان است.

بلواسه: شقراق است.

بلارج: لقلق است.

بلایس: به سریانی بلبوس است.

بلخیه: به خاء معجمه بهرامج است.

بلنجاسف: برنجاسف است.

پل: به هندی بزر بقله الحمقاء است.

بلهر: به لغت هندی باقلی است.

پلپلمور: به لغت هندی فلفلمویه است.

بلاده: به هندی بلادر است.

بلی: به هندی سنور است.

گل مایل به زردی و قسم سفید را گلش سفید و مستعمل در شرب سفید اوست و بعد از یک سال قوتش کم می‌شود و اقسام او سرد و خشکند. سیاه او در چهارم و سرخ او در آخر سوم و سفید آن در اول سوم و مخدر و منوم و مانع سیلان رحم و رطوبات و مقوی اعضاء و مانع نزلات و رادع و مجفف و مسکن صداع مزمن و ضربان مفاصل و نقرس و عرق النساء و ضماد عصاره او با آرد جو جهت اورام حاره و درد گوش و چشم و با شراب جهت نقرس و ورم خصیه و پستان و طلای او بعد از کندن موی مانع رویدن او به شرط تکرار و مطبوخ او به سرکه و با ثلث او افیون مجفف قروح و طلای رماد او با دارچینی و زنجبیل و عسل بهترین ادویه درد معده و شرب و بخور او قاطع نرف الدم و قتیله او با انجیر بهترین ادویه بواسیر و امراض مقعد است و چون برگ و شاخ تازه سبز او را در عساید طبخ دهند بغایت مسمن اما باعث اختلال عقل تا دو سه روز می‌شود و خوردن سه چهار عدد برگ او با شراب رافع تبی که با حرارت و رطوبت باشد و بخور او جهت جرب دست نافع و شش قیراط او جهت نفث الدم و سرفه و ضماد برگش جهت آکله استخوان و طلای پخته او با زرده تخم مرغ یا پیه جهت درد مقعد و کنج ران و خصیه نافع و با آرد باقلی جهت منع بزرگ شدن پستان و خصیه و با عسل جهت درد خصیه و فرزجه او جهت قروح رحم و رطوبات او مفید و بزرالبنج جهت سرفه و نزله و نفث الدم و تسمین بدن و با ماءالعسل و نیم وزن او خشخاش جهت منع ادرار حیض و نرف الدم سایر اعضاء و با افیون جهت رفع بیخوابی و سنون با قطران جهت درد دندان و تاكل او و بخورش جهت کرم دندان و مضمضه طبیح او و طبیح بیخ او جهت درد دندان و ضمادش جهت درد جگر مزمن نافع است و قدر شربتش از سفید او از شش قیراط تا نیم مثقال و از سرخ او تا شش قیراط و از سیاه او چهار قیراط و قدر چهار درهم او کشنده است و بدلش افیون و مورث سدر و دوار و خنق و جنون و مصلحش عسل و انیسون است و روغن او که بزرالبنج سفید را کوبیده با آب خمیر کرده در آفتاب اندک خشک کرده افشرده باشند تدهین او جهت قروح صفراوی سر و جرب و حگه و سعوط او جهت رفع بیخوابی و درد سر حار و قطورش جهت درد گوش و حملش جهت صلابت رحم نافع است و چون بزرالبنج را با نصف او تخم کاهو و ثلث او خشخاش کوبیده روغن بگیرند در منافع تریاق سرسام و مالیحولیا و وسواس و تندی نفس است شرباً و تدهیناً و سعوطاً.

بندق

معرب از فندق فارسیست و به عربی جلوز نامند. در آخر اول گرم و در اول خشک و مبهی و مقوی امعاء خصوصاً معای صائم و زیاد کننده جوهر دماغ و قلیل غذا و یک اوقیه او با ماءالعسل جهت سرفه مزمن و بو داده او با اندک فلفل منضج نزله بارد و موافق سینه و شش و با انیسون جهت خفقان و هزال کلیه و حرقةالبول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب نافع است و ضماد سوخته او با پیه خرس و پیه خوک جهت داءالتعلب و با روغن زیتون چون بر یافوخ اطفال بمالند جهت رفع ازرقی چشم اطفال

مثقال کنند و بعد از هر چند یوم صاف نموده بنفشه را تازه کنند تا رنگ و بوی بنفشه را بردارد.

بنطافلن

اسم یونانی و به معنی ذوخمسه اوراق است و غیر اثلث است که به فارسی پنجگشت نامند و به یونانی بنطاروقطران نامند و به معنی ذوخمسه اصابع است و بنطافلن نباتیست شبیه به پنجگشت و شاخه‌های او باریکتر و بقدر شبیری و برگش شبیه به برگ نعناع و در هر شاخه پنج عدد و طرفین برگ او مثل آره و گلش مابین سفیدی و زردی به خلاف اثلث که گلش مایل به سرخی و ازرق است و برگش شبیه به برگ زیتون و از آن ریزه تر و چون به دست بمالند بوی او با عطریت شبیه به بسباسه و نبات او قریب به درخت انار و نبات بنطافلن بقدر او نمی‌شود و شاخه‌های او به صلابت شاخه‌های اثلث نیست و ثمری ندارد و اثلث را بزری بقدر فلفل می‌باشد و منبت هر دو نزدیک آبهاست و بیخ بنطافلن مایل به سرخی و طویل و غلیظ و کثیرالمنفعه است و جمیع اجزای او در حرارت قریب الاعتدال و در سوم خشک و بعضی در دوم گرم دانسته‌اند. مجفف قوی و بیلذع و حدث و محلل و تریاق سموم ادویه قتاله و عصاره بیخ او جهت اسهال و درد جگر و شش و قرحة امعاء و مفاصل و عرق النساء و صرع مفید است و غرغره او جهت خشونت حلق و درد دندان مجرب دانسته‌اند و ضمادش جهت منع زیادتی قروح خبیثه و طلای مطبوخ او به سرکه جهت خنازیر و اورام صلبه و حمره و داخس و بواسیر که دانه او ظاهر باشد و جرب نافع و سه مثقال عصاره بیخ او جهت سموم ادویه و تا دو مثقال از برگ او با ماءالعسل جهت تب ربع و غب غیر خالص و تب بلغمی و مداومت شرب نه قیراط عصاره برگ او جهت یرقان مجرب است و آشامیدن و ضماد نمودن او جهت قطع نرف الدم ظاهری و باطنی و تضمید او جهت قیله امعاء و با نمک و عسل جهت جراحات و نواصیر و داخس و ذرور او جهت التیام جراحات بغایت مفید و افتراش او باعث تقلیل احتلام و سعوط او جهت خدر اسب و چهارپایان که بعد از سعوط آن مقدار حرکت دهند که عرق کند مجرب یافته‌اند و مضر معده و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش در تریاق اسقولوجندریون و در صرع زمرد است و چون برگ چهار عدد شاخ آن را جهت تب ربع و برگ سه شاخ او را جهت غب و دو شاخ او جهت بلغمی و یک شاخ جهت تب یومی بنوشند بالخاصیه رفع می‌نماید و چون یک ماه هر روز برگ یک شاخ آن را بخورند صرع مزمن را دفع کند.

بنج

به لغت دیلمی کیچک گویند چه غلاف او شبیه است به قفیز کوچکی و آن نباتی است برگش شبیه به برگ بادرنجبویه و غلیظ و مشقق الأطراف و ساقش غلیظ و مانند پشم چیزی بر او ظاهر و ثمرش غلافهای مترکم در تحت اوراق شبیه به گل انار و مملو از تخمی غیر مدور شبیه به حلبه و بسیار از آن کوچکتر و قسم سیاه را گلش بنفش می‌باشد و قسم سرخ را

است و در آس مشروح گشته. در اول گرم و خشک و با عطریت و مقوی معده و جگر و دماغ و قاطع اسهال صفاوی و غثیان و مدر بول و مبهی و جهت طحال و تجفیف رطوبات نافع و طلای او مانع عرق و خوشبو کننده او و قاطع رایحه نوره و منقی جلد و رطوبات تحت او و قدر شربتش تا پنج درهم است و بدلس آس است.

بنقه

دانه ایست شبیه به عدس و از آن بالیده تر و به شیرازی مشو گویند قسمی از خلر و به سفیدی و تدویر او نیست. سرد و خشک به اعتدال و قابض و در خواص مانند عدس و ضمادش جهت فتق و اسهال و ذرور او جهت قروح ساعیه نافع و اکثار او مولد سودا و مصلحش روغن است.

بنات وردان

حیوانیست سرخ لون و پر او رقیق و در حمام و قریب آبها و جاهای متعفن می باشد و بیضه او شبیه به لوبیا است.

در دوم گرم و خشک و محلل و مجفف و آشامیدن سوخته او تا یک مثقال و نیم با عسل جهت احتباس بول و رفع سموم و اسقاط نمودن جنین و عسرالنفس و حرقة البول و درد رحم نافع است و قطور مطبوخ جوف او به روغن زیتون جهت درد گوش و به اضافه موم و زرده تخم مرغ جهت درد رحم و گرده و احتباس بول ضماداً بغایت مفید و چون آن را با قردمانا و اندکی از فسافس که به فارسی ساس گویند با روغن زیتون بجوشانند تا مهراً گردد جهت بواسیر و امراض مقعد گویند مجرب است و با انجیر جهت قروح ساعیه نافع و بیضه او در رفع قروح مذکور بیهیجلی می باشد و خوردن او با ماکولات مورث برص و دود زرنیخ و نوشادر باعث گریزانیدن او است.

بن: به سکون نون اسم مری است.

بن: به تشدید نون به لغت یمن اسم قهوه است

بن: به فتح با و سکون نون به لغت فارسی اسم حبه الخضرا است.

بنتمه: به لغت اندلس خرفطان است.

بنیر: سپستان است.

بنج جبلی و رومی: شوکران است.

بنفسج الکلاب: شابانج است.

بنات الرعد: فطر است.

بنات النار: انجره است.

بنجشکروزان: اسم فارسی لسان العصافیر است.

بنطرون: به یونانی بورق است.

بنات الشیخ: هدبه است.

بناست: به لغت فارسی علك البطم است.

بنومر تلخه: اسم فارس عدس المر است.

پنجنگشت: به فارسی اسم اثلث است.

شیرخوار و سرخی مو بغایت موثر و آشامیدن او با انجیر و سداب بعد از طعام جهت سموم اغذیه و با شکر و عسل جهت سرفه مفید و گذاشتن دانه او در چهار رکن خانه و همچنین نگاهداشتن او با خود مانع گزیدن عقرب و مولد ریاح و اغلظ مغزها و مضر معده و مهیج قی و مصلحش ماء العسل و فایند و سکنجبین و جلاب و بدلس مغز گردکان و حب الصنوبر می باشد.

و قدر شربتش تا بیست درهم و چکانیدن مضموع او در چشم جهت طرفه و پوست سبز او بغایت قابض و دو دانگ او حابس اسهال کهنه و جفت او به دستور که پوست ملاصق مغز است و روغن او گرم و خشک و جهت سرفه بارد و درد سینه و جگر که از برودت باشد و تدهین او جهت گزیدن عقرب و رتیلا نافع و مضر معده و مصلحش پیه است.

بندق هندی

رنه است و آن دانه ایست بقدر فندق و پوست صیقلی و صلب و با رقت و شفاف و تیره رنگ مایل به اندک سبزی و مغز او سفید مایل به زردی. در آخر دوم گرم و خشک و مقوی هاضمه و معده و اعصاب و اعضای مسترخیه و جگر شرباً و ضماد او قاطع رطوبات و نزلات و جهت فالج و لقوه و هیضه و صرع و ریاح غلیظه نافع و مداومت او بغایت مهیج باه مایوسین و عصاره او مسهل سودا و بلغم و زرداب و صفرای جمیع بدن بی اکرایی حتی اینکه باعث رفع برص و کلف و نمش و یرقان می گردد و هیجده قیراط او با شراب یا سکنجبین رافع قولنج و یک مثقال پوست او جهت گزیدن عقرب و رتیلا شرباً و ضماداً مفید است و جهت تب ربع و اسهال و هیضه شرباً و جهت صداع و شقیقه و ریح و سبل و غشاه و لقوه و فالج و سدر و ریح الخشم که عبارت از بطلان شم است سعوطاً بقدر فلفل و بخور پوست ملاصق مغز او جهت جنون و ام الصبیان و ضماد او با سرکه جهت خنازیر و ریاح کمر و پشت و صرع اطفال نافع می باشد و اکتحال طیبخ او با سرمه جهت رفع احوالی و نزول آب و دو درهم از بیخ درخت او جهت ذات الجنب بارد و ربو و سرفه و نفث الدم و فرزجه و مغز او جهت اخراج جنین و احتباس حیض و یک درهم او جهت درد رحم مجرب است.

و قدر شربتش از نیم مثقال است تا یک درهم و چون در هر مثقال او نیم دانگ محموده داخل کنند در اسهال بغایت سریع الأثر گردد و هرگاه دو درهم او را کوبیده در سکنجبین یا جلاب مدتی خیسانیده پس آن سکنجبین را با عدس یا جو مقشر و گوشت مرغ طیبخ بلیغ داده مرق او را با قدری سقمونیا بنوشند، باعث اخراج اخلاط مختلفه می گردد و در انتفاع بیهیجلی است.

بنک

پوست درختی است خوشبو شبیه به پوست درخت توت و گویند پوست درخت امغیلان یمنی است و اکثر را اعتقاد آنکه بنک آس یمنی و هندی

و قدر شربتش تا یک مثقال و نیم و بدلش دو وزن او بهمین سفید و گویند به وزنش وج و در تریاقیت نیم وزن او زرنباد و زراوند طویل است.

◀ پوش دربندی

قرصی است متخلخل، از نباتی ترتیب می‌دهند و نبات او بقدر شجری برگش مثل برگ حنا و تخمش مدور و از شاه دانه کوچکتر و مایل به زردی. در دوم سرد و رادع و ملین و طلای او جهت اورام حاره و تحلیل و منع زیادتی آن و اوجاع حاره و نقرس و رمه و صداع نافع و بدلش شیاف مامینا و حضض است.

◀ بونیون

به یونانی نباتیست ساقش بقدر انگشت و برگش شبیه به برگ کرفس و لطیفتر از آن و گلش شبیه به گل شبت و تخمش ریزه و خوشبو می‌باشد. در دوم گرم و خشک و تند و جالی و مفتح و محلل ریح و مغص و مدرّ یول و مسقط مشیمه و کرم شکم است و مستعمل برگ و تخم و عصاره او، جهت گرده و مئانه و سپرز نافع خصوصاً با ماءالعسل و ضماد او با شراب و نمک جهت خنازیر و حمل و جهت اخراج کرم امعاء مفید و مصراع و مغنی و مصلحش عناب و شیر تازه و قدر شربتش تا یک مثقال و از تخمش نیم مثقال و بدلش کندر است.

◀ بولا مونیون

به یونانی قسمی از مخلصه است و گیاه او مابین درخت و حشیش و شاخ او باریک و بسیار شعبه و برگش از برگ سداب اندک بزرگتر و بر اطراف شاخه‌های او چیزی مستدیر و کوچک و در آن تخم سیاه و بیخ شبیه به درونج و سفید و دراز و با صلابت و تلخ و منبت او زمینهای درشت و کوهسار و مستعمل بیخ اوست.

در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و مجفف و جهت درد ورک و قرحه امعاء و با سرکه جهت صلابت سپرز و با شراب جهت گزیدن هوام و با آب جهت عسرالبول و عرق النساء و با شیر تازه جهت تغتیب حصاه نافع و سه قیراط او را چون ناشتا بنوشند هرگز او را عقرب نگزد مگر آنکه عقربی را بکشد پس ثانیاً تناول نماید و تعلیق او مانع گزیدن عقرب و مضغ او جهت درد دندان بارد نافع و ضماد او بر انثیان محلل ریح آن و قدر شربتش تا یک مثقال و مضرّ معده و مصلحش عناب و بدلش پادزهر است.

◀ بورق

به فارسی بوره نامند و آن نمکیست که از احجار شوره ناک متولد می‌شود و اقسام می‌باشد، سرخ آن را نظرون و سفید سبک پر سوراخ را ارمنی و بسیار سبک شبیه به کف مایل به بنفشی و صلب او را افریقی و زبدی و سفید سنگین را بورق الصنّاعه نامند و معمول زرگران است و اغبر او را

بنطارقطان: اسم یونانی و به معنی ذوخمسه اصابع است و بنطافلن را نیز به این اسم خوانند.

بندواش: به لغت تنکابن ثیل است.

بنطاطلوس: به یونانی بنطافلن است و به معنی ذوخمسه اقسام می‌باشد.

بنطاطانیس: یونانی و به معنی ذوخمسه اجنحه و اسم بنطافلن است.

بنکارعلا: اسم سریانی بسفایج است.

بنکن: اسم هندی بادنجان است.

بنوسا: اسم هندی بنفسج است.

بنولی: اسم هندی حب القطن است.

بندا: اسم هندی مرز است.

پنیرمایه: اسم فارسی انفخه است.

پنیرک: اسم فارسی خبازیست.

پنیر: به فارسی جبن است.

پنیر خرما: به فارسی جماز است.

پنبه: به فارسی قطن است.

پنبه دانه: به فارسی حب القطن است.

بنفشه سک: اسم فارسی شابانج است.

پنبوق: اسم ترکی قطن است.

پنبه کهنه: اسم فارسی قطن است.

بنک: اسم فارسی قنب است و به هندی خار مگیلان را به این اسم نامند.

پنیرک بستانی: اسم فارسی ملوخیا است.

بنکو: به شیرازی بزرقطونا است.

پنهی: اسم هندی اوسپند است.

بنکره: به هندی حضض است.

پندری: به هندی ساق است.

پنروجن: به هندی طباشیر است.

پندتگر: به هندی اسارون است.

الباء مع الواو:

◀ بوزیدان

بیخیست سفید و اطول از انگشتی و صلب و مخطط و با خشونت و به عربی مستعجل نامند و آن نوعی از مستعجل است و فرق میان دو نوع آن خطوط کثیره بوزیدان است به خلاف مستعجل که عديم الخطوط است و می‌گویند لعبه بربريست و فرق میان هر دو حلاوت بوزیدان است و لعبه گره دار و شبیه به سورنجان است. در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مبّهی و محرک جماع و بالخاصیه مهسل زرداب و ملطف و تریاق سموم بارده و مسمن و مفتح سده جگر و سپرز و منقی معده و عصب و مسقط جنین می‌باشد و جهت استسقاء و رفع کرم معده و اذاله اخلاط غلیظه و درد مفاصل و نقرس و با قردهمانا جهت بواسیر نافع و مضرّ انثیان و مصلحش عسل و خردل است.

◀ بول

از جمیع حیوانات گرم و خشک و جالیست و تفاوت به حسب امزجه مختلفه است و بول انسان اعدل از سایر و بعد از آن بول شتر و گاو است و چون هر بولی را بجوشانند تا غلیظ شود و منعقد گردد جهت قروح خبیثه و نواصیر و اندمال و تجفیف بیعدیل است و بول انسان جهت قروح عمیق و رطبه و ساعیه و حکّه و جرب و چرک و حزاز و سعال و آبله و منع زیادتی خبیثه و بثور پر آب که در سر به هم می‌رسد مجرب است و با بوره سرخ جهت گزیدن سگ دیوانه که موضع لذع را بشویند و داء الثعلب و برص و تقشر جلد و آشامیدن او جهت رفع فساد هوا و گزیدن جانوران و سموم مأكوله نافع می‌باشد و مداومت او هر صباح بقدر دو کف جهت رفع سپرز بیعدیل و شستن مقعد با بول گرم جهت ورم آن و در مرض آتشک شستن موی با او مانع ریختن و تساقط اوست و حفته او جهت مغص و حمل ثفل بول با روغن حنا جهت درد رحم و قطور او جهت کرم گوش خصوصاً که در پوست انار گرم کرده باشند و با روغنهای گرم چکانیده و اکتحال او جهت غرب و رمد و ظلمت باصره و مطبوخ او در ظرف مس با عسل جهت قلع بیاض که از قرحه به هم رسیده باشد و ضماد خاکستر رز که با بول خمیر شده جهت قطع نرف الدم اعضاء مفید و آشامیدن بول طفل نابالغ جهت عسرالنفس انتصابی و طلای کف او جهت ثلایل موثر است و بول گاو ماده بغایت جالی و جهت قروح اطفال و نواصیر و از گاو نر جهت درد معده بارده و بواسیر و با مرصاف جهت درد گوش و با سرکه جهت درد دندان و شستن عضو با خردل جهت خدر مجرب دانسته‌اند و بول خوک جهت قلع بیاض عین و ریزانیدن سنگ کرده و مثانه بغایت بیعدیل است و بول خر جهت درد کرده و بول بز با سنبل الطیب که هر روز قدر بول چهل مثقال باشد جهت استسقای لحمی و قطور او جهت درد گوش و طلای بول سگ جهت ثلایل و بول شتر جهت ورم جگر و سده او و استسقاء لحمی و قطور او جهت درد گوش و صلابت سپرز و تقویت باه و امراض بارده احشاء و قطور او جهت جراحی گوش نافع می‌باشد و بول جامیش با مرصاف و صبر زرد جهت درد گوش بارد مجرب است.

بولا: به سریانی باقلی است.

بولودیون: به رومی سرخس است.

بوطاموقیطن: به یونانی سلق الماء است.

بولوطرنجون: به یونانی پرسیاوشان است.

بوصیرا: قلومس است.

بولوسیون: به یونانی لبلاب سیاه است.

بوقی: قنطوریون غلیظ است.

بولوقیمن: به یونانی قرصنه است.

بولغلصن: به یونانی لسان الثور است.

بوت: به یونانی درختی است ثمرش شبیه به زعرور و ظاهراً درخت کندش طبری باشد.

بورق الخبازین و سفید رقیق کف مانند غیر صلب را رومی گویند و مصنوع او یکی از درخت غرب است که طبیخ آن را غلیظ کرده قرص می‌سازند و این بسیار خفیف و سفید مایل به سیاهی و غیر مالح است و مسمی به بورق الغرب و یکی از زجاج و قلعی است که بالسئویه ساییده باشند به آب قلعی تسقیه می‌کنند و بعد از تسقیه در آب مذکور می‌جوشانند تا به حد احتراق رسد و این با رزانت است و تنکار از این قسم به عمل می‌آید و بهترین اقسام او ارمنی است و تندترین همه زبدی می‌باشد.

در سوم گرم و خشک و محلک و جالی و جاذب خون به ظاهر جلد و آشامیدن ارمنی او قاطع اخلاط غلیظه و مسکن مغص و رافع قولنج و مهیج باه حتی طلای او و مقاوم سموم است و با هم وزن او زیره کرمانی و ماءالعسل با طبیخ زوفاء و امثال آن جهت تحلیل ریاح و با آب جهت رفع سم فطر و زرابیح و با بیخ انجدان جهت رفع سمیت خون گرم گاو و تحلیل خون منجمد در معده و با بنفشه و صمغ عربی مسهل بلغم غلیظ و کشنده کرم شکم و با آب و روغن زیتون جهت قولنج یابس و ضمادش جهت ازاله جرب و حکّه و اوساخ بدن و برص و نیکویی رنگ رخسار و با روغنهای گرم جهت رفع لرز و قشعریه و تبهای بلغمی و سوداوی و با پیه خوک و خر جهت گزیدن سگ دیوانه و با پیه اردک جهت گشودن دمل و با انجیر و سرگین گاو جهت استسقاء و با روغن بابونه جهت ادرار فرمودن عرق و ضماد او با روغن بر ناف و شکم و نشستن نزدیک آتش جهت کشته شدن کرم معده و اخراج او نافع و طلای او بر ذکر و عانه باعث نعوظ و با عسل نیز همین اثر دارد و با ادویه مناسب جهت فالج و التوائ عصب و قطور او با شراب و آب جهت سده گوش و درد آن و رطوبت و دوی و طنین و با سرکه جهت پاک کردن چرک گوش و اکتحال او با عسل جهت بیاض و تقویت باصره و غرغره او با سرکه جهت اخراج زلویی که در حلق مانده مفید و شستن با آب او جهت حزاز و با روغن بنفشه جهت کرم گوش و فرزجه آن جهت رطوبت رحم و احتباس حیض نافع و مفسد معده و محرک قی و مصلحش مصطکی و صمغ و قدر شربتش از یک درهم تا دو درهم و از قسم سرخ او از نیم درهم تا یک درهم و بدلش یک وزن و نیم او نمک است و مداومت استعمال بوره موجب سیاهی لون و پاشیدن آن بر موی باعث رقت او و جهت داء الثعلب و داء الحیه نافع دانسته‌اند و اهل صناعت را اعتقاد آن است که چون آن را با بیاض بیض سرشته و در کوزه سفالین بسوزانند و تا نه مرتبه تکرار عمل نموده پس با حنظل تقطیر کنند از آب مقطر حل جمیع اجساد و تنقیه اوساخ و الحاق و ضیع به شریف می‌آید و مجرب شمرده‌اند.

◀ بول الأبل

قرصی است که از صنّ الوبر و بول شتر ترتیب می‌دهند و از یمن و مکه خیزد. جهت الصاق جراحات خبیثه حیوانات نافع و بغایت گرم و خشک و در امراض بارده بغایت مؤثر است.

الباء مع الهاء:

بهمن

به لغت فارسی اسم بیخی است مثل زردک و با اندک صلابت و کجی و با خشونت قلبی و ناهموار و با عطریت و سفید او را ظاهر و باطن سفید و سرخ آن را ظاهر سرخ تر از باطن و منبت او کوهستان است و نبات او را ساق بقدر شبری و زیاده و کمتر از آن و برگش مثل برگ اجاص و منبسط و خارناک و کثیرالتشريف می‌باشد و بر ساقش برگ چندی با هم پیچیده و بی گل و در تموز می‌رسد.

در دوم گرم و خشک و سرخ او قویتر و گرمتر و هر دو مقوی باه و مقوی دل و مسمن و مفتح و محلل ریح و بلغم لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان و سنگ کرده و مئانه و یرقان و ضماد او با عسل و نمک جهت نیکو کردن رنگ رخسار و کلف و طلای او جهت کشتن قمل و خوشبو کردن موی و فرزجه او با زعفران جهت تقیه رحم و خوشبو کردن او نافع و آشامیدن آب طیبخ مهرای او با شکر در حین ناشتا بغایت مسمن است خصوصاً با بادام و نخود و مضر سفل و مصلحش انیسون و کتیرا و قدر شربت از جرم آن دو مثقال و از آب آن تا سه اوقیه و هر دو بدل یکدیگر و بدل هر دو به وزن آن تودری و نصف آن لسانالعصافیر و بدل احمر او درونج و سفید او زرنباد است.

بهنکره (ب)

به لغت هندی از قول امین‌الدوله صاحب جامع، گل گیاهی است در شکل شبیه به انجدان و از نبات انجدان بزرگتر و مایل به سرخی و تیرگی و بی - طعم و بوی بین ندارد و مخصوص بلاد هند است و بولس را اعتقاد آنکه سرد و تر است و جهت شرای صفراوی و حمزه و حصبه نافع است و اهل صنعت خواص بسیار از آن ذکر نموده اند و بدلش برگ بیدانجیر می‌دانند.

بهمی

نباتی است شبیه به نبات جو و از آن کوتاه تر و خوشه او شبیه به شيلم و منبتش مواضع سایه ناک است. سرد و خشک در دوم و بسیار قابض و جهت اسهال مزمن و نرف الدمی که مرفوع البثر باشد و سلس البول نافع و قدر شربتش دو درهم است و چون در پشم ملون به رنگ سرخ ارغوانی یا در شال سرخ بسته بر عضوی که خون نرف کند ببندند در قطع خون مجرب دانسته‌اند.

بهش: اسم شاه بلوط است و مقل تازه را نیز به این اسم نامند.

بهرامج: اسم بیدمشک است و در خلاف مذکور خواهد شد.

بهرم و بهرمان: به فارسی اسم گل عصفرا است.

بهق الحجر: حزازالصخر است.

بهار: قسم صغیر اقحوان است.

بوقل: اسم خرفه است.

بویانس: فلفل‌مویه است.

بوسفاس: زفت یا بس است.

بوریطس: به یونانی مرقتیشا است.

بوقیصا: دردار است.

بوشاد: شلجم است.

بوخا: به هندی بیش موش است.

بولوخوریون: به یونانی بسفایج است.

بورنگ: بادروج است.

بوطنیه: فاشراست.

بوراد: اسم اصطلاحی بیخ بقول مثل چقدر و زردک و ترشی کدو است.

بورق الغرب و بورق الخبازین و بورق الصناعه: از اقسام بورقند و در بورق مذکورند.

بوکر: به هندی تیس است.

بوريجا: به هندی اسم تمر است.

بوره سلماسی: اسم فارسی نظرون است.

بوره سفید: اسم فارسی بوره رومی است.

بول: به هندی اسم مرصاف است.

پول: به بای فارسی اسم هندی ورد است.

پوم: اسم عربی جغد است.

پوف: اسم فارسی قسمی از جغد است که به ترکی سارقوش نامند.

بوکه: به هندی اسم کلیه است.

بوسی و بوره: به هندی نخاله است.

بوی مادران: به هندی برنجاسف است.

پوست: به فارسی اسم قشر نباتات است و جلد حیوانات.

پوست کشف هندی: اسم فارسی زبل است.

پوست مار: به فارسی سلخ الحیه است.

بول بز کوهی: به فارسی سلاحه است.

پودنه کوهی و جویی: به فارسی فودنج جبلی و نهری را نامند.

بوتیمار: به فارسی شغنین بریست.

پوست بهار خرمای ماده: کفریست.

بوزه: اسم مرز است.

پودنه صحرائی: اسم مشکطرامشیع است.

پوست بیخ درخت زرشک: اسم آرعیس است.

بوزینه: به فارسی اسم قرداست.

بوز: به ترکی اسم جمداست.

بوزنی ازون بالغی: به ترکی دلفین را نامند.

بوی توز: به ترکی اسم قرن است.

بوزاو: به ترکی اسم عجل است.

پولاد: قسمی از حدید است.

بوقده: اسم ترکی حنطه است.

و با دم الأخوين جهت زحیر و با تابشیر و کهربا جهت قطع سیلان خون و تسدید فوهات عروق و سحج و با نیم متقال جرم لک که زرگران زمور نامند و آلات را به او استحکام می‌دهند، جهت قطع سیلان حیض و درد رحم مجرب و ضمادش با روغن گل و بابونه جهت ورم چشم و انثین و مقعد و با موم روغن جهت تلین اورام اعضاء و طلای پخته او با زعفران و روغن گل جهت ورم بواسیری مقعد و ضربان او و ضربان چشم و با عسل جهت کلف و آثار سیاهی و با روغن بنفشه جهت اورام حاره و با مر و زعفران جهت ورمی که از خون غلیظ به هم رسد و به تنهایی جهت شفاق سفلی نافع است و سفیده تخم مرغ مغری و خوردن او موکد خلط خام و لزج و دیر هضم و خوردن زرده با سفیده موافق محرورالمزاج و آشامیدن او با آرد جو قاطع نرف الدم و نفث الدم از فوق و تحت و ضماذ او جهت درد چشم نافع می‌باشد و جراحی مقعد و قروح خبیثه و سوختگی آتش و آب بسیار گرم و منع آبله کردن او و بر بشره جهت منع آثار حرارت آفتاب و با ادویه قابضه بی لذع جهت قطع خون رعاف که از پرده‌های دماغ آید و با کندر بر جبهه طلا کردن جهت منع نزله به چشم و به تنهایی رادع و مسلد مسام و جهت اورام حاره نافع و حقه او با اکلیل الملک و امثال آن جهت قرحه امعاء و سحج و اسهال مراری و حمل او با روغن گل جهت ضربان مقعد و رحم و اکتحال او جهت تبرید چشم و منع ریختن مواد مفید و با کافور و بزرالبنج جهت صداع حاره مجرب است و پوست تخم مرغ جالی و مجفف قروح و قاطع رعاف و جهت جرب و حکه و با صدف جهت بیاض چشم و نفوخ سوخته او بقدری که سیاه شود و خاکستر نگرده جهت رعاف مهلک مجرب است و سوخته مکلس او که مانند آهک سفید گردد با عسل جهت قلع بیاض چشم بغایت سریع الأثر است و خوردن پوست مسحوق او بقدر دو درهم مهیج باه و طلای او با عسل و سرکه جهت تحلیل اورام و ذرور او قاطع خون و جهت التیام جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه و پرورده ملاصق پوست او حمولاً مفیدالبکارت است با خون کبوتر بچه و از اسرار است و مکلس پوست تخم مرغ در جمیع آثار مثل آهک است و در علم صناعت از آن بهتر و با بوره و نوشادر منقی مشتری است و روغن تخم مرغ که زرده آن را در تابه آهنی به آتش سوزانیده گرفته باشند، گرم و محلل و ملطف و جهت درد مقعد و بواسیر و درد دندان و رویانیدن مو بغایت مفید است و گویند چون زرده را با نوشادر ثابت برشته کرده روغن بگیرند در تطهیر اجساد مجرب است و هرگاه اصل حار را با او حل کنند اصل یارد را ثابت کند و جالینوس حدی به جهت نیم برشت کردن تخم مرغ قرار داده که هرگاه در آب جوشیده بگذارند و تا صد شماره کنند و یا در آب سرد کرده به آتش گذارند و تا سیصد شماره کنند نیم پخت می‌شود و قدر شربتیش از پنج عدد تا پانزده عدد است و تخم سایر طیور در ابواب خود مذکور است، تخم تدر و تیهو و دراج و کبک شبیه به تخم مرغ خانگی اند.



بهرمان: صاحب جامع تمیمی گوید اسم فارسی یاقوت است.
 بهج: بوزیدان است.
 به: اسم فارسی سفرجل است.
 بهار درخت خرما: اسم فارسی طلع است.
 بهار قسم نر خرما را اسم قفور است و او را کهری نامند.
 بهرات صورت: به هندی نوعی از بیش و در آنجا مذکور است.
 بهر: به هندی غنم است.
 بهیره: به هندی هلیله است.
 بهتک: به هندی لسان الثور است.
 بهوکیس و بهورموت: به هندی سعد است.
 پهلائوه: به هندی بلاد است.
 بهرت: به هندی ذئب است.
 پهتکری: به هندی زاج است.
 پهین چهر: به هندی فطر است.
 پهین تروز: به هندی سنای مکی است.
 پهنگ: به هندی قنب است.
 بهول: گل سرخ است.
 پهوپر: به هندی ابله است.
 بهطه: هریسه است.
 بهارنکی: اسم هندی یرنگ سفید است.
 الباء مع الباء:

بیش

مراد از مطلق او تخم مرغ خانگی است و حرارت هوا مفسد و حافظ او از فساد در نمک نگاهداشتن است و بهترین او بزرگ مقدار است که در همان روز از مرغ تولد کرده باشد و نیم برشت او معتدل ترین اغذیه است. مایل به گرمی و مرکب القوی و پوست او در دوم سرد و خشک و سفیدی او در دوم سرد و تر و زرده او در اول گرم و تر و کثیرالغذاء و قلیل الغضول و موکد خلط صالح و مبهی و مقوی دل و بدن و جهت خشونت معده و روده و مثانه و قرحه گرده و مثانه و نفث الدم و منع نزلات حاره به سینه و اصلاح او و مقوی شخصی که خون زیاد از او دفع شده و وضعی که از فصد به هم رسیده باشد و موافق مزاج سوداوی و پخته او در سرکه، قابض طبع و مانع ریختن مواد به معده و با سماق و مازو و دانه مویز و انگور و امثال آن جهت اسهال مراری و با مصطکی و امثال او جهت درد شکم و با تخم تره تیزک و با نمک سقنقور و نشاره قضیب گاو و پنیر مایه شتر جهت تقویت باه بغایت نافع و خوردن زرده تخم مرغ خام جهت گزیدن مار و حرقه مثانه و تصفیه صوت مفید و مضر معده و اکتار مداومت او موکد حصاه گرده و بهق و کلف و بسیار پخته او دیر هضم و مورث قولنج است و مصلحش ادویه حاره و آبکامه و نیم پخت او در مزاج اطفال نایب مناب شیر و با کندر جهت سرفه و با تخم کتان جهت ضیق النفس و با اندک نمک و کندر و انزروت جهت تسمین بدن بیعدیل

به لغت هندی ثمر درخت هندی است بقدر سیب و بی تخم و با عفوصت و قبض و رایحه او شبیه به خمر و بسیار خوشبو و درخت او شبیه به درخت سیب و برگش از آن کوچکتر و در دوم سرد و در سوم خشک و قابض اسهال مزمن و نزف اللّم امعاء و مقوی معده و قاطع لزوجات و مرتبای او که با زنجبیل باشد بهتر است و اکثار خوردن بیل مولد بواسیر و قاطع خون حیض و مصلحتش شکر و بدلش سماق است.

بیخ

ثمر درختی است شبیه به به کوچکی صلب و زغب او بسیار از به زیاده و صاحب تذکره گوید که درخت سیب و امرود است بر نهال بلوط و به و درخت بید و تفاح الصّفصاف نامند، کثیرالوجود و تا اواسط زمستان باقی است. در سوم سرد و خشک و حابس اسهال و قی و قاطع خون و مانع خفقان و مقوی معده و دماغ و با غسل محلّ اورام و طیبخ او پادزهر سموم حاره و مضمضه او جهت تقویت دندان و جلوس در آن جهت قطع نزف اللّم رحم و برگش جهت التحام جراحت تازه بغایت مفید و اکثار او مولد سدد و عسر بول و مصلحتش روغن بادام و بدلش بلوط و غصص و قدر شربتش از سه درهم تا پانزده درهم است.

بیخ نی: اسم فارسی اصل القصب است.

بیخ مرجان: به فارسی بسد است.

پیاز: اسم فارسی بصل است.

پیاز عنصل: به فارسی اسقیل است.

بیخ شبیبی: به فارسی اصل القلت است.

بید: اسم فارسی صفصاف است که بید بری باشد.

بیدمشک: به فارسی خلاف بلخی است.

بیخ تفتی: به فارسی اصل الشوکران است.

بیخ انجدان خراسانی: به فارسی اشترغاز است.

پیه خرما: به فارسی جماز است.

بیدانجیر: به فارسی خروع است.

بیدانجیر خطایی: به فارسی دند است.

پیه: به فارسی شحم است.

پیه قاوندی: در قاوند مذکور است.

بیجک: کشت برکشت است.

بیل گوش: به فارسی لوف الکبیر است.

بیخ کوله پر: به فارسی محروث است.

بیخ انار دانه دشتی: به فارسی مغاث است.

بیخ لفاح بری: بیروح الصنم است.

بید گیاه: به فارسی نیل است.

بیخ طرخون کوهی: عاقرقرا است.

بیخ جماز: به لغت تنکابن سرخس است.

بیخ دارجماز: به لغت مذکور بسفایح است.

بیم: به لغت مذکور سداب است.

به هندی بش نامند و او بیخی است منبت او بلاد چین و کوهی که هلاهل نامند و لهذا زهر هلاهل عبارت از اوست و او سریع‌التفوذتر از سم افی است و قلیل اقسام او کمتر از دو ساعت قاتل است و در بلاد هند نیز اقسام او می‌باشد و یکی را به لغت هندی سنکیا نامند و جنرال نیز گویند و آن بیخی است شبیه به شاخ آهو پرگروه و بر روی او نقطه‌های سیاه و گاه باشد که مانند طلق مسحوق و مثل کافور سوده چیزی بر او نشسته باشد و درون بعضی سیاه و برآق و صلب و بعضی سرخ و برخی زرد مایل به سفیدی و قویتر از همه سیاه اوست به حدی که اگر بر رکاب طلا کنند در راکب تأثیر کند و اقسام او را بر شاخ گاو بمالند به جای شیر خون دوشیده شود و قسم دیگر بجهناک نامند و آن به شکل جدوار است، بیرونش مایل به سیاهی و درونش زرد مایل به سفیدی. گیاهش بقدر زرعی و برگش شبیه به برگ کاهو و گل او سرخ و بعضی را زرد و بعضی را بنفش و یک حبه آن کشنده است بقدر نیم ساعت و تخمش بقدر شبت و قسمی صنوبری شکل و کوچک و بیرونش مایل به زردی و شبیه به سعد و او را تیزک نامند و در غایت تندی و تلخی است و همین قسم شبیه به جدوار است و سایر اقسام سوای مهوره را تلخی و تندی نمی‌باشد و قسمی شبیه به قسط و بسیار سیاه است و قسمی شبیه به اکلیل الملک و قرون السنبل نامند و گاهی در سنبل نیز یافت می‌شود و قسمی را بهرات صورت گویند و او سفید مایل به زردی و طولانی و غیر مخروط است شبیه به بیخ نی و گره دار و بقدر انگشتی و برهمی نیز گویند و مهوره نیز نامند و یک دانگ او قتال است و قسمی را هندوا گویند، شبیه است به زردچوبه و در زردچوبه گاهی یافت می‌شود و رنگش سبز اغبر و با اندک زردی و منقط به سیاهی و کالوت نیز گویند و به قوت بجهناک است و قسمی شبیه به زنجبیل و گاهی در او نیز یافت می‌شود و به قوت بجهناک نیست و قسمی را ماچلیک نامند و نوعی را بکجان نامند و قسمی را دروسمنا گویند و هر سه شبیه‌اند به بجهناک و در حوالی جمیع اقسام مذکوره سوای جدوار نباتی دیگر نمی‌روید و آن هم به چند زرعی دورتر از آن و هر چه کمتر از بیست زرع دوری داشته باشد به سبب قرب جدوار کشنده نیست و کسی که مداومت به سمّیات نکرده باشد در این مکان تحصیل این اقسام نمی‌تواند نمود و همه در چهارم گرم و خشک و در اطلیه برص و جذام و در معجون بزرجلی مستعمل است و گویند استنشاق اقسام او مورث صرع است.

بیش موش بیشا

حیوانی است شبیه به موش و مکان او موضعی است که منبت بیش است و تریاق اقسام بیش و سایر سمومات حیوانی و نباتی و جهت بهق و برص و جذام نافع و بعضی گویند که او نباتی است که در جوار بیش روید و فادزهر اوست و اشتباه به جدوار کرده‌اند و او را ابوحن نیز نامند.

بیل

- بیرزد: به فارسی بارزد است.
- تاکوب: فرفیون است.
- تاغدست: عاقرقرحاست.
- تاسمقت: ترشی ترنج است.
- تاتینا: صقراست.
- تالسقیس: حرف است.
- تاتور: اسم فارسی جوز مائل است.
- تانه: اسم هندی نحاس است.
- تال: به هندی نقره و برنج و مس است.
- تاک: اسم هندی درهم است که چهار دانگ و نیم باشد.
- تادانه: به لغت دیلم حبّ زلم است.

تبن

به فارسی کاه نامند و مجموع او در اوّل سرد و در دوم خشک و جلوس در طبیخ کاه گندم و تعریق به بخار او جهت رفع آزاری که از برودت هوا و برف به هم رسیده باشد و محلّ اورام و شستن بدن به طبیخ او جهت رفع سستی نافع و بشره را شبیه به بشرهٔ مریض می‌سازد و ضماد خاکستر او با نیم وزن او نمک و قدری سرکه جهت فروح ساق نافع و کاه جو مبرّد و جهت افتراش محروورین مفید و بخور کاه باقلی جهت حفظ شکوفه‌های درخت از سقوط مؤثر است و بالخاصیه مجموع کاه مضرّ عصب است و خوابیدن بر روی او بغایت مضرّ و عرق کاه و گل که بجای آب گلاب کرده باشند بغایت مقوی دل و دماغ و جهت رفع غشی و ضعف محروورین بغایت نافع است.

تبر: ذهب است.

تبن مکّه: اذخر است.

حرف التاء مع التاء:

تتری: به هندی سماق است.

حرف التاء مع الجیم:

تیج: به هندی دارچینی است.

حرف التاء مع الخاء:

تخم کاجیره و تخم کافشه: فرطم است به لغت فارسی.

تخم ترشه: به فارسی بزر حماض است.

تخ: به عربی خمیر ترش است.

تخم کرفس کوهی: فارسی فطراسالیون است.

تخم کاج: فارسی حبّ الصنوبر صغار است.

تخم مرغ: فارسی بیض است.

تخم خیری: فارسی زراوشان است.

تخم زردک بری: دوقو است.

تخم کبت: به فارسی شاه دانج است.

تخم زرداب: به فارسی ثومون است.

تخم نیلوفر: به فارسی حبّ النیل است.

تخم کریخه: باقلی مصریست.

- بیوز: اسم فارسی قسمی از قرصنه است.
- بیجاده: بسد سیاه است.
- بیخ برنده: اسم اصفهانی شیطرح هندیست.
- بیخ بخور مریم: آذریون است.
- بیخ سنبله: به فارسی سنبل اردنانی و آن فواست.
- بیان: به ترکی سوسن است.
- بین: به ترکی دماغ است.
- بیلدرچین: به ترکی سمانی است.
- بیله دارو: به لغت تنکابن جند است.
- پی پل: به هندی فوفل است.
- بیژه: به هندی فلوس خیارشنبر است.
- بینج: به هندی اسم تخم نباتات است.
- پی پلامور: به هندی دارفلعل است.
- بیته: به هندی مراره است.
- بیل کاجهار: به هندی ضمان الأرض است.
- بیپو: به هندی رهشی است.
- بیریزا: به هندی بارزد است.
- بیشر: به هندی سلوی است.
- بیلا: به هندی خصیه است.
- بیل: به هندی ثور است.
- بیوله: به هندی شجرالبق است.
- بیر: به هندی کنار است.
- بیغول: تخم کتان است.
- بیارون: به لغت مصر اسم بشتین است.
- بیغاین: سداب است.
- حرف التاء با الف:

تانبول

بان است و مستعمل اهل هند. نباتش شبیه به نبات لوبیا و بر درخت می‌پسجد، برگش شبیه به برگ لبلاب و مایل به تدویر و سبز نیم رنگ و در طعم شبیه به قرنفل و در دوم گرم و خشک و مفتّح و مفرّح و مشهّی و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مبهّی و مدرّ فضلات و مفتّت حصاه و مقوی قوهٔ حافظه و فهم و نشاط آورنده است و مضغ او جهت رفع رطوبت دهان و سرخ کردن لب و تقویت بن دندان و قطع نرف الدّم لاه و تحلیل ورم لاه و ضماد او جهت التیام جراحات تازه نافع و اکثار او مصلّح محروورین و مصلّحش سکنجبین می‌باشد.

و قدر شربتیش تا دو مثقال و بدلش قرنفل است و طریق مضغ او نزد اهل هند آن است که با قدری آهک مغسول استعمال نمایند و جرم او را تناول نکنند.

تاملول و تملول: تانبول است.

حرف التاء مع الذال:

کند و هرگاه موضع را به آب سرد بشویند قطع اسهال شود و ترمس بری در جمیع افعال قویتر از بستانی است.

تدرج

معرب از تدرؤ فارسی است و به ترکی قرقاول و در تنکابن و مازندران تورنگ نامند.

در دوم گرم و در اول خشک و بغایت لطیف و سریع الهضم و موکد خون صالح و مقوی دماغ و فهم و رافع وسواس و اکتحال زهره و خون او جهت بیاض و نزول آب و ذرور استخوان او جهت رفع قروح مجرب و طلای سرگین او جهت بهق و برص و کلف و اصلاح بشره زنان حامله نافع و سعوط زهره او مفتوح سده دماغی و در رفع نسیان مفید و اکتار او مصدع و موکد مره الصفراء در محرومین و مصلحش سکنجبین است.

تذا: به هندی اسم جراد است.

تدرؤ: به فارسی تدرج است.

حرف التاء مع الراء:

ترمس

به فارسی باقلی مصری نامند و از باقلی کوچکتر و سفید و اندک فرورفته و مایل به زردی و بری او ریزه تر و زرد تر و تلختر است. در دوم گرم و در آخر آن خشک و بستانی در آخر اول گرم است. مدربول و حیض و جالی و مفتوح و محلل و مسقط جنین و کشنده اقسام کرم شکم می باشد و ضماد او جهت بهق و سعفه و بثور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبه و جذب سم هوام و آکله و نار فارسی و تضمید پخته او با سرکه و عسل جهت عرق النساء و ورک و آثار ضربه و سقطه و با آرد جو و آب و سرکه جهت تسکین اوجاع حاره و مطبوخ او در سرکه و آب خاکستر جهت اورام بارده و تهیج بلغمی و مفاصل مفید است و با فلغمونیا جهت ثلیل و بروز مقعد و شقاق او و قطع دانه بواسیر و آب طبیح او با حنظل قاتل کیک و پشه و مجرب است و غسل بشره به او باعث سرخی لون و تنقیه اوساخ و مصلح احوال موی و خوردن او صباح و مسا جهت قوت باصره، قطع صداع مزمن و امان از نزول آب مؤثر است و با عسل جهت ضیق النفس و سرفه مزمن و استسقاء و تقویت سپرز و مثانه و رفع حصاه و حمول او با مر مسقط جنین و اکتار او باعث زردی رخسار و ردی الغذاء و دیرهضم است و مصلحش شیرینیا می باشد.

و قدر شربتش با ادویه از سه درهم تا پنج درهم و مفرد او تا پنج مثقال و بدلش در جلای روی ده وزن او باقلی و تخم خربزه و در دفع کرم به وزن او درمنه ترکی و در سایر افعال افسستین است.

و مشهور است که چون ترمس را مقشر کرده در ظرف مس با شیر بقدر پوشیدن او بجوشانند تا شیر را جذب کند پس با دو وزن او روغن گاو بجوشانند تا منعقد گردد و به همان گرمی بر کنج ران ضماد کنند اسهال صفرا نماید و بر بالای ناف اسهال سودا و بر ورکین و تهیگاه اسهال بلغم

تربید

بیخست ظاهر سیاه و باطن سفید و مجوف و منبت او حوالی خراسان و هند و نبات او ساقدار و برگش شبیه به برگ لوبیا و اطراف او محاذ و گلش آسمانجونی و ثمرش مثل لسانالعصافیر و هرچه اندرونش سیاه باشد مثل خریق سم است و زرد او نیز بد است و بهترین او سفید و سبک و صمغ دار است.

در اول سوم گرم و در آخر آن خشک و مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و با زنجبیل قانع بلغم غلیظ و لرج از عمق بدن و منقی معده و رحم و مفتوح سده و منقی دماغ از بلغم و جهت عرق النساء و امثال او و فالج و سرفه که به مشارکت رطوبات معده باشد و با هلیله کابلی و امثال او جهت مالیخولیا و جنون و صرع و با تخم کتان و روغن بادام جهت سعال مزمن و درد سینه نافع است و مضر امعاء و مجفف اعضاء و مغنی و مکرب و مصلحش خراشیدن پوست سیاه او با روغن بادام و پسته چرب و با کتیرا استعمال نمودن.

و قدر شربتش از جرم او تا سه درهم و در مطبوخ او تا پنج درهم و بدلش پوست ریشه توت است به وزن او و در بعضی امزجه غاریقون و در غیر معاجین مبالغه در کوبیدن او نباید کرد.

ترنجبین

شبنمی است که بر خار مسمی به حاج منعقد می گردد و شیرین و در اول گرم و تر و جالی تر از شکر و ملین طبع و مصلح صفرا و محرک باه و الطف از شیرخشت است و جهت سرفه و درد سینه و غثیان و تبهای حاره و تشنگی و با ماءالجبن جهت اخراج خلط محرکه و با روغن کره گاوی جهت عسربول و با شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه منافع می باشد و مضر سپرز و مصلحش تمر هندی و عناب و قدر شربتش از هفت مثقال تا سی مثقال است و بدلش شیرخشت و به دستور آب جو با شکر سرخ.

تراب

به فارسی خاک نامند و آن عبارت است از آنچه از زمین به سبب آفتاب و صدمات نرم شده باشد. سرد به اعتدال و خشک و مجفف و رادع است.

تراب المرَبعات

خاک چهارراه است و از تراب الطرق که خاک راههای غیر چهارراه باشد الطف و اعدل است و به سبب مصادمات مختلفه بغایت مجفف و منقی جراحات چرک دار و باعث التیام او و جهت استحکام اعضاء مسترخیه نافع و جزو بعضی از معاجین قدیمیه است و از خواص اوست که چون قبل از طلوع آفتاب روز شنبه به دست چپ بردارند و در خرقه کبود بسته

تشتیوان و تشمیر: بسفایج است.

تشمیرج

معرّب از چشمیزک فارسی است و او را چشمک و چشم نامند. دانه ایست بقدر بهداشت، مثلث و سیاه و برآق. در آخر دوم گرم و خشک و جالی و با اندک حدّت و بغایت قابض و محلّل و مقوی باصره و جهت دمعه و غشاه و جراحی قضیب و اعضای عصبانی نافع و چون در جوف پیاز یا خمیر گذاشته در زیر آتش پخته، پس مقشّر کرده با نبات و زعفران و مامیران کحلّ ترتیب دهند در اکثر امراض چشم قوی الأثر است.

حرف التاء مع الغین:

تغیرا

سنگیست سفید و سبک که در میان سنگ رخام یافت می‌شود و جهت قلع بیاض چشم نافع است.

حرف التاء مع الفاء:

تفاح

به فارسی سیب نامند. شیرین او در اوّل گرم و در دوم تر و ترش او در اوّل دوم سرد و خشک و ترش شیرین او که میخوش نامند، در حرارت و برودت معتدل و در اوّل خشک و مجموع او مقوی دل و دماغ و جگر و جهت خفقان و عسرالبول نافعند و شیرین او مفرّج و ملطّف روح حیوانی و سریع الأستحاله به صفراوی که در معده باشد و با قوه تریاقیه و پخته او جهت سرفه بیسی و آب او با شراب و گوشت آب جهت رفع غشی معرّب می‌باشد و آب او در معاجین مفرّج مقوی فعل آن و اکثار خوردن او باعث تبهای مرگبه و نسیان و مولد ریاح و مصلحش اغذیه لطیفه است و ترش او قابض و مسکن عطش و موافق معده صفراوی و پخته او در خمیر جهت اسهال و مصلح ادویه سمیه و خشک کرده او با آب انار و ادویه مناسبه جهت تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار او مضرّ سینه و مورث ذات‌الرّیه و ریاح عروق و مصلحش گلغند و دارچینی است و ترش شیرین او مولد خلط صالح و در افعال مثل ترش است و نارس او بی مزه و مولد خلط خام و ضماد او در ابتدای اورام حازه نافع و سیب تلخ قابض تر از همه و عصاره سیب و عصاره برگ او جهت سموم مفید است.

و قدر شربتش تا هفت مثقال است و شکوفه او با ادویه موافقه جهت رفع اخلاط متعفّنه سینه و با ادویه مفرّجه جهت تفریح مؤثر است و گویند اقسام سیب هرگاه به خلط حارّ که در معده باشد برسد دفع او می‌کند و رب سیب ترش که آب آن را بدون شیرینی به قوام آورده باشند در آخر اوّل سرد و در رطوبت و پیوسته معتدل و جهت غلبه صفرا و غلبان خون و اسهال صفراوی و قی آن و رفع غم و الم سوداوی نافع می‌باشد و مضرّ اسهال و دموی و شش و رب شیرین او در افعال قویتر از سیب شیرین

تعلیق کنند، سحر را باطل نماید و چون در ساعت سوم از روز چهارشنبه بردارند جهت رفع عداوت و تفریق مؤثر است.

تراب الصّیدا

خاک مغاره صیدا است که در بلاد شام است و خوردن یک مثقال او با تخم نیم پرشت جهت التیام استخوان شکسته معرّب دانسته‌اند.

تراب الشّارده

جزیره ایست در روم که در آنجا هوام متکوّن نمی‌گردد و خاک او جهت اسقاط زلویی که در حلق چسبیده باشد آزموده است، حتّی گندم و جو مزروع آنجا همین خاصیت دارد.

تراب الفار و تراب الهالک: اسم سمّ الفار است.

تراب القی: کنگرزد است.

ترنجان: نوعی از بادرنجبویه است که بجای سبزی می‌خورند.

تریاملون: حلفا است.

ترمسی: الوسن است.

تربت العسل: به لغت اندلسی جوزجندم است.

تریاق جبلی: تخم نوعی از مخلصه است.

تریاق فارسی و تریاق طبیعی: پادزهر است.

تریامان: غافث است.

تریاق الرّستاق: ثوم است.

ترفاس: فطر است.

ترستوج: طریفلا است.

تریون: به یونانی دفلی است.

تریاق ترکی: مومیایی است.

تروم: به لغت تنکابن اسطوخودوس است.

تریاک: اسم فارسی افیون است.

ترتیزک: اسم فارسی جرجیر است.

ترید: اسم فارسی ترید است.

ترخوان: به فارسی ترخون را گویند.

ترب: به فارسی فجل است.

تره: به لغت اصفهانی کرآث است.

ترنج: اترج است.

تری: به هندی شاهسفرم است.

تری پهلا: به هندی عبارت از هلیله کابلی و بلبله و آمله است.

ترشه واش: به لغت تنکابن حماض است.

ترک: به ترکی زبل است.

التاء مع السین، مع الشین:

تسیاغه: به ترکی سلحفات است.

تستریه: ظفره است.

قرحه چشم و سبل و جرب و حدت بصر نافع است و چون تمر را در شیر تازه خیسانیده تناول نماید و از عقب آن شیر بنوشند در تقویت باه بیعدیل است.

◀ تمر هندی

بار درختی است در غلافی بقدر شبیری و دانه‌ها بقدر باقلی کوچکی و درخت او مثل درخت انار و برگش مثل برگ صنوبر و طعم ما فی الغلاف ترش و سرخ تیره و در سوم سرد و در دوم خشک و مسکن غثیان صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محرّقه و در حموضات مسهل سوای او نیست و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و حکه و جرب و قلاع و عطش و تبهای حاره و تبهای غشیه و کرب و تفریح محروین بیعدیل است و اکثار او مورث سحج و سعال و مضر سپرز و مولد سده و مصلحش کتیرا و خشخاش و بنفشه و لعاب بهدانه عناب.

و قدر شربتش از هفت مثقال تا سی مثقال است و بدلش آلوی سیاه و در غیر اسهال زرشک و دانه او در سوم خشک و قابض و مغز او جهت امساک منی مجرب و ضماد او جهت خلع عضو و وثی و تقویت سستی عضل و با پیه و امثال او جهت نضج و گشودن دمل آزموده و تضمید مطبوخ او مسکن اورام و دردهای حاره است.

◀ تمساح

به فارسی نهنگ نامند. حیوانیست بحری و بزرگ جنه و دست و پا دارو پوست او درشت و در خارج آب نیز تعیش کند و کوچک او که در ریگ تعیش کند ورل ماهی نامند و آن سقنقور است.

در دوم گرم و در سوم خشک و گوشت او محرک باه و مسمن بدن و رافع قولنج می‌باشد، طلای پیه او جهت رفع آزار گزیدن او نافع و با روغن گل جهت درد کمر گرده و تقویت باه و قطور او جهت درد گوش و کری و صداع و شقیقه و تدهین او بر بردن جهت تب ربع مفید است و سوزانیدن او در چراغ مانع صداع وزغ و طلای خون او با بلبله و آمله جهت تغییر دادن لون وضع و بهق سفید و اکتحال سرگین او جهت بیاض مزمن و تازه چشم و زهره او در این باب بغایت قویست و بخور جگر او جهت رفع جنون و تعلیق چشم او جهت منع تزاید جذام و بستن او بر پای راست جهت تقویت جماع مؤثر است.

تمتم: سماق است.

تمرالفهم: بلاد است.

تمن: اسم عربی ارز است.

تملول: قنا بریست.

تمالس: به هندی حبه الخضرا گویند.

تنبلی: به لغت دیلمی نبات ثافسیا است.

تموش: اسم دیلمی علیق است.

تمش دانه: توت العلیق را گویند.

است و شربت سیب جهت سموم و وبا و تفریح قلب بسیار مؤثر و مربی است و در جمیع افعال بهتر از مفرد اوست.

تفاح بری: زعرور است.

تفاح الأرض: بابونج است.

تفاح: نوعی از هندباء بریست که بقله یهودیه نامند.

تفاح ارمنی: مشمش است.

تفاح فارسی: خوخ است.

تفوراً: تفریح است.

تفراس: به یونانی بیخ است.

تفسیقون: طخشیقون است.

تفاح الجن: ثمر لفاح است.

تفاح مائی: اترج است.

تفسیا: ثافسیا است.

حرف التاء مع القاف:

تقده: به قاف کزبره بریست.

تقره: کرویا است.

التاء مع الکاف:

تگرگ: به فارسی اسم جلید است.

تکان: اسم ترکی شوک است که به فارسی خار گویند.

تکر: اسم هندی اسارون است.

التاء مع اللام:

تل: اسم هندی سمس است.

تلی: به هندی اسم انزروت است و طحال را نیز نامند.

تلسی: اسم هندی جمسفرم است.

تلیا: اسم هندی عود است.

التاء مع المیم:

◀ تمر

به فارسی خرما نامند و او را از ابتدای تکون تا انتها هفت مرتبه می‌باشد، یکی طلع که ولیع نیز گویند و دیگر بلح، سوم خلال، چهارم بسر، پنجم قسب، ششم رطب، هفتم تمر و هر یک در موضع خود مذکور است.

و تمر در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته‌اند، مبهی می‌رودین و موافق سینه و شش و کتیرا لغذاء و مولد خون متین و مقوی گرده لاغر شده و تلین مفاصل و جهت فالج و اعیاء و درد ورک و امراض بارده و بلغمیه و درد کمر و طبیخ او با حلبه جهت تب بلغمی و حصاه مجرب است و مولد سودا و سده جگر و سپرز و محرک خون و معفن اخلاط و مصدع و مورث قلاع و رمد و درد دندان و مصلحش روغن‌ها و خشخاش و بادام و سکنجین و آب انار می‌باشد و محروم را اجتناب اولی و در بلدی که خرما حاصل نشود اهل آن بلد بسیار تقلیل نمایند و دانه خرما مرکب القوی و قابض و مسحوق او جهت اسهال و ذور سوخته او جهت رویانیدن مژه و قروح خبیثه و الصاق جراحت تازه و

النء مع النون:

تنکار

قسمی از بورق و نوع معدنی او قسمی شبیه بیخ و آن بوره زبیدی است و به شیرازی یخک نامند و قسمی شبیه به برف و آن زیدالبورق است و به شیرازی برفک گویند و نوع مصنوعی او قسمی از لحم الذهب مصنوع است و قسمی که بالفعل متعارف است مرکب از نمک و قلی بالسویه و سه برابر هر دو بوره ارمنی که مجموع را در شیر گاو و گاومیش بقدر پوشانیدن آن بجوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک کنند و قسمی که مسمی به لحم الذهب است مصنوع است از بول غلمان نزدیک به بلوغ که در ظرف مس بول کنند و با دسته مس در آفتاب در موضع نمناک مدتها بسایند تا صلب شود و اقسام او در سوم گرم و خشک و از سموم است و ادخال او باعث نرمی و زود گذاختن طلا و لطیف و محلل و جالی و مسقط بواسیر و جهت بردن گوشت فاسد جراحات و درد دندان و تأکل او مفید است و معدنی او را خاصیت آن است که تنقیه قلعی و تلبین آهن می کند و چون آهن را یک بار در آب تنکار معدنی تطفیه کنند و بار دیگر سرخ کرده به روغن کنجد تطفیه نمایند آهن مذکور مثل مغناطیس جذب آهن می کند و فرق میان معدنی و غیر معدنی ظهور رطوبت مصنوعی است در آتش به خلاف معدنی.

تنین

به فارسی ازدها نامند و بحری او از دنباله مثل عقرب می گزد و بری او با دهن و هر دو نوع را دست و پا و چنگال می باشد.

در چهارم گرم و خشک و قتال، ضماد خاکستر سوخته او با عسل جهت قطع بواسیر و بهق و برص و بستن گوشت تازه او بر موضع گزیدن او رافع سمیت و جاذب است.

تنن

ماهی بزرگ است که در دریای مظلم و دریای شام به هم می رسد و نمکسود می نمایند و خوردن نمکسود او جهت سم مار شاخدار و ضمادش جهت گزیدن سگ دیوانه نافع است و خوردن او و قی کردن بعد از آن منقی معده و مخرج بلغم غلیظ است.

تنباکو

ظاهراً قسمی از ماهیزهرج جبلی که قلومس نامند بوده باشد، چه در ماهیت به قسم سوم او شبیه و در سمیت نسبت به ماهی به او مشابه و قسم سوم قلومس را تعریف کرده اند که برگش مثل برگ کرنب و از آن درازتر و با اندک رطوبت چسبیده و ساقش زیاده بر زرعی و با اندک زغب و تخمش در غلافی مایل به سیاهی است و مؤید دیگر آنکه در زمان بقراط جهت رفع ویا گیاهی را مقرر کرده اند که آورده در اطراف شهر

در خندق دود کنند و دود او باعث گردید که احدی را ویا اثر نکرده و آن گیاه قسمی از قلومس بوده و این اثر با تنباکو می باشد چه در هر بلدی که تنباکو شیوع یافته ویا به تدریج کم شده والله اعلم بحقایق الحال.

و او در آخر سوم گرم و خشک و معطش و مجفف و سم اقسام ماهی و دود او مصلح فساد هوا و معطش و منقی رطوبات دماغی و محرک آن و جهت درد دندان رطوبی و ربو بلغمی و خاکستر او جهت زخم دواب و با روغن گل سرخ جهت جرب متفرح و حزاز و منع نرف الدم جراحات تازه و تجفیف قروح مزمنه آزموده است و از جمعی ثقات مسموع شد که آب قلیان که از کشیدن تنباکو زرد شده بود، صاحبان استسقاء از خوردن او به سبب ادرار بول عرق مفرط در روز نجات یافتند و مضر دل و دماغ یابس و مغلط خون و مورث سدد و خفقان و مکدر حواس محرورین و سوداویست و آشامیدن او از سموم و او معیار رفع تبهاست چه معتادین او با اندک تبی که باشند ادراک لذت او نمی کنند.

تنزوی ختائی

قرصیست مصنوع سرخ مایل به تیرگی و بعضی مایل به سبزی و اغبر و این قسم عصاره گیاهی است و سرخ او مغشوش به طین ارمنی و امثال آن است، مرکب القوی و رادع و محلل و قابض و جهت اورام حاره و بارده و اوجاع او و گزیدن هوام و تسکین درد سر و سایر اعضاء و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و قطع نرف الدم جراحات و آشامیدن یک دانگ او تا نیم مثقال جهت اسهال دموی و بواسیری و نفث الدم و قی الدم و ذرور او جهت قرحه چشم و مقعد و قضیب و فرزجه او جهت سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع علل آن که از رطوبت باشد نافع و مضر شش و مصلحش کثیرا است.

تنبول: تانبول است.

تنوب: قسم کوچک صنوبر است.

تنوم: قسم صغیر صامریوماست.

تنبری: اسم هندی حنظل است.

تنکهار: اسم هندی تنکار است.

النء مع الواو:

توت

شیرین او را نبطی و ترش او را شامی نامند و شیرین او در اول گرم و در دوم تر و مدر بول و ملین طبع و موکد خون صالح و مبهی و موافق سینه و شش و مرطب دماغ و در انضاج شبیه به انجیر و مفتح سدد و مصلح حال جگر و فساد سپرز و مسمن و مقوی پیه کرده و جهت آبله و حصبه نافع و مفسد معده و سریع الاستحاله به خلط حاضر آن و مصلحش سکنجبین است و ترش او در دوم سرد و در اول خشک و قابض و مطفی حدت خون و قامع صفرا و رادع و مانع ریختن مواد به اعضاء و مواد حاره به حلق و زبان و مسکن عطش و منبه اشتها است و غرغره آب او جهت ردع

معرب از دودهای فارسی است و به یونانی ثمقولس نامند و آن معدنی و انابیی می‌باشد و معدنی سه قسم است: یکی سفید شبیه به پوست تخم مرغ و بر او چیزی مثل نمک ظاهر و بهترین اقسام و یکی زرد و یکی کبود و شفاف و او غلیظ تر از همه است و مشهور به توتیای هندی و در غایت حدت است و انابیی که مشتق از انبویه است و به فارسی توتیای قلم می‌نامند و میزایی که به معنی شبیه ناودان باشد عبارت از اوست و چندین قسم می‌باشد، یکی از دود مس است که در گداختن سنگ مس در کوره دو طبقه به هم می‌رسد، قسمی سفید و بسیاری ثقل است و قسمی ثقیل و کثیف و اول از صاعد و ثانی از راسب اوست و آن از ادویه اقلیمیا است که به تدریج در ذائب مس ریزند و از طلا و نقره و قلعی نیز به هم رسد و به دستور آزموده و از چوب درخت زیتون بری و از به بعد از اخراج دانه او به عمل آرند و به دستور از عقص و خرنوب و توت سفید خشک و شاخ درخت امروود و مصطکی و حبه الخضرا و شمشاد و انجیر و از گل پودنه تازه و از شکوفه تاک و از سریشم ماهی و از غری جلود بقر و از پشم غیر مغسول ترتیب می‌دهند اما طریق اشجار آنکه بعد از نیمکوب کردن او در ظرف سفال جای داده سرپوش سوراخ داری بر او مستحکم نموده چندان آتش کنند تا دود آن برطرف شود.

اما طریق پشم و سریشم آنکه به زفت یا به عسل آلوده و به دستور آتش کنند و صاعد هر یک را استعمال کنند و بهترین مصنوع آن انابیی کرمانی و بهترین معدنی سفید آن و عدیم الوجود است و اقسام توتیا را بدون تغسیل استعمال جایز نیست و طریق عمل او در دستورات تحریر یافته است و امین اللؤلؤه ذکر نموده که توتیای بحری نیز می‌باشد و آن سفید و مستدیر و شبیه به سنگریزه است.

و جالینوس توتیا را در اول سرد و در دوم خشک دانسته است و مغسول او ابرد و مجفف بی لذع و مشوی او لطیفتر و مقوی چشم و حافظ صحت او و مانع انحداد مواد و جهت تقویت روح باصره و قرحه چشم و قضیب و عانه و مقعد و سرطان متقروح و جراحت بینی و سایر اعضاء و اندمال قروح و با روغن گل جهت التیام جراحت عصب و نشف رطوبات و قطع نفث‌الدم و نزف‌الدم مؤثر و مقوی معده مسترخی و جهت قروح ظاهری و باطنی شرباً و ضماداً و اکثر امراض عین و آکله و شباف او جهت حرقه-البول و حمول او جهت سیلان رحم نافع است و موکد سدد و مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیم مثقال است و اقسام معدنی او قاتل و بدلش به وزن او شادنج و نصف او توبال النحاس مغسول و گویند مرقشیشا و اقلیمیا بدل او است و طریق تشویه آن است که توتیا را با آب ساییده قرص کنند و بر آتش نرم در روی سفالی بگذارند و بگردانند تا خشک شود.

توبال

معرب از تغال فارسی است و آن چیزی است که از مس و آهن تفته در حین کوفتن او ریزد و از مطلق او مراد توبال مس است و بهترین او مایل به سیاهی و سرخی و براق و رقیق است که قبرسی نامند.

و تحلیل مواد و تقویت حلق و خشک او جهت قرحه امعاء و اسهال حار مفید است و ربّ او نایب مناب او و خشک او مضرّ سینه و عصب و مصلحش عسل و جوارشات و آب مطبوخ پوست بیخ توت که بقدر هفت مثقال طبخ یافته باشد، منخرج حبّ القرع خصوصاً که برگ شفتالو اضافه کرده باشند و طبخ او با عسل و انجیر جهت سموم و برسام و جنون و درد کمر و پشت بغایت نافع است و طبخ برگ او نیز همین اثر دارد و مطبوخ هشت درهم ریشه‌های او با سه اوقیه انجیر که در نود مثقال آب طبخ یافته باشد و به نصف رسیده باشد مهسل قوی سودا و قریب‌الأثر است و رطوبت بیخ آن را که خراشیده زخم کرده و آنچه در عرض شبانه روزی جمع شده باشد ضبط نمایند مهسل قوی و جهت درد دندان و تحلیل دمل‌های بزرگ نافع است و از صنع توت همین اثر می‌آید و چون آب ریشه توت را که از شکافتن او گرفته باشند بقدر هفت اوقیه با برگ انجیر و برگ تاک بقدر یک اوقیه در دیگ سرپوش به خمیر گرفته بجوشانند تا به سدس رسد خضاب بغایت قوی و مجرب است و مضمضه به طبخ پوست درخت و برگ او به جهت دندان نافع و خاییدن صمغ او نیز همین اثر دارد و عصاره برگ او بقدر یک اوقیه و نیم جهت گزیدن رتیل و هوام و ضماد او با سرکه در حمام جهت شرای مزمن و طلای برگ او با روغن زیتون جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد توت نارس با سرکه جهت رفع شقاق و شری آزموده است.

توابل

اسم اصطلاحی ادویه یابسه است که در اطعمه کنند مثل گشنیز و زیره و امثال آن.

تودری

اسم فارسی و به یونانی آرد سمن و به عربی بزر خمخم نامند، نبات او را برگ دراز و بی ساق و شاخه‌های او سرخ و صلب و با اندک خاری ریزه و ثمرش در غلاف باریک و لطیف و تخمش از عدس کوچک تر و اندک پهن و سرخ و زرد و سفید می‌باشد و بی تندی و در اصفهان قدومه گویند و سرخ آن را قدومه گلگون و او غیر خبّه است. چه خبّه را خاکشی نامند و حقیر نبات هر دو را مشاهده نموده است و هر دو در آثار قریب به یکدیگرند.

در دوم گرم و در اول تر و محرک باه و مشهّی و مسمنّ و جهت برودت احشاء و سرخ کردن رخسار و صاف نمودن بشره و رفع مواد سوداوی و تصفیه صوت و سعال دموی و بیسی و مطبوخ او در شیر جهت تسمین اعضاء و رنگ رخسار نافع می‌باشد و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش بهمن سرخ و نبات او قابض و در غایت ردع است.

توتیا

و سعال و درد سینه و خشونت قصبه ریه و با گردکان خوردن جهت امان از ضرر سموم قتاله و با سداب نایب منابع تریاق و با بادام و پسته مصلح بدنهای ضعیف و زیاد کننده عقل و جوهر دماغ است و تازه و خشک او با مغز قرطم و یک دانگ و نیم بوره ارمنی مسهل قوی اخلاط غلیظه و خشک او در دوم گرم و در اول تر و در جمیع مراتب مذکوره ضعیفتر از تازه و معطش و ثقیل و ملین طبع و رافع مواد عفنه به طرق مسامات جلد می باشد و لهذا اکثار او مؤکد قمل است و با مغز گردکان جهت معتادین قولنج و صاحبان یبوست طبع و تفتیح مجاری غذا و تسمین بدن و گزیدن عقرب و رفع سورت ریح مؤثر است و ضماد او با آرد جو و گندم منضج و محلل ورم بناگوش و دملها و با پوست انار جهت داخس و با زاج جهت قروح ساق و با خردل جهت خارش گوش و طلای او با بوره ارمنی جهت بهق و امثال او و آب مطبوخ او با حلبه جهت سینه و ریه و با سداب و انیسون جهت ریح و سدد نافع و سوخته او در سفید کردن دندان بیعدیل و مقوی لثه و قاطع نرفالدم و با موم روغن جهت شقاق که از سرما به هم رسیده باشد و حقنه او با سداب جهت مغص مفید است و انجیر نارس ملین و محلل و جاذب و با تریاقیت و ضماد پخته او جهت خنازیر و تعقد عصب و با سرکه و نمک جهت قروح رطبه مفید می باشد و با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه و با کرسنه جهت گزیدن ابن عرس و طلای او با برگ خشخاش جهت اخراج استخوان شکسته ریزه شده مؤثر است و شیر انجیر مسهل قوی و خطرناک و منجمد کننده کل ذائب و آب کننده کل منجمد است و اکتحال او جهت نزول آب و حمل او با زرده تخم مرغ و موم مدرّ حیض و منقّی رحم و مخرج جنین و ضماد او با حلبه جهت نقرس بارد و با آرد جو جالی جرب متقرّح و قوبا و کلف و بهق و طلای او جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و سنون او جهت دندان متاکله و درد آن و با پیه جهت قطع ثالیل مفید و برگ تازه او جهت گزیدن سگ دیوانه و جهت التیام جراحات و خشک او با سرکه جهت تقشّر جلد و طلای او با آب جهت ریختن موی و طبیخ او جهت تقویت استخوان کوفت یافته نافع است و سایر اجزاء آن را فی الجمله نفعی در صرع و جنون و سواس هست و ثمرش قویتر است و چون انجیر را نه روز در سرکه خیسانیده و هر روز پنج عدد او را با قدری سرکه او بنوشند و بعضی را کوبیده ضماد نمایند جهت تحلیل سپرز مجرب دانسته اند و چون با مساوی او گردکان کوبیده روزی بیست مثقال آن را بخورند بالخاصیه اطلاق می نمایند و مجربست و مضرّ جگر ضعیف و مصلحش گردکان و صعتر و انیسون و مصلح انجیر تازه سکنجبین و شربت ترنج و ریباس و بدلش در ادویه شش مغز جلعوزه و قدر شربت از خشک او تا سی مثقال و از تازه او یک رطل است.

تیواج ختائی

پوست درختی است شبیه به پوست درخت چنار و گویند پوست درخت لسان العصافیر بلاد ختا است و ظاهراً طالیسفر باشد.

در سوم گرم و خشک و ملطف و جالی می باشد و جهت جرب و حکه و سبل و قلع بیاض و منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام قرحه چشم و خشونت اجفان و بردن گوشت زیاد صلب جراحات و آشامیدن مغسول او با علك البطم یا آرد گندم یا صمغ عربی مسهل قوی بلغم و جهت استسقاء و اخراج ماء اصفر نافع و زیاده او باعث سحج و قرحه امعاء است و ناشسته آن را نباید استعمال در اضمده و مراهم نمود و آب مغسول او در نهایت لطافت و حدت می باشد.

توبال الحدید در چهارم خشک و حابس اسهال خون و مانع خفقان و ذرب و ضعف باه می باشد و در سایر خواص قریب به توبال نحاس است و چون در لثه بسته در جای نمناک خصوصاً تحت خمها یک هفته بگذارند زعفران می شود و آن جهت بردن جرب عین و جلای حمزه او و با ربع او نشادر جهت رفع بیاض و سبل آزموده است و با سرکه و عسل محلل اورام است و هرگاه آن را با سرکه مکرر تقطیر کنند معادن را به مراتب دیگر نقل می نماید خصوصاً مشتری را و چون با نحاس در تکون زعفرانیه زعفران ممتزج گردد و بعد از آن تقطیر شود و شنجرف را با سرکه مقطر مکرر به آن تسقیه کنند به حدی که شنجرف حل شود بهتر اعمال دانسته اند.

توت العلیق و توت الوحشی: ثمر العلیق است.

تودریون: شوکران است.

توجره: به لغت مغربی بقله الأوجاع است.

توز: فارسی و جوز رومیست.

توت: اسم فارسی فرصاد است.

تولکی: اسم ترکی ثعلب است.

التاء مع الهاء.

تهین پلهر: اسم هندی باقلی قبطی است.

تهین الأوج: اسم هندی هیل است.

تهوک: اسم هندی لعاب است.

تهویه: اسم هندی طوطی است.

تهویر: اسم هندی قرع است.

التاء مع الیاء.

تین

به فارسی انجیر نامند. برّی و بستانی می باشد و هر یک آن نر و ماده و برّی او غیر جمیز و برگ و بارش کوچکتر و در تنکابن دیوانجیر نامند. با سمیت و بسیار گرم و تند و محلل قوی و ضماد او در رفع خال و ثالیل نافع و شیر او در افعال قویتر از شیر بستانیست و تازه بستانی در اول گرم و در دوم تر و مبهی و کثیرالغذاتر از سایر میوهها و سریع الانحدار و مسکن حرارت و تشنگی و معرق و ملین طبع و مسهل به رفق و کاسر قوه عصبی و مبرد دل و مسمّن بدن، خصوصاً چون چهل صباح با قدری انیسون تناول نمایند در تسمین عدیل ندارد و مفتّح سدد و مقوی جگر و رافع سئه و ورم طحال و بواسیر و عسر بول و هزال کرده و خفقان و ربو

بزرگوار و بدلیش در داء الثعلب حرف بابلی و گویند بالخاصیه تخم سداب رفیع مضرت او می‌کند و چون گیاه و ساق او را داخل در اغذیه کنند به مرتبه‌ای احداث حرارت کند که در زمستان محتاج به پوشش نباشد و رنگ رخسار را سرخ کند و جهت اکثر امراض بارده رحم نافع و او غیر صمغ سداب بریست چه سداب بری را صفات غیر او است.

ثاقب الحجر: بسفایج است.

ثام: لوبیا است.

ثاموس: به یونانی مرزنجوش است.

ثالقیس: به یونانی حرف بابلی است.

الثاء مع الجیم:

ثجیر

به جیم لای چیزهای افشوده است و قوتش متوسط است مابین عصاره و جرم آن چیز و از مطلق ثجیر مراد لای آب انگور است و آن قابض و ضمادش با نمک جهت ورم حار و ورم صلب و ورم پستان و حقه او جهت قرحه امعاء و اسهال مزمن و سیلان رطوبات رحم و آشامیدن برشته کرده او با دانه‌های انگور که در او یافت شود جهت قرحه امعاء و اسهال بغایت نافع است.

الثاء مع الخاء:

ثخین: آنچه غلیظ باشد.

الثاء مع الدال:

ثدی: ضرع است.

الثاء مع الراء:

ثریا: به لغت اندلس ابریقارون است.

ثرید: نانی است که در آب گوشت ریخته تناول نمایند و شامل است بر

آنچه در دوغ و شربت‌ها و غیر آن کنند

الثاء مع العین:

ثعلب

به فارسی روباه نامند و آن حیوانی است معروف پوست او در گرمی قریب به سمور و جهت مرطوبین و مبرودین و نطول طبیخ زنده و مذبوح او جهت درد مفاصل و طبیخ زنده قویتر خصوصاً که در روغن زیتون جوشانیده باشند جهت تعقد و صلاحیت مفاصل نافع و باعث راه رفتن اطفال و رفع اعیان و آشامیدن یک مثقال از شیر او که خشک کرده باشند با آب و عسل جهت ربو و سرفه و طلای او با پوست سوخته تخم مرغ جهت داء الثعلب مجرب و پیه او جهت درد گوش و با روغن زیتون و امثال او جهت نقرس و دردهای بارد و سعوط زهره او با هم وزن او آب کرفس در هر ده روز یک بار جهت ابتدای جذام و زیاده نشدن آن بغایت مؤثر و گوشت او جهت مبرودین و تحریک باه و صاحبان استسقاء مفید و خاکستر پوست او جهت سوختگی و نواصیر و قروح حاره و تدهین

در آخر دوم گرم و خشک و قابض و بسیار تلخ و با ماست چکیده و ربوب قابضه جهت اسهال مزمن بارده و قطع خون بواسیر و ضماد او با سرکه جهت درد سر و اورام رخوه و سنون او جهت درد دندان و تقویت لثه و نزله رطوبی و بخور او جهت رفع وبا و طاعون عجیب الأثر است و به دستور جهت بواسیر و شقاق مقعد و درد آن و درد رحم و فرزجه او جهت قطع سیلان رحم و حیض مفید است و نیم مثقال آن با یک مثقال نیلوفر در حبس اسهال بواسیری مجرب است و قدر شربتیش تا یک مثقال و مضر محرورین و معطش و مورث التهاب احشاء و مصلحش کتیرا و ربوب فواکه است.

تیهو: اسم فارسی تیهوج است.

تیغال: تیغال نیز نامند و آن شکر تیغال است.

تین احمق: جمیر است.

تین الفیل: جوزالسر و است.

تیس: بز نر است.

تیقیاس: اسم یونانی خنثی است.

تیدی: اسم هندی جراد است.

تیجات: اسم هندی سلیخه است.

تیرج: اسم هندی سازج است.

تیدوکی لکری: اسم هندی آبنوس است.

تین افرنجی: به لغت مصر رقع یمانیست.

حرف الثاء مع الألف:

ثافسیا

صمغ نباتی است سفید رنگ شبیه به انزروت و تند و تلخ و بسیار تند بو و نبات او شبیه به رازیانه و گلش سفید و تخمیش مثل انجره و با اندک عرض و در اطراف شعبه‌های او مثل اکلیل و شبت و بیخش غلیظ و بسیار تند و تلخ و منبت او کوههای سخت و در تنکابن و الموت جردند و به دیلمی تمبلی نامند و بیخ آن را زخم کرده رطوبت آن را بعد از انجماد می‌گیرند و بعضی مجموع آن نبات را افشوده عصاره می‌گیرند و آخرین متخلخل و سبز مایل به سیاهی می‌باشد. در آخر سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و منقی و مسهل بلغم غلیظ و جهت درد پهلو و بطلان اشتها و تحلیل ریاح و سدد و ضماد او جهت داء الثعلب و رویانیدن موی و درد زانو و امثال آن و با هم وزن او موم و کندر جهت اسقاط بواسیر و جهت قلع آثار سیاهی و بنفشی و کبودی جلد و با عسل جهت جرب متفرح و با گوگرد جهت انفجار ورم صلب نافع است و زیاده از دو ساعت نباید گذاشت.

و قدر شربتیش تا پنج قیراط و پوست بیخ او در افعال مثل صمغ است و چون ریزه کرده در روغن زیتون بجوشانند جهت تقویت عصب و درد مفاصل و آشامیدن او جهت فالج بغایت مفید و قدر شربت از پوست بیخ او و جرم او تا نه قیراط و اکنار او مورث ورم حلق و معده و احتباس بول و عروض ضیق النفس و غشی می‌باشد و مصلحش شیر تازه و لعاب

تقویت مژگان و رویانیدن او و تقویت باصره نافع و مضر کرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتیش تا پنج مثقال و بدلش تودری است.

◀ ثمره الطرفا

بار درخت گز است و بزرگتر از عذبه‌ای که ثمره اثل باشد و مثلث شکل و کزمازج عبارت از اوست و در افعال مثل ثمره الأثل است و خالی از حرارت لطیفه و جلای لطیف و تقطیع نیست.

◀ ثمره الأثل

نوع کوچک بار گز است که عذبه نامند، بقدر نخودی و از آن بزرگتر و غیر مثلث. در دوم سرد و در سوم خشک و قایض و قاطع نرف الدم و نفث الدم و مقوی احشاء می‌باشد و آب طبیخ او که یک اوقیه آن را در دو رطل آب جوشانیده باشند تا به نصف رسیده، منقّی رطوبات عفنه اطفال و جهت گزیدن رتیلا و رفع جرب رطب و با شکر جهت یرقان و زردی رخسار و رطوبت رحم و ربو و سعال و ضعف جگر و احشاء و آکله و حکّه و امراض مقعد و قروح رطبه شرباً و طلاء نافع است و مضمضه او جهت تأکل دندان و استحکام لثه مفید است و منقوع او که یک شبانه روز در آب گرم خیسانیده باشند در افعال مثل مطبوخ او و قطور او مقوی اجفان و رادع مواد و مانع قبول آفات و مقوی بصر و جهت دمعه و سلاق و جرب بسیار مفید است خصوصاً که در گلاب خیسانیده باشند و جرم او جهت نفث الدم و جراحات شش و اسهال کهنه و سیلان مواد و نرف الدم و برشته او با گل سرشوی جهت اسهال مجرب است و ذرور او جهت بردن گوشت زیاد و قطع خون جراحات و طلای او جهت رنگ رخسار و صافی بشره و حمل او جهت تجفیف رطوبت رحم و ضماد او که با آب و سرکه پخته باشند جهت سپرز نافع و مضر سر و مصلحش دوقو و بدلش مازو با پیّه انار به وزن او و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و گویند تا چهار درهم است و چون عذبه را با صندل و افسنتین جوشانیده آب آن را با شکر به قوام آورند شرب مذکور جهت صاحب سپرز بیعدیل است و جهت تقویت اشتها و اعصاب و اعضاء و رفع اعیا و مغص و تنقیه رطوبات فاسده معده و تقویت آن بغایت مؤثر است.

ثمره العرعر: ابهل است.

ثمره الشوک المصری: جلنار است.

ثمره شجره الذوام: مقل مکّی است.

ثمره العلیق: توت العلیق است.

ثمره السدر: نبق است.

ثمره الفؤاد: به لغت مصری شاه بلوط است و بعضی از او مراد بلاد را می‌دانند.

ثمقولس: به یونانی اسم توتیا است.

الناء مع الواو:

ثومس: به یونانی اسم حاشا است.

دست و پا به پیه او مانع مضرّت سرما و نگاهداشتن دندان او جهت منع فریاد کردن سگ مجرب دانسته‌اند و مالیدن پیه او بر چوبی و نصب کردن آن در موضعی از خانه سبب اجتماع کیک بر آن چوب می‌شود.

ثعبان: مار عظیم است.

الناء مع الغین:

ثغاریر: به غین معجمه درد آب است.

الناء مع الفاء:

ثفا: به لغت عبرانی حرف بابلی است.

ثفولس: هندبای بریست.

◀ ثفل

اسم جرم چیزها است که آب آن را افشرده باشند، از ثجیر غلیظ تر و در افعال مشابه اوست.

الناء مع اللام:

◀ ثلج

به فارسی برف نامند. در سوم سرد و در دوم خشک و مسکن درد دندان حارّ و اخراج کننده زلویی که در حلق مانده باشد و جهت کرم معده و تقویت هضم معده حاره و تبهای حاره و جرب و حکّه و ضماد او بر پیشانی جهت قطع رعاف و آشامیدن او باعث اجتماع حرارت در معده و مخدر و معطش و مورث سعال و مضر احشای ضعیف و مبرودین و صاحبان اورام باطنی است و آب پرورده او بهتر است و مصلحش قرنفل و عسل و از خواص اوست که چون نمک با برف آمیخته بر شیشه پر آب به دستوری بگیرند که در شیشه در آن پنهان شود در ساعت آب شیشه یخ گردد.

◀ ثلج چینی

رطوبتی است منجمد. برفی شبیه به نمک که از هند آرند، جهت بیاض عین و ظلمت بصر و ضمادش بر بدن جهت تب دق نافع است و این اسم را بر بارود استعمال می‌کنند.

ثلیان: عنب الثعلب است.

الناء مع المیم:

◀ ثمام

به عربی اسم نباتی است شبیه به گندم و قدش کوتاه تر و ساقش باریکتر و بی بند و غیر مجوف و خوشه او شبیه به ارزن و طعم او شیرین و در تنکابن زراوش و در مازندران بازمیل گویند.

در دوم گرم و در اول خشک و ضماد تازه او جهت ورم چشم و منع ریختن مواد و آشامیدن او محلل ریاح و مفتّح سدد و خاکستر او جهت

ثوم الحیّه و ثوم الکلب و ثوم برّی: اسقوردیون است.

ثوم الماء: طحلب است.

ثوم الثعلب: به لغت اندلس قسم ثانی سندریطس است.

ثوم

به فارسی سیر گویند و برّی اسقوردیون است و بستانی دو قسم می‌باشد: یکی بسیار دندانان و یکی منحصر به یک دندانان و بقدر پیاز کوچکی و او کمتر است و جبلّی او را به فارسی موسیر گویند و برگش عریضتر از برگ نرگس و گلش بنفش و بیخش یک عدد و بی دندانان و بزرگ مقدار و در بوی مانند بستانی و بهتر از همه بستانی مشهور پردندانان است.

در آخر سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیّه و محلّل و مدرّ حیض و بول و عرق و مفتّح و جالی و جاذب و مجفّف رطوبات معده و مفاصل و حرارت او شبیه به حرارت غریزی و ملطّف و رقیق کننده خون و با قوه تریاقیه و خوردن او با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت و رافع مضرت آبهای مختلف و هوای وبایی و تعفن آن است و جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و تصفیّه حلق و صوت و قطع اخلاط غلیظه و قولنج ریحی و نسیان و ربو و سپرز و ریاح تهیگاه و در مرطوبین محرک باه و مولد منی و در محروبین مجفّف آن و معطّش و جهت تبهای کهنه و قروح شش و درد معده و مفاصل و رفع کرم شکم و زلوی در حلق مانده و رفع تشنگی که از بلغم و سده ماساریقا باشد و تقطیرالبول و نیکویی رخسار و تلطیف غذاهای غلیظه و جهت ضیق النّفس و فالج و رعشه و تحلیل اورام و حصاه کرده و با شراب جهت سمّ افعی و دوام او باعث سقوط موی سفید و رویدن موی سیاه و با انجیر و سداب و مغز گردکان قویتر از فادزهر و مطبوخ او با زیره و برگ صنوبر جهت تقویت دندان و با شیر گوسفند و بعد از آن با روغن تازه و بعد از آن با عسل سرشته باشند در تحریک باه بیعدیل است و اکثار او و عدم مراعات مزاج و سنّ و فصل محرّق خون و مضرّ یواسیر و زنان حامله و شیرده و صاحبان خنازیر و زحیر و مولد صفرای بسیار تند و مضعف باصره و مهیج امراض نائیه و منجرّ و مضرّ شش و مصلح او پختن اوست در آب و با قلیلی نمک و اضافه نمودن روغن بادام و کره و استعمال گشنیز و سکنجبین و آب انار ترش شیرین و امثال آن و نشستن در طبیخ برگ و ساق آن جهت احتیاس حیض و اخراج مشیمه و طلای او با عسل جهت بثور لبنیه و قوبا و قرواح رطبه سر و نخاله او و بهق و جرب متفرّج و با برگ انجیر سیاه و زیره جهت گزیدن ابن عرس و با جند و روغن زیتون جهت سمّ زهر عقرب و با سرکه جهت تحلیل رطوبت غلیظه و ورم اعضاء و ضماد پخته او با

و قسمی از آن می‌باشد که هر گاو که از آن بخورد اعضای او ورم می‌کند، سوخته او در ظرف مس جهت قطع خون بواسیر ضماداً از مجربات دانسته‌اند و گویند زیاد از شش بار احتیاج نمی‌افتد و ضماد تازه او با روغن گل بغایت ملین و منضج و محلل است.

حرف الجیم مع الألف:

◀ جاورس

به فارسی گاورس گویند و آن نوع ریزه دخن است که به فارسی ارزن نامند. رنگ او اغبر و از ارزن ریزه تر و در اول سرد و در آخر دوم خشک و بسیار قابض و قلیل غذا و از ارزن لطیفتر و سریع الهضم تر و مقوی بدن و با روغن و چربی غذاییت او بیشتر و خوردن مهرای او جهت التوای حجاب و نزلات نافع است و حابس اسهال مراری و کماذ گرم کرده او محلل نفخ معده و مسکن درد بواسیر و موکد خون سوداوی و مورث سده و مصلحش روغنها و شکر است.

◀ چای ختایی

نباتی است ساقش زیاده بر دو زرع و سرخ و برگش مایل به بنفشی. گرم به اعتدال و تر و ملین و منضج و مقوی هاضمه و ضماد پخته او جهت اورام صلبه و تسکین درد بواسیر نافع و نطول او معرق و منوم و مضر معده بارده رطبه و مصلحش بادیان ختایی و رازیانه است.

و ابن تلمیذ گوید که چای قرصی است که از چین می‌آرند و مسهل و رافع ضرر شراب است.

از کتاب اخبار الصّین ظاهر می‌گردد که نباتیست شبیه به رطبه و خوشبو و با اندک تلخی که از جوشیدن تلخی او زایل می‌شود و طبیخ او مسکن التهاب و صاف کننده خون است.

◀ جاشیر

صمغی است بدبو و ظاهرش سرخ تیره و باطن او سفید و نبات او را ساق غلیظ و بلندتر از زرعی و نرم و بر او چیزی شبیه به پشم و سفید و برگش شبیه به برگ انجیر و مایل به استداره و خشن و بسیار سبز است و قبه او شبیه به قبه شبت و گلش زرد و خوشبو و تخمش سیاه و قریب به انیسون و خوشبو و تند و بیخس غلیظ و شعبه‌دار و بدبو و بیرون او سیاه و اندرون سفید در سوم گرم و خشک و محلل و مفتح و مدرّ بول و مقوی اعصاب ضعیفه و مضغف اعصاب صحیحه و مسقط جنین و قاتل او و با قوه تریاقیه و جهت تبهای دایره و کوفتگی و تعقد عضل و درد مفاصل و دردی که از صدمات به هم رسد و فالج و صرع و امراض بارده دماغی و رعشه‌ای که بعد از جماع به هم رسیده و مغص و سرفه بلغمی و تقطیر بول و جرب مئانه و نفخ رحم و قولنج بلغمی و ریخی و استسقاء و حصاه و رفع سموم و منع نزلات و جبر شکستگی استخوان و ضماد او جهت جراحات خبیثه و رویانیدن گوشت بر استخوان و سایر اعضا و منع آن از

شیر جهت گشودن دمل و تضمید محرّق او با عسل جهت ازاله رنگ خون منجمد در تحت پلک چشم و با روغن بان جهت داء الثعلب و روغنی که در او سیر مکرر جوشانیده باشند جهت جمود خون در اطراف بدن و شقاق که از برودت باشد و جهت مفاصل و قولنج بلغمی و سحج شرباً و ضماداً نافع و غرغره با سرکه ترشی جهت اخراج زلویی که در حلق مانده باشد و جهت ذبحه مفید و مضمضه طبیخ او با کندر جهت درد دندان بارد مفید و بدلتش پیاز عنصل و سیر صحرايي و طلاي او با نوشادر جهت برص و بهق و با زفت جهت داخس و خشونت ناخن و کجی آن و طبیخ او کشنده قمل است.

◀ ثومون

تخمی است شبیه به جنه، به فارسی تخم زرداب گویند و به ترکی صفرا اودی نامند. مثبت گیاه او امکنه سایه ناک و او شبیه به سداب، برگش دراز تر و گلش سفید و تخمش تلخ و تند و ریزه و گویند تربد زرد بیخ اوست و در افعال مشابه خریق می‌باشد.

در سوم گرم و خشک و مقوی و مسهل اخلاط غلیظه و اقسام کرم شکم و مخرج جنین و مدر بول و حیض و محلل اورام بارده و قدر شربتش نیم درهم و مصلحش کتیرا است.

ثیفوس: به یونانی اذخر است.

الناء مع الیاء:

ثیریون: به یونانی دفلی است.

ثیر: اسم ورد ابیض است.

◀ ثیل

به لغت ترکی بیلان اودی و در تنکابن کرک جرواش گویند و آن نباتی است که در کنار آبها و زمین نمناک می‌روید و مخصوص زمانی نیست و بر روی زمین پهن می‌شود و شاخه‌های او دراز و با بندهای بسیار و برگش بسیار ریزه و بر هر بندی رسته و گلش مابین سرخی و سفیدی و با برگ آمیخته، طعمش مایل به شیرینی و در اول سرد و خشک و قابض و طبیخ او جهت مغص و عسر بول مئانه و طبیخ بیخ او جهت سنگ کرده و آب گیاه او از نیم رطل تا یک رطل در رفع سم اقسام مارها و سگ دیوانه گزیده مجرب و دافع حرقة البول و احتباس بول و حصاه و تبهای حاره و سل بغایت آزموده است و ضماد او جهت جراحات تازه و گزیدن هوم و اورام حاره و منع نزلات و ضماد خاکستر او جهت قطع خون بواسیر و تحلیل اورام و تجفیف قروح بغایت نافع است.

و قسمی از آن را برگ مثل بلابل و گلش خوشبو و ثمرش ریزه و عروق او در ضخامت بقدر انگشتی و در عدد پنج یا شش می‌باشد و عصاره او با ادویه مناسبه جهت علل چشم و تحلیل مواد و تخمش بغایت مدرّ بول و جهت قطع قی و اسهال و منع ریختن مواد به معده و احشاء و تفتیت حصاه کرده و مئانه و قروح آن مفید است.

جبن

به تشدید نون به فارسی پنیر نامند. تازه او در دوم سرد و تر و مغزی معده و روده و مقوی کرده و ملین طبع و مولد خلط صالح و خون و دیر هضم و بعد از هضم سریع السلوک در اعضاء و با مغز گردکان و صعتر بغایت مسمن بدن و باعث نرمی جلد و برشته او بعد از طبخ و فشردن حایس اسهال و ضمادش مانع ورم جراحات و مضر مبرودین و رافع اشتهای طعام و غیر مهضوم او باعث قولنج و سده و ظلمت بصر و مصلحش عسل و نعناع و صعتر است و پنیر نمکسود در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشتها و امعاء و مجفف رطوبت و ضماد او با عسل جهت انفجار دمل و رفع داخس و نوشادر جهت کلف نافع و مولد اخلاط مراری و معطش و مولد حکه و جرب و مضر محرورین و صاحبان سده احشاء و بسیار کهنه و متعفن او اقرب به سمیت و مصلحش مغز گردکان و در محرورین میوه ها و ترشیاها و غیر چکیده پنیر که آن را دلمه گویند در غایت ترطیب و منوم است و جهت تب دق و سل و التهاب معده و رفع یبوست جلد و طبع و سواس و امراض صفاوی و التهاب خون نافع است.

جبره

به لغت مغربی اسم نباتی است طولش سه چهار انگشت و برگش شبیه به برگ نیل و بیخش مثل موی و سفید و بی گل و بی ثمر است و در بو شبیه به خمر است.

در اول دوم گرم و تر و مقوی دل و فکر و حواس و مفرح و جهت صاف کردن خون و التیام جراحات شریبا و طلاء و با شراب دو درهم او جهت وهن عضل و پاره شدن آن نافع می باشد و گویند بیخش را چون با پاره های گوشت طبخ نمایند قطعه های گوشت را با هم ملاصق می سازد و مرق آن را جهت یرقان مجرب دانسته اند.

جبین

به فارسی سنگ گچ نامند و سه قسم می باشد و پخته دو قسم آن را که یکی سفید غیر برآق و دیگری سرخ لون باشد جص گویند و پخته برآق صفایحی را اسفیداج جصاصین نامند و اقسام او در سوم سرد و خشک و آشامیدن او کشنده است و طلای او مفردا و با سفیده تخم مرغ و غبار آسیا جهت قطع سیلان خون و با سرکه جهت رعاف و بر بدن جهت منع عرق و با گل ارمنی و عدس و لویه التیس و آب مورد و سرکه جهت رمد دموی و منع ریختن مواد و با آب گشنیز جهت رفع باد سرخ و اورام ملتهمه مجرب است و چون با روغن زیتون و اندکی بوره و شب یمانی بسایند و بر نوشتجات بیالیند ازاله کتابت می کند و بر جامه ها باعث قلع چرک و چربی او می گردد و طلای او بواسیر را رفع می نماید و سفیداب

قبول آفات و دردهای بارده و ریاح و با روغنها جهت اعیا و با روغن زیتون جهت گزیدن سگ دیوانه و حمول او مسقط جنین و جهت امراض بارده رحم و اکتحال او جهت بیاض و نزول آب مجرب است و سنون او جهت درد دندان و منع تأکل آن و طلای آن جهت قروح و نار فارسی مفید و مضر اثیان و مصلحش مرماحور و خیسانیدن او در مطبوخ عنبی و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش به وزن او فته یا شیر انجیر و با اشق و بیخش جهت قروح مزمنه و حمول او جهت گشودن حیض و اخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل است و آشامیدن تخم او با شراب جهت اختناق رحم و نیم مثقال او با نیم مثقال زراوند طویل جهت گزیدن هوم و با نیم مثقال افستین جهت احتباس حیض بسیار نافع است.

جاموس

به فارسی گاو میش نامند. قسمی از گاو است و گوشت او گرم و خشک و بسیار غلیظ و جهت اصحاب ریاضات و هزال کلیه نافع و مولد سودا و مضر درد مفاصل و امثال او و مصلحش آبکامه و دارچینی و ادویه ملطفه و آشامیدن نیم سوخته او جهت صرع و کعب محرق او با عسل جهت تفریح دل و فربه کردن بدن و تقویت جگر و ذرور او مجفف قروح و رافع حکه و مقوی باصره می باشد.

و قدر شربتش تا سه مثقال و ضماد سم سوخته او با روغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب نافع و بخور و شاخ او باعث گریختن افعی است.

جاسا: به لغت سریانی اسم اجاص است.

جارالنهر: سلق الماء است.

جاوی: زعفران است.

جامسه: باقلای قبطی است.

جاوزین و جاوزهرج: حجرالبقر است.

جاموس: خشخاش زبیدیست.

جاركون: اسم فارسی بسباسه است.

جاکسو: به هندی تشمیزج است.

جاول: به هندی اسم ارز است.

جالکری: به هندی اسم فو است.

جاکوت: به هندی اسم اسفناج است.

جایتی: به هندی اسم بسباسه است.

چابهل: به هندی اسم جوزبو است.

جاری: به هندی ذرت است.

جاندهیل: به هندی لبلاب است.

جال: به فارسی درخت مسواک را گویند.

جامع اللحم: قنطوریون است و جیره را نیز گویند.

جاورس هندی: ذرت است.

الجیم مع الباء:

جهت اورام حازه و بارده و صرع و فالج و منع عفونت اخلاط و تب ربع و استسقا و عسر بول و تسمین بدن و درد احشاء و حصاه و قولنج و امراض بارده نافع و طلای او جالی جلد و جهت بواسیر و درد دندان و درد چشم و با سرکه جهت طاعون و رفع برص و منع وبا مفید است و مصلح محروین و مورث جراحی امعاء و مصلحش سکنجبین و شیر آهن تافته می‌باشد.

و قدر شربتش جهت اطفال از نیم دانگ تا یک دانگ و در تب ربع دو دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال و در استسقاء چهار دانگ و بدلش در تفریح سه وزن او زرنباد است.

جدال: نوع سبز سرنج است.

جداحد: صرصر است.

جدی و جدا: بزغاله است و در مفر مذکور شد.

چدروا: به لغت اصفهان اسم صبر سفوطری است.

الجیم مع الراء:

جرجیر

به فارسی تره تیزک نامند و بری او ابهقان است و دو قسم می‌باشد یکی ساقدار و برگش از برگ ترب ریزه‌تر و گلش زرد و بسیار تند و او را خردل بری گویند و یکی بی ساق و برگ او نرم و کم حدت و گلش سرخ و بستانی او سه قسم می‌باشد: یکی شبیه به ترب و ساقدار و برگش با خشونت و در مازندران شاهتره و کوله تره و در تنکابن خاصه تره نامند و تخم او سفید و حرف بابلی عبارت از اوست و قسمی را رشاد و به فارسی تره تیزک شاهی گویند، برگش بزرگ و گلش سرخ و تخمش مایل به سرخی و طولانی و قسم دیگر ریزه برگ و تخمش ریزه تر از حبّ الرشاد است و مراد از مطلق او قسم اخیر است.

بری او در سوم گرم و در آخر دوم خشک و بستانی او در دوم گرم و در اول خشک و مدرّ شیر و بول و مفتّح سده جگر و سپرز و مفتّح حصاه و مولد منی و محرک جماع و ضماد او با زهره گاو جهت ازاله قروح و خوردن او ناشتا جهت رفع بدبویی زیر بغل نافع و مصلح و مورث سده و منجّر و مظلم بصر و مصلحش کاسنی و سرکه است و تخم او در خواص مذکوره قویتر است از آن و با آب گرم مقی بلغم و با زرده تخم مرغ نیم برشت جهت تحریک باه مؤثر و ضماد او جهت کلف و با غسل جهت بهق و نمش و با زهره گاو جهت شقاق ناخن و مورث فوران خون و انصباب مواد به اعضای ضعیفه و مصلحش شیر تازه و قدر شربت از بستانی تا پنج درهم و از بری او تا سه درهم و بدلش مثل آن تودری است یا تخم زردک یا تخم پیاز و هرگاه درخت انار ترش را با آب تره تیزک سقاییت کنند انار شیرین گردد و هرگاه خسک و نخود را با آب او مکرر پرورده کنند در تولید منی بیعدیل است.

جرمیلک

جصاصین در افعال قویتر از همه و بغایت قابض و رادع و جامع و مجفّف است.

جبلانگ

لغت فارسی است و جبل هیچ معرب از او و آن تخم خاریست زرد رنگ شبیه به شیوران و به ترکی صفراودی گویند و آن ثومون است.

جب: به لغت هندی چوبی است زرد رنگ و از اجزاء کلکلانج هندیست و در بعضی از نسخ به خاء معجمه مسطور است.

جبلانست: فطراسالیون است.

جبین: به ترکی اسم ذباب است.

جبر و چپته: به هندی اسم شیطرح است

الجیم مع التاء:

جتل: به هندی اسم ایل است.

الجیم مع التاء:

جشباب

به عربی اسم نباتی است شبیه به نبات درمنه ترکی و از آن خوشبوتر و شاخه های او باریک و بسیار و گلش شبیه به اقحوان و تخمش با اندک پهنی و کوچکتر از عدس و با اندک تلخی می‌باشد.

در سوم گرم و خشک و مفتّح و محلّ ریح و قاطع عرق و مدرّ حیض و مسقط جنین و طیبخ او و به دستور سه درهم از جرم او جهت شکستن بادها و دفع مغص ریخی بیعدیل و بخور او مسقط مشیمه و مصلح و مصلحش هلیله کابلی و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش برنجاسف است.

الجیم مع الحاء:

جح: به لغت تنکابن مامیران است.

الجیم مع الدال:

جدوار

بیخی است مخروطی شکل بقدر انگشتی و از آن کوچکتر، به فارسی ماه پروین و به یونانی ساطریوس نامند و آن پنج قسم می‌باشد: یکی را ظاهر تیره و باطن به رنگ بنفش و مایل به سرخی و عقربی شکل و در طعم اولاً شیرین و بعد از آن تلخ محسوس گردد و این نوع را ختایی گویند و یکی ظاهر و باطن تیره و مایل به زردی و عقربی شکل و یکی ظاهر و باطن سیاه و ساییده او به رنگ نیل و هر دو را هندی گویند و یکی بقدر زیتون و مایل به سیاهی و گویند از بلاد رکن خیزد و قسمی اندلسی است و انتله نامند، بقدر شبری و سیاه و نرم و بسیار تلخ و بهترین همه قسم اول است. در اول سوم گرم و خشک و قایم مقام تریاق کبیر است و مفرّح و مقوی دل و اعضای ریسه و احشاء و فاذهر بیش و افعی و سایر سموم و مفتّح و محلّ و منضج و مسکن اوجاع و مقوی باصره و اشتها و باه و مدرّ و

آب نخود سیاه تا هفت روز جهت اخراج سنگ گرده و مئانه مجرب دانسته‌اند.

جربوب: حلوبوب است.

جربوز: بقله یمانیه است.

جرجر: باقلی است.

جرامقه: مشط الرأعی است.

جردمائق و جردمائق: کرم دانه است.

جرجیر الماء: قره العین است.

جرجیر مصری: ترمس مصریست.

جردان: فاره است.

جراسیا: قراصیا است.

جرند: به لغت دیلمی نبات ثافسیا است.

جر: به هندی سنبل الطیب است.

جردل: به هندی خنجل است.

جرهل: به هندی اسفند است.

جرغول: به فارسی اسم لسان الحمل است.

جریه: به هندی عصفور است.

جرغ: به فارسی اسم زمج است.

جربی گوشت: به فارسی اسم سمین است.

جریش: به ترکی اسم اشراس است.

جرانه: به هندی قصب الذریره است.

جر: به هندی به معنی بیخ است.

الجیم مع الزاء:

جزر

به فارسی گزر و زردک نامند و بستانی او یکی طویل می‌باشد و یکی مستدیر. در دوم گرم و تر و گویند در اوّل تر است. مبهی و ملطف و مدرّ بول و مفتّح سلة جگر و قاطع بلغم و مقوی معده و ملین می‌باشد و جهت سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج حصاه و نطول طیبخ ریشه‌های او محلّل خون جامد و مرئی او بغایت مبهی و مقوی احشاء و رحم و هاضمه و پرورده او به سرکه و نمک جهت اذابه سپرز بی‌عذیل و مقوی معده و جگر بارد و دوشاب او قریب به مرئی او و نبیذ او که آب افشردۀ او را با ربیع او غسل جوشانیده در خم ریزند بگذارند تا مسکر شود، بغایت مست کننده و بطی الانحدار و مصدع می‌باشد و عرق او که با ادویۀ مناسبه گرفته شود به دستوری که در دستورات مذکور است در جمیع آثار نایب مناب خمر است مگر در اسکار و ضماد برگ او جهت آکله نافع و جرم او بطی الهضم و نفّاخ و مضرّ محرورین و مصلحش ادویۀ حاره و آبکامه و پخته او با گوشت بزغاله موکد خلط صالح است.

و قدر شربت از جرم او تا صد و شصت مثقال و از مرئی تا هفت مثقال و از نبیذ او تا پنجاه مثقال و تخمش محرک باه و در آثار مثل اصل او و چون

به لغت کوهستان لرستان جابلق اسم دواپی است که ترکان آنجا نبات آزار نامند. بیخی است به ستبری انگشتی و طول آن زیاده بر شبری و طعمش شیرین و مایل به سیاهی و باطن سفید و با صلابت و ساقش قریب به زرعی و برگش شبیه به زبان و طول او بقدر شبری و سبز و لطیف و تیره و برگهای ساقش از طرف اعلا بقدر برگ بید و گلش کبود و از گل نیلوفر بسیار کوچکتز و مستعمل بیخ اوست. رافع جمیع زخمها و تشنج او و چون بر بن دندان بپاشند به نهجی می‌چسبد که از اکل و شرب زایل نمی‌گردد و سنون او یک دفعه و دو دفعه رافع تعفن بن دندان و رویاننده گوشت او و از مجربات است و ضمادش جابر کسر و شرب او رافع زخمهای باطنی و اورام احشاء است.

جری

به کسر اوّل و تشدید ثانی اسم عربی سلور است و او ماهی عظیم الجثه است، رنگش سیاه و بی فلس و شارب او مثل ماری باریک و دراز و در تنکابن اسبلی و در مازندران کلس نامند و نمکسود او گرم و خشک و ضماد او جاذب پیکان و خار از بدن و طیبخ او جهت قرحه امعاء و جذب مواد به ظاهر جلد مفید است و حفته او جهت عرق النساء ببعدیل و تازه او ملین طبع و جهت تصفیه صوت و قصبه ریه و سل و قی‌الدم و خون او بقدر نیم اوقیه با مثل او سرکه قاطع خونی است که از حلق آید و موکد بلغم لزج و بطی الهضم و مضرّ گرده و مصلحش صعتر و نعناع و آبکامه و سکنجبین است.

جراد

به فارسی ملخ نامند. در دوم گرم و خشک و مبهی و جالی اخلاط غلیظه و جهت تقطیر بول و امراض قصبه ریه و خوردن دوازده عدد آن که اطراف و سر آن را انداخته و با یک درهم مورد ساییده باشند جهت استسقاء مجرب دانسته‌اند و جهت جذام بالخاصیه مفید است و بخور او جهت بواسیر و عسر بول و ضماد پاهای او که کوبیده باشند جهت تالیل و کلف و جرب خصوصاً سوخته او با سرکه بغایت نافع و طلای جوف و تخم او جهت کلف و خوردن قسم بی بال او جهت گزیدن عقرب مفید و بستن نوع سبز گردن دراز که در مزارع به هم می‌رسد بر صاحب تب ربیع بالخاصیه رافع اوست و ملخ قلیل غذا و موکد خلط بد و مورث جرب و حکه و محرّق اخلاط و مجفّف و مصلحش سکنجبین و انارین است.

جراد البحر

به فارسی ملخ دریایی گویند و او حیوانی است سرش مرّیع و از حوالی سر تا نصف تن صدفی و از هر طرف ده پای شبیه به پای عنکبوت و بر سرش دو شاخ و دو شاخ دیگر در تحت چشم او بیرون جسته است. از جراد برّی گرمتر و خشک تر و خوردن او هر روز سه عدد تا هفت عدد جهت منع زیادتی جذام مفید است و آشامیدن دو مثقال از سوخته او با

جعدہ

گیاهی است کمتر از نیم زرع و برگش مفروش و یک روی بالا مزغب و روی دیگر را اطراف محیط به خارهای ریزه و اطراف شاخه‌های او مثل قبه و بر آن خیوط شبیه به موی سفید و پر از تخم و گلش سفید مایل به زردی و با عطریت و این نوع جبلی است و جعدۀ صغیر نامند و بستانی را جعدۀ کبیر گویند و برگ او بزرگتر و کم بوتر است و مستعمل او جبلی است و بعد از هشت ماه قوتش کم می‌شود.

و در آخر دوم گرم و خشک و مفتح و با قوه تریاقیه و مدرّ بول و حیض و ملطف و طبیخ او جهت گزیدن هوام و یرقان سیاه و استسقاء و تبهای بلغمی و سوداوی و رفع کرم معده و حب القرع و تحلیل ریاح و عسر بول و مفاصل و حصاه و تنقیه رحم و رفع نسیان مجرب است و با سرکه جهت سپرز و ضماد او جهت تنقیه قروح مزمنه و التیام آن نافع و مضرّ معده و سر و مصلح و مصلحش حماما و قدر شربتش تا سه درهم و از طبیخش تا بیست مثقال و بدلش پودنه کوهی و در تحلیل ریاح شیخ و در اخراج کرم پوست بیخ انار و سلیخه است.

جعدۀ فنا: به لغت دمشق پرسیاوشان است.

جعدۀ صغیر: جعدۀ کوهی است.

جعدۀ کبیر: جعدۀ بستانی است.

جعل: اسم فارسی قسم بزرگ خنفسا است.

جعفیل: اسدالعدس است.

جعفری: به لغت مازندران قسمی کرفس الورق حزاء است.

چغندر: به فارسی اسم سلق است.

الجیم مع العین:

جغد

اسم فارسی بوم است و آن مرغیست که در روز قوت بصر ندارد و اقسام می‌باشد، یکی را به فارسی بوف و به ترکی ساروقوش گویند و آن عظیم الجثه تر از سایر اصناف است و شاه بوم نامند و یکی را به ترکی بیلاق گویند و آن کوچکتر از همه است، مگر مرغ حقی که از سایر حقیرتر و بقدر قمریست و قسم اوسط سیاه لون و مسمی به جغد است و در تنکابن کوره بو نامند.

مهریارس گوید که لطوخ دل او در حین ذبح با وجود گرمی او بر روی صاحب لقوه و بر گردن او رافع علت اوست و قطور مغز او با روغن بنفشه در سوراخ بینی طرف موافق صاحب شقیقه از مجربات است و چون زهره او را با خاکستر چوب گز و غسل آمیخته بنوشند، جهت سلس البول و بول فراش آزموده است و طلای خون او با روغنهای جهت کشتن قمل مؤثر و اکتحال خون او و زهره او جهت شب کوری نافع و چون آن را ذبح کنند یک چشم او مفتوح و یکی مطموس می‌باشد و تعلیق مفتوح او باعث بیداری و مطموس او مورت خواب است.

یک جزو او را با یک جزو تخم شلغم در جوف ترب در زیر آتش طبخ دهند، جهت اخراج سنگ گرده و مئانه و عسر بول مجرب دانسته‌اند.

و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش انیسون و دوقو است.

بری او را در بلاد قزوین کزرا نامند، بیخش بقدر انگشتی و گلش زرد و غلاف تخم او خارناک و در دوقو مذکور است. در اول سوم گرم و در آخر اول خشک و با اندک حدّتی و در افعال سواى تحریک باه قویتر از بستانیست و حمول او مخرج جنین و خوردن خام او جهت سموم و ضماد پخته او با اصل و برگ او جهت انجماد خون که از برودت باشد نافع و پختن او در منازل باعث گریختن هوام و مضرّ معده و حلق و عصب و مصلحش انیسون و حمول او منقّی رحم و معین بر حمل است.

جزع

سنگی است که از یمن و حبشه خیزد و دراز و شبیه به چشم و طبقات او خطوط مستدیره سفید و زرد و سرخ و سیاه ظاهر است و به فارسی قسم او را باباغوری گویند و قسمی سلیمانیت و ظاهراً عین الھر نیز از جنس او باشد. در سوم گرم و خشک و جالی و با حدّت و باعث بیداری و جهت یرقان و منع خواب شرباً و جهت عسر ولادت پیچیدن او در موی زنان مؤثر و تعلیق او بر اطفال مورث سیلان آب دهن و رفع امّ الصّیبان و نگاهداشتن او مورث خصومت مردمان با دارنده او و دیدن خوابهای هولناک و رافع لقوه و سنون او جهت تنقیه و جلای دندان مجرب می‌باشد و ذرور او قاطع خون و جهت رویانیدن گوشت و بردن لحم فاسد و اکتحال او جهت رفع بیاض و نزول آب نافع است.

جزمازج: ثمره الطرفاست و معرب از کزمازو است.

جزور: شتر بچه است.

جزر اقلیطی و جزر بری: گویند شفاقل است.

الجیم مع السّین:

جساد: زعفران است.

جسمی: خشک است.

جسارا: تمر هندی است.

الجیم مع الشّین:

جشیش: به فارسی بلغور گویند و او نیم کوفته گندم و امثال اوست.

چشمیزج و چشمک: تشمیزج است.

جش: به لغت فارسی اسم مهره کبودیست که بر گردن اطفال به جهت رفع چشم بد می‌بندند.

چشوم: تشمیزج است.

چشم خروس: اسم فارسی عین الدیک است.

الجیم مع الصّاد:

جص: جیسین محرق است و به فارسی گچ نامند.

الجیم مع العین:

جفرات: به لغت خراسان اسم ماست است.

الجیم مع الفاء:

جفت آفرید

مؤلف تذکره گوید اسم یونانی است و به معنی مزوج است و به حسب ظاهر فارسی بودن او اظهر است. چنانکه مؤلف مالایسع بیان نموده و آن نباتی است ساقش بقدر شبری و شاخه‌های بسیار باریک و برگش ریزه تر از برگ نخود و متلاصق به هم و در طرف ساقش غلافها شبیه به هلیله و بادام از سه عدد تا چهار عدد و اطراف غلافها خاردار و درون هر غلافی سه پرده و تخمش شبیه به حلبه و در هر پرده پنج عدد می‌باشد. و در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و در تقویت باه قویتر از خصیه التعلب است و چون هشت مثقال تخم او را با گوشت بره یکساله بجوشانند و صاحب استسقاء یک هفته مداومت به آب او نماید طبلی و لحمی را رفع نماید و مرتبای او با عسل بغایت محرک باه و مضر کرده و مصلحش کثیرا می‌باشد و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش شونیز است.

جفت

پوست ملاصق لبوب است و بر طلع اطلاق نیز می‌کنند و جفت البلوط در بلوط مذکور است و از مطلق این اسم مراد اوست.

جفری: کفریست.

الجیم مع القاف:

جقظوط: به قاف شوکران است.

الجیم مع الکاف:

چکاوک: اسم فارسی قیره است.

جگر: به فارسی کبد است.

چکورتکه: اسم ترکی جراد است.

چکردک: اسم ترکی دانه میوه ها است.

چکنا: اسم هندی حباحب است.

جکی

امین‌الدوله گوید ثمر هندیست بقدر خربزه و سبز رنگ و خاردار و در تجاویف، درون او دانه‌هایی بقدر گردکان و زرد رنگ و شیرین طعم و لزج و در آن دانه تخمی دیگر بقدر پسته و صلب و مغز او سبز و چرب و مایل به تلخی و درخت او عظیم است و بالخاصیه مغز او مولد منی و محرک باه است.

الجیم مع اللام:

جلید: به فارسی نگرک نامند در طبع و آثار مثل ثلج است و از آن کثیفتر.

به فارسی گلنار گویند و او غیر گل انار مثمر است، اگر چه در جمیع افعال مشابه یکدیگرند.

در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و مجفف و مقوی اعضاء و جهت اسهال دموی و صفراوی و رطوبی و زلق الأمعاء و سحج و قرحة امعاء و نزف الدم هر عضو و نفث‌الدم و جرب و حکه و منع ریختن مواد به معده نافع است و ضماد او جهت بدبویی زیر بغل و التیام جراحات و منع تزاید اورام و سقوط موی و سنون و مضمضه او با سرکه جهت بدبویی دهان و استحکام لثه و اسنان و قلاع مؤثر و مصدع و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش به وزن او پوست انار است و از خواص اوست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یک عدد غنچه نشکفته او را صاحب رمد و معتادین آن از درخت به دهن جدا کرده فرو برد، تا یک سال رمد نکشد و از مجربات شمرده‌اند.

جلد

پوست حیوانات است و نسبت به گوشت سرد و خشک و هر چه در طبع مهرآتر غذاییت او بیشتر و اصلاح دیر هضمی او با آبکامه و روغنهای گرم باید نمود و پیچیدن عضوی که صدمه و ضربه به او رسیده باشد به پوست تازه گرم حین ذبح گوسفند و ذبح بز و امثال آن بغایت مسکن اوجاع و اورام اوست و به دستور جهت اورام بارده مفید و الصاق پوست سر بزغاله بر سر صاحب سرسام مجرب و پوست تازه او جهت جذب سم افعی و پوست گوسفند جهت قروح خبیثه و حکه و جرب و تراشه پوست بز قاطع خون جراحات تازه و خاکستر جمیع پوستها جهت نواصیر و سوختگی آتش و سحج جلد و ضماد سوخته پوست اسب آبی با آرد کرسنه سه روز متوالی جهت رفع سرطان آزموده است و تعلیق پوست فیل جهت تسکین تبهای سرد و پوست شغال جهت گزیدن سگ دیوانه و منع ترسیدن او از آب و سوخته پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهت داء‌التعلب و محرق پوست افعی جهت داء‌الحیه مؤثر است.

جلوز

اسم عربی فندق است و بعضی بر بادام کوهی استعمال می‌نمایند و حب الصنوبر کبار را نیز گویند و این به جهت اشتباه جیم به حاست، چه به حای مهمله اسم حب الصنوبر است.

جلغیط: دوغ غلیظ است.

جلباب: از اشربه و در آنجا مذکور است.

چلپاسه: وزغه است.

جلغوزه: اسم فارسی تخم میوه ایست و غیر حب الصنوبر است.

جل: ورد احمر است.

جلبوب: نوعی از لبلاب است.

جلجلان

جلنار

◀ جمست

سنگی است که در حجاز و حوالی مدینه طیبه به هم می‌رسد و سفید و سرخ و آسمانجونی می‌باشد و بهترین او سرخ ارغوانی شفاف است. در سوم گرم و خشک و محلل و رافع خفقان و غثیان و غشی و مستی و طلای او جهت خراج و ورم چشم و خاتم او جهت نقرس و قضای حاجات و محبوبی نزد خلایق مؤثر است و در زیر سر گذاشتن باعث دیدن خوابهای مشوش است و قدر شربتش تا نیم درهم و در ظروف او اکل و شرب نمودن در آثار مثل آشامیدن اوست.

◀ جمد

به فارسی یخ نامند، در طبع مثل ثلج و از آن لطیفتر و جهت بیضه و تبهای صفاوی و محرّق بغایت نافع می‌باشد و ضماد او بر پیشانی جهت رعاف مجرب و مضرّ اورام باطنی و اعصاب است.

◀ جمّار

به فارسی پنیرخرما گویند و آن در اعالی درخت و موضع طلع است و قلب النّخله نیز گویند و سفید و شیرین و قریب به طعم شیر است. و در اول سرد و خشک و مقوی معده و قاطع اسهال و جهت غلبه صفا و لاغری گرده و غلیان خون و نفث الدّم و درد سینه و سعال و رفع ضرر نبیذ و رفع خمار و قی صفاوی و صاف کردن آواز و منع تحلل ارواح و جذب حرارت غریبه از بدن و ضماد او جهت گزیدن زنبور نافع می‌باشد و مضر شش و موکد ریاح و بطیّ النّزول و مصلحش عسل و خرما و زنجبیل پرورده است

◀ جمهوری

شرابیست که مثلث را با آب بجوشانند تا آب بسوزد و مدتی بگذارند و استعمال نمایند و بعضی شراب انگوری سه سال را جمهوری نامند و گویند آب انگوری است که در جوشیدن به نصف رسیده باشد. گرم و خشک و منضج و محلل و مشهّی و معین جماع و سریع الأنحدار و موکد خون غلیظ و مسخّن احشاء است.

◀ جمجم

بیخست شبیه به زردک برّی و باریک و دراز و اندرون او سفید و بیرونش مابین سفیدی و زردی و خوشبو و با اندک تلخی و تندی و شیرینی از بلاد چین خیزد و در بلاد لرستان گزرموشان نامند و ساق و برگش شبیه به زردک است.

بر سمس و کرپزه شامل است و به لغت حبشی مخصوص سمس است و

مؤلف تذکره گوید اسم یونانی سمس است.

جلیف: اسم عربی شیلیم است.

جلهم: قسم سیاه عوسج است.

جلز: جلفا است.

جل نسرین: معرب از گل نسرین است.

جلیان: خلر است.

جلجلان الحبش: خشخاش سیاه است.

جلنجوج: فودنج بریست.

جلمائا: قند است.

جلوجا: جاوشیر است.

جلجلان مصری: بیش است.

جلنجمون: صعتر است.

جلنجبین: گلقد عسلی است.

چلیک: اسم ترکی قطاه است.

چلتاق: سلق جبلی است.

چلناغوج: اسم ترکی حبه الخضراء است.

چلقان: اسم ترکی حداة است.

چلیدان: به لغت تنکابن آزاد درخت است.

چلیره: به هندی اسم اشنه است.

الجیم مع المیم:

◀ جمیز

نوعی از انجیر و به یونانی اسپقون نامند به معنی تین الأحمر و او غیر انجیر برّی است، چه انجیر برّی از سمومات و ماکول نیست و او را در دیلم دیوانجیر می‌نامند و جمیز را شلکا انجیر نامند و ماکول است. درخت او شبیه به درخت انجیر و برگش به برگ توت اشنه و شاخ پر شیر و ثمرش بقدر آلوجه و رنگ او بعد او رسیدن سرخ و بی مزه و در بعضی بلاد در سالی مکرر بار می‌دهد.

و در اول دوم گرم و در اول تر و جهت سرفه یبسی و درد سینه و گرده و سپرز و وسواس نافع و لعوق او که برگ و شاخه‌ها و ثمر را جوشانیده آب آن را با شکر به قوام آورده باشند جهت ربو و ضیق النّفس و سرفه مزمنه و گرفتگی او از مجربّات است و یک مثقال از برگ مسحوق او با آب قاطع اسهال و مجرب است و با هم وزن او شکر در رفع سرفه آزموده است و شیر او محلل اورام و ملّین و ملصق جراحات و جذاب و مسهل اخلاط غلیظه و از شیر انجیر بستانی ضعیفتر و آشامیدن نیم درهم او جهت سپرز و تبهای بارده و خاکستر خوب او جهت قروح ساعیه و آکله و نار فارسی مجرب و ثمرش ردی الغذاء و نفّاخ و مضرّ معده و مصلحش انیسون و سکنجبین و آب سرد است.

جنطیانا

به یونانی اسم بیخیست دراز و غلیظ و مایل به تیرگی و تلخ و رومی آن را ساق بقدر انگشتی و در طول قریب به دو زرع و برگش شبیه به برگ گردکان و سرخ و ریزه و با تشریفات و گلش سرخ مایل به کبودی و ثمر و غلاف او شبیه به کنجد و غیر رومی را جرمقانی نامند برگش شبیه به حمّاض و او غیر مستعمل است.

در اوّل سوم گرم و خشک و بغایت ملطّف و منقّی و جالی و مفتّح و محلّل و مدرّ و تریاق سموم و مخرج جنین است و جهت گزیدن سگ دیوانه و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر بول و احتباس حیض و ضماد او جهت گزیدن جانوران و جراحات و قروح خبیثه و ورم بارد احشاء و جهت ضربه و سقطه و کسر اعضاء و وئی و ازاله بهق و طلای او با حنا بر کف دست قاطع خون حیض و استعمال او با سداب در تریاقیت اقویست و مضرّ سینه و مصلحش اسقولوقندریون است و قدر شربتیش تا یک مثقال و بدلش در تفتیح و تحلیل یک وزن و نیم او اسارون و نیم وزن بیخ کبر و در سایر مواضع قسط و زراوند به وزن او و بقای قوت او تا سه سال و عصاره او در افعال قویتر و قوتش تا هفت سال باقیست و طریق اخذ آن، آن است که او را کوبیده پنج روز در آب خیسانیده بجوشانند تا آب غلیظ شود پس صاف نموده طبخ دهند که منغذ گردد.

جند

به فارسی آتش بجگان و ترکان اغلان آشی نامند و آن شبیه به خصیه است و حیوان او مائیست و در آبهای عظیمه بیشتر یافت می‌شود و از سگ بسیار کوچکتر و موی او سرخ مایل به سیاهی می‌باشد و در خارج آب تعیش نمی‌کند و در دیلم او را شتک نامند و قیاس تقاضای او نمی‌کند که خصیه او به عظم جند باشد و حقیر تازه آن را ملاحظه کرده که صیاد قطع نموده و اصلاً بو و لون نداشته، بعد از جوشانیدن او در آب خاکستر و پرورده کردن به دود کاه بعد از مدتی صاحب بو و لون شده و این که در او نوعی از استحاله هست شکّی نیست و آن حیوان غیر سگ آبی بحریست و بهترین او سرخ و بعد از آن زرد او است و سیاه او از سمومات قتاله است.

در آخر سوم گرم و خشک و مفتّح و محلّل و تریاق ادویه بارده قتاله و اکثر هوام و مجفّف و جهت احتباس حیض و اخراج مشیمه و جنین و نفخ و فواق و مقص و مالیخولیای مراقی و قولنج بلغمی و ریخی و خفقان بارد و نسیان و فالج و رعشه و سایر امراض بارده دماغی و عصبانی نافع و مهیج حرارت غریزی و سعوط و طلای او جهت درد سر مزمن و سبات و کزاز و صرع و تشنج و سرسام بلغمی و روغن او به دستور تضمید او با روغن جهت تحلیل اورام مزمنه و دردهای بارده مثل مفاصل و امثال او و گذاشتن او در گوش جهت ریح و ثقل سامعه و وجع بارده او و اکتحال

در سوم گرم و خشک و محرک باه خصوصاً مرّیای او جهت ربو و سرفه و نرف الذّم و ذات الرّیه و ذات الجنب نافع و مضرّ سپرز و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتیش تا دو دهم است.
و امین‌الدوله گوید از یک مثقال تا یک مثقال و نیم او با جلاب رافع خفقان در حال و از مجربّات است.

جمل

به فارسی شتر بچه نامند. کمتر از دو ساله او بهتر از سایر و گوشت او در دوم گرم و در سوم خشک و مقوی باه و اعضاء و جهت تب ربع و عرق النساء و یرقان و حرقه البول نافع و موکد امراض سوداوی و اخلاط غلیظه و مصلحش ابازیر حاره و شراب کهنه و ترشی کبر و سکنجبین است و بول شتر مسهل و مدرّ زرداب و جهت سرفه و زکام و ورم جگر و سپرز و استسقاء و یرقان و سده جگر و تقویت باه و رفع سستی و بویدن او جهت سده مصفات و نطول جوشیده او با خردل جهت نقرس و فالج و خدر و اورام مجربّ و شیر او جهت استسقاء آزموده است، خصوصاً که با بول او آمیخته باشند و طلای گوشت سوخته او جهت قوبا و ضماد شش تازه او که هنوز گرم باشد جهت کلف مجربّ و مداومت اکل شش او مورث کوری و حمل مغز ساق او با پشم بعد از ظهر سه روز متوالی معین حمل و نفوخ سرگین او قاطع رعاف و آشامیدن او با ادویه مناسبه جهت صرع و ضماد تازه او جهت تحلیل خنازیر و بثور و بخور و طلای او جهت ثلیل مؤثر و آشامیدن کف دهن او در حین مستی او مورث جنون می‌باشد و چکانیدن آب پودنه در دماغ او باعث زوال مستی او و کوهان شتر جهت تقیه رحم و بواسیر و قطع خون و شقاق و موی نازک او جهت اندمال قروح و سوخته او جهت رعاف سعوطاً و سیلان خون جراحات ذرورا نافع و بستن کنه شتر آنچنان که زنده باشد بر آستین عاشق جهت رفع عشق گویند آزموده است و چون گندم را به عرق او تر کرده طیور بخورند، بی هوش شوند و کف دهن او نیز همین اثر دارد و پنیرمایه شتر در تقویت باه بیعدیل و مسمن بدن است.

جمان: به عربی لؤلؤ است.

جمسفرم: ریحان سلیمان است.

جمد چینی: اسیوس است.

جمارالنهر: سلق الماء است.

جمر: تمر هندیست.

جل الحمی: مر جوان است.

چماز: به لغت تنکابن سرخس است.

چمکودری: اسم هندی خفّاش است.

جمیل: به لغت دیلم چیکلک است.

جمکدل: اسم هندی قلفاس است.

جمیلی: اسم هندی یاسمین بستانبست.

الجیم مع النون:

و کهنه متکرج او با سمیت است و از خواص اوست که چون با مس بکوبند و یا بر او بمالند مس را ریزه کند و آشامیدن سوخته گردکان که با پوست سوزانیده باشند بقدر یک مثقال با آب مورد و امثال او جهت قطع بواسیر مجرب و اکتحال او جهت جرب و سبل و دمعه مفید و به دستور ضماد مغز کهنه محرق او با زفت جهت قروح سر و جوشانیدن صحیح او در روغن متغیر الطعم و سایر اطعمه متغیره باعث رفع تغیر آن است و رب او که از آب گردکان سبز و عسل با رب انگور ترتیب دهند جهت خنق و بثور دهان و خون بن دندان و اورام و سستی او بیعدیل می باشد و طلای تازه او با مثل او برگ او و حنا جهت نزلات و صداع مزمن و شقیقه و کل اوجاع بارده مثل نقرس و جهت فالج و امثال آن و قطور آب برگ او که گرم کرده باشند جهت کرم گوش و آشامیدن و حمل کردن خاکستر پوست ثانی او جهت نرف الدم و ذرور او جهت جراحات و صمغ او جهت قروح خبیثه و درد دندان و مربای او با عسل جهت تسمین گرده و تحریک باه و راندن طبع و تقویت روده اعور مجرب است و خوردن مسحوق پوست ثانی او هر روز تا دو مثقال جهت تقطیر بول نافع و پوست تازه او با خبث الحديد ساییده و با سرکه طبخ دهند و تا یک هفته خیسانیده و هر روز بر هم زنند خضاب قوی دیر دوام است و ضماد پوست تازه او جهت قوبا مفید و طبیح نیم اوقیه تا یک اوقیه پوست درخت او در معده ممتلی از غذا مقوی و قاطع اخلاط لزجه و جهت درد شکم و اسافل نافع است و چون پوست بیخ او را در روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود جهت بواسیر و امراض مقعد بغایت مؤثر و مسواک کردن با پوست بیخ او به هر پنج روزی منقی دماغ از اخلاط و رافع نسیان است و مسواک پوست زرد او مقوی لثه و طلای شماره چوب او با سرکه جهت سرخ کردن رخسار مجرب و با زفت جهت قوی کردن عضوی مخصوص و خیسانیدن او چند روز در روغن زیتون جهت منع تولد قمل از مجربات دانسته اند و شرب او را جهت سپرز مجرب یافته اند.

و چون در فصل خزان ریشه درخت او را بریده و در روغن زیتون، مازو را بجوشانند آن قدر که روغن سیاه گردد و روغن مذکور را صاف نموده در شیشه کرده ریشه بریده را بر وجهی در شیشه کنند که به قعر شیشه برسد و دهن او را مسدود کرده به خاک بپوشانند و وقتی که درخت بارور گردد بیرون آورند چیزی شبیه به مداد در شیشه یافت شود و آن خضابیبست که ملتتها اثر آن بماند.

و مؤلف تذکره تا یک سال تعهد نموده و چون قبل از مو بر آمدن بر انثیان در حمام طلا کنند مانع روییدن مو می گردد و کندی مجرب دانسته است و روغن گردکان را خواص مثل کهنه خاییده اوست و محلل و مسخن و آشامیدن او در روزی سه درهم تا یک هفته جهت درد ورک مجرب و جهت امزجه بارده نافع و طلای او جهت آکله و نواصیر چشم و نرم کردن اعصاب و رفع دردهای بارده بدنی و زایل نمودن قوبا و داء الثعلب و قمل مجرب و سعوط او جهت لقوه و فالج و تشنج نافع و بدل مغز گردکان حبه الخضرا است به وزن او و بدل روغن او روغن سداب و بالخاصیه مغز گردکان مسکن مغص و مصلح قروح است شرباً و ضماداً.

او جهت ظلمت بصر و دمعه و سبل مفید می باشد و حمل او مصلح حال رحم و مسقط جنین و مدرّ حیض و بول و آشامیدن او بقدری که افیون خورده باشند رافع سمیت افیون و چون با مساوی او افیون بسایند سمیت او را زایل کند و مضرّ محرورین و مصلحش شربت بنفشه و قدر شربتش تا یک دانگ و بدلش مثل او و ج و نصف او فلفل و در بعضی مواد به وزن او مشک و در امراض جگر فریانی و جهت تحلیل رطوبات سه وزن او فلفل و ثلث او دارفلفل و ثلث او زرنباد است و جند سیاه بقدر یک درهم کشنده است در مدت یک روز و تریاق او ترشی ترنج و شیر الاغ می باشد.

جنجل: قسمی از هلیون است و از دمشق خیزد و در افعال مثل اوست.
جنید: غنچه نشکفته از هر درخت را گویند و اکثر استعمال او در جنید الرمان است.

چنار: اسم فارسی دلب است.

جناح: به لغت اندلس راسن است.

جنتوریه: قنطوریون است.

جناح النسر: حرشف است.

جنی احمر: ثمر قطلب است و در قاف مذکور می شود.

جنجر: آذان الغزال است.

جنبل: صعتر است.

چنبه: به هندی زنبق را گویند.

چنگال: اسم فارسی خبس است.

چندن: اسم هندی صندل است.

چن: اسم هندی قرنفل است.

چنه: به هندی نخود است.

چندال: به هندی قسمی از بیش است.

چنیک: به هندی مغناطیس است.

الجیم مع الواو.

جوز

به فارسی گردکان نامند. مغز او در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و ملین طبع و محلل و مبهی و مانع تخمه و خوردن ده مثقال او که با ده مثقال انجیر کوبیده باشند در تلین طبع مجرب است و بریان کرده او با پوست جهت سرفه ای که از هوای سرد باشد مفید و مغز کهنه او را چون ناشتا بخایند و طلا کنند جهت تشنج بارد و یابس اوتادوساق و قوبای اطفال و غانغرایا که ورمیست مؤدی به موت عضو و جهت حمره و غرب و التوای عصب و داء الثعلب و ورم پستان مفید و خوردن او با انزروت مانع ضرر انزروت و مخرج کرم معده و بیعدیل است و ضماد او با نمک و عسل و پیاز جهت گزیدن سگ دیوانه و حمل مغز محرق او با شراب جهت منع ادرار حیض و خوردن مغز او ناشتا باعث سهولت قی و با انجیر و سداب قبل از سموم بخورند موجب عدم تأثیر سم و بعد از آن سبب رفع سم است و اکنار او مخرج حبّ القرق و مورث ورم حلق و بثور دهان و مصلحش آب انارین و مضرّ محرورین و مصلحش خشخاش

◀ جوزبوا

به فارسی جوزبویا گویند. ثمر درختی است هندی بقدر تخم مرغ و چون مقشّر گردد بقدر عفصی و سرخ و تیره رنگ و درخت او بقدر درخت انار و بهترین او تازه خوشبوی تند است که خطوط سیاه داشته باشد. در دوم گرم و خشک و گویند خشکی او در سوم است و قابض و مفرّح و مسکر و ملطّف و مقوی معده و فم او و مری و جگر و حافظ حرارت غریزی و هاضم و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده او و یرقان و خوشبو کردن عرق و بول و بوی دهان و تحلیل ریاح و رفع کلف و نمش و عسر بول و غثیان و قی و رطوبت معده و زلق الامعاء و اسهال معدی بارد و رطب و ازاله رطوبات متعفن معده و استسقاء لحمی و ضماد او جهت ورم بارد جگر و اوجاع بارده رطبه و درد سر و فالج و رعشه و امثال آن و با افستین و عسل جهت کلف و نمش و آثار ضربه و با روغنها جهت اوجاع بارده و کری گوش و احتکال او جهت تقویت باصره و سبل و جرب نافع است و مضرّ شش و مصلحش عسل و مصدّع محرورین و مصلحش گشنیز و بسیار خوردن او مورث سوء خلق و حمق و مضرّ جگر و مصلحش بنفشه می باشد. و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش به وزنش بسپاسه و جهت سدد و صلابات یک وزن و نیم او سنبل الطیب و قوتش تا سه سال باقیست.

◀ چوب چینی

بیخیست معروف و گیاه او بی گل و ثمر و برگش شبیه به برگ زنبق و ساقش شبیه به ساق نی و بهترین آن قطعه های بزرگ املس سرخ نیم رنگ شاخ جهانبوده بی کرم و بی گره است و بسیار صلب و اندرون سیاه و ثقیل الوزن به حدّ افراط که صمغی نامند خوب نیست و کرم زده او ضعیف القوه است، مرکّب القوی و مایل به حرارت و بیوست او زیاده بر حرارت و بغایت مجفّف رطوبات غریبه و ملطّف و مفتّح و محلّل و مدّر بول و عرق و با رطوبت فضلیّه و مقوی باه و منقّی خون و روح از کتافات می باشد و با قوه قابضه و مقوی حرارت غریزی و سریع النفوذ در عمق بدن و مقوی اعضای رئیسه و اعضای تناسل و معده و جهت علت آتشک و قروح خبیثه بیعدیل و در رفع امراض مزمنه و آکله و علل سوداوی مثل جرب و حکّه و تب ربع و نواصیر و درد مفاصل و جذام و داء الفیل و سایر اوجاع بارده و جراحات مزمنه و اورام صلبه و داء التعلب و داء الحیّه و سرطان و بهق و برص سیاه و مالیخولیا که از احتراق بلغم باشد و جهت قطع عادت افیون بی نظیر و رافع مواد نرزی و زکام و منوم و مبخّر و نیکو کننده رنگ رخسار و مسمن اکثر ابدان و در تولد و تناسل قوی الاثر و در بروز فرمودن حصبه و رفع سمّیت خلط و اختلاط ذهن مکرّر حقیر تجربه نموده است و علاج مایوسین باه شده و مستعمل او در اکثر موارد آب طیبخ اوست و جرم او مسدّد و قوی التّجفیف است مگر تازه او که خشک نشده باشد و نخوردن نمک در ایام خوردن او کلیت نیست چه ترک عادت

او و اعتیاد به ادویه حاره مظنه ضرر است در اکثر امزجه و همچنین اجتناب محرورین از ربوب حامضه و اشربه کم ترشی لزوم ندارد و به تجربه حقیر مکرّر رسیده است که جمعی به جهت علتی چندی از آب متضرّر می شدند و به جای آب طیبخ و نقیع چوب چینی مدت ها آشامیده از حموضات قلیله اجتناب نموده اند و بسیار منتفع گردیدند. و اقسام استعمال او و اخذ عرق و نقوع و غیر آن در دستورات تحریر یافته و مربای او در جمیع افعال ضعیفتر از طیبخ اوست مگر در تقویت معده و دماغ.

◀ جوز مائل

به فارسی تاتوره گویند و او معربّ از گوز مائل فارسی است و او خودرو و مزروع می باشد. نبات او بقدر نبات بادنجان و برگش از آن کوچکتر و گلش سفید شبیه به نبق و گل لبلاب و از آن درازتر و ثمرش بقدر گردکان و خارناک مثل بار بیدانجیر و در جوف او دانه هایی شبیه به دانه سماق و خوش طعم و مستعمل تخم اوست. در اوّل چهارم سرد و در دوم خشک و گویند در خشکی قریب الاعتدال است. مسکن حرارت ملتبهه و مفرطه و در غایت تنویم و مسکن و رادع اورام حاره و مسکن صداع صفاوی و دموی و ضماد او و روغن دانه او جهت بواسیر و اورام حاره مقعد و اکتار او قاتل و قدما یک درهم آن را سم دانسته اند و طلای طیبخ او با سرکه و عسل محلّل اورام و استسقاء و ضربان و قاطع عرق و مانع قشعریره و ضماد مجموع نبات او جهت تقویت اعضاء مسترخیه و مانع ریختن موی و مجفّف رطوبات غریبه و خوردن او جهت رفع صداع مزمن مجربّ است و قدر شربتش تا یک دانگ و بدلش لفاح دو وزن او و مورث جنون و فساد فکر و مصلحش فلفل و رازیانه و عسل است.

◀ جوزالقی

ثمر شجریست مخصوص بلاد یمن بقدر فندق و جوف آن مشتمل بر پرده ها و مابین پرده ها دانه او بقدر مغز جلقوزه و با اندک بدبویی می باشد. در دوم گرم و خشک و مقی بلغم و مهسل و جهت امراض دماغی و عصبانی نافع و قدر شربتش تا یک درهم است با یک مثقال رازیانه و آب گرم و عسل و هرگاه بیست درهم شبت را در یک رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد و جوزالقی و همچنین سایر مقیات را با قدری نمک ساییده به عسل سرشته با مطبوخ شبت و بقدر احتیاج آب گرم و قدری عسل بنوشند بغایت مقی و بیغایله است.

◀ جوزالخمس

ثمر شجریست هندی بقدر فندقی و مدور و سیاه و خال دار و پوست او ناهموار و در جوف دانه ها بقدر قرطمی و زیاده از پنج عدد نمی شود.

آب سرد متواتر بر بدن و آشامیدن مبرّدات عطریه است.

◀ جور جندم

به ضمّ اوّل و راء مهمله معرّب از گورگندم و فارسیست و گل گندم نیز گویند. چیزبست شبیه به مغز گردکان که بر روی سنگها متکون می‌شود، سفید مایل به زردی چون در عسل گذارند متخلخل شده قدر قلیل او حجم عظیم به هم می‌رساند.

در اوّل سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیّه و بغایت مبهی و محرک آن و مسمن و مع هذا اکتار او به جهت تجفیف قوی مطفی باه است و جهت حصاه و رفع عسر بول و رفع خواهش از گل خوردن و امثال آن و با آب سیب و به جهت قطع نرف‌الدم نافع و مغنی و مقی و مصلحش انار و ریواس می‌باشد.

و قدر شربتش تا دو درهم است و ضماد او جهت قوبا و سعفه نرف اللّم و چون یک رطل آن را با ده رطل عسل و سی رطل آب گرم بر هم زنند و سر ظرف را بپوشانند، در روز شرابی مسکر شود به حدی که در تفریح و اسکار به مثل خمر و قویتر از او باشد.

◀ جوز ارقم

بیخ گیاهیست مستدیر بقدر گردکان سفید و مصمت و زود شکن و در طعم شبیه به شاه بلوط و با اندک تندی و چون خشک شود از آن پوست رقیقی سیاه ظاهر می‌شود و ساق گیاه او باریک و مستدیر و زیاده بر زرعی و مجفّف و خشن و اغبر و گلش شبیه به قبه شبت و سفید و تخمش بسیار باریک و تند مزه و برگش شبیه به برگ زردک و در مزارع و جبال می‌روید.

در دوم گرم و خشک و مخدّر و مسکر و مفتّت حصاه و مخرج کرم معده خصوصاً چون با آب خسک مطبوخ بنوشند و نانی که از او ترتیب دهند بغایت منوم و ضماد او محلّل اورام بلغمی ساق است در یک شب و مجرّب دانسته‌اند و قدر شربتش تا دو مثقال و مصلحش در تخدیر شیر تـــــــازه اســـــــت.

◀ جوشیصا

به لغت نبطی بار درختیست بقدر نخودی و به شکل زعرور و خشخاش بسیار کوچک و بعد از رسیدن سرخ لون و شیرین و با قبض است و درخت او بقدر درخت آلوبالو و چتری و برگش شبیه به برگ سیب و گلش سفید و در بعضی بلاد خزان نمی‌کند و در تنکابن بلاخوار نامند.

در دوم گرم و خشک و مشهّی و آروغ آورنده و بقدری مسخن بدن و خوردن او قبل از طعام و بعد از آن مسکن درد معده و سایر اوجاع بدن علی‌الخصوص درد کمر و تهیگاه و هاضم طعام در کل حال و مانع تعفن اطعمه در معده و مضرّ محرورین و مصلحش انارین و قدر شربتش تا سه درهم است.

در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم و لزوجات و سوداوی محترق و قدر شربتش تا دو درهم است با آب گرم و مصطکی.

◀ جوز العبهر

دانه‌ایست شبیه به آبله و در جوف او مغزی شبیه به مغز آلوبالو و سرخ رنگ و با اندک شیرینی و قبض مایل به گرمی و خشک و قاطع اسهال مایوسین است با ربّ مورد و جهت اورام نافع است.

◀ جوز القطاه

دانه ایست بقدر کاکنج و قطاه در خوردن او حریص و گیاه او پر شاخ و منبسط بر روی زمین و پر گره و نرم و برگش شبیه به برگ خرفه و از آن عریض‌تر و غبارناک و منبت او زمین نمناک و ثمرش مثل کاکنج پرده دار و در جوف پرده غلافی کوچک مایل به طول و در آن دو دانه کوچکی است مایل به گرمی و خشکی و خوردن برگش جهت تقطیرالبول و جرب مثانه خصوصاً با طبیخ هلیون و عصاره برگ او جهت قولنج ریخی و خلطی نافع است.

◀ جوز الشّرک

ثمر شجریست در حبشه کثیرالوجود بقدر جوزی و اندک طولانی و مستدیر و انتهای او تند و پوست خشک او چین دار و رقیق و در تحت پوست جسمی صلب و در جوف آن دانه‌ای شبیه به دانه انگور و پر عدد و خوشبو و با اندک تندی و اهل مصر آن را فلفل السّودان گویند و رنگ او مایل به سرخی و تیرگی می‌باشد.

در سوم گرم و خشک و با آب گرم مدرّ حیض و مسقط جنین و رافع درد مثانه و آب طبیخ او مفتّت حصاه و روغنی که از آب طبیخ او و روغن زیتون ترتیب دهند جهت درد کمر و سایر اعضاء مفید است. و قدر شربتش تا یک مثقال و مهیج اشتها و باه و مصلّح و مضرّ ریه و مصلحش کتیرا و بدلش نصف او فلفل و در تحریک باه انجره است.

◀ جوز الکوثل

و بعضی جوزالقی نیز گویند. ثمر نباتیست هندی شبیه به خرنوب در شکل و رنگ و مستدیر و پهن و پوست او نازک و در جوف او غلافی شبیه به غلاف شاه بلوط و طعمش مثل طعم باقلا و برگ او شبیه به برگ لبلاب و گلش سفید و در آخر سوم گرم و خشک و بغایت مقی و مسهل و منقی بدن از اخلاط رذیه و جهت رفع سدد و صلابات و اوجاع بارده و حصاه نافع می‌باشد و مرخی اعضاء به مرتبه ایست که بعد از خوردن او تا یک هفته به حال اصلی نمی‌آید و مصلحش فواکه و ربوب و قدر شربتش تا یک دانگ و یک درهم او کشنده است به قی و اسهال و مصلحش ریختن

◀ جوزابه

طعامی است که از آرد گندم و سبزیها ترتیب دهند و به ترکی اماج گویند و آن مرطب و ملین و موافق سینه و شش و قلیل الغذاء و نفّاخ و مضرّ صاحبان ریاح و رطوبت معده است.

جوزالرقع: رفاع یمانی است.

جوزالابهل: ابهل است.

جوزالطیب: جوزبوآست.

جوز هندی: نارجیل است.

جوز مائم و جوز مانا و جوز مهاتل و جوز مقاتل: جوزمائل.

جوزالمرج: حبّ کاکنج است و گویند دغلی است.

جوزالسترو: بار درخت سرو است.

جوزالرمه: بندق هندیست.

جوشیران: قلموس است.

جوزالحبشه: جوزالخمس است.

جوزالأنهار جوزالبر: جوزالقطاه است.

جوز ارمانیوس: قسمی از مخلصه است.

جوشانی: جوشیصاست.

جویل: به لغت اصفهان کاشم را گویند.

جوزه صباغان: اسم فارسی آذریون است.

چوغان: اسم فارسی اشنان است.

جوان اسپرغم: اسم فارسی شابانج است.

جو: اسم فارسی شعیر است.

جو برهنه: اسم فارسی سلت است.

چوبک اشنان: اسم فارسی عرطنینا است.

جویر: اسم ترکی وعل است.

جوانی: اسم هندی نانخواه است.

جواری: اسم هندی ذرت است.

جوتری: اسم هندی بسباسه است.

جوه: اسم هندی قمل است.

جوته: اسم هندی نوره است.

جوهه: اسم هندی فاره است.

جوک: اسم هندی غلق است.

جوکهار: اسم هندی نشاسته جو است.

جوکا: اسم هندی حماض است.

جوتلانی: اسم هندی بقله یمانیه است.

جوهر: اسم هندی طرفا است.

جوکی بهل: اسم هندی کزمازج است.

الجیم مع الهاء.

جهار: اسم هندی شجر است.

جهاج: اسم هندی مخیض است.

چهلر: اسم هندی قشر است.

چهلی: اسم هندی مخ است.

جهوهری: اسم هندی شیخ ارمنی است.

جهره کازران: شجره ابی مالک و صابون القاف نامند.

الجیم مع الیاء:

◀ جیک لک

اسم ترکی ثمریست شبیه به دل گنجشک و در او دانه‌های ریزه شبیه به دانه‌هایی که در توت می‌باشد و رسیده او سرخ ترش شیرین در بو شبیه به بوی خربزه گرمک و لذیذ و گیاه او بقدر شبری و زیاده از آن و برگش شبیه به برگ گل سرخ و با اندک خار و گلش شبیه به پایچال و مثل بنفشه، گیاه او همیشه سبز و در تنکابن لب دانه و در دیلم جمیل و در مازندران و گیلان خربزه کا نامند و ابن تیمذ متچوتو نامیده است و گیاه دیگر را که دایم سبز است و دانه سرخ و شفاف بقدر نخودی از وسط برگ او به موی باریکی متصل و برگش بقدر درهم و با تعیر و انتهای او مثل سر سوزنی و از جمله خارها است و او را کجومن نامیده و هر دو قسم در طبرستان موجود است و اخیر را در تنکابن جز نامند و آن آس بریست و جیکلک سرد و تر و مقوی دل و مطفی صفرا و مرکب بدن و مقوی دماغ و جهت امزجه سوداوی و خفقان و سعال بیسی و جرب و حکه و بواسیر و تصفیة خون و جدری و حصبه نافع می‌باشد و در جمیع افعال گیاه او مثل علیق است.

◀ جیدار

به لغت فارسی نبات شجریست برگش مثل برگ بلوط و با نهایت سبزی مایل به زردی و ثمرش بقدر عفضی مایل به تدویر و بر روی او شبنمی نشیند و از آن دانه سرخی بقدر عدس منعقد گردیده نمو می‌کند و سرخی او زیاد می‌شود و آن را حب قرمز گویند و در حرف قاف انشاءالله تعالی مذکور می‌شود. نبات او در سوم سرد و خشک و نشستن در آب طبیخ برگ او جهت تجفیف رطوبات رحم و ضماد برگ تازه او جهت اورام حاره و تسکین درد منع زیادتی او و هتک عضل و آشامیدن خشک او با آب سرد جهت اسهال و با غسل و روغن جهت زحیر و ذرور او جهت التیام جراحات و طلای او جهت تقویت اعضای مسترخیه نافع می‌باشد و قدر شربتش یک مثقال است.

جیوه: اسم فارسی زیبق است.

جیک: اسم دیلمی صرصر است.

جیران: اسم ترکی غزال است.

جیفر: اسم هندی جوزبوآست.

جیبال: اسم هندی دندان است.

جینه: اسم هندی دخن است.

جیل: اسم هندی حدات است.

به فارسی اشترخار و به ترکی دوه تیکانی نامند. گیاهیست که ترنجبین بر او منعقد می‌گردد. گرم و بسیار خشک و رادع و جالی و مفتّح و تریاق سموم و شرب و بخور و ضماد او رافع بواسیر و طلای عصاره و سوخته او جهت قروح ساعیه ببعیدیل و مضرّ گرده و مصلحش کنیرا و بدلش حندقوفا می‌باشد و روغن او که از آب تازه او ترتیب دهند جهت مفاصل و جمیع علل بارده بغایت مؤثّر و اکتحال عصیر او جهت بیاض خفیف چشم و قطور سه قطره او در بینی و بعد از آن استنشاق به روغن بنفشه رافع صداع مزمن و مجرب دانسته‌اند و شکوفه او جهت بواسیر نافع است. حالوما: اسم سریانی ابوخلسا است.

حافرالمهر: سورنجان است.

حافظ النفط: تین است چه مانع صعود اوست.

حابس الجوز: نوره است چه حفظ جوزبو از فساد می‌کند.

حافظ الکافور: فلفل است.

حافظ الموتی و حافظ الأجساد: قطران است.

حافظ النحل و حافظ الأطفال: فریون است.

حالق الشعر: جالینوس گوید زرنیخ است و بعضی گویند حجرالقیشود و بعضی گویند فاشرا است.

حالاس: اسم یونانی اسفنج است.

حالبی: اطراطیقوس است.

حافر: سم حیوانات است.

الحاء مع الباء.

◀ حبّ النیل

به فارسی تخم نیلوفر گویند و آن دانه گیاهیست شبیه به بلبلاب و بر مجاور خود می‌پیچد، گلش کیبود و به شکل بلبلاب و از آفتاب به هم می‌آید و در غلاف هر گلی سه دانه مثلث می‌باشد.

در سوم گرم و خشک و مسهل اقسام کرم و با تریب مسهل بلغم غلیظ و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با هلیله مسهل سودا و مفتّح سده جگر و سپرز و جهت برص و بهق و تنقیه بدن و درد مفاصل و سایر امراض بارده نافع است.

و قدر شربتش از یکدانگ تا نیم مثقال و یک درهم و زیاده از او کشنده است به مغص و لصوق به ماساریقا و اسهال مفرط و مصلحش هلیله و سحق بلیغ و آلودن او به روغن بادام و بدلش به وزن او شحم حنظل و سدس آن حجر ارمنی است و مفرد او بعد از یک شبانه روز عمل می‌کند و با محرکی سریع‌العمل است و قوتش تا سه سال باقی ماند و مضعف باه است.

◀ حبّ الکلی

بار نبات اناغورس است و آن مذکور شد در حرف الألف مع النون و آن شبیه است به گرده کوچکی از باقلی بزرگتر و مایل به طول و در وسط او

جیونی: اسم هندی نمل است.

جیل دارو: اسم فارسی سرخس است.

جیمیدون: اسم یونانی شاهتره است.

جیر: نوره است.

حرف الحاء مع الألف:

◀ حاشا

نوعی از پودنه کوهی است شبیه به صعتر و بقدر یک شبر و شاخه‌های او باریک مایل به سرخی و پربرگ و ریزه و باریک و گلش ریزه و مدور و سفید مایل به بنفشی و سرخی و در سنگلاخها می‌روید و تخمش کوچکتر از خردل است و به فارسی آویشم دراز گویند.

در آخر دوم گرم و خشک و مسخن قوی و مدرّ بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مفتّح سده احشاء و منقی شش و مقطع و مسهل بلغم و اقسام کرم و مقوی معده و گرده و محلّ خون جامد و تریاق سموم بارده حیوانی و نباتی و شکوفه خالص او مسهل سودا و قائم مقام افتیمون و چون حاشا را با نمک و سرکه بنوشند مسهل بلغم و خلط آمیخته به آن و طبیح او با غسل جهت عسرالنفس و تنقیه بلغم سینه مفید است و مسحوق او با آب و غسل جهت قولنج و تحلیل فضول و درد رحم و گلو و تقویت گرده و تنقیه او و تحریک باه و رفع صرع و خوردن قلیل او با طعام جهت قوه باصره و ضماد او با سرکه جهت نمش و ثلیل منکوسه و اورام تازه بلغمی و با آرد گندم و شراب جهت عرق النساء و امثال آن نافع و مضرّ ریه و مصلحش نعناع می‌باشد.

و قدر شربتش از دو مثقال تا پنج درهم و بدلش نیم وزن او افتیمون و در غیر تنقیه یک وزن و نیم صعتر و چون یک جزو آن را با ده جزو آب انگور بجوشانند تا ثلث او بسوزد در جمیع افعال قویتر است و چون صد مثقال آن را کوفته و بیخته در لته‌ای بسته در شصت رطل آب انگور انداخته بگذارند تا خمر شود جهت تقویت هاضمه و رفع سقوط اشتها و اوجاع اعصابی و برودت او و سایر اوجاع مادون تهیگاه و قشعریه و تبهای بارد و دفع مضرّت سردی هوا و برف و سموم بارده بغایت مؤثر است.

◀ حاشیش

به عربی و به فارسی حسن یوسف نامند. چیزی است که در آنها منجمد می‌شود و مایل به سفیدی و بد مزه و مایل به شیرینی و حار و بسیار تند و قویتر از فریون می‌باشد.

در چهارم گرم و خشک و نیم درهم او مقی قوی و یک درهم او کشنده است به قی مفرط و ضماد او جالی و سرخ کننده رنگ رخسار و مستعمل زنان است و جهت امراض بارده استعمال او در خارج بدن جایز است.

◀ حاج

به فارسی ماش هندی گویند. دانه ایست سیاه مایل به ازرقی و براق و شبیه به تخم کتان و از آن بزرگتر و مایل به تدویر شیرین و در حین خوابیدن بدن احداث حرارتی می کند.

در دوم گرم و خشک و گویند مایل به رطوبت است. بغایت مفتت حصاه کرده و رافع فواق و مدر بول و حیض و ملین طبع و مجفف منی و بواسیر و مفتح سده سپرز و ضماد او جهت نیکویی رخسار و رفع بواسیر نافع و مضر ریه و مصلحش غسل می باشد.

و قدر شربتش یک درهم آن است با آب ترب و اعتقاد اهل هند است که چون آن را کوبیده به سنگ بیالیند سنگ را قابل قطع می کند.

◀ حبّ الرّاسن

دانه ایست شبیه به مویزج و املس و غلاف دار و شبیه به قرطم و پهن و با اندک تندی و عطریّت و گل نبات او شبیه به سوسن و راسن و در حرف را مذکور است .

در دوم گرم و خشک و مقوی موی و مانع ریختن او و جهت امراض بارده نافع و قدر شربتش تا دو درهم است و بدلش راسن است بقدر نیم وزن او و مؤلف مالایسج مویزج را حب راسن دانسته و اشتباه او از جهت مشابهت اوست.

◀ حبّ بلسان

تخم درخت بلسان است بقدر فلفل و بزرگتر از آن و مایل به طول و مغزش سفید و رنگ او اشقر و در وزن ثقیل و طعمش تلخ و تخم بشام بی مزه و مدور است و بالفعل چون حبّ بلسان درخت او مفقود است تخم بشام را بدل او می کنند و فی الواقع بدل او نمی شود و حبّ بلسان در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مقوی معده و با قوه تریاقیت و مجفف رطوبت معده و امعاء و رافع مغص و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و درد معده و جهت تحلیل نفخ و سرفه و ورم ریه و عرق النساء و صرع و سده جگر و استسقاء و گزیدن هوام نافع است و مضر مئانه و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش یک وزن و نیم عود بلسان و اگر نباشد به وزنش سلیخه و عشر او بسامه است و در تریاقات هم وزن او زراوند طویل با حبّ الغار می باشد.

◀ حبّ البان

دانه ایست کوچکتر از پسته و مدور و در غلافی مثل غلاف لوبیا و با اندک تلخی و پوست او سفید و رقیق و درخت او بزرگتر از درخت گز و برگش شبیه به برگ بید و بسیار سبز و گلش مثل ریسمان وازده است. در دوم گرم و خشک و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصاره او مقی و آشامیدن جرم او با آب و سرکه جهت سپرز مجرب و فتیله او جهت رعاف و سنون او جهت استحکام لثه و ضماد او جهت اورام صلبه و تشنج و مفاصل و سعفه و صلابت جگر و سپرز و مواد

خطوط و رنگ او ممتزج از الوان مختلفه است و قوتش تا سه سال باقی می ماند.

در آخر دوم گرم و در اول خشک و مقی قوی بلغم و مدر حیض و مخرج جنین و مخدر و مسکر و مفتت حصاه و جالی آثار و با شراب جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند و به دستور خوردن هفت عدد و بخور هفت عدد او.

قدر شربتش از نیم مثقال تا یک درهم و مکرب و مغنی و مصلحش روغنها و صمغ عربی و مصطکی و زیاده از دو درهم او کشنده است.

◀ حبّ الزّلم

تخم کنگر است که مؤلف اختیارات بیان کرده است و مؤلف تذکره گوید که نبات او کمتر از زرعی و برگش مستدیر مثل درهم و حب السّمه قسم صغیر او است. او سرخ رنگ و مایل به تدویر و در جوف پوست دانه صلبی و مدور و مغز دانه سفید و نرم و باطن پوست او مایل به سیاهی و سرخی و قسمی بزرگتر از نخودی و مفرطح و خوشمزه و در مصر بسیار است.

در دوم گرم و تر و با رطوبت فضلیّه و محرک باه و مسمّن و جهت تسمین گرده و تقویت جگر ضعیف و امراض سوداوی و خشونت سینه و سعال و حرقه البول نافع است. مولد سده و مضر حلق و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا هفت مثقال است و بدلش حبّ الخضرا است.

◀ حبّ السّمه

نقل خواجه گویند. دانه ایست بقدر فلفلی و مستدیر و سیاه لون و ملسا و مغزش سفید و شیرین و نبات او زرعی و شیردار و برگش سفید اغیر است.

در دوم گرم و در اول تر و کثیر غذا و مبهی و مسمّن و یک اوقیه او با ماءالعسل مسهل ضعیف بلغم و صفرا و ربع رطل از آب برگ او مسهل قوی و قدر شربتش تا ده درهم و بدلش پسته و کنجد است بالمناصفه و بطی التزول و ثقیل و مصلحش سکنجبین و غسل می باشد.

◀ حبّ المنسّم

به نون بعد از میم و سین مهمله لغت عربی و اسم دانه ایست خوشبو شبیه به حبّ البطم و از آن کوچکتر بقدر فلفلی و از حجاز و یمن خیزد و گویند افلنجیه است و درخت او شبیه به شمشاد است.

در دوم گرم و خشک و مقوی معده و مسخن و مبهی و مفرح و مجفف رطوبات غریبه و مقوی هاضمه و مفتح و مفتت حصاه و مدر و رادع بخارات و مصلح و مصلحش شیر و شربتش یک مثقال و بدلش کبابه است.

◀ حبّ القله

رطوبات سینه و شش و مفرح و مقوی حواس و جهت خفقان و درد کمر و پشت و قولنج و غشی و بادام و شکر مسمن بدن و تقطیر بول را نافع و چون داخل نان کنند باعث سرعت انهضام او و رفع ضرر او و مداومت به اغتسال در حمام مانع نزلات و بغایت مجرب دانسته‌اند و نگاهداشتن او در پارچه کبودی و به دستور بخور او مبطل سحر و مداومت بخور او موجب الفت معاندین و طیبخ او جهت نقرس و طلائی او جهت کلف نافع و مضر دماغ و احشای حاره و مصلحش گلاب و رب ریاس می‌باشد. و قدر شربتش از سه درهم است تا پنج درهم و بدلش مغز بادام تلخ و چوب و برگ او در اول گرم و خشک و مقوی بدن و جهت رفع رایحه کریه بدن و گریزاندن هوام نافع است و نگاهداشتن چوب او جهت قضای حاجات و بخور پوست او را به جهت گریزانیدن مجرب دانسته‌اند و چون با سداب و مصطکی و قسط در روغن بجوشانند جهت فالج و کزاز و لقوه و رعشه و مفاصل و اورام شرباً و طلاء و جهت جبر کسر و ضربه و سقطه بغایت مفید است.

◀ حبیبو

ثمر درختیست در عمان از نارجیل بزرگتر و بی لیف و چون شکسته شود اجزای او مشتمل می‌شود بقدر نخودی و بزرگتر از آن و چیز نرمی شبیه به آرد و همه اغبر و تند و لذاع و بسیار قابض و ترش و مادامی که در ثمر اوست قوتش تا هفت سال باقیست و چون بیرون آورند تا یک سال. در دوم سرد و در سوم خشک و قاطع اسهال و نرف الدم و تشنگی و التهاب صفرا و قی و غثیان و چون یک هفته مداومت نمایند جهت صداع حار و منع تصاعد بخار به دماغ و سدر و دوار و با غسل جهت زحیر نافع است و مضر سینه و صوت و مورث سعال و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یک درهم و بدلش سماق می‌باشد.

◀ حباحب

به فارسی کرم شبتاب گویند. حیوانیست از مگس کوچکتر و رنگش اغبر و زرد و مقعدش در غایت سبزی و در زیر بال او مستور و چون پرواز کند مکشوف گردد و در شب مانند اخگر می‌درخشد. گرم و خشک و حار و از زراعی قویتر و سه عدد او قتال و یک عدد مقطوع الرأس آن را که خشک شده باشد با دوازده منقال نقیع حلتیث چون در سه روز بنوشند جهت اخراج سنگ کرده و مئانه مجرب دانسته‌اند و قطور یک عدد از خشک او با روغن گل جهت چرک گوش و کری و با صبر و سفیداب مسقط بواسیر و تدهین او با روغن کنجد بر رخسار مورث دوستی مردم و در قضای حاجات مؤثر است.

◀ حباب

سوداوی و بلغمی و کلف و جرب و حکه و با بول جهت ثالیل نافع و مغنی و مضر جگر و معده و مصلحش رازیانه است. و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش یک وزن و نیم او سلیخه و عشر او بسباسبه و روغن او جالی و محلل و جهت درد گوش و دوی و طنین و رفع ثالیل و شقاق مزمن و نرم کردن عصب و درد دندان و اوجاع بارده و فالج و امثال آن و تحلیل ورم جگر و سپرز و بواسیر و با مصطکی جهت قی بلغمی و ضماد او با عنبر جهت نزلات بارده و سردی دماغ و جرب و حکه و تقشر جلد و قلع آثار و قروح نافع و آشامیدن یک منقال او با آب و غسل مهیج و مسهل و با آب و سرکه جهت تنقیه جگر و سپرز و پنج درهم او مسهل رطوبت رقیقه و مضر معده و مصلحش انیسون و چون داخل طیوب کنند متکرج نمی‌شود.

◀ حبه الخضر

به فارسی بن نامند و آن بار درخت سقر است و در بطم خواص درخت او مذکور شد. تازه او در اول خشک و در دوم گرم و خشک او در سوم گرم و خشک و مبهی و مدر بول و حیض و خون بواسیر که منقطع شده باشد و مسخن کرده و معده و محلل نفخ و ریاح و مسمن کرده و منقی بدن از فضلات بلغمی می‌باشد و جهت سرفه و فالج و لقوه و استسقاء و با سرکه آشامیدن او جهت گزیدن رتیلا و تنقیه جگر و درد سر و ضماد و محرق او را جهت رویانیدن موی در داء الثعلب مجرب دانسته‌اند و بطی‌الهضم و مضر محروین و قاطع اشتها و مصدع و مورث قلاع و مصلحش کتیرا و خمیره بنفشه و سکنجبین و ربوب حامضه و بدلش مغز گردکان و گویند پسته و بادام است بالمناصفه و روغن مغز او در دوم گرم و خشک و مبهی و مصلح بلادر و مقوی اعصاب دموی و جهت مواد بارده رطبه نافع است و آشامیدن او جهت تصفیة آواز و تفتیح سده و یرقان و عسر بول و تحلیل حصاه و درد کمر و زانو و فالج و لقوه و با سرکه جهت جمیع سموم و برودت اعضا و تدهین او به دستور اعراض مذکوره و اعضا و تقویت هاضمه نافع و مورث تشنگی و مصلحش طباشیر و قدر شربتش تا سه درهم است.

◀ حب المحلب

در طبرستان محلب نامند. دانه‌ایست با عطریت و پوست بیرون او سرخ و درون او صلب و مغزش سفید و بقدر خلر و درخت او خوشبو و قریب به درخت بطم و زیاده بر قدر قامتی و در جبال گرمسیر یافت می‌شود و در طبرستان بسیار است، برگش دراز و خوشبو و از برگ زردآلو کوچکتر و مایل به چتری می‌باشد. و در دوم گرم و خشک و مبهی و مدر بول و حیض و مفتح سده کرده و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی و مفتت حصاه و مسمن و مخرج اقسام کرم و ملین صلابتی که از صدمه و ضربه باشد و اخراج

حیوانیست بسیار کوچک و سیاه و شبیه به عقرب و از جعل باریکتر و در غیر بید انجیر به هم نمی‌رسد و چون کسی را بگذرد در یک شبانه روز اگر نکشد از سه روز نمی‌گذرد و علاجش تبرید و تخدیر قواست.

◀ حباری

به فارسی هوبره نامند. مرغیست بری خاکستری رنگ و منقش به سیاهی و منقارش دراز است.

در آخر دوم گرم و خشک و موافق مبرودین و گوشت و پیئه او جهت ربو و ضیق النفس و بهق و پرده سنگدان او جهت خفقان و اکثر امراض سینه و احتکال او با مثل او نمک سنگ جهت ابتدای نزول آب بغایت نافع و چون پیئه او را با اندک نمک و سنبل سرشته بقدر نخود حب ساخته خشک کنند در قطع اسهال دوری که ذرب نامند بیهیله است و خون او تا سه مثقال با آب و شراب جهت ربو و عسر النفس و خاکستر پر او جهت ثالیل نافع می‌باشد ضمادا و گوشت او دیر هضم و مضر محرومین و مصلحش سرکه و دارچینی است.

و گویند چون ناخن او را با هم وزن او حب المسمم ساییده با عسل به کسی اطعام کنند باعث محبت مفرط می‌شود و تعلیق او موجب قبول و تعلیق چشم راست او رافع چشم زخم و تعلیق سنگی که در چینه دان او به هم رسد قاطع رعاف و بیضه او خضاب خوبیست.

◀ حبرج

مرغیست شبیه به حباری و از آن کوچکتر و در کنار آنها می‌باشد. گرم و غلیظ و مولد خون سوداوی و مصلحش مهرآ پختن و با دارچینی و آبکامه بدون روغن استعمال نمودن.

◀ حبوب

به فارسی دانه نبات را گویند و در طی ذکر اصل هر یک مذکور است. حبیب: به عربی اسم گل نبات مابین شجر و گیاه خوشبو است و از مطلق او مراد فودنج بریست.

حبیب الفیل و حبیب القنا: مرزنجوش است.

حبیب الرأعی: برنجاسف است.

حبیب قرنقلی: فرنجمشک است.

حبیب اترجی و حبیب ترنجانی: بادرنجبویه است.

حبیب البقر: بابونج است.

حبیب خراسانی: بقله خراسانیه است.

حبیب صعتر و کرمانی و حبیب بستانی: شاهسفرم است.

حبیب نبطی: حماحم است.

حبیب التمساح و حبیب الماء: فودنج نهریست.

حبیب الشیوخ: مرو است.

حبیب جبلی: فلقمون است.

حبیب النهر: لوسیمایوس است.

حبیب البقر: کرسنه است.

حبر: مداد است.

حبیب القلقل: در حرف قاف مذکور می‌شود.

حبیب ریحانی: شیخ است.

حبیب القنب: شهدانج است.

حبیاقا: حندقوای بریست.

حبیب الحنکلا: حبیب السمنه است.

حبیب اللهؤ: کاکنج است.

حبیب الدهمست: حبیب الغار است.

حبیب المدور: کرم دانه است و آن ثمر مثنان است.

حبیب الفهم: بلادر است.

حبیب الرشاد: تخم نوعی از جرجیر است که حرف نبطی نامند.

حبیب البطم: حبیه الخضرا است.

حبیب الوز: لسان العصافیر است.

حبیب الرشا: برزالحماض است.

حبیب الفقد: تخم فنجنگشت است و گویند ثمر بکمون است.

حبیب سجستانی: دانه قاقله است.

حبیب خطائی و حبیب السلاطین: دند است.

حبیب النافوخ: به لغت بغداد بیخ دلبوث خشک است.

حبیب الأثل: عذبه است.

حبیب العرعر: ابهل است.

حبیب الصراط: مازیون است.

حبیب العروس: کبابه است و گویند تخم نیلوفر است.

حبیب حلوه: انیسون است.

◀ حبیب الملوک

ماهودانه است و گویند دند است و گویند حبیب الصنوبر کبار است و

بغدادی گوید به لغت بغداد اسم قرصیا است.

حبیب العصفور: دبق است و گویند اثلث است.

حبیب القنا: عنب التعلب است.

حبیب و حبیبین: دقلی است.

حبیب المساکین: لبلاب است.

حبیب: به لغت اهل مکه بطیخ هندیست.

الحاء مع الثاء:

حتلم: به ثاء مثلثه درد روغن است.

حتره: غوره انگور است.

حترما: به سریانی نعناع است.

الحاء مع الجیم:

سنگیست شبیه به زیرجد و تیره و گویند نوعی از زیرجد است و از بلاد حیشه خیزد و ساییده او سفید رنگ می‌شود و گرم و بسیار تند و متقی و جالی و جهت ازاله آثار قریب العهد و بیاض و انتشار بدون ورم و ظفره نافع است.

◀ حجر الیهود

سنگی است به شکل بلوط مایل به سفیدی و با خطوط متوازیه و در آب نرم می‌شود و طعمی ندارد. و محمد بن احمد گوید که نر و ماده می‌باشد، ماده او مستدیر و سفید و مخطط به سیاهی و سرخی مثل دستنبویه و بقدر جوزیست و به جهت حصاه زنان مجرب و نر او به شکل بلوط و مخصوص حصاه مردان است. در اوّل گرم و در دوم خشک و گویند معتدل است و مدرّ بول و مانع تولّد حصاه و از یک دانگ تا نیم مثقال او با پنجاه مثقال آب مفتّت حصاه کرده و مئانه و طلای او جهت التیام جراحات و با غسل جهت تلین صلابات نافع می‌باشد و مضرّ معده و سپرز و مصلحش تخم کرفس و غسل است و گویند مضر جگر و مصلحش صمغ عربی است.

◀ حجر الفلفل

نزد مؤلف مالایسع حجر حبشی است و این تلمیذ گوید آن سنگریزه‌های شبیه به فلفل است که در حین خشک کردن فلفل به آن مخلوط شده کیفیت آن را حاصل می‌کند و در اطلیه مثل کلف مستعمل است.

◀ حجر القمر

سنگیست که نقره را جذب می‌کند و در حین زیادتی نور قمر اغبریت او مبدل به سفیدی می‌شود و با اندک شفافی و سبک است و در مغرب و بلاد عرب یافت می‌شود. در دوم سرد و در اوّل خشک و جهت صرع اکلاً و سعوطاً مجرب دانسته‌اند و جهت جنون و خفقان و نرف‌الدّم و تعلیق او در پارچه کبودی باعث قبول و جاه و رفع خوف و فزع و آویختن او بر درخت خرما حافظ ثمر او و مثمر آن و مضرّ گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یک عدس است.

◀ حجر افریقی

سنگی است مابین خفت و ثقل و اجزای او مختلف است در صلابت و لین و با خطوط سفید مثل اقلیمیا و از افریقیه خیزد و با قوه محفّفه و اندکی قابضه و بالذع و محرقّ مطفی او سه بار در خمر فعل او قویتر و به جهت قروح خبیثه متعفّنه مفرداً و با شراب و غسل نافع و محرقّ مغسول او با موم روغن جهت سوختگی آتش و امراض چشم مفید است.

◀ حجر الیاسکفه

◀ حجر

اسم هر چه از زمین صلب گردد، از توالی رطوبات و جفاف مرّتاً بعد اخری تا رفع مزاج ارضی او گردد و اختلاف رنگ به حسب محل و غلبه رطوبت و حرارت و امثال او می‌باشد، رطوبت و برودت غالب هر دو موجب بیاض‌اند و قلت هر دو باعث تکرّج و حرارت و بیوست باعث حمر تند و قلت آن سبب صفرت و حرارت مفرطه و رطوبت ضعیفه موجب سواد و محک در غیر مستحکم المزاج به خلاف رنگ او ظاهر می‌شود.

◀ حجر لبنی

سنگیست اغبر و با اندک شفافی و چون بسایند مثل شیر می‌گردد. در دوم سرد و در اوّل خشک و قاطع نفث الدّم و حیض و مفتّت حصاه و جهت قرحه معده و ضماد او رادع مواد و اکتحال او جهت منع نوازل و قرحه و سلاق و مورث یرقان و مصلحش غسل و قدر شربتش نیم درهم و بدلش شادنج است.

◀ حجر عسلی

سنگیست سفید و ساییده او مایل به زردی و شیرین مایل به حرارت و متقی قروح و در افعال ضعیفتر از حجر لبنی است.

◀ حجر مشتق

سنگیست زعفرانی رنگ و توبرتو و زود شکن و از نواحی مغرب خیزد و در شکل شبیه به سرنج و در قوت قریب به شادنج و اندک از آن ضعیفتر و با شیر دختران جهت قروح عمیق چشم و التیام طبقه قرنیه و برآمدگی حدقه و خشونت اجفان بهتر از حجر لبنی است.

◀ حجر نبطی

به لغت مصر اونه نامند و آن سنگیست مایل به سبزی و سست و بغایت زود شکن و گازران به او جامه می‌شویند.

در اوّل سرد و خشک و قاطع سیلان خون در ظاهر و باطن و محلّل اورام و محفّف قوی و آشامیدن او با آب جهت اسهال مزمن و درد مئانه و نفث الدّم و فرزجه او جهت قطع سیلان خون حیض و رفع بدبویی رحم و ذرور او جهت قطع سیلان خون جراحات و اکتحال او با ادویه مغریه جهت قرحه چشم و با موم و روغن جهت منع زیاد شدن قروح خبیثه و التیام جراحات نافع است.

◀ حجر حبشی

غشی که از اختناق رحم باشد و گریزایدن هوام مؤثر و مضرّ ریه و مصلحش زعفران و مهیج صرع مصروعین و ضماد او جهت نقرس و رویانیدن گوشت مفید و بخور او رافع کرم اشجار است.
و قدر شربتش تا نیم درهم است.

◀ حجر الاسفنج

سنگی است که در اسفنج یافت می‌شود و در اسفنج مذکور شد و بهترین او سفید صلب است.
در اول گرم و در دوم خشک و مجفّف بیلذع و قاطع نرف اللّم و ذرور او جهت التیام جراحات و طلای او جهت تحلیل اورام و آشامیدن او بقدر دو دانگ با شراب و امثال او جهت حصاه کرده و یرقان نافع است.

◀ حجر خذفی

سنگی است مصری شبیه به خذف و صفایحی و زود از هم ریزد. بغایت خشک است و گرمی او کمتر و با قوه قابضه و با اندک حدّت و قایم مقام حجر قیشور در ستردن موی و دو درهم او با شراب قاطع خون حیض و خوردن او چهار روز بعد از ظهر باعث قطع حمل دائمی زنان و ضماد او با عسل جهت ورم پستان و قروح خبیثه و منع زیاده شدن او مؤثر است.

◀ حجر المس

سنگیست که با او کارد و شمشیر تیز می‌کنند و به فارسی فسان گویند و او الوان مختلفه می‌باشد و بهترین او سرخ و سیاه برآق است و سنبازج قسم زبون اوست و سرخ او حارّ است در اول و باقی همه سردند. جهت حکه و جرب و داء الثعلب و سلاق و بیاض و منع بزرگ شدن پستان و خصیه مجربّ است. ساییده او با آهن جهت رویانیدن موی و آشامیدن یک درهم او با سرکه جهت ورم سپرز و صرع نافع و مضرّ کرده و مصلحش کنیرا و ساییده قسم اغبر او بر روی مس جهت قروح که دفعتماً به هم رسد و محرقّ قسم سبز زیتونی او جهت سوختگی آتش و بیاض چشم و با سرکه و نظرون جهت خنازیر و قویا و جرب و حکه و با قیروطی جهت سرطان و آکله و شقاق و خروج مقعد و اورام حاره و اعضای عصبانی و التیام جراحات عصب و درد آن نافع می‌باشد و ساییدن ادویه چشم بر روی او جهت زیادتی قوت و جلای او مؤثر و ذرور قسم سرخ او جهت بیاض چشم و قروح و سوختگی آتش مفید است.

◀ حجر الحیه

به فارسی مهره مار گویند. قسمی از آن به هم می‌رسد بقدر نصف فندقی و مایل به درازی و به رنگ خاکستر و بعضی سیاه و صلب و مخطط به سه خط سفید و بعضی سفید و سست می‌باشد و قسمی معدنیست و باد مهره نامند و بعضی گویند سنگیست ملون و از معدن زبرجد به هم می‌رسد و جمعی گویند که زبرجد است و بهترین او آن است که چون بر موضع

سنگیست ملون به سرخی و زردی و سیاهی و شکسته او مایل به تیرگی و کبودی و مستعمل کفش دوزان است. ذرور او جهت ورم لپاه و جراحات و قطع نرف اللّم نافع است.

◀ حجر البحیره

سنگی است رقیق و سیاه چون در آتش اندازند اندک ملتهب گردد و از نواحی شام خیزد با محللات محلل و با مجففات مجفّف و جهت ریاح و رکین و التیام جراحات نافع است.

◀ حجر السلوان

سنگیست سفید و شفاف و شبیه به بلور و فرق میان او و بلور نرم شدن اوست در آب. جهت خفقان و نرف اللّم و حرارت معده و آشامیدن او رافع مرض عشق است و قدر شربتش یک عدس و نوعی از آن مایل به زردی و بسیار برآق نیست و از جمله سموم است.

◀ حجر الکلب

سنگی است که چون به طرف سگ اندازند به دندان گیرد و دور افکند. در عداوت مؤثر دانسته‌اند چون در آب یا شراب اندازند و از آن بنوشند و حضور او در مجلسی باعث عربده اهل مجلس و گذاشتن او در برج کبوتر باعث گریختن کبوتران است.

◀ حجر خزامی

سنگیست سیاه و بدبو و از ثعلبیه خیزد و از آتش مشتعل گردد و از آب کم که بر او ریزند شعله‌ور گردد و از روغن اطفالا یابد و تعلیق او جهت صرع و درد رحم و جهت زنان عاقر و منع اذیت حیوانات مودیه و بخورش جهت گریزایدن هوام مؤثر است.

◀ حجر اعرابی

به فارسی شکر سنگ و سنگ زخم نامند. سنگی است شبیه به عاج و از بادیه عرب خیزد و جالی و قاطع نرف اللّم جراحات و سنون محرقّ او جهت جلای دندان و تقویت لثه نافع است.

◀ حجر غاغاتس

سنگیست که از موادی مشهور به قاقا مابین فلسطین و طبریه خیزد و معروف است به جهنم. چون در آتش گذارند مثل چوب سوخته گردد و از یک رطل او یک اوقیه می‌ماند، با صلابت و سفیدی و قبل از احراق سیاه مایل به کبودیست و بسیار سبک و صفایحی و بوی او در حین احراق مانند بوی شاخ حیوانات و نطف است. در دوم گرم و خشک و محلل و ملین و شرب او قاطع حمل و حیض و مفتت حصاه و بخور او جهت

دهند در دوم سرد و خشک و جهت درد کرده و عسر نفس شریباً و جهت دفع بیاض چشم با شیر مرضعه پسر احتمالاً بغایت نافع است و قدر شربتیش یک دانگ است.

◀ حجر الدیک

سنگیست بقدر باقلی و از آن کوچکتز و سفید مایل به تیرگی و در شکم خروس متکون می‌گردد.

در دوم گرم و در اول خشک تعلیق و شرب او جهت رفع حزن و هموم و سواس و در دهن داشتن او جهت رفع تشنگی و آشامیدن آبی که او را شسته باشند جهت تشنگی مفرط بغایت بیعدیل است.

◀ حجر النار

سنگ آتش زنه است و سنگ چخماق نامند و اقسام و الوان مختلف می‌باشد.

در اول سرد و در سوم خشک و ذرور او جهت تحفیف و التیام قروح عسر الأندمال جمیع اعضاء نافع و تعلیق او بر ران زنان که لته بسته باشند جهت عسر ولادت مؤثر است.

◀ حجر المغناطیس

سنگ آهن ربا است و از انتهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین او لاجوردی صاف و زبوترین او سیاه است.

در سوم خشک و در اول گرم و گویند سرد است و چون قوه جاذبه او از ربودن آهن ساقط می‌شود و از مالیدن سپرز رفع قوت او می‌شود، در این حال هرگاه در خون گرم اندازند اعاده قوت کند، خصوصاً در خون بز نر اندازند و هر روز تغییر دهند تا سه روز و عرق و رطوبت نیز مسقط قوت اوست و شرب او مقوی سپرز و جگر و مزبل حصاه و فالج و نقرس و مفاصل و عرق النساء و عسر ولادت و با ماء العسل مسهل اخلاط غلیظه و با قوابض قاطع اسهال و ذرور او جهت رفع مضرت جراحات آلات آهنی زهردار عجیب الأثر و جهت قطع نرف الدم و التیام جراحات و محرق مغسول او در جمیع افعال مثل شادنج است.

و قدر شربتیش تا نه قیراط و داشتن او در حریر سفید باعث قبول و جاه و هیبت و قضای حاجات و در دست نگاهداشتن رافع کزاز و در دست و پا تعلیق او به طرف چپ جهت عسر ولادت و درد زاییدن مؤثر است.

و گویند چون حایض مس او کند، این اثر از او زایل می‌گردد و چون زحل در سنبله باشد و او را با گلاب شسته سرمه ترتیب داده احتمال نمایند و مریخ در میزان بوده از آهن نیز سرمه‌ای ترتیب داده دیگری احتمال نماید و شخص مکحول به مغناطیس مذت مدید نظر در شخص مکحول به آهن کند به مرتبه‌ای باعث محبت ثانی به اول گردد که مافوق او متصور نباشد و مجرب دانسته‌اند.

گزیده مار بگذارند بر موضع بچسبند و بعد از آن چون در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چون جذب تمامی سم کرده باشد دیگر نجسبند و در حین جذب سم لون او متغیر گردد و بعد از آنکه در شیر اندازند به حال آید و از جهت گزیدن عقرب و هوام دیگر ضعیف الفعل است و جهت دفع سنگ مئانه بغایت نافع می‌باشد و قدر شربتیش تا سه قیراط و تعلیق مخطط او جهت صداع و لیثرخس نافع است.

◀ حجر هندی

سنگی است که از هند خیزد مایل به سیاهی و سرخی و نساییده او مایل به سرخی و زردی و شادنه هندی نامند و ذرور او جهت قطع خون بواسیر و جراحات بیعدیل و آشامیدن یک دانگ و کمتر آن جهت قطع خون اعضای باطنی و بواسیر و جراحات و سم عقرب مفید است.

◀ حجر منفی

به نون بعد از میم و قبل از فاء سنگی است که از نواحی مصر آرند، شبیه به سنگریزه و ابلق از الوان مختلفه. طلای ساییده او با آب باعث بیحسی عضو می‌شود.

◀ حجر ابرام

سنگی است سیاه که از او دیگ و ظرف می‌سازند و در خراسان بسیار است و جهت تقویت لثه و دندان و نرف الدم مؤثر است.

◀ حجر الکری

سنگیست بسیار سفید و از هند و از ساحل دریای هند خیزد، قبل از حکاکی با کدورت و بعد از آن شفاف و سفید می‌گردد و شبیه به حجر سلوان.

در آخر دوم سرد و خشک و رادع و جالی و جهت خفقان و غثیان و عطش و التهاب و ذرور او جهت رفع نرف الدم و احتمال او جهت رفع بیاض مزمن و تازه نافع است و ازاله آثار و قروح چشم و اعضاء و سنون او جهت جلای دندان و رفع زردی او و جمیع امراض ردیه او و آشامیدن طعام و شراب در قدح او مورث سرور و رفع شرور مجالس و داشتن او رافع نسیان و سحر و چشم بد و مورث دوستی مردان و زنان و گذاشتن او در منزل متباغضین به دستوری که ندانند سبب الفت ایشان و نزد اهل هند بسیار معتبر است.

◀ حجر المحک

سنگی است ثقیل الوزن و سیاه و گویند مایل به سفیدی نیز می‌باشد و چون بخار دهان متواتر به او رسد، طعم زعفران از او ظاهر گردد و چون به او اعضاء را بمالند چرک را زایل کند و بعضی از آن سنگ پا ترتیب

سنگی است که در گاو کوهی متکون می‌شود و در پادزهر مذکور شد.

◀ حجر الحوت

جسمیست که در سر ماهی متحجر می‌شود، صلب و سفید و پهن می‌باشد. گرم و حار و در ریزاندن سنگ گرده بغایت قویست.

◀ حجر بحری

جسمیست سفید و مدور و صلب و در جوف او دانه‌ایست که به اعلی و اسفل حرکت می‌کند و از سواحل دریا خیزد و قسمی از اکتامت است و از یک دانگ تا دو دانگ او در تفتیت حصاه هر عضوی بغایت مؤثر است.

◀ حجر الأفروج

سنگیست که مانند قیشور بر روی آب می‌ایستد و از استنبول خیزد و مجفف و قابض و یک دانگ او در حال رفع سمّ عقرب می‌کند.

◀ حجر الرّحی

سنگی است سیاه و با سوراخها مانند اسفنج و با صلابت و از جبال طرف شرقی حلب خیزد.

در آخر سوم گرم و خشک. محلّ و حابس خون حیض و چون گرم کرده و سرکه را بر آن ریخته عضو را به بخار او نگاهدارند، باعث ازاله ورم و رافع نرف اللّم و رعاف و خون حیض و شستن مقعد به سرکه که در آن تافتۀ او را انداخته باشند، جهت بروز مقعد و نطول او جهت محکم نمودن اعصاب و قطع عرق و رفع اعیا و حمل جرم او جهت بواسیر و منع حمل و طلای او جهت استسقاء نافع است.

◀ حجر ارمنی

سنگی است لاجوردی اغبر و با رملیت و نرم و ملمس و قسمی از او سرخ و تیره و از ارمنیه خیزد.

در دوم گرم و خشک و مفرّح و مسهل قوی سودا و انفع از لاجورد و اسلم از خربق سیاه و جالی گرده و مئانه و بالخاصیه جهت جزام مفید می‌باشد و مستعمل مغسول اوست و مضرّ معده و مغنی و مصلحش کنیرا و عسل و سلیخه و انیسون و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش لاجورد مغسول است.

◀ حجر الیسر

سنگی است سفید و مدور و صاف و از حجاز خیزد و قسمی از اکتامت است و حجرالنّسر و حجرالعقاب نیز گویند، چه در آشیان نسر و عقاب یافت می‌شود و امین الدّوله قائل این کلام است.

◀ حجر یونس

سنگیست شبیه به بوره ارمنی و از آن پوچ تر و ملمع و با نقطه‌های زرد و سفید. گرم و محلّ قوی و تدهین به روغن زیتونی که در آن جوشانیده باشند جهت رفع ماندگی بسیار مفید است.

◀ حجر المئانه

سنگی است که در مئانه متولد می‌شود. گرم و خشک و آشامیدن او جهت تفتیت سنگ گرده مؤثر و جهت سنگ مئانه بی نفع است و اکتحال او جهت رفع بیاض چشم بیعدیل است.

◀ حجر الحمام

جرمیست که در دیگ حمام متحجر می‌شود و تیره رنگ و سست و گرم و خشک و از ادویه قویّه سرطان رحم است و ضماد او جهت رفع سرطان غیر مزمن مؤثر می‌باشد.

◀ حجر البقر

سنگی است که در زهره و شیردان گاو متکون می‌شود و پادزهر گاوی و اندرزا نامند و مایل به سیاهی و با اندک براقی و سست و مقط به سیاهی و بعضی به زردی و باطن او مایل به سفیدی و زردی و بیشتر در گاو سیاه به هم می‌رسد و هرگاه متکون گردد چشم گاو مایل به زردی و سفیده حلقه او مستدیر گردیده لاغر می‌شود و اکثر اوقات فریاد می‌زند و پادزهر مزبور بعضی پهن و بعضی طولانی و بعضی مدور و آنچه در زهره او متکون می‌شود از یک دانگ تا چهار مثقال می‌باشد و قوتش تا دو سال باقی است.

در آخر دوم گرم و خشک و در افعال از حجرالتیس بغایت ضعیفتر و محلّ و مسمن و مدرّ حیض و بول و جالی و مفتت حصاه و اکتحال او مقوی باصره و رافع بیاض چشم و طلای او جهت بهق و برص و آثار و بواسیر و التیام جراحات و با آب گشنیز جهت حمره و نمله ساعیه و امثال آن و با شراب جهت رویانیدن موی سیاه در موضع برص و داءالتعلب بعد از کندن موی سفید از مجربات است و سعوط یک عدس او با آب چغندر جهت نزول آب و خوردن او هر روز بقدر دو حبه با جلاب بعد از حمام بلافاصله یا در حمام در چند روز و از عقب آن گوشت آب مرغ فربه آشامیدن باعث تسمین بدن و از مجربات دانسته‌اند و مضرّ محرورین و مصلح و مصلحش کنیرا می‌باشد.

و قدر شربتش تا دو قیراط و یک مثقال او قاتل است و آنچه در روده گاو متکون شود بزرگتر و سبکتر و در افعال ضعیفتر می‌باشد.

◀ حجر الایل

ران جهت عسر ولادت و در دست جهت سحر و رفع چشم بد و ضرر صاعقه مؤثر است و گویند چون قمر در برج اثنی باشد و بر آن صورت انسان نقش کنند، تعلیق او جهت جمیع اسم باطنی نافع است و بعضی در تأثیرات دیگر که مذکور شد نقش صوت انسان را شرط دانسته‌اند و قدر او یک مثقال بودن را برخی شرط می‌دانند و قدر شربتیش یک دانگ است.

◀ حجر الخطایف

سنگی است بقدر سر انگشتی و مایل به زردی و از سر اندیب خیزد. و گویند چون بچه خطاف را به زعفران زرد کنند او گمان یرقان کرده آن سنگ را به آشیانه خود می‌آورد. در دوم گرم و خشک و شرباً و طلاءً به جهت یرقان مجرب دانسته‌اند و مفتت حصاه و مفتح سدد و جهت خفقان نافع است و مؤلف مالایس تصریح نموده که آن سنگی است که چون بچه خطاف را در ایام افزونی نور ماه شکم بشکافند دو عدد از آن یابند و در طی بیان خواص خطاف مذکور خواهد شد.

◀ حجر الأحمر

نوعی از الماس است به رنگ بیخ مرجان و یک دانگ او سم قاتل است.

◀ حجر اناغلیطس

سنگی است ساییده او مثل خون و جهت دمعه و طرفه نافع است.

◀ حجر لوقواغرافس

سنگی است که گازران بدان رخت می‌شویند. ساییده او مجفف بی لذع و جهت قطع سیلان مواد و تجفیف جراحات و اسهال و درد مئانه و نفث- اللدم نافع است.

◀ حجر النمر

سنگی است ابلق شبیه به پوست پلنگ و بقدر مغز بادام و از آن کوچکتر و از پلنگ ماده حاصل می‌شود و چون در شیر اندازند شیر بریده می‌شود و طلای او جهت جراحات و تعلیق او جهت منع آبستنی زنان مؤثر است.

◀ حجر السطریط

سنگ مرمر است. ضماد محرق او با زفت جهت تحلیل اورام صلبه و با موم روغن جهت درد فم معده و سنون او جهت تقویت لثه نافع است.

◀ حجر الرخام

سنگ سستی است که بر قبرها نصب کنند و اقسام می‌باشد و مراد از او قسم سفید است.

و مؤلف تذکره او را اکتمکت دانسته و ظاهر آن است که قسمی از او باشد چه اکتمکت چهار قسم است، دو قسم او سیاه و در حرف الف مذکور شد و دو قسم سفید و بالجمله آشامیدن قلیل او مدرّ بول و مفتت حصاه و تعلیق او مقوی دل و بر مئانه مدرّ بول است.

◀ حجر بارقی

سنگی شبیه به حجر خزفی و بقدر کف دست و سبک و اندکی از او جاذب آب کثیر و بر روی آب ایستد و بعد از جذب آن به قعر آب رود و چون در آفتاب بگذارند، آب را پس دهد جهت استسقای زفی نافع است. چون موضعی را از حوالی ناف جراحی کرده بر آن بپندند جذب رطوبات کند.

◀ حجر الخمار

قسمی از خماهان است و چون رافع خمار است به این اسم نامیده‌اند.

◀ حجر الابيض

سنگی است سفید و ساییده او مثل شیر و جهت عسر بول و در جمیع آنچه فادزهر حیوانی نافع است به دستور او نافع و گویند او حجر لبنی است و مراد اکسیریان از حجر ابیض، زجاج آینه است.

◀ حجر القیشور

سنگی است متخلخل و سفید شبیه به اسفنج و بر روی آب ایستد و گویند نوعی از زبدالبحر است و سیاه او نیز می‌باشد و از اسکندریه و اعمال مصر خیزد.

در اول گرم و در سوم خشک و محلل و حابس نرف اللدم و سرکه‌ای که او را گرم کرده در آن سرکه انداخته باشند جهت ضیق النفس و طلای او جهت ستردن موی و تحلیل رطوبات و استسقاء نافع می‌باشد و چون حکم خطوط از نوشتجات به آن کنند، اصلاً معلوم نگردد و محرق او جهت جلای دندان و استحکام لثه و بردن گوشت زیاد قروح غایره و شب کوری و رفع آثار و مالیدن او مثل سنگ پا بر کف پا جهت رفع صداع و تقویت بصر مؤثر است.

◀ حجر الیشف

به فاء و به باء موخده عبارت از یشم فارسیست و آن سنگی است در غایت صلابت و بهترین او زیتونیست، پس سبز مایل به زردی، پس سبز صاف و بعد از آن سبز مایل به سفیدی است.

و در آخر دوم سرد و خشک و مقوی معده و قاطع نرف اللدم و زحیر و قروح باطنی و خفقان و حرقه البول شرباً و با شراب سفید مفتت حصاه و تعلیق او بر گردن جهت خنّاق و بر معده و مری جهت تقویت معده و بر

به فارسی آهن نامند و نر و ماده می‌باشد، نر او فولاد و ماده او نرم آهن است. در دوم گرم و در سوم خشک اند و فولاد طبیعی را شاپورقان و مصنوع از نرم آهن را اسطام نامند و چون شاخ سوخته بز و حجار الرخام را بالسویه بر آهن مالیده در آتش سرخ کنند، بسیار نرم می‌شود و قسر عبارت از اوست و هرگاه با رصاص یا مرقشیشا یا رهج الفار یا زرنیخ بگدازند به مرتبه رصاص زودگداز شود و به دستور چون با نحاس بگدازند و بعد از آن با شوره نحاس را از او بسوزانند بغایت زودگداز گردد و فولاد مصنوع که متعارف و بسیار است، طریق ساختن آن است که آهن متعارف را در کوره مخصوصه‌ای با آتش بسیار تند تا یک هفته بتابند و حنظل و صبر و هرچه در تلخی قوی باشد با زهره حیوانات ساییده بر او ریخته آن مقدار بتابند که در جسم او داخل شود و گویند چون آهن را تافته یک بار روغن کنجد تطفیه کنند و بار دیگر در آب اطفاء نمایند اقسام آهن را مثل آهن ربا به خود جذب کند و آب آهن تافته بغایت مقوی باه و قابض و جهت جراحت امعاء و اسهال مزمن بواسیری و ورم سپرز و تقویت معده و سلس البول و درد مقعد و گزیدن سگ دیوانه و رفع زردی رخسار و هیضه نافع و شراب به آهن تافته در رفع خفقان و استسقاء و ضعف جگر و معده و باه قویتر از آب تفته است و دوغ به آهن تافته در اسهال دموی و زنف حیض و استرخای مقعد قویتر است و خبث الحديد و زعفران الحديد انشاءالله مذکور خواهد شد.

◀ حدات

به فارسی غلیبوج و به ترکی جلقان نامند. در دوم گرم و خشک و گویند در اوّل خشک است. مطبوخ او با گندنا و مداومت خوردن او قاطع بواسیر است و آشامیدن قدری از محرق او که مجموع را سوزانیده باشند با اندکی مشک و گلاب جهت ربو و ضیق النفس و سعال مزمن مجرب دانسته‌اند و مطبوخ مغز او با گندنا و عسل جهت زحیر و بواسیر و سوخته پر او بقدر یک دانگ تا دو دانگ با آب آشامیدن جهت نقرس ببعیدیل است و مجرب است و در رفع غدد بلغمی و سلعه ببعیدیل و تدهین به روغنی که بیضه او را در آن بسیار جوشانیده باشند تا مهراً شده باشد جهت برص مجرب دانسته‌اند و جهت فالج و نقرس و تقویت اعصاب نافع می‌باشد و خون او جهت ربو و اکتحال زهره او که خشک کرده باشند با آب سه میل در چشم مخالف طرف ملسوع بکشند جهت رفع سمّ هوام مجرب دانسته‌اند خصوصاً چون در آب بادیان سه هفته در آفتاب گذاشته باشند و چون چشم او را در زیر بالین کسی گذارند که او ندانسته باشد مانع خواب او می‌شود.

◀ حدق

اسم بادنجان است و به این اسم چیزی را که شبیه به بادنجان باشد می‌نامند و آن ثمر نباتیست بقدر جوز مائل، بی خار و بی دانه و در تابستان به هم می‌رسد و زود فاسد می‌شود و نبات او از نبات بادنجان اندک

در آخر دوم سرد و خشک و رادع و قاطع نزف‌الدم و جهت جراحات و با سرکه جهت تحلیل اورام و رفع استسقاء و با صمغ و نوشادر جهت بهق و آثار و ذرور او جهت خون بواسیر و آشامیدن مسحوق او با عسل هر روز به قدر یک مثقال جهت رفع دملهای دموی مؤثر است و گویند آشامیدن سنگ مقابر که منقوش به نوشته‌ها باشد باعث نسیان و شرب او روز شنبه و چهارشنبه قبل از طلوع شمس به اسم معشوق و قصد رفع عشق رافع تعشق است.

حجرالأسود: به اصطلاح اهل صناعت موی سر است.

حجرالیرقان: حجرالخطاطیف است.

حجرالزّئار و حجرالأمص: حجرالنّار است.

حجرالبادزهر: حجرالحیه است.

حجر السّم: پادزهر معدنیست.

حجران: به اصطلاح اکسیریان طلا و نقره است.

حجراللّآزورد: لاجورد است.

حجرالحدید و حجرالهنود: حجر مغناطیس است.

حجرالعاج: حجر اعرابی است.

حجر لحاقیطوس: حجر غاغاتیس است.

حجرالماء: سبناذج است و گویند اسم شبه است.

حجرالمصفی: شبه است.

حجرالآثدا: حجرالمس است.

حجرالدم و حجرالطور: شادنج است.

حجرالنور و حجرالروشنایی: ارشد است.

حجر عراقی: حجرالمحک است.

حجر مشویّه: کلس است.

حجرالنساء و حجرالماسکه و حجرالولاده: اکتمکت است.

حجرالهبّ و حجرالنسر و حجرالعقاب: حجراليسر و حجرالبحری را شامل است.

حجرالشقاق و حجرالشعر: حجرالقیشور است و حجرالرّجل و حجرالحکاک نیز نامند.

حجر شجری: بسند است.

حجرالتیس: پادزهر حیوانیست.

حجرالبلور: بلور است.

حجر حدیدی: خماهان است.

حجرالزیتون: حجرالبهود است.

حجر افروی: حجرالأفروج است.

حجرالزّبیق: زنجفر مخلوق است.

حجل: قیح است.

حجرالأسیوس: آسیوس است.

الحاء مع الدّال:

◀ حدید

مطبوخ او جهت تقویت اعضاء و سیاه کردن موی و ازاله خدر و مطبوخ او با آب و روغن کنجد و مداومت اکل او جهت رفع امراض جگر و سل و ضماد او با روغن شبت بر ناف و تهیگاه جهت قولنج مزمن و سعوط عصاره و آب مطبوخ او جهت قطع نزله و حمرة چشم و قطور او که در آب ترب و روغن زیتون جوشانیده باشند جهت گرانی سامعه و کری و دوی و طنین نافع است و بخور او جهت درد دندان و تعلیق او در لته کبود رافع سحر و گویند افشاندن او در خانه باعث تفرقه و بخور او مبطل این اثر است و مورث غنیاں و صداع و مضر محروورین و مصلحش ربوب میوه‌های ترش و سکنجبین و ترشیاها و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و بدلش قردمانا و گویند تخم سداب است و حمول بیخ او که با روغن ایرسا ساییده باشند مفتح افواه عروق و خون بواسیر است و روغن او در سوم گرم و محرک باه و مفتح سده دماغی و جهت فالج و لقوه و صرع و رعشه و ریاح اعصاب شرباً و ضماداً نافع و حقه آن جهت عرق النساء و درد کمر و برودت کرده و رحم مفید است.

◀ حریت

به یای تحتانی و تای فوقانی نباتیست که بر زمین پهن می‌شود و برگش دراز و باریک و مابین اوراق طویل برگهای کوچک. در سوم گرم و خشک و مفتح سدد و جهت بدی هضم و رفع بخار دهان و خوشبو کردن دهان و رفع اقسام دردهای شکم و قولنج نافع است و مصلح و مصلحش گشنیز و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش برنجاسف است و چون گوسفند از آن بخورد گوشت و شیر او لذیذ و خوشبو می‌شود.

◀ حرمله

نباتیست حجازی و از جمله یتوعات و بقدر قامتی و پرشیر و برگش دراز و از برگ بید کوچکتر و تیره رنگ و ضماد او جهت جرب بسیار مؤثر دانسته‌اند.

◀ حرف

اسم نبطی حب الرشاد و نبات اوست و از جنس تره تیزک و بری و بستانی می‌باشد و رشاد قسم بستانی و مأکول است و در جرجیر صفت او مذکور شد و تخمش اشقر و با طول و برگش مایل به تدویر و با تشریف و نبات او در دوم گرم و خشک و ملطف و کشنده کرم معده و حب القرع و محلل ریاح و منقطع بلغم و خشک او قریب الفعل به تخم او و مضر معده و مثانه و مورث تقطیر البول و مصلحش کاسنی می‌باشد و بری او شدیدالحرافت و شبیه به بستانی و از آن بزرگتر و قویتر از آن در افعال و به دستور تخم او نسبت به بستانی اقوی و مستعمل بستانی اوست. و تخم بستانی در سوم گرم و خشک و بغایت محرک باه و مدر بول و محلل ورم سپرز و قاتل جنین و اقسام کرم و مقوی ذهن و تریاق هوم و

بزرگتر و رسیده ثمر او زرد و اهل قدس او را بادنجان بری و اهل حجاز شوکه العقرب نامند.

در دوم گرم و خشک و اهل شام جامه با او شویند. بسیار جالی و قایم مقام صابون و بخور او جهت بواسیر بیعدیل و طلای حجازی او را جهت گزیدن هوم و عقرب از مجربات شمردند و تدهین روغنی که در آن جوشیده باشند جهت اعیا و تقویت بدن و درد گوش نافع و حمول او با عسل جهت کرم مقعد مؤثر و خوردن او با خطر و مورث کرب و مصلحش سکنجبین است.

حدید الصینی: خماهان است.

حد: جلنار است.

حدج: حنظل است.

حدقی: هر گلی که مستدیر و شبیه به چشم باشد.

الحاء مع الرأء:

◀ حرمل

به لغت سریانی نوعی از سداب کوهیست و به فارسی اسپند نامند. نبات او بقدر زرع می‌شود و از یک بوته چندین شاخه می‌روید و برگش مایل به تدویر و غلاف دانه‌های او مدور و مثلث الاضلاع به سه خط و با اندکی سرخی و تخمش سیاه مثل خردل و ثقیل الرأیحه می‌باشد و از مطلق حرمل مراد اوست و قسمی از آن را برگ مثل برگ بید و از آن کوچکتر و مایل به سفیدی و گلش مثل یاسمین سفید و غلاف دانه او طویل و حرمل ابیض را به اعتبار غلاف او نامند. در سوم گرم و در دوم خشک و قوتش تا چهار سال باقی می‌ماند و لطیف و محلل ریاح امعاء و مواد غلیظه و مبهی و مسمن و مدر بول و حیض و شیر و مسهل سودا و بلغم غلیظ و حب القرع و جالی سینه و شش از لزوجات می‌باشد و نقوع او جهت تحلیل سودا و صاف کردن خون و نرم داشتن طبع مفید و جرم او جهت مصروع و تسخین بدن و اعصاب دماغ و رفع قولنج و عرق النساء و فالج و امراض بارده و استسقاء و رفع جنون و اعیا و سدد و یرقان و نسیان نافع و چون یک اوقیه آن را کوبیده با چهار اوقیه آب بجوشانند و آب او را با سه اوقیه عسل و دو اوقیه روغن کنجد بنوشند، مقی قوی و بیغایله است و در تنقیه سینه و اعالی بدن از لزوجات و ضیق النفس و سعال رطوبی بیعدیل می‌باشد و هرگاه بقدر یک رطل او را در شراب یا آب انگور که بقدر سی رطل باشد بجوشانند تا به ربع رسد و روزی دو اوقیه از آن تا سی روز بنوشند جهت رفع صداع مزمن مجرب دانسته‌اند و اعاده حمل زنانی که در وقتی حامله می‌شده باشند و بعد از آن نشوند می‌نماید و باید سه روز متوالی از آن مطبوخ بنوشند و چون پانزده روز صاحب عرق النساء هر شب یک مثقال و نیم از حرمل ناکوفته تناول نماید رفع آن علت گردد و مجرب است و چون با تخم کتان مخلوط نموده با عسل سرشته، مداومت نمایند جهت رفع ضیق النفس بیعدیل است و چون زجاج محرق اضافه نمایند تقویت حصاه نماید و اکتحال او با زعفران و زهره مرغ خانگی و عسل و شراب و آب بادیان سبز جهت رفع ضعف بصر امتلایی و نظول

حدت قائم مقام فلفل و در اطعمه بدل او و گلش سفید و در اطراف شعبه-ها و در جمیع افعال قویتر از حرف بستانی و مطبوخ نبات او با نبات جو جهت نزلات و رفع اخلاط سینه و تحلیل نفخ مؤثر است.

◀ حرف الماء

نباتیت که در کنار آبها می‌روید و برگش شبیه به برگ تره تیزک و در اول تکوین مستدیر و در آخر با تشریف می‌شود و او غیر جرجیرالماء است چه جرجیرالماء در میان آبهای ایستاده می‌روید و برگش بی تشریف است.

تازه او در دوم گرم و خشک و یابس او در سوم و مسخن و مدر بول و حیض می‌باشد و جهت علت‌های بارده باطنی و ضمادش جهت قروح و بثور و کلف نافع است.

◀ حرشف

اسم نبطی و به عربی هشیر نامند و به فارسی کنگر است. بستانی او را برگ بزرگتر از برگ کاهو و با رطوبت چسبنده و املس و مایل به سیاهی و ساقش بقدر انگشتی و تا دو زرع طول او و در سر او چیزی شبیه به سیبی مجتمع از اجزای زرد رنگ و بیخش مایل به سرخی و با لزوجت و تخمش طولانی و از جو بزرگتر است. در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول تر است و با رطوبت فضلیه و مبهی و مدر بول و حابس طبع و مسخن کرده و مئانه و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم غذا می‌باشد و جهت قرحه شش و انقباض اطراف عضل و جراحت امعاء و ضماد او جهت داء الثعلب و خوشبو کردن عرق مجرب می‌باشد و موم روغنی که با سه مثل او آب کنگر مزوج کرده باشند به جهت تحلیل اورام صلبه سریع الأثر و جهت برص نافع و نطول او جهت خارش بدن و ضماد بیخ او جهت سوختگی آتش و التوای عصب مفید می‌باشد و مضر دماغ و مولد سودا و نفاخ و مصلحش ادویه حاره و روغن و سرکه است و قسم بری را که مراد از مطلق حرشف اوست برگ سیاه تر و کوچکتر و ساقش پریبرگ و خارش تندتر و در سرش چیزی بقدر انار و خاردار و بیخش سیاه و غلیظ است و در اول خشک و در آخر دوم گرم و در جمیع خواص قویتر از بستانی و مصلح مواد متعفن و مخرج مواد غلیظه سینه است و مضر محروبین و مصلحش سرکه و ترشیاها است و طلای اجزای لطیفه گل او با سرکه جهت جرب و نطول طبیخ جمیع اجزای او جهت حزاز و رفع قمل نافع است و قسمی از بری که بی ساق و کوچک و پرخار است خویع نامند، محلل و مقی است و صمغ حرشف را به فارسی کنگر زرد نامند و انشاءالله تعالی مذکور خواهد شد.

◀ حردون

حیوانیست شبیه به وزغه و ورل بری و از آن بسیار کوچکتر مثل مار کوچکی دست و پا دارد و سرش باریک و طولانی و در عرض روزی

مخرج فضول سینه می‌باشد و به جهت انحدر بلغم خام به طرف مئانه و رفع استرخای بدن و اخراج مواد فاسده و رفع سیلان چرک امعاء و معده و تقویت اشتها و استیصال سودا و رطوبت غلیظه و تفتیح سدد و با آب گرم جهت قولنج و با غسل جهت سرفه و درد پهلو که از خلط غلیظ باشد و با زرده تخم نیم برشت و غسل جهت شکاف عضل سینه و تقویت موادی که به سبب صدمه به سینه ریخته باشد و بو داده او بغایت قابض و جهت سحج و اسهال بلغمی نافع و مضر کرده و معده و مصلحش شکر و خبازی و بدلش حرمل و تخم تره تیزک می‌باشد.

و قدر شربش تا چهار درهم و با تخم نیم برشت بغایت مبهی و مصلح سینه و جابر شکستگی اعضاء و با شیر بز بقدر دو درهم تا ده یوم جهت ازاله برص بغایت مؤثر است به شرط نهایت امساک از اطعمه و نطول و شرب او جهت منع ریختن موی و ضماد او مسکن درد گزیدن عقرب و با غسل جهت ورم سپرز و جرب متفرح و قروح شهیدیه سر و قوبا و نار فارسی و ریختن موی و با سوبق و سرکه جهت عرق النساء و اورام حاره و با آب و نمک جهت نضج دمل و با سرکه جهت بهق و برص مفید و با خون خطاف جهت رنگ کردن وضح که هرگز زایل نشود و با زفت جهت درد سر کهنه و با غار جهت درد اسافل و کمرگاه و با صابون و غسل جهت نمش مجرب می‌باشد و در انفجار دیبله مؤثر است و نطول طبیخ او جهت پاک کردن چرک تحت موی و رفع رطوبات لزجه مفید است.

◀ حرف بابلی

نبات او بقدر شبری و برگش شبیه به برگ ترب و با خشونت و گلش زرد و تخمش سفید و مدور و در تنکابن خاص تره و در مازندران کوله تره و شاهتره نامند. گرمتر و تندتر از حرف نبطی که حب الرشاد باشد و مدر حیض و مفسد جنین و مخرج او و مفعز دیبله است و جهت امراض بارده و عرق النساء مجرب می‌باشد و مقی قوی و مسهل خون به سبب شدت تفتیح و جذب و در سایر افعال قویتر از حرف بستانی و شانزده قیراط گل او مسهل و مقی اخلاط مریه و قدر شربش یک درهم است.

◀ حرف ابیض

گویند قسمی از حرف بستانیست عریض الورق و بیخش بزرگ و گلش سفید و حدت او کمتر از رشاد و خردل سفید و خردل فارسی نامند و بعضی حرف بابلی را به این اسماء مسمی دانند و منشرف رطوبات و آروغ آورنده و در سایر افعال مثل رشاد است.

حرف السطوح: حرف مشرقی است.

◀ حرف مشرقی

قسمی از حرف بستانی است بقدر زرعی و با شاخه‌های باریک و برگ او از جانبین مثل نبات خرنوب و شبیه به برگ شیطرج و از آن نرم‌تر و سفیدتر و ثمرش مثل فلکه و تخمش سفید و قریب به خردل است و در

حرض: اشنان است.
 حریر: ابریسیم است.
 حرنقان: اسم مشک است.
 حرب: طلع است.
 حراب: اسم عربی اشترغاز است.
 حرزالشّیاطین: علف آطریلال است.
 حربیه: لوعجیدیطوس است.
 الحاء مع الزّاء :

◀ حزا

برّی و بستانی می باشد و از مطلق او مراد بستانی است و در مازندران اناریجه گویند. ساقش بقدر انگشتی و از آن باریکتر و شاخه‌های او باریک و منشعب از بالای ساق می‌شود و قبه و شبیه به قبه زردک و برّی او مایل به زردی و تخمش عریض و مایل به طول و تند طعم و با عطریّت می- باشد و برگش شبیه به برگ گشنیز و از آن بسیار ریزه تر و بیخش شبیه به زردک سفید و با اندک تندی و طعم او به دستور برگ او و مرکب از طعم زردک و رازیانه و صهاربخت و سعید جرجانی و ابن تلمیذ گویند که در طبرستان او را جعفری نامند و ظاهراً جعفری قسمی از برّی او باشد چنانکه مشاهده شده است.

و در اول دوم گرم و خشک و هاضم و مدرّ بول و حیض و کاسر ریاح و معطّش است و جهت رفع سمّ بارد و هوام و بدبویی دهان و تقویت باه نافع و مصدّع و موجب رمد و جرب و بثور محرورین و مصلحش سویق و آب سرد و کاسنی و ترشیها و بقول بارده است.

◀ حزا برّی

و حزاء نیز گویند. دو قسم می‌باشد و از جمله سداب برّی شمرده‌اند، یک قسم او را در مازندران جعفری گویند برگش شبیه به برگ کرفس و بقدر برگ گشنیز و تخم او سبز و خوشبو و بهترین اقسام و گرمتر از بستانی است و جهت ریاح و ادویّه قتالّه بارده و سمّ عقرب و تقویت هاضمه و مجفّف منی است و قسم دیگر را ساقش باریک و بقدر زرعی و پر گره و برگش شبیه به برگ سداب و با زغب و خوشبو و طعم او تلخ و تخمش شبیه به انجدان و زوفرا عبارت از تخم او است و به فارسی دینارویه نامند. در سوم گرم و خشک و نایب مناب جاوشیر است و مقوی معده و جگر و محلّل ریاح و هاضمه و مفتّح سده جگر و سپرز و مسخّن کرده و مسمنّ او و مقوی و منقی مثانه و مجاری بول و رافع خمار است و بوییدن او جهت زکام و رطوبات دماغی و برودت دماغ و ضماد او جهت تسکین درد و ورم بواسیر و طلای گل او و برگ او با غسل جهت جراحات و آکله و ضماد جمیع اجزای او با شراب یا روغن بنفشه جهت رفع سمّ هوام و نیم درهم او با اندک شراب جهت گزیدن هوام شرباً نافع است و جالینوس بالخاصیه او را جهت سعال یابس مفید می‌داند و تخمش در

متلون به الوان مختلفه می‌گردد و در طبرستان ماچه کول و در اصفهان مال مالی نامند و از جمله سموم است و در خانه‌ها و کوهها یافت می‌شود.

در سوم گرم و خشک و تعلیق دل او که در لئه سیاه بسته باشند، جهت تب ربع و طلای جلد محرقّ او با غسل بی حس کنندۀ اعضاء است به حدّی که از قطع و ضرب متألّم نگردد و اکتحال خون او جهت تقویت باصره و سرگین او جهت بیاض و حکّه چشم و ضماد او جهت تنقیه بشره و رفع جمیع آثار مفید است و سرگین او سفید و سبک و در بوی شبیه به شراب می‌باشد.

و امین‌الدوله فرموده که ضماد پیه و گوشت او موی را می‌برد و تعلیق حردون بر بازوی راست مهیج باه و شهوت جماع است و به دستور تعلیق پشت او که قریب به گرده او باشد بر کمر شخص باعث شدت قوت جماع است.

و از محمد بن احمد نقل نموده که خوردن یک قیراط از چشم راست او که خشک کرده باشند با آب سداب البته قاطع منی است و از چشم چپ او با نخود سیاه مطبوخ و دو استار روغن گاو بغایت محرک باه و مسخّن گرده است و چون حردونی را به اسم صاحب عرق‌النساء صید کرده و رگ باطن ران او را جسته، موضع را شکافته و آن رگ را به اسم صاحب عرق-النساء قطع کند و بعد از آن با دست ریزه نماید، بدون آلتی بالخاصیه رفع آن علت می‌شود و گوید مجرب است و مکرّر به صحت رسیده و خوردن گوشت و مرق او مورث جذام است.

◀ حربا

به فارسی آفتاب پرست گویند. او حیوانیست شبیه به موش و دنبالش بلند و موی او افشان و نظر او همیشه به آفتاب است.
 در چهارم گرم و خشک و از جمله سموم و خون او مانع رویدن مویی که کنده باشند و رفع آثار جلد و طلای آب مطبوخ او رنگ بدن را تا چند روز سبز می‌دارد و گوشت او مورث سلّ دق است و یک درهم او کشنده است.

حرجوان: ملخ بی بال است و در جراد مذکور شد.

حرزه البقر: حجرالبقر است.

حرزه الحمار: حجرالحمار است.

حرجل: ملخ بزرگ سبز است

حریث: به نای مثلثه مارماهی است.

حریق املس: به لغت اندلس حلوب را نامند.

حر: به ضمّ حاء خاک خالص و به کسر و فتح حاء خاک سنگدار است.

حریضه: طعامی است که به فارسی کاجی گویند.

حرمل ایض و حرمل عربی: قسمی از حرمل است و مذکور شد.

حرمدا: طین سیاه است و آنچه لون و رایحه او متغیّر شده باشد.

حرمط: اسم عربی آزاد درخت است.

حرمانه: اسم نبطی مریافان است که حزنبل نیز گویند.

حرشا و حرثا: به شین و ثاء مثلثه خردل بریست.

است و مصلحش انیسون و قدر شربتیش از یک مثقال تا دو مثقال و مؤلف مالایسع بیان نموده که صنفی از آن در شام به هم می‌رسد که شبیه سورنجان و صلب است و رفع اثر سموم را در عرض سال مخصوص او دانسته‌اند.

حزم: سراج القطرب است

الحاء مع السّین:

حسک

به فارسی خارخسک نامند. برّی و بستانی می‌باشد و بستانی بهتر است، شبیه به نبات هندوانه و شاخه‌های او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه به برگ زیتون است و شاخه‌های او خاردار و ثمرش صلب و سه پهلو و از نخود کوچکتر و سفید و اطراف او تند. مرکّب القوی و خشکی او غالب و جالی و مدّ بول و مسکن درد مثانه و افزایشده منی و مفتّت حصاه و منضج و رادع و ملین و رافع قولنج حار است و با شراب جهت ادویه سمّیه و ضماد عصاره و طیبخ او جهت ردع ورم حار و منع حدوث او و ریختن مواد به اعضاء و با عسل جهت قلاع و عفونت دهان و ورم عضل حلقوم و درد لثه و اکتحال عصاره او مبرود و مجفّف و رادع است و دو مثقال عصاره خشک برّی او با شراب جهت سمّ افعی و پاشیدن آب طیبخ او جهت برطرف شدن کیک بغایت مؤثر و چون نخود را در آب تازه او مکرّر پرورده کنند در تقویت باه بیعدیل است.

و قدر شربتیش تا پنج درهم و مضرّ سر و مصلحش بادام و روغن کنجد است و تخم آن در افعال مثل عصاره اوست و روغن او که از آب او در روغن کنجد ترتیب داده باشند، طلا نمودن و حقه او و آشامیدن او جهت تقویت باه و درد مفاصل و نیکو کردن رنگ رخسار و درد کمر و درد کرده و عسر بول و چکانیدن و مالیدن او در احلیل و عانه و کمر جهت حصاه گرده و مثانه مؤثر است.

و قدر شربتیش هفت مثقال است با میفختج یا نبیذ عسل و چون خسکدانه را با شیر تازه سه بار پخته خشک کنند در تقویت باه بیعدیل است. حسو: به تشدید و او اسم مایعاتیست که از حیوب و غیر او ترتیب دهند و به طریق قهوه توان خورد.

حسل

به فتح اول و دوم گیاهیست شبیه به صعتر و برگش درازتر و بزرگتر و تیره رنگ و به یونانی حسمی گویند.

در دوم گرم و خشک و پخته او مقوی معده و هاضم و مصلح طعام فاسد شده و جهت خوشبویی دهان و آروغ و با شراب جهت گزیدن رتیلا و عقرب مفید و قدر شربتیش پنج درهم است و استعمال زیاده نیز جایز است.

حسل: به کسر اول و سکون ثانی اسم بیجه سوسمار است.

حسکه: به لغت مصر بستیباج است.

افعال قویتر از اکثر اجزای اوست و مضرّ سر و مجفّف منی و مصلحش بادرنجبویه و بدلش سداب است هرگاه از اجزای دیگر حزا یافت نشود و قدر شربتیش تا سه درهم و از تخم او تا یک مثقال است.

حزاز الصّخر

چیزی است که بر روی سنگهای نمناک متکوّن می‌شود. سبز مایل به سفیدی و چون به دست بمالند به رنگ حنا مشابه گردد و در مصر حنای قریش و به فارسی گل‌سنگ و به دیلمی سنگ حنا گویند. سرد و خشک با قوه جالیه و ضماد او جهت اقسام قوبا و قطع نزف‌الدّم و تسکین حرارت اعضاء و اورام حاره و ورم زبان و با عسل جهت یرقان نافع است.

حزنبیل

لغت عربیست و کفّ اللّذابه و کفّ النّسر و به یونانی مریافلن نامند و مراد از او بیخی است ستبر و سفید مایل به تیرگی و زردی و طعم او شیرین مایل به تلخی و امین‌الدّوله نوعی از بهمن سفید دانسته و نبات او انبوه و برگش شبیه به برگ سیب و از آن عریضتر و مزغب و ساق مجوفی از وسط او رسته مابین زردی و سرخی و مزغب و برگهای ریزه احاطه ساق نموده است و بلندی او تا دو زرع و منحرف به جهت اسفل به حادی که ملاصق زمین باشد و در سر او چیزی متخلخل مثل اسفنج و درونش با اندک رطوبت و خارهای ریزه در اطراف او و گلش مایل به سفیدی و زردی و تخمش محیط ساق او مثل فراسیون و بی شعبه و شاخه و منبت او نزدیک آنها در بلاد شام و کوهها و بیت المقدّس و طبرستان می‌باشد و بهترین او نرم تند بوی شیرین است.

در وسط دوم خشک و در اول سوم گرم و با تریاقیت و قوتش تا بیست سال باقیست و مفتّح و محلّل و ملطّف اخلاط و میهّی و مقوی احشاء و جهت رفع صداع کهنه و منع تصاعد بخار و تقویت دماغ و قطع نزلات و رمد و درد لاه و سینه و سعال و ربو و ضیق‌النفس و قولنج و ریاح غلیظه و ضعف جگر و سپرز و با عسل جهت حصاه و مداومت او تا یک هفته و دو هفته جهت استسقاء لحمی و زقی و با سکنجبین جهت نیکو کردن رخسار و با مغز تخم خربزه جهت گرده و با گلنار جهت قطع سیلان خون و با آب گندنا جهت ساقط کردن بواسیر مجرب است و مداومت خوردن او با آب کرفس جهت تحلیل آنچه در انثیان به هم رسد و با صبر جهت رفع مفاصل و عرق‌النساء و ضماد مطبوخ مهرای او با سداب و سیر در روغن زیتون جهت فالج و لقوه و خدر و عرق‌النساء و قطور او در گوش جهت گرانی سامعه و اکتحال او جهت قطع بیاض و ناخنه و سلاق و آشامیدن او جهت سموم حیوانی و نباتی و تقویت باه اجماع اطبا است خصوصاً با شراب و به دستور طلا کردن او و آشامیدن منقوع او در شیر تازه بقدر یک شب موجب عدم تأثیر سموم است تا مدت یک سال و گویند تا مدت‌العمر و با آب و نمک جهت سقظه و ضماد تازه و خشک او جهت منع ورم جراحات و التیام او بغایت مفید است و گویند مضرّ ریه

به لغت شام گیاه دوقس را نامند و در عراق مراد از او گیاهی است که کیک را دفع می‌کند و در طبرستان کیک واش نامند و قسمی از دوقس شمرده‌اند.

◀ حشیشه المعدن

گیاهیست سفید و صلب قریب به سنگ و چون شکسته شود اجزای او ریزه می‌گردد و با روغن چون مشتعل گردد، شعله او بر طرف نمی‌شود و ریش سمندر نامند و داخل ضمادات ملوکی می‌کنند و او جالی و مورث صحت و طراوت است.

- حشیشه الاورام: امدریون است.
 - حشیشه السلطان: حرف ابیض است.
 - حشیشه الأسد: اسدالعدس است.
 - حشیشه السعال: فنجریون است.
 - حشیشه الأفعی: بلسکی است.
 - حشیشه السنور: بادرنجبویه است.
 - حشیفیل: شقاق است.
- الحاء مع الصناد:

◀ حصرم

به کسر اول و فتح ثالث به فارسی غوره نامند و آن انگور نارس سبز است. در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و عصاره آن سرد و خشکتر و مطفی حرارت خون و صفرا و قامع صفرا و مقطع بلغم معده و مقوی جگر و بدن و حابس طبع و مانع انصباب مواد و رافع سستی اعضاء و تشنگی است و ضماد خشک او جهت خوشبو کردن عرق و جوشش بدن و حصف و خارش و سستی بدن نافع می‌باشد و مضعف معده سرد و مضرّ باه و موکد ریاح و مغص و مورث عطش در بعضی امزجه به جهت تکثیف و مصلحش گلقتد و انیسون و انجیر و بدلش ریاس و ترشی ترنج است و ربّ غوره قاطع تشنگی و مسکن حرارت و التهاب معده و جهت اسهال مراری و بر انگیختن اشتها و حفظ جنین و تقویت احشاء و غثیان صفراوی و رفع خمار و منع قبول مواد مجرّب می‌باشد و با ربّ انار میخوش جهت تب صفراوی مجرّب و عصاره او که در آفتاب خشک کرده باشند همین آثار دارد و جهت خنّاق و ورم حنجره و قی‌الدم و رعاف و سقوط لهاه و قلاع و طلای او با آب گندنا جهت تجفیف بواسیر و فرزجه او جهت تقیّه و اصلاح رحم نافع و با سرکه جهت نواصیر و چرک گوش و غرغره او جهت ورم حلق و حقنه او جهت قرحه امعا و سیلان رطوبات رحم و اکتحال او جهت دمعه و انتشار و خشونت اجفان و تاكل مفید و آب او در افعال مثل عصاره او و مقوی قوه ماسکه معده و چون توتیا را با او پرورده کنند و به دستور سایر ادویه عین را بغایت مقوی فعل آن است و مضرّ سینه و مورث سعال و مصلحش گلقتد و شربت خشخاش و قدر شربت از عصاره او یک مثقال و بدلش آب سیب ترش و سماق است و

حسن لبه: اسم فارسی حصی لبان است.
حسن یوسف: اسم فارسی حاشیش است.
الحاء مع الشین:

◀ حشیشه الزجاج

گیاهیست که در شوره زار و محوطه‌ها می‌روید و شاخه‌های او باریک و مایل به سرخی و برگش خشن و مزغب و بر شاخه‌های او چیزی شبیه به تخم و بقدر برنج و خشن و بسیار تلخ و بر جامه می‌چسبد.
در دوم سرد و تر و محلّ اورام و رادع و مفتّح سده و جالی و قابض و چرک زجاج را بالکلیه زایل می‌کند و از این جهت به این اسم مسمی است و زایل کننده بواسیر و دو اوقیه عصاره او با شکر و عسل جهت سرفه کهنه بسیار مؤثر و ضماد عصاره او جهت اورام حاره و با سفیداب جهت جمره و نمله و با قیروطی و روغن حنا و با پیّه بز جهت نقرس مجرّب است و مالیدن برگ او جهت قویا و غرغره او جهت ورم لوزتین و با روغن گل جهت درد گوش مفید و مضرّ سر و مصلحش نبات و خشخاش و قدر شربش تا دو درهم است.
حشیشه: اسم اصطلاحی قنّب است.

◀ حشیشه الدّاحس

گیاهیست منبتش سنگلاخ و برگش شبیه به برگ عدس و از آن بزرگتر. در آخر دوم گرم و خشک و محلّ و لطیف و ضماد او جهت داحس و قروح شهیدیه نافع است.

◀ حشیشه العلق

امین‌الدوله گوید که او را در گیلان خشن نامند و از جمله پودنه است و در مازندران اوجی گویند و او شبیه به سوسنبر است و مایل به سیاهی و خوشبوست و بالخاصیه اخراج زلوی در حلق مانده نماید و در سایر افعال قویتر از اقسام فودنج است.
حشیشه العقرب: صامریوماست و به لغت حجاز بولامونیون است.
حشیشه الکلب: فراسیون است.
حشیشه البرص: گیاه آطریلال است.
حشیشه الخراسانیه: وخشیزک است.
حشیشه الطحال و حشیشه الدود: اسقولوقندریون است و حیوانی را نیز به اسم اخیر نامند که در قدیم مشهور به اربعه و اربعین بوده والحال سبعة و سبعین خوانند.
حشیشه السّلفه و حشیشه اللّحاء: آلسن است.

◀ حشیشه البراغیث

و تشنگی و حقه‌ او جهت اسهال مزمن و قرحه امعاء و غرغره او جهت ورم حلق و مضمضه او جهت تقویت لثه و قطور او جهت چرک گوش و ضماد او جهت شقاق مقعد و داخس و تقویت موی و منع نزلات و اورام و اکتحال او جهت جرب و حگه و سلاق و ضعف بصر و دمعه و رمذ و منع نزلات نافع است و مضر سپرز و مصلحش انیسون و حماما و قدر شربتش از نیم منقال تا یک درهم و بدلش حضض هندیست و او عصاره فیله‌رج است و در جمیع افعال قویتر از حضض عربیست مگر در ردع و او سیاه تر از نوع مکی می‌باشد و مصنوع از زرشک و افسنتین و امثال آن را استعمال نباید کرد و بدلش صندل سفید و فوفل بالمناصفه است.

حاء مع الفاء و حاء مع القاف و حاء مع اللام:

حفا: به فاء اسم عربی بردی است.

حفج: به فتح حاء و سکون فاء اسم روده‌ایست که به فارسی شیردان و هزارخانه گویند.

حقوق: به قاف اسم بقله‌الحمقاء است.

حقین: اسم ماست است.

حق قوشی: اسم ترکی صافر است.

حلبه

در گیلان به خاء معجمه و در اصفهان شنبلیله نامند و از حبوب معروفه است و قوتش تا دوسال باقیست و در اوّل دوم گرم و در اوّل خشک و دواى لعابی و منضج و ملین و محلّل و مبهی و مدرّ حیض و مقوی ریه و با رطوبت فضلیه و با عسل چون طبخ یابد، مسهل و منقی امعاء و جهت مواد محتبسه سینه و ربو و بواسیر و اورام باطنی و مطبوخ او با تمر هندی و انجیر و مویز که آب آن را با عسل به قوام آورند جهت درد سینه مزمن و قروح او و ضیق‌النفس با آب پرسپاوشان مجرب است و جلوس و نطول طبیح او جهت تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیه رحم و ضمادش جهت اورام صلبه باطنی و ظاهری و ورم سپرز و ورم رحم و ریختن موی و کجی ناخن و شقاق بارده و سوختگی آتش و سعفه و نخاله و کلف و سایر آثار مفید است و حقه او جهت زحیر و طلای او جهت رفع چرک و خوبی رنگ زرخسار و با مویزج جهت منع تولد قمل و قطور نقیع او در گلاب جهت دمعه و سلاق و حمزه و بقایای ورم چشم و آرد او با بوره محلّل طحال و با انجیر جهت گشودن دمل و با روغن گلسترخ و آرد جو جهت اورام حازه و با عسل جهت اورام بارده و مداومت خوردن او که با خشخاش و بادام و آرد گندم و شکر و عسل سرشته باشند جهت تسمین بدن و اصلاح گرده بغایت مؤثر است و مصلح و مغنی و مضر اثیان و مولد خلط غلیظ و مصلحش سکنجبین و انیسون و قدر شربتش از گیاه او تا ده درهم و از تخم او تا پنج دهم و بدلش تخم کتان و نبات او مولد خون و جهت درد کمر و جگر و سردی مثانه و تقطیر البول و درد رحم و ضماد او جهت تقویت موی نافع است و روغن او که از تخم او گیرند گرم و تند و محلّل و ملطف و ملین صلابات و منضج دبیله و جهت نخاله

شربت او که از آب غوره قریب به شیرینی سه جزو عسل کف گرفته یک جزو ترتیب داده یک سال بر او گذشته باشد، جهت رفع وبا و تقویت هاضمه و قولنج ثغلی بغایت مؤثر و در سایر افعال مثل عصاره اوست.

حصی لبان الجاری

به فارسی حسن لبه گویند و آن صمغ ضرو یمنی است و کمکام عبارت از اوست و مؤلف تذکره گوید که اهل این صناعت تحقیق ننموده‌اند و من بعد از مشقت بسیار تحقیق کرده‌ام که صمغ ضرو است و در اوّل تکون صمغ مذکور بقدر دانه گندم ظاهر شده، به تدریج بقدر خربزه می‌شود و بوی او مرکب از بوی مصطکی و کندر و خوشبوترین صمغ‌ها و سفید مایل به سرخی و سیاهی و محلّل و جاذب و در دوم گرم و در اوّل خشک و مقوی دل و مورث سرور و خابیدن او جهت تقویت لثه و طلای او جهت حبس کردن نزلات و قطور او با روغن‌ها جهت درد بارد گوش و آشامیدن او جهت مغص و تقویت معده و دماغ و اذابه رطوبات و تحلیل آن نافع است و قدر شربتش تا دو درهم و مصلح محرورین و مصلحش روغن بنفشه و خشخاش و بدلش لادن و مصطکی بالمناصفه است.

حصی الأسفنج: حجارالأسفنج است.

حصی هرمس: به حای مهمله و خای معجمه حلیوب است.

حصص: ورس است.

حصاه

به فارسی سنگریزه نامند. رادع و مجفف و ساییده او مثل غبار جهت نرف الدم جراحات و رفع ورم او مفید است و انداختن او در کوزه آب مصلح غلظت او و مقوی احشاء است.

الحاء مع الضاد:

حضض

مکی و هندی می‌باشد و مکی او را به یونانی لوفیون نامند و آن عصاره برگ و تخم نباتیست خارناک قریب به سه زرع و پوست او کاهی رنگ و برگش شبیه به برگ شمشاد و ثمرش شبیه به فلفل و سیاه و املس و طعمش تلخ است و بهترین او بیرون زرد مایل به سیاهی و درونش مایل به سرخی و چون در آب اندازند کف او به رنگ خون می‌گردد و از آتش ملتهب شود و با قبض و مرارت باشد و مغشوش او که از دوشاب و آب مورد و زعفران و صبر می‌سازند محلول او به رنگ خون نمی‌شود و باطن او یاقوتی نمی‌باشد و او معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک و قابض و رادع و محلّل و مبرد و تحلیل او کمتر از ردع او و آشامیدن او جهت اورام باطنی و اسهال و قطع سیلان رطوبات و عرق و احتباس خون و نفث الدم سینه و اورام باطنی و اسهال و قطع سیلان رطوبات و عرق و احتباس خون و نفث الدم سینه و سرفه و ادرار حیض و بواسیر و درد جگر و یرقان سیاه و زحیر و گزیدن سگ دیوانه و حرارت گرده و التهاب

مایل به سرخی و صاف و تند بوی با بشاعت است که چون در آب حل کنند مانند شیر شود.

در چهارم گرم و در دوم خشک و قوتش تا هفت سال باقیست و متن او در سوم خشک و بوی او شبیه به گندنا و بغایت کریه و با قوه سمیه و تریاقیت او غالب و به فارسی انکزد و در اصفهان انگشت گنده گویند و اقسام او قاتل جنین و مخرج او و محلل قوی و مدرّ بول و حیض و جاذب خون به ظاهر جلد و مبهی و جهت تحلیل ریح و خون منعقد و تب ربع و دفع رطوبات و درد مفاصل و گزیدن هوام و سگ دیوانه و اسهال رطوبی و مغص ریخی و بلغمی و فالج و صرع و امراض بارده دماغی و بحت الصّوت و خشونت حلق و شوصه بلغمی مفید است و مخرج اقسام کرم معده و مفتّح خون بواسیر می‌باشد و با زرده تخم مرغ جهت سرفه خشک و درد پهلو و با انجیر جهت یرقان سددی و با شراب و فلفل و سداب جهت کزاز و با سکنجبین جهت جمود شیر و با آب خاکستر و آب دریا جهت شکاف عضل و با مر و فلفل جهت گشودن حیض و با شراب جهت امراض عصب و با شیر و جنطیانا جهت گزیدن سگ دیوانه و با آب بارتنگ جهت رفع چرک و دیبلات باطنی و با قوابض جهت اسهال رطوبی و با ادویه مناسبه جهت برودت معده و جگر و سپرز و استسقاء و سستی بدن و زردی و کمودت رخسار و ضماد او جهت داء الثعلب و دندان کرم خورده و ریزانیدن او و طلائی او در خارج جهت تسکین درد دندان و زخم گزیده سگ دیوانه و منع مقاربت هوام و رفع مضرّت پیکان زهردار و مانند او و با روغن زیتون جهت گزیدن عقرب و با قیروطی جهت ثالیل و غدد و با انجیر خشک و سرکه جهت قوبا و با زنجار و زاج جهت بردن گوشت زیاد که در بینی متکون می‌شود و گذاشتن او بر احلیل باعث نعوظ شدید و اکتحال او با عسل جهت قوت باصره و نزول آب و بیاض و ظفره و مضمضه طیبخ او با انجیر و زوفا جهت درد دندان کرم خورده و گذاشتن او بر اورام خبیثه بعد از شکافتن او جهت اخراج اجزای خبیثه او و غرغره او با عسل جهت ورم لپاه و با سرکه جهت اخراج زلوی در حلق مانده و بخور و حمول او جهت اخراج جنین میت و بستن او در پارچه و گذاشتن در ممرّ آب مانع تکون کرم در آن موضع و در آن مزرعه و باعث گریختن هوام آن موضع و به دستور بر هر چه بمالند هوام از او بگریزند و قطور جوشانیده او در روغن زیتون جهت کری کهنه و درد گوش و طنین و دوی نافع می‌باشد و مضرّ دماغ و جگر و مصلحش انارین و انیسون و مضرّ سفّل و مصلحش کنیرا و بوی او مضرّ محرورین و مصلحش بنفشه و نیلوفر و آب سیب و شربت صندل و اکثار او مورث اسهال و قی و تب و خارش بینی و مصلحش آب مورد و سیب و صندل و قدر شربتش از یک عدس تا نیم مثقال و بدلش جاوشیر و سکینج و گویند مطبوخ محروث که بیخ انجدان باشد بدل اوست.

حلبوب

به لغت نبطی گیاهیست بقدر شبری، پرشاخ و بسیار گره و شعبه ها از گره های او رسته و برگش کوچکتر از بادروج و مفروش و یک روی او مزغب

روی و موی و قرحه رخسار و با موم روغن جهت شفاق و با ادویه کلف جهت طلائی بشره مؤثر است.

حلق

چیزیست منجمد و سیاه لون و ترش طعم که در یمن از برگ درختی که در تنور گذاشته باشند ترتیب می‌دهند و نباتش شبیه به علیق و ثمرش علیق و ثمرش مثل خوشه انگور و دانه‌اش مثل غنبلثعلب و برگش مانند برگ تاک است و آشامیدن او با آب سرد جهت دفع صفرا و ازاله خمار و التهاب معده بیعدیل و قدر شربتش تا پنج درهم است.

حلبیب

به بام موخده قبل از یاء تحتانی و یاء بعد از آن دوا بیست هندی و حبشی شبیه به سورنجان.

در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم خام و اقسام کرم و اخلاط غلیظه و مقوی بدن و جهت نفرس و درد مفاصل نافع و قدر شربتش تا سه درهم و مضرّ سپرز و مصلحش کنیرا و کاسنی است.

حلفا

نوعی از بردیست که از او حصیر و امثال او ترتیب می‌دهند و در اصفهان قسمی از پیروز نامند.

در اول گرم و در دوم خشک و پنج درهم او با عسل و سرکه کشنده اقسام کرم است چون سه روز پیوسته بنوشند و شستن سر با محرقّ او جهت حزاز و قروح ابریّه و داغ کردن با شاخه‌های او که به آتش افروخته باشند جهت نمله ساعیه و چون سه بار تکرار نمایند جهت منع زیاد شدن اورام رخوه نافع است.

حلاب

گیاهیست بقدر شبری و در اکثر امکنه و معموره می‌روید. برگش بسیار باریک و به دستور شاخه‌های او و گلش ریزه و سفید و تخمش بقدر خردل و بی حرارت است.

در سوم سرد و خشک و ضماد او با آرد گندم جهت استحکام عضو شکسته و کوفتگی و خلع آن و با حنا جهت خارش کف دست مفید و مانع زیاده شدن او و جهت سیلان زرداب مفید است.

حلتیت

به تاء مثناه فوقانی بعد از یاء تحتانی و قبل از آن، صمغ انجدان است و او را حلتیت طیب می‌گویند و متن او غیر صمغ کوله پر و بدبو است و گویند از انجدان سیاه حاصل می‌شود و به فارسی کماه گویند و طیب از قسم سفید او که مشهور به کوله پر است و بهترین اقسام است و خوب او

حلباب: لاغیه است و گویند لبلاب است.

حل: به لغت حجاز سمس غیر مَقشَر است و به لغت اکسیریان زبیق را نامند.

حلاق الشَّعر: نوره است.

حلجل و حلجل: بصل است.

حلوسیا: کتیرا است.

حلاوینون: اسم یونانی مامینا است.

حلویای قبیده: اسم فارسی ناطف است.

حلویای زلیبا: اسم فارسی زلابیه است.

الحاء مع المیم:

◀ حماما

به لغت نبطی نبات شجریست مشبک از شاخه‌های سرخ یا قوتی مانند خوشه و با صلابت و گلش ریزه مثل خیری سرخ و برگش شبیه به برگ فاشرا و تند و خوشبو و تخمش بسیار لذّاع و منبت او ارمنیه و طرطوس و بهترین اقسام است و قسم مایی که در آبها می‌روید و در شام یافت می‌شود مایل به سبزی و بوی او شبیه به سداب و قسم نبطی او غیر مشبک و مستطیل و پر تخم و تند بوی و سفید مایل به سرخی و بهتر از مائیسست و قوت حماما تا هفت سال باقی می‌ماند.

در اوّل سوم گرم و خشک و مفتّح سده سپرز و جگر و مقوی او و مدرّ بول و حیض و مسکر و منومّ و محلّل ریاح و منقّی معده و مورث سرور و طیبخ او جهت نقرس و ورم مزمن جگر و ضماد او جهت صداع و تفتیح و تحلیل اورام حاره و گزیدن عقرب مفید می‌باشد و با مویز جهت ورم احشاء و با فرزجات جهت ورم رحم و با اکحال جهت ورم چشم نافع است و مضرّ معده و مصلحش تخم کرفس و مورث کسل و خواب و مصلحش دارچینی و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش به وزن او اسارون یا مثل او قرنفل و یا وج و چون او را با سدس او دارچینی عرق بکشند و عرق او را با عسل آمیخته در آفتاب بگذارند، در جمیع افعال زیادتی بر خمر می‌کند.

◀ حمص

به فارسی نخود گویند. برّی و بستانی می‌باشد و برّی او را گیاه شبیه به گیاه بستانی و تیره‌تر و کوچکتر و ثمرش مایل به سرخی و دراز و مایل به تلخی است و گرم و خشکتر از بستانیست و منقّی و مفتّح سده جگر و سپرز و کلیه و جالی جرب متفرّح و قویا و ملّین اورام بن گوش و انثیان و با عسل منقّی قروح و جراحی سرطان و بستانی او بهترین حبوب است نزد بقراط.

و در دوم گرم و در اوّل خشک و تازه سبز او در اوّل تر و قوتش تا سه سال باقیست و ملّین طبع و مدرّ بول و حیض و عرق و زیاد کننده شیر و منی و مبهی و مقوی شش و مسمّن بدن و مقوی حرارت غریزی و موکد

و ثمر نوع ماده او خوشه تخم‌دار و تخمش از بطم کوچکتر و هر دو عدد به هم بسته و با رطوبت و ثمر نوع نر او به خلاف او کوچک و مستدیر و بیخ او دو عدد و مستدیر بقدر تخم کبوتر، یکی سست و دیگری صلب و به هم بسته مثل خصیّه حیوانات است.

در دوم گرم و خشک و محلّل اورام بارده و ملّین طبع و سی مثقال از آب مطبوخ او مسهل رطوبت مائیّه و مرّه‌الصفرا و حمول برگ ماده او بعد از ظهر و خوردن پنج عدد صلب او باعث حمل به دختر و آشامیدن و حمول نر او باعث حمل به پسر است.

◀ حلزون

به فتح اوّل و ثانی اسم کل حیوان صدفی است و برّی و بحری و نه‌ری می‌باشد و اعم از صدف و آن مخصوص جلد حجری آن حیوان است و شنج و ودع و اظفار الطیب و طلیسا و و خف‌الغراب و فرفورا و دلینس و صدف مروارید و زنتاح و غیرها از انواع حلزون است.

و جلد حجری او در دوم سرد و خشک و خواص او در صدف انشاءالله تعالی مذکور می‌شود و گوشت او در دوم سرد و تر و گوشت دلینس که در مصر امّ اللّحوم گویند از اقسام برّی و مستطیل و الطف و سریع-الأستحاله به خون صالح است و جهت جذام و جرب و حکّه و جنون و سودا نافع است و گوشت سایر حلزون موکد بلغم و سدد و قاطع تشنگی و التهاب صفرا و ضماد او جاذب پیکان و امثال او از بدن و جهت تحلیل رطوبات سوءالقبیه و قروح و ورم نقرس و جذب زهر سگ دیوانه گزیده و طلای رطوبت او که به سوزن سوراخ کرده نزدیک آتش داشته گرفته باشند با مرصاف و صبر بالستویه سرشته و جهت التیام جراحات خبیثه و تحلیل اورام مزمنه او مفید و بیعدیل است و گوشت مجفّف مسحوق او مدرّ حیض و با مر و کندر جهت التحام جراحات خصوصاً عصبانی و اکتحال سوخته مجموع او با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و طلای او جهت جرب متفرّح و بهق و جلای دندان و با سرکه جهت قطع رعاف و مالیدن رطوبت او بر جبهه جهت منع ریختن مواد به چشم و بر حوالی گوش جهت ورم و رفع رطوبات غایره‌گوش و طلای گوشت محرق او با قطران بعد از کندن موی و شعر منقلب جهت منع رویدن مو مؤثر می‌باشد و فرو بردن گوشت خام او جهت درد معده و با مر جهت قولنج و درد مثانه نافع است.

و گویند بالخاصیه متطرفات صلبه را بسیار نرم می‌کند و چون گوشت او را با مثل او نوشادر و نصف او کبریت و سدس او نمک ساییده تقطیر کنند، افعال غریب در مشتری نماید و هارب را عقد کند.

حلیثا: نوعی از يتوعات و برگش مثل برگ زیتون و شیر او جهت ثالیل نافع است.

حلیفه: حزاء برّی است.

حلیمو: اسم فارسی بیخ حماض برّی است.

حلال: مصطکی است.

حلم: قراد است به ضم قاف.

جراحت امعاء و سحج مفید و مضرّ باه و مصلحش شیرینیا و قدر شربتش تا هجده درهم و بدلش ترشی ترنج است.

تخم او در اول سرد و در دوم خشک و قابض و جهت قرحه امعاء و خفقان حارّ و یرقان و التهاب و گزیدن عقرب و برشته او جهت اسهال کبدی و دموی و صغراوی و تعلیق بر بازوی چپ زنان مانع آبستنی و مضرّ کرده و سپرز و مصلحش رازیانه و قند و قدر شربتش دو درهم است و بیخ او جهت سیلان رحم و یرقان و اسهال دموی و سحج و قطع خون حیض و ضماد او جهت جرب متقرّح و قوبا و شقاق ناخن و داخس و با آرد جو جهت خارش بدن و طلای پخته او با سرکه جهت ورم سپرز و تعلیق او بر گردن جهت خنازیر و آشامیدن طبیخ او جهت تفتیت سنگ مثانه و احتباس حیض و یرقان سددی نافع است و قسم برّی عریض الورق شبیه به بارتنگ در مزه و در شکل شبیه به برگ چغندر و سلق جبلی نامند و بیخ او را در اصفهان حلیمو گویند و در افعال قویتر از بیخ بستانی می‌باشد و با نبات جهت سرفه و ضماد او جهت مفاصل و کوفتگی اعضاء و نقرس حارّ نافع و خوردن آب گیاه او و برگ پخته او جهت سحج صغراوی و بیسی مفید و بیخ او بقدر یک مثقال با آب خبث الحديد جهت بواسیر مجربّ است و فتیله او با مقل ازرق و موم و روغن تخم کتان جهت بواسیر باطنی و بخور او با بیخ کبر جهت خشک کردن و انداختن بواسیر ظاهری مفید و قسم مایی که در کنار آنها می‌روید برگش با صلابت و شبیه کاسنی است و نباتش شبیه به نیلوفر و بیخش شبیه به چغندر و سرد و خشک و قابض و حماض البقر نامند و در قوه و فعل نزدیک به بستانی و جهت خفقان و غثیان نافع است و جهت جرب و جراحات و قروح خبیثه و اورام حاره و منع زیاده شدن زخمها مفید و بدلش بطباط است.

◀ حماحم

حقیق نبطی است و غیر بستان افروز است. برگش شبیه به برگ بستان افروز و از آن بزرگتر و ساقش به دستور بسیار قوی و رنگ برگ او مختلف الالوان و خوش منظر و در باغها با بستان افروز غرس می‌نمایند و مشهور است به لاله خطایی و در تبریز به گل عاشقان.

و در آخر اول سرد و خشک و با قوه محله و رادع و رافع سده دماغی و زکام و ضماد برگش جهت سوختگی آتش نافع و تخم او مقوی دل و برشته او با روغن گل و آب سرد جهت اسهال مزمن مفید است و اکتار او مضرّ مثانه و مصلحش کندر و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بستان افروز و روغن او که از آب او و روغن زیتون بالمناصفه ترتیب داده جوشانیده باشند تا آب سوخته روغن مانده باشد، محلل و با قوه قابضه و خوردن دو مثقال او جهت ریاح معده و طلای او جهت ریاح اغشیه دماغی نافع است.

◀ حمام

خون صالح و کثیرالغذا و منبه اشتها می‌باشد و آب طبیخ او با قدری نمک با قوت تقطیع لزوجات و مفتّح سدد است به سبب کسب ملوحت او و مدرّ بول است به سبب حرارت و بالخاصیه جهت درد سینه و قروح شش و با شیر تازه جهت گرفتگی آواز که از خشکی باشد و تب با او نباشد و چون با تب باشد بجای شیر با آب بنوشند و چون یک شب در سرکه خیسانیده و ناشتا تناول نمایند و در آن روز چیزی دیگر نخورند جهت کشتن کرم معده مجربّ دانسته‌اند و چون در آب خیسانیده خام تناول نمایند و آب منقوع او را با اندک عسل بنوشند جهت اعاده شهوت جماع مایوسین بیعدیل است چون هریسه از آن ترتیب داده با سرکه بنوشند و در طبیخ او بنشینند جهت اصلاح امراض مقعد و تنقیه رحم و اخراج کرم شکم و مقعد بهترین ادویه است و خوردن او مابین دو طعام معین هضم و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتّح حصاه و مدرّ فضلات و در افعال قویتر از سفید و با قوه تریاقیت است و جهت استسقاء و جذام و یرقان سددی و سده جگر و تحلیل ریاح و غسل و طلای اقسام او جهت خارش اعضاء و صداع و رفع زردی رخسار و سعفه و حزاز و کلف و تقویت موی و رفع بی حسّی عضو و امراض مفاصل و خوردن برشته او که سرد نشده باشد، جهت بواسیر دموی آزموده است و روغن نخود که با قرع به دستوری که در دستورات مذکور است گرفته شود در سوم گرم و خشک و تند و با قوه نافذ و بغایت مقوی موی و مبهی و جهت تسکین درد دندان و امراض لثه بیعدیل و جهت دردهای بارده و جذام و قوبا و امثال آن بغایت مؤثر است و نخود سبز تازه مولد فضول و تقیع او جهت تحلیل ورم لثه و درد دندان نافع است.

و از خواص نخود آن است که چون در اول هلال به عدد تالیل به هر یک از آن یک عدد نخود را مالیده و مجموع را در لثه بسته از میان هر دو پا یا از بالای شانه آن لثه را به جانب عقب بیندازند، در آخر آن ماه جمیع آن تالیل برطرف می‌شود و مضرّ قرحه مثانه و مصلحش خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثقیل و مصلحش جوارش کمونی و زیره و شبت و گلقتد و در محروورین سکنجبین ساده و خشخاش و بدلش در قوه باه لویبا و در سایر افعال ترمس است و خوردن آب بعد از تناول نمودن نخود بغایت مضرّ است.

◀ حماض

برّی و بستانی می‌باشد و مایی. نوعی بستانی را قسمی برگ رقیق و ترش و نرم و بیخ ساقش سرخ و خوشه او مترکم و تخمش سیاه و برآق و در غلافهای ریزه مثلث سرخ و به ترکی غوزی غلافی و به فارسی ترشه نامند و قسمی را تخمش بدون گل متکون می‌شود و هر دو قسم ترش و بهترین انواع‌اند. در دوم سرد و خشک و با قوه قابضه و مسکن قی و غثیان صغراوی و مشهی و جهت رفع خمار و خواهش گل خوردن و امثال آن و یرقان و تقویت جگر و التهاب نافع می‌باشد و پخته او ملین طبع و ضماد او با روغن گل و زعفران جهت قروح شهیدیه و خوردن مطبوخ او جهت

جهت درد کرده و کمر و با شیر مرضه جهت رفع گریه اطفال مجرب است و زهره او جهت داء التعلب و دوالی و چهار قیراط او با خولنجان و آب کرنب جهت سنگ مثانه و خصیه و قضیب او بغایت مقوی باه و مغز سر او جهت رفع بول در فراش و آشامیدن او با آب کاهو جهت قطع احتلام و شش خشک کرده او با کتیرا و عسل جهت ربو و سرفه و عسرالبول و پنیر مایه او مقوی باه و در انگشت کردن انگشتی از سم او در خنصر چپ و بستن قدری از پوست پیشانی او بر بازو و یا بر سر جهت رفع صرع مجرب دانسته‌اند و مانع دخول جن در آن منزل است و بعضی شرط دانسته‌اند که پوست پیشانی بقدر یک شبر صاحب صرع باشد، اعم از آنکه از حمار وحشی باشد یا اهلی و گویند در اول هر ماه تغییر انگشتی شرط است و پیوسته نگاه کردن در چشم او باعث صحت بصر و مانع نزول آب و جگر و سم او در افعال مثل حمار اهلی است.

◀ حمار

به فارسی خر و الاغ نامند. غلیظتر و کثیفتر و بطی الهضم تر از خرگور و گرمی و خشکی او کمتر و با رطوبت فضلیه و نطول آب طبیخ او جهت کزاز و خوردن زهره خشک او جهت رفع تغییر عقل و سحر و مغز سر او مورث خرافت و با سرکه جهت رفع جنون و کباب جگر او که ناشتا بخورند جهت صرع و آشامیدن سم سوخته او هر روز نیم مثقال جهت مصروع و ضماد آن جهت شقاق مزمن و با روغن زیتون جهت خنازیر و با شراب جهت کجی ناخن و برص و بیاض آن و بخور سم او جهت عسر ولادت و با خمر غلیظ جهت جنون و ضماد پیه او جهت رفع آثار قروح و جهت التیام جراحات احشاء نیم گرم خوردن بیعدیل است و عصیر سرگین تازه او مفتت حصاه و مخرج جنین و مشیمه و قطور آن در بینی جهت رفع رعاف و به دستور طلای آن بر پیشانی که با سرکه سرشته باشند و همچنین استنشاق خشک او که سرکه بر آن پاشیده باشند و خوردن تقیع او با شراب جهت گزیدن عقرب و تعلیق پوست پیشانی او بر اطفال جهت دفع فرع مؤثر است و چون عقرب گزیده بر الاغ معکوس سوار شود بالخاصیه مسکن درد آن و به دستور چون در گوشش بگوید که مرا عقرب گزیده باعث درد می‌شود و جالینوس گوید که طلای نطفه او سه بار تا چهار بار مسقط دانه بواسیر است و چون قضیب او را در کوزه آب ندیده به آتش گذارند به حدی که قریب به سوختن شود و با آب چغندر و روغن زیتون طلا کنند جهت رویابیدن موی و دراز کردن او بغایت مؤثر و چون قضیب او را از زنده او جدا کرده با ادویه حاره پخته در حمام تناول نمایند باعث بزرگی قضیب گردد و از مجربات شمرده‌اند و تدخین خصیه خشک او را جهت تب ربع مجرب دانسته‌اند به شرطی که بعد از نوبت تدخین کنند و اندکی بخایند و چون نظرون و عاقرقرا به آن پاشیده خشک کنند نیم مثقال او با ماء القطر حابس اسهال است.

حمر: به تشدید میم و به ضم حاء به لغت حجاز تمر هندی است و قفرالیهود را نیز نامند.

حمض الأمیر: به لغت مغربی خشک است.

به فارسی کیوتر نامند، صحرایی و خانگی می‌باشد. در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک و با رطوبت فضلیه و بجهت اهلی او بهتر خصوصاً تازه پر و بال برآورده باشد و مقوی کرده و مولد خون و منی و مسمن و قاطع اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه و استسقای زقی و طبلی نافع است و طلای خون او بر پیشانی جهت قطع رعاف که از حجب دماغی باشد و به دستور آشامیدن قدر باقلایی از خون محفف او و ریختن خون گرم او در جراحت سر که به استخوان رسیده باشد باعث التیام آن و اکتحال او جهت جراحت چشم و کمنه و غشاوه و طرفه خصوصاً خونی که در بال تازه او باشد و سرگین او در سوم گرم و خشک و با آرد جو جهت اورام صلبه و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت تحلیل خنازیر و به دستور با تخم کتان و با عسل و تخم کتان جهت گشودن دمل و قلع خشک ریشه زخمها و با حرف و خردل جهت نفرس و شقیقه و صداع مزمن و درد پهلو و مفاصل و با آرد جو و آب و سرکه و عسل که با هم پخته باشند، جهت دمل و خنازیر و اورام صلبه و با آرد گندم و آب و قدری قطران که مرهم کرده سه شبانه روز بر برص ضماد نمایند و باز به دستور تجدید نمایند در ازاله برص بغایت مؤثر است و با سرکه جهت سعفه و اقسام استسقاء و آشامیدن آن از یک درهم تا سه درهم با سکنجبین جهت استسقاء بارده و دو درهم او با سه درهم دارچینی جهت حصاه مجرب می‌باشد و نشستن در طبیخ سرگین او جهت عسر-البول و پیه او جهت رفع آثار قروح و اکتحال سر محرق او که با موی سوخته باشند جهت غشاوه و ظلمت بصر و بستن زنده کیوتر بجهت که شکم او را شکافته باشند جهت رفع سم افعی و عقرب و مالیدن سرگین سوخته او با سرکه بر اطراف بینی جهت قطع رعاف بیعدیل است و طلای پنج عدد از تخم او با پیه خوک بر احلیل جهت تحریک باه بغایت مؤثر و چون اطفال با عسل تناول نمایند زود به سخن آیند و خام او جهت خشونت سینه و نیکو کردن رخسار و تسمین بدن مفید می‌باشد و سکون صاحب آبله در جایی که کیوتران در زیر آن یا در بالای او باشند بالخاصیه مورث شفای آبله دار و مجاورت آن سبب امن از خدر و فالج و سکنه و سبات و طاعون و باعث ازاله وحشت و فساد هوا می‌گردد و خوردن بجهت کیوتر به عنوان مداومت مورث برص و کیوتر صحرایی خشکتر و لطیفتر از اهلی است و مجموع آن مضر محرورین و مصلح و محرق خون و مصلحش پختن او با آب غوره و سرکه و خوردن کاسنی و خیار است و چون با روغن کنجد بدون آب و نمک طبخ نمایند و بنوشند در حال سنگ مثانه را اخراج نماید و زهره او جهت نزول آب و بیاض و غشاوه نافع است و فرزجه استخوان ساق او که سوزانیده باشند جهت اعاده بکارت از اسرار است.

◀ حمار الوحش

به فارسی گورخر نامند و معروف به خرگور است. گوشت او در دوم گرم و در سوم خشک و غلیظ و مولد سودا و مرق او و پیه آن جهت مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و طلای پیه او جهت کلف و قوبا و با روغن قسط

جهت جذام و سعوط آب او جهت زردی چشم و پاشیدن آب طبعی او در خانه‌ها جهت کشتن کبک و منع تولد آن مؤثر است و چون حنظل را سوراخ کرده دانه‌ها را بیرون کنند و به روغن زیتون مملو کرده، ثقبه را مسدود ساخته به خمیر بگیرند و بر روی آتش گذارند تا چند جوش کند، خضاب او و آشامیدن او را در حمام جهت سیاه کردن موی و منع سرعت سفیدی آن مجرب دانسته‌اند و قطور روغن زیتون که حنظل در او جوشیده باشد، جهت درد گوش و مالیدن آن بر دندان جهت آسانی کندن دندان مؤثر و سعوط او مفتح سدهٔ دماغی و طلای او جهت رفع آثار و یرقان و نیکو کردن رخسار و اکتحال رماد او جهت سیاه کردن چشم ازرق بغایت مفید و جهت درد مقعد نافع و تخم او مسهل و مقی و مورث دوار است و چون مکرر بشویند و در آب نمک بخیسانند تا تلخی او زایل شود پس کوبیده با شیر و خرما بجوشانند، خوردن آن مورث صحت بدن است و برگ خشک او بقدر دو درهم با نشاسته و صمغ مسهل سودا و با انیسون و افتیمون و ایارهٔ فیکرا جهت مالیخولیا و صرع و داء‌الحيه و جذام و امراض سوداوی و طبعی بیخ او جهت استسقاء و گزیدن عقرب و افعی و خون منجمد و داء‌القیل و ضماد برگ او با آب و نشاسته جهت تحلیل اورام و قطع سیلان خون منفجر و چون جوف حنظل را خالی کرده، سرکه در آن ریخته بجوشانند جهت درد دندان و تقویت لثه بغایت نافع است و روغن حنظل که از دو جزو آب تازهٔ او با یک جزو روغن کنجد و زیتون ترتیب داده بجوشانند تا روغن بماند، جهت امراض بارده و دردهای آن و منع ریختن موی و رفع دوی و طنین گوش و کرم آن و درد دندان و جوشش سر و آشامیدن یک درهم او مسهل بلغم و اقسام کرم است و تدهین او با زهره‌گاو بر ناف جهت اخراج اقسام کرم و حقهٔ او جهت قولنج نافع است و اگر تازهٔ او نباشد، ربع رطل از شحم او را باید جوشانید و با یک رطل روغن طبعی نمود.

◀ حنطه

به فارسی گندم نامند. بهترین او تازهٔ بالیدهٔ مایل به زردی و بعد از آن جنس سفید اوست.

در اول گرم و در بیوست و رطوبت معتدل و تازهٔ او که خشک نشده باشد در دوم تر و بهترین غذاهای اصحاء و کثیرالغذا و مسمن و مسلد و مضر صاحبان سدهٔ عروق و احشاء و خام او مولد کرم معده و مصلحش سرکهٔ کهنه و مضر زنان حامله و پختهٔ او نفّاح و دیرهضم و مولد ریاح و مصلحش شیرینیها و خوردن آب بر بالای او مورث قولنج ریخی است و آرد گندم که پخته باشند و نان فطیر قابض‌اند و آرد مطبوخ او با شکر و بادام جهت سرفه و نفث‌الدم و درد گرده و سینه و تسمین بدن بغایت مؤثر است و با نعنای و روغن تازه جهت خشونت سینه و ضماد گندم ممضوغ جهت نضج دمل و طلای آرد گندم با سکنجبین جهت بثور لبئیّه و با عصارهٔ بیخ جهت منع ریختن فضول به اعصاب و نفخ امعاء و با شراب و سرکه جهت سم هوام و با آب گشنیز جهت ردع و تحلیل اورام حاره و خنازیر و غددیّه مجرب و پختهٔ او با آب روغن زیتون محلل اورام حاره و

حماض جبلی: حماض بری است.
حماض شهری: حماض بستانیست.
حماض سواقی: حماض مائیست و حماض البقر نیز گویند.
حمض: اسم مجموع اشجاریست که ملوحتی داشته باشد و گویند مخصوص اشنان است.
حمارالبیت و حمار قبان: هربه است.
حمص الکرسنی: حمص بری است
حمضیض: نوع صغیر حماض است شبیه به سه برگه و در تنکابن ترش و اش نامند.
حماض الأترج: ترشی ترنج است.
حماض الأرنب: کشوث است.
حمرالارض: خراطین است.
حمحم: نبات جبه است و به خاء معجمه نیز آمده و به لغت شام و دیار بکر اسم لسان الثور است.
حماظ: نوعی از جمیز است.
حمل و حملان: به فارسی بره نامند و در لحوم مذکور می‌شود انشاءالله تعالی.
حمیرا: اسم عربی ابوخلسا است و به کسر حاء اسم فسافس است.
الحاء مع التّون:

◀ حنظل

ثمر گیاهی است بقدر هندوانهٔ بسیار کوچکی و در نهایت تلخی و نباتش شبیه به نبات هندوانه و برگش از آن کوچکتر و سبز و اندرون زرد او بد است و آنچه در بوته منحصر به یکی باشد از جمله سموم و شحم او مادامی که در پوست باشد قوتش تا چهار سال باقیست و آنچه بیرون آورده باشند تا دو سال و بهترین او سفید است که از بوتهٔ کثیرالثمر گرفته باشند و مستعمل شحم اوست.

در اول چهارم گرم و در آخر دوم خشک و مسهل سودا و بلغم غلیظ و مفتح افواه عروق و مسقط جنین و قاتل آن و جاذب اخلاط از عمق بدن و جهت فالج و امراض باردهٔ دماغی و اعضای عصبانی و عرق‌النساء و مفاصل و نزلات مزمنهٔ غلیظه چشم و سینه و عسرالنفس انتصابی و ربو و سرفهٔ مزمنه و امراض باردهٔ گرده و مئانه نافع است و مضر دماغ حار و معده و مصلح در هوای بسیار سرد و مورث مغص و کرب و در هوای بسیار گرم باعث اسهال دموی و التهاب و مصلحش کتیرا و مقل و نشاسته و مضر ابدان نحیف و مصلحش آب فواکه می‌باشد و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم درهم و بهترین اصلاح آن است که ساییده به ماء‌العسل سرشته خشک نموده پس با کتیرا و غیره بسایند و بدلش به وزن او بید انجیر و ثلث آن حرمل و حقهٔ طبعی او که درست او را جوشانیده باشند، جهت قولنج بلغمی و ریخی و عرق‌النساء و فالج و امثال آن و شیاف او مسهل قوی و فرزجهٔ او قاتل جنین است و طلای سبز او جهت عرق‌النساء و دردهای بارده و بخور او مدرّ حیض و ضماد او چند مرتبه بر کف پا

نشود قابل سایر علل نیست و هر روز باید هفت مثقال و نیم او را در صد و پنجاه مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا به خمس رسد و آشامیدن آب نقیص دو مثقال او در ده روز باعث رویدن ناخن اصلی به جای ناخن کج و ناخن متآکل می‌شود و جهت یرقان و سپرز و سنگ گرده و مئانه و عسرالبول نافع و مسقط جنین و آشامیدن جرم او بقدر نیم مثقال بالخاصیه رافع قولنج و مضر حلق و ریه و مصلحش کتیرا و لعاب بزرقطونا است و گویند زیاده از یک مثقال او کشنده است و ضماد او بر کف پای آبله دار مانع بروز آبله در چشم او خصوصاً چون با اندک عصفرو زعفران آمیخته و نطول آب مطبوخ او جهت حمزه و سوختگی آتش و مضمضه او جهت قروح دهن و قلاع اطفال و طلای او جهت اورام حاره که زرداب از او آید و با روغن جهت رفع جرب و با آب برگ بید انجیر جهت شقاق مزمن و درد زانو مجرب است و بر جبهه و صدغین جهت منع ریختن مواد به چشم خصوصاً چون با آب گشنیز سرشته باشند و با قطران و روغن زیتون جهت رویانیدن موی سر و با گل حرف جهت فتق و قیله و با زفت و روغن گل جهت قروح سر و با برگ گردکان بالمناصفه جهت بیضه و خوزه و سعفه و صداع ریچی و بلغمی مجرب است و به دستور با آب نمک بغایت مؤثر و ذرور او جهت تجفیف قروح و خوردن تخم او بقدر یک مثقال با عسل و کتیرا جهت تقویت دماغ بغایت نافع است و گل او معتدل و لطیف و یک مثقال او با سه اوقیه آب و عسل جهت قطع نزلات و انواع صداع و تجفیف رطوبات و طلای آن جهت التیام قروح و رفع خنآق و فالج و امراض دماغی و عصبانی و درد اعصاب مؤثر است و با سرکه جهت درد سر و با موم و روغن گل سرخ جهت درد پهلو و کوفتگی اعضاء و با ادویه مخصوصه سپرز جهت ورم و درد آن و گذاشتن او در میان لباس مویینه مانع کرم زدن او و برگ آن را نیز صاحب این اثر دانسته- اند و روغن گل حنا که دهن الفاعیه نامند به دستور روغن گل سرخ مکرر در روغن پرورده کنند محلل و مقوی موی و نیکوکننده رخسار است و بدلس روغن مرزنجوش است و روغن حنا از جمله مرکبات است و در دستور ثانی مذکور است.

حنطه رومی: خندروس است.

حنای قریش: حزازالصخر است.

حنای مجنون: به لغت مصر وسمه است.

حنقه و حنقا: به لغت اندلس حشیشه الزجاج است.

حناء الغزاله: به لغت مصر ابوخلسا است.

الحاء مع الواو:

حور

به راء مهمله و به ضم حاء و به زاء معجمه نیز آمده است. از جمله اشجار است شبیه به درخت خرما و برگش مثل برگ بید و از آن باریکتر و درازتر و دانه او مانند گندم و به لغت اندلس او را سردوله نامند و گلش خوشبو و نبطی و رومی می‌باشد و صمغ رومی او را گویند کهربا است و به فارسی درخت تور گویند و او پوست اوست که کمانگران و غیره استعمال

ذرور او بر موضع گزیده سگ دیوانه بغایت مفید و چون خمیر گندم را بر موضع گزیده سگ چند ساعت بسته نزد سگ اندازند، هرگاه سگ آن خمیر را تناول نکند ظاهر می‌شود که سگ گزنده دیوانه بوده است و روغن گندم که با قرع گرفته شود و طریق آن در دستورات مذکور است جهت قویا و سعفه و حزاز و کلف نافع و ضماد گندم سوخته با موم و روغن گل جهت جلای رخسار بیعدیل است.

حندقوقا

اسم نبطی است از جنس یونجه و بری و بستانی می‌باشد و بری را به عربی حباقا و به فارسی دیواسپست صحرايي نامند و بستانی او را به عربی ذرق و در اصفهان شبدر گویند و در مازندران شرویت نامند و گلش خوشبو است و با سفیدی و سرخی و برگش بقدر ناخن و شاخه‌های او باریک و ساقش بقدر نیم زرع و تخمش مایل به استداره و رنگش مثل نانخواه و مستعمل از او برگ و تخم است.

در دوم گرم و در اول خشک و با قوه جالبه و ملین طبع و مدر فضلات و تخمش گرمتر از برگ او و با شراب جهت رفع سموم قتاله بیعدیل و مسکن مغص و قولنج و رافع یرقان و استسقاء و اکتحال عصاره او با عسل جهت غشاه و قرحه نافع و اکتار او مورث درد گلو و مصلحش کاهو و کاسنی و تازه او موافق مزاج دواب و منقی اخلاط فاسده آن و قدر شربت از تخم او تا سه درهم و روغن او مسکن درد مفاصل است و بری او را برگ بزرگتر و ساقش دراز و تخمش قریب به حلبه و کره طعم و گلش سرخ و به فارسی یونجه کوهی و دیواسفست نامند. در دوم گرم و خشک و آب او مقوی معده و مدر بول و حیض و شیر و عرق و جهت هیضه و درد معده و پهلو و ریاح آن و صرع و تقطیر بول و برودت مئانه و نطول عصیر او جهت تسکین درد عقرب گزیده بغایت مؤثر است و بر عضو صحیح موجب احداث درد است و نشستن در طبیخ او باعث سرعت حرکت اطفال و روغن او همین اثر دارد و سعوط آب او جهت صرع و جنون و غسل به آن منقی بشره و مصلح و مضر محرورین و مصلحش گشنیز و بقول بارده است و تخم او گرم و خشک تر از نبات او و جالی و مبهی و در جمیع افعال قویتر از بستانی و قدر شربتش تا سه درهم است و مورث جرب و مصلحش کتیرا و مضر سینه و مصلحش شکر است.

حنا

به کسر حاء و تشدید نون نباتیست ساقش بقدر نیم زرع و سرخ و برگش شبیه به برگ مورد و عریضتر از آن و نرم و گلش سرخ مایل به سفیدی و فاعیه نامند و خوشبو و در سالی دو بار گل می‌کند. مرکب القوی و مایل به سردی و در دوم خشک و گویند در اول گرم است. مفتح افواه عروق و سدد و مجفف بیلذع و محلل و در التحام قریب به دم الأخوین و با قوه قابضه و آشامیدن آب نقیص او روزی سی مثقال با هفت مثقال شکر جهت ابتداء جذام بغایت نافع است و چون یک ماه مداومت کنند و جذام زایل

تحلیل خنازیر و رفع جذام مجرب دانسته‌اند و ضماد خاکستر مار خانگی سیاه که زنده در کوزه نو کرده در تون حمام سوزانیده باشند با روغن زیتون جهت تحلیل خنازیر و با سرکه جهت داء‌التعلب و داء‌الحیه و اکتحال او با عسل بغایت مقوی باصره و مالیدن پوست سوخته مار با روغن تخم کتان که چند روز ممزوج نموده گذاشته باشند جهت نواصیر کهنه بسیار مؤثر و قطور مطبوخ پوست او که در شراب جوشانیده باشند جهت درد گوش و مضمضه جوشانیده او در سرکه جهت درد دندان و تعلیق دندان او که در حال حیات او کنده باشند و به دستور تعلیق دل او جهت ربع نافع است و اطهوسر و دیمقراطیس گویند که چون شکم مار را از سر تا دنباله شکافته احشاء او را بیرون کرده از شاهسفرم خشک که به آب خیسانیده نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق را دوخته، در آتش بگذارند تا پخته شود پس شاهسفرم را بر برص ضماد کرده بعد از یک شبانه روز بگشایند بالکلیه زایل کند و مجرب است و روغنی که در آن دندان مار و سر و زهره او جوشانیده باشند طلای او جهت جذام و ثلیل سریع‌الآثر است.

و امین‌الدوله از محمد بن احمد نقل نموده که استعمال زهره مار در هیچ امری خوب نیست و از سموم قتاله است و تعلیق شاخ مار شاخدار جهت رفع تب غب مؤثر و تعلیق سلخ الحیه که عبارت از پوستی است که مار هر سال می‌اندازد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت است و بخور او مسقط جنین و مجفف دانه بواسیر است و تخم مار را چون با سرکه و بوره ساییده طلا کنند، جهت رفع برص تازه مجرب دانسته‌اند و اکتحال پیه مار مانع نزول آب است.

حیس

غذایی است که از روغن و نان گرم می‌سازند و به فارسی چنگال گویند. غلیظ و دیر هضم و کثیرالغذا و مسلد و مسمن و مصلحش سرکه و عسل است.

حی: به لغت اکسیریان زیق است.

حیوت الموتی: فطران است.

حیصل: بادنجان است.

حیفا: حشیشه الزجاج است.

حیومون: اسم یونانی باقلی است.

حیوس: طین حنا است.

حی‌العالم: ابرون است.

حرف الحاء مع الألف:

خانق النمر

گویند مازریون است و بعضی را اعتقاد اینکه اسقیل است و امین‌الدوله گل سیر صحرايي دانسته و مؤلف مالایسع و صاحب تذکره گویند که گیاهیست غیر مازریون برگش شبیه به برگ قنار و از آن کوچکتر و با

نماید و درخت رومی او بزرگتر و برگش درازتر از نبطی است و نبطی او بی‌صمغ است.

در اول گرم و در دوم خشک و یک مثقال از پوست او جهت عرق النساء و تقطیر بول نافع و قاطع حمل زنان است و برگ او نیز همین اثر دارد و گرمتر از پوست او و قطور آب او جهت درد گوش مفید و اکتحال ثمر تازه او با عسل جهت غشاوه مفید می‌باشد و فطری که از حوالی او روید بیغایله است و رومی آن را منبت بلغار و روس است و در سوم گرم و در اول خشک و روغنی که از پوست و شاخ او گیرند، قوی‌التأثیر و در افعال قریب به روغن بلسان و خوشبو است و از روس می‌آرند و مشهور به روغن کهربا است و گلش قاطع نرف الذم جمیع اعضاء و ضماد برگش با سرکه جهت نقرس و فرزجه او معین حمل و تخم او جهت منع سیلان رطوبات به معده و امعاء و خفقان و عرق النساء و تفتیح سده و با سرکه جهت صرع شرباً نافع و مانع حمل و قدر شربتش یک مثقال و طبیح خوب او مجفف قروح و آکله است.

حواصل

از جمله طيور است سفید و تیره رنگ نیز می‌باشد و از سفید او پوستین ترتیب می‌دهد و پوشیدن او موافق محرورین و گوشت او غلیظ و دیر هضم و مصلحش مهرآ پختن و با دارچینی و ادویه حاره تناول نمودن است و روغن او محلل و ملین و مقوی اعصاب و جهت دردهای بارده نافع است و فرو بردن پیه خام او جهت قولنج و مقص مفید است.

حوص: قسب است.

حومر: تمر هندیست.

حوت: سمک است.

حور هندی: مریحه است.

حومانه: اسم عربی طرفین است.

حواری: آرد گندم بسیار نرم سفید است.

حوجم: اسم عربی گل‌سرخ است.

حوران و حومران: طرخون است.

حور اسفندار: حماحم است.

حوک: بادروج است.

حوت الشر: شفنین بحریست.

الحاء مع الیاء:

حیه

به فارسی مار گویند و اقسام می‌باشد. در آخر سوم گرم و خشک و در غایت تجفیف و در جذام قوی‌التأثیرند و خواص افعی مذکور شد. چون ده عدد مار سیاه را با چهار رطل روغن زیتون یا کنجد در ظرف مس کرده سر او را مسدود کنند که بخار بیرون نرود پس بجوشانند تا مهرآ شود طلای او جهت قوبا و استرخای سفل و رویانیدن و دراز کردن موی و

خامون: اسم یونانی کمون است.
 خامالا: به یونانی زیتون الأرض و او مازریون است.
 خامالاون مالس: به یونانی اشخیص سیاه است.
 خاس: اسم ترکی خس است.
 خاکستر: اسم فارسی رماد است.
 خارپشت: اسم فارسی قنقد است.
 خایه قندون: اسم فارسی جند است.
 خاکشی: به لغت اصفهان اسم خبّه است.
 خامالاون لوقس: اشخیص سفید است.
 خاوانی: به لغت صقالیه انکیز است.
 خامالاون: اسم یونانی حربا است.
 خاما اقطی: به یونانی حمان صغیر است.
 خامانیطس: به یونانی به معنی صنوبرالأرض و او کمافیطوس است.
 خامازیوس: به یونانی به معنی بلوط الأرض و او کماذزیوس است.
 خالیدونیون: به یونانی به معنی خطافیست و او مامیران است و گویند عروق الصفر است.
 خالاون: به یونانی خندروس است.
 خاتم الملک: ساداوران است.
 خامشه: به لغت شام شیطرج است.
 خارخسک: اسم فارسی حسک است.
 خاکینه: اسم فارسی خبیض البیض است.
 خاص تره: به لغت تنکابن حرف بابلی است.
 خار: به لغت هندی خیار است.
 خاک صوفی حمید: در طین مذکور است.
 الخاء مع الباء:

◀ خبز

به فارسی نان گویند و از اکثر حبوبات ترتیب دهند و بهترین او نان گندم سفید مغسول است که به حدّ اعتدال پخته باشند و سیوس بقدر اعتدال جدا شده و با شیر و روغن و زرده تخم مرغ پخته باشند. غلیظ و دیر هضم و مقوی کرده است و نان گرم مسخن و مجفف رطوبات و خاییدن گرم او جهت رفع کندی دندان مؤثر و نان سرد مرطب بدن و تازه او سریع الانحدار و خشک او دیر هضم و مجفف و اقسام او مورث تشنگی و با رازیانه و زیره و حله و سیاه دانه مشهی و مفتح و مجفف و محلل ریح و با خشخاش منوم و نخاله دار باعث سده نمی گردد و نان جو سریع الهضم - تر از نان برنج و مبرّد و قلیل الغذا و جهت اسهال و تبهای حار که بی ضعف معده باشد نافع و مورث قولنج در مبرودین و نفّاح است و مصلحش ماء العسل و مرق گوشت و نان برنج سرد و بسیار خشک و معطش و مسلد و مقوی بدن و کنیرالغذا و جهت اسهال صفاوی و دموی و نیکو کردن رنگ رخسار مؤثر و نان گندم و برنج و جو که با شکر ترتیب دهند بدون روغن بهتر از اقسام نانهاست و باعث سرعت هضم آن

خشونت و از سه عدد تا چهار عدد زیاد نمی شود و ساقش بقدر شبیری و بیخش شبیه به دم عقرب و لامع مثل شیشه. در چهارم سرد و خشک و از سموم قتاله است و تأثیر او در سیاع اسرع و مقارنت او کشنده است عقرب را و در اطلیه رادع اورام حاره و مسکن درد چشم و مسقط دانه بواسیر و نیم درهم او کشنده است به سدد و خنّاق و تریاق او کمافیطوس با شراب و صعتر و ادویّه حاره است.

◀ خانق الذئب

نوعی از خانق النمر است، برگش شبیه به برگ دلب و از او کوچکتر و تیره تر و تشریف او زیاده تر از ساق و شاخه های باریک دراز رسته و بالخاصیه کشنده گرگ است و در سایر افعال مثل خانق النمر است و ابن ماسویه گوید که او اسقیل است.

◀ خانق الکلب

اذاراقیست که به فارسی کچوله نامند و مؤلف مالایسغ غیر آن دانسته و بیان نموده که گیاهیست شبیه به لبلاب کبیر و اطراف او تندتر و بسیار بدبو و با رطوبت لزجه زرد رنگ و با شاخه های باریک و دراز و پرشکن و ثمرش در غلاف شبیه به غلاف باقلی و در جوف او دانه کوچکی است سیاه و صلب و در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله و برگش کشنده سگ و سیاع ضماد او جهت تحلیل اورام بارده و نفخ بغایت مؤثر است.

◀ خاماسوقی

به یونانی خاما به معنی زمین و سوق به معنی انجیر است و آن نباتیست بی ساق و گل و شاخه های او پر شیر و بقدر چهار انگشت و منبسط بر روی زمین به هیئت استداره و برگش شبیه به برگ عدس و در تحت برگ ثمر مستدیری و بیخش باریک است.

در سوم گرم و خشک و تند و جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط غلیظه و خوردن قدر قلیل او با نان مسقط بواسیر و ضماد شاخ و طلای شیر او جهت اسقاط اقسام ثالبل و خیلان و گزیدن عقرب و اورام بلغمی و قلع آثار و اکتحال او با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و ظلمت بصر و ابتدای نزول آب و حمول او با شراب جهت درد رحم نافع و مضرّ سینه و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یک قیراط است.

خارصینی: شبه است، به فارسی روی توتیا نامند.

خاولنجان: خولنجان است.

خارماراقتی: به یونانی به معنی غارالأرض است و در حرف غین انشاءالله مذکور خواهد شد.

خامیر: مرق سکباج سرد شده است که از روغن صاف کرده باشند.

خامامالیان: به یونانی به معنی تفاح الأرض و آن بابونج است.

خافورا: اسم نباتیست که تازه روییده باشد و گویند مراد از او مرو عریض الورق است و اهل مصر هرطمان را به این اسم خوانند.

◀ خبز القطایف

نان روغن دار است که در گرفتن سبوس مبالغه نکرده باشند. در قوه مثل کسمه و بهتر از اوست.

◀ خبازی

از جنس خطمیست و به فارسی نان کلاغ و پنیرک و به ترکی ایم کاجی و در مازندران گیاه او را بخیلک نامند و بستانی املوخیا است و بری او را به فارسی خیرو گویند و از مطلق او مراد اوست. برگش مستدیر و بیمزه است و گلش کوچک و سرخ و مایل به تیرگی و تخمش مایل به سیاهی و مدور و پهن و در وسط او تعقیری و نبات او کوچکتر از خطمی است. در اول سرد و تر و گویند در دوم و با بورقیت و قوه متضاده و ملین طبع و لطیفتر از ملوخیا و مدر بول و منضج و رادع و مفتح سده است و نیم رطل از طیبخ شاخ او با شکر جهت جرب و قرحه امعاء و زحیر و حرقه مئانه و بول و بحت الصوت و درد سپرز و یرقان و طیبخ برگ و بیخ او جهت ادویه قتاله و درد گرده و ضماد او جهت اورام حاره و شکستگی اعضاء نافع است و با نمک جهت تنقیه نواصیر چشم و بی نمک جهت التیام آن و گزیدن زنبور و مگس عسل و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و باد سرخ و ضماد خشک او با بول جهت قروح سر و رفع نخاله نافع است و تخم او سرد و تر و کنیراللعباب و مزلق و مغری و ملین و جهت سرفه گرم و خشک و قرحه گرده و مئانه و سحج و گرفتگی آواز و تقویت امعاء و رفع لذع ادویه حاره و گزیدن رتیلا و رفع نزه و با تخم حندقوی بری بالسویه جهت درد مئانه و حقه او جهت سوزش امعاء و رحم و مقعد و با عسل جهت درد جگر و ضماد او جهت اورام حاره نافع است و مضر معدة ضعیف و مصلحش ربوب فواکه و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش تخم خطمی و قدر شربت از آب خبازی تا پنجاه درهم است و او مولد ریاح و مصلحش پختن او با گوشت مرغ و ادویه حاره است و خبازی بستانی را برگش دراز و گلش زرد و کوچکتر از گل خیار و در پنبه زار بسیار می‌روید و بقدر گیاه پنبه می‌شود و تخمش سیاه و دراز و شبیه به شونیز و بسیار تلخ و غلاف او شبیه به کرم و مایل به سبزی، برودت و رطوبت او زیاده از بری و ملین طبع و سینه و مهیج حرارت به سبب لطافت و جهت خشونت سینه و تبهای حاره و تصفیة صوت نافع می‌باشد و مضر معدة بارده و مصلحش ادویه حاره است و تخم او مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفتح سده و جهت عرق النساء و آب او با شکر جهت رفع اخلاط محترقه و ممضوع او جهت تحلیل اورام و تسکین درد گزیدن عقرب نافع و قدر شربتش دو درهم است .

◀ خبه

به لغت شیراز شفتک و به لغت اصفهان خاکشی و به ترکی شیوران و در مازندران گیاه او را شلم بی نامند و آن تخمی است بسیار ریزه و دراز و

و نان آرد نخود و باقلی و بلوط و ارزن بطی‌الغذا و مسدود و قلیل‌الغذا و قابض و با ترشی بغایت مضر و مصلحش روغن و شیرینی‌ها است.

◀ خبز الطابق

نان ساجی رقیق است که بر روی ساج آهن پزند. قابض و سریع‌الانحدار و موافق اسهال و بواسیر است.

◀ خبز الغرنی

نانیست که بر روی تابه پزند و رقیق نباشند و مشهور به کماج است و جهت مرتاضین و صاحبان اعمال شاقه موافق است.

◀ خبز المله

نانیست که بر روی سنگ سرخ کرده با اخگر پزند و مشهور به نان سنگ است و بهتر از نان ساجی است.

◀ خبز الحواری

نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه بسیار نکرده باشند و بهتر از اقسام دیگر است.

◀ خبز السمید

نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه کرده باشند. کنیرالغذا و مشهور به نان میده است. سریع‌الانحدار و مورث سنگ گرده و سده جگر است و مصلحش انیسون و رازیانه و سکنجبین بزوری و شکر است.

◀ خبز الخشکار

نانیست که گندم را ناشسته و سبوس نگرفته ترتیب دهند. سریع‌الانحدار و غیر مسدد و در بعضی امزجه ملین طبع و مولد خون سوداوی و مضعف بدن و مورث بواسیر و جرب و مصلحش شیرینی‌ها و روغن‌ها و شیر تازه است.

◀ خبز الکعک

نان میده و دوآتشه و بقسماط نامند. غلیظ و مسدد و طلای او محلل و منضج و جهت درد مفاصل نافع است.

◀ خبز الطابون

نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه کرده رقیق و با روغن ترتیب دهند و مشهور به کسمه است. دیر هضم و کنیرالغذا و مضر محرورین و مسدد و مولد خلط متین است.

◀ خبث الرصاص

ثفل قلع است. بغایت قابض و مغسول او جهت التیام جراحات چشم و تقویت باصره و منع ریختن مواد به چشم مؤثر است.

◀ خبث الفضة

ثفل نقره است. لطیف و قوی القبض و طلای او جهت قروح چشم و سعفه و جرب و بواسیر و نواسیر و التیام جراحات نافع است.

◀ خبث الذهب

ثفل طلا است. لطیفتر از همه و در اطفال قویتر از خبث الفضة و طلای او با آب جهت رفع بدبویی زیر بغل و کنج ران مجرب و در افعال نایب مناب اقلیمیا است.

خبیص: اسم عربی حیص است، در حاء مذکور شد.

◀ خبیض البیض

به فارسی خاکینه نامند و با سبزیها کوکو گویند. کثیرالغذا و دیر هضم و مسلد و مولد خلط غلیظ و با دارچینی و خولنجان و ادویه باهیة مقوی باه است.

خبازی شجری: خطمیست.

خبزالغراب: اقحوان است.

خبزالقرد: لوف الکبیر است.

خبز رومی: خبزالکعک است.

خبزالمشایخ: نبات بخور مریم است.

خبیز: اسم جمیع نباتات است که به گردش آفتاب دور کند و خبازی مشتق از اوست.

الخاء مع التاء:

خترق: به تاء مثناه افسستین است.

ختم الملک: طین مختوم است.

الخاء مع الئاء:

◀ خثا

به تاء مثله سرگین است و از مطلق او مراد سرگین گاو است و در اخثا مذکور شد.

◀ خثو

به لغت اهل ختا به معنی بزرگ و به دستور خان و خثو مترادفند و آن اسم مرغی است که به فارسی رخ نامند و بقدر کرگدنی و از آن بزگتر می باشد و طعمه او اکثر اوقات فیل است و در بلاد مابین زنج و چین یافت می شود

زرد و مایل به سرخی و تیرگی و برگش طولانی و شبیه به برگ جرجیر بری و شاخه های او باریک و متفرق و ساقش بقدر زرعی و تخمش در غلاف باریک رقیقی است.

در دوم گرم و در اول تر و مبهی و مشهی و مقوی معده و هاضمه است و جهت معده سرد و تحلیل مواد نخاع و آبله و حصه و شری و برودت احشاء و با شیر مسمن بدن خصوصاً چون با دو وزن او شکر تا ده روز بنوشند، جهت رنگ رخسار و گرفتگی آواز و سه درهم او جهت رفع سمیت ادویه و یک مثقال و نیم او جهت نفث الدم سینه و ریه و ضمادش جهت اورام صلبه و سرطان و نقرس و قرحة چشم و ورم بن گوش و پستان و اثیان و مشوی او در خمیر جهت جگر و شش و سرفه مزمن و فرزجه او با عسل جهت اعانت حمل و قروح رحم نافع و مصدع و مصلحش کثیرا و قدر شربتیش تا دو مثقال و بدلش تودریست که بزرخمخم نامند.

◀ خبث

جرم اجسادیست که در حین گداختن از او جدا شود و مجموع خبثها گرم و خشکند.

◀ خبث الحديد

به فارسی ریم آهن گویند. بهترین خبثها و مستعمل از او آن است که با سرکه ساییده و خشک کرده باشند و بسیار مبالغه در سحق او نموده باشند. در دوم گرم و در سوم خشک و بغایت مجفف و مقوی معده و مانع نزف- الدم و ادرار حیض و حامله شدن است و جهت سلس البول و استرخای مقعد و معده و بواسیر و طحال رطبه و رفع رطوبات باطنی و جهت قرحة امعاء و مثانه مجرب است و با زرده تخم مرغ بقدر یک دانگ جهت تحریک باه مرطوبین که مایوس باشند بغایت مؤثر و با سکنجبین جهت ادویه قتاله و ضماد او جهت تحلیل اورام حاره و شیر منعقد در پستان و اکتحال او جهت خشونت پلک چشم و قطور او جهت پاک کردن چرک گوش نافع می باشد و مضر شش و مصلحش کثیرا و عسل و قدر شربتیش تا دو دانگ و دو درهم او کشنده است و چون آن را بیست بار با آب و عسل بسایند و خشک کنند و بعد از آن با روغن زیتون بقدری که انگشت بر بالای او برآید بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد و با حرف بابلی و عسل لعوق بسازند و هر روز یک دو انگشت از آن تناول نمایند، جهت صاف کردن آواز و تقویت بدن و نیکو کردن رنگ رخسار و اخراج فضلات بدن بیعدیل است و هرگاه در روغن زیتون بجوشانند و با عسل معجون کنند به دستور همین آثار دارد.

◀ خبث النحاس

ثفل مس است و در قوه قریب به خبث الحدید است و ملطف و جالی و خوردن او سم قاتل است و در ادویه چشم و زخمها مستعمل است.

و بارش شبیه به گرده کوچکی و گیاه او را در قزوین ورک نامند و مراد از خرنوب برّی و نبطی نوع اخیر است.

در دوم سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی معده و قاطع خون هر عضوی و حابس اسهال است و جهت یرقان و مغص و منع ادرار حیض و بواسیر و مضمضه و سنون و جهت درد دندان و استحکام او و پوست بیخ نبات او قانع دندان کرم خورده است و محتاج به آلت کندن نیست و چون با خضاب کنند مانع سفیدی و باعث درازی موی و تقویت آن و طلای آن بر بدن جهت اعیا و تقویت اعضاء مؤثر است و چون خرنوب برّی را کوبیده در آب بخیسانند و جامه رنگین را به او تر کنند باعث ثبات رنگ او می‌شود و مجرب است و آب او با آب مورد منقی اجساد و ثابت کننده صاعد است.

خرنوب الشوک و خرنوب مغربی و برّی: خرنوب نبطی است.

خرنوب مصری و قبطی: ثمر قرط است.

خرنوب الخنزیر: اناغور است.

خرنوب صیدلانی: خرنوب شامی است.

خرنوب هندی: خیارشنب است.

خرّوب: اسم جنس خرنوب است و گویند مخصوص بری است.

◀ خردل

تخم گیاهیست برگش شبیه به برگ توت و از آن کوچکتر و خشن و مرّی الساق و گلش زرد و قسمی از بری آن را به ترکی قجی نامند و تخمش مدور و سرخ و قسمی را ککیج نامند و برگش ریزه تر از بستانی و تخمش غیر مدور و سرخ و تند طعم و سفید او را اسفند سفید گویند و آن حرف ایض است و مذکور شد و مراد از مطلق خردل نوع سرخ اوست.

در اول چهارم گرم و خشک و جاذب از عمق بدن و هاضم و محلّل رطوبات دماغ و معده و سایر اعضاء و مفتّح سدد و مدرّ فضلات و مفتّ حصاه است و جهت درد ریخی و بلغمی جگر و سپرز و رفع نسیان و امراض بارده دماغی و نیم درهم از تخم او با شراب جهت درد سر و تقویت باه و با عسل جهت ربو و سعال رطوبی و کرم معده و تب بلغمی و سودا و ضماد او جهت نقرس و لیثرغس و عرق النساء و ورم سپرز و جذب مواد به ظاهر بدن و ازاله داءالتعلّب و با عسل و به دستور با موم روغن جهت تصفیة رخسار و ازاله رنگ خون مرده و کمنه چشم و با سرکه جهت جرب متفرّج و قوبای مزمن و بر پیشانی جهت نزلات و درد سر بارد و ریخی و فالج و استرخاء و با روغن طلا کردن او بر قضیب جهت نعوظ مجرب است و با سکینج و آب کرنب جهت خنازیر و با ادویه مناسبه جهت اورام صلبه و سوداوی و برص و غرغره او با ماءالعسل جهت ورم تحت زبان و خشونت مزمنه قصبه ریه و ثقل زبان و استرخای آن و درد دندان مؤثر می‌باشد و سعوط آن مورث عطسه و جهت انتباه مصروع و صاحب غشی و اختناق رحم و فتبله او با انجیر جهت ثقل سامعه و دوی و طنین و اکتحال مضروب آن با آب و عسل جهت غشاه و خشونت پلک و بخور او جهت گریزانیدن حشرات و لطوخ او جهت

و از استخوان پیشانی او جهت ملوک قدح می‌سازند و خاصیت او آن است که چون بر بالای طعام مسموم گذارند عرق کند و همچنین است سایر استخوان او.

و امین اللؤلؤه گوید که آن شاخ آهوی مشک دار است و همین اثر را از برای او بیان نموده و گوید جهت اسهال نیز بغایت نافع است.

و مؤلف تذکره گوید که در سرانندیب یافت می‌شود و خوردن بیضه او بقدر ده درهم جهت حکه و جرب و سده جگر نافع و بخور استخوان او باعث افافه مصروع است و ذبل او جهت رفع آثار و سنگدان او جهت بواسیر ضمادا مفید است.

الخاء مع الدال:

خدرنق: عنکبوت است.

خداع الرّجال: بزرالینج است.

الخاء مع الرّاء:

◀ خرنوب

بستانی و برّی می‌باشد و بستانی دو قسم است، یکی را خرنوب شامی گویند که درخت او بقدر درخت گردکان و برگش مستدیر و با غلظت و گلش ذهبی و غلاف او بقدر شبری و کوتاه تر و سیاه و ضخیم و دانه‌های او شبیه به باقلی و از آن رقیق تر و از آن در شام و مصر رب می‌سازند و در اسهال استعمال می‌کنند و با وجود شیرینی از سایر شیرینی‌ها ابرد است و قسمی درختش خاردار و برگش نرم مایل به تدویر و غلاف ثمرش شبیه به باقلی و از آن رقیق تر و دانه‌های او بقدر ترمس و شیرین طعم و در تنکابن کراث گویند و در مازنداران و گیلان لله کی نامند. تازه هر دو قسم سهل به عصر و مدرّ بول و خشک او در حرارت و پروت معتدل و در دوم خشک و شیرین او مایل به حرارت و دانه او سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی بدن و مدرّ بول می‌باشد و ضماد و پخته او جهت صدمه و سقظه و امثال او و ثالیل و خوردن تازه خرنوب شامی که از سال نگذشته باشد دیر هضم و بعد از انهضام، موکد خلط صالح و با دانه جهت فتق و تسمین بدن و چون داخل شیر کنند شیر را لذیذ کند و اشتها آورد و جهت سرفه مزمن مجرب دانسته‌اند و تخمش محلّل اورام و جهت بروز مقعد و نرف الدم نافع است و مضرّ معده و مجفّف اعصاب و مصلحش به دانه و نبات و بدلدش به وزن او از هر یک از قرط و طرائث و عقص و قدر شربتیش تا پنج درهم است.

◀ خرنوب نبطی

ثمر نبات جنس برّیست و آن دو نوع می‌باشد، درخت قسمی شبیه به خرنوب شامی و خاردار و ثمرش کوچکتر و بی طعم و بسیار قابض و آن را قرط و سنط و امغیلان نامند و قسمی را ثمر خاریست بقدر زرعی و شاخه‌های او پراکنده و خارهای تند و ریزه و گلش سرخ و زرد و داغ دار

اعضای بعیده و شدیدالنفوذ و طلای او جهت تلین صلابات و تشنج و انضمام فم رحم و انقلاب آن و جرب متفرح و قروح رطبه سر و ورم معده و رفع آثار کبودی جلد و درد گوش مؤثر می‌باشد و با زبدالبحر جهت داءالثلعب و با آرد گندنا جهت بواسیر شرباً و ضماداً نافع و جوشانیده او با سلخ الحیه و خردل و تدهین او جهت داءالحیه و اقسام قوبا و کزاز و کلف بیعدیل است و بدلش روغن ترب و گویند بید انجیر را با خردل و سیر و طلق تقطیر کنند مقطر آن مشتری را قمر کند و مجرب دانسته‌اند.

خروج صینی: دند است.

◀ خربق ابیض

بیخ گیاهیست برگش شبیه به برگ بارتنگ و از آن بزرگتر و گلش سرخ و ساقش بقدر چهار انگشت و مجوف و چون خشک شود پوست او مقشر می‌شود و بیخش شبیه به پیاز و مستطیل و با ریشه‌های باریک و سفید مایل به زردی و تلخ و از شکستن او غباری از او ظاهر می‌شود و در جوفش مثل دام عنکبوت.

در سوم گرم و خشک. مسهل بلغم و صفرای غلیظ و اخلاط لزجه و منقی معده و مدرّ حیض و قاتل جنین و مفتت حصاه و مفتح سدد است و جهت فالج و سرسام بلغمی و امراض بارده دماغی و مفاصل و اکتحال او جالی غشاوه و طلای او با سرکه جهت قوبا و برص و بهق و قلع دندان متاکل و بوییدن او باعث عطسه و فرزجه او مدرّ حیض و قاتل جنین و مضرّ محرورین و مقی و زیاده از قدر شربتش کشنده به خناق و تشنج و مصلحش پختن او در خمیر و با مصطکی و روغن بادام استعمال نمودن و به دستور خیسانیدن یک روز در آب و آشامیدن آب او و یا با شکر و عسل منعقد ساخته بنوشند و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش جوزالقی و در خلا معده نباید تناول نمود.

◀ خربق اسود

بیخ گیاهیست سیاه و پر گره و گره‌های او مجوف و اکثر او مایل به تدویر و ریشه‌های سیاه باریک از آن رسته و برگش شبیه به برگ خیار و از آن کوچکتر و زواید اطراف او بیشتر و با خشونت و ساقش کوتاه و بنفش و گلش سفید مایل به سرخی و به شکل خوشه و ثمرش شبیه به دانه قرطم و تخم او مسهل و بی مضرّت تر از اصل او است.

در آخر سوم گرم و خشک و تند و پر خطر و از خربق سفید قویتر و مسهل مره السودا و بلغم و صفرای آمیخته به بلغم و جذاب از عمق بدن و جهت امراض بارده و قویتر از سفید آن و در جمیع علل که سفید او مؤثر است، خربق سیاه اسرع التأثير از آن و جهت یرقان سددی و تنقیه مثنانه و رحم و احشاء و قصبه ریه و امراض مزمنه و جنون نافع و مضرّ گرده و مصلحش کنبرا و صعتر و فودنج و مصطکی و دو مثقال او کشنده به خناق و اسهال است.

درد دندان بی ورم مجرب است و مضرّ محرورین و مورث تشنگی و غثیان و مصلحش کاسنی و روغن بادام و سرکه و بدلش دو وزن او حبّ الرشاد و حرمل و قدر شربتش تا سه درهم و چون در آب انگور اندازند، منع جوشیدن او کند و سرکه شیرین در گیلائات از او ترتیب می‌دهند و مطبوخ نبات او با چغندر جهت صرع و سدد و امراض بلغمی نافع و در سایر افعال ضعیفتر از تخم اوست و اهل تجربه ذکر کرده‌اند که چون بر یک کف خردل آیه و عنده مفاتح الغیب تا آخر آیه الا فی کتاب مبین خوانده شود و بعد از آن صد و دو بار یا مبین گفته شود و به دستور تا صد مرتبه پس او خردل را در خانه‌ای که دفینه گمان داشته باشند افشانده، یک شبانه روز در خانه را ببندند، روز دیگر خردلها را در جایی که دفینه باشد مجتمع یابند و روغن او را که کوبیده به دستور روغن بادام استخراج نموده بغایت ملطف و محلل است و طلای او جهت درد دندان و اختناق رحم و تبهای مزمن و دردهای کهنه و تحلیل ورم گوش و اورام صلبه و تقتیج سده اعصاب او جهت نسیان و فالج و گرانی سامعه که مزمن باشد و آشامیدن او به دستور جهت درد بارد و مزمن نافع و قدر شربتش تا سه درهم است.

◀ خردل بری

گیاه او را به ترکی قچی نامند. حرارتش کمتر از بستانی و مفتت حصاه و جالی جلد و جهت سرفه مزمن نافع و مقوی ذهن و ضماد او با ماست جهت سعفه مجرب می‌باشد و در سایر افعال مثل بستانیست.

خردل فارسی و خردل ابیض و خرنوف و خربق: حرف ابیض است.

◀ خروج

به کسر خاء و فتح واو به فارسی او را بیدانجیر و به ترکی کرچک نامند. برگش شبیه به برگ انجیر و از آن بزرگتر و نرم و ساقش تا بقدر دو زرع و بیخش مثل نی مجوف و ثمرش درخوشه‌های پر خار و مدور و دانه‌اش بقدر قهوه و منقط و مغزش سفید و پر روغن است.

در آخر دوم گرم و خشک و محلل و ملین عصب و مسهل قوی خلط بارد و منقی عروق و مقوی اعضا و مدرّ حیض و مخرج مشیمه است و جهت فالج و لقوه و امراض بارده نافع و مرخی و مسقط اشتها و موجب کرب و مصلحش کنبرا و مصطکی و نعناع و قدر شربتش از پنج عدد تا دوازده عدد می‌باشد و بیست عدد او مسکر قوی و عوارض او مثل تاتوره و پنجاه عدد او کشنده است و فادزهر او ریباس و ربّ ریباس و بدل او عشر او دند است و ضماد او جهت ثلیل و کلف و اورام بلغمی و درد او و نقرس و مفاصل و تلین صلابات و با سرکه جهت ورم پستان و اواخر باد سرخ و ضماد برگ او با آرد جو جهت ورم حاره چشم و ورم زیر گلو و سایر اعضا و با حنا جهت درد مفاصل مجرب است و با روغن زیتون جهت دردهای بارده و روغن او گرمتر و لطیفتر از روغن زیتون و مقی و دو مثقال جهت تسکین وجع الفؤاد بارد و با ماءالاصول محلل بلغم لزج

گیاهیست در شکل و بو مثل سنبل الطیب و رنگ او سبز و مایل به شیرینی. در اوّل گرم و خشک و محلّ و مجفّف و در افعال مثل او و از آن ضعیفتر است.

◀ خرقطان

گیاهیست که از درخت بادام و زیتون و امثال آن می‌روید و مضرت به آن درخت می‌رساند و غیر عنم است که در طبرستان دارواش گویند و خرقطان را برگش شبیه به برگ زیتون و مایل به استداره و شاخه‌های او پرگره و تخم‌ش سرخ، سرد و خشک و قابض و مقوی معده و منقّی دماغ و مفتّح سدد و با قوّه محلّله و بعضی گرم و خشک دانسته‌اند. یک اوقیه آب او جهت شکستگی استخوان و وئی عضل و قطع نرف الدّم و رفع سحج و آب مطبوخ او با انجیر جهت سرفه و ذرور برگ خشک او و سوخته او جهت قوبای سر مجرب است به شرطی که موضع را با بول و نمک به حدی بشویند که خون ظاهر گردد و گویند مهمل اخلاط و بغایت مجفّف بواسیر است.

خروف: بره تازه و خرفان جمع اوست.

خرفی: خلر است.

خریق: اسم انجره است و گویند فاوانیا است.

خروء الحمام: جوزجندم است.

خریع: اسم عربی احریض است.

خروء الضفادع: طحلب است.

خرفه: اسم فارسی بقله الحمقاء است.

خرفع: ثمر عشر است.

خروء العصافیر: اشنان است.

خرطال: هرطمان است.

خروسان: اسم عربی عقرب است.

خروء: زبل است.

◀ خرم

به سکون راء پوست تخم مرغ است که به جهت ادویه عین مغسول کرده باشند و به تشدید راء شامل مریحه و سراج القطرب و حالی است.

خر: اسم فارسی حمار است

خرگون: اسم فارسی حمارالوحش است.

خرماده: اسم فارسی اتان است.

خرگوش: اسم فارسی ارنب است.

خرخدا: اسم فارسی هدبه است.

خرما: اسم فارسی تمر است.

خرزهره: اسم فارسی دلفی است.

خرمای تر: اسم فارسی رطب است.

خرمای هرون: اسم فارسی قسب است.

و قدر شربتش از نیم درهم تا نیم مثقال و بدلش خریق سفید و گویند ماذریون و چهار دانگ وزنش غاریقون است با ماهیزهرج و ضماد او جهت بهق و آنچه در باب سفید او مذکور شده و رفع ثالیل و بردن گوشت زیاد فاسد زخمها و جهت ناصور صلب طلای او دو سه دفعه مجرب است و مضمضه و فتیله و فرزه و قطور او در امراض مناسبه مثل سفید آن و پاشیدن طیبخ او در مواضع مانع دخول حشرات و حبوب مثل گندم و امثال او که در طیبخ او خیسانیده باشند، قاتل طیور و وحوش و چون در شیرینی‌ها چند روز خیسانیده باشند و با جو مقشّر یا عدس جوشانیده و آب او را بنوشند چندان مضرت ندارد و بالخاصیه تنقیه به او کردن باعث تغییر مزاج می‌شود به مزاج خوبی قریب به مزاج جوانی و غیر مرطوب المزاج را بغایت مضرت است.

◀ خرم

به تشدید راء اسم فارسی مریحه است و آن گیاهیست که در بستان و مواضع سایه دار می‌روید و برگش باریک و متفرّق و دراز و گلش بنفش و خوشبو و خوش منظر و مایل به گرمی و جالی و مقوی دماغ و منوم و لطیف و زیاده کننده عقل و فهم و نظاره او مورث فرح و سرور و نگاه داشتن او را در کف دست و آستین باعث محبت است و روغنی که از گل او ترتیب دهند، جهت درد سر و بی خوابی و رفع توحش و طلای او با موم روغن جهت نیکویی رخسار و موجب قبول و رافع بغض است.

◀ خراطین

کره‌های سرخ است که در زمین نمناک به هم رسد. در اوّل گرم و تر و مغری و سه درهم او که خشک کرده باشند با رب انگور مدر بول و جوشانیده او در روغن کنجد جهت خنّاق و سرفه کهنه بغایت آزموده است و مسحوق او را با روغن بادام بالخاصیه جهت فتق امعاء و التیام آن مجرب دانسته‌اند و جهت عسر ولادت و رفع سنگ مثانه و گرده و با شراب مغیّر رنگ بدن یرقانی در همان ساعت و ضماد او جهت ورم حلق و لپاه و منع نزلات نافع است و طلای تازه او بقدر سه شبانه روز جهت التیام عصب مقطوع مجرب و به دستور جهت جراحات اعضای عصبانی مؤثر و با غبار آسیا جهت استحکام مفصلی که از جای خود حرکت کرده باشد و جهت ضربه و سقطه و تسکین اورام حاره و با روغن دانه زردآلو جهت بواسیر و طلای مطبوخ او با روغن زیتون و ضماد کردن او با زفت و برگ کدو جهت بزرگ کردن قضیب بغایت مؤثر می‌باشد و مؤلف تذکره گوید که مطبوخ او با قضیب حمار زنده اکلاً و ضماداً بی شبهه در این باب مجرب است و قطور او با پیّه مرغابی و روغن زیتون جهت درد گوش نافع است و چون با جعل و نبات در آب طنج نمایند طلای او جهت بواسیر و نرف الدّم و شقاق مقعد بی‌عیدیل است.

◀ خرامقان

خز

اسم لباسیست که از ابریشم و پشم و کج ترتیب دهند و خز خالص لباسی است که از موی بسیار نازک که به فارسی کرک نامند ترتیب یابد و در این زمان مراد از خز پوست حیوانیست از سمور کوچکتر و معروف است. در دوم گرم و خشک و پوشیدن او جهت نفرس و فالج و ضعف باه و رفع جذام و حگه سریع الأثر و موی سوخته او جهت قطع نرف الدم و خشک کردن جراحات و آشامیدن او جهت فتق اعصاب و اعضای عصبانی نافع است.

خز میان

تحریف خزمان فارسیست یعنی مانند خز و آن حیوان جند است و گاه است از این اسم جند مراد باشد.

خز نیش: مرماحور است.

حزاز الماء: طحلب است.

خزاز الصخر: حزاز الصخر است و مذکور شد.

خزران: اسم فارسی خیزران است.

الخاء مع السین:

خسک دانه: اسم فارسی قرطم است.

خسک: به سکون سین اسم هندی کبریت است.

خسرودارو: اسم فارسی خولنجان است.

خس الحمار: ابوخلسا است.

خسف: اسم عربی جوزبواست.

خسق: احریض است.

خس الکلب: دینساقوس است.

خس

به فارسی کاهو و به ترکی خاس نامند. بری و بستانی می باشد و بری او سردتر از بستانی و برگش درشت و طعم او تلخ و رنگش مایل به سبزی و شیردار و با تندی و جلا و قسمی را از او بی ساق و قسمی را ساق زیاده بر دو شبر و شیر او گرم است و مدرّ حیض و گیاه او در آخر دوم سرد و در اول تر و شیر او بقدر نیم درهم با سرکه و آب مسهل خلط مایی و طلای او با روغن گل سرخ جهت درد سر و اکتحال او جهت قروح رطبیه طبقه قرنیه و جلای بصر و با شیر دختران منوم و جهت درد چشم و بیاض او و برص مجرب می باشد و آشامیدن و طلا کردن او جهت سمّ عقرب و رتیلا نافع و برگ و ساق او در افعال مثل خشخاش سفید است و بستانی او نیز بی ساق و ساقدار می باشد.

در دوم سرد و تر و سریع الانحدار و موکد خون صالح رقیق و رافع ضرر آب و هوای وبایی و مسکن حدت خون و صفرا و مفتّح سدد و مدرّ بول و منوم و رادع اورام حاره و مسکن تشنگی و التهاب و رافع خمار و مانع

خرچنگ: اسم فارسی سرطان است.

خریزه: اسم فارسی بطیخ است.

خریزه گرمک: اسم فارسی ملیون است.

خروس: اسم فارسی دیک است.

خرس: اسم فارسی دب است.

خروهک: اسم فارسی مرجان است.

خرغوله: اسم فارسی لسان الحمل است.

خراما

به الف آخر و به یاء اسم گیاهیست بسیار خوشبو و به فارسی خیری دشتی نامند و صاحب تذکره غیر خیری بری دانسته و از فلاحه بیان نموده که چون او را به عکس هیئت صلیبی غرس کنند، بنفشه متکون می شود چه گلش شبیه است به بنفشه و منبت او جبال و میان رودخانه ها و گلش مایل به کبودی و لاجوردی و بسیار خوشبو و مانند نسرين و تخمش سیاه است و مؤلف مالایسع خیری بری دانسته و بیان نموده که شاخ او دراز و برگش کوچک و گل او سرخ و مؤید قول صاحب تذکره است و آنچه امین الدوله در خیری ذکر نموده از قول جالینوس که بری او مختلف القوه و لطیف مایی و گلش سرخ می باشد به خلاف خراما و از صفات و خواص خیری ظاهر می شود که خراما غیر اقسام او می باشد و او خوشبوترین گل های صحراييست و سفید نیز می باشد و در نفع مشکا گل حنا و آن سنبلی است که با برگش می روید و پیاز او شبیه به پیاز نرگس است و در اول دوم گرم و خشک و بعضی رطب دانسته اند. گل او ملطّف و مسخّن و مفتّح سده دماغی و مقوی او و جاذب رطوبات زکامی و محلّک ریاح و رافع درد سر و مقوی جگر و دل و سپرز و گرده و مدرّ فضلات و فرزجه او منقی رحم است و جهت خوشبو کردن دهان و نشف رطوبات و سیلان مزمن و برودت رحم و اعاده بر حمل و احداث گرمی و تنگی فرج و طلای خشک او جهت خوشبو کردن عرق و تقویت عصب مفید می باشد و پیاز و برگ و تخم او در افعال ضعیفتر و غیر مستعمل هستند و روغنی که از او سازند قائم مقام نطف و مصدّع محرورین و مصلحش مورد و قدر شربت از گل او تا سه درهم و بدلش بابونج است.

الخاء مع الزاء:

خزف

به فارسی سفال گویند. بسیار خشک و با اندک حرارت و ضماد اقسام او جهت ورمهای نرم و قروح اعضای یابس المزاج مثل غضروف و وتر و جهت انسلاخ جلد و سفال سبو با مرهمها جهت التیام جراحات و با سرکه جهت جوششها و حگه و حزاز و سعفه و جرب و نفرس مؤثر است و با موم روغن جهت ورمهای مزمن و خنازیر و غده و سفال چینی جهت جلای دندان و تقویت لثه و قطع خون او و جلای بیاض طبقه قرنیه مفید و مضرّ اعصاب دماغی و مصلحش روغن بنفشه است و روغن نیلوفر.

خشکی و رادع و مسدّد و یک مثقال او که صبح و شام بنوشند جهت اسهال دموی و صفراوی و التهاب امعاء مجرب و ضماد او جهت درد سر و با حبله و گلاب که طیبخ یافته باشد جهت ابتدای رمد و تسکین درد آن و منع ریختن مواد به اعضاء و نطول مطبوخ او و مطبوخ برگ او جهت بیخوابی و با آرد جو جهت اورام حارّه و باد سرخ و لعوق آب مطبوخ او با عسل که ربّ خشخاش گویند جهت منع نزلات و سرفه و اسهال مزمن نافع است خصوصاً با افاقیا و عصاره لحيه التيس و طیبخ بیخ او جهت جگر علیل و خلط غلیظ معده مفید و عصاره پوست او که کوکنار نامند سرد و مایل به رطوبت و در آثار قویتر از تخم او و مداومت او مرخی اعضاء و مشوش حواس و قاطع یاه و مفسد اشتها و هاضمه و مورث نسیان و مفسد خون است و بالعرض محلّل حرارت و رطوبت غریزی و مسکن اوجاع حارّه و یابسه و منوم قوی و منشط بالعرض است و گل خشخاش با آب گشنیز جهت نملّه ساعیه و قروح و ضماد او جهت سوزش چشم و قرحه قرنیه اکتحالی مفید و روغن او که به دستور روغن گل گیرند مخدّر و مسکن دردهای حارّه و اورام و آشامیدن او جهت نزله و سرفه حار و قطور او جهت درد گوش و ورم حارّه او مفید و روغن تخم خشخاش در افعال از آن ضعیفتر و منوم و مسدّد است.

◀ خشخاش أسود

مصطلح اطبای سابق از افیون عصاره اوست نه اقسام دیگر و مراد از او قسم برّست که برگش کثیرالتشريف و زغب دار باشد. در آخر سوم سرد و در جمیع افعال تخم او قویتر از بستانی و جهت سیلان رحم و حرارت جگر و با شراب جهت رفع سیلان حیض نافع است و مضرّ دماغ و مصلحش رازیانه و قدر شربتش به جمیع اجزاء بقدر نصف شربت اجزای بستانیست و از تخمش یک مثقال و بدل خشخاش کاهو است در اکثر موارد.

◀ خشخاش منشور

قسمی از خشخاش برّست، برگش شبیه به برگ تره تیزک و دراز و با خشونت و مایل به سفیدی و ساقش خشن و قبه دار کوچک و شبیه به شقایق و در قوت از خشخاش بستانی قویتر و از خشخاش سیاه ضعیفتر و یک مثقال از او با ماءالعسل ملین طبع است.

◀ خشخاش مقرن

گیاهیست برگش سفید و با زواید مثل ارّه و زغب دار و گلش زرد و ثمرش شبیه به شاخ گاو و منحنی و از این جهت مقرن گفته اند و در جوف او دانه ها مثل حبله کوچکی و منبتش بیشتر کنار دریاست و او غیر جبلاهنک است چه دانه او زرد است و این زرد نیست. در سوم گرم و خشک و جالی و مقطّع اخلاط به قی و اسهال و برگ و گل او جهت تقیّه جراحات و خشک ریشه او و اکتحال گل او جهت

سستی و ملین طبع می باشد و جهت امراض حارّه و یبوست سودا و صفرا و حکّه و جنون و جذام و یرقان و درد پستان و تبهای حارّه و حرقه مئانه و بول و درد سر و منع صعود بخارات به دماغ و نزله حار و زکام و سرفه- ای که از گرمی و خشکی باشد نافع است و با سرکه جهت برانگیختن اشتها نافع و اکتار او مضرّ باه و مولّد ریاح و مضرّ صاحب سل و ربو و مورث نسیان و ضعف باصره و مصلحش نعناع و کرفس و هلیله پرورده و زیره و قدر شربت از آب او تا سی درهم است و از تخمش تا دو درهم و مطبوخ آن را غذاییت بیشتر و سرعت هضم بیشتر و جهت درد سینه و زیاده کردن شیر و ضماد او جهت اورام و التهاب و ورم چشم و ذرور سوخته او جهت التیام جراحات و قلاع نافع است و تخم او در دوم سرد و خشک و مخدّر و منوم و مانع احتلام است و جهت نزله و زکام و درد سینه و تقطیرالبول و سیلان منی و طلای او جهت منع ریختن مواد به چشم و جهت درد سر و رفع درد گزیدن عقرب نافع می باشد و مضرّ باه و مصلحش مصطکی و بدلش دم الاخوین است و روغن او محلّل صلابات و مرطّب دماغ و منوم و جهت مالیخولیا و صرع بیسی و منع مستی شراب مؤثر است.

الخاء مع الشّین:

خشخاش بحری: خشخاش مقرن است.

خشکار: خبز الخشکار است.

خشل: مقل مکّیست.

خشب الشونیز: نزد بعضی سیساریون است.

خشف: بچه نرینه شتر است.

خشخاش ایض: خشخاش بستانیست.

خشخاش بری: خشخاش اسود است.

◀ خشخاش بستانی

به فارسی خشخاش سفید گویند و گلش سفید می باشد و خشخاش سیاه را گلش بنفش و سرخ و سیاه و کبود و این الوان را تخم سیاه می باشد و گویند خشخاش برّی را برگ کثیرالتشريف و مزغب می باشد به خلاف بستانی و خشخاش سفید در آخر دوم سرد و در اول تر و مخدّر و منوم و منضج مواد رقیقه صفراوی است و ده درهم او با شکر جهت خشونت سینه و سرفه حار یابس و نفث الدم و تب دق و حرقه مئانه و امراض حارّه آن مؤثر می باشد و مقوی جگر ضعیف و گرده و مسمن و با عسل مبهی و مداومت آن قاطع باه و بوییدن بو داده او رافع بیخوابی و با مثل او مغز بادام مولّد خون صالح و رافع هزال و چون خشخاش تازه را با پوست کوبیده قرص بسازند جهت سرفه و درد سینه و حرقه البول و اسهال کهنه و تشنگی

شرباً و جهت تجفیف رطوبات و تحلیل اورام ضماداً نافع است.

و قدر شربتش تا پنج درهم و از تخم او تا ده درهم و از پوست او تا یک مثقال و نیم و از گل او تا یک درهم و مضرّ مبرودین و مداومت او مضرّ ریه و مصلحش عسل و مصطکی و شکر است و پوست او مایل به

◀ خصی الثعلب

به فارسی ثعلب گویند و آن بیخ‌یست سفید و از سورنجان کوچکتر و طعم او شیرین و با لزوجت و با اندک تندی و در بوی شبیه به بوی منی، مثل دو بیضه کوچکی که با هم ملاصق باشد و از بیضه ریشه باریک درازی رسته و در آخر هر یک دانه کوچکی موجود که هر چندان دانه بزرگ شود، بیضه او کوچک گردد و از این جهت قاتل الأجنه نامند و مستعمل اصل بیضه است نه حب مذکور و برگش بقدر انگشتی و از برگ پیاز اندکی عریضتر و پهن بر روی زمین و نرم و ساق او بقدر شبری و بر بالای او دو عدد گل زرد رنگ و در وسط گل چیزی سیاه و منبتش جبال و اماکن نمناک و بی تخم است. در آخر اول گرم و تر و میه‌ی و مقوی عصب و جهت کزاز و تشنج یابس و تولید منی و تقویت نعوظ و طلای او با روغن گل مقوی موی و منبت او و مانع سقوط و قدر شربتش دو مثقال و مضر فم معده و مصلح آن شکر و بدلش تخم رطبه و تخم زردک است و گویند نوعی از او را گلی است که در او چیزی شبیه به مگس می‌باشد و بیخ او در تقویت باه ضعیفتر است و نوعی دیگر می‌باشد برگ و شاخس سرخ و بر سر او دو عدد گل بسیار کوچک و درون او تخم سیاهی و در تابستان می‌روید و دو سال می‌ماند. در دوم گرم و تر و گویند جهت امراض سوداوی مجرب است و هر که آن را قلع کند دست آن شخص بی حس و حرکت گردد و چون او را بسوزانند و با موم و روغن زیتون یا با سرکه تدهین کنند رفع او شود و نوع چهارم آن را برگ سه عدد و مایل به طرف زمین و شبیه به برگ سوسن سفید، از آن کوچکتر و رنگش سرخ و ساقش باریک و بقدر زرعی و گلش مثل سوسن آزاد که زنیق است و بیخش مدور بقدر جوزی و سرخ و درونش سفید و با لزوجت و شیرین و در دوم گرم و تر و بغایت میه‌ی است و نوع پنجم را نبات و بیخ مثل نوع چهارم و تخم او شبیه به تخم کتان و از آن بزرگتر و برآق و صلب. در سوم گرم و با رطوبت فضلیه و در تحریک باه قویتر از سقنقور و چون بیخ مزبور را در دست دارند باعث نعوظ گردد و جهت فالج و لقوه و تسمین بدن و ریزانیدن حصاه و حمول او با زعفران و اندکی مشک موجب حمل در همان ساعت و مجرب دانسته‌اند و تخم او با شراب بغایت موجب نعوظ و مکدر حواس و مضر محروورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربت از بیخ او تا یک عدد و از تخم او تا یک درهم است.

◀ خصی الکلب

به یونانی ارخس نامند و آن بیخ گیاهیست مثل دو زیتون به هم چسبیده، یکی ماده و بزرگتر و ممتلی و دیگری نر و کوچکتر و غیر ممتلی و سفید لون و برگش شبیه به برگ گندنا و ساقش بی برگ و تا نیم زرع و گلش ریزه و با هم متصل شبیه به سرو و بنفش و شبیه به گل اصابع صغیر و

قرحه چشم و طیبخ بیخ او جهت علل بارده جگر و عرق النساء و رقیق کردن اخلاط غلیظه لزجه نافع و یک مثقال از تخم او مسهل قوی اخلاط لزجه است.

◀ خشخاش زبیدی

گیاهیست بسیار سفید و سبک و ساقش بقدر زرعی و بسیار ریزه و دراز و بیخ او باریک و ثمرش متصل به برگ او و سفید و مستعمل او و ثمر او و در وسط تابستان می‌رسد. بغایت گرم و تند و در طیبخ مثل جبلاهنگ و از جمله سموم و مسهل و مقوی قوی و جهت تنقیه دماغ و رفع بلغم و صرع مفید و قدر شربت از تخم او تا یک درهم است.

◀ خشاب

به فارسی اسم آب مطبوخ میوه‌ها است که با شکر طیبخ یافته باشد مثل آلبالو و مویز و سیب و به و زردآلو و امثال او و مجموع او الطف از اصل او می‌باشد و مؤلف تذکره گوید که از آلبالو جهت تشنگی و اصلاح خلط محرّق و التهاب و درد سپرز و از به جهت تقویت اعضای رئیسه و ارواح و هاضمه و رفع عفونات و از سیب جهت خفقان و غشی و کرب و از مویز جهت تصفیه صوت و تفتیح سدد و یرقان و ضعف جگر و عسرالبول و از امرود جهت سرفه و تب عفنه و منع ارتفاع بخارات به دماغ استفاده می‌شود و زبونتین او خشاب زردآلوس و مجموعاً مؤکد ریاح هستند و مصلح همه انیسون و مصطکی می‌باشد.

◀ خشکنجبین

معرب از انگبین خشک است و آن عسلی است در غایت خشکی و سبز و زرد و سفید و سیاه و سرخ می‌باشد و در تنکابن شکری نامند و در دیلم و طبرستان اسب دندان گویند. سفید او در جمیع افعال قویتر از عسل و در غایت حدت و یبوست است و زرد و سرخ او قویتر است از سفید و سبز او بسیار گرم و مایل به تلخی و سیاه او قریب به عسل بلاد می‌باشد. در چهارم گرم و در غایت جلا و تقطیع و تحلیل و زیاد او محرّق اخلاط و مهلك و قدر شربتش تا یک درهم است.

الخاء مع الصاد:

خصی هر مس: حلوبوب است.

خصیه البحر و خصی خزه: اسامی جند است.

◀ خصی الدیک

حبّ البان است و مؤلف تذکره گوید غیر اوست و گیاه او شبیه به عنب الثعلب و اطول و دانه او بقدر آلبالو سفید و در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم لزج و محلل ریاح و ضماد او جهت تحلیل صلابات و مفاصل نافع و مصلح و مکرب و مصلح او بنفشه و قدر شربتش تا یک درهم است و بدلش زیره است.

منضج سریع الأثر در اورام حارّه و نطول او جهت نرم داشتن موی و جلوس در طبیخ او جهت ورم مقعد و انضمام فم رحم زنان عقیم مفید است و تخم کوبیده او جهت سنگ گرده و لعاب او با شکر جهت سرفه حار و ضماد او با سرکه که در آفتاب نشینند جهت بهق و با روغن زیتون و سرکه جهت سموم حیوانی و یک جزو تخم او با دو جزو دانه خرما که با سرکه طلا کنند جهت ورم بغایت مجرب و پوست بیخ او بغایت ملین و قوی التّحلیل و طبیخ او جهت مغص و زحیر و سده امعاء و قرحه او و با شراب جهت عسر بول و حصاه و رفع فضلات خام مثانه و عرق النساء و ارتعاش و شکاف عضلات و جلوس در طبیخ او و به دستور تضمید آن جهت تحجّر مفاصل و صلابت اعضاء و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد دندان نافع است و چون بیخ او را کوبیده در لته بسته در آب گذاشته در زیر آسمان چندان بگذارند که منجمد گردد طلای او جهت رفع تهیج پلک چشم مؤثر است و به جهت سرفه حارّه و نفث اللّم مجرب و طبیخ او نیز همین اثر دارد و مضرّ معده و مصلح او عصاره زرشک و عسل و رازیانه و گویند مضرّ ریه است و عسل مصلح اوست و قدر شربتیش از یک مثقال تا دو مثقال و از طبیخ او تا سی مثقال و بدلش خبازی و صمغ خطمی بغایت مسکن تشنگی و قابض طبع و رافع قی صفاویست.

خطاف

به فارسی پرستوک و به ترکی قرلانقوع و به دیلمی چچلا نامند و از طیور معروف است. گوشت او در سوم گرم و خشک و کباب او مفتح سدد و دافع سنگ مثانه و رافع یرقان و امراض سپرز است و آشامیدن یک مثقال از خشک مسحوق او جهت قوت باصره و غرغره او با آب جهت خنّاق و جمیع امراض حلق نافع است و طلای سوخته او همین اثر را دارد و اکتحال محرّق او مقوی باصره و دماغ او با سرگین و یا خاکستر او با عسل جهت ابتدای نزول آب و بیاض و جرب و سيل و ظفره نافع می باشد و به دستور خون گرم او و سرگین او بغایت جالی و جهت بهق و آثار و نیکو کردن رخسار و با زهره گاو جهت سفید کردن رنگ رخسار و جهت سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته اند و خوردن آب معصور مدقوق او با قدری بادروج جهت اخراج جنین میّت سریع الأثر است و به دستور یک مثقال خاکستر آشیان او که سوزانیده باشند جهت عسر ولادت بغایت مفید و خوردن خون او سبب رفع شبق زنان و طلای او بعد از کندن موی سفید باعث رویانیدن موی سیاه مجرب دانسته اند و طلا کردن چشمهای او با روغن زنبق بر ناف زنان جهت عسر ولادت بسیار مؤثر و سعوپ زهره او جهت سیاه کردن موی سر و ریش سفید، مهریارس گوید مجرب است.

و مؤلف مالایسغ گوید مخصوص سفیدی قبل از وقت است و باید شیر در دهن نگاه دارند که دندان سیاه نشود چون در سالی دو بار بچه می کند و هرگاه در حین زیادتیی نور قمر شکم بچه او را بشکافند دو سنگ ریزه ظاهر می گردد، یکی سفید و یکی ملون، چون غیر ملون را در پوست گوساله که در حین زاییدن به نهجی گرفته باشند که بدن گوساله به زمین نرسیده باشد ذبح کرده باشند بسته بر بازوی صاحب صرع یا به گردن او

حقیر در فیروزکوه هر دو را مشاهده نموده با همه صفات به هم شبیه اند مگر آنکه، گل اصابع صغیر بسیار به هم متصل نیست و سرخ ارغوانیست. در آخر دوم گرم و خشک و محلّل اورام بلغمی و مسخّن ریه و ماده او با رطوبت فضلیّه و تازه او که با شیر پخته باشند بغایت محرک باه و خشک قسم نر او قاطع او و گویند هر یک از نر و ماده او که بعد از دیگری خورده شود فعل اوّل را باطل می کند و مصلح او در سخونت ریه صمغ و خشخاش است و تصریح نموده اند که قسم ماده او باعث تولد ذکور است و نوع دیگر را برگ مثل نوع اوّل و عریضتر و با رطوبت چسبنده و گلش بنفش و بیخش دو عدد و کوچکتر از اوّل و هر دو ممتلی و دراز و در سوم گرم و خشک و قاطع باه و قابض اسهال و خشک ساییده او و نوع اوّل محلّل اورام بارده و منقی قروح و رافع عفونت آن می باشد و جهت نمله و قروح خبیثه و قلاع رطبه مفید و مفتح سدد و رافع آثار جلد است.

خصیه

از جمیع حیوانات زبوترین اعضاء و رطوبت در او غالب و مقی و بهترین همه خصیه خروس است. مبهی و مولد خون صالح و مصلح سایر او پختن و با نمک و صعتر استعمال نمودن است و خواص خصیه هر حیوانی در ضمن او مذکور می شود.

الخاء مع الضاد:

خضلاف

به ضاد معجمه درخت مقل است و گویند مقل مکّیست.

خضف: خربزه نارسیده است.

الخاء مع الطاء:

خطر: وسمه است.

خطمی

معروف است و سفید و سرخ و الوان مختلفه می باشد و آنچه بی گل باشد خطمی برّی و خطمی نر نامند. جالینوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم به اعتدال و اکثر مرکب القوی و مایل به سردی و تری و از انواع خبازی شمرده اند و محلّل و منضج و رادع و مرخی و گل او ضعیفتر از برگ و ساق و هرگاه برگ و ساق او را خشک کرده کوبیده استعمال نمایند بهتر دانسته اند و آب طبیخ او جالی امعاء و مقعد و رافع ضرر تندی ادویه مسهله است و یک مثقال او جهت تحلیل قولنج و گشودن بول و حیض و قرحه امعاء و نفث اللّم و سرفه حارّه و اسهال و مغص و مواد سوداوی و خلط خام و ضماد او جهت التیام قروح و تسکین درد ورمها و تحلیل او و خنازیر و نضج جراحات و دمل و ورم پستان و مقعد و ورم جراحات و حزاز و شکستگی اعضاء و عرق النساء و مفاصل و نقرس و با روغن زیتون جهت گزیدن هوام و سوختگی آتش و با ادویه مناسبه و روغنهای جهت ذات الجنب و ذات الریه و ضماد پخته او با روغن بغایت

خلال خلیل: نبات آطریلال است.

خلوق: زعفران است

خلال مأمون: اذخر است.

خلیان: اسم یونانی بارزد است.

خلقیس: اسم یونانی زاج است.

خلّ الخمر: سرکه انگوریست.

خلّ العنصل: سرکه عنصل است و در اسقیل مذکور شده.

◀ خلال

در بلح مذکور شد و آن غوره خرماس است که از حد بلح گذشته باشد و بستیباج را نیز به این اسم نامند.

◀ خلّ

به فارسی سرکه نامند و از خرما و مویز و شکر و عسل و انجیر و امثال آن و از حبوبات مثل برنج و غیره ترتیب می‌دهند و مراد از مطلق او سرکه انگوریست و خلّ خمر او را از آن جهت گویند که مادامی که اولاً خمر نشود سرکه نمی‌گردد به خلاف سایر که اولاً ترش می‌شوند و بهترین همه سرکه انگوریست و بعد از آن مویزی و انجیری و سرکه اناری و نارگیلی و سه قسم اخیر گرم و خشکند و سرکه انگوری مرکب القوی و در دوم سرد و خشک و گویند خشکی او در سوم است. قایض و بسیار مجفف و سریع‌النفوذ و رساننده قوه ادویه به اعضاء و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه و رافع تشنگی و معین هضم و قاطع نرف‌الدم اعضاء و محرک اشتها و گدازنده بلغم و سپرز و موافق معده ملتهبه و بلغمیه است و جهت قطع صفرا و تفتیح معده و سده ماساریقا و سپرز مفید و مداومت خوردن او ناشتا قاتل کرم معده بوده و گرم او با عسل جهت نفس الانتصاب نافع است و قی کردن بعد از خوردن گرم او جهت ادویه قتاله و دفع جمود خون و شیر در معده و با نمک جهت رفع ضرر فطر و سگ دیوانه گزیده و مکیدن او بتدریج جهت زلویی که در حلق مانده باشد و سرفه کهنه رطوبی و غرغره او جهت منع سیلان فضول به حلق و خنّاق و سقوط لاه و درد دندان و مضمضه او با نمک جهت قطع خون بن دندان که کنده باشند و با زاج سفید جهت خون لئه و سستی آن و طلای آن جهت منع انتشار قروح خبیثه و باد سرخ و جمره و نمله و جرب متقرّح و بواسیر و داخس و ورم ظاهری و باطنی و مانع ورم جراحات تازه و درد سر حار و خارش بدن و گزیدن حیوانات سمیه حازه و سوختگی آتش بغایت مجرب است و چون بر عضوی بمالند منع قبول ماده از عضو مجاور خود می‌کند و نطول او جهت گزیدن حیوانات سمی و بر موضع نرف‌الدم ظاهر بدن جهت قطع سیلان خون و طعامی که با سرکه پخته باشند منع سیلان فضول به شکم می‌کند و ضماد انجیری که در آن پخته باشند جهت سوزش عضو و خشونت آن از مجربات است و با گوگرد جهت نقرس و با عسل جهت رفع آثار تحت چشم و خون مرده و با روغن گل جهت درد سری که از

بینند در رفع صرع جمیع اطباء مجرب دانسته‌اند و سنگ ملون را چون در حریر سفید پیچیده نگاه دارند، باعث جاه و قبول و قضای حوائج می‌گردد و امین الدوله گوید سنگ ملون سرخ می‌باشد و تعلیق او موجب رفع فزع است و گویند چون بچه او را به زعفران و امثال او زرد کنند، به دستوری که در حین رنگ کردن نبیند جهت رفع زردی بچه سنگ یرقان به آشیان آورد و چون وقت صلات جمعه آشیان او را خراب کرده به آب حل نموده به آن غسل بدن کنند باعث بطلان سحر و شرّ آن است.

الخاء مع الفاء:

◀ خفّاش

به فارسی شب پره گویند. در سوم گرم و در چهارم خشک و مرق پخته او مسهل فضلات غلیظه و زرداب و رافع استسقاء و مهرای او در روغن زیتون و زنبق جهت فالج و رعشه و مفاصل و نقرس و درد کمر و ورمهای بارد و طلای مطبوخ او بر احلیل جهت احتباس بول سریع‌الآثر است و جلوس در طیبخ او جهت فالج و حمل پیه او قاطع حیض و طلای خون او قبل از بلوغ مانع برآمدن موی و بزرگ شدن پستان و مالیدن زهره او بر فرج جهت عسر ولادت مجرب و تدهین به روغنی که در ظرف مس بی قلع او را مهرآ پخته باشند، جهت رویانیدن موی و دراز کردن او بیعدیل و اکتحال مغز سر او با آب پیاز جهت نزول آب و با عسل جهت بیاض و طلای او بر کف پا مهیج باه و سرگین او جهت قویا و بیاض چشم و خاکستر سوخته او جهت منع مستی مؤثر و شیر و بول او بغایت جالی است و در آشیان او منجمد او به هم می‌رسد و شیرزق نامند بقدر بند انگشتی و سفید و متخلخل شبیه به قلی و سوراخ دار است. یک مثقال او قاتل و ربع درهم او منخرج حصاه و اکتحال او رافع بیاض عین و طلای او باعث جراحت جلد و سترنده موی و قانع ثالیل است و گذاشتن سر او در زیر بالین که عالم بر آن نباشد مورث بی‌خوابی است و به دستور دل و چشم او همین اثر دارد و دفن کردن سر او در برج کبوتران موجب جمعیت کبوتران و در سوراخ موش باعث گریختن ایشان از آن مکان و داشتن آن مورث قبول است.

خفج: خردل بریست.

◀ خف الغراب

نوعی از حلزون است درازتر از ودع و بزرگتر از آن خفروج خرفه است.

الخاء مع اللام:

◀ خلّ الزّیت

ترشی است که از روغن زیتون و غوره یا از سرکه و روغن بادام و نان فطیر و شکر ترتیب دهند.

خلال ابراهیم: جزر بریست.

خلال‌دان: نوعی از آطریلال است.

نامند و در اکثر مواضع یافت می‌شود و قسم نر او بی گل است و صفصاف اسم خلاف بری است. گلش در دوم سرد و در اول تر و برگش در اول خشک و ثمرش در اول تر و سرد و بیدموله در افعال ضعیفتر از اوست و مفتح سده جگر و ملطف و رافع خفقان و تشنگی و جهت ضعف معده حار و تبهای محرکه و صفراوی و جمیع امراض حاره و رمد و صداع نافع بوده و عرق او الطف از جرم و شکوفه او و خاکستر چوب او جهت نرف الذم و با سرکه جهت ثالیل و نمله و ورم پستان و ورم اعضای ظاهری مفید است و جرم برگ او قابض و رادع و عصاره او مسهل بلغم و صفرا و سودا و مدر بول و جهت سده جگر و یرقان و صلابت سپرز و صرع و منع لرز تبها و اختناق رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب و ادویه سمیه و قطور او در گوش جهت پاک کردن چرک او بسیار مفید است و مضر تهیگاه و مصلح او گلاب و شکر و قدر شربتش بیست درهم است که با شکر بنوشند و طریقی آشامیدن آب او در دستورات مذکور است و صمغ او مقوی باصره و جالی و ثمرش جهت اسهال دموی مجرب است و جلوس در طبیخ برگ و شاخ او جهت رفع فساد اعضاء بغایت مؤثر است.

◀ خلاف بلخی

به فارسی بیدمشک گویند و در شام شاه بید و گل او قبل از برگ به هم می‌رسد، بقدر بلوطی و ملون به زردی و اندک سرخی و سیاهی و سفیدی و بسیار خوشبو است و جالینوس سرد و تر دانسته و جمعی دیگر در اول گرم و مایل به خشکی بیان نموده‌اند و محلل و ملطف و مفتح سده خفیفه دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار و مواد حاره باشد و ملین طبع و عرق او در جمیع افعال قویتر از عرق بید و گلاب و ملین طبع و مقوی دل و معده و معین باه و مقوی احساس و چوب و برگ او در خواص و مصلح و قدر شربت مثل بید است و روغن بید مشک و شکوفه بید سرد و مجفف و مسکن درد حار و مانع صعود بخارات و خوردن او مانع غلیان خون می‌باشد. بسیار گرم و بدلش روغن گل و طریق عمل او مثل روغن بنفشه است و چون با مغز بادام و بنفشه گیرند الطف است و بدل عرق او عرق نیلوفر است.

خلاف بری: بید مطلق معروف است.

◀ خلد

به ضم خاء و فتح لام به فارسی موش کور و در اصفهان دارسنبانک و به دیلمی کابیش گویند. حیوانیست بی چشم و بی دم و بی دست و پا و از موش کوچکتر و سرخ رنگ و ریشه اشجار را می‌خورد و زمینهای نمناک را پیوسته سوراخ می‌کند و گویند چشم او در زیر جلد است و اشیاء را می‌بیند و طیمائاروس گوید که هرگاه در سوراخ مسکن او پیاز و گندنا بگذارند به بوی آن بیرون آید و از سموم قتاله و بغایت گرم و با رطوبت و خون موضع دنباله او جهت خنازیر و بیاض چشم و رفع آثار جلد و جالی دماغ و با روغن گل جهت برص و بهق و قوبا و خنازیر و هرچه از بدن

آفتاب حادث شده باشد و با آرد جو جهت خناق و ورم پستان و بناگوش و با خاکستر گرم جهت غدد و ورم بارد و با حرمل جهت خدر و کزاز و مفاصل و جوشانیده او با گلاب که پارچه را به او تر کرده باشند و بر سر کمد کنند جهت درد سری که از صفرا و خون و بخارات حمام حادث شده باشد مجرب است و پاشیدن سرکه که بر سنگ گرم کرده باشند و به دستور سنگ را بر آن انداخته بخار او جهت درد سر مزمن و نزلات و سرفه مزمن و بواسیر و خوردن انجیر و مویزی که در آن خیسانیده باشند جهت سپرز و مضمضه طبیخ او با زیره و صعتر جهت تسکین درد دندان و قروح لثه مجرب و قطور او جهت کرم گوش و بخور او جهت دوی و طنین و گرانی سامعه و تفتیح سدد خیشوم و بوییدن او جهت سده مصفاه و با گلاب و روغن بادام و روغن گل جهت سرسام و هذیان نافع می‌باشد و چون یک اوقیه پیاز عنصل خشک را ورق کرده و در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و تا یک هفته در آفتاب گذاشته صاف نمایند و هر روز ناشتا دو درهم از آن بنوشند جهت رفع بدبویی دهان که به مشارکت معده باشد مجرب است و در جمیع افعال مثل سرکه عنصل است که در اسقیل مذکور شد و مضر پیران و سوداوی مزاج و قوه باه و صاحبان سرفه تازه و سعال یابس و مضر اعصاب و اعضای عصبانی و رحم ناقهین و مبرودین و صاحبان ریح غلیظه و درد مفاصل و مداومت او مورث استسقاء است در صاحبان ضعف احشاء و شش و مضعف بصر و مورث زردی رخسار و سحج و لاغری بدن بوده و مصلح او شیرینیا و گوشت آب چرب و شراب سرخ غلیظ و در رفع ضرر سرفه شیرینی و روغن بادام و ادویه ضعیف الحاره و در ضعف اعصاب عسل و ادویه حاره و در سحج لعابها و قدر شربتش تا هفت مثقال و بدلش در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیمو است و سرکه طاری و نارجیل مضر عصب نیست.

◀ خلنج

درختی است شبیه به درخت گز و در چین و بلاد روس بسیار بزرگ می‌شود، برگش مثل برگ گز و گلش کوچک و سرخ و زرد و سفید نیز می‌باشد و ثمرش مثل خردل است.

در دوم گرم و خشک و شکوفه آن تندتر و قویتر از سایر اجزای او و شکوفه و برگش به جهت گزیدن هوام و و روغن او که شکوفه را در آن ریخته، سه هفته در آفتاب گذاشته باشند جهت اعیاء و درد مفاصل و نقرس نافع و نشاره چوب او را همین اثر است و یک مثقال از تخم او با عسل حافظ دل است از ضرر سموم و خوردن چیزی در ظروف چوب او مانع خفقان است.

◀ خلاف

شامل بیدمشک و بید بری و بید موله است و از مطلق او بید بری مراد است و گل او که بعد از برگ به هم می‌رسد و رنگش زرد و به قدری خوشبو و ثمرش مثل خوشه که از ساق شاخه‌های او می‌روید و کنب بید

خمیره

به فارسی خمیر ترش و خمیر مایه گویند و آن آرد گندم است که با روغن کنجد و روغن زیتون و شیر و سایر روغن‌ها و ماست از هر یک که باشد سرشته، گذارند تا ترش شود و بدبو شود و قدری از آن داخل خمیر نان می‌کنند تا فطیر نشود و مرکب القوی و در دوم گرم و خشک و بغایت جالی و ملطف و جاذب از عمق بدن و با نمک که زیاد باشد منضج و مفتح دمل و محلل اورام بارده و مسکن درد او و سی مثقال آبی که در او خمیر مایه کم و نمک بقدر چهار مثقال حل نموده باشند و با چهار دانگ طباشیر و مثل طباشیر شکر و یک دانگ زعفران جهت رفع خمار و تشنگی و تب و التهاب مجرب است و چون دو مثقال و نیم سرکه نیز اضافه کنند، جهت اسهال صفراوی و احتراقی و غرغره محلول او در آب با ربع آن روغن بفتنه جهت ورم حلق و ضماد او با حنا و روغن و نمک جهت تحلیل صلابات عظیم مایوسه مجرب است و چون یک جزو آب نعنای و یک جزو خردل ساییده و نصف عشر خردل شب و سه چندان مجموع خمیرمایه اضافه نموده و در ده مثل همه آب بجوشانند تا به نصف رسد، پس صاف نموده با نصف وزن او عسل به قوام آورند جهت تقویت هاضمه به مرتبه‌ای است که صبر نتوان کرد و منقی معده از اخلاط محترقه و رافع بلغم و مبهی است و هرگاه بعد از معاجین باهیة بلافاصله بنوشند، بغایت سریع‌الاثرب است و چون خمیرمایه را کوبیده و با آب انار شیرین و امثال او بسرشد، قائم مقام خمر است و از اسرار مکتومه است و مضر سینۀ غلیل و مصلح او کتیرا و قدر شربت تا هشت مثقال است.

خمر

مراد از او در شرع مایخمرالعقل است یعنی آنچه عقل را بپوشاند و در عرف از مطلق او شراب انگوری مراد است که آب انگور صاف را در خم درون به زفت اندوده کرده، مدتی در آفتاب و بعد از آن در سایه گذارند و غیر انگور را نیبذ نامند و اصناف او به حسب افعال زیاده بر شصت قسم می‌شود و چون خردل داخل کنند بدون جوشانیدن خمر می‌شود و شیرین می‌باشد و با زعفران باعث شدت سرور و تقویت جگر و دل می‌گردد و چون با دانه انگور باشد قابض می‌شود و ریحانی آن است که خم را بعد از اندودن به زفت و یا به قیر یا موم بعود و کشته بخور کنند و با آب انگور و مورد و مصطکی و به شیرین و سیب بقدری اندازند و بعد از آفتاب گذاشتن ظرف آن را در زمین دفن کنند و آنچه بر او شش ماه نگذاشته باشد مستطار نامند و به فارسی دلا گویند و چون آب انگور را بجوشانند تا ربع او بسوزد و در خم کنند او را جمهوری گویند و بی مزه غلیظ را قهوه نامند و او قاطع باه است و شرابی که از یک سال تا دو سال گذشته باشد عتیق گویند.

و او در سوم گرم و در دوم خشک است و قدیم او که زیاده از دو سال تا

چهل سال است پیوسته در سوم و تازه او که مستطار است در دوم گرم و

بروز کند بیعدیل است و قاطع رعاف و سیلان خون هر عضوی و محلل اورام و خون نیز همین آثار دارد و سر او را چون سوخته با زاج سفید در گوش گذارند جهت ازاله بدبویی آن و طلای آن جهت درد سر و بخور او جهت عسر بول و سعوط زهره او با آب بیخ رطبه و قدری زعفران جهت رفع لقوه از مجربات شمرده‌اند و تعلیق لب بالای او جهت تب ربع و صرع و به آسانی جهت بیرون آمدن دندان اطفال استفاده می‌شود. و گویند خوردن دل او اعانت بر اطاعت روحانیات کند و دفع کردن او در آستانه در مانع اثر سحر و انداختن دندان او در میان جماعتی موجب تفرقه ایشان و همچنین در آتش انداختن پیه او همین اثر را دارد.

خلر

به ضمّ خاء و تشدید لام دانه‌ای است شبیه به کرسنه و گیاه او کمتر از زرعی و برگش ریزه و گلش مابین سفید و زردی و غلافش شبیه به غلاف باقلی و سفید و آن پنج قسم است: آنچه از غلاف باقلی کوچکتر و پوست غلیظتر و عریض و بسیار سفید باشد و دانه او بقدر نخود کوچکی و او را جلبان ابيض گویند و دوم مضاعف الغلاف و خشن و دانه او در سفیدی و کوچکی و تدویر کمتر از اول باشد و او را بنقه نامند و مذکور شد. سوم طویل الغلاف قریب به باقلی و سیاه رنگ و دانه او مستدیر و بزرگ و مایل به زردی است و بسیار تلخ و در مصر بسیکه گویند. چهارم دانه او کوچک و پهن و اغبر است و جلبان اسود نامند. پنجم رقیق الغلاف سفید دانه است و او را قصاص گویند.

همه اقسام او در آخر دوم خشک و در اول سوم سرد و طبیخ او با عسل مدرّ بول و حیض و منقی امعاء و محلل اخلاط فاسده و ملین سینه و جهت سرفه و قصبه ریه و درد سینه و رفع فضلات غلیظه و ادرار نمودن شیر و ضماد او جهت تقویت اعضاء و وثی و کلف و با عسل جهت تحلیل اورام و بخور او در موضعی موجب جمعیت مورچه است و مضرّ اعصاب و مولد سودا و نفّاخ و مصلحش شراب‌العسل و قدر شربتش تا ده درهم است و نوع برّی او بغایت غلیظ و مدرّ شیر است.

خلال مکّه: اسم فارسی بستیباج است.

خلرّ برّی: به لغت مصری بسيله نامند.

الحاء مع المیم:

خمسه اغصان: بکمون است.

خمت: گوشت بریان است.

خمان الأرض: نوع صغیر خمان است.

خمافیطوس: کمافیطوس است.

خمتخم: نبات تودریست و به لغت نبطی اسم خبّازيست.

خمالیون: مازریون سیاه است.

خمل: سورنجان است.

خمسه اوراق: پنچنگشت است.

خمیره بنفشه: اسم فارسی بنفشه مرّی است.

خمیر مایه: اسم فارسی خمیره است.

بسیار مخور و رد مکن و فاش مساز

اندک خور و گه گاه خور و پنهان

خور

و سبب مستی متغمر شدن حواس است به بخارات پی در پی که قبل از تحلیل اجزای متصاعده اولی، تصاعد اجزای دیگر شود. لهذا ضعیف الدماغ زود سست می‌گردد و در قوی الدماغ چون تحلیل بخارات بیشتر است و به حد کثرت جمعیت نمی‌رسد دیر مست می‌شود و سبب سرور کثرت روح حیوانی و قوت دل است که سبب اخراج روح تدریجاً به ظاهر باعث سخا و شجاعت و خوبی ادراک می‌گردد و در هر مزاجی خمر محرک خلط غالب و آثار آن خلط است چه کثیف الخلط را باعث ملال و گریه می‌شود و در لطیف الخلط سبب خنده و سرور و صاحبان اخلاط حاره را موجب غضب و اخلاط بارده رطبه را علت سکوت و خوف و چون مراعات استعمال خمر به حسب مقدار و سن و فصل و مکان و دقت کرده شود جهت حفظ صحت و نیکو کردن فکر و رنگ رخسار و تقویت فهم و هاضمه و دل و معده و جگر و نفوذ فرمودن غذا در ماساریقا و فربه کردن بدن و تحلیل فضلات و اخراج کثیف او به اطلاق و لطیف او به ادرار و عرق و اخراج صفرا با بول و عرق و دفع بلغم و سودا و تلین طبع و جهت تقویت حواس و اعضای صلبه و نشاط و فرح و رفع جوع کلی و وحشت و خیالات ناخوش و مالیخولیا و جنون و نیکو کردن اخلاق و رفع بخل و غضب مؤثر و باعث شجاعت و سخاوت است و تریاق اکثر سموم و مفتوح سدد و مقوی باه و مانع پیری و رافع تهنج بدن و رمد بلغمی است و ممزوج قسم سفید او جهت تب دق و ترتیب اعضاء و تب غشی و صرف او جهت تب ربع و بلغمی و رفع ضرر هوای وبایی و در ضمادات جهت تحلیل مواد و نفوذ فرمودن و بدرقه شدن قوت ادویه و خوردن او تا بقدر ربع رطل با آب سیب و گوشت آب بی چربی جهت غشی و بی هوشی مجرب است و منافع جزئی او زیاده از تحدید و هرگاه مراعات شروط و مقدار نشود، مضرّت او به مراتب زیاده از منافع است بالجمله سبب موت فجاءه و خناق و امراض دماغی مثل سکنه و صرع و فالج و جنون و سرسام و رعشه و امثال او و درد چشم و امراض گوش و خیشوم و دهان و دندان و زبان و اسهال دموی و ورم جگر و سپرز و خفقان و ضیق النفس و بطلان باه و اورام خطرناک و آکله و جوششها و فساد هضم و ضعف قوت‌های دماغی و حیوانی و طبیعی و مورث تبهای محرّقه و مرکبه و غشیه و استسقای که علاج پذیر نباشد و مولد سنگ مثانه و گرده و حرقه البول و ضعف اعصاب است و سایر مضرّات او را حدی نیست.

از آن جمله که مضرّت عاجل و سهل العلاج است علت خمار است که با تقلّب نفس و برد اطراف و غثیان و تهوع و اعراض هولناک می‌باشد و مضرّتهای آجل بدنی را اکثراً علاج نمی‌باشد و امراض عقلانی آن غیر متناهی است، از آن جمله تقویت قوای بهیمی است و ضعف قوه نفس ملکی است که امتیاز شرفیت خلق به اوست.

تر و از شش ماه تا یک سال در آخر دوم گرم و مایل به رطوبت است و اولی آن است که بعد از جوشیدن اقلّاً تا سه ماه نگذرد استعمال نکنند و قویتر از این اقسام زرد عتیق گویند و ضعیفترین همه تازه سفید است و رقیق او سریع النفوذ و مفتوح و غلیظ او دیر هضم و کثیرالغذاء و مقوی اعضاء و شیرین او ثقیل و غذائیت او غالب و ترش شیرین او مفسد هضم و مضرّ عصب و مورث توخس و قسم قابض خمر حابس طبع و باعث خشونت سینه و دباغت معده و قوی الخمار و تلخ او جالی و مفتوح و هاضم و مولد سوداست و سرخ خوشبوی او که عبارت از ریحانی است، معتدل و بهتر از سایر و مصلح است و بدبوی او مصلح و مورث امراض مهلکه و مشمش او که در آفتاب رسانیده باشند و بعد از جوشیدن به سایه نبرده سریع الانحدار و با تغریح بسیار و مولد تبهای حاره و امراض حاره و مطبوخ او که جمهوری باشد، قلیل و مسخن و منضج و مقوی عصب و مصلح است و مدفون او که خم را در زمین دفن کرده باشند و اصلاً در آفتاب نگذاشته باشند، غلیظ و دیر هضم و متعفن و مولد تبهای مزمنه است و شراب کهنه صرف، موذی اعصاب و مورث سحج است و ممزوج به اعتدال، مصلح حال بدن و ممزوج به آب گشنیز باعث سستی اعضاء و استسقاء و ثقیل او دیر هضم و خفیف او سریع النفوذ و قدیم او مضرّ حواس و اعصاب و تازه او نفاخ و دیر هضم و مورث امراض بلغمی و شراب تازه تیره، مولد سنگ مثانه و مسدد و صاف او مفتوح و مدرّ است و بهترین شراب مابین سال و دو سال که معتدل القوام و مایل به خنکی و خوشبو است که در رنگ مابین سرخی و زردی باشد و در تلخی و شیرینی متوسط و کام را به هم نیاورد و در قدر استعمال او اختلاف بسیار است و تا شصت درهم تجویز نموده‌اند و جالینوس و شیخ الریسی اختلاف مقدار را به حسب مزجه واگذاشته‌اند و در محرورالمزاج قدری که بدرقه طعام شود و رفع تشنگی کند و به حد سرور و نشاط مفرط نرسد و از قسم سفید رقیق و زرد و سرخ و ممزوج باشد و در معتدل المزاج و مبرودین بقدر نهایت سرور از قسم غیر ممزوج باشد و در قوی الابدان و صاحبان خلط غلیظ قدری که از حد طرب به ثقل حواس و جواب رسد و مراعات اوقات هم از لوازم است، باید در تشنگی مفرط و گرسنگی بسیار و بعد از تعب و حرکات قویه و در سیری مفرط و در هوای بسیار گرم و وسط روزهای تابستان استعمال نمایند و به حد سستی مفرط نرسد مگر در ماه یک دفعه که باعث استراحت ارواح و قوی گردد و اکثر فرموده‌اند که اگر هر روز استعمال نمایند و بعد از پانزده روز یا یک هفته بیاشامند اولی است و به دستور شرط است که در مکان استعمال او عطریات و نغمات و آب روان و اسباب سرور و بهجت و مشاغل مرغوبه و رفقای عاقل و فهمیده و صاحبان عقل حمیده باشند و خیام مجمل شروط را در این رباعی درج داده است:

نظم:

گر باده خوری تو با خردمندان خور

پس با صنم لاله رخ خندان خور

◀ خمان

الخاء مع النون:

◀ خندریلی

به لغت نبطی اسم نباتیست شبیه به کاسنی بری و ساق و بیخ او باریکتر از آن و گلش زرد و مایل به سرخی و بر شاخه‌های او صمغی متکون می‌شود مثل مصطکی و بقدر باقلی و بسیار چسبنده و قوت او تا یک سال باقیست و صمغ او تا هفت سال و نبات او بغایت مجفّف و خوردن دو مثقال او با شراب و به دستور ضماد او جهت گزیدن افعی و آب او که با شراب طیبخ دهند، جهت قطع اسهال و طلای آب برگ او جهت قلع بواسیر نافع و چون مجموع گیاه را با بیخ او کوبیده با عسل قرص سازند و با آب بوره ارمنی طلا کنند جهت بهق مؤثر است و صمغ او در سوم گرم و خشک و مفتّح سدد و مفتّت حصاه و محلّل ریاح و جهت الزاق شعر منقلب چشم و بردن گوشت زیاد جراحات و فرزجه او با مرصاف که لته را به او آلوده باشند و بقدر زیتونی حمول نمایند جهت گشودن حیض و اسقاط جنین بغایت مؤثر است و اکتحال او جهت سبل و بیخ او جهت گزیدن عقرب نافع و مورث سحج و قرحه و مصلح او نشاسته و قدر شربتیش تا یک دانگ است.

◀ خندروس

به فارسی ذرت مکّه گویند و حنطه رومیّه نامند و در تنکابن گندم مکّه خوانند. نباتش شبیه به نی و ثمرش در برگها پیچیده شبیه به خیار و دانه‌های او متصل به هم و زرد و سرخ و سفید می‌باشد و مایل به حرارت و در دوم خشک و محلّل بلغم و خون جامد و قابض طبع و ثقیل و نفّاح و غذاییت او غالب بوده و ضماد پخته او در سرکه جهت جرب متقرّح و تشقّق و تقشّر ناخن و طلای ممضوع او جهت نواصیر چشم و گزیدن جانوران و حقه طیبخ او جهت قرحه امعاء که با حرارت باشد و تغذیه به آن جهت سل و اسهال نافع بوده و بدلش ذرت است.

◀ خنشی

به تشدید نون به لغت سریانی گیاهی است شبیه به اشراس که به فارسی سریش نامند و ظاهراً نوعی از آن باشد. برگش شبیه به کراث و از آن لطیفتر و ساقش قریب به زرعی و نرم و بر سر او گل سفیدی شبیه به بلوط و بیخش مستدیر مثل بیخ سوسن آزاد و از آن بزرگتر و تخم او در قبه‌ای مثل تخم پیاز است.

در آخر دوم گرم و خشک و قوتش تا ده سال باقیست. مسخّن و تند و با قوه مجفّفه و محلّله و ملطّف و جابر کسور و مقوی باه و محلّل ریاح و اورام اثیین و مفتّت حصاه و رافع قروح باطنی و یک درهم او مدرّ بول و حیض و دو درهم او جهت درد پهلو و سرفه و سستی عضل نافع و ثمر و گل او ملین طبع و با شراب جهت گزیدن عقرب و خوردن تازه ساق او جهت یرقان خصوصاً چون با سرکه و روغن زیتون پخته باشند و آب او را

لغت نبطی است و به یونانی اقطی نامند. نباتیست که صغیر و کبیر می‌باشد، کبیر او شبیه به درخت و شاخه‌های او مایل به سفیدی شبیه به نی و مستدیر و برگش مثل برگ گردکان و از آن کوچکتر و ثقیل‌الرأیحه و در هر شاخی از سه عدد تا پنج عدد و بر هر شاخی قبه و گلش سفید و ثمرش شبیه به حبه‌الخضراء و بنفش مایل به سیاهی و در شکل مانند خوشه و در بوی شبیه به شراب می‌باشد. محلّل و بسیار مجفّف و مستعمل از او برگ تازه او و در التیام جراحات متداول است و خمان صغیر شبیه به گیاه و ساقش مربع و پر گره و برگش شبیه به برگ بادام، مشرفّ الأطراف و از هر گرهی ثمری ظاهر و ثقیل‌الرأیحه و قبه سر او شبیه به خمان کبیر و تخمش مثل خردل و بیخش دراز و به ستبری انگشتی تیره رنگ و سرخ و از مطلق خمان نوع صغیر مراد است و مستعمل بیخ اوست. در دوم خشک و سردی در او غالب و با اندک گرمی و رادع و مسهل اخلاط لزجه و بسیار مجفّف و با قوه محلّله بوده و آب طیبخ برگ و ساق او مسهل بلغم و مرّه الصفرا و آب افشوده او و مطبوخ بیخ او و به دستور دو مثقال از ساییده او جهت شکستگی اعضاء و از جا بیرون رفتن استخوان و افتادن به شدت، بغایت مؤثر و طیبخ بیخ او با شراب جهت استسقاء و گزیدن افعی و وجع مفاصل و رفع سده و حمول او جهت درد رحم و امراض مقعد و نواصیر و مضمضه او جهت کرم دندان و سعوط او سه روز رافع حمرة چشم و جلوس در طیبخ او جهت صلابت رحم و انضمام فم او و ضماد برگش جهت نواصیر و با آرد جو جهت ورم حار و سوختگی آتش و گزیدن سگ دیوانه و با پیه به جهت نقرس و خوردن ثمر او جهت صلابت رحم و طلای پخته او جهت سیاه کردن موی و منع ریختن او و مضرّ ریه و مصلح او عسل و شربتیش تا دو درهم است و مؤلف اختیارات بدیعی درخت بل هندی دانسته و فیه مافیّه

◀ خمهان

لغت فارسی است و خماهن نیز گویند. از احجار است و نر و ماده می‌باشد. حدید صینی جنس نر و حجرالجمار قسم ماده اوست. مایل به برودت و در دوم خشکند و نر او صلب و تیره رنگ و سیاهی او غالب و چون بسایند محلول و محکوک او زرد رنگ و شبیه به رنگ زرنیخ می‌باشد و در دست کردن انگشتر او مقوی دل و رافع وحشت تاریکی مکانها و به تیرگی شب و نگاه کردن او جهت حفظ صحّت چشم مؤثر است و ماده او سردتر از حدید صینی و رنگ ساییده او بسیار سرخ و مایل به سیاهی و یک مثقال و نیم از ساییده او جهت رفع خمار مجرب بوده و باعث تبرید و تقریق مخمور است و هر دو قسم جهت غلل صفراوی و دموی و ورم چشم و تقویت عضو به حدی که از ریختن مواد متأثر نشود و دو درهم از ساییده او جهت رفع درد شکم که از دوی مسهل حادث شده باشد بغایت مفید و مسلد و مصلحش عسل است.

ارمنی و لاجورد مکد نیم مثقال، زعفران و مشک و لاجورد را در گلاب و آب به شیرین که از هر یک چهل و پنج مثقال باشد حل کنند و ادویه دیگر را کوبیده در لتهای بسته در هزار و سیصد و پنجاه مثقال شراب سرخ صاف بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف کرده با گلاب و آب میوهها بیامیزند و نهصد و پنجاه مثقال عسل صاف را بر آتش نرمی گذاشته، شراب جوشانیده مذکور را با آنها چند جوش نرمی داده استعمال نمایند و هرگاه تریاقیت عظیم مطلب باشد قدری پادزهر بعد از سرد شدن آن در آن حل کنند.

خنزیر

به فارسی خوک گویند. از ارسطو منقول است که اکثر او را در استخوان مغز نمی باشد و بعضی زهره ندارند و گوشت او در اوّل دوم گرم و در سوم تر و شیرین و در طعم گویند فرقی از گوشت انسان ندارد و قبل از ظهور اسلام جمعی گوشت مقتولان را به جای گوشت خوک می فروختند و او موافقترین لحوم است به مزاج انسان و همه او بعد از انضمام جزو بدن می شود و مفتّح سدد و مسمن و اکل او مورت حرص شدید و فساد عقل و زایل شدن مروّت و غیرت است و قدمای مجرب بیان نموده اند و سبب صداع مزمن و داءالفیل و مفاصل و مفسد معده و مصلحش خمر و کعب سوخته او بقدر دو مثقال با شراب جهت گزیدن هوام و طلا کردن او با عسل جهت برص مجرب دانسته اند و یک مثقال از او که در احراق به حد سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل نفخ امعاء و مغص قدیم و بول خوک وحشی جهت سنگ مثانه و در سایر افعال مثل بول گاو نر است و سرگین خشک او با آب و شراب جهت نفث اللّم سینه و رفع درد پهلو و با سرکه جهت وهن عضل و با روغن گل جهت التوای عصب و زهره او جهت قروح و قطع بواسیر و با عسل و فلفل جهت رویانیدن موی سر اقرع و حقنه کردن با پیّه او جهت سحج امعاء و ضماد او جهت درد رحم و مقعد و سوختگی آتش و سرما و برف و پیّه کهنه او که مدتی بر او گذاشته باشد ملین و مسخّن و مغسول او با شراب جهت اورام حاره و شوصه نافع است

و از جالینوس منقول است که پیّه بی نمک او با مومیایی رفع کری سامعه می کند و اگر چه مادرزاد باشد و خون او در جمیع افعال مثل خون انسان و طلای او جهت ورم پستان و شیر منقعد او و تحلیل اورام بالخاصیه مفید است و از مهریارس منقول است که ذرور استخوان سوخته او رفع بواسیر می کند و آشامیدن سمّ سوخته او قاطع سلسالبول است و موی سوخته او که با زفت احراق یافته باشد با روغن گل جهت تجفیف قروح مرفوع العلاج است.

خنزیرالبحر: دلفین است.

خندریس: خمر است.

خنف: سداب است.

خنک: اسم فارسی لسان الحمل است.

خنی: به کسر نون اسم فارسی حنا است.

با سفیداب و سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با گوگرد جهت قوبا و با آرد ترمس جهت خارش بدن و بیخ او در افعال قویتر و سه درهم او جهت گزیدن هوام و ضماد و مطبوخ او با درد شراب جهت قروح خبیثه و ورم پستان و خصیه و جراحات چرک دار و دمل و طلای او جهت قوبا و داءالثعلب و با عسل جهت استسقاء و بهق سفید و سوخته او با روغنها جهت رویانیدن موی و اکتحال او جهت بیاض چشم و مطبوخ آب بیخ او با شراب و مرّ و زعفران جهت رطوبات چشم و سلاق و سوزش پلک و قطور آب بیخ او به تنهایی و با کندر و عسل و شراب و مرّ جهت چرک گوش و چکانیدن مطبوخ او در روغن زیتون در گوش مخالف دردناک جهت تسکین الم گوش غلیل مؤثر و شقاقی که از سرما به هم رسیده باشد و سوختگی آتش و ثقل سامعه و طلای او با سرکه بر انگشت ابهام طرف موافق دندان دردناک بالخاصیه مسکن درد اوست و مضرّ کلیه و مصلح او مصطکی و شربتیش تا سه درهم و بدلش در باه شقاق و در سموم اسقیل است.

خنفساء

به فارسی جعل پردار نامند و بی پر و بزرگ برّی و کوچک اهلی می باشد و پردار قویتر می باشد.

گرم و خشک و محلّ و تند و آب منقوع او بقدر یک شب مسهل قوی اخلاط معدی و کبدی و معایی و جهت استسقاء مجرب دانسته اند و بستن شکافته او بر موضع عقرب گزیده رافع سمّیت اوست و ضماد او رافع قروح ساق و روغن زیتون که در او جوشانیده باشند جهت تسکین درد گوش سریع الأثر است و محلّ خنّاق و بواسیر و کوبیده او با آب جهت قطع نایل و اکتحال رطوبت او که از قطع دنباله او ظاهر شود، جهت تقویت بصر و رفع غشاوه نافع و گذاشتن سرهای جعل در موضعی باعث جمعیت کبوتران و گویند حبس کردن هفت عدد او در زیر طاس سرخ مس موجب باریدن باران و ظهور برودت هواست و چون در جوف نی گذاشته بر ران زن ببندند، رافع عسر ولادت است و بولس گوید جرم مسحوق جعلی که در تنور خبازی به هم رسد جهت درد چشم مجرب است.

خندیقون

شرابی است که از خمر و ادویه ترتیب دهند و از مخترعات حکمای فرس است و قوتش تا هفت سال باقی است. در دوم گرم و در آخر او خشک و مولّد خون صالح و مقوی هاضمه و مفتّح سده جگر و سپرز و جهت تب ربع و تسمین بدن و امراض مزمنه نافع است.

و قدر شربتیش یک مثقال است و بهترین نسخه هایی که در منهاج و غیره مذکور است این است که زنجبیل، قرنفل و هیل مکد دو مثقال و نیم، زعفران، فلفل سیاه، مشک، دارچینی، عود، قسط شیرین و مصطکی مکد یک مثقال و دانگی، انیسون، نانخواه و حبّ الغار مکد چهار مثقال، حجر

خنیس: به لغت دیلمی حشیشة العلق است.

الخاء مع الواو:

خولنجان

بیخی است سرخ تیره و پرگروه و تند طعم و لذیذ و با اندک عطریت و از هند و روم خیزد و گویند از آشیان باز و سواحل دریا برمی‌دارند و نبات او معلوم نیست و مؤلف تذکره گویند نبات او بقدر زرعی و برگش مثل برگ قرفه و گلش ذهبی است و غلیظ پر گره را خولنجان قصبی نامند و بی گره را که باریک و صلب است عقاری و قسم اخیر بهتر است و قوتش تا هفت سال باقی می‌ماند.

در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و احشاء و هاضمه و باه و ماسک بول و بغایت کاسر ریاح و جهت قولنج و آروغ ترش و برودت و درد کمر و تقویت اعضای باطنی و رفع بدبویی دهان و خنازیر و سرطان و دردهای بارده بلغمی نافع و نگاهداشتن اندک زمانی در دهان موجب نعوظ شده و یک درهم ساییده آن با یک اوقیه شیر گوسفند ناشنا بنوشند در تحریک باه مجرب است و مضر دل و حجاب سینه و مصلح محرومین و مصلحش صندل و طباشیر و گوشت آب مرغ فربه و انیسون و حابس بول و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا یک مثقال و نیم و بدلش دارچینی و کبابه است.

خوخ

به فارسی شفتالو نامند. آنچه گوشت او از دانه جدا شود هلو گویند و غیر آن را کاردی و بهترین او هلو است. در اول سرد و در دوم تر و ملین و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و بخارات حارّه یابسه و جهت تبهای صفراوی خالص و دموی و رفع بدبویی دهان و خشکی دماغ و مرطب مزاج سوداوی که از احتراق اخلاط باشد و در امزجه حارّه معین باه و مشهی طعام و آب او نیم رطل را شب گذاشته تا صاف شده باشد و با شکر و ترنجبین و امثال او مسهل صفرا و جهت رفع اخلاط سوخته نافع و مضر مرطوبین و اعصاب و سریع التّعفن و مورث تبهای مزمنه اگر چه بعد از یک ماه و دو ماه باشد و مصلح او عسل و مرئای زنجبیل و قسم کاردی او غلیظ تر و دیر هضم و با قوه قابضه و نفاخ و مورث قولنج و به دستور خام و تلخ او همین آثار دارد و خشک کرده او قابض و بغایت دیر هضم و بعد از هضم کثیرالغذاء و مانع سیلان فضول به معده و دو اوقیه آب برگ شفتالو و شکوفه او با شکر جهت کشتن کرم معده و حبّ القرع بسیار مؤثر است و طلای او بر ناف رافع کرم شکم و بر بدن طلا نمودن تازه و خشک او جهت رفع بدبویی نوره و ضماد شکوفه او با آب کرنب جهت قطع ثالیل نافع و ابن رضوان تصریح نموده که یک دانگ شکوفه او اسقاط جنین زنده می‌کند و روغن دانه او جهت درد گوش و کری و تفتیح سده او و درد بواسیر و خاییدن مغز او جهت رفع کندی دندان و یک درهم از استخوان دانه او جهت اسهال مجرب است.

خوص

اسم عربی برگ درخت خرما است و برگ درخت مقل و نارگیل و امثال او را که دراز و باریک باشد شامل است.

خولان: به لغت مصر اسم حضض هندیست.

خواتم الملک: طین مختوم است.

خوخ اقرع: شفتالوی کاردی است و گویند اسم سازج هندیست.

خوصی: بردیست.

خویج: به عربی نوعی از حرشف است.

خون سیاوشان: اسم فارسی دم الاخوین است.

خوک: اسم فارسی خنزیر است.

خوکره: به لغت اصفهان زبذب است.

خوب کلا: اسم هندی خبه است.

الخاء مع الیاء:

خیارشنبیر

معرّب از خیارچنبیر فارسی است و به هندی بکیر نامند. ثمر درختی است بقدر درخت گردکان و برگش کوچک و اطراف برگ تند و گلش زرد و بقدر یاسمنی و مایل به سفیدی و ثمرش دراز و باریک قریب به زرعی و در جوف آن پرده های خشبی و بر آن رطوبت سیاه و پرده‌های او را فلوس و رطوبت او را عسل خیارشنبیر نامند و مستعمل عسل او است و شیرین بدمزه می‌باشد.

در اول گرم و تر و محلّل و ملین و با ادویه مناسب هر خلطی مسهل آن و مسکن حدّت خون و منقّی عصب و ملین سینه و موافق زنان حامله و مسهل به رفق و بطی العمل و جهت تحلیل اورام ظاهری و باطنی نافع و با تمر هندی مسهل صفرای سوخته و با تربد مسهل بلغم و با بسفایج و آب کاسنی و آب برگ بید و آب شاهتره مسهل سودا بوده و جهت تفتیح سده جگر و درد آن و یرقان و تبهای حارّه و رفع سده امعاء و زحیر و مغص مفید است و غرغره او با آب گشنیز رادع خنّاق صعب و محلّل او و با آب انجیر و شیر، مفسّر و محلّل او در انتها و طلای او جهت درد مفاصل و نقرس و تلبین صلابات نافع و مضرّ معده و منقّی و مصلح او مصطکی و انیسون و مورث سحج به سبب چسبیدن او به امعاء و مصلح او روغن بادام است.

و قدر شربتش از پنج مثقال تا بیست مثقال و بدلش سه وزن او مویز بی دانه و نیم وزن او ترنجبین است و جوشانیدن عسل او باعث رفع قوت او و شدت التزاق و برودت می‌شود و استعمال تازه او که یک سال نگذشته باشد مورث بول‌الدم است و دانه او از پنج عدد تا هفت عدد که کوبیده باشند، مقی خوبی است و خوردن مسحوق پوست سیاه او با زعفران و شکر و گلاب جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب دانستند.

❖ خیری

اسم یونانی گل شب بوی فارسی است، چه بوی او در شب بیشتر ظاهر می‌شود و در عراق عرب منشور نامند. از جمله گلهای خوشبو است و سفید و زرد و سرخ و بنفش می‌باشد و از مطلق او مراد قسم زرد است و مراد از بری او قسم سرخ و او غیر خزامی است، چنانکه گذشت. مجموع او در دوم گرم و خشک و محلل و مدرّ و جالی و ملطف و جذاب از عمق بدن و مسکن فواق و سه درهم از آب او و به دستور از ساییده او مدرّ حیض و مخرج جنین مرده و مشیمه و مفسد جنین زنده و تخم و بیخ و جلوس در طبیخ او و حمل او همین اثر دارد و اکتحال او جهت بیاض چشم و طلای بیخ او با سرکه جهت صلابت سپرز و چون داخل مراهم کنند، جهت ورم صلب مفاصل و رحم و گشودن حیض و با موم روغن جهت شقاق مقعد و انگشتان و بوییدن او محلل فضول دماغ و ریاح غلیظه و ضماد مطبوخ بیخ او جهت درد دندان بارد نافع و مصدع و مصلحش روغن گل سرخ و سرکه است و روغن او که به طریق روغن گل گیرند گرم و بغایت محلل و شرباً و حمولاً مدرّ حیض و مخرج جنین و طلای او جهت ورم رحم و مفاصل و تقویت موی و با عاقرقرحا و تخم انجره چون بر کمر طلا کنند، جهت تقویت باه و سعوط آن مفتّح سده دماغی و قدر شربتیش تا چهار درهم است.

❖ خیری ختایی

نوع سیاه خیری است و به اعتدال اقرب است و در مداوا اکثر مستعمل است.

❖ خیزران

به فارسی خیزران نامند و آن نباتی است شبیه به ریسمان به ستبری انگشتی و بسیار نرم و بی برگ و بی ثمر و از آن کرسی و ظروف می‌سازند. در دوم گرم و خشک و آشامیدن ساییده او جهت قطع نرف اللّم و طلای او رادع و محلل اورام است و چون در میان جامه گذارند، ارضه ضرر نمی‌رساند.

خیزران بلدی: اسم مورد بریست.

خیل: فرس است.

خیطه: به کسر خاء نغامه است.

خیری بری: قسم سرخ خیریست و گویند خزامی نوع بری اوست.

خیروع: خبّازی است.

خیربوا: قاقله صغار است.

خنیفوخ: حبّ القطن است.

خیار: اسم فارسی قنّ است.

خیارزه: اسم فارسی قنّ است.

خیار کبر: اسم فارسی ثمره الکبر است.

خیار دشتی: اسم قنّ الحمار است.

خیارچنبر: اسم فارسی خیارشنبر است.

حرف الدال مع الألف:

❖ دار صینی

به فارسی دارچینی و به یونانی افیتمونا و به سریانی مرسلون نامند. پوست شاخ درخت هندی است شبیه به درخت انار و برگش مثل برگ گردکان و از آن باریکتر و بی گل و بی تخم و بهترین او ستبر و خوشبوی تند مایل به تیرگی است که با قبض و شیرینی مایل به تلخی باشد.

در آخر دوم گرم و خشک و قوتش تا پانزده سال باقی است و بغایت لطیف و مدرّ بول و حیض و مسقط جنین و محلل ریاح و موادّ بارده و مفتّح و ملین و منضج و مفرّح و مصلح عفونت اخلاط باصره و جهت نزلات و سرفه رطوبی و سوءالتقنیه و استسقاء و وحشت و خفقان و وسواس و جنون و تقویت هاضمه اعضاء رئیسه و سده جگر و سپرز و فوهات عروق و درد گرده و عسر بول و بدبویی دهان و تقویت باه و تجفیف رطوبات دماغی و تصفیه صوت که از بلغم غلیظ باشد و رفع رطوبات لزجه قصبه ریه و حنجره و اقسام فتق و عفونت زخمها و امراض بارده دماغی و عصبانی و مطبوخ او با مصطکی جهت فواق مجرب است و اکتحال او جهت قوه باصره و رسانیدن اثر ادویه به طبقات چشم و طلای مملو او بر حشفه جهت التذّاج جماع و ضماد او جهت اختلاج آن نافع است و مصدع محرورین و مضرّ مثانه و مصلح او کتیرا و اسارون و قدر شربتیش از دو مثقال تا پنج مثقال و بدلش در تحلیل و تلطیف و تقویت اعضاء مثل وزن او ابهل و کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه و در باه خولنجان است و روغن او که هر سیصد مثقال روغن زیتون یا روغن کنجد با پنجاه مثقال دارچینی کوفته، اقلّاً یک هفته گذاشته و مکرّر برهم زده صاف نموده باشد، در جمیع افعال مثل او و جهت رعشه و فالج و گزیدن عقرب و رتیلا و رفع قشعریره تبهای دایره نافع و قدر شربتیش تا دو مثقال است و عرق دارچینی سریع‌الاثّرتر از جرم او است و جهت یرقان و ریاح رحم و مقعد و قطور او جهت گرانی سامعه بسیار مؤثر است.

❖ دار شیشعان

اسم فارسی است و قندول و عودالبرق نامند، چه هرگاه برق و قوس قزح به او رسد خوشبوتر از عود هندی می‌شود و مراد از او پوست ستبر مایل به سرخی و سرخ خوشبو و آن شاخه‌های درختی است خاردار و کوتاه و گلش زرد و خوشبو و تند و قسم سفید او بی بو و ضعیف است.

در دوم گرم و خشک و با قوه بارده و قابضه و تند طعم و با تلخی و قوتش ساقط نمی‌شود و محلل نفخ و مجفّف رطوبات غلیظه و مقوی مثانه و اعصاب و معین اخراج جنین و مفتّح سدد و مقوی جمیع اعضاء و مسقط بواسیر و مانع نزلات و رافع درد سر بارد و درد سینه است و با

در آخر دوم گرم و خشک و مسخن احشاء و محلل مواد بارده و مفتح سده جگر و هاضم طعام و محرک باه و مدرک بول و حیض و مسقط جنین است و جهت خوشبو کردن دهان و رحم و رفع قی و تقویت معده و تحلیل ریاح و گزیدن عقرب و رتیلا نافع و اکتحال او که در جگر بز گذاشته کباب کرده باشند، جهت شبکوری و ظلمت بصر مفید است. و قدر شربتیش تا یک مثقال و مصدع و مصلح او صمغ عربی و صندل و گلاب و بدلش فلفل سفید است و گویند به وزن او زنجبیل و زرنباد است بالسویه.

◀ دانیج ابروج

در اصفهان انچکک نامند. دانه امروود جنگلی است و مایل به مثلثی و سیاه و مغزش سفید و شیرین و برشته او را تنقل می‌نمایند. در اوّل گرم و در رطوبت معتدل و برشته او مایل به خشکی و مبهی و مدرک بول و مسمن بدن و غذاییت در او غالب و موافق سینه و حنجره و اعصاب متشنجه و اکثار او مفسد معده و مصلحش شیرینیاها است.

◀ دانک

امین اللؤلؤه گوید تخمیسست شبیه به تودری سرخ و از آن ریزه تر و گیاه او بقدر شبری و در کوههای طبرستان و نواحی او یافت می‌شود. گرم و تر و جهت علل بلغمی و سوداوی نافع و چون پنجاه درهم او را تا صد درهم با دو چندان آرد گندم و قدری روغن نانها ترتیب داده تناول نمایند در تسمین بدن بیعدیل است و فرزجه او در اعانت حمل مجرب و منخرج جنین است.

- دانیج البر: حب راسن جبلی است.
- دارمک و دارما: نوع سفید اشموسا است.
- دار رومی: سولان است.
- داربرنیا: بقم است.
- دابوقه: بطیخ هندیسست.
- داریکه: به لغت شامی بسباسه است و گویند طالبیسفرم است.
- دارواش: اسم دیلمی عنم است.
- دارحج: به لغت دیلمی اسم ایدمامیر است.
- داردان: به یونانی آزاد درخت است.
- دارفیل: اسم فارسی قرصنه است.
- دارتو: اسم فارسی طرطیر است.
- دانه مویز: اسم فارسی عجم الزبیب است.
- داراشکنه: اسم فارسی سلیمانی است.
- دارکو: اسم سودانیا است.
- داک: اسم هندی عنب است.
- دانیا: اسم هندی کزبره است.
- دارجماز: به لغت تنکابن بسفایج است.

دارچینی جهت سعال رطوبی و شرب آب مطبوخ یک درهم او با شکر رافع درد معده بارده مایوس‌العلاج و مجرب است و طلای او جهت قروح متعنه و خبیثه و ساعیه و قلاع و مضمضه طبیح او جهت حفظ صحت دندان و با شراب جهت قروح خبیثه دهان نافع است و سنون او جهت تعفن لثه بسیار مؤثر و بالخاصیه جهت قروح عجاز که مابین خصیه و مقعد است نافع و گذاشتن او با فنیله در بینی جهت بدبویی دهان و بواسیرالأنف و خوردن طبیح او قایض طبع و قاطع نزفالدّم و نفت آن و رافع سستی اعصاب و تعفن اخلاط و قدر شربتیش تا دو درهم و مضر سپرز و مصلح او دوقو و مصطکی و بدلش به وزنش اسارون و دو ثلث او زراوند مدرج و نصف او درونج است.

و امین اللؤلؤه بیان نموده که حمل او باعث حمل زنان عاقر و مجرب است و از خواص اوست که چون شاخ او را با کندر بخور نموده و در لثه بسته و در شب چهاردهم ماه قمری در تحت جامه خواب بگذارند، در خواب شخصی را بیند که از جانب او جواب گوید و روغن شکوفه او که نورالقندول باشد به طریق روغن گل یا بنفشه بادام که به جای بادام کنجد مقشر باشد گیرند، بسیار خوشبو و در آخر دوم گرم و خشک و خوردن نیم اوقیه او با شراب زردک یا میبه مقوی فم معده و حفته او با ادویه حابسه جهت اسهال رطوبی و طلای او جهت نقرس و فالج و امراض دماغی و عصبانی بارده و تقویت باه و نعوظ و در تحلیل ورم صلب و تفتیح سده دماغی و شقیقه و تحلیل ریاح و تقویت پرده‌های دماغی نافع است.

◀ دازی

به لغت فارسی قسمی از هیوفاریقون است و مراد از مطلق او دازی فارسیت و او دانه ایست مثل جو، درازتر و باریکتر از آن و طعمش تلخ و تیره رنگ و از جبال فارس خیزد و نبات او زیاده از شبری و سرخ است و در اوّل گرم و در دوم خشک و قوتش تا چهار سال باقی است و با قوه تریاقیه و قابضه و مسکن و ملین صلابات و جهت درد مقعد و استرخای او و بواسیر و اسهال و رفع سموم و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و درد رحم و لعوق او با غسل جهت رفع کرم معده و سیلان آب دهان و جلوس در طبیح او جهت خروج مقعد و محلل او و بروز رحم و با روغن زیتون جهت بواسیر نافع و مورث سدد و دوار و اکثار او کشنده و مصلحش خمیره بنفشه و مضر مئانه و مصلحش انیسون و قدر شربتیش تا دو درهم و بدلش نصف او بادام و دو ثلث او ابهل است.

دازی رومی: قسمی از هیوفاریقون است و نارقیصر عبارت از اوست.

◀ دارفلفل

به فارسی فلفل دراز گویند و آن بار درختیست مثل درخت توت و ثمرش مثل لوبیا و در غلاف او دارفلفل می‌باشد و بعضی گویند شکوفه درخت فلفل است و قوتش تا سه سال باقی می‌ماند.

محرورین و مصلحش بقول بارده و قدر شربتیش از تخم و برگ او تا سه درهم است.

دبیس

به فارسی دوشاب گویند و شامل دوشاب انگوری و خرمایی است و مراد از مطلق او شبیره خرما و رطب است که طبخ یافته باشد و غیر مطبوخ را سیلان نامند و دوشاب انگوری مسمی به میفختج است و خرمایی در دوم گرم و در اول خشک و ملین طبع و کثیرالغذا و موافق بارد المزاج و بلغمی و جهت سرفه و فالج و درد مفاصل و طلای او به تنهایی و با قسط و نمک جهت کلف و با شونیز جهت جمود اعضاء از سرما نافع است و مولد سودا و محرق آن و مصلحش سرکه و بادام و خشخاش و ترشیهاست و دوشاب انگوری که از جوشانیدن آب او به ربع رسد و با گل دوشاب جوشیده باشد و شیرین گشته موسوم به دوشاب است و هرگاه بی گل جوشانیده باشند موسوم به مطبوخ و رب العنب و با اندک ترشی می باشد و مذکور خواهد شد.

و دوشاب انگوری در آخر اول تر و در دوم گرم و مولد خون صالح و مسمن و مفتح و مداومت او با شیر تازه و اندک بادام جهت هزال مفرط و خفقان و ضعف احشاء عجیب الأثر است و با اندک سرکه جهت یرقان و سپرز نافع و با اندک زعفران جهت رفع هم و غم و غضب شدید و با سداب جهت صرع مجرب دانسته اند و با افیتیمون جهت وحشت و جنون و با مغز قرطم جهت رفع شری در همان روز و با انجیر و حله جهت سعال مزمن و درد سینه و با ماءالشعیر جهت تقویت حصاه مجرب است و مدر بول و شیخ الرییس "قانس سره" فرموده که با آب سیب و قدری برگ ریحان و اندکی حرمل در جمیع افعال قائم مقام خمر است سوای اسکار و ضماد مطبوخ او با خطمی جهت تحلیل اورام و گشودن دمل نافع است.

و قدر شربتیش از ده مثقال تا بیست مثقال است و اکتار او محرق خون و مصراع و مصلحش تخم ریحان و خشخاش است.

دب

به فارسی خرس و به ترکی ابو نامند. از سایر حیوانات محیل تر و شدید القوه و کثیرالخوف و در دوم گرم و در سوم رطب و مسن او یابس المزاج و جوان او شدید اللزوجت است و لهذا بیجه او را اولاً صورتی معلوم نیست چون مکرر بلیسد صورت او از لزوجات بیرون آمده ظاهر می گردد و حافظ را اعتقاد آنکه عذیم الصورت متولد می شود و این محض اشتباه است. زهره او مفتح قوی و آشامیدن یک دانگ او با سکنجبین و عسل و فلفل جهت درد جگر بارد و استسقای لحمی و زقی و مصروع و نیم مثقال او جهت قولنج دواب بغایت نافع است و طلای او تا پنج مرتبه با عسل و فلفل جهت قروح آکله و حزاز و رویانیدن موی مجرب و اکتحال او با عسل و آب رازیانه جهت قوت باصره و رفع بیاض و رویانیدن مژه و

دارو: اسم ترکی جاورس است.

دام عنکبوت: ابرکاتاب است.

دانقوز: اسم ترکی خنزیر است.

دارهله: اسم هندی عروق الصبغین است.

داک کاوتاپانی: اسم هندی مثلث است.

الدال مع الباء:

دبق

به فارسی مویزک عسلی و کشمش کاولیان نامند و آن دانه ایست از نخود کوچکتر و سبز مایل به سیاهی و در جوف او رطوبت چسبنده و دانه های او بقدر خشخاش و گیاه او از درخت امرو و غیر آن متکون می شود و چندین شاخ از یک مکان می روید و برگش شبیه به برگ مورد و لطیف و سبز نیم رنگ است.

در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و با رطوبت فضلیه و جاذب از عمق بدن و ملطف و محلل سریع الأثر رطوبات رقیقه و غلیظه و چون در آب گرم خیسانیده و پوست و تخم او را از عسل او افشوده، صاف او را با مغز گردکان و به دستور با مغز دانه بیدانجیر سرشته و بنوشند، جهت تنقیه سودا و بلغم و تفتیح سدد و عرق النساء و امراض بارده نافع است و طلای او منضج و مفرج و جمع کننده مواد و اورام و مسکن دردهای بارده می باشد و با زرنیخ و زفت جهت قلع ناخن و با راتیانج و موم جهت نضج دملها و با کندر جهت قروح خبیثه و با آهک و عسل جهت رویدن ناخن نافع است و جوشانیده او در آب آهک جهت تحلیل اورام سپرز و با حنا جهت سعغه و ابریّه و با روغن گل جهت دراز کردن موی بسیار مؤثر و بالخاصیه مضر دل و مصلح او بادرنجبویه و قدر شربتیش تا یک مثقال و زیاده او مورث مغص و دوار و ثقل اعضاست و بدلش در تحلیل نصف او ابهل و چهار دانگ او بادام و در سایر افعال نیم وزنش عاقرقرحا می باشد و چون دبق را با عسل و دوشاب و سپستان طبخ داده مثل خیاطه ترتیب دهند و روی اشجار گذارند، طیوری که بر آن نشیند پای بست گردد و صید شود و چون با قرمز بیامیزند باعث شدت رنگ او شود و در سایر رنگها هم بسیار دخیل است.

دیدار

به لغت نبطی گیاهیست که از هند خیزد. ساقش بقدر زرعی و خشبی و اسافل شاخه های او خاردار و برگش بسیار سبز و ریزه و ثمرش بی گل شبیه به ثمر گیاه پنبه و در جوف او تخم مدور تیره رنگ و در طعم و بو با تند و اندک تلخی و اطعمه را خوش طعم می سازد.

و در دوم گرم و در سوم خشک و قابض و معطس و محرق و مقوی معده و با شیر محرک باه و جهت فالج و لقوه و نقرس و امراض بارده شرباً و ضمادا و جهت استرخای مقعد و سنگ مثانه شرباً نافع می باشد و مضر

رطبه و جگر و پیه او جهت نرم کردن صلابات و مواذ سوداوی و طلای نیم گرم او بر سر جهت مالیخولیا عجیب النفع و جهت شقاق و سعفه و جمیع امراض یابسه و پیه معلوف به قرطم جهت ابتدای جذام نافع و سرگین او جالی و تند است و خوردن او با شراب و با سرکه جهت قولنج و رفع سمیت فطر بقدر یک مثقال مفید و طلای او جهت بهق و برص و امثال او و با سرکه ضماد او جهت سگ دیوانه گزیده مفید و جگر او کثیرالغدا و مسمن و دیر هضم و خوردن مغز سر او را بدون پختن جهت گزیدن هوام و نفث الدم که از حجاب دماغ باشد مجرب دانسته‌اند و پخته او جهت تقویت دماغ و قوه مفکره و پرده چینه دان او که خشک باشد با شراب جهت رفع درد معده از مجربات است و آشامیدن خصیه خشک او با زرده تخم نیم برشت جهت تقویت باه بسیار مؤثر است و به دستور ضماد او با روغن زنبق بر پشت زهار و کنج ران مقوی نعوظ و خون خروس و مرغ را آشامیدن و خشک کرده او را سعوظ نمودن جهت قطع رعاف مجرب است و چکانیدن خون بال ناریسیده او رافع امراض چشم و آزموده است و چون شکم مرغ را شکافته آنچنان که زنده بوده بر موضع گزیده هوام ببندند، جهت جذب سمیت او و بر سایر مواد جهت جذب او به ظاهر جلد و رافع بیهوشی سرسام است و تناول نمودن مرغ با شیر و کشک و ماست و پنیر مورث قولنج و مداومت او باعث نقرس و مصلحش ادویه حاره و شراب و مطبوخ آب انگور است در میرویدن و در محرورین سکنجبین و استخوان سوخته نوع مرغ سیاه با مثل او چوب تاک که با هم سوزانیده باشند با برموم سرشته حمل کنند اعاده بکارت کند و از اسرار شمرده‌اند و خوردن سنگ متولد در جوف او مفتت حصاه و استخوان بال راست خروس را با خود داشتن موجب قبول و در دست داشتن موجب ظفر بر خصم است.

◀ دج

به فارسی کبک دری نامند و در تنکابن کوه کرک، از طاوس بزرگتر و خاکستری و مخلوط به خطوط سفید بسیار ریزه و در کوههای بسیار بلند می‌باشد. گرم مایل به اعتدال و لطیف و در افعال از کبک قویتر و بخور او بالخاصیه جهت رفع طاعون و وبا مؤثر و نگاهداشتن پر او با خود باعث یمن و برکت است.

دجر: اسم نبطی لویب است.

دجویانا: اسم سریانی غراب است.

الذال مع الحاء:

دح: به حاء مهمله کزبره الحمام است.

دحیا: زعفران است.

الذال مع الخاء:

◀ دخن

پنیرمایه او جهت فربه کردن بدن مؤثر است و خون او بقدر یک مثقال جهت صرع بلغمی و طلا کردن او که گرم باشد، جهت نضح دمل سریع الأثر و اکتحال او بعد از کندن موی زیاد چشم مانع روییدن او و به دستور مانع رستن موی اعضاست.

و پیه او در سوم گرم و خشک و ضماد او جهت درد مفاصل مزمنه و برص و داءالتعلب و سرفه بارد و بیرون رفتن و شکستگی استخوان و کوفتگی اعضاء و نرم کردن اعصاب و اعضای متحجر نافع است و چون انار را به تمامه دانه خالی کرده پیه او را با مثل او روغن زیتون در آن گذاشته به آتش نرم کنند، جهت رویانیدن موی ابرو و داءالتعلب و بواسیر و نواصیر و سعفه و مالیدن موی او بر بدن اطفال در حین ولادت جهت عدم ضرر او از مضرتهای خارجی مؤثر و پوست او بسیار خشک و جلوس بر آن جهت فالج و نقرس مرطوبین و صاحب بواسیر و قشعیریه نافع است و تعلیق چشم راست او باعث گریختن وحوش و تعلیق هر دو چشم او که در لته بسته باشند، بر گردن صاحب تب ربع رافع آن علت و تعلیق انیاب او بر بازوی چپ مانع سحر و بخور موی او جهت گریزانیدن هوام مؤثر است و چون خصیه او را شکافته، مازو و سماق پاشیده خشک کنند، جهت رفع اسهال بغایت نافع است و سرگین او محلل خنق و اورام و خوردن او جهت رفع مغص مفید است.

دباء: به سکون همزه جراد است.

دبآب: به تشدید باه اول سوسنبر است.

دبآسی: به لغت عراق شغنین بریست.

دبآ: به تشدید با نوعی از قرع است که به فارسی کدوی رومی نامند.

الذال مع الجیم:

◀ دجاج

به فارسی مرغ خانگی نامند و خروس او نسبت به مرغ حرارتش کمتر و بیوست در او غالب و خروس بچه عدل و مایل به رطوبت و مرغ جوان فربه در آخر اوئل گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه ارطب از او به رطوبت فضلیه و قول به برودت خروس بچه خلاف قیاس و تجربه است، چه گل لحوم غیر مایی حارند و مهرای او کثیرالغذا و لطیفتر از اکثر طیور و مؤلد خون صالح و غیر مهرأ به خلاف اوست و گوشت آب خروس سالدار محلل و ملین طبع و مخرج سودا و جهت قولنج بسیار مفید است و چون شکم او را با نمک و قرطم پر کرده بسیار بجوشانند و بعد از یک شب مرق او را بنوشند، جهت تبهای مزمن و دوری و رعشه و ربو و مفاصل و نفخ معده و سوءالقبیه و قولنج نافع است و خروس جوان زیاد کننده و صاف کننده منی است و خروس بچه جهت ناقهین و امراض حاره و مرغ بچه و مرغ جوان قویتر و جهت تسمین بدن و تصفیة رنگ رخسار و هزال نافع است و زیاد کننده جوهر دماغ و فهم و رفع خیالات فاسده و پخته او با روغن تازه جهت سرفه یابس و مداومت مرق و گوشت او تا یک هفته با نان میده جهت رفع زردی رخسار که سبب او معلوم نباشد مجرب است و کباب او جهت رفع خواهش گل و امثال او و موافق معده

◀ دردار

لغت فارسی است. آن را درخت پشه و نارون گویند، چه ثمر او چون خشک شود از جوف او پشه متکون می‌گردد و نوعی از غرب است. در اول سرد و خشک و قابض و با قوه جالبه و جابر کسر اعضاء و التیام دهنده جراحات تازه و برگ تازه او مقوی دندان و لثه و قاطع اسهال و پخته او ملین طبع است و ضماد او جهت جراحات تازه و با سرکه جهت جرب رطب و قطور عصاره برگ او که نیمکوب کرده باشند، جهت ورم گوش و احتحال او با عسل جهت ظلمت بصر نافع است و پوست بیخ او در افعال قویتر و یک مثقال او با شراب و با آب مهمل بعضر بلغم و طلائی او با سرکه جهت تغییر دادن رنگ برص مؤثر است و رطوبت ثمر او جالی جلد و بشره و جهت تب دق و سرفه مزمن مجرب و آب خیسانیده ثمر خشک او قایم مقام رطوبت اوست و چون ریشه او را در آتش گذاشته رطوبتی که از طرف دیگر آن به هم رسد در گوش بچکانند، جهت رفع کری که از ابتدای مرض به هم رسیده باشد آزموده است و محرق خون و مولد سودا و مصلحش شکر و قدر شربتیش تا یک مثقال و بدلش و خشیزک است.

◀ درداب

به فارسی دستنبویه گویند و از جنس خربزه است. بغایت خوشبو و کوچک و در افعال مثل خربزه گرمک است که ملیون نامند و در بطیخ مذکور شد و اکثر ملیون را درداب دانسته‌اند و غلط است و بوییدن او مسخن دماغ و مقوی او و مفتح سده دماغی است.

◀ درونج

به لغت فارسی بیخ درختیست عقربی شکل خاکستری رنگ گره‌دار و عدد گره او زیاده از دو سه نمی‌باشد و با اندک تلخی و خوشبویی و با صلابت و اندرونش سفید و برگ گیاه او شبیه به برگ بادام مایل به زردی و بر زمین فرش می‌شود و با زغبیت و ساقش مجوف و بقدر دو زرع و از میان برگ می‌روید و برگهای ساقش متفرق و باریکتر و درازتر از برگ تحت و از پنج عدد تا هفت عدد می‌باشد و گلش زرد و جوف دار و مستعمل از او بیخ است و قوتش تا ده سال باقیست.

در سوم گرم و خشک و محلل بلغم و سودا و ریاح غلیظه و مقوی حواس و معده و جگر و سپرز و دل و مفرح و با تریاقیت جهت خفقان و رفع طاعون و گزیدن عقرب و رتیلا و تقویت هاضمه و مالیخولیای مراقی و با شکر جهت درد سینه و صداع بلغمی نافع است و آویختن قطعه او در درون خانه بالخاصیه جهت رفع طاعون و تعلیق سوراخ کرده او با ریسمان بر تحت کمرگاه زنان حامله باعث تسهیل ولادت و حفظ جنین از آفات می‌شود و بستن عددی از آن بر سر که به طول سوراخ کرده باشند، موجب رفع فزع در خواب و دیدن خوابهای خوب است و مصلح و مصلحش

به خای معجمه به فارسی ارزن نامند و او قسمی از جاورس است و از آن بزرگتر و در طبع مثل او و در افعال مانند او و مطبوخ مقشر او با شیر و روغن تازه، مولد منی و ملین سینه و صالح الغذاء و آرد او قابض طبع و قاطع اسهال صفاوی و مولد سده و سنگ مثانه و مصلحش شکر و عسل و بدلش برنج است.

◀ دخان الکندر

دوده کندر است که او را سوزانیده، طاسی منکوس گذارند تا دود او در او جمع شود، جهت ورم و قرحه چشم و رویانیدن مژه و رفع موی زیاد و التیام قروح اعضاء نافع است.

◀ دخان القواریر

دود شیشه است. گرم و خشک و مقوی باصره و جالی و جهت سبل و ناخنه و بردن گوشت زیاد زخمها مفید است و دوده مرصاف جهت رطوبت چشم و تأکل گوشتهای او نافع و دوده بطم را نیز همین اثر است و دوده میعه و قطران مثل دخان القواریر است و دوده هر چیز حکم اصل او را دارد با شدت لطافت.

دخس: دلقین است.

الدال مع الرأء:

درخيسا: به لغت نبطی شامل روغن بلسان و بنگ است.

در: علیق است.

دراقیطون: لوف الکبیر است.

درقطولیطس: زراوند طویل است.

دراسج: نوعی از لبلاب است و گویند خندریلی است.

دراقیقن: قلومس است.

درسومارس: به یونانی زجاج است.

دراقن: به لغت شام اسم خوخ است.

درد روغن زیتون: اسم فارسی عکرالزیت است.

درنجف: اسم فارسی حجرالقمر است.

درخت کاج: اسم فارسی صنوبر است.

درخت وسک: اسم فارسی غرب است.

درست: اسم فارسی الوسن است.

درخت نارون: اسم فارسی دردار است.

درمنه ترکی: اسم فارسی تخم بستیباج است.

درمنه خراسانی: اسم فارسی گیاه و خشیزک است و تخم آن بستیباج است.

درمنه: اسم فارسی شیخ است.

دروسنا: اسم هندی نوعی از بیش است.

درنا: اسم کرکی است.

درناق: اسم ترکی ظلف است.

و مصلحش قی کردن و با سرکه و شیر تازه است و ذرور ساییده او قاطع خون و التیام دهنده جراحات و نطول او محلل اورام و چون در روغن زیتون بجوشانند، مسقط دانه بواسیر و قلع دندان و قطور او رافع کری و حمل او مدرّ حیض و مجرب دانسته‌اند و جهت درد مفاصل و امثال آن بسیار مؤثر است و آب او در تنقیه معادن و ثقیل کردن خفیف الوزن آن از اشیاء مشهوره مجرب اهل صنعت است و ابن بیطار و غیره او را سرد و قویتر از لفاح بیان نموده‌اند.

◀ درونطارس

به یونانی به معنی ولدالبوط است. چه آن گیاهیست که از درخت بلوط می‌روید و بر وی می‌پیچد و نوعی از بسفایج و بیخش مشبک و به هم پیچیده و مزغّب و شیرین و با غفوصت و صلب و برآق و سیاه و سرخ و تیره رنگ نیز می‌باشد و برگش مثل برگ نرگس و با حلاوت و تندوی و تلخی است.

در سوم گرم و خشک و یک درهم او کشنده است به التهاب و درد شکم. بغایت قابض و معفنّ و ضماد او جهت کزاز و فالج و مفاصل و خنازیر نافع است و قدر شربتش تا یک دانگ و مالیدن ساییده او بر بدن و زود پاک کردن و باز تازه نمودن او در ستردن موی بغایت عجیب الأثر دانسته‌اند.

◀ دریاس

مربّ از دروس فارسی و نوعی از ورد متن است. گیاه او بقدر شبری و زیاده از آن و از ساقه‌های او شاخه‌ها رسته و برگش شبیه به برگ کنار و سبز مایل به سیاهی و عدد برگ و شاخ از سه تا هفت و گلش زرد و مستدیر و پهن و کوچک و بدبو و تخمش شبیه به لفلل کوچکی است.

در سوم گرم و خشک و با برودت و نیم درهم تازه او مسکر قوی و زیاده از آن کشنده به خنّاق است و محلل بلغم و سودا و مفتّح سدد و رافع یرقان و ریاح و گویند چون در روغن طیح داده به وزن آن آرد گندم اضافه نموده با عسل به قوام آورند و بعد از طعام تا شش درهم او را تناول نمایند در تسمین بدن مجرب است و مضرّ سینه و مصلّح و مصلحش گشنیز و کتیرا است و مؤلف تذکره دریاس را تفسیر به چیز دیگر نموده و نه آنچنان است.

الدال مع السین:

دستبویه: اسم فارسی درداب است.

الدال مع الشین:

دشیش: حشیش است.

الدال مع العین:

دعیا: اسم سریانی اقاچیا است.

دعیاعینون: افیون است.

دعئا: علك البطم است.

رازیانه و در محرور اشربه بارده و حامضه و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش به وزنش زرنباد و دو ثلث او قرنفل است.

◀ دردی

ته نشین عصارات است و به فارسی لای نامند و بهترین لایها لای شراب است که خشک او را طرطیر و به فارسی دارتو نامند. در سوم گرم و خشک و در تحلیل اورام مجرب است و جهت رفع حمزه و قروح و قلاع و بردن گوشت زیاد زخمها و منع نزف‌الدم و التیام جراحات و ضماد او بر زیر شکم جهت رفع سیلان حیض دایم و بر سایر مواضع جهت کلف و نمش و سایر آثار و نیکو کردن رخسار و تسکین دردهای بارده و مفاصل و ورم پستان مؤثر می‌باشد و محرقّ او که خشک او را بر روی اخگر یا در کوزه گذاشته، سوخته باشند به حلدی که سفید شده باشد، بغایت جالی و در جمیع افعال قویتر و مستعمل تازه محرقّ اوست و کهنه محرقّ ضعیف است و مغسول سوخته او جهت غشاه و جلای بصر و ناخن و بیاض و با برگ مورد جهت ورم بلغمی معده ضماداً مفید و بدلش زرنیخ سرخ است و چون او را با باقلی و شب تدبیر کنند، جهت ازاله سرخی مس بغایت مؤثر و چون با بارود که آن شوره است سفید کنند، در اصلاح نقره و زدودن زنگ مس بیعدیل است.

◀ دردی الخل

لای سرکه است که در جمیع افعال ضعیفتر از اوست مگر در منع آکله که قویتر است.

◀ درّاج

مرغیست غریب به جنّه کبک و خوش منظر و مؤلف تذکره اشتباه به سمّانی کرده است.

در دوم گرم و خشک و لطیفتر از کبک و تذرو و گوشت او زیاد کننده جوهر دماغ و فهم و حفظ و ماده منوی و مقوی معده و اعضاء و مضر محرورین و مصلحش ترشیاها و خون و زبل و زهره او جالی و رافع بیاض عین و آثار جلد و به قول مهاریس پیّه او را با روغن رازقی جهت درد گوش عجیب الأثر است.

◀ دروقینون

اسم یونانیست و به عربی زیتونیه نامند. گیاهیست برگش شبیه به برگ زیتون و از آن درازتر و باریکتر و شاخه‌های او کمتر از زرعی و گلش نارنجی و تخمش مستدیر و از کرسنه کوچکتر است و مختلف رنگ و در غلاف کثیف درشتی و شبیه به غلاف نخود و بیخش به سببری انگشتی و بقدر زرعی و منبت او زمین سنگلاخ نمناک و نزدیک دریاها می‌باشد.

در سوم گرم و خشک است و بغایت مجفّف و دو درهم او سمّ قاتل در همان وقت و کمتر از آن تا هفت روز می‌باشد و قدر شربتش تا یک دانگ

الدال مع الفاء:

دفعلی

به فارسی خرزهره گویند و به یونانی شریون و به سریانی رودیون و به عربی جین گویند. نباتیست بقدر دو زرع و زیاده از آن و برگش بزرگ و عریض و بی تشریف و دراز و صلب و بدبو و تلخ و تند و گلش خوش منظر و بسیار سرخ و بعضی زرد و سیاه می‌باشد و درخشنده و بزرگ و چیز می‌ماند موی بر او مجتمع شده و ثمرش طویل قریب به شبری و پر از جسمی مانند پشم و بیخش دراز و باریک و شور و سرخ و او بری و نه‌ری می‌باشد و در تمام سال اصل او باقی است و در پاییز گل می‌کند و بری او عظیم‌تر است.

در آخر سوم گرم و خشک و بغایت محلل و مجفف و جالی و برگ و نقیع او سمّ جمیع حیوانات است و بغایت ملتهب و زیاده از نیم درهم او کشنده است انسان را و استعمال او مخصوص خارج بدن است و آشامیدن طیبخ او با شراب بقدر نیم اوقیه و نیم درهم رافع سمّ هوم و طلای پخته آن که بعد از آن ساییده باشند جهت ورمهای صلب و درد زانو و کمر و عرق النساء و مفاصل و جرب و کلف و جمیع آثار و حکّه و مطبوخ شاخ و برگش با روغن جهت جرب جمیع حیوانات و با افیون و اشق جهت درد سر و جمیع قروح آن مجرب دانسته‌اند و ذرور برگ خشک او جهت زخمها و حمول او جهت درد رحم و آب برگ و گل او جهت جلای رخسار و اصلاح موی بی‌عدیل است و آب مطبوخ او کشنده کیک و ساس و ارضه و بغایت مؤثر و روغنی که در او گل و برگ او را مهراً پخته باشند و به دستور آب او را با روغن زیتون بقدر نصف آن آب جوشانیده باشند که آب سوخته باشد، جهت قرطسه که مقدمه کچلی است و جهت جرب و حکّه و رفع برص از مجربات است و یک درهم او کشنده به خنّاق و التهاب و مضرّ شش و مصلحش عسل و بدلش در تحلیل به وزنش حلبه و نیم وزن او برگ انجیر است و از خواص اوست که چون با موی تقطیر کنند قطع شعله گوگرد کند و باعث غوص او شود و هرگاه در آفتاب تسقیه زنجفر کنند جاری سازد و چون او را با وزن او حفظ تر و مورد تازه با سرکه که در آن بقدر عشر دفعلی ملح القلی و عشری نوشادر و عشری انزروت حل کرده باشند بسایند و تقطیر بر مجلد ثلثه نمایند و مکرراً اعاده تقطیر مجلد کنند و تسقیه کنند، عقد ارض هارب نمایند و تسقیه معهود متقاطر او و سحق او باعث تشمیع گردد و مؤلف کتاب برهان در تقیه و اقامه مجرب شمرده است.

الدال مع القاف:

دقاق الکندر: ریزه‌های کندر است که از او متقشر گردد.

دقسر قیا: به لغت سریانی بطیخ است.

دقساس: به لغت سریانی بول است.

دقطامایون: به لغت مزبور مشکطرامشیع است.

دقیق النخل: به فارسی آن را کش خرما گویند و او طلع رسیده است.

الدال مع اللام:

دلب

به فارسی چنار نامند و آن درختی است معروف و سرد و تر و با قبض و پوست و ثمرش بسیار سرد و خشک و با حرارت قلیله و جالی و ضماد برگ تازه او جهت ورم زانو و پخته او در شراب جهت ورم چشم و منع ریختن مواد رطبه و رفع ورم بلغمی نافع است و مضمضه او که در سرکه پخته باشند، جهت درد دندان و در شراب جهت سموم حیوانی و ضماد محرق او بغایت جالی و مجفف و جهت برص و رفع رطوبت متعفنّه زخمها و با آب جهت تقشّر جلد مفید و ثمرش با پیه جهت سوختگی آتش و نفوخ گل او که از ثمرش گرفته باشند جهت قطع رعاف مؤثر است و بخور او و پاشیدن آب و جرم مطبوخ او کشنده جعل است و غباری که بر برگش می‌نشیند بغایت مضرّ صوت و سمع و بصر و قصبه ریه است و مصلحش شیر تازه است.

دلدل

نوع کبیر قنفذ است و قنفذ جبلی نیز گویند و به ترکی کژبی و در مازندران شال تشی و در دیلم شال گره نامند و آن حیوانیست قریب به سگ و در پشت او به جای موی خارهای ابلق از سیاهی و سفیدی بقدر شبری و زیاده می‌باشد و از قلم باریکتر و طرفین او با تندی و ذرور سوخته او جهت جراحات بغایت مفید و در سایر خواص مثل قنفذ است و انشاءالله تعالی مذکور خواهد شد.

دلیک

ثمر گل صحرازیست مثل بار گل‌سرخ بستانی و با اندک شیرینی و عفو ص و زرد مایل به سرخی و بقدر زیتون و در تنکابن کلک نامند و به ترکی اتب برونی و به اصفهان بن گل نامند و گل نبات او پر خارتر از گل بستانی و گلش بی بو و مشتمل بر چهار ورق و جوف ثمر مزغّب و محتوی بر دانه‌های طولانی سفید است.

در دوم سرد و خشک و رادع و قابض و جهت اسهال صفراوی و دموی و تقویت معده و جگر و دل نافع است و مضمضه و غرغره طیبخ او و سنون او جهت تقویت لثه و خنّاق مفید و بدلش ثمر گل سرخ بستانی و قدر شربتش تا ده مثقال و جرم او مورث سعال و مصلحش گل‌قند است.

دلپوش

اسم عربی بیخ سوسن صحرازیست، مثل دو پیاز که ملاصق به هم باشند و بی پرده‌هایی که در پیاز است و بالایی بزرگتر از زیرین و بعد از خشک شدن بسیار صلب می‌شود و گلش شبیه به سوسن کبود و سرخ مایل به بنفشی و برگش بسیار کوچکتر از آن و ساقش بقدر زرعی و ثمرش مستدیر و منبت او اراضی معموره و مزارع است.

در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و جاذب و جالی و مسمن و مبهی و گویند بزرگ فوقانی محرک باه و زیرین قاطع باه زنان و آشامیدن بالایی جهت قیلۀ اطفال نافع است و چون بیخ آن را سه عدد در یک رطل نبیذ خیسانیده هر روز از نیم رطل تا یک رطل از آن نبیذ بنوشند جهت خشک کردن بواسیر و رفع ریاح از مجربات دانسته‌اند و به دستور آشامیدن یک درهم از بیخ او با ماءالعسل تا چند یوم همین اثر دارد و ضماد او با کندر و شراب جهت جذب پیکان و خار از اعضاء و با شیلیم و ماءالعسل جهت تحلیل غرب نافع است و طلای او جهت سرخی رنگ رخسار و رفع آثار و فرزجه او جهت گشودن حیض مؤثر و مضر حلق و مصلحش در شیر پختن و قدر شربتش تا دو درهم است.

◀ دماغ

مغز سر حیوان است. سرد و تر و دیر هضم و با قوه تریاقیه و مقوی دماغ و مولد منی و طلای او جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و شقاق نافع و مضر معده و مصلحش نعناع و سرکه و آبکامه و ادویه حاره است.

◀ دمعه الشجر

گویند صمغ لبلاب است و بغایت جالیست و جهت ستردن موی آزموده است.

◀ دمام

نوعی از لوبیای هندیست بقدر ماشی و سرخ و شفاف و بر سر او نقطه سیاهی و به هندی مسور نامند. گرم و خشک و مقوی دماغ رطبه و قاطع سیلان آب دهن و قدر شربتش در مزاج اطفال نیم دانگ است.

دمیا: به یونانی نوعی از ماهیست که سیبا نامند و مذکور خواهد شد.

دمسیسه: به لغت مصر نوع زبون افستین است.

دم التین و دم التّعبان: دم الأخوین است.

دمعه العشاق: حب التیل است.

دمسیحه: اسم فارسی صمغاون است.

دمور: اسم ترکی حدید است.

دمورتیکان: اسم ترکی خشک است.

الدال مع النون:

◀ دند

به فارسی بیدانجیر ختایی نامند و مشهور به حب السلاطین است و گیاه او بقدر زرعی و برگش مثل برگ بادنجان و از آن رقیق تر و گلش بزرگ و دانه او در غلاف رقیق مایل به سبزی و قوتش تا سه سال باقیست و قسم چینی او بزرگ دانه شبیه به پسته و قسم سنجری شبیه به دانه بیدانجیر و غیر منقط و سیاه و کوچک و بطی العمل است و مورت مغص و قسم هندی متوسط المقدار و اغبر و مایل به زردی و منقط به سیاهی می‌باشد و بهترین اقسام، چینی سفید مایل به زردی و بعد از آن هندیست.

در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و جاذب و جالی و مسمن و مبهی و گویند بزرگ فوقانی محرک باه و زیرین قاطع باه زنان و آشامیدن بالایی جهت قیلۀ اطفال نافع است و چون بیخ آن را سه عدد در یک رطل نبیذ خیسانیده هر روز از نیم رطل تا یک رطل از آن نبیذ بنوشند جهت خشک کردن بواسیر و رفع ریاح از مجربات دانسته‌اند و به دستور آشامیدن یک درهم از بیخ او با ماءالعسل تا چند یوم همین اثر دارد و ضماد او با کندر و شراب جهت جذب پیکان و خار از اعضاء و با شیلیم و ماءالعسل جهت تحلیل غرب نافع است و طلای او جهت سرخی رنگ رخسار و رفع آثار و فرزجه او جهت گشودن حیض مؤثر و مضر حلق و مصلحش در شیر پختن و قدر شربتش تا دو درهم است.

◀ دلق

اسم حیوانیست شبیه به سمور و در اصفهان موسوره و به فارسی دله نامند. گوشت او مبهی و در سایر افعال مثل سمور است.

◀ دلفین

اسم یونانی نوعی از سمک است و به فارسی ماهی بینی دراز و به دیلمی کچه ماهی نامند. سر او شبیه به سر خوک و بی فلس است. سرد و تر و قریب الاعتدال و مولد خلط غلیظ و مقوی اعضاء و پیه او گرم و خوردن و مالیدن روغن او جهت درد مفاصل و چون در جوف حنظل گذاشته گذاخته باشند، جهت گرانی سامعه و آویختن دندان او بر اطفال جهت رفع فرغ مؤثر است.

دلم: به لغت مصر اسم درشان است.

دلینس: نوعی از صدف است و در مصر ام الخلول نامند و او ودع بریست.

دلاغ: به عربی اسم بطیخ هندی است.

دلوع: به لغت اهل بیت المقدس نوعی از کلج است و به یونانی

سفندولیون نامند.

دله: اسم فارسی دبق است.

الدال مع المیم:

◀ دم

اسم فارسی خون است و خاصیت خون هر حیوانی در طی او مذکور است و مجموع او محلل اورام و جالی بیاض عین و برشته او قاطع اسهال و رافع سموم است.

◀ دم الأخوین

به فارسی خون سیاوشان است و او صمغی است خالص الحمره مایل به بنفش و قوتش تا مدت‌ها باقی می‌ماند و گویند عصاره گیاه سرخی است و از سقوط و نواحی هند خیزد و گیاه او معروف نیست.

مسهل اقسام کرم معده و ضماد او جهت اورام صلبه و داء التعلب و با آرد گندم جهت غرب منفجر نافع و مضر انثین و مصلحش کثیرا و قدر شربتیش دو درهم است.

◀ دوقو

اسم تخم زردک بریست، شبیه به نانخواه و از آن ریزه تر و با اندک تندی و گیاه او زیاده بر شبری و برگش مثل برگ رازیانه و از آن ریزه تر و چتر او مثل چتر گشنیز و گلش زرد و تند و زغب دار و خوشبو و بیخش به ستبری انگشتی و باریکتر از آن و قریب به شبری و طعم او مثل زردک و در قزوین کزرا نامند و در جمیع افعال قویتر از بستانیسست سوای تحریک باه و در جزر خواص نبات او مذکور شد و مراد از دوقو تخم اوست.

در سوم گرم و در دوم خشک و مدر بول و حیض و عرق و مفتح و مقوی معده و باه و هاضمه و محلل قوی و با قوه تریاقیه و جهت سرفه کهنه و فضول سینه و سنگ مثانه و درد مفاصل و حب القرع و تحلیل نفخ و مغص و تنقیه رحم و اعانت حمل و گزیدن هوام و رفع عسر ولادت و سحج اطفال و جهت استسقای طبلی مجرب دانسته‌اند و ضماد او محلل ورم بلغمی می‌باشد.

و قدر شربتیش تا دو درهم و گویند مضر باه محرورین است و مصلحش گشنیز و مضر مثانه و مصلحش مصطکی و بدلس دو وزن او تخم زردک و گویند به وزنش تخم کرفس است.

◀ دوقس

به لغت یونانی شامل دو قسم نبات است، یکی شبیه به کرفس و خوشبو و تند و تخمش شبیه به انجدان و بی بو و دیگری را برگ مثل گشنیز و گلش سفید و چتر او مثل چتر زردک و تخمش شبیه به زیره و با تندی و بیخش در طعم شبیه به زردک و برگش بی زغب می‌باشد.

در سوم گرم و خشک و تخم هر دو قسم در افعال و خواص مثل دوقو و از آن اندکی ضعیفتر و تخم قسم اخیر را به دیلمی کیک واش گویند چون ساییده و بر جامه خواب بپاشند رفع اذیت کیک کند. و جالینوس دوقس و دوقو را یکی می‌داند و دیسکوریدوس دوقس را از اصناف زردک بری شمرده‌اند و این تحقیق اقرب است و حقیر اقسام او را مشاهده نموده است.

◀ دودالبقله

به فارسی کرم سبزه نامند و او حیوانیست شبیه به هزارپا و از آن کوچکتر و در غایت سبزی و در سبزه زارها و برگهای سبز به هم می‌رسد. سرد و خشک و تازه او با رطوبت و مالیدن او با روغن زیتون جهت گزیدن جانوران و آشامیدن او جهت دفع سموم مشروبه نافع است.

◀ دودالزبل

در اول چهارم گرم و بغایت تند و یابس و در جوف مغز او پرده ایست و آن در سمیت مثل بیش است و به دستور پوست او و باید جدا کرد و هر چه بی پوست مدتی مانده باشد به دستور از سموم قتاله است و اقسام او مسهل بلغم و سودا و جاذب رطوبات خام از مفاصل و مفتح و جهت استسقاء و یرقان و نقرس و سنگ مثانه و گرده و درد کمر و ورکین و ساق نافع است و طلای او حافظ سیاهی موی و مورث قرحه و تقشر جلد و چون بر لب رسد، سرخی او را زایل کند و تکرار او موجب برص لب و ضماد او با ماست جهت شقاق و برص حیوانات و با ادویه مناسبه جهت جمیع اورام بارده و اوجاع مفید است.

و قدر شربتیش در قوی الأبدان یک عدد و در غیر او نصف عددیست که با مصلحات باشد و مضر محرورین و یک درهم او کشنده به اسهال مفرط و قطع امعاء و مغص و مصلحش بعد از جدا کردن پرده درون او کثیرا و نشاسته و گل سرخ و یک شب در آب لیمو گذاشتن است و معین فعل او تربد و عصاره غافت و هلیله کابلی و انیسون و پیاز عنصل و زعفران و بسفایج است و بعد از خوردن آب سرد و شیر و ربوب حامضه و مشوی آن را مضر کمتر و در هوای بسیار گرم و بلاد حار و یابس و نحیف الأبدان استعمال او جایز نیست.

دندان: اراقواست.

دنقه: شیلیم است.

دیق: سپستان است.

دنقرا: انقره است.

دنبه: فارسی الیه است.

دندان فیل: اسم فارسی عاج است.

دنبلان: اسم فارسی کشنج است.

الدال مع الواو:

◀ دوا یا اغریا

به یونانی نباتیست که در سنگلاخ و زمین سخت می‌روید، ساقش مثل ساق ریواس و طولش زیاده بر شبری و مایل به زردی و بر سر او چهار برگ مربع شکل و سبز مایل به سفیدی و بر بالای برگها چیزی می‌روید بی گل و تخمش دراز و خوشبو و خام و پخته او از ماکولات است. در اول ثانی گرم و خشک و با اندک تندی و مقوی معده و مدر بول و ملین طبع و محلل و جهت رفع آروغ و ریاح شکم و خوشبو کردن دهان نافع است.

◀ دوسر

نباتیست مثل گندم و منبت او گندم زارها و از آن درازتر و درشت تر و دانه او ریزه و باریک و خوشه او متفرق و پوست او سیاه و بعضی از آن سرخ و در هر خوشه دو غلاف یا سه به شکل فتیله و دانه او در میان پرده‌های غلاف و خوش طعم. گرم و با اندک خشکی و منضج و محلل و

- دوقو برّی و دوقواغریا: دوا یا اغریاست.
- دوس: ماء الحدید است.
- دوم: به لغت مغربی خرماس است.
- دواء الخطافی: خالیدونیون است.
- دواء الحیّه: جنطیانا است.
- دول: طالیسفرم است و به لغت هندی اسم خاک است.
- دوباروج: کاکنج است.
- دودالقرمز و دودالصّباغین: قرمز است.
- دودالقمر: بیخ نروک است.
- دویره: نوعی از لیف است.
- دوقینا: به یونانی حنظل است.
- دوقص: بصل است.
- دویرا: رخمه است.
- دوقطماس: مشکطرامشیع است.
- دواله: اسم فارسی اشنه است.
- دوشاب: خرما دیس است.
- دوشاب: اسم فارسی میفختج است.
- دوغ: اسم فارسی مخیض است.
- دوده: اسم فارسی دخان است.
- دوکی: اسم ترکی ارز است.
- دولی: اسم ترکی جلید است.
- دوشان: اسم ترکی ارنب است.
- دوشان قوردی: اسم ترکی خنفسا است.
- دونه: اسم هندی مرزنجوش است.
- دود: اسم هندی لبن است.
- دودینکن: اسم هندی بادنجان برّیست.

الدال مع الهاء:

◀ دهن البلسان

کیفیت تکون او در بلسان مذکور شد. بهترین او تازه قوی الرأیحه خالی از حموضت که شبیه به آب بسیار تیره مایل به سرخی باشد و زود حل شود و آب را به قوام شیر کند و در ته آب نشیند و شیر را منجمد سازد و چون بر لباس پشمی چکد به شستن از آب اثری از او نماند و در چشیدن زبان را اندکی بگزد و با قبض باشد و هر چه در آن این آثار نباشد مغشوش است و خوب او را قوت تا چهل سال باقیست و آنچه از شاخ و برگ بلسان و روغن زیتون به عمل آورند قریب القوه به او است و آنچه بالفعل متعارف است از جهت عدم درخت بلسان که در عین الشمس بود و از شاخ و برگ بشام و میعه سایله و بسباسه و روغن تخم ترب بالسویه گرفته، در ده مثل آن از روغنهای کهنه می جوشانند تا ربع بماند و صمغ درخت کاج را چون در روغن حل کنند، اکثر آثار او را دارد و بسیار قریب به او می باشد.

کرمیست زرد رنگ که در مزبله متکون می شود. تکرار ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت قرطسه که مقدمه کچلی است و رفع داء التعلب مجرب است و مالیدن روغن او جهت بواسیر و امراض مقعد مفید است.

◀ دوا دم

با الف و بی الف چیز است مثل صمغ و سرخ مایل به سیاهی و در جوف درختهای کهنه متکون می شود و در افعال قائم مقام مومیاییست.

◀ دود خشب الصنوبر

کرم درخت کاج است، قریب الطبع است به ذراریح و یک متقال او سم قاتل است و ضماد کوبیده او در گشودن ورمها، ازاله کلف و زخم کردن اعضاء عجیب الفعل است.

◀ دود النخل

کرمی که از سرکه و شراب به هم رسد و ضماد او رادع و محلل و مقوی اعصاب و سعوط او جهت رفع کرمی که در دماغ به هم رسد قوی الأثر است.

◀ دود الحریر

کرم ابریشم است. در اوّل حال او تخمی است ریزه و مدوّر و کبود رنگ که در لته بسته در بغل نگاهداشته، بعد از بیست روز در اوایل فصل بهار متکون می گردد و شبیه به مورچه است و به تدریج قریب به چهل روز بزرگ شده سفید می گردد و در این ایام شش روز را اصلاً برگ توت نمی خورد و بار اوّل یک روز، بار دوم دو روز، بار سوم سه روز بعد از پیله تنیدن رنگش سرخ و به هیئت دانه خرما می شود و بعد از چند روز که پیله را سوراخ کرد بیرون می آید سفید لون و پردار می باشد و نر و ماده او با هم جفت شده در عرض سه چهار یوم تخم خود را ریخته می پرد و از رعد و ریاح مغربی و مرد جنب و زن حیض فاسد می شود.

در اول گرم و در دوم تر و سه درهم از خشک ساییده او با مرق آرد گندم که چند روز به دستور بیاشامند، در تسمین بدن و نیکویی رنگ رخسار بغایت مفید و تعلیف مرغ به او بغایت مسمن آن و خاکستر سوخته او جهت التحام زخمها و رطوبت او جهت رفع آثار و ضماد مطبوخ او در روغن کنجد جهت اورام و خنّاق و آشامیدن او جهت خفقان نافع و تعلیق خشک او با پارچه سرخی جهت رفع تب مؤثر است.

دوام: شامل درخت مقل و بلوط مستدیر است.

دواء الشعث: به لغت مصر اسم سلیمانیت است.

دوارس: اسم فارسی دریاس است.

دورس: شوکران است.

دودالجراد: نبات وردان است.

دورحولی: دلبوث است.

◀ دهن الصّوابی

روغنی است که از روغن تخم کتان و روغن زیتون و سندروس بسازند و در سندروس مذکور است.

◀ دهنج

به فارسی دهنه فرنگ نامند و آن سنگیست که در معادن مس و نقره و غیر آن از بخارات معدنی متکون می‌گردد مثل زبرجد که از معدن طلا به هم می‌رسد و دهنه نحاسی بخار معدن مس است و بهترین او سبز تیره است که در حین صافی هوا صاف نماید و در تیرگی او تیره و فرنگی عبارت از اوست و بعد از آن طاوسی مایل به سرخی و شفافی و بعد از آن زرد و زبونتین آن طاوسی مایل به سیاهی است و آنچه ساییده او زرد باشد طلایی نامند و هرچه محک او سفید گردد نقره‌ای و سرخ او مسی و تیره و سیاه او را آهنی گویند.

در چهارم گرم و خشک و بعضی سرد و خشک دانسته‌اند و جالی و ملطف و نیم درهم او فادزهر سموم و سم قاتل غیر مسموم است به جراحت کردن امعاء و علاج پذیر نیست و اکتحال او جهت تقویت باصره و قلع بیاض چشم مجرب و رافع احتباس بول دواب است اکتحالا و از خواص غریبه است و طلای او با سرکه جهت قویا و سعفه سوداوی و برص و بهق و سعوط محلول او با سداب جهت رفع صرع بیعدیل و به دستور نفوخ او با مشک نا سه دفعه همین اثر دارد.

دهاتوره: اسم هندی جوز مائل است.

دهی: اسم هندی ماست است.

دهون: اسم هندی دخان است.

دهماسا: اسم هندی شکاعیست.

دهنه فرنگی: اسم فارسی دهنج ذهبی است.

◀ دیودار

اسم فارسی و به عربی شجرالجنّ و ایهل هندی و صنوبر هندی نامند. منبت او بلاد هند است و آن درختی است کوچک و مایل به سیاهی و شاخ او شبیه به شاخ زرنباد و با اندک تندی و تلخی و شیر او تند و محرّق و معطّس است.

و در چهارم گرم و در سوم خشک و از سموم قتاله و صمغ او مشکور اهل صناعت و گویند نگاهداشتن او باعث اطاعت جن می‌شود و ضماد او جالی و مقرّح جلد و جهت اورام بارده نافع و سایر اجزای دیودار در سوم گرم و خشک و آشامیدن ساییده او جهت استرخاء و فالج و لقوه و امراض بارده دماغ و سکنه و صرع و ریزانیدن سنگ مثانه و گرده و رفع اسهال بلغمی و نشستن در طیبخ او جهت خروج مقعد نافع می‌باشد و مضرّ شش و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام و قدر شربتش یک درهم است.

الدال مع الیاء:

در سوم گرم و خشک و مدرّ بول و حیض و منخرج جنین و مشیمه و تریاق سموم هوام و خائق النمرّ و سایر سموم و ملین صلابات و محلّک مواد بارده و مقوی عصب و رحم و قوه باصره و آشامیدن او جهت اخراج زلویی که در حلق مانده و سرفه و رعشه و امراض دماغی و عصبانی و عسر بول و اخراج حصاه و قرحه شش و ضیق النّفس و ربو و نفس-الانتصاب و درد گلو و حرقةالبول و سلسالبول و امراض مقعد مجرب می‌باشد و ضماد او جهت رفع استرخای قضیب و رفع لرز و تغییر رنگ وضع و دردهای رطوبی و جراحات و پاک کردن چرک او و حمول او جهت اعانه حمل و درد رحم و قطور او جهت درد گوش و اکتحال او جهت ابتدای نزول آب نافع است.

و قدر شربتش تا نیم مثقال است و بدلش یک وزن و نیم یا دو وزن او روغن زیتون کهنه است یا روغن رازقی که حبّ بلسان در او جوشانیده باشند و روغن ترب بهتر از سایر ادهان است در بدل او و چون روغن زیتون هفتاد بار با مثل او آب صافی بجوشانند تا آنها سوخته روغن بماند، در جمیع مواد و خواص بدل اوست و اکثر مجربین بهتر از او دانسته اند.

◀ دهن

به اصطلاح اکسیریان زیق است و به عرف اطبا چریبست که از اشیاء به طریق مخصوصه حاصل شود و روغن حیوانات و آنچه از گلها و شکوفه-ها و غیر آن گیرند هر یک در مکان خود مذکور شده و می‌شود و آنچه از قرع منکوس تقطیر کنند قویتر از سایر اقسام و طریق هر یک در دستور اوّل مذکور است.

دهن السّوسن الآسمانجونی: دهن ایرساست و در حرف الف مذکور شد.

دهن الزّفت: در حرف زاء مسطور است.

دهن البزر: روغن تخم کتان است و در کتان مذکور است.

دهن المبارک و دهن المنقذ: روغن آجر است و مذکور شد.

دهن الاترج: روغن ترنج است و مذکور شد.

دهن الحلّ: به حاء مهمله دهن سمسم است.

دهن الخلّ: به خای معجمه از مرکبات و در باب ادهان در دستور ثانی مذکور است.

دهن الجلّ: به جیم روغن گلسرخ است.

دهن عسلی: او مالی است.

دهن الخلوع: روغن زعفران است.

دهن الحجر: نطف است.

دهن البطم: روغن درخت بطم است.

دهن حبّ البطم: روغن حبه الخضرا است.

دهام: رصاص اسود است.

دهنه: اسم شبه است.

دهمست: اسم فارسی غار است.

◀ دیفرو جیس

به یونانی به معنی مضاعف الاحراق و سه قسم می‌باشد، یکی معدنی و آن خاک‌یست که از چاه قبرس بیرون آورده و در آفتاب خشک کرده، می‌سوزانند و قسمی از خاک مس است که بعد از گداختن در بوته می‌ماند و در طعم و قبض مانند مس است و قسم دیگر مرقشیشای سوخته است و قسم اول و ثانی مستعمل و گرم و خشک و بسیار مجفف و جهت جراحات خبیثه و قلاع و جوشش و التحام زخمها و لہاء منقطع و حبس خون او و قروح عانه و مقعد و بردن گوشت زیاد و نرم کردن و کم کردن موی و با موم روغن جهت دیبله و خشک کردن قروح سر و نفوخ او در خلق جهت انتهای خنّاق نافع و آشامیدن او کشنده است.

◀ دینساقوس

به یونانی به معنی دایم العطس و آن هم قسمی از خار است. ساقش دراز و خاردار و برگش محیط ساق و شبیه به برگ کاهو و بر هر بندی از ساق دو عدد برگ دراز خاردار مزغب و در بیرون و درون برگش برآمدگی‌ها مثل حباب و خاردار و طرف برگ متصل به ساق مجوف و عمیق و آب باران در آن جمع می‌شود و بر سر هر شعبه‌ای که از ساق رسته چیزی شبیه به سر خارپشت و خاردار و بعد از خشکی سفید می‌شود و چون بشکافند در جوف او کرمهای ریزه سفید شفاف می‌باشد و قوتش مدتها باقیست.

در دوم گرم و خشک و مجفف و با قوه تریاقیه و جالی و آشامیدن نفع و محلول او در آب سه روز متوالی جهت سپرز و تحلیل خلط غلیظ و تفتیح و رفع لرز و پخته او مقوی قصبه ریه و جگر و مدرّ بول و منخرج کرم معده و محلّ خنّاق و ضماد او جهت ثالیل و قروح شهیدیه سر و ضماد پخته او جهت بی حس کردن عضو که ادراک الم بریدن و سوختن نکند و طلای مطبوخ بیخ او با شراب جهت شقاق مقعد و نواصیر و تضمید سر او که به جای ثمر اوست بعد از پختن بر موضع گزیده افعی و غیر آن جهت رفع سمّیت نافع است و چون در پارچه ای بسته در شیر حل کنند و از آن قدری در شیر دیگر ریزند باعث انجماد او می‌گردد و چون کرمهای جوف ثمر او را در پوست حیوانی بسته، بر بازو و گردن ببندند جهت رفع تب ربع مؤثر دانسته‌اند و مضرّ گرده و مصلحش صمغ و قدر شربتیش تا سه درهم است.

◀ دیک بردیک

اسم فارسی است و مرگ موش عملی نیز گویند و آن زرنیخ و آهک و زنجار و زبیق است که مجموع را ساییده، در دیک مضاعف تصعید کنند از جمله سمومات قویّه و تند است و جهت بردن گوشت متعفن زخمها و قلاع خبیثه و قروح ساعیه و آکله و تجفیف رطوبات و قطع سیلان خون جراحات و با عسل جهت قلع آثار جلد و دانه بواسیر مؤثر است.

دیامرون: اسم یونانی شربت توت است.

دیسیم: حماحم است.

دیاسقولیطوس: جوارش کمونی است.

دیاقورا: اسم یونانی شربت خشخاش است.

دینار: اسم سریانی تخم کثوث است.

دینارویه: اسم فارسی قسمی از حزه بریست.

دیک: اسم عربی خروس است و در دجاج مذکور است.

دیویاقونیطس: اسم یونانی اصل اللوف است.

دیفروجانس: دیفرو جیس است.

دیوسیر: بلبوس است.

دیوانجیر: تین بریست.

دیواسپست: حند فوقای بریست.

دیوخار: اسم فارسی عوسج است.

دیوچه: اسم فارسی علق است.

حرف الذال مع الألف :

ذاقنی: اسم یونانی غار است.

ذاماسکینا: اسم رومی اجاص است.

◀ ذاقنی الاسکندرانی

گیاهیست برگش قریب به درخت خار جبلی شبیه به برگ مورد و از آن بزرگتر و سفید و طول شاخه‌ها بقدر شبری و از ساق و مابین برگ ثمری رسته بقدر نخودی و سبز و مدور و بیخش خوشبو و شبیه به عود و تند طعم می‌باشد.

و در دوم گرم و خشک و مدرّ و منخرج جنین و جهت تقطیر و حبس بول و حیض نافع و قدر شربتیش از بیخ و ثمر تا دو مثقال است.

◀ ذاقنی ویداس

یونانی و به معنی شبیه‌الغار و قسمی از مازریون عریض‌الورق است و به عربی بازو و در شام بقله نامند. ساقش بقدر زرعی و شاخه‌های او بسیار و باریک و از نصف اعلا می‌روید و پوست شاخه‌ها قوی و لزج و گلش سفید و ثمرش بعد از رسیدن سیاه و دانه او کوچکتر از حب الغار است. در آخر سوم گرم و خشک و مدرّ و مسهل قوی بلغم و اخلاط و مقی و مدرّ حیض و محلّ و مفتّح و جالی جلد و رافع آثار می‌باشد و استعمال او شربا جایز نیست.

و قدر شربتیش از برگ تا سه قیراط و از ثمر تا پنج عدد و مقطّع و محرّق خلط و مصلحش نشاسته و کتیرا و بدلش دو وزن او مازریون است.

الذال مع الباء:

◀ ذبل

سیاهی و سرخی و با خطوط زرد باشد و سبز و سرخ و زرد و منقط به سیاهی و سایر اقسام غیر مستعملند.

در آخر سوم گرم و خشک و بسیار تند و مقرح جلد و از سموم قتاله و مقطوع و مفتوح و مفتت حصاه و مدر بول و حیض و رافع سپرز و محرق او شرباً مستعمل است و خوردن محرق او با مرق گوشت گاو و به دستور با روغن زیتون جهت رفع خوف سگ دیوانه گزیده بهترین ادویه است و قطعه‌های خون منجمد با بول شارب او دفع می‌شود و عوام را اعتقاد آنکه سگهای کوچک به سبب گزیدن سگ دیوانه متکون شده و این دوا اخراج او می‌کند و در اخراج سنگ گرده و مثانه بغایت مؤثر است و بجای احراق هرگاه به جامه پیچیده و به بخار سرکه جوشان بدارند باعث تلطیف او می‌شود و استعمال جایز است و ضماد او جهت داء التعلب و برص ناخن و با قیروطی جهت قلع ناخن فاسد و رویانیدن ناخن صحیح و با سرکه جهت جرب و تقشر جلد و بهق و برص و قوبا و گزیدن عقرب و ثالیل و رفع قمل و بقایای جدری و نمش و اکتحال او جهت ناخن و روغن زیتون که در او جوشانیده باشند جهت رویانیدن موی ابرو و داء التعلب و گرانی سامعه و درد گوش نافع است.

و قدر شربتش یک عدد و زیاده او کشنده است به درد مثانه و مغص و بول‌الدم و غشی و تب بسیار تند و اختلاط عقل و چون قسم سیاه منقط به سرخی را در روغن کنجد شش ماه در آفتاب گذارند تدهین او جهت منع ابتدای کچلی و قلع مزمن او مجرب است.

ذروق: به تشدید راء واحد ذرایح است.

ذرقسون: غنّب التعلب محن است.

ذرق: به ضمّ اوّل و فتح ثانی حندقوای بستانیست.

ذرت

جاورس هندیست و آن دانه‌ایست شیرین و سفید و نباتش مثل گیاه نی و سرد و خشک و قویّ الغذا و غلیظتر از دخن و مجفف و حابس اسهال و در جمیع افعال مانند خندروس و مصلحش روغنها و شیرینیها است.

ذرت مکّه: خندروس است.

ذریس: طیهوج است.

ذریاس: نافسیاست.

ذرق: به ضمّ ثانی سرگین طیور است.

ذرق الطیر: خرفطان است.

الذال مع الفاء:

ذفری

اسم عربی سداب بریست و هرچه کریه الرایحه باشد به دستور زفر نامند.

ذفل: فطراسالیون است.

الذال مع الکاف و الذال مع التّون:

ذکل: به جرم ثانی زراوند طویل است.

پوست سنگ پشت هندیست و گویند استخوان اوست. بغایت سیاه و بعضی اجزا او مایل به زردی و برآق و صلب است.

در دوم سرد و خشک و جالی و بغایت قابض و شرب محکوک او مسقط بواسیر می‌باشد و با غسل جهت التّحام قرحه قصبه ریه و نفث‌الدم و تب ربع و ضماد او جهت اورام او و سرطان و خنازیر و اسقاط بواسیر و طلائی سوخته او با سفیده تخم مرغ جهت شقاق کعب و شق رحم که از ولادت به هم رسد و شقاق مقعد و خروج آن نافع است و فرزجه او مانع سیلان رحم و اسقاط جنین و جهت تسهیل ولادت مفید و مضرّ جگر و مصلحش سیب می‌باشد.

و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش استخوان قنفذ و مثانه او بالخاصیه جهت رفع نخاله بن موی و موکد قمل و ریختن موی مؤثر است و چون او را با چوب داری که آدمی را از گلو کشیده باشند و قدری خاک قبر مقتول بخور کنند، در منع سحر و فتنه مجرب دانسته‌اند و به دستور در اصلاح متباغضین مؤثر است.

ذباب

به فارسی مگس نامند و تکون او از فضلات و اوّل کرم سفید است و کمتر از یک هفته پر به هم می‌رساند و از کافور و زرنیخ و روغن زیتون می‌گریزد و گویند چون صورت مگسی از کندش و زرنیخ ساخته در محلی گذارند منع او می‌نماید.

در اوّل گرم و تر و بهترین او سیاه و بعد از آن ازرق است و زرد او خالی از سمّ نیست. محلّ و جاذب و ضماد او محلّ اورام و رافع گوشت زیاد جراحات و مانع انتشار موی و داء التعلب و حکه و قوبا و چون سر او را انداخته، بر موضع گزیده زنبور بمالند رافع الم آن و جاذب سمّ است و تکرار ضماد او جهت داء التعلب مجرب و جهت تحلیل ورم چشم و رفع گوشت زیاد پلک و شعیره آن آزموده است و نفوخ سوخته او در مجرای بول جهت رفع احتباس بول مؤثر و آشامیدن آن را با شراب جهت عسر ولادت مجرب دانسته‌اند.

و محمّد بن احمد گوید که خوردن پخته و خام او را هنوز جهت تقویت باصره و منع جمیع آفات چشم مجرب می‌دانند و سرگین مگس را چون با آب و غسل بنوشند جهت ازاله مغص و قولنج و خنّاق مجرب یافته‌اند و چون چند روز بخورند و در آفتاب بنشینند محل برص پوست انداخته زایل می‌گردد و بهتر از آطریلال است و روغن او که مکرر مگس را در روغن کنجد کرده در آفتاب گذاشته صاف نموده باشند جهت رویانیدن موی مجرب است.

ذرایح

به حای مهمله حیوانیست بقدر زنبوری و پهن و بدبو و با نباتات تازه می‌باشد و به ترکی آلکلنگ و به دیلمی دارساز نامند و به لغت اصفهان قسمی از سین است و بهترین او موجود در گندم زار است که مایل به

◀ ذنب الخیل

بیخ نباتیست با صلابت و نوعی از لحيه التیس دانسته‌اند. منبت او کنار آبها و شاخه‌های او بسیار و مجوف و مایل به سرخی و با خشونت و پرگه و گره‌ها به هم متصل و پر برگ و باریک شبیه به برگ اذخر و در گره‌ها روییده و در اطرافش شبیه به دم اسب و بر اشجار مجاور مثبت می‌گردد و بی گل و بی ثمر و بعضی گویند گلش مابین سفیدی و کیودی است و قوتش ملتتها باقی می‌ماند.

در اول دوم سرد و در آخر او خشک و قابض و بیلذع و قاطع نرف الدم و نفت الدم می باشد و جهت قروح امعاء و جراحات مثانه و سرفه و عسر نفس حاره و اقسام اسهال حاره و استسقاء و ورم حار جگر و امراض سینه و کثرت شرب او جهت التحام فتق و التیام روده مقطوع مؤثر است و ضماد او جهت التیام جراحات عظیمه و عصب مقطوع و قیله امعاء و ورم مقعد و اورام حاره اعضاء و سعوط آب او جهت قطع رعاغ نافع و قدر شربتیش یک درهم و موگد سودا و مصلحش شکر و روغن بادام است و بدلش انجبار.

◀ ذنب السبع

گیاهیست ساقش بقدر دو زرع و اسفل آن مثلث و اعالی مستدیر و با خارهای نرم متباعد و برگش شبیه به برگ گاوزبان و مزغَب و از آن کوچکتر و مایل به سفیدی و اطرافش خاردار و در سرهای او چیزی مستدیر و مزغَب و بنفش رنگ و جسمی در وسط آن رسته مانند موی و پشم.

در دوم خشک و در اول گرم و قوتش تا سه سال باقی و با رطوبت لرجه و قوه قابضه و جهت رفع اورام ببعیدیل است و جهت التیام جراحات و تسکین درد مفاصل و بیخ او جهت مستحکم نمودن استخوان شکسته شرباً و ضماداً نافع و طلای عصاره او جهت استرخای اجفان و مصلع و مصلحش گشنیز و بدلش عنب الثعلب و قدر شربتیش یک مثقال است.

◀ ذنب العقرب

نزد جالینوس صامریوماست و بعضی گویند ثمر گیاهیست شبیه به دنباله عقرب و زرد رنگ و نبات او کم برگ و ریزه و در بلاد سردسیر می‌باشد. در سوم گرم و خشک و جهت سم عقرب و سایر سموم بارده نافع است.

◀ ذنب السقط

به اصطلاح شام گیاهیست برگش شبیه به برگ بلوط و گلش زرد و بیخش شبیه به شلغم و ظاهر او سیاه و باطن او به رنگ خون و ضماد او با سرکه جهت گزیدن تنین بحری نافع است.

◀ ذنب الخروف

گیاهیست بیخش باریک و شاخه‌های او سفید و مجوف و برگش متباعد شبیه به برگ راسن و گلش زرد شبیه به گل رشاد بری و تخمش باریک و طعم او مایل به تلخی و تند و با اندک لزوجت می‌باشد.

در آخر دوم گرم و در سوم خشک و عصاره او و به دستور ساییده برگش جهت بیاض چشم ببعیدیل و جهت گزیدن سگ دیوانه قبل از آنکه از آب خوف کند بسیار مؤثر است و مسکن مغص و محلل ریاح و قاطع خون و رافع سپرز و مضر کرده و مصلحش نشاسته و قدر شربتیش تا یک درهم و بدلش ربع آن بخور مریم است.

ذنب الحرودن: ذنب الخروف است.

ذنب الفاره: لسان الحمل است و از جهت شبیه بودن خوشه او به دنباله موش به این نام نامیده‌اند.

ذنب الفارس: به لغت شام ذنب الخیل است

ذنب اللبوه: ذنب السبع است.

الذال مع الواو:

ذو ثلث حیاه: زعرور است.

ذوالف ورقات: مریافلن است.

ذومائه شوکه و ذومائه راس: قرصنه است.

ذوخمسه اوراق و ذوخمسه اقسام و ذوخمسه اغصان و ذوخمسه اجنحه: بنظافلن است.

ذوخمسه اصابع: اثلث است.

ذوثلث ورقات: شامل حندقوقا و گیاه خصیه الثعلب و فصفصه و طرفین است.

ذوثلث شوکات: شکاعی است.

ذوثلث الوان و ذوثلث اوراق: طریفلن است.

الذال مع الهاء:

◀ ذهب

به فارسی زر و طلا نامند. معتدل مایل به حرارت و مقوی دل و حرارت و رطوبت غریزه و مفرح و جهت خفقان و وسواس و جذام و جنون و انواع بواسیر و امراض سوداوی و صفاوی و یرقان و سپرز و ضعف گرده و سنگ مثانه و رفع هموم نافع است و محلول سخاله او که با مروارید در آب ترنج حل کرده باشند جهت جذام مجرب و به دستور جهت زحیر و اسهال دموی و محلول او با نوشادر فقط جهت اخراج سم مجرب است و طلای او محلل اورام و جهت داء الثعلب و داء الحیه و بهق و برص و اکتحال او جهت غلظ اجفان و بیاض و غشاوه و کمنه و انباشتن او در ثقبه غرب جهت دفع او مجرب و میل سرمه‌ای که از او بسازند جهت تقویت بصر و منع رمده و درد چشم و ذرور او جهت آکله و سنون او جهت درد دندان و امساک او در دهان جهت رفع بدبویی و انگشتر او

جهت بواسیر و طلای محللول او با نوشادر محلل اورام و آویختن دنباله او در چراگاه گاو باعث نفرت گرگ از آن مکان و پوشیدن پوست گوسفندی که گرگ گرفته باشد مورث خارش بدن و تعلیق هر دو چشم او مانع صرع و اذیت هوام و سباع و دزدان می شود و چون در پوست گرگ پیچیده نگاه دارند جهت غلبه بر خصم و محبوبی در نظر خلق مؤثر و چون در پوست گرگ پیچیده نگاهدارند جهت غلبه بر خصم و محبوبی در نظر خلق مؤثر. کعب او بر زانو جهت رفع درد ریخی زانو و زحمت حرکات مفید است و چون سر او را در خوابگاه گوسفند دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک شوند در صورتی که از تنفر محلّ گریزی نداشته باشند و چون در برج کبوتران گذارند مار و سایر موذی داخل نگردند و چون سر او را در ممرّ سیلاب دفن کنند دیگر سیلاب از آن ممرّ جاری نگردد و معرب دانسته اند و چون صدق نامه زنان را بر پوست گوسفندی نویسند که گرگ گرفته باشد هرگز مابین زوج و زن الفت نباشد و چون دندان نیش او را در آن پوست پیچیده در منزلی دفن کنند باعث تفرقه اهل منزل گردد و گویند اگر زهره او را لطوخ کرده مجامعت نمایند دیگری قادر بر جماع آن زن نگردد و گویند گرگ تا دیوانه نشود گوشت آدمی نمی خورد. حرف الرّاء مع الألف:

راسن

بیخ نباتیست خشبی و رنگش مابین یاقوتی و سبزی و ساقش شعبه دار و برگش عریض و دراز و قسمی را شبیه به برگ عدس و درشت و انبوه و از ساق او روییده و بر روی یکدیگر و گلش مایل به کبودی و دانه اش مانند قرطم و با اندک پهنی و طعمش با تندی و خوشبو و گویند بیخش زرد و به ستبری انگشت خنصر و پوست او سیاه و رقیق و ستبری بالای او بیشتر از اسفل و مستعمل بیخ اوست و بعضی گویند او بیخ سوسن کوهیست.

در اوّل سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلی و جالی و مقوی معده و دل و مثانه و مفرّح و مفتح سده جگر و سپرز و قوتش تا دو سال باقی است و با قوه تریاقیّه و جهت قطع اخلاط غلیظه سینه و شش و تقطیر بول رطوبی و مالیخولیای مراقی و درد مفاصل و کمر و تقویت باه و فم معده و هاضمه و رفع اختلاج و تحلیل نفخ و طبیخ او جهت احتباس بول و حیض و توخّش و خون که به مشارکت معده باشد و مطبوخ او با شراب جهت زهر هوام و سموم بارده مجرب است و نطول او جهت شقیقه و امراض سر که بلغمی باشد و تحلیل اورام و قطور او جهت دوی و طنین و بخور او جهت گشودن حیض و ضماد برگش جهت شکافت عضل نافع است و مضرّ محرورین و مصلّح و اکثارش مفسد خون و قاطع باه و مصلحش سرکه و ربوب حامضه و خمیره بنفشه می باشد.

قدر شربتش دو درهم و بدلش به وزن او ایرسا و گویند قسط شیرین است و شرابی که از او ترتیب دهند معروف است به شراب ملائکه و به اعتقاد جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر است و چون راسن خشک را

جهت داخس و امّ الصّیبان و مفاصل مؤثر می باشد و تعلیق خالص او را جهت رفع فزع اطفال مجرب دانسته اند و لیثاوش این خاصیت را مخصوص دانه حجری بقدر خردلی که در نهایت صلابت می باشد و با طلای معدنی متکون می گردد دانسته است و لعب با طلا و دیدن او مورث رفع هموم و باعث سرور و تقویت دل است و چون گوش او را با سوزن طلا سوراخ نمایند التیام پذیر نگردد و گویند مضرّ مثانه و مصلحش عسل و مشک است و اکثر را اعتقاد آن است که اصلاً ضرری در او نیست و چون طلا را به نهجی سحق نمایند که از اجساد چیزی داخل او نباشد خصوصاً ادویه سمیه، در آن وقت خوردن او باعث طول عمر و رفع جمیع امراض سوداوی و حفظ صحت است و در این امور چیزی عدیل او نیست و طریق حل و سحق در دستورات مذکور است.

و قدر شربتش از یک قیراط و نیم است تا یک دانگ و بدلش یاقوت محللول و چون از طلا به شکل هلیله ساخته و در خواب و بیداری صاحب توخّش مزمن و خفقان و خیالات سوداوی در دهان نگاه دارد رفع جمیع امراض مذکور می شود.

الدّال مع الباء:

ذیب (ذئب)

به فارسی گرگ و به ترکی قورد نامند. حیوانیست معروف و مزاجش در سوم گرم و خشک و جگرش جهت امراض جگر بغایت نافع است و با آب و شراب رافع استسقاء و تبهای بارده و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت سپرز نافع و غافث مقوی افعال او است و قدر شربتش یک دانگ و سرگین او بسیار گرم و محلل قوی و بهترین او بسیار سفید است که با خشونت باشد و آشامیدن او تا یک مثقال با آب گرم و با شراب سفید و به دستور با فلفل و نمک جهت قولنج سریع الأثر است حتی تعلیق او و غرغره او با عسل جهت خنّاق بلغمی بغایت مفید و بخور او باعث جمعیت موش در آن موضع و بول و خون او قاطع حمل زنان است شرباً و حمولاً و به دستور خصیّه او همین اثر دارد و قاطع شهوت انسان است.

و ارسطو فرماید که یک مثقال خشک او با آب تره تیزک جهت درد پهلو و سینه و تهیگاه بسیار نافع است و زهره او بقدر دانگی با عسل جهت تب ربع و قولنج و استسقاء و یک نخود او با مطبوخ جهت تقویت باه بی نظیر و به دستور طلای او در این باب مؤثر است و رافع تشنج و کزاز و جراحت عصب و سعوط او جهت نزلات عظیمه و با آب چغندر رافع حرمت چشم در همان ساعت است و با قلیلی مشک جهت صرع و اکتحال او با عسل جهت تیرگی چشم و نزول آب و ضمادش با ورس جهت بهق و برص و با ادویه مناسبه جهت تقشّر جلد و داءالتعلّب و درد مفاصل و قدر یک دانگ از شش خشک کرده او با شیر تازه جهت تب ربع و امراض شش بغایت مفید است و پیّه او جهت داءالتعلّب و داءالعجیه و ورم مزمن و یک قیراط از دماغ او با شیر مانع صرع و بخور موی او سبب گریختن هوام و ضماد استخوان ساق محرق او که با ذکرش سوخته باشند

باشند تا غلیظ شده باشد در عرض یک سال قویتر از اوست و ربّ ریوند که در دستورات مذکور است بهتر از عصاره اوست.

رازیانج

به فارسی بادیان گویند. بستانی او در اوّل سیم گرم و در آخر اوّل خشک و تخمش گرمتر از برگ او و بیخش قویتر از سایر اجزاء و مجموع او مولّد شیر و مدرّ بول و حیض و مفتحّ سده جگر و سپرز و گرده و مئانه و سینه و مقوی معده و باصره و محلّ ریح و اخلاط غلیظه و تریاق سموم حیوانی و مجفّف قوی و با قوه قابضه جهت خفقان و غشی با گل گاوزبان مجرّب و با پرسیاوشان و انجیر جهت سرفه و ربو و عسر نفس و با ادویه مناسبه و به تنهایی جهت ریح غلیظه و قولنج و درد پهلو و تهیگاه و رفع رطوبات و اسهال مزمن و غثیان و رفع بلغم حامض و بدرقه شدن قوه ادویه و ایصال او به اطراف بدن و با سکنجبین جهت تبهای کهنه نافع است و مضرّ محرورین و مصلحش صندل و سکنجبین و چون عصاره او را با روغن غلیوج در شیشه کرده سه هفته در آفتاب بیاویزند اکتحال او مانع نزول آب و رافع ضعف باصره و انتشار و چون هر سال در اوّل نزول آفتاب به حمل تا وقت تحویل سرطان هر روز یک درهم تخم رازیانه را با مثل او شکر تناول نمایند، در آن سال اصلاً مرضی عارض نگردد و ذرور سوخته او مانع انتشار قروح و طلای بیخ او با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه نافع است و صمغ او در افعال مثل عصاره اوست و مفتحّ حصاه و مقوی باصره است و قدر شربت از تخم او تا یک مثقال و از بیخ او در مطبوخات دو مثقال و بدلش تخم کرفس است.

و رازیانه بری را شاخه‌ها عریضتر و شبیه به ریباس و تخمش ریزه و بسیار خوشبو می‌باشد. در آخر سوم گرم و در دوم خشک و جهت تقطیر بول و تنقیه رحم و چرک قروح و اسهال مزمن و رفع احتباس حیض نافع است.

راتیانج

صمغ صنوبر است که بنفسه مثل سایر صمغ منجمد می‌گردد و یا به آتش طبخ یافته منعقد شود و ثانی را به یونانی قلفونیا نامند و سیال غیر منجمد او زفت رطب است.

در آخر سوم گرم و خشک و قسم آتش دیده او گرمتر از قسم اول و آشامیدن نیم مثقال او با زرده تخم مرغ که نیم پخت باشد و به دستور با آب طبیخ سیوس گندم جهت سرفه و ربو و جراحی رطبه شش و مضغ او جهت سرفه رطوبی و جذب فضول دماغ و ضماد او جهت التیام جراحات و ازاله حکه و جرب و خشونات جلد و با گلنار جهت فتق رگها و نواصیر و با تخم کتان بالسویه جهت رفع ثالیل و بواسیر مجرّب و جهت شقاق کعب و کجی ناخن مؤثر و کشیدن او مانند تنباکو روز اوّل یک دفعه و روز دوم دو مرتبه و در سوم سه بار، جهت سرفه و ربو و قرحه شش عجیب‌الفعال است.

جوشانیده از آب بیرون آورده و یک شبانه روز در آب سرد گذاشته و بعد از آن در طلا که قسمی از خمر است خیسانیده تا بیست روز پس هر روز دو مثقال تناول نمایند، جهت تقویت معده و فساد هضم و برانگیختن اشتها بیعدیل است و از دانه راسن که عددی بلع نمایند جهت رفع سرعت انزال مجرّب دانسته‌اند و بخور او جهت تقویت دندان و انداختن کرم او و طلای او جهت نیکویی رخسار و با عسل جهت رفع آثار مؤثر است. و شیخ الرئیس فرموده که قسمی از راسن که برگش شبیه به عدس است و زرد رنگ و کوچک مقدار و گیاه او پر گره و شاخه‌های او منبسط بر روی زمین و منبت او کنار دریا و زمین نمناک است خوردن او درد گزیده هوام را در ساعت تسکین می‌دهد.

راوند

به فارسی ریوند نامند و آن بیخ ریباس است و بهترین او چینی است که سرخ مایل به زردی ثقیل الرایحه باشد و بعد از آن قسم ترکی زعفرانی رنگ کم بو و بعد از آن خراسانی و زبوترین او زنجی سیاه برآق صلب است و ریوند دواب خشبی کثیف می‌باشد و بیخ ریباس آنچه قریب به ظاهر زمین است باریک و سیاه و غیر متشابه به ریوند است و چون بقدر دو سه زرع حفر نمایند ریوند ظاهر می‌شود و مرکب القوی می‌باشد.

در اوّل دوم گرم و خشک و مسهل به عصر اخلاط غلیظه و رقیقه و خام و با قوه قابضه و مقوی قوه جاذبه جگر و پادزهر سموم بارده و مجفّف و محلّ و ملطفّ و جالی و مدرّ بول و حیض و منضجّ و مقطّع و مفتحّ سده جگر و سپرز و امعاء و مبرّد بالعرض به سبب شدت تحلیل و جهت تنقیه امعاء و تحلیل نفخ او و انواع استسقاء و تخمه و مغص و ورم بارد احشاء و یرقان سددی و رفع اسهالی که از سده ماساریقا باشد و با گل سرخ و قوایض جهت اسهال دموی و بالخاصیه رافع تبها و حرارت غریبه است و جهت درد گرده و مئانه و رحم و خفقان و قرحه امعاء و نواصیر و بواسیر و تب ربع نافع و با جاوشیر و مطبوخ زیب و بسفایج جهت قولنج سفلی و بلغمی و با آب پرسیاوشان جهت سنگ مئانه و با آب لسان الحمل جهت قطع نزالدم و با هلیله کابلی و غاریقون و صبر جهت تنقیه دماغ و انواع صداد بارده و صفراوی و شقیقه و فالج و دوار و کزاز و جنون و نزلات و با شراب ریحانی جهت فسخ عضل و عصب و سستی او و با طبیخ اسارون و قنطوریون جهت عرق النساء و تبهای بلغمی و ضعف مفاصل و درد او و با زرشک و صندل جهت ورم حارّ مزمن اعضای باطنی و مقوی او و با انیسون جهت فواق و آروغ ترش و تمدّد تهیگاه و فتق و در دهن داشتن و آب او را فرو بردن جهت نفث‌الدم و سده و ورم سینه و ربو و بهر و طلای او جهت ضربه و سقطه و ضمادش با سرکه جهت کلف و قویا و آثار ضربه و با لعابها جهت ورم حاره مزمن و با قوایض جهت استحکام استخوان مخلوع و طلای او بین الکتفین جهت رفع خوف قلبی نافع و مضرّ سفل و مصلحش صمغ و گویند مضرّ مزاج اطفال و ضعفاست و شربتش تا دو درهم و بدلش در امراض معده و جگر یک وزن و نیم از گل سرخ و خمس او سنبل است و عصاره او که آب ریوند را جوشانیده

رأس الشَّيْخ: به لغت اندلس اقسون است.
 رأس الهدد: به لغت اسکندریه قسمی از مخلصه است.
 رال: اسم هندی قیقهن است.
 راج هنس: به هندی پرسیاوشان است.
 راج کیری: اسم هندی عصی الرأعیست.
 راج کیرا: اسم هندی اذان الغزاست.
 راسو: اسم فارسی ابن عرس است.
 راستخت و روی سوخته: روسختج است.
 الرأء مع الباء:

◀ ربّ

عبارت از آب میوه‌ها و نباتات است که به طبخ به قوام آورده باشند و ربّ هر چیز در تحت آن چیز مذکور است.

◀ ربلم

نوع جبلی افستین است و گویند نوعی از برنجاسف و قیصوم است و دو درهم او جهت رفع زهر هوام مجرب دانسته‌اند.
 ربّ العنب: میفختج است و در دیلم دوشاب ترش نامند.
 ربّ الصّر: صمغ کمکام است.
 ربیس: علیق است.
 ربیان: اربیان است.
 ربرق: عنب التعلب است.
 ربیثا: نوعی از ماهی کوچک است و در افعال قویتر از ماهی روبیان دانسته‌اند.
 الرأء مع التاء:

◀ رتیلا

به فارسی انگورک نامند و آن حیوانیست شبیه به عنکبوت و دست و پای او کوتاه و او اقسام می‌باشد و از سموم قتاله بارده است و گزیدن او و خوردن یک عدد او قتال است و ضماد کوبیده او بر موضع گزیده‌اش جذب و دفع سم می‌کند و اطهوریقس بستن زنده او را بر بازوی صاحب تب دوری جهت رفع تب مجرب دانسته است و ذرور خشک او قاطع ثلیل است و گویند ملسوع او چون در ظرف طلا نظر کند رفع اذیت او می‌شود.

◀ رتم

به لغت عربی نباتیست سفید و سیاه می‌باشد و سیاه او را شاخه‌ها زیاد بر زرعی و بی برگ و صلب و مانند ریسمان بر چوبها توان بست و گلش زرد و ثمرش مثل لوبیا و دانه او مثل عدس و قسم سفید او را ثمر و گل و شاخ مانند قسم سیاه و رنگ شاخه‌های او سفید است .

و بعضی گفته‌اند که چون با زرنیخ و پیه بز سرشته بخور کنند اثرش قویتر می‌شود و مؤلف تذکره گوید که چون راتیانج را با مثل او رهج الفار و نصف وزن او فلفل با روغن بادام طبخ داده و ضماد نمایند در ساعت دانه بواسیر را ساقط کند با الم شدید و تدارک آن به سفیدی تخم مرغ و سفیداب و به خوردن شیر تازه باید نمود و گویند طلای راتیانج مفرداً در ابدان نرم باعث ورم و درد می‌شود و بخور او که به پارچه‌ای آلوده و در آفتاب خشک کرده باشند، جهت زکام بارد و تب ربع سریع‌الآثر است و قسم مطبوخ او در اصلاح شعر ذروراً مؤثر است.

◀ رامک

از ادویه مرکبه است و آن قرصی است که در قدیم از عصاره بلخ می‌ساختند و در این زمان از مازو و دوشاب خرما ترتیب می‌دهند و بهترین او آن است که یک جزو مازو و نیم جزو پوست انار را ساییده و در آب دو سه روز بجوشانند و برهم زنند تا مثل خمیر شود و ربع جزو زاج و مثل او صمغ محلول و یک جزو و نیم دوشاب خرما با عسل اضافه نموده و قرص بسازند و اگر به وزن پوست انار امّالج بسیار نارس اضافه کنند بی‌عیدیل است.

در دوم سرد و خشک و قابض و مجفّف و ملطّف و مقوی معده و امعاء و مسکن حرارت و مانع ریختن مواد به اعضاء و جهت اسهال کهنه و دموی و نرف الدّم و ذرب و سرفه و درد سینه و ضعف جگر و تجفیف قروح شرباً و ضماداً نافع است و طلای او مقوی جلد مسترخیه و رافع ورم حارّ و نقرس و ورم حارّ مقعد و بروز آن و حابس عرق و رافع عفونت آن و بخار فاسد و با حنا مسود موی و قاتل قمل و سنون او مقوی لثه و قاطع خون او و قدر شربش تا دو مثقال و بدلش سک و مضرّ مئانه و مصلحش عسل است.

◀ رازقی

در قدیم سوسن آزاد را نامیده‌اند که زنیق باشد و متأخرین اشتباه به سوسن سفید نموده‌اند.
 رانج: نارجیل است.
 راتیانج و راتیانج: راتیانج است.
 رائی: نوعی از سمک است و به لغت هندی خردل است.
 راک: اسم هندی رماد است.
 رابون: به یونانی اسم راوند است.
 رانا: به یونانی رمآن حلو است.
 رازیانج رومی و شامی: انیسون است.
 رافه: حلتیث است.
 راج: خمر است.
 راحه الأسد: نوعی از عرطنیثا است.
 راطینی: به یونانی اسم مجموع علكهاست.

رخمه

به خاء معجمه اسم عربی مرغ مردارخوار است و آن قسمی از کرکس و بزرگ جثه و سفید مایل به تیرگی و با خط سیاه و چشمش بسیار زرد و مسکن او جبال و بیابانها و بغایت خائف می‌باشد.

در دوم گرم و در اول خشک و تخم او بهترین اجزاء اوست و گفته‌اند که اگر هفت عدد بیضه او را به طریق خاص صاحب جذام در اوایل زحمت بخورد و به نگردد از تأثیر ادویه دیگر مایوس باید بود و طریق آن است که بعد از تنقیه، یک عدد بیضه او را خام تناول نمایند و تا شش ساعت اصلاً چیزی نخورند و بعد از آن مرق چرب بیاشامند و بعد از یک هفته تکرار عمل کنند و ذرور پوست تخم او قاطع نرف‌الذم و باعث التیام و با سرکه جهت قویا و حزاز نافع است و سرگین او با سرکه جهت رفع برص بیعدیل و حمول و دود او را در اسقاط جنین و ادرار حیض مجرب دانسته‌اند و طلای او جهت گزیدن عقرب و مار و زنبور و قطور او با روغن زیتون جهت گرانی سمع و رفع کری و بخور گوشت قدید او با خردل تا هفت مرتبه جهت گشودن کسی که از زبان بسته باشد مؤثر دانسته‌اند و قطور و سعوط زهره او با روغن بنفشه در گوش طرف مخالف جهت درد شقیقه و در طرف موافق با روغن زیتون جهت ریح و کری و اکحال او با آب سرد جهت رفع بیاض چشم و بخور پر او جهت گریزاندن هوام پردار نافع است و چون جگر مشوی و یا ساییده خام او را در روزی سه دفعه و هر دفعه یک دانگ با سرکه بنوشند، جهت رفع جنون تا سه روز متوالی مجرب دانسته‌اند و آشامیدن پوست اندرون سنگدان او که خشک کرده و ساییده باشند با شراب جهت رفع جمیع سموم و دو درهم مغز سر او مورث جنون و بلاهت است و تعلیق سر او و بخور موی او باعث تسهیل ولادت و طلای مغز سر او با روغنها جهت درد سر نافع است.

و از سطوالیس منقول است که اگر رخمه را خفه کرده و با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهراً شود، تدهین او جهت رفع جذام مجرب است.

رخبین

لغت سریانی و به فارسی لور گویند و آن غیر مصل است و از ماییت شیر که به طبخ غلیظ گردد و بچکانند حاصل می‌شود.

در اول گرم و در آخر او خشک و کثیرالغذا و میه‌ی و شیرین و مسدّد و بطی‌الهضم و ثقیل است و مصل مائیت دوغ است که بعد از کشک شدن از او جدا گردد و از جوش بسیار منعقد و سیاه گردد و به ترکی قراقرت نامند و انشاءالله در میم مذکور می‌شود.

رخ: اسم فارسی خنوء است.

رخام الطین: طین قیمولیاست.

رخبیشه: راتینج است.

در سوم گرم و خشک و جذاب و محلّل و با قوه قابضه و تند و دو درهم از ثمرش مقی قوی و حفته به عصاره او مسهل خون و جهت عرق‌النساء نافع است و ضمادش جهت نمش و گزیدن سگ دیوانه و آشامیدن او به دستور جهت سگ دیوانه و اخراج جنین میت نافع و قاتل جنین زنده و مدرّ قوی و مسهل اقسام کرم و خوردن هفت عدد او که تا سه روز متعاقب بنوشند به سبب اسهال منع بروز دمل می‌کند و مضرّ معده و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش یک مثقال است.

رته: اسم نبطی بندق هندیست.

رته سروالی: اسم هندی حی العالم است.

رتک: مشکطرامشیع است.

رترت: اسم خنازیر کبار است.

الرأ مع الجیم:

رجل الطیر و رجل الذرذور و رجل العقق و رجل العقاب: گیاه آطریلال است.

رجل الحمامه: ابوخلسا است.

رجل الدجاج: اقحوان است.

رجل الرأعی: خریق سیاه است.

رجل الجراد: زرنب است.

رجل الفروج و رجل القلوس: قافلی است.

رجله: بقله الحمقاست.

رجل الزاغ: رجل الغراب است.

رجیع: فضله حیوانات است.

رجل الغراب

گویند نبات آطریلال است و اکثر تصریح نموده‌اند که غیر اوست و در نواحی بیت المقدس بسیار است. گیاهش بقدر شبری و برگش سبز مایل به سیاهی و مشقوق شبیه به رشاد بستانی و وسط او منشق به دو شق مانند چنگال غراب و شعب او متفرّق و با تندی و اندک قبضی و شیرینی مانند طعم زردک و بیخش بسیار غایر در زمین و مستدیر و ظاهرش زرد و ساییده او مثل سورنجان و به زبان ترکی غازایاغی و به پهلوی کلاج پای نامند. در اول گرم و در دوم خشک و مفتّح سلاه و مفتّت حصاه و مسکن ریح و محلّل و جهت قولنج و مغص و درد کمر و پشت بغایت مؤثر است و بیخ مطبوخ او در رفع اسهال مزمن بیعدیل و طلای عصاره او که به آتش به قوام آورده باشند جهت درد مفاصل بارد و با نیم وزنش لفاح جهت درد مفاصل حارّ مفید و به دستور روغنی که در آن جوشانیده باشند همین اثر دارد و مضرّ محرورین و مصلحش کاسنی و امثال او و قدر شربتش تا دو مثقال است.

رحیق: خمر است.

الرأ مع الخاء:

در دوم سرد و تر و با قوه قابضه و رادعه و از تدفین در زمین نمناک منتفخ و برآمده گردد و ساییده او با روغن گل و عصارات نباتات در خواص مثل رصاص ابيض است و بستن او بر کمر بقدر هفت مثقال و نیم جهت منع احتلام و بستن صفحه او بر غدد و خنازیر و التوای مفاصل رادع و محلل و ضماد او با روغن گل و آب بارتنگ و آب گشنیز جهت سرطان متقرح و اورام حاره و قروح مفاصل نافع است و چون سرب را بر کف دست بمالند و سیاهی او را که بر کف بماند با آب و غیر آن بر رمد و جرب و سوزش چشم طلا کنند در حال ساکن گردد و مجرب است و پنج درهم او را چون در زیر بالین کسی دفن کنند که او نداند آن کس خوابهای پریشان بیند و هفت درهم او را چون صفحه کرده و در کوزه نو گذاشته و وقتی که زحل در شرف باشد در میان درختان دفن کنند منع جمیع مضار اشجار نماید و چون نخاله او را به حدی بشویند که سیاهی او برطرف شود جهت قطع نرف الدم و التحام قروح خبیثه و دمل و حکه بغایت انفع از ابار و مجفف بیلذع است و آشامیدن سرب کشنده است و هرگاه ساییده باشند و فرو بردن گلوله او بالخاصیه نافع درد معده مزمنه است و آزموده مجربین است.

الرأء مع الطاء:

◀ رطب

خرمای تازه است و نسبت او به خرما مثل نسبت میوه های تازه است به خشک و مداومت او با بادام بغایت مسمن بدن و محرک باه و مقوی کرده و کمر است و سایر خواص در تمر مذکور است.

◀ رطبه

به فارسی اسپست باغی تازه است و به ترکی یونجه نامند و خشک او را به عربی قت گویند.

در آخر اول گرم و تر و ملین و مبهی و نفاخ و ضماد پخته او را که روزی دو بار کنند جهت رعشه مفید و مداومت خوردن او با شکر مسمن بدن و مولد خون صالح و ضماد کوبیده او با عسل محلل ورم بارد و با سرکه محلل ورم حار و تخم او قویتر از سایر اجزا و قابض و مولد منی و شیر و مسمن و مدر حیض خصوصاً چون در حمام و بعد از آن تناول نمایند و جهت خشونت سرفه و سینه نافع و قوتش تا پنج سال باقی می ماند.

و قدر شربتش از دو مثقال تا پنج مثقال و روغن تخم او و روغنی که از آب او و روغن زیتون ترتیب دهند جهت رعشه و لقوه شرباً و ضماداً نافع است و خشک او قابض و گلش ضعیفتر از تخم اوست .

الرأء مع العین:

رعی الزراریر: فوه الصبغ است.

رعادیا: اسم سریانی رعی الأبل است.

◀ رعی الحمام

رخام: حجر الرخام است.

الرأء مع السین:

◀ رساطون

شرابیست که از خمر و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند و گرم و تر و قویتر از شراب ارسطون و در امزجه بارده نافع است.

رسانجن: اسم هندی حضض است.

رس: اسم هندی شل است.

رسبت: اسم هندی بخورالسودان است.

◀ رساغ

سنگیست شبیه به خرچنگ و در دوم سرد و قریب القوه به سرطان و جهت جلای باصره و دمعه نافع است.

الرأء مع الشین:

رشته قطایف: اسم فارسی اطریه است.

رشاد: حرف بستانیست.

رشینه: راتیانج است.

الرأء مع الصناد:

◀ رصاص

شامل قلعی و سرب است و از مطلق او مراد قلعی است و رصاص ابيض نامند و به فارسی ارزیز گویند و تکون او از زیق غالب و کبریت قلیل ردی الجواهر و زیوتترین فلزات است.

در سوم سرد و مجفف و با جوهر رطب جامد از برودت و قابض و آشامیدن او کشنده است و طلای ساییده او با آب گشنیز و آب کاسنی و آب بارتنگ و آبغوره و حی العالم و غنب الثعلب و امثال او و روغن گل سرخ جهت سرطان متقرح و ورم مقعد و جرب و بواسیر و جراحت رحم و پستان و قضیب و باد سرخ و اورام حاره و منع ریختن مواد به اعضاء و با شراب جهت درد عصب و اورام مرکبه نافع و بستن صفحه او بر کمر مسکن شهوت جماع و بر تعقد عصب و التوای او محلل و بالخاصیه انگشتری او باعث لاغری بدن و طوق کردن او بر درخت باردار موجب حفظ ثمر از ریختن است و چون به روغن چرب کرده بگذارند تا زنگ به هم رسانند، از آن روغن بر هر آهن که بمالند زنگ نگیرد و گویند دوغ با زیره تنقیه او می کند و بعد از تنقیه چون با قاطر خل و زاج سحوق به حدی که تشمیع پذیرد نمایند به اوزان نسبی که مناسب او باشد ملحق به اول گردد مجرب است.

◀ رصاص اسود

به فارسی سرب نامند و به عربی آنک و در تکوین از رصاص ابيض زبونتر و از سوخته او ابار و سرنج حاصل می شود.

نوعی از ماهی است عریض و کوتاه و پشت او پهن و مایل به سیاهی و شکمش بسیار سفید و چون در دام افتد دست صیاد می‌لرزد و در بحر اخضر و قلمز یافت می‌شود.

و در دوم گرم و خشک و بستن زنده او بر سر جهت رفع صداع و صرع مجرب دانستند و عرقچین پوست او در ازاله درد سر مزمن و شقیقه و دوار بغایت مجرب است و پیه و گوشت او شهوت پیران را اعاده می‌نماید و قاطع بلغم و رافع یرقان و سپرز و قاطع خون همه اعضا و پخته او جهت سل و مطبوخ او در روغن زیتون که مهراً شده باشد جهت مفاصل و درد کمر و نقرس و طلای او جهت تحریک باه مؤثر است.

ابن بیطار گوید که ماهی شبیه به رعاد ملاحظه کردم و بغایت مخدر و خوردن او را کشنده یافتم.

الرأء مع الغین:

رغوه: کف مایعات است و آنچه از جامدات بر سر آید مثل صابون و نمک

رغوه القمر: حجر القمر است.

رغیدا: اراقو است.

رغوه الملح: زهره الأسیوس است.

رغوه الحجامین و رغوه البحر: اسفنج است.

رغث: جلنار است.

الرأء مع القاف:

رق: سلحفاه بریست.

رقس: سلحفاه نهری بزرگ است.

رقیب الشمس: صامریوما است و نوعی از یتوع را شامل است.

رقع فارسی: خرفطان است.

رقعا: اسم عربی حمار صغیر است و گویند سرخس است.

رقاقس: لغت بربریست و گویند جفت آفرید است و بعضی اسم خصیه التعلب دانسته‌اند.

رقون و رقان: حنا است.

رقع

به عربی شامل جمیع ادویه است که خوردن او جهت شکستگی استخوان مفید باشد و مصطلح از آن بیخی است صلب زرد رنگ و سرد و خشک و دو مثقال او با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت ضربه و سقطه و ریزه شدن استخوان نافع است و باید سه روز متوالی تناول نمایند.

رقع یمانی

گویند درختی است بقدر درخت گردکان و برگش مثل برگ درخت چنار و ثمرش شبیه به انجیر و بقدر انار و دانه و ثمرش مانند دانه انجیر و با شیرینی و ماکول است.

گیاهیست طولش زیاده بر شبری و برگش دنداندار و مایل به سفیدی و از ساق روییده و ساقش منحصر به یکی و بیخش بقدر شبری و سرخ مایل به زردی و تخمش شبیه به کرسنه و کبوتر محب این گیاه است.

و مؤلف تذکره گوید که برگش مایل به سیاهی و بیخ او را صباغان استعمال می‌نمایند و نارقیصر عبارت از اوست و با عطریّت و در مصر بسیار است و ساق الحمام نامند.

در دوم گرم و خشک و مجفّف قوی و محلّل و با برودت قابضه و آشامیدن او مدرّ حیض و ضماد برگ او جهت التیام جراحات تازه و قروح خبیثه و ساعیه و با ورغن گل و پیه تازه جهت اقسام دردهای رحم و با سرکه جهت باد سرخ و با عسل جهت التیام قروح عمیق نافع و مضرّ گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتیش تا یک مثقال و بدلش فوه الصبغ است.

رعی الأبل

گیاهیست بقدر نبات زردک و برگش شبیه به برگ درخت سقز و از آن باریکتر و درشت و شاخش پرشعبه و چترش شبیه به چتر شبت و گلش سفید و ریزه و تخمش مثل تخم شبت و وسط او شکافدار و با اندک شیرینی و بیخش به سببری انگشتی و در طول بقدر سه انگشت و سفید و شیرین و خام او را به دستور ساق تازه او می‌خورند.

در دوم خشک و در اول گرم و گویند در سوم گرم و خشک است. مفتح سده و محلّل اخلاط بارده و ریاح و مقاوم سموم حیوانی و ضماد او با سرکه جهت ورم سپرز و خاییدن او جهت تسکین درد دندان و رفع عسر النفس مؤثر و تخمش جهت گزیدن هوام و سیلان رحم و بواسیر نافع و مصلح محروور و مضرّ احشاء و مصلحش قرفه و سنبل است.

قدر شربتیش تا دو درهم است و بدلش و خشیرک و گویند چون شتر مسموم گردد از این گیاه خورده خلاص می‌شود و به این جهت رعی الأبل نامیده‌اند.

رعی الحمار

خاریست شبیه به بادآورد و بغایت تند رایحه و شبیه به رایحه حرف و بیخش تندتر و تخمش شبیه به خردل سیاه و با عفوصت و چون حمار را نفخی و دردی به هم رسد از خوردن این گیاه خلاص یابد.

در سوم گرم و خشک و بغایت مدرّ و جذّاب و خوردن بیخ او مورث رعاف مفرط و به دستور تخم او و ربع درهم او جهت سپرز بیعدیل است و جمیع اجزا او جهت اختلاط عقل و جنون و عسر نفس و برسام نافع و قدر شربتیش تا نیم درهم و مصلحش شقایق و از شدت ادراک مسقط قوت است.

رعاد

افشرده باشند از نیم رطل تا یک رطل و بیست منقال شکر خام مسهل صفا و مقوی معده است و جهت تبهای صفاوی و یرقان و جرب و حکّه نافع است و ضماد مطبوخ مهرای او با پوست و تخم جهت جرب و حکّه صفاوی مجرب و طلای مطبوخ او با شراب جهت تحلیل اورام بیعدیل است و مضمضه آب او جهت قروح خبیثه دهان و قلاع و اکتحالش جهت ناخنه و سبیل نافع و ضماد و عصاره او که در طبخ غلیظ شده باشد با قدری عسل جهت قروح خبیثه و قرحه بینی و گوشت زیاد زخمها و درد گوش مفید است و سویق او قابض و جهت رفع خواهش خوردن گل و امثال او زنان حامله را مؤثر است و رب انار ترش در افعال قویتر از آب اوست و چون آب انارین را در ظرف مس به قوام آورند جهت سلاق و جرب و تقویت باصره و جراحات مزمنه خبیثه نافع است و چون جوف آن را خالی کرده و روغن گلسرخ در او ریخته و به آتش نرم گذاشته و در گوش بچکانند جهت درد آن بغایت مؤثر و پوست انار بغایت قابض و بارد و مجفف است و سفوف او با عصف مسهل به عصر اخلاط سوخته و جهت رفع آتشک بغایت مفید و جلوس در آب طبیخ او جهت سیلان حیض و خروج مقعد و ضماد او با عسل جهت رفع آثار آبله و طلای سوخته او با عسل بر سینه و معده جهت منع نزف اللدم و قی اللدم و نفث اللدم و حقنه با آب او که با برنج و جو مقشر بوده جوشانیده باشند جهت رفع اسهال و سحج و مضمضه به آب طبیخ او جهت تقویت لثه و آشامیدن او جهت سلس البول و شستن مقعد به آن جهت قطع خون بواسیر و امراض مقعد و آشامیدن ساییده او بقدر یک درهم با آب گرم جهت رفع کرم معده بیعدیل است و طبیخ بیخ انار در این باب از مجربات است و جهت نزله حاره و درد دندان مضمضه او بیعدیل است و چون پوست انار ترش را با مازو بالسویه ساییده و در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و منعقد گردد و بقدر فلفل حبها ترتیب داده، پانزده عدد و زیاده از آن جهت رفع اسهال مزمن و سحج مخوف و قرحه امعاء و مقعد مجرب است و رب انار در دوم سرد و در اول خشک و قابض است و جهت التهاب و تشنگی مفرط و تبهای تند و قی و خمار و رفع فساد خواهش حوامل و فساد رنگ رخسار و رفع غم نافع و اناردان قابضتر از رب هر یک است و در افعال قویتر و کوبیده ترش او با مویز بالسویه و خمس او زیره کرمانی جهت رفع قی و تقویت معده مجرب است و مضر سحج و سرفه و مصلحش مویز و گردکان و بدلش سماق است و گل انار در افعال مثل گلنار فارسی است و جهت قطع خون بن دندان و التیام جراحات و فتق و قلاع و ضماد او با برگ رز بر فم معده جهت قی مفرط نافع است و عصاره او با گلاب جهت منع ریختن مواد به چشم و رفع ورم و با آب بارتنگ جهت قرحه احلیل و با آب جهت ابتدای داخس و خراش پا که از موزه و کفش شده باشد و با سرکه جهت باد سرخ نافع و عصاره پوست و پیه او قایم مقام گل اوست و خوردن هفت عدد از آن که هنوز باز نشده باشد به نهجی که دست گرفته و گلها را ناشتا بلع کنند جهت قطع خون و بروز دمل و رمد تا یک سال آزموده است و دانههای زردی که در اقماع انار می باشد شبیه به ذرور و در افعال مثل تخم گل است.

و مؤلف تذکره گوید که او را در مصر انجیر فرنگی گویند. نباتش زیاده بر دو زرع می باشد و برگش بسیار ستر و خشن و پهن و دایم سبز و چون برگ او را در زمین غرس کنند می روید و ثمرش از برگ بیرون می آید و بقدر خیاری کوچک می شود و با شیرینی و شیر او مثل شیر انجیر و دانه اش به طعم انجیر است و از این صفات ظاهر می گردد که انجیر بغدادی باشد و در لار و گرمسیرات و در مازندران موجود است.

و در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و جالی قصبه ریه و صوت و شیر او جهت قوبا و آثار و تحلیل اورام و سقوط بواسیر و سایر اجزای او جهت وئی و جبر کسر شرباً مفید است و قدر شربت از تخم و ریشه او سه درهم و مضر معده و مصلحش کتیرا و طبیخ او منقی بلغم و اخلاط غلیظه و ضماد برگش جهت التیام جراحات نافع است.

الرأ مع الکاف:

رکبه: صدف البواسیر است.

رکف: بخور مریم است.

رکت چندن: اسم هندی صندل احمر است.

رک: اسم هندی درخت نیم است.

الرأ مع المیم:

◀ رمان

به فارسی انار گویند و اقسام می باشد. شیرین بی دانه را که املسی نامند و لطیفتر از سایر و سرد به اعتدال و در اول تر و با قوه قابضه و قلیل غذا و مولد خلط صالح و نفّاخ و از این جهت باعث نعوظ محرورین است و مدرّ بول و مفتّح و جالی و ملین طبع و مورث تشنگی و خوردن او بعد از طعام سبب انحدار آن و جهت تصفیة روح کبدی و تقویت جگر و استسقاء لحمی و زقی و سوءالقنیه و یرقان و سپرز و خفقان و الم سینه و سرفه حارّ و صاف کردن آواز و فربه کردن بدن و نفوذ فرمودن غذا و رفع جرب و حکّه و نیکو کردن رنگ رخسار نافع است و اکتار او مفسد غذا و مرخی معده و مصلحش انار ترش و در باردالمزاج زنجبیل پرورده است و رب انار شیرین در افعال قویتر از آب او و مرخی معده و مصلحش مصطکی است و چون سر انار شیرین را سوراخ کرده و به دفعات بقدری که گنجایش داشته باشد روغن بادام شیرین در او ریخته و بر روی آتش گذارند تا روغن را جذب کند و به حدی رسد که دیگر جذب نتواند کرد مکیدن او جهت درد سینه و سرفه از مجربات است و به دستور آشامیدن آب او با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که نیم گرم باشد همین اثر دارد و انار ترش و شیرین که به عربی مز و به فارسی میخوش گویند در سردی و تری مایل به اعتدال است.

و انار ترش در دوم سرد و خشک و قابض و مدرّ بول و مسکن حرارت معده و غلیان خون و مانع سیلان مواد معده و جهت رفع خمار و قی و خفقان حارّ و منع صعود بخار غذا و رفع دخائیه آن نافع است و اکتار او مورث قرحه امعاء و سحج و مضر مبرود و مضعف جاذبه جگر و قوه پاه و مصلحش انار شیرین و زنجبیل پرورده و امثال او و آب انارین که با پیه

◀ **رماد**

به فارسی خاکستر نامند و آن مرکب از جزو ارضی و دخانیست و از شستن جزو دخانی زایل شده و ارضیه باقی می ماند و رماد اکثر چیزها در ذکر اصل آن مذکور است و خاکستر گرم چوب تاک و غیر آن با سرکه جهت بیضه و خوزه و شقیقه و تحلیل اورام و بواسیر بیهیدل است و خاکستر نی مفتح سدد و جهت التیام قروح و قلع آثار شرباً و ضماداً مفید است و مضر شش و مصلحش کتیرا می باشد.

و قدر شربتش نیم مثقال و خاکستر بلوط حابس جمیع نرف الدّم و مسکن اورام و مانع آله و رافع قرحه قضیب و مقعد و خاکستر پشم مغموس در قطران و زفت و خاکستر کدو جهت قرحه قضیب و مقعد مجرب است.

◀ **رمل**

به فارسی ریگ روان و در اصفهان ماسه نامند. در سوم گرم و خشک و مجفف و گرم شده او جهت نشف رطوبات و استسقاء و حمول ساییده او جهت قطع حیض و منع حمل بغایت مؤثر و بالخاصیه آب خوش مزه را بدمزه و آب بد طعم را خوشمزه می کند.

◀ **رمیت**

به عربی اسم نباتیست از جنس نخود شبیه به درمنه و بقدر قامتی و چون خشک شود بسیار زرد می گردد و از آن چیزها رنگ توان نمود. گویند از مجاورت او رنگ آدمی زرد می شود و دود آن جهت زکام مجرب است و باعث گریختن هوام می شود و قلی که از سوخته او به هم رسد گویند بهتر از قلی اشنان است.

◀ **رمرام**

قرطم بریست و گویند قرصعنه است و قلی که از او حاصل می شود ضعیفتر از قلی اشنان است.

رمان البر: شامل درخت فلفل و جلنار است.

رمان السعال: خشخاش سفید است.

رمان الأنهار: نوع کبیر هیوفاریقون است.

رماد عش الخطاطیف: خاکستر آشیانه خطاف است و مذکور شد.

الراء مع التون:

رند: به عربی آس بریست و به لغت شام عار و گویند صندل است.

رنف: اسم عربی بهرامج است.

رنکبت: اسم هندی دم الأخوین است.

رنک: اسم هندی افاقیا است.

رنک کاسه: اسم فارسی مغیسا است.

الراء مع الواو:

رودیون: اسم سریانی دقلی است.

رواث: به یونانی خشخاش سیاه است.

روزی: اسم یونانی ارز است.

روبادوس: اسم یونانی آزاد درخت است.

رودا: اسم سریانی ورد است.

روسنی اوطا: اسم عبرانی سماق است.

روین: اسم یونانی فوة الصبغ است.

رویا: اسم عنب الثعلب است

رواس: اسم نبطی قره العین است.

روحانی و روح: به لغت اکسیریان زبیب است.

روث: سرگین حیوانات است.

روفیون: نوعی از عنب الثعلب جبلی است.

رودامالی: به یونانی شربت ورد است که با عسل ساخته باشند.

◀ **روشنایا**

به یاء بعد از شین و نون بعد از الف به یونانی اسم کحلی است و به سریانی اسم مرقشیشا است.

◀ **رواسیر**

آنچه از بقول در آب طبخ نمایند و روغن و ترشیهها و ادویه حاره اضافه کنند.

روهس: اسم هندی اذخر است.

روقی: اسم هندی خبز است.

روفی: اسم هندی قطن است.

روی: اسم فارسی طالقون است.

◀ **روی توتیا**

شبه است و مشهور به روح توتیا چه او توتیای غیر مصنوع و معدنیست به خلاف سایر اقسام توتیا که روئیده معدن نیستند.

رویه: اسم هندی فضّه است.

روتها: اسم هندی رته است.

روده: اسم فارسی امعاء است.

روسن: اسم هندی حجرالبقر است.

روباه: اسم فارسی ثعلب است.

روغن کنجد و روغن شیره و روغن شیریخت: دهن الحل است و دهن سمس نیز نامند.

روغن زیتون: روغن زیت است.

روغن زیتون نارس: زیت الأنفاق است.

روغن بادام کوهی: زیت الأوجان است.

روغن درخت ارژن: زیت السودان است.

روغن: اسم فارسی سمن است.

رہشی

به فارسی ارده نامند و آن کنجد مقشر بوداده است که از ساییدن بسیار مایع گردد و روغن از او جدا نکنند. گرم و تر و ملین صلابات ظاهری و باطنی و مفتح و منضج دمل و میهی و مفسد اشتها و غلیظ و مصلحش عسل و سرکه است و آنچه از مغز پسته و زردآلو و شفتالو و غیر آن ترتیب دهند در آثار مثل اصل آن است.

رہیج و رہشفار و رهج الفار: شک است.
الرأ مع الیاء:

ریحانی: نوعی از خمر است و مذکور شد.
ریتاغ: رساق است.

ریحان القصارین و ریمسفت: سعد است.

ریحان داود: اذان الفار است.

ریحان الشیوخ: مرو است.

ریحان یمانی: قطف است.

ریحان النعنع: به لغت مصر ترنجان است.

ریحان القبور: آس بریست.

ریحان ایض: شبیه است.

ریحان الملک: شاهسفرم و از مطلق ریحان مراد اوست.

ریحان الجمال: سلیخه است.

ریحان الشیطان: شابانج است.

ریحان سبز: ضمیران و آن نوعی از شاهسفرم است.

ریما: کرگدن است.

ریشه والا: اسم فارسی سنبل جبلی است.

ریباح: اسم فارسی ریباس است.

ریحان کوهی: بادروج است.

ریونند: راوند است.

ریم آهن: فارسی خبث الحديد است.

ریسم: اسم هندی ابریسیم است.

ریته ریته: اسم هندی قیسوم است.

ریباس

معروف و مشهور است و بیخ او ریوند است.

در دوم سرد و خشک و لطیف و با قوه قابضه و مقوی معده و احشاء و جگر حار و مفرح و قاطع تشنگی و غثیان و مسکن حدت صفرا و خون است و جهت رفع سستی و خمار و بواسیر و طاعون و وبا و خفقان و وسواس و اسهال حار و یرقان و تبهای حار و تحریک اشتها و منع بروز دمل و اکتحال او جهت تقویت باصره و بیاض و ضمادش با آرد جو جهت جمره و باد سرخ و نمله نافع است و مضر سینه و باه و مجفف اعصاب و مورث قولنج در مبرودین و مصلحش شربت عود و انیسون و

روشک: اسم فارسی شاه ظل است.

روناس: اسم فارسی فوه الصبغ است.

روغن زفت: قسادلان است.

رودا ازیدا

لغت یونانی و به معنی اصل الوردی است و آن بیخیست شبیه به قسط و سبکت از آن و بعد از ساییدن بوی گل سرخ از او ظاهر می شود.

در دوم گرم و ملطف و محلل و جهت رفع صداع بارد مجرب یافته اند.

روبیان

به فارسی ماهی روبیان نامند و آن حیوانیست کوچک و دست و پا دار و سرخ رنگ و کوچکتر از خرچنگ است.

تازه او در دوم گرم و تر و خشک و نمکسودش گرم و خشک و میهی و موکد خون صالح و مقوی رحم و معین حمل و با سکنجبین مسهل حب-القرع و مطبوخ او با پیاز و گندنا که بعد از آن به روغن گردکان سرخ کرده باشند با زرده تخم مرغ بغایت مقوی باه و حملش مسخن رحم و معین حمل و ضمادش محلل اورام صلبه و جاذب پیکان و خار از بدن و طلای مهرای او در روغن زیتون جهت مفاصل و نقرس نافع و مضر محروورین و مصلحش ربوب حامضه است و موکد سودا و حکه شدید است.

رأس

کله و مغز سر حیوانات است. بسیار کثیرالغذا و مقوی بدن ضعیف و موکد منی و مسمن است و بهترین او کله گوسفند جوان است و حفته به آب کله و پاچه جهت ترطیب اعصاب و امعاء و گرده و تلین اورام صلبه باطنی و نطول او جهت ترطیب دماغ و جنون و بی خوابی و انتهای درد سر نافع و مبخر و مضعف معده و هضم و مصلحش آبکامه و خردل و صعتر است.

روسختج

معرب از روی سوخته فارسی است و او را راسخت نامند و طریق عمل او در دستورات مذکور است و بهترین او سیاه مایل به سرخی است.

در سوم گرم و خشک و آشامیدن زیاده او کشنده است و بسیار مجفف و قابض و تند و جذاب و منقی جراحات و مدمل و جالی غشاوه چشم و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهت بردن گوشت زیاد مؤثر و مغسول او ملایم تر و آشامیدن ربع درهم او با موم و روغن کنجد که مصلح اوست، مسهل قوی ماء اصفر و جهت استسقاء بسیار نافع و با آب باران و عسل مقوی است.

الرأ مع الهاء:

گرم و خشک و لطیف و مجفّف و مسهل بیغایله سودا و منقّی خون از احتراقات و مسکن نفخ و محلّک ریاح و رطوبات لزجّه معده و طبیخ و ضماد او جهت بواسیر و امراض سوداوی و درد رحم و طلای او با غسل جهت ورم بلغمی و با سرکه جهت ورم حارّ و آشامیدن و طلا کردن آب و شکوفه او جهت گزیدن عقرب و لقوه و فالج نافع است.

و قدر شربت از برگش سه مثقال و از آبش تا دو مثقال است و آنچه در کتب ادویه مذکور است، گیاهیست که در اصفهان مشهور به گل عقرب است و جهت گزیدن عقرب و رتیلا و زنبور ضماداً و شرباً مجرب است و برگش از لبلاب کوچکتر و گلش مثل خوشه و بنفش و اندرون زرد و کوچک است اما همیشه سبز نیست و او سطاریون است و مذکور می‌شود و گویند قسم جلیلی او را برگ مثل شبت و گلش سرخ و با سفیدی می‌باشد.

حرف الزّاء مع الألف:

زاج

معرب از زاک فارسی و از معدنیات است و اقسام می‌باشد و اقسام او غیر شب و از یک معدن هستند و سفید و زرد و سرخ می‌شود و زرد او منقلب به سبز می‌گردد و زاج سفید را قلقدیس و زرد را قلقطار و سبز را قلقند نامند.

زاج اصفر

از سایر زاجات افضل و بهترین او صلب ذهبی درخشانده است. در سوم گرم و خشک و سوخته او لطیفتر و محرقّ و مغسول را حلات کمتر به خلاف سایر املاح که از احراق قویتر می‌شود و طلای او با آب گشنیز جهت حمزه و سلعه و جرب و حکّه و ذرورش جهت قروح خبیثه و جمیع نرف اللّم و ورم بن دندان نافع است و حمول او با آب گندنا جهت نرف اللّم رحم و نفوخ او جهت رعاف و اکتحالش جهت تنقیه چرک گوشه‌های چشم و با غسل جهت بواسیر و نواصیر و قرحه گوش و رفع چرک او نافع و آشامیدن او جهت کشتن اقسام کرم مؤثر است و زیاده از یک درهم او کشنده به سل است و مورث سحج و سرفه قوی و چون دو جزو او را با یک جزو اقلیمیا و سرکه کهنه ساییده و در ظرف سفال کرده و چهل روز تابستان در سرگین اسب دفن نمایند، بغایت تند و جالی می‌شود و ازاله ناخن و بیاض غلیظ چشم می‌کند و در بردن گوشت زیاد جراحات بیعدیل است و غرغه اقسام زاج با سرکه جهت زلویی که در حلق مانده باشد مجرب و در رنگ کردن موی مؤثر است.

قدر شربتش که بی خطر باشد تا یک دانگ و مصلحش شیر تازه و روغن تازه و شکر و بدلش زنگار است و مقطر او را با سه ربع او سرکه جهت تکمیل سحج کبریت و زیبی و رصاص به حدّ تشمیع مجرب دانسته‌اند و در رصاص اشاره به او شده است.

عسل و قدر شربت از آب او تا سی درهم و بدلش ترشی ترنج و آب غوره است و ربّ ریباس قویتر از آب اوست و شربتش جهت وحشت و جنون و بخارات و اختراعات نافع است.

ریه

به فارسی شش و به ترکی اپکه نامند. قلیل الغذا و خفیف و بهترین او شش برّه و بزغاله پنج شش ماهه تا یکساله است و جهت ناقهین مفید و گویند مداومت او مورث سل است و مصلحش سرکه و کرویا و ضماد گرم او جهت ورم چشم که در بیاض او قطعه خون ظاهر باشد مجرب و جهت سحج و ورمی که در پا از کفش و امثال او به هم رسد مفید و طلای خوناب کباب او که بی نمک و از برّه یک ساله باشد جهت ثلیل و قوبای یابسه بغایت مؤثر است و سوخته او جهت رفع سحج مجرب است.

ریه البحر

چیزیست شبیه به شیشه و در کنار دریاها یافت می‌شود و ضماد او جهت نقرس و شقاقی که از سرما به هم رسیده باشد نافع است.

ریش

عبارت از پر طیور است. ذرور سوخته اقسام او جهت التیام زخمها نافع و موی بسیار نرم باز که کرک گویند در قطع خون جراحاتها قایم مقام موی نرم خرگوش است و چون از بیخ پرطیور آنچه بزرگ و سفید و مجوف باشد جدا کرده و بسوزانند و بشویند و خشک کنند، نفوخ او جهت قطع خون رعافی که از هیچ چیز منقطع نگردد آزموده است و در جمیع نرف اللّم بیعدیل است.

ریحان الکافور

نباتیست در گل و ساق و شاخ و برگ شبیه به شب بو و برگش مثل برگ انار است و از آن ریزه تر و گلش کبود مایل به سفیدی و از جمیع اجزای او بوی کافور آید.

در دوم گرم و خشک و بوییدن او محلّک رطوبات دماغی و ضماد او جهت درد سر و تحلیل اورام و آشامیدن آب او مفتّح سدد و جهت یرقان و قطع سیلان خون اعضاء و ذرور او جهت قروح و جراحات نافع است و مضرّ محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش یک درهم و از آبش هفت درهم است.

ریحان سلیمانی

گیاهیست از جنس عشقه و بر درخت می‌پیچد و همیشه سبز و شبیه به برگ لبلاب و دانه‌اش مثل لفل و سیاه و گلش سفید و در اصفهان و دارالمرز می‌روید بر درختها و در تنکابن و دیلم ولکام نامند.

◀ زاج اخضر

گرم و خشکتر از سایر و بغایت محرّق و اکّال و سوخته او لطیفتر و آشامیدن یک درهم او جهت رفع سمّیت فطر و با غسل جهت اخراج کرم معده و با آب مقیّ قوی است.

و چون صاحب بنیه قوی مرطوب از آن بنوشد، موی سفید ریخته و سیاه برمی آید و مجرّب دانسته اند و چون بغایت مضرّ شش است ترطیب بسیار باید نمود و طلای او جهت آکله دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیرالأنف و نزف اللّم جراحات و قطور او با آب جهت قطع رعاف و تقیّه دماغ از رطوبات و درد گوش که بارد باشد نافع می باشد و مضرّ جراحات عصبانی و زیاده از یک درهم او کشنده است.

◀ زاج ابیض

آن زاج سفید مایل به زردی است و خفیف الوزن می باشد و ابریشم را با آن رنگ می کنند و بسیار قابض و جالی و در افعال مثل زاج زرد است.

◀ زاج احمر

قسمی از زاج سفید و مایل به سرخی است و جوف آن سیاه و با تجاویف و ثقبها و غلیظتر از سایر و در افعال مثل سایر است و آنچه صیقلی بنفش است از جنس احمر و ضعیفتر است.

◀ زاج الأساکفه

قسمی از زاج ابیض است. کثیف و کثیرالأرضیه و چون آب به او رسد سیاه شود و قابضتر از سایر و با قوه جالبه و در مزاج مثل سایر و جهت درد دندان و حرکت آن و سیاه کردن موی و با آب جهت جوششهای رطبه و حقه آن جهت عرق النساء نافع است.

◀ زاج المقطر

و قاطر نیز گویند و از جنس زاج اخضر است که مائیت لطیفه آن در زیر زمین منعقد می شود و بهترین اقسام و امتحان آن است که چون بر فولاد بمالند رنگ مس گردد.

◀ زاج الجامد

از جنس اخضر است که در ظاهر معدن رطوبت زاجیه منجمد شده باشد.

◀ زاج المطبوخ

از جنس اخضر است که مخلوط به خاک او را بجوشانند تا منجمد شود و به هیئت مهره نرد بریده و استعمال کنند.

زاج آسود: زاج مطبوخ است و گویند زاج الاساکفه است.

زاج الحبر: زاج اصفر است.

زاج سوری: زاج احمر است.

زاج لاری و کرمانی: از جنس زاج قبرسی است.

زاج قبرسی: زاج زرد مایل به سبزیست.

زاج بلور: اسم فارسی شبّ یمانی است.

زافه: اسم فارسی قنغذ است.

زاغجه: اسم فارسی غداف است.

زاغ: غراب کبیر اسود است و به ترکی قوزقون نامند.

زاقون: مرآن است و گویند مرو است.

زاوق: اسم زیبی است.

زارج: اسم فارسی انبرباریس است.

الزّاء مع الباء:

◀ زیب

به فارسی اسم مویز گویند و بهترین او پرگوشت کم دانه بزرگ مقدر است و دانه بیرون کرده او را منقی نامند.

در آخر اول گرم و در اول تر و منضج خلط غلیظ و محلّل به اعتدال و جالی معده و امعاء و محرک باه مبرودین و موافق قصبه ریه و مسمن و مقوی جگر است و جهت سرفه بلغمی و امراض کرده و مثانه و قرحه امعاء و با گل گاوزبان و خرما سبز جهت خفقان مجرّب دانسته اند و با حسن لبان جهت رفع نسیان و با سرکه جهت یرقان به دستور مجرّب و چون بجای دانه در هر عددی فلفلی جای داده و مداومت نمایند جهت سردی کرده و تقطیر بول و سنگ کرده و مثانه ببعیدل است و چون با انیسون پخته مهرآ کرده و آب او را با روغن بادام بنوشند جهت سرفه مجرّب و ضمادش با پیّه حیوانات جهت تحلیل اورام و گشودن دمل و قلع ناخن متخلخل و با آرد باقلی و زیره جهت ورم انثیان و با شراب جهت قروح شهیدیه و جدری و عفونت مفاصل و جوششها و سرطان و غانقرا یا که مفسد عضو است مفید و با جاوشیر جهت نقرس نافع و مضرّ محرورین و مصلحش سکنجبین و میوه های ترش و خشخاش و مضرّ کرده و مصلحش عناب است.

قدر شربتش تا سی درهم و نوعی که بیدانه است را کشمش نامند و بهترین او سبز و زبوترین او سیاه است و همه او لطیفتر از دانه دار و مبهی و با قوه مسهله و آب نقیع و مطبوخ او که با فانید به قوام آورده باشند جهت سرفه و مواد سینه نافع و منقی صوت است و ضماد او با زعفران و زرده تخم مرغ و عصفر جهت گشودن دمل و تحلیل صلابات بی نظیر و کوبیده او با صبر جهت کچلی سر مجرّب است و در جمیع افعال دیگر مثل مویز دانه بیرون کرده و اکنار او محرّق خون و مصلحش مذکور شد.

◀ زیب الجبل

به فارسی مویزک نامند و مویزج معرّب از او است و گیاه او مثل تاک و از آن ضعیفتر و شاخه های او راست و سیاه و گلش مایل به سفیدی و ثمرش در غلاف مثل غلاف نخود و در او سه دانه پهن غیر مستدیر و با خشونت

روغن تازه بی‌نمک است و مسکه و روغن کره نامند و مراد از او روغن تازه گوسفند و گاو و بز است.

در اوّل گرم و در آخر او تر و ملین و منضج و مسمن و مفتّح سدد است و جهت تصفیه صوت و قصبه ریه و خشونت حلق و سرفه خشک و اورام ظاهری و باطنی و ادرار نمودن فضلات و با غسل جهت ذات‌الجنب و ذات‌الریه و نضح مواد سینه و رفع او و مالیدن او بر بدن و با شکر و خشخاش خوردن او بغایت مورث فریبهی است و با بادام تلخ جهت رفع فضلات ریه و با قوابض جهت اسهال و سحج که از حدّات اخلاط باشد و با شربت گل جهت قطع فعل دوائی مسهل و با زرده تخم مرغ نیم برشت جهت لذع اخلاط و پانزده مثقال او با هفت مثقال شکر جهت رفع عسر بول مجرب است و طلای او بالخاصیه تغذیه بدن می‌کند و موقوف به ورود و آلات غذا بیست و جهت نضح ورمها و گزیدن افعی و تمریح او بر بن دندان جهت بیرون آمدن دندان اطفال مجرب و رافع حصف تازه و کهنه و با ادویه منضجه جهت ورم اعصاب و حجاب دماغ و جراحت مئانه و قویا و سعفه و جرب خصوصاً چون بعد از تطلیه صاحب جرب متقرّح خود را بپوشاند تا عرق کند در روز رفع عکلت شود و حقنه او جهت ورم صلب امعاء و قرحه او مفید و دوده روغن تازه جهت منع سیلان مواد به چشم و التیام قرحه و جرب و حدّات بصر و غلظت پلک نافع است و مضعّف فم معده و مسقط اشتها و مصلحش قوابض و نمک و شکر و غسل و بدلش شیر تازه که در جوشانیدن خمس او سوخته باشد و قدر شربت سی درم است.

◀ زباد

نوعی از عطریات است. سیاه مایل به سرخی و سایل و در بلاد حبشه و اقصای هند از حیوانی گیرند که مشهور به زباد و به فارسی گریه زباد نامند و آن حیوانی است قریب به جئنه سگ و با خطوط سیاه و چون حرکت بسیار دهند از مابین دو ران او عضوی شبیه به پستان مائیتی حاصل می‌شود و در غایت خوشبویی است.

در سوم گرم و در بیوست معتدل و منشّف و مقوی دل و بسیار مفرّح و مقوی حواس و جهت تسهیل ولادت نیم درهم او را با قدری زعفران و مرق گوشت مرغ فربه مجرب دانسته‌اند و جهت غشی و خفقان و توخّش و جنون و درد فم معده و مقعد و طلای او جهت نضح دمل و التیام قرحه و با روغن بادام تلخ جهت حفظ صحّت سامعه و تقویت آن مفید و بوییدن او جهت زکام و تمریح او بر قضیب مانع حمل زنان و مداومت بوییدن او مورث بدخلقی و ضیق‌النفس و مصلّح محرور و مصلحش صندل و کافور و اغذیه بارده است و بدلش غالیه می‌باشد.

◀ زبرجد

ارسطو زبرجد و زمرّد را از یک کان می‌داند و در معدن طلا متکوّن می‌شوند و سبز صاف کم رنگ را مصری و زرد مایل به سبزی را قبرسی نامند و زیبوترین همه زرد مایل به سرخیست و او را هندی گویند.

و سیاه مایل به سرخی و مغز او سفید و طعمش تند و در آخر سوم گرم و خشک و بسیار جالی و مقرّح جلد و تند و مفتّح و مسقط جنین و خاییدن و غرغره کردن او جاذب رطوبت دماغی و منقی بلغم و رافع لکنت زبان است و جهت درد دندان و رطوبت لثه و با غسل جهت قلاع و با قطران جهت گرم دندان و خوردن قدر پانزده عدد و با ماء‌العسل منقی قوی اخلاط غلیظه و باید بعد از شرب او به دفعات ماء‌العسل بنوشند و حرکت کنند و با مصطکی و کنادر جهت تصفیه صوت و با ادویه مناسبه جهت رفع سپرز و کشتن گرم معده و ضماد او جهت داء‌التعلّب و تقشّر جلد و با روغن زیتون و زرنیخ سرخ و زراوند طویل جهت جرب و حکه و رفع آثار و منع تولد قمل مؤثّر است و مطبوخ او در روغن زیتون جهت گشودن دمل و نطولش با طیبخ سداب جهت درد کمر و ساق مفید و مضرّ سپرز و مصلحش کتیرا و زیاده از یک مثقال او کشنده به خنّاق و جراحت احشاء و بدلش به وزن او عاقرقرحا است.

◀ زبد البحر

به فارسی کف دریا نامند و آن پنج قسم است یکی شبیه به اسفنج و زرد با زهومت و کریه الرایحه و ثانی مایل به سفیدی و بسیار متخلخل و رایحه او مایل به کراهت و سوم به شکل کرم و سبک و مایل به بنفشی و دودی نامند

و چهارم بسیار مجوّف و شبیه به پشم چرک آلوده و سفید مایل به زردی و او را دارافیون نامند و پنجم سفید و سبک و ظاهرش املس و باطن او با خشونت و با تندی طعم و بی بو و از سایر اقسام بهتر است.

در سوم گرم و خشک و از ادویه قتاله است و قاطع قی و اسهال و غثیان و هاضم اطعمه و مضرّ صوت و قصبه ریه و مصلحش لعابها و صمّوغ است. قدر شربتش یک دانگ و بدلش شیخ است و ضمادش جهت کلف و بهق سیاه و نمش و با موم و روغن گل سرخ جهت قویا و بشور لبینه و قروح و جرب متقرّح و جهت ستردن موی و جلای دندان و طلای او با سرکه بر بدن جهت لاغر گردیدن و اذابه لحم از مجربّات است و آشامیدن یک دانگ از قسم سوم با مثل آن کتیرا جهت عسر بول و سنگ گرده و درد کمر و استسقاء و سپرز و ضماد محرقّ او با سرکه جهت داء‌التعلّب مجرب و محرقّ مغسول او را حدّات کمتر و لطیفتر و جلای او بیشتر است و اقسام او بدل یکدیگرند.

◀ زبد البورق

کف بوره است و آن غیر بوره زبیدی و بغایت سفید و غیر جامد و شبیه به آرد است و بوره زبیدی جامد و مایل به سرخی است و در جمیع افعال شبیه به بوره و از آن لطیفتر و تندتر است.

◀ زبد

در اول گرم و در دوم خشک و در افعال مثل مصنوع است و مصنوع از سنگریزه سفید و قلی است که بالمناصفه گذازند و آنچه با مغنسا گذاخته باشد صاف و شفاف او قبول رنگها می‌کند و شیشهٔ بیکو و الوان مینا از آن جمله‌اند و زجاج فرعونی آن است که تخم مرغ را یک هفته در شیر تازه بخیسانند و شبانه روزی دو بار تغییر شیر دهند و به هر صد مثقال از زجاج بیست و چهار مثقال از آن در حین گداز اطعام او کنند و اقسام مصنوع گرمتر از معدنی و محرق او مجفف بیلذع و مقطوع و محلل و جالی و آشامیدن او مفتت حصاه و قوی الأثر است و جهت ضعف کرده و مثانه و حرقه البول و رفع سپرز و طلای او جهت حزاز و با روغن زیتون جهت رویانیدن موی و اکتحالش جهت رفع بیاض و جرب و سبل و جلای بصر و سنون او جهت رفع زردی دندان و ضماد او با حنا جهت خنازیر و امثال آن بسیار نافع است و محلول او در افعال مذکوره قویتر و آن با مقطر مکرر نوشادر و شب می‌شود و مضر احشاء و مقرح امعاء و مصلحش کتیرا و قدر شربتیش تا یک درهم و بدلش زبرجد است و مستعمل او مسحوق اوست مثل غبار باید.

زحل: به لغت اکسیریان رصاص اسود است.

الزء مع الحاء:

زختم الملک: سادواران است.

الزء مع الراء:

زراواش: به لغت تنکابن نام است.

زدوار: جدوار است.

زرشک: اسم فارسی انبرباریس است.

زر: اسم فارسی ذهب است.

زردک: اسم فارسی جزر است.

زرجون: اسم خمر است.

زرقون: اسم مغربی اسرنج است.

زریرا: اسم بقله مبارکه است.

زرقودی: نبات اطریلال است.

زرتک: به تاء و به دال آب عصفر است.

زرنیخ خراسانی: شک است.

زرنیلج: ریباس است.

زردۀ تخم مرغ: اسم مخّ البیض است.

زرورد: درورد موصوف است.

زرد چوبه: اسم فارسی عروق الصفر است.

زردآلو: اسم فارسی مشمش است.

◀ زرّین درخت

امین الدّوله گوید او را در خراسان گل عاشقان نامند و نبات او از یک شبر زیاده و برگش عریضتر و مزعب و گلش زرد و شاخه‌های او بزرگ و دراز و چون نزد او غنا و سرود نمایند گلش می‌ریزد و گرم و خشک و جهت

در سوم سرد و خشک و در افعال مثل زمرد و جالی و مقرح و قاطع نرف- الدّم و رافع عسر بول و مفتت حصاه و جهت رفع جذام بهترین ادویه و مقوی باصره و تعلیق او جهت عسر ولادت نافع و مسقط باه و مصلحش عسل می‌باشد.

قدر شربتیش نیم درهم و بدلش زمرد است و چون با اندک نوشادر ساییده و تقطیر نمایند تا منحل گردد هارب را عقد نماید و اجساد و ضیعه را به مراتب شریفه رساند و چون صورت مرکبی در آن نقش کنند و قمر در حین عمل در حوت باشد و انگشتی او را در بنصر چپ کنند باعث فرح و ازاله هم گردد و چون در طالع سرطان بر آن صورت ماهی نقش کرده و در رصاص پیچیده و در دام ماهی نصب کنند ماهیان از قعر دریا به دام آیند و گویند شراب در پیالهٔ زبرجد مست نمی‌کند.

◀ زبل

سرگین حیوانات است و مجموع او گرم و محلل و مجفف‌اند و زبل هر یک با اصل او مذکور است.

◀ زبّزب

حیوانیست بقدر سنگ کوچکی و روی او ابلق از خطهای سفید و سیاه و بعضی از پوست او نیز به دستور ابلق و به ترکی پرسوخ و به اصفهانی خوکره نامند و مشهور است که هر چند او را بزند فریه می‌شود. در سوم گرم و خشک و مادامی که میته نخورده باشد گوشت او صالح غذا و جهت ریاح و سردی احشاء و اذابهٔ بلغم و تحلیل مواد و پوشیدن پوست او جهت نقرس و مفاصل و رعشه و خدر نافع است.

زبدالبحر: اذرافیون است.

زبدالطری: اسفنج است.

زبدالقصب: رطوبتی است که در بیخ نی جمع می‌شود.

زبدالملح: زهرهٔ آسیوس است.

زبدالقمر: حجر القمر است.

زبدالفواریر: مسحوقونیا است.

زبش بطیخ: زقیست.

زبیب بری: زبیب الجبل.

زبان گنجشک: اسم فارسی لسان العصافیر است.

الزء مع الجیم:

زجمول: تخم کشوث است.

◀ زجاج

به فارسی آبگینه و شیشه نامند و معدنی و مصنوع می‌باشد و معدنی او سفید و الوان مختلفه‌اند و به دستور مصنوع او و ارسطو بلور را از جنس معدنی او دانسته و آیینۀ سنگ از جنس معدنی و غیر بلور است و بهترین معدنی سفید است.

طعمش با حدت و قوتش تا چهار سال باقی می ماند و منبتش جبال فارس و او را سرو ترکستانی نامند.

در آخر دوم گرم و خشک و ملطف و بغایت مفرح و با قوه قابضه و مقوی معده و جگر و قائم مقام دارچینی و جهت امراض صعب و اسهال و تصفیة صوت و ازاله بلغم و تقویت هضم و تحلیل اعضاء رئیسه و رفع عسر بول و سردی منانه و رفع سموم نافع است و عصاره تازه او در تفریح مثل خمر و سعوط او با آب و روغن بنفشه جهت درد سر بارد نافع و مضر محروور و مصلحش گشنیز و قدر شربتش دو درهم است و بدلش مثل او دارچینی و گویند کبابه و سلیخه است.

زراوند

لغت فارسی است و قسم نر را طویل و ماده را مدحرج نامند و از مطلق او مراد قسم طویل است و آن بیخیست به سببری انگشتی و زیاده از آن و دراز و ظاهرش تیره مایل به سرخی و باطنش سرخ مایل به زردی و طعمش تلخ و با اندک زهومی و برگش شبیه به برگ لبلاب کبیر و از آن درازتر و عریضتر و شاخهها بقدر شبری و باریک و گلش بنفش و به شکل شکوفه امروود و قسمی از آن ضعیف و غیر مستعمل اطبا است و به جهت عطریّت و حدت داخل روغنها می کنند و آن بیخیست درازتر از زرعی و باریک و پوست او غلیظ و گلش شبیه به گل سداب است.

قسم اول در سوم گرم و در دوم خشک و مدرّ بول و حیض و تریاق سموم حیوانی و نباتی و قاتل اقسام کرم معده و جالی و جاذب و محلّ و مقطع بلغم و مفتّح سده و مفتّت حصاه و کشنده قمل است و جهت بواسیر و تشنج و استرخای عصب و تقیة سینه و صاف کردن رنگ رخسار و رفع ریاح و تقیة جگر و با شراب جهت سموم و با فلفل جهت احتباس حیض و تقیة رحم و اخراج جنین و با سکنجبین جهت سپرز مجرب و یک مثقال او با شراب العسل مهسل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و جهت صرع و کزاز و ضعف احشاء نافع می باشد و ضمادش جهت گزیدن عقرب و هوام و رویانیدن گوشت در قرحه رحم و سایر زخمها و با عسل جهت قروح رطبه مزمنه و با سرکه جهت سپرز بغایت مؤثر و سنون او جهت تقیة لثه و فرزجه او جهت احتباس حیض مجرب و دو درهم او جهت اخراج جنین بغایت مؤثر است.

قدر شربتش از دو درهم تا دو مثقال و گویند مضرّ سپرز و جگر است و مصلحش عسل و بدلش زراوند مدحرج و گویند در تحلیل صلابت سپرز و ریاح مثل او زرنباد و نصف او انزروت و در تجفیف عسالیج الکرام است.

زراوند مدحرج

به فارسی زراوند گرد و به اصفهانی نخود الوندی نامند. بیخی است مدور با پهنی و بقدر فندق و شاخه های گیاه او زیاده بر زرعی و برگش شبیه به

عرق النساء و اخراج خون منجمد منانه و احتباس بول و گزیدن هوام نافع است و بعضی گویند اسم آزاد درخت است.

زریر

به فارسی اسپرک نامند و به یونانی ارجیقن و صباغان از او چیزها زرد کنند.

ساقش بقدر شبری و گلش زرد و شبیه به گل عصفر بری و مستدیر و با اندک خارهای نرمی و برگش زرد و مایل به سفیدی و کوچک و بیخش زیاده بر شبری و طعم گیاه او شبیه به کنگر است.

سرد و خشک و با اندک حرارت و قوه جالیه و محلّ صلابات و رافع آثار و مسکن دردها و مدرّ خون و مفتّح سدد و نیم رطل آب مطبوخ او با مویز که سه روز متوالی بنوشند جهت سپرز و یرقان و استسقاء مجرب است و یک اوقیه از معجون او با عسل همین اثر دارد و ضماد آب طیبخ او با آرد جو جهت جرب و جراحات نافع و مصلّح و مصلحش سکنجبین و بدلش نصف وزنش فوه و قدر شربتش در مطبوخات تا پنج مثقال و از جرم او تا سه مثقال است.

زرنباد

بیخی است عطری که او را مستدیر ورق می کنند تا از کرم زدن محفوظ ماند و ظاهر او اغبر و باطنش مایل به زردی و از بلاد چین و بنگاله و دکهن آرند. نباتش بقدر دو شبر و برگش قریب به برگ انار و گلش و ثمرش شبیه به تخم گل و بیخش مثل زراوند و طعمش تلخ و آنچه شیرین باشد ضعیف است و قوتش تا سه سال باقی است.

در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی دل و معده و دماغ و محلّ ریاح و موافق روح حیوانی و طبیعی و مبهی و مدرّ بول و حیض و مسمّن و مسهل سودا و حابس قی و تریاق زهر جانوران و مفتّح سدد و جهت وحشت و مواد سوداوی و خفقان و ریاح رحم و تحریک باه و نعوظ و زحیر اطفال و رفع رایحه سیر و پیاز و شراب و رفع درد دندان و حفظ صحت آن نافع است و ضماد تازه او بر پا بالخاصیه رافع جمیع علل سر و طلای او بر ورک جهت داء الفیل و بخور او جهت گریزانیدن مورچه که دیگر عود نماید مجرب است و تعلیق قطعه بزرگ مقدار او بر حقوین و کمر باعث اعاده باه مایوسین و مصلّح و زیاد او مضرّ دل و مصلحش بنفشه و بدلش در تفریح دو مثل آن درونج و در رفع زهرها مثل او درونج و نیم وزنش او دانه ترنج و چهار دانگ او طرخشقوق و قدر شربتش یک مثقال تا دو دهم است.

زرنب

برگ نباتیست از برگ صعتر عریضتر و مایل به زردی و خوشبو شبیه به بوی ترنج و گلش زرد و نباتش کمتر از زرعی و ساقش مرّیع و مجوف و

رویابیدن صحیح آن آزموده است و با سرگین گنجشک جهت ثلیل مجرب و با صبر و حبّ البان و آب گندنا جهت سقوط بواسیر و التیام جمیع زخمها بیعدیل است و چون در شیر حل کنند هر مگسی که بر آن عبور کند بمیرد و بدل زرد او نصف او زرنیخ سرخ است و بدل هر دو در اکثر افعال کبریت و کلفی که از تضمید زرنیخ به هم رسد رفع آن را طلای گل عصفور و آرد برنج می نماید و چون زرنیخ زرد را به تدبیرات تصعید سفید کنند یک جزو او ده جزو زهره را قمر سازد و از مجربات دانسته اند و طرق تدابیر به دستورات البیق است.

◀ زرافه

حیوانیست و به فارسی شترگاوپلنگ نامند چه گردن او دراز و شبیه به گردن شتر و سرش مثل شتر و رنگش مثل آهو و منقط به سفیدی شبیه به پلنگ و پای او مثل پای گاو و شاخش به دستور و دستش درازتر از پا و در بلاد حبشه یافت می شود. گرم و خشک و مولد خلط غلیظ سوداویست و نفعی از او در طب ذکر نکرده اند مگر زهره او که جهت نزول آب مفید است.

◀ زرزور

از جمله طیور است و به فارسی سار و به ترکی سقرچین نامند. گرم و خشک و مبهی و مقوی بصر و مضرّ دماغ و مصلحش آبکامه و سرکه و سرگین او جهت کلف و نمش و سرخ کردن گونه و رفع غشاوه بصر مؤثر است.

◀ زریق

مرغیست سفید و آبی و بری می باشد و گوشت او بد طعم و پر لیف و عصب و بطی الهضم می باشد و مصلحش به روغن پختن و با آب چغندر استعمال نمودن است و گوشت او گرم و خشک و محرک باه و سرگین او بسیار جالی و جهت رفع آثار نافع و زهره او با سمیت و جهت بیاض چشم و استرخای قضیب کحلاً و ضماداً نافع است.

الزء مع العین و الغین:

◀ زعفران

معروف است و در سوم گرم و در دوم خشک و مفرّح قوی و مقوی حواس و منضج و مفتّح و محلّل و مصلح عفونت خلط بلغمی و مدّربول و با قوه قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی و جگر و احشاء و آلات تنفس و مورث نشاط و ضحک و منقی کرده و مثانه و بشره و منوم می باشد و جهت سده جگر و سپرز و رسانیدن قوه ادویه به اعضا و یک مثقال او جهت عسر ولادت مجرب و هر روز ده قیراط آشامیدن او جهت ازاله سپرز و با میفختج جهت خمار و با ادویه مناسبه جهت درد رحم و مقعد و با عسل جهت ریزانیدن حصاه و ضمادش جهت منع

برگ زراوند طویل و از آن کوچکتر و خوشبو و با اندک تندی و نرم و گلش سفید و جوف او سرخ و بدبو و قوت اقسام او تا دو سال باقیست. در دوم گرم و خشک و تحلیل و تلطیف او زیاده از طویل و ملطف اخلاط و منقی قصبه ریه و فادزهر سموم حیوانی و نباتی و منقی معده و دماغ است و جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه و فواق و جنون و صرع و وسواس و تنقیه چرک زخمها و دندان و فسخ و وهن عضل و ورم سپرز و درد پهلو و لرز تبهای بارده نافع است و در سایر افعال قویتر از طویل و ضمادش جاذب پیکان و خار و استخوان ریزه شده در اعضا و جهت بهق و قروح خبیثه و با عسل جهت رویابیدن گوشت زخمهای عمیق مؤثر است.

قدر شربتش تا دو درهم و مضرّ سپرز و مجفّف اعضا و مصلحش عسل و روغن کدو و بنفشه و بدلش قسم طویل به وزن او و نیم وزن ریوند چینی و گویند به وزن او زرنبا و نصف او قسط و ثلث او بسباسه است.

◀ زرنیخ

لغت فارسی است و به یونانی فرساطیس نامند و به معنی کبریت الأرض است و پنج قسم می باشد: یکی زرد و بهترین او صفایحی براق نرم است و زرنیخ ورقی گویند و دوم سرخ و بهترین او شبیه به سرنج و صاف زود شکن است و یکی سفید و او را زرنیخ النوره و دواءالشعر نامند و زبوترین اقسام و به دستور سبز و سیاه او نیز غیر مستعمل است و قسم زرد در سوم گرم و خشک است و قسم سرخ او در چهارم و سفید و سیاه و سبز او قویتر و اقسام زرنیخ از سمومات هستند و محرق او لطیفتر و در بردن موی قویتر و متصاعد او بسیار سرخ و شفاف و براق و در سمیت و افعال قویتر از همه است و مجموع او معفن و لذّاع و محرق و با قوه قابضه و سترنده موی و گوشت زیاد زخمها و کشنده اقسام گرم معده و جالی آثار خون مرده و رافع جرب و سعفه و آکله و با راتیانج جهت داءالتعلب و با ماست و آهک و خاکستر و امثال آن جهت ستردن موی و با زفت جهت برص ناخن و با روغن زیتون و امثال آن جهت رفع قمل و با پیه جهت تحلیل جراحات و با روغن گل سرخ جهت بثور مقعد و بواسیر و جراحات بینی و با ادویه مناسبه جهت بردن گوشت زیاد و رویابیدن گوشت بن دندان و بخور او با راتیانج به دستوری که دود او به حلق نرود جهت سرفه کهنه و با میعه و مغز جلغوزه و مغز بادام بالسویه چون مکرر بخور کنند جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه بغایت مؤثر است و شرط است که بعد از بخور، حریره آرد گندم با مغز بادام و روغن تازه جهت رفع مضرّت دوا استعمال نمایند و طلای زرنیخ سرخ با بول حمار و به دستور با آب بیخ سیر تازه بعد از کندن موی جهت منع رویابیدن موی مجرب است و یک دانگ او با عسل جهت تصفیّه آواز و دفع چرک سینه و آشامیدن او با پیه و قی کردن جهت تب ریع مجرب دانسته اند و احتیاط آن است که به آشامیدن او به هیچ وجه جرأت ننمایند و طلای او با زهره گاو و آب حی العالم و شبت جهت منع سوزانیدن آتش مؤثر و چون با بول صبیان سرشته بسوزانند، سنون او جهت بردن گوشت متعفن دندان و

صلبه و باد سرخ مفید و مضر کرده و مورث قولنج و مصلحش انیسون و عود می‌باشد. قدر شربتیش از آب او بیست و پنج مثقال و از جرم او تا دوازده مثقال و بدلش سیب ترش است.
 زغیر: مرو است و اسم فارسی تخم کتان.
 زغار: خراطین است.
 زغن: اسم فارسی غداف است.
 الزاء مع الفاء:
 زفیرف: اسم مغربی عناب است.
 زفت بری و جبلی: زفت یابس است.

◀ زفت رومی

شامل زفت یابس و زفت بحریت و از مطلق او اکثر زفت بحری مراد است و گویند اسم قنقهن است.

◀ زفت رطب

رطوبت سائله درخت صنوبر بی بار که قسم نر است و رطوبت باردار آن که غیر درخت جلعوزه است و مسمی به تنوب است حاصل می‌شود منجمد او راتیانج است و آنچه از درخت شربین که از اصناف سرو است و ثمرش مانند سرو و از آن کوچکتر است به هم رسد، قطران نامند.
 در سوم گرم و در اول خشک و منضج اخلاط غلیظه و ملین صلابات و آشامیدن او جهت ربو و تنقیه چرک سینه و حلق و رفع سمیت ادویه قتاله و با شکر جهت نفث‌الدم و سده سینه و سرفه مزمن و ضماد او جاذب خون است به ظاهر جلد و جهت فربه کردن اعضا و با نمک از جهت گزیدن جانوران و با موم جهت برص ناخن و قویا و تحلیل جراحات صلبه و صلابات رحم و شقاق مقعد و جراحات فم مثانه و با عسل جهت پاک کردن چرک زخمها و خشک ریشه و الصاق او بر میان سر بعد از تراشیدن یافوخ جهت اخراج زلویی که در حلق مانده باشد مجرب دانسته اند و با شکر جهت اقسام حزاز مفید و جهت جرب حیوانات و تمدد اعصاب و عرق النساء و داءالتعلب و با آرد جو جهت خنازیر و با ادویه مناسبه جهت رویانیدن گوشت زخمها و غرغره او جهت ورم عضلات حلقوم و مری و قطور او با روغن بادام جهت رفع رطوبات گوش و حقنه او جهت ورم حازه و صلبه امعاء و رحم و گزیدن مؤثر است و مضر شش و سر و مصلحش کتیرا و بنفشه می‌باشد.

قدر شربتیش تا سه مثقال است و بدلش مثل او قیر است و گویند ربع او قطران و روغن زفت که رطوبت بخار اوست که در حین جوشانیدن پشمی را بر روی او گذارند و آنچه در پشم جمع شود افشردند و اخراج نمایند ضماد او با آرد جو جهت خنازیر و رویانیدن موی در داءالتعلب و جرب انسان و حیوانات و تمدد اعصاب و عرق النساء و امثال آن انفع از زفت است و قاطع نرف‌الدم و مسهل و تریاق سموم و جالیست و دوده زفت

سیلان رطوبات به چشم و تسکین حمزه و ورم گوش و درد سر بارد و رفع بیخوابی مؤثر است و حمل او جهت درد رحم و مقعد و اکتحالش جهت جلای بصر و دمه و غشاوه و رفع زرقه چشم و سلاق و جرب و قرحه و ذرور او جهت قطع نرف‌الدم و طلای او با فریون جهت نقرس و مفاصل و نطول او جهت رفع بیخوابی و صداع شدید نافع است و مصلح و مبخر و مضعف اشتها و مغنی و مداومت او مکدر حواس و مضر اعصاب و مصلحش انیسون و سکنجبین می‌باشد.

قدر شربتیش تا دو درهم و سه درهم او کشنده به تفریح مفرط است و بدلش مثل او قسط و مثل او دانه ترنج و ربع او سنبل و سدس او سلیخه است و چون ده درهم آن را با آب سرشته مثل گردکان مدور ساخته و تعلیق نمایند، جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه زنان و مادیان بالخاصیه مجرب است و روغن او که پنجاه مثقال او را در سه رطل و نیم روغن زیتون با روغن کنجد پنج روز خیسانیده و هر روز برهم زده و صاف کرده باشند، در سوم گرم و خشک و ملین عصب و صلابت رحم و مسخن و منوم و محلل و جهت تدهین بینی و سعوط آن جهت ذات الجنب و طلای او جهت تنقیه قروح رحم و اعضا و قروح خبیثه و حمل او با موم و مغز استخوان جهت قرحه خبیثه رحم نافع و برگ گیاه او جهت التیام جراحات تازه و منع ریختن مواد به اعضا مفید و چون اندرون سبب را خالی کرده و از زعفران پر کرده و بو کنند، جهت خنای و ذات‌الجنب و خفقان بیعدیل است.

◀ زعفران الحدید

زنگ آهن است که او را سوهان کرده و بر روی صفحه‌ای پهن نموده و تر کنند و بر جای نمناک بگذارند تا زرد شود بعد از آن کوبیده اجزای زرد شده او را بگیرند و باز گذارند و تکرار عمل نمایند تا او همه زعفران گردد و بهترین اقسام او خصوصاً در صناعت آن است که براده حدید را با ربع او نوشادر ساییده و در زمین نمناک دفن کنند تا ده روز مجموع زعفران می‌شود.

گرم و خشک و قابض و از جمله سموم و ضماد او جهت نقرس و بواسیر و داخس و خشونت پلک چشم و ناخنه و داءالتعلب و با سرکه جهت باد سرخ و جوششهای حار مجرب است و فرزجه او جهت قطع حیض و ذرور او جهت قطع خون بن دندان و تقویت آن نافع و خوردن یک قیراط آن مانع آبستنی است و در صناعت جزو عظیم است.

◀ زعرور

در اصفهان کویج نامند و به ترکی بمیشان و در تنکابن کرجیل گویند و از جنس کندس طبریست.

در آخر دوم سرد و در اول خشک و قابض و مسکن حدت صفرا و خون و قی و جهت اسهال و تقطیر بول و جگر و معده حار نافع است و مقوی اشتها و آب او با شکر جهت درد سر حار مجرب و ضماد او جهت اورام

است و مضرّ سینه و مصلحش شکر است و ثمر خشک نارسیده او که سبز باشد جهت اورام و قروح مزمنه بغایت مؤثر و خاکستر برگ او جهت رفع آثار مفید است.

و مؤلف مالایس قراقاط را اشتباه به زقال نموده و در انبرباریس زقال را بیان نموده و نایب مناب زرشک دانسته است و ظاهراً قراقاط با انبرباریس اشبه باشد.

زقاط: اسم بربری حب الزلم است.

الزء مع اللأم:

◀ زلایه

به فارسی حلّوی زلیبیا نامند. موگد خلط صالح و سریع الهضم و بغایت مسمن نحیف و مقوی کرده و جهت رطوبت شش و سرفه نافع و مسدّد و مصلحش سکنجبین و انار است.

◀ زلایف الملوک

نوعی از ابرون است که حی العالم باشد و به فارسی زلف عروسان نامند.

زلفج: اسم عربی بهش است.

زلو: اسم فارسی علق است.

الزء مع المیم:

زماده الرأعی: اذان الغزا است.

◀ زمور

اسم فارسی زفت یابس است و درد لک مغسول را زمور لاکمی نامند و مستعمل زرگران است و در احتیاس حیض بیعدیل است و قدر یک مثقال او با زرده تخم نیم برشت از مجربیات است.

زموم: از اسامی زیب است.

◀ زمج

به فارسی چرغ و به ترکی اوتلکو نامند و از جمله سیاع طیور است.

گوشت او بسیار گرم و جهت ضعف دل طبیعی و خفقان عارضی و زهره او جهت غشاوه و ظلمت بصر مجرب و سرگین او جهت کلف و رفع آثار مجرب است.

◀ زمرد

از کان طلا و غیر او نیز به هم رسد و اقسام می‌باشد: یکی ذبایست یعنی در رنگ شبیه به ذباب سبز نه آنکه بر حامل او مگس ننشینند و آن بغایت صاف و آبدار می‌باشد و آبش متموج و رقصان و یکی را ریحانی نامند که در رنگ شبیه به ریحان است و مشهور به زمرد نو است و یکی را فستقی گویند که در سبزی به سیاهی زند و زمرد کهنه نامند و یکی را صابونی گویند و آن سبزی است که به سفیدی زند و بعضی این قسم را از جنس زبرجد دانسته‌اند.

مجموع او در دوم سرد و در سوم خشک و قوتش همیشه باقی است و مقوی دل و جوهر روح و تریاق زهر هوام و مفرح و رافع هموم و خفقان

جهت نیکو کردن مژگان و قرحه چشم و تقویت باصره و دمعه و سوزش چشم و رفع ریختن مژه بغایت مؤثر است.

◀ زفت یابس

زفت رطب است که به خودی خود خشک شود یا به طبخ خشک کنند. در سوم گرم و در دوم خشک و تجفیف او زیاده از رطب و در انضاج ضعیفتر و جهت التیام قروح و ضربه و سقطه و آشامیدن او با زرده تخم نیم برشت جهت قطع خون حیض و بواسیر و سستی کمر و تقویت رحم نافع و در سایر احوال ضعیفتر از رطب و قدر شربتیش تا دو مثقال است.

◀ زفت بحری

شبیه به قطران و سیاه و سیال و از زمین مثل نطف حاصل می‌شود و صنف سیال قیر است و کشتی را به آن استحکام می‌دهند و داخل مرهم می‌کنند و بهترین او صاف و نرم است.

در سوم گرم و خشک و محلّ و مقوی مفاصل و جهت عرق النساء و فالج و جذام و التیام اعضای شکسته نافع است و قدر شربتیش از یک درهم تا دو درهم و مضرّ شش و مصلحش کتیرا و بدلش قطران و گویند جاوشیر و سفز است.

الزء مع القاف:

◀ زقوم

از اشجار است و حجازی و شامی می‌باشد. حجازی او بقدر قامتی و برگش از برگ انار عریضتر و با تشریف و گلش در اطراف شاخه‌های او به هیئت یاسمین و زرد و ثمرش سیاه رنگ و شبیه به هلیله و در جوف او دانه‌ای مثل کنجد وجود دارد و این نوع را برگ و بار تازه او جهت جراحات تازه نافع و قوی القبض و رادع است و درخت نوع شامی بزرگتر از حجازی و خاردار و گلش زرد و ثمرش از هلیله بزرگتر و رسیده او شیرین بی مزه و با عفو و معنی است و در دوم گرم و خشک و محلّ ریاح و جالی و رافع آثار است.

قدر شربتیش تا پنج مثقال است و روغن تخم او با اندک تخدیر و محلّ ریاح مفاصل و مواد بلغمی و اخلاط غلیظه و مسهل او و رافع سدد و سپرز و جهت فالج و نقرس و امثال او شرباً و ضماداً نافع است و مصلح محرور و سیاه کننده جلد و مصلحش شیر تازه و قدر شربتیش چهار قیراط و بدلش نطف است.

◀ زقال

اسم فارسی قرانیست و او ثمر درختیست بقدر زیتون و یاقوتی رنگ و بعد از خشکی سیاه می‌شود و ترش و با اندک عفو و قبض. سرد و مایل به اعتدال و جهت اسهال و قرحه امعاء و تقویت آن و تسکین عطش و التهاب معده و غلیان خون و صفرا و منع صعود بخارات به دماغ نافع

اعصاب و کزاز و ریاح بواسیر بیعدیل و در دهان داشتن او رافع تشنگی بلغمی است و مضر حلق و مصلحش عسل و روغن بادام است. قدر شربتش دو درهم و بدلش دارفلفل است و مربای او محرک باه مبرودین و جهت تقویت هاضمه و بنیه پیران و تجفیف بلغم قویتر است.

◀ زنجبیل الکلاب

گیاهی است بسیار تند و کشنده سگ و برگش مثل برگ بید و درازتر و به زردی مایل و کم آب و شاخه‌های او سرخ است. بسیار گرم و خشک و ضماد او جهت کلف و رفع آثار بسیار قوی الفعل و برگش محلل اورام صلبه و خوردن او جایز نیست. و مؤلف اختیارات بدیعی آن را بیخ فلفل الماء دانسته و از صفات فلفل الماء ظاهر می شود که غیر اوست.

◀ زنبق

از ریاحین معروفه است و به فارسی سوسن آزاد نامند و او غیر سوسن ایض و غیر یاسمن است و در سوسن مذکور می شود و اشتباه عظیمی در او کرده‌اند.

در دوم گرم و در بیوست معتدل و ملطف و مقوی دماغ و پیاز او در افعال مثل پیاز نرگس و قویتر از آن است و روغن او که مثل روغن گل مدتی در آفتاب گذاشته سه مرتبه و زیاده از آن گل زنبق را تجدید نمایند در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و ملین و مقوی اعضاء و پنج درهم از او مسهل خلط مراری و مدر بول و طلای او جهت رفع تشعیریه و سردی دماغ و اعصاب و اعضای تناسل نافع و بدلش در همه افعال روغن ایرسا و در غیر اسهال روغن نرگس است.

◀ زنجار

به فارسی زنگار گویند و معدنی او از کان مس به هم می رسد و دهنه مسی عبارت از اوست و مصنوع او اقسام است یکی را زنجار مجرور نامند و آن زنگ مس است که سرپوش مس را بر ظرف سرکه کهنه به نهجی منطبق سازند که مانع از صعود بخار سرکه گردد و بعد از هر ده روز از آن سرپوش زنگ را بتراشند و جمع کنند و یکی را زنجار دودی نامند و او را از صفایح مس که هر روز سرکه بر آن پاشیده و در سرداب بگذارند تا زنگ گرفته و هر پنج مثقال زنگ او را با سرکه کهنه در هاون مس بسایند تا غلیظ گردد و شب یمانی و ملح اندرانی و بوره سرخ از هر یک چهار مثقال اضافه نموده و در آفتاب خشک کرده و به هیئت فتیله بسازند و اقسام دیگر نیز در دستورات مذکور است و بهترین او معدنی و دودی است.

در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله و اکاله و معفن و لذاع و سترنده گوشت و مورث قرحه و قالع آثار و با موم و روغن بیلذع و مانع زیاده شدن قروح خبیثه و ساعیه و ورم جراحات است و جهت رویانیدن گوشت و با صمغ البطم و بوره سرخ جهت جرب متقرح و برص و پخته او با عسل جهت تنقیه چرک جراحت و دانه بواسیر و ناصور مقعد و مطبوخ او با سرکه و عسل جهت قروح لته و جوششها بغایت مفید است و

و جذام و اسهال دموی و قاطع نرفالدم و مدر بول و مفتت حصاه و جهت یرقان و ضعف معده و جگر و استسقاء نافع و اکتحال او جهت تقویت بصر و سیل و طلای او جهت سعفه و قروح خبیثه مجرب و نگاه کردن او رافع کلال بصر و انگشتی او جهت منع حدوث صرع در شخصی که مصروع نباشد مؤثر و چون خاتم طلا باشد جهت رفع طاعون و تعلیق او مبطل سحر است.

چون یک مثقال او را انگشتی ممزوج از طلا و نقره که بالمناصفه دو مثقال باشد نصب نمایند در طالع میزان و آفتاب در برج هوایی باشد جهت قبول دلها و هیبت در نظرها و قضای حاجت مجرب دانسته‌اند و گویند چون به طعام زهردار رسد عرق کند و گویند حامل او تنگی روزی نمی کشد و گویند چون افعی را نظر بر او افتد کور شود و قدر شربتش در رفع سموم یک دانگ و بدلش زبرجد است.

الزأ مع التون:

زنجبیله: به لغت مصر و اسکندریه فتائل الرهبان را نامند.

زند: به لغت شام اسم غار است.

زنجرف: زنجفر است.

زنجارالحدید: زعفران الحدید است.

◀ زنطاخ

قسمی از حلزون بری است که در اشجار و بقول می باشد. بقدر باقلائی است و غیر آن چیز است که در دیلم صندل کاجول نامند و در حلزون مذکور شد.

زنجبیل العجم و زنجبیل فارسی: اشترغاز است.

زنجبیل شامی و زنجبیل بلدی: راسن است.

زنوبع: اسم فارسی استنبوب است.

زنگار: اسم فارسی زنجار است.

زنجار محرود و زنجار دودی: از اقسام زنجار مصنوعند.

زن: دوسر است.

زنبق اصفر: گویند یاسمین زرد است.

زنجره: به لغت اصفهان صرصر را نامند.

◀ زنجبیل

بیخی است معروف و گیاه او شبیه به گیاه شفاقل و از آن بسیار کوچکتر و بی گل و بی ثمر و در مازندران نیز می باشد.

در سوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و مقوی هاضمه و ملین طبع و مفتت سده جگر و مبهی و محلل ریاح غلیظه معده و امعاء و مجفف رطوبات و رافع تشنگی بلغمی و مقوی معده و جگر و قوه حافظه و جهت سموم حیوانی و اخراج خلط غلیظ و رطوبت دماغ و حلق و رفع برودت هوا و فالج و کرم معده و یرقان و تقطیر بول و اسهالی که از فساد غذا باشد و با نبات و کندر جهت رفع مضرته میوه‌های تازه و رطوبت معده و با زرده تخم نیم برشت جهت زیاد کردن منی و با تربد مسهل رطوبات مفاصل و ساقین و با خولنجان و پسته جهت تقویت باه از اسرار مجربه است و اکتحال او جهت غشاوه و بیاض و سیل و ضمادش جهت تقویت

در دوم گرم و در آخر او خشک و کوهی او قویتر از بستانی و لطیف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظه و کرم معده و خون جامد و محلل اورام و جهت سرفه مزمن و ربو و ورم شش و نزله و عسر نفس و درد سینه و معده و جگر و قولنج و گزیدن جانوران و فالج و داء الثعلب و داء الحیه و سحج و با عسل جهت رفع تکون کرم معده و طبیخ او با سکنجبین مسهل خلط غلیظ و با قردمانا و ایرسا اسهال او قویتر و جهت نیکویی رنگ رخسار و با شراب جهت استسقاء و با طبیخ انجیر جهت خنق امتلابی و ضمادش با آب جهت ورم حار و با شراب جهت بارده او و رفع خون مرده‌ای که در پلک چشم باشد و پخته او جهت نزول آب و با بوره و انجیر جهت ورم سپرز و بخار مطبوخ او جهت ریاح گوش و مضمضه او که در سرکه پخته باشند جهت درد دندان نافع و مضر جگر و مصلحش صمغ عربی و انار ترش و قدر شربتش در مطبوخ تا پنج درهم و بدلش صعتر است.

◀ زوفای رطب

چرکی است که در دنبه و موی زیرشکم و کنج ران گوسفند جمع و منعقد می‌گردد و به فارسی سنگل میش و به ترکی شقلداق نامند و بهترین او آن است که در آب جوشانده و پشم را از او جدا کنند و جمع نمایند و یا کوبیده پشم را اخراج کنند و هرگاه منعقد او به هم نرسد پشم میان ران گوسفند و بز را جوشانیده و چربی آن را بگیرند.

در دوم گرم و در اول تر و گویند در اول خشک است. منضج و ملین و محلل و جهت مغص و صلابت جگر و سپرز و برودت احشاء و گرده و استسقاء شرباً و ضماداً نافع و طلای او جهت ورم مقعد و رحم و مثانه و جمیع اورام صلبه و تحجر مفاصل و تعقد عصب و آکله و جرب چشم و ریختن مژه و ابرو و تشنج و شکستگی اعضاء و وئی و با پیه مرغابی و طیور جهت قرحه گوش و قضیب و فرج و شقاق مزمنه و حمل او با اکلیل الملک و روغن تازه جهت رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع و مضر محرورین و مکرب و مصلحش سکنجبین و روغن گل و سرکه و بدلش لادن و مغز ساق گاو و گوسفند و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال است و چون او را از پشم جدا کرده بسوزانند، جهت قروح مذاکیر و اعضاء عصبانی بهترین ادویه است.

◀ زوان

نزد اکثر شیلیم است و مؤلف جامع بغدادی غیر او دانسته و قایل است که او دانه‌ای است مایل به سیاهی و اندک سبزی مثل ماش و کوچک و طولانی و سرش باریک و در غلافی منحنی مثل غلاف شمشیر و تلخ و مسکر قوی بلا تفریح و قسم پهن نیز می‌باشد.

در سوم گرم و خشک و با سمیت و قوه جاذبه و ضمادش جهت بیرون آوردن پیکان و امثال او از بدن بغایت مؤثر و خوردن او موجب سبات شدید و مصلحش ربوب حامضه و طلای او با عسل جهت رویانیدن موی داء الثعلب و تحلیل اورام و کماذ او جهت درد سر بارد مفید است.

الزء مع الهاء:

ساییده او با شیر دختران و سرکه و عسل در هاون مس به حدی که غلیظ و خشک شود جهت حدت بصر و قلع بیاض و ناخنه و دمعه و سبل و سلاق مجرب و محرر او که در سودن شبیه به توتیا گردد جهت جرب و استرخای پلک چشم و سلاق نافع می‌باشد و طلای او با فندق سوخته و کتیرای سرخ و سفیده تخم مرغ جهت کل جراحات سطح بدن مجرب و مضر اعضاء عصبانی و یک درهم او کشنده به قرحه جگر است و بعد از تجاوز او از معده عديم العلاج و باید قدر قلیل او را با ادویه مغریه استعمال نمود و چون دهن را با آب مملو ساخته و از زنجار دودی در بینی صعود کنند جهت رفع بدبویی و قروح خبیثه آن مجرب و با ادویه مناسبه جهت قروح شهیدیه سر مفید است.

◀ زنب

اسم فارسی گیاهی است که در بلاد ری در تابستان می‌کارند و در اول زمستان می‌روید. بسیار گرم و تند و مصلح و موجب حرارت بدن به طریقی که از هوای سرد متضرر نشود و جهت تسکین ریاح و حدت بصر و درد سر بارد نافع و خام او بغایت مقی و مضر محرورین و مصلحش در سرکه پختن و انار و به بعد از آن خوردن است.

◀ زنجفر

به فارسی شنگرف نامند و معدنی او از معدن جیوه و طلا و مس به هم می‌رسد و بعضی او را کبریت احمر دانسته‌اند و مصنوع او از زنیق و کبریت است و در دستورات اقسام او مذکور است.

در دوم گرم و در سوم خشک و بعضی در دوم سرد دانسته‌اند و از جمله سموم قتاله است و رادع اورام حاره و قابضتر از شادنج و قاطع زف الدم و جهت رویانیدن گوشت زخمها و آکله و تعفن قروح و سوختگی آتش و جوشهای حاره و حکه و نمش و حصف و رفع قمل و تأکل دندان و با موم روغن جهت شقاق مجرب و دو درم او کشنده به خنق و کرب و بدلش شادنج و گویند مردانگ و سفیداب بدل او است.

◀ زنبور

نوع سرخ او را سمیت غالبتر و طلای او جهت برص و اورام بارده و با عسل و نمک نافع و از مجربات دانسته‌اند و ضماد مطبوخ نوع سیاه او در روغن زیتون جهت برص و بهق و آثار غایره مؤثر و گویند آشامیدن خشک ساییده او بقدر یک درهم موجب فربهی بدن است.

زنبور عسل: نحل است.

الزء مع الواو:

زوفرا: قسمی از حزای بری است.

زوله: به لغت جرجان فوا است.

زولنگ: به لغت مازندران قسم اخیر قرصنه است.

◀ زوفای یابس

گیاهی است مفروش بر روی زمین و برگش شبیه به برگ صعتر بستانی و مرزنجوش و با عطریت و شاخه‌های او پر گره و بر هر گره‌ای گلی مایل به زردی است و بی تخم و تلخ مزه می‌باشد.

◀ زهره

به فتح اول قرنفل شامی و در مغرب قرنفلیه نامند و مذکور خواهد شد و به لغت فارسی مراره است و به عربی بررغوه اطلاق می‌کنند و وج نیز نامند.

زهره اسپوس: اسپوس است.

زهم: اسم زیاد است و گویند زیاد اسم جانور و زهم اسم عطر او است.

زهره الحجر: جوز جندم است و گویند حزاز الصخر است.

زهر زمین: به لغت جرجان آزاد درخت است.

زهره: به ضم زاء به لغت اکسیریان نحاس است.

زهر: اسم فارسی سم است و به عربی اسم شکوفه است.

◀ زهره الملح

چیزیست شبیه به شوره و شور طعم و زعفرانی رنگ و تند و بدبو و لذّاع و در حینی که آب نیل طغیان کرده در زمینهای پست بماند و از آفتاب آنها خشک گردد و زهره الملح حاصل گردد و ماسرجویه گوید که آن شورهای است که مثل غبار بر روی نمک معدنی می‌باشد.

بغایت گرم و تند و خشک و مجفّف و محلّل قوی و جهت قروح خبیثه و آکله و تقشّر جلد و رطوبتی که از گوش تراود و جهت غشاوه و آثار قروح و منع رویانیدن موی و با روغنهای جهت اعیا که ماندگی باشد نافع است و آشامیدن او تا یک درهم با شراب ممزوج در اسهال قویتر از نمک هندی و مدرّ عرق و با سکنجبین جهت صرع نافع و مضرّ معده و بدلش یک وزن و نیم او نمک هندی است و قسمی از آن که مایل به سرخی و مانند دانه‌ها به هم چسبیده باشد از جمله سموم قتّاله و یک درهم او کشنده است و علاج پذیر نیست.

◀ زهره النحاس

کفی است شبیه به دانه‌هایی که از ریختن آب بر روی مس تفته ظاهر شود و او از کان مس و از مس گداخته به هم می‌رسد و در قوت قریب به زنگار و آشامیدن سه قیراط او مسهل خلط غلیظ و ماء اصفر و غرغره او با عسل جهت ورم بارد لاه و نغغه و مری و با روغنهای مرهمها جهت بردن گوشت زیاد و تحلیل اورام و خشک کردن دانه بواسیر و با شراب جهت بثور و وضح و بهق سفید و قطور او در گوش با روغنهای جهت کری کهنه نافع و از سموم قتّاله است.

الزّاء مع الیاء:

زیره: اسم فارسی کمون است.

زیره رومی: اسم فارسی افیتیمون است و کرویا را نیز نامند.

زیت الاضحار و زیت فلسطینی و زیت رکابی: زیت الأنفاق است.

زیتون الأرض: مازریون سیاه است.

زیتون بنی اسرائیل: حجرا لیهود است.

زیت ریاح: طرائث است.

زیتوتیه: به لغت مصر ایمارانوطالی است و گویند اسم دروئینیون است.

زیت الهرجان: زیت السّودان است.

زیرقون: به لغت دمشق نوعی از درخت سنجد بی ثمر است.

زین: کتان است.

زیت الشّلجم: روغن تخم شغلم است.

زیر: صرصر است.

زیتون الحبش و زیتون الجبلی و زیتون الکلبه: زیتون برّی است.

◀ زیتون الماء

زیتونی است که نزدیک آنها روید و در جمیع افعال ضعیفتر از سایر است و بعضی گویند زیتونی که در آب نمک پرورده باشند و مسمی به زیتون الماء است.

زیره صحرايي: اسم فارسی کمون برّی است.

زیره سبز: اسم فارسی کمون نبطی است.

زبان: نانخواه است.

◀ زیرباج

از اغذیه ملطفه اصحا و مسکن مره الصفرا و حدت اخلاط و مفرح و مقطّع بلغم و مفتح سده و موافق صاحبان جگرهای حارّ و تبهای نائبه و شطرنجب و مضرّ امزجه بارده است و طریق ترتیب او چنان که در شفاء الاسقام مذکور است آن است که گوشت را بقدر یک رطل ریزه کرده و اگر مرغ باشد از بندها جدا کنند و با دارچینی و نخود مقشّر و روغن کنجد و آب جوشانیده و نیم رطل سرکه و ربع رطل جلاب یا شکر سفید و یک اوقیه بادام محلول در گلاب و یک درهم گشنیز خشک و مثل او عود و سداب و قلیلی زعفران اضافه کنند.

◀ زیتون

برّی و بستانی می‌باشد و بستانی را درخت بزرگتر و برگش آبدارتر و

سبتر از برّی و بعد از چهار سال بار می‌دهد و تا هزار سال می‌باشد.

رسیده او گرم به اعتدال و با قبض و نارس او سرد و بغایت خشک و سیاه او گرم و خشک و سریع الاستحاله به سودا و صفرا و مرخی معده و مغنی و بهترین او سبز رسیده است که در آب نمک پرورده باشند و با طعام خورده شود نه قبل و بعد آن و در این وقت مقوی معده و دايج او و مشهی و حابس طبع و مبهی و مورث بی خوابی و لاغری و مصلحش مغز گردکان و بادام و سرکه و روغنهایست.

و گویند مضرّ شش و مداومت او محرّق اخلاط و مصلحش شیرینها است و ضماد او جهت رفع سبوسه سر و ضماد نارس او جهت سوختگی آتش و طلای دانه او با پیه و آردگندم جهت برص ناخن و بخور سیاه رسیده او با دانه او جهت ربو و امراض شش نافع و برگش در دوم گرم و خشک و ضمادش جهت جمره و نمله و منع زیاده شدن او و شری و نار فارسی و غرب چشم و اورام حاره و التیام پوست سر که منقلع شده باشد و با عسل جهت داخس و با آرد جو بر ماتحت ناف طلا کردن جهت اسهال و خاییدن او جهت قلاع و ضماد پخته او با آبغوره به حدای که به قوام عسل رسد جهت دندان گرم خورده و ریزانیدن او و مطبوخ او در شراب جهت نقرس و مفاصل و به دستور مضمضه آب طیبخ آن جهت دندان گرم

مقوی بصر و جهت رفع بیاض رقیق و جرب و سلاق نافع است و جهت نزول آب قایم مقام قدح و طلا کردن گرم او مسکن الم گزیدن عقرب می باشد و چون روغن تازه زیتون را بجوشانند تا به نصف رسد ، بدل عتیق می شود و قدر شربش تا هفت مثقال است.

◀ زیت الأنفاق

روغن زیتون نارسیده است و او معتدل قابض است و گویند در آخر اول سرد و در اول خشک است.

مسخن بدن و مدرّ و مفتت حصاه و موافق معده و مقوی لثه و دندان و مانع ادرار عرق و صاف کننده اخلاط و مفتّح سدد و قاطع عفونت و مقوی اعضاء و مغسول درد اعصاب و مواد حاره و نیکو کننده رنگ رخسار است و روغن زیتون بری قائم مقام روغن گل سرخ و رادع و مبرّد و مانع عرق و حافظ سیاهی موی و انتشار او و مقوی دندان متحرک و مانع سیلان رطوبات لپاه و قاطع خون لثه است و جمعی مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع می دانند و مخصوص نوعی از آن ندانسته و نوعی هر چند کهنه تر شود قویتر شود و آنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان دانسته اند و بعضی قایلند که تا چهار هزار سال می ماند و گویند چون بیست و دو درهم او را با مثل او عسل و ثلثان او کند و روغن شونیز بالمناصفه در حمام سه روز بنوشند و آب سرد در آن روزها نخورند از جمیع دردهای بارده و خدر و فالج و امثال او نجات یابند و پیران صد ساله را هیجان شهوت شود و مجرب دانسته اند و روغنی که از زیتون متعفن گیرند مولد خلط فاسد و بسیار منجر و مولد حگه و مصلحش شربت بنفشه است و چون روغن زیتون را با مثل او آب بجوشانند تا آب بسوزد و تجدید آب به دستور اول نمایند تا شصت بار و بعد از آنکه آب سوخته شود چندان بجوشانند که به نصف رسد به مراتب شتی بهتر از روغن بلسان و در او اسرار عجیبه است.

◀ زیتاد

ثقل روغن زیتون است که او را در ظرف مس به حلا غلظت بجوشانند و بعد از آن بیفشارند.

در دوم گرم و در افعال قویتر از حضض و ضمادش جهت درد مفاصل و عرق النساء و نقرس و استسقاء و التیام زخمهای بدن لاغر و با شراب و با ماءالعسل جهت درد دندان و با نقیع ترمس جهت جرب دواب نافع و هر چند کهنه شود در افعال قویتر و در ابدان مرطوبین مولد قروح است.

◀ زیت السّودان

روغن ثمری است مثل بادام کوچکی و لوزالبربر نامند و از درخت خارناک به هم می رسد و خار مذکور را دواب می خورند و در عراق تنکس نامند و بادام کوهی نیز نامند و به طعم روغن شیرین خوشبو است. در دوم گرم و در اول تر و گویند خشک است و مولد خون صالح و ملطف اخلاط و جهت امراض سوداوی و بارده مثل جنون و وسواس و فالج و خدر و ادرار فضلات و تفتیح سدد و اورام بارده نافع است و مؤلف اختیارات بدیعی غیر روغن لوزالبربر دانسته است.

خورده نافع می باشد و حقنه او جهت قروح باطنی و مقعد و رحم و عصاره او در افعال مذکوره مثل برگ او است و حمول او جهت قطع سیلان رحم و نرف او و ضماد او جهت برآمدگی حدقه و قطع ریختن مواد به چشم و تأکل پلک نافع و اگر بیخ درخت زیتون را با قدری برگ او جوشانیده مضمضه نمایند جهت تسکین درد سر و نطولش جهت زکام و تحلیل رطوبات و بخار او جهت اخراج رطوبات دماغ از بینی بغایت مؤثر و تعلیق بیخ او بالخاصیه جهت سمّ عقرب آزموده است.

و چون شاخه های باریک و برگ او را در کوزه کرده و در کوزه کوزه گری احراق نمایند سپس از کوره بیرون آورده و شراب بر او پاشیده و بار دیگر احراق کمی کنند، در همه افعال قویتر از توتیا است و ضماد خاکستر بری او با سرکه جهت عرق النساء بر بالای عروق از جانب وحشی بقدر چهار انگشت جهت قرحه نمودن موضع و رفع علت از مجربات بیان نموده اند و مؤلف تذکره ضماد مدقوق برگ و شاخ اقسام زیتون را در این امر مجرب دانسته است و ضماد خاکستر او با عسل و آب ثمر او جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و جوششها نافع و رطوبت شاخ تازه او که از سوخته او به هم رسیده باشد، جهت جرب و سبوسه سر و قروح آن نافع و نطول طبع همه اجزای او جهت صداع و شقیقه و دوار و پاشیدن آن در خانه ها جهت گریزیدن هوام و نگاهداشتن عصای چوب او جهت قبول عامه و قضای حوائج و برکت مؤثر است و مضمضه آب نمک که زیتون در او خیسانیده باشد جهت استحکام لثه مفید و صمغ او در صورت شبیه به سقمونیا و مایل به سرخی است.

در اول گرم و در دوم خشک و در تقویت ذهن قویتر از کندر و دافع سعال مزمن و خراج بلغمی و جهت رفع رطوبت جراحات و با مرهمها جهت رویانیدن گوشت مؤثر و صمغ بری او قویتر و مدرّ بول و حمول او جهت رفع احتباس حیض و ضمادش با سرکه جهت جرب متقرّح و سنون او جهت تسکین درد دندان کرم زده مفید است و چون زیتون را در آبی که آهک طبع داده باشند بخیسانند، در روز تلخی او برطرف می شود و بخور دانه زیتون قاطع سعال و ربو است.

◀ زیت

به فارسی روغن زیتون گویند و آنچه از زیتون رسیده گیرند زیت عذب نامند و غیر مغشوش او سریع الانتشار بر سطح بدن می باشد و اجزای او از یکدیگر منقطع نمی گردد به خلاف مغشوش و این نوع در دوم گرم و با یبوست و قبض است و قول به رطوبت او اصلی ندارد و مغسول او که با آب گرم بسیار برهم زده و صاف کنند بیلذع و الطف است و چهارده مثقال او با یک رطل آب گرم و ماءالشعیر، مسهل قوی و جهت درد اعصاب و عرق النساء و با شراب و آب گرم جهت مغص و اخراج کرم شکم و قی کردن با او جهت رفع سمیت ادویه و حقنه او جهت قولنج رومی و سدکی و درد مفاصل و عرق النساء و درد کمر و با مرهمها جهت التیام زخمها و طلای او جهت دردهای بارده مفید و چون شش سال بر او بگذرد زیت عتیق نامند و گرمتر از غیر عتیق و محلل و ملین طبع و بشره و مصلح ادویه و مضعف قوه آن و مانع جمود اعضاء و رافع ضرر سرما و اکتحالش

زیت الشَّلجم: به لغت صعيد مصر روغن افنیقسط است.

زیت الجبل: به لغت نواحی مصر اسم نطف است.

◀ زبیبی

به فارسی سیماب و جیوه نامند و از جمله فلزات و معدنی است. شبیه به نقره گذاخته و از گداز سنگهای سرخ شنجرفی به هم می رسد و در بعضی بلاد باره مثل مغرب و روم و اقلیم هفتم قطراتی است که از خاک متکون می گردد و در غیر ظروف شیشه و سرب و قلعی و جلد سگ آبی و طلا و نقره معدوم می شود.

در دوم سرد و در سوم تر و با حذت و قبض و استنشاق دود محرّق او مورث فالج و بطلان سامعه و زردی رخسار و موجب فساد قوتهای دماغی و گریزانیدن هوام و طلای کشته او با تخم خربزه و با بادام تلخ جهت جرب و حکّه و رفع جمیع آثار و آکله و سعه رطبه و قروح سایله و رفع قمل مجرب می باشد و با کندر و راتیانج و موم و روغن زیتون جهت دانه های آتشک از مجربات است و به دستور دود همین ادویه همین اثر دارد به شرطی که به حلق و بینی و گوش نرسد و در یک هفته سه بار بخور کنند و غذاهای نمک دار و غیر لطیف نخورند و بعد از تنقیه دود دهند و چون زبیبی را کشته و به ریسمانی مالیده و بر گردن ببندند مانع تکون قمل گردد و ضماد غیر مقتول او نیز جهت خشک کردن دانه آتشک و قروح مجرب است و خاک زبیبی که در ظرف آن به هم می رسد در جمیع آثار مثل مقتول اوست و در سمّیت مانند آن و آشامیدن غیر مقتول او بی سمّیت و به سرعت از امعاء دفع می شود و با مغص و درد قوی و چون ناکشته او را در هر سال هر چند روز و در هر روز بقدر حبه ای تا یک دانگ بنوشند و به تدریج زیاد کنند و گوشت آب بعد از آن بخورند باعث مغص نمی شود و جهت حفظ صحت و تقویت باه و هاضمه و قوه بنیه ببعید است.

و قدر شربت غیر مقتول تا دو درهم و بدلتش رصاص محلول است و مصلد او بسیار گرم و با حذت و از سموم قتاله و محرّق خلط و محلّل قوتها و مقطّع است و طریق تصعید در دستور اول مذکور است و چون غیر مقتول او را با نقره خالص حل نموده و بر مس بمالند و به آتش برند، مس را مفضّص گرداند و طریق عمل در دستورات مذکور است.

حرف السّین مع الألف:

◀ سادج

به هندی برهین نامند. برگیست بی ساق و گل و در آبهای ایستاده بلاد هند می روید و برگش شبیه به برگ گردکان و مایل به سیاهی و گویا غبار بر آن نشسته و خوشبو و بی چین و بی خطوط و گویند در غیر بلاد هند نیز به هم می رسد و قوتش تا سی سال باقی است.

در سوم گرم و در دوم خشک و مدرّ بول و حیض و شیر و عرق و مصلح حال معده و مقوی احشاء و اعضاء و حافظ ارواح و اخلاط و مفرّح و مفتّح و مسمّن و محلّل ریاح امعاء و جهت سیلان آب دهن و بدبویی آن که از شرکت معده باشد و خفقان و وسواس و جنون و وحشت و درد جگر مزمن و عسر ولادت و مشیمه و وجع فؤاد و تقویت حواس و یرقان

و استسقاء و سپرز و حصاه و منع داخس و جمیع امراض مقعد و رحم و در اکحال جهت بیاض و سلاق و ظلمت بصر و ناخنه نافع است و نگاهداشتن او در زیر زبان جهت لکنت زبان مفید و طلای او با سرکه جهت احتباس حیض و شیر و رفع بدبویی زیر بغل و کنج ران و تضمید کوبیده مطبوخ او در شراب جهت تحلیل ورم اجفان و گذاشتن او در میان اقمشه و جامه جهت منع کرم زدن او مؤثّر و مضرّ ریه و مصلحش مصطکی و مضرّ مثانه و مصلح او شربت به و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلتش دو وزن سنبل هندی است.

◀ ساج

درختیست هندی و اهل هند ساکوته نامند و آن بقدر درخت چنار و سرخ رنگ و صلب و مایل به سیاهی و کنیرالورق و خوشبو و ثمرش بقدر فوفل و مستطیل و مؤلف تذکره او را فندق هندی دانسته است .
چوب او در سوم سرد و خشک و با اندک حرارتی و ضماد ساییده او با آب سرد جهت درد سر حارّ و اورم حاره و خوردن نشاره او مسکن تشنگی و التهاب معده و با ماءالعسل جهت اخراج کرم شکم قوی الاثر است و طلای محرّق او که بعد از احراق در آب مامیثا و امثال آن انداخته و ساییده باشند جهت ورم اجفان و تقویت بصر و حدقه نافع است .
قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال و مضرّ جگر و مصلحش عنّاب است و روغن ثمر او غلیظ و خوشبو و جهت دراز کردن موی و رفع خارش بدن مفید است و چون نافه مشک را در آن گذارند حافظ بوی آن و وزن آن را زیاد می سازد.

◀ ساداوران

معرّب از سیاه داران است و به معنی سیاهی درختان است چرا که دار به لغت فرس درختی است و به عربی سواد الحکام نامند به جهت آنکه قسمی از مداد از آن ترتیب دهند و سوادالقضا که صاحب اختیارات ذکر کرده است اسم غصص است و آنچه گفته که از درخت بطم حاصل می شود اصلی ندارد بلکه چیزست سیاه مایل به سرخی و برآق و شبیه به شبه و با اندک تلخی و در جوف درختان هند و بلاد حوالی او به هم می رسد و مخصوص آن بلاد است و مؤلف تذکره آنچه از درخت نارجیل به هم می رسد بهتر دانسته است.

در دوم سرد و خشک و با اندک حرارت محلّله و رادع اورام حاره و با آب بارتنگ قاطع نرف اللّدم همه اعضاء است شرباً و ضماداً و حابس اسهال دموی و التیام دهنده زخمهاست و با سرکه جهت ورم قضیب و انثیان و با شراب جهت اورام بارده و با روغن مورد جهت منع ریختن موی مؤثّر و بغایت مسود اوست و فرزجه او با سرکه و حقه او بی سرکه جهت قطع خون حیض و تقویت رحم و رفع اسهال نافع و مداومت خوردن او موکد سودا و مصلحش شکر و قدر شربتش یک مثقال و بدلتش دو وزن او مورد است.

◀ سلامندر

ساتاحورا: اسم یونانی بادآورد است.
 سالس اغریون: اسم یونانی کبکج است.
 ساتهل: اسم هندی صعتر است.
 سارا: اسم فارسی زرزور است.
 ساس: اسم فارسی فسافس است.
 ساکونه: اسم هندی سازج است.
 سارسل: اسم هندی قنغد است.
 ساکرون: اسم هندی حجرالبهت است.
 سانیب: اسم هندی حیّه است.
 سالیکا: اسم هندی کندر است.

سپستان

لغت فارسی است و به عربی دبق نامند. ثمر درختی است زیاده بقدر قامتی و ساق او مایل به سفیدی و برگش مدور و بزرگ و بارش در خوشه و در اول زرد و بعد از خشکی سیاه می‌شود و در حرارت و برودت معتدل و در اول تر و مسهل محرورالمزاج و مواد سوداوی و مزلق و ملین سینه و حلق و مسکن حلت صفر و عطش و قلیل الغذاء و مقوی امعاء و جهت حرقه‌البول و سرفه حاره یابسه و اخراج کرم معده و خشونت صوت و گرفتگی آواز و سحج که از دوی تند به هم رسیده باشد و اصلاح اذیت ادویه مسهله و تبهای حاره و بلغم شور نافع می‌باشد و ضماد مطبوخ او در دوشاب خرما جهت گشودن دمل آزموده است.
 و قدر شربتش از سی عدد تا بیست مثقال و مضغ معده و گویند مضر جگر است و مصلحش در مبرودین گل سرخ و در غیر او عناب است و بدش خطمی می‌باشد.

السین مع الباء:

سبج

به فارسی شبه و شوق گویند. سنگیست سیاه و برآق و زود شکن و سبک و در دوم سرد و در سوم خشک و خوردن او جهت خفقان و گشودن سده و ریزانیدن حصاه و تقویت معده و یک دانگ او با شراب مقوی دل و اکتحال محرق و مغسول او با غسل جهت جلای بصر و تقویت چشم بغایت نافع است و پیوسته در او نگاه کردن مانع نزول آب و مقوی باصره مشایخ و نگاهداشتن او جهت رفع چشم بد و تعلیق او بر سر رافع درد سر و مضر سپرز و مصلحش آب انجیر و چون سطور رقیقه‌ای چند بر صفحه او از سوره لم یکن نوشته و صاحب لقوه پیوسته در او نگاه کند و در غیر او نظر نکند، در آن روز لقوه او رفع می‌شود و از مجربات شمرده‌اند و نگاهداشتن قطعه او که بقدر یک مثقال باشد جهت رفع فرع و وحشت آزموده است.

سبع: اسم جمیع حیوانات درنده است.
 سبع الارض: پرسیاوشان است.
 سبع الشعرا: اقیمون است.
 سبسیان: آزاد درخت است.
 سبوس گندم: اسم فارسی نخاله است.

اسم یونانی نوعی از عضابه و آن حیوانیست شبیه به مار و دست و پا دار و دستها کوتاه و بطی الحرت و ابلق از زردی و سیاهی و دنباله‌اش کوتاه و به ترکی بیلاانه اغویرن گویند و آتش در آن تأثیر نمی‌کند و اگر در تنور آتش اندازند افسرده کند و یک مثقال او از سموم قتاله و بغایت گرم و خشک و معفن و مقرح جلد و تدهین روغن که در آن مهرآ پخته باشند سترنده موی و قرحه کننده عضو است و چون دست و پای آن را قطع کرده و احشای او را اخراج نموده و در غسل او را چند روز بگذارند غسل مزبور جهت درد مفاصل و اورام بارده نافع و خوردن او قتال و فادزهر او تخم سنگ پشت است.

سام ابرص

اسم وزغه بری است و وزغه بلدی مسمی به چلپاسه است و او کوچکتر از چلپاسه و شبیه به حردون و با نقطه‌های سیاه و به سمیت چلپاسه نیست و ملاقات خون او بر بدن مورث برص است.
 در سوم گرم و خشک و ضماد کوبیده او بر اعضاء جاذب پیکان و خار و رافع نایل و تضمید خشک او بر دندان کرم زده مسکن الم و چون شکافته بر موضع گزیده عقرب بگذارند درد را ساکن کند و طلای خشک او با روغن زیتون جهت رویانیدن موی و رفع احتباس بول و قطور زبل و خون و بول او در احلیل با اندک مشک جهت رفع فتق بسیار مؤثر است و همچنین جلوس در طبیح او همین اثر دارد و خوردن او مورث سل و امراض ریه و مصلحش شربت ریباس و امثال آن است.

سامان

اسم فارسی نوعی از بردی است و بسیار نرم و باریک و مایل به زردی و از او حصیر ترتیب می‌دهند. سرد و خشک و جلوس بر او باعث فرح و جهت رفع بواسیر و سوخته او قاطع نرف الدم می‌باشد.
 سایبرج: معرب از فارسی و اسم بیروح است.
 ساسالیوس و سالیوس: سیسالیوس است.
 ساجی: اسم هندی ملح القلی است.
 سائقه و ساق اسود: پرسیاوشان است.
 ساسارکشت: بزراانجیره است.
 سالیون: اسم یونانی کرفس است.
 ساوس: اسم یونانی هندبا است.
 ساطیریا و ساطوریون: اسم یونانی خصیه التعلب است.
 ساق الحمام: به لغت مصر رعی الحمام و انطاکی گوید آن نارقیصر است.
 ساغیین و ساغافیون: اسم یونانی سکبینج است.
 سافروس: اسم یونانی فیروزج است.
 ساروا: اسم یونانی عضابه است.
 ساطریوس: اسم یونانی جدوار و به معنی مخلص الأرواح است.
 ساریقون: اسم یونانی شیخ است.
 ساری: اسم هندی حب النیل است.
 سالیطس: اسم یونانی حجرالقمر است.
 ساسم: آبئوس و گویند نانخواه است.

ضماد او با شراب جهت نضح ورمهای حار و تحلیل او مفید و به دستور
طبیخ تازه و خشک او همین اثر دارد و ثمرش در اول سرد و در دوم
خشک و بعضی در اول گرم دانسته‌اند و نارسیده ترش او قابض و لزج و
مسهل به عصر و رسیده او قلیل غذا و دیر هضم و صالح الکیموس و نیم
رطل آب او مسهل صفرای معده و امعاء و مطفی حرارت غریبه و خوردن
ترش او مانع صعود بخارات به دماغ و رافع صفرا و تشنگی و آب شیرین
او مفتح سده و کشنده کرم معده و امعاء و مضر مبرودین و مصلحش
گلقند است و در مزاج محرور سکنجبین و ثمر خشک او قوی القبض و
آرد او که سویق النبق نامند جهت اسهال مراری و قرحه امعاء نافع و ضماد
شکوفه او در حمام جهت رفع شری مجرب و دانه او بغایت قابض و
ضماد کوبیده او جهت شکستگی اعضاء و تقویت آن مجرب و طلای
مطبوخ او به حلدی که غلیظ گردد جهت سستی اعصاب و عضلات و
سرعت حرکت اطفال مؤثر و چون دانه نبق را به گلاب آغشته و زرع
نمایند از برگ و بار او بوی گل آید و چون به غسل آلوده باشند ثمرش
شیرین شود.

◀ سداب

به یونانی فیجن و در تنکابن و دیلم بیم نامند. بستانی او از درخت انار
کوچکتر و شاخ و برگش ریزه و بدبو و بسیار سبز و گویا غباری بر او
نشسته و گلش زرد است.
در سوم گرم و خشک و تازه او را خشکی کمتر و برگ و عصاره او مدر
بول و حیض و مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باه و مفتح سدد و
محلل ریاح و با تریاقیت و جهت سپرز و یرقان و قولنج ریخی و امراض
مقعد و سینه و رحم و حصاه و بواسیر نافع است و آشامیدن او که با شبت
خشک جوشانیده باشند جهت تسکین مغض و درد پهلو و سینه و تنگی
نفس و سرفه مزمن و ورم حار ریه و عرق النساء و مفاصل و لرز و تبهای
بارده و چون با روغن بجوشانند جهت اخراج کرم معده و طبیخ او در
شراب جهت استسقای لحمی و خوردن او با نمک جهت حدت بصر و
خاییدن او رافع بوی پیاز و سیر و قدر قلیل او مقوی هاضمه و مشهی و با
انجیر و گردکان جهت سموم مشروبه و سموم هوام و مداومت او هر روز
بقدر یک درهم جهت ازاله فالج و رعشه و تشنج مجرب و تخم او نیز
همین اثر دارد و آب طبیخ او بقدر سه اوقیه با دو اوقیه عسل جهت فوق
مجرب است و چون داخل نیبدها کنند باعث خوشبویی او و شدت اسکار
و رفع ضرر او می‌گردد و مورث صداع و ثقل سر و مصلحش انار میخوش
و به شیرین است و آشامیدن تخم او بقدر هجده قیراط با شراب جهت
رفع مضررت ادویه قتاله و نیم درهم او جهت عرق النساء و دو درهم او
جهت ازاله درد گزیدن عقرب و رتیلا مجرب و به دستور جهت گزیدن
سگ دیوانه مفید و مانع حمل و حقه طبیخ برگ سداب با روغن زیتون
جهت نفخ امعاء و نفخ رحم و ضماد او محلل خنازیر و با عسل جهت
درد اختناق رحم و مفاصل و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت عسر
بول و با انجیر جهت استسقای لحمی و به تنهایی جهت تهیج مجرب و
با سرکه جهت رعاف و با ورق الغار جهت ورم انثیان و با موم و روغن

سبزقبا: به لغت اصفهان شقراق است.
سب: اسم فارسی صدف است.
سپاری: اسم هندی فوفل است.
سپلکی: اسم هندی وزغه است.
سپرغم: اسم فارسی شاهسفرم است.
السین مع التاء:
ستوا: به تاء بعد از سین اسم هندی قسمی از بیش است.
ستاوری: اسم هندی بوزیدان است.
السین مع الجیم:
سجلاط: اسم یاسمین است.
سجوس: به لغت رومی اذخر است.
سجیلس: به لغت یونانی اذخر است.
السین مع الحاء:
سحاب: به لغت اکسیریان زیق است.
سحاب البحر: اسفنج است.
سحوریون: اسل است.
السین مع الخاء:

◀ سخر

به خاء معجمه گیاهی است شبیه به اذخر و پرشاخ و تلخ و بدبو. در سوم
گرم و خشک و مقوی معده بارده و مفتح سده جگر و هاضم و قاطع بلغم
لزج و محلل ریاح و جهت صرع و سکنه و فالج نافع و مضر محرورین و
مصلحش ربوب ترش و قدر شربتش یک مثقال و بدلش یک وزن و نیم او
اذخر است.
سخوفس و سخینوس: اذخر است.
سخیره: اسم زاج احمر است.
سخاوس: اسم سریانی اسطوخودوس است.
سخینس: اسم یونانی درخت مصطکی است.
سخینا: اسم یونانی مصطکی است.
سخاله: آنچه از فلزات به سوهان جدا کنند و آنچه در حین کوفتن از او
ریزد.
السین مع اللال:

◀ سدر

به فارسی کنار گویند و مراد از این اسم برگ ساییده اوست. بری او پرخار
و ضال نامند و بستانی کم خار و ثمرش بزرگتر و لذیذتر است و ثمرش
شبیه به سنجد و خوشبو و شیرین و با اندک ترشی و زرد و سرخ می‌باشد.
نشاره چوب او در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک و قاطع نرف الدم
و رافع قرحه امعاء و اسهالی که از ضعف معده باشد و رافع استسقاء و
سپرز و حقه او به دستور جهت جراحت امعاء و ذرورش جهت زخمها
نافع است.
قدر شربتش تا هفت درهم است و برگ او جهت زخمها و تنقیه چرک
بدن و تقویت موی و منع سقوط آن و تقویت اعصاب و طرد هوام

سه روز متوالی جهت رفع کوفتگی اعضاء و سقظه و ضربه بغایت مفید است و چون از نوع نر او شش رطل تازه نازک را بقدر باقلی ریزه کرده و در دوازده رطل غسل بجوشانند تا مهراً شود و با غسل یکسان گردد و هر روز چهارده مثقال بنوشند جهت رفع درد ورکین مزمن مجرب و ذوررش جهت جراحات رطبه عسرالعلاج بغایت آزموده است و برگ تازه او ملین طبع و چون چند روز بیاشامند مواد متنته چشم را به پلک دفع می کند و ضمادش بر عضو موجب اخراج فضول او و چون با حنا بر سر طلا کنند در منع نزول آب مجرب دانسته اند و چون در خانه برگ او را فرش کنند یا آب طیبخ او را بپاشند کیک را بر طرف می کند و مضر ریه و مصلحش شیخ ارمنی و قدر شربتیش تا دو مثقال و بدلش قنبیل است.

◀ سرنج

از قلعی سوخته و سفیداب سوخته به هم می رسد و شبیه به شنجراف و از آن کم رنگتر است و طریق ساختن او در دستورات مذکور است. سردی او کمتر از سفیداب و خشکی او زیاده است و از سموم قتاله و طلای او با روغن گل سرخ و روغن زیتون جهت رویانیدن گوشت و رفع ورم زخمها و تنقیه چرک آن و بردن گوشت زیاد و گوشت مرده و قطع بدبویی زخم و سوختگی آتش و بازداشتن سیلان خون و حقه او با آب بارتنگ جهت قرحه امعاء مفید است.

◀ سرو

درخت معروف است و شبیه به جوز رومی. در اول گرم و در سوم خشک و ثمر او گرمتر از سایر اجزا و صمغ او گرمتر از ثمر و تند و رطوبت سایله او ضعیفتر از قطران درخت شربین است و نشاره او جهت منع سیلان فضول و با مرصاف جهت تقویت مثانه و رفع بول در فراش و آشامیدن دو مثقال از برگ ساییده او با نیم مثقال مرصاف جهت تقویت مثانه و عسر بول مفید و مضر ریه و مصلحش کنیرا و محرّق مغسول او جهت سوختگی آتش و غیر مغسول او جهت جراحات رطبه و عصاره ثمر تازه او جهت بواسیرالأنف و ضماد پخته او در سرکه که با ترمس مخلوط کنند جهت قلع آثار بهق و سفیدی ناخن و با ادویه مناسبه و به تنهایی جهت فتق و التیام جراحات و تقویت اعضاء سست و قطع نرف الدم و تجفیف زخمها و تحلیل اورام و رفع اعیا و با آردجو و آب جهت جمره و نمله و سوختگی آتش و غرغره طیبخ او جهت درد دندان و قروح لثه و استرخای او و بخور او جهت گریزانیدن هوام خصوصاً پشه و لعوق او با غسل جهت سرفه کهنه مجرب و مقوی معده است.

آشامیدن او با شراب جهت قطع نرف الدم و قرحه امعاء و منع انصباب فضلات به معده و رفع نفس الأنصباب و ذورر صمغش جهت رفع بواسیر مقعد و بواسیرالأنف و با گلنار جهت قروح رطبه و خاییدن او جهت رفع سیلان آب دهن نافع است و چون ثمر و برگ او را با آمله و آب و سرکه طبخ نمایند تا مهراً شود سپس با روغن کنجد بجوشانند و ثفل او را بر موی ضماد نمایند و روغن را طلا کنند جهت سیاه کردن و دراز کردن و حفظ سقوط او مجرب است و تضمید او به موم و روغن زیتون جهت

مورد جهت بشور و با نظرون جهت بهق سفید و جمیع اقسام ثلیل و با شبت و غسل جهت قوبا و با سرکه و سفیداب و روغن گل سرخ جهت حمره و نمله و قروح رطبه سر نافع و با خود داشتن او به جهت گریختن حیوانات موذی صاحب شامه و قطور عصاره او که در پوست انار گرم کرده باشند جهت درد گوش و اکتحال او با آب رازیانه و غسل جهت ضعف باصره و سعوط عصاره او جهت ام الصبیبان اطفال نافع و مداومت خوردن او مضغ باصره و مصدع و محرّق اخلاط و منی و مصلحش سکنجبین و انیسون است.

قدر شربتیش تا سه مثقال و بدلش صعتر است و صمغ بستانی و بری سداب بغایت گرم و خشک و غیر نافسیا است و جهت قرحه چشم و تحلیل خنازیر و برص و فرزجه او بقدر یک دانگ جهت اخراج جنین و مشیمه مجرب است و گویند بوییدن بری او باعث رعاف قوی و قتال است و روغن سداب که یک جزو او را با چهار جزو آب و پنج جزو روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت برودت کرده و مثانه و درد کمر و رحم و استرخا و درد پهلو و تحلیل ریاح و رفع لرز و گرانی سامعه و خوردن او بقدر نصف اوقیه در حمام جهت رعشه مجرب می باشد و حقه او جهت مغص و قولنج ریحی و خلطی نافع است.

◀ سداب بری

برگش باریکتر و شاخش کمتر و تندتر از بستانی و در چهارم گرم و خشک و به سموم اقرب و چهار درهم او کشنده تر از دغلی است و از ملاقات مطبوخ او دست ورم می کند و عصاره او را چون بر آهن و آبگینه بمالند مانع زنگ او می شود و چون او را در مکان گوسفندان و مرغان بریزند حیوان موذی مقاربت به آن موضع نکند و ضماد پوست نبات او با شراب جهت داء التعلب نافع و چون برگ او را کوبیده و ضماد نمایند موجب جذب مواد و احراق و موت آن عضو می گردد.

سدی: بستیباج است.

سدوس: نیلج است.

سداب اغریا: اسم سریانی فراسیون است.

السین مع الرأء:

◀ سرخس

اسم فارسی است و به یونانی بطارس نامند و در تنکاین و دیلم چماز گویند و آن بیخست سیاه مایل به سرخی و پر گره و پر از ریشه های باریک و بی ساق و بی ثمر و بی گل و شاخی که از آن بیخ می روید بقدر زرعی و کمتر از آن و برگهای او با زواید و خشونت و نزدیک به هم به شکل پرهایی است که در بال مرغان می باشد و نوع ماده او بی شاخ و منحصر در یک برگ مرتفع است.

در دوم گرم و در اول خشک و مجفف بیلذع و جالی و مفتّح و رافع قمل و مسقط جنین و مسهل قوی اقسام کرم شکم خصوصاً با خربق سیاه و سقمونیا و غسل و شراب و امثال او و مفرّج و رافع بخار سوداوی و محلّک نفخ و تا چهار سال قوتش باقیست و جهت خفقان عسرالعلاج و جراحات کرده و مثانه نافع و آشامیدن یک مثقال او با سه عدد زرده تخم نیم برشت

و قسم دیگر شبیه به سرطان نهری نیست و بغایت سفید و شبیه به خلد است و صیادان در بلاد دیلم و تنکار او را به قلاب نصب نموده و صید ماهی با آن می‌کنند. سرد و تر و محرقّ او در خواص ضعیفتر از قسم اول و خوردن او کشنده است.

◀ سراج القطرب

هر گیاهی که در شب درخشد به این اسم نامند و قطرب اسمی است شامل کرم شب تاب و شامل حیوانی بقدر مگس که بر روی آب همیشه حرکت کند و سراج القطرب شامل اوافینوس و بخیله است و اخیر به لغت مغربی نباتیست کثیرالوجود در میان کتان و گلش سرخ و بیخس بقدر گردکان و ماکول بعضی مردم است و اوافینوس مذکور شد. و مؤلف مالایسع گوید از مطلق این اسم مراد بیروج الصنم است. سرکه هندی: کانجی است و مذکور خواهد شد. سرمق: معرب از سرمج فارسی و آن قطف است. سرد: به دال اسم شامی کرفس است. سراج القطب: حیاحب است. سرطاط: فالودج است. سردوله: اسم اندلسی تخم جوز رومی است.

◀ سراج القطریل

نباتی است که تا خشک نشده باشد در شب درخشنده است و گویند بیروج الصنم است و گویند اسم مشترک است مثل سراج القطرب. سرساده: اثلق است. سراد: ضلال است. سراج الظلام: کندش است. سرابیون: اسم یونانی اسارون است. سربیون: اسم یونانی پرسیاوشان است. سرخینوس: اسم یونانی شیطرح است. سرو جبلی: عرعر است. سرحان: ذئب است. سریقون: زنجفر محرقّ است. سرجد: اسم ترکی عصفور است. سردین: به دال بعد از راء، اسماریس است. سرخ مرز: اسم فارسی اذان الغزال است. سرکه شیرین: اسم شیرسته است. سرمه: اسم فارسی ائمد است. سرگین گاو: اسم فارسی خثاءالبقر است. سرگین: اسم فارسی زیل است. سراویل الطلول: اسم اخیر لبلاب کبیر است. سرگین سوسمار: اسم فارسی بعراضب است. سرگین خروس: اسم فارسی خراءالدیک است. سرب سوخته: اسم فارسی ابار است. سریش: اسم فارسی اشراس است.

تقویت معده نافع و بدلش مثل او انزروت سرخ و نصف او پوست انار است.

◀ سرطان نهری

به فارسی خرچنگ نامند. در دوم سرد و تر و با جذب و تحلیل و بهترین او قسم ماده است و علامتش آنکه چون سوزن بر پشت او فرو کنند آب سفیدی ظاهر گردد. مبهی محروبین و کثیرالغذا و بطی الهضم و سه اوقیه از طیبخ او با کرفس و رازیانه مفتّت حصاه و مدرّ حیض و فضلات و مسحوق او با بادروج جهت سمّ عقرب و با شراب جهت عسربول و با شیر الاغ جهت گزیدن رتیلا و عقرب و غرغره شیرۀ کوبیده او بقدر یک سکرچه جهت خنّاق و درد لوزتین سریع الأثر و ضماد تازه کوبیده او جهت جذب سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضاء و تحلیل اورام حاره نافع و تعلیق چشمهای او جهت تب غبّ و تعلیق پایهای او بر درخت میوه‌دار جهت حفظ سقوط آن و مطبوخ دو سه عدد آن که اطراف او را قطع کرده و جوف او را با آب و خاکستر تاک و نمک شسته و به آب صاف تطهیر نموده باشند و با جوی مقشّر طیبخ داده و بنوشند، جهت سل و دق و یبوست اعضاء و هزال مفرط حارّ مجربّ و به دستور محرقّ او با صمغ عربی و ادویه مناسبه همین اثر دارد و جهت بواسیر بغایت نافع است و ضماد محرقّ او جهت سرطان پستان آزموده است و چون چند عدد آن را زنده در دیگ مس بی قلعی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز یک ملعقه را با نه اوقیه آب بنوشند جهت رفع سمّ سگ دیوانه گزیده مجربّ است و باید بر موضع زخم مرهمی از روغن زیتون و سرکه و جاوشیر گذاشته و هرگاه مدّتی از گزیدن سگ دیوانه گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز بدهند و گویند شرط احراق او جهت این امر وقتی است که آفتاب در اسد باشد و یا مقابله قمر نباشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد. و به دستور هرگاه یک جزو محرقّ مذکور و نیم جزو جنطیانا و عشر جزو کندر اضافه نموده و سه روز و زیاده از آن هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند، رفع اذیت سگ دیوانه گزیده می‌نماید و به دستور چون دو مثقال خاکستر او را با یک مثقال و نیم جنطیانا با شراب بنوشند همین اثر دارد و ضماد خاکستر او را با عسل که با هم طبخ داده باشند جهت شقاق پا و مقعد و شقاقی که از سرما به هم رسیده باشد و شقاق ماده سرطان نافع است.

و گویند مضرّ منانه است و مصلحش گل فرسی و گل مختوم و قدر شربتش از سوخته او تا سه مثقال و از خام و پخته او تا پنج مثقال است.

◀ سرطان بحری

خرچنگ دریایی است و آن دو قسم است: یکی آنکه چون از آب برآرند متحجّر شود و آن سنگی است بقدر سرطان نهری و از آن کوچکتتر و صدفی و نرم باشد. در دوم سرد و خشک و سوخته او را جلا و تلطیف بیشتر و جهت رطوباتی که از طبقات چشم ریزد نافع و مقوی عضلات و جهت ناخن و سلاق و دمعه و قطع نرفالدمّ جراحت و سنون او جهت جلای دندان و طلای او جهت کلف و نمش مفید است.

ایشان سمیت غالب است به خلاف سطورنیون و به حسب ماهیت ظاهر می‌گردد که غیر از ربو و کندش باشد.

◀ سطاخینس

به یونانی گیاهی است مابین گیاه و شجر و شبیه به فراسیون و از آن درازتر و سفیدتر و پر برگ و برگش ریزه و سفید و خوشبوی مایل به کراهت و اندکی زغبیت است و شاخه‌های او بسیار و از یکجا رسته و گلش ریزه و مایل به زردی و انبوه و طعمش تند و تلخ و منبت او دامنه‌های کوه و زمینهای خشک و در چهارم گرم و در آخر اول خشک و مدرّ قوی بول و حیض و مفسد جنین و مخرج جنین و مسکن خفقان بارد و مقیّ مرّه السّودا و جهت توخّش مالیخولیا و وسواس و دردهای ریجی شکم و تقویت دل نافع و قی کردن مطبوخ او جهت سگ دیوانه گزیده قبل از آنکه از آب ترسد مجرب دانسته‌اند و چون در روغن زیتون که جوشانیده و در گوش چکانند و به دستور بر دندان طلا کنند جهت رفع درد دندان نافع و قدر شربتش تا یک درهم است.

◀ سطرطس

به یونانی نباتی است که بر روی آب به هم می‌رسد و شبیه به بادرنجبویه و بی بیخ است.

سرد و تر و رادع اورام حارّه و جهت حرقه‌البول و ادرار خون‌گرده و التهاب اعضاء نافع و در جمیع افعال قریب به طحلب است.

◀ سطاربون

به یونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه و شبیه به عشقه و بر اشجار مجاور می‌پیچد و به تنهایی نیز می‌روید. گلش شبیه به بنفشه و چندین عدد و نزدیک به هم مثل خوشه و اندرون گلها زرد و ساقش سبز مایل به سیاهی و برگش مثل برگ بنفشه و ضخیم و در اصفهان گل عقرب و به فارسی برابران نامند و در باغها بسیار است و او غیر فاشرستین می‌باشد. مرکب القوی و رادع اورام حارّه و بارده و برگ گل او را چون کوبیده و ضماد نمایند جهت گزیدن عقرب و زنبور و رتیلا و سایر هوام شراباً و ضماداً مجرب است.

سطرکا: لغت سریانی و آن میعه یابسه است.

سطراک: زرنیاد است.

سطبوس: اسم یونانی جلنار است.

سطیعون: اسم یونانی زوفرا است.

سطحیلون: اسم یونانی جدوار است.

سطفلین: اسم یونانی جزر است.

سطاح: اسم جنس گیاهی است که بر روی زمین پهن شود.

السّین مع العین:

◀ سعد

بیخست بقدر زیتون و بزرگتر از آن و سیاه و اندرونش سفید و خوشبو و به فارسی مشک زمین و به ترکی طبلاق و در تنکاین اسکنو نامند. برگش

سریشم ماهی: اسم فارسی غری السّمکه است.

سرکه: اسم فارسی خلّ است.

سریشم: پوست حیوانات غری الجلود است.

سرم: لغت شیرازی و آن فشاع است.

سرپلی: اسم هندی حبّ الثّیل است.

سرس: اسم هندی لحيه الثّیس است.

سرکی داک: اسم هندی عنب است.

سرسون: اسم هندی خردل ایض است.

سرا: اسم هندی خمر است.

سرما: اسم هندی اثمّد است.

سرماشقی: اسم ترکی عشقه است.

السّین مع الزّاء:

سزما: به زاء معجمه اسم نبیذ الحنطه است نزد اهل بغداد.

السّین مع السّین و السّین مع الطّاء و السّین مع الفاء:

سسالی: معرب از ساسالیوس یونانی است.

سسی: اسم هندی ارنب است.

◀ سسفراس

به لغت فرنگی اسم چوبی است که بجای چوب چینی در علت آتشک و غیره استعمال می‌کند و ظاهراً چوب صنوبر باشد چه مؤلف تذکره چوب صنوبر را نایب مناب چوب چینی بیان نموده است و حقیر مشاهده آن نموده و فرقی نیافته‌ام.

◀ سطورنیون

به یونانی اسم نباتی است که اکثر در گندم زار می‌روید و با گندم می‌رسد. مابین شجر و گیاه و ساقش باریک و پر گره و بی شاخ و برگش بقدر انگشت ابهام مابین استداره و طول و سر برگها آویخته و از یکدیگر متباعد و در رنگ شبیه به برگ کلم و در آخر ساق شعبه‌های ریز و بجای ثمر، قبه‌ها بر آن شعب و سفید صنوبری و گلش سفید و زرد و بیخش دراز و سفید و با اندک تلخی و خوشبویی و تند و معطّش و او غیر کندش است و تخمش مثل زیره. در آخر سوم گرم و خشک و بیخش قویتر از سایر اجزا و مستعمل است. بغایت جالی و تند و مدرّ حیض و قاتل جنین و محلّل قوی و جامه با او شسته می‌شود و آشامیدن آن با عسل مسهل رطوبات بارده و جهت امراض جگر و عسر نفس و یرقان سدّی و با جاشیر و بیخ کبر محلّل ورم سپرز و مدرّ بول و مقّت حصاه و ضمادش با آرد جو و سرکه جهت جرب متقرّح و مطبوخ او با شراب و آرد جو محلّل اورام حارّه و سعوط او جهت تنقیه دماغ از فضلات و قطورش در بینی جهت درد دندان و فرزجه او مقیّ رحم و در ادویه چشم جالی و مقوی بصر و طلای او رافع بهق و جمیع آثار است و با گل ارمنی جهت حکّه و جرب بغایت مفید و سعوط ربع درهم او با بیست عدد زیره کرمانی و زیت‌الأنفاق جهت لقه مجرب دانسته‌اند.

قدر شربتش تا نیم درهم و مضرّ سینه و محرّق اخلاط و مصلحش کثیرا است و مؤلف اختیارات او را بیخ عرطنیثا و کندش دانسته است و در

دماغ و مفرح و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و طلای آب او که گرم استعمال نمایند جهت رفع تهیج اطراف و سوءالقنیه مجرب است و ترش او در اول سرد و در دوم خشک و در تقویت معده قویتر از شیرین و جرم هر دو قابض و اکثار او مسهل به عصر خصوصاً بعد از غذا و حابس طبع حار المزاج اند در خلای معده و بوییدن اقسام او مفرح و مقوی قوتهای حیوانی و نفسانی و خوردن او جهت تفریح و رفع وسواس و کسالت و خفقان و حفظ جنین از اسقاط و برانگیختن اشتها و ضعف جگر و معده و فم آن و جهت یرقان و درد سر مزمن و نزلات و منع صعود بخارات به دماغ و دل و انصباب مواد و رفع خواهش گل خوردن و امثال آن و اسهال و تشنگی و التهاب و رفع مستی و حرقة البول و غثیان و قی و درد دهم معده که از ریختن مواد محترقه باشد و ازاله بدبویی عرق نافع است و آب او جهت رفع نفث اللّم مفید و جرم او مسدّد و در مضرّتها قویتر از آب او و مصلحش مرتباً کردن اوست با عسل و قطور آب او در احلیل و فرج جهت قرحه البول و جراحات مجاری بول بغایت مفید و بریان کرده او در آتش بقدری که رنگش تیره شود جهت قطع اسهال مزمن مجرب است خصوصاً چون جوف او را خالی کرده و جوزبوا را ریزه نموده و در آن جای داده و پخته باشند و مضرّ احشای ضعیفه و مخشن قصبه ریه و مورث رعشه و سرفه و قولنج خصوصاً جرم غیر مرتبای او و مصلحش عسل و انیسون و قدر شربتش از آب او در تداوی تا سی درهم است.

ربّ به ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی و اسهال مراری و مانع صعود بخارات و مسکن تشنگی و حرارت و درد معده و امعایی که خلط موجود باشد و مسهل به عصر و مضرّ صاحب سعال است و ربّ به شیرین قریب الأعتدال و یبوست در او غالب و قبض او کمتر از قسم ترش و در جمیع افعال مثل آن و در احشای ضعیفه انصباب از اوست و قدر شربت هر یک از آن تا بیست درهم است و شکوفه تازه به معتدل و با قوه قابضه و مسکن درد سر و غلیان حرارت و مقوی دماغ و دل و معده و مرتبای او جهت تقویت احشاء و سینه و دل و خفقان حارّ و منع صعود بخارات مؤثر است و ضماد جرم به و شکوفه او به دستور و برگش جهت حبس فضلات از انصباب به اعضاء و اورام حاره چشم و سایر اعضاء و تضمید برگ او جهت تجفیف زخمها نافع است و پزی که بر روی به می باشد که زغب و خمل می گویند بسیار قابض و بغایت مضرّ حلق و صوت است و ذرورش جهت نرف اللّم جراحات مفید و خاکستر شاخه های نازک درخت به و برگهای تازه رویده او در همه افعال بهتر از توتیا و جهت سلاق و حکه و سبل و دمعه و جرب نافع است و روغن به که آب مطبوخ مهرای او را با نصف او روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن خالص باقی بماند سرد و تر و قابض و جهت جرب رطب و سیبوسه سر و نمله و قروح دهان و دوار و طنین و ماندگی و حرقة رحم و بول و منع ادرار عرق و آشامیدن او جهت نفث اللّم و صداع حارّ و ورم جگر و اسهال مزمن و زحیر و قرحه امعاء و رفع سمّ ذراریح و دود خشب الصنوبر نافع

شبهه به برگ گندنا و از آن درازتر و باریکتر و با صلابت و اندک خشونت و کم عرض است.

در آخر دوم گرم و خشک و مجفّف ببلذع و مدرّ بول و حیض و ممتّت حصاه و مفتّح افواه عروق و مخرج عفونات و جهت سمّ عقرب شرباً و ضماداً نافع است و به دستور جهت تقویت اعصاب و تحریک باه بسیار مؤثر و آشامیدن او جهت زیاده کردن فهم و عقل و رفع ریاح و تقویت معده و نیکیوی رخسار و خفقان و یرقان و صداع بارد و بواسیر مقعد و بواسیرالأنف و تقویت هاضمه و با روغن حبه الخضراء جهت درد کمر و سردی کرده و مئانه و تقطیر البول و تبهای کهنه و قطع قی مجرب و جهت برودت رحم و به هم آوردن فم آن شرباً و حمولاً و جهت تقویت دندان و لثه و خوشبویی دهان و رفع قروح آن سنونا و جهت گوشت آوردن جراحات مزمنه که به سبب زیادتی رطوبت باشد و جهت دردهای بارده و ریخی ذرورا و ضماداً نافع و قطور آن جهت گرانی سامعه و طلای او با زفت جهت جوشش سر و غسول او جهت سرخ کردن گونه نافع است و آشامیدن یک اوقیه از شرابی که یک اوقیه از آن را در یک رطل شراب جوشانیده باشند، جهت رفع اقسام کرم معده مجرب است و استعمال کردن او با بنج باعث فساد قوت است و مضرّ حلق و صوت و مصلحش شکر و مضرّ ریه و مصلح او انیسون و مداومت او محرّق خون و مولد جذام و مصلح او سه روز در سرکه خیسانیدن است.

قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش مثل او سنبل الطیب و نصف او مر و ربع او دارچینی است و قسمی از سعد هندی شبهه به زنجبیل و ممضوغ به رنگ زعفران و از جمله سموم و محرّق و مفرّح جلد و دو دانگ او مورث جنون و زیاده از آن کشنده است و طلای او در ساعت باعث جراحی جلد می گردد.

◀ سعدان

اسم عربی گیاهیست شبهه به گیاه خسک و خاردار و سفیدتر از آن و برگش از آن نرمتر و ثمرش مدور و پر خار و تخم او پهن است و اعراب معتقدند که بیخ و ثمر او مدرّ بول و قاطع زحیر و اسهال است.

◀ سعوط

آنچه در بینی کشند و مایع باشد به این اسم نامند و از اختراعات جالیونوس است و عودالعطاس را نیز نامند.

سعالی و سعالی: فتجریون است و حشیشة السّعال نیز گویند.

سعصّد: عود بلسان است.

السّین مع الغین:

سغز: به غین معجمه سرخس است.

سغیین: به دستور سکینج است.

السّین مع الفاء:

◀ سفرجل

به فارسی به و آبی و به ترکی حیوا نامند و معروف است. شیرین او در برودت قریب الأعتدال و در آخر اول تر و مدرّ بول و مقوی معده و دل و

سفسامن: به یونانی اسم خیار است.

سفرجل هندی: اسم شل است.

سفندیولوس: اسم یونانی شاهترج است.

سفلینون: اسقولوقندریون است.

سفیس: اسم یونانی سمکه صیداست.

سفیوش: اسم فارسی بزرقطونا است.

سفش الکریم: عسالیج الکریم است.

سفیداب: اسم فارسی اسفیداج است.

سفیداب یزدی: اسم فارسی اسفیداج حصاصین است.

سفید مهره: اسم فارسی قسمی از ودع است.

سفال: اسم فارسی خزف است.

سفید خار: اسم فارسی عوسج است.

السین مع القاف:

سَمُونیا

آن را به عربی محموده نامند و عصاره نباتیست پر شیر که شاخه‌های بسیار

از یک بیخ می‌روید و بقدر سه چهار زرع بر زمین پهن می‌شود و در

بعضی مکان گاه باشد که راست ایستند ظاهر او با رطوبت چسبنده و

برگش مثل برگ لبلاب و نرم و سبز و تر و باریکتر از آن و گلش سفید و

مستدیر و میان تهی و ثقیل الرایحه و بیخش سفید و بقدر زردک عظیم

حجم کوتاه و بدبو و پر از رطوبت و چون ابتدا بیخ او را قطع کرده و

اطرافش را از خاک خالی کرده و برگها را فرش کنند، رطوبت لبنی او در

برگها جمع شده بردارند. بهترین او صاف سبک وزن پرسوراخ شبیه به

اسفنج است که زود ریزه شود و مایل به کبودی و زردی و سفیدی باشد و

محلول او در آب سفید شود و زبونترین او جرمغانی است که از بلاد

جرامعه خیزد و سیاه او قتل است و هرچه به صفات مذکوره نباشد

مصنوع از شیر يتوعات خواهد بود و قوت غیر مشوی تا سی سال باقی

است و بعد از آن قوت مسهله زایل گردیده و مدرّ می‌شود و مشوی او را

تا سه سال قوت باقی است و شرط است که در میان سیب و به و خمیر

تشویه کنند و با مثل او مصحلات استعمال نمایند مثل مصطکی و عود و

کتیرا و زنجبیل و صبر و روغن بادام.

ابن تلمیذ سنای مکی و انیسون را بهترین مصلحات دانسته است و در

محرورین با عصاره گل سرخ و ربّ به استعمال نمایند و باید مبالغه در

ساییدن آن نکنند که باعث ضعف فعل اوست و در محرورین و ضعیف

القلب و اطفال و ضعیف الاحشاء و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم

استعمال او نکنند، اولی است.

در سوم گرم و در آخر دوم خشک و مسهل صفرها و لزوجات مخلوط با آن

و جاذب از اقاضی بدن و مقوی فعل هر مسهلی و بغایت سریع‌العمل و

قاتل جنین و کرم معده و جالی و محلّل و مفتّح و مدرّ فضلات و جهت

گزیدن عقرب شرباً و ضماداً نافع و با مثل او ترید چون با شیر بنوشند

جهت اخراج کرم معده و امعاء مجرّب و با لاجورد جهت امراض سوداوی

و با زنجبیل و ترید جهت مواد بلغمی نافع است و زیاده او مضرّ دل و

و حقنه او نیز همین اثر دارد و روغنی که از شکوفه به به طریق روغن گل

سرخ ترتیب دهند در افعال ضعیفتر است.

و به دانه در دوم سرد و تر و با اندک قوه قابضه و لعاب او جهت خشونت

حلقوم و حلق و سرفه حاره و یابسه و تسکین حرارت معده و تبها و

سوزش زبان و دهان و یبوست آن و طلای او جهت سوختگی آتش و رفع

ضرر حرارت آفتاب بغایت نافع و مضغ دانه او جهت رفع کندی دندان و

مغز دانه به میه محروورین و موافق اعضای تنفس و جهت سل و قرحه

امعاء و سعال و گرفتگی آواز نافع است. قدر شربتش دو مثقال و از لعاب

او تا ده مثقال است و مضغ و مرخی معده و مصلحش در محرورین

شکر و در مبرودین رازیانه و بدلش بزرقطونا است.

سَفارِیکس

اسم یونانی نباتیست که در معموره نیز می‌روید و ساقش بقدر دو شیر و

برگش مشرف و متفرّق و شبیه به برگ شاهتره و از آن بزرگتر و گلش

بزرگتر از اقحوان است و وسط آن زرد و بعضی را گل زرد و وسطش

سفید و در طعم مایل به تندی و تلخی و خام و پخته او از ماکولات است

و بعضی او را از اقسام پیاز بری دانسته‌اند.

در آخر دوم گرم و خشک و مدرّ بول و حیض و مفتّح سدد احشاء و

مقوی معده و مسکن درد کرده و مئانه و تریاق سموم و سی مثقال از آب

او با شکر و پنج درهم هلیله زرد مسهل اخلاط غلیظه و به دستور پنج

درهم گل او با مثل او هلیله و غسل مسهل قوی و مضرّ جگر و مصلحش

کتیرا می‌باشد.

سَفیدولِیون

اسم یونانی نباتیست برگش شبیه به برگ خیار و برگ جاوشیر و ساقهایش

بقدر زرعی و شبیه به ساق رازیانه و تخمش شبیه به سیسالیوس و از آن

پهنتر و سفیدتر و ثقیل الرایحه و بیخ او شبیه به ترب و منبت او اماکن

رطبه است. در دوم گرم و در آخر آن خشک و مسهل بلغم و مفتّح و

جهت یرقان سددی و قولنج و درد جگر و عسر نفس و ربو و صرع و

بواسیر و اختناق رحم مجرّب است و قطور آب تازه او جهت تنقیه چرک

گوش و ضماد او جهت بواسیر و نواصیر نافع و آشامیدن تخم او و جلوس

در طیبخ او جهت اختناق رحم و بخور او جهت اقاچه سبوت و لیثرغس و

سکته و صداع مزمن بغایت مؤثر می‌باشد و نطول او با روغن زیتون همین

اثر دارد و ضماد و گل او با شراب جهت منع زیادتی قروح خبیثه و نمله

مفید و مضرّ کرده و مصلح او کتیرا است.

قدر شربت از ثمر او تا دو مثقال و از بیخ او تا دو درهم و جهت یرقان

بیخ او بهتر از ثمر اوست.

سَفید مرز

به اصفهان سفید سلمه نامند و آن اسم فارسی نوع صغیر عصی الراعی

است.

سفید سفند: اسم فارسی حرمل ابیض است.

سفند: اسم فارسی حرمل است.

فعل او غسل و شراب و نبیذ زبیب و تخم نیم برشت و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش سمکه صیدا و قضیب مجفف گاو کوهی است و جمعی خصیه الثعلب را بدل دانسته‌اند که اصلی ندارد. و مهر یارس گوید که طلای خون او با هلیله و امله تغییر رنگ وضح و برص می‌کند.

◀ سقر

به سین و به صاد اسم عربی دوشاب خرماس و در قانون الأدب به صاد آمده و اطبا آنچه به صاد آمده اسم باشد می‌دانند.

سقتقس: سقتقور است.

سقی دعلا: اسم سریانی بسفایج است.

سقرینوس: اسم یونانی عقرب است.

سقراغانیون: دلپوت است.

سقوردیون: اسقوردیون است.

سقراطیون: اسم یونانی قعیل است.

سقولومس: اسم یونانی حرشف است.

سقمونیا: اسم یونانی صابون است.

سقرچین: اسم یونانی زررور است.

سقر: اسم ترکی علك البطم است.

سقولجان: اسم ترکی خراطین است.

سقرفوزوقی: اسم ترکی ماهیزج است.

سقر: اسم ترکی بقر است.

السین مع الکاف:

◀ سکر

به فارسی شکر نامند و آن عصاره نباتی است مثل نی و بی تجویف که بعد از طبخ منعقد گردد و هرگاه بی تصفیه باشد شکر احمر نامند و چون بار دیگر طبخ داده و صاف کرده و در ظرفی ریزند که درد او جدا گردد مسمی به سلیمانی است و چون طبخ دیگر داده و در قالب صنوبری ریزند او را فانید گویند و اگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشد ابلوچ خوانند و به فارسی قند مکرر گویند و هرگاه در قالب مستطیل مساوی الطرفین ریزند معروف به قلم است و چون طبخ دیگر داده و در شیشه ریزند موسوم به نبات قزاری است و چون با آب طبخ داده و با کفچه بسیار برهم زنند تا منعقد گردد و به ریسمان کشند مخصوص به اسم فانید خزایی و سنجری است و چون در طبخ ثالث بقدر عشر او شیر تازه اضافه نموده و بجوشانند تا منعقد شود آن را طبرزد نامند و اکثر قسم صلب قند مکرر را مخصوص این اسم دانسته‌اند.

آب نیشکر در اول گرم و در آخر تر و ملین طبع و حلق و سینه و شش و جالی رطوبت و جهت سرفه و احتباس بول و حرقة او نافع و مولد خون معتدل و مورث نفخ می‌باشد و صمغی که مثل نمک بر نیشکر ظاهر می‌شود جهت جلای باصره نافع است.

و شکر سرخ در دوم گرم و در اول تر و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب الاعتدال بهترین اقسام است و هرچه

معدۀ و امعاء و جگر و مورث تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و زیاده از نیم درهم او کشنده است و ضماد او جهت بهق و برص و با روغن بادام جهت درد سر و با روغن زیتون جهت خراجات و با غسل جهت عرق النساء و با سرکه جهت قوبا و صرع ضربانی و با زهره گاو و ترمس مطبوخ چون بر حوالی ناف طلا کنند، جهت اطلاق نمودن اطفال و ضعیف الاحشاء مؤثر و بیخ او محرق و محلل و ضماد او جهت برص و درد مفاصل و تحلیل اورام نافع و ضماد برگ او در افعال ضعیفتر از بیخ او و فرزجه جمع اجزای او مخرج جنین و قاتل آن است.

قدر شربتش از نیم دانگ تا دو دانگ و از برگش تا یک درهم و بدلش یک وزن و نیم او صبر زرد و نیم وزن او هلیله زرد و گویند لاغیه بدل اوست و چون سقمونیا را با گلاب و آب سماق و به ساییده باشند و قرص کنند به همه جهت بیغایله است و خوردن دو مثقال از به که در آن محموده را مشوی کرده باشند با قدری بنفشه، جهت جمع امراض صفراوی و رفع تبها مفید و بی مضرت است.

و از خواص اوست که چون او را ساییده و فرش و لحاف زبیب نموده و در شد وصل بوطه احتیاط بلوغ کنند او را عقد و منقاد کند مجرب است.

◀ سقولوقندر یا

اسم یونانی حیوانی است مثل عنکبوت و پاهای بسیار دارد و متأخرین او را ابوسبع و سبعین و متقدمین اربعه و اربعین نامیده‌اند و از سموم است و طلای مطبوخ بحری او در روغن زیتون سترنده موی و جهت رفع حگه نافع است.

◀ سقتقور

حیوانی است شبیه به بزمنجه و دنباله او دراز و دست و پا دارد. ابوالقاسم عبدالرحمن تمیمی بیان فرموده که در بلاد هند مشاهده کرده بقدر دو زرع سویا دنباله و عرضش زیاده بر نیم زرع و ملون به زردی است و مؤلف شفاء الأسقام خضر بن علی مصری مخصوص بلد قیوم دیار مصر دانسته و اکثر اطبا بیان نموده‌اند که در کنار نیل و قلمز و بلاد هند می‌باشد و جنس مایی او معروف به ورل مایی و جنس بری معروف است به ورل مطلق و ماده او تخم را در ریگ سواحل پنهان کرده و زیاده از بیست عدد متکون می‌گردد و پشت او ملون به زردی و سیاهی و نر او را دو قضیب و ماده او را دو فرج می‌باشد و خصیه او شبیه به خصیه خروس و در جوف کمرگاه او و در آب و در سواحل تعیش می‌کند و خواص مشهوره او در جنس نر موجود است که در بهار قبل از جفت شدن به ماده صید کرده باشند و شکم او را از احشاء به غیر کرده پاک نموده با نمک انباشته باشند و در سایه خشک کرده و قویترین اجزای او در تقویت باه کمرگاه و ناف و منبت دنباله است و نمک او را نیز تأثیر عظیم می‌باشد و تازه غیر نمکسود در دوم گرم و تر و بغایت مسمن و نمکسود او در سوم گرم و در اول خشک و بغایت مبهی به حدی که به سبب شدت نعوظ و ادرار منی به مرتبه هلاک رساند و اطفاوی او کافور و تخم کاهو می‌کند و جهت فالج و لقوه و نقرس و رعشه و خدر و کزاز و مفاصل نافع است و مضر

محرورین و مصلحش ربوب حامضه و تخم کاهو و طبیح عدس و معین

و گلش مایل به زردی و شبیه به گل خرزهره و ثمرش شبیه به انجیر و بسیار بزرگ و در جوف او چیزی شبیه به پرز حریر و پنبه و در غایت نرمی است و اعراب بادیه از آن بالش ترتیب می دهند و برگ و شاخ او در سوم گرم و خشک و طلای مطبوخ او در روغن زیتون جهت فالج و تشنج و خدر و ذرور و برگ خشک او جهت منع قروح خبیثه و آکله و رفع چرک و تجفیف قروح و بردن گوشت زیاد نافع و پنبه ثمر او را چون در حین تری و تازگی از هم باز کرده و بر جراحات گذارند قاطع نرف الدم و جهت رویانیدن گوشت مؤثر است.

و شیر او در چهارم گرم و خشک و سترنده موی جلود و در این عمل مستعمل اهل حجاز است و قالع دانه بواسیر و رافع کچلی و قوبا و سعفه می باشد و مصلح ارواح صاعده علم صناعت است و محمد بن احمد بن زکریا گوید که در ظرف سفالی که شیر او را جمع کرده بودم و بعد از آن ظرف را مکرراً به آب گرم و اشنان شسته و جمع کثیر از آن ظرف آب خورند جملگی هلاک شدند و قسمی از آن شجر را سمیت به حلی است که جلوس در سایه او کشنده است و برگ او شبیه به لبلاب و مدور و قسمتی شبیه به برگ درخت گز و گلش سفید و ثمرش مثل نخود و مایل به سرخی است.

کیسوس بن مالث گوید که از این قسم شکری می گرفته اند که با وجود شیرینی قدر دو مثقال در سه روز قاتل بوده و در خزاین ضبط اقسام سکرالعشر از این جهت می شده.

◀ سکاچ

غذایی است که با سرکه ترتیب می دهند و آن ملطف و مقطع و مبرد و قاطع صفرا و مسکن غلیان خون است و مضر نحیف البدن و علل عصبانی و سوداوی و سرفه و سحج و ضعف معده و مثانه و رحم و قولنج و درد مفاصل و مضر شارب ادویه مسهله است و مصلحش حلویات و پالوده و طریق ترتیب او آن است که گوشت را به حله وسط ریزه کرده و اگر مرغ باشد از بندها جدا کنند و نیم پخت سازند و پیاز و زردک و گندنا را چند جوش داده و لزوجت او را گرفته و با آب سرد بشویند و با گوشت و سرکه و ادویه خوشبو مهراً پخته و با عسل و سرکه چاشنی داده و قدری زعفران اضافه کنند.

◀ سکرچه

امین الدوله گوید که نباتی است برگش شبیه به برگ مورد و در وسط او خاتمی شبیه به چشم و به حی العالم کبیر شباهتی دارد و گرم و خشک و جهت صلابت سپرز نافع و مسهل سودا می باشد و مؤلف تذکره گوید که حب السواک است.

◀ سکیبج

معرّب از فارسی است و به یونانی ساغافیون نامند و آن صمغ نباتی است در شکل شبیه به چنار و بهترین صمغ او صاف بیرون سرخ و اندرون سفید است که با رطوبت ظاهر و در بوی مابین حلیت و قته باشد و

صافتر است حرارتش کمتر است و هر چند کهنه شود خشکی در او غالب می شود و انواع شکر صالح غذا و مسمن و جالی و ملین طبع و اعضای تنفس و مقوی ارواح و قوا و جگر و محلل ریاح و امعاء و مبهی و سریع النفوذ به عمق بدن و مانع پیری و موگد خون صالح و باعث استحکام اعصاب و استخوانها و رافع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیه مرضی سریع الأثر و با آب گرم و روغن بادام جهت بحت الصوت و تسکین قولنج و باد و مثل او روغن که نیم گرم بنوشند جهت رفع سده جوف و تنقیه زنان صاحب نفاس نافع است و به جهت عسر بول مجرب و مداومت خوردن نبات در روزی بقدر یک اوقیه سرفه و خشونت آواز سینه و درد آن و ارتعاش و خفقان که از کثرت جماع باشد و اکتحال او جهت جلای بیاض چشم و لحم زاید و با مروارید و سرگین سوسمار جهت سلاق و جرب مجرب و مالیدن نوع صلب او بر پلک چشم رافع جرب و ضماد او با کبریت و قطران و سندروس و نوشادر جهت قوبا و برص و سایر آثار قریب الفعل و ذرور او جهت بردن گوشت زیاد جراحات و رویانیدن گوشت تازه و بخور اقسام او جهت رفع زکام بغایت مؤثر و مضر صاحبان سل و اسهال و مغص صفراوی مزاج و موگد خون صفراوی خصوصاً که در حین گرسنگی مفرط استعمال کنند و اقسام کهنه او محرق خون و مفسد اخلاط و مصلحش بادام و شیر تازه و ترشیاها و آب انارین و شیرۀ به و طباشیر و کاهو و امثال او و بدلس در تقویت باه و تلین و ترطیب مثل او ترنجبین و در تسکین قولنج عسل و قدر شربتیش تا سی درهم است.

◀ سکرالعشر

شبنمی است که بر درخت عشر منعقد گردد و شبیه به پاره های نمک و سفید او را یمانی و سیاه او را حجازی نامند و ثمر او مسمی به خرفع است و بهترین او یمانی است که اول به ذابقه شیرین و با قبض درآید و بعد از آن احساس تلخی شود.

در اول گرم و خشک و این تلמיד معتدل و الطف از شکر دانسته است و حجازی او گرمتر از یمانی و اقسام او مفتح و مقوی جگر و ریه و جالی و ملین طبع و اعضای تنفس و جهت درد سینه و سرفه و درد معده و جگر و گرده و مثانه و قرحه شش و با شیر شتر جهت استسقاء و با شیر گوسفند جهت سعال بهتر از دهن فاوندی است و مداومت او با آب گرم تا یک ماه هر روز بقدر یک اوقیه جهت ربو و ضیق النفس از مجربات شمرده اند و اکتحال او جهت قوه باصره و بیاض نافع و مضر محرورین و مصلحش روغن بادام و بدلس بعضی گویند شکر تیقال است و قدر شربتیش یک اوقیه و قوتش تا سه سال باقی است.

و مؤلف اختیارات بدیعی تصریح نموده که او شکر تیقال است و غلیظ او اصرح چه نبات او از اشجار بادیه و پر شیر است به حلی که از قطع یک درخت او زیاده از یک رطل شیر جمع می شود و بیش از دو درهم او کشنده است به جراحی شش و جگر و شاخه هایش بسیار دراز و باریک و برگ او نرم و در بعضی مکان عریض و بقدر برگ ارغوان و شبیه به آن در بلاد کرمان یافت می شود و گلش بنفش و برگ او در بعضی بلاد باریک

مؤلف او بقراط است و منافع کلیه او تفتیح و تقطیع و تلطیف غلیظ و تغلیظ رقیق و تسکین حدت خون و صفرا است و مضر صاحبان سعال و سحج و آبله و حصبه و مصلحش ماء الشعیر است و بدلش جلاب و شربت نیلوفر و اقسام او در دستورات بیان شده است.

سکنکور: اسم فارسی عنب التعلب است.

سکبینج: حجر لحاغیطوس است.

سگ آبی: اسم فارسی قضاچه است.

سگ دیوانه: اسم فارسی کلب الکلب است.

سکود: اسم ترکی خلاف است.

سکال: امین الدوله گوید فنجیوش است.

السین مع اللام:

◀ سلیخه

پوست شاخه‌های درختی است مثل لوله‌های تنگ سوراخ و به یونانی اسلیوس نامند و مخصوص هند و عمان است و برگ درخت او شبیه به سوسن کبود و ساقش غلیظ و پوست او ستبر و هفت قسم می‌باشد: اول زرد و غلیظ و خوشبو، دوم سرخ به لون بیخ مرجان و صفایحی و خوشبو، سوم سفید مایل به زردی و بی رایحه، چهارم مابین سرخی و سیاهی و رقیق، پنجم رقیق کبود و در بوی شبیه به گل سرخ، ششم شبیه به قسط و غیر برآق، هفتم رقیق و بسیار سیاه و بدبو.

گویند از درخت دارچینی نیز به هم می‌رسد و آن مستحیل به دارچینی می‌شود و بهترین او قسم اول و دوم و پنجم است که با تندی طعم و قبض باشد و تلخ نباشد و قوتش تا هفت سال باقی است.

در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و ملطف و منضج و مسخن و مقطع و مفتح سدد و محلل و مقوی اعضاء و مدرّ حیض و فضلات و مخرج جنین و حصاه و جهت ربو و سعال و درد حجاب و معده و رحم و منع نزلات و زکام و رفع سمّیت ادویه و زهر افعی و تبهای نوبه و حدت باصره و تقویت و تنقیه رحم و خوشبو کردن او و تحلیل ریاح نافع است و بخوراً و ضماداً و اکتحالاً و جلوس در طیبخ او و تدخین به بخار او جهت به هم آوردن فم رحم بسیار مؤثر است و مضرّ کرده و مصلحش کتیرا و بدلش دارچینی و قدر شربتش تا دو درهم است.

◀ سلق

به فارسی چغندر نامند و آنچه در غایت سبزی و بزرگی برگ باشد، سلق اسود گویند و آنچه ریزه برگ و مایل به زردی و ساق و برگ باریک باشد سلق ایض نامند. مرکب القوی و حرارتش در اول و با بورقیت و قوه قابضه و رطوبت مائیه و جالی و محلل و مبرد و مطفی و جرم او حابس طبع و مائیت آن ملین او و قلیل غذا و نفاخ و مفتح و مقطع بلغم و جهت رعشه و تحریک باه موافق است و بهترین اجزای آن برگ و ساقهای برگ بهتر از بیخ اوست و از طیبخ بورقیت او زایل می‌گردد و خوردن او با سرکه و خردل که طیبخ یافته باشد جهت رفع سده طحال بسیار مؤثر و جهت درد کرده و مثانه و امراض مقعد نافع است و آب او با ادویه مسهله معین اخراج بلغم و جهت مفاصل و نقرس نافع و سعوپ او جهت تنقیه

گویند قته مستحیل به او می‌شود و فرق میان رطوبت اوست و قوتش تا بیست سال باقی می‌ماند.

در سوم گرم و خشک و بعضی خشکی او را در دوم دانسته‌اند و مسخن و ملطف و جالی و محلل ریاح و اورام صلبه و مدرّ حیض و مسهل بلغم غلیظ و جاذب از عمق بدن و مفاصل و مسهل ماء اصفر و با قوه تریاقیه و مصلح ادویه مسهله و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج اقسام آن و جهت امراض بلغمی و ربو و سعال و درد سینه و استسقاء و درد مفاصل و نقرس و تبهای بلغمی و سوداوی و صرع و فالج و صداع بارد و مغص نافع است و با شراب جهت گزیدن هوام و با غسل جهت تقویت باه و ضماد او جهت جذب پیکان و خار از اعضاء و ازاله آثار جلد و تعقد عصب و بواسیر و عرق النساء و التیام عضل مقطوع و تحلیل خنازیر و سلعه و فرزجه او جهت احتباس حیض و بخور او جهت اختناق رحم و صرع و اکتحال او جهت نزول آب و ظلمت بصر نافع است و مضرّ محروورین و مورث اورام باطنی و مضرّ مثانه و مصلحش اشق و مضرّ کرده و مصلح او کتیرا و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش قنه و گویند در غیر رفع سموم راتیانج بدل اوست.

◀ سک

عصاره آمله است و غیر اصلی او مرکب است از مازو و عصاره غوره خرما که بلج نامند و آن نوعی از رامک است.

در دوم سرد و خشک و حابس قی و طبع و مقوی ماسکه اعضاء و قاطع عرق و رایحه نوره و بدبویی بدن می‌باشد و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش رامک است.

◀ سک المسک

چون سک اصلی و غیر اصلی را با قدری مشک بیامیزند به این اسم خوانند

و چون در نافه مشک گذارند مسمی به سک الجلود است و چون نافه را در آن خیسانیده و سک را با آن آب بسرشند سک‌الماء نامند و چون نافه را کوبیده با او بیامیزند سک‌الاکراس گویند و اقسام او مایل به گرمی و در افعال قریب به رامک است و قسمی از سک المسک از جمله طیوب است. مؤلف شفاء‌الأسقام گوید که او مقوی احشاء و محلل و مفتح و مبهی و مفرح است و جهت درد دندان و مفاصل و اسهال و نزف حیض نافع و طریق ساختن آن است که ده رطل آب غوره خرما را با سه رطل مازوی ساییده بجوشانند تا قریب به انعقاد گردد و از آتش بردارند و یک رطل از او و یک رطل سنبل‌الطیب و لسان‌العصافیر و بسباسه و برگ جوزبوا و قرنفل و قاقله کبار و صغار و کبابه و عود هندی سی مثقال، دارچینی سه اوقیه، صندل زرد نیم رطل، زعفران پنج درهم، صمغ عربی یک رطل مجموع را نرم ساییده و با آب مذکور قریب‌الانعقاد بسرشند و قرص ساخته و خشک کنند سپس قرصها را نرم ساییده و با ده درهم مشک خالص و میفخنج قرص بسازند و استعمال نمایند.

◀ سکنجبین

ولادت و خوردن او مظلم بصر و مصلحش گشنیز و قدر شربتیش تا یک درهم است.

◀ سلدانیون

لغت نبطی است و در مصر سندیان نامند و درختی است قریب به درخت بید و برگش شبیه به درخت غرب و سرخ لون و گلش سرخ و تخمش مثل شاه دانه و با شیرینی و قیض و در دوم گرم و خشک و برگ و تخم او بهترین ادویه سموم حیوانی است خصوصاً افعی و جهت تنقیه قصبه ریه و صاف کردن آواز نافع و نطول برگش محلل اورام است.

◀ سلحفات

به فارسی کشف و سنگ پشت و به ترکی تسباغه می‌نامند. حیوان معروفی است که بری و بحری و نه‌ری می‌باشد.

گوشت او در دوم گرم و در اول تر و بری گرم و خشک و مقوی باه و کمر و کباب او حابس حیض و با جند محلل ریاح غلیظه و التیام دهنده فتق قریب العهد و ضمادش محلل اورام و خون بری او شرباً جهت صرع و تشنج نافع و چون با آرد جو و عسل حبّ بسازند و بقدر فلفل صبح و شام بنوشند جهت صرع بی‌عیدیل و طلای او جهت نقرس و ضماد کاسه سوخته او با روغن تخم مرغ و روغن گل و روغن کنجد جهت رویانیدن موی سر مجرب است و طلای سوخته مجموع او که به حد سفیدی رسیده باشد با روغن گاو و غیر آن جهت سرطان متفرج بی نظیر و هیچ دواپی در این باب به او نمی‌رسد و با سفیده تخم مرغ جهت شقاق مقعد و سایر اعضاء و ذرور او جهت زخمهای شدید عسرالعلاج مفید و چون به خاکستر آن عشر آن فلفل اضافه کنند و با عسل بسرشد و صبح و شام یک ملقه بنوشند جهت ربو و گرفتگی نفس و سل مؤثر و طلای زهره او محلل خنق و قروح خبیثه دهان و سعوط آن جهت مصروع و اکتحال مجفف آن با عسل جهت نزول آب و بیاض و دمعه نافع و بیضه او بقدر فلفل با حریره‌های موافق در قطع سرفه مزمن اطفال مجرب است و طلای او با عشر آن رازیانه جهت ورم انثیان بی‌عیدیل و پیه او جهت تشنج و کزاز و جلوس در طیبخ او جهت فتق اطفال و خوردن خون نوع بحری او جهت رفع سموم و بخور استخوان تحتانی او جهت تبها و منع سحر و آب بر سر ریختن از کاسه فوق او جهت رفع بستن مباشرت زنان بغایت مؤثر است.

و گویند چون کشف را به پشت دفن کنند منع باریدن تکرگ در آن مکان کند و مجرب است و مضر امعاء و مصلحش عسل می‌باشد و قدر شربت از سوخته او یک درهم و از تخم او یک قیراط و از خون او سه قیراط است.

◀ سلوی

فضول دماغی و با زهره کلنک جهت لقوه و صداع و شقیقه و حمرة عین و قطور نیم گرم او با روغن بادام جهت درد گوش و نطول طیبخ برگ و بیخ او جهت حزاز و نخاله سر و قمل و ضنان که به فارسی رشک و ضماد آب نیم گرم او با بوره ارمنی جهت تهیج پشت پا و استسقاء مجرب و حقه او جهت اخراج ثفل و سحج و بروز مقعد و طلای برگ پخته او جهت سوختگی آتش و جوششها و باد سرخ و ضماد برگ خام او جهت بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعفه و مفاصل و با عسل جهت قوبا و ثلیل و با حنا جهت خوب کردن موی و با روغن بادام جهت درد گوش و تلیین اورام نافع و خوردن او با خردل و آبکامه مسکن قولنج و ریاح غلیظه و اکتار او محرق خون و مورث قولنج و مغص و معنی و مصلحش پختن او با عدس و استعمال خردل و آبکامه است.

سلق الماء: حمّاض مایی است و مذکور شد.

سلق بری و جبلی: قسمی از حمّاض است و در حمّاض مذکور شد.

◀ سلت

به فارسی جوربهرنه نامند و به زابلی جو گندم گویند و آن دانه‌ایست میان جو و گندم و مثل گندم مقشر می‌شود و سرخ و سفید می‌باشد. در اول گرم و در دوم خشک و قوی القبض و نان گرم او ملین طبع به عصر و موکد خلط صالح و چون یک روز بر او بگذرد بعیدالأنهضام و موکد نفخ و مضر معده و مصلحش رازیانه و چربیها و شیرینیها و مطبوخ او با شیر مسمن بدن و موکد پیه گرده و حریره او با روغن زیتون بسیار جهت مالخیولیا و هذیان و تنقیه سینه و گرده و مئانه و رفع سرفه شدید و ضماد او محلل اورام و رافع طحال و کلف و نمش و جلوس در طیبخ او مسکن درد بواسیر و آب پوست او منقی بشره است.

◀ سلخ الحیه

پوست مار است که در بهار اندازد و بهترین او پوست نر اوست و آن غلیظ و سیاه مایل به زردی و برآق می‌باشد.

در آخر دوم گرم و در سوم خشک و یک درهم او با دو درهم آرد جو که مانند نان پخته باشند جهت بواسیر ظاهری و باطنی مجرب دانسته‌اند و به دستور یک درهم او با سه عدد خرما که در سه روز بنوشند جهت منع خروج ثلیل و سقوط آن مؤثر و با زجاج مکلس جهت ریزانیدن سنگ گرده و مئانه بغایت سریع الأثر است و مضمضه سرکه نیم گرم که در آن جوشانیده باشند جهت رفع درد دندان و لثه و قروح آن و قطور آن که در روغن زیتون طبخ داده باشند جهت درد گوش و رفع سیلان مواد او و جهت جرب و دمعه و استرخاء جفن و انتشار و سلاق و تقویت باصره نافع و بخور او باعث گریختن هوام و مخرج جنین میت و مشیمه در ساعت و مجفف قروح رطبه است و ضماد او با نوشادر جهت بهق و برص و آثار و طلای سوخته او با روغن زیتون و یا با شراب جهت رویانیدن موی داء الثعلب مجرب و مالیدن روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت شقاق مقعد مفید و بستن او بر ورک زنان موجب تسهیل

سلهارس: اسم هندی میعه سایله است.

سلوک: اسم ترکی علق است.

سلساقیوس: نوشادر است.

السین مع المیم:

◀ سماق

درخت او قریب به درخت انار و برگش زغب دارتر و دندانۀ او مثل اره و سرخ و دانه های او به شکل عدس و خوشۀ او مثل خوشه حبۀ الخضراء و طعمش ترش با قبض و مستعمل پوست دانه اوست و قوتش تا سه سال باقیست.

در دوم سرد و خشک و جبلی او در سوم و برودت برگش کمتر از دانه او و رادع و مقوی احشای حارۀ و قابض و رافع صفرا و جهت قی و غثیان و نفث اللّم و نرف اللّم و ذرب و اسهال مزمن و منع ریختن صفرا به معده و امعاء و کثرت بول نافع و نیمکوب او با زیره جهت رفع قی عنیف مجرب و مهیج اشتها و با زردۀ تخم مرغ و تخم گشنیز قاطع اسهال و لحومی که با او پخته باشند به دستور قابض و ساییده او با آب سرد قاطع سیلان خون از فوق و تحت و سفوف گردی که بر روی اوست جهت قطع سیلان رحم و سنون او جهت تقویت لثه و قلاع خبیثه و قطور خیسانده او در گلاب و آب خصوصاً با قدری کثیرا جهت جرب و دمعه و سلاق و حکه و منع بروز آبله در چشم و سیلان چرک گوش و با آب جهت ابتدای رمد و نطول آب طبیخ او مانع ورم ضربه و وشی و ضماد او با آب جهت منع ورم قحف و سایر اعضاء و با زقال چوب بلوط جهت بواسیر مفید و چون او را با برگ و چوب و شاخهها در آب بجوشانند تا به قوام غسل رسد، در جمیع افعال مثل حضض و جهت تحلیل اورام و قروح رطبه و نرف رحم و فساد لثه و قروح شهیدیه و کلف و داخس و ورم چشم و امراض جفن نافع و طبیخ برگ او مسود موی و حقنه به طبیخ او جهت قرحه امعاء مفید و چون برگ او را مهراً کنند و آب او را منعقد سازند، در ردع و تبرید و قبض مثل افاقیا است و طلای محلول او با آب بارتنگ جهت قروح خبیثه و سلس البول و استرخای اعضاء نافع و ضماد برگش بر معدۀ اطفال رافع اسهال و مقوی احشاء است و مضرّ معده و جگر بارد و مصلحش مصطکی و انیسون و قدر شربتش پنج درهم و بدلش سرکه است و صمغ درخت سماق شدیدالیبس و با اجزای حارۀ و بارده، رادع و محلّل است و جهت التصاق جراحات و حدت بصر و تسکین درد دندان و امراض جفن مفید و ذرورش رافع بواسیر است.

◀ سماق الدبّاغین

گویند نوعی از مازوی ریزه کوهی است و جمعی گویند برگ درخت سماق است که دبّاغان جلود رقیقه را با آن دباغت می کنند و در جمیع افعال مثل سماق و قبض او بیشتر است.

اکثر اطبا آن را سمائی دانسته اند و بغدادی غیر آن و از طیور مایی بیان نموده است. پای او درازتر از سمائی و در رنگ و پر اندک شباهتی به سمائی دارد و ظاهر می شود که آنچه به ترکی یلوه و در تنکابن لسه بال نامند عبارت از آن باشد چه او از جنس سمائی است که به ترکی بیلدرچین گویند و در مکان بی آب نمی باشد و از کثرت باران بسیار و از عدم آن کم می باشد.

گرم و خشک و سریع الأندار از معده و محرک باه و مورث تشنگی و حکه و بثور و مصلحش ترشیهها و روغنها و پخته او بهتر از کباب است.

◀ سلاحه

بول بز کوهی است که در سنگلاخها منجمد می شود و در ولایت دیلم شوره از آن ترتیب می دهند و بسیار قویتر از بارود است.

در آخر دوم گرم و خشک و مستعمل صاف کرده سفید است و غیر صاف او سیاه و شبیه به زفت خاک آلوده و طریق تصفیه او در دستورات مرقوم است و مسهل اخلاط سوخته و آشامیدن یک درهم او را هر روز با سکنجبین تا چهل یوم باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند و اگرچه به حدّ ریختن اطراف رسیده باشد و طلای او جهت گشودن اورام دمل و رفع آثار مؤثر است.

◀ سلیمانی

به فارسی داراشکنه و در مصر دواء الشّعث نامند و آن مصنوع از زبیب و سمّ الفار است که زبیب یک رطل و پنج یک اوقیه باشد و تصعید بعد از سحق بلیغ کرده باشند.

در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله و رافع گوشت زیاد و خراج و خشکه ریشه زخمها و ثالیل و بواسیر و عقده های بلغمی و جمیع آثار است اما با وجع شدید که طاقت نتوان آورد و با صندل سفید جهت برص انسان و دواب مجرب و جهت پاک کردن و نرمی طلا مستعمل زرگران و یک قیراط او کشنده است و طلای او با ده چندان او صابون رافع دردهای مزمنه بارده است.

سلطان الحیل: صریم الجدی است.

سلاجیه: به جیم به هندی اسم مقل ازرق است.

سلور: معرب از سلورس یونانی و آن جری است.

سلیقون: اسم یونانی اسرنج است.

سلین: عکوب است.

سلم: نبق است.

سلمه: قرط است.

سلیط: زیت است و گویند عکبر است.

سلفی: اسم یونانی نبات وردان است.

سلینون: قره العین است.

سلیخه السّودا: نوعی از سلیخه است.

و سرهای شاخ است. حاز و با قوه قابضه و محلل و مغری و با سکنجبین
عسلی جهت فسخ عضل و عصب و با شراب جهت قرحه امعاء و رفع
سیلان حیض و درد گرده و حصاه و مطبوخ او با ماءالعسل جهت تنقیه
فضول و با آب جهت نفث اللّم و با آب سداب جهت قیله امعاء و
ضمادش جهت فتق نافع می باشد و قدر شربتیش تا پنج درهم است و قسم
سهلی که در غیر سنگلاخ می روید ساقش پراکنده و خشک و زغب دار و
طولش تا دو زرع و برگش باریک و با طول و زغب دار و نزدیک یکدیگر
و شبیه به زبان حیوانات و در کنجهای برگهای او برگهای ریزه که به برگ
بزرگ ملاصق می باشد و گلش زرد و چون به برگ و ساق او دست
رسانند خارش احداث کند و ظاهر ریشه او سیاه و باطن سفید و با
لزوجت و مستعمل ریشه اوست. بی عطریّت و بی شیرینی و چون گوشت
او را با او طبخ دهند پاره های او با هم ملاصق گردد و در قوت شبیه به
عنصل و حرارتش کمتر از آن و با رطوبت فضلیه و مقوی باه و دو مثقال
او جهت نفث اللّم سینه و شدخ و قطع عضل و ضماد او جهت جراحات
تازه و اورام مقعد نافع است.

سمانی

به ترکی بیلدرچین و در مازندران ورده و در دیلم و شمش نامند و از طیور
معروفه است و غیر سلوی است.

در آخر دوم گرم و خشک و گویند غذای او اکثراً خریق است و اصلی
ندارد و گوشت او کثیراً غذا و مسمّن بدن و مدرّ بول و مفتّت حصاه و
مورث رقت قلب خصوصاً دل او و مبهی و مهبّج باه زنان و پخته او بهتر
از کباب و اکتار مورث صداع و کزاز و مصلحش روغن کنجد و بادام و
سایر روغنها و آب انار و ضماد شق کرده او جاذب سمّ هوام و لعوق زهره
او با عسل هر روز به قدر حبه ای جهت صرع بیعدیل و قطور خون او
مسکن الم گوش و جالی آثار و بیاض چشم و سرگین او جهت کلف و
نمش و بیضه او مورث فصاحت و تکلم اطفال قبل از وقت و بخور او
رافع تبها است.

و امین اللذوله از خواص او بیان نموده که چون یک عدد سمانی مشوی را
به تمامه و به دستوری که چیزی از او طرح نشود تناول نمایند باعث
شفای سگ دیوانه گزیده می شود.

سمندر

مهاریارس گوید که آن حیوانیست که از آتش متضرر نمی شود چنانکه
ماهی از آب و به قدر عصفوری و آتشی رنگ و خوردن زهره او به قدر
دانگی با آب نخود مطبوخ و یا شیر تازه رافع سموم مشروب و اکتحال
دماغ او با سرمه جهت نزول آب و حفظ بصر و طلای خون او مانع زیاده
شدن وضع و مغیر رنگ اوست.

سمک

سموم

به فارسی کنجد گویند و به لغت حبشه جلجلان است و قوتش تا دو سال
باقی است. در اول گرم و تر و مفتّح و مصلح آواز و خشونت حلق و مواد
سوداوی و اخلاط سوخته و صالح غذا و قلیل التّغذیه و ملین امعاء و
مقعد و مسمّن و محلل اورام و خوردن او با شراب جهت گزیدن افعی و
با مثل او شکر و خشخاش و عشر او بیخ ایض و نصف او بادام که هر
روز از مجموع او یک اوقیه استعمال نمایند، جهت فربه کردن بدن مجرب
و موکد پیّه گرده و شیریه کوبیده او با نبات جهت رفع سوزش معده و مری
و ترش شدن رطوبت معده سوداوی و حرقه و لذع ادویه مشروب مجرب
است و خوردن دو درهم او با یک درهم گردکان سوخته جهت قطع خون
بواسیر مجرب و ضماد او محلل اورام و ملین جلد بدن و رافع آثار سیاهی
و وشم اخضر و ستبری عصب و سوختگی آتش و قولنج معاء قولون و
نطول او با برگ او باعث درازی موی و سیاهی موی و رفع جوشش
سوداوی سر و ضماد مطبوخ او با شراب جهت تحلیل ورم چشم و ضربان
نافع است و آب طبیح کنجد با نخود مدرّ حیض و مسقط جنین و دو اوقیه
آب طبیح او با آب نقیع مویز و یک اوقیه و نیم روغن کنجد و نصف اوقیه
انیسون که ناشتا بنوشند جهت رفع خارش بدن و درشتی جلد و شقاق
مجرب دانسته اند و بطی الهضم و مرخی اعضاء و مورث بدبویی دهان و
صداع و مصلحش عسل و بو دادن او می باشد.

و قدر شربتیش تا پنج درهم و بدلش تخم کتان است و روغن او را قوت
تا هفت سال باقیست.

در دوم گرم و تر و در تفتیح و تسمین و تلین و ترطیب و رفع احتراقات
خلط و حرقه البول مثل اصل او و در رفع ضیق النّفس و سعال یابس و
تشّجّح یابس و قرحه ریه قویتر از کنجد و در مزوره مریض بهتر از اکثر
ادهان و مداومت خوردن او جهت قرحه چشم و رفع هزال مجرب و
طلای او با سفیده تخم مرغ محلل صلابات و اورام و با روغن زیتون و
زردّه تخم مرغ رافع ورم چشم و با لعاب بزرقطونا جهت خشونات و
خارش بدن و سوختگی آتش و جراحی که از نوره به هم رسد مجرب
است و جوشانیده او با فلفل سفید و مصطکی جهت گشودن سده گوش
مفید و بطی الهضم و مرخی معده و مضرّ سوداوی و مفسد دماغ ضعیف و
قریب الاستحاله به صفرا و مصلحش جوشانیدن اوست با اندک خمیر و
خوردن آب لیمو و آبکامه و امثال او و قدر شربتیش تا دو درهم و بدلش
روغن بادام شیرین است.

سمقوطن

بعضی حیّ العالم و برخی قنطوریون می دانند و اکثر گویند نباتیست
صخری و سهلی و صخری در سنگلاخها می روید و برگش صلب و شبیه
به رازیانه و سرهای شاخ مثل سرهای نبات حاشا با عطریّت و طعمش با
حلاوت و بیخش دراز و به ستبری انگشتی و بنفش و مستعمل از او برگ

بناگوش ایشان کفی متکون می‌گردد و داخل آب می‌شود و مردم آن را جمع می‌کنند و یک حبه او با تخم نیم برشت و مرق مرغ در تقویت باه و شدت نعوظ به حد هلاک می‌رساند و آن به مراتب قویتر از ماهی مذکور است.

نیم درهم از نمکسود سمکه در غایت قوت و در انعاظ چیزی به او نمی‌رسد و گویند نر او در ذکور و ماده او در اناث این خاصیت دارد و اکثر گویند در ماده او اثری نیست و آنچه از ریگزارها حوالی چشمه‌ها صید می‌کنند سفید و به هیئت مذکوره است غیر صیداست و این اثر با آن نیست.

سمن

به فتح اول و سکون ثانی به فارسی روغن نامند و بهترین او روغن گاو و گوسفند و بز است و تازه او را زبد نامند و گفته شد و روغن گاو لطیف‌تر از سایر و مجموع او در آخر اول گرم و تر و هر چند کهنه شود حرارتش زیاده و رطوبتش کم می‌شود و دو ساله را خشکی به درجه اول می‌رسد و در افعال قویتر از زبد و محلل و منضج و مقاوم سموم و مانع رسیدن اثر سم افعی به دل و ملین جلد و منقی بشره و فضول دماغی و سینه و مسمن بدن و رافع بیوست خیشوم و حلق است و جهت سرفه و یرقان و طحال و حصاه و یک اوقیه او با نیم اوقیه شکر جهت عسر بول مجرب و با آب گرم خوردن و قی کردن جهت سموم مشروبه و حقه او با آب خاکستر جهت زحیر و قرحه امعاء مجرب و حمول او با پیه مرغ منقی رحم و قاطع بواسیر و شقاق و نزف الدم و سعوط او جهت خنق و شقاق دواب و طلای مکرر او محلل اورام و مانع به هم آمدن دهن زخمها و کهنه او با حنا جهت جرب بی عدیل است و اکتحال او با آب عنب التعلب جهت ضربان چشم و چون با سیر بجوشانند جهت درد مفاصل بغایت مؤثر می‌باشد و مضر علتهای رطوبی و مولد صفرا در محروبین و مرخی معده ضعیف و بلغمی مزاج و مضعف هاضمه و مصلحش در محروم ترشیاها و در مبرود جوارشات و قدر شربتش در تداوی تا دو اوقیه است.

سمور

حیوانیست شبیه به دلق و از آن سیاه‌تر و در جمیع افعال قویتر از آن و پوشیدن پوست او مقوی باه مرطوبین و گرمتر از سایر جلود و موی سوخته او مجفف قروح و ضماد پیه او مسخن کرده و سینه است.

سمین

به فارسی چربی و فربهی است که بر ظاهر گوشت و روده و غیر آن باشد از شحم اربط و قریب الفعل و با روغن تازه سریع الهضم و ملین طبع و اعضاء و سریع الاستحاله به صفرا است و در صفراویین و در مضرت و در مصلحات مانند روغن تازه است.

به فارسی ماهی و به ترکی بالغ نامند و اقسام او زیاده از حد احصی است و بهترین او رضاضی که در آبهای سرد خوشگوار سنگدار بعیدالمنبع صید کنند و فلس او بسیار کوچک و بزرگ استخوان و شمکش سفید و پشتش منقط به سیاهی یا مخطط به سیاهی مایل به سبزی باشد و در همان روز تناول نمایند و هاری و شبوط را بهتر دانسته‌اند و در ولایات ایران قول آلا که منقط به سرخیست و اسلف که پشت او سبز و شمکش سفید است و شاه ماهی که در بحیره طبرستان صید می‌کنند بهتر از سایر اقسام است و انواع او به حسب کثافت و لطافت و کیفیت استعمال و اختلاف زمان و مکان مختلف می‌باشد و بعضی از انواع او را گرم دانستند مثل جری و مارماهی و غیر او و مراد از مطلق او اقسام لطیف است که وصف شده و تازه او که زیاده از یک روز نگذشته باشد در دوم سرد و تر و کباب او بهتر از برشته در روغن است و لطیفترین اغذیه و صالح غذا و مرطب و مبهی محروبین و مصلح اخلاط حاره و مسمن و جهت قصبه ریه و قرحه شش و سل و یرقان و دق و سرفه یابس و ضعف گرده و زحیر و مغص حار و کباب او با آبغوره و سماق جهت اسهال مراری و دموی مجرب و تخم او در تقویت باه قوی الأثر و جهت سعال و زحیر حار مفید و ضماد گرده او که هنوز حرکت داشته باشد جهت جذب مواد به ظاهر و رفع اختلاط ذهن صاحب سرسام و اورام حاره بیعدیل و خوردن قدر کثیر او و قی کردن با آب گرم و غسل و سکنجبین منقی فضول غلیظه و اخلاط فاسده و جهت درد مفاصل و عرق‌النساء و بهق و آثار مجرب و زهره او خصوصاً زهره شبوط رافع بیاض چشم و مضر مبرودین و معده بلغمی و دماغ رطبه و عصب و مصلحش پختن او با روغن جوز و کنجد و بادام و خوردن زنجبیل پرورده و غسل و گلقد و صعتر و آبکامه و ادویه حاره است و بالخاصیه مانع تشنگی و رافع او سرکه و آبکامه است و خوردن آب بعد از آن بغایت مضر و مورث امراض مزمنه است و اقسام کثیفه و عظیم الجثه و آنچه چند روز از صید او گذشته باشد مورث سده احشاء و مولد خلط خام و نمکسود او که پانزده روز از او نگذشته باشد مسلد و مولد اخلاط فاسد و سوداوی سوخته و قدید نمکسود او را که سماریس نامند زیوترین و کثیفترین اقسام و محلل بلغم غلیظ و مقوی خمل معده و ضماد سر محرق او جهت ورم مقعد و شقاق او و گزیدن عقرب و سگ دیوانه و با روغنها و لعابها جهت ورم صلب لاه و طلای استخوان سوخته او جهت برص نافع و ماهی شور که در سرکه پرورده باشند سرد و خشک و مجفف و دیر هضم و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا به معده و مورث جرب و بثور سوداوی است.

سمکه صیدا

نوعی از ماهی است شبیه به وزغه کوچکی که خمیدگی پای او به طرف وحشی ران است و نر او باریک و دراز و سرش کوچک و دنباله‌اش دراز و زیر حنک اسفل با خط و خال و در چشمه قریه ثول نزدیک به شهر صیدای بلاد شام یافت می‌شود و بعد از ده یوم ماه شباط ظاهر می‌شود و نر با ماده جمع می‌شود و به همان هیئت تا آخر آذر ماه مرده‌اند و از

سمیرا

صاحب نخب گوید قسمی از ماهیزهرج است و در دیار ربیعیه موجود می- باشد و شبیه به کاسنی و بقدر قامتی و برگش در غایت سبزی و اغبر و بیخش بقدر کزمازج و سم حیوانات است.

و این تلمیذ گوید در میان جو زار به هم می‌رسد و خوشه او شبیه به فاس و سم حیوانات است و بغایت گرم و در اضمدۀ مواد بارده مستعمل است.

سماریس: اسم یونانی ماهی شور است.

سمار: به لغت مصر اسم ائل است.

سمر: درخت امغیلان است.

سمنه و سمینون: حبّ السّمّنه است.

سمسق: بضم اول مرزنجوش و به فتح او یاسمین است.

سمسم برّی: جبلاهنگ است.

سمّ الحمار: دقلی است.

سمّ السمک: ماهیزهرج است.

سمّ الفار: شک است.

سمّ السّم: نوعی از سدر بی ثمر است.

سموریون: کرفس است.

سمک الیهودی: شیخ البحر است.

سمنو: اسم فارسی بنده است.

سمونیون: به یونانی اسم اسفیداج است.

سمیقلس: نوعی از عشر که سایه او قاتل است.

سمطاوس: اسم یونانی ائمد است.

سمیقا: اسم سریانی سندریطس است.

سماروغ: نوعی از فطر است.

سمکه التّرکه و سمکه ثول: سمکه صیدا است.

سماقیل: سماق اللّبّاغین است.

سمن: اسم روغن گاو است.

سمّ: به ضمّ اول اسم فارسی ظلف است.

سموک: اسم ترکی عظم است.

سمندرپهین: اسم هندی زبدالبحر است.

السّین مع النّون:

سنا

گیاهی است ربیعی و ساقش باریک شبیه به گیاه حنا و گلش مایل به کبودی و دانه او پهن مایل به درازی و کجی و در غلافی شبیه به گرده و حجازی او را برگ بزرگتر و گلش زرد و برگ او مستعمل است و قوتش تا هفت سال باقیست.

در آخر دوم گرم و در اول خشک و مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقّی دماغ و شدیدالغوص در عمق بدن و مقوی او و جالی جلد

و جهت مفاصل و امراض بلغمی و سوداوی و جنون و صرع و درد سر و شقیقه و درد پهلو و شرب مطبوخ او در چهار مثل او روغن زیتون که به نصف رسد جهت درد کمر و ورکین و بواسیر مفید و ضماد مطبوخ او در سرکه بحدی که قوام بهم رساند جهت حکه و جرب و کلف و بهق و اندمال زخم کهنه و منع ریختن موی و با حنا جهت سیاه کردن آن موثر و آب مطبوخ او بهتر از جرم او و یک مثقال از مسحوق او با عسل که سه روز تا یک هفته هر روز بیاشامد، جهت مفاصل و امثال او مجرب است و مورث کرب و مغص و غثیان و مصلحش پاک کردن از چوب و شاخ و آلودن به روغن بادام و هلیله زرد و انیسون و بنفشه و آب میوه‌ها را استعمال نمودن است.

قدر شربت از جرم او دو درهم تا سه درهم و از مطبوخ او تا ده درهم و بدلش مثل او تربد و نصف او هلیله زرد و ربع آن بنفشه است.

سنبل

به معنی خوشه است و به عرف اطبا شامل سنبل هندی و سنبل رومی و سنبل جبلی است و به یونانی ناردین نامند و از مطلق او مراد سنبل هندی است و آن گیاهی است بی ثمر و بی گل و شبیه به دنباله سمور و دله و از آن باریکتر و به درازی انگشتی و سیاه مایل به زردی و خوشبو و بیخش صلب و از هند خیزد و قوتش تا سه سال باقیست.

در دوم گرم و خشک و مفتّح و مقوی فم معده و جگر بارد و مدرّ بول و حیض و محفّف رطوبات معده و سینه و فضول دماغی و مانع انصباب ماده به امعاء و معده و دافع لذع آن و مفتّت حصاه و حابس طبع و جهت یرقان و بواسیر و سرفه و درد سپرز و سینه و تحلیل نفخ و استسقاء و اورام باطنی و با افستین و صندل بغایت مشهّی و مقوی معده و با آب سرد جهت غثیان و خفقان و ضمادش قاطع عرق و باعث خوشبویی بدن و اکتحال او با آب گشنیز جهت حمرت چشم و تقویت باصره و رویانیدن مژگان و با عفص جهت دمه مجرب است و فرزجه او و جلوس در طبیخ او جهت تنقیه رحم و گشودن حیض و ذرور او جهت التیام جراحات و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش اذخر و شراب او که یک رطل او را در پانزده رطل آب انگور بجوشانند تا به نصف رسد و سه هفته در آفتاب بگذارند، در جمیع افعال مذکور اثرش قویتر است.

سنبل رومی

بیخ و ساقی است گلدار و خوشبو و با صلابتی و در شکل شباهتی به سنبل الطیب ندارد و حرارتش زیاده از آن و قبض او کمتر و در افعال ضعیفتر است و مدرّ بول و با تریاقیت و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر و رافع درد مئانه و گرده و شراب او که نیم من را در سی رطل آب انگور انداخته بعد از دو ماه صاف کنند و روزی بیست مثقال از آن با شصت مثقال آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده گرده و معده و جگر و یرقان و عسر بول به غایت مفید است.

سرد و منعقد می‌گردد و مخصوص هند است و آن شبیه به کهربا و از آن پست تر و سرخ تر و با اندک تلخی به خلاف کهربا و سه قسم می‌باشد: زرد باطن و سرخ و برآق و یکی مایل به کبودی و سست و دیگری سیاه و سبک و صلب و قسم اول بهتر است و خوب او مثل کاه ربا رباینده کاه است و قوتش تا بیست سال باقیست و از ادویه جلیل القدر است.

در دوم گرم و در اول سوم خشک و محفّف رطوبات دماغی و سایر اعضا و قاطع بلغم معده و امعاء و مدرّ بول و حیض و حابس نرف الدمّ جمیع اعضا و نفث الدمّ و قاتل کرم معده و امعاء و اسهال دموی است و جهت استرخای عصب و خفقان و ربو و ضیق النّفس بلغمی و تب نایبه و اسهال مزمن و سپرز و مداومت او با سکنجبین جهت رفع فربهی مجربّ و مانع عرق و حافظ قوت زورگران و مسقط جنین و بخور او با شکر جهت قطع زکام و بواسیر و سنون او جهت درد دندان و قروح او و حرکت لثه و قطور او جهت درد گوش و گرانی سامعه و اکتحال او جهت بیاض و قرحه و جلای آثار و سلاق مجرب است و ذرور او جهت التیام جراحات و جوشانیده آن را با روغن بادام به حلی که به قوام آید، جهت شقاق هر عضوی مجربّ دانسته‌اند و با شکر و کبریت جهت قوبا مجربّ و مضرّ کرده و مصلح او صمغ عربی است.

و قدر شربتش یک درهم و بدلش مثل نصف او کهربا و ربع او ساذج است و دهن او که معروف به دهن الصّوابی است جهت قوبا و رفع آثار و التیام جراحات و اورام مقعد و نواصیر غایره و جرب کهنه بی‌عدیل است و طریق آن است که سندروس را ساییده و با روغن زیتون یا روغن تخم کتان به آتش نرم در عرض دو هفته به قوام آورند و باید رایحه او به حامله نرسد که مسقط جنین بلکه قاتل حامله است.

سندیریطس

اسم یونانی و به معنی شبیه‌الحدید است و به سریانی سمیقا گویند و آن گیاهی است ربیعی و قسمی را برگش شبیه به برگ بلوط و خشن و شاخه‌هایش مربع و به قدر شبری و در اطراف او چیزی کروی و در آن تخمی سیاه و منبت او سنگلاخها است و قسمی را شاخه‌ها به قدر دو زرع و برگش شبیه به برگ سرخس و کثیرالعدد و از دو جانب شاخ روئیده و در انتهای جانب شعبه‌های دراز باریک و در اطراف آن اشیاء مستدیر کروی و در آن تخمی شبیه به تخم چغندر و از آن مدوّرتر و صلب وجود دارد و قسمی را منبت قریب به تاک انگور و برگش بزرگ و شبیه به برگ گشنیز و شاخه‌هایش به قدر شبری و مایل به سفیدی و با اندک سرخی و گلش بسیار سرخ و ریزه و تخمش باریک و تیره رنگ مایل به سرخی است.

در دوم سرد و در سوم خشک و قسم اخیر قویتر از اقسام او و همه او قاطع نرف الدمّ و قابض و جهت التیام قروح و رافع اورام و خنازیر شدید‌الآثر و حقنه و شراب او جهت قرحه امعاء و اشتها نافع است.

و روغنی که از سنبل و سنبل رومی ترتیب دهند مسمی به دهن ناردین است و سنبل هندی قوی‌تر از سنبل اقلیطی است و ساذج او را به طریق سایر ادهان می‌سازند و آن ملطّف و محلّل و جهت جمیع امراض بارده و اعضای ظاهری و باطنی نافع و قدر شربتش تا یک اوقیه است.

سنبل جبلی

به فارسی ریشه والا گویند و مؤلف تذکره گوید که آن موا است و بغدادی غیر آن دانسته و گوید برگ نبات او شبیه به برگ قرصعنه و شاخه های او مثل شاخ آن و از آن کوچکتتر و بی خار و بی ساق و بیخش زیاده بر دو عدد و دراز و بیرون مایل به سیاهی و اندرون سفید و خوشبو و بی ثمر و بی گل است و قریب القوه به سنبل و مقوی اعضا خصوصاً معده و جگر و مقوی قوه ماسکه و محلّل ریاح و نفخ و رافع استسقا و قی بلغمی و شرب او در منافع مثل شراب سنبل است و قدر شربتش تا یک مثقال است.

سنبل فارسی

شامل پرسیاوشان و قسمی از ریاحین است که با نرگس می‌روید و در غایت خوشبویی و برگ و پیازش قریب به برگ و پیاز نرگس و گلش بنفش و بعضی سفید نیز می‌باشد و به شکل یاسمین و در هر ساقی چندین عدد بر بالای یکدیگر و در افعال قریب به نرگس و پیاز او ضعیفتر از پیاز نرگس است.

سنبل اقلیطی: سنبل رومی است.

سنبل الأسد: انطاکی گوید این سنبل جبلی و آن موا است.

سنبل بری: شامل فو و اسارون است.

سنبل اردنانی و سنبل ثوری: سنبل جبلی است.

سنبل الطیب و سنبل العصافیر: سنبل هندی است.

سنبل الکلب: ثمر دردار است و گویند شکوفه لسان العصافیر است.

سنگسویه

اسم فارسی است و معربّ او به جیم به جای گاف است و آن دانه ایست درازتر از دانه انگور و بغایت صلب و شبیه به سنگ و گویند از فارس خیزد و در تذکره عبدوس دانه سپستان و در بعضی کتب و شفاء‌الأسقام اثلث تصریح نموده‌اند.

در سوم گرم و خشک و طلای او با سرکه جهت برص و آثار نافع و خوردن او جایز نیست.

سندروس

سنگیست که از سواحل دریا خیزد و گویند صمغ درختی است و محمّد بن احمد زکریا گوید که در وسط بحر هند چشمه ایست گرم و آب او مثل عسل غلیظ و در میان آب دریا می‌جوشد و چون بر روی آب آید

به یونانی یوماوردا نامند و از اغذیه معروفه است و مقوی اعصاب و مهیج اشتها و مسمن بدن است و موکد سدد و ریاح و ثقیل و کثیرالغذا و مصلحش سکنجبین است و طریق ترتیب او آن است که آرد گندم را با روغن خمیر کرده و پهن کنند و گوشت قیمه کرده را با پیاز و ادویه حازه در آن پیچیده و در روغن سرخ کنند یا در تنور طبخ دهند.

سندیان: به لغت شام درخت بلوط و به لغت مصر سلدانیون است.

سنا اندلسی و سناء بلدی: عینون است.

سنانیر: به لغت مصر آمله است.

سنبوت: به هندی کمون است.

سنقره: شقراق است.

سنخینوس: مصطکی است.

سنط: قرظ است.

سنپز: شونیز است.

سندیان الأرض: فراسیون است.

سندوقس: سرنج است.

سن: اسم یونانی مواست.

سنام الجمل: کوهان شتر است.

سنیا: به لغت مصر سمک البحر است.

سنونو: به لغت مصر خطاف است.

سنکیا: به لغت هندی قسمی از بیش است.

سنف: به لغت هندی رازیانه است.

سنت: اسم هندی زنجبیل است.

سنتی: به هندی ارنب است.

سنینه: به هندی آبار است.

سندی و سندهان: اسم هندی عود است.

سنگر: اسم هندی غار است.

سنبل کچر: به هندی بیخ سنبل است.

سنگ: به هندی شاخ حیوانات است.

سنجی کها: به هندی قلی است.

سنبل کهار: به هندی سم الفار است.

سنگ اسری: به هندی توتیای قلم است.

سنسل: به هندی دارشیشعان است.

سنگ کارد: اسم فارسی حجرالمسن است.

سندی: شرابی است که از درخت نارجیل به هم می‌رسد و در نارجیل مذکور است.

سنگ مغنی: اسم فارسی و به اصطلاح شیشه گران مغنیسا است.

سنگ کج: اسم فارسی جبسین است.

سنگ چاقماق: اسم فارسی و ترکی حجرالنار است.

سنگ پشم: اسم فارسی حجر حیشی است.

سنگ یشم: اسم فارسی یشب است.

سنگ زخم: اسم فارسی حجرالعلاج است.

سنباذج

به فارسی سنگ سیاه گویند و مستعمل حکاکان است و نوعی از حجرالمس می‌باشد و ثقیل الوزن و برآق و گویا ریگ مجتمع منجمد با تخلخل است و بهترین او نرم صلب ثقیل مایل به سرخی است.

در دوم سرد و خشک و سوخته او در قطع نرف الدم و التیام قروح کهنه بغایت قوی الأثر و ضمادش محلل اورام و مسکن التهاب است و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با موم جهت بواسیر و سنون او جهت جلای دندان و حک به او جالی و معادن و چون در آب ساییده و مرجان را با او جلا دهند، بسیار به رونق آورد و مضر عصب و مصلحش زعفران و خوردن او جایز نیست.

سنباب

حیوانیست از موش صحرائی بزرگتر و دنباله او کوتاه و پرموی و سیاه و زیر شکم او سفید و باقی خاکستری و در تنکابن اشکول نامند و در مازندران اشنیک و در درختها جای دارد.

در اول گرم و در دوم تر و گوشت او مسکن حرارت و جهت درد سینه و سرفه و قرحه ریه نافع و موکد قولنج و مصلحش روغن بادام و پوشیدن پوست او معتدل مزاج و رافع درد عصب و موی او جهت التیام جراحات و قطع خون و با عسل جهت ردع اورام مفید است.

سنور

به فارسی گربه و به ترکی پیشیک نامند و اهلی و وحشی می‌باشد و اهلی در دوم گرم و با رطوبت غالب و پوشیدن پوست او مسخن بدن و گوشت او موافق صاحبان نقرس و فتق و طلای محرق او به تمامه که خاکستر شود با سرکه جهت شقاق انگشتان پای بیعدیل و سرگین او شدید الحرارة و طلای او با روغن گل سرخ در روز نوبه رافع تب غب و حمول و بخور او مسقط مشیمه و ضماد گوشت تازه او رافع نقرس و قدید مسحوق او جاذب پیکان و خار از بدن و جهت جبر استخوان شکسته نافع و مجاورت نفس و خوردن گوشت او موجب هزال و سل است.

و مهریارس گوید: مغز سر او با آب جرجیر شرباً جهت تقطیر بول و درد کرده و سعوط زهره گربه سیاه با روغن زبیق جهت لقوه و سیاه کردن موی سفید مؤثر است و ارسطو سعوط خصیه او را جهت جذام بغایت نافع دانسته است و نوع وحشی او بزرگتر از اهلی می‌باشد.

در دوم گرم و خشک و بخور مغز سر او را جهت سقوط نطفه مجرب دانسته‌اند و جلوس در طیبخ او جهت درد کمر و نقرس نایب مناب طیبخ کفتار است.

سنبوسه

طبیخ او منخرج رطوبات و اگر چیزی از او باقی ماند به قی رفع نشود و به اسهال و ادرار خارج می‌گردد و هرگاه مداومت خوردن او به قدر یک درهم با مثل آن شکر و نصف او رازیانه از اوّل حمل تا اوّل سرطان نمایند، در تمام سال علّتی طاری نگشته و موجب جلای بصر و رفع درد شقیقه و صداع مزمن و تبهای کهنه و اکتحال او جالی بیاض و ضماد برگ تازه او در رفع بدبویی میان انگشتان پا و زیر بغل مجرب است.

ابن ماسویه گوید چوب او گرم و خشک‌تر از سایر اجزای اوست و با قوه قابضه و محلّله است و سیسارون را عبارت از آن دانسته و امین‌الدوله نیز با او متفق است و محمد بن احمد زکریا گوید تخم سوس قویتر از سایر اجزاء است و یوحنا ابن سرابیون معتقد آن است و داخل معاجین کرده و گویند مخصوص بصره و نواحی فارس و از سوس اماکن دیگر تخم به هم نمی‌رسد و گویند اصل سوس مضرّ کرده و سپرز است و مصلح اوّل کتیرا و عتاب و ثانی گل سرخ می‌باشد.

قدر شربتیش تا پنج درهم و بدلش نصف او تربد و ثمن او زنجبیل است و ربّ سوس که آب مطبوخ بیخ مقشّر او را به حلّ انعقاد جوشانیده باشند، در جمیع افعال بهتر از آن و دافع ضرر مسهلات و لذع ادویه است.

سولان

به لغت یونانی بیخ‌یست سرخ لون و به شکل کرم و از روم و سقالیه خیزد. در چهارم گرم و خشک و محرقّ جلد و سمّ قاتل و سعوط او جهت لقوه و طلای او با روغن‌ها جهت تحلیل اورام بارده و رفع ریاح و اکتحال او جهت بیاض غلیظ نافع است.

سوسن

مغرب از سوسونا است که لغت سریانی می‌باشد و برّی و بستانی و هر یک از آن سفید و کیبود می‌باشد و بیخ اقسام او متعلّد و با تدویر و طولانی و سفید و خوشبو شبیه به بوی بنفشه و لهذا عوام او را بیخ بنفشه نامند و گل سوسن سفید با عطریّت قوی و غیر سوسن آزاد است چه او اسم فارسی زنبق است و اشتباه جماعت از عدم فرق اقسام اوست و ایرسا بیخ قسمی از کیبود برّی و صلبی است و گلش بسیار کوچکتر از سوسن کیبود بستانی و بیخش یک عدد پهن و دراز و پرگه و در حرف الف مذکور شد.

و قوت اقسام سوسن مرکب از حرارت محلّله و ارضیه و لطیفه و قوه محقّفه و قابضه است و مدرّ حیض و مدرّ جمیع افعال مثل امراض رحم و اندمال زخمها و رفع چرک او و بواسیر و درد جگر و امراض شش و سپرز و خنازیر ضعیفتر از ایرسا و ضماد او با سرکه و آرد جو جهت ورم حارّ انشین نافع است و رایحه او محلّل ریاح دماغی و محرک شهوت زنان و در تفریح قریب به زعفران و طبیخ او که با خمس او سرکه و عسل در ظرف مس به حلّ انعقاد جوشانیده باشند، جالی و محقّف بیلذع و جهت جراحت اطراف عضل نافع و مثل روغن ایرسا است در جمیع افعال و خوردن او

سنباده: اسم فارسی سنباذج است.

سنگل: به لغت فارسی زوفای رطبی است.

سنجد: اسم فارسی غبیر است.

سنجد گرجی: به لغت اصفهان بار درخت نیم است.

سنگدان مرغ: اسم فارسی قابضه است.

سنگ پشت: اسم فارسی سلحفات است.

سنّ الکلب: سپستان است.

السین مع الواو:

سورنجان

بیخ‌یست شبیه به سیر صحرائی و مایل به استداره و پوست او مایل به سرخی و اندرون سفید و شیرین طعم و بسیار با رطوبت و خشک او با صلابت و قسم باطن سیاه و باطن سرخ از سمومات و برگش قریب به برگ کراث و از آن قوی‌تر و ساقش به قدر شیری و گلش زرد و به فارسی شنبلیله نامند. شبیه به زنبق کوچکی و سیاه او را گلش سرخ می‌باشد و منبت او کوه‌هاست.

در سوم گرم و در دوم خشک و قوتش تا سه سال باقیست و مسهل اقسام بلغم و قاطع آن خصوصاً از مفاصل و مفتّح سده و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن و رافع یرقان و سپرز و با صبر جهت عرق‌النساء مجرب دانسته‌اند و با زنجبیل و فلفل بغایت مهبّی و جهت مفاصل بسیار مفید است و ضماد او با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام مجرب و حمول او با روغن کهنه گوسفند جهت بواسیر مجرب و ذرور او محقّف زخمها و خوردن نیم درهم او با شیر تازه و فایند تا سه روز محرک باه است و سورنجان بسیار مضرّ معده و مورث مغص و مضعّف جگر است و مصلحش کتیرا و شکر و زعفران است.

قدر شربت از مفرد او یک درهم و با ادویه نیم درهم و بدلش مستعجله است به وزن او و زنجبیل و فلفل مقوی فعل اویند و بوییدن گل او مفتّح سده دماغی و محلّل ریاح و درد سر بارد است.

سوس

در اصفهان مؤو نامند و ترکان شیرین بیان گویند و در اکثر بلاد موجود معروف است و تلخ او غیر مستعمل و بیخ شیرین مایل به تلخی آن مستعمل و قوتش تا ده سال باقیست و باید پوست سیاه او جدا کرده و استعمال نمایند چه تصریح نموده‌اند که مار او را دوست می‌دارد و خود را به او می‌مالد جهت انسلاخ جلد و تسمین بدن و تقویت بصر و بیخ او در اوّل گرم و مایل به خشکی و منضّج اخلاط غلیظه مرکبه و مسکن تشنگی و مدرّ بول و حیض و مسهل رطوبات و غاسل اعضای باطنی و مقوی اعصاب و محلّل ریاح و جهت اقسام سعال و ربو و تنقیه سینه و شش و جگر و التهاب معده و سوزش و خشونت سینه و حلق و امراض دماغی و عصبانی و تبهای کهنه و بواسیر و امراض سپرز نافع است و قی کردن با

ابوجریح گوید که آن شکوفه و پوستهای غلیظ شبیه به پوست درخت لسان العصافیر است و گرم و خشک و با حدت و حلاوت و جهت درد مفاصل بارده نافع است.

سوادالسند والهند: کشت برکشت است.

سوری: زاج سرخ است.

سورج: معرب از شوره فارسی و آن بارود است.

سوریون: شیخ الرئیس گوید شیخ ارمنی است.

سوربارو: نارمشک است.

سودانیات

مرغی است که به فارسی دارکو و به عربی صرد نامند و گوشت او مبهی و مضر دماغ است.

سوادالحکام: ساداوران است.

سوادالفضا: عفض است.

سواس: حومانه است.

سوقوطون: ابرون است.

سونخس: هندبای بری است.

سوسن جبلی: شامل راس و ایرسا است و هر یک قسمی از آنند.

سوسن احمر: دلبوٹ است.

سوسن بری: شامل ایرسا و سوسن زرد دلبوٹ است.

سوسن آزاد: اسم فارسی زنبق است.

سوطلیس: اسم یونانی سلق است.

سونافون و سوماخیسوس: اسم یونانی اسفناج است.

سوقی: اسم یونانی تین است.

سوسنبر: سیسنبر است.

سورقطن: خصی الثعلب است.

سورسان: سولان است.

سودریقون: اسم یونانی قسمی از توتیا است.

سورنجان هندی: حلیب است.

سوسمار: اسم فارسی ضب است.

سود: اسم ترکی لبن است.

سوغان: اسم ترکی بصل است.

سونه: به هندی ذهب است.

سونامولی: به هندی بابونج است.

سوندهی: به هندی اذخر است.

سوی: به هندی شبت است.

سور: به هندی خنزیر است.

سورحجلی: به هندی دلفین است.

السین مع الهاء و سین مع الیاء:

سهاکه: به هندی تنه کار است.

سهمکن: به هندی بهمن احمر است.

جهت قولنج ایلاوس صفراوی و جهت امراض رحم و درد عصب شرباً و ضماداً مفید و خاییدن بیخ او جهت رفع بوی خمر و ضماد برگ او و خوردن تخم او جهت گزیدن هوم نافع و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و از مطبوخ و روغن او تا یک اوقیه است.

و قسمی از سوسن که در تحت درختان می‌روید گلش زرد و کوچک و بیخش به ستبری انگشتی و خوشبو و با تلخی است و قویتر از سوسن سفید و کبود و ضعیفتر از ایرسا و گلش گرمتر از همه و ضماد مطبوخ بیخ او با شراب محلل اورام بلغمی و جهت درد دندان نافع است و بغدادی گوید این قسم عدس المر است.

سویق

اسم عربی آرد جمیع مأكولات است و به عرف اطبا مراد از او بو داده اوست و شرط دانسته‌اند که بعد از بو دادن حبوبات یکبار با آب گرم و یکبار با آب سرد بشویند و آنگاه آرد کنند و سویق جو و گندم جهت تسکین التهاب و تشنگی و تبهای حار و امراض اطفال نافع و سویق جو در تبرید و تجفیف و تسکین حرارت و سویق گندم در تبرید و ترطیب اقوی است و مضر مشایخ و مبرودین و مولد نفخ و مصلحش فایند و رازیانه و امثال آن و روغن گردکان و سویق شعیر با آب انارین جهت قی صفراوی و صداعی که از بخار و احتراق و رطوبت معده باشد مفید و با شربت ورد و روغن کره، جهت سحج عظیم و تقاضای بسیار بی اطلاق و جهت اسهال اطفال و تقویت بدن ایشان بسیار مؤثر و سویق میوه‌ها، آنچه خشک کرده و بو داده و سحق کنند جهت اسهال و حرارت و غلیان خون و سویق کنار و انار و سیب ترش و به ترش حابس و مبرد و مسکن حرارتند.

سویقیه

مؤلف تذکره گوید شرایبست که برنج را کوبیده و پخته و بجوشانند تا بسیار غلیظ شود و با شیرۀ مویز با عسل و شکر و اندکی آب او را روان سازند و دارچینی و قرفل و سببسه اضافه نموده و دو روز تا پنج روز در ظرفی کرده و مکرر بر هم زنند و استعمال نمایند و از جو و گندم و نان خشک نیز ترتیب می‌دهند و بهتر از همه برنج و عسل است.

در سوم گرم و خشک و قاطع بلغم خام از سینه و شش و مفتح سده جگر و سپرز و مبهی و هاضم و جهت یرقان و استسقاء و عسر بول نافع است و مصلح و میخّر و معمول از ذرت محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سوزش معده و از گندم مولد قولنج و مصلحش سکنجبین است.

سوقال

سهرین: دارچینی است.

سهنجه: به هندی فلفل سفید است.

سیالیوس

به فارسی کاشم رومی نامند. نباتیست و چهار قسم می‌باشد و گیاه یکی شبیه به رازیانه و آن قویتر و قبه آن شبیه به قبه شبت و ثمرش انجدان که کوله پر باشد و درازتر و تند طعم و بیخش زیاده بر شبری و با عطریّت و بیخ این قسم در افعال قویتر از سایر اجزاء است و یکی را برگ شبیه به لبلاب کبیر و از آن درازتر و کوچکتر و قبه او مثل قبه شبت و تخمش سیاه مشابه گندم و بزرگتر از آن و تندتر و خوشبوتر از قسم اول است و در افعال تخم او قویتر از سایر اجزاء و یکی را برگ شبیه به برگ زیتون و درشت تر و ساقش درازتر از دو قسم اول و قبه او بزرگتر و ثمرش عریض و بزرگ مقدار و فربه و خوشبو و قوتش از قسم اول قویتر و از ثانی ضعیفتر است و یکی را نبات شبیه به انجدان و ثمرش سفیدتر از آن و مستدیر و دراز و قریب به آنکه دو طبقه باشد و با عطریّت و تندی و چون مقشّر کنند از آن تخمی درازتر از رازیانه و مایل به سبزی و در طعم شبیه به ترنج ظاهر گردد و این قسم بیشتر معمول است و مستعمل از سیالیوس مقشّر آن است.

مجموع اقسام در دوم گرم و خشک و محلّل و ملطّف و مسکن دردهای باطن و مدرّ بول و حیض و مفتّح سدد و مقوی معده و جهت صرع و عسر نفس و تقطیر بول و اخراج جنین و درد رحم و تقویت هاضمه و رفع ریاح و تقویت باه و اذابه بلغم منجمد نافع است و یک مثقال او با فلفل و شراب جهت رفع مضرّت هوای سرد و مداومت نه قیراط تخم او با میفختج تا ده روز جهت درد گرده و لعوق بیخ قسم اخیر با عسل جهت رفع فضول سینه و شش و سرفه کهنه و امراض گرده و مئانه نافع است و مضرّ محرورین و مصلحش کثیرا و اکثار او مضرّ جگر و مصلح او زرشک است و قدر شربتش یک مثقال و بدلش انجدان می‌باشد.

سیسارون

ابن‌ماسویه و امین‌الدوله گویند چوب سوسن است که به فارسی تلخه گویند و حنین بن اسحق و جمعی دیگر از جهت اشتباه ناسخ سوسن را شونیز دانسته‌اند و گفته‌اند چوب شونیز است.

و مؤلف معنی گوید در او تحلیل و اندکی قبض است و طبیخ بیخ او جهت معده و ادرار فرمودن بول مفید است و جمعی گویند قلفاس است و بغدادی و انطاکی مجهول الماهیت می‌دانند.

سیسینبر

اسم فارسی نام است و برّی و بستانی می‌باشد و برّی مسمّی به دباب و برگش شبیه به برگ سداب و قویتر از بستانی است و بستانی شبیه به نعناع و از آن سفیدتر و خوشبو و تخمش ریزه‌تر از تخم ریحان است.

در آخر دوم گرم و در اول او خشک و مفرّح و مفتّح و مقوی احشاء و روح دماغی و دل و مدرّ بول و حیض و مخرج کرم شکم شرباً و جنین مرده شرباً و جلوساً و با قوه تریاقیه و رافع عفونات و محلل ریاح و جهت درد سر خصوصاً با سرکه و روغن گل و امراض بلغمی و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز و با عسل جهت گزیدن عقرب و با سکنجبین جهت گزیدن زنبور مجرب و طبیخ او جهت رفع قمل و عرق بدبو و درد رحم و فواق و سنگ مئانه و با سرکه جهت قی‌الدم نافع و مضرّ ریه و مصلح آن گشنیز است.

و قدر شربت از خشک او یک مثقال و بدلش مرزنجوش است و روغن او که آب او را با روغن کنجد بچوشانند یا گل او را در روغن مکرّر کرده در آفتاب بگذارند جهت سده دماغی و مبخّرن بغایت مؤثر و در تحلیل مواد و تقویت اعضاء و خوشبو کردن موی سر و تقویت آن بیعدیل است.

سیسیان

به بای موخده قبل از الف، اسم درختیست بستانی و برّی می‌باشد. بقدر دو زرع تا چهار زرع به حسب اماکن و غیر سیسیان به بای موخده بعد از سین اول است و گذشت و این عریض الورق و باریک و بر روی هم چیده می‌باشد و گلش زرد و بسیار خوش منظر و در خوشه ثمرش دانه‌ها بقدر حله مابین زردی و سیاهی و در باغها جهت خوش منظری غرس کنند و بعضی دانه او را حب الفقد و جمعی ثمر اثل دانسته‌اند و اصلی ندارد. مایل به گرمی و در دوم خشک و مقوی معده و حابس اسهال مزمن و نفث‌الدم و رافع سپرز و با شیر تریاق سموم و پاشیدن آب او مانع توکد کیک و لیس انگشتری او در انگشت خنصر چپ روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بالخاصیه مورث جاه و قبول نظرها و مصدّع محرور و مصلحش گشنیز و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بادآورد است.

سیپا

نوعی از ماهی است و به عربی لسان‌البحر نامند و به فارسی ماهی مرکب نامند و در بحر قلزم بسیار و شبیه به سرطان و ظاهرش صدفی و باطن حجری و در جوف او رطوبتی سیاه که مثل مداد کتابت توان کرد.

در آخر دوم گرم و خشک و دیر هضم و طلای رطوبت او جهت داء‌الغلب و خاکستر استخوان او جهت جالی آثار و جهت امراض پلک چشم و با نمک مکلس جهت بیاض چشم کلّ حیوانات و سنون او جهت جلای دندان بسیار مؤثر و ذرورش مجفّف زخمها است.

سیلان

به عربی اسم عصاره خرما است که بدون طبخ در آفتاب غلیظ سازند و دبس اعم از آن است و در جمیع افعال مثل دبس و الطف از او و محرق خون و سریع‌الاستحاله به صفرا و مضرّ محرورین و مسدد است به خلاف رطب که مسدد نیست و مصلحش میوه‌های ترش است.

مرکب القوی و در حرارت معتدل است. در دوم خشک و گویند در دوم گرم است و شیخ الرییس در اول سرد دانسته است. مفتح سده جگر و مقوی معده و مدر بول و مرار و مسهل اخلاط ثلاثه خصوصاً سودا و مره محترقه و صاف کننده خون و باعث اشتها و خشک او در تقویت معده قویتر و جهت امراض سوداوی و بلغم شور و تبهای کهنه نافع است و با سرکه جهت قی صفراوی و غثیان بلغمی و آب تازه او با تمر هندی جهت تنقیه معده و امعاء و رفع قوبا و یرقان و جرب و حکه و اکتحال عصاره او جهت تقویت باصره و با صمغ جهت منع رویدن شعر منقلب که کنده باشند و مضمضه او جهت حرارت کام و زبان و تقویت لثه و ضماد خشک او با حنا که در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکه مجرب و شستن سر با آب منقوع او جهت رفع قمل و خفقان که رشک و ابریه باشد نافع و ابن ماسویه ضماد تازه او را جهت گزیدن زنبور بسیار مؤثر دانسته است و تخمش معتدل الحرارة و در افعال محمد بن احمد و جالینوس قویتر از سایر اجزاء دانسته‌اند و گویند مضر شش است و مصلحش کاسنی و قدر شربت از جرم او سه درهم تا پنج درهم و از آب او از سی مثقال تا شصت مثقال و در مطبوخ تا ده درهم و بدلش نصف وزن او سنا و دو ثلث هلیله زرد است.

و در بعضی بلاد قسمی از گیاه شبیه به شاهتره است و از آن تیره رنگ تر و باریکتر و شبیه به افستین و گل او مایل به سیاهی و بی مزه و با اندک بدبویی و قاتل گاو است و او شاهترج است و غیر مستعمل می باشد.

شاه صینی

عصاره جامده سیاه صفیاحی است و بر آن نقشی شبیه به نقش خاتم است و گویند عصاره ریوند است.

و بعضی عصاره حنای چینی دانسته‌اند و مایل به زردی او بهتر و از بلاد هند خیزد و مجفف و قابض و طلای او جهت درد سر حار و اورام حاره و ابتدای فتق و شرب او جهت درد سر و منع بخار و ضعف معده و ذرور او جهت نرف اللّم جراحات نافع و او غیر تنزوی ختایی است.

شاهسفرم

ریحان سبز مایل به زردی و ریزه برگ است و قسمی هم بزرگ برگ و سبز تیره می باشد.

در اول گرم و در دوم خشک و محلل جمیع اورام و منوم و مفتح سده دماغی و رایحه او مانع وبا و رافع درد سر محرورین و مسافرین و گریزاننده هوام و جهت خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظه و عصاره او با شکر رافع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضه و خاییدن او جهت قلاع نافع و ضماد تر کرده او با آب مبرد و مقوی اعضاء است و تخم او مقاوم سموم و بالخاصیه معتدل جمیع امزجه و بو داده او قاطع اسهال و زحیر مزمن است خصوصاً که در گلاب جوشانیده باشند و ضماد او بر چشم جاذب فساد آن می باشد.

سیسلم

ابن تلمیذ گوید شبیه به زنجبیل و با تلخی و قبض است و در افعال ضعیف تر از آن است.

سیمقه: به لغت مصر روغن ترب صحرائی است.

سیاب: خلال است.

سیال: یاسمین است.

سیف الغراب: دلیوث است.

سیکران: بیخ است.

سیکران الحوت: قلموس است و گویند ماهیزهرج است.

سیسنرون: حرف الماء است.

سیسیون: افستین است.

سیا: تمر هندی است.

سیر: قره العین است و به لغت فرس اسم ثوم است.

سیسقومورون: جمیز است.

سیسسون: به یونانی سمسم است.

سیس ایمارس: به یونانی به معنی خیار بستانی است.

سیقس اغریوس: به معنی خیار بری است.

سیفایطوس: به یونانی آبوس است.

سیم: اسم فارسی فضّه است.

سیر صحرائی: اسم فارسی استوردیون است.

سیک: اسم فارسی ارفو است.

سیاه دانه: اسم فارسی شونیز است و به اصفهانی سیاه سیر بیخ نامند.

سیماب: اسم فارسی زیبی است.

سیمین: اسم فارسی نوعی از ذراریح است.

سیمچقان: اسم ترکی قاره است.

سیب: اسم فارسی تفاح است.

سیندر: اسم هندی سرنج است.

سیورت: اسم هندی مرقشیشا است.

سیالی: اسم هندی شقاق است.

سیسا: اسم هندی سرب است.

سیلج: اسم هندی اشنه است.

سیاه داران: اسم فارسی ساداوران است.

سیهم: اسم هندی کندر است.

حرف الشین مع الألف:

شاهترج

معرب از شاه تره و دو نوع می باشد: یکی را برگ بسیار کوچک و شبیه به گشنیز و گلش بنفش و یکی را برگ عریضتر و گلش سفید و هر دو قسم را طعم تلخ و با اندک تندی و قبض و برگ او بهتر از سایر اجزاء است و

در آخر دوم گرم و خشک و مسهل قوی اخلاط غلیظه مفاصل و اعصاب و جهت فالج و رعشه و لقوه و صرع و امراض بارده دماغی نافع است و مورث درد سر و مصلحش فواکه بارده و قدر شربتش تا نیم مثقال است با مثل او نبات.

شاه بلوط: در بلوط مذکور شد.

شاه بیزج: معرب ساییزک و آن لفاح است.

شاپورقان: اسم فارسی حدید ذکر است که فولاد باشد و در حدید مذکور شد.

شاهلوج

به جیم و به کاف معرب از شاه آلی فارسی است و آن آلرچه سلطانی می باشد و در ادراک مذکور شد.

شاه دانج: به جیم و قاف تخم قَب است و در آنجا مذکور شد.

شاه بانج: برنوف است و جمسفرم بری و شجره ابراهیم را بعضی با این اسم نامیده اند.

شاه صیلی: حاصلی است.

شاربا: اسم سریانی ابریشم است.

شاب: درخت ماهودانه است.

شاهسفرم رومی: اسطوخودوس است.

شاب رومی: فلفل سفید است.

شانه سر: اسم فارسی هدهد است.

شادنج هندی: شامل حجر هندی و قسمی از شادنج عدسی است.

شال گره: به لغت دیلمی و شال تشی به لغت مازندران دلدل است.

شال خنی: اسم مازندرانی و سمه است.

شاه ماهی: اسم فارسی بطارخ است و اقسام سمک مذکور شد.

شاخ: اسم فارسی قرن است.

الشین مع الباء:

شبت

به کسر اول و فتح ثانی و تشدید مثانه ثالث که مؤلف تذکره تصریح نموده گیاهی است معروف و به فارسی شویت نامند و شبیه به رازیانه و اهل تجربه تصریح نموده اند که هر یک از رازیانه و شبت در بعضی اراضی منقلب به یکدیگر می شوند و قوتش تا ده سال باقی است.

در آخر دوم گرم و در اول او خشک و از ادویه کبار و محلل و منضج و مدر بول و حیض و شیر و تخم او در این فعل قویتر و مسکن مغص و مفتح سدد و هاضم و با تریاقیت و جهت یرقان و امراض بلغمی قاطبه و فواق و ضعف معده و جگر و سپرز و ربو و سنگ کرده و مثانه و قولنج و منع فساد اطعمه و جهت امراض آلات تناسل نافع است و با غسل جهت سموم و اعانت قی و آب مطبوخ او و تخم او مسکن مغص و محلل نفخ

قدر شربتش تا سه درهم و از عصاره و جرم او تا ده درهم و مداومت بوییدن او مضر دماغ و مصلحش نیلوفر و بدلش بادرنجبویه است.

شادنج

معرب از شادنه فارسی است و به عربی حجرالدم نامند به جهت قطع سیلان خون نه اینکه در رنگ شبیه به خون باشد و آن سنگیست در شکل شبیه به عدس و زود شکن و در الوان مختلفه مشاهده شده و تیره مایل به سیاهی را هندی می گویند و سرخ را مصری و آن بهترین اقسام است و بعد از آن زرد و ابلق و سفید و زبونترین او خاکستری رنگ تیره است و حقیر نوع سفید او را در فیروزکوه و سرخ و زرد و ابلق را در حوالی خوارری و قسم هندی را در جبال قزوین مشاهده و تجربه نموده ام و قسمی که مصنوع او مغناطیس محرق است سیاه و زود شکن تر از معدنی می باشد و در جمیع افعال مثل معدنی است به خلاف مصنوع از حجرالجمار محرق که اغبر و ثقیل الوزن است و شادنج غیر مغسول در اول گرم و در آخر دوم خشک و مغسول او در آخر اول سرد و در دوم خشک و مغسول او مستعمل و قوتش تا بیست سال باقیست و مجفف و قابض بیلذخ و رادع و خاتم و مقوی عصب و عضل و قوت باصره و حابس سیلان خون اعضای ظاهری و باطنی و خوردن او با آب انارین و امثال او جهت نفث الدم و با شراب جهت عسر بول و حیض دایم و درور منی و با ادویه مناسبه جهت اسهال دموی و قرحه امعاء و زحیر و سل و طلای او با سفیده تخم مرغ و امثال او جهت ورم حار چشم و سایر اعضاء و باد سرخ و سوختگی آتش و احتحال او با شیر دختران و امثال او جهت رمد و دمعه و سوزش پلک چشم و سلاق و جرب و حکه و قرحه و با آب حلبه جهت امراض بلغمی چشم نافع و ذرور او جهت رفع گوشت زیاد و جراحت و رویانیدن گوشت مجرب است و با آب گشنیز و مانند او جهت بشور و قروح حاره و مزمنه و جراحت مقعد و رحم و قضیب و اعضای عصبانی بیهیدیل است.

قدر شربتش از یک دانگ تا نیم مثقال و مضر مثانه و مصلحش کتیرا و بدلش مغناطیس سوخته و در ادویه عین حضض و در غیر آن دم الأخوین است.

شارف

اسم هندی بیخیت شبیه به تربید و طعمش بی حلت و ذیمقراطیس گوید در اول گرم و خشک و مسهل بلغم مایی و جهت امراض بارده نافع است.

شاطل

و سایل نیز گویند و به فارسی روشنک نامند و دوایی است هندی شبیه به فطر خشک و به قدر باقلایی و بزرگتر و کوچکتر و با تلخی و پوست او بسیار چین دار و مابین سیاهی و سرخی و املس است.

معدنی است و آن شبیه به قلعی و به کبودی مایل و از سرب اندکی دیرگدازتر است.

در دوم گرم و خشک و اکل و شرب در ظروف آن مقوی دل و معده و رافع خفقان و سوخته او جهت رفع بیاض عین و سلاق و جرب و در اطلیه جهت کلف و آثار و اورام مفید و مضر طحال و مصلحش عسل است.

و قدر شربتش تا یک دانگ است و در تبدیل اسود به ابیض با اعمال مخصوصه مجرب است.

و مؤلف تذکره گوید چون رفع زبیب او شود قلعی را ملحق به فضه می کند و خاصیت اوست که هرگاه آب را در ظرف دهن تنگی از او کرده و در ظرف دهن باز قدری شوره ریخته و ظرف آب را در آن حرکت معتدلی دهند آب را بغایت سرد کند و معمول هند است.

شب

از جمله معادن ربیع کامل الصورت است که عبارت از زاجات و املاح و نوشادر و شوب باشد و آن جسمی است شبیه به زاج با ترشی اندکی به خلاف زاج که بی طعم ترشی است و در اکثر افعال قریب به زاج است و از ارمیّه و گرجستان و یمن و سایر مواضع خیزد و اصناف او را هفده شمرده اند و آنچه موجود و متداول است آبکی سفید شفاف مایل به زردی و بی زردی است که یمانی گویند و آن این است که در بلاد یمن چکیده و منجمد می گردد و قسم ثانی بی زردی است و شفاف را به فارسی زجاج بلوری نامند و پارچه های مربع شکل را مکعب و مشقق و مایل به استداره را زاج مدحرج نامند و قسم نرم ملمس زود شکن که با زهومت رایحه باشد زاج زفر گویند و این اقسام در تداوی مستعملند و قسم زرد مستطیل و قسم غیر مضبوط الشكل و نوع سبز شبیه به زاج که شور طعم باشد در تداوی مستعمل نیستند و قسم ازرق شفاف و سیاه مایل به تیرگی و از جمله سموم اند و ظاهر توتیای هندی عبارت از او باشد.

مجموع آن در دوم گرم و در سوم خشک و مجفف قوی و قاطع نرف اللدم زخمها و زایل کننده گوشت زیاد و التیام دهنده قروح و رافع چرک و زنگ معادن است و در صاف کردن آب و شراب سریع الأثر و شرب او مانع قی و غثیان و مقوی ماسکه و سعوط آن قاطع رعاف و حمل آن رافع سیلان حیض و مانع حمل و با قطران مسقط جنین و ضماد آن با روغن زیتون جهت اورام بلغمی و با ادویه مناسبه جهت استسقای لحمی و تهیج و با مورد جهت رفع بدبویی زیر بغل و عرق و با نمک و عفص در سرکه جهت قروح ساعیه و خبیثه مجرب و با آب رز جهت حکه و جرب و با عسل جهت رفع آثار و با موم جهت داخس و با آب جهت رفع قمل و رشک و اکتحال او با مروارید و شکر و کلس و پوست تخم مرغ و سرگین حردون بالسویه جهت رفع بیاض نافع است و با سماق و عفص جهت دمه و حمزه مزمنه و اورام و ستبری پلک چشم مفید و نفوخ آن در دهن افعی کشنده او و قطور او جهت رطوبات و گرانی سامعه و سنون او با فوفل جهت درد دندان و حرکت آن و تقویت لثه و لهاه نافع و

از اقطار بدن و رافع غثیانی است که از جوشیدن طعام باشد و جهت فواق بلغمی و درد گرده و مثانه مفید است.

سوخته او در سوم گرم و خشک و با عسل جهت امراض مقعد و بواسیر شرباً و ضماداً نافع و خوردن او با رماد و زجاج و عسل جهت ریزانیدن حصاه و عسر بول مجرب دانسته اند و ذرور او مجفف قروح پر چرک و جهت قرحه قضیب ببعیدیل و عصاره قطور او جهت امراض گوش و جلوس در طیبخ او جهت امراض رحم مجرب است و ضماد مسحوق او با عسل که در طیبخ به حله انعقاد رسیده باشد بر مقعد باعث تلین طبع است و تخم او در اطعمه و ترشیا جهت اصلاح معده و خوردن ترشی و بعد از طعام مقوی قوی و مداومت خوردن او و اکتار او مضغ باصره و قاطع منی و مغنی و مضر محرورین و مبخر و مصلحش آب لیمو و امثال اوست.

و قدر شربتش تا هفت درهم و از تخم او تا سه درهم و بدلش رازیانه است و گویند بر سر گذاشتن اکلیل مثبت بالخاصیه مانع امراض دماغی و مورت قبول عامه است و روغن او که عصاره او را بالمناصفه با روغن زیتون جوشانیده باشند تا رفع آب او شود و یا تازه او را در روغن ریخته و بعد از یک شبانه روز صاف نموده و مکرر تجدید کنند، ملطف و مسخن و محلل و جهت اعیا و درد مفاصل و تهیج اطراف و درد عصب و رفع قشعریه و لوز و تلین صلابات بغایت مؤثر است.

شبرم

نباتیست شیردار و منبتش معموره ها و ساقش شبیه به نی و پر گره و بقدر زرعی و برگش شبیه به ترخون و برگ کاج و گلش بنفش و دانه او شبیه به عدس و مایل به سفیدی و زردی و بیخس ستبر و پرشیر و قویتر از ثمر و ثمرش قویتر از برگ و بهترین او خفیف الوزن سرخ است که شبیه باشد به پوست پیچیده.

در سوم گرم و در آخر دوم خشک و قتال و مسهل قوی بلغم و سودا و زرداب و با قوه قابضه و مفتح دهن رگها و سدد و مدرّ اخلاط از عمق بدن و موافق معده و جهت قولنج و درد مفاصل و استسقای زقی مجرب و ضماد او جهت قوبا ببعیدیل و بغایت مضر محرورین و ضعیف البینه و مورت تبهای تند و محرق منی و مضغ اشتها است و یک مثقال او کشنده به قی و کرب و غشی و خنّاق می باشد و شیر او نیم مثقال قاتل و غیر مستعمل است و مصلحش در شیر خیسانیدن و استعمال اوست با انیسون و مقل و هلیله زرد و صبر و قدر شربتش تا یک دانگ و بدلش مازریون است.

شبه

اسم عربی روی توتیای فارسی است و سیج را به فارسی شبه نامند و آن یکی از معادن و فلزات است و بعضی اسم اصطلاحی مصنوع از روی توتیا و مس دانسته اند که به فارسی آن را برنج گویند و مراد از مطلق او

لزوج و بیرون سیاه و اندرون سفید است و چون بر آب زند مثل صابون کف می‌کند و به آن جامه می‌شویند و آن غیر چوبه صباغان است. و در اوایل دوم گرم و در بیوست قریب الاعتدال و بیخش از ادویه شریفه و در رفع جذام بیعدیل حتی تصریح نموده‌اند که از مداومت او جذامی که تغییر به شکل شده باشد رفع می‌شود و مقطوع بلغم و جالی و ضماد بیخ بری او جهت خنازیر و طلای برگ بری و نهری او رافع صداع و التیام دهنده زخمهاست و مضر مئانه و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش به وزنش حجر ارمی است.

◀ شجره الراهب

امین الدوله از محمد بن احمد نقل می‌کند که شجره‌ای است غیر نبات ماهودانه و در بلاد دمشق مزروع او نیز می‌باشد و ثمرش شبیه به ثمر شاهدانه و روغنی که از او گیرند در طعم شبیه به طعم او و دانه‌هایی که در شاخه‌های بالا می‌باشد مقی قوی و از اسافل مسهل بلاقی و از وسط مقی و مسهل و قدر شربتش از پانزده دانه تا چهل عدد است.

◀ شجره مریم

نبات بخور مریم است و بخور مریم مذکور شد و شاخه‌های او درهم و مشبک در یکدیگر و چون در آب گذارند دراز و بالیده شود و چون خشک شود به حال اول عود نماید.

در سوم گرم و در بیوست معتدل و مفتوح و رافع بلغم و محمّر بشره و جالی و آب نقیع او جهت عسر ولادت و اخراج جنین بیعدیل و طلای او جهت بواسیر و بهق و برص و اندمال زخمها و بردن گوشت زیاد مؤثر و مضر ریه و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا نیم درهم است.

شجره الطلق: شجره مریم است.

شجره الیمام: صامریوما است.

شجره القطران: شربین است.

شجره الدم: ابوخلسا است و بعضی بر شاهرخ نیز اطلاق می‌نمایند.

شجره الکافور: شامل اقحوان و ریحان الکافور است.

شجره البهق: قنای بری است.

شجره البق و شجره النسم: اسم دردار است.

شجره سلیمان و شجره ذوالقرنین و شجره الصنم: بیروج الصنم است.

شجره الجن: دیودار است.

شجره القدس: نوع بزرگ قتاد است.

شجره حمرة: آزاد درخت است.

شجره الله و شجره اكله: صنوبر هندی است.

شجره الحیات: درخت سرو است.

شجره الحایضه: امغیلان است.

شجره الحیة: جنطیانا است.

گذاشتن او در زیر جامه خواب مانع احتلام و رافع فزع و خوردن او مورت سعال و سل و دو درهم او کشنده و مصلحش روغن تازه و میوه‌ها و شیر است.

قدر شربتش یک قیراط و بدلش نوشادر است و از خواص اوست که چون کسی را چشم بد رسد شب را بخور کند و در آن قطعه ثقبه‌ای به صورت چشم ظاهر گردد و هرگاه آن را در طرف قبله خانه آن شخص بگذارند هرگز چشم بد به اهل آن خانه نرسد.

شب: به ضم اول و سکون باء موخده، اسم نوعی از عنکبوت سمی است.

شب الصباغین: قلی است.

شب الأساکفه و شب العصفر و شب القلی: قلی مصعد است.

شبوط: نوعی از سمک است.

شبوقة: نوع کبیر ضمان الأرض است.

شبه: هدهد است.

شبطباطه: عصی الراعی است.

شب پره: اسم فارسی خفاش است.

شبدر: اسم فارسی حندقوی بستانی است.

شبه: اسم فارسی سبج است.

شب انگیز: اسم فارسی بیخ بنج است.

الشین مع التاء:

شتر مرغ: اسم فارسی نعاه است.

شتر: اسم فارسی ابل است.

شتر بچه: اسم فارسی جزور است.

الشین مع التاء:

◀ شت

به تاء مثله نباتیست بی ساق و بی گل و منحصر در اوراق و مترکم و توی بر توی و با رطوبت بسیار و کره رایحه و زرد و منبتش کوهها و سنگلاخ و دباغان دباغت پوست با آن می‌کنند.

در دوم سرد و خشک و آب او حابس قی و مقوی معده و قاطع نرف الدم همه اعضا است و جهت اسهال سریع الأثر و در امراض چشم قایم مقام مامیثا و مضر مئانه و مصلحش عناب و قدر شربتش یک درهم و بدلش سماق است.

◀ شجره ابی مالک

قسمی از عرطنیثا است و بری و نهری و منبتش کنار آبهای جاری و سایه-ها می‌باشد و ساقش منحصر در یکی و مریع و سبز و بعضی مایل به سرخی و برگش بقدر کفی و اطراف او مثل اره و در هر عقده ساقش دو برگ می‌روید و شاخه‌های او میان تهی و گلش بنفش و ریزه و ثقیل رایحه و ثمرش به قدر نخودی و دانه او سیاه و باریک و بیخش بزرگ و

شحرور

مرغی است سیاه و سفید و پای او زرد و مایل به سرخی و به قدر قمری و به ترکی قره طاووخ و به اصفهانی غوغاز و به مازندرانی توکا نامند. در دوم گرم و تر و صالح غذا و جهت کزاز و مالیخولیا و فالج نافع و خوردن او با روغن بادام بغایت مورث حسن صورت و رافع گرفتگی آواز است. شحم الأرض: قطن است و گویند خراطین است و بعضی جور جنم دانسته‌اند.

شحر: کشج است.

شحم النخل: جمار النخل است.

شحمه: اسم قسم اخیر لبلاب کبیر است.

شحم الأترج: الب است.

شحم المرخ: خطمی بری است.

شحم فاوندی: فاوند است.

الشین مع الحاء:

شخیر: به خای معجمه قلی است.

شخار ابیض: به لغت اهل صناعت ملح القلی است.

شخت: توبال الذهب است.

الشین مع الدال:

شدخ: تخم انجبار است.

الشین مع الراء:

شراب مروق

شرابیست که نان میده و یکسمات در او خیسانیده و بعد از شش ساعت صاف نمایند و کثیرالتغذیه و موافق ناقهان است.

شربین

از اصناف سرو است، برگش از آن عریض تر و ثمرش شبیه به بار سرو و از آن کوچکتر است و بهترین قطران از او حاصل می‌شود و بعضی او را از اقسام صنوبر دانسته‌اند و به سرو اشیبه و از آن کوچکتر است و در اصفهان معروف به درخت نوش است.

و قسمی از آن کوچکتر و خارناک است و ثمرش به قدر گردکان و عرعر بری گویند و اقسام او در اول سوم گرم و خشک و آب مطبوخ شاخ او جهت قروح ظاهر و باطن و سستی اعضاء و ضعف معده و جگر و ریاح غلیظه و نطول او جهت منع ریختن موی و رفع قمل و تحلیل اورام و امراض رحم و مقعد مجرب است و ذرور او رافع نرف الدم و اعیا و جهت التیام قروح و خوشبو کردن رایحه بدن و مضمضه طبیخ برگ و ثمر او با سرکه جهت درد دندان و ضماد او جهت خنّاق و ورم لوزتین مؤثر و ثمرش قابض و مدر بول و مخرج مشیمه و جهت سعال و علل جگر و

شجره بارده: لبلاب است.

شجره رستم: زراوند طویل است.

شجره موسی: علیق القدس و عوسج را شامل است.

شجره طیبه: درخت خرما است.

شجره التسییح: امدریان است.

شجره العصب: نوارس است.

شجره ابراهیم: پنجنگشت است و بعضی امغیلان و جمعی شاه بانج دانند.

شجره الدبق: درخت سپستان است.

شجره التین: لوف الکبیر است.

شجره الخطاطیف: عروق الصفرا است.

شجره الطحال: ضریمه الجدی است و گویند فاشرستین است.

شجره الضفادع: کبیکج است.

شجره الکف: اصابع الصنفر است.

شجره الذب: درخت زعرور است.

شجره التیس: طراغیون است.

شجره البراغیث: طباق است.

شجره: نوعی از راتیانج است که به آتش پخته باشند و او را ققهن نیز نامند.

الشین مع الحاء:

شحم

به فارسی پیه نامند و سمین را فربهی و هر دو از دسومت مائیّه دموی‌اند که در سطوح اعضاء منعقد گردد و در شحم اشد انعقاد و اقل مائیّت است مثل پیهی که در قاعده دل می‌باشد و سمین اکثر مائیّت است و اقل انعقاد مثل فربهی که ملاصق روده‌ها است و او از شحم ارطب و ابرد است و مذکور شد.

شحم تازه گرم و تر و کهنه گرم و خشک و لطیفتر است و پیه هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور شده و می‌شود و از مطلق او مراد پیه بز است و بهترین شحم در نضج و تلین اورام و قرحه امعاء، پیه خوک را دانسته‌اند سپس پیه گرده بز ماده را و پیه خرس را جهت داء التعلب و پیه مرغ را جهت خشونت زبان و ورم رحم مجرب و چون با برنج پخته شود جهت قرحه مئانه و اکتحال پیه ماهی که از آفتاب گداخته باشند با عسل جهت تقویت باصره و پیه کرکس و جوارح و طیور و حشیه جهت مفاصل بغایت نافع‌اند.

و چون خواهند که شحم را مدتی نگاه دارند باید پرده‌ها و کثافات او را گرفته و در آفتاب یا نزدیک آتش گذاشته و صاف او را با قدری سعد با دارشیشعان و یا اذخر و با سوسنبر و با شراب چند جوش داده یا در قدر مضاعف گداخته با یکی از ادویه مذکوره یا زیاده از آن مخلوط کنند و خوردن شحم مغنی و مرخی معده و مصلحش در محرور سکنجبین و آب لیمو و امثال آن و در مبرود زنجبیل و نمک و مانند آن و بدلش در جمیع افعال روغن زیتون و از او بهتر است.

بوداده او که سویق نامند با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است و چون خمیر او را بگذارند تا ترش شود و در دوغ حل کرده و بعد از یک شب از یک اوقیه تا یک رطل از آن بنوشند، جهت رفع تشنگی مفرط و التهاب معده و قی صفاوی و حکّه و تبها و اسهال صفاوی بیعدیل است و آب مقشّر مطبوخ او به حدی که مهراً پخته شده باشد ماءالشّعیر نامند و آن سرد و تر و مدرّ بول و مسکن حلات خون و اخلاط محرّفه و سریع الأنحدار و مولد خون صالح و مرطبّ و جهت تبهای تند و جگر حارّ و سل و دق و قرحه ریه و امعاء و اسهال حارّ یابس نافع است و مرخیّ معده و مضرّ احشاء بارده و نفّاخ و مصلح او گلقد است و در حین اعتقال طبع استعمال او را جایز ندانسته‌اند و مطبوخ آن با نصف او خشخاش کوبیده جهت صداع حارّ و به اضافه قرطم جهت اخراج بلغم لزج و منع شری و تفتیح سدد و با عنّاب و انجیر و سپستان و پرسیاوشان جهت سعال و درد سینه مجربّ است و شیرۀ جو که کشک الشعیر نامند سرد و مایل به خشکی و غلیظتر از ماءالشّعیر و جهت اسهال صفاوی و امزجۀ حارّه مفید است و ضماد آرد او رادع و محلّل اورام صلبه و گشاینده دمل و با اکلیل الملک و پوست خشخاش جهت ذات‌الجنب و با آب به جهت نقرس حارّ و مطبوخ او با سرکه جهت جرب و حکّه و با بیخ و افیون و کاهو و مانند او جهت صداع و ورم چشم و نزلات و باد سرخ و استحکام دادن عضو شکسته و کوفته و غرغره شیرۀ او جهت ورم و درد گلو و طلائی مطبوخ او با انجیر یا ماءالعسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حارّه به غایت مؤثّر و ضماد سوخته او جهت کلف و حزاز نافع است.

شعر

به فارسی موی نامند و او متولّد از بخارات اخلاط و محرّق آن متکون می‌شود و بغایت یابس و خواصّ موی هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور است و مراد از مطلق شعر موی انسان است و چون به سرکه تر کرده و بر زخم سگ دیوانه گزیده بگذارند رفع سمّیت آن می‌کند و با شراب و روغن زیتون مانع ورم جراحت سر و سوخته او بغایت مجفّف و بیلذع و مسخنّ و جهت آکله و خشک کردن زخمها مجربّ است و جهت قلاع و قروح و با کندر و زفت جهت جراحت سر و با مرداسنگ جهت تسکین جرب و حکّه قوی چشم و با آب و روغن زیتون جهت سوختگی آتش و ذرور او جهت بروز مقعد بغایت مؤثّر است و قطور او با سفیداب و توتیای مغسول و گل ارمنی جهت حرقه‌البول مجربّ و بخور او جهت اختناق رحم و صرع سددی و گریزانیدن هوام و حمول او جهت سیلان رحم و تجفیف رطوبات مؤثّر و با ماءالشّعیر که از تقطیر او حاصل شود جهت رویانیدن موی مجربّ است.

شعر الغول

گیاهیست بی ساق و ثمر و منحصر در اوراق خشن و شبیه به سرخی و مایل به سیاهی و بیخش سیاه و پر ریشه و غیر پرسیاوشان است و در

گزیدن ارنب بحری نافع و مورث صداع و هزال و مصلحش فواکه ترش و گشنیز است.

شری: گیاه حنظل است.

شربث: فراسیون است.

شرار: زرنیخ مصعد است.

شراب جیوشی: خمیری است که در جزیره جیوش در بلاد مغرب با آب انگور و آب دریا به عمل می‌آورند و با عفوشت و تندی می‌باشد.

شراب: اسم اصطلاحی خمر است.

شربث خشخاش: اسم فارسی دیاقود است.

شراب خرما: اسم فارسی نبیذالتمر است.

شراب دوشابی: اسم فارسی نبیذالدیس است.

شراب عسلی: اسم فارسی نبیذالعسل است.

شراب مویزی: اسم فارسی نبیذالذیب است.

شرنگ: اسم فارسی حنظل است.

الشّین مع الشّین و الشّین مع الطّاء و الشّین مع العین:

شش بندان: اسم فارسی فاشرستین است.

شش تره: فو است.

شرنگ: اسم فارسی حنظل است.

ششاقال: شقاقال است.

شش ریش

اسم بیخ نباتیست که در دیرالغرابی بلاد مصر یافت می‌شود. سبترتر از انگشتی و بی مزه و مایل به زردی است و جهت استسقای زقیّ مجربّ دانسته‌اند و گویند بدون کرب و مشقّت اخراج زرداب می‌کند.

شطیبه

به لغت مغربی اسم نباتیست کثیرالوجود در کوههای برف دار و برگ و تخم و شکل آن گیاه مثل زیره است و طعمش با اندک تندی و شیرینی و بیخش چند عدد و مجتمع و غیر مستحکم و بعضی از آن راست و بعضی کج است و بالخاصیه با وجود گرمی جهت تبهای حارّه نافع و مدرّ بول و مفتّت حصاه و محلّل ریاح معده و رافع آکله مستحکمه و ضمادش به جهت علت معروف به شوکه گویند مجربّ است.

شطریه: صعتر بستانی است و به فارسی مرزه نامند.

شعیر

به فارسی جو گویند و بهترین او سفید بالیده تازه و کهنه او که یک سال گذشته باشد بسیار بد است.

در آخر اوّل سرد و خشک و قلیل الغذاء و با قوه جالبه و قابضه و مجفّف و رادع و مسکن غلیان خون و صفرا و تشنگی و مصلح شیر تیوعات و مورث لاغری بدن و مضرّ مئانه و مصلحش روغنها و انیسون است و آرد

شفلیج: بار گیاه کبر است.

شفقالو: اسم فارسی خوخ است.

شفترک: اسم فارسی خبه است.

الشین مع القاف:

شفقیق: شفاقل است.

شفقوریس: قنا بری است.



شقایق

معروف است. گویند چون نعمان بن منذر در خورتق اولاً زرع نموده مسمی به شقایق النعمان گشته و او بری و بستانی می‌باشد و شبیه به نبات خشخاش و برگ بستانی از آن کوچکتر و ثمر دانه‌اش مثل خشخاش کوچکی و مخدر قوی و تریاق او بغایت قوی السکر است.

در دوم گرم و خشک و جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و شرب گل خشک مسحوق او بقدر دو درهم با میفختج جهت تسکین درد احشاء و اعضاء که دفعتاً به هم رسد بسیار سریع‌الثر و نفوخ او قاطع رعاف است در ساعت و شرب طیبخ برگ و ساق او که با گیاه جو پخته باشند مدر شیر و مسقط جنین و طلای عصاره او منقی چرک زخمها و دافع تقشر جلد و محلل ورم چشم است و سعوط او منقی رطوبات دماغی و قطور او جالی بیاض چشم و ضماد گل او با پوست گردکان سبز جهت سیاه کردن موی و رفع قوبا و مداومت شرب تخم او هر روز یک درهم با آب سرد جهت رفع برص مجرب است و یک درهم از قبه او با شراب مورث جنون و مصلحش شیر تازه است و چون ظرفی را از گل شقایق پر کرده و فرش لحاف او را سخت نموده و چهل روز در سرگین تر اسب دفن کنند و هر هفته سرگین را تغییر دهند، خضاب صاحب ثباتی شود و گویند مجرب است.

شفاقل:

بیخی است پرگه و با لزوجت و اندک شیرینی و به ستبری انگشتی و دراز و ساق گیاه او پرگه و بر هر گرهی برگی رسته و ثمرش بقدر نخودی و سیاه و مملو از رطوبت سیاه و گلش بزرگتر از بنفشه و منبتش در زیر اشجار متراکم و مکان نمناک و مستعمل از او بیخ او و قوتش تا چهار سال باقیست. در اول گرم و در دوم تر و مبهی و مفتح و قاطع بلغم و مقوی کمر و مسخن کرده و معده و مثانه و جگر و مصدع و مضر اشتها و مصلحش عسل و مربای او با عسل بیغایله و مقوی ارواح و قواست. و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش در تقویت باه به وزن او حب الصنوبر و بوزیدان است.

شقرق

مرغی است بقدر فاخته سبز و بدبوی و به فارسی سبز قبا نامند و در تنکابن کراکرو گویند. در دوم گرم و خشک و محلل قوی ریاح غلیظه و

دارالمرز کثیرالوجود و در تنکابن کرف نامند و در خواص قریب به پرسیاوشان است و در تنقیه سینه قویتر از آن است.

شعرالجداد

نباتیست غیر پرسیاوشان و شبیه به موی یال اسب و باریک و سیاه و چندین عدد به شکل دسته در یکجا می‌روید و بر روی زمین پهن می‌شود و بی برگ و ساق و بیخ او را چون بسوزانند بوی موی سوخته می‌دهد. گرم و خشک و بخور او را جهت تب ربع مجرب دانسته‌اند و گویند تعلیق او مانع ماندگی راه روان است.

شعر الجن: شعرالغول است.

شعرالأرض و شعرالخنزیر: شعرالجداد است.

شعاریر: قنا بری است.

شعورالصقالبه: زعفران است.

شعیر رومی: خندروس است.

الشین مع الغین:

شغال: به غین معجمه اسم کلب بری و آن ابن آوی است.

الشین مع الفاء:

شفنین بری

مرغی است از فاخته بزرگتر و سفید و طوق گردن او سیاه و ناتمام و پمامه و به ترکی الافاخته نامند.

در دوم گرم و خشک و بغایت مسمن بدن و مجموع او مستحیل به جوف صالح می‌شود و مقوی قوه ماسکه و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاد کننده قوه حافظه و محرک باه است و اکتار او مضر محرورین و مصلحش سرکه و گشنیز و مقوی فعل او شیر تازه است و در حیات- الحیوان مذکور است که چون شخصی خون او را بر قضیب طلا کرده و مباشرت کند دیگری با آن زن مقاربت نتواند کرد و جالینوس گوید تخم او را با عسل و با اندک بوره جهت درد جگر و حمول زبل او جهت درد رحم مجرب است و مهریارس پیله او را جهت درد رحم و ثقل سامعه به غایت مفید دانسته است.

شفنین بحری

حیوان دریایی است شبیه به خفاش در رنگ و بال و شکل و دنباله او شبیه به دنباله موش و در زیر دنباله او نیشی مثل خار وجود دارد و از زدن نیش الم عظیم حادث می‌شود و چون نیش او را در زیر جامه خواب گذارند مورث بیخوابی مفرط و دفن کردن او در خانه موجب تفرقه اهل آن خانه و پاشیدن مسحوق سوخته او بر دو کس باعث تفرقه و بغض ایشان می‌گردد و به این جهت او را حوت الشنر نامیده‌اند و گویند چون در مکان بول شخصی نیش او را فرو برند باعث سوزش و درد عظیم صاحب بول می‌شود و مادامی که رفع نمایند ساکن نمی‌گردد.

مواد بلغمی و دیرهضم و مصدع و مصلحش سکنجبین و سرگین او جهت کلف نافع است.
شقر دیون: اسقوردیون است.
شقر و شقیق: اسم شقایق است.
الشین مع الکاف:

◀ شکر تیغال

اسم فارسی تیهال است و آن غلاف حیوانیست شبیه به مگس که در خار انزروت مثل کرم ابریشم از لعاب خود می تند و در آن می میرد و مایل به تدویر و سفید و شیرین و در حرارت معتدل و رطوبت در او غالب و با لزوجت و ملین و مسکن حدت اخلاط و سوزش مری و جهت خشونت سینه و سرفه و صاف کردن آواز و خشکی گلو و معده نافع و اکثار او مغنی و مصلحش شکر و ترنجبین است.
قدر شربتیش تا پنج درهم و بدلش نبات است و مؤلف اختیارات آن را سکرالعشر دانسته و فیه مافیہ کمالایخفی.

◀ شکاعی

از اصناف بادآورد است و از آن قابضتر و مجفف تر و بعضی هر دو را یکی دانسته اند و اول اصح است چه بادآورد شامل شوکه بیضا و شوکه غریبه است و در بعضی بلاد به کنگر خر معروفند و یکی را گل سفید و یکی بنفش است و اخیر مخصوص به شکاعی است و در جمیع افعال مثل قسم سفید و قویتر از آن و مستعمل از آن بیخ و ثمر و بیخ قویتر از ثمر و قاطع نرف اللدم و با قوه تریاقیه و مدلل قروح و ملطف بلغم و طبخ او جهت تبهای اطفال و تبهای مرگبه بغایت نافع و مضر ریه و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتیش یک درهم تا دو درهم است و بدلش بادآورد و سایر خواص در آنجا مذکور است.

◀ شک

به فارسی مرگ موش گویند چه خوردن او موجب قتل موش است و رایحه موشی که از آن خورده باشد باعث مردن موشهای دیگر است و آن جسمی است معدنی سفید و ثقیل الوزن و برآق و از سموم قتاله است و اهل صناعت او را در کل مقام بدل زرنیخ می دانند و آنچه زرد باشد زبون است و قوتش بعد از هفت سال فاسد می گردد و رنگش اغبر و وزنش سبک می گردد.

در چهارم گرم و خشک و محلل و معفن و التیام دهنده زخمها است با احداث درد شدید که صبر نتوان کرد و طلای او با روغنهای جهت حگه و جرب و با گلاب جهت اورام بارده و استسقاء نافع و اکتحال او در یک روز طبقات و رطوبات چشم را زایل می کند و نیم درهم او در یک روز کشنده است و تریاق او تراشه پوستهای حیوانات است که سوزانیده و بقدر ربع تا دو چندان بیاشامند.

شکوهج: اسم معرب خشک است.
شکوئا: کشوٹ است.
شکرسنگ: اسم فارسی حجرالعاج است.
شکوفه: اسم فارسی فقاح است.
شکنبه: اسم فارسی کرش است.
شکر پنیر: اسم فارسی فانید سنجری و معمول سجستان است.
الشین مع اللام:

◀ شلجم

معرب از شلغم فارسی و به عربی لفت نامند و بری و بستانی می باشد و بری بر دو قسم است: یکی را شاخه های نباتش دراز و برگش به عرض انگشت مهین و بیخش باریک مثل بیخ اشجار و غیر ماکول و تخمش سیاه و مغزش سفید و منبت او مزارع است و یکی را منبتش دشتهای نمناک و نزدیک آبها و بیخش بقدر خیار و بسیار سرخ و ماکول است و برگش شبیه به برگ بستانی و از آن باریکتر و املس و کثیرالتشريف و تخمش مثل بستانی و مایل به سیاهی و تخم قسم اول منقی بشره و قسم ثانی در خواص قریب به بستانی و از آن گرمتر و رطوبتش کمتر. بستانی در اول دوم گرم و در اول تر و کثیرالغذا و مهیج باه و مدر بول و مقوی باصره و مفتت حصاه و رافع سعال و ملین طبع و سینه و نفاخ و دیر هضم است و مصلح آن زیره و شیرینیها و ریشه های باریک او که ساییده و با عسل بنوشند، جهت سپرز و عسر بول مجرب و ضماد مطبوخ او محلل اورام و ترشی شلغم ملطف رطوبات و مقوی احشاء و مشهی و بی نفخ است و ضماد و نطول مطبوخ جمیع اجزای او جهت نفرس و شقاق و حگه مفید است و تخم او در اول سوم گرم و در اول تر و مبهی تر از بیخ او و مشهی و با تریاقیت و در جمیع افعال قویتر و موکد ریاح و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و ترشیها و گلقد است.
قدر شربتیش تا دو درهم است و روغن تخم او جهت ریاح و رفع اعیا و تقویت آلات تناسل شرباً و ضماداً مفید است.

◀ شل بار

درختی است هندی و آن را سفرجل هندی گویند و بزرگتر از فندقی و در طعم تند و با اندک تلخی و قبض و نرم ملمس و بی قشر است.
در سوم گرم و در اول خشک و محلل قوی و ملطف اخلاط غلیظه و مسهل و رافع ریاح و جهت صلابت عصب و فالج و عرق النساء و قولنج نافع می باشد و مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربتیش تا نیم درهم است.
شلجم احمر: شوندر است.
شلج: تخم انجبار است.

◀ شلیل

از طیوب معموله است و در مصر بسیار معمول و به یونانی سمیلیوس نامند و گویند به معنی دخان الصُرو است و بهترین او سفید بی بوی دود است.

در سوم گرم و در دوم خشک و مقوی دل و مدرّ فضلات و مفتّت حصاه و رافع اخلاط لزجۀ سینه و با زعفران مفرّج و جهت سرفه و ضعف عصب و خفقان و با انیسون جهت قولنج مجرب دانسته‌اند و طلای او جهت قروح و آثار و حمول او جهت بواسیر و تقویت رحم مفید و مجفّف و مصلّح محرور و مخشّن سینه و مصلحش روغن کنجد است.

قدر شربتیش تا چهار قیراط است و دستورالعمل آن، آن است که حسن لبان را نیمکوب کرده و در ظرفی کنند و بر آن طرف طرف دیگر طولانی وصل نموده و به گل حکمت استحکام دهند و آتش معتدل برافروزند تا صعود به طرف بالا کند و در آنجا سرد شود و اگر به جهت زیادتی عطر ظرف بالا را به عود و صندل بیالایند جایز است.

شنبج

اسم معرّب حلزون است و آن نوعی است که کاغذ به او مهره می‌کنند و حلزون مذکور شد.

شنبلیله: اسم فارسی شکوفه سورنجان است.

شنار: فراسیون است.

شنبیز: شونیز است.

شنا: اسم سریانی اشنه است.

شندله: به لغت نبطی تودری است.

شنکارالصناعه: لحام الذهب است.

شنجار: به جیم و به کاف و به قاف ابوخلسا است.

شنبلیله: به لغت اصفهان حلبه است.

شنجرف: زنجرف است.

شنک: به لغت اصفهان لحيه التیس است.

الشّین مع الواو:

شوندر

اسم معرّب قسمی از شلغم برّی ماکول است و در شلغم مذکور شد و تخمش در تریاقیت قویتر از نوع بستانی و در تریاق فاروق ادخال تخم این نوع مراد است و رافع ریاح و عفونات و در افعال قویتر از تخم سایر اقسام است.

شوکران

اسم یونانی نباتی است با لزوجت و ساقش پرگره مثل ساق رازیانه و بزرگتر از آن و برگش مثل برگ شبت و گلش سفید و شبیه به گل شبت و بدبوی و شعبه‌های شاخ او چتر دار و تخمش مثل نانخواه و مایل به

به لغت خراسان میوه‌ای است لذیذ بقدر گردکانی و بزرگتر از آن و در طعم مثل شفتالو و در آخر بهار می‌رسد و لطیفتر از شفتالو و در افعال و خواص بهتر از آن و بیغایله است.

الشّین مع المیم:

شمع

به فارسی موم نامند. زرد و سرخ او را به تکرار گداختن و در آب سرد ریختن و آویختن در ماهتاب سفید می‌کنند.

در اوّل دوم گرم و در رطوبت معتدل و قوتش تا سی سال باقی است و محلّک و منضّج و ملین و مصلح ادویه مرهمها و موافق زخمها و خوردن ده خرنوب او که بقدر گندم ریزه کرده و فرو برند و یا در روغنها حل نموده و بنوشند، جهت قروح باطنی و سحج مجرب و جهت درد سینه سرفه و رفع انجماد شیر و سل و درد گلو و لاهه و تصفیۀ آواز بیعدیل است و طلای او جهت حگّه و جرب و خشونات و نضج اورام و وسیع کردن و به چرک آوردن زخمها و نرم کردن سینه و صلابات و رفع اذیت زخم حربۀ زهردار مؤثّر و بخور او جهت رفع عفونت هوای وبایی و به عرق آوردن صاحبان تب و رایحه او جهت بدبویی و اذیت بوی مردار و حقنۀ او با روغن گل سرخ جهت سحج بغایت نافع و رافع اشتها و مسلد است و مصلحش نان و قدر شربتیش تا نیم درهم و بدلش آرد باقلی است.

و گویند چون آشیانه مگس را بسوزانند و به ظرفی بمالند و در آب دریا و سایر آنها بگذارند آب شیرین را به خود جذب می‌کند و موم شمع عروسی را در نیرنجات جهت محبّت و آنچه در عزا سوزانیده باشند جهت بغض مؤثّر دانسته اند و از خواص اوست که چون قمر در سنبله به تثلیث و عطارد از نحوست برّی باشد یک مثقال موم شمع عروسی را با سه قیراط موم پاک در یک درهم نقره مضبوط نموده نگاهدارند غلبه بر همه دشمنان آن را روی دهد و زبان دشمنان بسته شود.

شمس: به لغت اکسیریان ذهب است.

شمام: رازیانج است به لغت مصر و شام.

شمشاد: اسم فارسی بقس است.

شمار: درداب است.

شمشیر: قافلۀ صغار است.

شمیعه: شامل روغن ترب و سندریطس است.

شمول: خمر است.

شملیت: اسم هندی حلبه است.

شمخاطر: اسم ملح هندی است.

الشّین مع النّون:

شند

آن نافع می‌باشد و شرب روغن او را با روغن زیتون و کندر جهت اعاده بانه مایوسین از مجربات شمرده‌اند و طلای روغن او که با قرع منکوس گرفته باشند بر اعضای تناسل و کمر جهت نعوظ بی‌عدیل و رافع دردهای صعب بارده و سستی و سدهٔ اعصاب است و خوردن او نیز جهت بانه و امور مذکوره سریع‌الآثر است و اکتار شرب شونیز مورث خنّاق محرورین و مسلد و مصلحش سکنجبین و سرکه و مضر کرده و مصلح او کتیرا می‌باشد.

و قدر شربتش تا دو درهم و از روغن او یک درهم و بدلش انیسون و نصف او تخم شبت است.

◀ شواصرا

مشک الجن است و او را در تنکابن مشک و اش نامند.

و ابوریحان بیان نموده که در دیار دیلم به این اسم گیاهی دیده‌ام و آن نباتی است خاکستری رنگ شبیه به اشنه و منحصر در اوراق ریزه متراکم و از روی زمین جدا نمی‌شود و بی گل و ساق و بیخش سیاه و بقدر مسامری و منتش سنگلاخهای کوههای عظیم و از تازهٔ او چند ماه بوی مشک خالص می‌آید.

در سوم گرم و خشک و مفرّح و مدرّح حیض و مقوی ارواح و قوی و در جمیع افعال قریب به سنبل الطیب است.

شویلا: اسم عربی برنجاسف است.

شوشمر: اسم قاقلهٔ صغار است.

◀ شو مط

اسم عربی درختی است بزرگ و شاخه‌های او صلب و بی‌گره و برگش شبیه به برگ بید و از چوب او کمان می‌سازند و جمیع اعضای او با قوهٔ قابضه و جهت اسهال مفید و جلوس در سایهٔ او ممنوع است.

شوع: درخت بان است.

شوکهٔ ابراهیم: به لغت مغربی قرصنه است و شوکهٔ یهودیه و شوکهٔ زوفا نیز نامند.

شوکهٔ منبته: نوعی از طباق است و گویند غافث است.

شوم: مازریون است.

شوکهٔ الذراجین: به لغت مغربی دینساقون است.

شوکهٔ الذهن: عکوب است.

شوکهٔ العلك: به لغت مغربی اشخیص است.

شوکهٔ غریبه: شکاعی است.

شوکهٔ بیضاء: بادآورد است.

شوکه: به لغت حجاز اسرار است و به لغت فارسی ابقر.

شوکهٔ مصریه و شوکهٔ قبطیه: قرط است.

شوکهٔ صهبا و شهبا و شوکهٔ شایکه: گیاه خرنوب است.

شوغار: زاج سفید است.

سفیدی و بیخش مجوف و مشهور به بیخ تفتی است و از تفت بلاد یزد می‌خیزد.

در چهارم سرد و در سوم خشک و مخدر و مسکن و منوم و دو درهم او قاتل و طلای عصارهٔ او جهت باد سرخ و نمله و اوجاع حارهٔ نافع است و ضماد تخم و برگش رافع احتلام و ورم انثیان و مانع بزرگ شدن پستان و قاطع شیر و نرف الذم و رعاف و اسهال است.

و قدر شربتش نیم دانگ و چون بیخ او را با بزرالبنج از هر یک پنج درهم کوبیده و با صد و پنجاه عدد مویز بزرگ دانه و صد و پنجاه مثقال آب بجوشانند تا آب بسوزد و مویز را خشک کرده و از ادویه جدا سازند مسکن قوی و در استمساک منی مجرب دانسته‌اند و حقیر او را مویز عمر دانسته و قدر شربتش از یک عدد تا سه عدد و زیاده از آن منوم قوی است.

◀ شونیز

به فارسی سیاه دانه نامند. نباتش شبیه به رازیانه و از آن درازتر و باریکتر و گلش زرد مایل به سفیدی و غلاف تخم او بزرگتر از غلاف بزرالبنج است و تخمش سیاه و مغزش سفید قریب به انیسون و قوتش تا هفت سال باقی است.

در اول سوم گرم و خشک و محلّل و مدرّح حیض و بول و شیر و مقطّع اخلاط و مجفّف و مسقط جنین و تریاق سموم بارده حتی بخور او باعث گریختن هوام است و جهت قولنج ریخی و درد سینه و سرفه و قی‌الذم و غثیان و استسقاء و یرقان و سپرز و مداومت آن هر صباح با روغن زیتون جهت سرخ کردن گونه و تصفیة بشرهٔ مجرب است و با سرکه جهت اخراج اقسام کرم شکم و دو درهم او تا سه روز با آب نیم گرم جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا و با سکنجبین جهت تب ربع و تب بلغمی و با آب و عسل جهت نفس الأنتصاب و سنگ کرده و مثنان و سوختهٔ او جهت بواسیر خصوصاً که با آب مورد بسرشدن بیعدیل است و ضماد او جهت ثلیل و رفع خال و تقشّر جلد و درد مفاصل و درد سر بارد و سدهٔ خیشوم و با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و با سرکه جهت بهق و برص و سعه و قوبا مجرب و با آب حنظل که بر اطراف ناف طلا کنند جهت اخراج حبّ القرع قوی‌الآثر می‌باشد و ساییدهٔ او با خون افعی و یا خون خفّاش و یا خون خطّاف جهت وضح به غایت مؤثر و با عسل و روغن جهت درد رحم در حین نفاس و با روغن گل سرخ جهت جرب و ضماد سوختهٔ او با موم و روغن حنا و مانند آن جهت منع ریختن موی و رویانیدن او و با گلاب جهت زخمهای سوداوی ساق پا مجرب دانسته‌اند و با بول جهت شهیدیهٔ سر و منع نزلات و سعوط و بوبیدن او جهت درد سر مزمن و گشودن سدهٔ خیشوم و زکام و لقوه بغایت مفید و کماد گرم او بر سر جهت زکام و بر سایر اعضا و جهت تحلیل ریاح سریع‌الآثر و قطور بودادهٔ او با روغن زیتون بقدر سه چهار قطره جهت رفع زکام که با عطسهٔ بسیار باشد مجرب است و مضمضهٔ مطبوخ او با سرکه جهت درد دندان بارد و قطور او با روغن حبه‌الخضراء جهت درد گوش و سدهٔ ریاح

در سوم گرم و خشک و قاطع بلغم و مفتح سده و مدرّ فضلات و مخرج اقسام کرم و مسهل اخلاط فاسده و محلّ ریح و جهت گزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و فواق و مغص و درد ورک و عسر النّفس و تبهای مرکبه نافع است و مضرّ معده و عصب و مصلّح و مصلحش مصطکی و ترمس و ضماد سوخته او با روغن زیتون جهت داء التّعلب و سرعت برآوردن موی مؤثر می‌باشد و ذرور او جهت آکله و طلای آب مطبوخ او جهت ورم بلغمی چشم و سایر اعضاء مفید و قدر شربتیش در سموم تا سه درهم و در سایر مواضع تا دو درهم و بدلش مثل او افسستین است و بعضی سداب را بدل دانسته‌اند و روغن او که به دستور روغن گل گیرند جهت رفع لرز تبها و امراض بارده و استسقاء و ورم معده نافع است.

شیلیم

گندم دیوانه نامند و آن دانه‌ایست از جو باریک‌تر و کوچک‌تر و با تلخی و مایل به سرخی و نبات او شبیه به نبات گندم و در گندم زار می‌روید و در اصفهان کاکلک گویند.

در دوم گرم و خشک و مخدرّ و موجب سدد و مفسد آواز و نانی که شیلیم داشته باشد مسکن و منوم و ضماد او جاذب و منقّی مواد است و با سفیده تخم مرغ محلّ صلابات و با عسل جهت نقرس و با سرکه و روغن زیتون جهت قوبا و سعفه و جرب متقرّح و طلای روغن او منوم و گرمتر و لطیفتر از روغن گندم است و مصلح ضرر آن شیر و روغن و قی کردن و ربوب حامضه است.

شبییه

اسم عربی است و آن غیر شبیه العجوز است و منبت او بستانها و جایی که باران بیشتر شود و آن گیاهی است ساقدار و شاخه آن سفید و برگش مایل به سفیدی و غبارناک گویا به مقرّاض ریزه کرده‌اند و خوشبو و با تندی شبیه به بوی صعتر.

در سوم گرم و در دوم خشک و مفتح سدد و محلّ و مدرّ حیض و منقّی فضلات و مواد نزله و ضماد او رافع ورم ریجی و بلغمی و مانع مواد ورمی در ابتدا و انتها محلّ آن و جهت ریح رحم و جذب جنین به غایت مؤثر و قدر شربتیش تا یک مثقال است.

شیرخشت

به تاء آخر و به کاف، اسم صمغ بعضی از اشجار بلاد هرات است و از جنس شبنم مانند ترنجبین است و بهترین او سفید و شیرین و حبه‌ها بزرگ است که چون در دهن نگاه دارند کام و زبان را سرد کند و مغشوش و مصنوع از آرد جو را این صفت نیست.

در اول گرم و در رطوبت معتدل و در جمیع افعال سوای تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج قویتر از ترنجبین و جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط سوخته و مرکبه رقیقه و مقوی جگر و معده و احشاء و جهت خشونت

شوکه الجمال: شترخار است و به لغت مصر رعی الابل است. شوزنیق: سودانیا است.

شوکا: به لغت تنکابن اسم وعل است و او از جنس ابل است. الشّین مع الهاء:

شهادنج: تخم قنب و در آنجا موصوف است.

شاهد: عسلی است که از موم بی آتش جدا شده باشد.

شهادنج برّی: حبّ السّمه است.

شاهده: اطراطوقوس است.

الشّین مع الیاء:

شیور: اسم ترکی و فارسی قاقلی است.

شیطرح

اسم معرّب بیخ نباتی است سرخ و بسیار تند و باریک و برگش شبیه به برگ رشاد و در اوایل سردی هوا خشک شده می‌ریزد و متصل به بیخ برگی می‌ماند و در تابستان از شاخه های او گل ریزه پر برگ سفید ظاهر می‌شود و تخمش از خشخاش بغایت ریزه‌تر و مستعمل بیخ اوست و منبتش خرابه‌ها و قوتش تا پنج سال باقی است.

در آخر سوم گرم و خشک و جالی و محرّق جلد و مسهل اخلاط لزجه و استعمال او با شیر و سرکه مفتح سدد و هاضم و مهیج باه و مسقط جنین و جهت صاف کردن آواز و رفع بلغم مفاصل و ریح و سموم و درد مفاصل و سپرز نافع است و جهت برص و بهق سفید و جهت جرب و رویانیدن موی بعد از سقوط آن مؤثر است و چون کوبیده و بر کف دست مخالف دندان دردناک به دستور و به طرف مخالف آن صبح بگذارند، دافع الم آن و مجرّب است و چون تخم مرغ را یک روز در میان ساییده آن پنهان کنند پوست او را سرخ کند و این علامت خوبی و تازگی اوست و ضماد برگ او مفرّح جلد است.

و قدر شربتیش یک درهم و مضرّ ریه و مصلحش صمغ عربی و مصطکی و بدلش در علل سپرز مرجان و در غیر آن زرنباد و فوه است.

شیخ

به فارسی درمنه گویند و خشک اقسام او را می‌سوزانند. او نباتیست گلش خوشبو و تلخ و با اندک حرّات و شبیه به افسستین رومی و اقسام می‌باشد و جبلی قویتر از دشتی است و هر قسمی که گلش مایل به زردی و برگش شبیه به سداب و نباتش از شبت کوچکتر است شیخ ارمنی نامند و هرچه مایل به تیرگی و با رطوبت چسبنده و گلش زرد باشد شیخ جبلی است و آنچه عریض الورق که گلش سرخ است شیخ خراسانی و شیخ ترکی نامند و درمنه ترکی تخم بستیباج است و وخشیزک نامند چه اقسام شیخ را مستعمل گل اوست و تخم او مبین نیست و درمنه ترکی متعارف تخمی است معروف و در بستیباج مذکور شد.

حلق و سرفه و تبهایی که از مواد رقیقه باشد نافع است و جهت حرارت جگر و ورم آن و با ماء الشّعیر بهترین ادویه و اغذیه تب است و ضماد او ملین طبع و جالی بشره و با شیر جهت طراوت گونه مؤثر و مؤکد قراقر معده و مصلحش روغن بادام و رازیانه و قدر شربتش تا بیست منقال و بدلش مثل او ترنجبین است.

و شیخ الرییس در بعضی مقالات فرموده که با وجود آنکه شیرخشت مسهل اخلاط رقیقه است اما مضر صاحبان قولنج است.

◀ شیرسته

به لغت گیلان اسم سرکه شیرین مصنوع است و در اکثر منافع مثل خمر و بی مضرتی که با سرکه می باشد در اکثر مواضع و طریق عمل آن است که خردل سرخ را با تخم شلغم بری که شبیه به تخم شغلم بستانی است و مایل به سیاهی است با سرکه تند ساییده تا مثل خمیر گردد و بعد از یک روز ده منقال او را با دویست منقال آب انگور بسیار صاف و پنجاه منقال سرکه کهنه مخلوط نموده و تا دو هفته هر روز مکرر بر هم زنند تا مانع جوشیدن آب انگور گردد.

◀ شیخ البحر

حیوانی است در دریای مغرب کثیرالوجود و شبیه به سنگ پشت بحری و سر و بینی او شبیه به گوساله و گویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمی کند و از این جهت آن را سمک اليهود نامند. پوشیدن نعلین از پوست او مانع تولد نقرس و رافع موجود او و بخور اجزای او جهت رفع تبهای بلغمی و کشتن پشه گویند مجرب است و خون او را جهت داء التعلب و بهق مفید دانسته اند.

◀ شیرذق

اسم نبطی شیر خفّاش است و گویند مراد از او بول و سرگین او است و در خفّاش مذکور شد.

◀ شیر آملج

آمله مقشّر خشک است چه او را در تازگی جهت اصلاح قبض او معمول است که مقشّر کرده و در شیر می خیسانند و خشک کرده نقل بدان می کنند.

شیخ جبلی: به فارسی درمنه کوهی نامند.

شیاف خودی: فلفل سیاه است.

شیخ حبشی: پوش دربندی است.

شیرانه: ریحان است.

شیرابه: خشخاش است.

شیرج: دهن سمس است و مذکور شد.

شبیبه العجوز: اشنه است.

شیران: دم الأخوین است.

شیاله: به لغت اندلس امسوخ است.

شیرالخیشر: گویند شیطرح هندی است.

شیشه: به لغت فارسی زجاج را نامند و به لغت هندی اسم رصاص است.

شیره نبات: اسم فارسی عسل الطبرزد است.

شیره جو: اسم فارسی کشک الشعیر است.

شیر: اسم فارسی لین و اسد است.

شیرین بان: اسم ترکی سوسن است.

شبوران: اسم ترکی خبّه است.

شیر مرغ: اسم فارسی شیرذق است.

شیره خرما: اسم فارسی دبس است.

◀ شیر نخشیر

بیخی است زرد رنگ که از هندوستان آرند و گویند که آن در دوم گرم و خشک است. مسهل سودا و بلغم است و خلطهای غلیظ سوخته را قطع نماید و ماده های فاسد را دفع نماید و مؤلف اختیارات بدیعی قدر شربتش را از دانگی تا نیم درهم گفته است.

حرف الصاد مع الألف:

◀ صامریوما

اسم سریانی و به عربی حشیشه العقرب نامند. کبیر او را از یک بیخ چهار بیخ ساق می روید و ساقهایش پر شعبه و برگش شبیه به برگ سیب و از آن کوچکتر و زغب دار و با خشونت و گلش لاجوردی و منحنی مثل دنباله عقرب و منبتش اراضی حبشه است و صغیر او را برگ کوچک و مدور و ساقش مفروش بر زمین و گلش لاجوردی و منبتش کنار آبها و جایی که آب بسیار در او مانده و برطرف شده باشد و عصاره گل هر دو را صاف نموده و با صمغ عربی به جای لاجورد استعمال می نمایند و در کتابت و نقاشی بهتر از آن است و مستعمل از او برگ و ساق و تخم آن می باشد.

در آخر دوم گرم و در اول او خشک و مسهل بلغم و مره السّودا و تریاق سمّ عقرب و رتیلا و مدرّ حیض و مخرج جنین و محلّ و جالی و مطبوخ او با عسل و فانید مسهل قوی و ضماد و شرب او رافع سموم بارده و بلع کردن سه عدد از دانه او قبل از نوبه تب بلغمی و چهار عدد جهت تب ربع و ضماد مسحوق او جهت قوبا و ثالیل و نقرس و التّوای عصب نافع است و با شیر جهت ورم حجاب دماغ اطفال و ثمر نوع صغیر او با اندک نمک هندی یا نظرون جهت اقسام کرم و دو درهم از کبیر او جهت اخراج حصاه نافع و تعلیق بیخ آن مسکن درد گزیدن عقرب و مضرّ سپرز و مصلحش عسل و قدر شربتش تا دو درهم است و امین اللّوله درخت حبّ السّمه را صامریوما دانسته است.

◀ صابون

به کسر باء عصاره نباتیست، برگش شبیه به برگ کلم و بسیار ضخیم و شبیه به برگ رقع یمانی که در مازندران انجیر بغدادی نامند و بیخش بقدر شلغم و از یک بیخ زیاد بر ده عدد می‌روید و مملو از رطوبت و در غایت تلخی است و چون ملتی بگذرد از وسط برگها ساقی می‌روید قریب به زرعی و پر از رطوبت عسلی با اندک حلاوت و کویه‌الرأیحه و ثمرش مثل غوره خرما و در آخر سرخ می‌شود و آنچه از جزیره سقطور بلاد و یمن آرند زرد مایل به سرخی و زود شکن و برآق و خوشبو و بهترین اقسام است و قسم عربی مایل به زردی و درخشندگی او کمتر است و قسم سمجانی که صبر فارسی نیز گویند، بدبویی و سیاهی او غالب و بی درخشندگی و زبوترین اقسام است و محمد بن احمد گوید نوعی دیگر مسمی به خضری می‌باشد که بعد از سقوطوری بهتر از عربی و فارسی است و هرچه از هفت سال بلکه از چهار سال بگذرد و آنچه بدبو و سیاه و بی درخشندگی باشد استعمال او جایز نیست و باید در ساییدن صبر مبالغه نمایند و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم و در مزاج جوانان و محرومین و ضعیف‌الاحشاء خصوصاً با صاحبان ضعف جگر و امعاء و سدهٔ ماساریقا و بواسیر و علل مقعد استعمال نباید کرد.

صبر در دوم گرم و در سوم خشک و مسهل قوی موادی که مهیا و جمع بوده باشد و ضعیف‌الآثر است و در آنچه مهیای دفع نشده باشد و مخرج سودا و بلغم غلیظ مایی و صفرای مایی و مفتوح سوای سدهٔ جگر و محلل ریاح احشاء و مجفف بیلذع خصوصاً شستهٔ او و با مصطکی منقی دماغ است و جهت مفاصل مفید و با غاریقون جهت ربو و تنقیه سینه و با گل سرخ و مصطکی جهت امراض معده و با آب سرد جهت نفت اللّم سینه و با ادویه مناسبه جهت یرقان و جمیع امراض سوداوی و اخراج اقسام کرم و امراض سپرز و گرده و رفع تشنگی که از صفرای مخلوط به بلغم باشد مفید و بالخاصیه مضر جگر و مقعد و اکتار او مورث اسهال دموی و کهنهٔ او و انواع زبون او گاه باشد که تا سه روز در معده بماند و باعث کرب گردد.

مصلح او مقل ازرق و مصطکی و پوست هلیلهٔ زرد و کتیرا و زعفران و افستین و قدر شربتیش یک مثقال و بدلش در اورام و جراحات دو چندان آن حضض و در اسهال نیم وزن او ترید و قدری سقمونیا است و طلای او حافظ جئّهٔ میت از فساد و جهت ضربه و سقطه و اورام و رفع آثار و نزلات و صداع و نمله و جمره و آکله و قروح خبیثه و با آب گشنیز جهت باد سرخ و شری و با مغز تخم کدو جهت جراحت بینی و با مورد و شراب جهت سیاه کردن و درازی موی نافع است و جهت رفع قمل و رویانیدن موی که از کچلی ریخته باشد مجرب و غسل او با سرکه جهت سعه و حزاز و داء‌التعلب و اکتحال او مقوی نور بصر و جهت سلاق و جرب و حکّه و مطبوخ او با آب گندنا و سلخ‌الحیه جهت سقوط دانهٔ بواسیر و امراض مقعد یبعدیل است و ذرور او مجفف زخمها و التیام دهندهٔ او و جهت قروح قضیب و فرج و اعضاء عصبانی بغایت نافع و با استخوان پوسیده بالسویه رافع نواصیر و جهت آکله مجرب است. صبارا: تمر هندی است.

از مخترعات هرمس است و طریق آن، آن است که از قلی یک جزو و از آهک نصف او را نرم ساییده و در ظرفی یا حوضی کرده و با پنج مثل او آب تا دو ساعت برهم زند و باید سوراخی در آن ظرف بوده باشد و مسدود نموده و بعد از ته نشین شدن سوراخ را باز کرده تا آب صاف به ظرف دیگر رود و باز آب تازه ریخته و بر هم زده و تکرار عمل نمایند تا تندی در جرم او نماند و آبها را جداگانه ضبط نموده و بقدر ده مثل آب اول، روغن زیتون را بر روی آتش گذاشته و به تدریج اول از آب آخر به خورد او بدهند تا مجموع آبها تسقیه شود و مثل خمیر گردد سپس خشک نموده و ریزه کنند و بعضی بجای روغن زیتون روغن دنبه و روغن کنجد و روغن قرطم و بید انجیر و امثال او می‌کنند و بهترین همهٔ اقسام، قسم اول است.

در آخر سوم گرم و خشک و مقطّع و معفن و اکال و منضج و ملین اورام و جالی است و حمول او مخرج جنین زنده و مرده و مدرّ حیض و در این امور مجرب است و ضماد او با مثل او حنا جهت درد زانو و عرق‌النساء و نمش و کلف و با زبیب و سلیمانی جهت درد مفاصل مزمنه مجرب است و با روغن گل سرخ جهت خشک کردن زخمهای سر اطفال و قروح شهیدیه که به هر چند روز ازاله و تجدید نمایند و با سرگین کبوتر جهت گشودن دمل مجرب است و شستن موی با آن جهت رفع چرک و قمل و رشک و با لعابها جهت حکّه و جرب و رفع آثار و شیاف او مسهل و رافع قولنج و مخرج کرم مقعد و مدرّ بول و شرب دو مثقال او تا چهار درهم کشنده به جراحت امعاء و احشاء است.

صاصلی

نباتیست شبیه به جلفای تازه روییده و از آن کوچکتر و زود شکن و تازهٔ او مأکول است. گرم و تر و جهت الم فؤاد و ریاح فم معده نافع است و تخمش در افعال شبیه به شونیز و بیخش شبیه به بلبوس کوچکی و پخته و خام او مأکول و اکتار او محرک باه و رافع وجع الفؤاد است.

صاب

اسم عربی جمیع اشیاء بسیار تلخ است و بر قنّاء‌الحمّار و بر نوعی از گیاه شیردار و بسیار تلخ شامل است.

صافر: مرغ حق گو است و از جنس بوم و کوچکترین اصناف او در افعال مثل اوست.

صابون القاف و صابون الثّیاب: شجرهٔ ابی مالک است.

صار و صاروان: لوف الصّغیر است.

صاحیه: جزر است.

الصّاد مع الباء:

صبر

و فرفور نیز گویند و نوعی از صدف مایل به سیاهی و در غایت صلابت است و بخورش مخرج مشیمه و رافع اختناق رحم و اکتحال سوخته او در غایت جلا است.

◀ صدف البواسیر

معروف به خف الغراب است و بخور و ضماد محرّق او با عسل جهت بواسیر و ثلیل و زحیر نافع است.
صدف فیروقس: صدف الفرفیر است.
صداء الحديد: زعفران الحديد است.
صدید: اسم سریانی ائمد است.
الصاد مع الرأ: صفا

◀ صریمه الجدی

اسم نباتیست برگش شبیه به لبلاب کبیر و از آن کوچکتر و شاخه‌های او غلیظ و گره دار و بر مجاور خود می‌پیچد و گلش سفید و خوشبو و ثمرش مثل لبلاب با لزوجت و اندک حرافت و منبتش جبال و مواضع درشت است.

در آخر دوم گرم و خشک و حرارت او غالب بر بیوست و تخمش مدرّ بول و ملین طبع و مخرج مشیمه و مفتّح و شرب او هر روز یک مثقال با شراب و امثال او جهت عسر نفس و تنقیه رحم و رفع سپرز و سموم مفید و بوی گل او مقوی دماغ و مورث نشاط و محرک باه و مضرّ گرده و مصلحش عناب و قدر شربتش تا دو درهم است.

◀ صرصر

حیوانی است شبیه به ملخ و بسیار کوچک و در خانه‌ها شبها بسیار صدا می‌کند و در اصفهان زنجره و در تنکابن جیک نامند.

در دوم گرم و خشک و شرب خشک کرده او از سه عدد تا ده عدد با هم عدد آن فلفل جهت دفع قولنج صعب و ریاح غلیظه مجرب دانسته‌اند و مشوی او جهت درد مثانه و قطور جوشانیده او در روغن زیتون جهت گرانی سامعه نافع و چون دو سه عدد آن را در میان نی و امثال او گذاشته و دهن انبویه را به موم گرفته و در زیر سر نایم گذارند چنانکه او نداند، مانع خواب او گردد.

صرفان: شامل سرب و خرما سرب است.

صراخه: لوف الحیه است.

صریس: نوعی از لوف است.

صریرط: اشراس است.

صرد: سودانیا است.

صرب: صمغ است.

صرابه: حنظلی است که مایل به زردی شده باشد.

صریرا: بادروج است.

صباذه: اسم صبر است.

◀ صبی

عصاره سنای مکی است که از آن قرصها می‌سازند و به جهت رفع اورام بغایت مفید است.
الصاد مع الحاء:

◀ صحنه

به فارسی ماهیابه نامند و معمول لار و سایر مواضع است و با نان می‌خورند و طریق عمل آن است که ماهی ریزه را با آب و نمک در ظرفی کرده و چند روز بگذارند تا منفسخ شود سپس بر هم زنند و صاف نموده و استعمال کنند.

در دوم گرم و خشک و مجفف رطوبات معده و رافع بدبویی دهان که از رطوبت معده باشد و جهت فالج و درد ورک و امراض بارده و مداومت او در رفع بدبویی عرق نافع است و موکد خلط سودای و امراض آن و محرّق خون و مورث تشنگی و تعفن اخلاط و مصلحش بالخاصیه زنجبیل است و استعمال سرکه و ترشیاها و در بعضی امزجه شیرینها.

الصاد مع اللال:

◀ صدف

با حلزون مرادف است و گویند حیوان او مخصوص به حلزون و پوست صلب او مخصوص صدف است و حلزون مذکور شد و مراد از مطلق صدف مروارید است.

در سوم سرد و خشک و سوخته او مجفف و جالی و مسلد و حابس اسهال و نرف الدم و نفت الدم و جهت تقویت لثه و رفع زخمهای کهنه و آکله و جلای دندان و نفوخ او جهت رعاف و بخور او جهت بواسیر و طلای او با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با ادویه مناسبه جهت کلف و بهق و رونق بشره و اکتحال او جهت قرحه چشم و سلاق و موی زیاد نافع و ضماد سوخته جف الغراب و با سرکه جهت ثلیل و دانه بواسیر مجرب دانسته‌اند.

قدر شربتش تا یک درهم و بدلش شاخ گاو کوهی سوخته است و مهریارس گوید که صدفی که هنوز مروارید او بسته نشده باشد چون بسوزانند طلای او رفع خنازیر می‌کند.

و جالینوس می‌گوید که صدف هندی محرّق بالخاصیه رفع درد فؤاد می‌کند و چون صدف را نرم ساییده و با سرکه بر بناگوش طلا کنند رفع صداع دایمی نزلی کند.

◀ صدف الفرفیر

صرد: شوکران است.

الصّاد مع العین:

صفر اغون

اسم فرنگی مرغی است قریب به گنجشک و به فارسی دمیسیجه نامند و
دایم دنباله خود را حرکت می‌دهد. گوشت خام او و قدید محرق او با
ماء‌العسل جهت سنگ مثانه و عسر البول بسیار نافع است.

صفر: مس زرد معدنی است که مس رست گویند.

صفصاف: خلاف بری است.

صفرا اودی: اسم ترکی ثومون است.

صفینه: عرعر است.

الصّاد مع القاف:

صقر

به قاف باشق است و عصاره رطب و ماست را به این اسم نامند.

صفلین: بستیباج است.

الصّاد مع اللّام:

صل

اسم قسمی از مار است که روی او مدور باشد و گویند شنیدن آواز او
کشنده است.

صلمه

غذایی است که از خمیر آرد گندم مثل بغرا ترتیب می‌دهند و در افعال مثل
بغرا و مذکور شد.

صلون: خرنوب نبطی است.

صلصل: عقق و صققان اسم ترکی اوست.

الصّاد مع المیم:

صمغ

رطوبت منجمده نباتات است که از آن تراوش کرده و خشک شود و صمغ
هر نباتی با او مذکور است و مراد از مطلق او صمغ عربی است که از
درخت مغیلان حاصل می‌شود و بهترین او زرد و مایل به سفیدی و سفید
صاف برآق است.

در گرمی معتدل و در دوم خشک و به اعتقاد جالینوس جمیع صمغ گرم
است. قابض و مغری و مقوی معده و امعاء و مانع ریختن مواد به سینه و
رافع حلت ادویه و جهت اسهال و سرفه و قرحه ریه و درد سینه نافع
است و از دو مثقال تا سه مثقال او جهت سحج مجرب و برشته کرده او با
روغن گل قاطع سیلان خون جمیع اعضاء است سوی رحم و بواسیر و
مداومت او روزی تا یک اوقیه با روغن گاو تا یک هفته قاطع سیلان خون
است و طلای او با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور او با

به صاد و سین اسم گیاهی است که به ترکی کلیک اودی و به اصفهانی
آویشم نامند. بری و بستانی می‌باشد و بستانی را به فارسی مرزه نامند و
برگ بری او را بعضی مدور و قسمی ریزه و طولانی و اقسام او تند و
خوشبو و گل همه کیود است.

در آخر دوم گرم و خشک و کوهی او گرم و خشک‌تر و در افعال قوی‌تر
از بستانی است و مجفف و مقطّع و با تریاقیت و مفتّح و محلّل بلغم و
ریاح و مشهّی و ملطّف اغذیه غلیظه و منقّی معده و جگر و ریه از
رطوبات و مانع صعود بخارات به دماغ و دو مثقال گل او با سرکه و نمک
مسهل سودا و بلغم و خوردن ادویه مسهل با آب صمغ مطبوخ مانع مغص
و مخرج اقسام کرم و رافع تخمه و عفونت غذا و ترش شدن اوست و
جهت غثیان و وجع الفؤاد و قولنج سفلی ریخی و بلغمی و با ماست جهت
قولنج سوداوی مستمری از مجربات می‌باشد و با عسل جهت گزیدن هوام
و طبخ او با انجیر جهت ربو و سرفه و با آب کرفس جهت حصاه و عسر
بول و با مثل او عناب که با چهارده وزن او آب خیسانده باشند و به ربع
رسیده باشد، بالخاصیه جهت رقیق کردن خون مجرب و با روغن زیتون
جهت انواع مغص نافع است و سرکه‌ای که در آن خیسانیده باشند از آن
سکنجبین سازند یا به تنهایی بنوشند، جهت سپرز مجرب و با پنیر تازه
جهت تسمین بدن و اکتحال او جهت بیاض چشم و قطور او جهت گرانی
سامعه و طلای او با عسل جهت تحلیل اورام صلبه و عرق‌النساء و امثال
آن مجرب است و با روغن زیتون و زیره جهت برآمدگی ناف اطفال و
رفع ریاح اندرون ایشان و ضماد مطبوخ او در حمام جهت جرب و حکه
و یرقان و قطور او جهت گرانی سامعه و مضمضه او با سرکه و زیره
جهت درد دندان و گلو و سفوف او با مثل او شکر جهت قطع بخار و
تقویت چشم و رایحه او جهت گریزانیدن هوام مؤثر است و تخم او در
جمیع افعال قویتر و مفتّح سدد و رافع یرقان و مهیج باه است و خاییدن او
جهت درد دندان و تحریک اشتها و روغن او شرباً و ضماداً جهت رعشه و
فالج و لرز و درد مفاصل بهترین روغن‌هاست و مضرّ ریه و مصلّح
محروین و مصلحش سرکه می‌باشد.

قدر شربتش تا پنج مثقال است و مرئای او با شکر که به دستور گلفند
بسازند جهت منع صعود بخار به دماغ و نزول آب و تقویت دهن و نیکو
کردن رخسار و سموم هوام و سایر امراض قوی الأثر است.

صعترالحمار: اسم مغربی حاشا است.

صعقر: تخم ماهی است.

الصّاد مع الغین:

صعتر شامی: پودنه بری است.

صفغین: به غین معجمه سکیبج است.

الصّاد مع الفاء:

آن بزرگتر و مغز ثمر او با تلخی و سفیدی و بی پرده رقیق سرخ و قضم قریش عبارت از اوست و در سمنان کثیرالوجود و راتینج صمغ اوست.

و قسم ماده بزرگ را صنوبر کنار گویند و در گیلان یافت می شود و بسیار بزرگ و مغز ثمر او را به اصطلاح آنجا جلغوزه و درخت او را درخت جلغوزه می نامند و ثمرش بقدر بالنگی و مغز دانه های او مثل قضم قریش و بالیده تر و شیرین است و در عراق جلغوزه مغز میوه را می دانند که از بحرین آرند و ظاهراً انبه باشد چه در صفات مثل انبه است و درخت او بقدر درخت زرد آلو و برگش همیشه انبوه و سبز و ثمرش بقدر شفتالو و مستطیل و در طعم شبیه به آن و مغز دانه او دراز و باریک و با پرده سرخی که ملاصق مغز بادام است به خلاف حب صنوبر که بی پرده سرخ است و بالیده تر و کوتاهتر است و جمیع اجزای صنوبر در سوم گرم و خشک و پوست بیخ او قابض و مجفف و دو مثقال او جهت اسهال و سحج مفید و ذرور او جهت سوختگی آب گرم و رفع الم ضربه و سقطه نافع و برگ پوست او گرم و خشکتر و جهت درد جگر و جراحی شش و قطع رعاف و خون جراحات تازه و با روغن مورد جهت قروح سطح جلد نافع است و با زاج سرخ جهت قروح خبیثه و شرب یک مثقال او با ماءالعسل جهت ورم و علل مزمنه جگر بیعدیل و طبیح او جهت اعیا و کچلی و رفع چرک بدن و عفونت عرق و استرخا و جلوس در آن جهت امراض رحم و مقعد و مضمضه طبیح او با سرکه جهت درد دندان و بخور او جهت اخراج مشیمه و ادرار حیض مجرب و دوده او جهت ریختن موی مژه و ابرو و دمعه و ضعف نور بصر و سلاق و جرب نافع و چوب او را که به دستور چوب چینی و عشبہ استعمال نمایند مؤلف تذکره نایب مناب چوب چینی در علت آتشک و امثال او دانسته است و ظاهراً سفراس فرنگی عبارت از او باشد چه فرقی در شکل و رنگ و وزن ندارند.

و حب الصنوبر کبار در دوم گرم و در اول تر و قوتش تا یک سال باقی است و مبهی و مشهی طعام و مقوی اعصاب و اعضاء و مفتح سدد می باشد و جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و امراض جگر و یرقان و استسقاء و گرده و مثانه و درد مفاصل بارده و لعوق او با عسل هر روز بقدر سه مثقال جهت فالج مجرب است و جهت سرفه کهنه و امراض بارده ریه نافع و با تخم خیار مدر بول و مانع سوزش گرده و با تخم خرفه مسکن حرقة مقعد و رحم و با دوشاب انگوری جهت رفع اخلاط غلیظه ریه و سینه و گرده مفید است و شراب او که کوبیده و در آب انگور اندازند، هاضم و مدر بول و مانع نزلات و سرفه و قاطع اسهال رطوبی و استسقاء است.

قدر شربت از حب او تا ده درهم و از عصاره او تا سه درهم و از طبیح او تا یک اوقیه است و مضر محروبین و مصلحش سکنجبین و بدلش در تقویت باه شقاقل و حب المحلب و در علل مصعده و احشاء، حب الغار است و حب الصنوبر صغار مسهل بعصر است و جهت امراض سینه و گرده و مثانه قویتر از کبار و در سایر افعال مثل او است و گرم سبزی که در درخت صنوبر به هم می رسد در سمیت مثل ذرایح است.

گلاب جهت رمد و سلاق و جرب بغایت مفید و مضر سفل و مصلحش کتیرا است.

صمغ البلاط

نشانه بلاط الکبران و غری الجلود است که بسیار مبالغه در کوبیدن و طبیح او کرده و بر دیوار خانه ها می مالیده اند و سنگ و فرش خانه ها را که بلاط عبارت از اوست مستحکم می کرده اند و ذرور او جهت التیام جراحات تازه قوی الأثر و جهت الصاق موی زیاد چشم بیعدیل است و بعضی او را معدنی دانسته اند و در مصر او را حنای قریش نامند و صاحب منهاج مرکبی با این صفت بیان نموده و در قلع بهق بسیار مؤثر است. صبر زرد، دم الأخوین، علك، انزروت و صمغ عربی از هر یک جزوی، بسد و زاج از هر یک نصف جزو را با آب صمغ بسرشد و نزد انطاکی طبیح قوی آن لازم است.

صمغ الدامیثا

صمغی است تلخ و مایل به سرخی و صاف او در غایت حدت و حبیش تفلسی گوید که از فارس خیزد و ملطف و مسخن قوی و محلل ریح و در مزاج و افعال قایم مقام حلتیث است و کریه الرایحه نیست و قدر شربتش تا نیم درهم است.

صمغ السرو: در جمیع افعال مثل راتینج است.

صمغ کرفس جبلی: کماشیر است.

صمغ فارسی: صمغ اجاص است.

صمغ جوز رومی: کهربا است.

صمغ الطرثوث و صمغ اشترغاز: اشق است.

صمغ البلسان: دهن بلسان است.

صمغ المحروث: حلتیث است و به فارسی رز کوله پر نامند.

صمغ البطم: علك البطم است.

صمغ القناد: کتیرا است.

صمغ سداب بری: نزد بعضی ناسپا است.

صمغ الصنوبر: راتینج است.

صمغ الحرشف: کنگر زرد است.

صمغ الزیتون: اصطرک است.

صمغ الکمکام: حصی لبان است.

الصاد مع النون:

صنوبر

به فارسی درخت کاج نامند و ناژو نیز گویند و نر او را ثمرش بی مغز و قطران او زبوتر از قطران شیرین است و ماده او بزرگ و کوچک می باشد و کوچک او را صنوبر صغار و تنوب نامند و ثمرش مثل دل گوسفند و از

تریاق زخم سگ دیوانه و پوشیدن جامه‌های پشمین مسخن و مجفف بدن و مورث خارش و فرش او جهت نقرس و محرّق مغسول و غیر مغسول او در خواص مثل شعر است.

صوف البحر

چیزیست شبیه به پشم که از صدف بزرگی در بحر مغرب گرفته می‌شود و ضماد او را در قطع خون و اسهال سریع الأثر دانسته‌اند.

صوطل: اسم مغربی شوندر است.

صواس: اسم یونانی صعتر است.

صوف الحجامین: اسفنج است.

صوف الأرض: فراسیون است.

صوارا: حردون است.

الصّاد مع الهاء:

صها: خمر است.

الصّاد مع الیاء:

صیقوا: اسم یونانی اسفنج است.

صیاه: فقاء است.

حرف الصّاد مع الألف:

ضان

به فارسی گوسفند و میش و به عرف اطبا مطلق گوسفند است و بهترین او یکساله و دوساله است که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت کردن و حوالی آن بهتر از سایر اعضا است.

در دوم گرم و تر و مسمن و مقوی بدن و کثیر الغذاء و مولد خون و شیر و سریع الهضم و دل و جگر و گرده او مقوی دل و جگر و گرده انسان است و مغز سر آن مورث بلادت و نسیان و خوردن گوشت آب مهرای آن با سرکه و عسل که مداومت نمایند و غذا منحصر در آن باشد، مقوی بینه و مانع غشی و مانع خفقان و لاغری بدن و بلع کردن پیّه او بعد از ذبح که سرد نشده باشد و گداخته او که گرم باشد جهت سرفه و سینه و ضیق النفس و حرقة البول بسیار مفید و زهره او جالی آثار و جهت اقسام قوبا و با عسل جهت حزاز و اکتحال او جهت بیاض و خون او جهت حکّه و جرب و طلای سرگین او جهت تحلیل اورام و التیام زخمها و با سرکه جهت شری و با موم روغن جهت ثالیل و لحم زاید که تونه نامند و با سرکه جهت سوختگی آتش نافع و در دفع داخس مجرب است و شراب استخوان سوخته قبرقه او قاطع اسهال و سیلان خون و پیچیدن او در پوست او که با گرمی ذبح باشد رافع درد ضربه و مانع زخم شدن عضو مضروب است و در ایام طاعون و وبا استعمال گوشت گوسفند به جهت کثرت تولّد خون جایز نیست و سرکه و آبکامه ملطف و رافع ثقل اوست.

ضال: اسم سدر جبلی است.

صندل

درخت او بقدر گردکان و ثمرش شبیه به خوشه حبه الخضراء و قوت چوب او تا سی سال باقی است و آن سفید و زرد و سرخ می‌باشد. سفید و زرد او در سوم سرد و در دوم خشک و سرخ آن به عکس آن و مقوی معده و دل و مفرح و رادع و قابض و با تریاقیت و مسدّد و جهت خفقان حارّ و تبهای تند و التهاب و منع صعود بخارات به دماغ نافع و طلای او جهت دفع بوی نوره و درد سر حارّ و باد سرخ و نمله و حمزه و نقرس و اورام حارّ مفید است خصوصاً با آب غنبتعلب و حی العالم و امثال او و با نصف او انزروت و سفیده تخم مرغ جهت منع نزلات به چشم و سایر اعضا نافع می‌باشد و بالخاصیه طلای او مورث خارش بدن و حرارت است و رافع او سرکه و روغنهای گرم لطیف است و بغایت مضرّ باه و قاطع باه و مضرّ صوت و مصلحش عسل و نبات و قدر شربتش یک مثقال و بدل سفید او نصف او کافور و بدل سرخ او مثل او فوفل است و ضماد صندل سرخ با روغن زنبق جهت اعیا و با گلاب جهت قلاع مفید و در سایر آثار سوای تفریح مثل سفید است.

صن الوبر

قرصی است که از یمن آرند و اصل او معلوم نیست و گویند بول حیوانی است مسمی به وبر بقدر گریه. در سوم گرم و خشک و قاطع اسهال و ضیق النفس و جهت امراض بارده مؤثر و جهت اندمال جراحات جمیع حیوانات و قطع سیلان خون و تحلیل اورام و حمل و جهت قطع حمل مؤثر و طول مکث او بر بدن مفرح جلد و مصلحش روغن گل است. صنار: معرب از چنار فارسی است. صندل حدیدی: خماهان است. صنوبر الأرض: کمافیطوس است. صنوبر هندی: دیودار است. صنط: قرظ است.

صندل کاجول

به لغت تنکابن اسم خف الغراب و آن قسمی از حلزون بری است. الصّاد مع الواو:

صوف

به فارسی پشم نامند. سیاه او گرمتر از سرخ و او از سفید اسخن و مجموع او در آخر دوم گرم و خشک و سرخ او جهت شری بیعدیل است و کماذ آن که به شراب گرم تر کرده باشند جهت رفع صلابت جمیع اعضا و قطع سیلان خون مجرب دانسته‌اند و کماذ گرم آن جهت رفع سرفه و نزلات رقیقه و درد سینه مجرب و با روغن گل سرخ محلّل اورام است و

الضاد مع الباء:

ضبع عرجا

به فارسی گفتار نامند و وصف او به عرجا جهت کوتاهی دست چپ او است و او بسیار ضعیف القلب و کثیرالجماع و خایف می‌باشد. گوشت او در آخر دوم گرم و در اول او خشک و چون زنده او را دست پا بسته و در آب گرم و روغن‌ها مهرآ پخته و در آن بنشینند، جهت مفاصل و نقرس و امثال او بغایت مفید است و حمول جلد تهیگاه او که سوخته باشد جهت رفع ابنه مؤثر و نشستن بر روی جلد او مورث ابنه و رافع نقرس است و شرب خون او رافع جنون و آب خوردن در پوست او مانع وحشت از آب است برای کسی که سگ دیوانه گزیده باشد و چون از آن کیل ساخته و حیوانات را با آن پیمانه کنند موجب منع فساد حیوانات و دفع فساد زراعات است و نگاه داشتن دندان او مانع فریاد سگ است نسبت به دارنده او و زهره او را که با مثل او روغن اقحوان سه روز در ظرف مس گذاخته و در هر ماه دو بار طلا کنند، جهت رفع بیاض چشم و نزول آب مجرب دانسته‌اند و جالینوس گوید نیم درهم او مسهل اخلاط دماغی است و مضر مراره و مصلحش عسل است و طلای او بعد از کندن موی مانع رویدن او و گویند مجرب است و زهره او با پیه شیر جهت کلف و موی سوخته او جهت قطع نرف الدم و خصیه نمکسود او بقدر یک مثقال با آب گرم جهت درد جگر نافع است.

ضب

به فارسی سوسمار نامند و آن حیوانیست کوچکتر از گربه مابین سیاهی و زردی و دنباله او بسیار کوتاه و درشت شبیه به ثمر درخت سرو. در سوم گرم و خشک و گوشت او مقوی باه و سرگین او با سرکه جهت بیاض چشم و کلف و نمش نافع و ضماد شق کرده او جاذب پیکان و خار و سموم جانوران است و طلای جلد سوخته او مورث بی حسّی عضو است به حدّی که اگر قطع کنند متالم نگردد و مضر محرورین و مصلحش بقول بارده است. ضبر: شامل جوزالسترو و تمر هندی است.

ضجاج

به فتح اول صمغ درختی است یمنی خاردار و رنگ او مایل به سرخی و برآق. در دوم گرم و خشک و در شستن جامه کتان بهتر از صابون است و ضماد او جهت بردن گوشت زیاد جراحات و التیام آن و با عسل جهت اورام بارده و سستی اعضاء نافع است. الضاد مع الراء:

ضرو

اسم درختی است در بلاد یمن شبیه به درخت بلوط و ثمرش مثل بطم و دانه او بزرگتر از آن و صمغ آن حصی لبان است و مذکور شد. شاخ و برگ او بار او گرم و خشک و آب مطبوخ او که با شکر به قوام آورند جهت خشونت حلق و سرفه و سینه و درد دهان نافع و روغن دانه او خوشبو و مجفف و محلل بلغم و ریاح و جهت مغص و تقویت معده و جرب حیوانات مفید و بدلش روغن حب البطم است و برگش خوشبو و طبیخ او بقدر سه اوقیه رافع درد تهیگاه و مضمضه او جهت قلاع و تقویت لثه مؤثر است و عصاره او معنی قوی و قطور روغنی که در آن برگ او جوشانیده باشند جهت درد گوش و چوب سوخته او جهت قطع خون جراحات و قروح مقعد و قضيّب نافع است.

ضریع

برگ نباتی است مدور و مجفف و مایل به زردی و در قعر دریا به هم می‌رسد و موج به ساحل می‌آورد. در دوم گرم و خشک و نطول و جلوس طبیخ او جهت درد مفاصل و طلای او را جهت جرب و حکه مجرب دانسته‌اند و به دستور او را جهت زکام مجرب یافته‌اند و جهت التیام جراحات سریع الأثر است.

ضرع

پستان حیوان است و موکد خلط کثیف و دیرهضم و مدر بول زنان و جهت رفع خمار و معده ای که اخلاط حاره در آن موجود باشد نافع است.

ضرب: به سکون راء اسم دللد است و به فتح آن عسل سفید است.

ضروع الکلب: بار درخت زقوم است.

ضرس العجوز: حسک است و گویند خار سعدان است.

ضرام: درخت بطم است.

ضرم: اسطوخودوس است.

الضاد مع العین:

ضغبوس

قثاء کوچک و خربزه نارس است و نباتی را نیز نامند که شبیه است به هلیون و آنچه بر روی زمین ظاهر است سبز و برگش قاطع باه است و آنچه در زمین است سفید و شیرین و محرک باه است و ماکول او را به جهت خوبی طعم داخل کشک و ماست می‌کنند و جهت تندی صفرا مفید است.

الضاد مع الفاء:

ضفدع

به فارسی وزغ و به ترکی قرباغه نامند. بری و نهری و بحری می‌باشد و از مطلق او نهری مراد است و بری او از سموم قتاله و مجموع او در سوم

انزروت و نمک جهت فروخ خبیثه و طلای زهره او با سرکه جهت گزیدن هوام و سرگین او جهت تالیل و آثار و شرب زهره او بقدر دو دانگ با سکنجبین و آب گرم جهت رفع اسهال و استخوان سوخته او جهت کلف و تغییر رنگ برص مؤثر است و بالخاصیه رؤیت او باعث ضعف قوه سموم مسمومین و گویند چون طعام مسموم را ببند فریاد و حرکات غریبه کند و حکمای هند تحقیق نموده‌اند که چون موی دنباله او را در کوزه کرده بسوزانند از صد مثقال آن قریب یک مثقال فلزی شبیه به طلا به هم می‌رسد و در رفع کردن بیاض عین و امراض آن مجرب دانسته‌اند و خواص غریبه و عجیبه به آن اسناد می‌دهند.

◀ طالیقون

به فارسی مس رست گویند و صفر عربی و روی به لغت فارسی عبارت از اوست چه در بعضی از معادن مس بدون گداز به هم می‌رسد و خودرو است لهذا به فارسی روی نامیده‌اند و در فلزات مذکور شد و آن مسی است زرد ذهبی شبیه به برنج مصنوع و از تافتن آتش و کوفتن مطرقه سیاه نمی‌شود به خلاف سایر اقسام مس و مصنوع او مسی است که مکرر گداخته و در بول گاو بریزند که در آن اشنان سبز جوشانیده باشند و چون قدری رصاص اضافه کنند آن را نحاس صینی نامند.

در آخر سوم گرم و خشک و با سمیت و از منقاشی که از آن بسازند چون موی را بکشند دیگر برنیاید و از قلابه او هیچ ماهی خلاص نشود و چون گرم کرده و آب اندازند هیچ حیوانی از آن نخورد و چون آینه صیقلی از آن ساخته و در خانه تاریک صاحب لقوه پیوسته در آن نظر کند رفع علت شود.

طالوقس: صفراغون است.

طالون: اسم رومی اذریون است.

طاماغا: اسم یونانی قنطوریون کبیر است.

طارطیه: ماهودانه است.

طاهره: اثلق است.

طاریقہ: دند است.

طامبوس: اسم یونانی مرزنجوش است.

الطاء مع الباء:

◀ طباشیر

از جوف نی کهنه در بلاد هند به هم می‌رسد و گویند چون از شدت بادها آتش در نیزارهای آنجا افتد طباشیر بندهای نی است که از خاکستر او جدا کنند و بهترین او سفید مستدیر است که با اندک تندی و گزنده زبان باشد و استخوان سوخته‌ای که با او مغشوش می‌سازند با اندک شوری و بی حدت می‌باشد و در آب حل نمی‌شود.

در دوم سرد و در سوم خشک و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار و قاطع قی صفراوی و اسهال دموی و حاره و مجفف رطوبات معده و

سرد و در اول خشک و شرب اقسام او مورث استسقاء و کشنده است به درور منی و قی و ورم احشاء و درد دل و ضماد شق کرده او جاذب پیکان و امثال او و سموم گزندگان و قاطع سیلان خون و التیام دهنده زخمها خصوصاً سوخته او با زفت تر جهت داء الثعلب نافع و طلای پیه او مانع سوزانیدن آتش و قاطع دندان است بی المی و دماغ محرق او قاطع انفجار خون اعضا و نفوخ و طلای او قاطع رعاف است و آنکه طلای آن را مانع بر آمدن موی دانسته‌اند اصلی ندارد و چون اطراف و احشاء او را انداخته و با پیه گرده بز مهرآ پخته و روغن او را جمع کنند، جهت بواسیر حار مجرب است و قسمی از صُفدع در اشجار می‌باشد و سبز و بسیار کوچک و در دارالمرز بسیار است و خون او را که با مثل او دانه پنبه بسوزانند احتکالش جهت نزول آب از مجربات است.

ضعفان: ثمر سعدان است.

ضعفان الجن: پرسیاوشان است.

◀ ضمیران

اسم عربی شاهسفرم است و آن را ضمیران نیز گویند و شاهسفرم شیرازی خوانند و صاحب اختیارات گفته که آن سبز می‌باشد نه چون زیره کرمانی. و صاحب جامع گوید فودنج جویی است و سهو کرده. طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و گویند سرد است و محروری مزاج را نافع بوده خصوصاً چون گلاب بر وی زند و چون بر جایی که سوخته باشد ضماد کنند نافع بود و قلاع را زایل گرداند.

ضموران: بیدمشک است.

الطاء مع الألف:

◀ طاری

درختیست هندی که چون او را زخم کنند آب بسیار از آن تراوش کند و از آن خمر و سرکه می‌سازند و مشهور به شراب طاری است و در افعال و خواص قریب است به شراب مویزی و در نارجیل مذکور می‌شود.

◀ طالیسفر

در ماهیت آن اختلاف کرده‌اند، بعضی او را برگ زیتون هندی می‌دانند حال آنکه در هند زیتون نمی‌باشد و جمعی بیخ درخت توت و پوست درخت لسان‌العصافیر و بسباسه دانسته‌اند و حقیر فرقی میان او و تیواج ختایی در افعال و غیره نمی‌یابم و در حرف تاء مذکور شد.

◀ طاووس

مرغی است معروف و جوچه او تا سه سال کامل می‌شود و گوشت او در آخر دوم گرم و خشک و بغایت غلیظ و صلب و دیر هضم و موگد خلط کثیف و مرق او که با سداب پخته شده باشد جهت درد معده و قولنج نافع است و طلای پیه او بر کمر و ذکر و مقعد محرک باه و طلای خون او با

و متفرق باشد مسمی به خزازالماء است و طحلب لیقی و غزل الماء آن است که مانند رشته‌ها باشد و هرچه متراکم مثل نمذ باشد خروء الضفادع است.

در دوم سرد و تر و ضماد او به تنهایی و با آرد جو جهت باد سرخ و اورام حاره و نفرس و قیله و فتق اطفال نافع و شرب خشک او حابس اسهال مراری و چون در روغن زیتون بجوشانند در تلبین عصب قوی الاثر است و هرچه بر روی سنگهای دریا متکون شود بسیار قابض و طلای او حابس سیلان خون اعضاء است و چون طحلب را بلع کرده و در ساعت آب گرم آشامیده و قی کنند، در اخراج زلویی که به گلو چسبیده باشد مجرب است.

طحلب الصخر: خزازالصخر است.

طحال

به فارسی سپرز گویند. غلیظ و کثیف و مولد سودا و ذرور خون آن که خشک کرده باشند قاطع نرفالدم جراحات تازه است.

طحما: شوکران است.

الطء مع الخاء:

طخشیقون

به خای معجمه دواى سمی است که در بلاد ارمن پیکان را با او آب داده و زخم او کشته می‌باشد و از جمله یتوعات و برگش شبیه به برگ کبر و پر شیر و بغایت تند و ضماد او جهت قوبا نافع است.

الطء مع الرؤ:

طرفا

به فارسی درخت گز گویند و بزرگ او اثل است و ثمرش عذبه و مذکور شد و بری او بی ثمر و کوچک آن مخصوص به این اسم و شکوفه اش سفید و مایل به سرخی و ثمرش مثلث است و کرم‌زاج نامند.

در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مجفف و رادع و محلل و طبیخ بیخ آن را با سرکه جهت جذام مجرب یافته‌اند و به دستور جهت سپرز و یرقان و رفع سدد و ورم صلب جگر مجرب است و باید هر روز سی و پنج مثقال بنوشند و بخور شاخ و برگ او جهت زکام و خشک کردن ابله و زخمها و اخراج زلو از حلق مؤثر است و خاکستر او جهت استرخاء و خروج مقعد و قروح رطبه و سوختگی آتش و سه دفعه بخور برگ او جهت ساقط کردن دانه بواسیر و ثلیل مجرب است و در سایر خواص مثل اثل و ثمرش در جمیع صفات مانند عذبه و تکرار موجب اطناب است.

طرخون

به فارسی طرخونی نامند و از سبزیهای معروف است و بیخ بری او عاقرقرا است.

جهت خفقان و غشی و تقویت اعضای ضعیفه که از حرارت باشد شرباً و ضماداً نافع است و جهت بواسیر و تبهای تند و قلاع و با سکنجبین جهت توخس و رفع غم و کرب و التهاب مفید و سعوط او با روغن بنفشه جهت تقویت باصره مجرب دانسته‌اند و مداومت او مضرّ باه و مصلحش مصطکی و عسل و گویند مضرّ ریه است و مصلحش عنّاب و عسل و قدر شربتیش تا دو درهم و بدلش به وزن او تخم خرفه بوداده و نصف او سماق است و گل مختوم و صندل سفید بهترین بدلها است.

طباهیج

گوشتی است که در روغنهای سرخ کنند و گویند مراد از او کباب شامی است. مقوی و مجفف و رطوبت او موافق نافعین قوی‌المعدة و مقوی اعضاء و مضرّ ضعیف الاحشاء است.

طباق

نباتی است که در اندلس بجای غاٹ استعمال می‌کنند و شجره او بقدر قامتی و برگش مثل برگ زیتون و درازتر از آن و زغب دار و با چسبندگی و با تلخی و تندی و بوی کربیه او را طباق متن نامند و قسم صغیر او را بقدر شبری و برگش زود شکن و گلش مایل به زردی و بی بوی و با اندک شیرینی است.

در آخر دوم گرم و خشک و افتراش او گریزاننده هوام و کیک است و کبیر او قویتر از صغیر و گل او مفتّح و مقوی جگر و مدرّ حیض و مخرج مشیمه و جنین و تریاق سموم می‌باشد و جهت درد جگر و تهیج نافع و برگ و گل او مسهل اخلاط سوخته و جهت مغص و یرقان سددی و صرع بلغمی و طبیخ او جهت درد رحم و ضمادش جهت درد سر و با روغن زیتون جهت کزاز و لرز و تها و جرب و حکه نافع و مصلح محرور و مصلحش گشنیز و قدر شربتیش تا دو درهم است.

طباقا: شیلیم است.

طبرزد: اسم فارسی جمیع اقسام صلبه است، مثل قند و نبات و نمک و سنگ.

طبرخشت: اسم صمغ مامیثا است.

طبار: اسم انجیر سرخ بزرگ است.

طبیخ: آنچه جوشانیده باشند و به تشدید باء موحدده بطبیخ است.

طبلاق: اسم ترکی سعد است.

الطء مع الثاء:

طثروج: به ثاء مثلثه اسم نمل کوچک است.

الطء مع الحاء:

طحلب

به فارسی یشم وزغ نامند و به اصفهانی جل وزغ نامند و آن جسمی است سبز که بر روی آبهای ایستاده و کنار جویها متکون می‌شود و آنچه مستدیر

و گویند سه عدد برگ و تخم او جهت تب مثلته و چهار عدد از هر یک جهت ربع بالخاصیه موثر است و نظول طبیخ او رافع الم گزیدن هوام و مقرح جلد و مصلحش لعاب بزرقطونا است.

◀ طریقولیون

نباتیت بقدر شبری و برگش شبیه به برگ ثیل و از آن غلیظتر و گلش در طرف صباح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره می‌باشد و بیخش خوشبو و سفید و به طعم زنجبیل است.

در اول سوم گرم و در آخر آن خشک و قاطع اخلاط بارده و مقوی معده و جگر و مدر بول و مسهل اخلاط لزجه و جهت خفقان و رفع سموم نافع و قدر شربتیش تا دو درهم و مضر سفلی و مصلحش کتیرا است.

طرموق: خفّاش است.

طریطیر: دردی خمر است و در حرف دال مذکور شد.

طریخ: اسم شاه ماهی فارسی است و در سمک گذشت.

طراثوث: طراثیث است.

طریفان: طریقولیون است و گویند قرطم بری است.

طریفلا و طرسطوج و طردیلون: سیسالیوس است.

طراغیس: سلت است.

طرمیون: حجرالیشف است.

طروقون: برطانیقی است.

طریخومالس: پرسیاوشان است.

طراغوریفارس: فودنج جبلی است.

طرغلودیس: صفراغون است.

طریبله: طریفلان است.

طریفون: شغنین بری است.

طرخشقوق و طرشقوق: هندبای بری است.

طروقومون: زغرور است.

طرحماطیقون: اسم کحلی است.

طرمینس: اسم سریانی بطم است.

طراغافینا: اسم یونانی کثیر است.

طراخینس: اسم یونانی خندروس است.

طرشولی: اسم اندلسی قسم صغیر صامریوما است.

طرم: اسم مرکب عسل و مسکه است.

الطّاء مع الثّین:

طشیر و طشور: طیرانه است.

الطّاء مع الفاء:

طفل: اسم اندلسی قیمولیا است.

طفله: شاه ترج است.

طفسیقون: طخشیقون است و گویند اسم شوکران است.

طفلی: درخت مقل است.

در سوم گرم و خشک و مجفّف و مقوی معده و مخدّر و معیّر ذائقه و مشهّی و خوشبو کننده دهان و محلّل ریاح و اخلاط لزجه و مفتّح سدد و مصلح هوای وبایی و طاعون است و خاییدن او جهت قلاع نافع و اکثار او محرقّ خون و قاطع باه و مصلح او بقول بارده است و مخشّن سینه و مصلحش عسل و بطی الهضم و مصلح او کرفس است و مقوی فعل او رازیانه است.

◀ طراغیون

اسم یونانی و به معنی شبیه به بیش است و آن دو قسم می‌باشد یکی را برگ و شاخ بزرگ و مانند اسقولوقندریون و با اندک زغب و صمغ او مانند صمغ عربی و در جزیره افریطس بسیار است و یکی کوچکتر و در ساحل دریا به هم می‌رسد بی ساق و بر شاخه‌های او دانه‌هایی بقدر گندمی و هر دو سر او باریک و سرخ است.

در سوم گرم و خشک و مدرّ حیض و جذّاب و مخرج خار و پیکان از بدن و مفتّت حصاه و یک مثقال او با شراب مخرج جنین است شرباً و حمولاً.

◀ طراثیث

به معنی ربّ الأرض و ربّ ریاح می‌باشد و آن نباتی است خشبی شبیه به فطر و در زمین فرو رفته و سرخ و سفید می‌باشد و گیاه او مثل برگ پیچیده و بیشتر در نخود زار و زیر درختها می‌روید و قسم سرخ او شیرین و مأكول است و با قبض و سفید او تلخ می‌باشد.

در سوم گرم و خشک و بسیار قابض و قاطع اسهال و سیلان خون و عرق و مقوی معده و جهت اعیا و ردع مواد حاره نافع و مضرّ ریه و مصلحش شکر و قدر شربتیش تا دو درهم و بدلش سدس وزن او عفص و به وزن او صمغ عربی است.

◀ طریفلان

اسم یونانی و به معنی ذولثله اوراق است و مشترک است در حندقوقا و نبات خصیه‌الثعلب و به عربی مراد از او حومانه است و آن نباتیت قریب به زرعی و شاخه‌های او باریک و سیاه و شبیه به اذخر و برگش مثل حندقوقا و در هر شعبه سه عدد و گلش بنفش و رایحه او شبیه به عصفور و بیخش دراز و صلب و تخمش مایل به پهنی و با زغب و مستعمل از او تخم و برگ است.

در سوم گرم و خشک و مدرّ بول و حیض و مقوی معده و جگر و مفتّح و با سکنجین جهت سموم هوام و سپرز و با آب سرد جهت عسر بول و صرع و ابتدای استسقا و درد رحم و بیخ او از ادویه کبار تریاقیه است و قدر شربتیش دو درهم و مضرّ گرده و مصلحش کتیرا است.

◀ طفشیل

طلح: اسم عربی درخت موز است و اهل بادیه امغیلان را به این اسم می-خوانند.

◀ طلا

خمر غلیظ سیاه لون است و بعضی مثلث را به این اسم می‌نامند و بعضی مطبوخ را و به فارسی ذهب به این اسم مخصوص است. طلیطلی: طین قیمولیا است.

◀ طلیسا

نوعی از حلزون است که در شام نمکسود کرده و با نان می‌خورند و در خواص حلزون گذشت.

طلمه: اسم نان کماج است.

الطاء مع المیم:

طمطم: سماق است.

طمطرا: خروج است.

طنباط: به لغت سودان ترنجبین است.

طولیدون: عنب الثعلب است.

طوطی: بیغا است.

طوسیسی: به قول مؤلف حاوی فجاج اذخر است.

طولواغریون: به یونانی خربق سفید است.

طواره: به لغت اندلسی گیاهی است که نزدیک انتله می‌روید مثل بیش که با جدوار روید و آن بیش اندلسی است.

طوطر: حبّه الخضراء است.

طوطاغریون: حمّاض جبلی است.

طوط: قطن است.

طوفریوس: نوعی از کمازریون است.

طوماغا: قنطوریون کبیر است.

طولیطون و طومغرون: قنطوریون صغیر است.

الطاء مع الهاء:

طهف: ذرت است و گویند طعامی است که از ذرت ترتیب می دهند.

الطاء مع الیاء:

◀ طیلافیون

به یونانی اسم گیاهی است شبیه به گیاه خرفه و مابین برگها شاخه‌های ریزه و زیاده از شش عدد نمی‌روید و برگ شاخه‌ها انبوه و سبز و چون به دست بمالند رطوبت لزجی از او ظاهر می شود و گلش سفید و منبتش مزراع و زیر تاک انگور است.

در اول گرم و در دوم خشک و مخرج جنین و مشیمه و طلای او را جهت برص و بهق سفید مجرب یافته‌اند و مورث جراحت جلد و مصلحش طلا کردن آرد جو است بعد از شستن او.

عَدَس مَقَشَّر است که در سرکه پخته باشند و از اغذیه قديمه و مقوی معده حاره است و قلیل الغذاء و جهت تبهای مرکب بلغمی و صفراوی و قطع نمودن حیض و سلس البول و تسکین حلات خون و صفرا نافع و مضرّ امراض سوداوی و اعضای عصبانی و قاطع باه و مصلحش شیرینپها می-باشد.

الطاء مع اللّام:

◀ طلق

معروف است و آن سفید نقره مانند و زرد طلائی و یمانی و هندی و مغربی می‌باشد و بهترین او یمانی است که صفایح او بسیار رقیق جدا شود و برآق و صدفی رنگ باشد.

در دوم سرد و در آخر سوم خشک و مستعمل از او محلوب و محلول است و طریق حل و اقسام حل او در دستورات مذکور می شود و چون به تنهایی نمی‌سوزد احراق او را با نوشادر و کلس بیض ممکن دانسته‌اند و شرب او جهت اسهال دموی و کبدی و نزف اللّم اعضاء و تبهای حاره و ریزانیدن سنگ کرده و مثانه و با غسل جهت سرفه حارّ و با آب بارتنگ جهت نفث اللّم سینه و رحم و بواسیر بیعدیل است و طلای او جهت قروح رطبه قضیب و اعضای عصبانی و حکه و جرب و جذام متقرّح و آثار سیاهی جلد و اورام حاره و بواسیر بغایت مفید است و مضرّ کرده و سپرز و مصلحش کنیرا و تخم کرفس و قدر شربتش نیم مثقال است و شکر دفع تشبّث او به اعضای باطنی می کند و چون محلوب او را مثل غبار ساییده و رفع نمک از شستن مکرّر نموده و با صمغ عربی و آب حل کنند در اعمال نقّاشی و مانند او بهتر از ورق نقره است و چون زعفران را اضافه نمایند مثل ورق طلائی محلول و با زنکار زمردی و با آب عصفر مستسقی می‌شود و چون با شبّ یمانی و خطمی و مغره و سرکه و سفیده تخم مرغ بر اعضاء طلا کنند مانند سوزانیدن آتش است و اهل صناعت طلق را مظهر قلع می‌دانند هرگاه با آن گذاخته شود.

◀ طلع

شکوفه درخت خرما است که بعد از شکفتن کشن خرما از غلاف او حاصل شود مانند آرد و دقیق النّخل نامند و بدون پاشیدن او بر ثمر، نخل باری نمی‌بندد.

در اول سرد و در دوم خشک و قابض طبع و مسکن حرارت خون و مقوی معده و خشک او بقدر نیم اوقیه رافع اسهال و جهت تشنگی و تبهای حارّ و نفث اللّم و نزف اللّم نافع است و دیرهضم و اکتار او موکد قولنج و عسر بول و درد سینه و مصلح مطبوخ او روغن کنجد و خام او را مصلح چربیها و شیرینپهاست و آرد او با حرارت لطیفه بغایت محرک باه است.

شبت و گویا به چربی آلوده شده و بر زبان چسبید و پاشیدن او در ساعت قطع خون زخم تازه می‌کند. در دوم سرد و خشک و تریاق جمیع سموم و مقوی دل و مفرح و رافع مضرّ هوای وبایی و اسهال دموی و چرک و قرحه امعاء و تبهای حاره و نزف‌الدم اعضای ظاهری و باطنی است و با شراب و آب گرم و شبت منقّی سموم و طلای او جهت تسکین التهاب و تحلیل صلابات و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح خبیثه و زخم سنگ دیوانه گزیده و شکستگی اعضاء و ضربه و سقطه نافع و مضرّ ریه و مصلحش عسل و مضرّ سپرز و مصلح او کنیرا و قدر شربت او یک مثقال است و بدلش نزد حقیر گل داغستان است و در امور مذکوره قویتر از آن است.

طین شاموس

به واو و بی و او کوکب الأرض نیز گویند و قسمی از آن سفید و ناصاف و با صفایح و شبیه به حجرالمس و با اندک برآقی می‌باشد و قسمی بسیار سفید و رقیق و سبک و بسیار بر زبان می‌چسبید و هر دو قسم در آب زود حل می‌شود و از بلاد قبرس و صقالیه آرند. در طبع و فعل قریب به گل محتوم و یک مثقال مغسول او با مثل او گلنار قاطع حیض دایم و عرق او با شراب جهت سموم حاره و با ادویه مناسبه جهت نفث الدم و سیلان خون جمیع اعضاء و حقنه او با آب بارتنگ و با اندکی سرکه جهت قرحه امعاء سریع الأثر است و طلای او با آب و روغن گل جهت اورام حاره و نقرس حارّ مفید است.

طین المصطکی

خاکی است خاکستری رنگ و با صفایح و ثقیل الوزن که در آب زود حل می‌شود و از جزیره حیوش که مصطکی حاصل می‌شود می‌آرند. در دوم گرم و خشک و جالی و مفتّح و جاذب خون به ظاهر جلد و نیکو کننده رخسار است.

طین دقوسی

از ناحیه دقوای بلاد حلب آرند و آن کبود رنگ و بسیار یابس و با ملاست و سرد و خشک و رافع اسهال و طلای او جهت بردن چرک بدن دموی و رفع اورام حاره بغایت مفید است.

طین قیمولیا

قسمی از آن سفید و قسمی از آن مایل به بنفشی و چرب و با لزوجت و دیرشکن و در آب دیر حل می‌شود و از بلاد اندلس و ارمن خیزد و قسم سیاه اندلسی زیون است. سرد و خشک و با قوه محله و در افعال ضعیفتر از شاموس است و بدلش طین مصری است.

طیرانه

نوعی از فطر و از آن بزرگتر و تازه او سفید و زرد و خشک او سرخ است و در زیر درخت بلوط و زیتون می‌روید و از سموم قتاله است حتی بوییدن او.

طیهوج

به فارسی تیهو نامند و آن از کبک کوچکتر و در رنگ مثل او و در افعال مانند آن و جهت ناقهین و ضعیف الاحشاء بغایت نافع است.

طین

خاک است و بهترین خاکها خاک خالص از ریگ و شوره و گوگرد است و طین الحراز جهت پاکی او می‌نامند و به فارسی خاک رست گویند و اقسام خاکها بعد از احراق و شستن، سرد و تر و لطیفتر و در افعال ثابت تر می‌باشد و جمیع خاکهای خالص سرد و خشکند سواى طین بلدالمصطکی و لطیفترین خاکها آن است که در آبهای شیرین جاری ته نشین شده باشد و طین مصری که از آب نیل حاصل می‌شود بهتر از اقسام آن و مجموع او رادع اورام حارّ و مقوی اعضای سست و رافع حرارت مقعد و اعضاء که از سواری بسیار و حرکات حادث شده باشد و چون خاک خالص را در آبهای معشوش و شور ریخته و بگذارند تا ته نشین شود اصلاح او می‌کند و چون با آب تلخ و شور مخلوط کرده و عرق بکشند شیرین می‌شود و مجرب است و خاکهای غیر خالص در افعال شبیه به جزو مخلوط اوست و خاکی که همیشه آفتاب بر او تابیده باشد طلای او با سرکه جهت گزیدن هوام بیعدیل است و آنچه آتش بسیار دیده باشد بغایت مجفّف و منقّی بشره و جالی بهق و رافع خشونت بدن و حکّه و با سرکه جهت گزیدن زنبور نافع است و خاک شور با نمک و سرکه جهت کچلی سر اطفال مجرب و جمیع خاکها مورث سدد و خشونت بدن و رافع آن انیسون است و بوی کاه گل کهنه که آب و گلاب بر او پاشند مقوی دل و روح نفسانی و رافع غشی و التهاب و ضماد او با سرکه جهت گزیدن هوام و ردع اورام حاره و عرق او که با گلاب و عرق گاوزبان و امثال او بکشند جهت خفقان و تقویت دل و ضعف معده حاره بسیار مفید است.

طین محتوم

از جزیره ملیون بحر مغرب خیزد و در قدیم زنی از تلّ خاک آنجا نقل به بقعه راهبی می‌نموده و بعد از شستن قرصها می‌ساخته و صورت راهب در او نقش می‌کرده و از این جهت طین‌الرأهب نیز نامند و دیسقوریدوس و جالینوس را اعتقاد آنکه خاکی است به خون بز نر سرشته و بالفعل جهت احاطه دریا به جزیره مذکور موجود نیست و بجای آن سایر خاکها را استعمال می‌کنند و بهترین او در غایت سرخی می‌باشد و در بوی شبیه به

از میان دو کوه در حوالی قسطنطنیه به هم می‌رسد. زرد و مایل به تیرگی و بر آن صورت بت نقش است و سرد و خشک و در رفع نرف الدّم و نفث-الدّم و اسهال دموی و چرک دار بهتر از اکثر خاکها است.

طین قبرسی

سرخ درخشنده خوشبو است و بر زبان بسیار می‌چسبد و در جمیع افعال قایم مقام گل مختوم است.

طین صوفی حمید

خاکی است سفید و خوشبو که از بلاد شیروان از بقعه صوفی حمید آرند و نگاه داشتن او در منع گزیدن هوام و مار از مجربات است و به دستور طلای او بر موضع گزیده و شرب او همین اثر دارد و در سایر افعال مثل گل قبرسی است.

طین داغستانی

قسمی از او زرد گاهی بسیار کم رنگ و قسمی بسیار مغسول و سفید و مصنوع به شکل قرصی و قسمی مایل به کبودی است و مجموع آن خوشبو و جالی جلد و رافع چرک خصوصاً مغسول سفید او و از داغستان و حوالی شیروان آرند. در جمیع افعال بهتر و قویتر از گل مختوم و مفرح قوی و رافع سمّیت اخلاط و تب غشی و خفقان است و حقیر مکرر تجربه نموده‌ام.

طین فارسی

گل شیرازی است و گل سرشوی گویند و مایل به زردی و خوشبو و جالی جلد و رافع چرک و در افعال قریب به گل ارمنی است و بعضی طین الحر را مخصوص او می‌دانند.
طین الأکل و طین اصفهانی و طین نیشابوری: طین خراسانی است.
طین الکاهن و طین الرّاهب و طین بحری: طین مختوم است.
طین الصنم: طین اصفر است.
طین احمر و طین مغره: اسم مغره است.
طین حتا و طین جبوشی: طین المصطکی است.

طین الحر

شامل طین اندلسی و فارسی دانسته‌اند و مراد از او خاک خالص است و گذشت.

طین الحکمه

طین الکرم

خاکی است که از بلاد سوریا آرند و آن سیاه و کریه الرّایحه و مبرّد و محلّل است و چون در ابتدای نمو تاک انگور بر آن بمالند تاک را از آفات نگاه می‌دارد و به این جهت طین الکرم نامیده‌اند. جالی بدن و جهت حکّه بسیار نافع و در اکتحال بسیار مستعمل است.

طین الجلود

خاکی است که با آن پوست را رنگ می‌کنند و سرخ مایل به زردی می‌شود و با قوه قابضه و محلّله و ضماد او جهت اسهال و اورام نافع است.

طین ارمنی

گلی است که از بلاد ایروان آرند و سرخ تیره جگری و با نرمی و اندک چربی می‌باشد.

در دوم سرد و در آخر او خشک و در رفع وبا و طاعون و ردع اورام و قطع سیلان خون اعضاء و اسهال مثل گل مختوم و جهت ضیق النفس و سل بغایت مفید است و مضرّ سپرز و مصلحش مصطکی و گلاب و بدلش طین حجازی و قدر شربتش تا دو درهم است.

طین خراسانی

گلی است بسیار سفید و خوشبو و خوش طعم و با اندک شوری و ضرر خوردن او کمتر از سایر خاکها است و بعضی که عادت به خوردن گل داشته باشند به جهت کمی مضرّت او را می‌خورند و شرب او بعد از خوردن چربیها و چیزهای رطوبت دار که قی آرند مانع قی می‌گردد و جهت سیلان آب دهن و جوع کلبی و هیضه مهلکه که با قی و اسهال باشد و منع نزلات مفید است خصوصاً مخلوط با اشنه و گلاب و سعد و ادخر و کبابه و قاقله.

و قدر شربتش تا سه منقال است و در رفع هیضه دو اوقیه برشته کرده او را سه بار با آب سیب ترش باید بنوشند و به دستور با آب سرد و طیبخ سعد همین اثر دارد.

طین اندلسی

سیاه و کثیف می‌باشد و در ضمادات استعمال او جایز است.

طین رومی

سرخ نیم رنگ و سفید مایل به کبودی و خوشبو می‌باشد و یک نوع طین قبرسی سفید اوست و در افعال مثل گل ارمنی است.

طین اصفر

الظَّاء مع الهاء:

ظهون

سَنُور وحشی است و به فارسی گربهٔ دشتی نامند و در حرف سین گذشت.
الظَّاء مع الباء:

ظیان

یاسمین برّی است و یاس سفید عبارت از اوست و به لغت اندلس و در مغرب عشبه النّار نامند و قسم مغربی مشهور به عشبه است و انشاءالله مذکور خواهد شد و آن نباتی است شبیه به لبلاب در هم پیچیده و گل او بسیار خوشبو و قسمی بر شاخه‌های او خار شبیه به خار گل سرخ و گلش از یاسمین که گل چنبلی نامند بسیار کوچکتر و بیخش سیاه و باریک و پر شعبه و قوت بیخ او تا بیست سال باقی است.

در چهارم گرم و خشک و سایر اجزای او در سوم گرم و خشک و محلّل و ملطّف و بوییدن گل او به جهت صداع و شقیقه و روغن او جهت علل بارده و ربو و سعال مزمن و فالج و لقوه نافع است و طیبخ بیخ و شاخ او که نیم اوقیه را در یک رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد و با شکر و امثال او بنوشند، جهت ضیق النّفس و سرفهٔ کهنه و فالج و استرخای مزمن بیدلیل است و ظاهراً روش خاصی که بالفعل متداول است از اینجا استنباط کرده باشند و حمول آن مدرّ حیض و مسقط جنین و طیبخ برگ و شاخ او بقدر سه درهم با مثل او بسفایج و مقل ازرق مسهل قوی سودا و بی کرب است و مضمضهٔ طیبخ او با سرکه جهت درد دندان نافع و یک مثقال او کشنده است به قی و کرب و مغص و در قوت مثل خربق سیاه و مسهل بلغم و سودا و با آب خبازی مقوی قوی است.

قدر شربتش تا نیم درهم است و مصلحش روغن بادام و طلای او محرّق و مقرّح جلد و بهترین ادویهٔ برص است و جهت عرق النّساء و مفاصل و فالج و امثال او مفید و روغنی که در او بیخ مذکور را جوشانیده باشند جهت فالج و مانند او بغایت نافع است.

حرف العين مع الألف:

عاقرقرحا

لغت عربی و تفسیر قوریون یونانی و مشتق از عقر و تفریح است و آن نباتی است در مغرب کثیرالوجود و در شکل و شاخ و برگ و گل شبیه به بابونهٔ بزرگ و با زغب و سفید و مفروش بر زمین و بیخش قریب به شبری و به ستبری انگشتی و تند و محرّق و گویند او بیخ طرخون جبلی است و جمعی برآنند که بیخ طرخون جبلی مسمی به عودالقرح است و آن در شام بسیار و نباتش شبیه به شبت و گلش زرد و دنداندار مثل گل بابونه می‌باشد و عاقرقرحا را قوت تا هفت سال باقی است.

در آخر سوم گرم و خشک و مفتّح و محلّل و مقوی باه مبرودین و مسهل بلغم و مدرّ بول و حیض و عرق و شیر و جهت درد سینه و سرفه و لکنت

از مرکبات و اقسام او در دستورات مذکور است و به جهت شد وصل و نگاه داشتن ظروف و شیشه‌ها از ضرر آتش ترتیب داده‌اند و ضماد او جهت شکستگی اعضاء و تقویت استخوان و عصب مؤثر است.

طیب العرب: اذخر است.

طیّا: نوشادر است.

طیار: به لغت اکسیریان زیبق است.

طیقی: به قاف دازی است.

طینوث: حباحب است.

حرف الظَّاء:

الظَّاء مع الباء:

ظبی: غزال است.

الظَّاء مع الفاء:

ظفره

نباتی است مفروش بر زمین و برگش مدور و شبیه به ناخن و ظاهرش سبز و باطن سرخ تیره و ساقها که از میان برگها می‌روید قریب به شبری و باریک و گلش سبز و بیخش بقدر سه انگشتی و سیاه و منقّش به سفیدی و در بلاد تستر بسیار است.

در چهارم گرم و خشک و بسیار تند و سمّ قاتل و ضماد او رافع گوشت زیاد و نایل و نواصیر و آکله است.

ظفرالنّسر: قاطانیقی است.

ظفرالعقاب: بستانی شجرهٔ ابی مالک است.

ظفرالعقاب برّی: ظفرالقط است.

ظفرالقط

نباتی است ساقش مربع مثل ساق باقلی و برگش مثل برگ بارتنگ و در ساق او غلافهای سرکج و آمیخته با گلهایی که شبیه به گل سوسن کبود و برّی است.

در دوم سرد و خشک و با قبض و قاطع رعاف و خون زخمهای تازه و نوزالذم اعضاء باطنی و سینه و اسهال و ذرور برگ او جهت التیام جراحات مؤثر است و مضرّ سفّل و مصلحش صمغ و قدر شربتش یک مثقال و بدلدش اقاکیا است.

ظفیره العجوز: خشک است.

الظَّاء مع اللّام:

ظلمیم: نوع نر نعامه است.

ظلف

سمّ حیوانات است و خواص هر یک با حیوان آن مذکور است و سوختهٔ مجموع او مسهل ماء اصفر و ضماد او با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت نقرس و مفاصل نافع است.

ظلمخ: ثمر جوز است.

در آخر سوم گرم و خشک و محلّل قوی و محرّق و عصاره خشک کرده
او را چون مکرّر ضماد کنند موی را مثل نوره می‌برد.

عثر: اسم عربی درخت انار است.

العین مع الجیم:

عجم: دانه انگور و مویز و امثال اوست.

عجل: گوساله و در لحم مذکور خواهد شد.

عجما: اسم عربی سطرونیون است.

عجب: گیاه اناغلس است و گویند حبّ النّیل است.

عجه: اسم عربی قسمی از خاکینه است که کوکو نامند و در خبیص البیض
مذکور شد.

العین مع الدال:

عَدَس

به فارسی مرجومک نامند. برّی او کوچک مایل به تدویر و تلخ است و
بستانی او پهن و مدوّر و قوتش تا سه سال باقی است و در حرارت مایل
به اعتدال و در دوم خشک و بعضی در دوم سرد و خشک دانسته‌اند و
جالی جلد و جرم او قابض و آب طبیخ او مسهل و مزوّه او با روغن بادام
بعد از رفع تبها مانع نکس و مطبوخ مهرای او با سرکه مقوی معده و بی
نفخ است و به غیر سرکه پخته نفّاح است و آب طبیخ او جهت سرفه و
درد سینه و مضمضه او جهت قلاع و خنّاق و فرو بردن سی عدد مَقشّر او
مصلح فساد معده و ضماد او با عسل جهت قروح غایره و با سفیده تخم
مرغ جهت نملة و جمره و شقاق نافع است و با برگ کرنب جهت ورم
پستان و انجماد شیر و مطبوخ او در سرکه جهت تحلیل خنازیر و اورام
صلبه و با روغن گل جهت ورم مقعد و ورم حارّه چشم مجرب می‌باشد و
با تخم خربزه منقّی بشره و رافع زردی رخسار و با اکلیل الملک و آب به
جهت نزلات و سوخته او جهت سفید کردن دندان و استرخای پلک چشم
مفید و اکنار خوردن او مظلم بصر و مولد سرطان و جذام و مالیخولیا است
و محرّق خون و با شیرینیها مولد استسقاء و قولنج و مضرّ بواسیر و مورث
عسر بول و احتباس حیض می‌باشد و مصلحش روغن کنجد و پختن او با
برگ چغندر و استعمال گوشت فربه و سرکه است.

عدس المر: تخم نوعی از سوسن برّی است و مذکور شد و گویند اسم
علقم است.

عدس الماء: نوعی از طحلب است که خرد الضّفادع گویند.

عدرنا: کندش است.

عدس جبلی: نبقه است.

عذبه: به ذال معجمه ثمره الأثل است و در اثل گذشت.

العین مع الراء:

عَرُوق الصّفَر

زبان و لقوه و فالج و رعشه و کزاز و مفاصل و امثال آن و استسقاء و درد
دندان شرباً و ضماداً نافع است و طلای او با نوشادر بر کام و دهان مانع
سوزانیدن آتش است و از غرایب اثر اوست و چون بر دندان کرم خورده
بگذارند آن را می‌ریزند و ضماد او با روغن‌ها جهت بی حسّی اعضاء و
لدّت جماع و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت سستی لاه و زبان و
حرکت دندان و نفوخ او جهت گشودن سده دماغ و تواتر نزلات مفید و
مضرّ ریه و مصلحش مویزج و کتیرا است.

قدر شربتش تا یک درهم است و بدلش دارفلغل است و روغن او که با
عصاره او ترتیب دهند و یا یک اوقیه خشک آن را کوبیده و در یک رطل
آب بجوشانند تا به دو اوقیه رسد و با دو اوقیه روغن زیتون بجوشانند تا
آب بسوزد و صاف نمایند، محلّل و مدرّ عرق و دافع تبهای بارده و ضماد
او جهت جمیع امراض بارده و تقویت باه شرباً و ضماداً نافع است و
سعو ط او جهت صرع و درد سینه و شقیقه مفید می‌باشد.

عاقول: حاج است و گویند ینبوت است.

عاج: دندان فیل است و در آنجا مذکور است.

عافر: به لغت شامی اسم پردی است.

عاقورا: اذارافیون است.

عافرشمعا: ابوخلسا است.

عاقدالبین: غالیون است.

عالوسیس: غالیس است و در قانون در حرف عین ذکر یافته .

العین مع الباء:

عبتران: شامل برنجاسف و شجره مریم است.

عبر: نرجس است.

عَبِير

اسم عربی زعفران است و مرکّب او اقسام باشد و در دستورات اول مرقوم
است.

عبروس: اسم سریانی بروانی است.

عبعب و عبب: حبّ کاکنج است.

عبقر: اسم عربی سوسن سفید است.

العین مع التاء:

عتود: اسم بزغاله کمتر از یک ساله است.

عتریقان: هدبه است.

عتم: زیتون جبلی است.

العین مع التاء:

عَشَق

به ثاء مثلثه اسم عربی نباتی است بقدر قامتی و برگش شبیه به برگ کبر و
ستبر و انبوه می‌باشد.

عرق بید: ماء الخلاف است.
 عرق گوشت: ماء اللحم است.
 عرطنینا: اسم سریانی آذربو است.
 عروق الصبغین: فوه الصبغ است و گویند اسم عروق الصنفر است.
 عروق الزعفران: عروق الصنفر است.
 عروق الخمر: فوه الصبغ است.
 عرق: به کسر اول ریشه نباتات است.
 عروق البيض: مستعجله است.
 عرق الشجر: اسم جنس صموغ است و گویند مخصوص علك البطم است و جمعی مخصوص قلفونیا دانسته‌اند.
 عرق الجبال: قفر است.
 عرق الحجر: به اصطلاح اکسیریان مقطر موی سر انسان است.
 عرق العروس: طلق است.
 عرق النور: به لغت شام ذنب الخروف است.
 عرق الفالوذج: به لغت بغداد صنف اول ابوخلسا است.
 عرق الکافور و عرق الطیب: زرنیاد است.
 عراز: اقحوان است.
 عرق اللصف: بیخ کبر است.
 عرق الأنجبار: بیخ انجبار است.
 عروس: به لغت اکسیریان کبریت است.
 عرق السوس و عروق دارهرم: اصل السوس است.
 عرف: قسب است.
 عرفج بری: بکمون است.
 عرفج بری: قسم کوچک شربین است.
 عرصم: اسم یمنی بادنجان بری است.
 عرمضان: اسم عربی حندقوفا و بخورالاکراد است.
 عرایس النیل: به لغت مصر بشنین است.
 عرم: سماریس است.
 عرصف: کمافیطوس است.
 عرمض: اسم درخت سدر بری است و طحلب و حب الغار را نیز به این اسم خوانده‌اند.
 عرق بهار: اسم فارسی عرق شکوفه نارنج است.
 عرطب: خشک است.
 عروسک: اسم فارسی طینوث است.
 عروسک پس پرده: اسم فارسی حب کاکنج است.
 عزیزالکبیر و عزیزالصغیر: قنطوریون کبیر و صغیر است.
 العین مع السین:

عسل

اسم فارسی انگبین است و بهترین او صاف مایل به سرخی و قوام دار است که با اندک حدت و خوش طعم و بی موم باشد و بعد از آن سفید و

به فارسی زردچوبه گویند و آن بیخ نباتی است برگش شبیه به برگ گشنیز و مایل به کبودی و ساقش بقدر زری و باریک و پرشعبه و پر برگ و گل و او مابین سفیدی و زردی و آب برگش مایل به سرخی و ثمرش مثل خشخاش و قسم صغیر او مامیران است.

در سوم گرم و خشک و جالی و مفتوح سده جگر و جهت یرقان و استسقاء نافع است و ضماد او جهت جرب و با شراب جهت نمله و ذرور او جهت خشک شدن خون زخمها و خاییدن و سنون او جهت درد دندان نافع است و اکتحال او جهت تقویت باصره و بیاض رقیق و در مرهمها جهت تحلیل اورام و قروح نافع و بغایت مضر دل و مصلحش لیمو و ترنج و قدر شربتش تا دو درهم است و بدلش مامیران است و گویند فوه الصبغ است.

عرن

اسم عربی زوایدی است که در حوالی سم و زانوی اسب و شتر می‌باشد و در مزاج و افعال مانند سم است و در ظلف مذکور شد و ساییده او بقدر نیم درهم با سرکه جهت صرع رطوبی و با آب سرد جهت جمیع سموم و بخور او جهت اختناق رحم مفید و گویند چون صاحب تب ربع او را به قصد رفع تب از حیوان جدا کند رفع تب او می‌شود و مجرب دانسته‌اند و به لغت شام نوع سفید هوفاریقون را عرن می‌نامند.

عرعر

سرو کوهی است و او از سرو کوتاهتر و کوچکتر و ثمرش بقدر فندقی و با اندک شیرینی و غیر ثمر ابله است.

در سوم گرم و خشک و مقاوم سموم بارده و با قوه قابضه و مسخن و مدر بول و حیض و مفتوح سدد و جهت درد سینه و سرفه و مغص و گزیدن هوام و ضعف معده و بواسیر و درور منی و وذی و مذی و شکافته شدن عضل و درد رحم نافع است و جلوس در طبیخ او جهت اختناق رحم و ضماد او جهت عرق و تقویت بدن نافع و مورث خشونت سینه و مصلحش کتیرا می‌باشد.

قدر شربتش یک مثقال است و گویند نگاه داشتن هشت عدد ثمر او در سر باعث قبول و عظمت در نظرها است.

عرق

آنچه از حیوانات و گلها و ادویه یابسه و مایعه تقطیر کند مسمی به این اسم است و سریع‌النفوذ و لطیفتر از اصل آن چیز و عرق نانخواه و دارچینی بهتر اکثر عرقها است و عرق شکر و عرق شراب و خرما و امثال آن قویتر از اصل او و سریع‌الاثر و اکنار او محرق خون و مورث امراض حاره و مهلک است و عرقی که مخترع حقیر در دستورات مذکور است در منافع قائم مقام شراب است و در بعضی آثار از آن قویتر و بی اسکار و در غایت تفریح است.

عسل البلاد: رطوبت سیاهی است که در جوف بلاد است.

عسل خشک: خشک انجبین است و مذکور شد.

العین مع الشین و العین مع الصاد:

عشبه

مخفف عشبه النار و لغت اندلسی و آن یاسمین بری است و در ظیان گذشت و مغربی او قویتر و یاسمین بری سایر ولایات ضعیف‌الآثر هستند و به تجربه رسیده و طریق خوردن عشبه در دستورات مذکور است و جمعی که او را در همه مواد نایب مناسب چوب چینی دانسته‌اند اصلی ندارد بلکه جهت صاحبان مفاصل مزمنه و صاحب مزاج بسیار سرد قویتر از چوب چینی و در سایر امراض و اشربه ضرر او زیاده از نفع است و سفوف او هر روز بقدر یک مثقال با نبات تا یک هفته و زیاده بر آن جهت مفاصل مزمنه مجرب است و در بعضی امزجه حقیر او را قویتر از طبیح او یافته‌ام و ضماد او با گلاب جهت تسکین درد و تحلیل اورام بغایت نافع است.

عشبه السباع: کراث به فتح کاف است.

عشر: در سکرالعشر گذشت.

عشرق

به لغت حجاز سناء عریض‌الورق است و بعضی گویند مرو است و ابن تلمیذ گوید گیاهیست برگش شبیه به برگ غار و سرخ و خوشبو و عروسان استعمال می‌کنند و دینوری غیر او دانسته است.

عشقه

نباتتست مثل لبلاب و بسیار کم برگ و شاخه‌های او بغایت از لبلاب قویتر و درازتر و به هر درختی که پیچد او را خشک کند لهذا عشق مشتق از اوست و تخمش شبیه به حلبه و از آن کوچکتر و در تنکابن لو نامند و بعضی اطبای این زمان آن را کثوت دانسته‌اند.

عصی الرّاعی

کبیر و صغیر می باشد و کبیر نر و صغیر ماده است و به فارسی کبیر را سرخ مرز نامند و تخم و ساقش سرخ مایل به بنفشی و در باغها بسیار است و صغیر او را در تنکابن خاک تره گویند و برگ و ساقش سبز و کوچکتر از کبیر و تخمش سفید و گویا خاکستر بر همه برگهای او پاشیده‌اند و تخم هر دو قسم او در زیر برگها و انبوه می‌باشد و در افعال کبیر او از صغیر قویتر است.

و در سوم سرد و در اول خشک و رادع و مدرّ بول و مبرّد و مسکن حرارت باطنی و ظاهری و قابض و قاطع نفث‌الدّم و آب او قاطع حیض و جهت قرحه امعاء و نفث‌الدّم سینه و اسهال مراری و قی صفراوی و تبهای دوری مفید می‌باشد و ضماد او جهت باد سرخ و اورام حازه و منع

زیوتترین او سبز و سیاه و خشک و تلخ و کهنه است که زیاده بر دو سال مانده باشد و در غایت حلت می‌باشد و مورث جنون و محرّق اخلاط و مهلک است و عسل خام مسهل اخلاط لزجه و محرک سرفه و نفّاخ و موافق معده و درد آن و ورم او و صالح‌الغذا و در جلا و حلت قویتر از آتش دیده و مهیج قی است و عسل کف گرفته را نعوظ و انضاج و غذائیت بیشتر است و بی نفخ و مدرّ بول و مسکن سرفه است.

و مجموع آن در آخر دوم گرم و در اوایل آن خشک و جالی و مقطّع بلغم و رطوبات و مقوی جوهر حرارت غریزی و جاذب رطوبات از عمق و مفتّح دهنه رگها و تریاق سموم بارده و حافظ قوت ادویه و رساننده او به اعضاء است و جهت فضول دماغی و سینه و قصبه ریه و معده و جگر و سپرز و استسقاء و یرقان و حصاه و عسر بول و فالج و لقوه و امثال آن و انواع ریاح و تقویت اشتها نافع است و ممزوج او با آب مرطب اعضاء و مدرّ بول و منقّی قرحه مئانه است و بالخاصه مسکن مغص و تشنگی و قی کردن با آن جهت دفع ضرر افیون و سموم بارده و با روغن شونیز جهت مفاصل و تقویت باه مجرب است و با آب زیره جهت دفع ضرر فطر و گزیدن سگ دیوانه و اکتحال او با آب پیاز جهت بیاض و دمعه و حکه و جرب و نزول آب نافع است و با انزروت و نمک سنگ جهت ریاح و رطوبت گوش و تنقیه چرک او نافع و با عذبه جهت تنقیه زخمها و بردن گوشت زیاد و التیام او مجرب و با نوشادر جهت برص و بهق و طلائی او حافظ جئه میت از فساد و مانع تعفن گوشت و پیه و مرارات و حافظ قوت سایر اشیاء و با سرکه و نمک جهت تحلیل اورام و رفع کلف مؤثر است و حمول او جهت علل رحم زنان نفسا و ضمادش جهت رفع قمل و رشک و قوی کردن قصب که بعد از حمام مکرر تضمید نمایند و با آرد گندم جهت گشودن دمل و نضح اورام و با زراوند طویل و کرسنه جهت التیام جراحات عمیقه مجرب است و به خلاف سایر شیرینیا جهت قروح لته و لاه و تقویت دندان مفید است.

مطبوخ او با شبت جهت رفع آثار ضربه و قوبا و غرغره او جهت پاک کردن چرک جراحات حلق و لوزتین و حقنه او با آب بارتنگ تا سه روز جهت قرحه امعاء بیعدیل است و مضرّ محرورین و سریع الاستحاله به صفرا و مصلّح و مفسد دماغ حارّ است و مصلحش سرکه و گشنیز و ربوب ترش و آب میوه‌های ترش می‌باشد و قدرشربتش تا پانزده مثقال و بدلدش دوشاب انگوری است و از خواص مجربّه عسل است که چون زنان حامله با آب شربت نموده باشند و ناشتا بنوشند باعث مغص گردد و در غیر حامل این اثر مفقود است.

عسل داود: اومالی است و مذکور شد.

عسل طبرزد: شیره نبات است.

عسلج: اسم مصری بیخ عرطنیثا است و صنف اخیر بخور مریم را نیز دانسته‌اند.

عسالیج: شاخه‌های تازه رویده اشجار است که هنوز مستحکم نشده باشد.

عسل لبنی: میعه سالیله است.

عصب القصب: آب نیشکر است.

انصباب مواد و جراحات تازه نافع و حمول او قاطع حیض و مضر ریه و مصلحش انجیر و قدر شربت از آب او تا هفت مثقال است.

◀ عصفور

به فارسی گنجشک و به ترکی سرچه نامند و بری و اهلی می‌باشد. در دوم گرم و خشک بوده و بری از اهلی یابس تر و محرک باه و مسخن بدن و موافق مرطوبین که ریاح در ایشان تولد کند و گوشت آب او ملین طبع و جرم او قابض و جهت استسقاء و فالج و امثال آن و ضعف جگر و یرقان و جهت ضعف باه خصوصاً تخم و مغز سر او که در وقت هیجان گیرند بغایت مفید و تخم او در تسمین بدن بیهیدیل و مغز سر او با زرده تخم مرغ مهیج باه و حمول او با شیر اسب باعث سرعت حمل زنان عاقر و خون و زبل او جالی بیاض و زبل او جهت کلف و ثلیل مفید می‌باشد. مضر محرورین بوده و مصلحش آب انار و امثال آن و استخوان ساییده او مقوی معده و جهت اسهال نافع و نساییده او بغایت مضر احشاء است و چون موی مقعد گنجشک را پاک کرده در ثقبه گوش بدارند در حال درد آن را ساکن کند و مجرب است و چون مجموع او را از موی پاک نموده سوای سر و زنده در آشیانه زنبور عسل بیاویزند تا از نیش زنبور عسل کشته شود و آنگاه در روغن بجوشانند همین روغن مزبور جهت استرخای قضیب و نعوظ مجرب است.

عصیر الرطب: سیلان است.

عصاره سوس: رب سوس است.

◀ عصاره

آب فشرده نباتات است اعم از آنکه خشک کنند یا نکنند و هر یک در ضمن اصل آن مذکور است.

عصیب و عصاب: شیطرح است.

عصفور: احریض است.

عصفور بری: باد آورد است.

عصیره: تمیمی گوید به لغت مصر اشترغاز است.

عصبه: ریحان سلیمان است و گویند قسوس است.

عصب: نوارس است.

عصاره خشخاش: اسود افیون است.

عصاره القرط: افاقیا است.

عصاره مامینا: شیاف مامینا است.

عصفور الشوک: نغر است.

عصفور السباح: صفراغون است.

عصفوره: خیری زرد است.

عصفور الجنه: خطاف است.

عصی هرمس: حلبوب است.

عصلان: خنثی است و گویند اسقیل است.

العین مع الضاد:

عضا: به ضاد معجمه اسم جنس اشجار کوچک خاردار است.

عضایات: اسم جانوران گزنده است.

عضابه: ضب است.

عضرس: خطمی بریست.

العین مع الطاء:

عطشان: دینساقوس است.

عطب: قطن است.

عطفل: بهرامج است.

عطاره: اسم نبطی سنبل رومی است.

عطموس: اسم عربی حمار وحشی است.

عطر منسم: حب المنسم است.

عطارد: به لغت اکسیریان روح توتیاست و بعضی زیبق را به این اسم می‌خوانند.

العین مع الطاء:

◀ عظم

به فارسی استخوان و به ترکی سموک نامند و اکثر خواص استخوان حیوانات در ضمن اصل مذکور است سوای استخوان انسان که در خواص بهترین عظام است.

در دوم سرد و در اول سوم خشک و سوخته او در آخر سوم خشک و شرب او جهت صرع مجرب است خصوصاً پوسیده او جهت عرق النساء و مفاصل و اسهال و قطع نرف الدم نافع بوده و جهت تب ربع به شرطی که شارب او نداند مجرب دانسته اند و ذرور او جهت ناصور و آکله مجرب است خصوصاً با اندک صبر زرد و آشامیدن سوخته کهنه او با سکنجبین جهت ورم سپرز مفید بوده و با عسل بغایت مقوی باه و ذرور او جهت قروح اعضای عصبانی و با سرکه جهت سوختگی آتش و با ماء الشعیر جهت آثار آبله و غیر آن نافع است.

و قدر شربتش تا دو مثقال است و گذاشتن دندان آسیای انسان با استخوان بال راست هدهد در زیر سر نایم، موجب عدم بیداری اوست و مادامی که بر ندارند و با خود داشتن او و در زیر سر گذاشتن مانع احتلام است و دفن کاسه سر در برج کیوتران سبب کثرت ایشان می‌شود و چون دو دندان نیش سگ و گربه را در میان جماعتی اندازند و ایشان ندانند باعث خصومت آن گروه می‌شود و چون استخوان سگ را بجای استخوان آدمی که شکسته باشد و بر طرف شده بگذارند التیام می‌یابد و ضماد استخوان سنگ پشت با صبر موی را مثل نوره میبرد و در رفع زخمها بیهیدیل است.

عظم السبق: عرن است.

عظایه: اسم عربی سلامندرا است.

عظلم: گیاه نیل است و قطلب را نیز نامند.

عظا: نوعی از صدف است.

العین مع الفاء:

عفصیح: نوعی از بلوط است و مذکور شد.

عفار: اسم عربی قطلب است.

◀ عفص

عقرب بر غیر عصب رافع فالج و از مجربّات شمرده‌اند و آشامیدن او مضرّ ریه بوده و مصلحش گل ارمنی و تخم کرفس و شربتش تا نیم درهم است.

◀ عقرب بحری

ماهی صدفی خاردار است و سرش بزرگ و خاری سفید بر آن رسته و نیش آن حیوان است و گزیدن او باعث سوزش عظیم می‌گردد و اکتحال سوخته او جهت نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحه چشم و طلای او جهت داء التّعلّب مفید است.

◀ عقاب

به اصطلاح اکسیریان نوشادر است و در لغت اسم طایر سبعی معروف است و به فارسی الوه و به ترکی قراقوش نامند. در دوم گرم و خشک و خون او محلّل اورام و زهره او جهت نزول آب و بیاض و تقویت بصر و زبل او جالی کلف و جوشش رخسار و محلّل خنازیر است.

◀ عقیق

از طیور معروفه و از کلاغ ابلق کوچکتر و مطبوعتر و به ترکی صقّصقان و در اصفهان غلاجاره نامند. گرم و خشک و ردی‌الکیفیت و در خواصّ قریب به غراب ابقع است و اکتحال زهره او مورث محبوبی در نظر خلائق است.

عقار کوهان: عاقرقرحاست و گویند فاوانیاست.

عقار: خمر است.

عقاراعرطنیّا: اسم سریانی آذربو است.

عقاراغیرون: اسم سریانی اشراس است.

عقاراسوسالی: اسم سریانی ایرسا است.

عقاقیر: اسم جنس ادویه است و عقار اسم مطلق دوا.

عقیان: اسم ذهب خالص است.

عقیلا: اسم عربی غوره است.

عقربان: به لغت اندلس اسقولوفندریون است.

عقیده العنب: میفختج است.

عقده: به لغت مصر چوب زرشک است.

العین مع الکاف:

◀ عکوب

نوعی از حرشف بری است. برگش با سفیدی و تخمش سبز و مستطیل و چون برشته کنند لذیذ می‌شود و با قهوه مغشوش می‌کند و بغایت میبھی است و سایر خواص در حرشف مذکور است.

عکبه: لعبه بربریست.

عکّه: عققع است.

عکرش: اسم صنف اخیر شیل است و بعضی گویند راسن است.

◀ عکر

به فارسی مازو نامند و درخت او مثل درخت بلوط است و در بعضی بلاد یک سال بلوط بار می‌دهد و یک سال مازو و بهترین او سبز و بی سوراخ و قوتش تا سه سال باقی است.

در دوم سرد و در سوم خشک و قابض و حابس حیض و اسهال و عرق بوده و طیبخ او جهت سیلان رطوبات رحم و سفوف او با زرده تخم مرغ جهت قرحه امعا و اسهال کهنه و ضماد پخته او جهت جمیع اورام مقعد و خروج آن و رفع بدبویی عرق مفید است و با سرکه جهت قوبا و باد سرخ و سیلان حیض و برآمدن ناف اطفال نافع و سوخته آن قاطع سیلان خون از همه اعضا و مجفف قروح و مانع نمله و آکله و سنون و مضمضه طیبخ او جهت قلاع و تقویت لته و دندان و کرم آن و اکتحال او جهت دمعه و سلاق و جرب مفید بوده و آب او جهت سیاه کردن موی و استحکام رنگ مداد مؤثر و نفوخ او قاطع رعاف است. مضرّ سینه و حلق و مصلحش کتیرا بوده و قدر شربتش یک مثقال و بدلش پوست انار است.

العین مع القاف:

◀ عقیق

بهترین او سرخ و زرد و سفید است. در دوم سرد و خشک است و سوخته او لطیفتر و مقوی دل و مفتح سده جگر و سپرز و ریزاننده حصاه و رافع خفقان بوده و آشامیدن و ذرور او قاطع نرف‌الذّم جمیع اعضا و سوخته او مقوی لته و رافع سستی او و دندان متحرک می‌باشد و مقوی باصره و انگشتی او باعث هیبت در نظر خصم و استجابت دعوت است و مضرّ کرده و مصلحش صمغ و قدر شربتش تا نیم درهم می‌باشد.

◀ عقرب

به اصطلاح اکسیریان گوگرد است و به عربی اسم کژدم و آن شیّاله و جراره و الوان می‌باشد و آنچه در حین حرکت دنباله را بلند دارد شیّاله نامند و آنچه دنباله را کشد جراره و از شیّاله کوچکتر می‌باشد و زیونترین اقسام او سیاه پردار است و بهترین او در مداوا زرد شیّاله و به تجربه رسیده که چون آجرهای آب ندیده را اندک آب پاشیده و بر روی هم بگذارند خصوصاً در تابستان عقرب بسیار از او متکون می‌شود.

و در آخر سوم سرد و خشک و شکافته آن را بر موضع گزیده عقرب ببندند جذب سمّیت می‌کند و آشامیدن برشته کرده او جهت قرحه سینه و سرفه و رفع سمّ عقرب گزیده مفید بوده و سوخته او با ادویه مناسبه جهت رفع سنگ گرده و مئانه و عسر بول بیعدیل است و اکتحال او را با فلفل و ادویه حاره جهت بیاض و ناخنه چشم حیوان و انسان مجربّ دانسته‌اند و با سرگین موش بقدر نصف برای تقویت بصر و طلای او جهت ساقط کردن دانه بواسیر و رفع برص و بهق و نمش و کلف و قروح خبیثه قوی الاثر است و روغن او که زنده او را بعد از بیست و شش ماه در روغن زیتون که به ازای هر عدد ده مثقال باشد انداخته و چهل روز در آفتاب گذارند جهت عرق النساء و فالج و بواسیر مجربّ است.

و طلای برشته کرده او به روغن زیتون که به حله سوختن نرسد جهت رویانیدن موی داء التّعلّب بیعدیل بوده و بستن یک عدد عقرب قدید کرده بر ران زنی که همیشه اسقاط جنین کند مانع سقوط می‌گردد و گزیدن

به فارسی زلو و دیوچه و به ترکی سلوک نامند. کرم سیاهی است بقدر انگشتی و از آن بزرگتر و با خطوط سبز و در آبها و زمینهای متعفن به هم می‌رسد و در امزجه و اعضای ضعیفه و صغیر که قابل محجمه نباشد مثل پلک چشم و بن دندان بدل حجامت است.

در دوم سرد و خشک و سوخته او جالی آثار و مفتت حصاه و قطور او با روغن بنفشه جهت حرقه البول و حرقه مئانه مجرب یافته‌اند و مسحوق او با صبر مجفف بواسیر و لعوق او با عسل محلل خنآق و طلای پخته او در روغن زیتون جهت قوی کردن قضیب بغایت مؤثر می‌باشد و ضماد سوخته او با سرکه یا آب بیخ جهت منع رویانیدن موی که کنده باشند مجرب است.

علیق القدس: علیق الکلب است.

◀ علك

اسم چیز است که قابل مضغ باشد و از هم نریزد مثل سفز و مصطکی و امثال آن.

◀ علك الأتیاط

علک البطم است و اسحق بن عمران گوید صمغ درخت پسته است و در منافع مثل سفز می‌باشد.

◀ علك البطم

به فارسی سفز و به اصفهانی قندرون نامند و آن صمغ درخت بطم است. در آخر دوم گرم و خشک و محلل و ملطف و مدر بول و مقوی هاضمه و به اتفاق حکمای یونان و روم در جمیع افعال بهتر از مصطکی است و شرب او با عسل جهت زخمهای باطنی و با سندروس و زرده تخم نیم برشت جهت شکستگی اعضاء بهتر از مومیایی و رافع اعیا است و چون یک اوقیه او را با دو اوقیه پیه گرده بز در قدر مضاعف بگذارند و مجموع او را در دو سه شب وقت خواب بنوشند جهت خفقان و سرفه رطوبی بیدیل و چون ضماد کنند جهت کجی ناخن و درد اعضاء و شقاق مزمن خصوصاً با قدری شنجراف مجرب است و تضمید علک البطم جهت تنقیه زخمها و گوشت آوردن و جذب خار و پیکان و رطوبات غایره از بدن و با روغن زیتون جهت تحلیل اورام و شکاف عضل و قوی کردن عصب نافع بوده و خاییدن او جهت جذب بلغم دماغی و تحلیل رطوبات معده و تنقیه حلق از اخلاط لزجه مفید و مضر محرورین و مصلحس سکنجبین است و گویند مضر عصب است و مصلحس عسل و قدر شربتش یک مثقال می‌باشد.

علف هندی: اسم فارسی اسقوردون است.

علقه: طفسیقون است و گویند اسم صبر است.

علوا و علقی: صبر و نبات اوست.

علس: سلت است.

علوفن: به یونانی میفختج است.

علک یابس: قلفونیاست.

علک رومی: مصطکی است.

ثقل و درد چیزها است و نزد اطباً مخصوص ثقل روغنهایست و او در اکثر امور قویتر از روغن صاف او و غلیظتر و کیفیت از آن است.

◀ عکبر

نزد جمعی موم کم عسل است که در آشیانه زنبور عسل یافت می‌شود و نزد بعضی وسخ‌الکوایر است که به فارسی برموم گویند و آن موم سیاهی است که زخمهای آشیانه به آن مسدود می‌کنند.

در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و جاذب قوی پیکان و خار از بدن بوده و بخور او جهت سرفه کهنه و ضمادش جهت اقسام قوبا نافع و در استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و رفع خوف نایب مناب مومیایی است و لهذا مومیایی نحلی نامند.

و قدر شربتش یک مثقال است که با ده مثقال نبات و با عسل که با آب شربت نموده باشند بنوشند.

العین مع اللأم:

◀ علیق

نبات است خاردار و در برگ و شکل شبیه به گل سرخ و ثمرش در شکل و طعم مثل توت سیاه و در دیلم تموش و به ترکی بکورتیکان نامند. مرکب - القوی و سردی و خشکی در او غالب به حد درجه دوم و جمیع منافع او را مجرب یافته‌اند. همه اجزاء او رادع و حابس نفت‌الدم و سیلان رحم و مجفف و مراد و مقوی احشاء بوده و عصاره مسحوق برگ و ساق تازه او با اندک صمغ جهت جمیع امراض حاره و بارده چشم خصوصاً قرحه و دمعه و ورم و ناخنه نافع می‌باشد. گشاینده دمل و التیام دهنده زخمها و حابس اسهال و فضلات و خون است و جهت بواسیر و سحج مفید بوده و خاییدن برگ او جهت قروح لثه و قلاع و بدویی دهان و آشامیدن او با گلاب در حین حیض مانع حمل و ضماد برگ او مانع زیاد شدن آکله و نمله و رافع زخمهای سر و بر آمدگی حدقه و بواسیر و مقوی معده و مانع انصباب مواد به آن و ثمر او قابضتر از سایر اجزاء و مقوی امعاء و بیخ او ریزاننده سنگ گرده و طبیح برگ و ثمرش سیاه کننده موی و مضر گرده و مصلحس شکر می‌باشد و قدر شربتش از عصاره و شکوفه او سه درهم است و قسم کوهی او بسیار کم خار است و ساقهای او سفید و ثمرش مایل به تدویر و در افعال مانند غیر جبلی و شکوفه او محلل است.

◀ علیق الکلب

نباتی است بسیار بزرگتر از علیق و شبیه به درخت مورد و برگش عریضتر از برگ مورد و شاخه‌های او با خارهای صلب و گلش سفید و ثمرش مثل زیتون و سبز و بعد از رسیدن سرخ می‌شود و در جوف آن چیزی مانند پشم می‌باشد و خوردن جوف او مهلک و در التیام جراحات مجرب دانسته‌اند و مستعمل از آن ثمر اوست که جوف او را پاک کرده باشند و طبیح آن با شراب بغایت قابض طبع و حابس پوست و گل او سرد و خشک و قابض و مجفف و جهت اسهال دموی و صفراوی و ضعف معده و ذرب و نفت‌الدم سینه نافع است.

◀ علیق

رافع امراض بارده دماغ و قوی الأثر و باعث غلیان خون و رقت آن و تولد شری در محروبین و مصلحش کافور و میوه‌های سرد و سعوط او با روغنهای حاره رافع امراض بارده دماغ و سده آن بوده و گویند مضر امعاست و مصلح او صمغ عربی و نزد بعضی مضعف روح کبدی است. و قدر شربتیش یک دانگ و یک مثقال او که با دو چندان بنفشه و نیم مثقال صمغ عربی سه دفعه در یک روز خورده شود تفریح او به حد مستی می‌رسد و بدلش به وزن او مشک و زعفران است.

◀ عنب

به فارسی انگور و به ترکی ازوم نامند و بهترین او شیرین و نازک پوست و بزرگ دانه و کم تخم است.

در آخر اول گرم و تر و در غذاییت بهترین میوه‌ها بوده و بغایت مسمن بدن و معادل امزجه غلیظه و صاف کننده خون و مولد خون صالح می‌باشد و جهت افزونی پیه کرده و رفع مواد سودا و احتراق خلط نافع بوده و مصلح حال سینه و شش و مضر معده رطبه و ریحی و مصلحش زیره و رازیانه و مضر سده جگر و سپرز و قولنج ریحی و مصلحش تخم کرفس و ملین طبع و مورث تشنگی می‌باشد و مصلح او سکنجبین و غذاهای ترش است و آب سرد بعد از انگور بغایت مفسد آن و مورث استسقاء و تبهای عفن است و باید بعد از چیدن او به دو روز تناول نمایند و مابین دو طعام خورده شود.

و دانه او در دوم سرد و خشک و مولد ریح و مضر معده و امعاء بوده و سوخته او جهت جراحات و جلای باصره و رطوبت چشم نافع می‌باشد و پوست او مولد ریح و بسیار بطی الأتحار است و انگور نارس و غصص مایل به سردی و کثیف است و روغن انگور که مکرر آب و ثقل آن را با روغن زیتون جوشانیده و صاف کرده باشند و یا در آفتاب پرورده باشند بغایت محلل اعیا و مسخن و ملین جلد است.

◀ عنب الثعلب

به فارسی سک انگور و به ترکی قوش ازومی نامند و در اصفهان تاجریزی گویند و انواع می‌باشد. هر یک از بری و بستانی و هر یک از آن انواع نر و ماده می‌باشد و قسم نر او کاکنج است و نر بستانی مسمی به کاکنج بستانی و قسم نر جبلی مسمی به کاکنج منوم است و قسم ماده بری را عنب الثعلب مجنن نامند. قسم ماده بستانی که به لغت مغربی فنا نامند عنب الثعلب معروف است و از مطلق او مراد همین نوع است.

نبات او مابین گیاه و شجر و پر شاخ و برگش مایل به سیاهی و عریضتر از برگ ریحان و دانه او زرد مایل به سرخی و از نخود کوچکتر و با اندک شیرینی و لزوجت و تخم او سفید بقدر خشک‌خاش و قسم سیاه او غیر مستعمل است. در دوم سرد و مایل به خشکی و نزد بعضی در اول سرد و تر و مستعمل دانه اوست. رادع و مبرد و ملطف و با قوه قابضه و مسکن تشنگی و رافع اورام حاره می‌باشد و چهار اوقیه آب او با شکر محلل اورام باطنی و امراض احشاء و مسهل اخلاط مراری و رافع مغص و زحیر و ورم مقعد و استسقای حار و حقه او جهت جنون و شری و تنقیه امعاء

علف: رطبه خشک است.

علم: اسم جنس نباتات تلخ است و گویند مراد از او قناء الحمار است و بعضی گویند حنظل است.

علم: به لغت اکسیریان زرنیخ است.

علوقس: خبازی است.

علسی: نبات صبر است.

علت: خندریلی است.

علجار: قزاح است.

العین مع المیم:

عمرد: کرفس است.

عملج: نوعی از خربزه است که با تخم او خورند.

عمار: بنک آس است.

العین مع النون:

◀ عنبر

رطوبتی است که مانند مومیایی و قفر منجمد می‌شود و از جزیره‌های دریای عمان و بحر مغرب و چین در وقت جذر و مد دریا داخل بحر می‌گردد و صاف او بر روی آب از تحریک موج مجتمع و مایل به تدویر می‌شود و او را شمامه نامند و آنچه مخلوط به خاک و ریگ است به جهت ثقل در قعر آب می‌نشیند و صفایحی و سیاه می‌باشد و عنبر تخته نامند و بهترین او اشهب مایل به سفیدی است که با دهنیت و خوشبو باشد و بعد از آن مایل به ازرقی و زردی و بعد از آن مایل به سبزی و زیونترین او سیاه صفایحی است و قسم بلعی است که ماهی او را فرو برده و به جهت اضرار رد کرده باشد یا آنکه از جهت افراط ضرر ماهی را کشته باشد و از شکم او بیرون آورده باشند و مصنوع او را که از لادن و کج و موم و عنبر سیاه به اوزان مخصوصه ساخته باشند از غیر مصنوع تفرقه بسیار مشکل است و خالص او در خاییدن منقطع نمی‌گردد و عنبر در دوم گرم و در اول خشک و حافظ ارواح و قوتها و بغایت مفرح و محرک اشتها و باه و مفتح سدد و اعاده کننده قوتها که از شرب دوا و از جماع کم شده باشد و پادزهر سموم و مقوی فعل معاجین و تراکیب و بالطبع رافع امراض بارده دماغی و بالخاصیه رافع امراض حاره آن و جهت جنون و نزلات و شقیقه و امراض سینه و گوش و بینی و سرفه و ربو و خفقان و غشی و قرحه شش و ضعف دل و معده و جگر و استسقاء و یرقان و درد معده و سپرز و کرده و ریح و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل و عرق النساء و تقویت حواس و انعاش حرارت غریزی نافع بوده و مداومت او با ماء العسل جهت اعاده باه مایوسین و طلای او با غالیه و روغنهای حاره جهت تقویت اعضای تناسل و تحریک باه مفید می‌باشد و بر احلیل باعث شدت لذت جماع طرفین به حد افراط شده و شرب یک دانگ او هر روز تا سه روز جهت درد معده و فم معده جدید و قدیم مجرب می‌باشد و بخور او مصلح هوای وبایی و گریزاننده هوام و بوییدن او در جمیع امور مذکوره قوی‌الأثر و باعث غلیان خون و رقت آن و تولد شری در محروبین می‌باشد و مصلحش کافور و میوه‌های سرد و تر و سعوط او با روغنهای حاره

بر بازو و بخور او رافع تب ربع و دام عنکبوت قاطع نرف الدم جراحات و رعاف و مانع ورم جراحات غیر عمیق است و چون به سرکه تر کرده و در ابتدای دمل ضماد کنند رفع آن می‌کند و مجرب است و سوخته او جهت جلای باصره و تقویت چشم و منع قبول مواد و حمل او با نوشادر جهت بواسیر مفید است.

◀ عَنَاب

بهترین او رسیده بالیده شیرین است و خشک او بهتر از تازه و معتدل در حرارت و برودت و مایل به رطوبت و قوتش تا دو سال باقی است. ملین احشاء و مسهل اخلاط رقیقه و منضج غلیظه و رافع خشونت سینه و حلق و آواز و صاف کننده خون و موکد خون صالح و مسکن التهاب و تشنگی و حدت خون بوده و جهت سرفه و ربو و درد گرده و مئانه و سینه و امراض مقعد و فساد مزاج جگر مفید است و با سکنجبین جهت شری بیعدیل است و اکتار او نفاخ و دیر هضم و مصلحش شکر و مویز و مقلل منی و مصلح او عسل و ادویه باهیة بوده و در میرویدین گلاب و شکر و برگش مغیر ذایقه به حدی که تمیز طعام نتوان نمود و شرب آب طبیخ برگ او هر روز نیم رطل با قدری شکر در عرض پنج روز رافع خارش بدن و مجرب است و ذورر خشک او در رفع آکله و قروح خبیثه مجرب می باشد خصوصاً چون بعد از طلا کردن عسل ذورر نمایند. پوست ساق درخت او به تنهایی و با سفیداب جهت قروح خبیثه بیعدیل و شرب نشاره او رافع حکه و جرب و سحج بوده و طلای او جابر شکستگی اعضاء و بیرون رفتن و حرکت کردن استخوان است و شرب عَنَاب ساییده با دانه او رافع قرحه امعاء بوده و صمغ او با سرکه جهت قوبا و با ادویه مناسبه و به تنهایی جهت امراض چشم مفید است و قدر شربتش تا پنجاه عدد و بدلش سپستان می‌باشد.

◀ عَنَقُود

اسم جنس خوشه‌هاست و عناقید جمع اوست و آن اسم مخصوص نباتیست و شاخ او بقدر سه شیر و برگش مثل سداب و ریزه و بی شکوفه و خوشه او سرخ و مملو از تخم و در رایحه شبیه به سداب است. سرد و خشک و مقوی اعضاء و مانع ریختن مواد به اعضاء و ضماد او رافع اورام حازه و التهاب او بوده و مسکن حدت خون و صفراست و قدر شربتش تا سه درهم می باشد.

◀ عَنَم

به لغت دیلم و تنکابن دارواش نامند و از شاخه‌های درختها می‌روید و غیر نبتوته است. برگش سبز و با طراوت و انبوه و کوچکتز از برگ بادام و گلش سرخ و خوش منظر است. در دوم سرد و خشک و مقوی معده و حابس اسهال و سیلاننات و نرف الدم و حیض است شرباً و ضماداً و حمولاً و خیابیدن برگ او مقوی دندان و لثه بوده و ضماد و ذورر او جهت جراحات تازه نافع است.

عنن: به فتح اول بز ماده است و در مغر مذکور می‌شود.

عنناق: بزغاله است و در جدی مذکور شد.

ضماد او جهت ورم معده و التهاب او و سایر اعضاء و اورام حاره و باد سرخ و سوختگی آتش و زخم آبله و قروح ساعیه و سرطان متقرح و درد سر و عصاره او جهت تقویت باصره و فرزجه او جهت رفع سیلان حیض و رطوبات و طلای او با نمک جهت جرب و حکه و با نان جهت غرب و با روغن گل سرخ و سفیداب جهت اورام حازه و غرغره او جهت ورم حلق و درد دندان بغایت مؤثر می‌باشد و بخور و نطول او جهت نزلات و قطور او جهت امراض گوش و بینی نافع است و گویند مضر مئانه است و مصلحش قند و بدلش کاکنج و نزد بعضی بطباط.

و قدر شربتش تا پنج مثقال و در مطبوخات تا ده مثقال و از آب او تا بیست مثقال و آب غیر مطبوخ او بغایت مقی است.

◀ عَنب التَّعَلْبِ مَجْنَن

نبات او را برگ مثل کنگر و بیخار و ده دوازده شاخ از یک ریشه می‌روید و بقدر زرعی و در اطراف شاخه‌ها غلافی شبیه به زیتون و بزرگتر از آن و عریض و با زغب مثل بار درخت چنار و بعد از شکفتن غلاف شکوفه او سیاه و ثمرش شبیه به خوشه و در آن دوازده دانه مدور سیاه و سست و شبیه به دانه دبق و بیخش سفید و ستر و میان تهی و بقدر زرعی و منبتش کوهها است.

و در چهارم سرد و خشک و یک مثقال او بغایت مسکر و زیاده از آن تا چهار مثقال کشنده است و در ضمادات مواد حازه استعمال آن را جایز دانسته‌اند.

◀ عَنب الدَّب

به ترکی مردار آغاجی گویند و درخت کوهی است نر و ماده می‌باشد نر بقدر قامتی و شاخه‌های او بسیار مایل به زمین و با چتری و بیخار و برگش مثل برگ انار و مایل به پهنی و نرم و ثمرش بقدر کنار و خوشه دار و مثل کاکنج سرخ و در جوف آن چهار پنج عدد دانه کوچک و طعم او با شیرینی قلبی و تلخی با لزوجت و قبض و گلش زرد مایل به سبزی و از جنس زعرور است.

در آخر اول سرد و خشک و رافع نفت الدم بوده و بیخش مایل به سرخی و بسیار مجفف و جاذب و محلل اورام است و بیطاران پوست او را در ورم دواب می‌گذارند تا چرک آورده به شود و ماده او را برگ درشت تر و شبیه به برگ شمشاد و از آن کوچکتز و غیر چتری و بیخ او عود بری است و سایر اجزای او با سمیت است و در بلاد کرمان و لرستان و شیراز کثیرالوجود است و پوکک نامند و برگ او مسکر است به خلاف بیخ او.

عنب الحیة: شامل ثمر فاشرا و ثمر کبر است.

◀ عَنکَبُوت

به فارسی کارتنه و به ترکی ارومچک نامند و اقسام می‌باشد و مراد از مطلق عنکبوتی است که در خانه‌ها می‌باشد و سایر اقسام او را نامهای مخصوص مثل شب و رتیلا و غیر آن است. امزاج همه سرد و ضماد مسحوق عنکبوت مانع ورم جراحات و مطبوخ او در روغن زیتون محلل اورام و با روغن گل سرخ رافع درد گوش حار بوده و تعلیق یک عدد او

سمندوری و هندی و غیرهما و بهترین او سیاه و صلب و برآق و خوشبو و تلخ است که در ته آب نشیند و آن مندلی است و قماری و هندی کم- رنگ تر از آن و سمندوری را دهنیت غالب و بری و جبلی او با خطوط سفید می‌باشند و هر چه بر روی آب ایستد فاسد است.

در آخر دوم گرم و در سوم خشک و قاطع اقسام بلغم و در تقویت معده بیعدیل و لطیف و مفتوح سدد و محلل ریاح و مقوی دل و دماغ و جگر و حواس و اعصاب و احشاء و حابس طبع و رطوبت معده و عفونت او و ادرار بول که از برودت و رطوبت و ضعف مثانه باشد و هاضم و حافظ صحت حوامل و جنین بوده و جهت ربو و خفقان و سرفه و ضیق النفس و استسقاء و غشی و غثیان و سپرز و تقویت باه نافع بوده و مطبوخ او با شراب ریحانی پادزهر سموم می‌باشد.

بخور او محلل رطوبات دماغی و مقوی دل و دماغ بوده و سوخته او در جلای دندان مجرب است. مضر محروورین و مصلح سکنجبین و کافور و مضر سفلی و مقعد و مصلح او صمغ عربی و گلاب می‌باشد. و قدر شربتش تا یک مثقال و عود بری پنج قسم ماده عنب اللب است که به ترکی مردار آجی نامند و در کرمان بسیار می‌باشد و به ستبری ساعد و از زرعی زیاده و ابلق و با دهنیت و خوشبو است و در افعال بسیار ضعیفتر از عود هندی و بدل او نمی‌شود.

عود الحیه

دوایست که او را مؤمن فروی ذکر نموده و قبل از او کسی مذکور نساخته و آن نباتیست که از بلاد بربر و بلاد سودان بسیار خیزد و شبیه به سوسن و بیخش شبیه به اصل السوس و با صلابت و خشونت مانند عاقر قرحا و تلخ و تند می‌باشد.

در سوم گرم و خشک و تریاق جمیع سموم و نگاهداشتن او مانع گزیدن هوام بوده و چون مار دارنده او را ببیند حس و حرکت از او ساقط گردد و مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظه و تدهین مطبوخ او در روغن زیتون رافع عرق النساء و دردهای بارده است در همان ساعت و قدر شربتش نیم مثقال است.

عود العطاس

نزد بعضی کندهش است و نزد جمعی بیخی است بقدر انگشتی، سر او ستبر و طرف دیگر باریک مانند میخی و تیره رنگ و درونش سفید و شاخه‌های او باریک و انبوه و شبیه به گیاه برنجاسف و برگش شبیه به برگ زیتون و قبه او کوچک و شبیه به بابونه و تندبوی و عطسه آورنده و بیطاران در جراحات دواب استعمال می‌نمایند.

تازه او در آخر دوم گرم و خشک و خشک او در آخر سوم یابس و معطش قوی و جالی و محلل بوده و ضمد او رافع نمش و کلف و برص و خون مرده تحت جلد است.

عود الیسر

عزب: سماق است.

عنب الجن: فاشرا است.

عنجد: عجم الزبیب است و جمیع دانه اثمار را شامل است.

عنصل: اسقیل است.

عنزران: آذربو است.

عنقلی: اسم یونانی شلجم است.

عندم: بقم است و نزد بعضی دم الأخوین است.

عنقه: اسم عربی مرزنجوش است.

عنزروت: انزروت است.

العین مع الواو:

عود سج

قریب به درخت انار و پر خار و برگش تند و مایل به درازی و با رطوبت چسبنده بوده و ثمرش بقدر نخودی و مایل به طول و سرخ و در درخت بسیار می‌ماند و نمی‌ریزد و قسمی از عوسج را برگ مایل به سرخی و خار او بیشتر و شاخه‌ها درازتر و ثمرش عریض و با غلاف می‌باشد.

مجموع او در دوم سرد و در آخر دوم خشک و بیخ او را چون هر روز بقدر یک اوقیه با یک رطل آن بجوشانند تا به ثلث رسد و صاف او را بنوشند چهار پنج مجلس عمل می‌کند و جهت جذام مجرب دانسته‌اند و رافع سودای سوخته است و شرط است که دو روز قبل از آن اسفیدباج با گوشت گوسفند تناول نمایند و روز سوم طبیخ مذکور را بنوشند و تا چندگاه به دستور عمل کنند و باید در روز دیگر شرب او که روز راحت است به حمام روند.

و مؤلف تذکره طبیخ مذکور را جهت قروح رطبه و جرب و حکه مجرب و در رفع آثار بهتر از چوب چینی دانسته است و عصاره تازه او جهت جرب صفراوی و ضمد برگ تازه او جهت نمله و حمره و با حنا جهت جرب و حکه و عصاره خشک کرده او و طبیخ برگ او که به قوام رسد جهت جمیع دردهای چشم مخصوصاً با سفیده تخم مرغ و با شیر دختران بیعدیل بوده و قطور برگ تازه او را جهت رفع بیاض مجرب دانسته‌اند.

چون یک هفته مکرر کند و چون بیخ او را ریزه ریز کرده با مورد بسوزانند جهت قروح مقعد و منع زیادتی قروح خبیثه و رویانیدن موی سریع الأثر است و ثمرش در جمیع افعال مثل برگ او و قاطع نرف الدم و اسهال و مضر سپرز و مورث قولنج و مصلحش کثیرا بوده و بالخاصیه تعلیق شاخ او بر سقف خانه و دروازه مبطل سحر و با خود داشتن او مورث جاه است.

عود

اسم جنس چوب و شاخ اشجار است و به اصطلاح اطبا مراد چوب درختی است که از جزایر چین و هند خیزد.

و گویند بعد از قطع درخت مخصوص مدتی در زمین دفن می‌کنند تا به صفات مذکوره متصف شود و آنچه زیاده در خاک مانده باشد سست و سبک و مقش می‌باشد و او را مؤلف قمل دانسته و عود قماری نوعی است که احتیاج به دفن ندارد و اقسام عود هر یک به اسم بلد آن موسومند مثل

در سوم گرم و در رطوبت و خشکی اختلاف کرده اند و مفرح و مقوی
اعضاء و بغایت مقوی باه و مولد منی به حدی که کثرت جماع موجب
ضعف نشود و حافظ قوتها و مانع پیری و جزو اعظم معجون ملوکی و
حافظ الصّحه است و مصدع محرورین و مصلحش گشنیز و قدر شربت او
یک مثقال و باید که با شیر تازه و ترنجبین و شکر استعمال کنند.

◀ عید

به کسر اول نباتیست کوهی و شاخه های او بی برگ و گلدان و در رفع
جراحات تازه قوی الأثر دانسته اند.

◀ عین الهدهد

اسم مغربی اذان الفار رومی است و در افریقیه به جهت عرق النساء
استعمال می نمایند.

عین البقر: اسم نوعی از انگور و به لغت مغربی نوعی از آلوست و اقحوان
را نیز نامند.

عین الأعلى: اقحوان است.

عیسوب: اذان الفار است.

عینیه: به لغت اندلس رعی الحمام است.

عین السّرطان: سپستان است.

عین الجحل: به لغت شام قسم صغیر اقحوان است.

عیدان: اسم جنس شاخ نباتات است و به لغت شام دارشیشعان را نامند.

عیرزان: زعرور جبلی است.

عینام: اسم عربی درخت غرب است و نزد بعضی سفیددار است.

عیدان البیطاط: اذان الغزاست.

عین الحیوان: به لغت اکسیریان زیبق است.

عین الهر: سنگ مشهوریست و در طب نفعی از آن سنگ ذکر نکرده اند.

حرف الغین مع الألف:

◀ غافث

به نای مثله و کسر فاء، شکوفه گیاهی است کبود مایل به بنفشی و طولانی
و تلخ و با عفوصت و برگش دراز و عریض و زغب دار و از وسط برگها
شاخ مجوف خشونت دار می روید و قوتش تا سه سال باقی است.

در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و جالی و مفتح سده جگر و مقوی
معدده و جگر و مدرّ حیض و بول و شیر و عرق و مسهل اخلاط سوخته و
حاره و رافع تبهای مرکبه و سده سپرز و جگر و ذرور آن مجفف و التیام
دهنده زخمها و حمول او مدرّ قوی حیض می باشد.

و گویند مضرّ سپرز است و مصلحش انیسون و بدلش مثل او اسارون و
نصف او افستین و قدر شربت او سه درهم و در مطبوخ هفت درهم
است.

◀ غار

درختی است که تا هزار سال باقی می ماند و نزد یونانیان بغایت محترم
است. برگش خوشبو و شبیه به برگ زیتون و قسمی از آن شبیه به برگ

نزد جمعی چوب اناغورس است به سبب خاصیت او در یسر ولادت و
بعضی به جهت فضای حوائج و یسران چوب خطمی و چوب محلب و
قومی اراک را دانسته اند.

◀ عود القروح

نزد بعضی عاقرقرا و بعضی وج است و بعضی گویند بیخی است با
حدت و نبات او شبیه به رازیانه و بقدر قامتی و شاخه های او مثل ریاس
عریض و در شام بسیار است.

در سوم گرم و خشک و در جمیع افعال مثل وج است و در بعضی
خواص مانند عاقرقرا است.

عودالبخور: عود قماریست.

عودالبرق: دارشیشعان است.

عودالرّیح: اسم مغربی آرعیس است و نزد جمعی فاوانیا و نزد بعضی
مامیران و نزد بعضی وج است.

عوسیا: اسم رومی بسباسه است.

◀ عود بلسان

شاخ درخت بلسان است و بلسان مذکور شد و چون بالفعل مفقود است
شاخ درخت بشام را بدل می کنند و در جمیع افعال از آن ضعیفتر است.

عودالفلوذج: ابوخلسا است.

عودالوج: وج است.

عود صلیب: فاوانیاست.

عودالدّرّقه: محروث است.

العین مع الهاء:

عهن: صوف است.

العین مع الباء:

◀ عینون

سنای بلدی و در مغرب کثیرالوجود است. ساق و شاخه های او مابین
سیاهی و سرخی و دراز و باریک و صلب و مملو از برگ ریزه شبیه به
برگ مورد و در هر شاخی گلی مدور و بقدر درهمی و مایل به سیاهی و
بسیار تلخ و بعضی او را از اقسام ماهیزهرج دانسته اند.

در اول سوم گرم و خشک و مطبوخ تازه او با انجیر مسهل بلغم و سودا و
جهت درد ورک مفید بوده و بغایت مورث کرب و مضرّ احشاء است و
صنف دیگر او شبیه به قسم اول و شاخه های دراز و مایل به سفیدی و
گلش زرد است.

مسهل بلغم و سودا و بی غایله تر از قسم اول و جهت درد مفاصل و امثال
او نافع و معنی و مصلحش عناب و انیسون و قدر شربتش تا دو درهم
است.

◀ عین الدّیک

به فارسی چشم خروس نامند. دانه ایست سرخ و صیقلی و براق و مدور و
مایل به پهنی و درخت آن قریب به درخت فلفل و خوشه او شبیه به بطم
و از جبال رکن آرنند و نزد بعضی ثمر بقم است.

اسم فارسی نوعی از مرغابی است بزرگتر از اردک و در افعال مثل بط و از آن گرمتر و غلیظتر است و روغن او محلل و مفتّح بوده و جهت ریح و پپچش شکم و استسقاء و درد مفاصل شرباً و ضماداً نافع است.

◀ غالیس

به لغت یونانی به معنی متنن الرایحه است و در قانون در حرف عین ذکر یافته و غالوسیس به او نیز آمده و در طبرستان پلهیم نامند و در بستانها و خرابه‌ها بسیار می‌روید و بقدر نبات انجره و برگش با ملاست و بدبویی و گلش سفید و چتری مانند گل شبت و ثمرش بقدر عنب التعلب و بعد از رسیدن سیاه و پر آب می‌شود و در دارالمرز سرکه را به آن رنگین می‌سازند و بیخ او سفید و با تجویف می‌باشد.

در سوم گرم و خشک و محلل اورام خنازیر صلبه و سرطان و قروح خبیثه و ورم مزمن انثیان می‌باشد خصوصاً چون برگ و شاخ او را با سرکه روزی دو بار ضماد کنند و خوردن ساق او بجای سبزی جهت سرفه کهنه و بهق و بهر و ضیق النفس و ربو و درد سینه بیعدیل می‌باشد و چیز دیگری را قایم مقام او ندانسته‌اند. مفتّح سدد و مفتت حصاه و مدرّ بول و حیض و محلل ریح بوده و جهت جرب و حکّه و بالخاصیه جهت غلل صفراوی مفید و قدر شربش تا پنج درهم و آب او با روغن زیتون جهت پاک کردن چرک معادن مؤثر است و نقیع بیخ او بقدر ده درهم مسهل قوی بلغم و سوداوی رقیق و سریع‌العمل است.

◀ غاریقون

چیزی است شبیه به بیخ و از جزایر دریای روم آورند و در جوف درختهای انجیر و جمیز و امثال آن به سبب تعفن متکون می‌گردد و مانند قار که از درخت بلوط به هم می‌رسد و بهترین او سفید سبک وزن است که با اندک مالیدن از هم ریزد و با طبقات و بزرگ مقدار باشد و این قسم را انثی نامند و قسم نر او بی طبقات و در صفات بر خلاف انثی است و استعمال او جایز نیست و قسم سیاه او از سموم و زرد و سرخ او قریب به سمومند و شرط است که بدون کوفتن بر روی پرویزن بمالند تا لطیف او بگذرد و اجزای سمّیه او که شبیه به ناخن پیچیده است بماند چه هرگاه کوفته شود اجزای ردّیه هم از پرویزن می‌گذرد و قوتش تا چهار سال باقی است و مرکب القوی، در دوم گرم و خشک و با حلاوت و تندی و تلخی و مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط به هریک و محلل نفخ و مقطّع مواد غلیظ و مفتّح سده جگر و کرده و پادزهر گزیدن افعی و عقرب بوده و بغایت مقوی عصب و جاذب مواد از اقصای بدن و مقوی دل و مفرّح بالعرض و مدرّ بول و رافع وهن عضل می‌باشد و با هلیله کابلی و مصطکی منقّی دماغ و رافع شقیقه و درد سر مزمن و با ربّ سوس و انیسون جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و امثال آن و با آب جهت قطع نرف‌الدّم و با فاوانیا جهت صرع و با ریوند چینی جهت امراض جگر و معده و به تنهایی جهت ترش شدن طعام در معده و نزلات و با رازیانه جهت سنگ کرده و مثانه و درد کمر و احشاء و کرده و با شراب جهت سموم و با سکنجبین جهت سپرز و یرقان سددی و با مثل او اسارون

بید و ثمرش بقدر فندقی و پوست او رقیق و سیاه و مغز تخم‌ش سرخ مایل به زردی و خوشبو و تلخ است.

در آخر دوم گرم و خشک و دانه او کمتر از سایر اجزاء و طبیخ برگ او موافق رحم و مثانه و ضمادش جهت گزیدن زنبور و با نان و به دستور با آرد جو برشته جهت تسکین دردهای حاره مفید می‌باشد و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد دندان و پاشیدن آب او در خانه‌ها جهت گزینانیدن هوام مؤثر و آشامیدن او مقوی و افتراش او باعث گریختن هوام و مگس است و حبّ‌الغار محلل و مدرّ و تریاق جمیع سموم و کشنده جنین و مقوی فهم و رافع ربو و ضیق النفس و سرفه کهنه و ریح غلیظه و مغص و قولنج و امراض جگر و کرده و مثانه و حصاه و سپرز و وسواس و صرع و درد کمر و مفاصل و احتباس حیض بوده و با عسل جهت قرحه امعاء و ریه و قطور او با روغن گل و سرکه جهت گرانی سامعه و دوی و طنین و ضماد او جهت بهق و تحلیل اورام بارده مفید می‌باشد.

و قدر شربش یک مثقال و بدلش سادج است با حبّ محلب یا جنطیانا یا بادام تلخ و مرخی معده و مصلحش انیسون بوده و مضرّ سینه و مصلح او کتیرا و فرزجه حبّ‌الغار مسقط جنین است و سعوط او جهت لقوه و جلوس در طبیخ او جهت امراض مقعد و رحم نافع است و پوست بیخ درخت او بقدر نه قیراط جهت اخراج حصاه و امراض بارده جگر نافع و با خود داشتن چوب او باعث قضای حاجتها و قبول عامه و ازدیاد جاه و شستن بدن با آب او در حمام مبطل سحر است و گویند اگر قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه بخور کنند کسی که مفقودالروح باشد ازدواج میسر گردد و مجرب دانسته‌اند و روغن غار که دانه او را پخته آنچه بر روی آب ایستد بردارند و یا از عصاره برگ تازه و دانه او با روغن زیتون ترتیب دهند مفتّح دهنه های رگها و محلل و رافع اعیا و درد عصب و قشعریره تبهای بارده و درد گوش و نزلات و جرب و حکّه و قویای بلغمی و داء‌التعلب و قروح ابریه و اختلاج اعضاء و سعوط او جهت شقیقه مفید و شرب او کشنده کرم معده و مغنی است.

نوعی از غار می‌باشد که به یونانی خاماداقنی گویند که ساقه‌های او بلندتر و برگش عربضتر و خشونت بیشتر و در مغرب با او دباغتی می‌کنند و حمول عصاره او مدرّ حیض و شرب برگ او با شراب مسکن مغص است.

◀ غالیون

در قانون در حرف عین مذکور است و به لغت یونانی به معنی عاقداللبن است چه آن نبات حکم پنیرمایه دارد در بستن شیر. برگش دراز و گلش زرد و ریزه و انبوه و خوشبو و نزدیک آبهای ایستاده می‌روید.

در اوّل گرم و در دوم خشک و حابس نرف‌الدّم بوده و ضماد گل او جهت سوختگی آتش و قطع خون جراحات و با روغن گل جهت اعیا نافع است و بیخ او در آخر اول گرم و در دوم تر و بغایت محرک باه است.

◀ غاز

◀ غبارالرحی

به فارسی گرد آسیا نامند و سعوپ او جهت قطع رعاف و ضمادش جهت منع ریختن مواد به چشم و تقویت اعصاب نافع است.

غباریه: غنب اللذب است.

غبری: درخت سدر خاردار است.

الغین مع الدال:

◀ غداف

نوعی از کلاغ است بقدر زاغچه و اغبر سیاهی غالب و منقار و پای او سرخ نیست به خلاف زاغچه که سیاه و منقار و پاهای او سرخ است. گرم و خشک و گوشت او صلب و موکد خلط فاسد و مطبوخ او با شبت جهت ریاح تهیگاه و درد زانو نافع و زبل و زهره او جالی و تند و رافع آثار و مقوی باصره است.

الغین مع الراء:

◀ غراب

اسم جنس کلاغ است و ابلق او را غراب ابقع و سیاه و بزرگ او که موسوم به غراب اسود است و به ترکی قوزقون گویند و سیاه کوچک او که در کشتزارها بسیار می‌باشد مسمی به غراب الزرع و به فارسی کلاغ سیاه نامند و آنچه از کلاغ الزرع کوچکتر و منقار و پاهای او سرخ است به فارسی زغن و زاغچه گویند و غیر غداف است و در خواص مانند غراب- الزرع و از صنف اوست و کلاغ سفید که ابقع باشد در دوم گرم و خشک و خوردن او را در قطع باه مجرب دانسته‌اند و تعلیق چشم او مورث بی خوابی و اجتناب خوردن گوشت او بغایت اولی است و زاغ بغایت ردی غذا و در سوم گرم و خشک و در خواص مثل غداف و جلوس در طبیخ او جهت ریاح مفید است و چون زنده او را در ظرفی گذاشته با براده حدید و ترشیاها مثل سرکه و آب ترنج چهل روز در سرگین اسب دفن کنند تا حل شود جهت خضاب مجرب دانسته‌اند و گویند تا مدت مدیدی رنگ او تغییر نمی‌کند و در تغییر رنگ وضع و رویانیدن موی مجرب است و کلاغ سیاه و زاغچه در اول گرم و خشک و موکد خون صالح و محرک باه و مضر محرورین و مصلحش سرکه است و زهره اقسام کلاغ جهت بیاض چشم و ناخن و زبل آن جهت برص و جمیع آثار نافع است.

◀ غری

به فارسی سریشم و به ترکی یابوشقان و آن عبارت است از چیزهای چسبنده که وصل اجسام به او کنند و انواع می‌باشد و مراد از مطلق او سریشمی است که از پوست گاو سازند و بعد از آن سریشم ماهی و مجموع آن گرم و خشکند به تفاوت مراتب.

◀ غری الجلود

سریشمی است که از پوست حیوانات به تکرار جوشانیدن به عمل آردند تا مهرآ گردد و بگذارند تا صاف گردد و عمل اعاده نمایند تا به حدی که

جهت استسقاء و با غسل جهت قولنج و انواع ریاح و با صبر جهت عرق- النساء و مفاصل و تبهای نوبه و لرز و امراض اعصاب و اختناق رحم و قرحه آن و با جند جهت اقسام قولنج مفید می‌باشد و حقنه او جهت تبهای وبایی و قولنجها و غرغره او با میفختج جهت ورم بارده حلق نافع است و داشتن او با خود مانع گزیدن عقرب بوده و قسم زبون او مهلک و مورث کرب و مصلح او در همه احوال جند است.

و قدر شربتیش تا یک مثقال است و بدلش نصف او شحم حنظل و نزد بعضی مثل او تربد و ربع او زنجبیل و نزد جمعی دو چندان بسفایج است.

◀ غالیه

از مرکبات قدیمه و مخترع او جالینوس است و اصل او مشک و عنبر و روغن بان و حسن لبه و عرقهای خوشبو است که به حسب احوال عود و مشک و رامک و موم و لادن و امثال او اضافه نمایند و در دستورات چند قسم او مذکور است و جهت اصلاح حال رحم و تقویت دل و لذت جماع و رفع امراض فرج و فالج و لقوه و خدر و تقویت قوتها و ارواح و اعضاء مؤثر است.

غازاباغی: اسم ترکی گیاه آطریلال است و در لرستان و کوهستان پای غازان نامند.

غاسول رومی: ابوقانس است.

غاسول: اشنان است.

غالی: اسم یونانی لبن است.

غابس: به فتح غین و تشدید باء، اسم غنب التعلب است.

غالوطی: اسم یونانی ترمس است.

غاغاطی: اسم یونانی حجر لحاغیطوس است.

غاغه: فودنج است.

غابانک: شایانج است.

الغین مع الباء:

◀ غبیرا

به فارسی سنجد و به ترکی ایکده نامند و بهترین او بزرگ مقدر شیرین است. در اول سرد و در دوم خشک و قابض و قلیل‌الغذا و موافق امزجه اطفال و مقوی معده و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا به معده و صعود بخارات به دماغ و جهت قی و اسهال صفرا و سحج و سیلان رطوبات و سرفه حاره و صداع نافع و مضر قوه هاضمه و مصلحش شکر می‌باشد.

و قدر شربتیش تا پنجاه عدد است و شکوفه او سفید مایل به زردی و بسیار خوشبو و محرک باه خصوصا در زنان می‌باشد و در دوم گرم و خشک و مفتح سده و محلل ریاح و مقوی دل و رافع لرز تبهای بارده بوده و جهت امراض جگر مثل استسقاء و یرقان و امراض سینه مانند ربو و قرحه ریه و امراض دماغی مثل فالج و کزاز نافع و مهرای او در روغن زیتون جهت مفاصل و استرخاء و دراز کردن موی مجرب می‌باشد.

و قدر شربتیش یک مثقال است و عرق گل سنجد محلل ریاح معده و در جمیع افعال مانند جرم آن و از او ضعیفتر است.

به فارسی آهو و به ترکی جیران نامند و بجهت او را تا شش ماه طلای و از شش ماه تا سه سال اخشف و تا شش سال را ظبی گویند.

در آخر دوم گرم و خشک و از سایر لحوم صید اقرب به مزاج انسان است و موافق مرطوبین و مبرودین و سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذاء و جهت خفقان و یرقان و فالج و امراض بارده عصبانی نافع بوده و طلای خون او موجب درازی موی و نشستن بر روی پوست او باعث گریختن هوام و تعلیق او جهت سپرز نافع می باشد و گوشت او مصدع و کباب او مورث قولنج بوده و مصلحش ترشیها و سکنجبین است و چون خصیه او را صعتر و نمک پاشیده و خشک کنند، فرزجه او قاطع حیض است و سرگین او بسیار جالی و طلای مطبوخ او در سرکه جهت اورام بلغمی و تهیج مفید است و آهوی چین که مشک او به هم می رسد سیاه و در پشت او خط سفیدی و شاخ منحنی و به حدی دراز است که به دنباله او می رسد و او گرمتر و خشکتر از سایر اصناف آهو است.

غزال الماء: طحلب است.

الغین مع السین:

غسل: خطمی است.

غسل: اشنان است و اذخر را نیز نامند.

غسلج: اذربو است.

غسا: بلج است.

غضار چینی

کاسه چینی است و سنون او جالی دندان و قاطع خون لثه و زخمهای تازه و بغایت مجفف است و غضار مطلق کاسه سفالین مزجج است.

الغین مع اللام:

غلقی

علقه است و نزد جمعی بیخی است بقدر ترب و ثمرش مثل ثمر کبر و مثلث است و برگش شبیه به ناخن و در جوف ثمر او چیزی مانند پنبه وجود دارد و تخمش مثل دانه امروز و صلب و شبری که از او حاصل می شود مسهل قوی و مهلک و طلای او رافع ثالیل است.

غلیجن: اسم یونانی فودنج است.

غلیجن اگریا

اسم یونانی مشکطرامشیع است که فودنج جبلی باشد و غلیجن به معنی

ریحان و اگریا به معنی کوه است.

غلوفس: اسم یونانی طیور است.

غلوفن: اسم یونانی مامیثا است.

غلوفریا: اسم یونانی اصل السوس است.

غلیواج: اسم فارسی حدها است.

غملول: قنابری است.

غمامه: اسفنج است.

غندب: اسم عربی عنکبوت است.

غنم: ضان است.

جرم او از آب متمایز نشود و آنگاه در آفتاب چندان بگذارند و برهم زنند تا به حد انعقاد رسد و بهترین او معمول از پوست گاو است.

در دوم گرم و خشک و شرب او جهت قرحه ریه و نفث الدم سفید مفید بوده و ضماد او جهت منع ورم زخمها و سوختگی آتش و التیام جراحات و مستحکم کردن استخوان شکسته و رفع برص و بهق و فتق و قیله و جرب متفرح و قویا و تقشر جلد نافع می باشد و سوخته مغسول او قایم مقام توتیاست.

غری السمک

رطوبت منجمدی است که در شکم ماهی بینی دراز که خنزیرالبحر نامند و امثال آن به هم می رسد و بعضی سیاه و برخی سفید می باشد و گرمی و خشکی او کمتر از غری الجلود و در جمیع افعال مانند آن و مداومت آن از روزی یک مثقال تا دو مثقال جهت سل مجرب است و ضمادش جهت شقاق رخسار و برص مفید و آنچه از نشاسته برنج و امثال او ترتیب می دهند در منافع قریب به اصل آن است.

و سریشم پنیر در صنایع غریبه عجیب الفعل و در دستورات مذکور است.

غرب

درختیست عظیم و در اصفهان وسک و در تنکابن و دیلم اوجا نامند و گویا این اسم مشتق از آطاء یونانی باشد.

در دوم سرد و خشک و قابض و مجفف بیلذع و شرب برگ او با فلفل رافع قولنج ایلاوس و مغص و با آب مانع حمل می باشد و گویند به تجربه رسیده است و ضماد برگ تازه او جهت جراحات تازه و آب فشرده او جهت رفع سیلان چرک اعضای باطنی و سده جگر و غرغره او جهت اخراج زلویی که در حلق مانده باشد و ذرور خشک او جهت آکله و جراحات مزمنه مفید می باشد و بیخ او که با عصاره برگ او در روغن گل و پوست انار طبخ دهند جهت درد گوش بغایت مؤثر است و نطول طبیخ او جهت نقرس و رفع نخاله موی سر و شکوفه و پوست درخت او جهت نفث الدم و ضماد پوست سوخته او با سرکه جهت ثالیل و ذرور شکوفه او جهت خشک کردن جراحات و صمغ و رطوبت سایله او جهت جلای بصر و بیاض و رفع وشم و آثار بیهیدیل می باشد و چوب محرق مغسول او قایم مقام توتیا و مضر کرده و مصلحش صمغ عربی و بدلش نصف وزن او اقایاست.

غرفد: نوع سفید بزرگ عوسج است.

غرز: به لغت شام نوع کوچک عصی الرأعی است.

غرسا: راسن است.

غریب: نوعی از انگور سیاه است.

غریف: اسم یاسمین است.

غرم: اسم فارسی بیش کوهیست.

الغین مع الزاء:

غرمج: اسم فارسی شونیز است.

غزال

◀ غوشنه

به لغت ماوراءالنهر نوعی از فطر است که به ترکی کبلیک نامند و بهتر از اقسام فطر و موافق محرورالمزاج و دیر هضم و مضرّ معده و مصلحش مرتبای زنجبیل و گلگند است.

غوره: اسم فارسی حصرم است.

غوره خرما: بلح و بسر است.

غوخاز: اسم اصفهانی شحرور است.

غیان: زبیق است.

غیم: اسفنج است.

غیفیطس: سنبل الطیب است.

حرف الفاء مع الألف:

◀ فاوانیا

بیخ نباتیست کمتر از زرعی و پر شعبه و قسم نر او شبیه به نبات زردک و بیخش یک عدد و بقدر شبری و به ستبری انگستی و چون بشکنند دو خط صلیبی از جوف او مشاهده گردد و لهذا آن را عودالصلیب نامند و قسم ماده بیخ او را هفت هشت عدد و شبیه به بلوط و جوف او بی خط صلیبی و ساقش مثل کرفس بری و گلش بنفش مایل به سیاهی و غلاف ثمرش شبیه به غلاف بادام و دانه‌های او مانند دانه انار بسیار سرخ و وسط دانه‌ها سیاه مایل به بنفشی و با قبض و تلخی و از مطلق فاوانیا منظور قسم نر اوست و قوتش تا هفت سال باقیست.

در آخر دوم گرم و خشک است و تصریح نموده‌اند که چون آفتاب در میزان بوده اگر او را به غیر آلت آهنی قطع کنند آثار او بالخاصیه مؤثر است و آلا منحصر است در افعال مزاجی و آنچه با خطوط صلیبی باشد در خواص بهتر از زمرد دانسته اند و محلل ریاح غلیظه و مدرّ حیض و ملطف و مفتّح و مجفّف بوده و با قوت قابضه و مقوی جگر و گرده می- باشد و جهت صرع بغایت نافع است حتی تعلیق او و مطبوخ او در شراب حابس اسهال و شرب او با شراب مسکن درد معده بوده و بخور او جهت اکثر امراض دماغی مفید است و ضماد او جهت صرع و ضربه و سقطه و رفع آثار بصره و نقرس نافع می‌باشد و مضرّ معده و مصلحش کثیرا است و قدر شربتش یک مثقال و بدلش در صرع زمرد است و در سایر امراض زراوند مدرّج و تخم او مخرج اخلاط لزجه و حابس حیض و نفث‌الدّم و جهت فالج و رعشه و صرع و جنون و سواس مفید است و تا پانزده عدد او با شراب قابض جهت نرف‌الدّم و درد و سوزش معده و سنگ مثانه اطفال و با ماءالعسل جهت کابوس و صرع و بخور ثمر او جهت صرع و جنون و تعلیق او جهت رفع فزع اطفال و سعوط روغن ثمر او جهت صرع مفید می‌باشد و داشتن صلیبی او با خود که در پارچه‌ای بسته باشند و حایض مس او نکرده باشد و به شروط مذکوره قطع کرده باشند جهت عسر ولادت و رفع سحر و هیبت او در نظرها مجرب دانسته‌اند.

و گویند درخانه‌ای که او باشد جن و جانوران گزنده داخل نمی‌شوند و چون قمر نظر تثلیث به زهره داشته باشد اگر در زیر سر خصم گذارند موجب الفت دایمی شود.

◀ فاط

مجهول الماهیت است و رازی گوید دوابی است که از ترکستان آرند و جهت رفع سمومات خصوصاً شوکران نافع است.

◀ فادخ

به خای معجمه به لغت هندی اسم بندق هندی است و مؤلف اختیارات اشتباه به نوعی از حجرالسم کرده و گوید سنگی است زرد و مایل به سفیدی و بعضی مایل به سبزی و به رنگهای دیگر است که چون بر روی سنگ با زردچوبه بسایند به رنگ پسته شود و در آتش نمی‌سوزد.

◀ فادزهر

معربّ از پادزهر است و آن عبارتست از چیزی که حفظ روح حیوانی از ضرر زهرها کند و مراد از مطلق او پادزهر معدنی است و مؤلف اختیارات منحصر در حجرالتیس و حجرالحیه دانسته و خلاف جمهور است.

◀ فاخره

به فارسی فاخره و کبابه دهن شکافته نامند و آن بزرگتر از کبابه و بقدر نخودی و تا به نصف شکافته و در جوف او دانه کوچکی مدور و سیاه و براق و با عطریّت وجود دارد و از هند و بلاد سودان آرند.

در اوّل دوم گرم و در آخر اوّل خشک و با قوه محلّله و بسیار قابض و مقوی معده و هاضمه و جگر و مفتّح سدد و منقّی اخلاط بلغمی و سوداوی بوده و جهت اسهال مزمن و جنون و ریاح غلیظه و امراض بارده دماغی و احشاء نافع می‌باشد و لخلخه او و بوییدن او جهت تقویت دماغ و دل مفید است. مصلّح محرور و مصلحش کافور و نیلوفر و روغن بادام و گلاب بوده و قدر شربتش تا دو درهم است.

◀ فار

به فارسی موش و به ترکی سیچقان نامند. در سوم گرم و خشک بوده و خوردن او مورث نسیان و اخلاق ذمیمه و دزدی و ضماد شق کرده او جاذب پیکان و خار از بدن و رافع سمّ عقرب و محلل خنازیر می‌باشد و جلوس در طبیح او رافع عسر بول و خون او جهت قلع تالیل و مسامیر مجرب است و سرگین او و سر او که سوخته باشند با سرکه جهت رویانیدن موی داءالتعلّب مفید و شرب سرگین او مسهل اخلاط غلیظه و با کندر مخرج سنگ گرده و مثانه و شیاف آن بغایت ملین طبع و رافع عسر بول می‌باشد و قدر شربتش نیم درهم است و بخور او باعث گریختن موشان و بول او رافع سیاهی کتابت و چون بر زخم پلنگ بول کند باعث هلاک زخم‌دار گردد و مکرر به تجربه رسیده است و لهذا در ولایت دارالمرز به جهت زخم پلنگ در میان آنها مکان خوابگاه ترتیب می‌دهند که موش عبور نتواند نمود و او در این امر بسیار حریص است.

فاره البیش: بیش موشان است و مذکور است.

◀ فاشرا

لغت یونانی است و به فارسی هزارچشان و در تنکابن و طبرستان الاملک نامند. نباتیست شبیه به تاک انگور و خاردار برگش با ملاست و مایل به

مرغیست خاکستری رنگ و طوقدار و غریب به کیوتر و در آخر دوم گرم و خشک و مهرای او جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی و ریاح غلیظه و تفتیح سدد نافع بوده و مورث بیخوابی و کباب او دیر هضم و مصلحش شکر و روغنها و سرکه است و قطور خون گرم او جهت بیاض چشم مؤثر و زبل او جهت کلف و با سرکه جهت تحلیل و نضج اورام مفید است.

◀ فاسی

تخمی است سرخ و خمیده و تلخ و غلاف او مثل غلاف خرنوب و برگش مثل برگ نخود و در میان گندم و جو می‌روید و به یونانی اندروصارون نامند.

در اول گرم و تر و لطیف و قابض و مفتّح سده احشاء و جهت درد مفاصل و عسرالنفس و سپرز نافع بوده و فرجه او با غسل مانع حمل و شرب جوشانیده او در روغن زیتون کشته کرم معده است و قدر شربتش دو درهم است.

فارغه: فاغره است.

فاقور: اسم عربی برنجاسف است.

فارلوخیا: به لغت یونانی به معنی حشیشه الداخس است.

فاغیه: به غین معجمه شکوفه حساست و در آنجا مذکور شد و این اسم شامل جمیع شکوفه‌هاست و به عین مهمله بیخ اوسبید است.

فالنچیطس و فالایخقون: فالنچیقن است.

فارسیا: اسم یونانی جوز است.

فانافس اسفیوس: اسم یونانی دوقوی کبیر است.

فانافس خمرونیون: ذوفرای کوچک است.

فالاهس: فاسی است.

فاراسامی: اندروطون است.

فاغیس: مرزنجوش است.

فارس الماء: صطراطیقوس است.

فابش الیونانی: باقلی است

فابش نبطی: جامسه است.

فاریقا: به لغت یونانی حلیه است.

فافش: اسم یونانی بطیخ است.

فافروس: اسم یونانی بردیست.

فاسطره: اسم یونانی جند است و به تاء منقوطة نیز آمده است.

فاحشه: جندبیدستر است.

فانافس ابراقلیون: نبات جاوشیر است.

فاغوش: شیطرچ هندیست.

فالرغوس: لقلق است.

فاها: اسم هندی جنطیاناست.

الفاء مع التاء:

◀ فتائل الرهبان

تدویر و بر مجاور خود می‌پیچد و ثمرش بقدر نخودی سرخ و برآق و خوشه دار و در زمستان ثمرش بی برگ می‌ماند.

در آخر دوم گرم و خشک و بیخس گرمتر از ثمر و برگ بوده و با حدت و جالی و ملطّف و محلّل و تریاق سموم هوام و قاتل جنین و مخرج آن و مدرّ فضلات خصوصاً شیر و مفتّت حصاه و جهت ورم سپرز خصوصاً با سرکه مجرب دانسته‌اند و جهت صرع و نسیان و سدر و فالج و با غسل جهت سرفه کهنه و شدخ عضل و درد معده و پهلو و ریاح معده و امعاء و با ماءالعسل مسهل بلغم و مقیّ قوی می‌باشد.

قدر شربتش یک مثقال و از برگ و ثمرش دو درهم و ضماد بیخ او جهت سپرز و با سرکه جهت جرب و تقشّر جلد و کلف و نالیل و بشور لبینه و آثار سیاهی و گشودن دمل و مستحکم نمودن عضو شکسته نافع بوده و روغنی که در آن بیخ او را جوشانیده باشند جهت جمیع دردهای بارد و بواسیر و حصف و رفع چرک زخمها و تحلیل صلابات مفید می‌باشد و با کرسنه جهت ازاله آثار جلد مفید و جلوس در طبیخ او جهت پاک کردن رحم و اخراج جنین مؤثر است و گویند اکتار بیخ فاشرا و ثمرش مضرّ سر است و مورث اختلاط ذهن و مصلح او بعد از قی کردن خوردن ربوب و ثمر او در افعال قریب به بیخ او و ضمادش سترنده موی و خوردن شاخه‌های تازه او که پخته باشند رافع وجع فؤاد و درد معده و مسهل و مدرّ شیر است و بدل بیخ و ثمر او به وزن او درونج و نصف او بسباسه است.

◀ فاشرستین

نباتش در پیچیدن شبیه است به لبلاب و در رنگ مخالف فاشرا و به فارسی شش بندان نامند. ساق او سیاه و ثمرش مثل فاشرا و سیاه است و ظاهر بیخ او سیاه و باطن سرخ و در افعال ضعیفتر از فاشرا و ضماد برگش جهت زخمهای حیوان و التوای عصب نافع است.

◀ فالنچیقن

لغت یونانی و به معنی دواءالرتیلا است. از یک بیخ نبات او دو سه شاخ می‌روید و در بعضی مکان متفرّق و در بعضی مجتمع می‌باشند و برگش باریک و گلش سفید و شبیه به سوسن و از آن کوچکتر و تخممش سیاه و شبیه به نصف عدسی و از آن باریکتر و بیخش کوچک و باریک و زرد و بعد از خشکی سفید می‌شود.

در سوم گرم و خشک و برگ و تخم و گل او جهت گزیدن رتیلا و عقرب و رفع مغص سریع‌الآثر است.

◀ فانید

در سکر مذکور شد و در فانید سنجری و خزاینی اختلاف کرده‌اند و گویند معمول از شکر و آرد جو خزاینی است و بی آرد جو سنجری و آن منسوب به سجستان و از ترنجبین صاف ترتیب می‌دهند و گویند منسوب به شجر به ضمّ شین و جزم حای مهمله است که بلدی از عمان است. در حرارت معتدل و با رطوبت و ملین طبع و جهت سینه و سرفه مفید است. فافیر: به لغت مصری قسمی از بردیست که از او کاغذ می‌سازند.

◀ فاخته

تقیها را با پاره‌های ترب مسدود نموده و خمیر بگیرند و در زیر آتش بپزند و با عسل تناول نمایند در اخراج سنگ مثانه مجرب است و باید سه روز به دستور سلوک نمایند و اکتار خوردن ترب مورت مغص و تعفن اخلاط و مضرّ سر و حلق و دندان بوده و مصلحش عسل و زیره که در سرکه خیسانیده باشند می‌باشد و ضماد او جهت قروح خبیثه و کمنه تحت چشم مفید بوده و با شیلیم جهت رویانیدن موی داء الثعلب و جوششهای آبدار مفید است و پرورده او در سرکه قاطع اخلاط غلیظه بوده و اصلاً ضرری در او نیست و تخم او مدرّ بول و شیر و حیض و محرک باه و مقیّ می‌باشد و جهت درد جگر بارد و ورم سپرز و با شراب جهت گزیدن مار شاخدار مفید است و در سایر افعال قویتر از اصل او است و نیم متقال او بعد از طعام هاضم او و با سکنجبین بغایت منقّی جگر بوده و ضماد او جهت قویا و با سرکه جهت زخم غانقاریا و با عسل جهت درد مفاصل و با کندش و سرکه جهت بهق سیاه مجرب می‌باشد.

و قدر شربتش از تخم او یک درهم و از جرم او بیست درهم است و برّی او بسیار گرم و مورت التهاب و خوردن او مستعمل نیست. شامی او را قوتش مرکب از شلغم و ترب بستانی است و گرمتر از شلغم و ضعیفتر از ترب و مدرّ بول و محلّ رطوبات و اکتار او مغنی و مصلحش نمک است و روغن ترب که از تخم و آب و برگ او که در ابتدای تخم بستن ترتیب دهند بسیار مسخّن و قایم مقام روغن زیتون کهنه و روغن بلسان است. لطیف و گرمتر از روغن بیدانجیر و محلّ قوی و آشامیدن و طلا کردن با فادزهر جهت گزیدن عقرب و تدهین او جهت رفع شپش که بعد از امراض به هم رسد نافع است.

و مؤلف تذکره گوید که چون ترب را خاییده و بگذارند تا متعفن شود و کرهها از او متکون گردد و چون در ظرفی ضبط نمایند تا یکدیگر را خورده و چند عدد بماند و آن را حل کنند در حل معادن بیعدیل و افعال غریبه از او می‌آید.

فجل باعشقی: ترب شامی است.

◀ فرفیون

اسم صمغی است خاکستری رنگ و مایل به زردی و کهنه او مایل به سرخی و متخلخل و طعم و بوی او تند بوده و نبات او شبیه به کاهو و شیردار و سفید و با شعبه‌ها و خارناک است و قسمی از آن را برگش سیاه و خارش تندتر و شیر او بیشتر و از بلاد سودان خیزد و به سبب تنیدی شیر او که بوی او به شامه نرسد از دور حربه‌ای به آن می‌رسانند تا شکافته شود و قبل از شکاف در زیر آن نبات شکنجه گوسفند را در ظرفی تعبیه کرده می‌گذارند و بعد از آن حربه‌ای به آن می‌رسانند و به یک دفعه شیر بسیار فرو ریخته و در شکنجه جمع می‌شود سپس خشک کرده و استعمال می‌نمایند و مغشوش او به انزروت و به صمغ در آب زود حل نمی‌شود و به خلاف غیر مغشوش و به دستور مغشوش او متخلخل و تند طعم نمی‌باشد و زبان را نمی‌گزد و قوه فرفیون تا چهار سال باقی است و چون با باقلی مقسّر ضبط نمایند هیچ وقت از قوت نمی‌افتد.

نباتیست بقدر زرعی و تیره رنگ مایل به سفیدی و برگش مانند برگ حنا و کوچکتر از آن و گلش زرد و مجتمع و تخمش مانند تخم تره تیزک و بیخش خوشبو و منبتش کنار دریا و رودخانه‌ها و ریگزارهاست.

در آخر دوم گرم و خشک و بغایت مقوی باه و رافع زکام و عسر النّفس و سرفه و ربو و ریاح غلیظه بوده و ضماد او محلّ صلابات و رافع مفاصل و نفرس و عرق النساء و ورم انتیان و فسخ عصب بوده و مربای بیخ او انفع از زنجبیل و هاضم و مسخّن معده و گرده و مثانه و مدرّ بول و محرک باه و محلّ موادّ بارده است.

◀ فتیله

به فارسی شافه نامند و جهت تلین طبع و جذب مواد از اعالی بدن مستعمل است و در جمعی که قوه مسهله نداشته باشند بدل حقنه و اقسام او در دستورات مذکور است.

◀ فتیت

نان خشک است که بسیار نساییده باشند و مستعمل آن نان گندم است و قلیل‌الغذا و مجفّف رطوبت معده و مولد ریاح و سودا و دیرهضم و مضرّ احشاء و کهنه او بسیار زبونتر و مورت قولنج و مسدد و مصلحش شکر است.

فتاظه: سیسا است.

القاء مع الجیم:

◀ فجل

به فارسی ترب نامند. برّی و بستانی و شامی می‌باشد و شامی آن است که تخم شلغم را در بوته ترب کرده و غرس نمایند یا برعکس و برّی او تندتر از بستانی و به درازی و بزرگی او نیست و قوتش به خردل قریب تر و نزد بعضی خردل برّی عبارت از اوست و بستانی را قسم مستدیر و بیرون سیاه قویتر از سفید مستطیل بوده و تخم اقسام او قویتر از سایر اجزا می‌باشد و بعد از آن پوست و برگ ریزه آن و بعد از آن برگ بزرگ و گوشت او به مراتب مذکوره تا سوم گرم و در دوم خشک و مدرّ بول و بعد از طعام هاضم و مخرج ریاح و محرک آروغ و با اندک تلین بوده و نیکو کننده رنگ رخسار و مداومت خوردن او باعث روییدن موی که ریخته باشد و آب او مفتّح سدد و معین قی خصوصاً با عسل تناول نمایند و مطبوخ او جهت سرفه مزمن و تلطیف غلیظ و احتباس حیض و رفع ضرر فطر مفید است و اکتار او مولد قمل می‌باشد و گویند بعد از خوردن او چون عقرب بگزد درد او محسوس نمی‌شود و آب او کشنده عقرب است و طلای او بر بدن مانع مقاومت هوام بوده و آب شاخه‌های او را که بدون برگ گرفته باشند بقدر یک اوقیه جهت اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته‌اند خصوصاً با سکنجبین و آب برگ و شاخ او بقدر ربع رطل با شکر جهت اخراج زرداب و مستسقی نافع است و چون در جوف ترب روغن گل ریخته و گرم کنند قطور او جهت درد گوش سریع‌الاثّر می‌باشد و چون ترب را سوراخها کرده چهار درهم تخم شلغم را در آن جای داده

پلک چشم و ورم که از ضربه و سقظه به هم رسد و شکستگی اعضاء مفید است و طلای مطبوخ او با آب جهت ریاح مثانه و عسر بول و درد عانه و اصلاح رحم و مقعد و زخم سگ دیوانه گزیده مفید است و عصاره او بهترین ادویه چشم و جهت تقویت باصره و بردن زردی و یرقان و درد چشم باقی باشد و جرب و سلاق و دمعه و نزول آب و جساوه و قطور او جهت گرانی سامعه و درد گوش مزمن نافع است و مضر مثانه و گرده به حدی که اکثر او موجب ادرار خون شود و مصلحش کتیرا و عسل و سنبل و نزد بعضی رازیانه پادزهر ضرر او و مقوی فعل آن است. و قدر شربتیش تا سه درهم و بدلتش در امراض سینه پرسیاوشان دو وزن او و در تحلیل ریاح اسارون و در اسهال لزوجات اقیمون و انیسون است و چون زمین را مغاک کرده به آتش گرم کنند و آتش را برداشته فراسیون را در او فرش نمایند علیلی که از بروودت و ریاح زمین گیر شده باشد بر روی آن بخوابانند و از فراسیون بر آن لحاف کرده سپس بپوشانند تا گرمی خاک مغاک برطرف شود در رفع امراض آن شخص مجرب دانسته‌اند و چون در آب انگور فراسیون ریخته سه ماه بگذارند و بعد از آن صاف کنند شراب مذکور در رفع اورام باطنی و امراض سینه و رفع فضلات و مواد بارده بغایت نافع است.

◀ فرنجمشک

معرب از برنجمشک فارسی است و قرنفل بستانی نیز نامند و آن بری و بستانی می‌باشد بری را منبتش سنگلاخها و نباتش و ساقش مدور و پر شاخ و برگش مثل برگ سوسنبر و تندبوی و با عطریت است و بستانی را ساقش مربع و برگش مانند ریحان کوهی و با خشونت و در بوی شبیه به قرنفل و تخمش مانند تخم ریحان و از آن درازتر و منبتش بستانها و خرابه‌ها می‌باشد.

در آخر دوم گرم و خشک و بری گرمتر و قویتر است. مفتح سده دماغی و مصفاه و مقوی جگر و دل و معده سرد و هاضم غذای غلیظ و آروغ او خوشبوی و در افعال بهتر از مرزنجوش و سوسنبر و جهت وسواس بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین مغص و درد سر بارد و پرانگیختن اشتها و رفع سپرز نافع است و مولد مره السودا و مصلح محرورین و مصلحش بنفشه و سکنجبین است.

و قدر شربتیش سه درهم است و بدلتش سوسنبر است و تخم او بسیار خشک و مجفف منی و مولد رشک که ضنان گویند و هاضم و نعوظ آورنده و قدر شربتیش تا دو درهم است و چون در سرکه و شراب و آب انگور و اشربه داخل کنند مانع فساد آن است.

◀ فراخ

به فارسی جوجه و به ترکی فریک نامند و بهترین او جوجه مرغ و کبوتر است و خواص هر یک در دجاج و حمام مذکور شد و مداومت کباب

و مؤلف اختیارات بدیعی گوید که او صمغ درخت مازریون است و اصلی ندارد و در چهارم گرم و خشک و ملطف و بغایت محرک و مسهل زرداب و بلغم و جهت استسقاء و سپرز و عرق‌النساء و رفع مفاصل و رفع ضرر سموم و درد ورک و کمر که از بلغم باشد بغایت نافع است و شرب او مسقط جنین و فرزجه او باعث به هم برآمدن فم رحم و مانع سقوط طفل بوده و اکتحال او با عسل جهت نزول آب مفید است و حدت و سوزش او در چشم مدت مدید باقی می‌ماند و سعوط او با آب چغندر جهت سبیل و دمعه و حمیت چشم و تنقیه دماغ مفید است و ضماد او بر استخوان باعث تقشر آن می‌باشد و طلای او رافع گوشت زیاد زخمها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و لذع هوام رافع سمیت او و با روغنها جهت فالج و لقوه و خدر و امراض اعصاب و درد مفاصل و با زعفران و افیون جهت تسکین اقسام ضربان مفید است و حمول او بقدر حبه‌ای تا دو سه حبه در ادرار حیض محتبس مجرب است و اگر احداث سوزش نماید روغن گلسرخ رافع آن است و یک حبه او که با سک ساییده باشند فرزجه او جهت اعانت حمل و تضییق فرج و تقویت رحم و رفع بدبویی او بی‌عیدیل می‌باشد و مصلح او مقل و رب سوس و سایر صموغ و روغن بادام و قسم سیاه او قتال است.

و قدر شربتیش دو قیراط و بدلتش در استسقاء ماذریون و در قولنج جنند بوده و زیاد او موجب اختلاط عقل و التهاب معده و فواق و در بعضی مزاج مسهل و در بعضی قایض به افراط و رافع او تبرید قوی و آب میوه-هاست.

◀ فراسیون

نباتتست مابین شجر و گیاه و شاخه‌های بسیار از یک اصل می‌روید و مربع بوده و با اندک زغب و مایل به سفیدی و برگش بقدر انگشت مهین و مایل به استداره و چین دار و با خشونت و تلخ و تخمش محیط ساق او و بعضی گلش مایل به زردی و بعضی را به ازرقی و منبتش خرابه‌ها و کوهها و در آخر ثور و اوایل جوزا گل می‌کند و قوتش تا شش سال باقیست و مؤلف اختیارات کراث جبلی دانسته و از این جهت فراسیون نزد عطاران این بلاد معدوم است.

در دوم گرم و در سوم خشک و مفتح سده جگر و سپرز و بغایت منقی سینه و شش از لزوجات و مدر حیض و بول و شیر و عرق و محلل ریاح غلیظه و بلغم غلیظ و با قوه تریاقیه و جالی اعضای باطنی و ظاهری و مقوی آن و مخرج جنین و مشیمه و رافع ضرر فطر و امثال او و طیبخ او با شکر و انجیر و عسل و ایرسا جهت ربو و سرفه کهنه و ضیق‌السفس و با شربت بنفشه جهت قرحه ریه و التیام جراحات او بی‌عیدیل است و با روغن گل و روغن زیتون جهت درد امعاء و با ادویه مناسبه جهت درد سپرز و پهلو و تهیگاه و سنگ مثانه مفید است و خاییدن و بلع کردن آب او جهت قلاع و درد معده و ضماد او جهت جراحات کهنه و داخس و بردن گوشت زیاد زخمها و تحلیل خنازیر و نضح دمل و گشودن آن نافع است خصوصاً چون تازه او را با پیه گرده بز کوبیده باشند و با روغن بنفشه جهت انتفاخ

فرومیان: بصل است.

فرانیان: اسم یونانی زبدالبحر است.

فرسیا: اسم رومی بسباسه است.

فرطس: اسم یونانی مار شاخدار است.

فرصید: تمیمی گوید عجم الزبیب و عجم العنب است.

فراشتک: اسم هندی خطاف است.

فریبهی: اسم فارسی سمین است.

فریک و فره: اسم ترکی فراخ است.

فرنی: اسم فارسی مهلبه است.

الفاء مع السّین، الفاء مع الشّین، الفاء مع الصاد:

فستق

معرّب از پسته فارسی است. درخت او شبیه به درخت سقّز و غیره مقشّر پسته را ملّت مدید قوتش باقی است و مغز او را تا سه ماه و آب لیمو حافظ فساد اوست.

مغز او در دوم گرم و خشک و نزد بعضی در اوّل تر است و مبهی و با رطوبت فضلیّه و تریاق گزیدن هوام و سموم بارده و مفتّح سده جگر و موکد خون صالح و موجب فریبهی بدن و مقوی معده و فم معده است به حدی که سایر لبوب مأكوله به او نمی رسد خصوصاً چون با پوست رقیق ملاصق مغز خورده شود و جهت درد جگر و قی و غثیان و مغص و سرفه مزمن و تقویت دل و حافظه و ذهن و رفع خفقان و برودت جگر و لاغری کرده و یرقان و سپرز نافع بوده و مصلّح محرورین و مورث شری است و مصلحش سرکه و ترشیاها و میوه های بارده و پوست سرخ رقیق ملاصق مغز او معتدل در حرارت و خشک و پوست سبز بیرون او سرد و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قابض و رافع اسهال و تشنگی و قی می باشد و جهت تقویت دندان و خوشبو کردن دهن و رفع قلاع مفید است و پوست سفید صلب او که طبخ مفراط داده باشند جلوس در آب او جهت خروج مقعد مجرّب است و نطول طبیخ پوست درخت او جهت درد مقعد و رحم و جرب و حکّه و حبس نزلات و رفع قمل و مداومت شستن موی به آن جهت ریختن موی نافع و و روغن پسته مقوی غالیها و خوشبو کننده اطعمه و بالخاصیه مضرّ معده بوده و سعوط او با مشک جهت لقوه و تقویت حافظه و تنقیه دماغ مجرّب است و با عنبر جهت ازاله وسواس و مواد سوداوی و رفع سموم مؤثر است و خواص ثمر درخت پسته که مغز نبندد در بزغنج مذکور شد.

فسافس

به فارسی ساس نامند و حیوانی است به شکل عدس و بسیار بدبوی و در مزاج قریب به ذرایح و رایحه او جهت اختناق رحم و درد آن و شرب او با سرکه و شراب و غرغره او جهت اخراج زلویی که در گلو مانده باشد و گذاشتن ساییده او در سوراخ قضیب جهت احتباس بول بسیار مؤثر است

کیوتر بچه با ادویه حاره و سیر موکد جذام دانسته اند و پخته او با پیه مقوی قوه باه و گویند خروس بچه بالخاصیه مضعف باه است.

فرس

به فارسی اسب و به ترکی آت نامند. گوشت او در آخر دوم گرم و خشک و مورث شجاعت و قساوت قلب و مبهی مبرودین بوده و سوخته او قاطع اسهال رطوبی بوده و کباب او موکد خلط فاسد و مصلحش مهرآ پختن و آشامیدن دوغ و آب انار است و در تقویت باه با شیر تناول نمودن و پنیر مایه او بقدر نیم مثقال رافع اسهال مزمن و قرحه امعاست و خون تازه گرم او از سموم و طلای او تغییر دهنده رنگ و وضوح و ذرور جلد سوخته او با موی رافع جوششها است و گویند چون دندان آسیای آن را بر ساق کسی بینند از حرکت ماندگی نیابد و اگر پای حیوان چهارپا را به دم اسب بینند لنگ شود و اگر بر در خانه موی دم او را بکشند کیک داخل آن خانه نشود.

فرو دو ماهان: رازی گوید قطلب است.

فرصاد: اسم عربی توت سفید است.

فرین: اسم مغربی بقله الحمقاء است و اندیقون نزد بعضی مسمی به این اسم است.

فرخ: بقله الحمقاء است.

فریر: به کسر فاء اسم عربی بنفسج است.

فرفار

درختیست بقدر چنار و برگش مثل برگ بادام و گلش مثل گل سرخ و بغایت خوش منظر و در افعال ضعیفتر از گلنار است.

فرشه

اسم عربی شیر است که با زرده تخم مرغ به آتش نرم بجوشانند و غلیظ شود و شبیه به آغوز شود و در افعال مثل لبّاست.

فرکیه: آتش حلیم است.

فرو: به فتح اوّل و جزم راء، اسم عربی مویینه بسیار نرم است مانند سمور و قاقم و غیرهما.

فرسطاریون: رعی الحمام است.

فریقه: حلبه است.

فریدس: اسم مصری اربیان است.

فرار: به لغت اکسیریان زیبق است

فرا: به تخفیف راء حمار وحش است.

فرسلون: طلق است.

فرفت: شاهترج است.

فروسیمون: اسم یونانی ارنب است.

فرسیون: اسم عربی نوعی از بادآورد است

مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا نیم درهم است و گوگرد خام باعث سیاهی او و نمک تلخ رافع آن است و گویند گوگرد غیر خام معطل او و بعد از تعدیل موجب ثبات ارواح هاربه و منقّی متطرقات مشکل خود است و خوردن اشربه و خمر در ظرف نقره باعث تفریح است.

الفاء مع الطاء:

فطر

نباتیت سفید به شکل نصف تخم مرغ که منکوس باشد و بی برگ و گل و ساقش بسیار کوتاه و جوف او مملو از صفایح و مأکول او به ترکی کیلک و به فارسی فارچ نامند و فطر و کماه اسم جنس مأکول و غیر مأکول آنند و نزد بعضی فطر مخصوص نوع قتال او و کماه مخصوص مأکول است و هرچه بی لزوجت و بی رایحه بد و سفید یا مایل به تیرگی باشد و کوچک و از زمین خوب روید مأکول است و سیاه او در غایت سمیت و هرچه نوع سفید و سرخ او در تحت درخت زیتون و انجیر و گردکان امثال او روید و به دستور از سرگین و جیفها و مانند او برآید کشته می‌باشد و گویند سفید مأکول او تریاق نوع سرخ اوست. مأکول او در دوم سرد و تر و اکتحال آب تازه او جهت بیاض و تقویت باصره و پلک چشم نافع بوده و مانع نزول آب خصوصاً چون سرمه را به او پرورده کنند و ساییده و خشک او رافع اسهال و ذرب و زلق الأمعاء و ضماد او با سریش ماهی و سرکه جهت فتق و قیله و برآمدگی ناف مجرب می‌باشد و مداومت و خوردن او قاطع نسل و دیرهضم و موکد خلط غلیظ و چون قبول عفونت کند به حد افراط متعفن می‌شود و مسلد و مورث قولنج و درد معده و فالج و سکنه است و بهترین مصلح او آبکامه و خردل و پختن اوست با نمک و شبت و پودنه و روغن کنجد و زیتون و صعتر و فلفل و خوردن زنجبیل پرورده و جوارشات و خوردن آب سرد بعد از آن بغایت مضر و به دستور با تخم مرغ و با گوشت خوردن و از خواص اوست که هر حیوانی کسی را بگذرد که فطر مأکول خورده باشد و هنوز از معده نگذشته باشد هیچ دوایی علاج نمی‌کند و هرچه در زیر خم شراب و سرکه روید پوست او کشته است و جوف خشک کرده او مورث بیهوشی و تریاق غیر مأکول او سکنجبین با سرگین مرغ خانگی است.

فطر اسالیون

یونانی و به معنی کرفس کوهی است و او را کرفس صخری و کرفس ماقدونی نیز نامند و تخم او شبیه به نانخواه و خوشبوتر از آن و تند است و بهترین اجزای آن تخم او و در سوم گرم و خشک و قاطع لزوجات و مدر بول و بغایت در ادرار حیض قوی‌الأنث و مخرج جنین و محلل نفخ و مقاوم سموم بارده و مبهی و بغایت مفتّح و جهت مغص و درد پهلو مفید بوده و در جمیع افعال قویتر از سایر اقسام کرفس است و بالفعل تخم کرفس نبطی را بجای او استعمال می‌نمایند و او مدور و مایل به درازی و بقدر فلفلی و بیرون سیاه و اندرون سفید مایل به زردی و تند طعم و برگ

و بلع کردن یک عدد آن جهت گزیدن مار شاخدار نافع و چون در ثقبه باقلایی گذاشته بلع نمایند، جهت تب ربع ببعیدیل یافته اند.

فسلیون: اسم یونانی بزرگطوناست.

فسوه الکلاب: اسم مصری غالیس است و نزد بعضی شابانج است.

فسقق الهاویه: حبّ البان است.

فسوه الصیغ: قعبیل است.

فسیا: اسم عبرانی قافله است.

فسوا براشین: اسم عبرانی اصابع صفر است.

فشغ

به فتح فاء و شین و به غین معجمه آن چیز است که به مجاور خود می‌پیچد به حلی که او را بپوشاند و فاشرا و امثال او را از این جهت فشغ نامند و فشغ از جنس فاشرا است و نباتش شبیه به عنب الثعلب و شاخه‌های او باریکتر و خار او کندتر و ثمرش خوشه‌دار و برگش با خشونت و دانه‌هایش بعد از رسیدن سرخ می‌گردد و طعم او گزنده زبان و بیخس صلب و ستر و منبتش آجام و به دستور در مواضع درشت هم می‌روید و قسمی از او بیخار و دانه به شکل باقلای مصری و از آن کوچکتر و بسیار سیاه و بر دور او خط سفیدی می‌باشد و ظاهراً لوییای هندی عبارت از او باشد.

قسم اول در سیم گرم و خشک و شرب برگ و ثمرش رافع ضرر ادویه سمیه و مفرّج و محلل ریاح و حافظ قوه غریزیست و چون برگ او را با عسل لعوق کرده طفل شیرخواره را به تدریج از آن بدهند در مدت حیات سموم حیوانی و نباتی در او اثر نمی‌کند و قدر شربتش یک مثقال است و ضماد قسم ثانی رادع اورام و مسکن درد مفاصل و خوردن او مورث دیدن خوابهای پریشان و موکد خلط فاسد است.

فصفصه: معرب از اسفست فارسی است و در رطبه مذکور شد.

فصیل: بجه شتر است.

فصا: به کسر فاء، عجم الزیّب است.

الفاء مع الضاد:

فضه

به فارسی نقره و سیم و به ترکی کومش نامند و تکون او از گوگرد و زیبق پاک دانسته‌اند که گوگرد بقدر عشر زیبق باشد به دلیل آنکه چون نقره از گوگرد مکلس گردد و یک جزو او کبریت که تکلیس نموده مثل خود زیبق را منعقد می‌سازد.

در اول سرد و خشک و گویند معتدل است و در تفریح و تقویت قریب به یاقوت و جهت خفقان و بدبویی دهان و رفع رطوبات لزجه و عفونت بلغم و مالیخولیا و جنون و سواس و ربو و سرفه و استسقاء و سپرز و سنگ گرده و مثانه نافع بوده و ضماد او محلل اورام و با زیبق مقتول رافع بواسیر و در اکتحال جهت بیاض و تقویت باصره مفید است. مضر امعاء و

فقولیون: حناست.

فقارس: اسم یونانی سرو است.

◀ فقاح الکرّم

شکوفه انگور است. در اول سرد و خشک و با عطریّت و مقویّ دل و معده و مسکن فواق و قی و عرق او در افعال قویتر و لطیفتر است.

◀ فلز

به سکون لام و کسر فاء در لغت به معنی سفید روی است و مفرغ نیز نامند و به تشدید زاء و کسر فاء و لام به معنی ریم آهن و ریم معادن گدازنده است و هر گوهری که از کان خیزد و در اصطلاح اجسام معدنی است که هر یک را کانی مخصوص باشد یا در وزن متفاوت باشد اعم از آنکه متطرق بالفعل یا بالقوه باشد که به اعمال مخصوصه قابل گداز و چکش گیر گردد و اقسام چکش گیر بالفعل را متطرقات و معادن سببه نامند و فی الواقع هشت نوعند که از هفت معدن حاصل می‌شوند: طلا و نقره و قلعی و سرب و آهن و روی و توتیا که هر یک از معدن مخصوصی اند و مس و روی از یک معدن هستند و در وزن مختلف‌اند چنانکه بلیناس در کتاب احجار بیان نموده است و مس از گداختن جسم معدنی به هم می‌رسد و روی در معادن بدون گداز متکون می‌گردد و به جهت خودرویی به فارسی روی و مس رست نامند و به یونانی طالیقون گویند و آن در نهایت زردی می‌باشد و از تاب آتش سیاه نمی‌شود و لهذا به عربی صفر نامند و مس سرخ و مایل به زردی می‌باشد و هر دو قسم در وزن سبکتر از روی اند و متطرق و بالقوه سیماست که بر اعمال مخصوصه چکش گیر و گدازنده می‌گردد پس فلزات نه نوعند و معادن متطرقات هفت و از یک معدن دو فلز خیزد که مس و روی باشد. چون روی نایاب و قلیل‌الوجود است و اشتباه عظیم در صنف مس سرخ و زرد و در اسم نحاس و صفر واقع شده و تا غایت تحقیق احدی به جهت عدم استقصا ننموده کمالاتی و خواص هر یک مذکور شده و می‌شود.

فلنجه: افلنجه است.

◀ فلزل

به یونانی ارنیقس نامند. درخت او شبیه به درخت سقز و خوشه او مانند خوشه او و برگش رقیق و طرف ملاصق شاخ سرخ و طرف دیگر سبز است و فلزل سفید و سیاه و هریک بری و بستانی می‌باشد و گویند تا رسیدن او به انتها نرسد سفید می‌باشد و بعد از رسیدن کامل سیاه می‌شود و ظاهراً اصلی نداشته باشد و سفید او املس و قابضتر است و سیاه چین دار و تندتر است.

در آخر سوم گرم و خشک و سفید او در اول او و بعضی به عکس دانسته‌اند و هاضم و جاذب و محلّل و جالی و تریاق سموم بارده و قاطع بلغم و رافع سرفه بارده و ضیق‌النفس و ریاح و مغص و مقوی حافظه و

نبات او عریض و با اندک حدّت بوده و چتر گل او مثل چتر شبت و در تنکابن و ایلپهم نامند و این قسم را بعضی ضعیفتر از فطراسالیون دانسته‌اند و جمعی مثل آن می‌دانند و او مدرّ عرق و رافع عرق النساء و تهیج بوده و فرزجه او مسقط جنین و در سایر افعال مانند سایر اقسام کرفس است و در حرف کاف انشاءالله مذکور خواهد شد.

فطس و فطوس: حبّ الآس است.

فطیر: نان خمیر بی مایه است و زبوترین اقسام نانهاست.

فطوریدس: اسم یونانی دجاج است.

الفاء مع القاف و الفاء مع اللّام:

◀ فقع

به ترکی دنبلان و به فارسی کشنج نامند و او غیر اقسام فطر است و مدور و قریب بقدر نارنج و کوچکتر و از آن می‌باشد و در زیر زمین نزدیک آبها متکون می‌شود و شیرین و لذیذ و سرد و تر و بهتر از فطر مأکول و غلیظ است و اصلاح او به دستوری است که در فطر مذکور شد.

◀ فقاع

نوعی از نیبذ است و مسکر نیست و از ادویه مناسبه و آبهای حبوبات و میوه‌ها ترتیب می‌دهند و در هر بیست رطل آبهایی که خواهند یک مثقال از هر یک از عود و فلفل و سنبل و قرنفل و سداب و کرفس و نعناع و مصطکی و قاقله و برگ ترنج باید کرد و سردترین همه فقاع آن است که از شیرۀ جو ترتیب دهند و آن مدرّ بول و مرطب بدن و جهت سرفه و امراض حاره ریه نافع بوده و مضرّ کرده و حجاب دماغ و اعصاب و مصلحش ادویه حاره است و آنچه از نان و مصطکی و سنبل و قاقله و طرخون ترتیب دهند کثیرالغذا و مقوی معده و احشاء و بسی نفع است و گرمترین همه عسلی و خرماپی و مویزی است.

فقاح: اسم جنس شکوفه است.

فقاح سورنجان: اصابع هرمس است.

فقلابوس: اسم یونانی صریمه الجدی است.

فقلائیوس: بخور مریم است.

فقلامینون: فاشرستین است.

فقیص: شاهترج است.

◀ فقاح الملح

زهره‌الملح است و نزد بعضی ابقراست و ماسرجویه گویند که بر روی نمک معدنی شبیه به شوره متکون می‌شود و الطف اجزای نمک و قبض او کمتر است.

فقلین: غفص است.

فقده: حبّ الفقده است.

فقعه: گل زرد است.

فلفل

ثمری است هندی بقدر پسته و پوست او شبیه به پوست فندق و مغزش مایل به زردی و سفیدی و با دهیّت و از فلاحّت نقل کرده‌اند که آن از پیوند نیلوفر با یاسمین به هم می‌رسد و دانه‌اش به دانه نیلوفر شبیه و غیر بیخ نیلوفر هندی و غیر بندق هندی است.

در دوم گرم و در اوّل خشک و نزد بعضی در سوم گرم و خشک است. محلّ و مفتّح سدد و منقّی دماغ و جهت خفقان و غشی و درد سر و سپرز و درد جگر و حفظ سیاهی موی و سستی عصب و درد معده و استسقاء و باد بواسیر نافع بوده و ضماد برگ او مانع تولد قمل و خوشبو کننده رایحه بدن و قدر شربتیش تا دو درهم است.

فلایه: حب الرّأسن است.

فللمون: فودنج بریست.

فلار: اذربو است.

فلجون: سرخس است.

فلجیقن: سورنجان است و نزد بعضی حومانه.

فلفل شامی: تخم مخلصه است.

فلفل الصّقالبه: شامل اثلق و حرف بابلی است.

فلفل الفرود: تخم وسمه است.

فلفل الخواص: ماهودانه است.

فلیفله: هرنوه است و گویند تخم پنچنگشت و به لغت مغربی بزرالانجره است.

فلنجمشک: فرنجمشک است.

فلفل دراز: اسم فارسی دارفلفل است.

فلون: به لغت رومی برگ نباتات است.

فلام: اسم عربی قاقلی است.

فنک

اسم فارسی قرساق است و آن پوستی است سفید و سرخ و ابلق می‌باشد و حیوان او از سنجاب بزرگتر و از بلاد روس و ترک آرند و خوشبو و گرمتر از سنجاب و قاقم و سردتر از سمور است و لباس او موافق جمیع امزجه است خصوصاً جهت اطفال و نزد جمعی جلد مرغی است و بخور او جهت گریزاندن هوام مؤثّر است و قول اوّل اصحّ است و اخیر پوست مرغی است سفید و بزرگتر از غاز و قو نامند و لباس او موجب تبرید است به خلاف فنک.

فنجیون

اسم یونانی نباتی است برگش شبیه به برگ لبلاب کبیر و از شش هفت عدد بیشتر نمی‌باشد و طرف ملاصق زمین سفید و طرف دیگر سبز و با زوایای بسیار و در بهار از میان برگها ساقی می‌روید بقدر شبیری و گلش

مفتّح سدد و با شیر و شکر محرک باه و رقیق کننده خون مبرودین و ملطف اغذیه غلیظه و خلط غلیظه و رافع آروغ ترش و مقوی جگر و معده و مسخّن آن بوده و با ادویه قابضه جهت تقطیر بول نافع و پادزهر علتهای عصب و اعضای عصبانی است و حمول او منخرج جنین می‌باشد و بعد از جماع مانع حمل و ضماد او با زفت محلّل خنازیر و رافع داخس و برص ناخن و با نظرون بغایت جالی بهق و سرخ کننده رخسار بوده و با پیاز و نمک جهت رویانیدن موی داء الثعلب و با محلّلات جهت تهیج ریخی مفید است و جوشانیده او در روغنها جهت فالج و خدر و امراض بارده و رفع قشعریره تبهای بارده مفید و اکتحال او جهت ظلمت بصر و بیاض و ناخن و طلای جوشانیده او در گلاب جهت رفع نزلات بارده و درد دندان مجرب است و به دستور مضمضه آن که با پوست خشخاش جوشانیده باشند مجرب است و سنون او جهت دندان کرم خورده سریع- الأثر و خاییدن او با مویزج جهت رفع رطوبات معده و دماغ نافع است و مجفّف منی و مصلّح و مخشّن سینه و حلق و مضرّ گرده و جگر حارّ می- باشد و جمعی که خون ایشان وفور نداشته باشد و جراحات باطنی و الم در مجاری بول داشته باشند و مصلحش روغنها سرد است و در مبرودین عسل می‌باشد و قدر شربتیش یک مثقال و بدلش زنجبیل است.

فللمویه

اسم فارسی بیخ درخت فلفل است و گویند اعمّ از بیخ و چوب درخت اوست و ابن خنجل ریشه درختی غیر فلفل دانسته که اصلی ندارد و بهترین او سفید تازه است و در خواص و قدر شربت و مصلح مانند فلفل است و در امراض سپرز و ورک قویتر از آن و سعوط آن جهت سکنه و صرع نافع و بدلش دارفلفل است.

فلفل الماء

نباتیست که در آبهای غیر جاری می‌روید. برگش شبیه به برگ بید و ساقش پرگره و شاخه‌های او بقدر زرعی و دانه او ریزه و مجتمع و شبیه به خوشه و طعم او تند شبیه به طعم فلفل و بی عطریّت و عوض فلفل در اطعمه استعمال می‌کنند.

در دوم گرم و خشک و مسخّن معده و جگر و هاضم بوده و ضماد برگ و ثمر او محلّل اورام بلغم و صلبه و رافع آثار و بیخ او در اضمده کلف و نمش مزمن قوی الأثر است و قدر شربتیش تا ده درهم است.

فلفل السّودان

دانه ایست شبیه به خلر و غلاف آن مثل غلاف او و تند و با اندک تلخی. در آخر دوم گرم و خشک و محلّل ریاح غلیظه و بلغم لزج و مفتّح سدد و با عسل محرک باه بوده و جهت قولنج ایلاوس نافع و جهت درد دندان و حرکت او بغایت مؤثّر و مضرّ گلو و حلق و مصلحش عناب و قدر شربتیش تا دو درهم است.

سده جگر و سپرز نافع و مضر مئانه و مورث بول الدّم می باشد و مصلحش کثیرا و مضرّ سر و مصلحش انیسون و قدر شربتش یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال است و باید شارب او هر روز به حمام رود و برگ و شاخ او را به مجموعه رافع سمّ هوام است و هر جزوی به تنهایی این اثر ندارد و ثمرش در ازاله سپرز نافع و مضرّ مئانه است مانند سایر اجزاء و حمول او مدرّ حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضمادش جهت فالج و سایر امراض بارده اعصاب و بهق و قویا و سعفه و حزاز و آثار جلد از ضربه و سقطه نافع است و بدلش کبابه و نزد بعضی نصف او سلیخه و ثلث او مویز سیاه است.

◀ فوفل

معربّ از کوپل هندی و آن ثمر درختی است بزرگتر از جوزبوا و مدور و با عفوصت و اندک تلخی و سرخ و سیاه می باشد و درخت او شبیه به درخت نارگیل است.

در دوم سرد و خشک و مقوی دل و اعضاء و رادع و مانع صعود بخارات به دماغ و بسیار قابض بوده و سرخ او مسهل بعصر و غیر مفرط و رافع دردهای حارّ و قاطع عرق می باشد و جهت استحکام عصب و سستی اعضاء، دویی و قلاع و امراض حاره دهان و دندان و قطع سیلان خون نافع و مخشّن سینه و مصلحش کثیرا است. اکتحال او جهت سرفه و استرخای پلک چشم و دمعه و التهاب و رمه و جرب مفید و قدر شربت او تا یک مثقال و بدلش مثل آن صندل سرخ و نصف آن آب گشنیز است.

◀ فودنج

معربّ از پودنه فارسی است و به عربی حیق نامند. برّی و بستانی و جبلی و نهری می باشد و مراد از مطلق او برّی است و مشکطرامشیع قسم جبلی است و صنفی از نهری که برگش دراز و ساقش بزرگ است و چون در بستانها غرس نمایند بعد از دو سال نعناع می شود و پودنه برّی را ساقها متفرّق و تندبو و با عطریّت و برگش ریز و مایل به استداره و تخمش شبیه به تخم ریحان است.

در اوّل سوم گرم و خشک و بغایت ملطّف و مدرّ عرق و حیض و مسهل سودا و قاتل جنین و تریاق گزیدن جانوران و محلّل ریاح بوده و جهت استسقاء و یرقان و اخراج مشیمه و فواق و غثیان و تنقیه فضول معده و سینه و کزاز و سوزش معده مفید است و ضمادش جهت سرخ کردن عضو و رفع سپرز و جذام و آثار سیاهی جلد و بوی غشی مفید بوده و فرزجه او جهت اخراج جنین و نطول او جهت حکّه و ریاح و صلابات او و خشک سوخته او جهت تقویت لثه مفید می باشد و مضرّ امعاء و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش مثل و نصف او پودنه نهری است و قسمی از پودنه برّی را برگش دراز و نرم و مایل به سیاهی و گل او خوشبو و تند و مایل به زردی است در جمیع افعال ضعیفتر از اقسام پودنه است.

زرد و زیاده از ده روز نمی ماند و لهذا تصریح نمودند که بی گل و بی ساق است و بیخش باریک و در موضع نمناک به هم می رسد و تند طعم و تلخ و با قبض می باشد.

و در سوم خشک و تازه او مستعمل بوده و اندکی از بیخ و برگ او که در دهان نگاه دارند رافع سرفه مزمنه و ربو و ضیق النفس و قرحه سینه و محلّل ریاح می باشد و بخور و استنشاق او به دستور همین اثر دارد و ضماد او محلّل و گشاینده دملها و اورام و التیام دهنده زخمهاست و حمول او با غسل مخرج جنین زنده و مرده و خشک او بسیار تند و غیر مستعمل است.

فنجنگشت: اثلث است.

فنا: عنب الثعلب است.

فنجریون: فنجیون است.

فنجیوش: به یای بعد از جیم نوع سرخ ابوخلساسست و مسمی به عرق الفالوذج.

فنجوریون: تمیمی گوید که آن خمخم است.

فنجوش: به نون بعد از جیم اسم اصطلاحی معجون خبث الحدید است و عوام پادزهر گاوی را به این اسم نامند.

فندق هندی: رته است.

فندق: اسم فارسی فندق است.

الفاء مع الواو:

◀ فوّ

به تشدید واو اسم یونانی نباتی است شبیه به کرفس بزرگ برگ و ساقش زیاده به زرعی و املس و مجوف و مایل به بنفشی و پرگره و گلش شبیه به نرگس و از آن بزرگتر و سفیدی او به بنفشی آمیخته و بیخش ستبر و اشقر و انتهای آن با شعبه های کج و مانند بیخ اذخر و ریشه های خربق سیاه و در بوی شبیه به بوی سنبل رومی و مراد از مطلق او بیخ اوست و به فارسی بیخ سنبله نامند.

در آخر دوم گرم و خشک و مفتّح سدد و محلّل ریاح و مدرّ بول و حیض و با قوه تریاقیه بوده و جهت درد پهلو و سپرز و عرق النساء و تنقیه عروق و مغص و علل بارده سینه مفید است و ضماد او جهت داء الثعلب مفید می باشد و مضرّ کرده و مصلحش رازیانه و غسل و بدلش کبابه و قدر شربت از جرم او تا یک مثقال و در مطبوخات دو مثقال است.

◀ فوه

به فارسی روناس نامند. بیخی است سرخ و مستعمل صباغان و فوه الصّیغ نامند. برّی و بستانی می باشد و ثمر او مدور و بعد از رسیدن سیاه می شود.

در دوم گرم و خشک و مفتّح سدد و مدرّ بول و حیض و شیر و عرق و مقوی معده و مسقط جنین بوده و طبیخ او با غسل جهت عرق النساء و درد ورک و سستی اعضاء و یرقان و فالج مفید بوده و با سکنجبین جهت

فودنج نهری

قسمی را برگ مثل ریحان کوهی با شاخه‌های پراکنده و گلش بنفش و در کنار آبها می‌روید و قسمی از آن شبیه به نعناع و برگش درازتر از آن و ساقش قویتر است.

در آخر دوم گرم و خشک و مدرّ بول بوده و با غسل مدر عرق و طبیخ او جهت داء الفیل و نفس الأنتصاب و تب بلغمی و سوداوی و جذام و با شراب جهت سموم و فتق عضل و هیضه و مغص مفید است و نظول او جهت رفع زردی و یرقان و با غسل و نمک جهت رفع کرم معده و حبّ القرع و حمل برگ او جهت احتباس حیض نافع است و قاتل جنین و بخور و فرش کردن او جهت گریزاندن هوام و ضماد پخته او در شراب جهت ازاله آثار سیاهی جلد و عرق النساء و قطور آب او جهت کشتن کرمی که در گوش به هم رسد مفید است و چون خشک او را بر موضع گزیده هوام ببندند موجب قرحه آن عضو و جذب سمیت است و در هر عضوی که کرم متکون گردد ذرور آن رافع آن است و مضرّ باه و گرده و مصلحش کتیرا می‌باشد.

قدر شربتیش یک درهم و بدلش نعناع و نزد بعضی قردمانا است.

فودنج جبلی: مشکطرامشیع است.

فودح

مایه آبکامه و بعضی ترشیاها را نیز مایه می‌شود و آن را از آرد جو و آرد گندم که با آب خمیر کرده باشند بی نمک ترتیب می‌دهند و در برگ انجیر پیچیده و در ظرفی کرده و در سایه می‌گذارند تا متعفن شود و خشک گردد و ضماد او با سرکه و روغن گل جهت جرب و خارش بدن و نضح دمل مفید و محلّل قوی است و بعضی او را ادویه خوشبو اضافه نموده با سرکه مخلوط می‌سازند و مدتی در آفتاب می‌گذارند و در دستورات مذکور است.

فول: باقلی است.

فوم: شامل سیر و گندم و نخود است.

فوه بری: بلسکی است.

فوه الصبیغ: فوه است.

فوشنه: غوشنه است.

فولیون: اسم یونانی جعده است.

فورویون: عاقر قرحا است.

فوفه: عشب است.

فوهل: قنابریست.

فورس: اسم یونانی بق است.

فوحولیا: اسم یونانی حلزون است.

فولن: اسم یونانی برگ نباتات است.

فولو: به یونانی حنظل است.

فوغلص: به یونانی لسان الثور است.

الفاء مع الهاء و الفاء مع الباء:

فهد: اسم عربی یوز است.

فیروزج

معرب از پیروزه فارسی است و بهترین او نیشابوری کی بود صاف است که رنگش در هوای صاف، صاف نماید و در غیر آن مکدر و آنچه از معدن شیراز و کرمان به هم رسد و مایل به سفیدی باشد شبابکی است و مجموع آن از عرق و چربی و از بوی مشک فاسد می‌گردد.

در اول سرد و در سوم خشک و مقوی دل و معده و پادزهر جمیع سموم و رافع اسهال و قرحه امعاء و سایر جراحات باطنی بوده و جهت خفقان مفید است و با غسل جهت صرع و سپرز و سنگ گرده و مئانه و احتحال او جهت دمعه و ناخنه و بیاض و تقویت روح باصره و فتق طبقه قرنیه و سایر طبقات نافع و مضرّ گرده و مصلحش کتیرا می‌باشد.

و قدر شربتیش نیم درهم و جهت سموم قویّه تا یک درهم است و سدس درهم او را بالخاصیه جهت گزیدن عقرب مجرب یافته‌اند و از خواص اوست که دارنده او در آب غرق نشود و صاعقه به او نرسد و داشتن او مقوی دل و مانع خوف است و چون بر اجساد نرم بگذارند صلب کند و مکلس او تکلیس معادن و تثبیت نفوس هاربه می‌نماید.

فیل

حیوان معروفی است و در غیر بلاد هند نمی‌باشد و هفت سال یک بار می‌زاید و مدت حمل او یک سال می‌باشد و بهترین اجزای او دندان آن است که عاج نامند. سرد و بسیار خشک و حایس اسهال و نزف‌الدم و بستن او بر عضوی که استخوان شکسته در آن باشد جاذب آن و معین بر اخراج و خوردن او را تا یک هفته با شراب و فرزجه او را بعد از ظهر جهت حمل عاقره مجرب دانسته‌اند و شراب او با آب پودنه مانع ازدیاد جذام و سوهان کرده او که نشاره عاج نامند بقدر دو درهم که هر روز با آب غسل بنوشند مقوی قوه حافظه و فهم و رافع درد پهلوی و مفاصل است و ضماد ساییده او با مثل آن براده حدید جهت بواسیر مفید است و تعلیق آن بر گردن انسان و مواشی که در پارچه سیاهی بسته باشند مانع ضرر و با و طاعون و خوردن بول او که زنان عاقره ندانند که بول فیل است دیسقوریدوس به جهت حامله شدن مجرب دانسته است و فرموده که زهره او با خون سنگ پشت و تخم او تریاق جمیع سموم است.

و ماسرجویه گوید تعلیق پوست او مانع تب ربع و تب نایبه است و فرزجه سرگین او مانع حمل و بخور او رافع تبهای مزمنه و گریزاننده هوام بوده و طلای او رافع کلف و آثار قمل و سوخته او جهت سعه رطبه و التیام زخمها مفید است و فرزجه خصیه او در اعانت حمل قوی الأثر بوده و خوردن یک قیراط او با آب کاسنی رافع ذرب و اسهال مزمن است.

فیجن: اسم یونانی سداب است.

به لغت یونانی به معنی کفالعقاب است. برگ نبات او مانند مورد و زیتون و ثمرش سوراخ‌دار و شبیه به سیب کوچکی و تخم‌ش مثل نخودی و بعضی مثل کرسنه و گویند در تشقُّ مؤثراً است هرگاه به اسم شخصی و مادر آن شخص داده شود و تعلیق او را مانع عشق دانسته‌اند.

قاقلی

اسم قبطی است و به عربی قلام و به ترکی و فارسی شور نامند و نباتیست شبیه به اشنان و اسفند و رطوبت او بیشتر از اشنان و از آن سبزتر و طعم او شور و با تلخی و شتر به خوردن او راغب و موافق مزاج اوست. در دوم گرم و خشک و قلیل‌الغذا و آب او بقدر یک اوقیه یا نیم رطل با آب مویز و شکر سرخ مسهل زرداب و مدرّ بول و حیض و مفتّح سدد بوده و جهت ضعف معده و ترهل و درد کمر نافع و تازه‌ او مدرّ شیر و محرک و مقوی باه است.

قانسبه

به فارسی چینه‌دان و سنگدان نامند و طیور را بجای معده است و بهترین او از اردک و مرغ پرواری است و بعد از اخراج عصبهای او کثیرالغذا و مولد خون صالح و رافع خفقان و دیرهضم می‌باشد و مصلحش آب‌کامه و نمک است و پوست اندرون او را چون خشک کنند و ساییده و با آب سرد بنوشند، جهت درد معده و زلق‌الأمعاء و اسهال بغایت نافع است

قار

به فارسی مشهور به قیر است و آن از زمین با آب گرم از چشمه‌ها می‌جوشد. سیاه مایل به سرخی و اصل آن بعضی صلب و برخی سیال می‌باشد و با قدری خاک نیز طبخ می‌دهند تا توان بر کشتی و امثال او اندود و قوتش تا سی سال باقیست.

در سوم گرم و خشک و در افعال قریب به قفر و منضّج دمل و محلّل اخلاط غلیظه و لزجۀ سینه و دماغ و مانع تغییر آب و طعام و فساد هوای وبایی و معین هضم بوده و جهت معده و جگر و سپرز نافع است و خاییدن او جهت رفع رطوبات و ثقل زبان و فساد لثه و ضرس که بیحسی دندان می‌باشد مفید است و ظرف به قیر اندوده مدتی مدید آب را مانع تغییر است و آشامیدن آب از آن طرف مصلح غلظت آب و رافع طاعون و مانع استسقا و شرابی که در خم قیراندوده ترتیب دهند گرمتر و سریع الخروج تر از بدن است و خمّار او گرمتر می‌باشد و اکثراً خوردن قیر مورث قرحۀ مئانه و مصلحش صمغ عربی و لعابها و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش قفر است.

قاوند

اسم روغن منجمد سفیدی است شبیه به پیه و بی بو و از حبشه و نواحی یمن آرند و شحم قاوندی نامند و اصل او معلوم نیست بعضی نباتی و جمعی حیوانی دانسته‌اند. گرم و مایل به خشکی و محلّل ریاح و محرک

فیلزهرج

به معنی سمّ الفیل است و آن قسمی از لوف الکبیر است که حضض هندی و عصارۀ او و قاتل فیل است.

فیلجوش: قسمی از لوف الکبیر است که او را لوف الجعد نامند.

فیند و فینک و فینج: حجرالقیثور است.

فیطس: بنک آس است.

فیقن: اسم یونانی قرطم است.

فیقرا: لغت یونانی و به معنی تلخ است و مراد از او صبر سقوطری است.

فیقن اغریون: قرطم بریست.

فیقس: اسم یونانی عفص است.

فینقس: حومانه است.

فیطل: شاه ترج است.

فیهبق: اسم اندلسی اتله السوداست.

فیقا: اسم عبرانی افنحه است و به سریانی فیئا نامند.

فیقراطیون: اسم یونانی عنصل است.

فینارس: اسم یونانی سعد است.

فیناسیوس: اسم یونانی اصابع هرمس است.

حرف القاف مع الألف:

قاقله

به فارسی هیل نامند. کبار و صغار می‌باشد و کبار او را غلاف بقدر جوزبوا و مثلث و سیاه است و دانه او مایل به تدویر و صغار او را غلاف سفید و دانه‌ها ریزه تر و با عطریّت و تندی و تلخی‌اند و نباتش بقدر دو زرع و برگش عریض و با خشونت و تندبو و ثمرش در سرشاخه‌ها متفرّق می‌باشد و از هند خیزد و کبار را ذکر و صغار را انثی گویند و قوت آن تا ده سال باقی است و کبار او خوشبو و در تفریح و سایر افعال قویتر است.

در دوم گرم و خشک و مسخّن و محلّل و هاضم و مفرّح و مقوی دل و معده و مفتّح سدد و با قوۀ قابضه و ملطف و جالی و خوشبو کننده عرق و رایحه دهان بوده و جهت ریاح معده و احشاء و غثیان و قی و درد جگر و سده آن خصوصاً با غلاف او و جهت صرع و سنگ گرده و اغما نافع است و نفوخ او عطسه آورنده و جهت صداع و صرع و جنون مفید می‌باشد و گویند مضرّ ریه است و مصلحش شکر و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش یک وزن و نیم او قاقله صغار است یا به وزنش کبابه و قسم صغار او در آخر اول گرم و در دوم خشک و در تقویت هاضمه قویتر از کبابه و مسکّن قی و مجفّف رطوبت سینه و در سایر افعال مانند کبار و قوۀ قابضه آن کمتر از آن بوده و مضرّ امعاء و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش نصف آن کبابه است و نصف حبّ بلسان می‌باشد.

قاطانیقی

سپرز و احشاء نافع و در مزاج محرور و در هوای گرم و با شراب مصدع و مورث خارش بدن می‌باشد و مصلحش سکنجبین و ترشیهاست و شرب یک مثقال مغز سر او با نیم مثقال صندل جهت یرقان و یک مثقال جگر خام او جهت صرع و زهره او جهت تقویت و جلالی بصر و بیاض و شبکوری و جرب چشم و با مروارید و شکر بالسویه جهت بیاض و جرب مجرب است و ضماد او بر چشم با روغن زیتون بالسویه جهت نزول آب و سعوط او در اوّل هر ماه یکبار جهت قوت حافظه و رفع نسیان مفید است و بیضه او که در سرکه عنصل پخته باشند جهت درد شکم و مغص و پخته او در غیر سرکه مورث فصاحت و صافی آواز و رافع سرفه و خام او با کندر مسمّن بدن و احتحال خون خشک کرده او با زجاج سفید جهت جرب و ناخنه نافع و خاکستر پر او محلّل اورام صلبه و طلالی سرگین او رافع کلف و نمش است.

قیبطه: ناطف است.

قباق: اسم ترکی قرع است.

قیبلان: اسم ترکی تمر است.

القاف مع التاء:

قتاد

به تاء مثناه اسم خاری است که به فارسی گون نامند و نوارس قسمی از او است که به فارسی قیج گویند و کتیرا صمغ گون است و مذکور خواهد شد.

در دوم گرم و خشک و آب او جهت سرفه و ضیق النفس و طلالی او با عسل جهت رفع آثار جلد مفید است.

قت: رطبه خشک است.

قتیل الرعد: سلوی است.

القاف مع التاء:

قشاء

به تاء مثله اسم عربی خیارزه است که خیار دراز و خیار چنبر گویند و در بعضی مکان طول او بقدر زرع می‌شود.

در آخر دوم سرد و جوف او مسکن حرارت و تشنگی و مدرّ سنگ گرده و مثانه و جهت التهاب معده و جگر مفید بوده و لطیفتر از قشد و سریع-الهضم تر از او و تخم او مدرّ بول و مفتوح و جالی و قویتر از تخم قشد و پوست و گوشت او موکد ریاح و قولنج و دیرهضم و خلطی که از او به هم رسد مستعد عفونت و در اکثر افعال مانند قند است و مصلحش عسل و مویز و رازیانه و شرب برگ او جهت سگ دیوانه گزیده و خشک کرده او جهت اسهال صفراوی مفید است.

قشد

باه و با لعابها و حریره‌ها رافع سرفه قدیم و درد زانو و تهیگاه و ضعف اعصاب و قدر شربش تا سه درهم است.

قاسم

پوست حیوانی است از موش بزرگتر و سفید و دنباله اش کوتاه و سر دنباله او سیاه می‌باشد و لباس او گرمتر از سنجاب و سردتر از سمور و در خواص مانند فنک است.

قاتل الحیتان و قاتل السمک: ماهیزهرج است.

قاتل الذئب: خائق الذئب است.

قاتل ابیه: نزد بعضی بداسقان و نزد جمعی قطلب است.

قاتل نفسه: شامل کافور و فرفیون و مانند آن است که بنفسه تحلیل و نقصان پذیر باشند.

قاتل النحل: نیلوفر است.

قاتل النمر: خائق النمر است و در نزد بعضی مازریون سیاه است.

قاتل الکلب: خائق الکلب و گویند عبارت از اذراقی است.

قاتل اخیه: خصی الکلب است.

قاتل العلق: نوعی از اناغلس است که شکوفه او کبود باشد و نزد بعضی نوعی از مرزنجوش است.

قاطر: دم الأخوین است.

قاقالیا: اسم یونانی بقله الأوجاع است.

قاروا: اسم یونانی کرویاست.

قاقیا: اقاویا است.

قاره: سطاخینس است.

قاطون: اسم رومی نوشادر است.

قاسنی: اسم ترکی بازرد است.

قابیش: اسم ترکی قصب است.

قارنی باروق: اسم ترکی بزرقطناست.

قار: اسم ترکی تلج است.

قادون: اسم ترکی بطیخ است.

قارپوز: اسم ترکی بطیخ هندیست.

قان: اسم ترکی دم است.

قاپوق: اسم ترکی قشر است.

قارج: اسم فارسی فطر ماکول است.

قار: اسم ترکی مصل است.

القاف مع الباء:

قبیج

به فارسی کبک و ترکی ککلیک نامند. در دوم گرم و خشک و کثیرالغذا و سریع‌الغذا و سریع‌الهضم و مبهی و لطیف و موکد خون صالح و حابس اسهال بوده و جهت فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و جگر و معده و

نمایند مثل مقل و دارچینی و صبر و تربید و انیسون و نمک هندی و ماءالعسل و رب انگور و زعفران و اقسام صمغ و روغنها و با سقمونیا و حنظل و استعمال او جایز نیست و طلای او با عسل و به دستور با روغن زیتون محلل ورم حنجره و با سرکه جهت کلف و آثار و ثالیل و قویا نافع است و آب او را جهت تنقیه معادن و ثبات و بیاض آن مجرب دانسته‌اند و بیخ او در تحفیف قویتر از سایر اجزا و ضماد مطبوخ او با آرد جو محلل جمیع اورام بلغمیه و رافع بهق و آثار و جرب متقرح و قویا و علك البطم و گشاینده دمل و مطبوخ او در سرکه رافع نقرس و با میفختج و امثال آن جهت درد مفاصل و نقرس و عرق النساء و استسقای لحمی بغایت مؤثر می‌باشد و مداومت شرب طبیخ و برگ و بیخ او رافع جذام و هیجده قیراط از او مسهل بغلم و مره الصغرا و بهترین ادویه استسقاء است.

قدر شربت از طبیخ او تا سه اوقیه و حقه به طبیخ او جهت عرق النساء و مضمضه آن جهت درد دندان بارد و سعوپ آن با شیر دختران جهت دردهای مزمن مفید است و ضماد تخم و گل او جهت مفاصل مزمن نافع می‌باشد و قدر شربتیش تا یک درهم است و باید با آرد جو و کتیرا بنوشند و روغن قنارالحمار که آب او را با مثل او روغن زیتون بجوشانند تا رفع آب گردد و با تمر تازه که او را ریزه کرده و با روغن زیتون دو وزن او چهل روز در آفتاب بگذارند، بسیار گرم و محلل قوی و مدرّ حیض و مخرج ولد و رافع کلف و بثور و کرم گوش و گرانی سامعه و ریاح او و با تخم کتان مجفف بواسیر و قدر شربتیش تا یک درهم است.

قتاء النعام: حنظل است.

قتاء الکبر: ثمر کبر است و در آنجا مذکور می‌شود.

قتاء هندی: بل است و نزد بعضی خیارشبر.

قتاء الحیه: زراوند طویل است و نزد جمعی حنظل.

قتاء بری: قنارالحمار است.

القاف مع الجیم:

قچی: به ترکی گیاه خردل بریست.

القاف مع الدال:

◀ قدید

اسم جنس چیزهای خشک است و مراد از مطلق او گوشت قاق و قدید جمیع لحوم به خلاف طبع و خواص اصل آن است و زبونتین اغذیه و مولد خلط غلیظ سوداوی و مورث جوششها و قولنج و بی خوابی و حگه و جرب بوده و قدید گوشت حیوان وحشی جهت استسقاء موافق است هرگاه در سرکه خیسانیده باشند و مصلح قوی قدید خیار است و روغنها و شیرینیهای سرد و تر.

قدیمیا: اقلیمیاست.

قدیم الملک: خباز است.

قداح: بهارنارنج است و نزد بعضی شکوفه رطبه.

قدح: نوعی از ابرون است.

قدومه: به لغت اصفهان تودریست.

اسم عربی خیار است و در شیراز خیار بالنگ و در خراسان بادرننگ نامند. در آخر دوم سرد و تر و مسکن حرارت صفرا و خون و التهاب احشاء و رافع تشنگی و مفتح سده جگر و مدرّ بول و مخرج حصاه و غلیظتر از قنار و رافع ضعیفی که از اسهال مفرط حاره به هم رسد می‌باشد و جهت تبهای شدید و یرقان و درد سر نافع و آب او تا چهل و پنج مثقال با شکر مسهل مره الصغری که در معده و امعاء باشد و آب خیار زرد ترش رسیده او در اسهال قویتر از آب نارسیده او است و چون قدری قرنفل در آن خیسانیده روز دیگر صاف آن را با ماءالعسل بنوشند جهت نیکویی رنگ رخسار و تقویت سدد و تحلیل مواد حاره نافع می‌باشد و رافع خفقان است در یک روز و نطول آب او مانع تولد قمل و ضماد کوبیده جرم او جهت جرب و حصف و شری و خارش بدن و نرم کردن خشونت جلد و التهاب معده و احشاء و درد سر و اورام حاره مفید می‌باشد و خوردن دو مثقال و نیم از پوست خشک او جهت عسر ولادت بغایت مؤثر و مضرّ مبرودین و خام کننده غذا و مولد خلط خام و درد تهیگاه و چون در معده فاسد گردد، مولد خلط خام سمی است و مصلحش نانخواه و معاجین حاره و عسل و بوییدن خیار جهت انتعاش روح حیوانی و درد سر حاره مفید است و ترشی خیار سرد و مطفی حرارت و بسیار دیرهضم و با طعام و بعد از آن مضرّ است و تخم خیار سردتر از تخم خیارزه و مدرّ بول و مخرج صفرای سوخته با ادرار و رافع تبهای حاره و ورم جگر و سپرز و درد شش و قرحه آن که از حرارت باشد و ضماد او با بوره و عسل محلل اورام جلد است و مضرّ اثیان و مصلحش کتیرا و بدلش تخم خیارزه و قدر شربتیش تا پنج درهم است و روغن خیار که مانند روغن کدو ترتیب می‌دهند در افعال ضعیفتر از تخم کدوست.

◀ قنارالحمار

به فارسی خیار دشتی نامند. بقدر بلوطی و بسیار تلخ می‌باشد و نبات او ساقدار و غیر مفروش بر زمین است و برگش کوچکتر از برگ خیار و با خشونت و با زغب و بیخش بزرگ و سفید و مثبت او خرابه‌ها و مواضع ریگ دار و قویترین اجزای او عصاره ثمر اوست که افشرده صمغ او را با قدری نشاسته آمیخته و قرص کرده باشند و قوتش تا ده سال باقی است و غیر مغشوش او املس و بغایت تلخ و به مقاربت شعله می‌سوزد و بسیار سفید نمی‌باشد و زبونتین او کرائی رنگ و خشن است.

در سوم گرم و خشک و مسهل مره السودا و بلغم خام و زرداب و مقی و منقی دماغ و رافع استسقاء و سرفه بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظه و سپرز و یرقان سیاه و سنگ کرده و مئانه و بواسیر و فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع و بیضه و خوده و درد مفاصل و نقرس و عرق النساء می‌باشد و حمول او مدرّ حیض و قاتل جنین و قدر شربتیش از دو قیراط تا شش قیراط است و مضرّ محروین و ابدان ضعیفه و مقی به افراط و مصلحش در افراط قی سویق الشعیر با آب سرد و سرکه و میوه‌های قابض و در افراط اسهال محجمه آتشی و جلوس در آب سرد و آشامیدن قوابض بارده است و شرط است که با ادویه مناسبه طبع و فعل او استعمال

القاف مع الرؤاء:

◀ قرمانا

معرب از قردامومن یونانیست. گیاه او شبیه به نبات بابونه و شاخه های او بسیار متفرق و کج و کم برگ و از بابونه بزرگتر و بیخش قویتر و گلش سفید مایل به کبودی و ریزه و تخمش دراز و باریک شبیه به کرویا و از آن درازتر و با تلخی و تندبویی و نوع بری کرویاست و مستعمل تخم اوست. در سوم گرم و خشک و تریاق سموم بارده حیوانی و قاتل اقسام کرم معده و منقّی سینه و رافع قولنج و طلالی او با سرکه رافع جرب و حگّه و مجرب است و حمل بخور او قاتل جنین و مضرّ سپرز و مصلحش ایتیمون و انیسون و قدر شربتش یک مثقال و بدلش اذخر است یا حرمل.

◀ قرنفل

به فارسی و به ترکی میخک نامند و آن شکوفه درختی است و اصل نبات او معلوم نیست و احدی مشاهده نکرده و مخصوص جزایر چین است که از ساحل دریا جمع کنند و قسم نر او به شکل دانه زیتون و قسم ماده او به شکل یاسمین است و سیاه و تندبوی و با عطریّت و قوی و تلخ می باشد. در سوم گرم و خشک و مفتّح و محلّک و مقوی دل و معده و جگر و اعضای باطنی و دماغ و باه و هاضمه و مفرّح و رافع قی و غثیان و استسقاء و علل سوداوی و بلغمی و تقطیرالبول و سلس البول و ریاح غلیظه و امراض بارده رحم و زلق الامعاء رطوبی و نزلات متوالیه و بدبویی دهان و فالج و امراض بارده دماغی و وحشت و وسواس و خفقان می باشد و نیم درهم او با شیر تازه به شرط مداومت بغایت محرک باه بوده و مداومت یک درهم آن در وقت طهر زنان باعث حمل ایشان شده و فرو بردن یک عدد از قسم نر او هر روز موجب حمل بوده و اکتحال او جهت سبل و قوت باصره و غشاوه و طلالی او بر احلیل ملذذ جماع و مقوی فم رحم بوده و بر یافوخ جهت سکنه و سدد دماغی و نزلات بارده مجرب می باشد و سعوّط و نفوخ او همین اثر دارد و عرق قرنفل که یک جزو او را با یک جزو و نیم گلسرخ و مثل آن گاوزبان و نصف جزو تنبول که مجموع را ساییده و تسقیه به گلاب نموده و تقطیر کنند در جمیع افعال قایم مقام خمر و تریاق سموم و مقوی حواس و مفتّح بوده و جهت تعدیل اخلاط و رفع استسقاء و امراض بارده بیعدیل است و شراب او که یک جزو او را با شانزده جزو آب انارین و یک جزو عسل مخلوط نموده و در شیشه کرده و یک هفته در سرگین اسب دفن کنند به مراتب از خمر قویتر است و چون همین شراب را با شکر به قوام آورند جهت امراض بارده صعب بی نظیر است و گویند قرنفل مضرّ کرده و امعاء است و مصلحش صمغ و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش مثل او دارچینی و نصف او بسپاسه است.

قرنفل بستانی: فرنجمشک است.

◀ قرفه

اسم جنس پوست هر درخت و چوب آن است و مراد اطباً پوست درخت خاصی است و قسمی از آن خوشبو و ستبر و سیاه مانند رنگ قرنفل و در بوی شبیه به آن و او را قرفه القرنفل به این سبب گویند و قسمی مایل به سرخی و در ستبری کمتر از قرفه القرنفل و شیرینتر از آن و در بو شبیه به دارچینی است و قرفه الذارچینی گویند.

و نزد بعضی پوست درخت دارچینی است و جمعی غیر آن دانسته اند و قسمی مختلط به خطوط و قسمی سفید و زود شکن می باشد و بهترین اقسام قرفه القرنفل است و بولس گوید در افعال ضعیفتر از دارچینی است. نزد جمعی آن را قویتر از دارچینی دانسته اند و قرفه القرنفل در افعال مشابه قرنفل و از آن ضعیفتر است.

در آخر دوم گرم و خشک و مقوی اعضای باطنی و در تقویت معده و جگر سرد قویتر از دارچینی بوده و جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصب و درد مفاصل نافع است و ضماد او با سرکه رافع جرب و قویا و قدر شربتش تا دو درهم است و بدلش سلیخه است.

◀ قرنفلیه

به لغت مغربی گیاهی است برگش شبیه به برگ لبلاب و برگ بنفشه و از آن کوچکتر و ساقش به قدر زرعی و با شعبه ها و با خشونت و گلش بنفش مایل به سفیدی و در بوی شبیه به قرنفل و بیخش مانند خربق سیاه و در بوی شبیه به دارچینی و در موضع نمناک و سایه ها و اکثراً با درونج می روید.

در دوم گرم و خشک و محلّک ریاح و مغص و رافع صرع بوده و بوییدن او جهت زکام و آب طبیخ او جهت عسرالنفس و سرفه رطوبی و عسرالبول مفید بوده و جلوس در طبیخ او جهت احتباس حیض و ضماد برگ او جهت صرع و ورم ریخی و رطوبی چشم و ابتدای غرب و ورم پستان و دفع انجماد شیر آن مفید است و خوردن بیخ او جهت احتباس حیض و اخراج جنین و با شراب جهت گزیدن هوام و ضماد مطبوخ او در آب جهت کوفتگی اعضاء مفید و روغنی که در او جوشانیده باشند جهت لرز و کزاز مفید و مضرّ محرورین و مصلحش بنفشه و قدر شربتش یک درهم است.

◀ قراقاط

به لغت ترکی اسم ثمر درختی است بقدر فلفلی و در ترشی شبیه به زرشک و در افعال قریب به آن و ظاهراً نوعی از او باشد و بغدادی اشتباه نموده و آن را زقال دانسته است و زقال اسم فارسی قرانیاست.

◀ قراصیا

مواد بلغمی و سوداوی که از احتراق بلغم باشد و باعث قوینج و به تنهایی سریع‌الاستحاله به خلط موجود در معده و با اغذیه، منقلب به طبع غالب او می‌گردد و هرگاه در معده فاسد شود مانند خیار موله خلط سمی است و مصلحتش زیره و ادویه حاره و در مزاج صفاوی غوره و سرکه و امثال او بوده و ضماد کوبیده او جهت اورام حاره و التهاب معده و احشاء و درد سر حار و رفع بیخوابی و خشکی دماغ و قطور او با روغن گل جهت درد گوش و ورم حاره آن و سعوط او با شیر دختران جهت سرسام و هذیان و بیخوابی و غرغره به آب او جهت خنّاق مفید است و ساییده خشک او جهت سرفه و درد سینه و التهاب صفا و درد گلو و اکتحال به آب گل و آب ثمر او جهت رمد و زردی یرقان که در چشم باشد بغایت مؤثر است و پوست خشک سوخته او در قطع نرفالدم جراحات و رفع آکله و زخمها مجرب است و با روغن تازه جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت بهق و برص مؤثر بوده و خوردن او جهت بواسیر و نرفالدم احشاء نافع است و چون جوف او را به خبث الحديد مملو کرده و بعد از چهل روز آب او را با حنا بسرشدن خضاب بسیار نیکویی است.

و مغز تخم کدو در دوم سرد و در اول تر و به جهت حرقه‌البول و لاغری کرده و قرحه مئانه و خشونت سینه و نفثالدم ریه و تبهای حاره و تشنگی و سرفه و قرحه امعاء مفید و روغن تخم او جهت رفع بیخوابی و بیوست دماغ و مغص صفاوی و سبل و تبهای حاره بیعدیل است.

و قدر شربتیش از مغز تخم او و روغن او تا هفت مثقال و بدلتش مغز تخم هندوانه است و روغن کدو که جوف آن را کوبیده آب آن را با ربع آن روغن کنجد بجوشانند تا روغن صرف بماند سرد و تر و مرطّب بدن و جهت صاحب دق و مالیخولیا و حرارت و بیوست دماغ و تشنج یابس و سرفه حار و نرم کردن صلابات بسیار مفید است و چون کدو را پوست جدا کرده با دنبه و پیه کرده بز بکوبند و بجوشانند تا مهراً شود و چربی او را جمع کنند در ترطیب قویتر و سردتر از روغنی است که با روغن کنجد ترتیب دهند.

◀ قرصعنه

گیاه خارداربست و اقسام می‌باشد و برگ اقسام او مفروش و از میان برگها ساقها می‌روید. قسم اول را ساق گره دار و خارها در حوالی گره‌ها و گلش سفید و بیخش سبتر و طعمش با شیرینی و اندک تندی مانند طعم زردک و به فارسی بیوه زانامند و در افعال مانند مسدس است و قسم دوم را برگش بی خشونت و خارا و نرم و بسیار و ساقش به قدر زرعی و از نصف اعلائی او شاخه‌ها می‌روید و او قویتر از اوست و قسم سوم را برگ مایل به استداره و بیخش دراز و در ستبری سفید و متوسط و قسم چهارم را برگ عریض و مستدیر و ساقش بی شعبه و به قدر زرعی مملو از خارهای مایل به کبودی و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه به بهمن سفید و قسم پنجم که از اقسام قرصعنه بیضاست، برگش بسیار و خارهای او تند و ساقش خشن و قبه او شبیه به کنگر است و قسم ششم که قرصعنه جبلی نامند، برگش حدبه دار و قوی الحرارة و در بیت المقدس

اسم رومی و به عربی حب الملوک و به فارسی آلبالو نامند و گیلان قسم شیرین اوست و آلبالو در دوم سرد و در اول خشک و قابض و مسکن تشنگی و حلات خون و صفا و مقوی معده و رافع غثیان و التهاب و دانه او را چون شیره گرفته با عشر آن رازیانه بنوشند جهت سنگ مئانه و حرقه‌البول بیعدیل است و خشک او قابض‌تر و چون مغز دانه او را با پنبه کهنه نرم کوفته و فتیله‌های باریک ساخته در احلیل بگذارد رافع جراحات مجاری بول و منقی بول‌الماده و حرقه‌البول می‌باشد و گیلان در اول سرد و تر و ملین طبع و سریع‌الاستحاله به خلط غالب و محرک باه محرورین و بعد از طعام مورث تخمه و مضعف معده و جهت خشونت حلق و شش مفید است و مصلحتش جوارشات و صمغ هر دو گرم و خشک و جالی و مغری و در قطع سرفه مجرب و مقوی باه و مفتت حصاه و محرک اشتها و رافع خشونت حلقوم و التیام دهنده زخمهای باطنی بوده و ضماد او جهت نیکویی رنگ رخسار مؤثر و اکتحال او مقوی باصره و رافع جرب چشم و قدر شربتیش یک مثقال است.

◀ قره العین

جرجیرالماء و کرفس‌الماء نیز گویند چه آن در طعم و رایحه شبیه است به جرجیر و در برگ و ساق شبیه به کرفس است و در آنها می‌روید و گلش زرد و با عطریّت و تندی و در آخر دوم گرم و خشک و محلل و مدرّ بول و حیض و مفتّح سنگ کرده و مسخن مزاج و هاضم و مفتّح سدد و رافع درد پهلو و یرقان و سپرز و قرحه امعاء و مغص و حابس نرفالدم احشاء و سرخ کننده رخسار بوده و نطول طیبخ او مسکن لرز و قشعیریه و مضرّ سفلی و مصلحتش عناب است.

◀ قرع

به فارسی کدو و به ترکی قباق نامند و دو قسم می‌باشد: یکی را کدوی سبز و دیگری را رومی گویند و مجموع او در دوم سرد و تر و ملین و مفتّح و مدرّ بول و عرق و مسکن تشنگی و قلیل‌الغذا بوده و آب مطبوع او و آنچه به خمیر گرفته و یک شب در آتش تون و تنور گذاشته باشند با عسل و اندکی نظرون مسهل به اعتدال صفا و با فلوس خیارشنبر و ترنجبین و خمیره بنفشه جهت تبهای صفاوی و دموی و با تمر هندی و شکر جهت اخراج صفاوی سوخته و حرارت دماغ و وسواس و جنون و رمد و درد سری که از بخارات حاره باشد و تقیه مواد کرده و امعاء مفید است و قدر شربتیش تا چهل و پنج مثقال است و خوردن کدو با مزورات جهت تبهای حاره و سرفه و جگر گرم و ترطیب بدن و دماغ مؤثر است و مرق خروس بچه که با کدو طیبخ یافته باشد و یا با مغز تخم او جهت رفع غشی تبهای حاره و سمیت اخلاط بیعدیل است و مربای او جهت مواد سوداوی و تقویت دماغ و تولید خلط صالح مؤثر بوده و مسیر عبارت از اوست و مذکور می‌شود و ترشی او ملطف و هاضم و مسکن حلات خون و صفاست و اقسام کدو موله نفع و مضعف معده و مسقط اشتها و مضر

قرط: بکسر اول و فتح ثانی اسم کراث البغل است و در مصر کراث المانده نامند.

قرط: بظای معجمه و فتح اول و ثانی اسم ثمر درخت نوعی از امغیلان است و مذکور شد.

قرانیا: اسم یونانی زقال است.

◀ قرطم بستانی

او را تخم کافشه و خشک دانه نامند و در گیلان تخم کاجیره گویند و آن تخم احریض است و سفید و طولانی می‌باشد. در دوم گرم و در آخر اول خشک و شیرۀ او مسهل اخلاط سوخته و بلغم لزج و رافع سرفه و ربو و مفتح سدد و منجمد کننده شیر در معده و گدازنده منجمد او و جهت مالخولیا و وسواس و جذام و جرب و نیکو کردن رخسار و استسقاء لحمی و زقی نافع و چون پنج درهم او را در نیم رطل شیر تازه حل کرده صاف آن را بنوشند رافع ریاح نزلات و امراض بارده و مقوی باه و منقی سینه و صوت و سی متقال از شیرۀ او با افتیمون جهت امراض سوداوی و با خیبار شنبه جهت تبهای بلغمی و با عسل و نظرون و بادام و انیسون و فلفل جهت تنقیه دماغ و بدن از جمیع اخلاط فاسده و درد مفاصل و شری و بخارات دموی و با مزوره ماش و نخود آب منضج و محلل و مسهل بلغم رقیق و سوخته و حقه با شیرۀ او جهت قولنج و امراض دماغی مفید و جوشانیده او را قوه مسهله ضعیفتر است و مضر معده و مصلحش انیسون و قدر شربتش از ده درهم تا بیست درهم است و روغن تخم کافشه قریب به روغن تخم کتان و قایم مقام روغن تخم انجیره و جهت ربو و تحلیل اورام و اخراج کرم معده نافع و مضر معده و مداومت شرب او و تدهین او را مورث برص یافته‌اند و قرطم بری شیبه به بستانی است و ساقهای او بی‌برگ و سفید و در آخر ساق برگ و گل و ثمرش ظاهر می‌شود و گل او زرد است.

در دوم خشک و در گرمی معتدل و شرب یک مثقال از برگ و ثمر او با نیم مثقال فلفل جهت گزیدن عقرب نافع است و گویند مادامی که عقرب گزیده او را در دست نگاه دارد ادراک الم نمی‌کند و چون بیفکند ادراک می‌نماید.

◀ قرون السنبل

دوای سمی است و اختلاف بسیار در او کرده‌اند و آنچه از کتب حکمای هند ظاهر می‌شود قسمی از بیش سیاه است سیاه و باریک و با درخشندگی و از سعد باریکتر و درازتر و در ریشۀ بعضی از سنبل هندی یافت می‌شود و قسمی از آن نیز سفید می‌باشد و در چهارم گرم و خشک و ضماد او با سرکه رافع زخمهای کهنه و روغنی که در آن جوشانیده باشند رافع جمیع دردهای بارده و صلابت اعضاست. ربع درهم او کشنده است به اختلاط عقل و بول الدم.

جهت درد کمر مواد بارده مجرب می‌دانند و قسم هفتم از انواع بیضا را برگ عریض و بسیار سفید و بیخس سست و با اندک شیرینی و در تقویت باه قوی الاثر است و قسم هشتم را ساق به قدر شبری و نصف او چتری و مایل به سفیدی و شاخه‌ها زیاده بر شش عدد نمی‌باشد و قبه‌های او مستدیر و در اطراف قبه خارهای تند و باریک و شش عدد و بیخس دراز و به سبزی انگشت سبابه و در طعم شبیه به زردک و از مطلق قرصعنه مراد همین است و آن را قرصعنه مسدس نامند و در مازندران زولنگ و در تنکابن ششاک گویند و گویا مخفف شش شاخ باشد.

در آخر اول گرم و خشک و تریاق سموم و محلل صلابات و بلغم معده و مدر حیض و بول و شیر و عرق و سریع الهضم و مفتت حصاه و از اکثر بقول ماکوله بهتر است و آب او رافع مغص و احتباس حیض و درد جگر امتلابی و آب مطبوخ او با شکر مسکن اورام و جراحات باطنی و مداومت او رافع اخلاط فاسده بدن و محلل نفخ و شرب آب او که با مثل او سداب طبخ یافته باشد به قدر سی مثقال جهت درد تهیگاه مجرب یافته‌اند و یک مثقال از بیخ او با مثل او تخم زردک بغایت محرک باه است و مرئی او با عسل به غایت مقوی احشاء و ضماد او با مثل او آرد جو رافع قروح رطبه ساق و ابتداء داء الفیل و مضر مثانه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یک مثقال است.

◀ قرمز

لغت رومیست و آن حیوانیست در غایت سرخی و بقدر نخودی و مستدیر و بدبوی. در برگهای اشجار متکون می‌شود و چون به حد طیران رسد تخمی کوچکتر از خردل می‌کند و رنگ او مخصوص ابریشم و پشم است و یکجزو او ده جزو حریر را بسیار رنگین می‌کند و بهترین او قبرسی است و در بلاد ارمنیه و مواضع دیگر مخصوص اشجار نیست و در سبزیها یافت می‌شود.

در دوم سرد و خشک و شرب او را با ماءالعسل تا یک هفته جهت قطع حیض مجرب دانسته‌اند و آشامیدن او با سرکه مانع حمل و ضماد او با عسل جهت التیام جراحات عظیمه و با سرکه جهت شکستگی اعضا و جراحی عصب قوی الاثر و زور او مجفف بواسیر و تعلق او با ابریشم سرخ رافع تبها و نطول آب مطبوخ او مانع بهم رسیدن قمل و محلل صلابات و جهت دراز کردن موی مؤثر و قدر شربتش دو درهم است.

◀ قرمان

چیزیست مانند قاو که در جوف اشجار کهنه بهم رسد خصوصاً درخت خرما و درخت مقل و ارز و گویند مخصوص درخت مقل است. در دوم گرم و خشک و مدر شیر و حابس اسهال و نزف الدم و ضماد او با سرکه جهت نرم کردن جلد بدن و سنون او جهت تقویت لثه و سفید کردن او مفید است.

قرط: به ضم اول و فتح ثانی و طاء مهمله اسم مصری ففصه است.

◀ قرقومعما

اسم یونانی سفلی روغن زعفران است. در سوم گرم و خشک و منضج و مسخن و مدر بول و محلل صلابات و مقوی اعصاب و اکتحال او جالی بصر و مقوی روح باصره است.

◀ قراطارغون

نباتیست برگش مثل برگ گندم و تخمش شبیه به جاورس و بغایت تند و گویند چون مرد و زن چهل روز قدری از آن ناشتا تناول نمایند و بعد از آن مباشرت واقع شود به پسر حامله گردد.

◀ قرطاس

به فارسی کاغذ نامند و مراد اطبا از آن کاغذ مصریست که از ساق بردی و لعاب بشین ترتیب دهند. سرد و خشک و جهت قرحه ریه و سوزش معده و امعاء و با طیبخ سرطان جهت قطع خونی که از شش آید مفید و خیسانیده او در آب و سرکه قاطع نفث الدم و اسهال و سوخته او جهت جراحات عظیمه و تقویت لثه و سعفه و زخمی که در پا از موزه و کفش بهم رسد و نفوخ او جهت رعاف و حقه او جهت قرحه امعاء و بخور او جهت زکام و اکتحال او جهت بیاض و دمعه و قرحه چشم نافع است. و قدر شربتیش یک مثقال و بدلش بردی سوخته و کاغذ کبود سوخته در اکثر امور قایم مقام اوست.

◀ قرطمان

معرب از هرطمان است و مذکور می شود و ابوحنیفه دینوری اسم درختی دانسته است شبیه به درخت چنار و در ساحل عمان یافت می شود و برگ و شاخ او خوشبو و شرب خشک او را بقدر دو مثقال جهت اسهال مفید دانسته است. قرسیون و قرسیا: اسم یونانی کبابه است.

◀ قریص

غذاییست که از لحوم لطیف مثل ماهی و بزغاله و جوجه و پاچه با سرکه و ترشیها و میوه های تازه و خشک و ادویه خوشبو ترتیب می دهند. مسکن حلت خون و صفرا و قاطع بلغم و مضر سوداوی و علل اعضای تنفس است.

◀ قراد

به ضم اول به فارسی کنه نامند. حیوانیست مثل ساس و در بهایم متکون می شود و در طبع و افعال مثل فسافس است.

◀ قرد

به کسر اول و فتح ثانی به فارسی او را بوزینه و میمون و کبی نامند. در جمیع خواص قریب به انسان و طلای خون او مانع رویدن موی و مجرب است و سم مجزون که از انسان مخنوق در کتب قدما مرقوم است، نیز از آن حاصل می شود و از اسرار مکتومه است.

قرنیا: به فتح اول و جزم ثانی اسم یونانی نبات الشیح است و گویند خنفسا

است و نزد بعضی لوبیا.

قرنفل شامی: قرنفلیه است.

قریط: خرنوب شامیست.

قرمعا: سلحفات است.

قرقف: خمر غلیظ است.

قرن الحریت: شاخ کرگدن است.

قرقینو: اسم یونانی سرطان است.

قرافینوس: بلغت رومی اشترغاز است.

قرفارس: به یونانی اسم جنی است.

قراطن: ماءالعسل سازج است.

قرفه الطیب: قرفه القرنفل است.

قروسیون: قراصیاست.

قردامون و قردمامون: قردماناست.

قردا: قرد است.

قریض: به تشدید را بزراآنجره است.

قرضی: خشک است.

قرفقان و قرقنار و قرنباد: کرویاست.

قرصا: بابونج است.

قرن البحر: مرجان است و نزد بعضی کهربا.

قرول و قروالیون: به یونانی بسد است.

قردامن: به یونانی حرف است.

قرطم هندی: حب التیل است.

قرنفل بستانی: فرنجمشک است.

قرخان: نوعی از فطر است.

قرمانیون: اقحوانست.

قرقوا: اسم یونانی زعفرانست.

قردامینی: حرف الماء است.

قرقرون: سعد است.

قریوله: نوعی از لبلاب است.

قرقشم: اسم ترکی رصاص اسود است.

قروط: اسم ترکی اقط است.

قرلانقوج: اسم ترکی خطاف است.

قراآغاج: اسم ترکی دردار است.

قراچورک اودی: اسم ترکی شونیز است.

بارده و با روغن زیتون جهت رفع لرز و فالج و استرخاء و دردگوش و سعوط او جهت درد سر مزمن و ذرور او جهت قروح رطبه مفید و فرزجه او مدّز حیض و قاتل جنین و طلای او با سرکه و قطران و عسل جهت داءالثعلب و نمش نافع و مضرّ مئانه و مصلحش گل انگبین و مضرّ ریه و مصلح او اینسون است.

و قدر شربتیش یک درهم و بدلش نصف وزن او عاقرقرحاست و روغن قسط ساذج که قسط تلخ را بقدر چهل مثقال نیمکوب کرده یک شبانه روز در شراب خیسانده با چهارصد مثقال روغن زیتون بجوشانند تا شراب سوخته روغن بماند گرم و خشک و محلّ و مقوی و رافع برودت معده و جگر و لرز و تبهای بلغمی و سوداوی و مقوی موی و قدر شربتیش تا هفت درهم و روغن غیر ساذج او در دستورات مذکور است.

قسوس: اسم یونانی لبلاب کبیر است.

◀ قسطون

اسم یونانی نباتیست که بالفعل مفقود است ساقش مربع و زیاده بر زرعی و برگش دراز به شکل بلوط و از ساق می‌روید و خوشبوی و برگیهای اسفل بزرگتر و از اعلی کوچکتر و گلش زرد و در بوی شبیه به صعتر و تخمش در انتهای ساق مجتمع و بیخش باریک و شبیه به خربق و مستعمل از آن برگ و بیخ است.

در سوم گرم و خشک و شرب او قبل از سموم و بعد از آن رافع مضرّت او و از مجربات شمرده‌اند و مدّز بول و مسهل و هاضم و جهت درد سپرز و ضعف جگر و صرع و جنون و قرحّه ریه و عصاره او جهت درد گوش و درد دندان و طبیح غلاف ثمر او را جهت قی مفرط، مجرب دانسته‌اند.

◀ قسب

اسم حجازی خرماي خشک است که به کمال نرسیده باشد. گرم و خشک و مسکن تشنگی بلغمی و قاطع اسهال رطوبی و محلّ مواد سینه و دیرهضم و قلیل الغذاء و مصلحش گردکان بو داده است.

قس: لبلاب بی ثمر است. برگش مشبک و ریزه و شاخش باریک و شرب برگ و شاخ او مدّز حیض و فرزجه او با عسل مخرج جنین و سعوط عصاره او جهت عفونت خیشوم و آب بیخ او با سرکه جهت گزیدن رتیلا نافع است.

قسولیدون: کاکنج است.

قسطنس: اسم جنس قسط است.

قسط شامی: راسن است.

قسط المر و قسط هندی و قسط صینی: قسط تلخ است.

قسط بحری و قسط الحلو و رومی و عربی: قسط شیرین است.

قسبوس: حنین این اسحق گوید لحيه التيس است.

قسارس: کبر است.

قسطیر: رصاص ابیض است.

قرقوا: بکسر اول اسم ترکی اقط است.

قرقاروط: اسم ترکی مصل است.

قرقاوول: اسم ترکی دراج است.

قراقوش: اسم ترکی عقاب است.

قراطوخ: اسم ترکی شحرور است.

قرباغه: اسم ترکی ضفدع است.

قرساق: اسم ترکی فنک است.

القاف مع الزاء:

قزاح

به قاف و زای معجمه اسم مغربی نباتیست خوشبو و شبیه به رازیانه و از آن کوچکتر و شعبه او بیشتر و متشکک و تخمش مانند اینسون. در سوم گرم و خشک و مدّز بول و حیض و مسکن دردهای بارده و محلّ ریح و تخم و شاخ او در اطعمه باعث لذت آن و چون آب طبیح او را تا ربع رطل با شکر بنوشند در تحلیل ریح و درد احشاء مجرب دانسته‌اند.

قزح: به کسر اول اسم عربی پیاز است.

قزاز: زجاج است.

قزدریر: رصاص ابیض است.

قز: اسم کرم ابریشم است.

قزلاق: اسم ترکی قنبر است.

قزل: به کسر اول و ثانی اسم ترکی ذهب است.

القاف مع السین:

◀ قسط

بیخیت شبیه به بیخ لفاح و از نواحی هند خیزد و نباتش مفروش و بیساق و برگش عریض و سه قسم می‌باشد یکی شیرین و سبک و سفید و با عطریّت و قسط بحری و عربی نامند و قسمی مایل به سیاهی و سبک و ستبر و کم بوی و تلخ او را قسط هندی نامند و قسمی مایل به سرخی و سنگین و در وزن شبیه به چوب شمشاد و خوشبو و بی تلخیست و از مطلق او مراد قسط شیرین است و بهترین او سفید تازه کرم نخورده است که اندک زبان را بگذرد. قوتش تا چهار سال باقیست و فرق میان او و راسن که قسط شامی نامند عدم عطریّت راسن است و عدم گزندگی زبان و صلابت آن. در سوم گرم و خشک و مدّز بول و حیض و جاذب خلط از عمق بدن و تریاق سموم حیوانی و مفتوح سده جگر و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و مبهی و کشنده اقسام کرم معده و جهت درد رحم و درد سینه و شکافتگی عضل و تقویت معده و جگر و دردهای مزمنه دماغی و معده و عضلات و مفاصل و تحلیل ریح و اخراج سنگ کرده و با سکنجبین جهت تب ربع و با عسل جهت ربو و ضیق النفس و سرفه کهنه و یرقان و علل سپرز و استسقاء و تشنج و کزاز و رعشه و خدر نافع و بخور او قاتل جنین و رافع وبا و زکام و ضماد او جهت کلف و عرق النساء و دردهای

نیشکر منقّی بدن و اکتار خوردن غیر مطبوخ آن مفسد اشتها و مضّر پیران و مصلحش انیسون است.

◀ قصب الذریره

نباتیست زیاده بر شبیری و باریک و مجوف و بیرون او سرخ مایل به زردی و اندرون او سفید و مملو از چیزی شبیه به پنبه و ساقش پر گره از قلم باریکتر و خوشبو و با قبض و تندی و تلخی.

در دوم گرم و خشک و ملطّف و ملزّ بول و عرق او مفتوح و مقوی دل و جگر و معده و رافع خفقان و استسقاء و درد سینه و جگر و رحم و عسر بول و تقطیر بول و محلل اورام و التیام دهنده شکاف عضل و طبیخ او با تخم کرفس جهت جنون و امراض گردنه و رفع سرفه مزمن و وجع الفؤاد بارد و جلوس در طبیخ او جهت درد رحم و استنشاق دود او جهت سرفه رطوبی مجرّب و ذرور او جهت خوشبویی رایحه زیر بغل و عرق و شکستگی اعضاء نافع و اکتحال او جهت جلا و تقویت بصر نافع و مضر کمرگاه و مصلحش انیسون و استعمال او با صمغ البطم بهتر از سایر چیزها و قدر شربتیش تا دو درهم و بدلش عدس المرست و به دستور اظفار الطّیب.

قصیدیر: رصاص ابیض است.

قصد: اسم عربی عوسج است.

قصیصه: تودریست.

قصب بوا: قصب الذریره است.

قصاص: به ضمّ اوّل قسمی از خلر است رقیق الغلاف و کوچک دانه بسیار سفید و خواص خلر مذکور شد.

القاف مع الضّاد:

قضاعه: به ضاد معجمه به فارسی او را سگ آبی نامند، اکتحال و ضماد دماغ او جهت تاریکی چشم بیعدیل است.

قضم قریش: حبّ الصنوبر صغار است.

قضب و قضم: رطبه است و به هرچه تعلیف کنند اسم جنس و شامل آنست.

قضاب مصری: نوعی از اذان الغراست.

القاف مع الطّاء:

◀ قطران

دو نوع می‌باشد: یکی سیاه و براق و غلیظ و تند رایحه و آن را قطران برقی نامند و یکی رقیق و غیر براق و آن قطران سیالست و نوع اوّل از درخت شربین و ثانی از درخت سدر و درخت ارز و غیر آن حاصل می‌شود و طریق عمل آنست که چوب و شاخه‌های آن را قطع نموده بر روی هم چیده چاهی در آن مکان حفر نمایند و آتش می‌افروزند تا مائیت او در آن چاه جمع گردد و به دستور آب سایل اشجار مذکوره را به آتش طبیخ می‌دهند تا منعقد شود و این قسم را در عراق و شام زفت یابس گویند و

قسطوریون و قسطون: جنبدیستر است.

قسطوس: زنجار است.

قسا: سلیخه است.

قسطل: شاه بلوط است.

قسراق: اسم ترکی رماک است.

قساولان: اسم روغن زفت است و در زفت مذکور شد.

القاف مع الشّین:

قشور: اسم جنس پوست اشجار و اثمار و بزور است و بعضی را اعتقاد آنکه اقسام او غذاییت ندارند و قابل هضم نیستند.

قشمش: معرّب از قشمش فارسیست و در زیبی خواص او مذکور شد.

قشار: اسم اصطلاحی پوست حبّ المحلب است نزد اهل بغداد.

قشار الکندر: صفایح باریک کندر است شبیه به پوست و از کندر او را لطیفتر دانسته‌اند.

قشر البیض: پوست تخم مرغ است و در بیض مذکور شد.

قشره: به اصطلاح مصر پوست درخت زرشک است.

القاف مع الصّاد:

◀ قصب

به فارسی نی و به ترکی قابش نامند و اقسام می‌باشد، هندی او که باس نامند غیر مجوف و باقی اقسام مجوفند و قصب فارسی نی سبز است که در غیر آنها می‌باشد و اجامی مخصوص آبهاست و قلم نیشکر از اقسام اوست و عکرش که قسمتی از ثیل است چون در زمینهای آبدار پرورش یابد نی می‌شود و اقسام نی در دوم سرد و خشک و سوخته او گرم و بیخش قویتر و با اندک حدّتی و ضماد تازه کوبیده او جهت جذب پیکان و استخوان و خار از بدن و با سرکه مسکن درد کمر و ضماد برگ تازه او جهت اورام حازه و باد سرخ و شرب ساییده او با عسل جهت سرفه و سوخته او به قدر دانگی مفتوح سده زهره و مضر شش و مصلح او کثیرا و قند است و ضماد سوخته او جهت جرب و حگّه و زخمهای چرک دار و سنون او جهت جلائی دندان و سیلان خون لثه مفید و طلای بیخ سوخته او با پوست آن با مثل آن حنا جهت رویانیدن موی و تقویت آن و جلائی بشره نافع و اکتحال رطوبتی که در برگ نی جمع می‌شود جهت بیاض عین از مجرّبات است و فرش کردن برگ نی فارسی که آب بر آن پاشند جهت صاحبان تب حازه و رفع شدت گرمی هوا و فساد آن مؤثر است و شکوفه آن جهت گزیدن عقرب و اخراج کرم گوش بیعدیل است.

◀ قصب السکر

نیشکر است. در اوّل گرم و در دوم تر و آب او مسمن بدن و مفتوح سدد و ملطف خون و منقّی مثانه و ملزّ بول است و رافع خشونت سینه و سرفه و محرک باه و ملین طبع و مهیج قی و قاطع التهاب معده و مولد نفخ و ریاح و پخته او که سه جوش داده باشند نفخ او زایل می‌شود و قی کردن با آب

صاحبان رعشه و کزاز و فالج و ضماد برگ او با روغن گل جهت نفرس بیدیل و جلوس در طبیح او جهت اختناق رحم و بخور او جهت زکام و سوخته او در قطع خون جراحات مجربست و چون فیتله از آن ساخته یک طرف آن را آتش زده طرف دیگر بر نالیل گذارند بحدی که قریب به داغ رسد و سه روز تکرار کنند در رفع نالیل مجرب است و چون شاخ پنبه را در گوش گذاشته طرف دیگر را بسوزانند آبی که در گوش رفته باشد جذب کند و پنبه پوسیده کهنه رافع گوشت مرده زخمهاست و ضماد جمیع اجزای او مقوی معده و محلل و جاذب خون به ظاهر جلد است و مغز پنبه دانه با سکنجبین در محروین و با دارچینی در مبرودین بغایت مبهی است و قدر شربت از شکوفه او تا هجده درهم و از مغز دانه او تا پنج درهم است و روغن تخم او مبهی و ملطف و جالی و رافع سرفه و مغص و تدهین او جهت امراض بارده بیدیل است.

◀ قطف

اسفناج رومیست و او را سرمق فارسی نیز نامند مانند پودنه بلند می‌شود و منتش نزدیک آنها و برگش سبز مایل به زردی و دراز و زودشکن و گل و تخم او مایل به زردی و با اندک لزوجت است و بری او قویتر از بستانی و رطوبت و برودت او کمتر از آنست. در دوم سرد و تر و سریع الهضم و رادع اورام حازه باطنی و ظاهری و مولد خلط صالح و موافق جگر حار و صاحبان تب حازه و ملین طبع و ساق او مفتاح سدد و رافع اورام ظاهر و باطن و با شکر جهت سپرز و سنگ گرده نافع و با ادویه مسخه غیر محلله مبهی و مولد ریاح و مصلحش ادویه خوشبو و طلای عصاره و برگ او رافع جرب و حکه و آثار و شستن جامه حریر و پشمینه به آب طبیح او پاک کننده چرک است بدون تغییر رنگ آن و تخم او در گرمی معتدل و در اول خشک و مفتوح و مسهل و مقی و محلل اورام باطن و ظاهر و بالخاصیه مبهی و چون تا سه هفته از آن بنوشند جهت استسقاء مجرب دانسته‌اند و جهت عسرالبول و تقطیرالبول و ضعف گرده و التهاب احشاء و یرقان و رفع سموم و تبها مفید و مصلح او در هیجان قی نمک و غسل است و اکتحال او با شکر جهت جرب نافع و قدر شربتش دو درهمست و تخم بری او را چون بقدر سه مثقال و نیم در نود مثقال آب بجوشانند تا به نصف رسد آشامیدن آب او جهت اخراج مشیمه بغایت مجرب یافته‌اند.

◀ قطف بحری

نباتتست شبیه به عوسج بی خار و برگش شبیه به برگ زیتون و از آن درشت‌تر و با اندک شوری و در ساحل دریا و شوره زار می‌روید و آنچه در شام ملوح نامند بهترین اقسام قطف است و نزد بعضی قطف بری ملوخیاست. گرم و تر و مولد شیر و منی و محرک باه و بیخس بقدر دو درهم جهت احتباس بول و رفع مغص و شکاف عضل مفید است.

◀ قطاب

بهترین قطران نوع برقیست که از شربین حاصل می‌شود، و چون به تقطیر یا با سرکه و سفیده تخم مرغ آن را سفید کنند جهت غالیها بغایت نیکوست و دخان او لطیفتر از اصل اوست.

در آخر سوم گرم و خشک و حافظ اجساد موتی و مانع عفونت آن و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و با قوه تریاقیه و مانع وبا و طاعون و مجفف و مسخن و محلل قوی و جاذب خون به ظاهر جلد و جالی آثار و موجب تعفن گوشت زخمهاست بدون احداث وجع و التیام دهنده زخمها و شراب او جهت درد سینه و ربو و سرفه بارد و ضعف جگر و رفع سموم و استسقاء و کرم معده و ریاح احشاء نافع و فرزجه آن مانع انعقاد نطفه و قطور آن بر دندان دردناک و کرم خورده رافع الم و مخرج کرم او و حقه آن جهت اخراج اقسام کرم و ضماد او جهت جرب انسان و حیوان و کشتن قمل و رفع داءالفیل و دوالی و استسقاء، و صداع بارد و حفظ اعضاء از ضرر سرما و گزیدن مار و رفع خناق و ورم لاه و طلای او بر قضیب جهت بزرگ کردن او و منع حمل و با پیه گاو کوهی جهت منع گزیدن هوام و قطور او با سرکه جهت کشتن کرم گوش و با آب زوفا جهت درد گوش و دوی و طنین و اکتحال او جهت بیاض که در قرینه باشد نافع است.

و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و زیاده از آن کشنده است و بدلش نطف سیاه و جاوشیر و گویند به وزنش نطف و نیم وزن او برگ درخت شربین است.

◀ قطلب

اسم شامی نباتتست شبیه به درخت به و برگش باریک و ثمرش بقدر آلوچه و بی دانه و بعد از رسیدن سرخ و شیرین می‌شود و خوشبو و با قبض و بعد از خوردن آب او بجای دانه ثغلی مثل کاه از آن می‌ماند.

در دوم سرد و خشک و ثمر او تریاق سموم و ضماد او بر چشم جهت جمع کردن آب و جهت تجفیف آب نازل مؤثر و طبیح برگ او محلل اورام و جوششها و منع کثرت دمل و نطول او جهت درد مقعد و رحم و ذرور او جهت تجفیف قروح رطبه و ضرر سوختگی آتش و نالیل و صمغ او اگر یافت شود خوردن او مانع اسقاط جنین و حمل او جهت درد بواسیر و بخور او جهت رفع سحر و افسون مؤثر است.

◀ قطن

به فارسی پنبه و به ترکی پنبوق نامند. در دوم گرم و خشک و مجفف و شکوفه او به غایت مفرح و یک اوقیه او قریب به اسکار و شربتی که از آن بسازند بقدر بیست درهم او رافع خفقان و اختناق رحم و وسواس و جهت ابتدای جنون مفید و ضماد شکوفه و برگ و به دستور پنبه سوخته محلل اورام و رافع حکه و مانع آبله کردن سوختگی آتش و آب برگ او قاطع اسهال است به شرطی که با شربت سیب به دفعات تا ربع رطل از آن بنوشند و لباس او مسخن و مجفف و پنبه تازه مقوی بدن و موافق

بی برگ و بی گل و بی مزه و با اندک تندی و خشک او زرد مایل به سرخی می‌باشد و آن را پخته با ماست و شیر تناول می‌نمایند.
 قعال: اسم عربی شکوفه انگور است.
 قعنب: اسم عربی و شامل خصی الثعلب و قلقاس است.
 القاف مع الفاء:
 قفر: اسم جنس قار و عرق الجبال است و آنچه شبیه به قیر در تکون باشد.

◀ قفر الیهود

دو قسم است: یکی در ساحل دریایی یافت می‌شود که مسمی به بحیره الیهود است و موضعی که در قدیم کفرا می‌گفته‌اند و آن جسمی است بنفش مایل به سرخی و در او حجریت غالب است و از دریا به ساحل می‌آید و قسمی از زمین کنار دریا که حفر کنند به هم می‌رسد و مؤلف تذکره مخصوص به بحیره طبرستان و ساحل آن دانسته است و آنچه از جبال حاصل می‌شود از اقسام مومیایی و عرق الجبال و از قفر الیهود الطف است و از مطلق قفر مراد اوست و بهترین قفر الیهود سیاه برآق زودشکن است که بی خاک و سنگ باشد و در رایحه شبیه به نطف و این قسم از اجزای تریاق کبیر است. در سوم گرم و خشک و در افعال قایم مقام زفت و قیر و قطران و نزد بعضی در منافع نایب مناب عنبر بوده و اکثر خواص او از مجربات است و شرب او جهت شکستگی اعضاء و ضربه و سقطه و سرفه مزمن و عسر النفس و عرق النساء و گزیدن هوام و رفع اسهال رطوبی و اقسام کرم معده و ریاح غلیظه شکم و قراقر و تقویت هاضمه و اعصاب و قرحه ریه و اخراج چرک از سینه و ربو و ورم لوزتین و خنّاق بلغمی و سوداوی و صلابت رحم و ضعف جگر و گرده و تقطیر البول و بواسیر مفید است و با جند و شراب جهت رفع احتباس حیض مأیوس العلاج و با سرکه جهت خون منجمد در معده و تحلیل آن و ضماد او جهت تقویت اعضاء و با موم و با آرد جو و نظرون جهت نقرس و مفاصل و اورام صلبه و با ادویه مناسبه جهت التیام زخمها و نرم کردن اورام آن و رفع کرم آن و منع ورم جراحات و الصاق موی زیاد پلک چشم و صاف کردن بشره و نضح خنازیر و رفع برص و قویا مفید است و بخور او جهت گریزاندن هوام و مار و پشه و خروج رحم و اختناق آن و نزلات نافع و محرک صرع مصروعین بوده و حقه آن و ماء الشّعیر جهت قرحه امعاء و سنون او جهت درد دندان کرم زده و رفع رایحه کریهه دهان و اکتحال او جهت بیاض و مالیدن او بر درخت انگور مانع کرم زدن آن و مضر محرورین و مصلحش سرکه و آب میوه‌های سرد و بدش زفت و قیر و قدر شربتش تا یک درهم است.

قفز: به زای معجمه نبات کثوث است.

قفلوط: اسم شامی کراث شامی است.

ققد: کمون است.

قفور: کفریست و نزد بعضی قفر الیهود است.

قفارس: اسم یونانی کبر است.

قفیر: زنجبیل است.

غذایست که از خمیر و روغن نانهای کوچک رقیق ترتیب داده از مغز بادام و پسته و شکر و به دستور از سبزیهای پخته و گوشت قیمه کرده جوف آنها را مملو ساخته در روغن سرخ می‌کنند. اقسام آن مولد خون متین و مسمن بدن و کثیرالغذاء و مبهی و دیرهضم و مولد سده است و آنچه با سبزیها ترتیب دهند در تطیب اقوی است و قلیل الغداز از سایر و مصلحش عسل و مصلح اقسام دیگر او سکنجبین است.

◀ قطاه

به فارسی سنگ اشکنک و به ترکی باقریقره نامند و آن مرغیست بزرگتر از کبوتر و مخطط به الوان مختلفه و زردی غالب و در صحرای بی آب و سنگدار می‌باشد و در آخر دوم گرم و در سوم خشک و مقوی جگر رطب و معده و مفتاح سدد و رافع استسقاء و ریاح غلیظه و فالج و برودت احشاء و اعصاب و محرک باه و دیرهضم و مولد سودا و مصلح او سرکه و روغن و مهرا پختن او در ادویه خوشبو و سنگدان او مولد سنگ گرده است و اکتحال خون گرم او جهت بیاض مفید و استخوان سوخته او که با روغن زیتون بسیار جوشانیده جهت رویاندن موی داء الثعلب و کچلی از مجربات شمرده‌اند و باید دو روز از ذبح او گذشته تناول نمایند.

◀ قطایف

به فارسی رشته ختایی و در اطریه اشاره به آن شده و خوردن او با عسل مولد خون صالح و سریع الهضم و کثیرا الغذاء و مقوی اعضاء و موافق ناقهین و ضعف القوه و چون او را با مغز گردکان تناول نمایند و بعد از آن سکنجبین بنوشند بغایت باعث فربهی بدن می‌شود.

قطونا: گیاه بزرقطناست و در افعال مثل گیاه بارتنگ است.

قطاریفا: اسقولوقندریونست.

قطبوس: اسم سریانی سرخس است.

قطالا: تمیمی گوید اسم یونانی دردار است.

قطمیر: قنّب بریست.

قط: سنور است.

قطم: پنبه کهنه است و در قطن مذکور شد.

القاف مع العین:

◀ قعبیل

نزد بعضی از اقسام فطر است و نزد بعضی اسم نبطی سقراطیون است و آن بیخی است بقدر شلغمی مایل به سرخی و با گزندگی و تلخی و برگش شبیه به برگ نرگس و کراث و سوسن. در سوم گرم و خشک و در بعضی افعال شبیه به پیاز عنصل بوده و عصاره او را که بقدر دو سه درهم با آرد کرسنه خمیر کرده باشند و قرص ساخته جهت سپرز و جنون نافع دانسته‌اند و صاحب منهاج گوید نباتی است شبیه به ساق کنگر و سفید و ستبر و

قفهر: قیقهر است.

القاف مع اللام:

قلب

به فتح اول به فارسی دل نامند. گرم و خشک و دیر هضم و ردی‌الغذا و بهترین او از طیور و از بره است و مصلحش سرکه و روغن زیتون و ادویه حاره بوده و مهرای او مقوی دل و رافع خفقان و اکتحال خونابه و رطوبت او که در حین کباب کردن از او چکد جهت شب کوری مجرب دانسته‌اند. قلت: به تحریک لام و تاء مثناه، حب القلت است و مذکور شد.

قلومس

به لغت یونانی به معنی اذان الدب است و پنج صنف می‌باشد و ماهیزهرج نوعی از اوست و صنفی سفید است و برگش سفید و نر و ماده می‌باشد و برگ ماده شبیه به برگ کلم و سفیدتر و عریضتر از آن و ساقش بقدر زرعی است و زیاده بر آن و چیزی مانند پشم بر ساق و برگش ظاهر و گلش مایل به زردی و تخمش سیاه و بیخش دراز و به سببری انگشتی و نر او را برگ درازتر و باریکتر است و صنف دوم را برگ سیاه و بزرگتر و عریضتر از صنف سفید می‌باشد و صنف سوم را شاخه‌ها بسیار دراز و بی ساق و برگش شبیه به برگ به و بر شاخه هایش قبه های مدور و گلش زرد و طلایی است و صنف چهارم را برگ شبیه به برگ انجیر و از آن کوچکتر و بی ساق و ملاصق زمین و صنف پنجم را برگ بزرگ و غلیظ و با رطوبت چسبنده و تندی بوی و گلش سفید مایل به سرخی و ساقش زیاده به زرعی و آب او کشنده ماهی است. جمیع اقسام او گرم و خشک و محلل و جالی و مدرّ و با قوه قابضه و ریشه‌های آن در افعال قایم مقام ماهیزهرج و بیخ صنف سفید و سیاه او جهت منع سیلانات و یک منقال او با شراب جهت اسهال و طبخ او جهت شکاف عضل و سرفه نافع است و ضماد برگ قسم نر آن جهت سوختگی آتش مفید و ضماد برگ مطبوخ صنف سوم جهت اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل و شراب جهت شقاقولوس و جراحات و گزیدن عقرب نافع است و مضرّ کرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتیش تا دو درهم و بدلس اناغورس است و ظاهراً قسم پنجم تنباکو باشد.

قلی

در اصفهان کهلا و در خراسان شحار و در گیلان قلیاو نامند و او در اشنان تازه که جمع کرده بسوزانند به هم می‌رسد و از نبات رمث و رمرام نیز وصل می‌شود و بهترین او صاف برآق سیاه است و آن جزو اعظم صابون است.

در چهارم گرم و خشک و جالی و محرّق و شرب یک قیراط که هفت بار در آب حل نموده باشد و به جرّ علقه صاف کرده و عقد نموده باشند هاضم قوی و بغایت مَشَهی و قاطع بلغم معده و رافع قی مایوس العلاج و مقوی معده است و طلای او زایل کننده گوشت زیاد زخمها و ثالیل و ناصور و بهق و برص و جرب و در رفع بیاض چشم حیوانات بیعدیل و

قلقاس

نباتست که نزدیک آبها می‌روید و در مصر کثیرالوجود است و برگش مایل به تدویر و عریض و بقدر برگ بادام و از یک بیخ چندین شاخ می‌روید به سببری انگشتی و به هر شاخی یک برگ می‌باشد و بیخش سبترتر از زردک و کوتاه و مایل به سرخی و اندورن او سفید و با اندک قبض و تندی و لذیذ می‌باشد.

در اول گرم و در دوم تر و بغایت مسمن بدن و صالح‌الغذا و محرک باه و جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره و سحج امعاء و لاغری کرده و اسهال نافع بوده و نفّاح و مداومت او مولد سودا و مسلد و مصلحش عسل و سکنجبین و ادویه خوشبو و تخم او در افعال قریب به تخم کرنب می‌باشد.

و قدر شربت از تخم او دو درهم است و قسمی از قلقاس صلب و مستدیر می‌باشد و هر چند طبخ دهند پخته نمی‌شود و ضماد او جهت نضج اورام و ذرور سوخته او جهت قروح و قلاع و تقویت موی مؤثر است.

قلقل

نباتست شبیه به نبات کنب و چوب او مایل به سرخی و شاخه‌هایش دراز، ثمرش مستدیر و بزرگتر از فلفل و املس و بیرون او مایل به سیاهی و مغز او با حلاوت و اندک لزوجت و پوست ساق او قویتر از پوست کنب و گلش مایل به سفیدی و مستعمل از او دانه اوست و بعضی او را حبّ السمنه دانسته‌اند. در دوم گرم و تر و بغایت مبهی خصوصاً با کنجد و نبات و مسمن بدن می‌باشد و قدر شربتیش تا یک اوقیه و مصلح و مصلحش بو دادن او و استعمال سکنجبین است.

قلب

به باء موخده و ضمّ اول نباتی است برگش شبیه به برگ زیتون و از آن عریضتر و بلندی او بقدر زرعی و زیاده از او و شاخه‌های او باریک شبیه به اذخر و در اطراف شاخه‌هایش چیزی شبیه به ساق می‌روید و منقسم بر دو قسم می‌شود و بر او برگهای ریزه می‌باشد و مابین آن برگها دانه او می‌روید و صلب و مستدیر و سیاه و با خشونت شبیه به سنگریزه و منبتش کوهها و زمینهای درشت است.

در سوم گرم و خشک بوده و ملز و جهت ربو و سرفه و ضیق‌النفس و اسهال و فووق مؤثر است و با شراب مفید جهت اخراج سنگ کرده و مثانه و جهت احتباس بول نافع و ضماد او رافع بواسیر و قدر شربتیش تا دو درهم است و بغایت مضعف باه و مصلحش حبّ الصنوبر است.

به فارسی شپش و به ترکی بیت گویند و چون باقلی را سوراخ کرده و دو عدد او را جای داده بلع نمایند جهت تب ربع مجرب دانسته‌اند و چون زنده او را در سوراخ احلیل بدوانند رافع احتباس بول است و از خواص اوست که چون مریض قریب به موت رسد از آن گریزان می‌شود و چون زن حامله در کف دست گذاشته و شیر بر آن بدوشد هرگاه در میان شیر حرکت کند آن زن حامله به پسر خواهد بود و اگر حرکت نتواند کرد به دختر و از مجربیات است.

قمز: اسم ترکی شیر مادیان است که به نحو مخصوص ترتیب او کنند و در لبن مذکور می‌شود.

قمح: اسم عربی حنطه است.

قمرن: اسم عربی روبیان است.

قمیله: به لغت شامی نوعی از دوقو است که آن را حشیشة البراغیث نامند.

قمر: به لغت اکسیریان اسم فضّه است.

قم قریش و قمل قریش: قضم قریش است.

قماشیر: کماشیر است.

قمحا: اسم مصری قصب الذریره است.

قمیحه: اسم جنس سفوفات است.

القاف مع التّون:

◀ قنابری

در اصفهان موچه و در خراسان برغست گویند و او شبیه به اسفناج و با اندک تلخی و تند و قریب به شبری و ساقش باریک و گلش سفید و ریزه و تخمش در غلاف بقدر نخودی بوده و در هر غلاف چهار عدد و بسیار شبیه به خردل است و در دوم خشک و در اول گرم و لطیف و مدرّ بول و حیض و شیر و عرق و مفتح سده جگر و سپرز و موافق محرور و مبرود و مقوی مجاری بول و جالی و مقطع و منقی سینه و ریه از اخلاط فاسده و آب او ملین طبع و رافع یرقان می‌باشد و سعوط آب بیخ او جهت رفع رطوبات دماغی و خوردن و طلا کردن او جهت بهتق و وضح و کلف مجرب بوده و جهت بواسیر نافع و موگد سودا و مصلحش پختن اوست با روغن بادام و امثال آن.

◀ قنطوریون

اسم یونانی و آن نباتی است و کبیر و صغیر می‌باشد. کبیر را غلیظ و صغیر را دقیق گویند. کبیر را ساقش شبیه به ساق حماض و خشن و بقدر دو سه زرع و پرشعبه و برگش مانند برگ زردک و در هر شعبه قبه ای مایل به زردی و گل قبه کحلی و زغب دار و تخمش شبیه به تخم کافشه و بیخش ستر و سرخ و صلب و پر از رطوبت و بسیار سرخ و با تندی و شیرینی و قبض و منتبتش زمینی که آفتاب بسیار تابد و کوهها و پشته هاست و قوتش تا ده سال باقی است.

یک درهم او در همان روز کشنده و استعمال او به انفراد ممنوع است چه آن مورث یبوستی است که رفع آن دشوار است و چون قلی را با روغن حل نموده بر انگور بپاشند به زودی مویز گردد و ملح القلی انشاءالله مذکور خواهد شد.

قلسد: دارشیشعان است.

قلیفی: قار است.

قلونوس: شبوط است.

قلغوط: اسم شامی کراآت شامی است.

قلام: به عربی قاقلی و نزد بعضی رعی الأبل است.

قلیقلون: قیقهر است.

قلاد: آذریو است.

قلاری: نوعی از انجیر سفید است.

قلی الصباغین: قلی است.

قلومانن: اسم یونانی ظفرالقط است و آن شجره ابی مالک است.

قلاطلس: اسم یونانی درخت چنار است.

قلولا: اسم عربی قاز است.

قلوقیضا: اسم عبرانی قرع است.

قلقدیس: زاج سفید است.

قلقتد: به دال و به تاء زاج سبز است.

قلقطار: زاج زرد است.

قلب النّحله: جمار است.

قلفونیا: به یونانی راتیانجی است که به آتش پخته باشند و نزد بعضی صنوبر صغار و کبار است.

قلیمیا: اقلیمیا است.

قلوس بلاسیوس: اسم یونانی ریه البحر است.

قلقلان و قلقل: حب القلقل است.

قلعی: رصاص ابيض است.

قلاجاره: به لغت اصفهانی عقق است.

قلان: اسم ترکی حمارالوحش است.

القاف مع المیم:

◀ قمری

مرغی است از فاخته کوچکتر و بی طوق و مأنوس و نوع سفید او خوش منظرتر است.

در دوم گرم و خشک و موافق مبرودین و مرطوبین و موگد خلط فاسد و اکثار او مورث وسواس و جذام بوده و مصلحش روغن‌ها و ادویه لطیفه می‌باشد و تدهین به روغن و پیه او موجب سرعت حرکت اطفال و تخم او معین نطق ایشان و بودن او در خانه‌ها مبطل سحر و چشم بد است.

◀ قمل

آب آن را به قوام آورند و حمول عصاره تازه او مدرّ حیض و مخرج جنین و نطول بخور او رافع کزاز و مضرّ امعاء و مصلحش صمغ و کتیرا و قدر شربتش از تازه او تا دو درهم است و از خشک تا سه درهم می‌باشد و در حقه تا پنج درهم و از عصاره او یک درهم و بدلش به وزنش افسستین و نیم وزن او بابونه و نیم مثل او تربید است و نزد بعضی به وزن او پرسیاوشان و نیم وزن او برگ حناست و حقه طبیخ او در روغن کنجد جهت درد کمر و عرق النساء و قولنج بیعدیل و ضماد گل او در تسکین درد عقرب گزیده و رفع ضرر گزیدن افعی قوی الاثر است و روغن او که آب او را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند مسخن عصب و مقوی بدن و رافع اعیا و فالج و بهق و عسر ولادت و ریاح و دردهای مزمنه است و شربت او را که آب او را با شکر به قوام آورند در جمیع امور مذکوره مفید است.

قنبیل

چیزیست شبیه به ریگ مکه. زرد مایل به سرخی و گویند شبندی است که در زمین به خاک مخلوط گشته به آن شکل می‌شود و نزد بعضی تخم نباتی است و جمعی گویند تخم سرخس است. در دوم گرم و خشک و نزد بعضی سرد و خشک و مسهل رطوبات و لزوجات و شرب او در اخراج اقسام کرم معده و امعاء قوی الاثر بوده و مضرّ امعاء و مصلحش شیخ و کتیرا است و ذرور او بغایت مجفّف زخمها و رافع جرب و سعفه و قدر شربتش دو درهم و بدلش وخشیزک است.

قنفذ

به فارسی خارپشت و در تنکابن دارموک و در مازندران ارمجی نامند و به ترکی کرپی گویند. حیوانیست موی او مانند خار و اقسام می‌باشد. جبلی او را دلدل نامند و بری و بحری او کوچک و مراد از مطلق او بری است. مجموع او در دوم گرم و خشک و گوشت او صالح‌الغذا و محلّل ریاح و قولنج و مداومت او رافع جذام و باعث وقوف آن و جهت استسقاء و سپرز و درد گرده و نفرس و مفاصل و فسخ عضل و تقطیر البول و بول در فراش و تحریک باه مرطوبین و کزاز و لرز پی تب و مداومت او مورث عسر بول و مفسد معده و جگر می‌باشد و مصلحش روغنها و سرکه بوده و مصلح و مضرّ گرده و مصلحش عسل است با سکنجبین و سوخته بری و بحری او جالی و محلّل و رافع گوشت زیاد زخمها و التیام دهنده آن بوده و شرب نیم درهم او را جهت تب ربع مجرب یافته‌اند و ضماد گوشت او جهت خنازیر و غدد و پیه او جهت کلف و نمش و پوست او با زفت جهت داء الثعلب و جگر خشک کرده او جهت استسقاء و ذرور زهره او جهت رفع انتشار زخمها و جذام مفید است و شرب او با موم را جهت اخراج جنین مرده مجرب دانسته‌اند و اکتحال او رافع بیاض است و قنفذ جبلی گرمتر از سایر آن بوده و خوردن او جهت نفرس بیعدیل و به دستور ضماد گوشت و خون و طلای خون او رافع چرک بدن و جالی کلف و

و در آخر دوم گرم و خشک است و عصاره بیخ او قویتر از سایر اجزا و مدرّ حیض و مخرج جنین مرده و مفسد زنده او و مجفّف بیلذغ و جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و فسخ عضل و عصب و شکستگی اعضاء و تفتیح سدد و تقیه دماغ و سینه و رفع یرقان و استسقاء و سپرز و نفث اللّذم مزمن و درد پهلوی و رحم و مغص نافع بوده و ضماد تازه او به تنهایی و خشک او با مرهمها جهت التیام جراحات بغایت قوی الاثر و در سایر افعال مانند قسم صغیر و از آن ضعیفتر است و مضرّ سر و مصلحش عسل و قدر شربتش تا دو درهم است.

قنطوریون دقیق

منبتش نزدیک آنها و شبیه به فودنج و ساقها از هم جدا و بی شاخ و زیاده بر شبری و گلش بنفش مایل به سرخی و مانند گل شب بو و از آن کوچکتر و برگش شبیه به برگ سداب و ثمرش شبیه به گندم و بسیار تلخ و بیخش کوچک و بی منافع بوده و قوتش تا ده سال باقی است. در اوایل سوم گرم و خشک و لطیفتر از کبیر و ساق و برگ و گل او قویتر از عصاره او و مجفّف بیلذغ و در جمیع افعال قویتر از قسم کبیر است و طبیخ او که دو مثقال او را با هفتاد مثقال آب جوشانیده باشند که به نصف رسیده باشد و با شکر و امثال او بنوشند، مسهل مره السّودا و مره الصّفرا و زرداب و بلغم و رافع ضرر سموم و هوام خصوصاً عقرب و صرع و قولنج و درد مفاصل و امراض بلغمی و مفتّح سده جگر و صلابت سپرز و منقی دماغ و اعضاء می‌باشد و با ماءالاصول رافع عرق النساء و افراط عمل او مودی به اسهال دموی است و ضماد تازه او جهت قروح خبیثه و التیام جراحات و با پیه جهت ورم زخمهای تازه و کهنه و با آرد ترمس جهت مفاصل و با آرد جو جهت دردهای حاره و شرب عصاره او با طبیخ حلبه جهت امراض سینه و طلای عصاره او با سرکه جهت درد سری که از آفتاب و شرب خمر به هم رسیده باشد نافع است و چون موی سر را به نوره رفع نموده و عصاره او را با سرکه طلا نمایند جهت رفع قرحه سر و رویانیدن موی مجرب است و با شراب جهت گزیدن زنبور و با بول سگ جهت ثلیل و با عسل جهت رفع شپش و رشک و با شیر دختران جهت ورم پلک چشم و درد آن و با آب کاکنج جهت ستبری پلک و جرب و با آب رازیانه و شیر جهت جمیع دردهای کهنه چشم و آثار قرنیه و شعیره مفید می‌باشد و چون پلک را برگردانیده و عصاره او را با آب انار بمالند در حال رفع جرب او می‌کند و با آب مرزنجوش جهت ریح سبل و قطور او با روغن خیری و امثال آن جهت ضربان گوش و با آب برگ شفتالو جهت کرم او و با آب ترب و مانند آن جهت ثقل سامعه و با روغن نرگس و خردل و سرکه جهت ورم گوش و کری مفید است و سعوط او با سرکه و آب عنصل جهت قروح بینی و رعاف خصوصاً با اندک زاج و کافور و آب یخ و مضمضه او با گلاب جهت رایحه کریهه دهان و قلاع متعفن و طلای او با آب جهت شقاق لب و غرغره او با آب بارتنگ و عنب الثعلب و عوسج جهت ورم لوزتین و خناق و با طبیخ جوزالسرو جهت دندان متحرک نافع است و هرگاه عصاره او موجود نباشد اصل او را مهراً پخته و

به ضمّ اول و فتح آن و تشدید نون و کسر باء موخده به فارسی کلم رومی و کلم گرد نامند.

مرکب القوی و با رطوبت غلیظه و قوه مفتحه و محلله و مبهی و مدرّ بول و بالخاصیه محلل حمار و مولد سودا و مضغف دماغ و منجر و رذی الغذاء و مسلد و در سایر افعال مثل کرنب و مصلحش مهرآ پختن او در روغن بادام و زیتون و ادویه لطیفه و مائیت او مانع مستی و نطول طبیخ او جهت مفاصل مفید و تخم او مفسد منی است.

قنا: نوعی از اندروطالیس است و نزد بعضی رطبه یابسه است و به لغت مصری اسم اشق و به لغت مغربی کلج است.

قنبس و قنابوس: شاه دانه است.

قنابس اغریا: اسم یونانی قنب بریست.

قنه: بارزد است.

قنباری: به یاء و به غیر یاء مئناه تحتانی، زنجفر مصنوع است.

قنطا: دم الأخوین است.

قنطار: ساداوران است.

قندول: اسم عربی دارشیشعان است.

قندس: کندس است و حیوان جند بیدستر را نیز شامل است.

قنقهر: قیقهر است.

قندرون: به لغت اصفهانی علك البطم است.

قند: شکر طبرزد است.

◀ قوطولیدون

نوعی از ابرون است و آن نباتی است برگش مستدیر و با اندک تجویف و ساقش کوتاه و تخمش متصل به ساق و بیخش مانند زیتونی و با تندی و تلخی است و مرکب القوی و با قبض و تحلیل و جالی و رادع و شرب برگ او مسکن التهاب معده و با شراب و غسل رافع تهیج بدن است و ضماد او جهت اورام حاره و حرارت معده و احشاء و شقاقی که از برودت هوا به هم رسد مفید است و بیخ او گرم و خشک و مفتت سنگ مئانه و مدرّ بول و ضماد عصاره بیخ و برگ او محلل ورم زخمها و با شراب وسیع کننده ثقبه جراحات می باشد.

القاف مع الواو:

قواریر: زجاج است.

قوق: حجر الرّحی است.

قوقی: اسم یونانی و به معنی بخور است و شامل بخور خوشبو و نزد بعضی حیوان جند بیدستر است.

قوئالس: نوعی از دوقو است و نزد بعضی تخم کرفس است.

قونیا: اسم یونانی آب خاکستر است.

قوشیرا: اسم یونانی طباق است.

قوطوما: آذریون بریست.

قونیطس: ماذریون سیاه است.

قوسیا: قسط است.

حمول او مدرّ حیض است و گویند در موضعی که خارهای درشت او باشد هوام نزدیکی او نکنند و مار از اقسام قنفذ گریزان است و قنفذ بحری لذیذتر از بری و ملین طبع و مقوی معده و مدرّ بول و جلد سوخته او جهت جرب و قرحه سر مفید است.

◀ قنب

به کسر اول و تشدید نون و فتح او معرب از کنب فارسی است و برگ او را بنگ و اسرار ورق النخیال و حشیش گویند و پوست ساق او را کنب و تخم او را شاه دانه و شکوفه و غبار او را چرس خوانند.

برگش مرکب القوی و در سوم سرد و خشک و با حرارت لطیفه و برودت کثیفه و مسکر و به سبب جزو حاره، مفرح و مشهی و مبهی بالعرض و بعد از تحلیل جزو حاره و بقای جزو بارده مخدر و مضغف حواس و جگر و معده و مورث فساد رنگ رخسار و استسقاء و بلاد و کسالت و جنون و تکثر روح دماغی بوده و اکثار او قاطع باه و مجفف منی و شیرینیا مقوی فعل او و ترشیا مفسد آن است.

بری و بستانی می باشد و بری را برگ مایل به سفیدی و پوست او باز نمی شود و تخمش شبیه به حبّ السمنه و قویتر از بستانی است و قطور عصاره او کشنده کرم گوش و سعوط او منقی دماغ بوده و شستن سر با طبیخ او رافع ابریه و قمل موی سر می باشد و ضماد مطبوخ بیخ او رافع اورام حاره و مسکن درد آن و قدر شربتیش از یک درهم تا دو درهم و غیر معتاد را از آن کشنده است.

و شاهدانه در اول سوم گرم و خشک و محلل ریاح و مسکن غثیان و مدرّ بول و قابض طبع و مجفف منی بوده و بوداده او را ضرر کمتر است و اکثار او باعث قرحه احشاء شود و مصلحش خشخاش و سکنجبین است و ذرور کنب پوسیده را جهت جراحات مجرب دانسته اند و روغن شاهدانه که به دستور روغن بادام گیرند، گرم و خشک و جهت درد اعصاب و صلابت رحم و درد گوش و رفع اورام صلبه نافع و شرب او قاطع باه است.

◀ قنبره

به فارسی چکاوک و به ترکی قزلاق نامند و از عصافیر مشهوره است و کباب او رافع قولنج و مدرّ بول و موافق امراض مئانه و گوشت آب او ملین طبع و مضرّ محرورین و مصلحش سرکه و میوه های ترش است.

◀ قندور

اسم حیوان جند بیدستر است و لباس پوست او رافع ریاح و جلوس بر آن رافع نفرس است.

◀ قنیط

قیصوم

نوعی از برنجاسف است و در برگ و قبه مانند او می‌باشد سوای آنکه از ساق برنجاسف شاخه‌ها می‌روید و او را ساق بی شاخ و اکثر از یک ریشه یک ساق بر می‌آید و در انتهای ساق قبه او چتری و طول ساق از شبری زیاده و کمتر از آن نیز می‌باشد و بر آن برگهای ریزه و مثل ساق زنبق و ساق اماریطن و از اماریطن قویتر و برگ اصل او مفروش بر روی زمین و گلش با عطریّت و ثقل رایحه شبیه به رایحه برنجاسف و طعمش تلخ و زرد رنگ است و به جهت این اشتباهات جمعی قیصوم را برنجاسف دانسته‌اند.

در سوم گرم و خشک و محلّتر از افستین و رافع تب و لرز و درد سینه و ضیق النّفس و ضرر ادویه قتّاله و ریاح و مفاصل و عرق النّساء و قاتل اقسام کرم معده و امعاء بوده و بخور و افتراش او گریزاننده هوام و ضماد او محلّل اورام و رافع ضرر گزیدن عقرب و رتیلا و حمول او مخرج جنین و نطول او جهت صداع بارد و سوخته او جهت قطع نوزف الدّم و داء الثّعلب و با روغن بیدانجیر و روغن ترب جهت سرعت بر آمدن ریش مؤثر است و مضرّ ریه می‌باشد و مصلحش کثیرا و خشخاش و بغایت مضرّ معده و مصلح آن عسل و شیخ می‌باشد.

و قدر شربتش دو درهم و بدلش افستین و بابونج است و روغن او که از برگ و گل او گیرند محلّل صلابات و مدرّ حیض و مسخّن رحم و باعث انضمام فم آن و رافع لرز و امراض بارده عصبانی است.

قیقهر

صمغی است شبیه به سندروس و بدبو و بدطعم و به هندی رال و به فارسی لعل معیری و به عربی شجره نامند و تمیمی گوید اسم عبرانی سندروس است.

در سوم گرم و خشک و مدرّ حیض و مخرج جنین و منقّی دماغ و با ماءالعسل جهت صرع و استسقاء و ربو مفید است و پنج روز متوالی آشامیدن او با سکنجبین و با آب جهت سپرز و رفع فربهی بدن و سنون او جهت درد دندان از مجرّبات و اکتحال او جهت ضعف باصره و رفع آثار چشم و مرهم او جهت جراحات مزمنه و ناصور مجرّب و قدر شربتش ربع درهم است.

قیقهر: حجرالقیقهر است.

قیق: قار است.

قیاسوس: تمیمی گوید به یونانی دارچینی است.

قیض: پوست تخم مرغ است.

قیقاس: سیسارون است.

قیتا: گیاه خرفه است.

قیمولیا: طین قیمولیا است.

قیرس: اسم یونانی موم است.

قوماروس: اسم یونانی قطلب است.

قوریون: اسم یونانی کزبره است.

قوب: به ضمّ اوّل و فتح ثانی اسم عربی قشرالبیض است.

قورالیون: اسم یونانی بسد است.

قولن: اسم یونانی کرنب است.

قوقامالس: اسم یونانی اجاص است.

قودونیا میلا: اسم سفرجل است.

قوفیون: اسم قرصی است از اجزاء مثرودیطوس و شوکران را نیز به این اسم نامند.

قوبانیطس: طین الکرمی.

قومنی: مرز است.

قور: پنبه کهنه است.

قوثر: گیاه وج است.

قوزی: اسم ترکی جمل است.

قوزی قلاغی: اسم ترکی حماض است.

قوز: اسم ترکی جوز است.

قوزقون: اسم ترکی غراب اسود کبیر است.

قوش ازومی: اسم ترکی عنب الثّعلب است.

قویروق: اسم ترکی الیه است.

قورد: اسم ترکی ذنب است.

قوش دیلمی: اسم ترکی لسان العصفیر است.

قومین: اسم ترکی ضان است.

قوم: اسم ترکی رمل است.

القاف مع الهاء:

قهوه

اسم خمر غلیظ است و الحال متبادر از آن بار درخت یمنی است که در یمن بن نامند. بقدر فندقی و چون از غلاف مقشّر گردد مغز آن منقسم به دو قسم گردد مایل به سبزی و بعضی به زردی و با عفوصت است و سیاه او تلخ و غیر مستعمل است و درخت او بسیار شبیه به درخت زعرور و غلاف آن را قشر نامند و به طریق مغز او بوداده استعمال می‌نمایند و مزاج او را مختلف ذکر کرده‌اند و آنچه به تجربه و قیاس ظاهر می‌گردد در گرمی معتدل و خشکی او غالب است و قشر او گرم و خشکتر از آن و او مجفّف رطوبات و مدرّ بول و با قوه قابضه می‌باشد.

و مؤلف تذکره او را مفتّح دانسته و جهت سرفه بلغمی و نزلات و تسکین غلیان خون و رفع اعیا و آبله و حصبه و شرای دموی و تقویت معده و منع صعود بخارات به دماغ نافع است و اکثرا او مورث بی خوابی و مضعّف باه مبرودین و مضرّ مزاج سوداوی و مصلحش روغن بادام و پسته و شیرینیه است و چون به طریق نخود باریک گرم برشته کنند که سیاه نشود جهت قطع اسهال بغایت مؤثر است.

القاف مع الیاء:

کافور اصلی ثقل و چسبندگی مصنوع است و بوی اصلی غیر مصنوع شبیه به بوی پوست لیمو و ترنج است.

کاشم

اسم فارسی است و به یونانی لیفسطیون و در دیلم زیره کوهی نامند. منتش کوههای بلند جنگل دار است و ساقش باریک شبیه به ساق شبت و پرگره و برگش مانند برگ اکلیل الملک و از آن نرمتر و خوشبو و برگ اعالی ساق باریکتر و پرشکاف تر و آخر ساق چتردار و ثمرش سیاه و از بادیان بالیده تر و تند طعم و با عطریّت است و بیخش شبیه به بیخ انجدان و خوشبو و مستعمل تخم و بیخ اوست و قوتش تا سه سال باقی است. در سوم گرم و خشک و مفتّح سدد و محلّک ریاح و منضّج خلط خام و مقویّ معده و مسهل اقسام کرم معده و امعاء و مدرّ بول و حیض و تریاق سموم و رافع استسقاء و رطوبت معده و دردهای بارده و مخرج جنین بوده و اهل روم بجای فلفل داخل اطعمه می کنند و بسیار ملطف لحوم است و جهت عسر بول و احتباس حیض و سنگ مثانه و خون منجمد در معده و مثانه و سرفه و ربو و عسر نفس و تحریک اشتها و اعانت بر حمل مفید بوده و طلای او جهت عرق النساء و فالج و سایر امراض بارده نافع است و مضرّ ریه و مصلح آن کثیرا و مضرّ مثانه و مصلح آن رازیانه و قدر شربتش دو درهم و بدلش زیره و تخم کرفس جبلی و تخم زردک است.

کادی

اسم هندی است و به عربی کدر نامند و در حوالی عمّان و یمن کثیرالوجود است. شبیه به درخت خرما و برگش صلب و قوی و نرم و طویل و سر برگها تند و ثمرش مانند غلافی و در هر غلافی چهار عدد دانه شبیه به دانه خرنوب و شکوفه او مانند شکوفه خرما و بغایت خوشبو و او را کبوره نامند و بعد از شکفتن در روغنها پرورش می دهند و مسمی به دهن الکادی و جهت درد کمر و مفاصل و ریاح و جذام نافع است. کادی در آخر دوم گرم و خشک و نزد بعضی معتدل و مقوی بدن و حواس و با تفریح و رافع خفقان و اعیاء و ماشرا و بشور جگر و مسکن دردهای صعب و شربت آن که چوب آن را کوبیده بجوشانند ذات آن را با شکر به قوام آورند جهت آبله و حصبه بهترین ادویه است و اهل هند را اعتقاد آنکه چون شربت کدر را بنوشند زیاده بر نه عدد آبله بر نمی آید و خاکستر آن را جهت التیام زخمها مجرب دانسته اند و دانه او مقوی دل و معده و جگر و ربّ کدر قویتر از دانه او و بدلش به وزن او صندل سرخ و مثل آن بقم است.

کاکنج

به فارسی عروسک پس پرده نامند و از انواع عنب التعلب است و بستانی او را نبات مانند او و برگش عریضتر و بزرگتر و در قوت مثل اوست و سر شاخه های او نگون و ثمرش در غلاف سرخی و شبیه به مثانه و دانه-

قیطاقون: ترمس است.

قیوند: قاوند است.

قیروطی: شامل موم روغن است اعمّ از آنکه ساذج باشد یا مرکب از ادویه.

حرف الکاف مع الألف:

کافور

صمغ درختی است و اقسام می باشد و ریاحی آن سفید مایل به سرخی و شبیه به مصطکی و مسمی به اسم پادشاهی است ریاح نام که اول کافور را یافته بود و این قسمی است که به ظاهر درخت بروز می کند و قیصوری او بسیار سفید و صفا و صاف و در جوف درخت یافت می شود و کافور موتی از ریزه های چوب جوف درخت از جوشانیدن او به هم می رسد و او تیره رنگ و ناصاف است و درخت کافور مخصوص بلاد سرانديب است و در غایت بزرگی می باشد به حدی که بر صد سوار سایه گستر می باشد و همیشه سبز و چوب او سفید و سبک و بی شکوفه و بی ثمر است و از چوب او جهت پادشاهان سریر می سازند و بالخاصیه هوم و پشه و قمل و کیک پیرامون او نمی گردد و گویند سبب کمیابی او آن است که از جهت گرمی هوای آن مکان، پلنگ و مار همیشه مجاور آن درخت اند و آبی که در حین قطع درخت از او می چکد مسمی به ماء الکافور است و در غایت تندی رایحه و غلیظ و مایل به سرخی و در سوم گرم و خشک و جالی چرک بدن و ظروف و جامه است و مگس نزدیکی به او نمی کند و رافع درد استخوان و مفاصل و امراض بارده و مصلّح و مصلحش روغن بنفشه است.

کافور در سوم سرد و خشک و مفرّح و قاطع نرف اللّم اعضاء و رعاف و اسهال حارّ و عرق و رافع تشنگی و التهاب جگر و قرحه ریه و سل و دق و حرقة البول و جمیع امراض حاره بوده و مقوی حواس محرورین و تریاق سموم حاره و منوم صاحبان دماغ حارّ و با مشک و عنبر مقوی روح حیوانی مبرودالمزاج است و سعوط او با آب گشنیز جهت رعاف و با آب کاهو جهت رفع بی خوابی محرورین و با روغن گل جهت اورام حاره و سنون او جهت دندان کرم زده و قلاع و ذرور او جهت قروح خبیثه و ساعیه و با ادویه مناسبه جهت زخمهای حاره و جراحی تازه و قطع خون او و تسکین درد مجرب است و اکتحال او جهت رمد و طلای او جهت درد سر صفراوی و شدت حرارت روح دماغی و ضماد او بر یافوخ و پیشانی جهت رعاف مجرب است و مضرّ باه و موگد سنگ مثانه و اکتار او قاطع نسل و اشتها و مورث سفیدی موی بوده و مصلحش عنبر و مشک و ادویه حاره خوشبو و بسیار بویدن او مورث بی خوابی و مصلحش روغن سوسن و گل و امثال آن می باشد.

و قدر شربتش تا یک دانگ است و دو مثقال او قاطع باه و مفسد معده و گویند این قدر قاتل است و بدلش دو وزن او طباشیر و یک وزن او صندل سفید است و کافور مصنوع که از موم قدر دو درهم و حجرالرخام ده درهم و روغن بنفشه نیم درهم و قدری کافور ترتیب می دهند فرق او با

کای پل: اسم هندی قنبری است.
 کالی: به لغت هندی سیاه است.
 کاجر: اسم هندی تخم زردک است.
 کاکیرا و ککره: اسم هندی سرطان است.
 کای: اسم هندی بقر است.
 کاکوند: اسم هندی کتیرا است.
 کالوت: اسم هندی نوعی از بیش است.
 کاک: اسم هندی کات است.
 کاندی: اسم هندی قصب السکر است.
 گاو: اسم فارسی بقر است.
 گاو کوهی: اسم فارسی بقرالوحش و ایل است.
 کاسنی شامی و بستانی: اسم فارسی هندیا می باشد.
 کاسنی دشتی: اسم فارسی خندریلی است.
 کاهو: اسم فارسی خس است.
 گاورس: اسم فارسی جاورس است.
 کاجیره و کافشه: اسم فارسی احریض است.
 گاودانه: اسم فارسی کرسنه است.
 گاودارو: اسم فارسی جاوزین است.
 گاوزهره: اسم فارسی حجرالبقر است.
 کابیش: اسم دیلمی خلد است.
 کاغد: اسم فارسی قرطاس است.
 کاه: اسم فارسی تین است.
 کارتته: اسم فارسی عنکبوت است.
 کاسه شکنک: اسم فارسی شقایق النعمان است.
 گاوچشم: اسم فارسی اقحوان است.
 الکاف مع الباء:

کبر

نباتیت خاردار و پرشاخ و برگش باریک و گل غلاف او مثل زیتونی و گلش سفید و در وسط او چیزی شبیه به موی و ثمرش که خیار کبر نامند از بلوط درازتر و تخم او زرد و با رطوبت لزجه و در خرابه‌ها و کوهها بسیار می باشد و بیخ او و پوست بیخ او قویتر از سایر اجزا می باشد.
 در سوم گرم و خشک و مفتّح سدّه جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزجه و مقوی احشاء بوده و بهترین ادویه سپرز خصوصاً پرورده او با سرکه و عسل محلّل ریاح و تریاق سموم و مدرّ مرّه السّودا بوده و جهت فالج و امراض بارده دماغی و مفاصل نافع است و با ادویه خوشبو مثل سنبل الطیب و اذخر و عسل، محلّل بلغم سینه و مخرج آن و غرغره طبیخ او رافع بلغم اعضای تنفس و ضماد تازه او رافع فسخ عضل و عصب و خشک او رافع قروح خبیثه و با ادویه مناسبه محلّل اورام صلبه و خنازیر و با سرکه رافع بهی و قوبا و با آرد ترمس محلّل ورم سپرز می باشد و بخور او رافع بواسیر و مضمضه طبیخ او با سرکه و خاییدن او جهت درد دندان

اش بقدر فندقی و بعد از رسیدن سرخ می شود و گل او سفید مایل به سرخی است و جبلی او را برگ مانند برگ سیب و غبار آلوده و سیاه و ساقش با رطوبت چسبنده و نبات او بزرگتر از بستانی و گل او بسیار سرخ و دانه اش زرد مایل به سرخی و در غلاف زردی و منبتش سنگلاخها است و او را کاکنج منوم و عنب الثعلب منوم نامند و در تخدیر قویتر از خشخاش و مدرّ بول است و یک مثقال او منوم و زیاده از آن مورث اختلاط عقل و جنون است و مراد از مطلق کاکنج بستانی اوست و مستعمل از آن پوست سرخ دانه او و قوتش تا سه سال باقی است.
 در آخر دوم سرد و خشک و مدرّ بول و رافع امراض گرده و مثانه و قرحه آن و مخرج صفرا به ادرار و مصلح حال جگر و رافع ربو و عسر نفس و اقسام کرم معده بوده و مداومت آن هر روز بقدر یک مثقال جهت یرقان مجرب است و بلع کردن هفت عدد از آن را بعد از پاکی از حیض جهت منع حمل مجرب یافته اند و مخدر و مصلحش گلغند و قدر شربتیش از پوست دانه او تا پنج درهم و بدلش عنب الثعلب می باشد.

کانبجی

سرکه هندی است و از حبوبات می سازند و بهترین او از برنج است و طریق آن است که حبوبات را مهراً پخته و صاف نموده و در شیشه کنند و تا چهل روز و زیاده بر آن در آفتاب گذارند و او جالی و مقوی اعضا و مسکن حرارت خون و صفرا و مضرّ معده و مصلحش عسل و گلغند است.

گاوزبان: اسم فارسی لسان الثور است.

کاه ربا: کهربا است.

کافور یهودی و کافوریه: ریحان الکافور است و نزد بعضی کافوریه اسم اقحوان است.

کافور موتی: قسم ناصاف کافور است.

کافورالکعک: زرنباد است.

کاسلس: اسم یونانی جوز است.

کاسوس: خشخاش زبیدیست.

کامالون: ماذریون سیاه است.

کاشم رومی: سیسالیوس است.

کاسرالحجر: قلب است.

کاجل: اسم هندی ائمد است.

کارنجی: اسم هندی شونیز است.

کان: اسم هندی شکر است.

کالون: اسم هندی قسمی از ارز است.

کالهری: اسم هندی هلیله کابلی است.

کاشیرا: اسم هندی عصاران است.

کازر: اسم هندی جرز است.

کاره: اسم هندی مطبوخات مسهله و منضجه است.

کال سانوا: اسم هندی ساداوران است.

در دوم گرم و خشک و بغایت لطیف و ملطّف و مفتّح قوی سده احشاء و کرده و مخرج سنگ و بول محتبس آن بوده و جهت امراض جگر و سپرز و ریاح و خفقان و صاف کردن آواز و رفع درد سر مزمن و اسهال و معده و احشاء و خوشبو کردن دهان و امراض لثه و قلاع مفید است و ضمامد او با پیّه حیوانات جهت تحلیل اورام و با غایله ها جهت خوشبویی رایحه بدن و تقویت آن نافع است و طلا کردن خاییده او بر قضیب بغایت ملذذ جماع است و مضرّ مثانه و مصلحش مصطکی و قدر شربتش یک مثقال و بدلش قاقله و دارچینی است.

کبریت

به فارسی گوگرد نامند و آن اصل حار موالید و زبیب اصل بارد آن و چهار قسم می باشد: یکی سرخ شفاف و لامع که کبریت احمر نامند و یکی زرد و مایل به سبزی و او را مصطکاوای و اصابعی نامند و یکی سفید و مسمی به گوگرد فارسی است و قسم چهارم مایل به کیودی و او را کبریت اسود و کدر نامند و آنچه از طیبخ آب چشمه های گرم و از خاک بعضی اماکن به هم می رسد مایل به سیاهی می باشد و بهترین او احمر است و به اصطلاح اهل کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی و مسمی به گوگرد احمر است نه معدنی او و اقسام او در آخر سوم گرم و خشک است و گرمی او غالب است بر خشکی و قوتش تا سی سال باقی است و در غایت دهنیت و تدبیر او به طریقی که محترق نگردد و از اسرار عظیمه و در غایت اشکال است و محلّ و ملطّف و مسخنّ و مجفّف و جالی و جاذب بوده و شرب او مقاوم جمیع سموم و با زرده تخم نیمبرشت جهت سرفه رطوبی و ربو و اخراج چرک و بلغم سینه و شش و رفع یرقان و زکام و نزله مفید است و طلائی او مسکن ضربان اعضاء و سفید کننده موی و به دستور با بول و آب دهن جهت گزیدن هوام و با عاقرقرا و عسل و سرکه جهت جذام و جوششهای سوداوی عجیب الاثر است و با سرکه و نظرون و علك البطم جهت قلع آثار و حگّه و جرب و بهق و برص ناخن و تقشّر جلد و داء الحیه و داء الثعلب و آکله و قروح رطبه مفید بوده و با حنا جهت قوبا و با سرکه و قیمولیا جهت سعفه و با جند جهت تحلیل صلابات و با حبّ الغار جهت امراض بارده و صداع و با ماست و نیم وزن او گوگرد و صمغ عربی جهت سعفه و قروح سر و قوبا مجرب بوده و با بوره ارمنی و عسل و ادویه مناسبه جهت نقرس نافع است و ضرور او بر بدن قاطع عرق و سعوط او جهت سکنه و شقیقه مفید و بخور او حابس زکام و نزله و مسقط جنین است به سرعت و باعث گریزانیدن هوام و بخور و قطور او رافع کبری و ثقل سامعه و مضرّ معده بوده و مصلحش کتیرا و شیر تازه و قدر شربتش از دو دانگ تا یک مثقال و بدلش در اکثر افعال زرنیخ بوده و مصعد او جهت تکلیس معادن و رفع چرک او بیعدیل است و سفید کرده او نایب مناب جوهر زرنیخ است و روغن گوگرد به نهجی که ساختن او در دستورات مذکور است جهت جمیع دردهای بارد و جرب و حگّه و سعفه و قوبا بیعدیل است و عرق گوگرد بغایت مجفّف و سریع النفوذ و محرّق و مفرّح جلد و جالی و رافع

نافع است و بطلمیوس در کتاب زینت فرموده اند که چون بیخ کبر را نرم کوبیده با مثل او روغن کنجد و به وزن او آب بجوشانند تا آب بالتمام و روغن تا نصف بسوزد سپس او را بر سر ضمامد غلیظی کنند موی را سیاه کند و هرگز سفید نرود و مجرب دانسته و ثمر او قبل از شکفتن که گل کبر نامند در دوم گرم و خشک و ملطّف و مقطّع و در جمیع افعال مانند بیخ او و از آن ضعیفتر است و ضرور او رافع نواصیر چشم و خیار کبر گرم و تر بوده و تخم او در سوم گرم و خشک است و خیار رسیده او بدون خاییدن دانه او ملین طبع و ترشی گل و خیار او محرک اشتها و جالی بغلم و مفتّح سده جگر و سپرز و مصدّع محرورین و خیار غیر پروده آن به سرکه مفسد معده است و ساق و برگش در آخر اول گرم و خشک و در افعال ضعیفتر از گل او و محلّ خنازیر و نواصیر چشم است و عصاره او کشنده اقسام کرم معده و ضمامد او با زفت رافع قروح شهیدیه سر و قروح خبیثه و محلّ قوی خنازیر و سایر اورام بلغمی است و در جمیع افعال ساق او قویتر از برگ و غرغره طیبخ همه اجزای او منقّی دماغ و مفتّح سده است.

و قدر شربت از آب او تا هشت درهم است که با عسل و سرکه و شکر بنوشند و از بیخ او تا سه درهم و در مطبوخات تا هفت مثقال و مضرّ مثانه و مصلحش انیسون و مضرّ معده محرورین و مصلح آن سکنجبین است.

کیکج

در اصفهان موسک نامند و به ترکی ماستواچیچکی و آن چهار قسم می باشد و نبات همه شبیه است به گشنیز.

یکی مایل به سفیدی و با رطوبت لزجه و گلش زرد و ساقش متوسط در ستبری و درازی و بیخش تلخ و کوچک و پرشعبه مانند خربق سیاه و منبتش نزدیک آبهای جاری می باشد و قسم دیگر شبیه به قسم اول و گلش بنفش و بسیار تند است و قسم سوم نباتش بسیار کوچکتر و گلش زرد طلائی و بسیار بدبوی و قسم چهارم گلش سفید است و اقسام آن در سوم گرم و خشک و با حلات و محرّق جلد و ضمامد تازه او در اندک زمانی موجب جراحت و درد اعضاء بوده و با روغنها جهت جرب حیوان و انسان و تقشّر جلد و برص ناخن و اقسام ثالیل و داء الثعلب مفید است و نطول مطبوخ او جهت سعفه و بیخ خشک او در عطسه آوردن قویتر از کندش و طلائی او از خارج جهت درد دندان و از داخل جهت ریزانیدن آن و حمل او جهت اخراج جنین و مشیمه و احتباس حیض نافع و دو مثقال او کشنده است و چون با مثل او آرد گندم خمیر کرده و بر عضوی بگذارند نایب مناب داغ است.

کبابه

دانه ایست قریب به حبّ بلسان و خوشبو و مایل به سیاهی و مغز او سفید و درخت او مانند درخت مورد و از هند خیزد و افلنجه نوع صغیر اوست و قوتش تا ده سال باقی است.

◀ کتان

نباتی است بقدر زرعی و ساقش و برگش باریک و گلش لاجوردی و قبه های او قریب به جوزی و پر از تخم است و پوست او را مانند پنبه تاییده لباس ترتیب می دهند .

سرد و خشک و لباس او رافع حرارت و باعث تقلیل عرق و جهت جرب و حگه و ورم صلب نافع است و بخور گیاه او جهت سده زکامی و اصلاح حال رحم و سوخته او قاطع خون جراحات و التیام دهنده او می- باشد و گل او مفرح و مقوی دل و ریشه او مایل به سردی و ذرور او جهت زخمها مفید و تخمش مایل به زردی و املس و بعضی از آن سفید و قسمی مایل به سرخی و نوعی سیاه می باشد.

در اول گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مدر بول و حیض و عرق و شیر و محلل و جالی و ملین طبع و جهت قروح کرده و مثانه و مداومت او روزی نیم مثقال جهت درد امعاء و با غسل جهت ورم سپرز و با اندک فلفل و غسل جهت تحریک باه مایوسین مجرب دانسته اند و بوداده او قابض و جهت نفث الدم و سرفه رطوبی بغایت مفید است و لعوق او با غسل جهت سرفه بلغمی و سه درهم او جهت تنقیه سینه و نضیح و جهت تحلیل ورم جگر و اعضای باطنی و ضماد او جهت ورم صلب و قروح سر و با بزرقوننا جهت تسکین درد مفاصل و نقرس و عرق النساء و با بوره و انجیر جهت کلف و با حرف بابلی و غسل جهت شقاق ناخن و با بوره و خاکستر جهت ثلیل و با آب سرد جهت صداع ورمی و قویا و با روغن کنجد جهت زخمها و رفع درد و لذع آن مفید بوده و حقه طبیخ او جهت اخراج فضول و لذع امعاء و رحم نافع است و جلوس در طبیخ او به دستور جهت درد رحم مؤثر است و سوخته او جهت جراحات و درد و لذع آن مفید بوده و مضغ هاضمه و مصلحش سکنجبین و مظلم بصر و مصلحش گشنیز و مضر انثیان و مصلح آن غسل می باشد.

و قدر شربتش از سه درهم تا ده درهم و بدلش حله است و روغن تخم کتان گرم و تر و حقه او با روغن گل سرخ جهت تسکین درد و جراحات امعاء و طلای او جهت قویا و جراحات و تسکین درد آن و وجع فؤاد و آشامیدن او و مالیدن جوشانیده او با سیر جهت رفع قولنج انسان و دواب مؤثر است و مضغ معده و باصره و مصلحش سکنجبین است.

◀ کتم

وسمه است و بری و بستانی می باشد و بری را در مازندران و تنکابن شال خنی نامند یعنی حنای شغال و کتم غیر برگ نیل است چه گیاه نیل شبیه است به گیاه کتان و ساق نیل مجوف است و برگ و سسمه شبیه به برگ مورد و ساقش غیر مجوف و ثمرش بقدر فلفلی و بعد از رسیدن سیاه می- شود و دشتی و کوهی آن در کنار رودخانه های ریگ دار می روید و شاخه- های او انبوه تر از شاخه های نیل و برگش از آن عریضتر و درازتر می باشد و بعضی برگ نیل را وسمه دانسته اند و خلاف واقع است.

رطوبات و مسخن و محرک اخلاط بوده و مالیدن او بر دندان رافع گوشت فاسد بن دندان و کثافات آن است و طریق عرق گرفتن در دستورات مذکور است.

◀ کبد

به کسر اول و جزم ثانی به فارسی جگر نامند و بهترین او جگر اردک و مرغ پرواری و بعد از آن جگر بزغاله است.

گرم و تر و غلیظ است و دیر هضم و خونی که از او به هم رسد قبول عفونت به سرعت می کند و مصلحش آبکامه و سرکه و کباب او با نمک و صمغ عربی جهت قرحه امعاء و اسهال قوی الأثر و جگر بز بالخاصیه محرک صرع مصروعین است و به تجربه رسیده و خواص جگر هر حیوانی در اصل آن مرقوم است.

◀ کباب

اسم عربی گوشت به آتش برشته است و اختلاف خواص آن به حسب اختلاف لحوم می باشد و بهترین او گوشتهای لطیف است که در پختگی و برشتهگی جمیع اجزای او به یک قرار باشد و آن مولد خون متین و مسمن بدن و مسخن کرده و محرک باه و اشتها و موافق معده مرطوبین و مقوی اعضاء و دیر هضم و بعد از هضم مولد خون صالح و با سماق و گشنیز و ادویه حاره حابس اسهال مفرط رطوبی و مورث صداع و مصلحش سکنجبین است و خوردن آب بعد از کباب بغایت مضر است.

کبریت اللخان: نوشادر است.

کیش: مضر است.

کبست: اسم فارسی حنظل است.

کبیج: بطارخ است.

کیوه: نوعی از يتوعات است.

کباب شامی: اسم فارسی طباهیج است.

کبر کازرونی: اسم شیرازی خرنوب شامی است.

کبک: اسم فارسی قبیج است.

کبک دری: اسم فارسی وج است.

کبلک: اسم ترکی قعبیل است.

کبوتر: اسم فارسی حمام است.

کبابه شکافته: اسم فارسی فاغره است.

کبوتر: اسم فارسی فراخ الحمام است.

کپور: اسم هندی کهرباست.

کببور: اسم هندی کافور است.

کبیر: اسم هندی توتیاست.

کبوک: اسم هندی قبیج است.

کبود: اسم هندی شغنین بریست.

الکاف مع التاء:

کثر: جمارالنجل است.
 کناه: بزرالجرجیر است.
 کثیرالأضلاع: لسان الحمل است.
 کنار: به لغت بربری جوز ارقم است.
 الکاف مع الجیم:
 کجور: اسم هندی زرنیاد است.
 کجم و کجب: حصرم است.
 کچلا: اسم هندی اذراقی است.
 کجلن: اسم هندی بوره ارمنی است.
 کجیان: اسم هندی غوره است.
 کجری: اسم هندی خراطین است.
 کجول: اسم هندی سلحفاه است.
 کجیت کن: اسم ترکی انجره است.
 کچوله: اسم فارسی اذراقی است.
 گج: اسم فارسی جص است.
 کجی: اسم ترکی مگر است.
 کچه ماهی: اسم دیلمی دلفین است.
 الکاف مع الحاء:

کحل: اسم سرمه است و هرچه مانند سرمه در چشم کشند.

کحل اصفهانی و سلیمانی و کحل جلا: اثم است.

کحل السودان: تشمیرج است.

کحل فارسی و کحل کرمانی: انزروت است.

کحل و کحیلا: اسم انواع ابوخلساست و لسان الثور و خوص و لبسان را نیز نامند.

کحل خولان: حضض است.

الکاف مع الدال:

کدر: کادیست.

کدو: اسم فارسی قرع است.

کدهر: اسم هندی حمار است.

الکاف مع الراء:

کرفس

اقسام می‌باشد، قسم جبلی صخری که فطراسالیون است و مذکور شد و جبلی غیر صخری که تخمش شبیه به زیره است و بیخش باریکتر از بستانی است و قسم نبطی را کرفس شتوی و مشرقی و کرفس عظیم نامند. ساقش مجوف و دراز و نرم و مایل به سرخی و برگش عریض و چتر او مثل شبت و تخمش قریب به شکل قرطم که تخم کافشه باشد و سیاه و مصمت و با عطریت بوده و به فطراسالیون شبیه تر از سایر اقسام و تند و بیخش سفید بزرگ و خوش طعم و در خواص ضعیفتر از بستانی است و کرفس بری را برگ عریض تر می‌باشد و هر چه قریب به زمین است منحنی به طرف بیرون و با اندک رطوبت چسبنده و تندی اندکی و خوشبو

در دوم گرم و خشک و با قوه جالبه و قابضه و محلله و خضاب او قویتر از برگ نیل است و ضماد او با نمک جهت صداع ریخی و بلغمی و بیضه و خوده و رفع زخمها و بخور و طلای او جهت زکام و تقویت موی و منع ریختن او و آشامیدن آب و آب طبیخ او بغایت مقوی و جهت گزیدن سگ دیوانه مفید است و او مضغ دماغ و مصلحش قرنفل و لادن و روغن او که آب او را با مثل او روغن کنجد جوشانیده باشند به حدی که روغن باقی مانده باشد، جهت بواسیر و امراض بارده مقعد مجرب دانسته- اند و مانع ریختن موی و رافع دردهای بارده است و چون بیخ او را بسیار طبخ دهند و قدری صمغ عربی اضافه نمایند جهت کتابت قایم مقام مداد است و تخم و سمه در رنگ و مقدار شبیه به تخم ترب و مایل به سیاهی و بهترین ادویه مانع نزول آب و رافع نازل آن است.

کتان الماء: طحلب است.

کتل: اسم فارسی تفاح است.

کتهل: اسم هندی رصاص ایض است.

کتهونه: اسم هندی اسارون است.

کتی: اسم هندی کلب است.

الکاف مع الثاء:

کثیرا

به ثاء مثله صمغ قتاد است و به فارسی گون نامند و آن سفید مایل به سرخی می‌باشد و در حرارت و برودت معتدل و در اوّل تر است و بعضی در اوّل سرد و خشک دانسته‌اند و مرکب القوی و مغری و با تجفیف ضعیف و مغلظ مواد رقیقه و ملین صلابات و مسکن لذع و حدت اخلاط و قرحه چشم و قاطع نفث الدم سینه و مصلح ادویه سمیه و رافع حدت ادویه مشروبه و مقوی فعل او و با قوه مسهله بوده و جهت سرفه و خشونت سینه و قرحه ریه و گرفتگی آواز و حرقه البول و لذع امعاء و تقویت روده‌ها و تسکین درد گرده و مثانه مفید است و مداومت آشامیدن او با مثل آن از هر یک از بادام و نشاسته و شکر بغایت مسمن بدن است خصوصاً چون بعد از آن شیری که در آن نارجیل طبخ یافته باشد بنوشند و از اسرار مجربه شمرده‌اند و طلای او جهت کلف و نمش و نرم کردن جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب مجرب است و با نوره و گوگرد جهت جرب و حکه و با سرکه جهت بهق و برص و با لعابها جهت شق شدن موی و اکتحال او جهت اقسام رمد و امراض چشم و با ادویه مناسبه جهت اکثر زخمهای حاره و بارده مؤثر است و مضر سفل و مصلحش انیسون و قدر شربتش از یک درهم تا پنج درهم و بدلش صمغ عربی و در تلبین و تغلیظ تخم کدو می‌باشد.

کثیرالشعر: پرسیاوشان است.

کثیرالأرجل: بسفایج است.

کثیرالمنفعه: خطمی است.

کثیرالرؤوس: قرصعنه است.

کثیرالورق: حزنیل است.

به فارسی تاک و رز و ماو نامند. بستانی و بری می‌باشد و بری ثمردار را انگور نامند که او سیاه و ریزه و با عفوشت و شراب او قابض و سیاه می‌باشد و بری بی ثمر را در تنکابن دیورز گویند و شاخ تازه اقسام رز را الف الکرم و عسالیج نامند و آن در آخر دوم سرد و خشک و بهترین اجزاء اوست و بعد از آن برگ و عصاره او مقوی معده حار و مانع قی و قاطع قی‌الدم و حافظ جنین از اسقاط و رافع خمار و تقلب نفس و مدر بول بوده و جهت قرحه امعاء و اسهال صفاوی نافع است خواه بنوشند و خواه حقه کنند و شربت او که آب او را با قند به قوام آورند، جهت تحریک اشتها و رفع صفرا و خمار و اخلاط رقیقه معده و خفقان صفاوی و غثیان و اسهال نافع است و گاه است که به سبب قوه جالیه باعث اطلاق شود و آشامیدن عسالیج مانع صعود بخار به دماغ و تضعیف باه است و مضر سرفه و مصلح او عسل بوده و ضماد برگ و عسالیج او جهت درد سر و ابتدای ورم حار معده و سایر اعضا و التهاب اورام خصوصاً با آرد جو مفید است و جهت اسهال با رامک بغایت مفید است و صمغ و آب منجمد رز بسیار جالی و یابس است و آشامیدن او با شراب مخرج سنگ مئانه و رافع سپرز و ضماد او جهت قویا و جرب متفرح و غیر متفرح مفید است و دوام مالیدن او با روغن زیتون سترنده موی است و آب چوب رز که در عین سوختن تراوش کند، رافع ثلیل و سترنده موی و خاکستر چوب او و نشاره آن با سرکه رافع بواسیر است و با روغن گل سرخ و سرکه و سداب جهت ورم سپرز و با بیه کهنه و روغن زیتون و عسل جهت شکاف عضل و سستی مفاصل و تعقد عصب و با بوره ارمنی جهت بردن گوشت زیاد زخمها و با سرکه جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و ورم غدیدی مؤثر است و کمد گرم کرده او جهت بواسیر و خوردن نیم درهم او جهت قرحه امعاء مفید است و نوع بری رز را قوه قابضه قویتر است و شکوفه آن بهترین اجزای او و دو مثقال خشک او حابس اسهال و مدر بول و حابس نفث‌الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در معده و ضماد او رافع اورام و التهاب معده و ورم چشم و جرب و قلاع و قروح خبیثه و رادع مواد حاره می‌باشد و حمول آن قاطع حیض است و چون او را در سفالی بسوزانند، جهت درد چشم و با عسل جهت داخس و ناخنه و سستی بن دندان و رفع خون او مفید است و آب طبیح بیخ او بقدر سی و پنج مثقال با قدری شکر مسهل رطوبات و ماء اصفر و پوست رز جهت قطع خون لثه مجرب است و روغن رز که شکوفه آن را مکرر در روغن زیتون کرده و بعد از هر دو سه روز تجدید کنند، با قوه قابضه و رادعه و قایم مقام روغن گل سرخ و حابس عرق می‌باشد و جهت قروح ساعیه و جوش دهان نافع است.

◀ کرب

به فارسی کلم و به اصفهانی قمریت نامند. بستانی و بری و بحری می‌باشد و قنبیط قسمی از بستانی است و مذکور شد و قسم معروف او را بیخش مانند چغندر و سبز و برگش ستر و اصناف او شامی و همدانی و موصلی و اندلسی و مختلف الأشکال می‌باشد و مجموع او مرکب القوی است.

و مایل به زردی و ساقش با صلابت و تخمش مستدیر و شبیه به تخم کلم و سیاه و تند و چتر او مانند چتر نیطی است و در سنگلاخها و پشته ها می‌روید و در افعال قریب به فطراسالیون است و مدر عرق بوده و جهت عرق‌النساء و تهیج نافع و حمول او در اسقاط جنین مؤثر است و کرفس اجامی و کرفس مایی و نهری در میان آب و کنار او می‌روید و در قوت ضعیفتر از سایر اقسام است و کرفس بستانی را برگش مایل به تدویر شبیه به برگ گشنیز و از مطلق کرفس مراد او است و تخمش ریزه‌تر از سایر اقسام و تیره رنگ و تند و با عطریّت و در مقدار قریب به انیسون است و بیخش بزرگ و سیاه بوده و قویترین اجزای اوست و بعد از آن تخم او در اول دوم گرم و خشک و بغایت مفتّح سلده جگر و سپرز و مدر بول و حیض و منقی کرده و مئانه و از قوت ادرار مخرج جنین و محلل ریاح و نفخ و مبّهی و محرک باه و اشتها و قی و رافع حلات ادویه و معاون عمل ادویه مسهله و رافع سحج بوده و جهت ربو و ضیق النفس و فواق و برودت احشاء و درد پهلو و ورکین و حصبه و لرز بلغمی و عرق‌النساء و تشنگی بلغمی و مغص و گداختن سنگ مئانه مفید است و آب او را که با آب انار و شکر بجوشانند جهت سموم مشروبه نافع می‌باشد و خوردن کرفس قبل از گزیدن عقرب و هوام و به دستور بعد از آن سبب سرعت تأثیر سمیت آن می‌گردد و رافع ضرر خوردن مرداسنگ و امثال آن است و ضماد او محلل اورام و با آرد جو جهت ورم چشم و طلای عصاره آن را تا یک هفته با روغن گل و سرکه جهت جرب و حکه مجرب دانسته‌اند و به دستور با گوگرد و بوره سرخ بغایت نافع است و با نوشادر و عسل جهت ثلیل و رفع آثار نافع می‌باشد و بیخ و برگ او که با عسل پرورده باشند مقوی معده و مسکن غثیان است و پرورده به سرکه مقوی محرورین و مقوی معده و احشاء و مفتّح سدد و محرک اشتهاست. مضر حوامل و مرضعه به جهت تحریک باه ایشان و محرک صرع مصروعین و مفسد شیر و باعث صرع مولود و خفت عقل او و میخ و تازة او نفّاح و مصلحش انیسون می‌باشد.

و قدر شربت از بیخش در مطبوخات پنج درهم و از عصاره او تا پانزده درهم و از جرم او تا سه درهم است و تخم کرفس بستانی در تفتیح قویتر از سایر اجزاء و جاذب فضول به معده و رحم و هاضم غذا و در سایر منافع مانند بیخ او و مضر ریه و مصلحش حماما و گویند تخم کاسنی است و مورث سحج و مصلح آن کتیرا می‌باشد.

و قدر شربتش یک درهم و بدلس نانخواه و زیره است و چون در هر رطلی از آب انگور یک مثقال تخم کرفس بستانی با فطراسالیون کوبیده اضافه کنند و به دستور در هر رطلی از شراب نیم مثقال مخلوط کرده بعد از سه ماه استعمال نمایند، جهت تقویت معده و تحریک اشتها و عسر بول نافع است و چون نیم مثقال او را با نیم مثقال نانخواه و یک مثقال شکر تناول کنند جهت تقویت معده و رفع ریاح مجرب است.

◀ کرم

مسهل خون و به سرکه پروردن او مفتح سده جگر و سپرز و رافع قولنج می‌باشد و حمول برگ کوبیده او به تنهایی و با ادویه مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع ازلاق جنین بوده و جلوس در طبیخ او که با سرکه و با آب نمک باشد، جهت انضمام فم رحم و صلابت آن مفید است و ضماد او جهت گزیدن هوام و افعی و با سماق جهت شری و ثلیل و با نمک جهت قروح خبیثه و طلالی مطبوخ او جهت بواسیر و قطور آب او با روغن گل و سرکه کهنه جهت درد گوش و دوی مفید است و سعوط او با کندر و سرکه جهت قطع نرف‌الدم و رعاف مفید می‌باشد و چون گندنا را دوبار پخته بفشارند و جرم او را در آب سرد بخیسانند و با اطعمه استعمال کنند، رفع نفخ و غلظت آن می‌کند و باعث لذت اطعمه می‌گردد و اقسام کراث از پیاز دیر هضم تر و نقاخ و مفسد لثه و دندان و مضر مزاج حار و میخ و محرق خون و مورث تاریکی چشم و مصلحش گشنیز و کاسنی است.

تخم او در آخر دوم گرم و خشک و مبهی و با شراب محرک باه بوده و دو مثقال او با تخم مورد قاطع نرف‌الدم و مفتح سده بلغمی و محرک باه و اشتها و مقوی گرده و مثانه و رافع امراض بارده و بوداده او به تنهایی و با حرف بابلی قاطع اسهال مزمن و زحیر و محلل ریاح امعاء می‌باشد و ضماد او جهت گزیدن افعی و کلف و آثار و دردهای بارد و بخور او جهت بواسیر و با موم و قطران بخور کردن جهت درد دندان و اخراج کرم او مؤثر است و چون کوبیده او را در سرکه بریزند رفع ترشی سرکه می‌کند و مضر ریه و مصلحش عسل می‌باشد و در تقویت باه تخم کراث شامی قویتر است و کراث بری شبیه به سیر است و بسیار تند و مقطع و مفتح و بغایت مدر بول و حیض می‌باشد و حمول او جاذب جنین و عصاره او مورث اسهال دموی و پنج قیراط از تخم او با شکر که چند روز مداومت کنند رافع بواسیر است و از جمله ادویه تریاق فاروق بوده و جهت گزیدن هوام قویتر از تخم سایر اقسام و ضماد او رافع برص و ثلیل و مرقح اعضاست و قسمی از بری که در کوهها یافت می‌شود برگش بسیار باریک می‌باشد و با حلت و بسیار ملطف و جهت درد معده و امعاء و خوشبو کردن دهان قوی‌الاثراست.

◀ کراث

به فتح اول و تخفیف ثانی اسم عربی درخت کوهی است. برگش بسیار باریک می‌باشد و با حلت و بسیار ملطف و جهت درد معده و امعاء و خوشبو کردن دهان قوی‌الاثراست.

◀ کراث

به فتح اول و تخفیف ثانی اسم عربی درختی کوهی است، برگش دراز و باریک و شاخه‌هایش نرم و پر شیر و در بلاد حجاز بسیار است و عشب السباع نامند و شیر آن را در اطعمه کردن رافع جذام دانسته‌اند.

در اول گرم و خشک و مبهی و نیکو کننده رخسار و مولد منی و منوم و مانع صعود بخارات به دماغ و مانع مستی و باعث سرعت حرکت اطفال بوده و نیم پخت او مسهل و مهرای او قابض و رافع خمار و ارتعاش و سرفه مزمن و عصاره او با ایرسا و نظرون مسهل و با شراب رافع سم افعی و خوردن او هر روز بقدر یک اوقیه رافع درد سپرز و گرفتگی آواز و آب مطبوخ او منقی بدن و عرق و مسکن درد سر می‌باشد و جهت سرفه کهنه و درد کمر و زانو و ورم حجاب و احشاء و تاریکی چشم که به سبب بخارات و رطوبات باشد نافع است و مضر سوداوی مزاج و بواسیر و مولد سودا و خون غلیظ می‌باشد و مضر محرورین و مصلحش پختن او با گوشت فربه و روغن بادام و شراب ممزوج به آب و سکنجبین و در مبرودین خردل و امثال آن می‌باشد و ضماد او رافع ریختن موی بوده و با حلیه و سرکه جهت نقرس و درد مفاصل و زخمهای عمیق نافع می‌باشد و ضماد برگ او با آرد جو جهت اقسام اورام و در آخرهای باد سرخ و شری و سرطان و با نمک جهت نار فارسی و با زاج و سرکه جهت برص و جرب نافع و سعوط آب او منقی دماغ و حمول او با شیلیم جهت رفع احتباس حیض مفید می‌باشد و فرزجه شکوفه او قاتل جنین و سوخته او بغایت مجفف و رافع قلاع و زردی بن دندان و سعفه او مانع رویانیدن موی و با پیه خوک و امثال آن جهت خنازیر و جراحات صلبه و دیبلات و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش مفید است و تخم او در دوم گرم و خشک و مبهی و کشنده کرم معده و طلالی او رافع نمش و کلف و قدر شربتش دو مثقال است.

کلم بری در شکل شبیه به بستانی و سفیدتر از آن و با زغب و تلخ و تخمش شبیه به لفل سفید است. در سوم گرم و خشک و بسیار جالی و محلل بوده و بیخ تخم او بقدر دو درهم رافع سم افعی و تخمش بغایت محرک باه است و کلم بحری را برگ دراز و سرخ و شبیه به برگ زراوند مدحرج است و طعمش شور و با تلخی و خوردن او جایز نیست و در ضمادات محلله مستعمل است و دو مثقال از تخم او در کشتن حب القرع بسیار مؤثر است.

◀ کراث

به فارسی گندنا و به اصفهانی تره و به دیلمی کوار نامند و بری و بستانی می‌باشد و بستانی او را ببطی نامند و آن اقسام است. آنچه برگش باریکتر و در تمام سال موجود است کراث البقل و کراث المانده گویند و آنچه در آخر زمستان و اول بهار می‌رسد و شبیه به پیاز و قبه آن مانند قبه پیاز است کراث شامی نامند و از مطلق او مراد کراث البقل است.

در سوم گرم و در دوم خشک و خوردن او بعد از غذا مانع ترش شدن طعام و ملین طبع و مدر حیض و ملطف و مبهی و رافع قولنج و مفتح سده جگر و مقوی کمر و قوه هاضمه و منقی قصبه ریه بوده و آبش بقدر سه مثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل جهت جمع امراض بارده و رطبه سینه و با ماءالعسل جهت سموم نافع می‌باشد و مطبوخ او با جو جهت ربو و درد سینه مفید بوده و عصاره خشک کرده او

◀ کرسنه

اسم عجمی نوعی از جلبان است و به فارسی گاودانه نامند و به عربی حبّ البقر گویند و آن دانه ایست مدور قریب به نخودی و تیره رنگ مایل به سرخی و تلخی و تندی و غیر مأكول است.

در اول گرم و در دوم خشک و مدرّ بول و ملین طبع و منقّی سینه و شش و با تریاقیت و جالی و مقطع و مقطح سدد می باشد و آرد او که بعد از خیسانیدن و مقشّر کردن به عمل آورده باشند مسهل و محرک باه می رودین و با سرکه رافع عسر بول بوده و چرب کرده او با روغن کنجد مسکن زحیر و مغص و با عسل و گردکان مسمن بدن است و طبیخ او با عسل جهت سرفه رطوبی و تنقیه رحم و عسرالنفس و با سرکه جهت یرقان و سپرز نافع است و ضماد او جاذب خون به ظاهر جلد است و جهت جرب و شکستگی اعضاء و سعفه و شقاق و نار فارسی و تحلیل صلابات و قروح خبیثه و ساعیه و التیام جراحات عمیقۀ مفید بوده و با زراوند مدحرج جهت رویانیدن گوشت بن دندان و با سرکه و افسنتین جهت گزیدن عقرب و با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و افعی و گزیدن انسان سگ دیوانه گزیده و با آب دغلی و تخم خربزه جهت برص و با زفت جهت بزرگ کردن عضو مؤثّر است و در سرخ کردن رخسار قویتر از سایر ادویه است و مؤلّد خلط فاسد و زیاده او مدرّ خون و مورث اسهال دُموی و مصلحش گلاب و گل ارمنی و قدر شربتیش تا سه درهم است.

◀ کردناک

کبابی است که بعد از نیم پخت کردن مرغ و امثال او بر آتش برشته کنند و جهت مرتاضین و معده حار و تقویت بدن مفید و مضرّ معده ضعیف و مصلحش میفختج است.

◀ کرویا

به فارسی زیره رومی و شاه زیره و قرنباد گویند و از زیره درازتر و پالیده تر و مایل به زردی و بستانی او بقدر زرعی و برگش مانند شبت و گلش سفید و بیخش مثل زردک و پخته او مأكول است و برّی او قردمانا است و گلش سفید مایل به کبودی می باشد و در سایر صفات مانند بستانی است و مذکور شد.

در آخر دوم گرم و در اول سوم خشک و ضعیفتر از قردماناست و محلّل ریاح و نفخ و ملطّف و قابض طبع و مصلح اغذیه نفّاح و مدرّ بول و حیض و عرق و شیر و هاضم و مانع صعود بخارات به دماغ و محرک آروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده بوده و جهت اخراج حبّ القرع و کرم معده و خفقان بارد و ضیق النفّس و ریاح کرده و مئانه و درد معده و مغص و تقویت بدن و فربه کردن او و تحلیل بلغم و گزیدن عقرب نافع است و خوردن او بقدر سه درهم با روغن زیتون که بقدر یک

اوقیه باشد تا یک هفته جهت اول استسقاء مجربّ بوده و در سرکه پرورده او موافق محرورین است.

و قدر شربتیش تا پنج درهم است و مضرّ ریه و مصلح آن عسل و صعتر بوده و مضرّ کرده و مصلح او کتیرا و بدلش قردمانا و انیسون و زیره است.

◀ کرکی

به فارسی کلنک و به ترکی دورنا نامند. گوشت او در دوم گرم و خشک و مفتّح سدد و مقوی بدن و محلّل قولنج و دیر هضم و مؤلّد خلط غلیظ است و مصلح او آن است که یکی دو روز بعد از ذبح با سرکه و روغنهای استعمال نمایند و چینه دان او حابس اسهال است و مهریارس گوید که دو درهم از خشک ساییده او با آب نخود مطبوخ جهت درد کرده و مئانه مجربّ است و سرگین او رافع کلف و خون او مسکن نقرس و مغز سر او جهت شبکوری و با زبدالبحر و سرگین سوسمار و شکر جهت بیاض چشم و با آب حلبه جهت تحلیل اورام دموی و سوخته او جهت بواسیر نافع است و سعوط زهره او با آب چغندر سه روز و با آب مرزنجوش به دستور سه روز تا یک هفته رفع لقوه می کند و مجربّ دانسته اند به شرطی که در آن ایام روغن گردکان بیاشامند و بمالند و به روشنی نگاه نکنند و احتحال او جهت نزول آب و شبکوری و ناخنه و آثار آبله و طلالی او جهت برص و جرب متفرّح قوی الاثر است و سعوط زهره و دماغ او از هر کدام یک قیراط با روغن زنبق رافع نسیان و سفیدی موی سر و ریش است به شرط تکرار و در تقویت حافظه بیعدیل و آشامیدن پیّه او با سرکه عنصل جهت ورم سپرز بغایت مؤثّر است.

◀ کرگدن

حیوانی است از جامیش بزرگتر و پوست او سیاه و چین دار و در غایت صلابت و شاخ او منحصر در یک عدد و به شکل کله قند و از روی بینی او رسته و صورتش به خوک اشبه است. بخور شاخ او جهت بواسیر و عسر ولادت و گریزانیدن هوام نافع بوده و آشامیدن آب از ظرفی که از شاخ او ساخته باشند جهت رفع بواسیر مفید و طلا کردن پیّه او مورث مهابت است.

◀ کرش

شکنبه و روده های حیوان را شامل است و بهترین او از گوسفند و بز جوان است و بعضی او را سرد و خشک و جمعی آن را گرم و تر دانسته اند. کثیرالغذا و دیر هضم و رافع تعفن غذا در معده است و مؤلّد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکنه و صرع و تاریکی چشم بوده و مصلح او مهراً پختن در سرکه و ادویه حارّه خوشبو است.

◀ کرکرهن

کراثا: اسم هندی قصب الذریره است.
 کرهومایلوج: اسم هندی کندش است.
 کراوکالا: اسم هندی کرسنه است.
 کرد: اسم هندی عصفر است.
 کرسوه: به هندی شبت است.
 کرواله: به هندی خیارشنب است.
 کربیه: به هندی ارنب است.
 کراتیه: به هندی قنطوریون دقیق است.
 کرنج: به هندی وج است.
 کرشان: اسم ترکی اسفیداج است.
 کرچک: اسم ترکی خروع است.
 کرج: اسم ترکی جص است.
 کرپی: اسم ترکی سام دلدل است.
 کرتنکله: اسم ترکی سام ابرص است.
 گردکان: به فارسی جوز است.
 گرم شب تاب: حباب است.
 گرم زمین: خراطین است.
 گرگ: ذئب است.
 گربه: سنور است.
 گربه دشتی: ظهون است.
 گرد آسیا: غبارالرحی است.
 گرده: کلیه است.
 کرم ایوب: اسم فارسی ملیون است.
 کرکس: اسم فارسی نسر است.
 کرجیل: اسم تنکابنی زغرور است.
 کراکروا: اسم تنکابنی شقراق است.
 کرف: اسم دیلمی شعرالغول است.
 الکاف مع الزاء:

کزبره

به فارسی گشینز نامند و بری و بستانی می‌باشد. بری را برگ ریزه و مایل به زردی و تخمش کوچکتر و هر دو عدد به هم ملاصق می‌باشد و در جمیع افعال قویتر از بستانی و از آن زیونتر است و بری و بستانی او مرکب القوی و نزد بقراط سردی و خشکی او در دوم است و جالینوس و شیخ الرئیس گرم دانسته‌اند و تازه او با اندک حلدت و قاطع باه و نعوظ بوده و سی متقال از آب او کشنده و هفت متقال از آب او با شکر مشهی و منوم و مانع تخمه و صعود بخار به دماغ است خصوصاً با سرکه و سماق. جرم او مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و رافع ازلاق معده بوده و تعلیق او بر ران باعث سرعت ولادت و ضمد او مانع انصباب مواد حاره و رافع اورام و باد سرخ بوده و با نان خشک جهت قروح ساعیه و جرب و حگه و سلاق و رمد و با شیر دختران جهت ضربان چشم مفید

بیخی است شبیه به سنبل رومی و از آن سرختر و در جمیع افعال مانند عاقرقرحا است و از این جهت نزد بعضی عاقرقرحا است نه دواى دیگر و نزد جمعی فاوانیا است.
 کرکم: لغت یونانی و به معنی أصفراست و نزد جمعی مراد از آن زعفران و نزد برخی مامیران و نزد جمعی عروق الصنفر است.
 کرکند: اسم فارسی سنگی است شبیه به یاقوت سرخ و نزد بعضی عبارت است از لعل و بعضی جنس دیگر شمرده‌اند.
 کروان: مرغی است از گنجشک بزرگتر و پاهای او درازتر و در طبع مانند عصفور است.
 کرکر: اسم صنوبر صغار است.
 کرم دانه: ثمر درخت مثنان است.
 کرکرکن: سنگی است شبیه به یاقوت سرخ و نزد بعضی عبارت است از لعل و بعضی جنس دیگر شمرده‌اند.
 کرسف: اسم قطن است.
 کرکیش و کرکاش: اسم اقحوان است.
 کرکمان: اسم فارسی حندقواست.
 کرویای بری و فارسی و رومی و جبلی: فردماناست.
 کرآت رومی: راسن است.
 کرآت الکریم: کرآت بریست.
 کرآت البقول و کرآت المانده: کرآت بستانی است.

کرفس رومی

قسم اخیر حزاء است که در طبرستان جعفری نامند و برگش مانند برگ کرفس بستانی است.
 کرفس الماء: قره‌العین است.
 کرفس جبلی و صخری و ماقدونى: فطراسالیون است.
 کرمة بیضاء و کرمة شایکه: فاشرا است.
 کرمة سودا: فاشرستین است.
 کردیلن: نوعی از سیسالیون است.
 کرب الماء: نیلوفر است.
 کرب نبطی: کرب بستانی است.
 کربون: قنطوریون دقیق است.
 کروش الغنم: فرفیون است.
 کراع: پاچه است و در اکارع مذکور شد.
 کربز: قنای الحمار است و نزد بعضی قنای الکبر.
 کربل: حماض است.
 کردناج: کردناک است.
 کرات: به لغت تنکابن قسمی از خرنوب بستانی است.
 کرک: چره واش و به لغت تنکابن ثیل است.
 کرند: اسم هندی سنبادج است.
 کرداکوشت: اسم هندی قسط تلخ است.

است و با آرد جو محلّل خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلی رافع خنازیر و امثال اوست و قطور آب او در چشم جهت بروز آبله و حصبه و رفع زردی چشم مجرب می‌باشد و چون سرب را با آب گشنیز بسایند و با روغن گل‌سرخ طلا کنند، جهت سرطان متقرّح و غیر متقرّح مجرب است و مضمضه آب او جهت جوشش دهان و سوزش زبان نافع است.

و قدر شربت از آب او یک اوقیه و از جرم او تا سه اوقیه و بدلتش برگ خشخاش و کاهو است و تخم او که گشنیز خشک عبارت از آن است در دوم سرد و در سوم خشک و مفرّح و مقوی دل و مانع صعود بخار به دماغ و حابس اسهال دموی است خصوصاً بودادهٔ او رافع خفقان و هیضه و وسواس حار و خمار و درد سر بوده و با صندل و انیسون جهت تقویت معده و رفع آروغ مفید است و با می پخته موکد منی و مسقط کرم معده و مانع تکون اوست و ضماد او با عسل و روغن زیتون جهت شری و نار فارسی و امثال او مفید است و ذرور او قاطع خون جراحات و شربت که از آن ترتیب دهند جهت سدد و دوار و منع مستی شراب نافع می‌باشد و سفوف او که در سرکه خیسانیده باشند همین خاصیت دارد و خاییدن او رافع بوی شراب و سرعت مستی است و مضرّ صاحب ربو و ضیق النفس و مسکن نعوظ و مقلّ حیض و زیاد او مورث نسیان و اختلاط ذهن و مصلحش تخم نیمبرشت و شراب و سکنجبین سفرجلی و قدر شربتش از پنج درهم تا یک اوقیه و بدلتش تخم کاهو و خشخاش است.

گزانگبین

شبنمی است که بر درخت گز و سایر اشجار می‌نشیند و مانند ترنجبین منعقد می‌گردد و هرچه از درخت بید حاصل می‌شود الطّف و آنچه از درخت گز و بلوط به هم رسد با قوهٔ قابضه می‌باشد و بهترین او سفید صاف است که مخلوط به برگ نباشد.

در اوّل گرم و در خشکی معتدل و مقوی آلات غذا و تنفس و با قوهٔ مسهله خصوصاً بیدانگبین و جالی و جهت خشونت سینه و ضیق النفس حارّ و سرفه و ریاح غلیظه دماغ و نزلات نافع می‌باشد و قدر شربتش تا ربع رطل است.

کزبره الثعلب: قسم اخیر سندریطس است.

کزدان: اسم فارسی بادرنجبویه صحرايي است و در طبرستان کثیرالوجود است و مذکور شد.

کزمازج: به جیم و به کاف اسم درخت گز است.

گز: اسم فارسی طرفا است.

کزبره البثر: پرسیاوشان است.

کزبره الحمام: شاهترج است.

گزموشان: به لغت لرستان جمجم به جیم است.

کزک: ودع است.

گزنه: اسم دیلمی انجره است.

گزر: اسم فارسی جزر است.

کژدم: اسم فارسی عقرب است.

الکاف مع السّین:

کسول

ابن تلمیذ تصریح نموده که آن ثمریست بقدر انگشتی و در شکل شبیه به خیارشنب و اندک عریض و دانه‌های او بقدر دانه‌های خیارشنب و درخت او در روم می‌باشد. سرد و خشک و بسیار قابض و یک درهم او در قطع خون اسهال دموی و ذرور او در رفع نرف‌الدم جراحات بیدیل است.

کسیلا و کسیله

اسم نبطی چوبی است شبیه به روناس و در او سیاهی و سرخی غالب و مانند صمغ و با چسبندگی است و تخمش شبیه به حبّ الرّشاد و گویند پوست درختی است شبیه به سلیخه سیاه.

در دوم گرم و در اوّل خشک و مقوی معده و مفتّح سدهٔ گرده و رحم و مدرّ بول و حیض و جالی مثانه و در فربه کردن بهتر از اندرزا است و نیکو کنندهٔ رخسار و کشندهٔ کرم معده بوده و سنون او جهت دندان متحرک و درد آن مفید است و مضرّ ریه و امعاء و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا پنج درهم است.

کسنین: اسم رومی حشیشة الزّجاج است.

کسوس: خشخاش زبیدیست.

کسب: جرم و ثفل حیویات است که افشرده و روغن او را گرفته باشند.

کسن: باقلی خشک است و نزد بعضی اسم فارسی کرسنه است.

کسیر: زفت خشک است.

کسفره: کزبره است.

کسیقون: دلبوث است.

کسنه: اذان الغزال است.

کسبه: ابن عرس است.

کسیمه: خبز الطّابون است.

کستوری: اسم هندی مشک است.

کسیس: اسم هندی زاج سیاه است.

کسبند: اسم هندی عصفرا است.

الکاف مع الشّین:

کشت برکشت

اسم فارسی نباتی است مانند ریسمان باریکی به هم پیچیده و اکثر آن پنج عدد می‌باشد و گلش یک عدد مایل به سیاهی و زردی و برگش شبیه به دنبالهٔ عقرب و به شیرازی پیچک نامند و بهترین او هندی است.

در اوّل گرم و در آخر دوم خشک و مسهل بلغم غلیظ و محلّل و ملطّف و جالی است و ضماد او جهت اورام بارده و قویا و جرب نافع بوده و قاطع باه و شیر است و مصلح او حبّ الصّنبور و قدر شربتش یک درهم و بدلتش صبر است.

کشوت

گیاهی است مانند ریسمان باریک بی برگ و ساق و مایل به زردی و تیرگی و بر خارها و گیاهها می‌تند و گلش ریزه و مایل به سفیدی و تخم او کوچکتر از ترب و مایل به تسدی و زردی و در اول گرم و در دوم خشک و مفتوح سده احشاء و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مقوی معده و جگر و رافع فضلات متعفن عروق و ملین طبع بوده و جهت تبهای کهنه و یرقان و تنقیه بدن و ربو و خنأق و مغص و ضعف معده و جگر مفید می‌باشد و رافع فضلات متعفن عروق و سپرز و ریاح آن است و آب او با سکنجبین مسهل صفرا و مطبوخ او در تفتیح و خیسانیده او در اسهال قویتر است و قدر شربت از آب او دو اوقیه و از جرم او در مطبوخات پانزده درهم و مغنی و مصلحش کثیرا است و تخم او در افعال قویتر از سایر اجزاء و ضماد او جهت جرب و نقرس مفید و بوداده او قابض می‌باشد و قدر شربتش دو درهم و گویند مضر سپرز است و مصلحش سکنجبین و مضر ریه و مصلحش کاسنی است و بدلش بادروج و دو ثلث او افستین است.

جهت سپرز و تقویت باه و با عسل جهت تقویت جگر و تفریح دل نافع است و قدر شربتش تا سه مثقال و سنون او مقوی دندان و ضماد او رافع برص و اکتحال او مقوی باصره است.
کعب الغزال: فایده سنجری است.
کعبک: خبز الطابون است.
الکاف مع الفاء:
کفاله: اسم فارسی احریض است.

کف الضبغ

نباتی است ربیعی و چند روزی بیش نمی‌ماند و برگش مدور و کم عدد و متشقق بقدر برگ کرفس و بر روی زمین پهن می‌شود و شاخه‌های او باریک و بر روی زمین منبسط و از یک بیخ چند شاخ می‌روید و زغب دار و گلش زرد و سفید می‌باشد و نزدیک آنها و زمین نمناک می‌روید.
در دوم گرم و خشک و ملطف خلط و مقطع و محلل و جالی است و بیخ او را جهت بردن گوشت زیاد و رویانیدن گوشت صحیح و تنقیه جراحات و رفع ثلیل مجرب دانسته‌اند و اکتحال او رافع بیاض است.

کف الهر

نباتی است شاخه‌های او باریک بقدر شبری و در زیر هر شاخه‌ای سه چهار برگ مستدیر متشقق و بر زمین چسبیده است و گلش زرد و بسیار برآق و با عطریّت و بیخش بقدر زیتونی و با شعب می‌باشد و در اول پائیز می‌روید و در طبع و خواص مانند کف الضبغ بوده و فرزجه بیخ او معین حمل و ذرور او جهت قروح خبیثه و با عسل جهت ثلیل مؤثر است.

کف آدم

نباتی است بقدر زرعی و برگش مستدیر و بقدر برگ مورد و بیخش مابین سیاهی و زردی و درونش سرخ است و تخم او از تخم کافشه باریکتر و با تلخی است و نزد بعضی گیاه بهمن سرخ است. در اول گرم و خشک و رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی جگر و در افعال قایم مقام بهمن سرخ و قدر شربتش یک مثقال است.

کف الأجزم

کف الجذما نیز گویند. نزد بعضی درخت پنج انگشت و نزد بعضی بیخ سنبل رومی و نزد برخی کرم بیضاست و بعضی گویند خصی الکلب است.

کف عایشه: اصابع صفر است و نزد بعضی جرجیر.
کف العقاب: قاطانیقی است.

کف النسر

کشمش

اسم فارسی زیبی بی دانه است و مویز نیز گویند و بهترین او سبز بالیده است. مبهی و با قوه مسهله و خواص او در زیبی مذکور شد.
کشنج: فقع است.
کشک الشعیر: شیره جو است و در شعیر خواص او مذکور شد.
کشوت رومی: افستین است.
کشط: قسط است.
کشنه: اسطوخودوس است.
کش: پنیرمایه خرماست و در طلع مذکور شد.
کشری: ماش است.
گشنیز: اسم فارسی کزبره است.
کشک: اسم فارسی اقط است.
کشف: اسم فارسی سلحفاه است.
کشمش کاولیان: اسم فارسی دبق است.
کشته: اسم فارسی ند است.
گشنیز کوهی: اسم فارسی تخم مخلصه است.
الکاف مع الضاد:
کضیثون: اسم فارسی بادنجان بریست.
الکاف مع العین:

کعب

استخوان متصل به ساق است و به فارسی قاب نامند و بهترین او کعب گاو و خوک است و خواص کعب خوک مذکور شد و سوخته کعب البقر

خرنوب است و کف الدّابه نیز گویند و به لغت مصر اسم اسقولوقندریون است.

کف السّبع: کف الضبع است و نزد بعضی کبکج است.

کف الکلب: بداسقان است.

کف الأسد: عرطنیاست.

کف مریم

اصابع صفر است و در عراق شجره‌ای را نیز به این اسم نامند و در مغرب بنطاقلون را.

کف الذّئب و کف الأرنب: جنطیانا است.

کف کفری

پوست و غلاف شکوفه درخت خرماس و اصل شکوفه تازه مسمی به طلع و خشک او موسوم به دقیق النّخل و کشن است و طلع مذکور شد و کفری با عطریّت قویّه و چون کهنه گردد سرخ می‌شود و قوتش زایل می‌گردد.

و در آخر دوم خشک و با حرارت کمی و برودت زیاده است و دو مثقال از سفوف او قاطع اسهال بوده و طبیح او قابض و نیم رطل نیم کوفته او را چون با یک رطل و نیم آب بجوشانند تا به نصف رسد و با وزن او شکر به قوام آورند جهت درد گرده و مئانه و ضعف هیضه و احشاء و منع انصباب مواد به معده و رحم مفید است و سنون کفری مقوی لثه و رافع آکله و قروح خبیثه است و به دستور ذرور او همین اثر دارد و ضماد او مقوی معده و مفاصل و قاطع اسهال و با موم و راتیانج رافع جرب است به شرطی که چند روز بگذارند و غبار بسیار نرمی که غیر کشن است در او به هم می‌رسد و در جمیع افعال قویتر از کشن بوده و بغایت مقوی معده و رافع نرف اللّم و سحج و قروح عفنه و اسهال است و عرق کفری که به طریق گلاب گیرند با عطریّت و قابض و مقوی معده و رافع اسهال رطوبی و سحج بوده و روغن کفری که بعد از رسیدن طلح نیمکوب کرده با مساوی آن روغن زیتون سه چهار روز حرکت داده صاف کنند، سرد و خشک و قابض و حابس عرق و رافع قرحه امعاء و درد سر حار و مقوی موی و مانع سقوط آن است و کفری بالخاصیه مانع فساد روغن‌ها و مقوی فعل آن است.

کفرالیهود: قفر الیهود است.

کف دریا: اسم فارسی زبدالبحر است.

کف مس: اسم فارسی زهره التّحاس است.

کفتار: اسم فارسی ضبع است.

کف شیشه: اسم فارسی مسحوقونیا است.

کف: اسم فارسی زید است.

ککری: اسم هندی قنّاء است

ککریکه: اسم هندی نیلوفر است.

ککریان: اسم هندی زجاج است.

ککلیک: اسم ترکی قبیج است.

ککلیک اودی: اسم ترکی صعتر است.

ککر: اسم تنکابنی لبلاب کبیر است.

ککج: اسم فارسی جرجیر بریست.

الکاف مع اللّام:

کلز: اسم چوبی است که از هند آرند و فعل مغاث از او می‌آید و لهذا او را مغاث هندی نامند.

کلیه

به فارسی گرده و به اصفهانی قلو و به ترکی بوکرک نامند. بطی الهضم و مولّد خلط غلیظ سریع الفساد و مقوی گرده و کمر است و بهترین او از حیوان جوان فربه است و مصلحش او ادویّه حاره و آبکامه و سرکه است و پیّه او ملین اورام صلبه می‌باشد.

کلب

برّی و بحری و اهلی می‌باشد. برّی را به عربی ابن آوی و به فارسی شغال و به ترکی چغال نامند و آن گاهی با سگ اهلی جمع می‌شود و توالد واقع می‌شود و سگ آبی دو قسم است یکی بحری است و دیگری نه‌ری و آن را به فارسی خزمان گویند چه در شکل شبیه به خز می‌باشد و به عربی کلب مایی و جند از این قسم حاصل می‌شود و سگ اهلی اصناف است و مجموع او در آخر دوم گرم و خشک بوده و بچه بیست روزه او گرم و تر است و چون او را با ادویّه خوشبو پخته و تناول نمایند، جهت جذام مجرّب دانسته‌اند و جهت جنون و مالیخولیا قوی‌الآثر است و پنیرمایه او بقدر ربع درهم رافع سموم و کلف و شیر او که از زاییدن اوّل باشد همین اثر دارد و قطور او رافع حرقه البول و بیاض چشم است.

و چون بچه چشم نگشوده او را به تمام طبیح دهند به حدی که با آب یکسان شود و نود مثقال گندم را با آن بجوشانند تا جمیع آبها را جذب کند و سپس خشک کنند و مرغ سیاه یکساله را در جای تاریکی به او گندم تعلیف نمایند و بعد از اتمام مرغ را کباب کرده و زن عاقر تناول کند و غذای دیگر به او مخلوط نمایند باعث حمل او گردد و از مجربّات است. خصوصاً چون سه قطعه مرغ پرورده در سه روز خورده شود و در فربه کردن بدن نیز مجرّب است و مکیدن بچه سگ از پستان مرضعه رافع انعقاد شیر و درد پستان است و استخوان و عصب سگ با استخوان و اعصاب شکسته و پاره شده انسان التیام پذیر است به خلاف سایر حیوانات و کباب جگر سگ دیوانه جهت رفع سمّیت سگ دیوانه گزیده بغایت مؤثر است و ضماد خاکستر او جهت بواسیر و شقاق و حگّه و زخمهای کهنه و با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده نافع است و طلائی زهره او مانع رویدن موی زیاده چشم و بول او رافع ثلیل و آشامیدن او مانع حمل و پیّه او جهت خنازیر مفید است و غرغره و نفوخ و ضماد

آب ندیده او در آخر اول گرم و در آخر دوم خشک و تا بیست روز قوی القوه است و با حلاّت و مفرّج و محرّق جلد و آبدیده قسم حجری آن را تا سه روز قوه احراق باقی است و بعد از آن مسخن می‌باشد و موی را در مدت بعید می‌برد و زرنیخ در بردن موی مقوی فعل آهک است و ثقل عصفور و برگ شفتالو رافع بوی او است و روغن گل‌سرخ و آرد عدس و توتیای مغسول و گل‌سرخ ساییده رافع جراحات نوره است و آهک شسته مایل به اعتدال و قاطع نرف‌الدم و مکرر نفوخ کردن و فتلیه را به سفیدی تخم مرغ آلوده کردن و با آهک مغسول آغشته در بینی گذاشتن در قطع رعاف مجرب است و ضماد او مقوی اعضا و حابس اسهال و جهت سوختگی آتش و منع ادرار عرق و با پیّه خوک جهت گشودن دمل و ورم صلب و روغن زیتون که در آن آهک جوشانیده باشند جهت منع نزلات و برودت هر عضوی مفید است و کلس البیض در حبس خون جراحات قویتر و جهت جرب و حکّه و رویانیدن گوشت زخمها و جبر کسر اعضا مجرب است و فرزجه او قاطع خون حیض است.

و گویند چون او را با مثل او نمک و ربیع آن طرطیر ساییده و با نه مثقال سرکه تسقیه کرده و سپس تقطیر کنند، مقطر مذکور کبریت را سفید می‌کند و سیماب را منعقد می‌سازد و خوردن آهک کشنده است به درد معده و عسر بول و غشی و اسهال دموی و آبی که در آن آهک را مکرر ریخته باشند، هرچه به آن طبخ نمایند کشنده است در اندک زمانی و از اسرار مکتومه است.

کَلح

لغت سریانی است و بغدادی گوید که نزد اهل مغرب نباتی است برگش شبیه به برگ درخت سیب و قابض و رافع نرف‌الدم و اسهال دموی و جهت گزیدن افعی و سعوط آن جهت رعاف مفید است و تخمش بسیار گرم و مدرّ عرق و رافع مغص است و از قول او ظاهر می‌شود که اندروطالیس باشد و در آنجا تصریح نموده که مانند اشنان بی برگ است و در اینجا بیان نموده که برگش مثل برگ سیب است و به لغت مصر کلح عبارت از اشق است.

کلیانی: اسم اشق است.

کلموح: راسن است.

کلیکان: کشنج است.

کلیکارون: جرجیر است.

کلاغ سفید و کلاغ پیسه: اسم فارسی غراب ابقع است.

کلاغ سیاه: اسم فارسی غراب کبیر است و غراب الزرع است.

کلیم شو: اسم فارسی آذربو است.

گل عقرب: به اصفهانی اسم سطاریون است.

گل عاشقان: به لغت خراسان زرین درخت است و به لغت تبریزی حماحم است.

کلاچیک: به لغت تنکابن ودع است.

گل کافشه: به لغت اصفهان احریض است.

سرگین خشک او جهت خنّاق مجرب است، خصوصاً چون تعلیف به استخوان فقط کنند و آشامیدن خون خشک کرده او تا بقدر پنج درهم و به دستور سرگین خشک او جهت اسهال دموی و ذرور سرگین او جهت زخمهای کهنه و تحلیل اورام قوی الاثر است و تعلیق دندان نیش او که ناب گویند مانع خرخر خواب و حرف زدن در حالت نوم و رافع یرقان است و چون ناب او را با ناب گربه به موی ایشان بخور کرده و هر دو را در خانه دفن کنند باعث حدوث فتنه در آن منزل شود. محمد بن زکریا فرموده است که چون قضیب سگ را خشک کرده و بر ران ببندند بغایت معین جماع است و کلب بری در سوم گرم و خشک و در خواص مانند اهلی است.

کلب الماء

قسم بحری او بقدر سگ اهلی و بزرگتر از آن و دست و پای او بسیار کوتاه و بی دنباله و کثیرالوجود و پوست او را ظرف نطف می‌کنند و یک مثقال از زهره او سم قاتل است و علاج پذیر نیست. و جالینوس فرموده است که اکتحال او رافع بیاض است و بولس گوید که شش تازه او جهت نفرس بسیار مفید است.

کلب نهري

بقدر گربه و بزرگتر از آن و شبیه به دلق و دست و پای او دراز و دنباله او مانند دنباله گربه است و در رودخانه‌ها می‌باشد خصوصاً در رود مسکا و داروس کثیرالوجود است و در تنکابن او را شنگ نامند و جند از آن حاصل می‌شود و حقیر مشاهده نموده که در ایروان صیادی جند را از آن قطع کرده بود و بعد از جوشانیدن در آب خاکستر و به دود کاه خشک کردن، رنگ و بوی از آن ظاهر شد و نوعی از استحاله در آن معلوم گردید و در خواص و افعال کلب نهري قریب به کلب اهلی است.

کلب الماء البلغاری: کلب نهري است.

کلب الکلب: سگ دیوانه است.

کلس

به کسر اول اسم جنس اجسام سوخته است که به حلاّ سفیدی رسد و اجزاء او به سبب احتراق از هم ریزد شود مثل آهک و پوست تخم مرغ و صدف و حلزون و امثال آن و مراد اطباء از مطلق آن آهک است که آن را جیر و نوره نامند و جالینوس اسم کلس را مخصوص پوست تخم مرغ سوخته و آهک دانسته است نه غیر آن و مراد اهل صناعت اعم از آن است و بهترین کلس البیض است که پوست تخم مرغ را مکرر شسته و پرده‌های او را گرفته و در کوزه گل اندود کرده و چند شبانه روز در کوره کوزه گری بگذارند تا سفید شود و بهترین معدنی آن است که سنگ رخام و سنگریزه‌های صلب را به عمل آورند.

به فارسی امروز گویند و بستانی و برّی می‌باشد و بستانی او ترش و شیرین و اقسام است و بهترین او امروز چینی و نظنزی است و چینی مخصوص بلاد دامغان و ممدوح شیخ الرئیس است و نظنزی در اکثر بلاد ری و نظنزی موجود است و بهترین امروز در بلاد آذربایجان ملچی است و امروز شیرین معتدل مایل به حرارت، در دوم تر و حابس بخارات و مفرّح و مقوی معده و هاضمه و دل و رافع تشنگی و خفقان و نزلات و سوزش مثانه و ملین طبع است و با قوه قابضه بعد از تبیین و معادل خون و مرطّب دماغ بوده و جهت رفع سمّیت فطر مفید است و مولّد نفخ و قولنج و مصلح او زنجبیل مربّا و رازیانه است و بهترین اقسام امروز ترش لطیف آبدار رسیده اوست.

در اوّل سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی جگر و معده و مشهّی و مسکن حرارت خون و غلیان صفرا و رافع تشنگی بوده و بعد از اطعام مسهل بعصر و قبل از آن قابض و مولّد خلط صالح و مسدّد خون و مضرّ مشایخ و مصلحش عسل و جوارشات و کندر است و نارسیده و زمخت آن غلیظ و مورث قولنج است و دو مثقال تخم امروز را کشنده کرم معده دانسته‌اند و شکوفه او مقوی دل و مفرّح و قاطع نرف الذّم و اسهال بوده و ضماد او جهت ورم حارّ چشم نافع است و برگ او جهت اسهال و التیام جراحات و چوب و برگ سوخته او نایب مناب توتیا و صمغ او محلّک و منضج قوی است و نوع برّی او قلیل الحلاوت است و کوچک و بی آب و با عفوصت و بسیار قابض و مسدّد است و ذرور خشک او جهت رویانیدن گوشت جراحات و سفوف او جهت اسهال حارّ و خاکستر چوب او فاذهر فطر و امثال آن و مضرّ عصب و مورث قولنج و مصلحش ادویه حاره خوشبو و عسل است و ربّ امروز قابض طبع و مقوی معده حاره است.

◀ کماه

اسم جنس اقسام فطر و کشنج و قعیل و سماروغ است و نزد بعضی مخصوص نوع ماکول آن است و فطر مخصوص انواع غیر ماکوله و هر یک مذکور شد.

◀ کما فیطوس

معربّ از خامانیطس یونانی است که به معنی صنوبرالأرض باشد و آن نباتی است در بو شبیه به صنوبر و در طعم تلخ و با اندک قبض و تندی و ساقش بلند نمی‌شود و برگش در پیچیدگی و تراکم و پری از رطوبت شبیه است به حی العالم صغیر که به فارسی همیشه بهار نامند. برگش از آن ریزه تر و با زغب و رطوبت چسبنده و شاخه‌های او مایل به سرخی و گلش زرد و باریک و تخمش از تخم کرفس کوچکتر و بیخش سفید و از ماه نیشان تا سرطان استمرار دارد و قوتش تا ده سال باقی است و مؤلف اختیارات تصریح نموده که گلش بنفش و برگش شبیه به صعتر است و در شیراز ماش دارو نامند و ظاهر این کلام نیز از جمله اشتباهات او باشد.

گل مشککی: اسم فارسی نسرین است.
گل آفتاب پرست: اسم فارسی آذریون است.
گلنار: اسم فارسی جلنار است.
گل گندم: اسم فارسی جوز جندم است.
گل سنگ: اسم فارسی حزازالصخر است.
گل: به کسر کاف اسم فارسی طین است.
گل بخاران: طین الاحمر است.
گل خوردنی: طین الماکول است.
گل حنا: به ضمّ اوّل اسم فارسی فاغیه است.
گل خوش نظر: اسم فارسی مخیج است.
گل سرخ: ورد احمر است.
گل رعنا: وردالحمقاق است.
گل قرنفل: اسم فارسی زهره است.
کلم: اسم فارسی کرنب است و کلم رومی را قنبیط نامند.
گلنک: اسم فارسی کرکیست.
گلاب: ماءالورد است.
گلیک: اسم دیلمی دلیک است.
کلاکلا: اسم دیلمی لوف الکبیر است.
کلاونجی: اسم هندی شونیز است.
کلنده: اسم هندی بطیخ زقی است.
کلی: اسم هندی بسد است.
کلیجری: اسم هندی خبازی است.
کلیخا: اسم هندی کندر است.
کلیخن: اسم هندی خولنجان است.
کلپتر: اسم هندی حبّ القلت است.

◀ گلگونه

به فارسی سرخی نامند و از سفیداب و لک ترتیب می‌دهند و به جهت صفای بشره و سرخی رخسار مستعمل زنان است.
کلیس: به لغت مازندرانی جرّیست.
الکاف مع المیم:

◀ کماشیر

صمغ کرفس کوهی است شبیه به جاوشیر و گویند اسم هندی جاوشیر است. در آخر سوم گرم و خشک و مدرّ بول و حیض و مسقط جنین و محلّک صلابات و مسهل زرداب و رافع استسقای زقی و لحمی بوده و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم درهم و مصلحش کثیرا می‌باشد.

◀ کمثری

معرب از خامون یونانی است و به فارسی زیره نامند و بری و بستانی می- باشد و هر یک را اصناف مختلفه است و سیاه بری و بستانی را کمون کرمانی و زرد را فارسی و شامی و سفید را نبطی نامند و اخیر زیره سبز است و در اکثر مکان می-باشد و بری هر صنفی قویتر از بستانی و صنفی از بری سیاه و شبیه به شونیز و قوی الحار و از مطلق کمون مراد کرمانی است و به یونانی او را باسلیقون نامند و به معنی ملوکی است و بهترین اقسام کرمانی بری و زبوترین سفید بستانی است و قوتش تا هفت سال باقی می-ماند و نبات او از رازیانه کوچکتر و برگش مستدیر و قبه او مانند شبت است.

در اول سوم گرم و خشک و بسیار ملطّف و مدرّ بول و شیر و عرق و حابس طبع و حیض و تریاق سموم هوام و محلّ ریح و نفخ و هاضم و محرک آروغ و ملطّف لحوم غلیظ بوده و جهت عسر نفس و تخمه و مغص ریجی و رفع خواهش گل و امثال او و فواق رطوبی و ورم ریجی سپرز مفید است و بوداده او جهت اسهال رطوبی نافع بوده و به سرکه پرورده او که بعد از آن برشته باشند، قوی القبض و در رفع رطوبات معده قوی الاثر است و حقه و طیبخ او محلّ نفخ و فرزجه او با روغن زیتون قاطع حیض و مضمضه طیبخ او مسکن درد دندان و نزلات است خصوصاً با صعتر و قطور او جهت قرحه چشم و جرب و با سفیده تخم مرغ جهت رمد حارّ و طلای او جالی بشره و آب افشوده او جهت طرفه و با نمک جهت سبل و ناخن و سعوط او با سرکه جهت رعا و ضماد او با روغن زیتون جهت ورم سپرز و با آرد باقلی جهت سایر اورام نافع و مضرّ ریه و مصلحش سرکه است.

و قدر شربتش دو درهم و بدل کرمانی سایر اقسام او و بدل کمون شامی کرویا و تخم گندنا است و مداومت جرم و عرق او مورث لاغری و زردی رخسار است و چون آب زیره را بر بدن مولود در حین ولادت بمالند بالخاصیه در مدّت العمر، منع تولد قمل می-کند و از مجربّات دانسته-اند و قسم نبطی او که به فارسی زیره سبز گویند ملین طبع است و نوع بری که شبیه به شونیز است جهت گزیدن هوام و تقطیرالبول و اخراج سنگ مئانه و خون منجمد آن بیعدیل بوده و خصوصاً چون با آب کرفس بستانی بنوشند و با سرکه جهت فواق و کرم معده و ضماد او با روغن زیتون و عسل رافع رنگ خون مرده تحت جلد است و جهت ورم حارّ اثیان مفید می-باشد.

کمون حبشی: قسمی از کمون بریست شبیه به شونیز و مذکور شد.

کمون حلو: انیسون است.

کمون رومی و ارمنی: کرویا است.

کمون آسود: زیره کرمانی است و در بعضی بلاد شونیز را به این اسم نامند.

کمون هندی: شونیز است.

کمون نبطی: زیره سبز است.

کمالیون: ماذریون است.

کماکم: صمغ ضرو یمنی است و به فارسی حسن لبه گویند و حصی لبان مذکور شد.

در دوم گرم و در سوم خشک و مستعمل از او برگ و شکوفه و تخم اوست و مفتّح سدد و مدرّ بول و حیض و منقّی و جالی اعضای باطنی و مسهل بلغم غلیظ بوده و جهت استسقاء و یرقان و درد مفاصل و نفرس و عرق النساء و تحلیل ریح مفید است و با توبال النّحاس و راتیانج مسهل عظیم زرداب و منقّی رحم و سایر اعضاست و مداومت او با آب باران و عسل شهد رافع عرق النساء و درد کمر بوده و ضماد او جهت اندمال جراحات و صلابت پستان و با عسل جهت نملّه ساعیه نافع و مضرّ ریه و مصلحش انیسون می-باشد.

و قدر شربتش از دو درهم تا سه درهم و بدلتش به وزن او سیسالیوس و نصف او سلیخه است و باید در هوای بسیار گرم و در مزاج اطفال و محرورین استعمال نکنند.

◀ کماذریوس

معرب از خامادریوس است که به معنی بلوط الأرض باشد و آن نباتیست طولش قریب به شبیری و برگش ریزه و در شکل و رنگ و تشقّق شبیه به برگ بلوط و طعم او تلخ و با اندک تندی و گلش بنفش و ریزه و منبت او سنگلاخها و تخمش ریزه تر از انیسون و با حلاّت و در تموز یافت می-شود و قوتش تا هفت سال باقی است.

و ابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که کماذریوس بیخ درختی است شبیه به بلوط.

در اول دوم گرم و در آخر آن خشک و مدرّ بول و حیض و رافع امراض سپرز و سرفه مزمن و قاطع اخلاط غلیظه می-باشد و در سایر افعال مانند کمافیطوس و جهت عسر بول و یرقان و شکاف عضل و اخراج جنین و استسقاء نافع است و طیبخ چهار درهم او با سه درهم روغن زیتون و یک رطل آب که به ثلث رسد اگر چند روز مداومت کنند جهت سنگ گرده و مئانه مجربّ دانسته-اند و سه درهم مسحوق او با جلاب و با عسل در چند روز رفع درد سینه و برودت نواحی او می-کند و ضماد او با عسل جهت قروح مزمنه و اکتحال او با شراب جهت غرب و با سرکه جهت ورم سپرز مفید است و روغنی که آب تازه او را با آب طیبخ یا از گل او ترتیب داده باشند جهت رفع برودت بدن و ریح مؤثّر است و شراب او که در هر یک رطل آب انگور دو مثقال از او ریخته باشند و با یک مثقال و نیم او را در یک رطل خمر کرده و مدتی گذاشته باشند، جهت تشنّج و یرقان و نفخ رحم و فساد اخلاط و اصلاح مزاج فاسد و بدی هضم و ابتدای استسقاء نافع است.

و قدر شربتش تا سه درهم است و در مطبوخ تا هفت درهم و مضرّ امعاء و گرده است و مصلحش کتیرا و بدلتش مثل او سیسالیوس و و ربع او سلیخه و نزد بعضی غافت و سلیخه می-باشد.

◀ کمون

لئه نافع است و چون یک مثقال او را در آب بخیسانند و آن آب را بنوشند و مداومت به آن نمایند، جهت رفع نسیان از مجربات دانسته‌اند.

و اکثراً او محرّق خون و بلغم و مصلّح محرومین و باعث جنون و جذام و بهق سیاه بوده و مصلحش برنج فارسی و شکر و قدر زیاده او با شراب و سرکه کشنده است.

و قدر شربتیش نیم درهم و بدلش مصطکی است و قشار کندر خشکتر از کندر و شدیدالقبض و مجفّف قوی است و به جهت نفث اللّحم بغایت مؤثّر و مقوی معده و مانع سیلان مواد به اعضاء و رافع قرحه امعاء بوده و حقنه او نیز به دستور جهت قرحه امعاء مفید است و ضماد او بر شکم قاطع اسهال و کشنده کرم معده است و دقاق کندر لطیفتر از کندر و مفتّح و جالی و در افعال ضعیفتر از قشار است و تخم درخت کندر رافع اسهال دموی است و دخان او که دوده او باشد گرم و خشک و مسکن درد چشم حارّ و مانع سیلان رطوبات به چشم و منقّی قرحه و التیام دهنده آن است.

کندهش

بیخ نباتی است شبیه به کنگر و برگش مابین سرخی و سفیدی و در شام لباس پشمینه را با آن می‌شویند و ظاهر بیخ او مایل به سیاهی و درونش مایل به زردی و تندبوی و در سرطان می‌رسد و قوتش تا بیست سال باقی است.

در آخر سوم گرم و خشک بوده و با سمّیت و محرّق بلغم و مخرج مره السّودا و بلغم غلیظ و محلّل ریاح و مقیّ و مدرّ بول و حیض و مخرج جنین مرده و قاتل زنده و مقوی جگر و معده سرد و جالی و بغایت عطسه آورنده می‌باشد و آشامیدن و طلا کردن او جهت استسقاء و سپرز و یرقان و عرقالنساء و مفاصل و طلای او با غسل جهت بهق و برص و حکه و قوبا و سعوط او با آب بقدر یک عدس جهت امراض بارده دماغی و با روغن بنفشه جهت شبکوری و ضعف باصره و رفع بیهوشی مصروع و مسکوت و بی حسّی صاحب فالج و ضماد او با دو وزن او زرنیخ و روغن زیتون جهت رویانیدن موی داءالتّعلب و داءالحیه مجرب و قی کردن به آن جهت عسر نفس و ربو و با بیخ کبر و جاوشیر جهت ریزانیدن سنگ گرده و مثنائه و تنقیه سودا نافع است و روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت امراض بارده گوش خصوصاً جهت کرم او و جهت حکه آن قوی الأثر است.

و قدر شربتیش جهت قی کردن، یک دانگ تا دو دانگ و جهت سپرز و یرقان و امثال آن یک دانگ تا پنج قیراط است و اولی اجتناب شرب اوست و دو درهم او کشنده به خناق و درد شکم و تشنگی مفرط است و مضرّ ریه و مورث کرب و غشی و مصلحش کتیرا و شیر تازه و بدلش جهت قی مثل او جوزالقی و ثلث او فلفل و در غیر او دو وزن او مقدونس و نصف او شیطرخ است.

کنوس

کماه: تمیمی گوید به لغت سریانی بادآورد است و به فارسی گیاهی است معروف که دواب را به آن تعلیف می‌کنند و درختی است که منتن صمغ اوست.

کمجاین: اسم هندی نوعی از بیش است.

کمهاره: اسم هندی تخم انجره است.

کمارو: اسم هندی مومیایی است.

کموی: اسم غنّب التّعلب است.

کمیز: اسم فارسی بول است.

کمیش: اسم ترکی فضّه است.

کمدان: اسم فارسی رازیانج است و آن برّی و بستانی می‌باشد و برّی او را به یونانی اقومارئون نامند و در باب راه مذکور شد.

کندر

صمغی است مخصوص بلاد شحر و عمان و جبال یمن. مستدیر و صلب مایل به سرخی او را کندر ذکر و سفید سست را انثی نامند و تازه او را که در انبناها حرکت داده باشند، مدحرج گویند و پوستهای رقیق او را که از ساییدن به یکدیگر جدا می‌شود قشار کندر و آنچه که غیر صفیاحی مانند آرد باشد را دقاق کندر نامند و کندر قوتش تا بیست سال باقی می‌باشد و معشوش او از آتش شعله‌ور نمی‌گردد و درخت او بقدر دو زرع و خاردار و برگ و تخم آن شبیه به برگ و تخم مورد است. در دوم گرم و در سوم خشک و ملطّف و محلّل ریاح و حابس سیلان خون ظاهر اعضاء و حجب دماغی و نفث اللّحم و مقوی دل و معده و هاضمه و حافظه و مجفّف بلغم و با تریاقیت و مبهّی و مقوی روح حیوانی و دماغی بوده و جهت خفقان و صاف کردن آواز مفید است و با مصطکی جهت رطوبات دماغی و غثیان و قی و اسهال رطوبی و نیم درهم او با مثل او نانخواه جهت زحیر و با روغن زیتون و غسل جهت رفع برودت استخوان که مزمن شده باشد و با صمغ جهت رفع رایحه کربیه خیشوم و عسرالنفس و سرفه مزمن رطوبی و ربو و با غسل و شکر جهت ضعف معده و ریاح غلیظه و نسیان و باد سرخ و با مویز و صعتر جهت ثقل زبان و با زرده تخم نیم برشت جهت تقویت باه و تولید منی مفید می‌باشد خصوصاً با جوز و بسباسه و اکتحال او جهت جلای بصر و قرحه چشم و خون منجمد در آن و دمعه و سلاق و بیاض و جرب و حکه و ظلمت چشم خصوصاً با غسل مؤثر است و ذرور او جهت قروح خبیثه و ساعیه و قرحه مقعد و ضماد او جهت قوبا و ثلیل و با پیه مرغابی جهت جراحات سوختگی آتش و شقاق که از سردی هوا به هم رسیده باشد و با نظرون جهت قروح رطوبه سر و با روغن کنجد جهت تحلیل صلابات و با روغن مورد جهت ریختن موی و با غسل جهت داخس و با زفت جهت شکاف عضل و با شراب جهت درد گوش و با فیمولیا و روغن گلسترخ جهت اورام حارّه پستان و با ادویه محلّله جهت ورم احشاء مفید بوده و بخور او جهت رفع وبا و سرفه رطوبی و قوبا و گریزانیدن هوام و خاییدن او جهت سرفه رطوبی و تقویت دندان و

کندهیل: اسم هندی فجاج اذخر است.
 کند: اسم هندی صمغ است.
 کنجوه: اسم هندی خراطین است.
 کنوای: به هندی غنّب الثعلب است.
 کندا: به هندی بصل الفار است.
 کنداشیر: به لغت هندی ساذج است.
 کنجهال: به هندی طحلب است.
 گندنا: به هندی حندقوقی است.
 کنتول: به هندی اشنان است.
 کنکوئی: به هندی دخن است.
 کنواز: به هندی صبر است.
 کنول: به هندی نیلوفر است.
 الکاف مع الواو:

کومه

به لغت اصفهانی نوعی از مری است که مایه آبکامه را در شیر حل نموده استعمال می‌کنند و در خواص قریب به مری و تجفیف آن کمتر از آن و مضرّ سینه و سرفه نیست اما اکتار او باعث تبهای عفونی و اورام مزمنه است.

کوسنبیل

لغت تنکابن و دیلم است و ابن تلمیذ به لغت طبرستان دیودارو و به لغت مازندران گوزن گیاه بیان نموده و او نباتی است برگش شبیه به برگ نارنج و ساق او زیاده بر دو زرع و تخمش سیاه بقدر آلوبالو و ظاهر بیخس سیاه و درونش سفید و او غیر لفاح است و بالخاصیه هر فعلی که قانع او در حین قلع او کند و به هر قولی که تلقی گردد شارب او به همان فعل و قول مبادرت نماید و آرموده است و مستعمل آن در ولایت دیلم برگ اوست و در اطعمه استعمال می‌نمایند.

در آخر دوم گرم و خشک و مسکر و مورث بیخوابی و بیهوشی و رافع سلس البول و بول در فراش و درد مفاصل و امراض بارده رطبه و قدر شربتس از برگش که با اطعمه طبخ نمایند تا ده درهم و از بیخس تا پنج درهم و اکتار او مورث جنون و کشنده است.

کوارع: جمع کراع و مذکور شد.

کور: اسم فارسی مقل است.

کونهان: کنهان است.

کوالف: باد آورد است.

گورگندم: جوزگندم است.

کوکب ساموس: طین ساموس است.

کوک: خس است.

کوپر: اسم هندی فلفل است.

به لغت طبرستان قسم کبیر زعرور است و به ترکی ازگیل نامند و قابضتر و لطیفتر از زعرور و در افعال قویتر و دوام او زیاده از اوست.

کنگزرذ

اسم فارسی صمغ الحرفش است که به فارسی شکر نامند. در دوم گرم و در اول خشک و مقیّ صفرا و بلغم بوده و ضماد او محلّل اورام و قدر شربتس از یک درهم تا دو درهم و بدلش جوزالقی است.

کنهان

اسم نبطی نباتی است مثل درخت کوچکی، برگش در رنگ و حدّت شبیه به برگ سقّز و در بوی مانند بوی دود و شاخه‌های او از یک ساق ستبر رسته و نرمتر از درخت حبّه الخضراء می‌باشد.

در سوم گرم و خشک و بوییدن او مسخّن دماغ و شرب او مسخّن معده و جگر و معین هاضمه است و بالخاصیه در جایی که او باشد عقرب در آنجا نمی‌باشد و اگر برگ او را به عقرب پیاشد در حال بمیرد و مضرّ سفّل و محرّق خلط و قدر شربتس یک درهم است.

کندری

نباتیست شبیه به برگ رازیانه و زردک و برگش عریضتر از او و در بوی مانند کندر. در سوم گرم و خشک و در اکثر افعال قایم مقام کندر یافته‌اند.

کندر رومی: مصطکی است.

کنجورس: اسم یونانی جاورس است.

کندس الدّواب: عودالعطاس است.

کنجده: اسم اصفهانی انزروت است و در دیلم کنجیه نامند.

کنجد: اسم فارسی سمسم است.

گندم: اسم فارسی بر است.

کنگر: اسم فارسی حرفش است.

گندم مکّه: اسم دیلمی خندروس است و در اصفهان ذرّت مکّه نامند.

گندم دیوانه: اسم فارسی شیلیم است.

کنگر خر: اسم فارسی بادآورد است.

کنه: اسم فارسی قراد است.

گندنا: اسم فارسی کراث است.

کنار: اسم فارسی نبق است و به لغت مازندران اسم درخت نیم است.

کنب: اسم فارسی قنب است.

گنجشک: اسم فارسی عصفور است.

کندرو: اسم هندی کندر است.

کنبیل: اسم هندی قنبیل است.

کندهت: اسم هندی کبریت و کندهک و کندک نیز نامند.

کنبر: اسم هندی خرزهره است.

کنده: اسم هندی نیشکر است.

کوکب الأرض: طلق است و نزد بعضی طین قیمولیا.

کورانحل: آشیان زنبور عسل است.

کولان: نوع نر اسل است.

گورگیا: اسم فارسی اذخر است.

کوشلو: اسم فارسی جنطیانا است.

کوخلن: اسم رومی ائمد است.

کوکافیلوس: اسم سریانی اجاص است.

کوله پر: اسم فارسی انجدان است.

کورزه: اسم فارسی خرنوب شامی است.

کویج: اسم فارسی زعرور است.

گوش ماهی: اسم فارسی شنج است.

گوگرد: اسم فارسی کبریت است.

گون: به فتح اول و دوم اسم فارسی قتاد است.

کوکرچین: اسم ترکی حماحم است.

کوکل: اسم هندی مقل است.

کوکر: اسم هندی ثعلب است.

کوره: اسم هندی فرس است.

گوشت: اسم هندی قسط است.

کوه چولی: اسم هندی حبّ النیل است.

کوکری: به هندی زجاج است.

کوکرنده: به هندی کمافیطوس است.

کوکامندی: اسم هندی خصی الثعلب است.

کوند: به هندی صمغ است.

کوکم: اسم هندی حزاء است.

کوله تره: اسم مازندرانی حرف بابلی است.

الكاف مع الهاء:

کهربا

سندی گوید آن نوعی مهره است و از دریای مغرب به ساحل می افتد و بعضی را اعتقاد آنکه صمغ درخت حور و غیران است و از بلاد روس و بلغار و مغرب خیزد و نزد بعضی آب چشمه ای است در جزایر بحر مغرب که مانند مرمر متحجر می گردد و حقیر قطعه ای از کهربا مشاهده نموده که مگسی در آن مانده بود و متحجر شده بود و نزد محمد بن احمد معدنی است و مغربی او قویتر از طرابلسی است و از اقوال قدما ظاهر می گردد که کهربا و سندروس یک جنس باشند و سندروس مخصوص بلاد هند و کهربا مخصوص مغرب و شمال باشد و در ربودن کاه هر دو شریکند و سندروس با اندکی حرارت که از مالیدن او به هم رسد جذب کاه می کند و کهربا محتاج به مالیدن زیاد است و در سندروس سرخی غالب است و در کهربا زردی و صلابت و در حین سوختن بوی شاخ سوخته از آن ظاهر می گردد. بهترین کهربا آن است که در ساحل بحر مغرب و از زمین مزارع مغرب به هم رسد و در گرمی معتدل و در دوم خشک و نزد بعضی در

اول سرد است و مقوی معده و دل و مفرّج و قاطع نرف الدّم جیمع اعضاء و حابس نفث الدّم و حیض و نزلات دماغی و قوی بوده و جهت اسهال دموی و یرقان و خفقان و حرقة البول و ضعف گرده و سنگ مثانه و با مصطکی جهت عسرالبول و بالخاصیه جهت زحیر نافع است و طلالی او جهت شکستگی اعضاء و با مورد جهت منع عرق ضعفا و با صبر جهت ساقط کردن دانه بواسیر و با آب جهت سوختگی آتش مفید بوده و تعلیق او جهت حفظ جنین از اسقاط و رفع یرقان از مجربات است و تعلیق او بر معده جهت منع تخمه و با خود داشتن آن جهت تقویت دل و رفع خوف طاعون و ذرور او جهت التیام زخمها مفید است و چون به وزن چهار شعیر او را در طالع سرطان صورت بوزینه قایم الذکر نقش کنند حامل او از جماع فتوری نیابد و گویند مضرّ سر و مصلحش بنفشه است و بدلش سندروس و اگر یافت نشود دو وزن او طین ارمنی و ثلث وزن او سلیخه و در تفریح مروراید و در رفع طاعون مرجان و قدر شربتیش نیم مثقال است.

کهبانا: اسم سریانی شاخ نبات فاوانیاست.

کهیله: کسپله است.

کهلا: اسم اصفهانی قلی است.

کهول: اسم هندی خرفه است.

کهلم و کهبرک: اسم بادنجان است.

کهبری: اسم هندی مزوره بی گوشت است.

کهبرکیت: به هندی اسم حرپاست.

کهنا: به معنی ترش است.

کهجور: به هندی اسم تمر است.

کهولکی: به هندی تخم خرفه است.

کهینه: به هندی ثفل چیزهاست.

کهپر: به هندی اسم حافر حیوانات است.

کهونکری: به هندی خشک است.

کهیلا: به هندی سلیخه است.

کهوید: به هندی سوسمار است.

کهونلی: به هندی حبّ المحلب است.

الكاف مع الباء:

گیاه قیصر: اسم فارسی اکلیل الملک است.

گیاه جالینوس: اسقولوقندریون است.

کیمرس: ذرت است.

کیدج: کادیست.

کیل دارو: اسم فارسی سرخس است.

کیه: اسم فارسی مصطکی است.

کیکواش: اسم طبری قسمی از دوقس است و مذکور شد.

کیله: به هندی موز است.

کیره: به هندی اترج است.

کیهون: به هندی حنطه است.

کیرو: به هندی مغره است.

زرنیخ و زاج و سنگریزه ترکیب کنند، دود او لاجوردی نمی‌باشد بر خلاف غیر مغشوش او و مستعمل رطب غیر مغسول اوست. در اول گرم و مغسول او در اول سرد و در دوم خشک و مسهل سودا و اخلاط غلیظه مخلوط به خون و صاف کننده او از کدورات و بالخاصیه رافع سودای حوالی قلب و جالی است و تعلیق او رافع خوف و مقوی دل و جالی و با قوه قابضه و رافع امراض سوداوی و غم و هم و توخس و بخارات غلیظه و مدرّ حیض بوده و اکتحال او جهت سلاق و رمد و دمعه و بیاض و قرحه و ریختن مژگان و ذرور او جهت آکله و قروح ساعیه و نفوخ او جهت رعاف و فرزجه او با روغن زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط و طلای او با سرکه جهت تجعید موی و قطع و قلع نایل و برص مفید می‌باشد و مضرّ فم معده و مصلحش مصطکی و موجب کرب و غثیان و مصلحش کتیرا و عسل و قدر شربش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش حجر ارمی است.

◀ لاله سرنگون

اسم نباتی است معروف و در باغچه‌ها غرس می‌کنند. پیاز او را چون با ذنبه بالمناصفه کوبیده و بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند، طلای او را جهت عرق النساء مجرب یافته‌اند.

◀ لاله نعمانی

اسم فارسی نباتی است برگش شبیه به برگ زنبق و منحصر در سه چهار عدد. گلش مانند شقایق و بزرگتر از آن و بیخش مانند پیاز و بقدر فندقی و طولانی و در چند پرده او چیزی شبیه به ابریشم مطبوخ و بسیار نرم و پرده بیرون او سیاه و مغزش سفید و شیرین و ساقش بقدر چهار انگشت است و با تغریح و اسکار و محرک باه و سرخ کننده رخسار و منوم و قلیل الحرات و با رطوبت غالبه و نشاره او بیغانله و مشهی و هاضم و قدر شربش یک درهم تا دو درهم است.

◀ لاغیه

نوعی از یتوعات و با سمیت و بیغایله تر از انواع یتوعات می‌باشد. و ابوصریح گوید از مطلق یتوع مراد لاغیه است و آن را در تنکابن سینه بیخ نامند. گیاهی است پر شیر قریب به گیاه سقمونیا و برگش مدور و گلش زرد مایل به سرخی و شبیه به نرگس و مایل به خوشبویی و تخمش مانند خشخاش است.

در آخر سوم گرم و خشک و شیر او مسهل قوی و مفرح جلد و منقی و به دستور برگ و تخم او همین اثر دارد و کشنده ماهی بوده و جهت استسقای زقی و اخراج زرداب نافع است و شیر او از سقمونیا قویتر و با آرد جو جمع کرده استعمال باید نمود.

کیر: به هندی زعفران است.

کیتی: به هندی خبث الحديد است.

کیان پل: به هندی دارشیشعان است.

کینکر: به هندی خار مغیلان است.

کینکر کاشیر: اسم هندی افاقیاست.

حرف اللام مع الألف:

◀ لادن

رطوبتی است که از درخت کوهی حاصل می‌شود و بقدر درخت انار و شبیه به درخت دبیق و برگش عریض و به هم متصل و رقیق و صلب و گلش مایل به سرخی و ثمرش مانند زیتونی و در جوف آن دانه سیاه باریکی و رطوبت غلیظی که از ساق و برگ او جمع کنند بهترین اقسام و لادن عنبری نامند و هر چه از آن رطوبت بر موی بز و گوسفند در حین چریدن آن نبات چسبد و از آن جدا کنند زبوتر از قسم اول و هر چه بر سم مراعی چسبد و با خاک و ریگ آمیخته باشد زبوتر از همه است و بعضی تصریح نموده‌اند که رطوبت مذکور از قسوس که نوعی لبلاب است بر موی مراعی می‌چسبد و بهترین او نرم و خوشبوی سیاه مایل به سرخی است و سبزی.

در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و جاذب و با قوه قابضه و منضج قوی و محلّ و مفتّح دهن رگها و مدرّ بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مقوی معده و رافع فواق و دردهای بارد و با شراب قابض طبع بوده و طلای او جهت درد سر و صلابت معده و جگر و التیام زخمهای کهنه و با شراب جهت آثار قروح و آبله و فرزجه او جهت صلابت رحم و اختناق و احتباس حیض و با روغن گل که بر یافوخ اطفال طلا کنند، جهت نزلات و سرفه ایشان و بر معده جهت تقویت آن و رفع غثیان و سیلان آب دهان و با پیه خوک و پیه گاو جهت ورم مقعد و درد آن و حفته او با روغن گل جهت سحج بارد و طلای او با روغن گل جهت سوختگی آتش و با روغن مورد جهت تقویت موی و منع ریختن او و بخور او جهت گریزاندن هوام مؤثر است و چون زن بعد از بو کردن به آن بخور کند پس در حال باز بول آید، آن زن قابل حمل خواهد بود و الا فلا و مضرّ سفل و آشامیدن او موجب کرب و مصلحش سنبل رومی است.

و قدر شربش تا یک درهم است و روغن لادن که یک اوقیه آن را در یک رطل روغن زیتون و کنجد حل نموده و روز دیگر بر آتش خاکستر گذارند که قریب سدس او روغن بسوزد جهت برودت اعضاء و تقویت معده و زکام رطوبی و سیاه کردن موی و تقویت او بغایت مفید است.

◀ لاجورد

معدنی معروفی است و بهترین او صاف شفاف است که کبودی او به سرخی و سبزی مایل باشد و آنچه از سنگ مرمر ترتیب دهند و هرچه با

و نزد ابوحنیان بن ماسویه گرم است و آن مفتّح سدد و ملین طبع و محلّله و آب او مسهل مره‌الصفراست و چون بجوشانند، تفتیح او غالب و اسهال او کمتر و آب افشردۀ آن به عکس است و برگ کبیر سفید او مسمی به حبل‌المساکین است و جهت جراحات عظیمه و سوختگی آتش و درد سر و امراض سینه مفید بوده و آب او جهت سرفه و قولنج حارّ و با خیار شنبلیله جهت ورم مفاصل و احشاء و قرحۀ امعاء و ربو بیعدیل است و سه درهم از گل او جهت قرحۀ امعاء و ضماد برگ تازه او جهت درد سپرز و مطبوخ او در روغن‌ها جهت تحلیل اورام دردها و سعوط عصاره او با ایرسا و نظرون و عسل جهت درد سر کهنه و با روغن زیتون جهت درد گوش و چرک آن و با موم و روغن جهت سوختگی آتش مفید است و قسم سیاه را عصاره اش سیاه کننده موی و برگش جهت قروح خبیثه و گل قسم اخیر که بی ثمر است، آشامیدن و فرزجۀ او مدرّ حیض و بخور او بعد از ظهر مانع حمل و آب او شدیدالحرارت و حدّت و سترندۀ موی و کشتندۀ قمل و بیخ او با شراب جهت گزیدن رتیلا و برگ تازه مطبوخ او جهت التیام جراحات خبیثه و سوختگی آتش مفید است و از صنف کبیر آنچه برگش با خشونت و دراز مایل به سیاه‌بست مسمی به شحمیه است. سرد و خشک بوده و جهت سرفه و قولنج و درد سینه و تبهای مزمنه و تب ربع و سپرز و ربع رطل از آب او با دو درهم مغره قاطع نرف‌الدّم جمیع اعضاء و خشک او رافع قروح خبیثه و تازه او التیام دهنده جراحات است و اقسام لبلاب مضرّ عصب و مثانه و مصلحش شکر و مانع حمل و قاطع حیض است.

و قدر شربتش از آبش از یک اوقیه تا سی درهم و لبلاب صغیر با قوۀ محلّله و قابضه و مسهل مره‌الصفرا و اسلم از سایر اقسام و رافع سرفه‌ای که با بیوست طبع باشد و قولنج حارّ و محلّله ورم مفاصل و با خیارشنبلیله جهت اورام احشاء و تفتیح سدد و اکثر تبها نافع است و قدر شربت از آب او تا نیم رطل است با بیست درهم نبات.

لبنج

اسم عربی درخت عظیم است و در صعید مصر کثیرالوجود است. شبیه به درخت چنار و ثمرش کوچک و سبز و بعد از رسیدن شیرین می‌شود و با کراهت طعم و برگش مایل به درازی و معروف به سمّیت است و اهل مصر سمّیت در او نیافته‌اند و ابن جزله مؤلف منهاج قسمی از آزاد درخت دانسته است و نزد مؤلف حاوی الأدویه سداب است.

در دوم سرد و خشک بوده و شرب و ذرور او قاطع نرف‌الدّم و رافع درد دندان و طلای او مقوی موی و با شراب محلّله اورام و با لادن و مورد جهت جبر و کسر و ضربه و حرکت استخوان از مفصل و دود او جهت گریزانیدن هوام مؤثر و خوردن ثمر او مقوی معده و حابس اسهال و مصلّح و مورث ثقل سامعه است.

لبین

و قدر شربتش از یک دانگ تا یک دانگ و نیم و از آرد جو مخلوط به او تا یک درهم و از برگش در مطبوخات به دستور تا یک درهم و مضرّ امعاء و مصلحش کثیرا می‌باشد.

لا

رازی گوید گیاهی است که از مکه خیزد و بخور ثمر او جهت بواسیر و درد مقعد و شرب او جهت رفع سیلان خون نافع و مضرّ مثانه و مصلحش تخم مورد است.

لامی

صمغ درخت هندی است. خوشبوی شبیه به بوی مرکب از بوی مر و مصطکی و در رنگ مابین سفیدی و زردی است. در آخر دوم گرم و خشک و مسخّن و ملطّف و مفتّح سدد و رافع بلغم و جهت شکستگی اعضاء و ضعف عصب و امراض بارده مفید بوده و طلای او جهت جراحات و تحلیل ورمها و اعیا و قطع رایحه بد نافع است و با آب مورد جهت تقویت اعضاء و سرعت حرکت اطفال مؤثر بوده و بخور او عرق آورنده و مصلّح محروبین و مصلحش گشنیز و قدر شربتش نیم درهم است.

لاجی: اسم هندی هیل است.

لاجوردیه: صامریوماست.

لاذورد: لاجورد است.

لاغونی: ارنب برّی است.

لاغورس بلاسیوس: به یونانی ارنب بحری است.

لاریطوطاون: عرطنینا است.

لاورس: به یونانی ماهودانه است.

لاتک: اسم هندی کرسنه است.

لاک: اسم فارسی لک است.

لاک پشت: اسم فارسی سلحفاه است.

لاله ختایی: اسم فارسی حماحم است.

اللّام مع الباء:

لبلاب

اسم جنس نباتی است که شاخه های او ممتد شده، به مجاور آویزد و هرچه بزرگ باشد کبیر گویند و کوچک را صغیر و لبلاب کبیر سفید و سیاه می‌باشد. سفید او را گلش سفید و شبیه به شاخ حجام است و تخمش سفید و برگش مانند برگ لوبیا و در تنکابن ککو نامند و سیاه را گلش بنفش و دانه‌اش سیاه و لبلاب صغیر اقسام است سفید و زرد و سرخ و کبود می‌باشد و برگ همه ریزه و گلش کوچک و تخمش در غلاف سیاهی مایل به سرخی و قسمی از آن بی ثمر و ساق جمیع اقسام کبیر و صغیر شیردار است و مرکب القوی و نزد جالینوس در دوم سرد و خشکند

و قطور و طلای او جهت اکثر امراض چشم نافع است حتی مایوس
العلاج از مداومت او صحت می‌یابد و با کندر جهت طرفه و با انزروت
جهت ناخنه و سبل و شرتاق و طلای او با سفیداب قلعی جهت نقرس و
اورام حاره مجرب و با افیون و موم و روغن زیتون رافع درد نقرس حار
می‌باشد.

و قدر شربتیش از نیم رطل است تا یک رطل و مضر صاحبان سپرز و ورم
احشاء و جگر و ضعف عصب و درد سر و سدر و صرع و مضر دندان و
زنان آستن و صاحبان خفقان رطوبی است و مبخر و اکنار او مورث سنگ
مثانه و گرده و تولد قمل و برص و سریع الاستحاله به خلط غالب معده
بوده و مصلحش شکر و عسل و شرب او با شهد و شکر مانع انجماد
اوست و چون منجمد گردد باعث لرز و قشعریه و عرق سرد و غشی و
اختلاط عقل و خنق می‌شود و رافع آن قی و حراف با سکنجبین عسلی و
سرکه مزوج به آب فودنج و به دستور تخم کرفس و عسل با آب گرم
است و شربت پنیرمایه را تا بقدر یک مثقال از مجربات شمرده‌اند.

◀ لبن الضان

شیر گوسفند است و دهنیت و جبنیت او غالب و غلیظتر از شیر گاو و
بهترین او از میش سیاه و در تقویت باه و تدارک مضررت جماع و ادویه
سمیه و تقویت جوهر دماغ و نخاع و قرحه ریه و امعاء و نفت‌الدم مؤثر
بوده و با روغن بادام و صمغ عربی جهت سرفه مجرب است و در سایر
افعال و مضررات مانند سایر شیرهاست.

◀ لبن المعز

شیر بز است و مائیت او غالب و برودت و رطوبت او زیاده و مدر فضلات
و جالی و مرطب و در جراحت ریه و حلق و مثانه و تبهای مزمنه و دق و
غرغره او جهت ورم لاه و خنق انفع است و سی مثقال او تا چهل و پننج
مثقال با دو مثقال کتیرا و نیم مثقال رب سوس و صمغ بادام جهت نفت
الدم و سرفه و علل سینه مفید است و در سایر افعال مانند شیر گاو و از
آن لطیفتر و بدلش شیر گاو است و به دستور عکس او.

◀ لبن النساء

شیر زنان موافق ترین شیرهاست و از مرضه دختر سردتر است و مدر
بول و مرطب دماغ و حنجره و مفتح سده خیشوم و رافع سل و یبوست
سینه و سرفه یبسی بوده و سعوط او جهت خشکی دماغ و بی خوابی و
سراسم و اختلاط عقل و ضماذ قطور او جهت درد چشم و خشونت پلک
و ترطيب دماغ و درد گوش و ورم و قرحه او مفید است.

و قدر شربتیش از دو اوقیه تا نیم رطل و بدلش شیر الاغ است و چون شیر
حامله را بر روی قمل بدوشند و قمل بمیرد یا در زیر آن بماند آن زن به
دختر حامله خواهد بود و به عکس او به پسر و از مجربات است و بهترین

به فارسی شیر و به ترکی سود نامند. مرکب القوی و مشتمل است بر
دهنیت و مائیت و جبنیت و دسومت او در اول گرم و خشک است و
مائیت او در دوم سرد و تر و جبنیت در اول سرد و خشک است. پس شیر
هر حیوانی در گرمی و سردی و رطوبت و یبوست به حسب غلبه یکی از
اجزای ثلثه متفاوت می‌باشد و شیر اکثر حیوانات جداگانه مذکور می‌شود
و امور کلیه و مشترکه در اینجا مرقوم می‌گردد و هرچه در تغذیه انساب
است از حیوانیست که اقرب به ولادت انسان باشد.

لهذا شیر گاو بهتر از سایر است و بعد از آن شیر بز و گوسفند و آهو و
شتر و از الاغ و اسب و خرگور و خوک و غیره در تداوی اقوی‌اند و از
گاو و گوسفند و بز در تغذیه و همچنین به سبب تعلیف و سن و فصل
مختلف می‌باشد چه هرگاه به مسکرات و مخدرات تغذیه حیوان کنند، مثل
قنب و خشخاش و مانند آن، شیر آن مخدر و مسکر می‌شود و از تعلیف
به مسهلات و قوابض و مبردات و مرطبات و مسخنات و مغذیات و
ملطفات و امثال آن آثار او متبدل می‌گردد و شیر تازه دوشیده با حرارت
لطیفه است و او بعد از سرد شدن زایل می‌گردد. پس باید در حین
استعمال گرم نموده تا موجب سرعت نفوذ او گردد و از مطلق شیر بدون
قیدی مراد شیر گاو است و در تغذیه بعد از گوشت و تخم نیم برشت
موافقترین اغذیه و هرچه جبنیت در او غالب باشد مسدود است و آلا مفتح
بوده و طلای اقسام او موافق ورم مقعد و قرحه و درد آن و قرحه مثانه و
اورام عانه و رحم است و استعمال شیر بعد از ترشیا و با آن و میوه‌های
تازه و ماهی و پیاز و امثال آن جایز نیست چه مادامی که از معده نگذشته
باشد، چیزی خوردن و خوابیدن مفسد او و با وجود اخلاط فاسده در بدن
استعمال او را مهلك دانسته‌اند و قبل از انقضای چهل روز از ولادت و در
زمستان به سبب غلظت او قریب الولادت را به سبب غلبه مائیت استعمال
جایز نیست و آخر فصل بهار تا اواسط تابستان استعمال او اولی است و
اکنار او مورث تبها و مولد قمل و به جهت دسومت سریع الاستحاله به
دخانیه و در اماکن حاره و معده ضعیف باعث مضررت است و موافق
سوداوین و یابس المزاج و معتادین به افیون و قلیل او در اغذیه و کثیرش
در تلین طبع قویتر است و مجموع شیرها ملطف و جالی و رافع اخلاط
سوخته و موافق اعضای تناسل‌اند.

◀ لبن البقر

شیر گاو است و گاویش از جنس او است و اغلظ از آن. هر دو را دهنیت
غالب و مائیت و جبنیت کمتر و مایل به اعتدال و غلیظتر از سایر و تازه
دوشیده او که سرد نشده باشد، مبهی و مسمن و منضج و سریع الهضم و
کثیرالغذا و نیکو کننده رخسار و مولد منی و مدر فضلات و مقوی جوهر
دماغ و تریاق سموم است به قی و حافظ رطوبات اصلی و ملین طبع و
مرطب دماغ بوده و جهت سحج و نسیان و غم و وسواس و تقویت بدن و
قرحه ریه و سل که بی تب خلطی باشد و امراض یبسی و جرب و قویا و
حکه و جذام و مطبوخ او با برنج جهت طول عمر و با گردکان و خرما
جهت فربهی گرده و بدن و داغ کرده او به آهن و سنگ تفته جهت اسهال

شیر خوک است نزد بعضی بغایت ممدوح و موافق سل و دق و مورث بهق و وضح است.

◀ لبن الغزال و لبن

الحمار الوحش

شیر آهو و خرگور است و گرمتر از شیر مادیان و لطیف و در تحریک باه اقوی می‌باشد.

◀ لبن الخفاش و لبن الأسد

شیر شب پره و شیر است و در نهایت گرمی و در غایت جلا و ادرار و نفوذند.

◀ لبن الحامض

به فارسی ماست نامند و در دوم سرد و تر و مرطب و مقوی باه محروین و مسکن تشنگی بوده و غذائیت او نسبت به دوغ زیاده و در سایر افعال قریب به او است و مخیض مذکور خواهد شد و او مضرّ معدّه سرد و کثیف و دیرهضم و مسلد و موکد خلط خام و مضرّ تبهای مرکبه و عفنه و مصلحش معاجین حاره و زنجبیل پرورده است.

◀ لب

به فارسی فرشه و به ترکی آغوز نامند و او شیر غلیظی است که بعد از ولادت سه چهار روز دوشیده شود و یک اوقیه او ده رطل شیر را غلیظ می‌کند و در تسمین بدن و تحریک باه محروین مؤثر و بغایت مسلد و مورث فواق و موکد حصاه و دیر هضم و مصلحش شیرینی‌ها است.

◀ لبن السّودا

نزد اکثر اسم فریون است و بغدادی و بعضی گویند چیزی است شبیه به صمغ و مایل به سیاهی و زردی و بغایت گرم و از نواحی مغرب خیزد و بوییدن او باعث رعاف و عطسه مهلکه و از سموم قتاله و ضماد او محلل اورام صلبه است در چند ساعت.

◀ لبن الیتوعات

شیر نباتات شیردار است مثل مازریون و مجموع او از سموم و مسهل به عتف اند و هر یک مذکور است و آنچه اسم مخصوص ندارد در یتوعات مرقوم می‌گردد.

لباب القرطم: مغز دانه کافشه است و گذشت.

لباب الفوم و لباب الحنطه و لباب البر و لباب القمح: نشاسته است.

لب النخله: جمار است.

شیر زنان و سایر البان آن است که چون بر روی ناخن بریزند جمع شود و با چسبندگی باشد و به اعتدال قوام است.

◀ لبن اللّقاح

شیر شتر است و دهنیت او جهت شدت امتزاج از او جدا نمی‌شود و لهذا گرم رقیق و مایل به شوری است. مفتّح و مدرّ بول و زرداب که ماء‌أصفر نامند و با شکر مقوی بدن و صاف کننده بشیره و محرک باه و اشتها و جهت سده و بیوست جگر و اورام صلبه باطنی و ضیق النفس و ربو و استسقای زقی و طبلی و علل سپرز و بواسیر نافع و چون با بول شتر بیامیزد مسهل زرداب است و باید به تدریج از دو اوقیه بنوشند تا به یک رطل رسد و در اورام صلبه با روغنهای محلله بنوشند و مانند روغن ناردین و بادام تلخ و پسته و امثال او و باید شتر را تا ده روز قبل از استعمال شیر او تعلیف به رازیانه و کنگر و کاسنی و درمنه و امثال او نمود.

◀ لبن الأتان

شیر الاغ است و مائیت او غالب و بغایت قلیل الجبیت و دهنیت و سردترین شیرها و بسیار مرطب و مبرد است و مفرّح و جالی و مفتّح و بطی الهضم و بطی الاستحاله به خلط غالب معدّه می‌باشد و جهت سل و دق و هزال بیسی و سرفه حاره و نزلات تند و عسر النفس حار و نفث الدّم و التهاب خون و صفرا و جراحت رحم و مثانه و آلات بول و حرقه البول و قرحه امعاء و زحیر مؤثر بوده و حقه او جهت جراحت امعاء و رحم و اسهال دموی خصوصاً با قایضات و مضمضه او جهت تقویت لثه دندان و ضماد او جهت اورام حارّ ظاهری و باطنی خصوصاً با زعفران و جهت دمعه و سلاق مفید است و مضرّ مرطوبین و درد سر بارد و مصلحش گل انگبین و قدر شربتش از دو اوقیه تا نیم رطل است با شکر و کنیرا و روغن تخم کدو و ربّ سوس و امثال آن و تعلیف او به اشیای مناسبه هر علتی شرط است و بدلش شیر بز می‌باشد.

◀ لبن الرّماک

شیر مادیان است و جبیت او کمتر و گرمتر از سایر شیرها و مفرّح و محرک باه و اشتها و مدرّ حیض و بول و موافق قرحه مثانه و مجاری بول بوده و حقه او منقی قرحه رحم و حمول او با نشاره عاج بعد از ظهر معین حمل عاقر است و از خواص اوست که در هر سالی که قلبی از او به اطفال دهند در آن سال آبله برنیارند و اگر برآرند زیاده بر چند عدد نباشد و از مجربات مکرره است و ترش کرده شیر مادیان را قمز نامند و در اکثر افعال قویتر از اوست.

◀ لبن الخنازیر

دوای مختلف فیه است. نزد انطاکی و جمع دیگر نباتی است برگش مثل برگ گندنا و قلیل العدد و مفروش بر زمین و در اصفهان شنگ به سکون نون نامند و مانند سبزیها می‌خورند و حنین ابن اسحق و جمعی دیگر گویند که دیسکوریدوس قسیوس دانسته و قول او معتبر است و او نباتی است شبیه به درخت کوچکی و شاخه‌های او صلب و برگش مستدیر و با زغب و صلابت و گلش شبیه به گلنار و قسمی از آن سفید و نزدیک بیخ او نوعی از طرائث می‌روید نزدیک به سرخی روشنی و بعضی سفید و بعضی اشقر می‌باشد و به رومی آن طرثوث را هوقسطیداس نامند و به یونانی ابوقیطس و او از جمیع اجزای نبات قسیوس قویتر است و مراد از عصاره لحيه التيس عصاره طرثوث مذکور است.

در آخر اول سرد و در سوم خشک و قابض و اجزای تریاق فاروق و قاطع نفث اللدم و حیض و اسهال مراری دموی و قاطع قرحه امعاء و قرحه ریه بوده و ضماد او مقوی اعضای ضعیفه و فم معده و جگر و در سایر افعال قویتر از افاقیا و قدر شربت از عصاره او تا سه درهم و از برگ و گل او تا چهار درهم است و ذرور برگ و گل او جهت التیام جراحات و رفع تعفن آن و گل او با موم و روغن جهت سوختگی آتش و اورام حازه و خوردن او جهت قرحه امعاء و تقویت معده و منع ریختن مواد به او نافع و مضر کرده و مصلحش عناب و بدلش حضض و افاقیاست و ابی خالد افریقی و امین الذوله و جمعی دیگر بیان نموده‌اند که شاخه‌هایی است بی برگ و مایل به سرخی و درخشندگی و سرخی او مایل به سیاهی و بقدر شبری و اکثر آن در تحت زمین و چهار انگشت او از زمین پیداست و در شوره زارها می‌روید و این قول اصح می‌نماید چه بیخ گیاه مزبور نوعی از طرائث است و محمد بن زکریا خوردن لحيه التيس را رافع سموم دانسته- اند.

لحم الذهب: صناعی از تنکار است و معدنی او در بورق مذکور شد.

لحاء الغول: به ضم اول شعرالغول است.

لحاء: به کسر اول پوست بیخ نباتات است و ریشه‌های باریک آن است.

لحيه الحمار: پرسیاوشان است.

لحيایی: دینساقوس است و گویند حرشف است.

لحم الذئب: از اقسام تنکار است و مذکور شد.

لخنیس

به خاء معجمه لغت یونانی و نوعی از خیری بری است. نبات او قریب به زرعی و گلش بنفش و بری و جبلی می‌باشد و دانه او سیاه و تلخ و بقدر عدسی و نزد بعضی سراج القطرب است.

در سوم گرم بوده و دو درهم از تخم او مسهل قوی و رافع سم عقرب شبیاله و مفتح سدد و رافع یرقان و قدر شربت از نبات او یک مثقال و چون گل او را بر روی عقرب اندازند کشنده اوست.

لخنیس الأکلیله: خزامی است.

لذاق الذهب: شامل لحم الذهب و اشق است.

لذاق الرخام و لذاق الحجر: صمغ البلاط است.

لیروت: به لغت مغربی قسمی از اسلخ است و مستعمل صباغان است.

لیینی: به یونانی اذان الفار بستانی است.

لیسان: خردل بری است.

لیدیون و لیرون: شیطرج است.

لیانه: اسم مغربی فرفیون است.

لبنی: میعه سایله است.

لبان: معرب از لیبانوی یونانی و آن کندر است.

لبدانه: به لغت تنکابن اسم چکلک ترک است.

اللأم مع الجیم:

لجی: اسم هندی قافله است.

لجلاج: به لغت اکسیریان زبیب پاک صاف است.

اللأم مع الحاء:

لحوم

اقسام گوشت مذکور است و در اینجا قوانین کلیه تحریر می‌شود و در حدیث وارد شده که سید الطعام اللحم، چه اغذیه انسان که از دوایت ابعاد باشد منحصر در نبات و حیوان است و در استحاله تا مشابه مغتذی شوند ناچار است که طبیعت در نبات هفت قسم فعل کند: تحلیل و استحاله و تفریق و عقد و تغذیه و تشبیه و ادخال و در هر حیوانی محتاج همه افعال نیست چه در شیر پنج فعل کافیست که تفریق و تغذیه که آن هضم و تمیز است و از عقد و تشبیه و ادخال و در تخم طیور محتاج به تحلیل و استحاله و تمیز نیست و در لحوم محتاج به دو فعل است که تشبیه و ادخال باشد. پس لحومات بهتر از سایر اغذیه هستند و بهترین از طیور متوسطه است که قریب به مرغ خانگی باشد مثل کبک و تذرو و امثال او و بهترین از مواشی گوسفند و بز است که زیاده از یکسال داشته باشد و کمتر از شش ماه و بعد از آن گوساله یک ساله و شتر جوان بهتر از شتر بچه و از وحوش بهترین او آهو بره و بچه بز کوهی است و در مزاج صاحبان تعب و صنایع و قوی الحرات گوشتهای غلیظ مناسب است و هرچه از شکم حیوان بیرون آورده باشند و آنچه به حد کمال نرسیده باشد و اقسام میته و سقمیه و پر سال و بسیار لاغر مورث امراض می‌شمارند و روزی دو بار گوشت خوردن ممنوع است چه هضم او بر طبیعت دشوار است و مداومت خوردن گوشت موجب مساوت قلب و تیرگی باصره و بلاد و عروض صفات بهیمی است و بسیار و پر خوردن آن باعث ضعف ارواح بدنی و سقوط قوت‌های اوست و شرب آب بعد از آن بغایت مضر و تناول نمودن در شبها باعث تخمه و جمع کردن او با شیر و تخم مرغ جایز نیست و هر چند مبالغه در کوبیدن و پختن او کنند بهتر و گوشت آب غیر مرغ ماء اللحم و سریع النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف القوه است.

لحيه التيس

اللّام مع السّین:

باریک و سفید و گلش لاجوردی به شکل گل انار و تخمش مستدیر و لعابی و در جبال دارالمرز کثیرالوجود است و قسمی از آن که در اصفهان و در بعضی بلاد گاوزبان می‌دانند، مرماحور است و گل او لاجوردی و کوچک و مدوّر می‌باشد.

در اول گرم و تر و قوتش تا هفت سال باقی است و گل او الطّف و جمیع اجزاء او مفرّح و مقوی اعضای ریسه و حواس و مسهل مرّه السّودا و صفرا می‌باشد و جهت امراض سوداوی و سرسام و برسام و جنون و مالیخولیا و خفقان و خشونت سینه و سرفه و ضیق النّفس و نیکویی رخسار و سنگ مثانه و یرقان و تقویت حرارت غریزی مؤثر و مضرّ سپرز و مصلحش صندل است و قدر شربت از آبش تا چهار اوقیه و از جرم او تا ده درهم و بدلش به وزن او ابریشم محرقّ و چهار دانگ او پوست ترنج است و چون از آب او و آب سیب و آب مویز شراب ترتیب دهند، ده مثقال او تفریح به حدّ یک رطل شراب می‌کند بدون ازاله عقل و دو درهم گل او با یک درهم طین ارمی و دو درهم شکر رافع خفقان است.

عرق گاوزبان جهت امراض سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیفتر از آن می‌باشد و قدر شربتش سی مثقال و برگ سوخته او جهت قلاع اطفال و سستی بن دندان و حرارت دهان مفید است.

لسان الابل

غیر از رعی الأبل است. نباتش مابین گیاه و درخت و پر شاخ و پراکنده و مربع و مایل به سفیدی و برگش شبیه به برگ به و از آن درازتر و عرضش کمتر و با زغب نرمی سفید و ثقیل الرّایحه مایل به خوبی و ثمرش زرد مایل به پهنی و منبت او زمینهای درشت است.

در دوم سرد و خشک و نزد بعضی گرم است. منجّف قروح ظاهر و باطن است شرباً و ضماداً و رافع سم شفنین بحری و طبیح برگ و شاخ او مدرّ بول و حیض و مخرج جنین و رافع لکنت زبان و با حنا سیاه کننده موی و ذرور او جهت التیام جراحات و تنقیه خبیثه آن و استنجا با آب مطبوخ او مسکن حکّه فرج و مقعد و ذکر و آب پخته او با عنّاب و مویز مفتّح سدد و رافع التهاب و مضرّ کرده و مصلحش صمغ می‌باشد.

و قدر شربت از آب او دو اوقیه و از جرم او تا سه درهم است و چون هفتاد مثقال او را با هفتاد رطل آب انگور شراب ترتیب دهند جهت قرحه کرده و مثانه و نفث اللّام و سرفه و سستی عضل و احتباس حیض نافع و قدر شربتش تا یک رطل است.

لسان العصافیر

به فارسی زبان گنجشک نامند. درخت او قسمی از درخت دردار و عظیم است و برگش شبیه به برگ بادام و ثمرش عریض و طولانی و متفرّق و در جوف هر یک، دانه ایست از تخم خربزه درازتر شبیه به زبان گنجشک و سرخ و مغز او سفید مایل به زردی و با تندی و تلخی و قوتش تا ده سال باقی است.

لسان

زبان حیوانات است و سریع الأنحدار و مرطّب بدن و با ادویه حاره مؤلّد منی و سریع الاستحاله به خلط متعفنّ و مصلحش سرکه و گشنیز و زیره است.

لسان الحمل

به فارسی بارتنگ و به ترکی باغ پرباغی و از جنس مرماحور است و صغیر و کبیر می‌باشد. صغیر او را برگ کوچک و باریک و ملاست بیشتر و ساقش پراکنده و مایل به طرف زمین و گلش در طرف ساق و زرد و تخمش سیاه کوچک و ساق قسم کبیر او به دستور پراکنده و مایل به سرخی و قریب به زرعی می‌شود و تخمش ریزه تر از تخم صغیر و گلش مانند او و بیخ هر دو سست و با زغبیت و نهایت ستبری آن تا بقدر انگشتی و منافع کبیر زیاده بر صغیر و از مطلق آن مراد صغیر است.

در دوم سرد و خشک بوده و برگ و تخم او الطّف و جالی و رادع و قابض و مقوی جگر و مفتّح و حابس نرف اللّام جمیع اعضاء و پخته برگ و بیخ او با نمک و سرکه و عدس رافع اسهال دموی است و عصارة او مسکن تشنگی و جهت فساد هضم و دق و سل و نفث اللّام و سده سپرز و جگر و ضعف آن و سدر و رفع صرع و تبهای حاره و ربو و جوشش دهان و لثه و قرحه ریه و قی اللّام و سده گرده و حرقه البول و سیلان حیض و خون بواسیر مفید بوده و ضماد و ذرور او جهت التیام زخمها و ورم آن و سوختگی آتش و داء الفیل و قروح خبیثه و ساعیه و آکله و نار فارسی و قطور آب او جهت درد گوش حار و امراض چشم و حمل او جهت درد رحم و اختناق او و نواصیر مؤثر است و ضماد برگ او منقّی چرک زخمها و التیام دهنده تازه آن و رادع اورام حاره و شری و با نمک رافع سمّیت زخم سگ دیوانه گزیده و با سفیداب جهت باد سرخ و مضمضه طبیح او و طبیح بیخ او جهت امراض دهان نافع می‌باشد و گویند مضرّ ریه است و مصلحش غسل و عصارة او مضرّ سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربت از آب او دو مثقال تا نیم رطل و بدلش حماض بستانی است و گویند بالخاصیه چون سه عدد بیخ آن را با چهار اوقیه شراب ممزوج به آب بنوشند رافع تب غب و چهار عدد آن رافع تب ربع است و تخم او در افعال مانند عصارة او و بوداده او قابض و مغری و مقوی امعاء و رافع زحیر می‌باشد و قدر شربتش تا سه درهم است و عرق بارتنگ در تقویت ماسکه بیعدیل و در سایر افعال ضعیفتر از عصارة اوست.

لسان الثور

به فارسی گاوزبان نامند. برگ نبات او با خشونت و ستبری و مایل به سیاهی و مفروش بر زمین و بر روی آن نقطه‌های سفید شبیه به خار و زغب‌دار و ساقش قریب به زرعی و مزغّب و شاخه هایش با زغب و

لسوریطس: لبلاب است.

اللّام مع الصاد:

لصیقی

اذان اللذب نیز گویند و برگش شبیه به برگ بارتنگ و کوچکتتر و درشت و ساقش به ستبری انگشت و زیاده بر زرعی و تخمش بقدر فندقی و نخودی و خاردار و بر جامه می چسبد و لصیقی از این جهت گویند و در تنکابن معروف به کاش است.

در آخر اول گرم و خشک و محلّل و جالی و طبیح او با عسل جهت سرفه بارده و خشونت سینه و ضمادش با روغن گل سرخ جهت ضربان و ورم مقعد بغایت مفید و مغزش مبهی و غسول او سرخ کننده رخسار است.

لصف: کبر است و به لغت مغربی اسم حرشف است.

اللّام مع العین:

لعبه بربری

بیخی است شبیه به سورنجان و باریکتر و مانند سر پستان و تلخ و تند و در مصر معروف به تریاق است و سورنجان را بعضی به این اسم مسمی دانسته اند.

در دوم گرم و خشک و بغایت مبهی است و مدرّ خون و حیض و بواسیر و قاطع بلغم و محلّل ریاح و جهت مفاصل و امثال آن نافع است و رازی جهت رفع سموم بیعدیل دانسته و مداومت او باعث سرخی رخسار و اکتار او مورت امراض حاره و مصلّح و مصلحش گشنیز و قدر شربتش یک درهم و بدلش به وزن او تودری و مثل آن مغز گردکان است.

لعبه: بیروح الصنم است.

لعبه مره: مستعجله است.

لعب: شقایق النعمان است.

لعل مصری: قیقهر است.

لعل

معرب از لال هندی و از ادویه مستأنفه است و در کتاب احجار قدیم ذکر آن نشده.

مؤلف منافع الاحجار و لباب الصنّاعه تصریح نموده اند که از سیصد سال متجاوز است که به سبب زلزله عظیم کوه بدخشان منهدم گشته و لعل ظاهر شد و از جنس یاقوت و به استحکام رمانی او نیست و به جهت اختلاف مکان تکون بعید نیست چه قدما یاقوت را به اقسام مختلفه ذکر نموده اند و قسمی را در رنگ مانند آن تصریح کرده و در منافع به حسب تجربه مثل یاقوت احمر و در تفریح و تقویت دل و باصره قویتر از یاقوت است و مع هذا شرب او حایس خون بواسیر و رافع سموم و در جمیع

در آخر دوم گرم و خشک و مسکن ریاح غلیظه و درد پهلو و کمر و رحم و تهیگاه و مغض و مدرّ بول و مفتّ حصاه و با رطوبت فضلّیه و بغایت محرک باه و جهت خفقان و ضیق النّفس و سرفه مزمن و تقویت اعضای تناسل و فرزجه او با عسل و زعفران بعد از ظهر جهت اعانت حمل از مجربّات و مصلّح محروین و مصلحش گشنیز و شربتش تا سه درهم و بدلش جوزبوا به وزن او و نصف او بهمن سرخ است و نزد بعضی گردکان و تودری سرخ به وزن او و برگش منقّی زخمها و التیام دهنده او و ضماد پوست او با سرکه جهت کوفتگی عضلات مفید است.

لسان السبع

نباتی است برگش دراز و اطراف او مانند اره و صلب و سبز مایل به سفیدی و زردی و شاخه هایش پراکنده و بقدر دو زرع و بر سر آن قبه ای مستدیر و گلش بنفش و بیخ او مربع و سیاه و ربیعی است.

در سوم گرم و خشک بوده و طبیح او جهت حصاه کرده و مثانه و فرزجه بیخش جهت گشودن حیض و اخراج جنین نافع است.

لسان الکلب

نزد بعضی لسان الحمل و نزد جمعی حماض صغیر است و مذکور شد و نزد بعضی نباتی است برگش شبیه به برگ بارتنگ و درازتر و با تغییر و بسیار نرم و اطرافش تند و ساقش زیاده بر دو زرع و شعبه او بسیار و گره دار و باریک و گلش بنفش و تخمش باریک و اول تابستان می روید و منبتش حوالی آبهاست و بیخش سفید و پر شعبه و شعبه هایش مثل ریسمان باریک و مشبک است.

در اول گرم و در دوم خشک و طبیح او بقدر یک رطل رافع سپرز و ضمادش جهت التیام زخمهای تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه مؤثر است.

لسان

نباتی است با لزوجت مسمی به اذان الثور و برگش عریض و مفروش بر زمین و مستدیر و در خشونت مثل برگ گاوزبان و ساقی که از میان برگها می روید بقدر زرعی و بر سر او گلی کحلی و بوی او مانند خیار و خام و پخته او ماکول است.

در دوم سرد و تر و جهت علل زبان حیوانات بغایت مؤثر و رافع خفقان و حرارت معده و امراض دهان و قلاع حاره است.

لسن: به لغت هندی ثوم است.

لسون: به هندی سپستان است.

لسه بال: به لغت دیلمی سلوی است.

لسیعه: به لغت مغربی اوقیمونداس است.

لسوگوریون: به لغت عبرانی قرفه است.

لسان البحر: سیبیا است.

درختی است بزرگ و منبت او نواحی شام می باشد و در تری و سبزی مشتعل می شود و در خشکی بسیار دیر آتش در او تأثیر می کند و ابن ابی خالد گوید که مراد از قول حق سبحانه و تعالی در قرآن از "من الشجر الأخضر ناراً" اوست و طلای برگ خشک مسحوق او رافع برص و بهق و عصاره او رافع قویاست و انطاکی گوید آن چوب صنوبر است.

لف الکریم: خیوطیست که از تاک می روید و در کرم مذکور شد.

لفت: شغلم است.

لفاح بری: بیروج الصنم است.

لفریقش: حناست.

اللأم مع القاف:

لقلق

به فارسی لک لک نامند و از طپور معروفه است و در سالی که وبا در بلاد مأوی او شود ترک مأوی و توطن آنجا می کند و در آخر سوم گرم و خشک و گوشت او جهت جذام و لقوه و ضعف باه و خدر و ریاح غلیظه و بردت مستحکمه نافع بوده و مضر محرورین و مصلحش روغن کنجد است و بیضه او در جمیع افعال قویتر و سرگین او جالی بهق و آثار و با تخم او سیاه کننده موی و رافع صرع است و زهره او رافع شبکوری و خون او از سموم و جهت وضح و بهق نافع است.

لقاح: شتر ماده شیردار است.

لقیظه: صمغ صنوبر است.

لک

به فارسی رنگ لاک نامند و آن صمغ نباتیست شبیه به مرساق و گیاه او پر شاخ و گلش زرد و تخمش قریب به قرطم و گویند شبنمی است که بر آن نبات می نشینند و در آخر میزان جمع می کنند و بهترین او سرخ و قوتش تا ده سال باقی است.

در دوم گرم و در سوم خشک و مستعمل در طب مغسول اوست و طریق شستن او در دستورات اول مذکور است و او مقوی جگر و احشاء و مفتح سده سپرز و جگر و جالی آثار و محلل اورام و منقی اخلاط بارده و بالخاصیه لاغر کننده بدن و جهت استسقای لحمی و زقی و فالج و یرقان و خفقان و سرفه و ربو و فالج و ضعف کرده و سایر اعضا نافع بوده و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلتش در تفتیح دو ثلث او ریوند و نیم وزن او اسارون و ربع آن طباشیر است و از خواص اوست که چون هر روز یک دانگ را با سرکه تا چهل یوم بنوشند بغایت لاغر کند و چیزی در این امر به او نمی رسد و اگر سه چهار مثقال او را در سه چهار روز با سرکه بنوشند به دستور همین اثر دارد و رنگ او مخصوص پشم و ابریشم است بر خلاف پنبه و غیر آن که رنگ نمی کند و باید ابریشم و پشم را در آب مطبوخ او با طرطیر که صاف کرده باشند یک شب به آتش نرم بجوشانند و باید بیخ طرطیر یک جزو و لاک صد جزو

علل سوداوی و اعصاب قوی التأثير است و قدر شربتش از یک قیراط تا یک دانگ و بعضی تا نیم درهم تجویز کرده اند.
اللأم مع القاف:

لفاح

اسم عربی است و به فارسی شایبک گویند و آن ثمر بیروج است و بیخ لفاع عبارت از بیروج سریانی است و مذکور خواهد شد. قسم ماده او را برگش عریض و مفروش بر زمین شبیه به برگ کاهو و از آن کوچکتر و مایل به سیاهی و ثقیل الرایحه و گلش سفید و ثمرش از زیتون بزرگتر و بسیار عفت و بعد از رسیدن با عطریت و مایل به شیرینی و او را تفاح الجن نامند و تخم او شبیه به تخم سیب و بیخ او دو سه عدد می باشد متصل به هم و ظاهرش سیاه و باطنش سفید و پوست بیخ او ستر و شکل بیخ او اندکی شباهت به صورت انسان دارد و لیفها شبیه به موی که با بیروج الصنم می باشد، با او نیست و قسم نر او را برگ املس و مانند برگ چغندر و ثمرش بقدر خیار و زرد و بیخش در ستبری متوسط و صنفی از آن را منبت مقابر و مواضع سایه دار و برگش کم عرض و در طول بقدر شبیری و مایل به سفیدی و بی ساق و بی گل و ثمر و بیخش دراز و به ستبری انگشت ابهام و سفید او قویترین اقسام است و قوتش تا چهار سال باقی و قویترین اجزاء پوست بیخ لفاع است و مستعمل از آن عصاره و آب سایل او و پوست بیخ اوست.

در آخر سوم سرد و خشک و ثمرش سرد و تر و جوف بیخ او عذیم القوه و او مخدر و مجفف و مسکن ضربان مواد حاره و غلیان خون و صفرا و قابض و مسمن بدن و منوم و مسکر بوده و گیاه او مدر و شش قیراط از پوست بیخ او با آب و عسل منقی بلغم و مره السودا و جهت حرقه البول و خفقان حار اسهال دموی و رفع بی خوابی نافع است و طلای او مولد قمل است در جمیع زمان و جهت درد سر و اورام حاره و با آرد جو جهت درد مفاصل حار و با عسل و روغن زیتون جهت گزیدن هوم و با سرکه جهت باد سرخ که حمره نامند و طلای شیر او جهت کلف و نمش و مضمضه طبیح او جهت درد دندان مفید و دو درهم او کشنده است به اختلاط عقل و سبات و غثیان و مصلحش سداب و خردل بری و عسل و انیسون می باشد و قدر شربتش از سه قیراط تا نیم درهم و بدلتش به وزنش بزرالنج و شرب نیم درهم از تخم او به حلی سرخ کننده رخسار است که از حمام بسیار گرم روی دهد و سه عدد آن با اندک رازیانه و شکر مسکر و با تفریح و بیغایله است و محمول او با گوگرد قاطع حیض و ضماد برگ او با آرد جو جهت اورام حاره و برص نافع است و از خواص اوست که چون بیخ لفاع را با عاج بقدر شش ساعت بجوشانند نرم و مطیع گردد و اهل تجربه آب او را عاقد هارب و مقطر آن را با پوست انار و مورد جهت تکمیل صناعت از مجربات شمرده اند.

لنش

کرب و سقوط اشتها و غشی و مصلحش ربوب حامضه است بعد از قی و تازه نارسیده او با پوست او که حقاله نامند مقوی معده و بن دندان و برگ تازه او مسهل و مسقط کرم شکم و خشک او قابض و رافع اسهال و شکوفه بادام محرک باه مردان و قاطع باه زنان و بادام مربی در تغذیه و فربه کردن بدن و اصلاح گرده قویتر است و روغن بادام معتدل در گرمی و سردی و بغایت مرطب و موافق تشنج بیسی و رافع ورمی که از وشی و ضربه به هم رسد و حقنه و شرب و چکانیدن او جهت درد گرده و مثانه و عسر بول و قولنج و اعانت بر خروج حصاه و شرب او جهت گزیدن سگ دیوانه و درد معده و با کتیرا و شکر جهت سرفه خشک مجرب بوده و جهت تصفیه آواز و قصبه ریه و رفع ضرر ادویه مسهله و حبوب حاره مفید است و قدر شربتش تا نه مثقال و در رفع پیچش مجرب بوده و دوام تدهین مهره‌های پشت به او جهت نقرس و رفع خمیدگی پیران مجرب دانسته‌اند و جهت سرسام و ذات الجنب به دستور نافع است و غرغره او با آب گرم جهت خشونت حلق مؤثر و مضر احشاء ضعیفه و مصلحش مصطکی است.

◀ لوز المر

بادام تلخ است و ریشه درخت او گرم و خشک و جالی و محلل بوده و ضماد او با روغن گل سرخ و سرکه جهت درد سر بارد و کلف و طبیخ او جهت تنقیه سپرز و گرده و رفع قولنج و کرم معده و خاکستر او جهت سوختگی آتش مفید می‌باشد.

و مغز او در سوم گرم و در آخر اول خشک و در ازاله اخلاط غلیظه بیعدیل و جهت ربو و سرفه و ورم سینه و ریه خصوصاً با نشاسته و نعناع و با می پخته جهت علل گرده و حصاه و با عسل جهت سپرز و امراض جگر و تفتیح سدد و یرقان و با ماء العسل جهت قولنج و پیچش و سایر دردها مفید بوده و مضر امعاء و مصلحش شکر و فرزجه او مدر حیض است و ضماد او با سرکه و شراب جهت بشور ابریه و قوبا و حزاز و نمله و زخمهای کهنه و جرب و حگه و با سرکه جهت درد سر نافع است و طلای برگ مطبوخ او با شراب جهت حزاز بیعدیل است.

و ارسطو گوید که چون پنج درهم بادام تلخ کوبیده ناشتا تناول نمایند از شراب مست نگردند و روغن او در اول دوم گرم و مایل به رطوبت و مجفف و مسهل اخلاط غلیظ و سوداوی معده و نواحی او و با ادویه مناسبه جهت درد گرده و عسر بول و ورم سپرز و ربو و اخراج حصاه و جنین و جهت قولنج و اختناق و اورام رحم و انقلاب او مفید بوده و طلای او جهت رفع آثار رخسار و کلف و چین گونه و شقاق و جرب و حگه و قوبا و با شراب جهت قروح رطبه سر و حزاز و قطور او جهت درد گوش و دوی و طنین و کشتن کرم گوش نافع است و حمول او مخرج جنین و مشیمه و قدر شربتش تا چهار مثقال است و صمغ درخت بادام تلخ و شیرین نایب مناب صمغ عربی است.

باشد و آلا بدون طرطیر تأثیر ندارد و چون اشنان سبز را یک شبانه روز در آب بخیسانند و سپس لک را اضافه نموده و به آتش بجوشانند تا درد و صاف او جدا شده و آب اشنان سرخ و درخشنده گردد و سپس لطیف صاف او را با صمغ عربی جمع نمایند، در نوشتن و امثال او بهتر از شنجرف است و نفل او را زرگران در استحکام چیزها استعمال می‌نمایند و معروف به رموز زرگران است در غایت قبض و شرب او در قطع خون حیض از مجربات است.

اللأم مع المیم:

لما: عنب التعلب است.

للم: به لغت مغربی قطف بحری است.

لمینون: قنطوریون صغیر است.

اللأم مع التون:

◀ لنجیطس

لغت یونانیست و شریف گوید که او را در شام منسم نامند و بستانی و صحرائی می‌باشد. نبات بستانی را برگش عریضتر از برگ گندنا و به رنگ خون و منحنی به طرف اسفل و اکثر اوراق او از بیخ می‌روید و ساقش بقدر دو شبر و بر سر آن گل سیاهی شبیه به کلاه و در آن صورتی شبیه به زنگی دهان باز کرده و در اسفل دهان دانه‌ای مثلث شکل و سیاه شبیه به زبان وجود دارد و بیخش به زردک مشابه و منبتش زمین نمناک خشن است.

در دوم گرم و در سوم خشک و بیخش مدر بول مایوس العلاج و گویند ساحران را از او افعال غریبه سر می‌زند.

و قدر شربت از جرم او یک مثقال و از طبیخ او دو اوقیه و قسم صحرائی او را برگش مثل اسقولوقندریون و با خشونت و آشامیدن او با شراب یا با سرکه جهت سپرز و ضماد تازه او جهت منع زیادتی جراحات و التیام آن و خشک او جهت تنقیه زخمها مفید و قدر شربتش تا دو درهم است.

لنج: النج است.

لن: به هندی ملح است.

لنک: به هندی قرنفل است.

اللأم مع الواو:

◀ لوز الحلو

به فارسی بادام شیرین گویند. در اول گرم و تر و مفتح و حافظ قوتها و جالی اعضای باطنی و ملین طبع و حلق و موافق سینه و معین باه و مسکن حرقة منی و بول و مسمن بدن بوده و با شکر کثیرالغذا و حافظ جوهر دماغ و شیره او با شکر جهت سرفه مجرب و جهت خشونت سینه و حنجره و تولید منی و رفع نفث اللأم و ربو و قرحه مثانه و امعاء و زحیر و رطوبت معده و با نصف او زفت و مثل او شکر در قطع سرفه از مجربات شریف است و بوداده او مقوی معده و قابض و متکرج و فاسد او موجب

مؤثر است و در قتل موش مجرب دانسته‌اند و مضرّ ریه و مصلحش عَنَاب و قدر شربت از آبش نیم مثقال و از برگش یک مثقال می‌باشد.

لؤلؤ

به فارسی مروارید و به ترکی اینچی نامند و بزرگ مقدار او مسمی به درّ است و آنچه در صدفی منحصر به یکی باشد با وجود بزرگی درّ یتیم نامند و گویند تا سه مثقال ممکن است و از خواصّ اوست که چون در صدف به نهایت نمو رسد باز به تدریج تحلیل می‌رود مانند ثمر نبات و بهترین او عمانی سفید بزرگ است. مدوّر و زیونترین او آنچه سیاه و ریزه و مایل به سیاهی باشد و غیر مدوّر و زرد و سوراخ دار و مستعمل اطبا نیست. روغن و عرق و بوهای کریهه مضرّ او و جوشانیدن او در آب برنج که ارز باشد و مالیدن به سنباده، رافع چرک اوست و رافع زردی او و از اسرار است.

در آخر دوم سرد و خشک و در تفریح قویتر از طلا و غواص در اجزای بدن و ملطّف و مقوی اعضاء و رافع انواع خفقان و خوف و فرغ سوداوی و جهت اسهال مراری و دموی و ضعف جگر و گرده و امراض دل و بدبوی دهان و حصاه و حرقه البول و سدد و یرقان و رفع سموم و سواس و جنون و ربو مفید بوده و ذرور او جهت قطع سیلان اعضاء و التیام زخمها و اکتحال او جهت رمد و سلاق و ظلمت چشم و بیاض و سبل و کمنه و سنون او جهت پاک کردن دندان و تقویت لثه و طلائی محلول او به قول ارسطو رافع برص است در تطلیه اول و غیر محلول او جهت جذام و جمیع آثار و فرزجه او را جهت منع حمل مجرب دانسته‌اند. نگاهداشتن او مقوی دل و در دهان داشتن او جهت ازاله غم و ضعف دل گویند مؤثر و مضرّ مئانه و مصلحش بسد است. قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش صدف سفید و طریق حل او در طریق پنجم از دستور اوّل مذکور است.

لوعجید یطوس

اظهر آن است که قسم برّی لنجیطس باشد و ابن تلمیذ و محمد بن احمد گویند گیاهی است برگش شبیه به برگ اسقولوقندریون و تخمش مثلث و برّی و بستانی می‌باشد و برّی او را حرارت غالب و شرب برگ خشک او و ضماد پوست او با سرکه جهت جرب مجرب است و جمیع اجزای او جهت التیام جراحات مفید می‌باشد.

لوف

لغت عربی است و به فارسی فیلگوش نامند و سه قسم می‌باشد یکی بزرگ که لوف الحیه نامند چه ساق او مانند مار ابلق است، برگش شبیه به لبلاب کبیر و با رنگهای مختلف و شاخه‌های او مانند عصا و ساق او سبتر و مرقتش و ثمرش مانند خوشه در ابتدا سفید و بعد از رسیدن زرد می‌شود و بیخش مانند بلبوس و منبتش اماکن نمناک سایه دار است. در آخر دوم گرم و خشک و مخرج اخلاط لزجه غلیظه و ملطّف او و مفتّح سدد و

لوزبری و لوزجلی

بادام کوهی است. درخت او کوچک و برگش ریزه و گلش مایل به سرخی و با عطریّت و ثمرش کوچک و با تلخی و قبض بسیار و او غیر جلوز است.

در سوم خشک و گرم و جهت رطوبت معده و تقویت آن و رفع قی و اسهال و امراض بارده نافع بوده و قدر شربت از گل او تا دو مثقال و از بادام تا سه مثقال است.

لوزالبربر

قسمی از لوز برّی است شبیه به حبّ الصنوبر و بزرگتر و زرد و در جوف او شعبه‌هایی که به مغزش نرسیده است. گرم و خشک و بسیار قابض و روغن او را زیت السّودان نامند و مذکور شد. لوزالهرجان و لوزالسّودان و لوزالارجان: به لغت مغربی لوزالبربر است.

لویا

مؤلف تذکره گوید لغت هندیست و به یونانی سیلین و به عربی فریقا نامند. نبات او شبیه به لبلاب و منبسط بر زمین و بعضی به مجاور خود می‌پیچد و دانه بعضی سفید و از بعضی سرخ و از باقی کوچکتز و شبیه به گرده طیور می‌باشد و غلافش مانند غلاف باقلا و از آن رقیقتز و قوتش تا دو سال باقی و بهتر از باقلا و زبونتر از نخود است.

و سرخ او در آخر اوّل گرم و سفید او مایل به اعتدال و محرک باه و مؤکد منی و مدرّ شیر و بول و حیض و مسکن بدن و شرب آب مطبوخ او با اندکی قنه و جلوس در طیبخ او منقّی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه و جهت درد گرده و کمر مفید است و دیرهضم و نفاخ و مؤکد خلط غلیظ و مصلحش خردل و آبکامه و زنجبیل و بالخاصیه مورث غثیان و مصلح او دارچینی و سکنجبین است.

لویای هندی: قسم اخیر فسخ است و در عراق دمام نامند.

لوقیاس: به یونانی نوعی از مرو است و بطریق و حنین حرف ابیض دانسته‌اند.

لوسیماخیوس

یونانی و به معنی شبیه الذهب است و نوعی از سراج القطرب دانسته‌اند و شاخه‌های نباتش قریب به زرعی و باریک و گره دار و در هر گرهی برگها رسته و شبیه به برگ بید و طعم او با قبض و گلش سرخ مایل به زردی و منبتش آبهای ایستاده و نیزار و در آخر دوم سرد و خشک و انطاکی در دوم گرم و خشک بیان نموده و مستعمل از آن برگ و عصاره است. قاطع رعاف و نزالدمّ جمیع اعضاء بوده و فرزجه برگ او جهت سیلان حیض و حقه او جهت قرحه امعاء و ضمادش جهت التیام جراحات و تحلیل اورام و با حنا جهت دراز کردن موی و بخور او جهت گریزانیدن هوام

لوالا: به هندی بردی است.
 لون: به هندی نمک است.
 لومیری: به هندی ثعلب است.
 لولا: به هندی سپستان است.
 اللام مع الهاء:
 لهب: بادنجان است.
 لهو: اسم هندی خون است.
 لهاجوا: به عبرانی اسم ابن عرس است.

◀ لهو قو غراقیس

شجر مصری است که گازران استعمال می نمایند و در آب زود نرم می-شود. سرد و خشک و مجفف ببلذع و قابض و مانع سیلان مواد و جهت جراحات تازه و کهنه و نزف اللّم و اسهال و درد مثانه و نزف اللدم نافع است.

اللّام مع الباء:

◀ لیف

اسم خیوطی شجری محیط بر نخل و نارگیل و مقل و امثال آن است و از مطلق آن مراد لیف خرماست و بهترین او از نارگیل و نخل حجازی و زبونتین از مقل است.
 در اوّل دوم گرم و خشک و فرش و لباس او جهت استسقاء و ترهل و اورام و از نارگیلی که سوزانیده باشند جهت حزاز و حگّه و جرب و شرب او جهت اخراج حصاه و لیف مقل جهت تسکین بواسیر مفید بوده و خاکستر انواع او منقّی دندان و جهت امراض لثه و التیام جراحات و رفع بهق و برص و بیاض چشم مفید است.

◀ لیف البحر

بیخی است شبیه به سعد و بزرگتر از آن و ظاهر و باطن او سیاه و برگش شبیه به برگ سریش و ریشه‌های او باریک و به هم پیچیده و مدور و سیاه و کوچک او بقدر گردکان و بزرگ او بقدر نارنج و با خشونت گویا پشمی است که مدور کرده‌اند و از بحر مغرب خیزد و موج به ساحل می‌اندازد. در دوم گرم و خشک و بغایت جالی آثار و سوخته او بهترین ادویه قروح خبیثه و سنون او مقوی لثه و جالی دندان و مغسول او جهت بیاض چشم و ناخنه مفید است.

◀ لیفه

انطاکی گوید گیاهی است سرخ و خاردار و به شکل خیار کوچکی و نایب مناب قنّاء الحمار است در افعال و در نواحی مصر کثیرالوجود و زیاده از یک درهم او قتال است.

بغایت جالی و مدرّ بول و حصاه و بیخش جهت نفس الأنصاب و با غسل جهت عسر بول و با شراب جهت تحریک باه و ضماد او بهترین ادویه سرطان و نواصیر الأنف و جهت تنقیه جراحات متعفن و زخمهای تازه مفید است، خصوصاً برگ و ثمر او و عصارة لوف جهت رفع بیاض چشم که از قرحه به هم رسیده باشد قوی الأثر است و شیاف او جهت نواصیر و حمول او جهت اخراج جنین و پخته او جهت شقاق مزمن و رفع آثار و آب خوشه تازه او با روغن زیتون مسکن درد گوش و بوییدن گل او مسقط جنین و طلای آب ریشه او بر بدن باعث منع نزدیکی هوم خصوصاً افعی و مضرّ جگر و مصلحش صمغ و شربتش یک درهم و بدلش افسستین و شرب سی عدد دانه او با سرکه در اسقاط جنین و مشیمه بیعدیل است و محمّد بن احمد گوید که چون بیخ خشک لوف را با آرد گندم و روغن کنجد و نمک و خمیرمایه نان کرده و هر روز هفت مثقال تناول نمایند، در رفع بواسیر ظاهری و باطنی مجرب است.

قسم ثانی لوف را برگ کوچک و بی الوان مختلفه و ساقش بقدر شبیری و بنفش می‌باشد و ثمرش مانند قسم اول و او را لوف الجعد و فیلجوش نامند و حرارت او کمتر از اول و از آن خشکتر است و بیخ او قویترین اجزاء و با تقطیع قوی و جهت سینه و تنقیه آن و ضماد او با سرگین گاو جهت نقرس مفید است و در سایر افعال مانند لوف الکبیر است و چون بیخ تازه او را با روغن زردآلو بجوشانند تا سوخته شود، ضمادش مسقط دانه بواسیر است. قسم ثالث را لوف الصغیر نامند و او بسیار کوچکتر از دو قسم کبیر است و برگ و گل او شبیه به آن و بیخش بقدر زیتون و قوی الحرارة قریب به درجه چهارم و محرق و لذاع و قویتر از سایر اقسام و طلای او قاطع دانه بواسیر و ثلیل و برنده گوشت فاسد و صحیح و طلای روغن زیتونی که ثمر و بیخ او را ساییده و در آن جوشانیده باشند، بهترین ادویه جذام و با روغن بنفشه در رفع شوکه مجرب دانسته-اند.

لوف الحیه و لوف السبط: لوف الکبیر است.

لوف الجعد: لوف الصغیر است.

لوفیون: گیاه حضض است و به فارسی فیلزهره نامند.

لوقاین: به یونانی شکوفه حماما است.

لوطوس: میسن است.

لوفیا: به عبرانی حی العالم و نزد بعضی قنطوریون صغیر است.

لوطوس اغریا: به یونانی حندقوقای بری و به عبرانی بشنین است.

لوفروس: حجر قبطی است.

لوبارون: شیطرج است.

لوطوس اغریوس: به یونانی حندقوقای بستانی است.

لوقیا: عقرب بحری است.

لوفاقینس: فالنجیقن است.

لوهی: به هندی آهن است.

لونک و لونیه: به هندی گیاه خرفه است.

لوره: به هندی جاورس است.

◀ لیمو

در جمیع خواص مانند ترنج است و پوست زرد او در دوم گرم و خشک و مقوی معده و دل و قابض و محرک اشتها و معین هضم غذا و مفتوح سده کرده و محلل قولنج ریجی و آروغ آورنده و مصلح کیفیت اخلاط ردیه و پادزهر سموم مشروبیه و ملذوعه و در سایر افعال قایم مقام پوست ترنج است و آنچه مابین پوست زردی و ترشی است در افعال مانند گوشت ترنج می‌باشد و ترشی او در دوم سرد و خشک و مقوی معده حار و لطیف و بسیار جالی و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و ملطف آن و جالی بهق سیاه و کلف و قویا و مسکن غلیان خون و صفرا و التهاب معده و جهت تبهای حاره دموی و صفراوی و عفونت خون و بشور و شری و حصص و دمل و ورم حلق و لپه و کرب و غم و قی صفراوی و غلیان و تقلب طعام و بد گذشتن اطعمه چرب و جذب مواد حاره جگر و معده و جهت درد سر که از بخار غلیظه باشد و خفقان سوداوی و غب خالص و غب غیر خالص و خمار و سموم هوام و ادویه قتاله مفید است و در اکثر امور قایم مقام سرکه و جهت مریض بهتر از آن است و مضر عصب و صاحب سرفه و باردمزاج و اکتار او در خلای معده مضعف امعاء و مورث پیچش و مصلحش شکر و عسل است و چون جواهر را با آب لیمو بخیسانند حل شود و ضماد ورع محلول با آب لیمو با نوشادر در اندک زمانی رافع بهق و آثار جلد است.

و تخم او در دوم گرم و در آخر اول خشک و در رفع سموم مانند دانه ترنج و تفریح او بغایت عظیم است و قدر شربتش از یک درهم تا دو درهم است با آب گرم یا شراب و باید مقشّر از پوست باشد و خاییدن دانه او رافع بیحسی دندان است که از ترشی او به هم رسیده باشد.

و لیموی به نمک پرورده مقوی معده و باعث خوشبویی آروغ است و لیموی شیرین در منافع بسیار ضعیفتر است اما مضر عصب نیست و به دستور آنچه پیوند درخت نارنج و ترنج کرده باشند قریب الفعلنند به او همچنین است آنچه معروف است به مرکب و چون لیمو را به تمامه خشک کرده باشند و با وزن او شکر بسایند، جهت منع صعود بخارات و تفتیح سدد بیعدیل و برگ لیمو در تفریح ضعیفتر از برگ ترنج است.

لیمونیون: به یونانی حماض بزرگ برگ است.

لینوفر: نیلوفر است.

لینش فرمن: به یونانی قلب است.

لینش: به لغت لاتینی تخم کتان است.

لیفسطیقون: کاشم است.

لیا: لوبیا است.

لیندرخورس و لینیاوس: به یونانی مرداسنج است.

لینورسطس: به یونانی لبلاب کبیر است و مسمی به حبل المساکین است.

لینوس: به یونانی نرگس است.

لینانو: کندر است.

لینج: نیلج است و نزد بعضی نوعی از اقلیمیای مس می‌باشد.

لیارو: به لغت دیلمی اسم اماریطن است.

لیظه: بخوریست که در هیاکل قدیم مستعمل بوده.

حرف المیم:

حرف المیم مع الألف:

◀ ماء

بهترین آنها آب باران و بعد از آن آب جاری کثیرالمقداری است که بر زمین پاک سرخ لون و زمین سنگ دار گذرد و بعیدالمنبع و تند رفتار و سبک وزن و مکشوف و از مغرب و جنوب به طرف مشرق و شمال آید و آبهای بد مانند آب نیزار و گوگردی و امثال او داخل او نشود و در آب نیل جمیع این صفات موجود است و بعد از آن مقطر که مانند گلاب عرق کشیده باشند و آب قطر که از کوزه سفال تراوش کند و بعد از آن آبی که جوشانیده به نصف رسیده باشد و آب چشمه کثیرالمقدار و آب کاریز و چاه است و تفاوت همه آنها به حسب قلت و کثرت و مواضع مختلفه است.

و آب خالص در دوم سرد و در نهایت مرتبه رطوبت و ارطب از او چیزی نمی‌باشد و اگر چه به سبب بساطت غذای حیوان نمی‌شود ولیکن نسبت به روح طبیعی و قوه غاذیه حکم هوا دارد نسبت به روح حیوانی و قوه او. پس مادام که آب به وقت مناسب و به مقدار لایق خورده شود باعث حفظ رطوبت غذا از تحلیل و ترقیق غذا و بدرقه و وصول آن به اعضاء و غسل عروق و طراوت و نرمی بدن و تلین طبع و اعانت هضم و طبخ غذا و تبرید و ترویج روح حیوانی در حین قصور هوا و مدرّ فضلات رقیقه بدنی است به عنوان مراققت و مضرّ احشاء ضعیفه بارده و امراض رطوبی و قروح و جراحات و دبیلات و قولنج است و اکتار او و عدم مراعات وقت او مورث سستی اعضاء و عصب و ضعف احشاء و هضم و فساد رنگ رخسار و نسیان و بلادت و عروض نزلات و تهیج و ثقل حواس و گرانی بدن و سبات بارده و رطبه است و شرط است که قبل از انحدار غذا از معده نیاشامند مگر صاحبان معده و جگر حاره و بعد از میوه های تازه مورث تکون مواد آکله و امثال اوست و بعد از جماع باعث رعشه و خدر و ضعف معده و بعد از خواب مورث اطفای حرارت غریزی و شرب او ایستاده و بر روی افتاده، مورث ضعف معده و عصب است و به دستور ناشتا خوردن او مورث امراض عصب مگر در هوای بسیار گرم و ایام طاعون و صاحبان احشاء بسیار حارّ که از عدم مراعات مذکوره متضرّر نگردند و مصابرت بر تشنگی صاحبان مزاج حارّ را باعث دق و احتراقات است و آب بسیار سرد مضرّ سینه و عصب و صاحبان سدد و بسیار گرم او محلل ریاح و موافق مالیخولیا و آب معتدل در گرمی مسکن خارش بدن و قلیل او غاسل معده است و چون ناشتا بنوشند، آب نیم گرم ملین طبع و مغنی و مفسد طعام و مورث استسقاء و علل سپرز و تصاعد بخارات به دماغ و جهت ورم حلق و تنقیه معده و تحریک مسهل و اذابه بلغم و ترقیق آن و تشنگی سوداوی و بلغمی شور و اعانت دواى مقی مؤثر است و آب برف و یخ موافق معده و جگر و مزاج حاره و تبهای حاره و مضرّ

قابض و مانع توگد قمل و شرب قلیل او حابس قی است و زیاده او بغایت مضر است.

◀ ماء الزفتی

آبی که از معدن زفت و قیر خیزد و شرب او مفتح و مسخن بدن و سرخ کننده رخسار و جهت قروح کهنه مفید است و مورث قرحه امعاء و امراض حازه و مصلح او اغذیه مرطبه و صمغ عربی و گل ارمنی است.

◀ ماء المعادن

آبی است که از معدن مس خیزد و یا مس تفته در او انداخته باشد. جهت جوشش دهان و ورم لپاه و درد گوش و تقویت اعضای ضعیفه نافع بوده و شرب او خطرناک است و مصلح آن به دستور آب زفتی است و آبی که سرب تفته انداخته باشند موگد قولنج و احتباس بول است و آب تفته به قلع به مرتبه او در بدی نیست و آب تفته به طلا و نقره مقوی معده و دل و دماغ و معین نعوظ و جهت خفقان و مالیخولیا نافع است و آب تفته به آهن مذکور شد و مجموع آبهای معادن مورث عسر تولد می باشد.

ماء الشعیر: در شعیر مذکور شد.

ماء الخلاف: عرق بید است و در خلاف گذشت.

ماء البهرامج: عرق بید مشک است و در خلاف بلخی مذکور شد.

ماء الورد: گلاب است و در ورد مذکور شد.

ماء القداح: عرق شکوفه نارنج است و عرق بهار گویند و در نارنج مذکور خواهد شد.

ماء الزهر: به لغت مصر اسم ماء القدح است.

ماء الکافور: در کافور گذشت.

ماء الکش: در کفری گذشت.

ماء النون: شامل صحنه و ماتون است.

ماء القراطن: مالقراطن است و نزد بعضی اسم خندیقون است و آن نوعی از خمر است و مذکور شد.

ماء القطر: آبی است که از کوزه سفال ترشح کند.

ماء الزجاج: مسحوقنیاست.

◀ ماء الجبین

به تشدید نون زرداب شیر است که از شیر بریده و منعقد از پنیر مایه گیرند و طریق شرب او در دستور اول مذکور است و او جالی و غسال و مسهل و مرطب و مفتح بوده و جهت علل حازه و سوداویه و التهاب و مالیخولیا و جرب و حکه و داء الفیل و احتراقات و حرقه البول و ضعف کرده و حصاه نافع است و باید بز را تعلیف به میردات و مرطبات مثل کاسنی و خیار و امثال آن نموده و با ادویه مناسبه آشامیدن و در مواد محترقه و سوداویه تعلیف به شاهره و امثال آن نمود و هر یک از سفوف و شربتها و حبوب در ثانی دستورات مذکور است.

عصب و احشاء ضعیفه است و مصلح آبهای بد خوردن پیاز است و جوشانیدن او با صد یک او سرکه و به دستور مخلوط نمودن او با گل و خاک پاکیزه و عرق کشیدن و در این صورت جمیع آبهای شور و تلخ نیز شیرین می شود و مجرب است و چون شب یمانی و به دستور زاج را در آب اندازند باعث تصفیه آن است.

◀ ماء البحر

آب دریا می باشد و گرم و تند و ملین طبع است و مسهل بلغم و مره و جاذب و محلل و حکنه او با روغنها جهت پیچش و نطول گرم او جهت درد عصب و حکه و شقاق و جرب و قویا و جلوس در آن جهت گزیدن هوام و امراض بارده و استسقاء مفید بوده و مضر معده و مصلحش شرب گوشت آب مرغ و مرق ماهی است.

◀ ماء الأجام

آب نیزار و برنج زار و امثال آن است و موگد بلغم و مضعف قوتها و مورث امراض سپرز و سدد و استسقاء و زلق الأمعاء و ذات الریه و تب محرق و ربیع و دوالی و اورام رخوه و عسر ولادت و رجا است و اصلاح او به نهجی است که گذشت.

ماء التیز: آب سبزه زارها و در بدی مانند نیزار است.

◀ ماء المالح

آب شور است و موجب لاغری و مفسد خون و موگد جرب و حکه و اول مسهل و بعد از مداومت قابض است و مصلحش شیرینی ها و چربی ها و مخلوط نمودن او با آرد جوی بوداده و یخ می باشد.

◀ ماء المر

آب تلخ است و آن مفتح سده و ملطف اخلاط غلیظه و مفسد خون بوده و مصلحش عسل و شکر و بسر مطبوخ است.

◀ ماء الکبریتی

آبست که در زمین گوگرد درآید و آن گرم و مسخن و مجفف و مسهل بوده و جلوس او جهت قویا و بهق و جرب و حکه و تقشر جلد و درد مفاصل و ریاح بارده و شخوص و سپرز و درد جگر و رحم و زانو و سعفه و تعقد عصب و جراحات گزیده سیاع نافع می باشد و شرب او مضعف معده و باصره و مسخن جگر است.

◀ ماء الحماء

آبهای گرم زاجی و شبی و نوشادری و کبریتی و بورقی می باشد و کبریتی مذکور شد و مجموع آنها محلل قوی اند و قریب به کبریتی و زاجی و شبی

◀ ماء اللحم

عرقی است که از گوشتها گیرند و او لطیف و مقوی دل و روح حیوانی و طبیعی و نفسانی و زیاد کننده خون و رافع ضعیفی که از امراض و خوردن مسهلات و فصد و جماع و امثال آن به هم رسد و طریق اخذ آن بر حسب اشخاص مختلف می باشد و قویترین گوشتها در این امر بره یکساله است و در بعضی امزجه از لحوم کبک و مرغ و مانند آن ترتیب می دهند و دستور آن است که گوشت ورقه کرده را از استخوان و چربی جدا سازند و مهرآ پزند به حدی که با آب یکسان و آب غلیظ گردد، سپس عرق بکشند و اگر تقویت زیاد مراد باشد لحوم را با قدر مناسبی از به و سیب و ادویه عطریه بارده و در مزاج بارد مثل پوست ترنج و اشپای حاره لطیفه طبخ دهند و تقطیر نمایند.

◀ ماء الرماد

آب خاکستر است و اختلاف قوه آن به اختلاف اصل اوست چه آب خاکستر يتوعات و اشجار حاره قویتر می باشد و مجموع او گرم و معفن و محرق و جالی و مجففند و استعمال او در خارج جایز است نه شرب آن مگر قدر بسیار قلیلی و آن برنده گوشت زیاد زخمها و منقی و مجفف آن و نطول او جهت درد عصب و فالج و حقه او جهت قرحه امعاء نافع بوده و شرب بسیار صاف او بقدر نیم مثقال جالی معده و قصبه ریه و حابس قی و غثیان و اسهال رطوبی و مخشن و مصلح او روغن بادام است و نیم اوقیه آن جهت خون جامد خصوصاً به سبب ضربه و سقطه در شکم منجمد شده باشد و جهت رفع سمیت گزیدن رتیلا مفید است.

◀ مالیقراطن

اسم یونانی مالی به معنی غسل و قراطن آب است و ماء القراطن که مستعمل اطباءست، محرف اوست و آن عبارت است از ماء العسل که دو جزو آب باران و یا آب صاف را با یک جزو عسل بجوشانند تا ثلث بماند و آن ملین طبع و رافع قی و اذیت ادویه قتاله و قراقر شکم و مقوی اعضای بارده و معده و جالی و منضج بلغم غلیظه و مقوی اشتها و مدر بول و حیض و رافع ضعیفی که از جماع باشد و مضر اورام حاره احشاء و صفراوی مزاج و مصلحش رب میوه های ترش می باشد و قدر شربتش تا سی مثقال است.

◀ ماء الحمیه

آبی است که از بلاد هند و چین آرند. غلیظ و سیاه و بدبو است و گویند از نوعی ماهی حاصل می شود. در سوم گرم و خشک و طلای او رافع قروح و آثار حکه و جرب و جوشش لثه و شرب ربع درهم او جابر شکستگی اعضاست در یک روز و به دستور در التیام عصب و عروق پاره شده بיעدیل است.

◀ ماتون

به تاء مثناه فوقانی اسم آبیست که از ماهی نمکسود ترشح کند و به عربی ماء النون نامند. گرم و خشک بوده و حقه او جهت اخلاط غلیظه و ورک و عرق النساء و قروح امعاء و طلای او جهت تنقیه جراحات کهنه مفید است. ماست: اسم فارسی لبن الحامض است.

◀ ماهودانه

اسم فارسی دانه نباتی است شیردار و حب الملوک نامند و غیر حب السلاطین مسمی به دند است. ساقش قریب به زرعی و به ستبری انگشتی و برگهای ساق او دراز و شبیه به برگ بادام و برگ شعبه های او ریزه مایل به تدویر و شبیه به برگ زراوند طویل و گلش زرد و ثمرش در غلافی مخروطی شبیه به خیار کبر و در جوف آن سه دانه متفرق از هم و هر یک را غلافی دیگر و از کرسنه بزرگتر و پوست او اغبر مایل به سرخی و باطنش سفید و شیرین و چرب و بیخ او باریک است و شیر او در سوم گرم و خشک و برگ و دانه او در آخر دوم و قوتش تا دو سال باقیست و گویند از هند و عراق خیزد و آب مطبوخ برگ او با خروس سالدار مسهل و محلل قولنج و رافع درد مفاصل و نقرس و عرق النساء و بلع نمودن دانه او مسهل و شرب کوبیده او در اسهال قویتر و مخرج بلغم غلیظ و محترق بلغم خام و مواد سوداوی و مضر ریه و معده و مصلحش انیسون و مضر سفلی و مصلح او کتیرا و قدر شربت از حب او از سه عدد تا شش عدد و از برگش تا ده درهم است و شرب آب سرد معین فعل اوست و بالفعل به جای ماهودانه حب السلاطین مستعمل است و او مفقودالوجود است.

◀ ماهیزهرج

فارسی است و به عربی سم السمک نامند و قسمی از قلموس است و به ترکی سقرقوبروقی گویند. گیاهی است شیردار و برگش مفروش بر زمین و ساقش زیاده بر زرعی و گلش زرد و در آخر ساق از جوانب او رسته به هیئت سرد و پوست ساق او مایل به زردی و با اندک حدت و او مستعمل است و چون او را کوبیده در آب اندازند ماهی بیحس گردد و بر روی آب آمده می میرد.

در سوم گرم و خشک و مسهل قوی اقسام بلغم و محلل ریاح و جهت نقرس و مفاصل و مانند آن نافع است و ضماد او محلل اورام بلغمی و سوداوی و استسقاء و قدر شربت از جرم او با شکر تا یک مثقال و در مطبوخ تا سه درهم و مضر امعاء و مصلحش کتیرا و نشاسته و انیسون است.

◀ مازریون

بادام و شربتش تا یک درهم و بدلش سماق و تخم او بسیار مسمن بدن و یک مثقال او قاطع اسهال صفاوی و رافع خفقان و طلای او جهت شری و حمزه و درد نقرس بیعدیل است.

◀ مامیران

قسمی از زردچوبه است و شاخه های نبات او از زمین مرتفع و برگش شبیه به لبلاب و مایل به استداره و سفید مایل به زردی و با لزوجت و بیخ او پر شعبه و کوچک و گره دار و غیر مستقیم در گره های او ریشه های باریکی شبیه به موی وجود دارد و منبتش نزدیک آبهاست و هندی او زرد مایل به سیاهی و چینی آن زرد و زبوتر از هندی و غیر هندی و چینی، مایل به سبزی می باشد و تخمش شبیه به کنجد است.

در آخر سوم گرم و خشک و قوتش تا بیست سال باقیست. مفتح سدد و مقرح جلد و جالی و مدر و محلل و شرب او جهت یرقان و پیچش و ریاح غلیظه و طلای او با عسل جهت برص ناخن و کلف و برص و جرب و آثار و خاییدن او جهت درد دندان و سعوط او جهت تقیه دماغ و اکتحال او جهت بیاض و ظلمت بصر و ناخن مفید است و مضر کرده و مصلحش عسل و شربتش نیم مثقال و بدلش به وزن او زرد چوبه و نصف او مر است.

◀ مارگیا

اسم فارسی نباتی است قریب به دو زرع برگش شبیه به برگ بید و گلش زرد و قبه او شبیه به سر مار و منبتش حریم جبال آذربایجان و اکثر از متوطنین آنجا یک درهم او را کوبیده در شورا کرده می خوردند و دیگر از گزیدن مار و هوام متضرر نمی شوند و شرط می دانند که یک هفته بعد از او چیزی سوای نان فطیر نخورند و احتراز از ادرار منی و جماع نمایند و ظن حقیر آن است که او احیون باشد والله اعلم.

◀ مالیا

نزد بعضی مران است و بولس گوید درختی است در بلاد شام که خوردن برگ او دفع سم افعی می کند و طلای پوست او که سوزانیده باشند، رافع برص و خوردن نشاره چوب او کشنده است.

◀ ماش

از حبوبات معروفه است. در آخر اول سرد و مایل به خشکی و قوتش تا سه سال باقیست. لطیفتر از عدس و از سایر حبوبات کم نفع تر و موکد خلط صالح و مسکن حرارت و التهاب صفرا و قابض و موافق کرده و مقوی عصب و بهترین اغذیه صاحبان تبهای حازه است و جهت سرفه و ورم لپاه و درد سر و ضعف باصره و نزلات مفید است و ضماد او با آب مورد مقوی اعضا و رافع درد ضربه و سقطه و محلل و جالی کلف و با سرکه جهت جرب متقرح و منع عرق مؤثر و قاطع باه و مضر دندان و دیر

مرب از مازیتون فارسی است و به یونانی خامالا نامند. نباتش بقدر درخت سماق و شیردار و برگش شبیه به برگ زیتون و باریکتر و قسمی را برگ باریک و رقیق مایل به سفیدی و بزرگ و قسمی را برگ مایل به زردی و کوچک و ضخیم و قسمی سیاه لون و شیر همه آنها در چهارم گرم و خشک و سایر اجزاء در سوم و زبوترین او سیاه و غیر مستعمل است و سفید او بهتر از زرد و برگش مسهل قوی ماء اصفر و اقسام کرم و مواد سوداوی و بلغمی و رافع استسقای زقی و لحمی و یرقان و ضعف گرده بوده و طلای او جهت بهق و برص و با عسل جهت تقیه چرک زخمها و رفع خشک ریشه آن و با موم و روغن جهت جرب متقرح و با سرکه جهت ورم سپرز مفید بوده و مضر محرورین و اطفال و ضعیف البینه و دو درهم غیر مدبر او کشنده و بدون تدبیر و مصلح بغایت مضر جگر و مقوی و مورث غم و کرب می باشد.

و قدر شربتش با مصلحات از شش قیراط تا نیم درهم بوده و شیر گیاه او محرق و اکال و کشنده و ضماد او در بهق و برص جایز است و طریقی تدبیر آنست که برگ قسم کبیر او را دو شبانه روز در سرکه بخیسانند و دو سه بار سرکه را تغییر دهند، سپس شسته و خشک کنند و نیمکوب کرده و با روغن بادام چرب نموده در اسهال مواد سوداوی و بلغمی تربد و ایتیمون و هلیله زرد و گل سرخ و رب سوس و زیره و نمک هندی و در اسهال ماء اصفر ایرسا و توبال النحاس و اسارون و عصاره غافث و افستین و سنبل و مصطکی و امثال آن اضافه نمایند و شرب او با آب عنب الثعلب و آب رازیانه و خیارشیر اولی است و اگر یک اوقیه آن را در سه رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد و آب صاف او را با یک اوقیه روغن بادام شیرین بجوشانند تا روغن بماند و از آن روغن از یک مثقال تا سه مثقال بنوشند بیغایله است.

◀ مامیثا

اسم نبطی نباتی است شبیه به خشخاش بحری معروف به خشخاش مقرون. برگش مایل به سفیدی و با زواید مثل اره و با زغب و با رطوبت چسبنده و گلش زرد مانند خشخاش ساحلی مقرون و ثقیل الرایحه و تخمش بقدر کنجد و سیاه و ثمرش مانند خشخاش مقرون و بی غلاف منحنی می باشد به خلاف خشخاش بحری و شاخه های خشخاش ساحلی در زمستان می ریزد و در بهار عود می کند به خلاف مامیثا که اثری از او ظاهر نمی ماند و در سرطان می رسد و آن را کوبیده و قرص می سازند به هیئت بلوطی و قوتش تا هفت سال باقیست.

در دوم سرد و خشک و بهترین او زرد مایل به سیاهی قوی الرایحه با تلخی است که چون در آب حل کنند زرد باشد. رادع و قابض و محلل و مقوی اعضا و عصاره مجفف او بهتر از جرم اوست و طلای او جهت اورام حازه و باد سرخ و درد سر و مفاصل حازه و سحجی که به سبب حرکت در بغل و ران به هم رسد و سوختگی آتش و منع ریختن مواد به چشم و دلوک او با گلاب جهت قلاع و اکتحال او جهت دمعه و استرخای پلک چشم و ضعف باصره و دمعه مفید است و مضر سپرز و مصلح او

◀ ماغر

به فارسی بز و به ترکی کچی نامند. گوشت او نسبت به سایر لحوم سردتر و کثیفتر از گوسفند و موافق محرورین و فصل گرمی هوا و مضر سوداوی مزاج بوده و مصلح او بادام و نارگیل و خرماست و میوه‌ها و ترش‌ها و کشک با او بغایت مضر است و گوشت بزغاله مافوق شش ماه بسیار با رطوبت بوده و بهترین لحوم و مسکن غلیان خون و ملطف است و پیه بز محلل و با قوه قابضه و مسکن دردها و رویاننده گوشت زخمها بوده و شراب او جهت رفع سم زاریح و حریره او با نشاسته و آرد برنج و جاورس جهت سحج و اسهال که از اغذیه به هم رسد و افراط عمل دوی مسهل نافع است و حقنه او با آرد جهت قرحه امعاء و ضماد او با سرگین او و زعفران جهت نقرس مفید است و طلای سرگین او بغایت محلل و جهت ورمهای کهنه و استسقاء و ورم سپرز و سوخته او الطف و جالی و با سرکه جهت داء الثعلب و با عسل جهت جرب و وضح و اورام صلبه و سغفه و قروح ساعیه و شهیدیه و با بزرالینج جهت کوچک کردن انثیان از مجربات است و شرب او جهت گزیدن هوم و رفع یرقان و با ماء العسل جهت گشودن حیض و اخراج جنین و فرزجه سرگین خشک آن را با کندر جهت رفع ادرار حیض از مجربات دانسته‌اند و طلای پخته او با شراب یا سرکه جهت جذب سم هوم و داغ کردن با او جهت عرق النساء از مجربات است و مشهور به داغ عربی است و باید سرگین بز را افروخته و در پشم پیچیده و در موضع عمیقی که تحت بند پا و محاذی ایهام است گذاشت و چون حرارتش کم شود تبدیل به دیگری نمود تا حرارت او محسوس در ورک گردد و محرق و غیر محرق او با عسل جهت درد مفاصل بارد و با سرکه جهت حازه آن و طلای مطبوخ او با بول اطفال جهت قولنج بلغمی و ریاح غلیظه و تحلیل ماء اصفر و با شراب و حلبه جهت تحلیل اورام مفید است و طلای سم سوخته او با سرکه جهت داء الثعلب و سنون او با مثل او نمک سنگ جهت رفع زردی دندان و عفونت لثه و با سرکه جهت ثلیل منکوسه و بخور او جهت گریزاندن حشرات نافع و شرب سم سوخته بز نر با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب دانسته‌اند.

و قدر شربتش تا دو درهم است و اکتحال زهره او رافع غشاه و طلای او جهت داء الفیل و توثه مفید بوده و زهره بز کوهی پادزهر سموم هوم است و جگر بز سیاه را چون شرحه کرده و زهره او را با او مخلوط کرده و دارفلغل و زنجبیل پاشیده و خوناب مترشح کباب او را در چشم کشند، جهت شبکوری مجرب دانسته‌اند و چون گرده او را شرحه کرده و گوگرد بر آن پاشیده و کباب کنند و آب مترشح آن را بر بهق طلا نمایند، در روز زایل کند و از مجربات شمرده‌اند و سلمیوس و اغازیمون گویند که چون خصیه بز را شکافته و زراوند مدحرج و نظرون و زیره بر او پاشند و خشک کنند، یک مثقال او با آب گرم جهت بهر و ربو و درد جگر و مئانه و مداومت او جهت تقویت باه عجیب‌الآثر است و چون با بوره و صعتر خشک کنند، یک مثقال او با سرکه عنصل رافع سپرز است و خون بز نر

هضم و مصلح او در ضرر باه روغن بادام و آب قرطم است و بدلش باقلی و در میرویدین جوارش کمونی و خردل و مصطکی است و از خواص اوست که با وجود برودت تحریک سودا و جذام نمی‌کند. ماش هندی: حب القلت است.

◀ ماس

اسم هندی الماس است. از احجار نفیسه و آتش و آلات حدیدی و امثال آن در آن اثر نمی‌کند و از سرانندیب خیزد و قسمی از او سفید قریب به رنگ نوشادر و شفاف و مسمی به نوشادری است و بزرگتر از باقلی مشاهده احدی نشده و قسم سفید او کمتر از نوشادری و قطعات بزرگ از او یافت می‌شود و او را ماقدونوی و زیتی نامند و قسمی مسمی به حدیدی است و در رنگ مانند مغنیسا و قسمی مسمی به قبرسی و در سفیدی مانند نقره است و آتش در او اثر می‌کند و لهذا نزد بعضی اقسام الماس نیست و گویند سرخ و سبز نیم رنگ از آن می‌باشد و بهترین او ماقدونوی و زیوتترین او سبز خالدار است. در چهارم سرد و خشک و نزد بعضی در چهارم گرم و قلیل او قتال و تعلیق او مقوی دل و رافع خوف و باعث سرعت ولادت و غلبه بر خصم و مسدس او مانع صرع و گذاشتن او بر دندان مفتت اوست بدون کلفتی و از خواص اوست که به غیر شکل مثلث شکسته نمی‌شود و در جمیع اجسام معدنی اثر می‌کند و سرب در او مؤثر است.

◀ مارکیوا

اسم فارسی است و نارکیوا نیز نامند. نبات او شبیه به درخت و در کنار آنها و زمین سخت می‌روید و شاخه‌های او بسیار و تا بقدر پنج زرع و دیرشکن و برگش کوچکتر از برگ زیتون و نرم و گلش سرخ و شبیه به گل شب بو و ثمرش در میان برگها و مانند فندق و مایل به سیاهی و در جوف آن دانه‌ای سیاه و بسیار نرم وجود دارد و قسمی از فلغل الماء است و چون کرسنه و لپه و سایر حبوب را در آن جوشانیده خشک کنند، طعم او را از فلغل تمیز نمی‌توانند کرد.

در دوم گرم و خشک و محلل ریاح و رافع بواسیر و ضماد پوست خشک او بغایت سرخ کننده رخسار و رافع اورام بارده و آثار جلد و طلای خاکستر جمیع اجزای او رافع کلف و فرزجه او مدر حیض و طلای برگ او با آب سترنده موی و شرب دانه او با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم است.

◀ ماسقودون

دوای هندیست و گیاه او شبیه به ریحان و برگش مانند برگ مورد مایل به تدویر و در رایحه مانند سنبل هندی و گل او شبیه به یاسمین می‌باشد. گرم و خشک و لطیفتر از یاسمین و برگ او را جهت عطریت داخل روغن‌ها می‌کنند و در جمیع افعال قریب به سنبل است.

ماقدونیا: فطراسالیون است.
 ماهی روییان: اسم فارسی روییان است.
 مادیان: اسم فارسی رماک است.
 ماه پروین: اسم فارسی جدوار است.
 ماهی بینی دراز: اسم فارسی دلفین است.
 ماهی: اسم فارسی سمک است.
 ماهی شور: اسم فارسی سماریس است.
 ماهی مرکب: اسم فارسی سببیا است.
 ماهی پرنده: اسم فارسی شفتین بحریست.
 ماهیابه: اسم فارسی صحناه است.
 مازو: به فارسی غفص است.
 مار: به فارسی حیّه است.
 مارچوبه: به فارسی هلیون است.
 ماهی زهره کوهی: اسم فارسی قلومس است.
 مالمالی: به لغت اصفهان حردون است و در تنکابن ماچه کور نامند.
 ماستواء چچکی: به ترکی کبیکج است.
 مانک: اسم هندی یاقوت است.
 ماچوبل: به هندی غفص است.
 ماک: به هندی ذباب است.
 ماریاتانیا: به هندی راست است.
 ماتی: به هندی طین است.
 مائی: به هندی ثمره الطرفاست.
 مان بل: به هندی جوزالقی است.
 ماچلیک: به هندی نوعی از بیش است.
 المیم مع التاء
 متک: اترج است.
 متنی: نعناع است.
 متر: به هندی کرسنه است.
 متها: به هندی به معنی شیرین است.
 متاسرین: به هندی جدوار است.
 متاکها: به هندی بیش است.
 متاگوش: به هندی قسط شیرین است.
 المیم مع التاء:

مشان

به تاء مثلثه اسم عربی نباتی است که کرم دانه ثمر اوست و آن دو قسم است: یکی را شاخه‌ها بقدر دو زرع و متعدّد و درشت و برگش شبیه به برگ مازریون و از آن باریکتر و با رطوبت چسبنده و گلش سفید و مابین گل ثمرش می‌روید و شبیه به تخم مورد مایل به استداره و بعد از رسیدن سرخ می‌شود و پوست او صلب و سیاه و مغز او سفید و جرمداق و درمائه نیز نامند.

چهارساله که در فصل اول رنگینی انگور ذبح نموده و خون اول و آخر را نگیرند و خون وسط آن را در ظرف سنگ بگیرند و بعد از بسته شدن ریزه کنند و بر روی کاه و غربال در سایه خشک نمایند او را یدالله نامند و در ریختن سنگ گرده و مئانه بیعدیل است و چون شاخ و سم بز را با ترب و عسل و بیدانجیر تقطیر کنند، معادن و جمیع اشیای صلبه را نرم می‌سازد و چون سم او را داخل نموده مدادی در غایت سیاهی است و بستن پوست سر بزغاله به گرمی ذبح آن بر سر صاحب سرسام و اختلاط ذهن به غایت مفید و ضماد مغز سر او مرطب قوی و ملین دماغ و اعضای صلبه است.

مالک الحزین

به فارسی بوتیمار نامند و از طیور آبیست. گردن و پاهایش دراز و کوچکتر از کلنگ و سفید و در کنار آبها مجاور و سر به زیر افکنده می‌باشد. در دوم گرم و خشک و گوشت او محرک باه و مقوی گرده و غلیظ و موکد ریاح و مصلحش ادویه حاره و طلای پیه او قاطع خون بواسیر و ضماد خون او در حمام جهت منع نزلات مفید است.

مار ماهی

شبیبه به مار و زیاده بر شبری و سفید و از دنباله تا سر از دو جانب ثقبه دار است و بر روی آب مانند سایر ماهیان نمی‌آید و گرم و پخته او مبهی و جهت درد کمر و تحلیل ریاح و قطع سیلان خون مفید است.
 مالیلوس: مالیاست.
 مازر: مازریون است.
 ماسقود: ماسقودون است.
 مالنطریا: زاج الأساکفه است.
 ماراش و مارثون: اسم رازیانه بری و بستانی است.
 مامون: حاشا است.
 مادیقون: مقل است.
 مابه الراس: اطراطیقوس است.
 ماغن: به یونانی بسباسه است.
 مارسبقا: به یونانی اترج است.
 ماساج: به یونانی اسم مغز سر است.
 مالس لوقا: به یونانی و مادرن مرماحور است.
 مالینودیون و مالینوس: خریق سیاه است.
 مقاریون: دلپوث است.
 مالایشرون: به یونانی و مامهتان سادج است.
 مافر: طالیسفر است.
 مالی: اسم یونانی عسل است.
 مالینوفلن: بادرنجیویه است.
 ماطونیون: نبات قنه است.
 ماشیا: ارغامونی است.

محروث: بیخ انجدان است و اعم از بیخ کوله پر که انجدان سفید است و از بیخ کماه که انجدان سیاه باشد.
محتاجم: به لغت اندلس مخلصه است.
مح: زرده تخم مرغ است.
المیم مع الخاء:

مخلصه

اسم نباتی است که استعمال او خلاصی از سم هوام می‌دهد و لهذا به این اسم نامیده‌اند و او به حسب اماکن مختلف الشکل می‌باشد و تا هفت قسم او را مشاهده نموده‌اند و مجموع او با تلخی و گل همه انواع با کجی و منکوس و شبیه به جمجمه می‌باشد و بعضی را شاخه‌های بی ساق و برگ مانند برگ کرفس و از آن نرم تر و از اوّل تا آخر آن مشقّق و چندان که شاخ او دراز گردد و برگ او ریزه‌تر می‌شود تا به حدّ برگ کتان. گلش کبود و منکوس و بعضی گلش مابین کبودی و سرخی و قسمی را برگ ریزه و گلش سفید و با زردی و با اندکی سیاهی و این قسم را رأس الیهدد نامند و قسمی ساقدار بقدر دو شبر تا سه شبر. باریک و مستدیر و بی شاخ و برگ و گلش شبیه صورت عقرب و کبود نیم رنگ و قسمی را ساق مریع و برگ مدور و مشقّق و شبیه به برگ بادرنجوبه و قسمی کم برگ و شاخه‌های او صلب و اغبر و بر آن قبه زغبی بنفش شبیه به بابونه اما در دور قبه مثل بابونه اوراق ریزه ندارد و در بلاد شام کثیرالوجود است و بهترین او قسم اول و آنچه در اراضی صلب بی آب روید قوتش تا بیست سال باقی است.

در اوّل سوم گرم و خشک و شرب او قبل از سم و بعد از آن رافع ضرر آن است و در نفع قولنجهای صعب عجیب الفعل بوده و جهت تحلیل اخلاط لرجه و کمر و مفاصل و ورک و تقویت معده و جگر و سپرز و اعصاب مفید است و قدر شربتش یک مثقال است و چون در اوّل تحویل آفتاب به حمل سه روز از تخم او بقدر یک مثقال بنوشند، در آن سال هیچ سمی ضرر نمی‌رساند و عرق مخلصه محلّل و ملطّف و رافع قولنج ریخی و مقوی اعضای رئیسه و موافق مبرودین است و بعضی در تریاق فاروق قایم مقام خمر دانسته‌اند.

مخ

مغز استخوان را نامند. گرم و تر و ملین و کثیرالغذاء و مسمن و اکتار او مفسد اشتها و مورث غثیان و مصلحش صعتر و دارچینی و در محرورین ترشیهاست و طلای او جهت صلابت عصب و وتر و عضل و شقاق نافع و بهترین او مغز ساق و قویترین او در اطلیه از گاو است.

مخیص

به فارسی دوغ نامند و به ترکی ایران و بهترین او تازه‌ای است که دهنت او را بالتمام گرفته باشند.

در سوم گرم و خشک و برگ و تخم او مستعمل است. یک درهم او با حریرها مسهل قوی بلغم و اقسام کرم و مانع صعود بخارات به دماغ و طلای کوبیده او بر بدن باعث ادرار عرق بسیار و مطبوخ او با زفت جهت جرب و قوبا و برص بغایت مؤثر است و زیاد او کشنده و مورث سحج و حکنه عظیم و ورم حارّ و برگ او در افعال مثل تخم او و در سرکه خیسانیده او جهت استسقاء بغایت مفید و با طبیخ باقلی و عدس مسهل برفق و حمل او قاتل جنین و مخرج آن بوده و مسخن فرج و مشوق جماع و ملذذ آن و رافع رطوبات فرج و معین حمل می‌باشد و قدر شربتش در مطبوخات تا سه درهم و باید با روغن بادام و صمغ عربی استعمال نمود و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم و برای ضعیف‌الابدان جایز نیست.
و قسم دیگر او در مصر کثیرالوجود و منبتش کنار آبها و ریگزارها و نباتش بقدر دو شبر و چتری و برگش مانند برگ ابهل و در پهلوی هم و گلش زرد و باریک و تخمش مایل به سفیدی و بقدر تخم انجره می‌باشد.
در سوم گرم و خشک و برگ خیسانیده او در سرکه با عسل و روغن بادام مسهل اقسام کرم و ماء اصفر و بلغم خام و ضماد او منقی زخمهای کهنه و رافع گوشت زیاد و در سایر افعال مثل اوّل است.

مثک: سوسن است.

مثک العجم: زعرور است.

مثک

آب انگور است که دو ثلث او بسوزد و یک ثلث او بماند. منافع او قریب به خمر و مولد خون صالح و مقوی هاضمه و موافق صاحب آبله و حصبه و ذات‌الجنب و ذات‌الصدر و مقوی باه مبرودین و اکتار او مضر محرورین است.

المیم مع الجیم:

مج: به فتح ماش است.

مجتن: قسمی از عنب الثعلب است.

مجری: به راء و به لام اسم هندی سمک است.

مجئیت: به هندی فوه است.

مجری: به هندی افستین است.

مجیح

به فارسی گل خوش نظر نامند و نوعی از ریاحین است. در دوم سرد و خشک و قابض و رافع اسهال و سیلان خون و جهت زخمهای تازه و عصاره او جهت کرم گوش و قرحه و درد آن نافع است.

المیم مع الحاء:

محموده: سقمونیاست.

محلّب: درخت حبّ المحلّب است و گذشت.

تخمش مانند تخم ریحان و شفاف است و مؤلف مغنی اشتباه نموده که اذان الفار باشد و مؤلف اختیارات را اشتباهات زیاده بر آن است که در اینجا به او تصریح باید نمود.

او در آخر دوم گرم و در اول خشک و در افعال بهتر از سوسنبر و محلل و ملطف و جالی و جاذب و مدر بول و حیض و مفتت حصاه و مفرح و مسخن اعضاء و مجفف رطوبات معده و امعاء و جهت مغص و قولنج ریحی و استسقاء و سده جگر و سپرز و دماغ و جهت خفقان و وجع الفؤاد و مالیخولیای مرقی و لقوه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ریاح سپرز و درد سر و شقیقه و حبس زکام و عسر بول و احتباس حیض و شرای بلغمی نافع است و طلای او با حنا در حمام جهت درد سر بارد مجرب است و برگ خشک او با عسل جهت آثار خون منجمد تحت چشم و با سرکه جهت گزیدن عقرب و جهت کلف و بدبویی عرق و با موم روغن جهت التوای عصب و اورام بلغمی و با مغره جهت ورم حار چشم نافع است و با بزرالبنج جهت ورم انشیان مجرب و بوییدن او جهت سده مبخرین و دماغ و تقویت مستی شراب و منع خمار و سعوط آب او جهت تنقیه دماغ و لقوه و صرع و خاییدن او با نمک و فروبردن او جهت رفع سیلان آب دهان و اکتحال آب او جهت ابتدای نزول آب و ضعف باصره مفید است و مالیدن آب او بر موضع حجامت رافع اثر زخم آن و فرزجه او مدر حیض می باشد و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و در مطبوخات تا هفت مثقال و مضر کرده و مصلح کاسنی و تخم خرفه و بدلش سوسنبر است و روغن مرزنجوش که آب او را با مثل او روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند، جهت فالج و رعشه و کزاز و شقیقه و درد سربارد و تحلیل ریاح و تفتیح سده و گرانی سامعه نافع است و بخور مرزنجوش رافع مضرّت هوای ویایی و گریزاننده هوام است.

◀ مران

به فتح اول و تشدید ثانی درختی است در بلاد مغرب و روم و هند. جمیع اجزای او تلخ و بسیار بلند و رعنا و نرم و گره‌هایی مانند بندهای نی و میان پر و از آن نیزه می‌سازند و مشهور به نیزه نی است و نزد بعضی مران و مالیا یکی است و این قول صحیحی دارد چه در افعال قریبند و نزد بعضی مران قرانیاست و این اصلی ندارد چه مران را برگ شبیه به برگ توت است و برگ قرانیا شبیه به برگ ترنج و از آن کوچکتر است و درخت او بسیار بلند نمی‌باشد و ثمر قرانیا لذیذ و ثمر مران شبیه به ثمر او و با عفوصت بسیار است.

در دوم گرم و خشک و یک درهم برگ او سم افعی و هوام و محلل ریاح و مدر فضلات و مقوی معده و ثمرش مانع تخمه و کمد سوخته او رافع سوختگی آتش و طلای پوست سوخته او با آب رافع جرب متفرح و سعوط سایر اجزای او قاطع رعاف و فرزجه او حابس حیض و ضماد سوخته او را با سوخته پرسیاوشان جهت دراز کردن موی مجرب دانسته‌اند و گویند نشاره خوب او بقدر دو درهم کشنده است و مالیا را نیز همین اثر است فتأمل.

در دوم سرد و رطوبت در او غالب بر بیوست و مسکن غلیان خون و محرک باه محرومین و مشهی و مسمن و مطفی حدت سمومات حاره و جهت تب دق و تشنگی و معده حار و التهاب جگر و با خبث‌الحدید و اطریفل جهت تقویت معده و داغ کرده او با سنگ و آهن تفته جهت اسهال دموی و صفراوی خصوصاً با طرائث و قواض و مطبوخ او با برنج و آرد جوی بوداده بهترین اغذیه صاحبان اسهال حار و جهت تسمین نافع است و در تب دق با نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل باید داد و در دق نان را زیاده از ده مثقال جایز ندانسته‌اند و چون تخم خرفه را کوبیده و با دوغ تسقیه تا سه مرتبه کرده و خشک نموده باشند شرب اندکی از آن رفع تشنگی و خواهش آب تا چند روز می‌کند و از اسرار مرتاضین است و دوغ در تبهای خلطی متعفن می‌گردد و اصلاح آن قی و شرب سکنجبین سفرجلی است و چون در معده بارد ترش شود موث دوار و غشی گردد و اصلاح او با فلافل و جوارشات است.

◀ مخاط الشیطان

چیزیست که با بعضی احجار می‌باشد و در آتش نمی‌سوزد و ضماد او در تحلیل و ردع اورام حاره و بارده قوی‌الآثر است.
مخلص الأكبر: اسم معجونی است که به یونانی سوطیرا نامند.
مخیطا و مخاطه: اسم عربی سپستان است.
المیم مع الذال:

◀ مداد

به فارسی مرکب نامند و عمل و اقسام او در دستورات مذکور است و مراد اطبا قسمی از آن است که از دوده درخت صنوبر یا دوده روغن تخم کتان و صمغ عربی و یا غری الجلود و زاج زرد ساخته شود.
در دوم گرم و خشک به خلاف مداد هندی که او سرد و خشک است و از اجزای درخت فوفل می‌سازند و طلای مداد هندی جهت اورام و سستی اعضاء و بر کف پا جهت جذب حرارت تبها و سعوط و ضماد او بر پیشانی جهت رعاف نافع است و غیر هندی او جهت منع ریختن موی و التیام زخمها و با سرکه جهت سوختگی آتش مفید است و بعد از تطلیه رفع نباید کرد تا خود به نفسه رفع گردد و دیسقوریدوس گویند که دو مثقال مداد با آب سرد رافع سم عقرب است.
مدام: اسم خمر است.

مدمل الجراح: اصابع فرعون است.

المیم مع الراء:

◀ مرزنجوش

مرب از مرزنگوش فارسی و غیر اذان الفار است، چه اصلاً برگ او شبیه به گوش موش نیست و از جمله ریاحین خوشبو است و در خانه‌ها زرع می‌کنند. برگش طولانی و کم عرض و گلش سفید مایل به سرخی و

مر

و قدر شربتش از یک باقلی تا نیم درهم و بدلش صمغ بادام تلخ است و نزد جالینوس قصب الذریره و قسط تلخ به وزن آن و نزد بعضی بدلش مومیایی و جند و فلفل است به حسب مراعات امراض و دوده مر لطیفتر از او و مجفف قوی و در افعال مثل اوست.

مرطولس

اسم نبطی درختیست بقدر درخت انار و برگش به باریکی موی و به هم پیچیده و با رطوبت چسبنده مانند عسل و تندبوی و تلخ می‌باشد. در سوم گرم و خشک و طلای او رافع سموم و سوخته او را که سه بار در حمام بمانند، رافع جرب و دو اوقیه از آب او بعد از دو روز قاتل است. سنون او جهت تقویت لثه و جراحات او و ذرور خشک او جهت التیام زخمها و تعلیق او جهت عسر ولادت مؤثر است و در فلاحت مذکور است که چون برگ او را غرس کنند، درخت سپستان می‌روید و چون شاخ او را دفن کرده آب دهند بعد از چهل روز فطر بار می‌آورد.

مرار

به ضم اول و تشدید ثانی اسم عربی خاریست که در آخر بهار می‌رسد و در مصر مریر و در دریه نامند و برگش مانند برگ چغندر و مایل به سیاهی و ملاصق زمین و در تابستان مانند درخت شعبه‌ها از یک بیخ می‌رویند و گلش زرد و در آخر خاردار و شبیه به شکاعی می‌شود و در آن تخمی مانند تخم کافشه وجود دارد و بسیار تلخ و قوتش تا چهار سال باقیست و ساق او را پوست باز کرده می‌خورند و منبتش میان زراعات و جای نمناک است و چون شتر را فربه می‌کند لهذا شوک الجمال نیز نامند. در حرارت معتدل و در سوم خشک و نایب مناب عصی الرأعی و شکاعی می‌باشد. مدر بول و آب او مفتوح سدد و جهت ضعف جگر و علل قصبه ریه و تبهای کهنه و جرب و حگه و درد پهلوی مزمن و با نانخواه و زجاج جهت سنگ مثانه و عسر بول و ضمامد او جهت رمد و سه دانه او با شراب جهت سموم نافع است و مصلح و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا سه درهم و از آبش تا یک اوقیه است.

مرو

اسم جنس است و انواع او را هریک نامی مخصوص و بر ابرون و خزاسی و اقحوان و لسان‌الثور نیز اطلاق می‌کنند و از مطلق او مراد نوع خوشبوی اوست که مرماحور نامند و اصناف مرو چهار است و نزد بعضی پنج است و صنف پنجم را سرد دانسته و ظاهراً آن ابرون باشد و از نوع مرو نیست و نوعی از مرو کم بوی می‌باشد نسبت به مرماحور و او را شמוש نامند و یکی را مرو تلخ و آن مرماهوس است و یکی را دارمک نامند و آن مرماطوس است و مرمازاد و ماسرجویه چهار نوع او را ارونیس و مرماطوس و مرمازاد و مرماحور نامیده‌اند.

آب منجمد درختی است مغربی شبیه به درخت مغیلان و خاردار و از زخم کردن درخت و گرفتن آب سایل آن حاصل می‌شود و در اول ترشح سفید است و بعد از خشکی رنگین می‌شود و بسیار تلخ است و بهترین او مایل به سرخی و تند بوی و سبک وزن و زود شکن صاف است که بعد از شکستن در او سفیدی شبیه به ناخن چیده باشد و این قسم را مرصاف نامند و آنچه در ساق درخت مانند صمغ منجمد گردد، مسمی به مرالبطارخ است و آن زرد می‌باشد و در خوبی قایم مقام اول است و آنچه آب افشردۀ اجزای درخت را خشک کنند و مایل به سیاهی و قریب به میعۀ سایله است، مسمی به مر حبشی است و آن زبوتر از قسم ثانی و هر چه آب افشردۀ آن را بجوشانند و خشک کنند بسیار سیاه و بدبو و تند و قتال است و شرب او جایز نیست.

در آخر سوم گرم و در آخر دوم خشک و قوتش تا بیست سال باقیست. مفتوح و محلل ریاح و اورام و با قوه قابضه و مجفف بیلذع و شرب او مسهل ماء اصفر و با ترمس مدر حیض و مسقط جنین و کشنده کرم شکم و با تخم نیم برشت نیم درهم او رافع سیلان مفرط حیض و از مجربات است و جهت سرفه کهنه و عسر النفس و درد پهلو و سینه و اسهال مزمن و قرحه امعاء و درد گرده و مثانه و نفخ معده و مغص ریحی و بلغمی و درد رحم و خنازیر و مفاصل و ورم سپرز و رفع مضرّ سموم بارده نافع بوده و طلای او جهت گزیدن هوام و درد سر مزمن و با شب یمانی جهت بدبویی زیر بغل و کنج ران و فرج و با روغن زیتون و لادن جهت ریختن موی و با سلیخه و عنصل جهت ثالیل و کلف و با آب ترنج جهت جرب و سعفه و با سرکه جهت قویا و ضمامد او با روغن زیت رکابی بر ابهام پای راست گویند به حدی محرک جماع است که تا زایل نکند تسکین نیابد و طلای او جهت حفظ جسد میت از تعفن و تعفن زخمها بغایت مؤثر و با حیوان صدف جهت التیام زخم عصب و رویانیدن گوشت بر استخوان و غضروف و با سرکه و آب چغندر جهت فتق و اوره و با آب ترب جهت خون منجمد تحت جلد و با گوگرد جهت جرب و اکتحال او با ادویه عین جهت بیاض چشم خصوصاً با آب شقایق النعمان و با فلفل جهت ضعف بصر مجرب است و با عسل جهت سلاق و با شیر زنان جهت رمد و با آب جلد و گلاب جهت قرحه و با آب مورد جهت دمه و جرب و حمول او با کندر و زعفران و افیون جهت زحیر رطوبی از مجربات است و مضمضه او با شراب و با روغن زیتون جهت تقویت دندان و لثه و تعفن او و با سرکه عنصل جهت خون بن دندان و ذرور او جهت قرحه سر و سایر زخمها خصوصاً چون قبل از آن زخم را با آب بارتنگ بشویند و فیتله او با افیون و جند و مامینا جهت درد گوش و تنقیه چرک و التیام زخم او و سعوط او با آب مرزنجوش جهت منع نزلات و با آب نعناع جهت بدبویی بینی و حقه آن با آب حلبه جهت صلابت رحم و با آب نعناع جهت بدبویی آن و رایحه آن منوم است و او مصلح و باعث سدر و مضر مثانه و مصلحش عسل است.

و در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و امعاء و معین مستی شراب و مفتّح سدد و مقوی معده و منضج اورام صلبه و دمل بوده و مدرّ بول و عرق و رافع ریاح جوف و استسقاء و درد اعضاء می باشد. تخم آن لعابی و ملین طبع و بوداده او قابض است خصوصاً با تخم حماض و رافع اسهال دموی و قرحه امعاء و سحج است.

و نزد محمد بن زکریا تخم مرو در دوم گرم و در اول تر است و گویند چون قطره آب بر او ریخته و با انگشت بمانند و لعاب او را با اندکی روغن یاسمین سه روز ناشتا بنوشند، شرای سوداوی را کاملاً رفع می کند و مجرب است.

◀ مری

اسم عربی و مشتق از ممری است و به فارسی آبکامه نامند و از ادویه قدیمیه و اختراع اطبای کلدانیون است. ماده او را فودج نامند و مذکور شد و بهترین او آن است که آرد جو و فودنج بری را در تابستان خمیر کرده نان ساخته در تنور بپزند و او را با هم وزن او فودنج و مثل آن نمک و ربیع او رازیانه و به جهت مبرودین قدری تخم کرفس و دارچینی و قرنفل و غیر آن با آب خمیر کرده و بیست روز در آفتاب گرم بگذارند و هر روز بر هم زنند و آب بر او بپاشند تا سیاه و متین گردد و سپس در آب حل نموده صاف او را در شیشه کرده و چند روز در آفتاب بگذارند. گرم و خشک و هاضم و مشهّی و رافع تخمه و ضرر چربیها و ملطّف غذای غلیظ و مسخّن معده و جگر و مجفّف رطوبات معده و امعاء و جهت کرم معده و اخلاط لرجه و ادرار فضلات مفید است و شرب او چند روز با قدری لک جهت لاغر کردن بدن از مجربّات است و حقه او جهت قرحه امعاء و قولنج و درد ورک و نطول او جهت قروح خبیثه و غرغره او جهت ورم لپه و لوزتین و جذب بلغم دماغی و رفع نقصان ذایقه مؤثر بوده و مضرّ سینه و سرفه و بواسیر و صاحب خارش بدن است و مصلح او لعابها و چربیها و شیرینیهاست و قطور او در چشم مانع بروز آبله است و اگر بروز کرده باشد در ازاله او از مجربّات دانسته اند و بالفعل آبکامه مشهود در این بلاد که بجای مری استعمال می کنند بجای آب ماده آبکامه را در سرکه حل نموده و در آفتاب می گذارند و او را قوه مسهله ضعیف و قوه تفتیح غالب و مضرّ امعاست و در حقه استعمال او جایز نیست و در اصفهان بجای سرکه در شیر حل می کنند و معروف است به کومه و در حرف کاف مذکور شد.

◀ مرهیطس

سنگیست سیاه و مخطّط و سبک و بعضی از آن لاجوردی و چون بسایند رایحه خمر از او ظاهر می شود و از مغرب آرند. ضمد او جهت نمله نافع است و شرب سه شعیر او را جهت وجع الفؤاد مجرب دانسته اند.

◀ مرداسنج

و نزد جالینوس مجموع اصناف آن گرم و خشکند و محلّل ریاح و بلغم و مفتّح سدد و مقوی معده و منضج اورام صلبه و دمل بوده و مدرّ بول و عرق و رافع ریاح جوف و استسقاء و درد اعضاء می باشد. تخم آن لعابی و ملین طبع و بوداده او قابض است خصوصاً با تخم حماض و رافع اسهال دموی و قرحه امعاء و سحج است.

و نزد محمد بن زکریا تخم مرو در دوم گرم و در اول تر است و گویند چون قطره آب بر او ریخته و با انگشت بمانند و لعاب او را با اندکی روغن یاسمین سه روز ناشتا بنوشند، شرای سوداوی را کاملاً رفع می کند و مجرب است.

◀ مرمازاد

به فارسی مرو آزاد نامند. ماسرجویه گوید که آن یک شاخ باریک می روید بقدر شبری و قریب به جعده و زغب به حلّی که گویی از ساق تا آخر در میان پنبه مخلوج بسیار رقیقی است و گلش بنفش مایل به سرخی و ریزه و از ساق تا آخر با برگهای بسیار ریزه آمیخته و بسیار خوشبو و حقیر در جبال فیروزکوه مکرر مشاهده و اخذ نموده ام و سطوالیس خشکی او را کمتر از گرمی دانسته و او مدرّ حیض و مقوی اعضاء و محلّل ریاح و رافع امراض بارده رحم و جگر و معده است و سعوط آب او با روغن بنفشه جهت سدد و تقویت دماغ و صداع بلغمی مفید می باشد.

◀ مرماهوس

به فارسی مرو سفید و مرو تلخ نامند. نبات او شبیه به مرماحور و برگش شبیه به لبلاب و از آن کوچکتر و گلش مایل به سفیدی و تخمش مدور برخلاف سایر اصناف که طولانی اند و مراد از مطلق تخم مرو تخم این صنف است. گرم و خشک و نزد بعضی معتدل و مجفّف و مفرّح و در همه افعال مانند مرماحور و شکوفه او را امین الدوله سرد و تر دانسته است.

◀ مرماطوس

مرو بریست و قسمی از مرو سفید و به فارسی دارمک نامند. نباتش مانند مرماهوس و برگش شبیه به برگ خبازی و از آن کوچکتر و با تشریف و در افعال مانند مرماهوس است.

◀ مرماحور

به راء مهمله و معجمه مرو جبلی است و به فارسی مرو خوش گویند. ساقش زیاده بر شبری و با صلابت و برگش با خشونت مابین تدویر و درازی و مابین تیرگی و سبزی و مایل بر اسفل و خوشبوی و ملاصق ساق و طعمش تلخ و با بشاعت و تخمش در غلافی قریب به تخم کتان و گلش مایل به تیرگی و زردی است.

در آخر دوم گرم و خشک و محلّ و جالی و قابض و منضج و شرب او جایز نیست و مادامی که مانند غبار بسایند در اطلیه نفعی ندارد و محرّق او که به عسل آلوده و در آتش سرخ کرده باشند لطف و مغسول او مبرّد است و طلای او با سرکه جهت بهق و برص و نمش و کلف و تنقیه زخمها و حرارت عضل و با راتیانج جهت تحلیل اورام مفید است و اکتحال او جهت تقویت بصر و ظلمت آن مفید است و تعلیق آن بر اطفال رافع فزع است.

◀ مراره

به فارسی زهره نامند. خواص اکثر آن در ضمن هر یک از حیوانات مذکور شد و خواص کلیه و غیر مذکور جزئی در اینجا مذکور می‌شود. مجموع او گرم و خشک و مفتّح سده مصفّاه و رافع ظلمت بصر و شدیدالنفوذند و طلای او بر ناف و شیاف او مسهل طبع و فرزجه او مدرّ حیض و بهترین او زرد مایل به سرخی و زبوترین او زنگاری و لاجوردیست و استعمال او جایز نیست و قویترین همه زهره شیر و ضعیفترین همه زهره خوک است و هر یک به حسب اختلاف احوال مختلف می‌باشد، چه زهره ذکور و از ذبیحه حالت تشنگی و گرسنگی و حرکت مفرط قوی الحاررات است و برخلاف آن ضعیف و طریق حفظ زهره‌ها در دستور اول مذکور است و طلای زهره شیر با عسل رافع خنازیر و از گرگ رافع برص و بهق و از هدهد با عسل مانع ورم جراحات و سعوط زهره قنفذ با خصیه التعلب رافع صرع و شرب یک درهم او با یک درهم موم مخرج جنین میت و از مجربات شمرده‌اند و شرب زهره آهو و الاغ با روغن تازه گاو ناشتا و زهره گوسفند در جذب چربی از نمذ و قالی و فرش از مجربات است و در دم رافع بهر و ربو است و سعوط زهره اردک خانگی با روغن بنفشه در جانب موافق رافع درد شقیقه و شرب زهره جغد را با خاکستر چوب گز و عسل رافع بول در فراش و از مجربات دانسته‌اند و طلای زهره مرغ سیاه خانگی را بر احلیل مورث لذت عظیم زنان و محبت مفرط ایشان است و طلای زهره گنجشک با عاقرقرا و قدری روغن زنبق بر قضیب و عانه و کنج ران و خصیه باعث شدت نعوظ و تا کف پا را بر زمین نگذارند رفع او نمی‌شود.

◀ مرجان

معروف است و به هندی بسد نامند و نزد بعضی مراد از بسد بیخ مرجان است و مرجان در خشکی کمتر از بسد و در سایر افعال مانند اوست و یک درهم او را پادزهر جمیع سموم دانسته‌اند.
مرم: حجرالسطریط است.
مرطیس: قسم سیاه مرهیطس است.
مریخ: به لغت اکسیریان حدید است.
مریخ: به حاء مهمله مشتق از راحه و آن حزم است.
مریخه: به خاء معجمه به دستور اسم خرم است.

معرب از مرداسنگ فارسیست و او از سرب و قلع و سایر معادن سوای آهن به عمل می‌آید و معمول او از رصاص ابیض و اسود است و غیر مغسول او مایل به گرمی می‌باشد.

و در آخر سوم خشک و مغسول او سرد و خشک و سفید کرده او لطف و اقوی است. طریق ساختن او و احراق و غسل و سفید کردن او در دستورات مذکور است و اقسام او سم قاتل و با قوه محلّله و قابضه و مغری و بغایت مجفّف و مسدّد و حابس و برنده گوشت زیاد و رویاننده صالح آن و التیام دهنده زخمهای عمیق است و چون در سرکه کنند ترشی او زایل کرده قریب به شیرینی عسل سازد و طلای او با آهک سیاه کننده جلد و سفید کرده او در حفته‌ها حابس اسهال قروچی و سحجی است و جالی کلف و مسکن حدت ادویه تند و جهت رفع بدبویی اعضا و عرق و منع ادرار عرق و سحج جلد بغایت مؤثر است خصوصاً با روغن گل و روغن مورد و طلای او با روغنهای مذکور بر حوالی قلب و زیر بغل مانع ریختن مواد است به دل و جهت رفع آثار و حکّه و جرب و تحلیل خون جامد تحت جلد و سوختگی آتش و آب گرم و با سرکه و روغن زیتون جهت رفع قمل و در اکتحال جهت سلاق و جرب و ناخنه و قرحه مفید است و چون با روغن زیتون بسیار بجوشانند تا غلیظ شود بهترین ادویه شقاق است و ساییده او با مثل او گوگرد که با سرکه و روغن مورد طلا کنند، جهت شری و جوششهای پر آب نافع است و امین اللؤلؤه التیام و تنقیه زخمها را بالذات از او نمی‌داند و معین ادویه مناسبه دانسته است و تصریح نموده که خوردن نیم درهم از سفید کرده او با جلاب مخرج اقسام کرم شکم و مجرب است و شیخ‌الرئیس نیز فرموده که زنان در بلاد ما به اطفال جهت قرحه و اسهال می‌دهند و حقیر نیز در بلاد دارالمرز دیده که جهت رفع کرم با شیر می‌دهند و حرکت می‌فرمایند تا آن کرمها دفع شود و مانع سکونند و فی الواقع در دفع اقسام کرم بیعدیل است و دو درهم او کشنده است به احتباس بول و انتفاخ شکم و پیچش عظیم و ضیق النفس.

◀ مرعزی

لغت سریانی است و به فارسی بزمعز نامند. از انواع مغر و موی او دراز و بسیار نرم و اکثر سفید می‌باشد. لباس او موافق جمیع امزجه و محرک باه و مسخن مبرودین و مقوی کمر و گرده است.

◀ مرقشیشا

اسم یونانی سنگی است و او ذهبی و فضی و نحاسی و حدید می‌باشد و هر یک در رنگ شبیه به یکی از معادنند و غیر برآقند بر خلاف مغنيسا که برآق است.
و گویند هر یک در معدنی به هم می‌رسد و بقدری مخلوط به جوهر آن معدن می‌باشد و آن جوهر را از آن استخراج می‌کنند قویترین نحاسی است.

مریز: به لغت مصر مرار است.
 مردقوش و مرزجوش: مرزنجوش است.
 مروس اوطاء: به یونانی اذان الفار است.
 مروس و میوس: به معنی موش است و اوطاء به معنی گوش است.
 مرائیه: هوم المجوس است.
 مراجه: اسم فارسی هوم المجوس است.
 مرماهان و مرو جیلی و مرو شیرین: مرماحور است.
 مروالتلال و مرو بری: مرماطوس است.
 مروالهرم و مرماجونه و مرو تلخ و مرو سفید: مرماهوس است.
 مروازاد: مرمازاد است.
 مرتک: مرداسنگ است که سفید کرده باشند نه مطلق مرداسنگ.
 مریق: احریض است.
 مرقاعی: کفیشون است.
 مریافلن: یونانی و به معنی هزار برگ و آن حزنبل است.
 مریافلن: هندی طریفیلون است.
 مرقد: شامل جوزمائل و افیون است.
 مرسیااغریا: به یونانی آس بریست.
 مرسیایمارس: به یونانی آس بستانی است.
 مرطوش: نزد مؤلف حاوی الأدویه مرماحور و نزد بعضی مرطوس است.
 میرا: شیلیم است.
 مرسیون: به یونانی اشنان است.
 مرسلون: به لغت سریانی دارچینی است.
 مرسیا: به یونانی به معنی ریحان است.
 مرارالصحرا و مرارالصحور: حنظل است.
 مریج: به جیم نارجیل است.
 مروریه: نزد بعضی خندریلی و نزد بعضی کاهوی تلخ شیردار است.
 مرتای کدو: اسم فارسی مسیر است.
 مردارآعاجی: به ترکی اسم نبات عنب اللدب است.
 مرقش: مرقشیشاست.
 مرغابی: اسم فارسی اوز است.
 مرورشک: اسم فارسی مرو کم بو است.
 مربا: اسم فارسی انبجیات است.
 مرغ خانگی: اسم فارسی دجاج است.
 مردارخوار: اسم فارسی رخمه است.
 مرگ موش کانی: اسم فارسی شک است.
 مرگ موش عملی: اسم فارسی دیگ بردیک است.
 مرزه: اسم فارسی صعتر بستانی است.
 مرجومک: اسم فارسی عدس است.
 مرغ سنگ اشکنک: اسم فارسی قطاه است.
 مرگ ماهی: به فارسی ماهیزهرج است.
 مروارید: اسم فارسی لؤلؤ است.

مزر

به زای معجمه قسمی از نیبذ است که در مصر از جو و در بصره از برنج می‌سازند و در نیبذ مذکور می‌شود و به فارسی یوزه نامند.

مزممارالرّاعی

نباتی است برگش شبیه به برگ بارتنگ و از آن بزرگتر و منحنی به طرف زمین و ساقش باریک و بی‌گره و بی‌برگ و بقدر زرعی و با رطوبت چسبنده و بر اطراف سر آن گلی مابین سفیدی و زردی و خوشبو و بیخش باریک و سیاه شبیه به خربق اسود و بسیار خوشبو و منبتش اماکن رطبه و در جوزا می‌رسد و تخمش مانند گلسترخ. در اوّل دوم گرم و خشک و نزد بعضی گرم و تر و محلّل اورام و رافع سموم و مفتّح سدد و مدرّ حیض و قابض طبع و دو درهم از بیخ او جهت ضرر افیون و سمّ ضفادع و ارنب بری و پیچش و قرحه امعاء و طیبخ بیخ او جهت تفتیح سده جگر و سنگ کرده و درد رحم و شرب نبات او جهت اسهال و ضماد او جهت اورام بارده احشاء و بلغمی و مغسول او جهت دراز کردن موی مؤثّر و طلالی او با زیب‌الجبل و روغن زیتون مانع تولد قمل است تا یک سال و مضرّ سپرز و مصلحش بادآورد و قدر شربتش از آب او یک اوقیه و در مطبوخ تا پنج درهم و از بیخ او از یک مثقال تا دو درهم و بدلتش لسان الثور است.

مزج: درخت بادام تلخ است.

مزو: به لغت اصفهان سوسن است.

المیم مع السّین:

مسک

خون منجمدی است که از حیوانی کوچکتر از آهو و در بلاد چین و هند و ترک حاصل می‌شود و او را آهوی چینی نامند. دستهای او کوتاه تر از پا و دو دندان پیش او کج به طرف زمین و شاخ او منحنی و سفید و دراز به حدّی که به دنباله او رسد و در آن سوراخها که استنشاق به او کند و مسک چهار قسم می‌باشد.

صمغ البلاط را اضافه نموده و بجوشانند. گرم و تند و جالی و رافع گوشت زیاد و فاسد زخمها و گشاینده دیلات و رافع آثار جلد و جالی دندان و در اکحال رافع بیاض و ظلمت بصر و ناخنه و سلاق و شرناق و طلائی او در حمام رافع خارش بدن و شرب او قتال و بدلش آبگینه است.

◀ مستعجله

نزد بعضی بوزیدان است و نزد بعضی سورنجان و انطاکی و بعضی گویند که او فروع لعبه بربری و ریشه‌هایی است با پیچیدگی و صلب و به هم پیچیده و مرتب به نوعی که چون باز کنند چوب او مرتب متساوی الأضلاع مشاهده می‌گردد و بهترین او خوش جوهر صلب شیرین است. در دوم گرم و در اول تر و مسمن بدن و مهیج باه به حدی که استعجال فرماید و حافظ قوتها و مقوی اعصاب و مانع فساد اخلاط و شرب او قبل از سم مانع تأثیر آن و مضر حلق و مصلحش عسل و شربتش تا سه درهم و بدلش خمیرمایه است.

◀ مسیر

اسم مرتبای کدو است و انطاکی گویند واضح او بقراط است و عسلی او معتدل و محرک باه و مسمن بدن و مفتوح سدد و مدر فضلات و ملطف اخلاط و مقوی احشاء و کثیرالغذاء و رافع اخلاط سوخته بارد و شکری او در اول تر و در حرارت معتدل و موکد خون صالح و مانع صعود بخارات به دماغ و جهت مالیخولیا و سده و دوار و انواع جنون و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقه البول و با خشخاش جهت رفع بیخوابی و با بادام جهت تسمین بدن مؤثر است. باید کدو را از پوست و تخم و پیه پاک کرده، نیم پخت کنند و آبش سوخته قریب به خشکی شود و عسل با شکر را دو چندان کدو علیحده به قوام آورده اضافه نموده و طبخ دهند و با اندکی صندل و مصطکی خوشبو سازند.

مسنین: به یونانی زاج سبز است.

مسک الجن: شامل شواصرا و جعده صغیر است.

مسک الرمان: نارمشک است.

مسد: لیف درخت مقل است.

مسوحات: ادهان مرکبه است.

مسواک الرأعی: شامل زوفرا و شیطرج است.

مسواک المسیح: نوع بزرگ نوارس است.

مسک القرود: اشنه است.

مسواک العباس: نوع بزرگ قتاد و رعی الأبل را شامل است.

مسقلن: زعرور است.

مسقوره و مسمقار و مسمقران: به لغت عجمه اندلس زراوند طویل است.

مسن: حجرالمسن است.

مستکر: آبوس است.

یکی را ترکی نامند و آن حیوانیست که از آن حیوان به طریق حیض یا بواسیر دفع شده و بر روی سنگها منجمد می‌گردد و او در غایت خوشبویی و بوی او رافع می‌آورد و رنگش زرد و قطعات او دراز و با صلابت و قلیل الوجود است.

قسم دوم را تبتی نامند و آن نافع است و از جمیعت خون او در حوالی ناف به هم رسد و بعد از رسیدن به سبب خارش با پوستی که ظرف اوست می‌افکند.

و یکی را چینی نامند و او خونست که بعد از صید موضع ناف او را شکافته و اطراف او را به دست می‌مالند تا خون اطراف در یک جا جمع شود، سپس خشک می‌کنند و آن سیاه با صلابت می‌باشد.

و قسم چهارم را هندی نامند و آن خونی است که از ذبح آن حیوان به هم می‌رسد. با جگر و سرگین او خمیر کرده خشک می‌نمایند و او اشقر و غیر صلب است و عملی را از ریوند و عود و سنبل و حسن لبه و جگر خشک کرده بز و برگ مورد و قرنفل و خون کبوتر و قدری مشک ترتیب می‌دهند و در نافها می‌کنند و علامت مغشوش از سیاهی مفرط و ثقل او معلوم است و آنچه در نافع باشد ریسمانی را به سوزن اول از نافع گذرانده، سپس از وسط سیر بگذرانند هرگاه بوی سیر نداد خالص است و آلا فلا و آنچه در غیر او نافع باشد باید در کف دست قدری از آن را با آب دهن بمالند اگر حل شود خالص و اگر فتلیه گردد مغشوش است.

و ارسطو گویند خالص ساییده مشک در ظرف رطوبت دار بقدر یک ساعت وزنش زیاده می‌شود و بهترین او تبتی و قوتش تا سه سال باقیست و از نافع بیرون آورده او تا یک سال. در سوم گرم و در دوم خشک و هر چند کهنه گردد خشکی او غالب می‌شود و مفتوح سدد و محلل اخلاط بارده و مقوی اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و اعضای ظاهری و باطنی و حواس و مفرح و مقوی باه و حابس طبع و مسکر و جهت ضعف دل سوداوی و غشی و رفع ضرر ادویه سمیه و مسهله و سمومات و غم و وحشت و خفقان بارد و مالیخولیا و خدر و فالج و لقوه و رعشه و بلادت و نسیان و ریاح امعاء و نیکویی رخسار نافع است و رسانیدن قوه ادویه به عمق بدن و در اکحال به طبقات چشم مؤثر و شرب او در رفع سم بیش و قرون السئیل بیعدیل و فرزجه او معین حمل و طلا و سعوط او جهت سکنه و جمیع امراض بارده دماغی و با روغن بان بر مقدم دماغ و بوییدن او جهت منع نزلات و صداع بارد و با روغن خیری بر احلیل جهت تحریک باه و اکتحال او جهت ظلمت بصر و بیاض و دمعه و ظفره نافع است و مضر محروورین و مصلحش کافور و روغن بنفشه و بوییدن او مورث زردی رخسار و شرب او باعث بدبویی دهان و مصلحش گلاب و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش مثل او جند و نصف او سازج است.

◀ مسحقونیا

شامل کف شیشه‌ای است که بعد از گداز شیشه بر روی او مانند شیشه رقیقی ظاهر می‌شود و شامل احجار مطبوخه است که شیشه و سنگ سرمه و اقلیمیا و راستخت را ساییده و تسقیه به آب آهک و آب قللی کرده و

در دوم گرم و خشک و محلل قوی ریاح غلیظه و مفتح سدد و سه اوقیه
آب برگ او را جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته‌اند.

مشکطرا مشیع

قسمی از پودنه و قویتر از اقسام آن است. برگش انبوه و بزرگتر از برگ
پودنه بری و با خشونت و مایل به استداره و چون گوسفند از او بخورد
شیر او به رنگ خون شود.

در آخر سوم گرم و در وسط خشک. بغایت مدرّ حیض و نفاس و مسقط
جنین و مفتت حصاه و جهت اخراج رطوبات غلیظه از سینه و شش و درد
رحم و قولنج و تقویت اشتها و شربت او جهت غشی و کرب نافع و در
سایر افعال قویتر از پودنه است و آن مذکور شد و مضرّ مقعد و مصلحش
سرکه و شربتش یک مثقال و در مطبوخ دو مثقال و بدلش به وزنش پودنه
و قردمانا و در ادرار حیض به وزنش عدس المرّ می‌باشد.

مشتری: به لغت اکسیریان قلع است.

مشک هندی: سعد هندی است.

مشط الرّاعی: دینساقوس است.

مشک: به هندی کرسنه است.

مشک واش: به لغت تنکابن اسم شواصر است.

مشو: اسم فارسی خلر است.

مشک زیر زمین: اسم فارسی سعد است.

المیم مع الصاد:

مصوص

غذاییست که از جوجه و مرغ جوان و سبزیهای سرد و گرم و ادویه
خوشبو به حسب احتیاج ترتیب دهند و قسمی را با آب میوه‌های ترش
می‌جوشانند و منافع هر یک تابع اجزای اوست.

مصطکی

معرّب از مسطحی و به عربی علك الروم نامند. صمغ درختیست ریزه‌تر از
کندر و سفید او را رومی و سیاه او را نبطی گویند. درخت او در صافی و
شاخه‌های او در لطافت و برگ او مانند درخت اراک و از آن بزرگتر و
ثمرش مایل به تلخی و قوتش تا بیست سال باقیست.

و درخت او نزد شیخ الرئیس و بولس سرد و خشک و بیخ و پوست
عصاره و برگ و ثمر او را قایم مقام افاقیا و عصاره لحيه التیس دانسته‌اند و
نزد جالیونوس گرم و خشک و مقوی معده و جگر و با تحلیل و قبض
است و دوام نطول طبیخ او رویننده گوشت بر استخوان و مقوی اعضای
مسترخیه است و ضماد و برگش جهت خروج مقعد و رحم نافع است و
مسواک چوب او مقوی دندان و لثه و چون برگ و شاخ و بار و پوست او
را بجوشانند و مکرّر تجدید اجزاء کنند تا آب غلیظ شود، جهت نفث‌الدّم
و اسهال و قرحة امعاء و نزف‌الدّم و برآمدگی ناف و رحم و رفع سیلان

مسطار: خمر نارسیده است.

مسقطاطون: عود هندی است.

مسطحی: مصطکی است.

مس: اسم فارسی نحاس است.

مس سوخته: اسم فارسی راسخت است.

مس رست: اسم فارسی طالیقون است.

مسکه: به فارسی زبد است.

مستار: به هندی افسنتین است.

مسور: به هندی عدس است.

مسی: به هندی کاکنج است و در بعضی بلاد آطریلال را به این اسم نامند.

المیم مع الشّین:

مشمش

به فارسی زردآلو نامند و به ترکی ارک و اقسام می‌باشد و بهترین او شیرین
و پر آب و کم جرم و خشک او بهتر از تازه است.

در دوم سرد و تر و مفتح سدد و ملین صلابات و شیرین او ملین طبع و
موافق محرورین است مادام که در معده فاسد نشود و جهت تشنگی و
التهاب معده و تسکین غلیان خون و صفرا نافع است و رافع آروغ
خصوصاً ترش او و خیسانیده خشک او چون صاحب تب حارّ و بارد از
آن خورد و آب گرم و غسل بعد از آن بنوشد و قی کند اخلاط کرائی و
زنجاری دفع شده و رفع تب گردد و از مجربات شمرده‌اند و هرگاه بعد از
خوردن زردآلو فصد کنند خون سفید رنگ مشاهده شود لهذا مداومت او
را باعث برص دانسته‌اند و او سریع التّعفن و نفاخ و موکد آروغ ترش و
مضرّ مبرودین و مصلحش شکر و انیسون است در جمیع امزجه و خوردن
او بر بالای طعام و خوردن آب بعد از آن بغایت مضرّ است و مغز دانه تلخ
او در دوم گرم و خشک و شیرین او در اول گرم و تر و مبهی و روغن
همه آن مفتح سدد و ملین صلابات و رافع درشتی جلد و خشونت حلق
است و روغن مغز تلخ او بقدر یک مثقال کشته کرم معده و مسهل قوی
آن و محلل اورام مقعد و مفتت حصاه و جهت زحیر بارد و بواسیر ظاهری
و باطنی و با افیون جهت جمیع دردها و قطور او جهت درد گوش بیعدیل
و در سایر افعال قریب به روغن بادام تلخ است.

و قدر شربتش تا سه مثقال و روغن شیرین او ضعیفتر از روغن بادام
شیرین است. اجزای درخت او در دوم سرد و خشک و برگ او مدرّ و
مسقط کرم معده و نطول او محلل اورام و برگ خشک او قاطع اسهال و
شکوفه او سرد و خشک و لطیف و شرب ذرور او قاطع نزف‌الدّم ظاهری
و باطنی است.

مشط الغول

نباتیست شاخه‌های او باریک و برگش شبیه به برگ گشنیز و صلب و بی
گل و ثمر و خوشبو می‌باشد.

تشنگی و رادع اورام حارّه و طلای او در رفع ورم زبان و غرغره او در ورم حارّ از مجربّات است و مضمضه او جهت قلاع حارّ مفید و او مضرّ معده سوداوی و مولّد نفخ و قولنج و ردی الغذاست. مصلحش ادویه حارّه و جوارشات می باشد.

◀ مضم

به ضاد معجمه رمّان البر است و ثمرش حبّ القلقل می باشد. مطبوخ آب انگور است که از طبخ به نصف رسیده باشد و او را منصف نیز نامند. الطّف از مثلث و در افعال مانند اوست.

المیم مع الطّاء:

مطهر: پنج انگشت است.

مطخینا: لوز است و لعوق لوز را به این اسم نامند.

مطر: باران است.

المیم مع الطّاء:

مظ: به طاء معجمه گلنار است.

المیم مع العین:

معاء: به فارسی روده و به ترکی باقرساق نامند و امعاء مذکور شد.

معشوقا: شامل جمست و ماهودانه است.

مغر: ماغر است.

معانیوس: به یونانی بان است.

معفار: صمغ آلوست.

معد: خصی الثعلب است.

معین: مازیون است.

◀ مغاث

بیخست دراز و ستبر و پوست او سیاه مایل به سرخی و جوفش مابین سفیدی و زردی و بهترین او خوشبوی تلخ مایل به شیرینیست و نزد بعضی او بیخ رمان بری که آن گلنار است و نزد بعضی سورنجان است و اظهار آنست که غیر هر دو باشد و از جبال کرخ خیزد و برگش با خشونت و عریض مانند برگ ترب و گلش سفید و تخمش مانند حبّ السمنه و انطاکی گوید قسمی از آن در نواحی شام به هم می رسد و در مصر مستعمل و ضعیف الأثر است.

در دوم گرم و در اول خشک و قوتش تا هفت سال باقی است. مسمّن بدن و محرک باه و با قوه قایضه و مقوی اعضاء و با سکنجین جهت صرع و جنون و خلط سوداوی و با غسل جهت امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل و عرق النساء و نقرس و تنقیه سینه و ریه و گرفتگی آواز و شکستگی اعضاء و ضعف عصب و تشنج و استرخای آن و صلابت رحم و مداومت آن با عنّاب و کتیرا جهت تسمین بدن و ضماد او با گل ارمی جهت جبر و کسر و وثی و ضربه و سقظه نافع است و تخم او در تحریک

حیض و شکستگی اعضاء و جرب نافع است و مصطکی در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر بارد و هاضمه و اشتهاست و محرک آروغ و با جلای عظیم و محلّ ریح معده و رافع نفخ به آروغ و با سفل و رافع پیچش و درد سر و نزلات و ضعف جگر و معده و قروح باطنی و با غاریقون جهت بلغم و با صبر جهت صفرا و با هلیجیات جهت سودا و عسرالتفس و با ادویه مناسبه جهت نفث الّذم و قصبه ریه و با کهر با جهت نرف الّذم از مجربّات است و با کندر جهت قوه فهم و حافظه و قطور جوشانیده او در روغن کنجد جهت گرانی سامعه مجربّ بوده و به دستور بخور کردن پنبه به او و به گلاب تر کرده و کماذ نمودن بر چشم جهت درد رمذ از مجربّات شمرده اند. طلای جوشانیده او در روغن زیتون جهت شقاق لب و لرز تهای بارد و رعشه و ضربان و کزاز و اعیا یبعدیل و شرب ضماد او جهت شکستگی اعضاء و ضربه و سقظه و جلای شره و سرخ کردن رخسار و با ادویه مناسبه جهت درد فم معده و امعاء و علل جگر و تفتیح سدد و قی نافع است و بخور و سعوط او با روغن زنبق جهت درد سر بارد و مضمضه طبیعی او جهت استحکام دندان و لثه و مالیدن روغنهای گرم بر عضو دردناک و پاشیدن مصطکی بر او و به خرجه بستن او جهت تسکین و تحلیل درد بغایت مفید است و خاییدن او جهت جذب رطوبت دماغی مؤثر است و گویند مضرّ مئانه است و مصلحش گردکان و کتیرا و به دستور یک شبانه روز در سرکه خیسانیدن آن و بدلش به وزن او کندر و یا یک وزن و نیم علك البطم و در تقویت معده و جگر اذخر است.

و قدر شربتش تا یک مثقال است و روغن مصطکی که یک اوقیه او را در یک رطل روغن زیتون با قدر مضاعف حل کرده باشند، محلّ و مقوی اعصاب و شرب ضماد او جهت امراض رحم و معده ضعیف و اسهال رطوبی و علل جگر و دو مثقال او جهت قرحه ریه و حقه او جهت قرحه امعاء و طلای او جهت آثار جلد و نیکویی رخسار مفید است و روغن درخت مصطکی که از برگ و ثمرش بسازند جالی و ملطف و بسیار قابض و با سعد و اذخر جهت جرب انسان و حیوان و اخراج کرم شکم و لزوجات نافع بوده و قدر شربتش تا سه مثقال است.

المیم مع الصاد و مع الضّاد:

مصغ: ثمر عوسج است.

مصباح الرّوم: کهر باست.

مصارین: امعاست و مصران واحد آن.

مصاع: زعرور است.

مصفی الرّعات: بلسکی است.

مصنع: نیبذی است که از آب میوه ها و انار ترتیب می دهند.

◀ مصل

به ترکی قراقرط نامند و در اصفهان فارا گویند و آن ماییت دوغی است که طبخ داده و غلیظ او را کشک سازند و ماییت او را بار دیگر جوشانیده منعقد نمایند. بسیار ترش و سرد و خشک و مسکن حدّت خون و صفرا و

مغز تخمها: اسم فارسی لبوب است.
المیم مع الفاء:
مفرح: لسان الثور است.
مفرح القلب المحزون: بادرنجبویه است.
مفروء: اسم نوعی از فطر است.
المیم مع القاف:

مقل

مراد از او صمغ درختیست مانند صمغ درخت کندر و بسیار عظیم و در شجر و عمان کثیرالوجود است و صمغ آن هر چه مایل به سرخی و تلخی باشد مقل ازرق نامند و مایل به زردی را مقل الیهود و مایل به تیرگی و سیاهی را صقلی و آنچه از نواحی یمن خیزد بادنجانی می‌باشد و او را مقل عربی گویند و بهترین او زرد صاف و برآق تلخ است که زود حل شود و در آتش اندازند خوشبو باشد و قوتش تا بیست سال باقیست.
در اول سوم گرم و در اول دوم خشک و جالی و محلل و ملین طبع و مدرّ بول و شیر و حیض و رافع حدّات ادویه مسهله و با تریاقیت و مفتت سنگ کرده و مسهل بلغم و مفتّح سدد و شرب او جهت سرفه رطوبی و گزیدن هوام و کزاز و تحلیل خون منجمد احشاء و بواسیر و تقویت باه و تنقیه سینه از اخلاط فاسده و عرق النساء و نقرس و احتباس حیض و مشیمه و عسر ولادت و درد گلو و ربو و ضعف جگر و ریاح آن و با سرکه جهت رفع تسمین مفرط و ضماد او ملین اورام صلبه و تعقّد عصب و ورم حنجره و فسخ عضل و درد پهلو و ریاح غلیظه و خون منجمد تحت جلد و امراض رحم و مقعد و بواسیر و با آب دهن صایم جهت ورم پلک چشم و باد فتق و با اندکی سرنج جهت اسقاط دانه بواسیر و ثلیل و بخور آن جهت بواسیر و حمل او جهت رفع انضمام فم رحم و جذب جنین و رطوبات رحم و ضماد مسحوق مطبوخ او با سه چندان سبوس گندم که بجای آب رب انگور باشد با قدری روغن گاو جهت ورم نغنه از مجربات است و مضرّ ریه و مصلحش کتیرا و مضرّ جگر و مصلح او زعفران و قدر شربتش یک درهم و بدلش دو ثلث او مرّ و ربع او صبر است.

مقل مگی

اسم ثمر درخت دوم است و با عفوصت و خشونت و او را بهش و خشک او را دفل نامند و مأکول است و درخت او در شکل و ثمر شبیه به درخت خرما می‌باشد. سرد و خشک و قابض و قاطع اسهال و سیلان خون و مقوی معده و طیبخ بیخ او جهت تقطیر البول و نفث الدم و جلوس در آن جهت رفع انفجار رگها مفید بوده و شرب طیبخ درخت او جهت قروح مزمنه و تنقیه بلغم و نطول سوخته او جهت جرب و حکّه و منع تولّد قمل مؤثّر است.

باه قویترین اثنباست و او مضرّ مئانه و مصلحش عسل و شربتش دو درهم و بدلش سورنجان و عاقرقرحاست و در ضمادات قلت است.

مغره

او را طین مغره نیز نامند و نزد بعضی بهتر از طین مختوم است و او خاکی است که از روم خیزد و سرخ مایل به زردی و با غرویت و در دوم سرد و خشک و قابض و مجفّف و رادع و حابس نفث الدمّ جميع اعضاء و حیض و اسهال و قاتل اقسام کرم و حبّ القرع و با زرده تخم نیم برشت و آب برگ بارتنگ جهت قرحه امعاء و مئانه و با شکر جهت فربه کردن بدن و طلائی او با سرکه جهت جمره و نمله و ورم حارّ و سوختگی آتش و زخمها و با روغن کنجد جهت نرمی بشره و برآق کردن او و حقنه او جهت قرحه امعاء نافع است و اکثار او مضرّ و مسدّد و مصلحش شیرینیها و شربتش دو درهم و بدلش مثل او گل ارمنی و ربع او کتیراست و چون دست را به او خضاب کنند و او را شسته حنا ببندند تا بیست روز حنا باقیست.

مغنیسا

اسم نبطی سنگی است قریب به مرقشیشا و به فارسی رنگ کاسه نامند و کاسه گران ظرف به او رنگ می‌کنند و از اکثر آن سرب به هم می‌رسد و آن پنج نوع می‌باشد: یکی سیاه و یکی مایل به سیاهی و دیگری سرخ و یکی سفید و یکی بیرون زرد و اندرون سرخ می‌باشد.
و محمد بن زکریا گوید آن دو نوع است یکی را شهبانامند و انثی است و با نرمی می‌باشد و دیگری سرخ و مایل به سیاهی و حدیدی و آن ذکر است و به قول اکثر حدیدی او سیاه و ذهبی او زرد و فضی سفید و نحاسی سرخ می‌باشد و در جميع اقسام او نقطه‌های سفید و عیون ظاهر است و بقدری درخشندگی دارند و گدازنده زجاج و صاف کننده آنند و او را قابل رنگ گرفتن می‌سازند و با آهن نیز این فعل می‌کنند.

در دوم سرد و در سوم خشک و مقوی معده و منقّی رطوبات و رافع حصاه و عسر بول و ذرور او التیام دهنده جراحات و با سرکه و عسل رافع کلف و برص و در ازاله چرک و روغن و امثال آن قریب‌الفعل و مضرّ دل بوده و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم درهم و بدلش مرقشیشا است.

مغد: بادنجان است و ثمر لفاح برّی را نیز نامند.

مغافیر و مغفاز: سکرالعشر است.

مغمومه: قلبه بادنجان است.

مغنطیس: حجر مغنطیس است.

مغاث هندی: کلزاست.

مغلیاتا: به لغت سریانی اسم حرف بابلی بوداده است.

مغز سر: اسم فارسی دماغ است.

مغز استخوان: اسم فارسی مخ است.

مغره کاهنه: طین مختوم است و مغره یمانی و مغره لمنیه نیز گویند.

مقنقه

عبارت از شیر گاو است که گرم کرده و عصاره خرنوب شامی اضافه نموده و او مسکن حرارت و تشنگی و رافع تبها و تلخی دهن و خشونت سینه و مالیخولیا و اخلاط معده و ضعف جگر و حرقه البول و جرب و حکه و اخلاط سوداوی است.

مقدونس: فطراسالیون است.

مقلقل: قصب است.

مقلونیا: ملیون است که خریزه گرمک باشد.

مقر: اسم عربی نبات صبر است.

المیم مع الکاف:

مکنسه: قلو مس است.

مکنیاس: به لغت سریانی بنفشه است.

مکنسه قریشیه: اسم مخلصه است.

مکری چاله: اسم هندی دام عنکبوت است.

مکریه: اسم هندی عنب است.

مگس: اسم فارسی ذباب است.

مگس عسل: اسم فارسی نحل است.

مکر: به هندی تمساح است.

مکهار: به هندی تودریست.

مکری: به هندی عنکبوت است.

المیم مع الالم:

ملح

به فارسی نمک و به ترکی دوز نامند. معدنی و مایی می باشد و معدنی بدون آب متکون می گردد و آن جبلی و بری می باشد و مایی او آبهای است که منجمد گردد و معدنی او اقسام است و هریک را که نامی مخصوص است مذکور می شود و بهترین او ملح اندرانی معدنی است، سپس ملح مایی و بعد از آن نمک طعام و قسم هندی مایی کمیاب است و زبوترین او تلخ معدنیست و اقسام تنکار و قلی و بوره و نوشادر را املاح نامند و املاح مصنوعه نیز می باشد و او را از خاکستر بعضی نباتات که آب او را صاف نموده به آتش یا به آفتاب منعقد می سازند و به دستور از بول حیوانات و انسان نمک به طبخ و عقد می گیرند و بهترین او محرق محلول معقود صاف است و مراد از مطلق ملح، نمک طعام است و مجموع آن مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و رافع رطوبات لزجه و سدد و تخمه و طعام و فساد او و مشهی و نیکو کننده رخسار و مصلح اغذیه بارده و معین اخراج آن و بعضی در اسهال خلط خاصی قویتر از سایرند چنانکه مذکور خواهد شد و بوداده او قابض و سوخته او الطف و همه او غاسل امعاء و معین قلع سودا از اقصای بدن و رافع بدمزگی اطعمه و مانع حدوث جذام و با سکنجبین و با آب مفتح جمیع سده و با عسل و سکنجبین رافع

مضرت افیون و سموم مخدر و گزیدن هوام و جهت استسقاء و امراض سوداوی و بلغمی نافع بوده و قی کردن با نمک و سکنجبین مفتی معده و با مسهلات جهت قطع اخلاط و با صعتر جهت رفع عفونات و اخراج ریح به آروغ و به اسفل و مضمضه او جهت قطع خون لثه دندان قلع کرده و ضماد او با صبر جهت نزلات و با روغن زیتون و غیر آن و عسل و زفت جهت فسخ و کوفتگی اعضاء و وشی و با سرکه و کف صابون جهت ورم ریخی و بلغمی و تهیج و با تخم کتان جهت گزیدن عقرب و با سرکه و عسل جهت گزیدن زنبور و با مشکطرامشبع جهت گزیدگی افعی و با زفت و قطران جهت مار شاخدار و نهنگ و با زفت و عسل جهت اورام بلغمی و با عسل جهت خون منجمد تحت جلد و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و حکه و جرب و زخم آبله و جذام نافع است و با حنا جهت داخس و با جوز مائل جهت ورم انثیان و با خمیر جهت دمل و با سرکه جهت قوبا و سعفه و اکتحال او جهت بیاض و سلاق و سبل و قوت بصر و سوخته او با سوخته نوشادر و شب سوخته جهت سبل و با مروارید جهت بیاض مجرب است و در پاک کردن دندان بیعدیل بوده و شستن نمله ساعیه و آکله و جوششها با نمک و سرکه رافع آن و بستن او با پشم بر زخم قاطع خون او و بستن گرم کرده او بر اعضاء جهت دردهای بلغمی و ریخی مفید و مضر دماغ و مورث تاریکی چشم و اکتار او محرق خون و مقلل منی و مورث خارش بدن و جرب و مضر ابدان نحیف و مصلح صعتر و چربیها و اشیای بارده رطبه است و از خواص مجربته اوست که چون سه درهم او را در حینی که عقرب یا سرطان طالع باشد در خانه مریض در آتش گذارند، اگر بعد از جستن میل به درون خانه کند آن مریض شفا یابد و آلا فلا و چون در خانه بسوزانند و سوخته آن را به طرف مشرق بیندازند رفع سحر و چشم بد کند و چون به پارچه سرخی بسته و بر طرف چپ زنان تعلیق کنند باعث سرعت ولادت گردد و عرق نمک که به قرع و انبیق تقطیر کنند بغایت تر و تند طعم و مجفف رطوبات معده و امعاء و مفتح سدد و رافع استسقاء و سپرز است و اکتار او باعث لاغری بدن و دلوک او بغایت جالی دندان و رافع گوشت فاسد لثه است.

ملح اندرانی

به فارسی نمک سنگ بلوری نامند و او بهترین اقسام است. در آخر دوم گرم و خشک و مسهل بلغم و لزوجات و در تقویت فهم و ذهن و رفع تخمه طعام قویتر و در ادویه عین استعمال او جایز نیست و سایر افعال سابق بر این گذشت.

ملح نفتی

از جمله معدنی و سیاه و بدبو و با نفتیه است و از آتش نفتیه او زایل می شود و سفید می گردد و در سوم گرم و خشک و مسهل ترین اقسام نمک است و مفتی و در اخراج بلغم و سودا قویتر از سایرین و چون با

و با نوشادر بسایند در ثقل معادن به مراتب اعلی دانسته‌اند و چون به ازای هر سه درهم نوشادر یک عدد زرده تخم پخته اضافه نموده و به آتش برشته و به افشردن روغن او را بگیرند در عمل رصاص مجرب شمرده‌اند و او برنده گوشت فاسد لثه و منقی آن است.

◀ ملح بحری

از اقسام ملح مایی است و تا آب به او برسد، حل می‌شود و اکثر آن سیاه و در افعال قریب به ملح اسود است.
 ملیح: نوعی از عوسج بزرگ برگ سرخ است.
 ملوخیا و ملوخیه: خبازی بستانی است.
 ملیون و ملونیا: خربزه گرمک است.
 ملیطن: به لغت اندلس بقله یمانیه است.
 ملیطنی: به یونانی ائمد است.
 ملیطویا: زاج سیاه است.
 ملینون: زنجفر مخلوق است.
 ملینیون: قنطوریون رقیق است.
 مل: سیسیالیوس است.
 ملکا: اکلیل الملک است.
 ملطاه: دینساقوس است.

ملّاح: به ضمّ اول و تشدید ثانی اندروطالیس و به لغت مغرب قافلی می‌باشد.

ملوح: به لغت شام قطف بحری است.
 ملیخ: به فتح اول و ثانی و خاء معجمه اسم فارسی جراد است.
 ملین: اسم هندی کندس است.

المیم مع المیم:
 ممسک الأرواح: اسطوخودوس است.
 ممسک الحوامل: دواء الممسک است.
 مملولا: به هندی طر و غلودیس است.

المیم مع النون:

◀ من

اسم عربی جمیع شب یمانی است که منعقد گردد و شیرین گردد و مثل ترنجبین و گزنگبین و هرچه بر نبات سمی منعقد شود سم است مانند قسمی از سکرالعشر و آنچه از نباتات قابضه حاصل شود قابض و از مسهله مسهل است.

منج: به فتح اول بیخی است و به کسر اول درخت بادام تلخ است.

◀ منج زراوشان

روغن گل سرخ طلا کنند در رفع جرب و جوشش آبدار عجیب الفعل و قدر شربتیش تا یک درهم است.

◀ ملح اسود

از اقسام ملح العجین است و او سیاه بی نطفیه است و در افعال مانند ملح نطفی است.

◀ ملح العجین

نمک طعام است و الوان مختلفه می‌باشد و اکثر او سفید و بعضی مایل به سرخی و بعضی مایل به سیاهی و بعضی مایل به زردی و بهترین او سفید صاف است. در آخر دوم گرم و خشک و مسهل ماء اصفر و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال مانند ملح اندرانی است.

◀ ملح هندی

نمکیست شفاف و سرخ مایل به سیاهی و قطعات او بزرگ. در اول سوم گرم و خشک و مسهل ماء اصفر و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام و قدر شربتیش تا یک درهم و نیم است.

◀ ملح المرّ

نمک تلخ است و مابین سیاهی و سفیدی و مایل به زردی می‌باشد و از همه اقسام گرمتر و قریب به درجه چهارم و در اندمال جراحی با صمغ زیتون قویتر از سایر است و قدر شربتیش کمتر از یک درهم می‌باشد.
 ملح الطّبرزد: نمک معدنی جبلی است و بهترین او سفید مسمی به اندرانی است.

◀ ملح الغرب

بوره‌ای است که از درخت غرب به عمل آرند و در افعال قویتر از بوره ارمنی است.

ملح چینی: به لغت مصر ابقر است.
 ملح سنجی: شوره است و ابقر مذکور شد.
 ملح الدّباغین: قسم سیاه ملح العجین است.
 ملح الصّناعت و ملح الصّاغت: تنکار است.
 ملح مختوم: ملح هندی است.
 ملح النّار: نوشادر است.

◀ ملح القلی

نمکیست که قلی را در آب حل کرده و صاف او را به آتش منعقد کنند و خواص او در قلی مذکور شد و چون او را در سرکه حل نموده عقد کنند

◀ مومیا

به لغت یونانی به معنی حافظ الأجساد و به فارسی مومیایی نامند. آب چشمه‌ای است که در بلاد فارس مانند قیر منجمد می‌شود و در بعضی جبال گیلانات و لرستان نیز موجود است و عرق الجبال نیز گویند و آنچه در سواحل دریای مغرب یافت می‌شود به خوبی فارس و بلاد ایران نیست و بهترین او سیاه برآق است که بوی بدی نداشته باشد و ارسطو فرموده که بهترین او آن است که چون جگر گوسفند را در گرمی ذبح با ریزه نی شکسته شق کرده و بر آن بمالند التیام یابد.

در اول سوم گرم و در دوم خشک و نزد بعضی خشکی غالب بر گرمی اوست و قوتش تا چهل سال باقیست و او مقوی دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ ارواح بدنی و لطیف و سریع النفوذ جهت فواق و فالج و رعشه و لقه و سمومات مشروبه و درد معده و وجع الفؤاد و تقویت معده و اختناق رحم و جمیع امراض بارده و نفث‌الدم و جراحات مئانه و سلس البول و ابتدای جذام و داء‌الفیل و ثقل زبان و گزیدن عقرب نافع است و شرب محلول او در روغن‌ها و ضماد او جهت شکستگی اعضاء و بیرون رفتن مفاصل و کوفتگی و پاره شدن عصب و عضل بیعدیل و با عناب و امثال آن جهت سرفه و با سکنجبین جهت خفقان و با آب کرفس جهت سپرز و در هر علتی با معاون و مناسب او آشامیدن بهتر است و قطور او با روغن گل سرخ جهت گرانی سامعه و با کافور جهت امراض بینی و سعوط او با آب مرزنجوش و مانند آن جهت شقیقه و صرع و امراض دماغی و غرغره او با رب توت و مانند آن جهت ورم گلو و با شیر جهت اعضای تناسل و یک قیراط او با دو دانگ گل ارمنی و یک دانگ زعفران جهت صدمه جگر و معده و با آب کاسنی و عنب‌التغلب و طلائی او با روغن گاو جهت گزیدن عقرب و حمول او با روغن زیتون یا زنبق جهت تقطیر البول و استرخای مقعد و غدیوط و دلوک او با عسل جهت لکننت زبان و مسوح او با روغن نارگیل و مانند آن بر قضیب و انتیان و حوالی آن جهت تحریک جماع و با اشربه مناسبه جهت تب ربع نافع بوده و مضر محرومین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش در شکستگی اعضاء نیم درهم و در سایر امراض از یک قیراط تا یک دانگ و بدلش قفرالیهود است.

و ارسطو گوید چون مومیایی خوب را با بیه خوک غیر نمکسود در گوش اصم مادرزاد گذارند رفع کری می‌کند.

◀ مومیای انسان

در ازمه سابقه به جهت حفظ جسد میت از تعفن به مر و عسل و مومیایی و قفرالیهود و امثال او طلا می‌نموده‌اند و چون اکثر دخمه‌های بلاد مغرب را آب بحر محیط گرفته هرچه از اجساد و اعضای موتی را امواج بحر به ساحل رسانیده و می‌رساند، آن را جهال به جای مومیایی صرف نموده و

اسم فارسی است و آن تخمی است شبیه به نانخواه و سرخ و بالیده‌تر از آن و نزد بعضی تخم خیری بریست و مسکر و مفرح و اکثار او مغیر عقل است.

منسم: در حب المنسم مذکور شد.

منظرا: پنک آس است.

منشئه: به لغت مصر غالیس است.

منصف: اسم مطبوخ است.

منتجوشه: ناردین است.

منداغورس: به یونانی بیروج است.

مثنور: خیری و خشخاش را شامل است.

منبل: به شیرازی اسم نیمه است.

منک: به هندی ماش است.

مندوه: به هندی نوعی از دخن است.

منبر: به هندی طباشیر است.

منسل: به هندی زرنیخ سرخ است.

ماندکی: به هندی ضفدع است.

مندوهل: به هندی جوزالقی است.

منجهت: به هندی فوه است.

المیم مع الواو:

◀ موا

اسم نباتی است برگ و ساقش شبیه به شبت و ساقش از آن سترتر و بقدر دو زرع و بیخش باریک و دراز مایل به زردی و متفرق و بعضی کج و خوشبو و در خاییدن دهان را گرم می‌کند و با اندکی گزندگی و به فارسی ریشه والا گویند و آن سنبل جبلی است چنانکه انطاکی تصریح نموده و قوتش تا دو سال باقیست.

در دوم گرم و در سوم خشک و با قوت قابضه و مدر بول و حیض و ملطف و منوم و مفتح و مسکن درد مئانه و گرده که به سبب اجتماع فضول باشد و جهت ریاح معده و پیچش و درد مفاصل و رحم و سینه و ضعف جگر و معده و تحریک باه و نضح منی و رفع بخار بدبوی و بلغم و لزوجات و تصفیة آواز و امراض عصب نافع بوده و جلوس در طبیخ او جهت عسر البول و احتباس حیض مفید است و مضر سپرز و مصلحش تخم کرفس و عسل می‌باشد و مصلح و مصلحش خیسانیدن در سرکه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش نیم وزن او سنبل الطیب و نیم وزن جوزبوا است و گویند به وزن او فطراسالیون و شیخ الرئیس در تعریف موا فرموده که بیخیست مختلف‌الشکل و در رنگ شبیه به غاریقون است و ابن جزله گوید بیخیست سفید مایل به زردی و دراز و خوشبو و بغدادی و ابن تلمیذ و جمعی کثیر به نهجی که در اول تعریف او مذکور شد قایلند و تعریف مذکور بر ریشه والا صادق می‌آید.

موش کور: به فارسی خلد است.
 مویز: به فارسی زبیب است.
 مویزک عسلی: اسم فارسی دبق است.
 مویزک و مویز کوهی: اسم فارسی مویزج است.
 مومیایی کوهی: قفرالیهود است.
 مورچه: به فارسی نمل است.
 موسیر: به فارسی بصل الزیز است.
 موش دشتی: به فارسی یربوع است.
 موچه: به لغت اصفهان قنا بری است.
 موجرس: به هندی شکوفه فوفل است.
 موته: به هندی سعد است.
 مولی: به هندی فجل است.
 موتی: به هندی لؤلؤ است.
 موت: به هندی ماش هندی است.
 موساکتی: به هندی اذان الفار است.
 مور: به هندی توتیا است.
 موندی: به هندی کامازیوس است.
 مونک: به هندی ماش است.

المیم مع الهاء:

مها

به ضمّ اوّل و با الف آخر و به دستور به یاء آخر اسم نبطی سنگی است که از نواحی روم و صعید مصر خیزد و سفید و شفاف مانند بلور و بسیار صلب و مثل سنگ آتش زنه آتش از او ظاهر می‌گردد و در خون گرم حل می‌شود و در جایی که مغنيسا به هم می‌رسد او نیز یافت می‌شود و قسمی از آن غیر شفاف و از آن صلب تر و شبیه به نمک سنگ می‌شود و او را کوبیده، ظروف می‌سازند و او غیر حجر سلوان است.
 در دوم سرد و خشک و با مروارید و شکر قالع بیاض چشم است و حبه او با نمک و نوشادر و زعفران و سرکه و عسل رافع ثقل زبان و از مجربات شمرده‌اند و مفتت حصاه و مدربول و تعلیق او بر ران راست جهت عسر ولادت و بر اطفال جهت از خواب جستن ایشان و رفع دیدن خوابهای پریشان و داشتن او در دست راست جهت قضای حاجت و ضماد او بر پستان جهت زیاد کردن شیر و رفع انجماد آن مفید است.

مهلبیه

به فارسی فرنی نامند که از جمله اغذیه لذیذه است که از آرد برنج و شیر و شکر ترتیب می‌دهند و او را دورس بابلی جهت مهلب بن مغیره اختراع نموده به جهت رفع قی طعام که از ریختن سودا به معده ناشی شده بود. گرم و تر و جهت مالیخولیا و جنون و درد سر بیسی و فربه کردن بدن و تولید خون صالح مؤثر است.

می‌نمایند و از رصدالاقالیم بلیناس ظاهر می‌شود که معموری طرف مغرب جزایر خالدات بوده و بالفعل سپاهان مغرب است و چندین درجه معموره در آب مغمور است.
 و افریقی در کتاب اعتماد نقل نموده که مومیایی دو قسم است: یکی از جبال و یکی از قبور میتی که به جهت حفظ بدن بر او طلا می‌کرده‌اند و او غیر اعضای انسانی است اگر چه در جبر کسر نفعی می‌کند، لیکن شرب او حرام و مورث کوری و فساد بدن و مضرتهای بی‌غایت است.

موز

مرب از اسم هندی است و به عربی طلیح نامند. درخت او شبیه به نبات ذرت و مرّیع ساق او تا سه زرع می‌باشد و برگش دراز و عریض و بقدر دو زرع و ثمرش سبز و بقدر خیار کوچکی و نارس او را چیده در میان کاه می‌گذارند تا زرد و شیرین گردد و ثمرش تا هفتاد روز می‌رسد و موقوف به زمانی و فصلی نیست و رطوبت ثمر او لزج و شیرین و مانند عسل است و در فلاحه مذکور است که چون دانه خرما را در قلقاس غرس نموده تسقیه کنند و سرگین اسب در محل غرس بریزند درخت موز می‌شود.

و او در گرمی معتدل و در دوم تر و مسمّن بدن و مرطب معده و ملین سینه و بعد از هضم کثیرالغذاء و موکد خون و محرک باه محرورین و جهت لاغری گرده و سرفه و خشونت حلق و طلای او با سرکه و آب لیمو جهت کچلی و سعفه و جرب و حکه و با آب تخم خربزه جهت کلف و نیکو کردن رخسار و خاکستر پوست او و پوست درخت او جهت التیام زخمها و رفع نرف‌الدم و ضماد برگش جهت تحلیل اورام نافع و موکد ریاح و سدد و ضعف هاضمه و مصلحش عسل و شکر و مرّیای زنجبیل است.

مولویزانا: مرداسنگ سفید کرده است.

موقوطس: به لغت عبرانی فطر است.

موم: اسم فارسی شمع است.

موقدالتار: کبریت است.

موریون: نوعی از پیروج است که برگش سفید و شبیه به برگ چغندر باشد.

مورصیقی: به یونانی طرفاست.

موغالی: به یونانی این عرس است.

مولیقون: به رومی آبار است.

مولی: به یونانی حرمل عربیست.

مون و میون: موا است.

مورد اسفرم: آس بری است و گویند اسم فارسی اذخر است.

مورامون: پرسیاوشان است.

موفیون: نوعی از سموم قریب به بیش است.

مورد: اسم فارسی آس است.

موش: به فارسی فاره است.

مهد: آذریو است.

مهلتی و مهلوک و مهلوکی: اسم هندی سوس است.

مهار: اسم سندی سنای مکی است.

مهوز: اسم هندی حماحم است.

مهندی: اسم هندی حناست.

مه: به هندی عسل است.

مهرگیاه: اسم فارسی بیروج الصنم است.

مهک: اسم فارسی سوسن است.

مهرة مار: اسم فارسی حجرالحيه است.

المیم مع الیاء:

شربتیش از یک مثقال تا سه درهم و بدلش روغن یاسمین و جند و نزد بعضی به وزنش قطران و ثمن او زفت رطب است.

میعه یابسه

نزد بعضی ثفل اجزای درخت اوست که سایله را از آن افشرده باشند و نزد بعضی آب مطبوخ آن و گرمی و خشکی او زیاده و در همه افعال مانند سایله و با قوه قابضه و حمول او مدرّ خون بواسیر و حیض و مسقط جنین و جهت رفع انضمام رحم و صلابت آن و بخورش جهت رطوبات دماغی و لقوه و رفع ضرر هوای وبایی مؤثر و مصلح و مصلحش رازیانه و بدلش جاوشیر و شربتیش تا دو مثقال است.

میفختج

معرب از می پخته فارسیست و به عربی عقیدالعنب نامند و آن آب انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث بسوزد و غلیظ گردد و آن مایل به ترشی می باشد و در گیانات دوشاب ترش گویند و چون با خاک دوشاب بجوشانند، شیرین می گردد و آن را دوشاب گویند و مذکور شد. در دوم گرم و در اول خشک و محرک باه و ملین طبع و موافق سینه و شش و آبله و حصه و در محرورین اکثر او مولد صفرای غلیظ و مصلحش آب میوه های سرد و تر و بدلش دوشاب انگور است.

میسنون

نوعی از زبدالبحر و به فارسی کرم ایوب نامند. جهت احتباس حیض و حصاه و درد گرده و سپرز و استسقاء نافع بوده و در سایر منافع مانند زبدالبحر است.

میبه: اسم فارسی شربت به است که با شراب و یا با آب انگور و دوشاب انگوری ترتیب دهند.

میفختج: مدبر می پخته ایست که با شکر و عسل بار دیگر جوشانیده باشند.

میفختج مفرح: می پخته ایست که در مدبر آن هیل و جوزبوا و قرنفل و امثال آن ترتیب داده و اضافه کرده باشند.

مویزج: زبیب الجبل است.

میجوش: اسم فارسی شرابی است که با سنبل رومی یا سنبل هندی ترتیب داده باشند.

میلطوس: مغره است.

میفونیون: شوکران است.

میسوسن: شراب سوسن است.

میشیها: ابرون است و نزد بعضی اقحوان.

میخک: اسم فارسی قرنفل است.

میمون: اسم فارسی قرد است.

مینهل: به هندی جوزالکوئل است.

میسن

اسم عربی است و به یونانی لوطوس نامند. درختیست قریب به جوز رومی و برگش باریکتر و زواید او بیشتر است و شبیه به برگ کرفس و چوبش مایل به سیاهی و سرخی و صلب و خوشبو و دانه او سیاه و از دانه انار کوچکتر و با تندی است.

در دوم گرم و خشک و مقوی معده و گرده و منقی رطوبات و حقه با نشارة چوب او جهت سحج و قرحه امعاء و ضماد او را جهت داءالفیل و تحلیل اورام از مجربات دانسته اند و طبیخ او جهت استحکام موی و دانه اش جهت سرفه نافع و بیخ و شاخ او را چون سه روز بر اورام صلبه ببندند و هر روز تجدید نمایند در رفع آن و فتق مجرب دانسته اند.

میعه سایله

اسم عربی صمغ درختیست بسیار خوشبو و آنچه از درخت تراوش کند اشقر مایل به زردی و به قوام عسل می باشد و بهترین اقسام است و هرچه از افشردن اجزای درخت حاصل می شود مایل به سرخی و غلیظتر است و آنچه او را به طبخ غلیظ سازند، سیاه و ثقیل و مسمی به میعه یابسه است. و مؤلف کتاب مرشد گوید که یک نوع سفید می باشد و یک نوع او سرخ و محمّد بن زکریا گوید که آن صمغ درختیست مسمی به عیهر در بلاد شام و شبیه به درخت به و قوتش تا ده سال باقیست.

در سوم گرم و در دوم خشک و محلل ریاح و ملین و منضج و مدرّ بول و حیض و مقوی اعضای باطنی و سه درهم او با چهار اوقیه آب گرم، مهمل قوی بلغم و جهت جذام و سرفه و نزله و زکام و درد سینه و ریه و استسقاء و سپرز و گرده و مئانه و درد کمر و ورکین و گرفتن آواز و طلای مطبوخ او با روغن زیتون جهت ماندگی و لرز تبهای بارده و خدر و کزاز و رعشه از مجربات بوده و بخور او جهت درد سر و نزلات و زکام و جذام و قطور او جهت امراض گوش و ریاح غلیظه و فرزجه و بخور آن جهت احتباس حیض و طلای او جهت جرب بهترین ادویه و با ضمادات نقرس و مفاصل مقوی فعل آنها و مضرّ ریه و مصلحش مصطکی و قدر

میتی: به هندی حبله است.

حرف التّون مع الألف:

نانخواه

اسم فارسیست و زینیان نیز آمده و به عربی کمون ملوکی گویند و نزد بعضی او تخم صعتر جبلی است شبیه به انیسون و از آن کوچکتر و اشقر مایل به زردی و تندبوی و با حرافت و تندی طعم و قوتش تا چهار سال باقیست.

در اول سوم گرم و خشک و مجفّف و مدرّ بول و حیض و عرق و تریاق سموم و محلّل ریاح و رافع فواق و رطوبات لزجه و درد سینه و صلابت جگر و سپرز و مغص ریحی و آنچه به سبب دواى سمّی مسهل باشد و منقّی چرک و لزوجات سینه و جهت دفع عادت افیون و مضرتّ آن و عسر بول و حصاه و قی و غثیان و بدبویی آروغ و تخمه و فساد اشتها و تبهای مزمنه خصوصاً تب ربع و سردی احشاء و بهق و برص و با غسل جهت احتباس بول مبرودین و کرم معده و حبّ القرع و با سکنجبین جهت محرورین به جهت جمیع امراض رحم و کسی که اطعمه به ذایقه او لذیذ نیاید نافع بوده و ضماد او با سفیده تخم مرغ جهت ناف برآمده مجرب است و با غسل جهت درد جمیع اعضاء و تحلیل ورم آن و از مجربات است خصوصاً با طین قیمولیا و به دستور در رفع خون منجمد تحت جلد بیعدیل بوده و با ادویه برص و آثار مقوی فعل آنها و با روغنهای جهت بثور لبثیه و با نمک و ترمس و زعفران جهت ورم اثنیان و نطول آب او جهت رفع درد گزیدن عقرب سریع الأثر و قطور او جهت گرانی سامعه و بخور و فرزجه و حقهّ او جهت تنقیه رحم از رطوبات بدبو نافع است و خوردن و طلا نمودن بر بدن بالخاصیه مورث زردی جلد و شرب سه منقال او که در یک رطل شیر جوشانیده باشند و به نصف رسیده باشد با یک اوقیه شکر که بر بالای لحوم خورده شود باعث فربهی مفرط گردد و ناشتا خوردن آن رافع سنگ کرده و مئانه از و مصلح محرورین و مصلحش گشنیز و مقلّل شیر مرضعه و مصلح او ترمس و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش در غیر تسمین شونیز است و عرق نانخواه جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی مفید و عسر نفس را در حال رفع می کند و چون با دارچینی و گاو زبان عرق کشیده در تفریح نایب مناب خمر است و روغن او که به قرع گرفته شود، بهترین ادویه ریاح و دردهای مزمن و اورام بارده است و چون در آب لیمو بقدری که یک انگشت او را بپوشاند بخسباند و خشک کنند و هفت بار تکرار نمایند جهت اعاده اشتهای مأیوسین مجرب است.

نارجیل

او را جوز هندی نامند. درختش مانند درخت خرما و بعد از هفت سال بار می دهد و تا صد سال عمر می کند و در او آبی می باشد مانند شیر و لذیذ و چون در اول طلوع ثمر او شاخ آن را و یا ثمر آن را بریده و کوزه ای بر

آن نصب کنند آب در آن طرف از یک رطل تا پنج رطل جمع می شود و آن را سندی نامند و حلاوت او تا یک روز باقی است و در اسکار و تقویت باه و تفریح بهتر از خمر است و بعد از یک روز مانند سرکه ترش می شود و آبی که از شاخ نارجیل بی بار که قسم نر اوست به این قسم گرفته شود طاری نامند و لیف درخت او مدتها فاسد و مندرس نمی گردد و ظرفی که از آن ترتیب دهند حیوانات موزی پیرامون مظروف آن نمی گردند.

و نارجیل در آخر دوم گرم و در اول خشک و متکرج او بسیار گرم و خشک و با مضرتّ و آب او گرم و تر و در اول گرم و در سوم خشک و مغز نارجیل مولّد منی و مسخّن کرده و کمر و مسمن بدن مبرودین و مدرّ خون است و جهت تقطیرالبول و سردی مئانه و درد مفاصل مزمن و خوشبویی دهان و رفع مواد بارده بلغمی و سوداوی مانند فالج و جنون و امثال آن و ضعف جگر و قروح باطنی و بواسیر مجرب است و با شکر جهت تولید خون صالح و تقویت حرارت غریزی نافع است و جرم او دیرهضم و مولّد خون غلیظ و مصلح آن شکر و نبات و مضرّ محرورین و مصلحش میوه های ترش و لیمو و فاسد متکرج آن مورث غثیان و غشی است و قدر شربت از جرم او تا سه منقال و از آب او سه اوقیه و شراب او جهت جنون و مالیخولیا و تقویت باه نافع است و سرکه او مسهل کرم شکم و حبّ القرع و جهت تقویت هاضمه و مهرباً کردن لحوم مؤثر و خاکستر پوست او جالی دندان و کلف و نیکو کننده رخسار و رافع نمش و جرب و حکّه و با حنا مقوی موی و روغن او که کوبیده و جوشانیده و از آن اخراج کنند شرباً و ضماداً جهت تقویت فم و تولید پینه کرده و رفع درد مئانه و ریاح آن و درد کمر و زانو و بواسیر و تحریک باه مفید و قدر شربتش تا سه منقال است.

نارجیل بحری

ثمری است غلاف دار مانند غلاف نارجیل و بقدر خربزه و طولانی می باشد و مثبت او معلوم نیست و از روی دریا اخذ می کنند و مغزش سفید مایل به زردی و ستبر و بسیار صلب و پوست او تیره مایل به سرخی مانند نارجیل و غلافش سیاه و ستبر است و خوردن آب از غلاف او رافع سموم و مضراتّ آنها است و او مقوی قوی و یک قیراط او که بر روی سنگ ساییده باشند در رفع سمّ هوام و افعی و افیون و امثال آن مجرب است و قویتر از تریاق کبیر می باشد و علامت خلاصی از سم دفع قی است و تا قی کند باید مکرر داد و ضماد او بر موضع گزیده عقرب و زنبور و هوام رافع الم آن است در ساعت و بقدر یک برنج که در هفته یک دوبار با گلاب بنوشند، حافظ صحتّ و رافع لرز تبهای مرکبه و بارده و فالج و مفاصل است به قی و رافع مضرتّ هوای وبایی و اختلاف آبهاست و جاذب اخلاط ردّیه از عمق بدن و رافع اوست به تکرار قی و چون در بدن خلطی نباشد تحریک قی نمی کند و گویند زیاد او قتال است.

◀ نارنج

معرب از نارنگ فارسی است و ریشه و پوست درخت و پوست نارنج و شکوفه و تخم او در دوم گرم و خشک و ترشی او در آخر دوم سرد و خشک و با لزوجتی که موافق سینه و نزلات و سرفه حار است و در برگ و پوست او تفریح عظیم و جمیع اجزای او در همه امور بهتر از ترنج و ضماد پوست زرد او با سرکه جهت درد سر مجرب است و شرب یک درهم و نیم او که خشک کرده باشند با آب گرم جهت پیچش و اخراج کرم شکم و قی و غثیان از مجربات می باشد و ضماد پخته مهرای نارنج به تمامه جهت جرب و حکه و جوششهای سر و نرم کردن موی جلد و بدن بیعدیل است و بوییدن او و برگ او رافع طاعون و فساد هوا و آب خیسانیده پوست و شکوفه او جهت عسر ولادت مجرب است و حمول او مدرّ حیض و شرب او رافع سمّ عقرب و هوام و ترشی او با شکر مسهل صغرا و مدرّ آن می باشد و رافع خمار و امراض حارّه عصب غیر صحیح و اکتار او مضعف جگر و مصلحش عسل و شکر و دو درهم از تخم مقلّش او تریاق گزیدن جانوران است و به دستور شرب ریشه های باریک درخت او با شراب همین اثر دارد و در سایر منافع مانند ترنج و لیموست و ضرر نارنج به اعصاب کمتر است و روغن نارنج که پوست او را با شکوفه و روغن کنجد سه هفته در آفتاب گذاشته باشند در جمیع افعال قویتر از روغن ناردین و دو مثقال آن پادزهر سموم بارده حیوانی است و بوییدن شکوفه او مقوی دماغ و محلّل زکام و عرق او که مسمی به عرق بهار است در دوم گرم و خشک و جهت ضعف دماغ و تفریح و تقویت اشتها و باه و سله مصفاه و نزلات و درد سینه و قولنج ریحی و پیچش و خفقان و غشی و مداومت او هفت روز هر روزی دو اوقیه با شکر و ربع درهم مرجان جهت رفع سپرز از مجربات است و با آب کرفس جهت اخراج سنگ مثانه و گرده و شرب او ناشتا جهت قطع اسهال رطوبی نافع و حمول او با پشم جهت اصلاح رحم و با شیر مادبان جهت اعانت بر حمل از مجربات دانسته اند و اکتار بوییدن او مورث بی خوابی و هوا مضرّ عرق بهار است و مصلح او گلاب و قوتش در ظرف مس تا هفت سال باقی است و در شیشه تا یک سال.

◀ نارقیصر

اختلاف عظیم در او واقع است و انطاکی گوید نباتیست باریک ساق و بسیار سرخ و گلش مایل به زردی و خوشبویی و از روم آرند و در مصر او را ساق الحمام گویند و آنچه در کتب هندو معلوم می گردد، قسمی از هوفاریقون را که داذی رومی گویند به لغت ایشان ناکسیر هندی نامند و او مفرّح و مقوی اعضا و با منافع بسیار است و چنان که در هوفاریقون مذکور می شود و ظاهر آن است که معرب از ناکسیر هندی باشد و به جهت سرخی ساق نارقیصر و در مصر ساق الحمام نامند.

◀ نارمشک

اسم فارسی شکوفه نباتی است سرخ مایل به زردی و از نخود بزرگتر و در شکل شبیه به انار کوچکی که گلش نریخته باشد و در خراسان کثیرالوجود است و درخت او بقدر درخت انار و نزد بعضی او و نارقیصر یک چیزند و آن اصلی ندارد، چه در سفوف ارسطو هر دو مذکورند و آن در اول دوم گرم و خشک و مانع صعود بخارات به دماغ و مقوی دل و جگر و معده و امعاء و ملطف و مانع تحلیل ارواح و جهت مالیخولیا و اسهال و نزف‌الدم و ضماد او جهت رفع عرق و تجفیف زخم نافع است و مضرّ مثانه و مورث زردی رخسار و مصلحش روغن بادام و کاسنی می باشد و قدر شربش دو مثقال و بدلش نیم وزن او پوست پسته و به وزن او زنجبیل و سدس او سنبل الطیب است.

◀ ناطف

به فارسی حلوا قبیله نامند. کثیرالغذاء و موافق سینه و ریه و سرفه و خلط بلغمی و مسمن بدن و جهت انصباب سودا به معده نافع و مضرّ محروین و مصلحش ترشیهاست.

◀ نار فارسی

ابن جزله گوید چون مرّ را با يتوعات مغشوش کنند به این اسم مسمی است و بغدادی نار را به معنی انار فارسی که رمان است حمل کرده و وجه تسمیه نپسندیده و ممکن است که به معنی آتش باشد چه مرّ مغشوش به يتوعات از جمله سموم و در احراق مانند آتش است چنانکه نار فارسی اسم مرض حاری است.

نافوخ: به لغت بغداد اسم بیخ دلبو است.

ناغبست: اسم یونانی نارمشک است.

ناموس: بق است.

ناردین برّی: شامل اسارون و فو است.

ناردین: اسم یونانی مطلق سنبل است.

ناردین اقلیطی: سنبل رومی است.

ناعمه: به لغت اندلس لسان الأبل است.

نافذ: به لغت اهل اکسیر زیبق است.

◀ نارکیوا

مارکیواست و نزد ابن بیطار دو چیز است و از تعریف او ظاهر نمی شود که دو چیز باشد و نزد بعضی خشخاش زبیدیست.

ناک کیسر: اسم هندی کبابه است.

ناکسیر: به لغت هندی قسمی از هوفاریقون است.

ناریل: به لغت هندی نارجیل است.

نانا: به هندی نعنغ است.

به فارسی مویزآب نامند. در دوم گرم و در اول تر و مولد خون متین و مفتّح سدد و هاضم و مسمن بدن و مقوی معده است و چون قدری عسل اضافه نمایند مدرّ بول و محرک باه و منقّی سینه و ریه و مسخنّ گرده و مثانه و سریع الاستحاله به سودا و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و مولد استسقاء است و چون حماما را در حین جوش اضافه نمایند جهت جوع بقری و تقویت بدن و هاضمه مفید است.

◀ نَبِذُ الْعَسَلِ

شراب عسلی است. در سوم گرم و خشک و محلّل اخلاط غلیظه و مجفّف رطوبات و حافظ صحتّ میرویدین و مقوی حواس است و جهت امراض بارده مثل فالج و رعشه نافع است و چون به طریقی که مذکور می شود ساخته شود افضل از خمر دانسته اند. عسل ده جزو و نان خشک یک جزو و جوزبوا عشر نان و بسباسه و قرنفل از هر یک نصف عشر نان و زعفران سدس عشر مجموع را در آب بجوشانند تا اثری از آن نماند. سپس صاف نموده بقدر عشر آن عسل تازه اضافه کرده بجوشانند تا ثلث او بسوزد.

◀ نَبِذُ السُّكَّرِ

شراب شکرست لطیفتر از مویزآب و به گرمی او نیست و موافق ناقهین و سوداوین است و آنچه از آب نیشکر سازند، محرّق اخلاط و مولد صفرای کرائی و زنجاری دانسته اند.

◀ نَبِذُ التَّمْرِ

شراب خرمایی نامند گرم و خشکتر از مویزی و مولد سودا و جذام و خنازیر و سرطان و موافق پیران است و هرچه از بسر و بلح سازند در اول گرم و در دوم خشک و بهتر از خرمایی و قابض و مقوی معده و مدرّ بول و بعد از مویزآب بهتر از سایر نبیذها است. نبیذالدّیس و السّیلان: شراب دوشابی است که از شیرۀ خرما سازند و در افعال مثل شراب خرمایی است.

◀ نَبِذُ الْارْزِ

به فارسی بوزه نامند و در مصر مرز گویند و آن شامل نبیذ ذرت و ارزن و جو و گندم و سایر حیوبات است و آن حابس طبع و نیکو کننده رخسار و محرک اشتها و بسیار مست کننده و قاطع باه و چون عسل اضافه نمایند محرک آن است و مورث سل و مضرّ ضعیف الابدان و مصلحش ماهی تازه است و آنچه از جو ترتیب دهند نفاخ و بی تفریح و مسهل و مدرّ و مفسد باه و هاضمه است و بوزۀ ارزن و ذرت نیز مانند اوست.

◀ نَبِذُ الْفَوَاكِه

ناکدون: به هندی عودالحیه است.
ناخن پریان و ناخن دیو: اسم فارسی اظفار الطّیب است.
نان کلاغ: اسم فارسی خبّازی است.
نان سنگک: به فارسی خبزالمه است.
نان بکسمات: به فارسی خبزالکعک است.
نان روغنی: خبزالقطایف است.
نان سپوسدار: خشکار است.
نان بی سپوس: خبزالحواریست.
نان کسمه: خبزالطّابون است.
نان ساجی: خبزالطّایق است.
نان کماج: خبزالفرنی است.
ناژو: اسم فارسی صنوبر بی بر است.
نارگیل: نارگیل است.
النّون مع الباء:

◀ نَبِذُ

اسم عربی جمیع مسکر مایع است به غیر خمر و هر یک به نامی مخصوص اند و فقاغ قسمی از اوست که از آب انار و سایر میوه ها و حبوب ترتیب دهند و آن مقدار نگذارند که بجوشد و مسکر گردد و هرگاه مدتی بگذارند آن را مضع نامند و از جمله نبیذ است و مجموع نبیذ محرّق خون و منجر و مضع دماغ و مکلّر حواس اند و اقسام او از مویز و خرما و دوشاب و شکر و جو و برنج و ذرت و ارزن و سنجد و امثال آن ساخته می شود و طریق عمل نزد متقدّمین آن است که هر چه از مویز و خرما و سنجد و اثمار یابسه باشد انجیر را در ده مثل آن آب یک شبانه روز خیسانده و بجوشانند تا به نصف رسد، سپس صاف آن را بجوشانند تا ثلث او بسوزد و بعد از آن در ظرف کرده سر آن را محکم نموده تا پنج شش ماه بگذارند و نزد متأخرین آب پنج مثل آن و جوشانیدن به قدر نصف است و هرچه از حبوب سازند باید آن قدر بجوشانند که با آب یکسان گردد و با سه مثل آن شیرینی که خواهند مثل شکر و عسل و مانند آن آمیخته و بعد از یک هفته صاف کنند و بعضی به جهت تقویت و اصلاح او از مفرّحات و مقویات مانند جوزبوا و دارچینی و زعفران و عود و غیره از هر یک پنج درهم به ازای هر ده رطل در پارچه بسته از اول جوشانیدن تا آخر صاف کردن آن اضافه می نمایند و هر چه از عسل و شکر و امثال آن ترتیب دهند باید با سه مثل آن آب بجوشانند تا ثلث یا نصف آن بسوزد و هرچه آب نیشکر و امثال او باشد بدون آب بجوشانند تا ثلث بسوزد و به دستور جهت تقویت آن اگر خواهند به دستور مذکور، ادویۀ مناسبه اضافه کنند.

◀ نَبِذُ الدَّبِيبِ

و بسیار فربه می‌باشد. گرم و تر و دهنیت او غالب و مولد خون متین و محرک باه و مقوی بدن و مضر محرورین و دیر هضم و مصلحش در سرکه پختن و فایده بعد از آن تناول نمودن است.

◀ نحل

زنبور عسل است. در سوم گرم و خشک و طلای رطوبت آن رافع درد گزیدن زنبور و محلل اورام است و چون بچه بر نیآورده آن را در سایه خشک کنند و یک درهم او را با پالوده آرد گندم که ده مثقال و شکر پنج مثقال باشد بنوشند، در اندک زمانی بدن را فربه می‌کند و مجرب است.

النون مع الخاء:

◀ نخاله

سبوس حبوب است و از مطلق او مراد سبوس گندم می‌باشد و او از آرد گندم خشکتر و حرارتش کمتر و جالی و ملین طبع و آب مطبوخ او با شکر و عسل جهت سرفه و ربو و خشونت سینه و تغذیه نافهین نافع است و نان او قابض و مجفف رطوبت معده و ضماد مطبوخ او در شراب و امثال آن جهت تسکین درد پستان و ورم آن که از انعقاد شیر باشد و با نمک گرم جهت گزیدن افعی و تحلیل ریاح اعضاء و مطبوخ او در سرکه جهت نملء ساعیه و جرب متقرح و اورام حازه و با روغن زیتون و سرکه جهت ضربان مفاصل مجرب است و مطبوخ او در آب برگ ترب جهت درد گزیدن عقرب و بخور خیسانیده او در سرکه جهت زکام نافع می‌باشد و نطول نخاله جو جهت حکه و بخور نخاله عدس جهت رفع قمل و رشک و بخور نخاله باقلی جهت منع ریختن شکوفه درختان آزموده است.

◀ نخاع

به فارسی مغز حرام نامند. در جمیع افعال قریب به دماغ و ملین صلابات است و در چرک آوردن زخمها بیعدیل است.

نخود: اسم فارسی حمض است.

نخود الوندی و نخود مریم: به لغت اصفهانی زراوند مدرج است.

النون مع الدال:

◀ ند

به فارسی کشته نامند و مخترع او بختیشوعیه اند و آن مقوی دل و حواس و محرک باه و مصلح هوای وبایی و رافع زکام است و بخور او شرباً و طریق عمل او در دستور اول مذکور است.

ندع: صعتر بری است.

ندی کاکیرا: اسم هندی سرطان نهری است.

◀ نروک

شرابست که از آب میوه‌ها به عمل آرند مثل توت شیرین و سیب شیرین و امثال آن بهتر از نیبذ حبوب و مسکر و سریع الفساد و نفاخ و مصلحش عسل و ادویه حازه خوشبو است.

نبق: بار درخت سدر است و مذکور شد و به فارسی کنار نامند.

نبات الملائکه: راسن است.

نبات الرعد: فطر است.

نبات الأشیب: شبیه است.

نبات: اسم فارسی فایند است.

نجم و نجیل: اسم ثیل است و هر گیاهی که بی ساق باشد به عربی نجم نامند.

نجیب: اسم جنس پوست نباتات است و اسم مخصوص سلیخه.

نجناق: اسم هندی قسمی از بیش است.

النون مع الحاء:

◀ نحاس

به فارسی مس نامند و نوعی که در معدن متکون می‌شود مس رست گویند و روی عبارت از اوست و به عربی صفر و به یونانی طالیقون نامند و آن زرد و درخشنده است و در طالیقون مذکور شد و نوعی که از گداختن سنگ خاص به هم رسد و بعضی از آن مایل به زردی و اکثر آن سرخ می‌باشد و از نحاس مراد همین نوع است و چون او را با عشر آن روی توتیا بگدازند زرد می‌شود و به فارسی برنج و به عربی صمغ مصنوع گویند و چون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنابراین مصنوع آن را به این اسم شایع کرده‌اند و چون مس را با قلع بگدازند به فارسی سفید روی و مفرغ نامند و چون با روی توتیا و قلع ممزوج کنند مسمی به جام است.

و او در سوم گرم و خشک و محلول او مسهل ماء‌أصفر و طلای او جهت جرب و حکه و سستی بدن و رفع ماندگی و تحلیل اورام نافع می‌باشد و چون در سرکه چند روز بگذارند و حنا را به آن سرکه ضماد نمایند، در رفع نزلات و سرفه و منع ریختن موی مجرب دانسته‌اند و خوردن غذا از ظرف بی قلع آن بسیار بد است خصوصاً ترشیاها و لبنیات و در قلع دار مدتی گذاشتن غذای گرم جایز نیست و آنچه مس را سفید و پاک کند تافتن صفایح رقیق او و در ترشیاها مکرر انداختن است خصوصاً آب سماق و سرکه و پاشیدن شوره بعد از گداز و رافع مختلطات آن است و تخم بادنجان باعث زود گداختن اوست.

نحاس صینی: طالیقون مصنوع است.

نحاس قبرسی: مس سرخ مایل به زردی است.

نحاس محرق: روسختج است.

◀ نحام

نوعی از طیور آبی است و به فارسی و به ترکی انقود نامند. از غاز کوچکتر و از اردک بزرگتر و ابلق از سفیدی و سیاهی و سرخ مایل به زردی است

افعال گل او مانند بیخ است و قدر شربتش یک مثقال و تخم او بقدر نیم مثقال محرک باه مایوسین و با سرکه رافع نمش و آثار و فرزجه پیاز او مدرّ حیض و مخرج جنین و منقّی رحم و روغن نرگس که گل آن را مکرّر در روغن کنجد تجدید کرده باشند، محلّک و مسکن درد سر سوداوی و ریخی و مفتّح فم رحم و رافع دردهای او و موافق امراض عصب است.

◀ نر تیس

بولس گوید نباتیست که مانند حنظل جوف او شحم دار و با حرارت و بسیار خشک و غصص و مالیدن او با روغن مدرّ عرق و ضماد او با شراب جهت گزیدن افعی و سعوط او جهت بدبویی بینی و قطع رعاف بسیار مؤثر و مغز او قاطع اسهال است.

نرد: درخت غار است.

نرسی: به هندی جدوار است.

نرم آهن: اسم فارسی حدید انسی است.

نرسک: اسم فارسی عدس است.

◀ نسرین

گل سفیدی است کوچک و مضاعف و درخت او بقدر گل سرخ و بسیار خوشبو و او را گل مشکوی و در بعضی بلاد گل غبری نامند و در دشت و کوه می‌باشد و در بلاد حاره تا اوّل اسد دوام می‌کند و عرق او بویی ندارد چه از جهت لطافت آتش رفع او می‌کند.

معتدل الحرارة و نزد بعضی در دوم گرم و خشک است و بوی او مقوی دل و دماغ و حواس و ساییده او در لخلخه باعث خوشبویی آن و مدرّ حیض و مسهل بلغم و سودا و منقّی سینه و عطسه آرنده و مفتّح سده دماغی و محلّک ریاح و موافق جگر است و جهت قولنج و غثیان و یرقان و فواق و ضماد او جهت کلف و آثار و بدبویی عرق و رفع بوی نوره و سقوط دانه بواسیر و منع اشتداد داء الفیل و با حنا جهت تقویت موی و قطور او با روغن زیتون جهت کرم گوش و ریاح آن و سنون و مضمضه آن جهت درد دندان نافع است و از یک درهم تا چهار درهم برگ او مسهل قوی و مداومت نیم مثقال تا یک مثقال آن را از اوّل حمل تا یک سال جهت منع سفید شدن موی مجرب دانسته‌اند و انطاکی جهت این امر هر روز دو مثقال مرتبای شکری آن را از کتاب تجربه بیان نموده و روغن او که به دستور روغن نرگس گیرند مسخن به اعتدال و مقوی دماغ و بالخاصیه رافع ذات الجنب بلغمی و سوداوی و قدر شربتش تا یک اوقیه است.

◀ نسر

به فارسی کرکس گویند و به ترکی فچیر. از سیاه طیور و بزرگ جثه و در رنگ قریب به عقاب و مایل به سرخیست.

اسم فارسی بیخی است شبیه به لعبه بربری و از آن بزرگتر و سفید و از کرمان خیزد و امین اللؤلؤه گوید که مخبر صادق به من خبر داده که در جبال کرمان خصوصاً در جایی که پلنگ بسیار باشد در اوّل بهار نباتی می‌روید برگش شبیه به برگ خربزه و چون بقدر شبری شود، شکل برگ منقلب می‌گردد بنابراین در آن وقت آن مکان را نشان می‌کنند و بعد از خشکی گیاه و رسیدن بیخ او به آن نشان می‌جویند و بیخ را اخذ می‌نمایند و علامت خوبی آن است که چون بر بالای دیگ جوشان گذارند در ساعت از جوش باز ایستد و چون در تنور اندازند نان از تنور بریزد و از خواص اوست که چون پلنگ از زاییدن بسیار آزار می‌کشد هرگاه از آن بخورد دیگر حامله نمی‌گردد و هر چه پلنگ آن را جسته و خورده باشد باز سال دیگر از آن مکان از بیخ می‌روید و با سبزی می‌باشد بر خلاف آنچه پلنگ آن را نیافته باشد چه آن سفید است و در سرگین پلنگ هم گاهی یافت می‌شود و به دستور در فرج و رحم آن چون دو شعیر آن را تا یک طسوج زن بخورد و یا فرزجه نماید یا تعلیق کند، هرگز آن زن حامله نگردد و اگر مرد تعلیق نموده مباشرت کند، به دستور مانع حمل است و ذرور و تعلیق او جهت رفع خنازیر و ریح الشوکه مجرب دانسته‌اند و زیاده از یک طسوج او مورت لاغری مفرط است و در دست داشتن آن باعث سرعت ولادت است و چون بر ناصور ببندند حجم او زیاده شده و ناصور او کمتر می‌شود و تجدید او رفع ناصور بالکلیه می‌نماید.

النون مع الرءاء:

◀ نرجس

معرب از نرگس فارسی است. قدحی را بری و مضاعف را بستانی نامند و چون پیاز او را به شکل صلیب شق کرده غرس نمایند، قدحی مضاعف گردد.

در سوم گرم و خشک و تخمش سیاه و در دوم و در اوّل تر و قوتش تا سه سال باقیست. جالی و جاذب و کشنده اقسام کرم شکم و محلّک قوی و شرب بیخ مطبوخ او بغایت مقی است خصوصاً با عسل و منقّی رحم و مسقط جنین زنده و مرده و مخرج هر چه در معده جمع شده باشد و التیام دهنده زخمهای ظاهری و باطنی و ضماد بیخ او جهت التیام جراحات عظیم و وتر و رباط و عصب مقطوع ببعیدیل و مسحوق او با عسل جهت دردهای مزمنه مفاصل و نقرس نافع است و با کرسنه و عسل جهت تنقیه قروح و گشودن دبیله دشوار نضح و با آرد گندم جهت اخراج پیکان و امثال او از بدن و با سرکه جهت داء التعلب و بهق و آثار جلد و به تنهایی جهت قوی کردن قزیب و بر مادون احلیل جهت رفع عنه از مجربات است و به شرطی که او را سه روز در شیر خیسانیده و خشک کنند، ضماد او جهت سعفه و منع نزلات و شکستگی اعضاء نافع می‌باشد و ذرور او قاطع خون جراحات و التیام دهنده آن و رافع سبل و ناخنه و بوییدن او جهت درد سر بارد و گشودن سده دماغی مفید است چنانکه جبریل بن بختیشوع گفته که هرکه خواهد در زمستان زکام به هم نرساند، مداومت به بوی نرگس کند و مضرّ محرومین و مصلحش بنفشه و کافور و در سایر

نشاره

اسم چیز است که از اشجار به سوهان و به ساییدن جدا گردد و یا به سبب کرم زدن غباری از او به هم رسد و خشکی آن نسبت به اصل آن چوب بیشتر و همه او قایض و جالی و منقی رحم و ضماد محرق مجموع او که با وزن او انیسون سوزانیده باشند با سرکه مانع زیاد شدن قروح ساعیه و آکله و التیام دهنده زخمهاست و مجرب شمرده‌اند و خواص هر یک در اصل آن مذکور است.

نشف

اسم عربی بیخ مرجان است و گویند غیر اوست و او سنگیست سبک و پر سوراخ مانند آشیان زنبور و سرخ و از ساحل دریای جلده نواحی مکه معظّمه خیرد و خشکتر از بسد و در الحام زخمها و با شب در قطع خون قویتر از آن و در سایر افعال مانند اوست.

نشافه: اسم عربی اسفنج است.

نشاسته: اسم فارسی نشاست و نشاسج معرب از اوست.

النون مع الضاد:

نضاد: ذهب است و درخت گز کوهی را نیز گویند.

النون مع الطاء:

نظرون: بوق احمر است و گذشت.

النون مع العين:

نعام

به فارسی شتر مرغ نامند و معروف است. در آخر سوم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح و بلغم و رافع لقوه و فالج و درد مفاصل و امثال آن و خدر و استسقاء و جمیع امراض بارده و بطی الهضم و مضر محرورین و مصلحش سرکه و روغن و طلای پیسه او محلل اورام مزمنه و استسقاء و تهیج اطراف و رافع سم عقرب و باعث سرعت حرکت اطفال است و چون بر بدن بمالند اقسام مار از آن شخص بگریزد و اگر نزدیک او شوند بیحس گردد و سرب او باعث زود به تکلم آمدن اطفال و سرگین او رافع کلف و آثار و خاکستر موی او رافع آکله و از خواص اوست که از بلع کردن اخگر و آهن تفته و مس تفته متضرر نگردد.

نعم

معروف است و لطیفترین نباتات و در همه افعال قویتر از پودنه و در آخر دوم گرم و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قوه ماسکه و هاضمه و فم معده و مفرح و مرقق خون غلیظ و محلل مواد بارده و ریاح معده و محرک باه و آروغ و کشنده اقسام کرم شکم است و آب او با سرکه قاطع نفث الدم و شرب دو سه شاخ او با آب انار ترش مسکن فواق و غثیان و قی و هیضه و مشهی و مسکن درد معده و خفقان معدی و وجع الفؤاد و

گویند در یک روز زیاده بر دو هزار فرسخ طی می کند به دلیل آنکه بیجه آن را به زعفران آلودند و او گمان یرقان کرده در یک روز سنگ یرقان از سرانید آورده و مسافت آن از رفتن و مراجعه نمودن زیاده بر دو هزار فرسخ می شود و از خواص اوست که به جهت حراست در وقت خواب یک چشم را نمی پوشاند و تا هزار سال عمر می کند و در سالی زیاده بر یک تخم و یک بیجه نمی کند.

در سوم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح غلیظه و قولنج ایلاوس و مفتّح سدد و مفتّت حصاه و قاطع بلغم و ردی الغذاء و غلیظ و مصلحش دارچینی و شرب پیسه او جهت سرفه و ضمادش جهت مفاصل و قطور او جهت کری قدیم گوش و خون و زهره او قانع بیاض و رافع نزول آب و ظلمت بصر و جرب چشم و سرگین او جالی کلف و خاکستر موی او رافع جرب و حکه و قروح است و محمد بن زکریا گوید که طلای بیضه او در عرض سه روز بسیار مقوی قضیب است و مهربارس گوید که سعوط دماغ و زهره او از هریک به قدر نیم دانگ و مثل آن قطران و روغن کنجد یا زیتون رافع جذام و جنون است و از مجربات شمرده‌اند.

نسخ العنکبوت: به فارسی دام عنکبوت است و در حرف عین گذشت.

نسرین السباع: گل علیق العدس است.

نسوت: به هندی تربد است.

نسری: به هندی نبات است.

نسورا: به هندی سپستان است.

نسترن سفید: اسم فارسی ورد ایض بری است و در افعال به غیر از تفریح و تقویت دل مانند نسرین است.

نسترن زرد: ورد اصغر بریست.

النون مع الشین:

نشا

به فارسی نشاسته و به یونانی امولونش نامند و او از گندم خیسانیده که به حله تعفن رسد و پوست او باز شود و از پوست جدا کرده صاف کرده و خشک می کنند، بدست می آید.

در آخر اول سرد و خشک و نزد بعضی سرد و تراست و مغری و رادع و قایض و موافق امعاء و مصلح ادویه تند و حابس اسهال و خون خصوصاً بوداده او با شکر و روغن بادام که نیم گرم بنوشند جهت خشونت حلق و سرفه و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر و حیض مفید می باشد و حریره او با پیسه بز جهت سحج و رفع افراط عمل دوی مسهل و حقه او جهت قرحه امعاء و طلای او با زعفران جهت کلف نافع است و با سرکه جهت خنق و اورام حاره و اکتحال او جهت دمه و قرحه و جرب و منع ریختن مواد به چشم و با شیر زنان و با سفیده تخم مرغ جهت خشونت پلک و حرارت رمد نافع است و مقلل منی و مسلد و دیر هضم و مصلحش شیرینیا و کرفس و قرنفل و بدلش برنج مغسول و غبار الریحی و قدر شربتش از یک مثقال تا پانزده مثقال است.

بید. گرم و خشک و تخم و گل او مدرّ بول و رافع سپرز و طبیخ او در افعال ضعیفتر است.

النّون مع القاف:

نقد: احریض است.

نقعاين: حبّ الکاکنج است.

نقره: اسم فارسی فضّه است.

نقل خواجه: اسم فارسی حبّ السّمّنه است.

نلک: زعرور است و نزد بعضی قرصیا می باشد.

النّون مع الميم:

نمام: سوسنبر است و نمام الملک و نماما نیز نامند.

نمقولس: به یونانی قسمی از توتیای مصنوع است.

نمارق: شامل قدام و یاسمین سفید است.

نمیسقن: کرسنه است.

نمک: اسم فارسی ملح است.

نمشک: به لغت اصفهان اسم روغن تازه است.

نمور: اسم عربی ارنب بریست.

نمیل: اسم هندی جاموس است.

نمولان: به هندی حبّ البان است.

نمل

به فارسی مورچه نامند و به ترکی قارنچه و انواع مختلف می باشد. بزرگ سیاه را برّی و کوچک را بلدی و کبار پرنده را طیار و سیاه دست و پا بلند را نمل فارسی نامند و همه آنها با سمّیت و در سوم گرم و خشک و قوه شامه او غالب بر جمیع حیوانات و طلای مسحوق او مانع برآمدن موی چون بار اول قلع کرده باشند به یک بار مالیدن رفع بروز او می کند و اگر موی را بار دیگر قلع کرده باشند محتاج به تکرار طلای اوست و چون صد عدد مورچه مقابری را در نیم اوقیه روغن رازقی یا روغن زنبق کرده و سه هفته در آفتاب بگذارند، طلای آن بر قضیب و حوالی آن بغایت محرک باه مایوسین و رافع غبن و مورث صلابت و بزرگی قضیب و از مجربّات دانسته اند و خوردن او موجب پیچش و کرب و مصلحش عسل است و از خواصّ اوست که اطعمه و غیر آن و شیرینها را در جایی گذارند و در حین گذاشتن ضبط نفس کشیدن کنند، مادامی که دست کسی به او نرسد مورچه پیرامون او نگردد و مهربارس گوید چون مورچه را در روغن زیتون جوشانیده در گوش بچکانند رفع کری و ریاح و طنین می نماید و طلای مورچه مقابر را با سرکه رافع خنازیر و ضماد تخم او را با همه روغنهای مسقط موی و مانع برآمدن آن دانسته اند و گویند چون از تخم او بخورند باعث تحریک ریاح شکم به طرف اسفل به حدی می گردد که ضبط آن نتوان نمود و زیره کرمانی رافع آن است.

نموس

جهت درد سینه و پهلو و نضح رطوبات قصبه ریه و سینه و تنقیه آن مفید است خصوصاً چون با پرسپاوشان بجوشانند و چون دو شاخ آن را در شیر بمالند مانع انجماد او و با سرکه و ترشیا رافع ضرر آن است به اعصاب و با لبنیات رفع مضرت او می کند و ضماد او مقوی معده و با آرد جو جهت جراحات و ادرار فرمودن شیر منجمد پستان و نضح دمل و با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و مמושغ او جهت گزیدن عقرب و به تنهایی جهت بواسیر بغایت نافع است و رافع درد سر بارد و با مویز جهت ورم اثیان و درد آن و حمول او قبل از جماع مانع حمل و قطور او با ماءالعسل جهت درد گوش و سعوط یک دانگ از عصاره او با روغن گل سرخ تا سه دفعه جهت خنازیری که در گردن ظاهر می گردد بغایت مؤثر و گویند مولد ریاح است و مصلحش کرفس و بدلش پودنه نهری و شربتش تا دو مثقال است.

النّون مع الغين:

نغز

به ضمّ اوّل و فتح غین معجمه اسم جنس عصفور است و نزد بعضی مخصوص گنجشکی است سیاه لون و بسیار کوچک دنباله او بسیار کوتاه و دایم الحرت و کثیرالصوت و در تنکابن حجره نامند. گرم و خشک و نمکسود قدید او جهت اسهال و غیر نمکسود او جهت عسر بول و سنگ مثانه و گرده بغایت نافع است.

النّون مع الفاء:

نفظ

دهیتی است که از بعضی زمینها می جوشد و سفید و سیاه می باشد. سفید او لطیفتر و سیاه او به تقطیر سفید می شود. در چهارم گرم و خشک و قویتر از اکثر روغنها و مفتّح و سریع النّفوذ و مدرّ حیض و مخرج جنین و جهت جمیع امراض بارده شرب و طلای او نافع خصوصاً جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و تعقّد عصب و سستی آن و بواسیر و یرقان و سپرز و ریه و سرفه کهنه و حصاه و اخراج کرم معده و مقعد و رفع سموم و تحلیل ریاح احشاء و پیچش و درد مفاصل نافع است و اکتحال او جهت نزول آب و بیاض و قطور او جهت کری و ریاح گوش و فرزجه و بخور او جهت سردی رحم و اختناق آن مفید و مضرّ محرورین و مصلح او خشخاش و سرکه و مضر ریه و مصلحش کثیرا و قدر شربت از سفید او دو دانگ تا نیم مثقال و از سیاه او تا یک مثقال و بدلش مثل او میعه و نزد بعضی قطران است و خوردن سیاه او بالخاصیه مسمّن قوی الأثر بدن است.

نفل

نباتیست در عربستان کثیرالوجود و شبیه به یونجه و با گرهی مانند خارخسک اما بینخار است و با سرخی و بنفشی و در بو شبیه به شکوفه

معدنی و مایی غریزالوجودند و مصنوعی او از دوده‌های کثیف حمام به هم می‌رسد و رنگ او اول اغبر است و از دو تصعید سفید می‌گردد و چون سفید صاف او را با مثل او زاج زرد لاری و عشر او زنکار تصعید کنند، سرخ می‌شود.

در آخر سوم گرم و در اول آن خشک و ملطف و جاذب از عمق بدن به ظاهر و مجفف قروح و قاطع خون جاری و حابس قی و مفتح سدد و التیام دهنده زخمهای باطنی و رافع چرک سینه و صلابت سپرز و طلای او جهت خنّاق و با روغن تخم مرغ جهت برص و با غسل جهت داءالتعلب و حیّه و سعفه و با روغن کنجد جهت جرب نافع است و غرغره او با آب سداب جهت زلویی که در حلق مانده باشد و اکتحال او جهت التیام قرحه و رفع بیاض و دمعۀ بارده مفید و در خواص مکتومه مذکور است که چون او را با مثل او فضلۀ انسان تصعید کنند شرب یک مثقال او در رفع مطلق سمّ مجرب است و پاشیدن محلول او که در جای نمناک گذاشته و حل کنند و یا با سرکه حل نمایند و به دستور بخور او باعث گریختن مار و هوام است از آن مکان و چون محلول آن را بر کاغذی نقش کرده در اطراف خود گذارند هوام پیرامون او نگردند و سه درهم او قاتل به تقطیع احشاء است.

◀ نوارس

اسم یونانی نوعی از قتاد است. شاخه‌های او دراز و باریک و تا بقدر سه زرع و برگش ریزه و مستدیر و جمیع اجزای او زغب دار شبیه به پشم و گلش زرد و خوشبو و طعم او تند و خار او مانند سوزن و صمغ او مابین سفیدی و سرخی و در روم و حلب کثیرالوجود است. صمغ او در افعال قریب به کتیرا و تخمش در دوم گرم و خشک و بیخ او در سوم و قویترین اجزای اوست و مجفف و قابض و در التیام عصب از مجربات است و از این جهت او را شجره‌العصب نامند و طیبخ شکوفه و ساییده او به دستور صمغ او در التیام عصب ضعیفتر از بیخ و شرب و ضماد او جهت درد عصب و کوفتگی اعضاء و از جای بیرون رفتن و شکستگی آن و قطع نرف‌الدم مؤثر است و عصاره او جهت قرحه قصبه ریه و ذات‌الجنب بیعدیل و تخم او رافع سموم و او مضر کرده است و مصلحش فندق و قدر شربش یک مثقال است.

نوره: کلس حجری است و کلس مذکور شد.

نوفلن: اسم یونانی زنبور است.

نوق: شتر ماده است.

نور: به لغت اکسیریان زبیب است و به فتح اول و سکون واو اسم جنس شکوفه و گلهاست.

نورالقندول: شکوفه درخت دارشیشعان است.

نواه: به عربی دانه اثمار است و از مطلق او مراد دانه خرما است، خصوصاً در اوزان.

نول: به هندی ابن عرس است.

نوح: لبلاب است.

جمع نمس و آن حیوانی است به قدر شغال و صورت او شبیه به دبق و رنگش مایل به زردی و با خطوط سیاه مانند ببر و مرغ و موش صید می‌کند و در حین مستی آواز او مانند گربه و در غیر آن وقت به نهج دیگر است و ترکان ماوراءالنهر آن را الاکنجه گویند و در بلاد مرو نیز یافت می‌شود و سر او کم موی و بسیار چرب و مظنه آن می‌شود که تدهین کرده باشند و نموسه که علتی است در سر بنا بر شرکت این صفت مسمی به این اسم است. جالینوس گوید که طلای پیۀ او به دستور موی سوخته او با روغن رافع بهق سیاه و جرب است و ارسطو فرموده چون آفتاب در بیت خود یا در شرف باشد اگر چشم راست او را گرفته با خرفه و کتان بر صاحب ریع بیاویزند رفع تب او می‌شود و اگر چشم چپ او را ببندند تب عود نموده و مفارقت نمی‌کند و سقراطیس گوید طلای سرگین او با خردل رافع داءالتعلب است و مهریارس تصریح نموده که طلای زهره او با سفیده تخم مرغ رافع دمعۀ او و سعوپ خون او بقدر یک قیراط با شیر زنان رافع جنون است.

◀ نمر

به فارسی پلنگ و به ترکی قیلان نامند. گوشت او گرم و خشک و هیچ حیوانی گوشت او را نمی‌خورد و تصریح نموده‌اند که او کثیرالحیا است و زهره او سمّ قاتل و دو دانگ او در سه ساعت هلاک می‌کند و خون او رافع کلف و بهق و آثار است.

و مهریارس طلای خون او را رافع جمیع علل چشم دانسته است و چون پیه و گوشت آن را به آب زیتون مهرآ کنند، طلای او در ازاله شری و زخمها و حزاز بیعدیل است و قطور مغز سر او با آب جرجیر و زنبق در احلیل مقوی و محرک جماع و حمل او و به دستور حمل مغز استخوان او رافع درد رحم و نزد اکثر اطبا پیۀ او بهترین اطلیه فالج و مفاصل و امراض بارده است و جلوس بر جلد او مانع گزیدن هوام و مسکن بواسیر است و از خواص اوست که چون کسی بر تمام جسد خود پیۀ کفتار بمالد پلنگ قصد او نمی‌کند به حدی که تواند او را به دست گیرد و او بسیار محبّ خمر است و چون به نیبذ برسد بی تابانه بنوشد و به تجربه رسیده است و چون بر زخم پلنگ موش بول کند نجات نیابد.

و لهذا در بلاد گیلانات زخم دار پلنگ را در جایی نگاه می‌دارند که اطراف آن مکان آب باشد و موش گذر نتواند نمود.

النون مع الواو:

◀ نوشادر

لغت فارسی است و او معدنی و مایی و مصنوعی می‌باشد و معدنی او در بلاد حاره مثل حبشه و قطعات او مانند شور یافت می‌شود و مایی او از آبیست که چون به دست حرکت بسیار دهند کف می‌کند و از جوشانیدن آن آب قطعات سفید بر روی آن بسته می‌شود و انطاکی گوید در نواحی اصفهان آب مذکور موجود است و گویند در جبال خراسان نیز می‌باشد و

النون مع الهاء:

نهما

اسم نبطی درختیست کوهی ساقش مریع به قدر قامتی و با زغبی مایل به زردی و شکوفه بعضی مایل به سفیدی و از بعضی مایل به سرخی و عمیق و میان تهی و با عطریّت و برگ بعضی مستدیر و از بعضی دراز و بی‌ثمر است.

در دوم گرم و خشک و بوییدن او جهت زکام و ضماد او جهت اورام بارده و قطع عرق و منع تولد قمل و تقویت موی و با غسل جهت داء الثعلب نافع است و شرب او مدرّ خون و با تفریح و رافع خفقان و با سرکه تریاق همه سموم و خیسانیده او با مویز و خوردن او بعد از آن با بادام مسمن بدن و فرزجه او منقّی رحم و خوشبو کننده آن است و از خواص اوست که چون یک درهم او را با هفت عدد دانه گشنیز در پارچه کبودی بسته و در چاه بیندازند در تابستان باد سرد به وزیدن آید و چون در حریر سرخ پیچیده بر بازوی چپ ببندند رفع سحر و چشم بد کند.

نهنق: قره العین است و نزد بعضی جرجیر بری.

نهنش: اسم عربی شفاقل است.

نهنگ: اسم فارسی تمساح است.

نیلوفر

اسم فارسی است و کرنبالماء عبارت از اوست و بیخش مانند زردک و ساقش نرم و طولش بقدر عمق آبها و برگش قریب به سطح آب و ثمرش بقدر سیبی شبیه به قبه خشخاش و در او تخمهای عریض سیاه و با لزوجت وجود دارد و گلش بیرون آب و اکثر او کبود و بعضی سرخ و او هندی است و بعضی مایل به زردی و تیرگی و بعضی گویند که بری او نیز می‌باشد.

جميع اجزای او در دوم سرد و تر به غیر از بیخ او که گرم و خشک است و تخم او سرد و خشک و مراد از مطلق او گل نوع کبود اوست و نیلوفر زرد گرم و خشک است و کبود او لطیف و مقوی دل و مسکن حرارت آن و تبهای حاره و تشنگی و منوم و مانع احتلام است و جهت درد سر و قروح ظاهری و باطنی و خشکی دماغ و خشونت سینه و سرفه حاره و نزله و با زعفران در بینی جهت تقویت دل و خفقان مفید است و مضرّ مئانه و مصلحش نبات و مضرّ بیه و مصلح او لبوبات و قدر شربت از جرم او سه درهم و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش بنفشه و خطمی است و بیخ او جهت سپرز و اسهال مزمن و قرحه امعاء و سیلان منی مجرب و ضمادش جهت درد مئانه و معده و با صبر جهت بهق و با زفت جهت داء الثعلب نافع است و اکنار او و شرب تخمش مضعف قضیب و منجمد کننده منی و قدر شربتش از هر یک دو درهم و تخم او رافع ادرار حیض و نرف‌الدم و درد مئانه است و روغن نیلوفر که مانند روغن بنفشه به عمل

می‌آورند، سرد و تر و در افعال مانند روغن بنفشه و در تسکین درد سر حارّ قویتر از آن است.

نیل

نزد بعضی عبارت از وسمه است و ظاهر آن است که غیر او باشد و در کتب مذکور شد و ممکن است که از یک جنس باشند و مستعمل هندی اوست و او بری و بستانی می‌باشد. نبات بستانی شبیه به کتان و ساقش سه شعبه و باریک و برگش شبیه به برگ کبر و تخمش ریزه مایل به سرخی مانند تخم خرنوب و از آن ریزه‌تر و بری او مانند بستانی و با خشونت زیاد و سیاه تر از آن و بی تخم است و دیسقوریدوس و جالینوس فرموده- اند که نباتش شبیه به نبات بارتنگ و بسیار سیاه و ساقش زیاده بر زرعی و برگ بری او مانند برگ کاهو و پر شاخ و شاخ او مایل به سرخی و در اطراف او غلافهایی مانند زبان و در آن تخمهای ریزه می‌باشد.

در آخر اول گرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدل است و محلّ و رادع ابتدای اورام و قایض و رافع نفث‌الدم و شرب او بقدر چهار شعیر با آب سرد مسکن هیجان اورام و مانع خروج دمل و جهت سرفه شدید اطفال و درد سینه و گرده و ریاح غلیظه و با سکنجبین جهت سپرز و با ادویه مناسبه جهت قرحه ریه و ذات‌الجنب سوداوی نافع است و یک درهم او با یک اوقیه گلکند جهت قرحه ریه و وحشت و هموم و خفقان و خیارشبر جهت استسقاء و ضماد او جهت سعفه و تقشّر جلد و قروح خبیثه و باد سرخ و نمله و التیام جراحات و رفع کلف و سوخته او جهت داء الثعلب و با نیم وزن او مرداسنگ و قدری روغن گل سرخ و موم جهت آکله از مجربات است و باید قبل از طلا موضع را با آب بارتنگ و غسل بشویند و با سرکه جهت قروح سر و خنازیر منقرح بیعدیل و مضرّ ریه و مصلح او غسل و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش به وزنش آرد جو و ثلث او مامیثا می‌باشد.

نیده

لغت مصری است و به فارسی سمنو نامند. از اغذیه شیرینی است که بدون شیرینی و روغن به عمل می‌آورند. و انطاکی گوید در اول گرم و در خشکی معتدل و موکد خلط صالح و مسمن بدن و معتدل بلغم و جهت بخار سوداوی و مالیخولیا و سرفه خشک و درد سینه مفید است و دیر هضم و ثقیل و مسدّد و اکنار او مورث تبهای مرکبه و آنچه با گردکان و بادام جوشانیده باشند زیون و مصلحش سکنجبین و کاسنی است و طریق عمل آنست که گندم را خیسانیده سبز کنند سپس شیره سبز او را گرفته طبخ بسیار دهند و به دفعات قطعات یخ در آن اندازند تا غلیظ و شیرین گردد.

نینا: نانخواه است.

نیمقا: اسم یونانی نیلوفر است.

نیلج: نیل است.

او جاذب پیکان و خار از بدن و زهره او جهت بیاض چشم و بهق مفید است.

واوی: کلب بری است.

واجد: لبلاب است.

وافینس: به یونانی کنگرزرد است.

واشه: اسم فارسی صقر است.

وارموک: به لغت تنکابن قنغذ است.

واپلیم: به لغت تنکابن کرفس بری است.

والان بزرگ: به هندی رازیانه است.

والان کوچک: شبت است.

الواو مع الباء:

وبرالأرض: فطر است.

وبر: به فارسی پشم نامند و گویند مخصوص پشم شتر است و در خواص صوف مذکور شد.

وثير: به ثاء مثلثه اسم عربی ورد ایض است.

الواو مع العجم:

و ج

به فارسی آگیر ترکی نامند و آن بیخ نباتی است که در آنها می‌روید و به فارسی سوسن زرد گویند. برگش از برگ نرگس درازتر و عریضتر و با خشونت و انبوه و ساقش بلند و گلش شبیه به سوسن آزاد که زنبق باشد و زرد مایل به سرخی و بیخش گره دار و بعضی به بعضی پیچیده و کج و مابین سفیدی و سرخی و تندطعم و مایل به عطریّت می‌باشد.

در اول سوم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقیست. قاطع بلغم و تریاق سمّ هوام و مقوی معده و جگر و هاضمه و قوه حافظه و منقّی دماغ و مبهی و مجفّف رطوبات مفاصل و مدرّ بول و حیض و محلّل ریاح معده و امعاء است و جهت درد سینه و سرفه و پهلوی و جگر و مغص و درد سپرز و شکافتگی عضل و تقطیر بول و حصاه و لکنت زبان و نیکو کردن رخسار و تسخین گرده نافع است و ضماد او جهت مفاصل و اورام بلغمی و نفخ تحت سپرز و بهق و برص و تشنّج بلغمی و فالج و فتق و قیله و فرزجه او با شیر مادیان و زعفران جهت اعانت حمل و اکتحال او جهت بیاض و خاییدن او جهت ثقل زبان بیعدیل است و جهت درد دندان مفید و جلوس در طبیح او جهت درد رحم نافع و مضرّ سر و مصلح او رازیانه و محرّق خون محرورین و مصلح آن سکنجبین و شربتش یک مثقال و بدلش مثل او زیره و ثلث او زراوند طویل است.

وحید: به لغت مغربی مازریون سیاه است.

الواو مع الخاء:

وخشیزک و وخشیزق: به کاف آخر و به قاف تخم بستنیاج و درمنه ترکی عبارت از اوست و نزد بعضی درمنه خراسانی است.

نیطاقوس

گویند نباتیست برگش شبیه به برگ صعتر و در روی زمین پهن می‌شود و در حوالی دربند بلاد شیروان بسیار است و قرص او را جهت بیاض چشم بیعدیل دانسته‌اند.

نیطاقلی

مؤلف مغنی گوید از جمله یتوعات و غیر بنطافن و پنج انگشت است و بر شاخه‌های او پنج عدد برگ می‌باشد و نبات او شیردار و بغایت مجفّف و بیلذغ و بی حدّت است و طبیح او جهت درد جگر و اسهال بواسیری و ضماد او جهت خنازیر و عرق النساء و مفاصل و صلابات و داخس مفید و عصاره بیخ او سمّ قاتل و قدر شربتش سه ابولوس است.

نیلوفر هندی: اوسپید است.

نیشوق: ادرك است و نزد بعضی قراصیا و به فتح اول و سکون یاء اسم فارسی قصب است.

نیشکر: اسم فارسی قصب السکر است.

نینو: اسم هندی روغن تازه است.

نیب: اسم هندی آزاد درخت است.

نیم

اسم هندی درختی است و آن بزرگ و کوچک می‌باشد و گلش مانند خوشه که چندین بنفشه بار او باشد و وسط گلهای زرد و با عطریّت و خوش منظر و در اصفهان ثمر آن را سنجد کرجی نامند و در مازندران کنار گویند و آن بقدر سنجد کوچکی است مایل به تدویر و تلخ و در بعضی بلاد معروف به درخت توز است و ضماد برگ و گل او محلّل و رادع و جهت اورام بغایت مفید است و جهت مفاصل و نقرس و درد سر نافع و ذرور خشک او جهت التیام زخمها و قطع خون او و روغنی که او را جوشانیده باشند نایب مناب روغن شیخ صنعان است و ثمرش بقدر یک مثقال حایس اسهال مزمن و آزموده است.

حرف الواو مع الألف:

واق

اسم مرغی است که در کنار آنها می‌باشد. تیره مایل به سیاهی و مخلوط به سفیدی و سرش سیاه و در کاسه سر او سه چهار عدد موی مانند کاکل رسته در غایت سفیدی و نرمی و قریب به شبری و ترکان با زلف حقار جمع کرده بر سر می‌زنند و اکثر صید او ماهی است و در تنکابن او را اوین نامند و کوچکتر از حقار است.

در دوم گرم و در اول خشک و گوشت او موافق مبرودین و درد زانو و کمر و روغن او جهت فالج و امراض عصب نافع است و گوشت نمکسود

و با قوه قابضه و خشک او را قبض زیاده و مفتح ماساریقا می‌باشد و جهت ضعف معده و جگر و گرده و خفقان حار و غشی و جهت ریه و رحم و مقعد و طلای او و قطور عصاره او جهت درد سر و چشم و گوش و مضمضه آن جهت تقویت لثه مجرب است و ضماد کوبیده او جهت اورام مراق و رطوبت معده و ساییده او جهت نایل و سحج جلد که به سبب حرکت به هم رسد و رویانیدن گوشت زخمهای عمیق و ضماد تازه او جهت اعانت بر اخراج پیکان و خار از بدن و ذورر خشک او جهت جوششها و التیام زخمها و قلاع و زخم آبله و سیلان رحم نافع است و خوشبو کردن او با برگ مورد جهت قطع عرق و ضماد برگ درخت او جهت حزاز و اورام حاره و ورم مقعد و شکستگی اعضاء مفید و تخم گل که عبارت از ثمر اوست در افعال مانند ولیک است که آن عبارت از ثمر گل سرخ بری باشد و مذکور شد و آنچه در میان گل شبیه به تخم و زرد است آن را زرد رو گویند و ده درهم او با آب رافع اسهال عسرالعلاج و رافع نفث‌الدم و سیلان خون است، خصوصاً چون با اقماع گل بسایند و حمول او مقوی رحم و رافع رطوبت آن و مضیق فرج است و بوییدن گل مهبیح زکام و عطسه و ماشرا در بعضی امزجه و در بعضی مسکن او و مصلح او کافور و مضر به و مورث تشنگی و مصلح او انیسون و قدر شربتش از تازه او تا ده درهم و از خشک او تا چهار درهم و از آب او هشت درهم است و بدلش مثل او بنفشه و ربع او مرزنجوش است و گویند ده درهم غنچه تازه او ده بار عمل می‌فرماید و روغن گل سرخ که گلی بی اقماع را در روغن کنجد کرده و در آفتاب بگذارند و بعد از سفید شدن گل تجدید تا هفت مرتبه کنند و یا آب افشردۀ تازه او را با مثل او روغن کنجد یا زیتون بجوشانند تا روغن بماند، روغن مزبور مرکب القوی و رادع و قابض و محلل و موافق مواد حاره و بارده و با قوه مسهله و مسکن التهاب معده و رویاننده گوشت زخمهای عمیق و مجفف رطوبت او و رافع مواد خبیثه او و حفته او رافع قرحه اعضاء و مضمضه او مسکن درد دندان است و نطول او مقوی دماغ و حابس اسهال مراری و مسهل ماء لزجه و مقوی اعضاء و محلل مواد فاسده و در تسکین دردها عجیب الأثر است و طلای او با سرکه و لخلخه او با سرکه و گلاب مسکن درد سر و رادع بخارات دماغی و موافق اورام آن و رافع زحیر و درد اعضاء و چرب کردن ادویه حابس اسهال با او مقوی فعل آن و قطور او جهت درد گوش و تدهین او با سرکه و آب مورد رافع عرق و پادزهر قروح و جوششهای حاره و شرب او رافع ضرر خوردن آهک و زرنیخ و صابون و ذراریح و امثال آن و بدلش نیم وزن او روغن بنفشه و به وزن او دهن الخلاف است. و قدر شربتش تا یک اوقیه است و گلاب نیز مرکب القوی و مایل به سردی و با حرارت لطیفه و مایل به رطوبت و با قوه قابضه است و بعضی سردی و خشکی او را بسیار غالب دانسته‌اند و آن مقوی دماغ و فم معده و قوتهای بدنی و نیم گرم او جهت خشونت سینه و نفث‌الدم و عوارض نزله و درد معده و اعضاء و مغض بارد و حار و درد جگر سرد نافع است و جهت خفقان حار و تقویت بدن و با شراب جهت زیادت تفریح و بوییدن و طلا کردن او جهت درد سرحار و درد چشم مجرب و با قرنفل جهت

ودع

از جمله صدفها و حلزون است و به هندی کردی و در دیلم کلاچک و در اصفهان کس کره نامند. پوست او زیاده از سایر صدفها و مدرّ مایه و جالی و جهت عسر بول و حصاء نافع است و ضماد محلول او در آب لیمو با قدری نوشادر در رفع آثار جلد مجرب است و محرّق او در همه افعال مانند شیخ و مضرّ ریه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیم مثقال است.

الواو مع اللال:

ودود: اسم مغربی بلسکی است.

ودین: به یونانی کماه است.

ودح: زوفای رطب است.

ورد

اسم جنس گل‌های اشجار است و از مطلق او مراد احمر بستانی است چه اقسام ورد، سفید و زرد و سرخ می‌باشد و هر یک از او بری و بستانی و هر یک به نامی مخصوص‌اند و بستانی اقسام او مضاعف و بری هر یک غیر مضاعفند.

ورد ایض بری: به فارسی آن را نسترن سفید نامند و مذکور شد.

ورد ابیض بستانی

بزرگتر از نسترن و مضاعف و بقدر گل سرخ و درخت او بیخار است و رنگش سفید و گرم و خشک و در افعال ضعیفتر از نسرين است.

ورد اصفر بری

نسترن زرد است و درخت او خاردار و گلش زرد و غیر مضاعف است و در قوت مانند نسترن سفید می‌باشد.

ورد اصفر بستانی

درخت او بیخار و بقدر درخت گل سرخ و گلش مضاعف و بزرگ و رنگش صندلی و در قوت مانند گل سفید بستانی است.

ورد احمر بری

درخت ولیک است. گلش سرخ و غیر مضاعف و مذکور شد.

ورد احمر بستانی

به فارسی گل سرخ نامند و بهترین او تمام نشکفته است و آن مرکب القوی و در نزد اکثر سرد و در اول دوم خشک و نزد جمعی گرم و تر و نزد بعضی معتدل و مفرّح و مقوی دل و اعضاء و مسهل صفا و بلغم رقیق

در روغن زیتون مهراً کنند طلای او در افعال مانند پیۀ شتر مرغ و مداومت خوردن او مورث بدی خلق و مصلحش سرکه است.

ورس

بار نباتیست مانند نبات پنبه و مخصوص بلاد یمن می‌باشد و نبات مزبور تا بیست سال گل و ثمر می‌دهد و تخمش مانند کنجد و بعد از رسیدن شق شده شبیه به موی زرد و مایل به سرخی مانند زعفران می‌شود و او را ساییده و جامه به او رنگ می‌کنند و بهترین او زرد مایل به سرخی است و قسم سیاه او را که حبشی نامند و سرخ تیره او که هندی گویند زیونتر و نزد بعضی کرکم بیخ آن نبات است.

و او در دوم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقی است. مقوی باه و با تفریح عظیم و رافع خفقان و ریاح غلیظه و حصاه و جالی و شرب او رافع بهق و برص سفید و طلای او رافع کلف و سعفه و بشور و قوبا و مورث لاغری و مضر ریه و مصلحش مصطکی و کتیرا و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش مثل او زعفران و نصف او ساذج است.

الواو مع الزاء:

وزغ

اسم عربی سام ابرص است و به فارسی ضفدع را به این نام خوانند. وزق: به فتح اول و ثانی برگ نباتات است و به ضم اول و سکون ثانی اسم طیور است و به فتح واو و کسر راء اسم فضه است.

الواو مع السین:

وسخ

به فارسی چرک گویند و از مطلق او مراد چرک انسان است و طلای چرک گوش جهت شقاق لب و گزیدن افعی و چرک بدن جهت بواسیر و شقاق مقعد و داخس و با موم و روغن جهت تحلیل اورام نافع است.

وسمه: کتم است و گذشت.

وسخ کورالتحل: به فارسی برموم نامند و در عکبر گذشت.

الواو مع الشین:

وشیح

به عربی اسم نباتی است که در جبال از سنگ می‌روید و در بوی شبیه به بوی لیمو است و چوب او بسیار صلب و از او نیزه می‌سازند و برگش شبیه به برگ گشنیز و شاخ او باریک و بیخ او گره دار و شبیه به سعد است.

در آخر دوم سرد و خشک و رادع و مقوی اعضاء و نیم مثقال ساییده او با تخم نیم برشت جهت شکستگی اعضاء و ضربه و سقطه و جلوس در طبیخ آن جهت سیلان رحم و نواصیر مقعد مفید است.

بارد او و لخلخه او جهت تقویت دل و رفع غشی و بیهوشی و تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس و رفع خمار مفید است و بالخاصیه مضر باه و باعث سفیدی موی و مصلحش گلاب و نبات و قدر شربتش تا هجده مثقال و گلاب مکرر بقدر دو اوقیه آن مسهل است.

وردمتن: دریاس است.

وردالحماق

به فارسی گل رعنا نامند. اندرون او سرخ و بیرون او زرد و بدبوی و از اقسام ورد متن است. گرم و خشک و بیخ او محلل قوی و بسیار گرم و در اطلیه استعمال او اولی است.

وردالسباخ: گل علیق الکلب است.

ورد صینی: نسرین است.

وردالفجار و وردالحمار و وردالقخاب: وردالحماق است.

وردالحمیر: نزد بعضی گل خطمی است و به لغت مغربی گل فاونیا است.

وردالزوانی: به لغت مغربی گل خطمی است.

ورد فرا: شقایق النعمان است.

وردالحب: کبیج است.

ورل: ماهی سقنقور است.

ورجالوز: فاشرا است.

ورطوری: استطاخینس است.

ورق النیل: وسمه است.

ورق الزیتون هندی: طالیسفر است.

ورده: به لغت مازندران سمانیست.

ورک: به لغت قزوین نبات خرنوب نبطی است.

ورطنیثا: عنم است و در عین گذشت.

ورل

به فارسی و به ترکی بزمجه نامند و آن حیوانی است بزرگتر از حردون و دنباله او دراز و جلد او سیاه و درشت و ابلق از خطوط زرد است.

در آخر سوم گرم و خشک و قایم مقام سقنقور در همه افعال است. مبهی و محلل ریاح و ضماد گوشت او جاذب پیکان و خار از بدن و جاذب سم گزیده حیوانات به خود و جاذب خون به ظاهر جلد و باعث فربهی عضوی که بر آن ببندند و طلای روغن زیتون که در آن جوشانیده باشند و مهراً شده باشد رافع آثار جلد و کچلی و حکه و داء الثعلب و قوبا و سرگین او قانع بیاض چشم و طلای پیۀ او عظیم کننده قضیب و طلای خاکستر او موجب بیحسی عضو است.

ورشان

از جنس کبوتر صحرائی و از آن بزرگتر و طوق دار است و به ترکی الافاخته نامند. در خواص مانند کبوتر صحرائی و از آن بهتر است و چون

◀ و شق

حیوانی است بسیار کوچکتر از پلنگ و در رنگ و در شکل مثل آن و دنباله آن کمتر از شبری و در تنکابن پلنگ مول نامند و در خواص مانند پلنگ و لباس پوست او معین باه و مقوی کمر و مانع عروض بواسیر و موی سوخته او جهت جراحات مزمنه نافع است.

وشیح: اشق است.

وشخ: به سکون ثانی اغریطس است.

وشم: به ضمّ اول و ثانی به لغت تنکابن و دیلم اسم سمائی است.

الواو مع الصاد:

وصیف الأسود: پرسیاوشان است.

وطواط: خفّاش است.

وعل: نوعی از ایل است و به ترکی جویر و در دیلم شوکا نامند و در ایل مذکور شد.

وغل: به غین معجمه اسم عربی بادنجان است.

وقل: اسم عربی ثمر خشک درخت مقل است.

وکو: آشیان طیور است.

الواو مع اللّام:

ولیع: طلع است.

◀ ولب

نوعی از يتوعات و بقدر زرعى و برگش تیره و با خشونت و شیردار و در بعضی اماکن شبیه به برگ درخت شربین و از بعضی شبیه به برگ درخت مورد و او غیر شجره الرّاهب و ماهودانه است و او مقیّ قوی و مسهل است و گویند چون او را از جهت اعلى قطع کنند مقیّ و از جهت اسفل مسهل و از هر دو جامع قی و اسهال و مسقط کرم شکم و زیاد او قاتل و مورث غشی و مصلح او سیب و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلتش لالا است.

ولکام: به لغت تنکابن اسم جمسفر است.

وین: انگور سیاه است.

حرف الها مع الألف:

هال: قاقلة صغار است.

هامه: جعد است.

هالوک: شک است و به لغت مصر اسم جعفیل است.

هاوی: اسم تریاق فاروق است.

هالیتوطس: اکلیل الملک است.

هاروت: اسم هندی استخوان است.

هاقی: به هندی فیل است.

هانس: به هندی اوز است.

◀ هاسیمونا

به لغت نبطی اسم نباتیست بیخش مانند شلغم و سیاه و هرچند در زمین فرو رود باریکتر می‌گردد تا بقدر موی رسد و خام و پخته او ماکول و لذیذ و مایل به تندى و ساقش با رطوبت لزجه و زغب دار و بر شاخه‌های او برگهای ریزه مانند خار کوچکی و پر شاخ و ملاصق بدون میلی و بیخش در دوم گرم و در اول خشک و نزد بعضی گرم و تر و ملطّف اخلاط غلیظه و ریاح و مقوی دل و حافظ صحت و جهت سرفه و درد سینه و سپرز و گرده و مثانه نافع است و گویند خوردن او بالخاصیه باعث تولید پسر است و نطفه منعقد قبول صورت انوئی نمی‌کند و نطول او جهت سرعت حرکت اطفال مؤثر و تعلیق او در پارچه سبز قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه رافع سحر و چشم بد است.

هیبید: دانه حنظل است.

هتاجودی: به هندی اسم کف مریم است.

◀ هدبه

در اصفهان خرخدا و پریا نامند و آن حیوانی است بقدر باقلی و خاکستری رنگ و زیر شکم او سفید و پایهای او بقدر سر سوزنی و کثیرالعدد است. در دوم سرد و تر و شرب او با شراب رافع عسر بول و یرقان و طلالی او جهت خنّاق و سقوط لاه و مطبوخ او در پوست انار که با روغن گل سرخ بجوشانند و نیم گرم او را در گوش بچکانند، رافع کری قدیم و درد گوش است و چون در کوزه سفال بسوزانند و با عسل مخلوط کرده روزی از یک اوقیه تا دو اوقیه بنوشند جهت عسر نفس مجرب دانسته‌اند و تعلیق او بر پارچه کتان و امثال آن رافع تب ربع و قطور رطوبت او در احلیل رافع حرقة البول است.

◀ هدهد

معروف است و آن را مرغ سلیمان نامند. در دوم گرم و خشک و مهراً پخته او با شبت جهت پیچش و قولنج و سدد و خون منجمد و حصاه گرده و مثانه و زهره و خون او جهت بیاض چشم و بهق و سعفه و استخوان او جهت تب ربع نافع است و تعلیق پر و زبان او مورث جاه و دوستی مردم و به دستور تعلیق لحيه اسفل او در این امر مؤثر و تعلیق استخوان بال چپ او جهت بستن زبان بدگویان و دوستی دشمنان و با خود داشتن چشم او جهت تقویت حافظه و به یاد آمدن فراموش شده و ایمنی از جذام و آویختن مذبوح او به تمامه بر در دروازه خانه جهت رفع سحر و چشم بد و ام‌الصّبیان و بخور پر او جهت زخمها و سحر و جنون مجرب است و بلع کردن دل او به گرمی ذیح آن جهت قوت حافظه بغایت مؤثر بوده و ناخن و پر او را در حریر زرد بستن و در زیر سر خصم گذاشتن جهت الفت ایشان خصوصاً در وقتی که قمر در سنبله و نظر

دوستی با زهره داشته باشد و نگاهداشتن پر او جهت نصرت بر خصم مؤثر است.
هدل: حضض است.

هریسه

از اغذیه مشهور است و بهترین حبوب و لحومی که از آن ترتیب یابد گندم و گوشت مرغ است. گرم و تر و کثیرالغذا و مسمن بدن و گرده و مقوی عصب و باه و موافق سرفه و خشونت سینۀ یابس المزاج است و دیر هضم و مسدد و مصلحش در محرورین سکنجبین و در مبرودین انگور و بالخاصیه افکندن قدری انگور در دیگ هریسه مرفق قوام اوست.

هری

به لغت هندی بیخی است در جبال کشمیر کثیرالوجود و قسمی سیاه و قسمی سفید مایل به زردی و طولانی و غیر مخروط و در حجم مقابل سه عدد جدوار می شود و نیم نخود او قتال است به اسهال و قی عنیف و بالخاصیه مقاوم سم اقسام بیش و سایر سموم است.

هرنوه

نزد بعضی ثمر درخت عود است. از فلفل کوچکتر و با اندک زردی و طعمش تند و بوی عود از او می آید و از حوالی شحر و عمان خیزد. مرکب القوی و در دوم گرم و در خشکی معتدل و مقوی احشاء و محلل ریاح و حصاه و با تفریح و مدر بول و ملین طبع و مسخن گرده و مئانه و محرک باه و معین هضم و خاییدن او بهترین انواع استعمال اوست و بخور او مانع زکام و نزله و گذاشتن او در میان متاع و جامه مانع کرم زدن او بوده و بیخ او را چون چهل روز در میان شراب یا سرکه نارس بگذارند بسیار سیاه می شود و از عود قماری تفرقه نتوان نمود و قدر شربتش تا دو درهم و بدلدش قافله است.

هرطمان

دانه ایست شبیه به خلر و نزد بعضی خلر است و رازی گوید دفلی است و اظهار آن است که قسمی از خلر باشد چنانکه انطاکی او را بسبب دانسته است چه او تلختر از آن و سرخ مایل به سیاهی است و نباتش مانند گندم و ثمرش در غلاف منقسم به دو نصف است و در برودت معتدل و با قبض و مطبوخ او با روغن غیر قابض و موافق سرفه و در سایر افعال مانند خلر است.

هرفولیون: نمام است.

هرشفه: اسفنج است.

هرد: اسم عربی عروق الصفرا است.

هرجان: لوزالبربر است.

هرقلوه و هرقلوس: نوعی از هندبای بری است و نزد بعضی ابوخلسا و

نزد بعضی قرصنه است.

هرابزه: مراینه است.

هرتال: به هندی زرنیخ است.

هرن: به هندی اسم آهو است.

هرباتوته: به هندی توتیای هندی است.

هری: به هندی هلیج است.

هرلولی: به هندی خروج است.

هزارچشان و هزارفشان: به فارسی فاشرا است.

هست کند: به هندی لوف است.

هشفیقل: شقاقل است.

هشت دهان: اسم فارسی نوعی از عود است.

هفسومور: اسم سریانی اقلیمون است.

هکل: فقع است.

هلمیم: اسم عربی گل لاصق پشی است و به فارسی عبارت از مرق گوشت

و گندم مهرآی پخته است و در افعال مانند هریسه است.

الها مع اللأم:

هلام

نوعی از اغذیه است که گوشت گاو و گوساله و امثال او را بعد از پختن با آب و نمک در جایی گذارند تا آب او چکیده و رفع گردد و به حسب احتیاج بقول حاره یا بارده را به سرکه پخته گوشت مذکور را در آن سرکه اندازند و بقول را بردارند و اگر با بقول بجوشانند قسمی از قریض خواهد بود و در افعال مشابه مزاج بقول مطبوخه است.

هلیون

به فارسی مارچوبه نامند. ساق و برگش مانند کبر و با شیر قلیلی و گلش مایل به سفیدی و تخمش از قرطم کوچکتر و با صلابت است.

در دوم گرم و در اول تر و بیخش در دوم خشک و در اول گرم و بری او را خشکی غالب تر و هلیون مفتح سده جگر و مدر بول و مبهی و محلل نفخ بوده و غذاییت او غالب و هاضم و مغیر رایحه بول و عرق و مفتت حصاه و جهت درد سینه و ظلمت بصر و درد ریه و استسقاء مفید می باشد و طبیخ او ملین طبع و رافع درد امعاء و با شراب جهت سم رتیلا و تقطیرالبول و مضمضه او جهت درد دندان نافع است و مداومت او مهبیح درد مفاصل و مفسد طعام و مغنی و مصلحش عسل است و گویند او کشنده سگ است و تخمش مفتح سده سپرز و با عسل و روغن بلسان مخرج حصاه و فرزجه او مدر حیض و در ادرار قویتر از هلیون است.

و قدر شربتش تا دو مثقال و مضر سر و مصلحش عسل است و بیخش مسکن درد دندان و طبیخ او به تنهایی و با عسل و تخم خربزه منقی گرده و مئانه و مجاری بول و مخرج سنگ و ریگ آن بوده و مضر ریه و محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا سه درهم است و در

و قطع نفث الدّم و تحریک اشتها مؤثر است و به غیر از ترطیب در سایر افعال نایب مناب برگ کاسنی است.

و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم است و او مقوی و کریه الطعم و مصلحش سکنجبین است و ادویۀ خوشبو موافق آن بوده و بیخ کاسنی در اول گرم و در دوم خشک و بغایت مفتّح و ملطفّ اخلاط و منقّی مجاری غذا و مدرّ بول بوده و جهت تبهای مرکبه و مزمنه و تصفیۀ خون و رفع ورم احشاء و درد مفاصل و استسقاء و نضح و تحلیل مواد نافع است و قدر شربت از ساییده او یک درهم تا چهار درهم و در مطبوخ از پنج درهم تا پانزده درهم می باشد و عرق کاسنی نسبت به آب او بسیار ضعیفتر است.

◀ هندبای بری

غیر خندریلی است و نباتش مانند بستانی و گلش کبود و طعمش بسیار تلخ و برگش درشت و بیخار است و او را بقله یهودیه نامند. در اول سرد و خشک و در تبرید زیاده بر بستانی و قابض طبع و مقوی معده و در جمیع افعال به غیر ترطیب قویتر از بستانی و قاطع نفث الدّم و آب او با روغن زیتون رافع اکثر سموم هوام و سموم مشروبه و مدرّ شیر و حمل و عصاره او رافع ورم حازه فرج و ضماد بیخ او جهت گزیدن عقرب و زنبور و مار مفید است و با آرد جو جهت باد سرخ و با سفیداب و سرکه جهت سوختگی آتش و التهاب اعضاء نافع است و تخم و بیخ او در افعال قویتر از بستانی است و هر یک بدل دیگری اند.

هندبای هاشمیّه و هندبای شامیه: نوع بزرگ ورق بستانی است.

هندبای بقل: نوع ریزه برگ کاسنی بستانی است.

◀ هوم

به لغت ترکی نباتی است شاخه های او پر گره و بارش شبیه به عنب الثعلب و کبک از آن بسیار محظوظ است و بی برگ و بی بیخ و با ریشه های ضعیف غیر غایر و از سموم قتاله است و چون پیکان را با آب او آلوده و خشک کنند، زخمش کشنده است.

◀ هوم المجوس

گیاهیست ساقش یک عدد و باریک و صلب و گلش زرد و تیره و شبیه به یاسمین و برگش ریزه است و ظاهراً از جنس ارغوان زرد می باشد و نزد بعضی بخور مریم است. در اول سیم گرم و خشک و جالی و مفتّح سدد و با حدّت و بسیار مجفّف و طبیخ گل او جهت حصاه مئانه و احتباس بول بسیار مفید است و ذرور گل او حابس خون جراحات و قدر شربتش یک مثقال و زیاده از دو مثقال او کشنده به تجفیف قوی است.

◀ هوفاریقون

فلاحه مذکور است که چون شاخ حیوانات را دفن کرده مکرّر آب دهند هلیون می روید و از مجربّات شمرده اند.

هلهون: زعرور است.

هلقیلا: هندبا است.

هلیلیج: اهلیلیج است.

هلیانه: شاه ترج است.

هلموت و هلمیوت: سلق جبلی است.

هلکه: قرون السنبل است و نزد انطاکی دهج الفار است.

هلد: اسم هندی عروق الصّفر است.

الها مع المیم:

همج: نوعی از ذباب و مشهور به خرمگس است.

همیشه بهار و همیشه جوان: ابرون است.

هنگ: به هندی حلتیث است.

هندوا: به هندی نوعی از بیش است.

هنکن: به هندی ماهیزهرج است.

هنکاچار: به هندی سیسالیوس است.

◀ هندبا

به فارسی کاسنی نامند و آن بستانی و بری می باشد و بستانی او دو قسم می باشد. یکی را برگ بزرگ و دراز و با خشونت و مایل به تلخی و گلش کبود و بزرگ و او را هندبای شامی نامند. تبرید و ترطیب او زیاده از قسم صغیر است و یکی را برگ کوچک و گلش کبود و ریزه و تلخی او غالب و او را هندبای بقل نامند.

هر دو قسم در اول سرد و تر و با اجزای حازه لطیفه که از شستن رفع گردد و از جهت لطافت مفرط به حسب اختلاف هوا و زمان و مکان تغییر طعم و رنگ و طبع او می شود و او مفتّح سدد و مقوی جگر و مسکن حرارت و خون و تشنگی و صفرا و التهاب معده و موافق جگر حارّ و بارد و رافع سده آن و منقّی مجاری بول و گرده و آب برگ او با آب رازیانه بهترین ادویۀ یرقان سددی است. چون آب آن را بجوشانند و کف گرفته و با سکنجبین بنوشند جهت تبهای کهنه و تقویت معده و رفع تعفنّ رطوبات و با گلقد جهت تب ربع نافع است و چون با قدری رازیانه و کشوث بجوشانند تفتیح و اسهال او زیاده می شود و طلای آب او جهت اورام حازه و درد چشم و با سرب ساییده و روغن گل سرخ جهت سرطان متقرّح بیدیل بوده و غرغره او با آب خیارشنب جهت ابتدای ورم حلق و خنّاق و ضماد کوبیده برگ او جهت رمد حارّ مجربّ است خصوصاً با روغن بنفشه و آرد جو و با آرد جو و سرکه جهت مفاصل و نقرس حار و اورام حازه بیدیل است.

و قدر شربت از آب او تا نیم رطل است و مضرّ صاحب سرفه و مصلحش شکر است و تخم کاسنی در دوم خشک و مایل به حرارت و با اجزای بارده جهت تبهای صفراوی و سددی و یرقان و خفقان و صداع و امراض جگر و با مطبوخ صندل و رازیانه جهت رفع سموم و ضعف گرده و سپرز

نسبت به ابدان افضل عناصر و نسبت به روح حیوانی و ترویج آن چون نسبت آب است به روح طبیعی و تغذیه او و نفوذ هوا در اجسام مکنونات به شدت و ضعف است و هیچ یک از او خالی و عاری نمی‌توانند بود و فساد او باعث فساد موالید ثلاث است و بقدر احتیاج هریک به آن و تغییرات او به سبب لطافت از هر معیّری صورت پذیر است چه از اسباب اجرام علوی و چه از اجسام سفلی و تدبیر هوا در کلیّات فنّ طب مبین است و ایراد او در اینجا لزوم ندارد و بلکه ایراد مصلحات او بقدری و چیزی مطلوب است چه خروج او بالکلیه از حالت صحّت موجب وبا و امراض بی‌شمار است و علم بر معدلات و از واجبات و مجربین تصریح نموده‌اند که بخور درونج و طرفا از مجربات است و بخور کردن و بوییدن عنبر و لادن و قطران و خوردن طین مختوم و امثال آن فادزهر معدنی و خوردن و بوییدن ترنج و نارنج و سرکه و مورد و پیاز و نعنای رفع ضرر هوای وبایی می‌کند و آزموده است.

هیل بوا: قاقله است.

هیرون: نوعی از خرماست و گویند مراد از او قسب است.

هیشرعربی: اسم جنس حرشف است و نزد بعضی مخصوص بری او.

هیضمان: اسم عربی فجل بری است.

هیزاو: اسم فارسی نعنای است.

هیری: به هندی اسم لحم است.

هیرا: به هندی اسم الماس است.

هیراد و کهن: اسم هندی دم‌الخنوین است.

حرف الیاء مع الألف:

◀ یاقوت

بهترین او سرخ شفاف گلناری است که بهرمانی و رمانی نامند و بعد از آن خمیری سپس وردی و لعل از اقسام سرخ اوست و بعد از صنف سرخ او زرد و نارنجی سپس زعفرانی سپس لیمویی و بعد از زرد کبود آسمانگونی است، سپس کحلی لاجوردی، سپس نیلی، سپس زیتی و بعد از همه سفید آن و غیر سرخ رمانی اقسام دیگر تاب آتش ندارند و سرخ او از آتش رنگین تر می‌گردد و چون با سفید او شائبه سرخی باشد از آتش معتدل که او را بر روی سفالی گذارند تمام رنگ می‌گردد و یاقوت صلیتر از همه احجار است به غیر الماس و رایحه کریهه و دود و عرق مضر اوست و مالیدن او به جذع سوخته و آب و سنباده باعث جلای او و یاقوت سرخ در حرارت معتدل و زرد او در دوم گرم و خشک و کبود او در اول دوم و سفید او در اول و خشکی در همه غالب است و مقوی دل و دماغ و مفرح و شرب یک درهم او تریاق سموم و تعلیق او بالخاصیه جهت رفع طاعون و تغییر هوا و وسواس و صرع و خفقان و رفع انجماد خون و نزف اللدم و انگشتی او جهت قضای حاجات و رفع ضرر صاعقه و غرق و طاعون و در دهان داشتن او جهت رفع تشنگی و بدبویی دهان مؤثر است و قدر شربتش از یک قیراط تا یک دانگ است.

معرب از اوفاریقون یونانی است و آن سه قسم می‌باشد و هر سه قسم را ثمر مثل جو است. قسمی را ساق بقدر شبری و زیاده و برگش مانند برگ سداب و بسیار سرخ و گلش سفید و شبیه به گل شب بو و در بو شبیه به بوی صنوبر و تخمش سیاه دراز و مدور و مانند جو و منبتش زمینهای سخت است. در اول سوم گرم و خشک و قوتش تا ده سال باقی است و مجفف و ملطف و مدر بول و حیض و مخرج جنین و محلل و مفتّح سدد و جهت درد ورک نافع است و برگش جهت التیام جراحات و تنقیه زخمهای متعفن و رفع سوختگی آتش و عصاره و طبیخ او جهت نقرس بیعدیل و مداومت شرب تخم او را هر روز نیم درهم با ماءالعسل جهت عرق النساء مجرب دانسته‌اند و جهت تب ربع تا نیم وزن او سداب به دستور مجرب شمرده‌اند و بدلتش تخم شبت و انیسون است.

صنف دوم بزرگتر از اول و برگش به قدر نعنای و پر شعبه و شعبه‌هایش مستقیم و ساقش سرخ و گلش زرد و تخمش در غلافی مانند خشخاش با خطوط و در بوی شبیه به راتیانج می‌باشد. در آخر دوم گرم و خشک و دو درهم از تخمش مسهل صفرای غلیظ و خوردن آب سرد معین عمل اوست و در سایر افعال مانند قسم اول و چون در شراب بجوشانند طلای او رافع جراحات عظیمه است

صنف دیگر که دازی رومی عبارت از اوست نباتش بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و بسیار سرخ و پرشاخ تر و برگش مانند برگ سداب و گلش زرد و در بوی مانند قسم اول و گرمتر از اول و مسهل رطوبات معده و مجفف او در جمیع افعال قویتر از اول و ثانی و سرخ کننده رخسار و مقوی معده و رافع فالج و عرق النساء و عسر بول و حصاه و مسقط جنین و مدر حیض و مقاوم سموم است و جهت استسقاء و قولنج و تب ربع نافع و طلای او جهت بهق و آثار بواسیر و ضربان مفاصل و التیام قروح نافع و مصدع محرور و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش یک درهم و اقسام او بدل یکدیگرند و بدل همه به وزن او اذخر و نصف او بیخ کبر است.

و مؤلف اختیارات بدیعی گوید که تخم هوفاریقون شبیه به سماق است و این قول مخالف قول جمهور و خلاف است و نزد حقیر مراد از ناکسیر هندی قسم اخیر است اگرچه ابن حراز و حکمای هند هوفاریقون و دازی رومی را یکی دانسته‌اند و ناکسیر عبارت از آن و از اقسام آن فرد کامل مراد ایشان است.

هوفسپیداس: طرثوثی است که در تحت لویه التیس و او غیر لویه التیس است و مذکور شد.

هوجره و هوفسیداس: مزمار الرأعی است.

هوجوبه و هوفیلوس: ابوخلسا است.

هوداسیون: اسم مغربی نعنای است.

هوره: اسم فارسی خبازی است.

هویر: به هندی اسم ایهل است.

◀ هوا

و بیخ لفاح جبلی ادنی مشابهتی به صورت انسان دارد به خلاف بری که بسیار مشابه است.

بیروج الصنم

بیخ لفاح بری است به شکل دو انسان که روی بر روی یکدیگر گذاشته باشند و او را مهرگیاه و سگ کن نیز نامند چه در میان عوام مشهور است که هر که او را قلع کند باعث هلاک اوست لهذا بعد از خالی کردن اطراف بیخ او سگی به او می‌بندند تا از حرکت سگ منقطع گردد و این معنی اصلی ندارد و در خواص او احدی بیان ننموده و نبات مزبور شبیه به علیق که به ترکی بگورتکن و بقدر زری و برگش شبیه به برگ انجیر و باریکتر از آن و ثمرش سرخ و بقدر زیتونی و در بوی شبیه به میعه سایله و گلش سفید و گویند در شب می‌درخشد و بیخش به صورت دو انسان مواجه و مستور به لیفهای اشقر شبیه به موی برخلاف سایر اقسام بیخ لفاح که لیفهای مذکور را ندارند و مادامی که سر این صورت را جدا نکنند قوتش تا شصت سال باقی است.

در اوّل سوم سرد و در آخر آن خشک و مخدر و هر عضو قسم ماده او دواي همان عضو مردان و از قسم نر او دواي زنان و شرب او با زعفران جهت مفاصل و عرق النساء و نقرس و با مقل جهت بواسیر و با سکنجبین جهت خفقان و با کاسنی جهت حرقة البول نافع می باشد و ذورر بیخ و ثمر او جهت آکله و قروح خبیثه نافع و مغلظ خون و مبلد ذهن و مصلحش روغنها و قدر شربتش چهار قیراط است و در نیرنجات و اعمال غریبه بغایت مؤثر است.

و از هر مس نقل شده که بهترین زمان قلع او آن است که مریخ در خانه شرف یا در خطی از خطوط شرف و متصل به سعدین یا با حدی از سعدین و با قمر در یک برج باشد و روز سه‌شنبه وقت طلوع بهتر از سایر اوقات است و چون عضوی از اعضای او را با اندکی ثمر او قلیلی روغن به آن یا زنبق با روغن خلاف نرم ساییده و پیشانی و چشمها و روی را به آن تدهین نمایند نزد ملوک بغایت مکرم و معزز باشد و هر حاجتی که روی دهد روا گردد و چون مجموع آن را یا عضوی از آن را شکسته و به آلتی قطع کنند و بر بازو ببندند یا به گردن آویزند از کل آفات و غرق و حرق و صاعقه و راهزنان و دزدان محفوظ باشند و تعلیق او جهت رفع صرع و تسکین غضب ملوک بغایت مؤثر و بعضی شرط دانسته‌اند که در اوّل ماه باید تعلیق نمایند و بخور او جهت دور شدن شیاطین و جن و رفع فساد عقل و جنون مؤثر است و چون ثمر نارسیده او را با روغن گل سرخ ساییده و زن حامله بر کمر و شکم طلا کند از اسقاط ایمن باشد و چون یک عدد گل شکفته او را کوبیده و در روغن زیتون بجوشانند طلای او رافع عسر ولادت است و هرگاه یک عدد گل شکفته را در کتانی به ریسمان پشمی که هفت رنگ باشد پیچیده بر طفل مصروع تعلیق نمایند رفع صرع او گردد.

بیروج الوقار: بیروج الصنم است.

یربوزه: بقله یمانی است و نزد بعضی رجه است.

یاسمین

بری و بستانی می‌باشد. بری او را طیان نامند و به فارسی یاس سفید و مذکور شد و بستانی و جبلی که یاسمین هندی باشد و آن زرد و سفید می‌باشد و امین‌الدوله گوید ارغوانی نیز می‌باشد و سفید او نزد اطبا مسمی به زنبق است و سوسن آزاد را مخصوص سوسن سفید دانسته‌اند و سوسن سفید نزد اکثر ایشان مفقودالخاصیه است و این از جمله اشتباهات است که در سوسن مذکور شد و جمهور اطبا تعریف یاسمین نموده‌اند که درخت او مانند درخت مورد و املس و برگش نرمتر و پهن تر و به ستبری برگ مورد نیست. درخت قسم سفید او ضعیفتر و گلش سفید و با شائبه سرخی و بسیار خوشبوی و از وقت شکفتن نرگس تا اوایل عقرب گل می‌دهد و در بلاد حاره همیشه و درخت نوع زرد او عظیم و چتری و مانند درخت موز است و نزد بعضی قسم زرد او مسمی به زنبق است.

و او در دوم گرم و خشک و مفتوح سدد و مسهل بلغم و سودا و ماءاصفر و رافع سدد و ریاح غلیظه و فالج و مفاصل و امثال آن و مقاوم سموم و مفرح و محرک باه و مدرّ حیض و مخرج اقسام کرم شکم است و بوییدن او جهت درد سر بارد و تقویت دماغ و رافع ریاح دماغی و نطول طیبخ او جهت دردهای بارده و صداع و ضماد او جهت کلف و سرخ کردن رخسار و بزرگ کردن قضیب و اعانت بر نعوظ و سفید کردن موی سیاه مؤثر و مصدع محروبین و مصلحش بنفشه و گل سرخ و سرکه است.

و قدر شربتش از جرم او تا سه درهم و بدلش یاسمین زرد و بدل هر دو یاسمین بری است و روغن یاسمین به دستور مفتوح و محلل و در جمیع افعال مذکوره قوی‌التأثیر است و قدر شربتش سه درهم تا پنج درهم و گل یاسمین زرد در هند کثیرالوجود است. چون آن را در حنظل سبز مهراً پخته و یک درهم او را با یک اوقیه غسل چند روز به دستور مداومت نمایند جهت استسقاء و درد کمر و مفاصل مجرب بیان نموده‌اند.

یاس سفید: اسم فارسی یاسمین بری است.

یاسمین بری: عشبہ النّار است.

یابوشقان: اسم ترکی غری السمک است.

یارپوز: اسم ترکی فودنج است.

یاره ناشی: اسم ترکی حجرالعاج است.

یاغ: اسم ترکی دهن است.

الیاء مع الباء:

بیروج

لغت سریانی و به معنی ذوصورتین و اسم جنس هر زوجی و شامل بیخ لفاح جبلی و بری است چنانکه لفاح شامل ثمر اقسام اوست و از مطلق او مراد قسم جبلی و چون بیخ هر نوع لفاح که بزرگ باشد بشکافند شبیه به دو صورت انسان مشاهده گردد و او را از این جهت به این اسم نامیده‌اند

بیروحا: بادنجان است.

بیرو: اسم سریانی بغل است که به فارسی استر گویند.

یتوع

اسم جنس جمع نبات شیردار است و گویند از مطلق او مراد لاغیه است چه آن بهترین اقسام اوست چون هرچه اسم مخصوصی داشته است مذکور گردید لهذا در اینجا ذکر خواص کلیه آن بیان می‌شود و جمع یتوعات در غایت گرمی و خشکی و اکثر آن در مرتبه چهارم و با سمیت- اند و جراحت کننده جلد و مسهل قوی در همه امزجه و مورث اسهال و قرحه امعاء و زحیر و پیچش و غثیان و انقلاب معده و تقلب نفس و غشی و استعمال او را در خارج بدن جایز دانسته‌اند و اگر به خوردن بعضی از آن احتیاج افتد، زیاده از دو سه قطره از شیر او بدون مصلحی نباید آشامید و مصلحات او نشاسته و آرد جو و روغن بادام و گل سرخ و رب سوس و کثیراست و دوغ سرد کرده رافع افراط عمل اوست. یحمور: اسم حمارالوحش است و نزد اطباء نوعی از ایل است و در الف مذکور شد.

یحضیض: کرفس بزرگ برگ بستانی است.

یدالله: خون بز چهار ساله است که در اول پائیز گرفته باشند و در ماغر مذکور شد.

یذره: قسوس است.

یذفه: درخت بل است.

یراع: قصب است.

یرمه: عشبہ النار است.

یرنا: اسم عربی حنا است.

یرامیع: هلیون است.

یربوع

به فارسی موش دشتی نامند و آن مانند موش و از آن بزرگتر و دستهای او بسیار کوتاهتر از پا و دنباله‌اش بلند است. در سوم گرم و خشک و کثیرالغذا و ملین طبع و مدر بول و مبهی و جهت امراض بارده مثل فالج و رعشه و مفاصل و اخراج سنگ کرده و مئانه نافع و محرق خون و مصلحش میوه‌های تازه و ترشیاها است.

یشف: حجرالیشف است.

یعصوب: کبک نر است.

یعضید: خندریلی است.

یغمیصا: به غین معجمه اسم سریانی ریباس است.

یقطين

اسم جنس گل نباتی است که بر ساق نایستد مثل نبات خریزه و لبلاب و امثال آن و عوام را از مطلق او مراد قرع است که به فارسی کدو نامند.

یلخوج: به عربی عود هندی است.

یلوه: اسم ترکی سلوی است.

یلقون: اسم ترکی طرفا است که به فارسی گز نامند.

یلم: اسم فارسی غری السمک است.

یمامه: اسم کبوتر خانگی است.

یمام: شغنین بری است.

یملیک: اسم ترکی لحيه التیس است.

یمیشان: اسم ترکی زغرور است.

یمسو: به لغت اکسیریان ابقر است که شوره نامند.

یمرنا: مرصاف است.

یمورطه: اسم ترکی بیض است که تخم مرغ باشد.

یتون: به لغت نبطی اسم ثافسیاست.

ینق: انفخه است.

ینطور: اسم سلمه است.

ینوت: خرنوب نبطی است.

ینمه

نباتی است شبیه به خندریلی و برگش از برگ کاسنی کوچکتر و ساقش زیاده بر شبیری و گلش زرد.

مؤلف اختیارات بدیعی گوید در شیراز او را سنبل دارو نامند. تازه او جهت الصاق جراحات تازه و ذور خشک او جهت زخمهای کهنه مفید است و نزد بعضی خندریلی است.

یوز

اسم فارسی فهد است و به ترکی پارس نامند. حیوانی است مانند پلنگ و او را رام نموده مانند سگان شکاری صید و حوش به او می‌کنند. حرارت و بیوست او کمتر از پلنگ و در جمیع افعال قریب به اوست.

یوشان: اسم ترکی شیخ است.

یونجه صحرائی: اسم ترکی و فارسی فصفصه است.

یونجه باغی: اسم رطبه است.

یونگ: اسم ترکی صوف است.

ییلان اودی: اسم ترکی ٹیل است.

ییرکوک: اسم ترکی جزر است که به فارسی زردک نامند

قد تم بحمدالله و حسن توفیقه واستعین باکرام المفضل المنعم علی إتمام المعالجات والدستورات انه علی ما یشاء قدیر و بالجود و الأفضال جدیر و الحمد لله رب العالمین.

حقیر نماید و خوابیدن در مواضع قریب به آشیانه هوام و خرابه‌ها بدون بخور شاخ گاو کوهی و امثال آن و خوردن ترشپها که مدتی در ظرف مس بی قلع مانده باشد و گوشتی که گرم است به نهجی پوشیده باشند که منفذی به جهت خروج بخار نداشته و آن مقدار بماند که سرد گردد و خوردن اکثر میوه‌ها بدون آب کشیدن آن خصوصاً انگور پوشیده نماند که تأثیر سم در جمیع امزجه یکسان نمی‌باشد چه یابس المزاج و معتادین افیون و سمومات کمتر متضرر می‌گردند بلکه بعضی اصلاً متضرر نمی‌شوند.

چنانکه مشاهده شد که عقرب معتاد افیون را گزید و عقرب در ساعت هلاک گشت و آن شخص متضرر نشد و ادراک بر الم نیز چندان نمود و به دستور معتادین شرب تریاق را نیز همین خاصیت است و در خانه‌ها نگاه

تشخیص رابع

در مداوای سموم و مشتمل است بر پنج فصل:

فصل اول - در تدبیر منع سموم و احتراز از آن.

فصل دوم - در تدابیر مشترکه سموم.

فصل سوم - در تدابیر سموم مشروبه.

فصل چهارم - در تدبیر سموم ملذوعه.

فصل پنجم - در بیان آنچه حشرات از آن گریزند.

فصل اول:

در تدابیر منع تأثیر سموم و احتراز از آن:

داشتن مرغ و طاوس و گربه و مرغ خانگی و امثال آن که حشرات را طعمه کنند، بغایت مسخّن است و با خود داشتن شاخ گاو کوهی و فادزهر معدنی و حیوانی و مهره مار و خاک صوفی حمید و خاک داغستان که کمتر از طین مختوم نیست و نارجیل از ضروریات است در منع گزیدن هوام و دارنده اشپای مذکوره را از مجربّات و حضور او جهت تداوی سموم مشروبه قایم مقام تریاق اکبر خصوصاً مسافرین را داشتن یکی از آنها از واجبات است.

فصل دوم:

در تدابیر مشترکه سموم:

باید دانست که تا اثر سم بدل که منبع روح حیوانی است نرسد باعث هلاک نمی‌گردد پس در جمیع سموم ملذوعه مراعات دل باید نمود و تأثیر سموم یا به سبب حرارت مفرطه محرقه معفنه است یا به جهت برودت مفرطه که روح حیوانی را از حرکت بازدارد و پیوسته و ثقل مفرطی که باعث سلب طریق او گردد و صورت نوعیه که اثرش متضاد روح حیوانی باشد و آنچه به حسب اقتضای صورت نوعیه باشد در نهایت مرتبه سمیت

از جمله مجربّات است که چون طفل را در روز ولادت قبل از آنکه شیر دهند بقدر حبه‌ای از اشک چشم گاو کوهی که در تغییر تحت چشم او منجمد می‌گردد و مسمی به تریاک گاو کوهی است و در ایل مذکور شد بر کام طفل بمالند در ایام حیات از سموم ملذوعه و مشروبه متضرر نگردد و به دستور اگر در آن وقت از فادزهر معدنی بر کامش بمالند و سه روز متوالی هر روز بقدر برنجی با شیر بدهند همین اثر دارد و از این جمله است شرب نارجیل و مجربّ است که در هر ماهی دو بار بقدر برنجی با گلاب ساییده بنوشند از ضرر جمیع سموم محفوظ خواهند بود و به دستور شرب فادزهر معدنی در هر ماهی دو سه بار بقدر قیراطی تا یک دانگ همین اثر دارد و از این جمله شرب تخم مخلصه است که اگر در اول تحویل شمس به حمل سه روز روزی یک مثقال از آن تناول نمایند مجربین را اعتقاد آن است که تا یک سال از مطلق سموم متضرر نگردند و بعضی مخصوص سمّ هوام دانسته‌اند نه مطلق سموم و متفق علیه اطباء است که چون حزنبل را یک شب در شیر خیسانیده و بنوشند در ملت-العمر هیچ سمی در او اثر نمی‌کند اما احتراز از سموم منوط بر آن است که از اطعمه و اشربه‌ای که بی سروپوش در مواضع مظنونه وجود هوام گذارند اجتناب نمایند و به دستور از چشیدن چیزی که مجهول الخاصیه و غیر معروف باشد و به دستور گرفتن حیوانی که معلوم نباشد هر چند که او

مانند شیر و شکر و گوشتایی که ادویه مناسبه به آن طبخ یافته باشد و اگر قوتش ساقط شده یا غشی یا بیهوشی و عرق سرد و کشتن سیاهی چشم باشد فم معدّه او را به قوت تمام بمالند و باد در دهنش بدمند و ادویه قلبیه بر روی سینّه او مکرّر طلا کنند و آنچه در علاج غشی مذکور است به عمل آورند و اگر به اسهال مفرط و پیچش باشد تدبیر او به دادن روغنها و لعابها کنند و بعد از آن ادویه قلبیه و تریاقات را با آب میوه‌های قابض و رب به و سیب و لیمو و دوغ داغ کرده و امثال او باید داد و هرگاه سمّ ملذوعه باشد به دستوری که گذشت بعد از بستن موضع و حجامت و مکیدن از تریاقات مذکوره بدهند و دو مثقال تخم نارنج که مقشّر کرده باشند و تخم لیمو و ترنج بغایت مفید است و این دوا به جهت سموم مشروبه و ملذوعه مشترک النفع است: مغز گردکان سی مثقال، نمک و برگ سداب خشک از هر یک پنج مثقال، دانه ترنج مقشّر ده مثقال و انجیر کوبیده بقدری که اجزا را خمیر کند و قدر شربتش تا ده درهم است.

تریاق الطین: که به دستور مشترک النفع است با این صفت

طین مختوم و اگر نباشد خاک صوفی حمید یا خاک داغستان یا مساوی او حبّ الغار را به روغن گاو چرب کرده به وزن ادویه عسل بسرشد و دو درهم او را بنوشند و هرگاه علامات زیادتی خون در مسموم ظاهر باشد فصد بغایت نافع است و سایر ادویه مشترک النفع است که سابقاً مذکور شد.

فصل سوم:

در مداوای سموم مشروبه

در این فصل بیان مداوای بعضی از آن که مشهور است مذکور می‌شود و غیر مشهور را استنباط مزاج آن از تشخیص ثالث باید نمود به حسب اعراض و علامات هر یک به مداوای مشهوره آن قسم باید عمل کرد چه اکثر آن را علاج به یک طریق است.

بیش: بقدر حبه او در عرض دو سه ساعت مهلک است و او را

سریع الأثرتر از سمّ افعی دانسته‌اند و علامت آن ورم زبان و سدر و دوار و درد سر و برآمدگی حدقه و غشی پی در پی است و علاج او قی مکرّر است به مطبوخ تخم شلغم و روغن گاو و اگر نارجیل بحری به هم رسد بهتر از همه مقیّات است و بعد از آن شرب فادزهر سبز و زرد خالص است.

برای محمد بن زکریا و اکثر اطبّا بیخ کبر را فادزهر او دانسته‌اند دواء المسک حار را در این باب قویتر از تریاق فاروق می‌دانند و جدوار اثر عظیم است.

قرون السنبل: از لوازم شرب او بول الدّم و سیاهی زبان و

است، پس تدبیر در شدید آن به اشیای قویّه ذوالخاصیه به حسب کیفیت و کمّیت زیاده باید گردد. در حاره آن تبرید دل به ضمادات بارده خوشبوی مانند گلاب و صندل و کافور و روغن گل سرخ و امثال آن و در بارده تسخین به اشیای حاره عطریّه و در افراط بیبوست ترطیب به مثل شیر و سرطان نهری و آنچه در اقسام بالخاصیه نافع است فادزهر و تریاق فاروق و نارجیل بحری است و منع خواب تا یک روز لازم است و تدبیر عضوی که اولاً سموم به او رسد شرط است چه از آن سرایت به مجاور آن نکرده بتدریج به دل نرسد پس اگر سم از جمله مشروبه باشد در قی مبالغه نمایند و اگر ملذوعه باشد در بستن محکم آن عضو سعی کنند و مکیدن او و ریختن آب دهان و باید آن شخص ناشتا نباشد و اولاً مضمضه به روغن گل سرخ و روغن زیتون و یا شراب کرده بعد از آن بمکد و آب دهان را بریزد و با ادویه تریاقیه مثل زراوند و امثال آن مضع کند و به دستور موضع گزیده را حجامت کند که باعث جذب سم گردد و ادویه جذّابه ضماد نمایند مثل سرگین کبوتر و پودنه و زفت و سرگین نر و سیر و گوگرد و امثال آن را با بول و روغن زیتون و عسل هر یک که حاضر باشد و مهره مار در این باب عجیب‌الجذب است و باید بعد از چسبیدن مهره، شیر بر او ریخت و تا شیر بسته شود تکرار ریختن آن نمود چون شیر منجمد نگردد و مهره بیفتند علامت نجاست است و در بعضی قطع آن عضو لازم است اگر عضو ممکن القطع باشد مانند دست و پا و اطراف بدن و داغ کردن موضع گزیده بسیار نافع است و تدبیر سموم مشروبه و ملذوعه که معلوم بوده باشد مذکور خواهد شد.

اما تدبیر آنچه معلوم نبوده باشد کلی آن است که اگر مشروبه باشد در حالی که اندک تغییر ظاهر گردد و به آب گرم و روغن گل سرخ یا روغن گاو و مطبوخ شبت و آب نمک و عسل و بوره مکرر قی کند و اگر باعث غشی و خفقان و اختلاط عقل گردد حقه کند و ادویه تریاقیه آنچه مقدور باشد بدهند و هر گاه با التهاب و حرارت و تشنگی مفرط بوده باشد علامت حرارت سم است، در این صورت روغن گل سرخ و روغن بنفشه و لعاب بزرقطونا و شیر تازه و دوغ و ماء‌الشعیر با شکر و قرص کافور و آب یخ و امثال آن از میردات شرباً و ضماداً نافع است و مکرّر باید به موضع دردناک و حوالی دل، صندل و کافور و کاهو و خیار و طحلب را سرد کرده ضماد نمود و اگر علامت برودت ظاهر گردد مثل بیحسی اعضاء و سردی بدن و عرق سرد و تشویش عقل و تیرگی رخسار، در این صورت مشرودیطوس و تریاقات حاره و پیاز و سیر و جنطیانا و حلتیث و جدوار و امثال آن باید داد و لخلخه‌های حاره مانند عرق فتنه و عرق بهار و جند و امثال آن و استعمال نمودن و حقه با وجود خشکی طبع به مطبوخ فودنج و شیر و ترنجبین و بوره ارمنی و روغنهای حاره باید کرد و اگر علامت ثقل و بیبوست ظاهر گردد مثل برآمدگی شکم و درد امعاء و احتباس بول و طبع و تهوع و خشکی دهن در این صورت حقه به مسهلات قوی مثل سنای مکّی و بسفایج و لعاب حلیه و شیر تازه و حلتیث و مقل و سکینج و شکر سرخ و بوره و امثال آن باید نمود و اگر قدرت بر شرب داشته باشد ادویه مسهله و بعد از آن ادویه تریاقیه بدهند

احتباس بول جلوس در طبیح خطمی و چکانیدن روغن گل با سفیده تخم مرغ در احلیل و تغدیه به روغن بادام و نان مید و پالوده و انجیر خشک و هریره از آرد گندم و شکر و روغن بادام و مداوای خوردن وزغه و حربا و تخم حربا به دستور مذکور است و تریاقات مذکوره و دواء المشک و مثرودیطوس و تریاق اربعه مانند بلادر و جند سیاه و امثال آن مورث احتراق و جنون و وسواس و التهاب معده و تشنگی مفرط اند و مداوای آن شرب شیر و دوغ و گوشتابهایی چرب و شیرۀ تخمهای سرد مثل خرفه و استنشاق روغن کدو و بنفشه و چرب کردن سر با روغنهای مرطبه و مغز گردکان فادزهر بلادر است.

خوردن خون گاو و بستگی شیر و خون در معده مورث کرب و اضطراب شدید و غثیان عنیف و درد احشاء و عسر النفس و کزاز و احتباس بول و طبع است و مداوای آن حقنه و پنیر مایه شرب حیوانات با سرکه و حلیث و بوره و فلفل با سرکه است تا رفع انجماد آن نماید و در این قسم مواد مقی جایز نیست مگر در شیر فاسد و جوارش عود و مضع مصطکی و ماءالعسل در این باب مفید است.

تیوعات و حب السلاطین و امثال آن: از ادویه حاره مورث التهاب و غثیان و اطلاق بسیار و پیچش است و مداوای آن دوغ و اشپای بارده قابضه است بعد از قی و در معالجات کلیه مذکور شد مانند روغنها و لعابها و ربوب قابضه.

اما اشپای بارده مغلزّه: مثل افیون و بزرالبنج و شوکران و لفاع و تاتوره و امثال آن مورث خارش بدن بوده و مداوای آن قی کردن با ماءالعسل و نمک و بوره ارمنی و سکنجبین و روغنها است و شرب شراب با حلیث و دارچینی و فلفل و جند و طبیح نانخواه و نارجیل دریایی و تریاق کبیر و حقنه های تند و سرکه با صعتر و افستین و روغن گل سرخ و شرب سیر و گردکان و تدهین بدن و دماغ با روغنهای حار مانند روغن ناردین و سوسن و استنشاق جند و حلیث نافع است و اگر مساوی افیون مشروبه جند خورده شود در رفع مضرّت افیون از مجربّات است و مداوای خوردن بزرقطنوی کوفته و آب گشنیز بعد از قی و حلیث و شراب و شربت افستین کافی است و در مداوای فطر و کماه و امثال آن مانند ماهی سرد شده که در موضع نمناک مانده باشد بعد از قی کردن معاجین حاره مثل فالافی و کمونی و زراوند و صعتر و امثال آن مفید است.

اما اشپای مسدده ثقیله: مانند مرداسنگ و

اجرام معادن و مرگ موش و شنجراف و زبیق و امثال آن مورث احتباس طبع و نفخ شکم و درد احشاء و در بعضی بول الدم و در اکثر احتباس بول و ورم عانه و قرحه امعاست و گاه است که باعث اطلاق مفرط گردد و مداوای آن قی و با وجود احتباس طبع حقنه هاست و ناردین با سرگین کبوتر و شراب بغایت نافع است و طبیح انجیر و تخم کرفس و زوفا و افستین و ترنجبین و مسهلّات و گوشتابهایی چرب باید داد و در زبیق مقتول و مصعد بعد از حقنه و مسهل و شرب ماءالعسل مداوای سحج باید نمود.

اعراض سرسام است و در غایت حرارت و مداوی او بعد از قی شرب یک مثقال کافور با گلاب و آشامیدن دوغ سرد کرده و آب میوه های سرد است مثل انار و سیب ترش و آب خیار و ماءالشعیر و آب عنب التعلب و امثال آن با جلاب و ضمادات بارده مثل صندلین و کافور و شیاف مامینا و گل ارمنی و آب خیار و کدو و کاسنی و امثال آن.

مراره النمر: زهره پلنگ و تا سه ساعت کشنده است به قی

سبز و از سمومات حاره و مداوای او به دستور قرون السنبل است و پنیر مایه آهو را تریاق آن دانسته اند کافور را.

مراره الأفعی: در سمیت مانند پیش است و مداوای آن به

دستور آن و با روغن قی مکرر کردن انفع است و شرب گوشتاب مرغ با قدری مشک مفید است و ادویه مشترک النفع که قبل از این مذکور شد در جمیع سموم نافع هستند.

مراره الکلب الماع: قدر یک عدس آن بعد از هفت

روز کشنده است و تریاق او پنیر مایه خرگوش و روغن گاو و جنطیانا و دارچینی است.

دنباله گاو کوهی: مورث غشی شدید و کری است و

تریاق او بعد از قی کردن با روغن گاو و آب نیم گرم و تریاقات مشترکه النفع مذکوره و فندق و پسته و فیلزهرج که در یک روز چهار مرتبه و هر مرتبه یک مثقال بدهند.

عرق الدابه: مورث ورم روی و سبزی او و خنّاق و عرق

بسیار و بدبویی آن است و دواوی او بعد از قی با ماءالعسل شرب می پخته و روغن گل سرخ است که مکرر بنوشند و تریاق الطین مذکور شد.

ارنب بحری: از سموم حاره و اگر نکشد مورث سل است

و اعراض او درد معده و ضیق النفس و قی مفرط و عسر بول و عرق بدبوی و نفت الدم است و مداوای آن آب خیارشنبر و شیر الاغ و زنان و آب برگ خطمی و سرطان نهری است و بعد از تسکین عوارض خوردن حبّ خریق سیاه و غاریقون و کنیرا و ربّ سوسن بالسویه بقدر درهمی با جلاب است.

ذرايح: که به ترکی الاکلنگ نامند و از سموم حاره است و

علامت او مانند اعراض ارنب بحری و با التهاب و اختلاط عقل بوده و مداوای آن مانند ارنب بحری است و قی کردن با آب گرم و روغن گل سرخ و شرب شیرۀ تخم خرفه و خیار و لعابها و شیر زنان و جهت

ماری می‌باشد در بلاد ترک از دو شیر تا سه شیر مایل به سیاهی و زردی و چشمش سرخ و سرش باریک و بر آن تاجی و مسمی به ملکه و ناظر نیز گویند.

چه دیده‌ای او به هر حیوانی افتد هلاک می‌گردد هر چند دور باشد و وحوش و طیور از او خایفند و در حوالی مکان او گیاه نمی‌روید و قسمی از آن بقدر سه زرع تا پنج زرع و چشمش درخشنده و گزیده‌ای در عرض یک ساعت هلاک می‌شود و قسمی از آن شاخدار می‌باشد و قسمی از آن مسمی به افعی است و صفت او در حرف الف مذکور شد و علامت گزیدن او آن است که از آن موضع اولاً خون روان گردد و بعد از آن زرداب و پس از آن به رنگ زیتی و زنگاری و تدبیر او به دستوری است که در قواعد کلیه گذشت و شرب تریاق کبیر و روغن کهنه با عسل و سیر و شراب کهنه و تکرار قی و دو مثقال حلتیث با شراب و شرب ساییده مهره مار و بستن او بر موضع گزیده و پنبه مایه خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سرکه ممزوج به آب و فاشرا و اسپند و تخم یونجه و بیخ عربینثا و بیخ کاشم و زراوند مدحرج و طویل و کرفس کوهی و تغذیه به سرطان نهی و زنجبیل با شیر انسان و الاغ مفید است و این دوا را در سم افعی مانند تریاق کبیر دانسته‌اند: انیسون ده درهم، فلفل سه درهم و نصف، زراوند مدحرج و جنیدستر از هر یک یک درهم و نیم با می پخته سرشته بقدر جوی استعمال کنند و خوردن آب ثیل تا بقدر یک رطل و بستن جرم او از مجربات است.

حیات متعطشه و امثال آن و

تنین: و هر یک به الوان مختلفه و بزرگ و کوچک می‌باشند و تنین که به فارسی اژدها نامند، نوع عظیم آن است و کوچکتر از پنج زرع نیست و زیاده بر سی زرع می‌باشد و چشمش بسیار بزرگ و در تحت پلک زیرین او تعگیری مانند ذقن و دندان او بسیار و بعضی از آن یال دارند مانند یال شتر و علاج غیر اژدها مانند مداوای افعی است و علاج زخم گزیده اژدها و سایر آن به ادویه آکله و قروح خبیثه باید کرد و ضماد نمودن به بادروج و به دستور به رصاص بالخاصیه مفید است.

عقارب: به فارسی کژدم نامند و اقسام می‌باشد و گویند نه قسم

است و زبونترین او سیاه و جراره و اسلم و او طیاره است و گزیدن او باعث درد شدید و سردی اعضاء و کزاز و اختلاط عقل و آنچه قتال باشد موجب خدر و غشی و عرق سرد و انطباق دو فکین و ورم قضیب و بروز مقعد می‌گردد و اگر بر شریان بگذرد موجب غشی و بر عصب باعث تشنج و بر ورک موجب عفونت خون در تجاويف رگهاست و مداوای آن به مویجی که در قواعد ادویه مشترک النفع کلیه گذشت باید نمود و شرب سیر و ضماد او و شراب کهنه و رته و دینار و به و عاقرقرا و برگ سداب و پیاز عنصل و تخم یونجه صحرايي و فاشرا و بیخ حنظل و

زرنیخ و آهک و زنجار و صابون

و امثال آن: مورث قرحه امعاء و خشکی دهان و بول‌الدم و

درد معده است و گاهی است که آهک به بول رفع می‌شود و مداوای آن بعد از قی خوردن جلاب و آب گرم و شرب طیبخ تخم کتان و خبازی و تخم مرو و تخم تره تیزک است و به دستور آب برنج و شیر و گوشتابه‌ای چرب و آنچه در ارنج بحری مذکور شد بغایت نافع است.

شوای مغموم: که گوشتهای پخته و کباب را در حین

گرمی مفرط بپوشاند که بخار او دفع نشده سرد گردد اکل آن باعث سدر و دوار و هیضه و بیهوشی و مداوای آن قی و بعد از آن سکنجبین سفرجلی و شراب و مقویات معده است و منع خواب و حمام لازم است و هرگاه باعث قی و غثیان شدید و اسهال مفرط گردد به علاج هیضه مبادرت کنند.

زاج و شب و نمک تلخ و شوره

و امثال آن: مورث سرفه شدید و علل شش و سل است و

مداوای آن به روغن تازه و شکر و لعابها و شیر و امثال آن است.

سفیداب و جبسین و گچ و امثال

آن: مورث قولنج قوی و خنّاق و خشکی دهان و برآمدگی شکم است

و مداوای آن شرب ماءالعسل است با آب خطمی تازه و خبازی و لعاب تخم کتان در روغن بادام و اسهال نمودن به دو دانگ محموده با جلاب و با سایر مسهلات و هرگاه منجر به سحج گردد به علاج آن مبادرت نمایند و در جمیع سموم آنچه در کلیه آن مذکور شد مراعات باید نمود و میل هر یک به هر جهتی که باشد به آن جهت دفع باید گردد و اماله آن از عضو شریف به عضو خسیس شرط است.

فصل چهارم:

در سموم ملذوعه غیر معروفه و جراحات آلات مسمومه باید دانست که سموم حیوانات به دستور سموم مشروبه قوی و ضعیف می‌باشد و قواعد مذکور شد و در این مکان بعضی از مشهور آن مذکور می‌گردد تا غیر مذکور را هم به این طریق مداوا نمایند.

حیات: اقسام مار بسیار است و مجموع آن از سه مرتبه بیرون

نیستند: یکی آنکه مهلت به دوا نهد و یکی ضعیف که قتال نباشد و یکی قتال و مهلت در تدابیر او باشد و از یک هفته بیش نگذارند و از قسم اول

پنج درهم، ابهل و جوز السّرو هر یک سه درهم، سنبل الطیب و حبّ الغار و زراوند مدحرج و دارچینی و جنطیانا و تخم یونجه و تخم کرفس و تخم شبت از هر یک دو درهم با عسل و دو وزن ادویه بسرشد و قدر شربتش تا سه مثقال است و شب از نوع عنکبوت و پاهای او دراز است و از گزیدن او به دستور عنکبوت درد معده و عسر بول و حبس او و سردی دست و پا حادث می‌گردد و مداوای او به دستور رتیلاست.

قَمَلَه النَّسْر : از جمله هوام و بقدر قمل و از اصناف کنه است

و به فارسی دره نامند و از گزیدن او خون از همه مسامات تراوش می‌کند مثل رگهای مقعد و بن دندان و از سینه و معده و مجرای بول و رعاف و مداوای او مالیدن موضع به فادزهر و صندل سرخ و آب کاهو و حیّ العالم و طحلب و امثال آنست و شرب آب کدو و خیار و کاسنی و گل قبرسی و طین مختوم و آنچه در سموم حاره مذکور شد.

زنبور و مگس عسل و مورپرداز

و پشه و امثال آن : مداوای گزیدن همه آنها مانند

سموم حاره است و تبرید در آن شرط است شرباً و ضماداً و چون مگس را سرکنده تمه آن را در موضع گزیده مذکورات بمالند درد را در ساعت ساکن کند و به دستور گل ارمنی با سرکه و برگ بادروج و امثال آن نافع هستند.

سام ابرص و عصابه : به صاد سوسمار است و به

طاء معجمه سالامندرا و از گزیدن اینها دندان ایشان در موضع گزیده می‌ماند و مادام که اخراج نشود درد دایمی می‌باشد و مداوای آن در آب گرم گذاشتن عضو و مالیدن آن است به روغن و خاکستر تا دندان بیرون آید و بعد از آن خاکستر را به روغن خمیر کرده ببندند.

سگ دیوانه و سایر سباع دیوانه

انسانی از گزیدن آن دیوانه شود و هر حیوانی و گویند الاغ و استر از گزیدن حیوان دیوانه دیوانه نمی‌شوند و گاه است که بنفسه مانند سایر حیوانات دیوانه شوند و سگ و سایر حیوان دیوانه گزیده اولاً تا چند روز بی عوارض می‌باشد و بعد از آن در او فکر فاسد و وسواس و خوابهای هولناک و گرفتگی آواز و خلوت نشینی و خوف و غم و گریه عارض می‌گردد و از آب خوف می‌کند و چون در آب و آینه و امثال آن صورت حیوانی در نظرش می‌آید بنا بر آن آب نمی‌خورد و چون عوارض قویتر گردد باعث تشنج و کزاز و ادرار منی بی شهوت و گریختن از روشنی و جنون سبعی و فریاد کردن مانند سگ و حمله نمودن بر آشنا و بیگانه می‌گردد.

غاریقون و اسپند و تره تیزک و تخم او و جاوشیر و سطاریون که در اصفهان گل عقرب نامند از مجربات است و ضماد او بغایت مسکن درد و به دستور ضماد حندقوای پخته و طلای گوگرد با راتیانج و به دستور عسل بلادر با روغن گردکان همین اثر دارد و تدهین به روغن زیتون گرم در تسکین درد گزیدن عقرب سریع‌الاثّر است. عقرب جراره بسیار کوچک است و دنباله را در حین حرکت می‌کشد و مانند سایر عقرب بلند نمی‌دارد و در روز اول چندان ضرری از او ظاهر نمی‌گردد و در روز دوم و سوم اعراض هولناک به هم می‌رسد مثل غشی و خفقان و بول‌الدم و ورم زبان و پیچش عظیم و مداوای آن بعد از مکیدن و داغ کردن موضع، شرب آب سیب ترش است و بالخاصیه آب او و سویق او تریاق اوست و قرص کافور و دوغ و شیرۀ تخم خرفه و امثال او با سکنجبین مفید و هرگاه باعث ورم گردد فصد کنند و در ورم زبان رگ زیر زبان را بکشایند و در احتباس طبع حقه و در سحج امعاء، روغن گل سرخ بنوشند و تریاق عسگری در این باب قوی‌الاثّر است و این سفوف را از مجربات دانسته‌اند: طرخشقوق خشک و برگ درخت سیب ترش و گشنیز خشک بالسّویه و قدر شربتش سه مثقال است و علاج موضع جراحت را به دوی تند باید کرد و حوالی آن را به گل ارمنی و سرکه و میردات طلا کنند و تغذیه به آب غوره و اشیای بارده موافق است.

رتیلا و شب و عنکبوت: اقسام رتیلا گویند

شش صنف است یکی پردار مانند پر مورچه و یکی سیاه و یکی عنبیه که به فارسی انگورک نامند و یکی سرخ و یکی زرد و آن ذهبیه بسیار زرد و بعضی مایل به زردی می‌باشد و زغب دار مانند پشم و یکی کوبیه و در پشت او خطهای براق و همه او در شکل شبیه به عنکبوتند و اعراض گزیدن رتیلا ورم موضع لسع و درد معده و خارش بدن و اطلاق طبع است و در بعضی بیحسی بدن و برآمدگی شکم و عرق مفرط و رعشه و درد سر و کزاز و تملد و سرفه و قی دایم و در بعضی درور منی و خروج باد از مقعد و اضطراب عظیم و سبات مهلک می‌باشد و مداوای آن به دستور استعمال ادویه مشترک المنفع مذکوره و آنچه در عقرب بیان شده و تدبیر موضع لسع و جلوس در آب گرم است چه آب گرم باعث تسکین درد و استراحت بقدر ساعتی می‌گردد و باید بعد از تسکین موضع را با آب نمک تند نطول نموده و آن بسیار گرم باشد و حمام دایم و تعریق تا چند یوم بغایت نافع است و موضع گزیده را با خاکستر چوب انجیر و آهک و قلی که به آب گرم سرشته باشند ضماد نمایند و دو درهم شونیز بالخاصیه تریاق اوست و جمیع ادویه‌ای که به جهت عقرب نافع باشد در او مؤثر است و برگ درخت چنار و جوزالسّر و دارچینی و ثمره الطّرفا و تخم شبت و هلیون با شراب نافع است و این معجون جهت رتیلا و سایر هوام مفید است.

تریاق الرّتیلا: شونیز ده درهم، دوقو و زیره کرمانی هر یک

لعاب بزرقتونا و امثال او بسیار مفید است و آب از ظرف لوله دار بدهند که آن را بنیند و چون ظرف آب پوست کفتار باشد از خوردن او اجتناب نمی‌کند و در آب گرم نشستن و بول کردن در آن بغایت مفید است و از غذاها و گوشت‌های لطیف مثل مرغ پرواری و بره و بزغاله فربه و روغن کره و شیر و پالوده و حلواهای نشاسته و امثال آن تناول نمایند و شراب مزوج با آب بسیار بغایت موافق است و تدهین سر و بدن به روغنهای رطبه مثل روغن بنفشه نافع و استراحت و خواب بسیار مفید است و خوردن آب پودنه نهری روزی صد مثقال به سه دفعه از سه روز تا یک هفته از مجربات است و آب پیاز به دستور سه روز روزی صد مثقال به سه چهار دفعه بنوشند بیهیدیل دانسته‌اند و آب نیل از مجربات است و چون سمایی را که به ترکی بیلدرچین نامند به تمامه کباب کرده و بخورند و چیزی از او طرح نکنند بالخاصیه مجرب دانسته‌اند و به دستور کباب جگر سگ دیوانه که او را گزیده باشد نافع یافته‌اند و بستن آن نیز در موضع جراحت بسیار مؤثر است.

و دواء الذراریح بالخاصیه رافع مضرات و از مجربات جمیع اطباست و چون از آن نوشند اجسامی با بول دفع می‌شود شبیه به حیوان بسیار کوچک و عوام را گمان می‌شود که بچه‌های سگ است.

دواء الذراریح: ذراریح بزرگ و فربه را که به ترکی

الاکلنگ نامند سر و بالها و پاها را انداخته و یک جزو عدس مقشر و یک جزو فلفل و قرنفل و دارچینی و سنبل‌الطیب و زعفران هر یک سدس جزو و مجموع را ساییده و با آب قرص بسازند و هر روز دو دانگ با آب گرم بنوشند و قسم دیگر ذراریح را سر و بال انداخته و سه شبانه روز در دوغ خیسانیده بعد از هر یک شبانه روز تجدید دوغ نموده و سپس خشک کنند و بعد از آن با مثل او عدس مقشر ساییده و با آب قرص ساخته و بقدر دو دانگ هر روز با آب گرم بدهند.

مداوای زخم سگ غیر دیوانه و

سباع و بوزینه و امثال آن: یک شبانه روز

پیاز و نمک و عسل را با یکدیگر مخلوط کرده و بر زخم ببندند سپس به مرهم اسود ضماد نمایند و مرهم مزبور جهت زخمهایی که از کوفتگی اعضاء و سقطه به هم رسد به دستور نافع است.

مرهم اسود قنه: روغن زیتون و پیه بالسویه استعمال

کنند و موضع گزیده پلنگ و شیر و یوز را اول با ادویه جذاب ضماد کنند مانند خاکستر و سرکه و پیاز و عسل و بعد از آن با سرکه و نمک بشویند سپس به مرهم اسود معالجه کنند و بستن باقلای تازه که دو نیم کرده باشند بغایت جاذب زخم سگ و امثال اوست و آرد باقلی با سرکه به دستور مؤثر و جاذب است و جهت زخم دندان انسان نیز مفید است و

و متقدمین اطبا متفقند که بعد از خوف از آب و لرزیدن ممکن العلاج نیست و متأخرین ایشان اکثر آن را قابل اصلاح می‌دانند مگر آنکه به نهایت مرتبه جنون رسیده باشد و اکثر را بحران و طغیان و نقصان تا چهل روز است و می‌شود که زیاده و کمتر از آن نیز باشد چه بر حسب مزاج است، در یابس المزاج بعد از یک هفته و دو هفته و چهل روز خوف آن به هم می‌رسد و در مزاج مرطوب تا چهار ماه و شش ماه و بعضی تا یک سال و زیاده از آن نیز گفته‌اند و به تجربه مجربین رسیده که گزیده اول بار او با خطر است و در سایر مخاطره کمتر.

اما علامت دیوانگی سگ یکی آنکه ترک منزل خود کند و پیرامون اهل آن خانه نمی‌گردد و چیزی نمی‌خورد و از آب می‌گریزد و دیگر سرخی چشم و بیرون آوردن زبان و دویدن بسیار و گرفتگی آواز و افتادگی گوش و برآمدگی پشت و کج کردن گردن به طرفی که حرکت به آن جهت می‌کند و حرکت بی نسق شبیه به حرکت مستان و حمله کردن بر همه چیز و دیگر گریختن سگان از او و در حین ملاقات آن عجز کردن ایشان.

اما علامت زخم او از زخم سگ غیر دیوانه که به حالت سگ مشتبه باشد و دیوانگی او مشخص نباشد اینست که باید پارچه نانی را به خون زخم او آلوده پیش سگ غیر دیوانه انداخت که هرگاه نان را نخورد علامت زخم سگ دیوانه است.

و اگر تناول نماید غیر دیوانه و به دستور مغز گردکان را کوییده یک شب بر زخم ببندند هرگاه مرغ گرسنه از خوردن او نفرت کند علامت دیوانگی است و اگر تناول کند و در یک شبانه روز هلاک نگردد، غیر دیوانه خواهد بود.

و علاج آنست که اول موضع زخم را حجامت کرده و مبالغه در کشیدن و جذب کردن سمیت و اخراج او باید نمود و تضمید به اشیائی باید نمود که زخم گشته به نشود مثل پیاز و تره تیزک و چغندر پخته و روغن و سایر مراهم اکاله و اگر داغ کنند و در دفع چرک او مبالغه نمایند بغایت نافع است.

اما بعد از سه روز نفعی ندارد، چه سمیت او سرایت کرده در این صورت بر زخم او جاوشیر و اشیاء جاذب سم باید بست مانند نظرون یا بول انسان و خاکستر تاک با سرکه و تره تیزک به روغن و تکرار بستن سریشم ماهی را نافع دانسته‌اند و در ترطیب و تقویت اعضاء رئیس باید کوشید و معالجه او به دستور مالیخولیا و جنون باید نمود و از جماع و خوردن ترشیاها و هوای سرد اجتناب بسیار لازم است و تنقیه سودا به منضج و مسهل مکرر باید کرد و این دوا را جالینوس فرموده که به هرکه داده شد خوف از آب نکرد و باعث نجات گردید.

دواء السرطان: سرطان زنده را در ظرف مس سرخ بقدری

باید برشته کرد که بتوان سایید و ده جزو آن را با جنطیانا پنج جزو و کندر یک جزو نرم ساییده در ایامی که روز مسهل نباشد با آب سرد و دو درهم صبح و دو درهم شب تناول نمایند و در تفریح و ترطیب و نشاط طبع سعی کند و حفته به ماءالشعیر و روغن گل سرخ و آب برگ خرفه و

از مجربات است.

پشه: طلای روغن با آب لیمو رفع اذیت گزیده پشه کند و مجرب

است و چون زرنیخ و نوشادر را با پیه گاو چند روزی در مکانی بخور کنند منع تولد پشه کند و مجرب یافته‌اند.

کیک: پاشیدن طیبخ خشک را جهت کشتن کیک از مجربات دانسته

اند و به دستور طیبخ حنظل و افسنتین و شونیز و کیک واش از جمله ادویه مشهوره است.

قمل: طلا کردن مولود در روز ولادت به آب زیره باعث عدم تکون

شپش در تمام عمر او گردد و زیبق چون بر بدن یا جامه بمالند در ساعت رفع آن می‌کند.

ذباب: چون صورت مگسی از زرنیخ و کندش بسازند یا چووه بدل

کندش کنند و در جایی بگذارند مگس از آن گریزان شود و طیبخ خربق سیاه کشنده اوست و چون زرنیخ را در شیر حل کنند مگس از عبور بر آن هلاک گردد و بوی پیاز عنصل کشنده اقسام مگس است و به دستور از روغن زیتون و کافور می‌گریزد.

ساص و ارضه: پاشیدن آب مطبوخ خرزهره در کشتن

کیک و ساص و ارضه از مجربات است.

جعل: آب مطبوخ شکوفه درخت چنار و بخور او کشنده جعل

است.

فاره: چون موشی را خایه کنده یا دنباله او را بریده سر دهند، جمیع

موشان آن خانه را او برطرف می‌کند و پوست روی آن را چون کنده سر دهند سایر موشان می‌گریزند و به دستور از دود زاج گریزان است و پیاز عنصل کشنده اوست در یک ساعت.

مورچه: از حلتیث می‌گریزد و از ریسمان آلوده به قطران تجاوز

نمی‌کند و چون شیرینی و سایر اشیاء را در مکانی گذارند و در وقت گذاشتن ضبط نفس کشیدن نمایند مادام که دست احدی به آن چیز نرسد مورچه پیرامون او نگردد و از مجربات دانسته‌اند و در جایی که زرنیاد بخور کنند مورچه هرگز عود به آنجا نمی‌نماید و از مجربات است و داشتن پیاز عنصل موجب هرب سباع و هوام و مار و قمل و مورچه و مگس است و الله ولی التوفیق.

شبه محرق و به دستور کندر با روغن زیتون و شراب جهت گزیدن انسان نافع است و هرگاه موضع زخم حیوانات ورم کند طلای مرداسنگ رافع آن است.

موغالی: نزد بعضی غیر موش خرماست و گویند کوچکتر از ابن

عرس و خاکستری رنگ و دندان سه طبقه و بالای یکدیگر می‌باشد و چون بر حیوانی مسلط گردد بر خصیبه او می‌چسبد و گزیدن او باعث درد شدید و آبله کردن حوالی آن و گاه است که مورث درد امعاء و عسر بول گردد و مداوای او بستن قنه با سرکه و به دستور سیر و عاقرقرحا و تخم تره تیزک و امثال آن است و اگر ورم به هم رسد پوست انار شیرین را مهراً پخته ضماد نمایند.

مداوای زخم آلات زهردار به دستوری است که در سموم ملذوعه گذشت و ذرور مغناطیس عجیب الأثر است و اصل در آن ضماد جاذب سم است و به نکردن زخم تا رفع سمیت آن بالکلیه شود شربت تریاق کبیر و فادزهر و شستن مکرر آن موضع را به آب خاکستر چون آب انجیر و نمک و حجامت کردن آن و بستن ماهی تازه که شکم او را شکافته باشند و حلزونات و گوشت سلحفاه و امثال آن.

فصل پنجم:

در بیان ادویه‌ای که حشرات از آن گریزند.

مار: انواع آن از دود شاخ گوزن می‌گریزند و به دستور بخور سم بز و

گوگرد و موی انسان و زفت و مقل و سکیبج و چوب انار و قنه همین اثر دارد و پاشیدن آبی که نوشادر در آن حل کرده باشند و چون در سوراخ مار بریزند باعث هلاک اوست و فرش کردن برنجاسف بغایت آزموده است و اگر طیبخ خشک را بر موضعی بپاشند مار ترک آن مکان کند و چون ریسمان را قطران آلوده و بر دور خود حلقه کنند، هوام داخل آن حلقه نمی‌گردند.

و از دارنده زمرّد افعی گریزان است و چون چشم او بر زمرّد افتد همان ساعت چشمش از حدقه دفع می‌شود و آنچه در فصل احتراز سموم مذکور گردید با خود داشتن هر یک از آنها و پیاز عنصل باعث حفظ اذیت جمیع حشرات است.

عقرب: از دود کبریت و آنچه مار از او گریزد در عقرب نیز مؤثر

است و سوزانیدن چند عدد آن در مکان باعث گریختن سایر می‌گردد و چون چراغ بسیار روشنی در جایی گذارند حشرات متوجه آنجا می‌شوند و مکان بعید از چراغ محفوظ می‌ماند و به دستور بخوری که مؤلف امان الأخطار فی الأسفار ذکر نموده در گریزانیدن هوام و پشه بیعدیل است، زاج سفید و شونیز ریزه و سکیبج و جند و مقل و سم بز را بالسویه کوفته حیها بسازند و در مکانی دود کنند و پاشیدن آب طیبخ بابونه و حنظل و اسپند و سیر و پنج انگشت بغایت مؤثر است و طیبخ پیاز عنصل

باشد.

قیراط : از درهم دو طسوج است که شانزده ارزه باشد و از مثقال دو

طسوج و نیم که بیست ارزه باشد.

دائق : به فارسی دانگ گویند و او از درهم دو قیراط است که سی و

دو ارزه باشد و از مثقال سه قیراط و یک حبه که چهل ارزه باشد.

ترمسه : دو قیراط مثقال است.

نواه : دو دانگ مثقال است و نزد بعضی نیم درهم فضی است.

غراما : به غین معجمه از یک دانگ و نیم تا دو دانگ است.

عرمی : به عین مهمله هفت اوقیه است.

کرمیه شامیه : نزد بعضی یک غراما و نیم است و نزد برخی

سه قیراط و یک حبه.

خرنوب : از مطلق او مراد یک قیراط است خرنوب شامیه چهار

حبه فضی

تشخیص پنجم

در اوزان و آن مشتمل بر سه فصل است.

فصل اوّل - در اوزان صغار.

فصل دوم - در اوزان کبار.

فصل سوم - در تحویل بعضی اوزان به بعضی.

فصل اوّل:

در اوزان صغار:

پوشیده نماند که نزد اطبا هر چه کمتر از رطل باشد معروف به اوزان صغار و مافوق او موسوم به کبار است و کیل که عبارت از پیمانۀ باشد از جمله قسم ثانی است و اختلاف در هر یک از اوزان صغار و کبار به حسب امکان و ازمنه و مصطلحات واقع شده و در این مقام هر چه به حسب کتب معتبره طب و فقه و لغات اعتبار داشته اشاره به آن می‌شود. باید دانست که حبه و طسوج و قیراط و دانگ به حسب درهم فضی و مثقال ذهبی مختلف می‌باشد چه اجزای مذکوره از درهم کمتر از اجزای مثقال است و نزد اهل تجربه ثابت شده که قدری از فضّه که در مقدار تساوی با ذهب داشته باشد وزن ذهب سه سبب زیاد بر وزن فضّه می‌باشد و اکثر اساطین اطبا برآنند که در زمان قدیم و جدید قدر درهم مختلف بوده به خلاف مثقال که در اختلاف او قلیلی قایلند و اختلاف هر یک در طی تحریر او مذکور می‌گردد.

ارزه : که به فارسی برنج نامند و مراد از او وزن دو دانه خردل بری

است.

شعیره : دو ارزه است.

حبه : از درهم عبارت از سدس ثمن اوست که یک جزو از چهل و

هشت جزو درهم باشد و از مثقال عبارت از دو شعیره است که چهار ارزه باشد.

طسوج : از درهم دو حبه است و از مثقال دو حبه و نیم که ده ارزه

است و سه حبه ذهبی.

بردار صغیر : یک درهم است.

باقلا : از مطلق او و از باقلای یونانیه مراد نیم درهم است.

جرجیر : به جیم و راء مهمله دو ثلث مثقال است و نزد بعضی یک ثلث.

باقلائی اسکندریه : نه قیراط است.

حامای صغیر : به حاء مهمله دو مثقال است.

باقلائی مصریه : چهل و هشت جو متوسط است که یک درهم باشد.

حامای کبیر : سه مثقال است.

اوبولوس : نزد بعضی یک دانگ مثقال است و نزد بعضی یک دانگ درهم و یوحنا ابن سرابیون گوید که آن سه قیراط است.

حمصه : سه درهم است.

حزمه : به حاء مهمله و زاء معجمه قریب به شش مثقال است و گویند قدری است که کف دست را مملو سازد.

اکسونافن : از مطلق او مراد هشت قیراط است و هرگاه در روغن مذکور گردد مراد شانزده درخمی است و از شراب هیجده مثقال و نیم و از عسل سه اوقیه و ربع و ثمن اوقیه. درخمی نزد اکثر یک مثقال است و نزد قلیلی یک درهم و دو درهم را معرب از آن دانسته‌اند.

خرما : به خاء معجمه یک دانگ و نیم مثقال است.

جوزه : از مطلق او مراد نه درخمی است.

دینار : یک مثقال و ثلث است.

جوزه نبطیه : یک مثقال است.

کف : شش مثقال است و آن را قبضه نیز گویند.

جوزه ملکیه : شش درخمی است.

یمنینا : سه ربع اوقیه است.

بندقه : یک درهم است و نزد بعضی یک مثقال.

وسیعون : دو مثقال و نیم است.

ملعقه : در ادویه مراد یک مثقال است و در عسل چهار مثقال.

اوقیه : که وقیه نیز گویند و هفت مثقال و نیم است.

سامونا : به سین مهمله یک گراما و نیم است.

استار : چهار مثقال و نیم است و نزد قلیلی چهار مثقال و خجندی گوید حدّاق اطبا چهار مثقال دانسته‌اند.

اویفوس و اودویه : یک اوقیه‌اند.

ناطل و نیطل : دو استار است و نزد خجندی دو اوقیه و در مفتاح الطّب هفت مثقال است.

قیاسا و اون : هفت مثقالند.

سکرچه : از مطلق او مراد شش استار و چهار دانگ استار است.

فلجیارین : به قول دیقوریدوس یک درخمی و نیم است.

سکرچه کبیره : نه اوقیه است.

برد : مانند معلقه از عسل چهار مثقال است و از ادویه یک مثقال.

است و نسبت به روغن بقدر نصف و رطل شراب نسبت به روغن بقدر تسع زیاده است و رطل مکی صد مثقال و رطل مدنی صد و بیست مثقال است.

من: از مطلق او مراد دو رطل است که به وزن ذهب یکصد و هشتاد

مثقال باشد و به وزن فضه دو بیست و پنجاه و هفت درهم و سبع درهم است.

من مکی: یکصد و شصت مثقال است.

من رومی: بیست اوقیه است که صد و پنجاه مثقال باشد.

من مصری و انطالیقی: شانزده اوقیه است که

یکصد و بیست مثقال باشد.

من اسکندرانی: سی اوقیه است.

من فطری: بیست و دو اوقیه است و نزد شیخ الرئیس یکصد و

هشتاد مثقال.

قسط: در کناش ساهر مذکور است که از روغن هیجده اوقیه است و

از شراب هشتاد رطل و از غسل یک صد و هشت رطل.

قسط رومی: صد و پنجاه مثقال است.

قسط انطالیقی: یک صد و سی و پنج مثقال است.

جوهین: شش قسط است و به قسط رومی نهصد مثقال باشد.

دورق انطالیقی: هشت جوهین است که هفت هزار و

دویست مثقال باشد.

دورق مطلق: سه رطل است.

اناب: از غسل دو رطل و نیم است و از روغن یک من و نیم.

قو طولی: هفت اوقیه است.

سکرچه صغیره: سه اوقیه است.

صدقه: به وزن سکرچه کبیره است.

توله: سه مثقال و نیم و سه قیراط است.

نسطون کبیر: سه اوقیه است.

نسطون: به وزن جوزة ملکیه است که شش درخمی است.

قواسوس: از روغن دوازده درخمی است و از شراب یک اوقیه

و نیم درخمی و ثلث آن درهم تام در قدیم هشت دانگ بوده و در زمان جدید شش دانگی است که دوازده قیراط فضی باشد و به طسوج بیست و چهار و به حبه چهل و هشت حبه است و آن نود و شش شعیره و یک صد و نود و دو ارزه می شود.

درهم ناقص: که از درهم طبی مراد اوست و عبارت است

از چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی.

مثقال صیرفی: عبارت از درهم تام جدیدی است.

مثقال طبی: یک درهم ناقص و سه سبع درهم است و آن

شش دانگ است که دویست و چهل ارزه باشد و صد و بیست شعیره و شصت حبه و بیست و چهار طسوج و بیست قیراط.

مثقال شرعی: عبارت از درهم ناقص طبی است که چهار

دانگ و نیم باشد و آن موافق وزن اشرفی دوتی و امثال آن است و درهم شرعی بقدر سه سبع از مثقال شرعی کمتر است.

فصل دوم:

(در اوزان کبار)

رطل: مراد از مطلق او رطل بغدادی است که نود مثقال باشد و به

درهم صد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم که دوازده اوقیه باشد.

و این سرابیون گوید که رطل غسل نسبت به رطل شراب بقدر ربع زیاده

ابریق: دو من است و نزد بعضی پنج رطل.

طالیطون: صد و بیست و پنج رطل.

جره: مطلق او بیست و چهار قسط است و نزد اسرائیل چهل و هشت

قسط و جرّه صغیره چهار قسط است.

جرّه انطالیقی: چهل و هشت قسط است.

جورق و جوسفا: هر یک سه رطلند.

قفیز: پیمانه ایست که بیست و پنج من باشد و گویند بیست و چهار

کیلجه است و کیلجه یک من و هفت ثمن من است.

کیل: سی و شش من است.

کیله: سیصد درهم و کسری است.

مشربه: شش استار و ربع استار است.

مکوک: سه کیلجه است.

قنطار: یک هزار و دویست اوقیه است و گویند آن مقدار طلاست

که پوست گاو از آن پر شود.

مد: پیمانه ایست به وزن دو رطل و ربع که دویست و دو مثقال و نیم

باشد.

صاع: چهار مد است و به رطل نه رطل اما اوزانی که در بلاد عجم

مشهور است و در دستورات گاهی به آن رجوع می شود یکی من شاهی است و آن یک هزار و دویست مثقال است و من تبریزی ششصد مثقال است.

سیر: نزد اهل خراسان پانزده مثقال است.

وسیه: عبارت از شانزده یک یک من است و پنجاه عبارت از ثمن

یک من و پانزده نصف سیه است و آن را در اصفهان ده نار گویند.

فصل سوم:

در تحویل اوزان بعضی به

بعضی

تحویل درهم به مثقال: طریق آن است که از

دراهم نصف و خمس را جمع نمایند و آن عدد متقابل است. برای مثال خواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است، از پنجاه نصف گرفتیم که بیست و پنج باشد و خمس او ده و مجموع سی و پنج پس دانستیم که پنجاه درهم سی و پنج مثقال است.

تحویل مثقال به درهم: بر عدد دراهم چون سه

سبع افزوده شود مراد حاصل است. برای مثال خواستیم دانسته شود که چهل و دو مثقال چند درهم است، می افزاییم هیجده را که سه سبع چهل و دو است بر عدد مثقال مذکور و می دانیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است.

تحویل مادون درهم به مادون

مثقال: باید به حبه درآورد و ثمن او را انداخت پس آنچه بماند

حبات مثقال خواهد بود. برای مثال هرگاه پرسند که چهار دانگ درهم چند مثقال می شود، باید به حبه حساب نمود و آن سی و دو حبه محسوب می گردد و چون ثمن را وضع کنند بیست و هشت حبه به وزن مثقال می ماند و آن نه قیراط و حبه از مثقال است.

تحویل مادون مثقال به مادون

درهم: چون به دستور مذکور به حبه درآورند و بر آن سبع آن

افزایند مجموع آن حبات درهم خواهد بود. برای مثال چون پرسند ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار درهم است، باید به حبه در آورد و آن سی و یک حبه و نیم می شود و چون سبع او را که چهار حبه و نیم است بر آن افزایند سی و شش حبه درهمی خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم درهم است.

قد تَمَّتِ التَّشْخِیصَاتُ بِحَمْدِ اللَّهِ وَاهِبِ الْعَطَايَا وَارْجُو مِنْ فَضْلِهِ أَنْ يَوْفِّقَنِي

فی اتمام البواقی.

بسم الله الرحمن الرحيم

قسم اول از دستورات جامع موسوم به تحفه المؤمنین در بیان اعمالی که متعلق است به ادویه مفرده و آن مشتمل است بر پنج طریق.

طریق اول - در تدابیر ادویه مفرده مخصوصه.

طریق دوم - در بیان دستور استعمال بعضی از ادویه مثل چوب چینی و عشب و مانند آن.

طریق سوم - در گرفتن عرقها و آبها و مایتهای آنها.

طریق چهارم - در بیان ساختن گل حکمت و شنجرف و سایر ادویه مفرده مصنوعه و آنچه به آن تعلق دارد.

طریق پنجم - در اعمال غریبه و اصول کلیه صناعت.

طریق اول

(در تدابیر ادویه مفرده و آن مشتمل است بر پنج فصل)

فصل اول - در دستور احراق.

فصل دوم - در تشویه و تحميص و تقلیه.

فصل سوم - در غسل ادویه.

فصل چهارم - در بیان دستور اتخاذ بعضی از ادویه.

فصل پنجم - در بیان اصلاح بعضی از ادویه به طریق مخصوص و حفظ بعضی از آن.

فصل اول

(در دستورات احراق ادویه معینه)

باید دانست که احراق به جهت انتقال طبیعت است، پس اگر جسم به نهجی باشد که اعراض مدرکه حسیه را اصلاً ترک نکند هر آینه مستمر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت کند، پس اگر سخیف الجسم و متخلخل باشد به سبب احراق میل به برودت می کند و از غایت احراق که به حد رمادیت رسد بالکلیه حدتش زایل می گردد و اگر کثیف الجسم و متخلخل باشد از برودت میل به حرارت می نماید و احتیاج به احراق یا به جهت کسر حدت آن چیز است مثل زاج و یا به جهت تلطیف اوست مثل نمک و یا به جهت رفع سمیت است مثل افعی و یا به جهت رفع اجزای غریبه است مانند بوره یا به جهت تقویت و سده منافذ است و یا به جهت شدت نفوذ و در احراق اشیاء شرط است که دو جنس مختلف را با هم نسوزانند مثل نمک و بوره و احجار را مبالغه در احراق کنند بدون نباتات و حیوانات و حریر و صموغ را ادنی احراق کافست و هرگاه مطلب جسم محرق باشد بعد از احراق او را شست و الا بدون تصویل استعمال نمود و تکلیس مشتق از کلس است و آن اسم آهک است و آهک سریع السحق می باشد پس هر جسم صلبی که قابل ساییدن نباشد و به سبب احراق مانند آهک قابل سحق گردد او را مکلس گویند پس تکلیس اعم از آن است که به احراق باشد یا به تدبیر دیگر.

احراق زرنیخ: باید زرنیخ را بقدر نخود ریزه کرد و در کوزه ای که به گل حکمت گرفته باشند گذاشته و سوراخ سهلی در سر کوزه بگذارند که بخار بیرون رود و در آتش گذارند تا آنکه دود سیاه بر طرف شده سفید نماید سپس از آتش بردارند.

احراق زاجات: بعد از آن که زاجات را نرم صلایه کرده باشند در کوزه نومی مطین به طین الحکمه کرده یا در بوتۀ زرگری گذاشته و سر او را محکم نموده و در آتش تند گذارند که سوخته و رنگش سرخ گردد.

احراق بسد و مرجان و کهربا و امثال آن: هر یک را بقدر باقلایی ریزه کرده و در کوزه‌ای مطین به گل حکمت گذاشته و یک شب در تون و یا تنور جای داده و روز دیگر بردارند.

احراق عقیق و یاقوت و یشب و احجار صلبه: هر یک را بقدر نخودی ریزه کرده و در سفال نو یا در بوتۀ گذارند و روی آن را به سفال یا بوتۀ دیگر پوشانیده و سوراخی به جهت اخراج بخار بگذارند و در آتش تند بقدر سرخ شدن گذاشته بیرون آورده و در آب اندازند و مکرر همین عمل کنند تا به حدی رسد که زود از هم ریزد.

احراق قلع و سرب: بعد از آن که رصاصین را بسیار پهن و به صورت صفحات باریک کرده باشند، بر بالای هم چیده و بر روی هر صفحه قدری گوگرد بپاشند و قدر گوگرد باید به ازای هر صد مثقال پنج دانگ زیاد نباشد سپس به آتش ملتهب کرده با پارچۀ آهنی بر هم زند تا خاکستر شده و چیزی از سرب و قلع نماند و از بخار او محترز باشند که باعث غشی و هلاک می گردد و بعضی به جای گوگرد سفیداب کرده‌اند.

احراق صدف و شیخ و امثال آن: در ظرف مطین کرده و در تون یا تنور بگذارند تا سفید گردد و از هم ریخته شود.

احراق نمک: باید یک بار بشویند و خشک کرده و در دیگی گذاشته و چندان آتش دهند که از جستن و حرکت باز ایستد و اگر نمک را به خمیر گرفته و در آتش چندان گذارند که خمیر بسوزد خوب است.

احراق آهن و فولاد و مس: هلیله و بلیله و آمله را بالسویه بجوشانند و آب آن را در ظرف مس کرده و بر روی آتش نرم بگذارند و فولاد و آهن و امثال آن را به صورت صفحه‌های بسیار باریک کرده و در آتش سرخ نموده و در آب هلیجات فرو برند تا بیست و یک بار و هر چه ثفل آن در ته آب نشیند برداشته و استعمال کنند و در احراق آهن به جای هلیجات بول گاو باید کرد و اگر اشیای مذکوره و سرب و قلع را به دستور مزبور چند دفعه در آب هلیجات و چند بار دیگر در بول گاو تطفیه دهند بهتر است.

احراق نقره: باید نقره را به سوهان ریزه کرده و با آب نمک در ظرف آهنی به آتش تند سوزانید و هرگاه خوب سوخته نشود قدری گوگرد بر او بپاشند و بسوزانند و گویند چون نقره را در بوتۀ که رایحه قلع داشته باشد مکرر بگذارند به حدی می رسد که ساییده شود و تکلیم آن به طریق حکمای هند آن است که چند بار صفایح دقیقه او را به گوگرد و سرکه آلوده به آتش بتابند و سرد کنند و چند بار دیگر در بوتۀ سفیداب قلعی آلوده بگذارند سپس سوهان کرده و در ظرف آهنی با نمک آب بسیار بجوشانند تا نمک و آب به تحلیل رود سپس قدری گوگرد پاشیده و بر هم زند تا مکلس گردد.

تکلیم طلا: طریق حکمای هند که به جهت تناول مکلس می کنند این است که چند بار سرب را گذاشته در آب نوشادر ریخته و صاف نمایند و طلای بیغش را چند دفعه گذاشته و در آن آب ریخته سپس صفحه‌های باریک کرده و به زاج سیاه و سرکه آغشته در آتش گذاشته و با نمک آب بشویند و با ربیع او سرب سوهان زده و در بوتۀ مرداسنگ آلوده بگذارند و سپس با ثلث او و زیبق در ظرف چینی با مزجج بسیار بسایند و به روی آتش گذاشته بر هم زند تا زیبق از او مفارقت کند و آنگاه به روی سنگ سماق به حدی بسایند که چون اندکی از آن بر روی آب بپاشند مدتی در ته آب نرود و حد ساییدن جمیع احجار و فلزات جهت تناول نمودن همین مرتبه است و کمتر از این مرتبه جایز نیست چه نفعی متصور نخواهد بود و ضرر مظلون است.

طریق دیگر که از سایر طرق بهتر است و بعد از غسل چیزی با او نمی ماند که نتوان تناول نمود و مقببس از صنعت است آن است که آب آهک و آب قلی و آب ملح الطعم را به جرّ علقه صاف کنند و هر یک را علیحدّه بجوشانند تا منعقد گردد سپس دو جزو معقود آهک و نیم جزو از ملح معقود و نیم جزو قلی معقود و یک جزو شمس براده کرده و با یکدیگر بسیار بسایند و باید در ظرف مزجج بر روی آتش سحق کنند و بعد از آنکه خوب گرم شد و سحق یافت، دو سه روز در جای نمناک بگذارند تا قدری نم بردارد سپس به دستور تشویه و سحق کنند و باز به جای نمناک اعاده نمایند تا سه چهار مرتبه آنگاه در بوتۀ کرده به حدی آتش دهند که بوتۀ سرخ شود و پس از سرد شدن بسایند و به آب گرم مکرر بشویند و بجوشانند تا سایر اجزا از شمس زایل گردد و در آن وقت خشک کرده، سحق و استعمال کنند و حقیر را ظن آن است که اگر در حین تشویه و سحق تسقیه به عرق گوگرد و آبهای تند کنند سریع الأثر گردد.

احراق بوره: در ظرف سفال کرده و بر روی اخگر گذارند تا بسوزد.

احراق اقلیمیا: در کوزه مطین یک شب در تنور یا تون گذارند.

احراق خبث الحديد: آهن را در آتش سرخ کرده تا هفت مرتبه در سرکه تطفیه کرده سپس خشک کرده و سحق نمایند.

احراق سرمه سنگ: سرمه را صلایه نموده و با پیه تازه خمیر کرده و بر روی اخگر چندان بگذارند که دود آن برطرف شود.

تکلیس پوست تخم مرغ و زبد البحر و جبسین: پوست تخم مرغ را با آب نمک مکرر بشویند و پرده‌های درون او را جدا کنند و نرم کوبیده و در کوزه مطین کرده و در کوره کوزه‌گری و امثال آن چندان بگذارند که مانند آهک سفید گردد و کف دریا و سنگ گچ و امثال آن را احراق به این دستور است مگر آنکه محتاج به شستن آب نمک نیستند و پوست تخم مرغی که جوجه بر آورده باشد جهت ادویه عین بهتر است.

احراق ابریشم و پشم و موی سر: بعد از ریزه کردن آنها با مقراض در ظرف سفال با آهن کرده و بر روی آتش گذاشته و چندان برهم زنند که قابل سحق گردد و پشم و موی سر را شرط است که شسته و شانه کرده و آنگاه ریزه کنند.

احراق عود: باید عود را سوهان کرده در ظرف سفال چندان در آتش گذاشته که زقال گردد.

احراق پوست کدو و حشایش و بزور: به دستور ابریشم و هرگاه خواهند که خاکستر آن را استعمال نمایند بیشتر باید آتش داد تا خاکستر گردد.

احراق سلحفاه: سنگ پشت را شکافته و احشای او را بیرون کرده و در کوزه مطین جای داده چندان در تون یا تنور بگذارند که سفید گردد.

احراق خطاف: بچه‌های پر ستوک را بعد از ذبح از موی و احشاء پاک کرده و در کوزه مطین به آتش تنور یا تون بگذارند که بسوزد.

احراق عقرب: عقرب نر را که علامت آن لاغری و ضعیفی است در شیشه مطین یا در ظرف مس کرده و در آتش معتدل تون یا در تنور یک شب بگذارند.

احراق ارنب: جهت سنگ مثانه به دستور احراق خطاف است.

احراق حبّه: که جهت خنازیر معمول است. مار خانگی سیاه را زنده در کوزه مطین کرده در تون یا تنور چندان بگذارند که سوخته و اصلاً رطوبتی به آن نماند و قابل ساییدن گردد.

احراق سرطان: نوع ماده سرطان نهری را سر و اطراف جدا کرده و احشاء را اخراج نموده و شکم او را با آب خاکستر چوب تاک و نمک بشویند و با آب صاف مغسول نموده در کوزه مطین یک شب در تون معتدل بگذارند که خاکستر نرگردد و علامت مادگی خرچنگ آن است که چون سوزنی بر پشت او فرو برند رطوبتی سفید ظاهر گردد و هر گاه سرطان را در ظرف مس بی قلع در وقتی که آفتاب در برج اسد باشد بسوزانند جهت گزیدن سگ دیوانه بسیار مجرب است و احراق سرطان بحری به دستور نهری است.

احراق قطران: جهت سنونات در قلع مطین به طین‌الحکمه کرده و چندان در آتش بگذارند که به نصف رسد سپس به چوب باریکی آغشته کرده و در هوا نگاه دارند تا خشک شود و آلا باز اعاده آتش کنند.

احراق زجاج: یک جزو قلی را در چهار جزو آب حل کنند و شیشه سفید صافی را بر روی کفگیر آهن گذاشته و بر روی آتش گذارند تا سرخ شود و در آب قلی فرو برند و مکرر همین عمل کنند تا شیشه ریزه شده و از سوراخهای کفگیر داخل آب شود و اگر بدون کفگیر مکرر به آب قلی فرو برند تا ریزه شده و داخل گردد خوب است.

فصل دوم - از دستور در تشویه و تحميص و تقلیه

اگر چه الفاظ مذکوره مترادفند اما چنین مفهوم می‌گردد که اکثر آن چیز که به خمیر یا گل گرفته یا در جوف چیزی گذاشته در آتش دفن کنند او را تشویه گویند و هر چه به روغن و امثال آن یا به تنهایی زیاده برشته کنند تقلیه نامند و آنچه اندک به آتش دهند یا در ظرف گرم کرده و بو دهند تحميص گویند.

تشویه انیسون و نمک و ثمره الطرفا و امثال آن:

جهت سنونات و غیره باید انجیر را به غسل سرشته و در لته بسته و لته را به گل حکمت بگیرند و در تنور معتدل یک شب بگذارند.

تشویه اسقیل: پیاز عنصل را به خمیر گرفته و در تنور بالای آجری بگذارند تا خمیر برشته شود.

تشویه سقمونیا: محموده را در جوف به و سیب یا در پوست تخم مرغ که آب به و امثال آن کرده باشند و اگر متعذر باشند به تنهایی در پوست تخم گذاشته به خمیر گرفته و بر روی آجری در آتش نهند تا جوشیده مشوی گردد.

تشویه چیپال: که به لغت هندی حبّ الملوک است و طریق حکمای هند آن است که بعد از مقشّر کردن او و بیرون آوردن پرده درون او، قدری گل سرخ و کثیرا بالسّویه ربع او اضافه نموده و در لته تری بسته و لته را به خمیر بگیرند و به دستور در آتش تشویه نمایند و بی کثیرا نباید استعمال نمود.

تشویه انزروت: با شیر الاغ یا دختر خمیر نموده و بر شاخه‌های چوب گز تازه آلوده و در تنور معتدل بیاویزند تا خشک شود و اگر بار دیگر ساییده و با سفیده تخم مرغ سرشته با چوب گز تشویه نمایند به اعتدال قریبتر می‌گردد و تدبیر تشمیرج جهت ادویه عین و جراحات چشم آن است که آن را در کیسه کرده با سرگین الاغ و اندکی گشنیز خشک و رازیانه در آب جوشانیده تا پخته شود سپس بیرون آورده مقشّر کنند و اگر در جوف پیاز به دستور سقمونیا

مشوی نمایند باعث زیادت نفوذ و تحلیل او می‌گردد.

تقلیه هلیله: جهت سنونات و غیره دانه او را بیرون کرده و بکوبند و با آب به بجوشانند تا آن را جذب کند سپس با روغن زیتون چرب نموده و برشته کنند و احتیاط کنند که نسوزد.

تقلیه عفص و امثال آن: باید به روغن زیتون چندان برشته کنند که مازو شق شود و بلوط و غیر را بقدری که رنگ او تغییر نماید.

تحميص: بزور و ادویه جهت قبض عبارت از بو دادن آن چیز است باید که ظرف سفال یا سنگ را در آتش خوب گرم کرده و از سر آتش برداشته و دمای مخصوصه را در آن ظرف کرده برهم زنند به حدی که رایحه آن ظاهر شود.

فصل سوم

در غسل ادویه‌ای که تصویل عبارت از آن است و غسل جهت تبرید است یا تعدیل یا تطهیر یا رفع حرارت مکتسبه ناریه اشیاء محترقه.

غسل ادویه حجریه مانند یاقوت و شاه دنج و شبیه احجار مانند راسخت و اقلیمیا و شنجرف و امثال آن:

باید آن چیز را بسیار نرم بسایند در هاون و امثال آن کرده و آب بر او ریخته و به آهستگی بر هم زد تا هر چه مثل غبار باشد به آن مخلوط گشته و به آهستگی در ظرف دیگر ریخته و درد او را باز ساییده و به دستور آب داخل کرد تا مجموع مثل غبار گردد با آب مخلوط شده رود و بعد از آن ظرف را پوشانیده تا غباری داخل نشود و ته نشین خشک کرده را استعمال نمایند.

غسل لک: رنگ لاک را از چوب خاشاک پاک کرده و بسایند و ریوند و اذخر را جوشانیده از آب او اندک داخل لاک در حین ساییدن کرده از والا بیرون کنند و هر چه بماند به دستور به آب مذکور ساییده و همان عمل کنند و هرچه از والا گذشته در آب ته نشین شده باشد خشک نموده و استعمال کنند.

غسل موم و ادهان و زفت و امثال آن که در آتش گداخته شود: باید چند بار انداخت در آب صاف نیم گرم ریخته تا کدورت آن ته نشین گردد و آنچه به روی آب صاف نیم گرم ایستاده بردارند و چون خواهند که روغن کهنه و متکرج که طعم آن تند شده تازه کنند و آن را نظریه گویند، باید روغن را در ظرفی کرده با یخ چندان بر هم زنند که یخ آب شود سپس از روی آب بردارند و با گلاب نیز همین اثر است و هرگاه یخ و گلاب هر دو باشد اقوی است.

غسل صبر: سنبل الطیب و قصب الذریره و عود بلسان و دارچینی و اسارون و مصطکی و حب بلسان و سلیخه و بسباسه و فقاخ و اذخر و بیخ اذخر و جوزبوا از هر یک سه مثقال را نیم کوب کرده در دو رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد سپس صاف نموده یک رطل صبر را نرم ساییده به آب مزبوره از بالا بگذرانند و نفل او را جدا کرده هرچه در ته آب نشیند خشک نموده استعمال کنند و بعضی افسستین بقدر ربع صبر اضافه ادویه فرموده‌اند و هرگاه صبر را به دستور اقلیمیا مکرر بشویند رفع حرارت او بالکلیه می‌شود.

غسل اطیان: هر گلی را که بخواهند در آب بقدری که او را بپوشاند خیسانیده سپس بر هم زده و از کرباس بگذارند و ته نشین او را خشک نمایند.

غسل نوره: آهک را در ظرفی کرده آب بر او ریخته بر هم زنند و بگذارند تا ته نشین شود سپس آب صاف را ریخته تا هفت بار تجدید آب کنند آنگاه خشک نمایند.

غسل مرداسنج: جهت امراض حاره مرداسنج را با مثل او نمک گرم ساییده آن مقدار آب بر او ریزند که چهار انگشت آب بر روی آن بایستد و هر روز سه بار بر هم زنند تا یک هفته سپس تجدید آب کنند به دستور هر هفته تجدید نمایند تا چهل روز بگذرد بعد از آن خشک کرده استعمال نمایند.

غسل شیرج: روغن کنجد را با آب نمک بسیار بر هم زده و بجوشانند و آب را از او جدا کنند.

غسل سویق: آرد جو و امثال آن را که خواهند در معده ترش نشود و نفخ او زایل گردد باید آب جوشان بر او بریزند و بگذارند تا بر آید سپس آب سرد بر او ریخته بردارند.

غسل لاجورد: جهت ادویه عین و کتابت و نقاشی. اما جهت ادویه عین به دستور احجار کافی است و به جهت آشامیدن متقدمین شرط ندانسته اند بلکه باعث ضعف عمل می‌دانند اما جهت کتابت و امثال آن باید سنگ لاجورد ساییده و تسقیه به آب مازو نموده و جوشانیده و اندک روغن زیتون اضافه کرده و به دستور احجار غسل داده و مکرر اعاده طبخ و غسل کنند تا مثل غبار گردد و با ادویه دیگر نیز می‌شویند.

فصل چهارم - در طریق اتخاذ و به عمل آوردن بعضی از ادویه.

یدالله: که به سبب شدت تأثیر در علاج سنگ مثانه و گرده به این اسم نامیده‌اند. بز نری که چهار ساله باشد باید در فصلی که اول رنگ گرفتن انگور باشد ذبح نموده و خون اول و آخر را گذاشته و خون وسط را در دیگ و ظرف سنگ گرفت و گذاشت تا منجمد گردد سپس ریزه کرده و بر پارچه پاک بگذارند

و روی آن را از غبار بپوشند به مثل حریر و در آفتاب خشک کنند و قدر یک مثقال او را با آب کرفس کوهی با شراب و امثال آن را استعمال نمایند و هر گاه ظرف سنگ به هم نرسد سفال نیز جایز است.

تدبیر ذراریح: که به ترکی الکلنگ و قسمی از سین به لغت اصفهانی است. باید چند عدد آن را زنده در کوزه کرده و سر کوزه به لته کتان بسته و معکوس بر بالای بخار سرکه که به آتش جوشد بدارند تا ذراریح کشته و پرورده گردد و آنگاه ساییده استعمال نمایند.

تدبیر سلاحه: که آن بول بز کوهی است که در مسکن او جمع شود و باید او را در ظرف نویی کرده و از آب خار خشک و بول گاو آن مقدار بریزند که او را بپوشاند و در آفتاب یا در آتش گرم کرده و دست مالیده و صاف او را در ظرفی کنند و بیست و یک روز در آفتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ گردد.

اتخاذ ماء الزجاج: زجاج شامی و قلع را بالسویه در بوته گذاخته سرد کنند و آنچه مانند کف بر روی او باشد بردارند.

عمل عود مطراً: که تطریه گویند. عود قماری را ریزه کرده و در گلاب و جلاب بخیسانند تا نرم شود سپس بگذارند تا رطوبت او کم شود و بعد از آن مشک و عنبر و اشنه را نرم ساییده و عود را به آن چند بار آغشته کنند تا خشک گردد.

اتخاذ لبن: شبرم هرگاه تازه او به هم نرسد که شیر از آن گرفته شود، به دستور سایر تیوعات باید پوست تازه او را بشویند و یا خشک آن را در آب گرم بخیساند و در آفتاب گذارند تا آب غلیظ و لزج گردد سپس آب آن را جدا کرده خشک نمایند.

اتخاذ دخان الکندر: به جهت رویانیدن موی مجرب است و سایر ادخنه و دوده باید پاره‌های کندر و امثال آن را در زیر فتلیه چراغ بر روی هم گذاشته و فتیله را برافروزند و ظرفی مثل قدح یا طشت بر بالای آن منکوس نصب کنند و هر دودی که در آن جمع گردد بردارند و به دستور تخم کتان و امثال آن را بسوزانند و دوده بگیرند یا آنکه روغن آنها را با فتیله سوخته دخان را جمع و ضبط نمایند.

اتخاذ سرکه هندوی: که به لغت هندی کانجی نامند. باید برنج را شسته و بجوشانند تا مهراً گردد سپس صاف نموده و در شیشه کرده و چهل روز در آفتاب بیاویزند تا ترش شود. به همین طریق از سایر حبوب سرکه می‌توان ترتیب داد.

اتخاذ رب هلیله و تربد و امثال آن: که قدر اندکی از آن فعل قوی کند. باید هلیله و امثال آن را کوبیده و در آب گرم خیسانیده و بعد از دو سه روز افشوده و صاف آن را در سایه خشک نموده و مادامی که در جرم او طعمی باشد باز آب گرم تازه خیسانیده و به دستور صاف کرده تا طعمی در جرم آن نماند.

دستور محلوب کردن طلق: باید در آتش سرخ کرد و در آب مطفی نمود بکوبند تا ریزه شود سپس در کیسه کرباس محکمی کرده و سنگریزه‌ها را بقدر فندقی اضافه نمایند و کیسه را به قوت تمام بدست مالیده و در آب گرم یا آب طبیح باقلی بیفشارند تا مثل شیر از کیسه تراوش کند و آنگاه ته نشین او را خشک کرده و استعمال نمایند.

دستور حل طلق: باید ترب را سوراخ کرده مثل انبویه جوف آن را خالی نموده و از طلق محلوب مملو ساخته و دهن انبویه را به پاره‌های ترب مسدود کنند و در زیر سرگین تازه سه روز گذارند و سپس محلول او را آب سفیدی مشاهده نمایند.

اتخاذ رب بنفشه: جهت اصلاح بیوست افیون و غیره افعال باید آب معصور تازه آن را در سایه خشک کنند و به دستور هرگاه تازه آن نباشد بنفشه خشک را خیسانیده چنانکه مذکور شد آب او را خشک کنند و همچنین است اتخاذ رب گل سرخ و امثال او و این از تصرفات حقیر است و در غایت خوبی عمل و آثار و قلت مقدار شربت است.

فصل پنجم - در اصلاح بعضی ادویه و حفظ بعضی از آن:

اصلاح دبق: بعد از آنکه دانه آن را بیرون کرده باشند باید در هاون با قدری روغن زیتون و امثال آن مخلوط نمود و سایر ادویه را اضافه نمایند و به این دستور است اصلاح مجموع ادویه شیره دار چسبنده و هرگاه با دوایی که او را ترتیب کنند مغزها داشته باشد، با مغزها بکوبند و بهترین مغزها جهت دبق مغز دانه بیدانجیر است.

اصلاح بلادر: باید بلادر را قطع نموده و با تبری آهنی بسیار گرم او را بیفشارند تا عسل او جدا شود و با روغن گردکان یا روغن گاو بجوشانند و استعمال کنند و در دواء السنه و غیره که پوست بلادر داخل می‌شود باید جهت اخراج عسل مبالغه نمود و دست را به روغن گردکان چرب کنند تا دست را جراحی نکند.

اصلاح مازربون: تازه بزرگ ورق او را دو شبانه روز در سرکه خیسانیده سرکه را تغییر دهند تا سه مرتبه، بعد از آن با آب شسته و در سایه خشک کنند و در حین استعمال مبالغه در سحق نباید کرد و با کتیرا و روغن بادام شیرین استعمال نمایند.

اصلاح شبرم: باید نکوبیده یک شبانه روز در شیر خیسانیده و در عرض آن سه بار شیر را تغییر داده و خشک نموده و هرگاه جهت اورام و سدد احشاء و ماء‌اصفر و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند، بعد از پرورش به شیر سه روز دیگر آب کاسنی و آب عنب‌الثلعب و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و با قوایض سرفه استعمال او جایز نیست.

اصلاح ادویه جهت نشاط مانند بیخ شیبی و بیخ شوکران و امثال آن: که در غایت یبوستند و با سمیت می‌باشند. باید بعد از نیم کوب کردن سه شبانه روز در شیر خیسانیده و مکرر تجدید شیر نمود سپس خشک کرده در روغن بادام و روغن تخم کدو و روغن پسته یک هفته پرورده و اگر آن چیز حار باشد با روغنهای بارده و بارد را در روغنهای حار پرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند.

طریق دیگر که معمول حقیر است و بیغایله مشاهده نموده آن است که ادویه مکیفه را بعد از آن که دو سه روز در آب با عرقهای مناسبه خیسانیده باشند بجوشانند و آب او را جهت معاجین با عسل بجوشانند تا به قوام رسیده و ادویه آن معجون را با او بسرشند و هرگاه در حیوب استعمال کنند باید با بعضی از ادویه آن که از جوشیدن رفع قوت آن نگردد بجوشانند تا همه آنها را جذب کند و آنگاه با سایر ادویه سرشته و حب سازند.

دستور حفظ زهره حیوانات که متعفن نگردد: باید محل قطع و مجرای آن را به خیاطه محکم بست و در شیشه که عسل آن را ببوشانند انداخته نگاهداشت.

دستور حفظ پیه و مغزهای حیوانات که متعفن نگردد: باید به عسل چند روز انداخت و بعد از آن شسته و خشک کرده و در لته کتانی پیچیده و در سایه آویخت و به دستور هرگاه در ظرف قلعی ضبط کنند متعفن نمی‌گردد.

دستور حفظ سایر ادویه: بعضی را با هم جمع باید نمود تا موجب بقای آنها باشد مثل کافور و فلفل و براده آهن با آهن ربا و تخم مرغ را با نمک و ساذج و زنجبیل و معدنی را با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاهدارند و عرقها و میاه حاره را در شیشه ضبط کنند یا در ظرف مزجج و مجموع اوراق و بیخها و گلها را از جای نمناک و آفتاب تند دور باید داشت و ظرف قلعی جهت روغنها و اکثر ادویه مفرده و مرکبه بهتر است.

طریق دوم: در دستورات بعضی از ادویه به طریق استعمال چوب چینی و آن به چندین نهج است. یکی با تعریق و امراض مزمنه و تحلیل ریاح و مواد غلیظ مستعمل است و دیگر به طریق قهوه و این در اکثر امزجه موافق و بیغایله است و در هیچ مزاجی مضر نیست و دیگر نقوع و حلوا و سفوف اوست و هر یک مذکور می‌شود.

مخفی نماند که آنچه به تجربه رسیده است دوی مفردی در هیچ باب به نفع چوب چینی مشاهده نگشته، چه حقیر ندیده که قسمی از اقسام او موافق حالی از احوال نباشد و اینکه در بعضی مزاج و برخی امراض مضر دانسته‌اند از عدم مراعات نهج مناسب آن علت خواهد بود، چه نحفا و محررالمزاج را تعریق و استعمال شیرینی‌ها و ادویه حار مضر است و مبرود را تبرید و کثرت آن با قلت مقدار چوب چینی و صاحب سده احشاء را جرم او و نخوردن نمک از آن جهت پسندیده نیست چه ترک عادت غیر معتاد و اعتیاد به غیر معتاد مثل شیرینی و ادویه به افراط را لازم دارد پس اگر امراض مزمنه باشد ترک نمک اولی است و الا تقلیل باید نمود. اما دستور استعمال او با تعریق چنان است که بعد از تقیه بدن هر روز هشت مثقال تا ده مثقال او را بسیار باریک ورقه کرده و با یک من و نیم به وزن شاه آب که هزار و هشتصد مثقال باشد در دیگ سنگی یا سفالی یا مس بسیار قلعی که دهن او را به خمیر گرفته باشند به آتش نرم بجوشانند تا به نصف رسد سپس بر روی کرسی نشسته و اطراف خود را به لحاف پوشیده و دیگ را در زیر کرسی دهن بگشایند تا بخار او به بدن رسد و محل تنفس باید بیرون لحاف باشد تا باعث غشی و خفقان و کرب نگردد و سه پیاله از آب او در آن وقت به همان گرمی بنوشند سپس خود را به لباس پیچیده و استراحت کنند تا عرق خشک شود و احتیاط از هوا بسیار باید نمود و مجموع آب چینی را در عرض شبانه روزی صرف کنند، بعضی را گرم با نبات و بی نبات و قدری سرد به جای آب و قدری را طعام به او طبخ نمایند و باید اصلاً آب در مدت خوردن چینی میل نکنند و بعد از فراغ به جای آب چند روز باید عرق بیدمشک و گلاب و عرق گاوزبان و عرق رازیانه به حسب هر مزاجی بنوشند و قبل از یک هفته البته آب نباید خورد و به حمام نباید رفت و در اثنا خوردن چینی به جهت ضرورتی حمام جایز است به شرط سرعت خروج و هر چند ایام نخوردن آب زیاد باشد بهتر است و در تعریق مراعات بنیه و حالات شرط است، بعضی را هر روز جایز است و بعضی وقتی دوتی و وقتی هتتی و هرگاه علت در عضوی بوده و شامل تمام بدن نباشد هر روز همان عضو را به بخار چینی بدارند و چون خواهند که معلوم کنند که آب به نصف رسیده است یا نه باید ثقبه در وسط سرپوش دیگ کرده و به خمیر مسدود کنند و نصف آب مقرر را با چوب چینی در دیگ ریخته و چوبی باریک اندازه گرفته و موضع اندازه را لته پیچیده و بعد از آن نصف دیگر آب بریزند و بعد از جوشیدن بقدری که به وقت امتحان رسد آن چوب را از ثقبه سرپوش فرو برده و ملاحظه موضع لته پیچیده نموده و از رطوبت و عدم رطوبت لته مشخص نمایند و به تجربه رسیده است که چون یک من شاه هیمة خشک بقدر چراغ بسوزانند آب به نصف می‌رسد و باید هر روز دیگ چوب چینی را از لای و از درد مطبوخ سابق او پاک کرده و هرچه مضمحل نشده و رنگش سیاه نگشته باشد اضافه چوب چینی لاحق نمایند که باعث قوت آن می‌گردد.

و بعضی فرموده‌اند که باید یکبار هر روز جوشیده آن را خشک کرده و بار دیگر به دستور سابق جوشانیده بنوشند و به اعتقاد حقیر اگر او را بعد از فراغ خوردن چینی بجوشانند و بجای آب و عرقها مدتی بنوشند، در بعضی امراض مستحکمه بغایت نافع است و بهتر از گلاب و سایر عرقهاست و مدت پرهیز اقل آن دو ماه و اکثر یک سال و متوسط شش ماه باید و در ایام پرهیز اجتناب از لبنیات سوای روغن و از جمیع ترشیها و سبزیها و میوه‌های تازه لازم است و شیرینی به افراط خوب نیست و تا چهل یوم جماع نباید کرد و اعراض نفسانی مثل هم و غم و غضب مفرط بغایت مضر است و آنچه به خاطر فاطر می‌رسد آن است که پرهیز باید موافق علت و مزاج باشد، چه محرورالمزاج را شربت انارین و بعضی از بقول بارده و ترشیها خفیف داده و اصلاً ضرری مشاهده ننموده بلکه باعث تعدیل گشته و بهترین اوقات استعمال او برای مبرودالمزاج فصل بهار و برای محرورالمزاج وسط پاییز است و سایر خواص و احوال چوب چینی در مفردات مذکور شد.

دستور آشامیدن چوب چینی: به طریق قهوه جوشانیدن او به طریقی است که مذکور شد و مقدار او تا هفت مثقال کافیهست و آب او تا نهصد مثقال که به نصف رسد و هیمة تا پنج چهار یک تبریز آب را به نصف می‌رساند و شروط به دستوری است که مذکور گردید، از نخوردن آب و نرفتن حمام و نکردن جماع و امثال آن و در این دستور اصلاً ضرری در هیچ مزاج مظنون نمی‌گردد و قلت مقدار و کثرت آن و کمی و زیادتی آن به حسب هر مزاج و هر علتی متفاوت است و کلاً باید در ایام شرب او اصلاً آب نخورد پس اگر آب زیاد میل شود زیاد باید کرد و اگر کمتر خواهش کنند هیمة را زیاد بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند و قوتش قویتر گردد و اگر مطلب کمی قوت و کثرت شرب باشد کمتر بجوشانند تا آب بیشتر بماند و قوتش کمتر باشد و این قاعده عظیمی است به جهت توافق امزجه.

دستور نوع چینی: که جهت محرورالمزاج و خفقان و ناقهین و تقویت اعضاء و قوت و امزجه اطفال نافع است و در فصل گرمی هوا موافق چوب چینی را از یک مثقال تا هشت مثقال باید سوهان نمود و در عرقهای مناسبه و ادویه موافقه سه شبانه روز در شیشه و امثال آن خیسانیده و مکرر به هم زد سپس صاف نموده و نوشید. هرگاه جهت خفقان حار و امزجه و امراض حاره باشد با صندل سفید و گشنیز خشک و گل سرخ بالسویه بقدر چینی در گلاب یا عرق نیلوفر یا عرق بیدمشک و عرق گاوزبان چهل و پنج مثقال تا نود مثقال بخیسانند و هرگاه جهت مبرودالمزاج باشد عود و بادرنجبویه و درنیا و امثال او بنوشند و همچنین هرگاه به جهت علت عضوی دهند با دوی مناسب آن عضو بخیسانند و هرچه بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم او را در آب و عرق مناسب بقدر ضرورت خیسانیده و بجای آب در ایام شرب نوع بنوشند و قدر چینی به جهت اطفال از یک مثقال تا چهار مثقال و غیر اطفال از چهار مثقال تا هشت مثقال باشد.

دستور حلوی چینی: چوب چینی از تافته گذرانیده با نشاسته و شیره برنج و شکر و روغن تازه حلوا ترتیب دهند و اگر تسخین مطلب باشد، دارچینی و زرنباد و تخم فرنجمشک و امثال آن قدری اضافه کند و باید از جرم چینی قدر هر شربتی زیاد از سه مثقال نباشد و استعمال جرم او جهت صاحب سده احشاء مضر است و نفعی که در چینی متصور است با آب اوست و انبساط آن است که قدر معتدبه او را کوبیده و سه روز خیسانیده بجوشانند و حلوا را با آب او ترتیب دهند و در معاجین عسل آن معجون را با آب او به قوام آورده و جرم او را استعمال نمایند و حقیر مشاهده نموده که جمعی به جهت نفع عاجل از جرم او استعمال نموده بقدری منتفع شدند اما از احداث سدد غافل و بعد از مدتی بنکال او رسیدند و سفوف او جهت رطوبت مفرط معده و اسهال بلغمی نافع است.

دستور آشامیدن عشبیه: در تشخیصات مذکور شد که عشبیه النار، یاسمین بری است و چون مغربی است از قویتر است لهذا در این زمان آشامیدن آن قسم به طریق مخصوص متعارف شده است و یاسمین بری آن بلاد را نیز همین اثر دارد اما به آن مرتبه نیست و موافق باردالمزاج و مرطوبین و جهت امراض بارده نافع و مضر محرورین است و طریق استعمال آنست که هر روز پنج مثقال را بقدر جویی ریزه کرده و با گلاب و عرق بیدمشک و عرق رازیانه از هر یک نود مثقال یک شب خیسانیده به طریق چوب چینی بجوشانند تا آنها به ثلث رسد سپس صاف نموده و سه حصه کرده، صبح و ظهر و شام با قدری نبات نیم گرم کرده بنوشند و تا دوازده روز به همین نهج بپاشانند و بعضی زیاد از این تجویز کرده‌اند و پرهیز به دستوری است که در چوب چینی مذکور شد و اگر عضو علیل به بخار او بدارند نافع است و تنقیه قبل از شروع از لوازم و بعضی مجموع شصت مثقال او را جوشانیده صاف نموده و در عرض دوازده روز می‌دهند و بعضی قدر سه روزه را یک دفعه جوشانیده و سه حصه کرده و سه روز می‌نوشند و حقیر را ظن آن است که موجب فساد آن گردد و هر روز جوشانیدن را که سه روز خیسانیده باشند بهتر می‌داند و موافق قاعده کلی حکمای سلف است.

دستور تنقیه: در قسم ثانی دستورات در باب مطبوخات مذکور خواهد شد و قواعد کلیه مجملاً در آن باب مسطور است.

دستور آشامیدن پادزهر: باید در دو ماه اول بهار خورده شود و اول میزان نیز جایز است و تنقیه به مسهلات و مقیبات لازم است و چند روز باید نخورد آب خورد و به غذاهای لطیف اکتفا نمود و روزی که فادزهر تناول می‌نمایند باید معده ممتلی نباشد و در سال اول یک دانگ فادزهر حیوانی را با ادویه‌ای که مذکور می‌شود حب نموده و سه حصه کرده و سه روز بنوشند و قدری شربت نبات یا بیدمشک بپاشانند و هر سال قدری اضافه نماید تا قدر او به یک مثقال و یک مثقال و نیم برسد و بعضی تا دو مثقال جایز دانسته‌اند و هر سال به قدر نیم دانگ و در مرطوب المزاج یک دانگ زیاد کنند و قبل از سن چهل سالگی جایز نیست بلکه قبل از پنجاه و پنج و شصت سالگی نباید خورد و دو روز قبل و یک هفته بعد از خوردن او از جماع و حمام و اعراض نفسانی و

حرکات عنیفه و ترشیهها و سبزیها اجتناب نمایند و آسایش و تفریح را لازم دانند. فادزهر و مروارید را به سنگ سماق بسایند و به این نسخه حبّ سازند: طباشیر و مروارید هر یک نیم مثقال، عود قماری دو دانگ، صندل سرخ و سفید هر یک چهار دانگ، مصطکی یک دانگ، عنبر اشهب و مشک هر یک نیم دانگ، ورق طلا ده عدد و ورق نقره بیست عدد را با نبات به قوام آورده و بسرشند.

و نزد حقیر اولی آنست که فادزهر را با معاجین مناسبه ترکیب کرده و گاهی به قدر حاجت تناول نمایند و شرب مقدار کثیر را در دفعه واحده باعث احراق مفرط و اخلاط دانند والله اعلم بالصواب.

دستور استعمال ماءالحبن: جهت مواد محترقه سوداوی و حدت صفرا و تنقیه کرده و تفتیح مرارت و سدد و اسهال نمودن مواد محترقه و ترطیب اعضاء و امراض سوداوی مستعمل است و طریق آنست که بز سرخ زاغ چشم را که از ولادت او یک ماه گذشته باشد تعلیف به اسفناج و کاهو و شاهتره و خبازی و قصیل و بقول بارده کرده و هر روز صد و هشتاد مثقال شیر آن را که دو رطل باشد در دیگ پاکی جوشانیده و در اثنای جوشیدن پانزده مثقال سکنجبین ساده و یک مثقال سرکه در آن ریخته و با چوب انجیر که پوست از آن باز کرده باشند بر هم زند تا شیر بریده شود. آنگاه از پنبه صاف نموده و شب در جایی بگذارند که ته نشین گردد و روز دیگر نود مثقال صاف آن را با سکنجبین افیمونی از ده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط کرده و سه حصه نموده و به سه دفعه بنوشند و فاصله مابین هر دو دفعه نیم ساعت باید تا یک ساعت و غذا را بعد از چهار پنج ساعت تناول نمایند و سفوف سودا که در باب سفوفات مذکور است در امراض سوداوی هر روز به آن استعمال نمایند و در رفع سدد و امراض صفراوی با ادویه مناسبه آن و بعد از هر سه چهار روز از حبوب مسهله موافقه بنوشند و روز مسهل و روز قبل از آن نخودآب و سایر ایام قیمه شوربا و شله بلاد و امثال آن تناول نمایند و بعضی از اطباء را دستور آن است که بعد از صاف کردن ماءالحبن، نیم مثقال نمک جوشانیده و کف گرفته و استعمال نمایند و به جهت ته نشین شدن شب نباید گذاشت و دستور اول بهتر است و سکنجبین افیمونی در باب اشربه مذکور است.

و هرگاه جهت امراض صفراوی و سدد استعمال کنند بجای سکنجبین افیمونی، سکنجبین بزوری بارده معتدله باید کرد و اجتناب از لبنیات و غذاهای غلیظه و منجر کنند و حلویات و ترشیههای شدیدالحموضه لازم است و هرگاه ترطیب محض مقصود باشد، شیر را با پنبه دلمه ترتیب داده و آب آن را بدون جوشانیدن با اشربه موافقه بنوشند و هرگاه شیر بز به هم نرسد شیر گاو را نیز جایز دانسته‌اند و هرگاه افیمون و شیر را با تمر هندی بالسویه در ماءالحبن خیسانیده و بنوشند در اسهال سودا بیعدیل است.

دستور آشامیدن شیر شتر و الاغ: در تشخیصات در طی ذکر لبن مجملاً مذکور شد و شیر شتر در استسقای زقی و طبلی با بول بغایت نافع است و مسهل زرداب و مفتح سده جگر و سپرز و رافع ضیق النفس بارده است و نزد جمعی جهت حاره آن نیز بیعدیل است و چون با قرصها و اشربه بارده و معتدله بنوشند اول ربع رطل بیاشامند و هر روز ده درهم اضافه نمایند و به حدی که به طبع گران نیاید زیاده کنند تا تجاوز از یک رطل کرده به ده رطل رسد و هرگاه طبع مجیب نباشد تا بقدر نیم وزن شیر بول شتر مخلوط باید کرد، مادامی که بول صاحب امراض بقدر شیر و زیاده از آن دفع شود و ذره منحدر گردد و اطلاق فرماید و در آروغ طعم شیر ظاهر نگردد و در معده ترش نشود و علامت موافقت عدم تجبن است و چون تجبن ظاهر گردد ترک باید کرد و جهت رفع تجبن دو دانگ سکنجبین تناول نمایند و اگر اقتصار غذا و آب به او کنند و غذای دیگر و آب نخورند بهتر است و اگر اطلاق زیاد کنند و باعث ضعف شود یک روز بنوشند و دو روز ترک کنند و مقویات قابضه مثل مصطکی و سنبل و قرص زرشک قابض و امثال آن اضافه نمایند و تعلیف شتر به جهت تبرید کاسنی و آرد جو و ثیل و کشوث و امثال او نمایند و به جهت تسکین، قاقلی که شور نامند و کنگر و درمنه و کرفس و رازیانه و شبت و مانند آن.

دستور آشامیدن آب شاهتره: هرگاه جهت مواد سوداوی باشد با سکنجبین افیمونی و حبوب موافقه آن بنوشند و جهت تفتیح سدد و تصفیه خون با سکنجبین بزوری و ساده و شربت عناب و امثال آن استعمال کنند و ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیار شنبر و گلقد آفتابی و مربای بنفشه به حسب حاجت در هر صورت اضافه کنند. شاه تره را باید کوبید و آب آن را صاف نموده و با قدری پوست هلیله زرد جهت رفع ضرر سپرز یک شب گذاشته و روز دیگر صاف او را بقدر سی مثقال تا شصت و پنج مثقال با ادویه مذکوره بنوشند و حبوب مسهله را قبل از او به دو ساعت میل کنند و اگر بخواهند اجزای مسهله را مثل هلیلجات و افیمون و تربد و غاریقون و امثال آن شب در آب او خیسانیده و صاف نموده بنوشند غذا نخود آب و آش جو با شکر یا تمر به حسب حاجت تناول نمایند.

دستور آشامیدن آب کاسنی: جهت تبهای دموی و صفراوی و تفتیح سده جگر و عرق باید به دستور شاهتره آب برگ او را نشسته کوفت، چون شستن قوه او را کم می‌کند و شب گذاشته و روز دیگر صاف او را چهل و پنج مثقال تا هفتاد مثقال با ترنجبین و شیرخشت و اشربه مناسبه آشامیدن و به جهت تفتیح ادویه مفتحه مثل سکنجبین بزوری و ساده و به جهت اخراج صفرا ادویه مسهله مثل هلیلجات اضافه کنند و صاحب سعال را آب کاسنی مضر است و هرگاه برگ کاسنی تازه به هم نرسد و تبرید مطلب نباشد پوست بیخ تازه او را مثل خیاطه ریزه کرده و تا بیست مثقال آن را در عرق کاسنی و امثال آن خیسانیده و با ادویه مزبوره بنوشند و چون آب کاسنی تازه را جوشانیده و کف گرفته و با گلقد و سکنجبین بنوشند، جهت تب ربع که از احتراق صفرا باشد مجرب است.

دستور آشامیدن آب برگ بید: که معمول قدما است و جهت مواد بلغمی و صفراوی و سوداوی و دموی و تفتیح و تقویت معده و آلات تنفس نافع دانسته‌اند و بهتر از آب کاسنی و آب شاه تره در مواد مرکبه است و صاحب سرفه را نیز نافع است و حقیر در اکثر مواد تجربه نموده برگ بید را کوبیده و آب آن را شب گذاشته روز دیگر از بیست مثقال تا سی مثال آن را با خمس آن شکر بنوشند.

دستور آشامیدن آب کدو: جهت تبهای دموی و صفراوی و اخلاط محترقه و سرفه حاره و ترطیب مزاج و رفع عطش نافع است.

کدو را به خمیر آرد جو گرفته و شب در تنور یا تون بگذارند و روز دیگر ته کدو را سوراخ کرده و افشوده آب او را بگیرند و از چهل و پنج مثقال تا نود مثقال آن را با ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیار شنبر و گلقد آفتابی و سکنجبین و تمهندی و هلیججات و امثال به حسب احتیاج بنوشند و چون از جهت لطافت در امزجه‌ای که صفرای محترقه بسیار غالب باشد مستحیل به صفرا می‌گردد و بناء علیه در آنچنان مزاج با مکثفات و ترشیاها باید استعمال نمود.

دستور آشامیدن آب خیار: که در منافع مانند آب کدو است و مستحیل به صفرا نمی‌شود و خیار تازه را به دستور آب کدو به عمل آورند و آب خیار رسیده ترش را تا هفتاد مثقال جهت اطفای حرارت خون و صفرا به تنهایی و با شکر و اشربه مناسبه بنوشند و جهت اسهال نمودن با ادویه مناسبه آن.

دستور آشامیدن کشوٹ: که در اصفهان متعارف است و او قسمی از شربت دینار و سرکه‌دار آن قسمی از سکنجبین بزوربست و جهت تقویت معده و جگر و رحم و رفع استسقاء و جهت سدد احشاء و تبهای مرکبه نافع است و نسخه معمول مرحوم حکیم محمد شفیع اصفهانی که حقیر نیز تجربه نموده تحریر می‌یابد: پوست بیخ رازیانه و انیسون و تخم کاسنی و بیخ کاسنی و رازیانه و تخم خیار و تخم خیارزه که به لغت اصفهانی تخم کلونده نامند و تخم کشوٹ و گل کشوٹ و تخم خربزه گرمک از هر یک سه مثقال به غیر کشوٹ و گل او سایر اجزا را نیمکوب کرده در آب خیسانیده و روز دیگر جوشانیده آب آن را با شکر نود مثقال به قوام آورند و هر روز تا ده مثقال آن را با شیر خربزه و تخم کاسنی و امثال آن بنوشند و بعد از هر دو سه یوم مسهل موافق علت خصوصاً حبوب مسهله تناول نمایند.

و در ایام شرب این شربت و چند یوم بعد از آن از برنج و نان اجتناب را واجب دانند و هرگاه جهت مبرودالمزاج باشد تخم کرفس سه مثقال اضافه به اجزاء کنند و با شیر رازیانه و امثال آن بنوشند و هرگاه با سرکه ترتیب دهند اجزا را در نود مثقال سرکه و صد و هشتاد مثقال آب خیسانیده و بجوشانند تا به ثلث رسد سپس با شکر به قوام آورند و هرگاه با قرصهای مناسبه استعمال نمایند سریع‌التأثیر است.

طریق سوم - در گرفتن عرقها و آبها و روغنها

دستور گرفتن عرق گوگرد: که اهل صنعت مارالعروس نامند. در غایت حرارت و بیوست و مقرح اعضاء و شدیدالنفوذ و ملطف و جالی و مفتح و جهت مبرودین و مرطوبین نافع است و در تحلیل و تلطیف فلزات قوی‌التأثیر است. قندیل شیشه دامن فراخ به این صورت که چراغدان در محاذی لب او باشد معکوس نصب نمایند و در زیر چراغدان ظرفی بگذارند که قطر او زیاده از قطر دهن قندیل باشد تا هر عرقی که از لب قندیل چکید، در آن ظرف رود و آن ظرف باید چینی یا مزحج باشد و قندیل را اندک منحرف بیاورند تا از یک طرف او عرق بچکد و در چراغدان به جای پیه گوگرد فارسی یا گوگرد شفاف کرده برافروزند تا دود گوگرد در قندیل پیچیده مستحیل به عرق گردد و می‌باید شعله او بیرون قندیل نرسد و پیوسته گوگرد در چراغدان کنند که منطقی نگردد و از هوا محافظت تمام باید نمود که از خارج داخل قندیل نشود و قندیل را اصلاً حرکت نباید داد و مابین پایه چراغدان و ظرف تحت او چیزی باید گذاشت که پایه او به عرق جمع گشته و ملاقات نمایند، مثل سنگ صلب و شیشه و نعلبکی چینی که منکوس گذارند و هرگاه قندیل شیشه به هم نرسد کاسه چینی را نیز می‌توان تعبیه نمود و اگر قندیل ضخامت نداشته باشد تاب شعله نیابد و بیرون او را به گل حکمت باید گرفت، چون عرق مجتمع مخلوط به دوده می‌گردد هرگاه خواهند که رفع سیاهی مذکور شود، عرق مذکور را در قرع کوچکی موافق مقدار عرق باید کرد که ثلث و ربع آن را مملو سازد و انبیب را مستحکم نموده و به آتش خاکستر دار بسیار نرمی تقطیر کنند و این از تصرفات حقیر است.

دستور گرفتن عرقی که مسمی به ماء الحیات است: که از مخترعات حقیر بوده و در جمیع منافع بهتر از شراب است و مسکر نیست چه در

ترکیب آن مراعات بلیغ شده که مانند شراب، تغذیه و تقویت باه و تقویت اعضاء رئیسه و قوه هاضمه و سایر قوت‌های طبیعی و حیوانی و نفسانی نماید و با قوه تریاقیه باشد و مفتح و مفرح و مدرّ و جالی و ملطف و منوم و مشهّی و مسکن عطش بالخاصیه در جمیع امزجه است و به حرارت و بیوست شراب نیست و در رفع علل اکثر احشاء بیدیل و قوی‌التأثیر است و بر واقفان امزجه و خواص ادویه و قدرشناسان مقدار شرب اجزای او و حسن ترکیب و مسخر جان ارواح لطیفه عقاقیر از احشاء کثیفه و دانایان مصلحات شریفه ترتیب آثار مذکوره آن مخفی نخواهد بود. سنجد و زردک هر یک دو من شاه بعد از طبخ بلیغ با دو من شکر و صندل سفید رنده کرده و گل سرخ و گل گاوزبان و بادرنجبویه و رازیانه و دارچینی و کبابه و سعد که به ترکی طپلاق گویند و بهار نارنج و گل سنجد از هر یک صد و پنجاه مثقال و برگ و پوست ترنج اگر نباشد نارنجک شیرازی و آلا برگ و پوست نارنج سیصد مثقال و جوزبوا و مو که ریشه والا گویند از هر یک هفتاد و پنج مثقال را نیمکوب کرده و اضافه نمایند سوی برگ نارنج که روزی که عرق کشند باید کوبیده و مخلوط نمود، مع علف هندی از چهل مثقال تا هفتاد مثقال و مجموع آب تا شش من باید با آنچه زردک را جوشانند تا ترش و متعفن نشود و پس در خمی هر روز مکرر بر

هم زنده تا مانع جوشیدن او گردد و هوای گرم تا هفت روز بگذارند و در هوای سرد تا ده یوم و هر چند کم آب تر باشد قویتر می شود سپس به دستور گلاب عرق بکشند و اگر عنبر بر دهن نیچه ببندند بهتر است و روغن این عرق در غایت خوبی و عطریّت مشاهده شده و چون بعد از عرق کشیدن ثفل آن را با یک من و نیم شکر مخلوط نموده و بعد از سه چهار یوم به اضافه پوست ترنج یا نارنج یا برگ نارنج یا نارنجک به قدر نیم من بار دیگر عرق بکشند همان آثار بر آن مترتب است.

عرق چوب چینی: جهت تقویت اعضاء و تفریح و تلطیف اخلاط غلیظه نافع می باشد و قاعده کلیّه آن است که آن را با دو مثل او از مجموع گل گاوزبان و بادرنجبویه و گل سرخ و دارچینی در گلاب و امثال آن سه روز در هفت مثل مجموع خیسانیده و عرق بکشند و ثفل او را یک روز در عرق رازیانه و عرق بهار نارنج بخیسانند و به دستور تقطیر نمایند و عرق رازیانه و بهار، چهار مقابل ثفل می باید.

دستور گرفتن عرق نمک: گرم و خشک و لطیف و محلّل و ملطفّ و مجفّف رطوبات و در ترشی و تندی کمتر از عرق گوگرد و جالی و مفتّح و مداومت او باعث لاغری بدن است. نمک طعام را کوبیده و در قرع مطین بقدر نصف او کرده و با انبیب تقطیر نمایند و قواعد قرع و انبیب و کوره و سایر احکام او در طریق پنجم مذکور است و ماءالملح مقطر در بعضی اعمال آن به طریق معمول است.

دستور گرفتن روغن آجر و خواص او در ادویه مفرده مذکور است و بالجمله در غایت لطافت و محلّل و جهت نزول آب و علل بارده بیعدیل است. آجر سرخ آب ندیده را بقدر درهمی ریزه کرده و در آتش سرخ کنند و در روغن زیتون اندازند تا روغن را جذب کند سپس از روغن بیرون آورده و نرم کوبیده و قرع مطین را پر کنند و گلوی قرع را به لیف خرما و امثال او مملو سازند تا در حین منکوس کردن آجر کوبیده از قرع بیرون نیاید و کوره دو طبقه ترتیب دهند به این صورت که وسط طبقه بالا ثقبه داشته باشد بقدری که گلوی قرع منکوس از آن بیرون آمده و قابله ای که در تحت طبقه تحتانی است به دهنه او رود سپس قرع را منکوس در طبقه بالا نصب کنند و با سرگین گاو و امثال او قرع را پوشانیده و آتش به همه اطراف بر افروزند تا روغن از قرع به قابله چکد.

دستور گرفتن روغن نی: که جهت درد مفاصل و التیام زخمها بیعدیل و در امور غریبه بغایت دخیل است: نی زرد شده را که تمام خشک نشده باشد بند بند جدا کنند و در روغن زیتون یا کنجد چند روز بگذارند تا قدری چربی اخذ کند سپس به طریق روغن آجر با قرع معکوس تقطیر نمایند.

دستور گرفتن روغن حبوبات مثل گندم و جو و شونیز و حلبه و نخود و امثال آن: باید بعد از کوبیدن حبوبات بدون پختن به دستور مذکور در قرع مطین باید کرد و منکوس نصب نمود.

دستور گرفتن روغن عود و صندل و اخشاب: بعد از آن که اخشاب را ریزه کردند باید در گلاب و امثال او مانند روغنهایی که مقصود باشد مثل روغن بادام و پسته بخیسانند و در قرع به دستور مملو و منکوس تقطیر نمایند و هرگاه در آب و گلاب خیسانیده یک شبانه روز کافی است و در روغنهای زیاد بر سه روز باشد بهتر است و چون روغنهای مزبور را خواهند که سیاهی و بوی دود آن زایل کند به ازای هر رطلی یک رطل آب صاف و یک اوقیه مغز گردکان و نیم اوقیه نمک که با هم ساییده باشند اضافه نموده و بجوشانند تا آب به نصف رسد سپس سرد کرده و روغن را از آب جدا کنند و باز به دستور عمل نمایند تا سه دفعه و زیاده بر آن.

دستور گرفتن روغنهای خوشبو مانند بنفشه و بهار نارنج و سایر گلها: باید بادام را مقشّر نموده و با بنفشه و بیدمشک و مانند آن در کیسه کرباس کرده و بدست مالیده و بعد از جذب رطوبت، بادام را باید خشک نمود و باز با انجیر تازه بدست مالیده و تکرار عمل کرد تا به حدی که چون بادام را ریزه کنند اثر رنگ یا بوی انجیر در جوف او ظاهر گردد و بعد از آن خشک کرده بکوبند و اندک آب پاشیده و گرم کرده، بفشارند تا روغن جدا شود و هرگاه با گل سرخ به دستور این عمل نمایند بغایت روغن معطر شود و همچنین با صندل و امثال آن می توان ترتیب داد و به جای بادام کنجد مقشّر و پسته و فندق و امثال آن می توان کرد.

دستور گرفتن روغن عنبر و حصی لبان که به فارسی حسن لبه گویند و روغن مصطکی و حل جمیع صموغ و او بقدر مضاعف می شود و او عبارت است از دو پیاله که یکی آب داشته باشد و بر روی آتش باشد تا آب در او جوشد و دیگری در میان آب بوده و دواى مقصود داشته باشد تا از حرارت آب جوشناک آن دوا در روغنی که در آن پیاله است حل شود و همچنین است حل زفت و مومیایی و امثال آن سپس عنبر و امثال او را ریزه کرده و با روغنی که می خواهند مخلوط نموده و در پیاله چینی و مانند او گذاشته و پیاله را در آب جوشناک گذارند و برهم زنده تا همه حل گردد و هرگاه فقط حل و سیلان عنبر و زفت و غیره مطلب باشد بدون روغن در پیاله مضاعف گذارند تا سایل گردد.

دستور گرفتن روغن تخم مرغ: به دستوری است که زرده تخم مرغ پخته را در تابه به حدی بر هم زنده که قریب به سوختن شود سپس افشرد و روغن بگیرند و طریقی که به قرع و انبیب گرفته می شود در طریق پنجم مذکور است.

دستور گرفتن روغن گوگرد: جهت درد مفاصل و موادّ بارده نافع و محلّ و ملطّف قوی است و صابغ سطح ظاهر اولّ است به لون رابع و گویند در اعمال طریق پنجم دخلی عظیم دارد.

گوگرد صاف شفاف را نرم ساییده و در قلع مطین کرده و بر روی آتش نرمی گذاشته و به شیر تازه تسقیه کنند تا دو چندان یا سه چندان او را جذب کند سپس در کفچه آهنی لوله دار کرده بر آفرزند و اندک کج نگاهدارند تا روغن از لوله کفچه داخل ظرف دیگر گردد و باید بعد از برافروختن گوگرد کفچه را بر روی شعله بدارند تا آسان بچکد.

عرق فتنه: جهت تحلیل ریاح و تقویت اعضای رئیسه و معده نافع و از عطریات مشهوره است، بهار سنجید، بهار نارنج، نارنجک شیرازی، دواله، ریشه والا، حسن لبه، بیخ سنبل الطیب، صندل سفید، سعد که طبلق گویند، عود قماری، میعه سائله، بهار انگور، علف هندی، سوسنبر، پوست نافه مشک را بقدری که مقدر باشد در عرق بهار و گلاب و عرق صندل و امثال آن بقدری که چهار انگشت بر سر آید خیسانیده و عرق بکشند و در دهن نیچه عنبر ببندند و بر قابله قدری مشک پاشند.

دستور گرفتن تیزاب فاروقی: که مستعمل ضرابیان است و جدا کننده طلا و نقره است که با هم مخلوط شده باشند. چون گذاخته در او ریزند و باید سه چندان مغشوش باشد و در زجاج مطین به آتش نرم بجوشانند سپس قطعه مس در آن اندازند، نقره از طلا جدا شده و بر بالا آمده و بر مس ملصق می-گردد و طلای خالص ته نشین می شود و در امور معالجات جهت بردن گوشت زیاد و بهق و حکه و جرب غیر متقرّح و رفع آثار جلد مستعمل است و در بعضی اعمال طریق پنجم بغایت مؤثر دانسته اند و زاج لاری که زاج سیاه گویند و آن چون اشیاء را سیاه می کند از این جهت به این اسم می خوانند و الا رنگ او مایل به زردی و سبزی و بعضی به سرخی است. دو جزو او را با یک جزو شوره صاف بسیار نرم ساییده و به قرع مطین و انبیب تقطیر کنند یا در دیگ ریگ و خاکستر با قرع غیر مطین به عمل آورند و چون در قرع زیبق ریخته از این آب بقدر ثلث قرع اضافه نمایند و تقطیر کنند زیبق را مکلس می سازد و مجرب است.

دهن الشّعر و دستور گرفتن آن: در غایت جلا و انصبغ و مفتح و محلّ و بغایت سریع النّفوذ و جهت رویانیدن موی نافع و در اصطلاح معادن و ثبات ارواح بیعدیل دانستند و طریق اخذ او را مختلف بیان نموده اند و حقیر دو قسم او را که مسحوق و دیگری که محلول است بر او ایراد نموده. اما مسحوق را دستور آن است که موی سر جوانان را با صابون و اشنان شسته و از چرک پاک کنند و به آب سرد تطهیر دهند و بعد از خشکی به مقرّض بسیار ریزه کنند که شبیه به ابریشم مقرّض گردد و یک جزو او را با یک جزو کبریت صاف زرد و یک جزو شنجرف سحق بلیق بر روی سنگ صلایه نموده و با عرق گوگرد نمناک ساخته با قرع و انبیب تقطیر نموده و مقطر را تا سه بار با ثفل آن ساییده و تقطیر نمایند تا به رنگ عقیق مشاهده گردد سپس مقطر و ثفل هر یک را با نحای شتی استعمال نمایند و تقطیر او را هفت بار فرموده اند.

دستور دهن المنعش: که از محلول او گرفته می شود. آهک آب ندیده صد و بیست مثقال با ملح القلی دو چندان او ساییده و در یک هزار و صد مثقال آب به هفت دفعه بریزند و در آفتاب با خاکستر گرم بگذارند و بعد از هر ساعت به جرّ علقه صاف نموده و حصّه دیگر را بریزند و هر حصّه پنجاه و سه مثقال است. آنگاه در نهایت احتیاط به جرّ علقه صاف کنند که اصلاً جرم در او نماند و این آب مسمی به ماء الرأس است سپس از شعر مقرّض مغسول و کلس البیض و نوشادر مصعد آفتابی بالسّویه با همدیگر بسایند و به وزن اشیاء ثلثه از آن آب اضافه کرده و در شیشه جای داده و سر شیشه را با گچ استحکام فرموده و سه هفته در سرگین تازه اسب دفن کنند تا اجزاء با شعر حل گشته و اثری از شعر نماند. بعد از آن به دستور معمول تقطیر نمایند. و بعضی تکرار تقطیر را با ثفل او مؤثر دانسته اند و اقلّ تکرار سه مرتبه است و اکثر هفت بار و ترتیب ملح القلی و امثال آن در طریق پنجم مذکور است.

طریق چهارم — در ساختن گل حکمت و ادویّه مصنوع

صفت گل حکمت جهت استحکام ظروف است که در برابر آتش تاب بیاورند. گل کوزه گری را که خاک رست گویند باید از ریگ پاک کرده و در آب حل کنند تا رقیق القوام گردد و این اجزا را بقدر نصف گل اضافه نموده تا سه چهار روز مکرر بر هم زنند. آجر کوبیده بیخته، سرگین بیخته اسب و خبث الحدید و بیخته گل خطمی و موی بز مقرّض کرده با آب نمک بسرشد.

نسخه دیگر که مؤلف تذکره بهترین اقسام دانسته است: موی مقرّض و نمک طعام و زقال و خطمی و خبث الحدید و پوست تخم مرغ مکلس از هر یک یک جزو و گل پاکیزه دو جزو.

نسخه دیگر که کثیرالتأثیر است و مکرر به تجربه رسیده است: خاک کوزه گری را با قدری کاه کوبیده و نمک مسحوق و خاکستر بیخته را با آب خمیر کرده استعمال نمایند.

صاروج الحکمه: جهت شد وصل و غیره بغایت مستحکم است و مؤلف کتاب هیکل که حاکم بالله باشد مستحکمترین چیزها دانسته است: خبث الحدید و گچ را بالمناصفه با خون گوسفند سرشته استعمال نمایند.

و حقیر به جای خون گوسفند سفیده تخم مرغ و گاهی آب سریش کرده و گاهی شیر و بغایت مستحکم مشاهده شده است و در شدوصل قدحین و قرع و انبیب نمک مسحوق با سفیده تخم مرغ و گچ بیخته با آب سریش و به دستور با سفیده تخم مرغ بسیار آزموده است و به دستور آهک آب ندیده با زرده تخم مرغ مستحکم‌ترین اثبات، خصوصاً چون آهک را با قدری پنبه کهنه نرم کوبیده باشند و بجای سفیده تخم مرغ و زرده او شیر در جمیع مذکورات بدل می‌شود و سریشم پنیر در اتصال چینی شکسته و غیره مکسورات از احجار و زجاج و غیرهما به مرتبه‌ای است که هرگاه صدمه به آن چیز برسد موضع دیگر شکسته و مکان موصول به او منکسر نمی‌گردد.

عمل شنجراف: زیبق پاک هشت جزو را با دو جزو گوگرد با هم ساییده و در شیشه مطین به طین الحکمه که سه مرتبه مطین کرده باشند بقدری که نصف شیشه را مملو کند باید کرد و دهن شیشه را به صاروج الحکمه دو سه مرتبه مسدود نموده و بعد به گل حکمت نیز بگیرند و در دیگ ریگ با خاکستر تا گردن پنهان نموده و آتش تندی به قدر دو شبانه روز و زیاده از آن تا پنج روز در تحت دیگ بر افروزند و بعد از سرد شدن دیگ و کوره، شیشه را بیرون آورند و این را شنجراف مصری خوانند.

شنجراف هندی: سیماب و گوگرد مساوی است و چون سی بار و زیاده از آن سحوق و اعاده آتش کنند و در هر دفعه زمان آتش را بقدری بیفزایند تا به چهار پنج روز رسد، ثابت گردد و از اسرار مکتومه است.

شنجراف رومی: سیماب دوازده جزو و هشت جزو گوگرد با هم بسایند و پنج جزو زرنیخ سرخ اضافه نمایند و به دستوری که مذکور شد معمول دارند.

شنجراف رمانی: سیماب را با مثل او راست ساییده به دستور به عمل آورند.

عمل زنجار: اصل او از مس و سرکه است. صفایح مس را در سرکه تند گذارند و با یکدیگر بسایند تا بتدریج مس از تندی سرکه حل گرد یا صفایح را سرکه پاشیده در مکان نمناک دفن کنند.

زنجارالصناعه: یک جزو براده مس را با شب یمانی- و پوره سرخ و نمک بالسویه بقدر عشر او پیوسته در ظرف مس با سرکه تند بسایند و هر چند خشک شود باز با سرکه تر کنند.

قسم دیگر که لطف اقسام است: راست مغسول را با مثل او نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند و بعد از امتزاج قطرات سرکه بسیار تند بر او چکانیده و سحوق کنند تا مثل خمیر گردد سپس روی او را به پارچه نازکی پوشیده و در آفتاب خشک کنند و باز به دستور سابق با سرکه بسایند و تکرار عمل نمایند تا همه آن زنگار گردد.

عمل راست: که عبارت از مس سوخته است و روسختج نامند و یک طریق او در فصل احراق مذکور شد و دستور دیگر آنکه مس را صفایح بسیار رقیق کرده و در دیگی بر روی هم چیده و بقدر عشر او گوگرد و نمک بالمناصفه بر صفایح و مابین او پاشیده و دهن دیگ را مستحکم کرده و یک هفته در تون بگذارند تا مجموع سوخته شود و هرگاه زودتر خواهند باید مس را گداخت و کبریت و امثال آن را بر آن پاشیده و در سرکه تطفیه نموده و به دستور تکرار عمل نمایند تا سوخته گردد.

عمل سفیداب: به احراق و به تعفین می‌باشد.

اما احراق: باید قلع یا سرب را صفایح کرده و در ظرف سفال مطین در تنور یا تون احراق نمایند و به دستور سرب را در ظرف سفال گذاشته و با کفچه آهن بر هم زند تا مانند خاکستر گردد سپس در دیگ یا در کوزه سفالین مطین کرده و یک روز آتش در تحت او بر افروزند تا سفید گردد و هرگاه خوب سفید نشود باید قدری سرکه کهنه بر آن پاشند و یک هفته بگذارند.

و اما تعفین: باید بر صفایح قلعی و سرب، انگور را با دانه او کوبیده و مالیده و در ظرفی کرده و در مکان نمناک گذاشته تا همه آن حل گردد یا صفحه آن را سوراخی کرده و به انگور کوبیده آغشته و در خم سرکه بیابوزند و دهن خم را محکم کنند که بخار سرکه رفع نگردد و هر چند یوم آنچه از سطح ظاهر او برخیزد باید گرفت و باز گذاشت تا همه آن سفیداب گردد و در تحت قطعات او در خم سرکه ظرفی نصب کنند تا هر چه از او ریخته شود در آن ظرف جمع گردد و طریق دیگر آنکه قلع را در ظرف مشبک سفالین گذاشته و در ظرفی که سرکه بسیار تند کرده باشند بگذارند و دهن ظرف سرکه را بسیار مستحکم کنند که مانع نفوذ بخار باشد تا قلع بتدریج ریزه شده از ظرف مشبک به ظرف سرکه نشیند سپس از سرکه جدا کرده و در آفتاب خشک نموده و بسایند و هر چه در ظرف سفال باشد و ساییده نشود، باز باید تکرار عمل نمود.

عمل آبار: و آن سرب با کبریت سوخته است و در فصل احراق مذکور شد.

عمل سرنج: و او از سوختن رصاص و هم از سفیداب محرق حاصل می‌گردد و طریق عمل آنکه سفیداب قلعی را یا قلع و سرب را در تابه سفالین بر روی کوره آتش نی و خاشاک گذاشته و قدری نمک بر آن پاشیده با آهن و کفچه آهنی بر هم زند تا سرخ شود و هر چند آتش بیشتر دهند سرخ تر می‌شود و چون بعد از اندک سرخی او را در دیگی کرده و بر روی کوره گذارند و آتش در اطراف و تحت او افروزند بغایت رنگین می‌گردد.

عمل زعفران الحدید: آهن سوهان کرده را که در غایت ریزگی باشد چند بار به آب نمک شست تا سیاهی او زایل گردد سپس به آب صاف غسل داده و خشک کنند و ربع او نشادر سحق بلیغ کرده و بر روی لته یا ظرف سفالین پهن کرده و در مکان نمناک دفن نمایند تا ده دوازده یوم که زرد مایل به سرخی و قابل سحق گردد.

قسم دیگر که معمول بعضی از اهل صنعت است: صد مثقال برادهٔ حدید را به دستور مذکور شسته و در قرع مطین کرده و مساوی آن تیزاب فاروقی اندک در او ریزند و هرگاه دود او ظاهر گردد اندکی بول بچکانند تا دود او فرو نشیند سپس انبیب را وصل کرده به آتش بسیار نرمی تقطیر نمایند و چون مجموع تیزاب مقطر گردد آتش را تند کنند تا براده مکلس و زعفرانی رنگ گردد.

عمل سلیمانی: که معروف به دواء الشَّعَث است و به فارسی داراشکنه نامند. زییق پاک نود مثقال و سمّ الفار هفت مثقال و نیم مبالغه در ساییدن او نموده و به دستور شنجرف تصعید در شیشه مطین نمایند.

عمل مداد: که به فارسی مرکب نامند. یک جزو مازو را کوبیده و در آب خیسانیده و بجوشانند تا مهراً گردد سپس صاف نموده بجوشانند تا یکسان شود و بسیار باید بر هم زد به حلی که بسیار غلیظ گردد سپس بقدر احتیاج به آب رقیق کنند و اگر با مازو بجوشانند و بعد از آنکه به حد لایق رسید صاف نمایند بهتر است.

دودهٔ روغن و تخم کتان و نفظ و ورغن بیدانجیر و امثال آن بدل یکدیگرند و طریق گرفتن دوده‌ها در فصل چهارم مذکور شد و باید دوده‌ها را در کیسهٔ کاغذی پهن تو بر تو کرده و کیسه را به خمیر گرفته و در تنور خبازی یا در زیر خاکستر گرم گذارند تا خمیر پخته شود و به حد نیم سوز رسد و چربی دوده در کاغذ نفوذ نموده خالص گردد، چه با اندک چربی مفسد مداد است.

قسم دیگر: صد مثقال مازوی سبز را بسیار نرم ساییده و در آب بجوشانند تا مهراً شود و به قوام رسد و بگذارند تا نیم گرم شود و ده مثقال زاج سیاه را کوبیده در لته بسته و در آن آب بدست مالیده و لته را بیندازند و از صد مثقال تا دویست مثقال صمغ عربی را در آن حل و صاف کنند و بیست مثقال دودهٔ چربی را گرفته و در ظرفی کرده و قطره قطره از آن در او ریخته و بر هم زنند و روز بر آفتاب بگذارند و هر چند مبالغه در بر هم زدن او کنند بهتر است و قدر صمغ دو چندان مازو باشد اصوب است و اگر خواهند برآق گردد دو مثقال نبات اضافه نمایند.

مداد یابس: یک جزو دودهٔ روغن را گرفته با دو چندان او زاج و مازو به وزن مجموع او صمغ عربی بکوبند تا یکسان گردد و هر چند مبالغه در کوفتن او کنند بهتر است و در وقت احتیاج قدری را در آب حل نموده استعمال کنند.

عمل رامک: آملهٔ مقشّر یک جزو و مازوی سبز نیم جزو و غورهٔ خرما ربع جزو و پوست انار و غورهٔ خرما و اگر غورهٔ خرما نباشد خرما خرک بدل کنند سپس نرم کوبیده و سه روز در آب بجوشانند و برهم زنند تا یکسان گردد سپس زاج سفید و صمغ هریک ثمن جزو و عسل کف گرفته یک جزو و نیم اضافه نموده و قرص بسازند و عمل سگ مثل رامک است بدون آمله و چون دو دانگ مشک اضافه نمایند سک المسک نامند.

عمل تنکار: قسمی از آن را با بول اطفال قریب البلوغ ترتیب می دهند و طریق آن است که بول را در ظرف مس در آفتاب چندان بر هم زنند که منعقد گردد.

و قسم دیگر آنکه بورهٔ سرخ سه جزو و نمک طعام و نمک قلی از هر یک یک جزو را نرم ساییده و با شیر گاومیش بجوشانند تا منعقد گردد و در ظرف زجاج کرده و در آفتاب سرطان تا آخر سرطان بگذارند و بعضی آفتاب را شرط ندانسته‌اند و قسم اول از مکتومات و قسم اخیر مشهور و معمول است.

عمل سریشم پتیر: که جواهر الصنایع نامند و از خواص اوست که هر چیز را به او وصل نمایند و یا با او بسرشند از آب و آتش منفصل نگردد و از اسرار مکتومه است.

پتیر تازه را ورق کرده و بر روی سنگ مسطحی آهک آب ندیده بیخته و فرش نموده و اوراق را بر پهلوی هم بچسبانند و بر روی اوراق نیز آهک بپاشند بقدری که اوراق را بپوشاند و سنگ مسطح دیگر بر روی او گذاشته و ده روز در آفتاب باشد و باید سنگ اعلی بسیار ثقیل باشد تا دهیت او بحد کمال افشوده شده و مخلوط به آهک کرده سپس با آب شسته به دستور فرش و لحاف از نمک ساییده کرده و یک هفته در زیر سنگ بگذارند سپس شسته و سرخی و چربی که داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب گذارند و چربی از او ظاهر گردد باز به آب نمک و آهک بجوشانند و به حلی رسد که اصلاً چربی و سرخی در آن نماند و کمال او در عدم چربی و سرخی است، سپس مانند سرمه ساییده در شیشه ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سفیدهٔ تخم مرغ که در شیشه بسیار بر هم زده و کف او را گرفته باشند، قطرات بر روی سنگ ریخته و بسانید تا به حلی که سنگ بالا به سنگ زیرین بچسبد سپس قطرات آب آهک صاف نموده بقدر روان شدن او اضافه نمایید و قدر آب آهک به حلی باشد که چون چیزی را به آن الصاق دهند در اندک زمانی خشک شود.

عمل مرداسنگ: سرب را گداخته و برنج یا سرب سوخته را به خورد او دهند تا هر دو ممتزج شوند و در ظرفی کرده سپس در سرکه اندازند و آنچه خوب سوخته و ممزوج شده باشد جدا نموده و با جو در آب بجوشانند به حلی که جو مهراً گردد و منشقق شود سپس از جو جدا کرده با هم وزن او

نمک بسایند و در آب خیسانیده هر روز بر هم زنند و هر سه روز تغییر آب دهند تا خوب صاف شود و اجزاء خام در او نماند و بعد از آن شسته و استعمال کنند.

طریق سفید کردن مرداسنگ: باید مرداسنگ مذکور را در پشم سفید بپیچند و با باقلی بجوشانند تا باقلی مهرباً شود و پشم سیاه گردد و به دستور تجدید پشم باقلی نمایند تا مرداسنگ به حد سفیدی رسد و این قسم سفید کرده او متسعمل اطبا است در قطع رایحه کربیه زیر بغل و سایر اعضاء و در منع عرق و سایر آثار.

عمل کشته: که به عربی ند نامند. بخور و شرب او مقوی دل و دماغ و حواس و معدن هوای وبایی و محرک باه است. گل سرخ و پوست ترنج و صندل سفید و عود هندی و حسن لبه و بالسویه نبات دو وزن همه با قلیلی مشک قرصها بسازند.

برمکی: در بخور بهتر از کشته است. عود قماری و صندل سفید هر کدام یک جزو و حسن لبه دو جزو و نبات دو وزن ادویه.

صفت عبیر: صندل سفید سه جزو و ریشه والا پنج جزو و سنبل و گل سرخ و سنبل الطیب و بیخ سوسن کیود و بهار نارنج و گل سنجد و سعد و نارنجک هر کدام یک جزو و مشک قدر قلیلی بسیار نرم ساییده و استعمال نمایند.

غالبه: در باب نوزدهم دستور ثانی مذکور است.

والسلام علی من اتبع الهدی.

بسم الله الرحمن الرحيم

طریق پنجم:

در اصول صناعت و امور غریبه.

بدان که علم صناعت علمی است به تبدیل قوای اجرام معدنی بعضی به بعضی تا ظاهر شود و ذهب و فضه از سایر فلزات و آن را کیمیا نامند و علم طلسمات علمی است که به او دانسته شود کیفیت تمریخ قوای فاعله عالیه با مفعوله سافله تا فعل غریب از او حادث گردد و آن را لیمیا نامند.

همیمیا: علم تسخیرات است و آن معرفت احوال سبعة سیاره است از حیثیت تصرف ایشان که فواعل علوی اند در قوایل سفلی و دعوات و خواتیم و بخورات ایشان و تسخیرات روحانی و عزایم جنیان و معرفت اقداح و منازل مثل آن.

سیمیا: علم خیالات است که به آن تصرف در خیال مقید کند تا احداث مثلثات خیالی کند و در خارج موجود نباشد.

ریمیا: علم شعبدات است و این معرفت قوای جواهر ارضیه است و مزاج آن با یکدیگر تا از آن قوتی حاصل شود که از آن قوت فعل غریب صدور یابد. پوشیده نماند که اکسیر نزد بعضی ممتنع الوجود است و از عالم قلب مهیه می دانند و نزد بعضی از مبحرین علوم ممکن الحصول و از عالم تبدیل صورت نوعیه است نه قلب مهیه چه ذهب را نسبت به انواع فلزات صحیح المزاج دانسته اند و سایر را مریض به جهت اصلاح علل هریک را طی چند مقرر ساخته و تکون موش را از کلوخ مشاهده نموده اند و تصریح کرده اند که مکرر دیده ایم که نصف کلوخی را اعضای موش صورت بسته بود و نصف دیگر به شکل خود باقی بود.

و شیخ الرئیس در اوایل حال نافی این علم بود و در آخر رساله ای در حقیقت آن انشا فرموده اند و بعضی را اعتقاد آنکه جز تلحیف و ترکیب صورتی ندارد و خالص نمی تواند بود و این عمل بی دیانتان است و صاحبان معرفت از آن بری اند و ظاهر آن است که این فن را اصل اصیل باشد اما بدون زهد و قناعت باقل و ایصال اکثر مستحقین و مساکین و انصاف به صفات قدسیه و تعلق به اخلاق اولیاء الله و اکرام مفضل منعم جل شأنه صورتی نبندد و اگر بندد بالاخره باعث بوار و هلاک آن شخص گردد چه این علم کلید خزانه ای از خزاین ملک الملوک است و به ندرت اگر بیگانه بارگاه عزت بر آن مطلع شود حکم دزدی که کلید را یابد دارد و عاقبت حال سارق چنین درگاه معلوم دلهای آگاه خواهد بود و به مجرد ملاحظه نسخه های متداوله بدون استاد ماهر پیرامون این عمل گردیدن محض سودای خام پختن است چه مدار در این باب و فن به اعمال متنوعه و افعال مشکله است و جزئیات او ممکن التصور به تسطیر نیست.

و فی الواقع اکثر نسخ آن از تألیفات عالم با عمل باشد امکان ندارد که اسرار عظیمه را بدون رمز بیان کنند و رموز ایشان مختلف است و احاطه بر جمیع آن امکان ندارد چه اگر رموز جمیع اهل این علم به یک نسق می بود هر آینه رمز نمی بود بلکه اصطلاحی خاص بر آن صادق می آمد و اگر رسایل از تألیفات غیر عالم عامل باشد بدیهی البطلان خواهد بود، بلکه شرط اعظم مشاهده اعمال مخصوصه است از صاحب آن فن و تکرار عمل در خدمت عارف و اینکه این بی بضاعت با عدم اطلاع بر آن ارتکاب ترقیم اصول کلیه نموده است آن است که اکثر اعمال صناعت طیب را در بعضی از آن ضرور می شود و تدابیر بعضی از ادویه به اعمال مخصوصه با حسن وجوه ممکن است.

و چون در طی تألیف تحفه المؤمنین مطالعه اکثر رسایل معتبره این فن شده و بعضی ادویه را تدابیر به طریق اهل این فن نموده بود بنا علیه بقدر امکان در بیان اصول کلیه و آلات مخصوصه این فن کوشید تا اخوان عالم امکان را بدون تحصیل کتب متعدده علم بر اصول اصطلاحات این گروه حاصل گردد و اگر طالب اعمال جزئی باشند تحصیل عامل او کنند و از مطالعه این مجموعه توانند مدعی لاف و گراف را آزمود و به فریب معرکه آرایان بساط تدلیس سرمایه معیشت خود را نسوخت و این طریق مشتمل است بر پنج حلّ و سه عقد و خاتمه:

حلّ اول - در بیان حجر اصطلاحی این فرقه و بعضی از اصطلاحات ایشان.

حلّ دوم - در قواعد تقطیر و تصعید و تکلیس و مانند آن.

حلّ سوم - در بیان آلات مخصوصه عمل صناعت.

حلّ چهارم - در قواعد گرفتن بعضی از آبها و تحمیر و تبیض و سایر تدبیرات اجزاء.

حلّ پنجم - در بیان بعضی از خواص فلزات و اصلاح آن و آنچه به آن متعلق است.

عقد اول: در قواعد قمریه.

عقد دوم: در قواعد شمسیه.

عقد سوم: در قواعد عمل مروارید و اعمال متفرقه.

خاتمه: در خطوط مرموزه.

حلّ اول - در بیان بعضی از اصطلاحات اهل صناعت.

حجر: عبارت از جزو اعظم اکسیر است و اختلاف بسیار در آن واقع شده و هر یک از مهره این فن چیزی را در مطلوب خود جزو اعظم دانسته‌اند و تدبیر آن نموده‌اند تا به حدّ جریان و نفوذ و انصباغ رسیده و قایم‌النار گشته و نزد بعضی حجر عبارت از شعر انسان است و اکثر اهل صناعت در آن متفق‌اند. و نزد بعضی عبارت از زیق و نزد جمیع کنایه از کبریت است و به تحقیق پیوسته که مدبر بیض این دو اصل را فعل تبیض و محمر مجرد را عمل تحمیر است و شکی نیست که هرگاه اصل بارد قایم‌النار و گدازنده گردد و قبول صبغ کنند و اصل حار را رفع اشتعال و تسوید شود رافع علل متطرفات می‌گردد و لهذا جهت اصلاح آن در ترتیب آثار مذکوره هر یک از اهل این فن آبی و اجزائی وضع نموده‌اند و طریق تدبیری بیان کرده.

روح: عبارت است از اجزای لطیفه اجسام که حامل قوت بوده و نفوذ و صعود و غوص و غیره آثار از او آید مثل احراق و تحمیس و تلین و تصلیب و مانند آن و هر چه در آن اجزای لطیفه بسیار غالب باشد نزد ایشان مسمی به روح است مانند جوهر زیق و کبریت و جوهر زرنیخ و املاح و شوب و امثال آن.

جسد: عبارت است از اجزای کثیفه اجسام که قابل وقوع آثار روح باشد و هر جسمی که از اجزای ارضیه به حدّ افراط در آن غالب باشد مسمی به جسد است مانند متطرفات.

نفس: عبارت است از جسمی که به حسب لطافت و کثافت حدّ وسط بوده و مابۀ الارتباط روح و جسد تواند شد واسطه جریان اجزای لطیفه صابغه در اجزای کثیفه قابلۀ جسد تواند گشت.

کبریت احمر: عبارت از اکسیر شمسی است چه در رنگ سرخ می‌باشد و از علامت خاصه اوست.

ورق شجر الطور: موی سر انسان است.

اصل بارد: زیق است.

اصل حار: کبریت است و اول را انثی و ثانی را ذکر نامند.

قمر: کنایه از فضّه است و او را اول نیز گویند.

عطارد: عبارت است از روی توتیا که شبه باشد و ثانی کنایه از اوست و بعضی سیماب را نیز عطارد نامیده‌اند.

زهره: نحاس است و ثالث عبارت از آن.

شمس: ذهب است و رابع کنایه از آن.

مریخ: حدید است و خامس نیز گویند.

مشتری: قلعی است که رصاص ابیض باشد و سادس کنایه از اوست.

زحل: سرب است و سابع مراد از اوست.

عقاب: نوشادر است.

علم: زرنیخ است.

عروس: کبریت است.

املاح: عبارت از اقسام نمک معدنی است و صنایعی و تنکار و شوره و بوره و نوشادر است.

نوشادر در آفتابی: عبارت از نوشادری است که به آب سحقی نموده در آفتاب گذارند تا اجزای لطیفه او صعود نموده و بر اطراف ظرف نشیند.

ارض: عبارت از ماده اکسیر است که سحقی و تسقیه و تشویه و غیره اعمال بر او جاری سازند.

حجر اسود: موی سر انسان است.

صراف: نمک تلخ است.

یمسو: شوره است.

حلّ دوم - در قواعد تقطیر و تصعید و امثال آن.

تقطیر: عبارت است از اخراج مائیه لطیفه اشیاء و تصفیه آن اعم از آنکه به جرّ علقه باشد یا به دستور قرع و انبیق اما جرّ علقه آن است که از پشم فتیله سستی ساخته و یک طرف آن را در ظرف مایعات گذارند و طرف دیگر را در ظرف خالی به نهجی که ظرف مایعات به ظرف خالی مشرف باشد تا صاف او را فتیله جذب کرده و به طرف خالی آرد. اما دستور قرع و انبیق آن است که اجزای مسحوق را در قرع مطین کرده و انبیق را بر آن وصل در غایت استحکام نموده بر کوره نصب کنند و لب کوره را با قرع به گل حکمت اندوده و سدّ منافذ شعله نمایند که بر اطراف قرع که خارج کوره باشد اثر شعله نرسد. و قرع را مایل و غیر مستقیم باید نصب نمود و آتش در زیر قرع افروخت یا آنکه قرع را در خاکستر باریک نصب نمایند و در تحت ریگ آتش افروزند و در این صورت اگر قرع مطین نباشد قصور ندارد چه ریگ و خاکستر مانند گل حکمت مانع شکستن فرعنه و از شروط تقطیر آن است که آنچه در قرع ریزند کمتر از نصف قرع و زیاده از دو ثلث او نباشد و آتش را در آخر تند کنند و دیگر آنکه مادام که رطوبت گلی که قرع را با کوره اندوده باشند رفع نگردد آتش نکنند و قابله را با انبویه محکم نموده و قابله را در ظرفی که آب داشته باشد بگذارند تا از تندی مقطر نشکند و علامت انتهای تقطیر رفع بخار انبیق است و در تقطیر مایعات حاره باید که مایع مزبور زیاده بر ربع قرع نباشد و آتش او در غایت نرمی شرط است که به حدّ جوشیدن نرسد بلکه باید گلوی قرع در دست کسی باشد که هرگاه شروع به جوشیدن کند از سر خاکستر گرم توان برداشت و بعد از رفع جوش باز گذاشت و طریق قرع منکوس در باب عمل روغن آجر مذکور شد.

تصعید: از شروط او توافق قدحین است و اگر لب هر دو مساوی نباشد باید لب قدح اعلی حاوی لب قدح اسفل باشد و در شد وصل مبالغه باید نمود.

و اگر در شیشه تصعید کنند هر چند گلوی شیشه بلندتر باشد بهتر است و در استحکام دهان او بذل جهد باید کرد و باید کوره در بلندی و پستی متوسط بوده و دو سه زواید قریب به لب او باشد مانند سر میخی تا تحت قدح و آثال بر آن زواید نشیند و ثقل قدح باعث باز شدن شد وصل آن نگردد و شروط دیگر مراعات آتش است که بتدریج زیاده کنند که به حدّ افراط نرسد مگر در تصعید زرنیخ که آتش نمرودی را شرط دانسته اند چه افراط آتش باعث احتراق اکثر ارواح صاعده است.

و در تصعید زینق شرط است که به موضع وصل قدحین شعله نرسد تا موجب نفوذ او نگردد و جمیع اهل فن به خلاف این ذکر کرده اند و این سرّی است که حقیر را بر آن اطلاع حاصل نموده و وجه آن ظاهر است.

و در غیر زینق اگر به موضع وصل آتش و شعله نرسد بهتر است و باید بعد از سرد شدن کوزه و قدح وصل را بکشایند و از بخار حاره آن اجتناب نمایند و شرط دیگر مبالغه در سحقی ارضی است و اگر تحت ظرف اسفل مسطح و اعلی مخروطی باشد انطباق باشد چنانکه شکل آثال محکی از آن است.

تشویه: قسمی از آن عبارت از تحمیس است و دمسی نیز گویند می باید که آتش آن به حدّ تصعید نباشد و اجزای لطیفه از کثیفه جدا نگردد بلکه بقدر امتزاج و طبخ نباشد مثل عمل شنجرف و قسمی از آن عبارت از تقلیه است که بعد از سحقی ارض و تسقیه به آبهای مخصوصه قدح تشویه را به گل حکمت اندوده و در خاکستر گرم گذارند و چندان سحقی نمایند که رطوبت او بتدریج زایل گردد و شرط است که حرارت آتش به حدّی باشد که ارض دود نکند و قسمی از تشویه در تنور است و قسمی در زیل و امثال آن و در جمیع آن مراعات باید نمود که به حدّ تصعید نرسد.

تشمیع: عبارت است از تدبیر اجزای اکسیر به حدی که مانند موم بگدازد و بر روی صفحه نقشه منبسط گشته و دود نکند و شروط آن تکرار تسقیه و تشویه و سحق بلیغ است به آتش معتدل.

تکلیس: عبارت است از سهولت تفریق اجزاء به تدبیر مخصوصه که قابل سحق و نفوذ و سایر اعمال گردد و اکثر او به آتش می‌شود و اختلاف شروط آن به اختلاف جسم مکلس است چه بعضی محتاجند به آتش تندی که چند روز مستمر باشد مانند قشر البیض و بعضی را احتیاج به حد افراط نیست.

حل: عبارت است از سیلان اجزاء جامده و آن به نداوت و هوای رطبه مستمر صورت پذیر است مانند حل نوشادر به آبهای تند مانند ماء الفاروق و عرق گوگرد.

عقد: عبارت است از جمعیت و اتصال اجزاء و آن ضد حل است و به بیوست و حرارت و یا به برودت و بیوست صورت پذیر است.

تعفین: عبارت است از تدفین اجزاء در زبل و امثال آن و شرط است که وسعت جای تعفین به حدی باشد که اطراف ظرف تعفین زیاده از یک شبر حامل زبل نگردد و باید بعد از هر هفته تجدید زبل کنند و نهایت او تا چهل روز است و باید یک روز قبل از گذاشتن ظرف تعفین جای او را از زبل مملو سازند تا جای گرم شود و روز دیگر ظرف را بگذارند و اگر دو جای ترتیب دهند بهتر است تا روزی که تغییر زبل باید داد نقل به جای دیگر کنند تا ظرف مذکور سرد نشود.

قاعده حل اکاسیر: یکی آنست که به تعفین محلول گردد چنانکه صاحب هیکل و اکثر مجربین ذکر نموده‌اند باید اجزاء اکسیر را در هاون مزحج سحق بلیغ نموده و از آبهای مخصوص هر یک را از اکاسیر اضافه کرده تا به قوام آید و غلیظ شود و به روی آتش خاکستر تا دو شبانه روز که گرمی خاکستر به یک قرار باشد باید سحق نموده و با معجون کش نقره برهم زد و هر چند خشک شود از آن آب قطرات بر آن ریخت تا ربع اجزاء از آن تسقیه شود و در تشویه و سحق خشک گردد سپس مثل غبار ساییده و در شیشه غیر مطین کوچکی کرده و دهان شیشه را به نمدی ببندند و در جای تعفین تا چهل روز بگذارند و بعد از هر هفته و ده یوم تغییر زبل دهند و علامت خوبی حل آن است که محلول شفاف و بی جرم مشاهده گردد و خلاف او دلالت نقصان و تدبیر اجزاء خواهد داشت و یکی حل به نداوت است که شیشه مذکور را در دیگ دو طبقه بگذارند که تحت دیگ اعلی سوراخها داشته و مملو از سرگین کبوتر باشد و قرع حل تا انتهای گردن در آن پنهان بوده و دهان او باز باشد و باید سرگین همیشه نمی‌داشته باشد و هرگاه خشک شود بر آن آبی بپاشند و دیگ اسفل پر آب و لب او متصل به تحت دیگ اعلی بوده انبویه را از نی و غیر آن مابین دو دیگ تعبیه کرده به گل حکمت شد وصل هر دو دیگ نمایند و آتش نرمی در تحت دیگ اسفل برافروزند که پیوسته بخار آب از سوراخهای دیگ اعلی به سرگین کبوتر رسد و هرگاه آب کم شود از سوراخ انبویه بریزند و دهان انبویه را مسدود کنند تا مانع خروج بخار آب باشد و در اینصورت تا سه هفته حل می‌شود.


و آنچه حقیر تجربه نموده آن است که اجزای حار یا بس از هوای بارد رطب حل می‌گردد و نه از هوای حار رطب مگر آنکه بدون شیشه در ظرفی گذارند که رطوبت در آن تأثیر تواند نمود چنانکه در حل نوشادر مشاهده نموده است و طریق آنست که نوشادر را بالسویه با ادویه مخصوصه یا به تنهایی ساییده بر روی سنگ مسطحی یا کاسه مزجج منبسط کنند و در زیرزمین سرد و نمدار و سردابها گذارند که رطوبت در آن تأثیر تواند نمود و روی آن را به دستاری ببوشاند که چیزی داخل نشود و در این صورت اندک زمانی حل می‌گردد.

و دستور دیگر آنکه در ظرف مسطح مزحج منبسط نموده و مجموع ظرف را به هیئت کله قند به نمد مستحکم پوشیده و در جای تعفین یا در دیگ زبل دو طبقه یا در خزانه حمام یا در حمام ماریه گذارند تا از منافذ نمد رطوبت و حرارت لطیفه در آن تأثیر تواند نمود و قاعده عقد آن است که محلول را در قرع بلند گلوبی کرده و بر دهن قرع پاره از شیشه شکسته که مساوی لب قرع باشد با چینی شکسته نصب کرده و با آهک آب ندیده و نمک مکلس بالسویه که با سفیده تخم مرغ سرشته باشند محکم کنند و در دیگ خاکستر گذارند و باید بقدر چهار انگشت خاکستر در تحت قرع باشد و اطراف او به دستور و آتش زبل در تحت دیگ افروزند که ملایم باشد و گرمی خاکستر بقدری باشد که در گلوبی قرع محلول مشاهده گردد و چون عرق برطرف شود علامت عقد است، سپس شیشه را شکسته و معقود شبیه به رب غلیظی ملاحظه می‌گردد و چون در ظرف چینی گذاشته به چیز نازکی ببوشاند و در آفتاب بگذارند به اندک نسیمی منعقد می‌شود.

حل سوم - در بیان بعضی آلات مخصوصه اهل صنعت.

صفت حمام ماریه دیگ عمیق بر کوره نصب کرده و سه پایه از چوب در او گذاشته و ظرف مخصوص حل را بر سه پایه نصب کنند و آب به قدری در دیگ بریزند که چهار انگشت فاصله آن تا تحت ظرف بماند و سرپوش دیگر را با لته و خمیر مستحکم کنند تا بخار آب بیرون نیاید و آتش نرمی از سرگین و امثال آن برافروزند به حدی که آن را به جوش نیاورده و بخار کند و هر روز یکبار سرپوش را برداشته و آب گرم بقدری که به تحلیل رفته باشد اضافه نموده و به دستور سرپوش را نصب کنند و سنگ گرانی بر روی سرپوش بگذارند تا در عرض دو سه هفته حل شود.

صفت روباس: بر روی زمین مگاک بقدر نصف گوی به شکل بوته حفر کنند و از خاک سبکی که آن از گردی است که بر روی کوزه‌های داش کوزه گری می‌نشیند و بعد از تر کردن موضع مگاک به خشک آن بمانند و هر چند بیشتر بمانند حفظ مسبوک بهتر نماید و ظرفیت وسعت مگاک باید دو چندان

قدر مسبوک باشد و لب مگاک باید بقدری از زمین مرتفع باشد تا کثافات روی مسبوک را به آلت آهنی جدا توان نمود و یک عدد انبویه آهنی که یک طرف وسیع و یک طرف تنگ سرکج به این شکل  در کنار مگاک مذکور به دستوری نصب کنند که چهار انگشت طرف باریک انبویه از وسط او مرتفع و محاذی حاق وسط باشد و دو عدد دم حادای بر طرف وسیع انبویه نصب باید نمود که پیوسته بلافاصله هوای شدید و از وسط مگاک از فوق تواند شد و چوب بید خشک در جوانب مگاک چیده و بر افزودن تا شعله از خارج مگاک به سبب دمیدن داخل مگاک مذکور شود و آنچه در مگاک مذکور بریزند گذاخته شود و سربی که به جهت صاف کردن نقره داخل می کنند باید سه حصه نمود و یک حصه را جهت گذاختن نقره باید اولاً اضافه کرد و بعد از گذاز دو سه دفعه غلطیدن ثلث او را اضافه نمایند و بعد از ساعتی همه را و آن مقدار صبر کنند که از غلطیدن و چرخ زدن بایستد و کثافات روی آن را به دفعات رفع نمایند و سکون مسبوک علامت پاکی و صافی و عدم کثافت او است و عدم امتزاج و عدم گذاز نقره را با سرب علامت بدی جوهر نقره دانند.

صفت خلاص: آجر هشت جزو و زاج زرد که به طریق توتیا مغسول نموده و صاف آن را به آتش منعقد کرده باشند دو جزو و گل توری که آتش بسیار دیده باشد دو جزو و گل سرشوی چهار جزو و نمک طعام چهار جزو مجموع را نرم ساییده به آب خمیر تری کنند و کوزه را تا نصف از آن ریخته و طلای مغشوش را ریزه کرده و در آن گل فرو برند به حدی از آن گل بر روی او بریزند و سرپوش کوزه را به گل حکمت مستحکم نموده و مجموع کوزه را به گل گرفته و بعد از خشک شدن گل در کوره کوزه گری یا آجرپزی یا کاشی پزی بگذارند و هرگاه ناصاف بیرون آید عمل را مکرر کنند تا به حد نرمی و رنگینی که مطلوب باشد و شکنندگی و ناصافی رفع گردد.

صفت قالب کلس البیض آن است که چون به سرکه حل و خمیر کرده هر نقشی که کند زایل نگردد مگر آنکه باز در سرکه گذارند و در زبل حل کنند.

تخلیص ذهب: ذهب مغشوش قرعی را تا به نصف به ستبری انگشتی به گل حکمت بگیرند و طلای مغشوش را خورد کرده با سه وزن او تیزاب فاروقی در قرع مذکور کرده و بر روی آتش زغال بجوشانند تا دود آن از سیاهی به سفیدی رسد سپس در ظرف مزجی ریخته صفایح مس در او افکنند و در این وقت آنچه از نقره به او مخلوط باشد و بر روی تیزاب آمده بر مس ملاصق می گردد و طلای صاف در تحت ظرف جمع می شود و هرچه از سایر متظرفات به او مخلوط باشد تحلیل می رود و تیزاب فاروقی در دستور سوم مذکور شد.

حل چهارم - در گرفتن بعضی از آبها و تدبیر اجزاء و تبیض و تخمیر بعضی از آن.

صفت میاه: از آن جمله آبی است که دفع شعله کبریت می کند و غایص گرداند و در عمل شنجرف جزو اعظم است و باعث جریان او و ارض هارب را عقد کند و معقود را جاری سازد و تشمیع نماید و از کتاب تجربه نقل شده و از مجربات دانسته اند. برگ و گل و قلی و موی سر را بالسویه تقطیر کنند و به آن تسقیه شنجرف نمایند و به دستور ملح القلی و نوشادر و انزروت از هر یک یک جزو در سرکه حل نمایند و دفلی و حنظل تر و مورد تازه از هر یک ده جزو را با سرکه مذکور ساییده و تقطیر کنند و با مقطر آن اجزاء ثلثه را مجدداً سحق نموده و اعاده تقطیر کنند تا چند دفعه در عقد ارض هارب و تشمیع و جریان بیعدیل دانسته اند.

آب دیگر: که تسقیه آن شنجرف را حل کنند و در نقل مشتری به مرتبه اعلی از مجربات دانسته اند و از براده نحاس و براده حدید که ممزوج به یکدیگر نموده زعفران ترتیب دهند و آن زعفران را با سرکه تقطیر کنند و چند بار ترد مقطر نموده و تکرار تقطیر کنند و نزد اکثر مقطر مکرر زعفران الحدید با سرکه ناقل مشتری است.

آب دیگر: زاج زرد را با سه چندان او سرکه تقطیر کنند و جهت تکمیل کبریت و زیبق و رصاص به حد تشمیع بیعدیل است و باید مکرر به آن سحق و تسقیه نمایند.

آب دیگر: بوره ارمی و بوره سرخ را با سفیده تخم سرشته و در کوزه سفال بسوزانند و تا نه مرتبه اعاده عمل نمایند سپس با حنظل بالسویه تقطیر کنند و مقطر مذکور جمیع اجساد را حل کند و در تنقیه اوساخ معادن و الحاق وضع او به شریف از مجربات شمرده اند، ایضاً کبریت را با ده وزن او آب اثل تسقیه نموده و هفت بار تقطیر کنند. اول را به لون رابع سازد و ایضاً پوست بیخ لفاح دو جزو و پوست اندورن پسته و مورد از هر یک یک جزو تقطیر کنند و عقد هارب کنند ایضاً گوشت حلزون را با مثل آن نوشادر و نصف او کبریت و سدس او نمک سحق بلیغ نموده تقطیر کنند و در عقد زیبق و افعال غریبه در مشتری از مجربات دانسته اند.

دهن البیض: چون قلی را در سرکه حل نموده به جر علقه صاف کرده و به آتش عقد نمایند و معقود را با زرده تخم مرغ پخته ممزوج کرده و به ازای هر عددی سه درهم نوشادر اضافه نمایند سپس افشرد و روغن بگیرند، در تطهیر اجساد و ثقل معادن بیعدیل و چون اصل حار را به آن حل کنند اصل بارد را ثابت کند و اگر نوشادر ثابت باشد قویتر است.

آب دیگر: چون بیدانجیر را با خردل سرخ و سیر و طلق محلوب تقطیر کنند سادس را به مرتبه اول رساند و مجرب است.

آب دیگر: مسمی به ماءالأحمر است و در تخمیر اکاسیر مستعمل است. سه اوقیه زاج زرد لاری را نرم ساییده و با دویست درهم سرکه بسیار تند در شیشه یا در ظرف مطین مزج کرده و بر روی آتش بسیار نرمی گذارند تا سرکه رنگین شود سپس به جرّ علقه صاف نموده و با پنج درهم زنجار و پنج درهم زعفران‌الحدید و دو درهم شب یمانی و یک درهم شنجرف در ظرف مذکور کرده و در آفتاب بسیار گرم یا در خاکستر گرم یک روز گذاشته سپس به جرّ علقه صاف نموده و استعمال کنند.

آب دیگر: مسمی به ماءالملح و تسقیه آن باعث سفیدی کبریت و زرنیخ است و موجب جریان و تکلیس طلق و زبیق دانسته‌اند. نمک طعام و شب یمانی و نوشادر را بالسویه نرم ساییده تقطیر نمایند.

آب دیگر: مسمی به ماءالمریخ و تسقیه آن تا ده بار ده وزن از عبد مصعد را ثابت و جاری کند و چون زبیق غلیظ را با آن طبخ دهند عقد نماید. یک جزو زعفران‌الحدید را با دو جزو نوشادر و نیم جزو ملح القلی و نیم جزو زاج زرد محلول در سرکه که صاف آن را به آتش منعقد کرده باشند و مجموع را با سرکه تند به وزن مجموع سحّ نموده و تقطیر کنند.

آب دیگر: مسمی به دهن لایحترق است و در تشمیع اجزاء و اثبات ارواح بیعدیل و در عمل قمری و شمسی مستعمل است. کلس‌البیض با وزن او نوشادر مطبوخ معقود را سحّ بلیغ کرده و در ظرف مزج مطین که شد وصل نموده باشند یک شبانه روز در آتش زبلی گذارند یا به سرکه نم کرده و در ظرفی کنند که چون به سرپوشی پوشند فضایی در آب نماند و مصعد نشود وصل را محکم کرده به آتش گذارند به حدی که ظرف در دو سه ساعت سرخ شود. سپس اخراج نموده و به وزن در آورده و هر چه کم شده باشد نوشادر اضافه نماید و به دستور در آتش گذارند تا سه بار و اگر بجای آتش زبل در تون حمام گذارند جایز است. بعد از آن نرم ساییده به نداوت مکان نمناک حل کنند و محلول را تقطیر نموده و ثقل او را بقدر نصف او نوشادر اضافه نموده و باز به آتش گذاشته سپس سحّ نموده و به دستور حل کنند و تقطیر نمایند و بعد از آن ثقل را با مقطر اول و ثانی ساییده و بار سوم حل کنند و محلول را تقطیر نمایند تا تمام مقطر گردد.

تدابیر خاصه: زاجات را چون خواهند که تصفیه کنند باید در آب حل نموده و صاف او را به جرّ علقه جدا کرده و بجوشانند تا غلیظ و منجمد گردد یا در آفتاب منجمد سازند و شوب و املاح را نیز تصفیه به دستور مذکور کنند.

تدابیر نوشادر: جهت عمل قمری بالسویه با املاح مانند ملح القلی و ملح اندرانی تصعید کنند و در عمل شمسی با زعفران‌الحدید و با زنجار و آنچه او را مجمر کنند.

تدابیر ثبات: ملح نمک طعام را ساییده و در کوزه کرده و در کوزه کوزه گری بگذارند و مادامی که به وزن در آرند و نقصان در او باشد باز اعاده آتش بسیار تند کنند و علامات ثبات آن است که نقصان در وزن او محسوس نگردد و احراق او چنان است که چندان آتش در تحت دیگ کند که نمک از جستن باز ایستد.

تدابیر حل: املاح و شوب و بوره و تنکار و شوره و زبدالبحر و زاجات باید نرم ساییده و در مئانه گاو یا روده کرده و در مکان نمناک گذارند یا در دیگ آب است گرم آویخته و به بخار آب حل کنند.

تدابیر ثبات نوشادر: پنج جزو ملح القلی را با یک جزو نوشادر مصعد ساییده و به آتش نرم تشویه کنند و در حین تشویه سحّ بلیغ نمایند و به دستور یک جزو دیگر نوشادر اضافه نموده و اعاده تشویه نمایند تا مساوی ملح نوشادر مخلوط گردد سپس به نداوت حل کنند و بعد از حل چون منجمد شود، ساییده استعمال نمایند در این وقت در حل طلق و سایر اعمال عجیب‌الآثر است و چون عقاب به آب مجرور به جرّ علقه طبخ دهند ثابت گردد.

تدابیر تخمیر نوشادر: چون نوشادر صاف سفید را با مثل او زاج زرد لاری و عشر آن زنکار تصعید کنند محمّر گردد.

تدابیر سیما: زبیق را با عشر آن ملح القلی با قطرات سرکه بسایند تا ناپدید گردد و ظرف او را بر روی خاکستر گرم که در دیگی باشد یا آهک که در تحت آن دیگ آتش کرده باشند تا از گرمی باز نماند باید گذاشت تا رطوبت سرکه رفع شود و به آهستگی حرکت دهند تا عبد متفرق جمع گردد سپس به آب شسته و با عشر آن شوره به دستور با سرکه ساییده شوره را به شستن از او رفع نمایند و این را تنقیه گویند و این عمل باعث پاکی و رفع سیاهی عبد می‌گردد سپس با نصف او نوشادر و نصف او ملح القلی سحّ بلیغ نموده و از نمک مکلس فرس و لحاف نموده و تصعید کنند و مصعد آن را به دستور با اجزای مذکوره ساییده و اعاده تصعید نمایند تا سه بار مانند الماس معقود گردد و اگر اعاده تصعید تا هفت مرتبه است که با اشیای مخصوصه جهت ثبات تدبیر نمایند و تصعید سه مرتبه جهت مازجت با سایر ارکان در اکثر امور قمری کافی است.

تخمیر عبد: چنان است که مصعد مرتبه ثالث را با نصف او کبریت اصفر و ربع او زاج زرد معقود مصفی و ثمن او نوشادر محمّر سحّ بلیغ نموده و با فرس نمک مکلس بدون لحاف سه بار دیگر تصعید کنند و در هر تصعید تجدید اجزای مذکوره نمایند تا عبد مانند شنجرف سرخ گردد و این در امور شمسی شرط است و آتش این تصعیدات نرمتر باید تا باعث احتراق و سیاهی کبریت نشود.

اما تدبیر تکلیس: آن است که بعد از تصفیۀ او را در قرع مطین کنند و یک وزن و نیم او تیزاب فاروقی که در طریق سوم مذکور است به تدریج در قرع ریزند که باعث شکست قرع نشود و هرگاه زیبق از آن به جوش آید و دود ظاهر گردد قطرات بول تا بقدر دو مثقال بریزند که از جوش باز ایستد سپس انبیق را بر آن استوار نموده و به خاکستر گرم چنانکه در قاعدۀ تقطیر مایعات حارۀ مذکور شد تقطیر نمایند و چون تیزاب تمام مقطر گردد عبد را مکلس مشاهده کنند و این امر به جهت سهولت تصعید است سپس مکلس را با اجزای مخصوصه تصعید نمایند و تیزاب مقطر جهت عمل قسمی از زعفران الحدید بغایت مؤثر دانسته و دستور آن است که برادۀ حدید را بعد از شستن به آب نمک چندین مرتبه که سیاهی او زایل گردد در قرع مطین کرده و هم وزن او تیزاب مذکور را ریخته و به تدریج رفع جوش و دود آن را به قطرات بول کنند و به دستور تقطیر تمامی تیزاب نمایند و بعد از آن به آتش تند برادۀ مزبور زعفران می‌شود.

اما تدبیر عقد قرار آن است که آب صاف و آب لیموی تند را بالمناصفه در مغرفۀ آهنی کرده و یک جزو عبد را در آن انداخته و بجوشانند و چهار جزو توتیای هندی را نرم ساییده و سه دفعه بریزند و هر دفعه تا دو ساعت بجوشانند و چون خواهد از جوشیدن به سر رود با نی بر آن پف کنند و بعد از شش هفت ساعت که جوشیده باشد ته نشین او را در لته ریخته و مکرر به آب بشویند و منعقد آن را در ظرفی کرده و نوشادر را در آب حل نموده چند جوش داده و از آن بقدری که آن را بپوشاند بر آن ریخته و در آفتاب یا خاکستر گرم بگذارند تا هر چه از توتیا به آن مخلوط شده باشد بتدریج دفع شده و مادامی که آب نوشادر سرخ و کبود شود باید تجدید نمود و این عمل مجرب است.

عقد دیگر: فرار مصفی را در بوته کنند که فرش و لحاف آن سقمونیا باشد و سر بوته را در غایت استحکام شد وصل نموده و در آتش گذارند و به دستوری که تمام بوته در آتش پنهان شود در اندک وقتی معقود می‌گردد و مجرب است و اگر بوته آهنی باشد انساب است خصوصاً هرگاه اندرون او را به گل بوته اندوده باشند.

عقد دیگر: دیگر پوست انار تازه و پیه آن را کوبیده و زعفران الحدید را با آب معصور او بسایند تا خوب حل شود سپس فرار مصفی را در بوته مس یا آهنی کرده و از این محلول در او ریزند و شد وصل بوته نموده و به آتش نرم طبخ دهند یا در تنور گرم گذارند تا معقود گردد و از آنها که عقد فرار نمایند مذکور شد و چون نقره را با گوگرد مکلس کنند یک جزو آن گوگرد آن را مکلس نموده و ده جزو فرار را عقد نمایند و مجرب دانسته‌اند و چون زیبق و سم الفار را بالسویه با دو چندان هر دو چند سرخ مقشر سحق بلیغ نمایند و بعد از آن اندکی ترشی الحاق نمایند، فرار زنده گردد و با عدم انعقاد قایم النار شود.

تدبیر کبریت: اما تبیض آن به نهجی است که یک جزو کبریت را با هشت جزو روغن کنجد به آتش نرم در قلع مطین بجوشانند تا کبریت حل شده و در روغن سرخ گردد و نه مثل کبریت نوشادر را ساییده و به دفعات بر روی آتش تسقیه به روغن مزبور کنند و سه بار به طریق زرنیخ تصعید نمایند.

طریق دیگر: دو جزو نوشادر را با یک جزو کبریت سحق نموده و به آب تر کرده و به سحق بلیغ خشک کنند و در ظرف مطین با سه ساعت در آتشی مثل آتش تون گذاشته سپس بشویند و با نوشادر جدید اعاده عمل نمایند تا به حدی که بر صفحه تفته دود نکند و آنچه با دوغ و هر چه با نمک سفید کنند غواص نمی‌باشد.

طریق دیگر: شب یمانی را ساییده و در جوف بادنجان ریخته و در مکان نمناک حل کنند و با شب محلول کبریت را بسایند، سفید و ثابت می‌کند و به دستور نوشادر محلول در بادنجان نیز همین اثر دارد.

تدبیر زرنیخ: زرنیخ ورقی برآق را یک جزو با ربع او نمک مشوی نرم بسایند و صابون خشک عراق را بقدر نیم وزن زرنیخ ورق کرده و ربع او سرکه و نیم وزن او روغن کنجد با پیۀ تازه که بر روی آتش گذاشته باشند حل نمایند سپس زرنیخ و نمک مسحوق را اضافه کرده و جوش دهند تا زرنیخ منعقد و سیاه شود و به چوبی حرکت دهند تا رفع روغن و صابون شده و زرنیخ منعقد بماند و آتش او نرم باشد تا احتراق در جوهر زرنیخ واقع نشود سپس منعقد را کوبیده و در ظرفی کرده و در آتش زبل ظرف را پنهان کنند که بتدریج دود کرده و دفع چربی او شود و باید در نرمی آتش تشویه مراعات کنند که مصعد نگرده و بعد از رفع چربی صلایه نموده و در سرکه و ملح القلی طبخ دهند تا بقیۀ چربی زایل گردد و آنگاه مثل غبار ساییده و با قلع مطین و قرع بلند گلوی مطین تصعید به آتش بسیار تند که دو روز استمرار داشته باشد باید کرد تا جوهر آن مثل برف سفید گردد و اگر در جوهر او سیاهی باشد باید با عشر او نمک ساییده و به روغن کنجد یا پیه سرشته به دستور تشویه به آتش نرم کنند و بعد از تشویه به آب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند تا رفع نمک شود و اگر با موم بالسویه چند بار تشویه کرده با آب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند رفع سیاهی او می‌شود و علامت تصفیۀ آن دود نکردن در آتش است و تصریح نموده‌اند که به تنهایی یک جزو او بر بیست جزو زهره منقی طرح می‌شود و از تکرار سبک وزنش نقصان نمی‌پذیرد.

حل پنجم - در خواص فلزات و اعمال آن:

در تقیه قمر چیزی بهتر از نمک تلخ نیست و بوره باعث سرعت ذوب است و با ذهبت باطنی است و خالص مکلس آن با اجزای مناسبۀ اکسیر بیاض و مبدل زهره و مریخ و مشتری است.

و بهترین اقسام تکلیس آن است که براده یا ورق آن را در تیزاب فاروقی اندازند تا حل شود سپس از تیزاب جدا کرده و با اندک رطوبت تیزاب که با او باشد با مثل او نمک فندرانی بسایند و در بوته به آتش زغال سرخ کنند و هرچند آتش را دوام بیشتر باشد بهتر است به شرطی که به حد ذوب نرسد سپس به آب صاف بشویند تا نمک زایل گردد و از خواص خالص اوست که یک جزو او با سه جزو فرار به محض ساییدن ملغمه می شود و چون ملغمه را بر زهره که گرم کرده باشند طلا کنند و به آتش نرم گذارند تا رفع فرار شود مفضض کند و مجرب است و ملین غیر متطرق او که متطرق گرداند و گوشت غلیوج و سایر لحوم است که آن را با بوره قدید کرده باشند سپس غیر متطرق او را گذاخته قدری بر آن پیاشند سریع الذوب و بغایت نرم کند و در حدید نیز بغایت مؤثر است و شمس را نیز قریب به نرمی مشتری سازد و ملح القلی و زاج سفید و نمک رافع سواد قمرند و هرگاه بر آن بمالند و در آن آب بجوشانند.

عطارد: از خواص اوست که چون جزو کبریتی از او رفع شود سادس را به اول رساند و مبیض او بقدر جزوی ملح جزو سابع به مرتبه سادس آرد و تدبیر تبیض آن است که ساییده و در کفچه آهنی با روغن شیر پخت بقدری که چهار انگشت به روی ایستد بریزند و بجوشانند تا روغن به انتها رسد سپس آتش را تند کرده و دهیت را کاملاً بسوزانند و مانند خاک سیاه گردد. سپس به آب نمک گرم بشویند و بعد از رفع دهیت بالسویه با نمک طعام بسایند و در کوزه مطین یک شبانه روز در تون یا در آتش شبیه به او بگذارند سپس به آب گرم بشویند تا نمک زایل گردد و بعد از آن به آتش خشک کرده و به دستور با مثل او با نمک بسایند و یک شبانه روز در آتش گذاشته و بشویند و تکرار عمل نمایند تا مانند برف سفید شود و هرگاه در کوزه گری و یا در آتش شبیه به او که تند باشد گذارند در سه مرتبه سفید می شود و از خواص مجربات آن است که جزوی سی جزو اول را به رابع رساند و تحمیر او با ماء الاحمر به دستوری است که عطارد مبیض را با آن هر دفعه بقدر مبیض تسقیه بر روی آتش نرمی کنند تا خشک شود سپس ساییده در ظرف مزجح مطین یک شبانه روز به مثل آتش تون تشویه نمایند تا ده دوازده مرتبه و چون رنگ او عنابی تیره گردد علامت کمال اوست.

زهره: گل ترشی و مجموع قواض مانند سرکه و سماق منقی زهره اند و رفع حمرة او می کنند بعد از اینکه صفایح آن را تافته مکرر در آن اندازند و چون آبگینه و کلس البیض و نمک را بالسویه ساییده با سفیده تخم مرغ خمیر کرده بر صفحه او طلای غلیظ کرده و بعد از خشکی آن بگذارند، رفع سودا و حمرة او بالکلته گردد.

و چون شب یمانی و نمک اندرانی و نوشادر را بالسویه در پنج مثل او و سرکه تند حل کنند و زهره تا چهار بار گذاشته در آن ریزند و صفایح او را مکرر تابیده و در او فرو برند به حدی که دیگر سرکه سیاه نشود، کمال تنقیه اوست.

و چون با مغز گردکان او را بکوبند یا مغز گردکان را کوبیده و بر آن بمالند مفتت اوست و تخم بادنجان باعث سرعت ذوب آن و شوره رافع مخلطات اوست و چون بعد از گداز بر او اضافه نمایند و به دستور آب غالیس که در طبرستان پریهم نامند و آب ققاء الحمار جهت تنقیه جمیع معادن بغایت مؤثر است و مبیض آن است.

و طرطیر را چون با ملح القلی و شب یمانی ساییده و در سرکه حل نمایند و زهره مذاب و صفایح او را تافته و در آن اندازند در ازاله سرخی آن مجرب دانسته اند و چون نحاس مذاب را تطعیم به فلل کنند سفید گردد.

و چون طرطیر را با شوره سفید کنند در رفع سرخی مس و اصلاح نقره بیعدیل است و آب خرنوب نبطی با آب مورد منقی جمیع اجساد و ثابت کننده صاعد است.

شمس: چون از عقاب جزوی و از ملح ده جزو و فرش لحاف صفایح بسیار رقیق او نموده و صفایح را بر روی هم چیده و به خلاص برند در مرتبه اول نقصان در وزن شمس به هم می رسد و چون هفت بار و زیاده بر آن تکرار عمل نمایند یکی بر ده از قمر رود و هر چند تکرار کنند تا پنجاه شصت دفعه در هر مرتبه افزایش تا به مرتبه عظیم رسد و از شمس مکلس نیز همین اثر آید.

و چون سرب را به آتش تند بسوزانند که سرنج شود و آن را تسقیه به آب زاج و نظرون کنند و بر صفایح شمس طلا کرده و مکرر بتابند باعث تکلیس او شود و مجربین تصریح نموده اند که یک جزو براده شمس را چون با سه جزو مقطر شعر دو سه بار تقطیر کنند مکلس گردد و بهترین آنچه او را به مرتبه رفع رسانده تسقیه و تشویه براده اوست با زاج و شوره هر یک دو جزو و شب و ملح از هریک جزوی که به آب مورد و دفلی بالسویه سحق و تقطیر کرده باشند و تکرار تشویه و تسقیه و دمس یک شبانه روز در آتش شرط است و نخاله گندم بالخاصیه حفظ رنگ او می کند و مکان نمناک مفسد رنگ اوست.

مریخ: چون بر صفایح رقیق با براده او رهج الفار یا علم مرقشیشا پاشیده و بگذارند یا براده او را با ملح القلی یا با زرنیخ یا رهج بسایند قریب الذوب مانند رصاص گردد و چون مکرر گذاشته و در حین گداز هلیله زرد و زبدالبحر و پوست انار اضافه نموده در روغن بیدانجیر با آب بقله الحمقاء اطفا نمایند بغایت زود گداز و نرم گردد و به دستور چون با مس بگذارند و شوره بر گذاخته او زند تا مس از آن دفع شود، در نرمی قریب به مشتری شود و گویند مریخ را باطن قمر و ظاهر شمس است و صیغ آن را از شمس قویتر دانسته اند و چون زعفران او با آبهای تند حل شود و عقد کنند اول را رنگ رابع دهد و چون یک جزو براده او را با سه جزو مس بگذارند و نه جزو زحل با او ذوب نمایند و به رویاس برند، مریخ را سرخ نمایند.

و چون زعفران را با زنجار و راسخت و شنجرف و سرنج و روغن تخم مرغ و زیت الشَّعْر و نوشادر سحَق و تسقیه و تشویه نمایند مشمَّع گردد و چون زجاج و نوشادر را بالسَّویه با روغن زیتون سرشته در حین ذوب به خورد آن دهند سوادش بالتَّمام زایل گردد و چون در سرکه و نوشادر حل کنند و دوازده مرتبه تسقیه شنجرف معلوم کنند مشمَّع گردد و یکی بر بیست از اوّل رود.

و گویند: چون با آب معصور پوست انار بسایند، او را حل می‌کند به شرطی که مدتی در آفتاب گذارند و چون با محلول او عقد فرآر نمایند، از طیران باز دارد و ثابت گرداند.

مشتري: مبيض و منقی او نمک و نوشادر است و زرنیخ و بوره است که بالسَّویه در آب حل کرده و مذاب او مکرر در او ریزند و کلس البیض و نوشادر منقی اوست و به دستور دوغ با زیره منقی اوست و به دستور طلق مطهر اوست و چون به اعمال مخصوصه با آن بگدازد و چون با فیروزه بگدازند او را بغایت صلب کند و به دستور هر چه نرم باشد صلب کند و مرقشیشای ذهبی مبیض رافع صریر و سوداوی او است.

فاهم: چون صفایح او را در دیگ سفال و مانند او چیده و به ملح ثابت و کلس البیض و کلس استخوان و زجاج شامی تلحیف کنند به نهجی که آن طرف مملو گردد و سرپوش آن را مستحکم نموده و یک شبانه روز در آتش بسیار تند بگدازند و در این وقت بی سودا و بی صریر و دیر گداز گردد و چون سه جزو برادهٔ حدید را به یک جزو زرنیخ ساییده بگدازند و سیاهی او را با آب نمک زایل کنند و یک جزو آن را با دو جزو مشتری مدبّر مذکور بگدازند، در بیاض و رونق مانند قمر مشاهده نمایند.

زحل: منقیات و مبیضات او مانند مشتری است و چون هفت بار گداخته و در بول حمار تطفیه کنند، صاف و مستحکم گردد و چون تنکار را سه روز با سفیدهٔ تخم سحَق متواتر کرده و حبها ساخته و زحل را گداخته و مکرر بر آن طرح کنند، سفید و دیر گداز گردد.

و به دستور یک جزو کبریت مصعد دوازده جزو زحل را سفید و مستحکم کند و به دستور هرگاه عقاب را مکرر بر او طرح کنند بغایت سفید شده و با مساوی او قمر آمیزش کنند و مجرب دانستند. اما تحمیر او چنان است که ده جزو خالص منقی او را با مثل او راسخت در بوتهٔ فرش و لحاف بگدازند و سه بار تجدید فرش و لحاف به دستور به وزن او نموده و ذوب نمایند و چون محمّر مذکور را در روباس بخورد دو وزن آن قمر دهند صیغ رابع دهند.

طلق محلوب: او را با مثل او ملح القلی و نوشادر مدبّر ثابت که مذکور شد با غسل و روغن تازهٔ گاوی بالسَّویه بقدر سرشتن خمیر کرده و در بوته به آتش تند بگدازند و بعد از گداز معقود او مایل به زردی و ناصاف می‌باشد و چون او را با مثل او زبیب ذایب که عبارت از جوهر صاعد اوست بگدازند، یک جزو او بر پنجاه جزو مشتری منقی رود و هر گاه محلوب او را در کوزه مطین کرده و در کوزهٔ کوزه گری و مانند آن چندان بگدازند که مانند سفیداب گردد سپس ساییده و در حل زبل چهل روز گذاشته و بعد از آن یک شبانه روز در تنور خبازی بیاویزند، محلوب مذکور شبیه به شیر و صافتر از سیماب محلول گردد و باید دهن ظرف را به کافور مسدود نموده و در تنور بیاویزند و گویند چون نوشادر مدبّر را با طلق محلول بالسَّویه سه بار تصعید کنند مشبک گردد و سادس را به اوّل ملحق سازد.

عقد اوّل: در قواعد قمری مجربین تصریح نموده‌اند که اکاسیر مبیض مشمَّع مخصوص قمری است مانند جوهر زرنیخ و کبریت مبیض و طلق محلول و فرآر مصعد و قصهٔ مکلس و قاعدهٔ کلّیه در امتزاج ارکان آن است که بعد از تناسب وزن هر یک، مجموع را با آبهای مخصوصه تشویه و تسقیه به حدی نمایند که مشمَّع گردد سپس مشمَّع را حل و عقد نمایند و مراتب حل و عقد هر چند زیاده باشد در مرتبهٔ طرح او می‌افزاید و بر ضعف مرتبهٔ سابق می‌رود و از آن جمله سه جزو عبد مصعد و یک جزو قمر مکلس و یک جزو جوهر علم را باید با یک جزو دهن لایحترق تا سه ساعت در ظرف تشویه سایید و یک ساعت تشویه به آتش بسیار نرم نمود و چون بخار از او ظاهر شود از سر آتش بردارند که باعث احتراق او نشود و دود نکند و بعد از خشکی و سردی او باز یک جزو دیگر از دهن مذکور اضافه نمایند تا مساوی ارکان از دهن تسقیه شود سپس امتحان بر روی صفحهٔ تافتهٔ زهره نمایند و هرگاه مانند موم گداخته صفحه را سفید سازد و دود نکند کمال اوست و نزد بعضی میزان ارکان بالسَّویه است. سپس به حل زده و عقد کنند و بعد از آن معقود را مثل غبار ساییده و مشتری منقی را گداخته یک جزو بر بیست جزو آن طرح نمایند و بدون حل و عقد بر ده جزو باید در حین تشویه و بلافاصله برهم زد تا در تشویه تمام اجزا تساوی داشته و باعث تشویه و تنقیهٔ بعضی اجزاء دون بعضی نگردد.

طریق دیگر ده جزو رهج را با آب سیر بسایند تا مانند غسل غلیظ گردد سپس هشت جزو عبد را با دو جزو برادهٔ قمر ملغمه کرده و اضافه نموده و با سرکه بسیار تند بسایند تا ناپدید گردد و با شش جزو عقاب صلایه نموده و در ظرف آهنی کرده و به ظرف مس ضخیمی پوشیده شد وصل در غایت مبالغه نموده و در آتش زبل گوسفند و گاو تمام ظرف را پنهان کنند و باید آتش به مرتبهٔ تصعید نباشد بلکه بقدر امتزاج کافی است و معقود مذکور یکی بر نه از زهرهٔ منقی رود و چون بار دیگر سحَق نموده با آب سیر و سرکه تسقیه و تشویه کنند و تکرار عمل نمایند ثابت گردد که مطروخ او روباسی شود و اگر از عبد ثابت و نوشادر مدبّر و برادهٔ مکلس ترتیب دهند، یکی بر سی جزو طرح شود.

ایضاً: کبریت مبیض چون با نوشادر محلول غواص شود، اکسیر بیاض نحاس منقی و مشتری منقی است، جزوی بر پنج جزو.

طریق زادالمسافرین: مشتری مطهر را با عبد بالسویه ملغمه نمایند و نیم اوقیه رهج و نیم اوقیه شوره را سحق بلیغ کرده و با بیاض البیض سرشته و بندقها ترتیب دهند و خشک کنند و زهره منقی را گذاخته و به ازای هر پنج جزو مذاب یک جزو بندقه اضافه نموده و با چوبی بر هم زند و در رات بریزند.

عقد دوم - در قواعد شمسیه و شمس مکلس و توتیای محمر از هر یک جزوی با شش جزو زیبق با ماءالأحمر و سایر میاه محمر و تسقیه و تشویه کنند تا یک وزن او ببرد و حل و عقد کنند و یک جزو بر صد جزو قمر قنات طرح کنند.

قاعده دیگر: شنجرف هندی را معلوم با آبهایی که از زعفرانالحدید و سایر اجزاء تقطیر کرده باشند، به دستور تسقیه و تشویه نمایند تا مشمع گردد و یکی بر صد از قنات طرح نمایند.

قاعده دیگر: حجر اسود مغسول مجفف مقراض را بقدر رطلی و زیاده از آن یک روز در تیزاب فاروقی یا در متقاطر زعفرانالحدید مذکور بقدر حجر و کمتر از آن که او را فرو گیرد و حل کند باید کرد تا حجر مضمحل گردد سپس به وزن حجر کلس البیض و مثل آن نوشادر مصعد سحق بلیغ نموده و در زبل و امثال آن حل کرده و تقطیر کنند و نوشادری که در انبیب جمع شود ضبط نمایند و شنجرف را ساییده و با قدر ثلث از مقطر مذکور به آتش نرم بجوشانند و سحق کنند و اگر اولاً با نوشادر انبیبی ساییده بعد از آن در ظرف تشویه آب را قطره قطره تطعیم او کنند بهتر است و در ظرف مسدودالمنفذ یک شب در آتش بسیار نرم گذارند و باز به دستور اعاده عمل کنند تا شنجرف مشمع گردد و آنگاه یکی بر صد از قمر و پنجاه از مشتری و دویت از زحل و مشتری طرح می‌رود.

قاعده دیگر: عبد عیبط با مصعد را در مفرق آهنی در آتش بگذارند و چون خواهند متفرق شود قطرات از این مقطر مذکور بر آن بریزند به حدی که او را بپوشاند و تشویه نمایند تا منعقد و شبیه به خاک سرخی شود و از آن معقود یکی بر صد از قمر یا نحاس یا ارزیز طرح کنند و اگر حل و عقد نمایند یکی بر ضعف اول و در هر حل و عقدی بر ضعف سابق رود و هرگاه حل و عقد او به هفت مرتبه رسد تصریح نموده‌اند که یکی بر غیر متناهی طرح می‌شود.

عقد سوم - در عمل مروارید و اعمال متفرقه.

عمل مروارید: مروارید یا صدف سفید صاف را بعد از شستن کوبیده و در شیشه کرده و آب لیمو یا آب تخم ترنج صاف بقدری که آن را بپوشاند اضافه نموده و چهارده روز نهایت تا بیست روز در سرگین نمدار بگذارند تا حل شود و به قوام خمیر گردد و فرار مصعد از نمک و زاج بالمنافسه را بقدر مروارید اضافه کرده و دست کش حریر در دست کرده، در کف دست بر روی حریر مدور کنند و باید دست خالی به او نرسد و یا میل نقره بسیار باریک که با موی خوک بسیار چرب کرده باشند درحین رطوبت او سوراخ کنند و بعد از خشک شدن بیرون آورند و به عدد هر دانه هزار عدد پنبه دانه در کیسه کرده و دانه‌های خشک شده را تمام روز بدست بمالند تا جلایی بر دارد سپس هر عددی را به خمیر آرد میده گرفته و بخورد مرغی دهند و بعد از یک دو ساعت مرغ را به دوانیدن خسته کرده و ذبح نمایند و در تنور بریان کرده و حوصله آن را شکافته و دانه‌ها را بیرون آورند.

و اگر دانه‌های خمیر گرفته را در شکم ماهی که خالی از احشاء کرده گذاشته و در تنور بریان کنند و دانه را اخراج نمایند بیغایله است. و اگر مروارید محلول را با سریشم پنیر حبهها بسازند، بعد از خشکی او به مثقب نیز سوراخ می‌توان کرد و با سنباده جلا داد.

عمل جلای لؤلؤ: چون مروارید زرد شود یا ناصاف باشد در آب ترنج بجوشانند و با سنباده نرمی بمالند و از اسرار است و از خواص مروارید محلول است تخلیص کبریت و عقد فرار و مجرب است.

عمل شادانه عدسی: شادانه سفید و غیر احمر آن را با قدری دم الأخوین مثل غبار ساییده و با سریشم پنیر سرشته و به قالب شبیه به عدس دانه‌ها بسازند و از مکتومات است.

عمل دانه‌های رنگین صدف: بادرمه‌ره را که قسمی از حلزون است باید سایید و شست و جهت سبزی زنکار مصفی و جهت سرخی شنجرف و به جهت زردی زرنیخ و جهت سایر الوان با آنچه مناسب باشد اضافه به صدف مغسول نمود و چندان سحق باید کرد که در صلابت خشک شود سپس با سریشم پنیر سرشته هر چه خواهند ترتیب دهند و بعد از سه چهار یوم که در غایت استحکام شده باشد با چرخ هموار کرده و به روغن زیتون چرب نمایند و با پنبه دانه در کیسه کرده و سه روز بمالند تا جلا گیرد.

عمل رنگ احجار یاقوت و احجاری که فی الجمله تاب آتش داشته باشند: قلی و زاج سیاه و زاج سفید و زاج زرد و سخاله فولاد و دم الأخوین و پوست پیاز تلخ را بالسویه با سرکه و بول اطفال یک روز تمام بسایند و بعد از خشک شدن در شیشه مطین و امثال آن کرده و تا سه هفته در زبل تازه گذارند تا حل شود و محلول شبیه به خون گردد سپس یاقوت سفید و امثال او را در قرع زجاجی مطین کرده و به آب مذکور آغشته و در آتش گذارند و قدحی سر قرع نصب کنند و چندان آتش دهند تا رنگ گیرد.

دستور نوشتن عقیق: ملح القلی و برگ درخت عرعر را بالسویه ساییده و با سرکه سرشته و با آن هر چه خواهند بر عقیق بنویسند یا نقش کنند و بعد از خشکی آن زمانی در آتش نرم گذارند تا خوب گرم شود سپس سرد کرده و به سرکه جلا دهند و آنچه نقش کرده باشند دیگر زایل نمی‌گردد.

رنگ کردن استخوان عاج و امثال آن: آن را در ماست ترش یا شیر یک شبانه روز بگذارند تا نرم شود و به جهت سبزی در هر صد و پنجاه مثقال شیر، هفت مثقال و نیم زنکار هر روز اضافه نموده و بر هم زند اقلأ تا ده یوم و اکثر چهل یوم و باید در ظرف مس گذارند و اگر سرخ خواهند استخوان را ده روز در شیر بخیسانند تا بسیار نرم شود سپس بیرون آورده و سه روز در رنگ لاک بگذارند و اگر لاجوردی خواهند تا ده دوازده یوم هر روز اضافه ماست و شیر کنند و اگر زرد مطلب باشد هر روز چهار مثقال زرد چوبه اضافه نمایند تا چهل یوم تدبیر کنند و چون استخوان را با پوست بیخ لفاح تا شش ساعت بجوشانند بغایت مطیع گردیده و از مجربات است.

عمل ذهب فرعونی: که در رنگ فرق از ذهب ندارد سوای آنکه در آتش سیاه می‌شود و اگر اصلاح او نتوان نمود کمال او است. براده حدید را با زرنیخ بسیار بسایند و با آب بشویند تا رفع زرنیخ شود و آنگاه قدری در بوته گذارند و چون نزدیک به ذوب رسد بقدر نه مثل او نحاس اضافه کرده و بگذارند.

عمل برنج دمشقی: و او را رومی نیز گویند و رنگیتر از اقسام برنجه و شبیه به ذهب می‌باشد. مس را صفحه بسیار رقیقی کرده و بقدر درهمی ریزه کنند و ربع او روی توتیا را نرم ساییده با شیره مویز سرشته و قرصی ساخته و بر روی سفال آب ندیده گذاشته و آتش در زیر آن کنند تا سوخته و صلب گردد سپس بار دیگر ساییده و با ثلث او زاج مسحوق آمیخته و ریزه‌های مس را با آن تلحیف نموده و به آتش بسیار تند گذارند.

عمل تذهیب: که مطلقاً عبارت از آن است. صفایح رقیق ذهب را به مقرض ریزه کرده و با سه مثل آن زبیب ملغمه کنند سپس مس و نقره و برنج را تمر هندی مالیده و چرک او را زایل نموده و بر روی آتش نرمی گرم کرده و ملغمه را به آن بمالند و بر روی آتش اندک زمانی گذارند تا رفع سیماب شود و رنگ ذهب ظاهر گردد.

و اگر قبل از تطلیه یک جزو روی توتیا را با پنج جزو سیماب ساییده و ملغمه کنند و بر سطح اشیاء مذکوره مالیده و به آتش رفع سیماب نمایند نایب مناب تطلیه ذهب است.

پس اگر بعد از آن تطلیه به ملغمه ذهب کنند، بسیار رنگین شود و چون یک جزو نقره قنط و خالص آن را در سه جزو عبد بمالند حل شود و به دستور مطلقاً مفضض کنند.

عمل زرنشان: که محتاج به آلات نباشد و باید سطح آهن و امثال آن را صیقلی کرد به این اسم که مذکور می‌شود و به قلم نقاشی هر نقشی که خواهند بکنند و بعد از خشکی آن در آتش بتابند تا اجزا در آن نفوذ کند سپس جلا دهند و از اسرار مجرب است: ورق طلا و زنکار و زعفران‌الحدید را بالسویه سحق بلیغ نموده به آب صمغ بقدری که توان استعمال نمود سرشته و بکار برند.

عمل نقاشی: طلق محلول را با نمک مثل غبار ساییده و به غسل مکرر رفع نمک نمایند و با آب صمغ عربی حل نموده و نقاشی به آن کنند و در نمود بهتر از ورق نقره محلول است و چون زعفران اضافه نمایند نایب مناب تذهیب به ورق طلاست و با زنکار زمردی و با اصفر فستقی می‌شود.

عمل مداد کتابت: چون بیخ و سمه را مهراً پخته و با صمغ عربی استعمال کنند قایم مقام مداد است.

بدل شنجرف: که در کتابت و نقشها بهتر از شنجرف است: اشنان سبز را یک شبانه روز در آب بخیسانند سپس لک اضافه نموده و به آتش نرم بجوشانند تا درد و صاف او جدا شود و آب اشنان سرخی و درخشندگی به هم رساند سپس صاف لطیف او را با صمغ عربی جمع نموده و استعمال کنند.

تدبیر آهن: که مانند آهن ربا آهن برآید: آهنی را در روغن کنجد اطفای نمایند و بار دیگر تفته اطفای او به آب کنند.

حفظ آلات آهنی که هرگز به زنگ نگیرد: باید قلی را چرب کرده و گذاشته تا زنگ به هم رساند و از آن روغن و چربی زنگ گرفته و با آلات حدید هرگاه بمالند دیگر زنگ نمی‌گیرد.

خاتمه: درخطوط مرموزه و اقسام مشهوره آن:

بسم الله الرحمن الرحيم

طریق پنجم:

در اصول صناعت و امور غریبه.

بدان که علم صنعت علمی است به تبدیل قوای اجرام معدنی بعضی به بعضی تا ظاهر شود و ذهب و فضه از سایر فلزات و آن را کیمیا نامند و علم طلسمات علمی است که به او دانسته شود کیفیت تمریخ قوای فاعله عالیه با مفعوله سافله تا فعل غریب از او حادث گردد و آن را لیمیا نامند.

هیمیا: علم تسخیرات است و آن معرفت احوال سبعة سیاره است از حیثیت تصرف ایشان که فواعل علوی‌اند در قوایل سفلی و دعوات و خواتیم و بخورات ایشان و تسخیرات روحانی و عزایم جنیان و معرفت اقداح و منازل مثل آن.

سیمیا: علم خیالات است که به آن تصرف در خیال مقید کند تا احداث مثلثات خیالیه کند و در خارج موجود نباشد.

ریمیا: علم شعبدات است و این معرفت قوای جواهر ارضیه است و مزاج آن با یکدیگر تا از آن قوتی حاصل شود که از آن قوت فعل غریب صدور یابد. پوشیده نماند که اکسیر نزد بعضی ممتنع الوجود است و از عالم قلب مهیه می‌داند و نزد بعضی از مبحرین علوم ممکن الحصول و از عالم تبدیل صورت نوعیه است نه قلب مهیه چه ذهب را نسبت به انواع فلزات صحیح المزاج دانسته‌اند و سایر را مریض به جهت اصلاح علل هریک را طی چند مقرر ساخته و تکون موش را از کلوخ مشاهده نموده‌اند و تصریح کرده‌اند که مکرر دیده‌ایم که نصف کلوخی را اعضای موش صورت بسته بود و نصف دیگر به شکل خود باقی بود.

و شیخ‌الرئیس در اوایل حال نافی این علم بود و در آخر رساله‌ای در حقیقت آن انشا فرموده‌اند و بعضی را اعتقاد آنکه جز تلحیف و ترکیب صورتی ندارد و خالص نمی‌تواند بود و این عمل بی دینتان است و صاحبان معرفت از آن بری‌اند و ظاهر آن است که این فن را اصل اصیل باشد اما بدون زهد و قناعت باقل و ایصال اکثر مستحقین و مساکین و انصاف به صفات قدسیه و تعلق به اخلاق اولیاء الله و اکرام مفضل منعم جل شأنه صورتی نبندد و اگر بندد بالاخره باعث بوار و هلاک آن شخص گردد چه این علم کلید خزانه‌ای از خزاین ملک‌الملوک است و به ندرت اگر بیگانه بارگاه عزت بر آن مطلع شود حکم دزدی که کلید را یابد دارد و عاقبت حال سارق چنین درگاه معلوم دل‌های آگاه خواهد بود و به مجرد ملاحظه نسخه‌های متداوله بدون استاد ماهر پیرامون این عمل گردیدن محض سودای خام پختن است چه مدار در این باب و فن به اعمال متنوعه و افعال مشکله است و جزئیات او ممکن التصور به تسطیر نیست.

و فی الواقع اکثر نسخ آن از تألیفات عالم با عمل باشد امکان ندارد که اسرار عظیمه را بدون رمز بیان کنند و رموز ایشان مختلف است و احاطه بر جمیع آن امکان ندارد چه اگر رموز جمیع اهل این علم به یک نسق می‌بود هر آینه رمز نمی‌بود بلکه اصطلاحی خاص بر آن صادق می‌آمد و اگر رسایل از تألیفات غیر عالم عامل باشد بدیهی‌البطالان خواهد بود، بلکه شرط اعظم مشاهده اعمال مخصوصه است از صاحب آن فن و تکرار عمل در خدمت عارف و اینکه این بی بضاعت با عدم اطلاع بر آن ارتکاب ترقیم اصول کلیه نموده است آن است که اکثر اعمال صنعت طیب را در بعضی از آن ضرور می‌شود و تدابیر بعضی از ادویه به اعمال مخصوصه با حسن وجوه ممکن است.

و چون در طی تألیف تحفه المؤمنین مطالعه اکثر رسایل معتبره این فن شده و بعضی ادویه را تدابیر به طریق اهل این فن نموده بود بنا علیه بقدر امکان در بیان اصول کلیه و آلات مخصوصه این فن کوشید تا اخوان عالم امکان را بدون تحصیل کتب متعدده علم بر اصول اصطلاحات این گروه حاصل گردد و اگر طالب اعمال جزئی باشند تحصیل عامل او کنند و از مطالعه این مجموعه توانند مدعی لاف و گزاف را آزمود و به فریب معرکه آرایان بساط تدلیس سرمایه معیشت خود را نسوخت و این طریق مشتمل است بر پنج حل و سه عقد و خاتمه:

حل اول - در بیان حجر اصطلاحی این فرقه و بعضی از اصطلاحات ایشان.

حل دوم - در قواعد تقطیر و تصعید و تکلیس و مانند آن.

حل سوم - در بیان آلات مخصوصه عمل صنعت.

حل چهارم - در قواعد گرفتن بعضی از آنها و تحمیر و تیبیض و سایر تدبیرات اجزاء.

حل پنجم - در بیان بعضی از خواص فلزات و اصلاح آن و آنچه به آن متعلق است.

عقد اول: در قواعد قمریه.

عقد دوم: در قواعد شمسیه.

عقد سوم: در قواعد عمل مروارید و اعمال متفرقه.

خاتمه: در خطوط مرموزه.

حل اول - در بیان بعضی از اصطلاحات اهل صنعت.

حجر: عبارت از جزو اعظم اکسیر است و اختلاف بسیار در آن واقع شده و هر یک از مهره این فن چیزی را در مطلوب خود جزو اعظم دانسته‌اند و تدبیر آن نموده‌اند تا به حل جریان و نفوذ و انصبغ رسیده و قایم‌النار گشته و نزد بعضی حجر عبارت از شعر انسان است و اکثر اهل صنعت در آن متفق‌اند.

و نزد بعضی عبارت از زیبق و نزد جمیع کنایه از کبریت است و به تحقیق پیوسته که مدبر بیض این دو اصل را فعل تَبیيض و محمر مجرد را عمل تحمیر است و شکی نیست که هرگاه اصل بارد قایم النار و گدازنده گردد و قبول صیغ کنند و اصل حار را رفع اشتعال و تسوید شود رافع علل متطرفات می‌گردد و لهذا جهت اصلاح آن در ترتیب آثار مذکوره هر یک از اهل این فن آبی و اجزائی وضع نموده‌اند و طریق تدبیری بیان کرده.

روح: عبارت است از اجزای لطیفه اجسام که حامل قوت بوده و نفوذ و صعود و غوص و غیره آثار از او آید مثل احراق و تحميص و تلین و تصلیب و مانند آن و هر چه در آن اجزای لطیفه بسیار غالب باشد نزد ایشان مسمی به روح است مانند جوهر زیبق و کبریت و جوهر زرنیخ و املاح و شبوب و امثال آن.

جسد: عبارت است از اجزای کثیفه اجسام که قابل وقوع آثار روح باشد و هر جسمی که از اجزای ارضیه به حد افراط در آن غالب باشد مسمی به جسد است مانند متطرفات.

نفس: عبارت است از جسمی که به حسب لطافت و کثافت حد وسط بوده و مابۀ الارتباط روح و جسد تواند شد واسطه جریان اجزای لطیفه صابغه در اجزای کثیفه قابلۀ جسد تواند گشت.

کبریت احمر: عبارت از اکسیر شمسی است چه در رنگ سرخ می‌باشد و از علامت خاصه اوست.

ورق شجر الطور: موی سر انسان است.

اصل بارد: زیبق است.

اصل حار: کبریت است و اول را انثی و ثانی را ذکر نامند.

قمر: کنایه از فضه است و او را اول نیز گویند.

عطارد: عبارت است از روی توتیا که شبه باشد و ثانی کنایه از اوست و بعضی سیماب را نیز عطارد نامیده‌اند.

زهره: نحاس است و ثالث عبارت از آن.

شمس: ذهب است و رابع کنایه از آن.

مریخ: حدید است و خامس نیز گویند.

مشتری: قلعی است که رصاص ابیض باشد و سادس کنایه از اوست.

زحل: سرب است و سابع مراد از اوست.

عقاب: نوشادر است.

علم: زرنیخ است.

عروس: کبریت است.

املاح: عبارت از اقسام نمک معدنی است و صنایعی و تنکار و شوره و بوره و نوشادر است.

نوشادر در آفتابی: عبارت از نوشادری است که به آب سحقی نموده در آفتاب گذارند تا اجزای لطیفه او صعود نموده و بر اطراف ظرف نشیند.

ارض: عبارت از ماده اکسیر است که سحقی و تسقیه و تشویه و غیره اعمال بر او جاری سازند.

حجر اسود: موی سر انسان است.

صراف: نمک تلخ است.

یمسو: شوره است.

حل دوم - در قواعد تقطیر و تصعید و امثال آن.

تقطیر: عبارت است از اخراج مائیه لطیفه اشیاء و تصفیه آن اعم از آنکه به جرّ علقه باشد یا به دستور قرع و انبیق اما جرّ علقه آن است که از پشم فتیله سستی ساخته و یک طرف آن را در ظرف مایعات گذارند و طرف دیگر را در ظرف خالی به نهجی که ظرف مایعات به ظرف خالی مشرف باشد تا صاف او

را فیتله جذب کرده و به طرف خالی آرد. اما دستور قرع و انبیق آن است که اجزای مسحوق را در قرع مطین کرده و انبیق را بر آن وصل در غایت استحکام نموده بر کوره نصب کنند و لب کوره را با قرع به گل حکمت اندوده و سد منافذ شعله نمایند که بر اطراف قرع که خارج کوره باشد اثر شعله نرسد. و قرع را مایل و غیر مستقیم باید نصب نمود و آتش در زیر قرع افروخت یا آنکه قرع را در خاکستر باریک نصب نمایند و در تحت ریگ آتش افروزدند و در این صورت اگر قرع مطین نباشد قصور ندارد چه ریگ و خاکستر مانند گل حکمت مانع شکستن فرعه و از شروط تقطیر آن است که آنچه در قرع ریزند کمتر از نصف قرع و زیاده از دو ثلث او نباشد و آتش را در آخر تند کنند و دیگر آنکه مادام که رطوبت گلی که قرع را با کوره اندوده باشند رفع نگردد آتش نکنند و قابله را با انبویه محکم نموده و قابله را در ظرفی که آب داشته باشد بگذارند تا از تندی مقطر نشکند و علامت انتهایی تقطیر رفع بخار انبیق است و در تقطیر مایعات حاره باید که مایع مزبور زیاده بر ربع قرع نباشد و آتش او در غایت نرمی شرط است که به حد جوشیدن نرسد بلکه باید گلولی قرع در دست کسی باشد که هرگاه شروع به جوشیدن کند از سر خاکستر گرم توان برداشت و بعد از رفع جوش باز گذاشت و طریق قرع منکوس در باب عمل روغن آجر مذکور شد.

تصعید: از شروط او توافق قدحین است و اگر لب هر دو مساوی نباشد باید لب قدح اعلی حاوی لب قدح اسفل باشد و در شد وصل مبالغه باید نمود. و اگر در شیشه تصعید کنند هر چند گلولی شیشه بلندتر باشد بهتر است و در استحکام دهان او بذل جهد باید کرد و باید کوره در بلندی و پستی متوسط بوده و دو سه زواید قریب به لب او باشد مانند سر میخی تا تحت قدح و آثال بر آن زواید نشیند و ثفل قدح باعث باز شدن شد وصل آن نگردد و شروط دیگر مراعات آتش است که بتدریج زیاده کنند که به حد افراط نرسد مگر در تصعید زرنیخ که آتش نمودی را شرط دانسته اند چه افراط آتش باعث احتراق اکثر ارواح صاعده است. و در تصعید زبیب شرط است که به موضع وصل قدحین شعله نرسد تا موجب نفوذ او نگردد و جمیع اهل فن به خلاف این ذکر کرده اند و این سری است که حقیر را بر آن اطلاع حاصل نموده و وجه آن ظاهر است.

و در غیر زبیب اگر به موضع وصل آتش و شعله نرسد بهتر است و باید بعد از سرد شدن کوزه و قدح وصل را بکشایند و از بخار حاره آن اجتناب نمایند و شرط دیگر مبالغه در سحوق ارضی است و اگر تحت ظرف اسفل مسطح و اعلی مخروطی باشد چنانکه شکل آثال محکی از آن است. **تشویه:** قسمی از آن عبارت از تحميص است و دمس نیز گویند می باید که آتش آن به حد تصعید نباشد و اجزای لطیفه از کثیفه جدا نگردد بلکه بقدر امتزاج و طبخ نباشد مثل عمل شنجراف و قسمی از آن عبارت از تقلیه است که بعد از سحوق ارض و تسقیه به آبهای مخصوصه قدح تشویه را به گل حکمت اندوده و در خاکستر گرم گذارند و چندان سحوق نمایند که رطوبت او بتدریج زایل گردد و شرط است که حرارت آتش به حدی باشد که ارض دود نکند و قسمی از تشویه در تنور است و قسمی در زبل و امثال آن و در جمیع آن مراعات باید نمود که به حد تصعید نرسد. **تشمیع:** عبارت است از تدبیر اجزای اکسیر به حدی که مانند موم بگدازد و بر روی صفحه نقشه منبسط گشته و دود نکند و شروط آن تکرار تسقیه و تشویه و سحوق بلیغ است به آتش معتدل.

تکلیس: عبارت است از سهولت تفریق اجزاء به تدبیر مخصوصه که قابل سحوق و نفوذ و سایر اعمال گردد و اکثر او به آتش می شود و اختلاف شروط آن به اختلاف جسم مکس است چه بعضی محتاجند به آتش تندی که چند روز مستمر باشد مانند قشر البیض و بعضی را احتیاج به حد افراط نیست. **حل:** عبارت است از سیلان اجزاء جامده و آن به نداوت و هوای رطبه مستمر صورت پذیر است مانند حل نوشادر به آبهای تند مانند ماء الفاروق و عرق گوگرد.

عقد: عبارت است از جمعیت و اتصال اجزاء و آن ضد حل است و به بیوست و حرارت و یا به برودت و بیوست صورت پذیر است.

تعفین: عبارت است از تدفین اجزاء در زبل و امثال آن و شرط است که وسعت جای تعفین به حدی باشد که اطراف ظرف تعفین زیاده از یک شبر حامل زبل نگردد و باید بعد از هر هفته تجدید زبل کنند و نهایت او تا چهل روز است و باید یک روز قبل از گذاشتن ظرف تعفین جای او را از زبل مملو سازند تا جای گرم شود و روز دیگر ظرف را بگذارند و اگر دو جای ترتیب دهند بهتر است تا روزی که تغییر زبل باید داد نقل به جای دیگر کنند تا ظرف مذکور سرد نشود.

قاعده حل اکاسیر: یکی آنست که به تعفین محلول گردد چنانکه صاحب هیکل و اکثر مجربین ذکر نموده اند باید اجزاء اکسیر را در هاون مزحج سحوق بلیغ نموده و از آبهای مخصوص هر یک را از اکاسیر اضافه کرده تا به قوام آید و غلیظ شود و به روی آتش خاکستر تا دو شبانه روز که گرمی خاکستر به یک قرار باشد باید سحوق نموده و با معجون کش نقره برهم زد و هر چند خشک شود از آن آب قطرات بر آن ریخت تا ربع اجزاء از آن تسقیه شود و در تشویه و سحوق خشک گردد سپس مثل غبار ساییده و در شیشه غیر مطین کوچکی کرده و دهان شیشه را به نمادی ببندند و در جای تعفین تا چهل روز بگذارند و بعد از هر هفته و ده یوم تغییر زبل دهند و علامت خوبی حل آن است که محلول شفاف و بی جرم مشاهده گردد و خلاف او دلالت نقصان و تدبیر اجزاء خواهد داشت و یکی حل به نداوت است که شیشه مذکور را در دیگ دو طبقه بگذارند که تحت دیگ اعلی سوراخها داشته و مملو از سرگین

کبوتر باشد و قرع حل تا انتهای گردن در آن پنهان بوده و دهان او باز باشد و باید سرگین همیشه نمی‌داشته باشد و هرگاه خشک شود بر آن آبی بپاشند و دیگر اسفل پرآب و لب او متصل به تحت دیگ اعلی بوده انبویه را از نی و غیر آن مابین دو دیگ تعبیه کرده به گل حکمت شد وصل هر دو دیگ نمایند و آتش نرمی در تحت دیگ اسفل برافروزند که پیوسته بخار آب از سوراخهای دیگ اعلی به سرگین کبوتر رسد و هرگاه آب کم شود از سوراخ انبویه بریزند و دهان انبویه را مسدود کنند تا مانع خروج بخار آب باشد و در اینصورت تا سه هفته حل می‌شود.

و آنچه حقیر تجربه نموده آن است که اجزای حارّ یابس از هوای بارد رطب حل می‌گردد و نه از هوای حارّ رطب مگر آنکه بدون شیشه در ظرفی گذارند که رطوبت در آن تأثیر تواند نمود چنانکه در حل نوشادر مشاهده نموده است و طریق آنست که نوشادر را بالسویه با ادویه مخصوصه یا به تنهایی ساییده بر روی سنگ مسطحی یا کاسه مزجج منبسط کنند و در زیرزمین سرد و نمدار و سردابها گذارند که رطوبت در آن تأثیر تواند نمود و روی آن را به دستاری بپوشاند که چیزی داخل نشود و در این صورت اندک زمانی حل می‌گردد.

و دستور دیگر آنکه در ظرف مسطح مزجج منبسط نموده و مجموع ظرف را به هیئت کله قند به نمد مستحکمی پوشیده و در جای تعفین یا در دیگ زبل دو طبقه یا در خزانه حمام یا در حمام ماریه گذارند تا از منافذ نمد رطوبت و حرارت لطیفه در آن تأثیر تواند نمود و قاعده عقد آن است که محلول را در قرع بلند گلوبی کرده و بر دهن قرع پاره از شیشه شکسته که مساوی لب قرع باشد با چینی شکسته نصب کرده و با آهک آب ندیده و نمک مکلس بالسویه که با سفیده تخم مرغ سرشته باشد محکم کنند و در دیگ خاکستر گذارند و باید بقدر چهار انگشت خاکستر در تحت قرع باشد و اطراف او به دستور و آتش زبل در تحت دیگ افروزند که ملایم باشد و گرمی خاکستر بقدری باشد که در گلوبی قرع عرق محلول مشاهده گردد و چون عرق برطرف شود علامت عقد است، سپس شیشه را شکسته و معقود شبیه به رب غلیظی ملاحظه می‌گردد و چون در ظرف چینی گذاشته به چیز نازکی بپوشاند و در آفتاب بگذارند به اندک نسیمی منعقد می‌شود.

حل سوم - در بیان بعضی آلات مخصوصه اهل صناعت.

صفت حمام ماریه دیگ عمیق بر کوره نصب کرده و سه پایه از چوب در او گذاشته و ظرف مخصوص حل را بر سه پایه نصب کنند و آب به قدری در دیگ بریزند که چهار انگشت فاصله آن تا تحت ظرف بماند و سرپوش دیگر را با لته و خمیر مستحکم کنند تا بخار آب بیرون نیاید و آتش نرمی از سرگین و امثال آن برافروزند به حدی که آن را به جوش نیاورده و بخار کند و هر روز یکبار سرپوش را برداشته و آب گرم بقدری که به تحلیل رفته باشد اضافه نموده و به دستور سرپوش را نصب کنند و سنگ گرانی بر روی سرپوش بگذارند تا در عرض دو سه هفته حل شود.

صفت رویاس: بر روی زمین مگاک بقدر نصف گوی به شکل بوته حفر کنند و از خاک سبکی که آن از گردی است که بر روی کوزه‌های داش کوزه گری می‌نشیند و بعد از تر کردن موضع مگاک به خشک آن بمانند و هر چند بیشتر بمانند حفظ مسبوک بهتر نماید و ظرفیت وسعت مگاک باید دو چندان قدر مسبوک باشد و لب مگاک باید بقدری از زمین مرتفع باشد تا کثافات روی مسبوک را به آلت آهنی جدا توان نمود و یک عدد انبویه آهنی که یک طرف وسیع و یک طرف تنگ سرکج به این شکل در کنار مگاک مذکور به دستوری نصب کنند که چهار انگشت طرف باریک انبویه از وسط او مرتفع و محاذی حاق وسط باشد و دو عدد دم حنادی بر طرف وسیع انبویه نصب باید نمود که پیوسته بلافاصله هوای شدید و از وسط مگاک از فوق تواند شد و چوب بید خشک در جوانب مگاک چیده و بر افروزند تا شعله از خارج مگاک به سبب دمیدن داخل مگاک مذکور شود و آنچه در مگاک مذکور بریزند گذاخته شود و سربی که به جهت صاف کردن نقره داخل می‌کنند باید سه حصه نمود و یک حصه را جهت گذاختن نقره باید اولاً اضافه کرد و بعد از گداز دو سه دفعه غلطیدن ثلث او را اضافه نمایند و بعد از ساعتی همه را و آن مقدار صبر کنند که از غلطیدن و چرخ زدن بایستد و کثافات روی آن را به دفعات رفع نمایند و سکون مسبوک علامت برکی و صافی و عدم کثافت او است و عدم امتزاج و عدم گداز نقره را با سرب علامت بدی جوهر نقره دانند.

صفت خلاص: آجر هشت جزو و زاج زرد که به طریق توتیا مغسول نموده و صاف آن را به آتش منعقد کرده باشند دو جزو و گل تنوری که آتش بسیار دیده باشد دو جزو و گل سرشوی چهار جزو و نمک طعام چهار جزو مجموع را نرم ساییده به آب خمیر تری کنند و کوزه را تا نصف از آن ریخته و طلای مغشوش را ریزه کرده و در آن گل فرو برند به حدی که آن گل بر روی او بریزند و سرپوش کوزه را به گل حکمت مستحکم نموده و مجموع کوزه را به گل گرفته و بعد از خشک شدن گل در کوره کوزه گری یا آجرپزی یا کاشی پزی بگذارند و هرگاه ناصاف بیرون آید عمل را مکرر کنند تا به حل نرمی و رنگینی که مطلوب باشد و شکنندگی و ناصافی رفع گردد.

صفت قالب کلس البیض آن است که چون به سرکه حل و خمیر کرده هر نقشی که کند زایل نگردد مگر آنکه باز در سرکه گذارند و در زبل حل کنند.

تخلیص ذهب: ذهب مغشوش قرعی را تا به نصف به ستبری انگشتی به گل حکمت بگیرند و طلای مغشوش را خورد کرده با سه وزن او تیزاب فاروقی در قرع مذکور کرده و بر روی آتش زغال بجوشانند تا دود آن از سیاهی به سفیدی رسد سپس در ظرف مزججی ریخته صفایح مس در او افکنند و در این وقت آنچه از نقره به او مخلوط باشد و بر روی تیزاب آمده بر مس ملاصق می‌گردد و طلای صاف در تحت ظرف جمع می‌شود و هرچه از سایر متظرفات به او مخلوط باشد تحلیل می‌رود و تیزاب فاروقی در دستور سوم مذکور شد.

حل چهارم - در گرفتن بعضی از آبها و تدبیر اجزاء و تبیض و تخمیر بعضی از آن.

صفت میاه: از آن جمله آبی است که دفع شعله کبریت می کند و غایب گرداند و در عمل شنجرف جزو اعظم است و باعث جریان او و ارض هارب را عقد کند و معقود را جاری سازد و تشمیع نماید و از کتاب تجربه نقل شده و از مجربات دانسته‌اند. برگ و گل و قلی و موی سر را بالسویه تقطیر کنند و به آن تسقیه شنجرف نمایند و به دستور ملح القلی و نوشادر و انزروت از هر یک یک جزو در سرکه حل نمایند و دفلی و حنظل تر و مورد تازه از هر یک ده جزو را با سرکه مذکور ساییده و تقطیر کنند و با مقطر آن اجزاء ثلثه را مجدداً سحق نموده و اعاده تقطیر کنند تا چند دفعه در عقد ارض هارب و تشمیع و جریان بیعدیل دانسته‌اند.

آب دیگر: که تسقیه آن شنجرف را حل کنند و در نقل مشتری به مرتبه اعلی از مجربات دانسته‌اند و از براده نحاس و براده حدید که ممزوج به یکدیگر نموده زعفران ترتیب دهند و آن زعفران را با سرکه تقطیر کنند و چند بار ترد مقطر نموده و تکرار تقطیر کنند و نزد اکثر مقطر مکرر زعفران الحدید با سرکه ناقل مشتری است.

آب دیگر: زاج زرد را با سه چندان او سرکه تقطیر کنند و جهت تکمیل کبریت و زیبق و رصاص به حله تشمیع بیعدیل است و باید مکرر به آن سحق و تسقیه نمایند.

آب دیگر: بوره ارمی و بوره سرخ را با سفیده تخم سرشته و در کوزه سفال بسوزانند و تا نه مرتبه اعاده عمل نمایند سپس با حنظل بالسویه تقطیر کنند و مقطر مذکور جمیع اجساد را حل کند و در تنقیه اوساخ معادن و الحاق وضع او به شریف از مجربات شمرده‌اند، ایضاً کبریت را با ده وزن او آب اثل تسقیه نموده و هفت بار تقطیر کنند. اول را به لون رابع سازد و ایضاً پوست بیخ لفاح دو جزو و پوست اندورن پسته و مورد از هر یک یک جزو تقطیر کنند و عقد هارب کنند ایضاً گوشت حلزون را با مثل آن نوشادر و نصف او کبریت و سدس او نمک سحق بلیغ نموده تقطیر کنند و در عقد زیبق و افعال غریبه در مشتری از مجربات دانسته‌اند.

دهن البیض: چون قلی را در سرکه حل نموده به جرّ علقه صاف کرده و به آتش عقد نمایند و معقود را با زرده تخم مرغ پخته ممزوج کرده و به ازای هر عددی سه درهم نوشادر اضافه نمایند سپس افشرده و روغن بگیرند، در تطهیر اجساد و ثقل معادن بیعدیل و چون اصل حار را به آن حل کنند اصل بارد را ثابت کند و اگر نوشادر ثابت باشد قویتر است.

آب دیگر: چون بیدانجیر را با خردل سرخ و سیر و طلق محلوب تقطیر کنند سادس را به مرتبه اول رساند و مجرب است.

آب دیگر: مسمی به ماء الأحمر است و در تخمیر اکاسیر مستعمل است. سه اوقیه زاج لاری را نرم ساییده و با دویست درهم سرکه بسیار تند در شیشه یا در ظرف مطین مزج کرده و بر روی آتش بسیار نرمی گذارند تا سرکه رنگین شود سپس به جرّ علقه صاف نموده و با پنج درهم زنجار و پنج درهم زعفران الحدید و دو درهم شب یمانی و یک درهم شنجرف در ظرف مذکور کرده و در آفتاب بسیار گرم یا در خاکستر گرم یک روز گذاشته سپس به جرّ علقه صاف نموده و استعمال کنند.

آب دیگر: مسمی به ماءالملح و تسقیه آن باعث سفیدی کبریت و زرنیخ است و موجب جریان و تکلیس طلق و زیبق دانسته‌اند. نمک طعام و شب یمانی و نوشادر را بالسویه نرم ساییده تقطیر نمایند.

آب دیگر: مسمی به ماءالمریخ و تسقیه آن تا ده بار ده وزن از عبد مصعد را ثابت و جاری کند و چون زیبق غلیظ را با آن طبخ دهند عقد نماید. یک جزو زعفران الحدید را با دو جزو نوشادر و نیم جزو ملح القلی و نیم جزو زاج زرد محلول در سرکه که صاف آن را به آتش منعقد کرده باشند و مجموع را با سرکه تند به وزن مجموع سحق نموده و تقطیر کنند.

آب دیگر: مسمی به دهن لایحترق است و در تشمیع اجزاء و اثبات ارواح بیعدیل و در عمل قمری و شمسی مستعمل است. کلس البیض با وزن او نوشادر مطبوخ معقود را سحق بلیغ کرده و در ظرف مزج مطین که شد وصل نموده باشند یک شبانه روز در آتش زبلی گذارند یا به سرکه نم کرده و در ظرفی کنند که چون به سرپوشی پوشند فضایی در آب نماند و مصعد نشود وصل را محکم کرده به آتش گذارند به حدی که ظرف در دو سه ساعت سرخ شود. سپس اخراج نموده و به وزن در آورده و هر چه کم شده باشد نوشادر اضافه نماید و به دستور در آتش گذارند تا سه بار و اگر بجای آتش زبل در تون حمام گذارند جایز است. بعد از آن نرم ساییده به نداوت مکان نمناک حل کنند و محلول را تقطیر نموده و ثقل او را بقدر نصف او نوشادر اضافه نموده و باز به آتش گذاشته سپس سحق نموده و به دستور حل کنند و تقطیر نمایند و بعد از آن ثقل را با مقطر اول و ثانی ساییده و بار سوم حل کنند و محلول را تقطیر نمایند تا تمام مقطر گردد.

تدابیر خاصه: زاجات را چون خواهند که تصفیه کنند باید در آب حل نموده و صاف او را به جرّ علقه جدا کرده و بجوشاند تا غلیظ و منجمد گردد یا در آفتاب منجمد سازند و شوب و املاح را نیز تصفیه به دستور مذکور کنند.

تدبیر نوشادر: جهت عمل قمری بالسویه با املاح مانند ملح القلی و ملح اندرانی تصعید کنند و در عمل شمسی با زعفران الحدید و با زنجار و آنچه او را مجمر کنند.

تدبیر ثبات: ملح نمک طعام را ساییده و در کوزه کرده و در کوزه کوزه گری بگذارند و مادامی که به وزن در آرند و نقصان در او باشد باز اعاده آتش بسیار تند کنند و علامات ثبات آن است که نقصان در وزن او محسوس نگردد و احراق او چنان است که چندان آتش در تحت دیگ کند که نمک از جستن باز ایستد.

تدبیر حل: املاح و شوب و بوره و تنکار و شوره و زبدالبحر و زاجات باید نرم ساییده و در مثانه گاو یا روده کرده و در مکان نمناک گذارند یا در دیگ آب است گرم آویخته و به بخار آب حل کنند.

تدبیر ثبات نوشادر: پنج جزو ملح القلی را با یک جزو نوشادر مصعد ساییده و به آتش نرم تشویه کنند و در حین تشویه سحق بلیغ نمایند و به دستور یک جزو دیگر نوشادر اضافه نموده و اعاده تشویه نمایند تا مساوی ملح نوشادر مخلوط گردد سپس به نداوت حل کنند و بعد از حل چون منجمد شود، ساییده استعمال نمایند در این وقت در حل طلق و سایر اعمال عجیب الأثر است و چون عقاب به آب مجرور به جرّ علقه طبخ دهند ثابت گردد.

تدبیر تحمیر نوشادر: چون نوشادر صاف سفید را با مثل او زاج زرد لاری و عشر آن زنکار تصعید کنند محمّر گردد.

تدبیر سیماپ: زیبق را با عشر آن ملح القلی با قطرات سرکه بسایند تا ناپدید گردد و ظرف او را بر روی خاکستر گرم که در دیگی باشد یا آهک که در تحت آن دیگ آتش کرده باشند تا از گرمی باز نماند باید گذاشت تا رطوبت سرکه رفع شود و به آهستگی حرکت دهند تا عبد متفرق جمع گردد سپس به آب شسته و با عشر آن شوره به دستور با سرکه ساییده شوره را به شستن از او رفع نمایند و این را تنقیه گویند و این عمل باعث پاکی و رفع سیاهی عبد می گردد سپس با نصف او نوشادر و نصف او ملح القلی سحق بلیغ نموده و از نمک مکلس فرس و لحاف نموده و تصعید کنند و مصعد آن را به دستور با اجزای مذکوره ساییده و اعاده تصعید نمایند تا سه بار مانند الماس معقود گردد و اگر اعاده تصعید تا هفت مرتبه است که با اشیاى مخصوصه جهت ثبات تدبیر نمایند و تصعید سه مرتبه جهت ممالج با سایر ارکان در اکثر امور قمری کافی است.

تحمیر عبد: چنان است که مصعد مرتبه ثالث را با نصف او کبریت اصفر و ربع او زاج زرد معقود مصفی و ثمن او نوشادر محمّر سحق بلیغ نموده و با فرس نمک مکلس بدون لحاف سه بار دیگر تصعید کنند و در هر تصعید تجدید اجزای مذکوره نمایند تا عبد مانند شنجرف سرخ گردد و این در امور شمسی شرط است و آتش این تصعیدات نرمتر باید تا باعث احتراق و سیاهی کبریت نشود.

اما تدبیر تکلیس: آن است که بعد از تصفیّه او را در قرع مطین کنند و یک وزن و نیم او تیزاب فاروقی که در طریق سوم مذکور است به تدریج در قرع ریزند که باعث شکست قرع نشود و هرگاه زیبق از آن به جوش آید و دود ظاهر گردد قطرات بول تا بقدر دو مثقال بریزند که از جوش باز ایستد سپس انبیب را بر آن استوار نموده و به خاکستر گرم چنانکه در قاعده تقطیر مایعات حاره مذکور شد تقطیر نمایند و چون تیزاب تمام مقطر گردد عبد را مکلس مشاهده کنند و این امر به جهت سهولت تصعید است سپس مکلس را با اجزای مخصوصه تصعید نمایند و تیزاب مقطر جهت عمل قسمی از زعفران الحدید بغایت مؤثر دانسته و دستور آن است که براده حدید را بعد از شستن به آب نمک چندین مرتبه که سیاهی او زایل گردد در قرع مطین کرده و هم وزن او تیزاب مذکور را ریخته و به تدریج رفع جوش و دود آن را به قطرات بول کنند و به دستور تقطیر تمامی تیزاب نمایند و بعد از آن به آتش تند براده مزبور زعفران می شود.

اما تدبیر عقد قرار آن است که آب صاف و آب لیموی تند را بالمناصفه در مغرفه آهنی کرده و یک جزو عبد را در آن انداخته و بجوشانند و چهار جزو توتیای هندی را نرم ساییده و سه دفعه بریزند و هر دفعه تا دو ساعت بجوشانند و چون خواهد از جوشیدن به سر رود با نی بر آن پف کنند و بعد از شش ساعت که جوشیده باشد ته نشین او را در لته ریخته و مکرر به آب بشویند و منعقد آن را در ظرفی کرده و نوشادر را در آب حل نموده چند جوش داده و از آن بقدری که آن را بپوشاند بر آن ریخته و در آفتاب یا خاکستر گرم بگذارند تا هر چه از توتیا به آن مخلوط شده باشد بتدریج دفع شده و مادامی که آب نوشادر سرخ و کبود شود باید تجدید نمود و این عمل مجرب است.

عقد دیگر: فرار مصفی را در بوته کنند که فرس و لحاف آن سقمونیا باشد و سر بوته را در غایت استحکام شد وصل نموده و در آتش گذارند و به دستوری که تمام بوته در آتش پنهان شود در اندک وقتی معقود می گردد و مجرب است و اگر بوته آهنی باشد انساب است خصوصاً هرگاه اندرون او را به گل بوته اندوده باشند.

عقد دیگر: دیگر پوست انار تازه و پیه آن را کوبیده و زعفران الحدید را با آب معصور او بسایند تا خوب حل شود سپس فرار مصفی را در بوته مس یا آهنی کرده و از این محلول در او ریزند و شد وصل بوته نموده و به آتش نرم طبخ دهند یا در تنور گرم گذارند تا معقود گردد و از آنها که عقد فرار نمایند مذکور شد و چون نقره را با گوگرد مکلس کنند یک جزو آن گوگرد آن را مکلس نموده و ده جزو فرار را عقد نمایند و مجرب دانسته اند و چون زیبق و

سم الفار را بالسویه با دو چندان هر دو چند سرخ مقشّر سحق بلیغ نمایند و بعد از آن اندکی ترشی الحاق نمایند، فرار زنده گردد و با عدم انعقاد قایم النار شود.

تدبیر کبریت: اما تبیض آن به نهجی است که یک جزو کبریت را با هشت جزو روغن کنجد به آتش نرم در قلع مطین بجوشانند تا کبریت حل شده و در روغن سرخ گردد و نه مثل کبریت نوشادر را ساییده و به دفعات بر روی آتش تسقیه به روغن مزبور کنند و سه بار به طریق زرنیخ تصعید نمایند.

طریق دیگر: دو جزو نوشادر را با یک جزو کبریت سحق نموده و به آب تر کرده و به سحق بلیغ خشک کنند و در ظرف مطین با سه ساعت در آتشی مثل آتش تون گذاشته سپس بشویند و با نوشادر جدید اعاده عمل نمایند تا به حدی که بر صفحه تفته دود نکند و آنچه با دوغ و هرچه با نمک سفید کنند غواص نمی باشد.

طریق دیگر: شب یمانی را ساییده و در جوف بادنجان ریخته و در مکان نمناک حل کنند و با شب محلول کبریت را بسایند، سفید و ثابت می کند و به دستور نوشادر محلول در بادنجان نیز همین اثر دارد.

تدبیر زرنیخ: زرنیخ ورقی برآق را یک جزو با ربع او نمک مشوی نرم بسایند و صابون خشک عراق را بقدر نیم وزن زرنیخ ورق کرده و ربع او سرکه و نیم وزن او روغن کنجد با پیّه تازه که بر روی آتش گذاشته باشند حل نمایند سپس زرنیخ و نمک مسحوق را اضافه کرده و جوش دهند تا زرنیخ منعقد و سیاه شود و به چوبی حرکت دهند تا رفع روغن و صابون شده و زرنیخ منعقد بماند و آتش او نرم باشد تا احتراق در جوهر زرنیخ واقع نشود سپس منعقد را کوبیده و در ظرفی کرده و در آتش زبل ظرف را پنهان کنند که بتدریج دود کرده و دفع چربی او شود و باید در نرمی آتش تشویه مراعات کنند که مصعد نگردد و بعد از رفع چربی صلاویه نموده و در سرکه و ملح القلی طبخ دهند تا بقیه چربی زایل گردد و آنگاه مثل غبار ساییده و با قلع مطین و قرع بلند گلولی مطین تصعید به آتش بسیار تند که دو روز استمرار داشته باشد باید کرد تا جوهر آن مثل برف سفید گردد و اگر در جوهر او سیاهی باشد باید با عشر او نمک ساییده و به روغن کنجد یا پیّه سرشته به دستور تشویه به آتش نرم کنند و بعد از تشویه به آب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند تا رفع نمک شود و اگر با موم بالسویه چند بار تشویه کرده با آب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند رفع سیاهی او می شود و علامت تصفیه آن دود نکردن در آتش است و تصریح نموده اند که به تنهایی یک جزو او بر بیست جزو زهره منقی طرح می شود و از تکرار سبک و زنش نقصان نمی پذیرد.

حل پنجم - در خواص فلزات و اعمال آن:

در تنقیه قمر چیزی بهتر از نمک تلخ نیست و بوره باعث سرعت ذوب است و با ذهبت باطنی است و خالص مکلس آن با اجزای مناسبه اکسیر بیاض و مبدل زهره و مرّیخ و مشتری است.

و بهترین اقسام تکلیس آن است که براده یا ورق آن را در تیزاب فاروقی اندازند تا حل شود سپس از تیزاب جدا کرده و با اندک رطوبت تیزاب که با او باشد با مثل او نمک فندرائی بسایند و در بوته به آتش زغال سرخ کنند و هرچند آتش را دوام بیشتر باشد بهتر است به شرطی که به حد ذوب نرسد سپس به آب صاف بشویند تا نمک زایل گردد و از خواص خالص اوست که یک جزو او با سه جزو فرار به محض ساییدن ملغمه می شود و چون ملغمه را بر زهره که گرم کرده باشند طلا کنند و به آتش نرم گذارند تا رفع فرار شود مفضض کند و مجرب است و ملین غیر متطرق او که متطرق گرداند و گوشت غلیبوج و سایر لحوم است که آن را با بوره قدید کرده باشند سپس غیر متطرق او را گذاخته قدری بر آن بپاشند سریع الذوب و بغایت نرم کند و در حدید نیز بغایت مؤثر است و شمس را نیز قریب به نرمی مشتری سازد و ملح القلی و زاج سفید و نمک رافع سواد قمرند و هرگاه بر آن بمانند و در آن آب بجوشانند.

عطارد: از خواص اوست که چون جزو کبریتی از او رفع شود سادس را به اول رساند و مبیض او بقدر جزوی ملح جزو سابع به مرتبه سادس آرد و تدبیر تبیض آن است که ساییده و در کفچه آهنی با روغن شیر پخت بقدری که چهار انگشت به روی ایستد بریزند و بجوشانند تا روغن به انتها رسد سپس آتش را تند کرده و دهنت را کاملاً بسوزانند و مانند خاک سیاه گردد. سپس به آب نمک گرم بشویند و بعد از رفع دهنت بالسویه با نمک طعام بسایند و در کوزه مطین یک شبانه روز در تون یا در آتش شبیه به او بگذارند سپس به آب گرم بشویند تا نمک زایل گردد و بعد از آن به آتش خشک کرده و به دستور با مثل او با نمک بسایند و یک شبانه روز در آتش گذاشته و بشویند و تکرار عمل نمایند تا مانند برف سفید شود و هرگاه در کوره کوزه گری و یا در آتش شبیه به او که تند باشد گذارند در سه مرتبه سفید می شود و از خواص مجربات آن است که جزوی سی جزو اول را به رابع رساند و تحمیر او با ماء الاحمر به دستوری است که عطارد مبیض را با آن هر دفعه بقدر مبیض تسقیه بر روی آتش نرمی کنند تا خشک شود سپس ساییده در ظرف مزج مطین یک شبانه روز به مثل آتش تون تشویه نمایند تا ده دوازده مرتبه و چون رنگ او عنبلی تیره گردد علامت کمال اوست.

زهره: گل ترشی و مجموع قواض مانند سرکه و سماق منقی زهره اند و رفع حمرة او می کنند بعد از اینکه صفایح آن را تافته مکرر در آن اندازند و چون آبگینه و کلس البیض و نمک را بالسویه ساییده با سفیده تخم مرغ خمیر کرده بر صفحه او طلای غلیظ کرده و بعد از خشکی آن بگذارند، رفع سودا و حمرة او بالکلیه گردد.

و چون شب یمانی و نمک اندرانی و نوشادر را بالسّویه در پنج مثل او و سرکه تند حل کنند و زهره تا چهار بار گذاخته در آن ریزند و صفایح او را مکرّر تابیده و در او فرو برند به حدی که دیگر سرکه سیاه نشود، کمال تنقیه اوست.

و چون با مغز گردکان او را بکوبند یا مغز گردکان را کوبیده و بر آن بمالند مفتّت اوست و تخم بادنجان باعث سرعت ذوب آن و شوره رافع مخلّطات اوست و چون بعد از گداز بر او اضافه نمایند و به دستور آب غالیس که در طبرستان پریهم نامند و آب قثاء الحمار جهت تنقیه جمیع معادن بغایت مؤثر است و مبیض آن است.

و طرطیر را چون با ملح القلی و شبّ یمانی ساییده و در سرکه حل نمایند و زهره مذاب و صفایح او را تافته و در آن اندازند در ازاله سرخی آن مجرّب دانسته‌اند و چون نحاس مذاب را تطعیم به فلفل کنند سفید گردد.

و چون طرطیر را با شوره سفید کنند در رفع سرخی مس و اصلاح نقره بیعدیل است و آب خرنوب نبطی با آب مورد منقی جمیع اجساد و ثابت کننده صاعد است.

شمس: چون از عقاب جزوی و از ملح ده جزو و فرش لحاف صفایح بسیار رقیق او نموده و صفایح را بر روی هم چیده و به خلاص برند در مرتبه اول نقصان در وزن شمس به هم می‌رسد و چون هفت بار و زیاده بر آن تکرار عمل نمایند یکی بر ده از قمر رود و هر چند تکرار کنند تا پنجاه شصت دفعه در هر مرتبه افزایش تا به مرتبه عظیم رسد و از شمس مکلس نیز همین اثر آید.

و چون سرب را به آتش تند بسوزانند که سرنج شود و آن را تسقیه به آب زاج و نظرون کنند و بر صفایح شمس طلا کرده و مکرّر بتابند باعث تکلیس او شود و مجرّبین تصریح نموده‌اند که یک جزو براده شمس را چون با سه جزو مقطر شعر دو سه بار تقطیر کنند مکلس گردد و بهترین آنچه او را به مرتبه رفع رسانده تسقیه و تشویه براده اوست با زاج و شوره هر یک دو جزو و شب و ملح از هریک جزوی که به آب مورد و دفلی بالسّویه سحق و تقطیر کرده باشند و تکرار تشویه و تسقیه و دمس یک شبانه روز در آتش شرط است و نخاله گندم بالخاصیه حفظ رنگ او می‌کند و مکان نمناک مفسد رنگ اوست.

مریخ: چون بر صفایح رقیق با براده او رهج الفار یا علم مرقشیشا پاشیده و بگذارند یا براده او را با ملح القلی یا با زرنیخ یا رهج بسایند قریب الذّوب مانند رصاص گردد و چون مکرّر گذاخته و در حین گداز هلیله زرد و زبدالبحر و پوست انار اضافه نموده در روغن بیدانجیر با آب بقله الحماق اطفا نمایند بغایت زود گداز و نرم گردد و به دستور چون با مس بگدازند و شوره بر گذاخته او زنده تا مس از آن دفع شود، در نرمی قریب به مشتری شود و گویند مریخ را باطن قمر و ظاهر شمس است و صبح آن را از شمس قویتر دانسته‌اند و چون زعفران او با آبهای تند حل شود و عقد کنند اول را رنگ رابع دهد و چون یک جزو براده او را با سه جزو مس بگدازند و نه جزو زحل با او ذوب نمایند و به روباس برند، مریخ را سرخ نماید.

و چون زعفران را با زنجار و راسخت و شنجرف و سرنج و روغن تخم مرغ و زیت الشعّر و نوشادر سحق و تسقیه و تشویه نمایند مشمّع گردد و چون زجاج و نوشادر را بالسّویه با روغن زیتون سرشته در حین ذوب به خورد آن دهند سوادش بالتّمّام زایل گردد و چون در سرکه و نوشادر حل کنند و دوازده مرتبه تسقیه شنجرف معلوم کنند مشمّع گردد و یکی بر بیست از اول رود.

و گویند: چون با آب معصور پوست انار بسایند، او را حل می‌کند به شرطی که مدتی در آفتاب گذارند و چون با محلول او عقد فرار نمایند، از طیران باز دارد و ثابت گرداند.

مشتری: مبیض و منقی او نمک و نوشادر است و زرنیخ و بوره است که بالسّویه در آب حل کرده و مذاب او مکرّر در او ریزند و کلس البیض و نوشادر منقی اوست و به دستور دوغ با زیره منقی اوست و به دستور طلق مطهر اوست و چون به اعمال مخصوصه با آن بگدازد و چون با فیروزه بگدازند او را بغایت صلب کند و به دستور هر چه نرم باشد صلب کند و مرقشیشای ذهبی مبیض رافع صریر و سوداوی او است.

فاهم: چون صفایح او را در دیگ سفال و مانند او چیده و به ملح ثابت و کلس البیض و کلس استخوان و زجاج شامی تلحیف کنند به نهجی که آن طرف مملو گردد و سرپوش آن را مستحکم نموده و یک شبانه روز در آتش بسیار تند بگدازند و در این وقت بی سودا و بی صریر و دیر گداز گردد و چون سه جزو براده حدید را به یک جزو زرنیخ ساییده بگدازند و سیاهی او را با آب نمک زایل کنند و یک جزو آن را با دو جزو مشتری مدبّر مذکور بگدازند، در بیاض و رونق مانند قمر مشاهده نمایند.

زحل: منقیات و مبیضات او مانند مشتری است و چون هفت بار گذاخته و در بول حمار تطفیه کنند، صاف و مستحکم گردد و چون تنکار را سه روز با سفیده تخم سحّ متواتر کرده و حبها ساخته و زحل را گذاخته و مکرّر بر آن طرح کنند، سفید و دیر گداز گردد.

و به دستور یک جزو کبریت مصعد دوازده جزو زحل را سفید و مستحکم کند و به دستور هرگاه عقاب را مکرّر بر او طرح کنند بغایت سفید شده و با مساوی او قمر آمیزش کنند و مجرّب دانستند. اما تحمیر او چنان است که ده جزو خالص منقی او را با مثل او ساخت در بوته فرش و لحاف بگذارند و سه بار تجدید فرش و لحاف به دستور به وزن او نموده و ذوب نمایند و چون محمّر مذکور را در روباس بخورد دو وزن آن قمر دهند صبح رابع دهند.

طلق محلوب: او را با مثل او ملح القلی و نوشادر مدبّر ثابت که مذکور شد با عسل و روغن تازه گاوی بالسّویه بقدر سرشتن خمیر کرده و در بوته به آتش تند بگدازند و بعد از گداز معقود او مایل به زردی و ناصاف می‌باشد و چون او را با مثل او زیبق ذایب که عبارت از جوهر صاعد اوست بگدازند، یک

جزو او بر پنجاه جزو مشتری منقّی رود و هر گاه مخلوب او را در کوزه مطین کرده و در کوره کوزه گری و مانند آن چندان بگدازند که مانند سفیداب گردد سپس ساییده و در حل زبل چهل روز گذاشته و بعد از آن یک شبانه روز در تنور خبازی بیاویزند، مخلوب مذکور شبیه به شیر و صافتر از سیماب مخلوب گردد و باید دهن ظرف را به کافور مسدود نموده و در تنور بیاویزند و گویند چون نوشادر مدبّر را با طلق مخلول بالسّویه سه بار تصعید کنند مشبک گردد و سادس را به اوّل ملحق سازد.

عقد اول: در قواعد قمری مجربین تصریح نموده‌اند که اکاسیر مبیض مشمّع مخصوص قمری است مانند جوهر زرنیخ و کبریت مبیض و طلق مخلول و فرّار مصعد و قصه مکلس و قاعده کلّیه در امتزاج ارکان آن است که بعد از تناسب وزن هر یک، مجموع را با آبهای مخصوصه تشویه و تسقیه به حدی نمایند که مشمّع گردد سپس مشمّع را حلّ و عقد نمایند و مراتب حلّ و عقد هر چند زیاد باشد در مرتبه طرح او می‌افزاید و بر ضعف مرتبه سابق می‌رود و از آن جمله سه جزو عبد مصعد و یک جزو قمر مکلس و یک جزو جوهر علم را باید با یک جزو دهن لایحترق تا سه ساعت در ظرف تشویه سایید و یک ساعت تشویه به آتش بسیار نرم نمود و چون بخار از او ظاهر شود از سر آتش بردارند که باعث احتراق او نشود و دود نکند و بعد از خشکی و سردی او باز یک جزو دیگر از دهن مذکور اضافه نمایند تا مساوی ارکان از دهن تسقیه شود سپس امتحان بر روی صفحه تافته زهره نمایند و هرگاه مانند موم گداخته صفحه را سفید سازد و دود نکند کمال اوست و نزد بعضی میزان ارکان بالسّویه است. سپس به حل زده و عقد کنند و بعد از آن معقود را مثل غبار ساییده و مشتری منقّی را گداخته یک جزو بر بیست جزو آن طرح نمایند و بدون حل و عقد بر ده جزو باید در حین تشویه و بلافاصله برهم زد تا در تشویه تمام اجزا تساوی داشته و باعث تشویه و تنقیه بعضی اجزاء دون بعضی نگردد.

طریق دیگر ده جزو رهج را با آب سیر بسایند تا مانند عسل غلیظ گردد سپس هشت جزو عبد را با دو جزو براده قمر ملغمه کرده و اضافه نموده و با سرکه بسیار تند بسایند تا ناپدید گردد و با شش جزو عقاب صلابه نموده و در ظرف آهنی کرده و به ظرف مس ضخیمی پوشیده شد وصل در غایت مبالغه نموده و در آتش زبل گوسفند و گاو تمام ظرف را پنهان کنند و باید آتش به مرتبه تصعید نباشد بلکه بقدر امتزاج کافی است و معقود مذکور یکی بر نه از زهره منقّی رود و چون بار دیگر سحّ نموده با آب سیر و سرکه تسقیه و تشویه کنند و تکرار عمل نمایند ثابت گردد که مطروخ او رویاسی شود و اگر از عبد ثابت و نوشادر مدبّر و براده مکلس ترتیب دهند، یکی بر سی جزو طرح شود.

ایضاً: کبریت مبیض چون با نوشادر مخلول غواص شود، اکسیر بیاض نحاس منقّی و مشتری منقّی است، جزوی بر پنج جزو.

طریق زادالمسافرین: مشتری مطهر را با عبد بالسّویه ملغمه نمایند و نیم اوقیه رهج و نیم اوقیه شوره را سحّ بلیغ کرده و با بیاض البیض سرشته و بندقها ترتیب دهند و خشک کنند و زهره منقّی را گداخته و به ازای هر پنج جزو مذاب یک جزو بندقه اضافه نموده و با چوبی بر هم زنند و در رات بریزند.

عقد دوم - در قواعد شمسیه و شمس مکلس و توتیای محمّر از هر یک جزوی با شش جزو زبّیق با ماءالأحمر و سایر میاه محمّر و تسقیه و تشویه کنند تا یک وزن او ببرد و حلّ و عقد کنند و یک جزو بر صد جزو قمر قنات طرح کنند.

قاعده دیگر: شنجرف هندی را معلوم با آبهایی که از زعفران‌الحدید و سایر اجزاء تقطیر کرده باشند، به دستور تسقیه و تشویه نمایند تا مشمّع گردد و یکی بر صد از قنات طرح نمایند.

قاعده دیگر: حجر اسود مغسول مجفّف مقرّاض را بقدر رطلی و زیاده از آن یک روز در تیزاب فاروقی یا در متقاطر زعفران‌الحدید مذکور بقدر حجر و کمتر از آن که او را فرو گیرد و حل کند باید کرد تا حجر مضمحل گردد سپس به وزن حجر کلس البیض و مثل آن نوشادر مصعد سحّ بلیغ نموده و در زبل و امثال آن حل کرده و تقطیر کنند و نوشادری که در انبیب جمع شود ضبط نمایند و شنجرف را ساییده و با قدر ثلث از مقطر مذکور به آتش نرم بجوشانند و سحّ کنند و اگر اولاً با نوشادر انبیبی ساییده بعد از آن در ظرف تشویه آب را قطره قطره تطعیم او کنند بهتر است و در ظرف مسدودالمنفذ یک شب در آتش بسیار نرم گذارند و باز به دستور اعاده عمل کنند تا شنجرف مشمّع گردد و آنگاه یکی بر صد از قمر و پنجاه از مشتری و دویست از زحل و مشتری طرح می‌رود.

قاعده دیگر: عبد عیبط با مصعد را در مفرق آهنی در آتش بگذارند و چون خواهند مفرّق شود قطرات از این مقطر مذکور بر آن بریزند به حدی که او را بپوشاند و تشویه نمایند تا منعقد و شبیه به خاک سرخی شود و از آن معقود یکی بر صد از قمر یا نحاس یا اریزین طرح کنند و اگر حلّ و عقد نمایند یکی بر ضعف اوّل و در هر حلّ و عقدی بر ضعف سابق رود و هرگاه حلّ و عقد او به هفت مرتبه رسد تصریح نموده‌اند که یکی بر غیر متناهی طرح می‌شود.

عقد سوم - در عمل مروارید و اعمال متفرّقه.

عمل مروارید: مروارید یا صدف سفید صاف را بعد از شستن کوبیده و در شیشه کرده و آب لیمو یا آب تخم ترنج صاف بقدری که آن را بپوشاند اضافه نموده و چهارده روز نهایت تا بیست روز در سرگین نمودار بگذارند تا حلّ شود و به قوام خمیر گردد و فرار مصعد از نمک و زاج بالمناصفه را بقدر مروارید اضافه کرده و دست کش حریر در دست کرده، در کف دست بر روی حریر مدوّر کنند و باید دست خالی به او نرسد و یا میل نقره بسیار باریک

که با موی خوک بسیار چرب کرده باشند درحین رطوبت او سوراخ کنند و بعد از خشک شدن بیرون آورند و به عدد هر دانه هزار عدد پنبه دانه در کیسه کرده و دانه‌های خشک شده را تمام روز بدست بمالند تا جلایی بر دارد سپس هر عددی را به خمیر آرد میده گرفته و بخورد مرغی دهند و بعد از یک دو ساعت مرغ را به دوانیدن خسته کرده و ذیح نمایند و در تنور بریان کرده و حوصله آن را شکافته و دانه‌ها را بیرون آورند.

و اگر دانه‌های خمیر گرفته را در شکم ماهی که خالی از احشاء کرده گذاشته و در تنور بریان کنند و دانه را اخراج نمایند بیغایله است. و اگر مروارید محلول را با سریشم پتیر حبها بسازند، بعد از خشکی او به مثقب نیز سوراخ می‌توان کرد و با سنباده جلا داد.

عمل جلای لؤلؤ: چون مروارید زرد شود یا ناصاف باشد در آب ترنج بجوشانند و با سنباده نرمی بمالند و از اسرار است و از خواص مروارید محلول است تخلیص کبریت و عقد فرار و مجرب است.

عمل شادانه عدسی: شادانه سفید و غیر احمر آن را با قدری دم الأخوین مثل غبار ساییده و با سریشم پتیر سرشته و به قالب شبیه به عدس دانه‌ها بسازند و از مکتومات است.

عمل دانه‌های رنگین صدف: بادرمه را که قسمی از حلزون است باید سایید و شست و جهت سبزی زنگار مصفی و جهت سرخی شنجرف و به جهت زردی زرنیخ و جهت سایر الوان با آنچه مناسب باشد اضافه به صدف مغسول نمود و چندان سحقی باید کرد که در صلابت خشک شود سپس با سریشم پتیر سرشته هر چه خواهند ترتیب دهند و بعد از سه چهار یوم که در غایت استحکام شده باشد با چرخ هموار کرده و به روغن زیتون چرب نمایند و با پنبه دانه در کیسه کرده و سه روز بمالند تا جلا گیرد.

عمل رنگ احجار یاقوت و احجاری که فی الجمله تاب آتش داشته باشند: قلی و زاج سیاه و زاج سفید و زاج زرد و سخاله فولاد و دم الأخوین و پوست پیاز تلخ را بالستویه با سرکه و بول اطفال یک روز تمام بسایند و بعد از خشک شدن در شیشه مطین و امثال آن کرده و تا سه هفته در زبل تازه گذارند تا حل شود و محلول شبیه به خون گردد سپس یاقوت سفید و امثال او را در قرع زجاجی مطین کرده و به آب مذکور آغشته و در آتش گذارند و قدحی سر قرع نصب کنند و چندان آتش دهند تا رنگ گیرد.

دستور نوشتن عقیق: ملح القلی و برگ درخت عرعر را بالستویه ساییده و با سرکه سرشته و با آن هر چه خواهند بر عقیق بنویسند یا نقش کنند و بعد از خشکی آن زمانی در آتش نرم گذارند تا خوب گرم شود سپس سرد کرده و به سرکه جلا دهند و آنچه نقش کرده باشند دیگر زایل نمی‌گردد.

رنگ کردن استخوان عاج و امثال آن: آن را در ماست ترش یا شیر یک شبانه روز بگذارند تا نرم شود و به جهت سبزی در هر صد و پنجاه مثقال شیر، هفت مثقال و نیم زنگار هر روز اضافه نموده و بر هم زنند اقلماً تا ده یوم و اکثر چهل یوم و باید در ظرف مس گذارند و اگر سرخ خواهند استخوان را ده روز در شیر بخیسانند تا بسیار نرم شود سپس بیرون آورده و سه روز در رنگ لاک بگذارند و اگر لاجوردی خواهند تا ده دوازده یوم هر روز اضافه ماست و شیر کنند و اگر زرد مطلب باشد هر روز چهار مثقال زرد چوبه اضافه نمایند تا چهل یوم تدبیر کنند و چون استخوان را با پوست بیخ لفاع تا شش ساعت بجوشانند بغایت مطیع گردیده و از مجربیات است.

عمل ذهب فرعونی: که در رنگ فرق از ذهب ندارد سوای آنکه در آتش سیاه می‌شود و اگر اصلاح او نتوان نمود کمال او است. براده حدید را با زرنیخ بسیار بسایند و با آب بشویند تا رفع زرنیخ شود و آنگاه قدری در بوته گذارند و چون نزدیک به ذوب رسد بقدر نه مثل او نحاس اضافه کرده و بگذارند.

عمل برنج دمشقی: و او را رومی نیز گویند و رنگیتر از اقسام برنجه و شبیه به ذهب می‌باشد. مس را صفحه بسیار رقیقی کرده و بقدر درهمی ریزه کنند و ربع او روی توتیا را نرم ساییده با شیرۀ مویز سرشته و قرصی ساخته و بر روی سفال آب ندیده گذاشته و آتش در زیر آن کنند تا سوخته و صلب گردد سپس بار دیگر ساییده و با ثلث او زاج مسحوق آمیخته و ریزه‌های مس را با آن تلحیف نموده و به آتش بسیار تند گذارند.

عمل تدهیب: که مطلقاً عبارت از آن است. صفایح رقیق ذهب را به مقراض ریزه کرده و با سه مثل آن زیق ملغمه کنند سپس مس و نقره و برنج را تمر هندی مالیده و چرک او را زایل نموده و بر روی آتش نرمی گرم کرده و ملغمه را به آن بمالند و بر روی آتش اندک زمانی گذارند تا رفع سیماب شود و رنگ ذهب ظاهر گردد.

و اگر قبل از تطلیه یک جزو روی توتیا را با پنج جزو سیماب ساییده و ملغمه کنند و بر سطح اشیاء مذکوره مالیده و به آتش رفع سیماب نمایند نایب مناب تطلیه ذهب است.

پس اگر بعد از آن تطلیه به ملغمه ذهب کنند، بسیار رنگین شود و چون یک جزو نقره قنات و خالص آن را در سه جزو عبد بمالند حل شود و به دستور مطلقاً مفضض کنند.

عمل زرنشان: که محتاج به آلات نباشد و باید سطح آهن و امثال آن را صیقلی کرد به این اسم که مذکور می‌شود و به قلم نقاشی هر نقشی که خواهند بکنند و بعد از خشکی آن در آتش بتابند تا اجزا در آن نفوذ کند سپس جلا دهند و از اسرار مجرب است: ورق طلا و زنکار و زعفران‌الحدید را بالسویه سحق بلیغ نموده به آب صمغ بقدری که توان استعمال نمود سرشته و بکار برند.

عمل نقاشی: طلق محلول را با نمک مثل غبار ساییده و به غسل مکرر رفع نمک نمایند و با آب صمغ عربی حل نموده و نقاشی به آن کنند و در نمود بهتر از ورق نقره محلول است و چون زعفران اضافه نمایند نایب مناب تذهیب به ورق طلاست و با زنکار زمردی و با اصفر فستقی می‌شود.

عمل مداد کتابت: چون بیخ و سمه را مهراً پخته و با صمغ عربی استعمال کنند قایم مقام مداد است.

بدل شنجرف: که در کتابت و نقشها بهتر از شنجرف است: اشنان سبز را یک شبانه روز در آب بخیسانند سپس لک اضافه نموده و به آتش نرم بجوشانند تا درد و صاف او جدا شود و آب اشنان سرخی و درخشندگی به هم رساند سپس صاف لطیف او را با صمغ عربی جمع نموده و استعمال کنند.

تدبیر آهن: که مانند آهن ربا آهن بریاید: آهنی را در روغن کنجد اطفا نمایند و بار دیگر تفته اطفا او به آب کنند.

حفظ آلات آهنی که هرگز به زنگ نگیرد: باید قلی را چرب کرده و گذاشته تا زنگ به هم رساند و از آن روغن و چربی زنگ گرفته و با آلات حدید هرگاه بمالند دیگر زنگ نمی‌گیرد.

خاتمه: درخطوط مرموزه و اقسام مشهوره آن:

بسم الله الرحمن الرحيم

قسم ثانی از دستورات از جامع موسوم به تحفه‌المؤمنین که آن مشتمل است بر تشخیصات و دستورات:

در بیان اعمالی که متعلق است به ادویه مرکبه و ذکر هر یک از مرکبات، چون هر علتی و مرضی را به دوی مفرد مداوا نمی‌توان نمود بنابراین موافق هریک باید ترکیبی از مفردات کرده و هرچند از مرکب قلیل الأجزاء مقصود حاصل شود بهتر از کثیرالأجزاء است و سبب کثرت اجزاء بسیار می‌باشد مثل ادخال چیزی که بدرقه دوی مقصود باشد و یا مصلح گردد یا معاون شود یا تقویت و نفوذ او منظور باشد و امثال آن از مایحتاج الیه از دفع کراهت طبع و حفظ قوت و اختلاف کیفیت استعمال او و باید در مرکبات اجزائی که اصل و عمده و از کبار ادویه باشد حذف نکنند مثل قرص افعی که از تریاق کبیر و هرچه مفسد آن باشد داخل نمایند و مثل بلادر که مفسد قرص افعی و اکثر ادویه تریاق است و هرچه از ادویه که اثر هر یک ضد دیگری باشد در قدر شربت مساوی نکنند که فعل یکدیگر را مانع نشوند مثل تساوی اجزای مسهل با اجزای قابض و باید طبیعت علل و طبیعت اعضای معلوله طبیعت ادویه و خصوصیت آن به هر عضوی و خلطی و فصلی و مکانی و عادت و سستی منظور باشد و چون بعضی از ادویه شدیدالقدره اند مثل افیون و فرقیون و بعضی ضد فعل دوی شدید القوه‌اند و بعضی ضعیف القوه و بعضی ضد فعل دوی شدید القوه و بعضی کثیرالمنفعه و با منفعت خاص اند مانند غاریقون و بعضی قلیل المنفعه که

زیاده از یک منفعت نداشته باشد و بعضی شریف‌الفعل و بعضی خسیس و بعضی مشترک‌التفع اند با دیگری و بعضی در منافع متضرر و بعضی مضعف قوه ادویه نافع‌اند. پس در ترکیب شرط است که از کثیرالمنفعه و شریف و از ضعیف‌القوه و کثیرالمنفعه قدر زیاد داخل کنند و از قوی‌القوه و قلیل‌المنفعه کمتر و از آنچه در منافع مفرد بود و از هر چه شریف‌الفعل قلیل‌المنعه باشد بقدر مقصود کنند و از آنچه قوه دوی نافع را ضعیف کنند بقدر ضرورت و از دوی قوی کثیرالمنفعت و از ضعیف قلیل‌المنفعت بقدر متوسط کنند و به دستور در عامه عضو علیل قلت و کثرت مقدار ادویه مختلف می‌شود چه هرگاه عضو بعید باشد از دوی کثیرالمنفعه شریفه ضعیف القوه قدری را زیاد باید کرد و هرگاه عضو قریب باشد مثل معده و مری بقدر اعتدال کنند و اگر با کثرت منافع قوی‌القوه باشد از مقدار معتدل نیز کمتر باید کرد.

اما طریق دانش مزاج مرکبات آن است که اجزای حاره و بارده و رطبه و یابسه هر یک از مفردات آن ترکیب را از قرار قدر شربت آن حساب نمایند و اقل را از اکثر وضع نموده و باقی را بر سمی عدد ادویه که عبارت از عدد شربت هر یک است قسمت کنند و خارج قسمت را مزاج مرکب دانند مثل مزاج مرکبی از زنجبیل که در دوم گرم و خشک است و کندر که در سوم گرم و خشک است و بنفشه که در دوم سرد و تر است و هرگاه از زنجبیل دو شربت باشد و از کندر و بنفشه یک شربت اجزای حاره این مرکب یازده و بارده شش و یابسه مثل حاره و رطبه مانند بارده خواهد بود بدین صورت:

حاره بارده رطبه یابسه زنجبیل کندر بنفشه اجزای حاره یابسه

11 جزو	6 جزو	6 جزو	11 جزو	دوشربت که هر شربتی حکم مفردی دارد	یک شربت	یک شربت	زنجبیل 6 جزو	زنجبیل 6 جزو
کندر 4 جزو	کندر 4 جزو	بنفشه 1 جزو	بنفشه 1 جزو	زنجبیل 2 جزو	زنجبیل 2 جزو	کندر 1 جزو	کندر 1 جزو	بنفشه 3 جزو
بارده رطبه	بارده رطبه	بارده رطبه	بارده رطبه	بارده رطبه	بارده رطبه	اجزای حاره یا بسه	اجزای حاره یا بسه	اجزای حاره یا بسه

که عدد شربیات است نسبت عشر است پس از سی که وزن مرکب است عشر اخذ نمودیم که او سه درهم است.

و اگر فرضاً عدد شربیات سی باشد و وزن مرکب ده، شربت آن مرکب ثلث خواهد بود زیرا که نسبت ثلث به ده چون نسبت واحد است به عدد شربیات که سی باشد.

مرکبات مبتنی است بر بیست و چهار باب:

باب اول - در ذکر معاجین کبار و صغار و تریاقات و ایارجات و مفرحات و جوارشات.

باب دوم - در حبوب

باب سوم - در اقراص

پس چون اقل که اجزاء بارده و رطبه است از اکثر که حاره و یابسه است کم شود، پنج جزو از حاره و پنج جزو از یابسه می ماند و چون بیخ را به سمی عدد ادویه که به حسب عدد شربیات چهار است قسمت کنند، خارج قسمت یک و ربع است پس مزاج مرکب مذکور در اوایل درجه دوم گرم و خشک خواهد بود و علی هذا القیاس.

اما طریق دانش قدر شربت مرکبات آن است که بعد از تحقیق وزن و عدد شربیات مفردات آن جزوی از مرکب اخذ نماییم که نسبت آن به مجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد به عدد شربیات مثلاً اگر وزن مجموع او سی درهم باشد و عدد شربیات مفردات ده جزو چون واحد را نسبت به ده

باب چهارم - در سفوفات

باب پنجم - در اشربه

باب ششم - در مریئات و بعضی از حلویات

باب هفتم - در لعوقات

باب هشتم - در مطبوخات و نقوعات و ماءالأصول و مقیبات و مسکنات قی

باب نهم - در سنونات و مضمضه و غرغره

باب دهم - در اکحال و شیافات و ادویة عین

باب یازدهم - در ادهان و آنچه به آن متعلق است

باب دوازدهم - در مرهمها و ذرورات و مایتعلق بها

باب سیزدهم - در ضمادات و کمادات و نطولات و قطورات

باب چهاردهم - در سعوطات و نشوقات و عطوسات و شمو مات و لخالخ

باب پانزدهم - در حقنه ها و فتایل مسهله و فرزجات و حمولات

باب شانزدهم - در خضابات و آنچه موی را دراز کند و برویاند و نرم کند و بسترده و آنچه به آن متعلق باشد

باب هفدهم - در غسلات و منقیات بشره و محمرات و مسمنات و مهزلات بدن

باب هجدهم - در ادویة کلف و بهق و برص و وسم و نمش و برش و خیلان و قلع آثار جلد

باب نوزدهم - در مضیقات و مطیبات فرج و ملذذات جماع و آنچه مخصوص است به زنان و مسوحات قضیب

باب بیستم - در ذکر خواص غریبه و آثار عجیبه بعضی از ادویه که از اسرار اطبا و حکمای ماتقدم است

باب بیست و یکم - در ذکر بعضی از ادویة معمول حکمای هند که به لغت ایشان رساین نامند و آنچه به آن مناسب است

باب بیست و دوم - در ذکر بعضی از ادویه که مخصوص معالجه چهارپایان است که از کتب بیطره نقل شده.

باب بیست و سوم - در قلع آثار رنگهای لباس و رفع چربی و امثال آن و آنچه بدان متعلق است.

باب بیست و چهارم - در دستور معالجه طيور که بزوره نامند.

باب اول - از قسم ثانی دستورات در معاجین و آن مشتمل است بر پنج فصل.

فصل اول - در تریاقات.

فصل دوم - در ایارجات.

فصل سوم - در جوارشات.

فصل چهارم - در معاجین کبار و صغار و باهیة و مسهله.

فصل پنجم - در مفرحات.

فصل اول

(در تریاقات)

تریاق کبیر: و آن را تریاق فاروق و تریاق اکبر و تریاق هادی نامند و اندروماخس قدیم تألیف نموده و بعد از هزار و صد و پنجاه سال اندروماخس ثانی

تکمیل آن نموده و اجزای او به هفتاد رسیده به غیر اقراص و جالینوس ده جزو را کم نمود و آن حب الغار 6 ل و شیخ جبلی و مصطکی و مقل و عود بلسان و عود هندی و افتیمون از هر کدام 4 ل و اشق و سورنجان و بیخ کبر از هر کدام 2 ل است.

شیخ الرییس تجویز نمود خصوصاً داخل نکردن حب الغار و شصت جزو دیگر مع حب الغار و اقراص و وزن او که صحیح ترین نسخه‌ها است مذکور می شود و متأخرین این هفت جزو را که عود هندی و افتیمون و اشق و سورنجان و بیخ کبر و مصطکی و مقل ازرن است داخل نکرده‌اند و هر یک تصرفی نموده و در اوزان بعضی تغییر داده‌اند.

و مرحوم مغفور حکیم محمد باقر (طاب ثراه) بنفشه و حاشا اضافه شصت و سه جزو و بجای شراب عرق مخلّصه و بجای عسل حاشا نموده و تغییر اوزان و تبدیل بعضی به نهجی است که از نسخه آن مرور مغفور ظاهر می شود و تریاق اکبر تا سی سال ذی‌الحرارت است مثل سنّ جوانی و تا شصت سال مثل سنّ کهولت و بعد از آن مثل سنّ پیری و اثر او مثل سایر معاجین است و قبل از شانزده ماه نباید استعمال نمود و اگر بعد از هفت سال که حکم سنّ اطفال دارد استعمال کنند بهتر است و باید جنب و حیاض مسّ طرف او نکند و آن مفتّح سدد و مدرّ بول و حیض و شیر و عرق و فادزهر جمیع سموم و مقوی جمیع احشاء و مانع عفونت اخلاط و رافع آن و مفرّح و منومّ و منقّی و جاذب و محلّ و مخرج جنین است و طریق ساختن و امتحان و استعمال و قدر شربتش به جهت هر امری مذکور می شود.

صفت آن: قرص اسقیل چهل و هشت مثقال و قرص افعی و قرص اندروخورون و فلفل أسود و افیون از هر یک 24 ل، دارچینی و ورد احمر و تخم شلغم برّی و اسقوردیون و اصل سوس آسمانجونی و غاریقون و ربّ سوس و دهن بلسان از هر یک دوازده مثقال، زعفران و زنجبیل و زراوند و بنطافلن و فودنج و فراسیون و اسطوخودوس و قسط و فلفل ایض و دارفلفل و مشکطرامشیع و کندر و فجاج اذخر و فطراسالیون و صمغ البطم و سلیخه و حب الغار و سنبل الطیب و جعده از هر یک 6 مثقال لینی و بزر کرفس و سیسالیوس و حرف و نانخواه و کماذریوس و کمافیطوس و عصاره هیوفسطیداس و سنبل رومی و سازج هندی و جنطیانا و رازیانج و طین مختوم و قلع‌دیس محرّق و حماما و وج و حب بلسان و هیوفاریقون و صمغ عربی و قردمانا و انیسون و مو فوّ و اقاویا و سکیبنج از هر یک 4 مثقال، دوقو و قنه و قفرالیهود و جاشیر و قنطوریون دقیق و زراوند طویل و جند بیدستر از هر یک دو مثقال و اوزان نه دوی دیگر که نسخه اندروماخس ثانی است به موجبی است که مذکور شد و عدد اجزاء به غیر اقراص هفتاد می شود.

اما طریق ساختن آن است که هر چه چوب و بیخ و برگ و شکوفه و تخم و قرص باشد را علیحده به نهجی بسایند که غبار او بیرون نرود و از پرویزن بسیار باریک مثل غبار بیرون کنند و بعد از آن هر یک را به وزن در آورند و هرچه صموغ و ربوب و عصارات است نیمکوب کرده سه شبانه روز در شراب جمهوری یا مثلث عسل یا عسل بخیسانند تا خوب حل شود و هرچه مایع است مثل عسل و شراب و روغن بلسان باید در وقت ساختن همه را بر روی آتش نرم بعد از قوام عسل مخلوط کنند و هرچه از عصاره تازه باشد و محتاج به خیسانیدن نباشد در روز ترکیب داخل کنند و باید هر یک از ادویه تازه از مکان مخصوص به آن باشد و دو وزن ادویه عسل را به قوام آورده و کف گرفته و با دو وزن ادویه مثلث یا شراب جمهوری یا مطبوخ عتیق ریحانی اضافه نموده و مخلوط کنند و اول ادویه یابسه را در مقابل آفتاب در عسل ریزند و بعد از آن محلول را به کفچه معجون سازی با روغن بلسان چرب کنند و هر روز بر روی خاکستر گرم گذاشته تا دویست بار بر هم زده و بگذارند و روی آن را به پارچه نازکی بیوشانند تا چهل روز.

و بعضی گویند بعد از چهار روز باید بر هم زده تا دو ماه سپس در ظرف طلا یا نقره یا چینی یا قلعی کنند بقدری که محل تنفس بخار باشد و بعد از هر یک ماه سرپوش را بردارند و یک روز بگذارند تا ترویج او شود و روز دیگر باز مستحکم کنند.

اما امتحان او چنان است که تشخیص دوی مسهل مثل محموده را در حین عمل آن از تریاق بقدر باقلایی بدهند و اگر در حال منع عمل مسهل نماید خوب است.

و به دستور حیوان یابس المزاجی را از تریاق بدهند و بعد از آن افعی آن را بگذرد زهر در او اثر نکند و به دستور خروسی یا حیوانی دیگر را دوی قتل داده بعد از آن تریاق بدهند آن حیوان نمیرد و به دستور اذابه خون منجمد نماید و به دستور چون در دهن مار گذارند او را بکشد.

اما طریق استعمال و قدر شربتش: تا سی سال آن را در مداوای سموم از بندقه تا یک مثقال باید داد و از سی ساله تا شصت ساله را از یک مثقال تا سه مثقال استعمال نمود به حسب قوت و ضعف سموم و مادامی که از سی سال نگذشته باشد در امراض نباید استعمال نمود و اگر کنند بقدر اقل شربت جایز است جهت جذام و برص و اختلاط عقل و فالج و لقوه و تشنج و اختلاج و صرع و رفع هم و غم بعد از تنقیه با ماءالأصول بقدر بندقه و تا نیم مثقال و تا چهل روز هر روز به او سعوط نمایند و طلا کنند و جهت اختناق رحم و اخراج جنین مرده یک باقلا یا مطبوخ سداب و مشکطرامشیع و امثال آن و جلاب و جهت گزیدن افعی از یک مثقال تا دو مثقال با شراب مطبوخ و جهت دوی سمی مثل افیون و فریون و ذرایح از نیم مثقال تا یک مثقال با یک اوقیه سرکه و جهت گزیدن سگ دیوانه و امثال او یک مثقال و زیاده از آن با خاکستر سرطان نهی و جهت گزیدن عقرب نیم درهم با شراب و نیبذ زبیب و جهت گزیدن زنبور نیم مثقال با سرکه و ضماد نیز با سرکه کنند و جهت سرفه و درد سینه و پهلو یک ترمسه با عسل و جهت نفخ معده و امعاء تا دو دانگ با آب زیره و جهت جوع کلبی بقدر بندقه با شراب ممزوج به آب و جهت لرزیدن تبهای بارده دو دانگ تا نیم مثقال با آب گرم و جهت مئانه با قدری مقل ارزق و جهت قولنج با طیبخ رازیانه و کرفس و روغن خروع و اصل سوس و عناب و سپستان بقدر بندقه و جهت استسقاء و امراض جگر با ادویه مخصوصه آن بقدر یک دانگ تا دو دانگ و از کهنه تا یک مثقال و جهت نفث الدم تا چهار دانگ با روغن گاو و آب و جهت قرحه امعاء و اسهال نیم مثقال با آب سماق و آب به و جهت سنگ مئانه و گرده تا چهار دانگ با طیبخ کرفس و جهت اورام باطنی و عسرالبول تا نیم مثقال با سکنجبین عنصلی و جهت نیکویی رنگ رخسار بقدر یک باقلا با طیبخ افستین و جهت سپرز یک باقلا با سکنجبین و جهت کرم معده تا نیم مثقال با عسل و به و جهت هر یک از امراض بارده عموماً با ادویه مخصوصه آن استعمال نمایند.

مشروءیطوس: اندروماخس گوید که مؤلف آن اقلیمون است به جهت پادشاه رومی که مسمی به همین اسم بوده ترکیب نموده و از تریاق اکبر بسیار مقدمتر است و در رفع سموم نایب مناب تریاق فاروق است و در رفع علل بعضی بهتر از تریاق فاروق دانسته اند و در جمیع خواص مذکوره در تریاق مثل اوست و در تحلیل سده و اورام صلبه و آنچه در مفاصل باشد و تحریک باه اقوی از اوست و به حرارت او نیست و قوت او تا دوازده سال باقی است و طریق ساختن و استعمال و قدر شربت آن مثل تریاق اکبر است.

صفت آن که موافق نسخه قدام است و حقیر بهتر از سایر نسخه‌ها می‌دانم و آثار غریب از او مشاهده نموده‌ام: مرصاف و زعفران و غاریقون و زنجبیل و دارچینی و علكالبطم و کنیرا از هر یک ده مثقال و سنبل الطیب و کندر و خردل سفید و عود بلسان و اسطوخودوس و اذخر و قسط شیرین و سیسالیوس و کمافیطوس و قنه و راتینج و دارفلغل و عصاره لحيهالتیس و جند و جاوشیر و ساذج و میعه سایله از هر یک هشت مثقال و سلیخه و فلغل سیاه و سفید و سورنجان و جعده و ثوم بری و دوقو و اکلیل‌الملک و جنطیانا و روغن بلسان و حب بلسان و قرص فریون و مقل ارزق از هر یک هفت مثقال و تخم سداب شش مثقال و اشق و ناردین و مصطکی و صمغ عربی و فطراسالیون و قردمانا و افیون و رازیانه و گل سرخ و بنفشه و مشکطرامشیع از هر یک پنج مثقال و اقاویا و ناف سقنقور و هوفاریقون از هر یک چهار مثقال و نیم و انیسون و وج و فومو و سکینج و اسارون از هر یک سه مثقال. صموغ را در شراب یا سرکه یا در مثلث خیسانیده و با سه وزن ادویه عسل بسرشد و قدر مثلث آن قدر باشد که صموغ را بپوشاند و بدل سقنقور ماهی رویان به وزن او یا سمکه صیدا کنند و حقیر قرص افعی را بهتر می‌داند و به دستور پنیرمایه شتر را و بعد از شش ماه استعمال نمایند و چون حب بلسان و عود و روغن او مفقودند بدل حب نیم وزن او حب الغار و بدل عود نیم وزن او زراوند طویل و بدل سقنقور سمکه صیدا و بدل روغن بلسان روغن ترب کرده و بغایت مؤثر یافته است.

نسخه دیگر: که معمول حکیم فاضل مسعود عمادالدین محمود است و با نسخه کامل الصناعه اختلاف سهلی دارد: مرصاف، کنیرا، زعفران، زنجبیل و دارچینی از هر یک ده درهم، سنبل الطیب، کندر، خردل ابیض، اذخر، عودبلسان، صمغالبطم، قسط تلخ، اسطوخودوس، سیسالیوس، دارفلغل، جند، عصاره هوفسطیداس که لحيهالتیس است و میعه یابسه و جاوشیر و ساذج هندی از هر یک هشت درهم، سلیخه، ناردین، فلغل سیاه و سفید، اکلیل‌الملک، جعده، ثوم بری، دوقو، تخم جزر بری، روغن بلسان، فریون و مقل از هر یک شش درهم، اشق، تخم کرفس جبلی، مصطکی، فطراسالیون، افیون، رازیانه، گل سرخ، جنطیانا و مشکطرامشیع پنج درهم.

صفت تریاق الافاعی: که رفع سمیت هوام می‌کند و اطبای سابق اجماع نموده‌اند که هرکه در وبا یا در بعضی اوقات بقدر نیم مثقال با گلاب و یا شراب و قایم مقام آن تناول نماید بی شک رفع اذیت وبا و تب و یایی می‌کند و بغایت مجرب دانسته‌اند و از جالیونوس منقول است که در سال وبایی آن عصر هرکه استعمال نمود سالم ماند: صبر زرد دو جزو، مرصاف و زعفران از هر کدام یک جزو.

تریاق اربعه: اول ترکیبی است در تریاقات.

در سوم گرم و در دوم خشک و محلل ریاح غلیظه و مصلح جگر و سپرز و مفتح سده و مدر فضلات و آنچه از جهت برودت محتبس شده باشد و تریاق سم مار و عقرب و مورث صداع و دمعه و مصلحش شیره خرفه و قدر شربتش تا یک مثقال و قوتش تا دو سال باقی است و بدلش نصف وزنش مشروءیطوس.

صفت آن: حب جنطیانا، حب الغار، مرصاف، زراوند طویل بالسویه و غسل و سه وزن ادویه.

تریاق معروف به کشف الهموم منقول از تذکره: معتدل مایل به حرارت و قوتش تا بیست سال باقی است و شربتش از یک مثقال تا سه مثقال. منقی دماغ و پادزهر سموم و مقوی باه و جهت جنون و صرع و مالیخولیا با آب مرزنجوش استعمال نمایند و جهت لقوه و فالج و امراض بارده دماغی و عسر بول و سنگ مثانه با آب کرفس و با آب ترب جهت ضیق النفس و سرفه و نفث الدم و خفقان و ضعف معده که از حرارت باشد با آب کاسنی و اگر از برودت باشد با گلاب و جهت استسقاء و سپرز و یرقان و قولنج با آب انیسون و جهت بواسیر و امراض مقعد با آب عناب و جهت مفاصل و نقرس با آب بیخ کبر و رازیانه و جهت سموم و جذام با شیر تازه دوشیده و جهت برص و بهق با ماء العسل بنوشند و طلای او در امراض مذکوره و جهت اورام نافع است.

صفت آن: پوست ترنج و تخم آن و برگ او از هر یک ده مثقال و حب الغار، جنطیانا، سنبل الطیب و مریافلن از هر یک هفت مثقال و زرنب، درونج، آطریلال، بهمن سرخ و سفید و انیسون از هر یک سه مثقال، زمرد، کهربا از هر یک دو مثقال، عود هندی هفت مثقال، پادزهر معدنی سیزده دانگ و مروارید چهار مثقال. عود را در بیست و شش مثقال گلاب بسایند و پادزهر را در او حل کنند و هفت روز بگذارند و مروارید را در شیشه کرده و آب ترنج در او بریزند و سر او را محکم کرده و در حمام بگذارند تا حل شود و بعد از حل شدن با عود و فادزهر محلول مخلوط سازند و سه وزن ادویه غسل را به قوام آورده و آن را به آتش نرمی بگذارند و محلول را کم کم در او ریخته و بر هم زنند و بعد از آن ادویه را اضافه کرده و بعد از شش ماه استعمال نمایند و آتش او باید بقدری باشد که به جوش نیاید و اگر فادزهر معدنی به هم نرسد فادزهر حیوانی بدل او سیزده قیراط کنند.

تریاق ایوماهر: در معاجین مذکور است.

فصل دوم:

(در ایارجات)

ایارج لوغازیا: از تألیف فیلفریوس است و به لغت یونانی به معنی دوی الهی و مراد از او مسهل است که به مشیت الله تعالی غوص او در عروق می شود و تنقیه خلط می نماید و متقدمین شرط دانسته اند که آتش به او نرسد و با غسل شسته شود و قوتش تا چهار سال باقی است و گویند تا سی سال. و قدر شربتش از نیم مثقال تا چهار مثقال با آبی که در او بسفایج و زوفا و افیمون و هلیله کابلی و گل گاوزبان و اسطوخودوس از هر یک بقدر حاجت جوشانیده و با یک درهم ملح لفظی استعمال نمایند. گرم و خشک و جهت جذام و برص و بهق و صرع و جنون و داء التعلب و داء الحیه و عسر نفس و احتباس حیض و داء الفیل و درد معده و جگر و گرده و مفاصل و عرق النساء و نقرس و فالج و تشنج و رعشه و لقوه و جوع کلبی و درد مثانه و قروح او و ثقل سامعه و درد سر مزمن نافع است و مسهل خلط محترق و لزج و مواد بلغمی و سوداوی است و آنچه به سرخی در تحت نوشته شده است موافق نسخه کامل و بهترین نسخه ها است و حب الغار ندارد.

صفت آن: شحم حنظل و غاریقون و اشق و خربق سیاه و سقمونیا و هیوفاریقون از هر یک ده مثقال و افیمون، بسفایج، مقل، صبر، کماذریوس، فراسیون و سلیخه از هر یک هشت مثقال و نیم و دارفلفل، فلفل سیاه و سفید، دارچینی، زعفران، جاوشیر، سکبینج، جند، فطراسالیون و زراوند طویل از هر یک چهار مثقال با غسل بسرشد و بعد از شش ماه استعمال نمایند.

و در بعضی نسخ: عصاره افستین و حب الغار از هر یک دو مثقال و ثوم بری، فرفیون، ساذج، اسقیل مشوی، جعده مرصاف، سنبل هندی، جنطیانا، اسطوخودوس، زنجبیل، حماما و حاشا از هر یک دو مثقال و نیم اضافه نموده اند.

ایارج ثیادریطوس الأكبر: قبل از زمان جالینوس تألیف یافته و مسمی به اسم پادشاه آن عصر و قویتر از سایر ایارجات و اعدل از ایارج لوغازیا.

و قدر شربتش تا چهار مثقال است با مطبوخ غاریقون و سایر ادویه مناسبه هر علتی و او مسهل و نافع است از برای سوء المزاج بارد و اوجاع کبد و معده و طحال و گرده و مثانه و احتباس حیض و قولنج و امراض عتیقه و جهت رفع فضول غلیظه لزجه و نسیان و ظلمت بصر و عسر نفس و جهت تنقیه بدن از اخلاط فاسد و تسخین و تقویت و تعدیل آن آزموده و جهت تحلیل ریاح و سده جگر و سپرز و درد سینه و پهلو و احشاء حامض و استسقاء که از ضعف و برودت جگر باشد و وجع گرده و جمیع انواع درد سر و جذام و برص و خنّاق بلغمی و لقوه و رعشه و فالج و تقویت حرارت غریزی نافع است و بغایت ضعف او را مانع و رافع سوداوی سوخته و بلغم متعفن فاسد و گدازنده اخلاط غلیظه از رگها و جهت نیکو کردن رنگ رخسار که از نقصان خون باشد و احتباس خون که از سرما در عروق به هم رسد و جهت اصحّا و تقویت بدن آنها مفید و مرکب است از ادویه کبار و مختار آن و سعوط او به مقدار عدسی از برای صرع و لقوه با آب شاه دانه بیعدیل است و آنچه موافق نسخه کامل و قدماست به سرخی نوشته به اضافه مرصاف.

ص: صبرسقوطری 10 ل، غاریقون ابیض، زعفران، دارچینی، وج، مصطکی، دهن البسان، فرفیون، دارفلفل، فلفل ابیض و اسود، جنطیانا و فجاج از هر یک 2 ل، اذخر مکد، قسط المر، کماذریوس و افیمون مکد از هر یک 4 ل، اسارون و سلیخه از هر یک 6 ل، عود البلسان و حب البلسان مکد از هر یک 2 ل، زراوند 4 م، سقمونیا 6 م، سنبل الطیب 3 م، حماما مکد 4 م با غسل بسرشد و بعد از شش ماه استعمال نمایند و در مختار ابن هبل مر بجای مو واقع شده.

ایارج فیکرا: به لغت یونانی فیکرا به معنی تلخ است و از تألیفات بقراط و نافع است در امراض سر و رافع ابخره دماغی است و منقّی معده و مواد بغلّمی و ماده حبوب مسهله و گویند مضرّ گرده است و مصلحش عناب و قدر شربتش تا دو مثقال و قوتش تا دو سال باقی است.

صفت آن: گل سرخ، مصطکی، سنبل الطیب، عود بلسان، حبّ بلسان، سلیخه، دارچینی و اسارون از هر یک جزوی و صبر زرد دو چندان مجموع کوفته و بیخته اگر به تنهایی استعمال نمایند با عسل شهد بسرشدند و اگر ماده حبوب کنند بدون او استعمال نمایند.

ایارج جالینوس: منافع او مثل منافع ایارج لوغزیاست و به جهت قولنج و اشتها و سلس البول و تقطیرالبول انفع از اوست و در بقای قوت و قدر شربت و طریق استعمال به دستور ایارج لوغزیا است.

ص: موافق کامل شحم حنظل و غاریقون و پیاز عنصل و مشوی و اشق و سقمونیا و خربق اسود و هیوفاریقون و فریبون از هر یک شانزده مثقال و بسفایج، افتمون، مقل ارزق، کماذریوس، سلیخه و فراسیون از هر یک نه مثقال و مرصاف، سکینج، زراوند طویل، فلفل اسود و ابیض، دارفلفل، دارچینی، جاوشیر، جندیبستر، فطراسالیون از هر یک چهار مثقال و در بعضی نسخ زعفران و صبر را چهار مثقال اضافه نموده و با سه وزن عسل سرشته با مطبوخ موافق میل نمایند.

ایارج ارکاغانس بن داود (ع): جهت امراض رطوبی و دشواری نفس و دوار و مره سودا و بحوحه که از رطوبت باشد و درد گلو و تشنج و فواق و وجع مفاصل و زرداب و قروح ریه و حگه و به جهت قولنج و استرخا و سلس البول و تقطیرالبول انفع از اوست و در بقای قوت و قدر شربت و طریق استعمال به دستور ایارج لوغزیا و گزیدن سگ دیوانه تا از آب نترسد باید با سرطان محرق داد و هرگاه از آب ترسد مخلوط سازند با شربتی از او و عصاره قنّاءالحمار و عصاره حنظل و وزن چهار قیراط و با آب قیسوم بنوشند و جهت درد شکم و درد رحم با آب سداب که مخلوط سازند و سه قیراط جند بیدستر و جهت درد گرده با آب کرفس و در سایر علل با طیبخ افتمون و مویز دانه بیرون کرده و قدر شربت و مدت مزاج به دستور ایارج سابق است.

ص: شحم حنظل بیست و دو درهم، فراسیون و اسطوخودوس و خربق اسود و کماذریوس و سقمونیا و فلفل ابیض و دارفلفل از هر یک دو اوقیه و در مختار بن هبل چهار اوقیه، بصل الفار، مشوی، فرفیون، صبر، زعفران، جنطیانا، فطراسالیون، اشق، جاوشیر از هر یک یک اوقیه و جعده، دارچینی، سکینج، مرصاف، سنبل، اذخر، فودنج، زراوند مدرج دو درهم با عسل بسرشدند و بقدر حاجت استعمال نمایند.

ایارج دوفس: موافق نسخه کامل الصنّاعه به سرخی قید شده و جهت رفع سودا و بلغم و داءالتعلّب و امراض بارده دماغی و عصبانی با مطبوخی که در ایارج لوغزیا مذکور است با ملح نفطی استعمال نمایند و صموغ را در شراب با مثلث بخیسانند و قدر شربت و مدت مزاج به دستور سابق است.

ص: شحم حنظل بیست م، صبر پنج درهم، خولنجان ده درهم، کماذریوس بیست مثقال، سکینج و جاوشیر هشت م، زراوند مدرج، فطراسالیون، فلفل ابیض و اسود مکد پنج مثقال، سنبل، سلیخه، دارچینی، زعفران، زنجبیل، مرصاف، جعده مکد دو درهم و در بعضی نسخ کمافیطوس، فراسیون و غاریقون از هر یک ده مثقال زیاد نموده اند و بقدر حاجت با عسل سرشته و استعمال نمایند.

ایارج بقراط: ایارج هوفقراطیس نیز نامند. جهت رطوبت معده و درد سر که از بخار فاسد متولد شده باشد و جهت غم و خوف و سایر علل سوداوی و بلغمی نافع و قدر شربت و مدت مزاج به دستور ایارج سابق است.

صفت آن: جنطیانا، سنبل، زراوند مدرج سلیخه و دارچینی از هر یک نیم مثقال و فطراسالیون، کماذریوس، فلفلیمون کبه از هر یک یک م و مرصاف چهار م، حبّ البان و زعفران از هر یک یک درهم و نیم، صبر هیجده درهم و نیم و شحم حنظل شش درهم با عسل بقدر حاجت بسرشدند.

ایارج اندروماخس: جهت امراض بارده دماغ و معده و مفاصل و تشنج و صدمه و ضربه و شکستگی اعضاء و درد پهلو و معده و نفث اللّم و درد تهیگاه نافع است.

و قدر شربت از هر یک چهار درهم و در اورام صلبه با سکنجبین بنوشند و ضماد کنند و جهت ورم چشم با آب عنب التعلّب و جهت ورم مقعد با روغن گل سرخ و جهت قروح سر انگشتان با سرکه ضماد نمایند و در امراض دهن غرغره کنند و طریق شربت و مدت مزاج به دستور ایارج سابق است.

صفت آن: دارچینی، سلیخه سیاه، قصب الذّیریه، عیدان البلسان، فجاج اذخر و قشورالطلع سه اوقیه و نصف کوبیده در دیگ سفالین کرده با آب باران شش دورق که هر دورقی سیصد مثقال است بجوشانند تا به نصف رسد، سپس صاف نموده و نگاه دارند و صبر سقوطری یک رطل را با آب باران در آفتاب ساییده و بشویند و چندان در آفتاب بسایند که خشک شود و بعد از آن با آب ادویه سابقه به دستور در آفتاب صبر را بسایند تا مجموع آنها را جذب کند و در ساییدن خشک شود سپس بار دیگر او را با زعفران و مرو کبر از هر یک سه اوقیه و در بعضی نسخ یک اوقیه ساییده و در ظرف شیشه نگاه دارند و قدر شربت یک درهم است.

نسخه دیگر: که ایارج اندروماخس که ابن هبل در مختار ذکر کرده: شحم حنظل، بصل الفار، مشوی، غاریقون، سقمونیا، خربق اسود، اشق و اسقوردیون چهار درم و نیم و در بعضی نسخ دو درهم و نیم کماذریوس، افتمون، مقل و صبرسقوطری سه درهم و حاشا، هیوفاریقون، ساذج، فراسیون، جعده، سلیخه، فلفل

اسود، زعفران، دارچینی، دارفلفل، بسفایح، جاوشیر، سکبینج، جند بیدستر، فطراسالیون و زراوند طویل از هر یک چهار درم با عسل بسرشد و قدر شربت از یک مثقال تا چهار مثقال.

فصل سوم:

در جوارشات

جوارش معرب از گوارش فارسی است به معنی گوارنده و از اختراعات حکمای فرس است و او عبارت است از ترکیههایی که مقوی معده و محلل ریح و مصلح اغذیه باشد و بعد از سرشتن ادویه با شکر و امثال آن در صحنی پهن کرده و پاره پاره کنند و مدتی جهت مزاج او منظور نیست و متاخرین بعضی از معاجین مسهله را در تحت جوارشات ذکر کرده‌اند و ظاهراً موافق قانون نباشد.

جوارش الملوک: دواء السنه است و مذکور می‌شود.

جوارش لؤلؤ: مقوی اعضای رئیسه و معده و مصلح حال رحم است و در حفظ جنین از اسقاط بسیار مجرب است.

لؤلؤ و عاقرقرحا از هر کدام یک درهم و زنجبیل و مصطکی از هر یک چهار درهم و زرنباد، درونج، تخم کرفس، شیطرح، قاقله، جوزبوا، بسباسه و قرفه از هر یک دو درهم و بهمن سرخ و سفید، فلفل و دارفلفل از هر یک سه م و دارچینی پنج درهم و شکر سلیمانی مثل همه ادویه و قدر شربت یک ملعقه و در حفظ اسقاط جنین مداومت شرط است.

جوارش عود: جهت تقویت معده و تجفیف رطوبات و خفقان جگر و هاضمه نافع است.

صفت آن: عود هندی، سنبل الطیب، سنبل رومی، مصطکی، قرنفل، دانه هل، جوزبوا از هر یک دو جزو، هلیله کابلی، قرفه، تخم کرفس، انیسون، زرنباد، پوست ترنج و بادرنجوبیه از هر کدام یک جزو و زعفران، بسباسه و زنجبیل از هر یک نیم جزو و مسک به ازای هر سی مثقال از ادویه نیم مثقال با یک وزن و نیم ادویه با شکر به قوام آورده و بسرشد شربتی تا دو ل.

جوارش زرعوئی معتمد علیه: تخم هلیون، شقاقل، تودری، ناف سقنقور و لسان العصافیر از هر کدام یک مثقال و زنجبیل، تخم شلغم، تخم گز، تخم شبت، تخم تره تیزک، تخم جرجیر، تخم پیاز، تخم گندنا، تخم خولنجان، جوزالطیب، دارچینی، دارفلفل و بوزیدان از هر یک سه مثقال، تخم انجره دو ل با فانید بسرشد و مقدار شربت از یک مثقال تا دو مثقال و این زرعوئی نزدیک است به جوارش سقنقور و اگر ناف سقنقور به هم نرسد بدل او دو وزن او خصیه الثعلب با قدری خردل کنند و بغایت نافع است جهت تقویت معده و باه و اعضای رئیسه و گرده و کمر و آلات بول.

جوارش التفاح: جهت تقویت معده و احشاء و دماغ و هاضمه مفید است.

صفت آن: یک رطل سیب شیرین را از پوست و تخم پاک کرده با شراب ریحانی بجوشاند تا مهراً شود و از پرویزن بیرون کنند و با نیم رطل شکر سفید و نیم رطل عسل به قوام آورند و فلفل و دارفلفل و قرنفل از هر یک دو مثقال و زنجبیل چهار مثقال و زعفران پنج و عود هندی پنج مثقال کوفته و بیخته و بسرشد.

جوارش بلادری: جهت ریح بواسیری و تقویت باه و هضم طعام بغایت نافع است و موافق مبرودین است: زنجبیل ده استار و دارفلفل سه استار و شیطرح دو استار و شقاقل 5 استار و فانید چهارصد و پنجاه مثقال و مغز گردکان سفید کرده و کنجد از هر یک ده مثقال. ده عدد بلادر را کوبیده و در سه اوقیه روغن کنجد خیسانیده و بدست مالیده و صاف نموده و ادویه را به آن چرب کرده و یک وزن و نیم فانید را به قوام آورده و بسرشد.

جوارش شکر: جهت تسخین معده و تقویت هاضمه و رفع بلغم و رطوبات نافع است: کبابه و قاقله صغار و کبار و دارچینی و زنجبیل و فلفل و زعفران از هر یک یک مثقال و عود و فلفل از هر یک نیم مثقال با پنجاه مثقال شکر سفید به قوام آورده و بسرشد.

جوارش کافور: جهت ضعف معده و هاضمه و بلغم غلیظ و خفقان نافع است: زنجبیل، فلفل، دارفلفل، دارچینی، قرفه، ساذج هندی، جوزبوا، صندل زرد، عودالبلسان، هیل، بسباسه، قرنفل، نارمشک، طالیسفر، سعد، طباشیر و عود هندی از هر یک سه مثقال و نیم و کافور و مشک از هر یک یک مثقال و نیم و نود مثقال قند را به قوام آورده و بسرشد.

جوارش خوزی: جهت اسهال مزمن و تقویت معده و جگر و رفع رطوبات معده و امعاء نافع می باشد و موافق امزجه اطفال و جهت زلق الأمعاء بغایت مفید است و از تراکیب محمد بن زکریا است:

دانه انگور که از سرکه استخراج کرده باشند و بو داده و مثل سرمه صلایه کرده باشند سی و پنج مثقال، تخم مورد شصت مثقال، خرنوب نبطی و گلنار، جوزبوا و جزمزاج از هر یک ده مثقال، کندر و نانخواه، سعد، مصطکی، سنبل الطیب از هر یک پنج مثقال با شکر یا عسل به قوام آورده با دو وزن ادویه بسرشد شربتی تا سه مثقال.

جوارش مفرح: تألیف کندی جهت رفع حزن و تقویت بدن و معده و نیکو کردن رخسار و بوی دهان و عرق بغایت مؤثر است: گلسرخ شش منقال، سعد پنج منقال، قرنفل، مصطکی، سنبل الطیب و اسارون از هر یک سه منقال، قرفه، زرنب از هر یک دو منقال، بسباسه، جوزبوا، قاقله صغار و کبار هر کدام یک منقال و به وزن ادویه آمله مقشر در سه رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد و از پرویزن بیرون کرده با یک رطل شکر سفید به قوام آورده بسرشدند و این نسخه به عینه نسخه نوشداری هندی است مگر در وزن آمله.

جوارش سفرجل: به دستور جوارش تفاح است و در تقویت معده ابلغ از آن و طریق ساخت در جوارش تذکرات مذکور است و بجای سبب، به شیرین باید کرد.

فصل چهارم:

در معاجین کبار و صغار و باهیه و مسهله:

هرچه متضمن تعدیل و تلطیف و تقطیع و تفتیح و تسمین و جلا و حفظ صحت و تحلیل باشد آن را معاجین نامند و هرچه از آن جمله مشتمل بر ادویه قوی التریب و ذوالخاصیه باشد و مدت بعید از مزاج بیفتد او را کبار نامند و عکس آن را صغار و آنچه متضمن ثوران حرارت غریزی و قوا و ارواح باشد که باعث سرورند آن را مفرح نامند و شروط ترکیب معاجین به نهجی است که در تریاق مذکور شد که باید با غسل سرشته شود و در فصل زمستان غسل را سه وزن ادویه و در تابستان دو وزن ادویه فرموده اند و کمتر از دو وزن را جایز ندانسته اند و بعضی به وزن ادویه در بعضی تراکیب قایل شده اند و اکثراً در همه فصول بر سه وزن قایلند، خصوصاً معاجین کبار را چه غلبه غسل مانع تعفن و موجب امتزاج و نفوذ قوه ادویه در اعضاء و قبول طبیعت و حافظ قوت اوست و سبب اینکه کیفیت غسل را در مزاج تراکیب اعتبار نکرده اند ظاهر نیست و نزد حقیر اولی در مزاج مرکب اعتبار اوست.

معجون سقراط: جهت امراض بلغمی و سوداوی و از برای صداع و ضعف دماغ و گرده و جنون و ضعف بدن و نسیان و وسواس و سل و سرفه قدیم و دق و صرع و برص و بهق و درد معده و جگر و یرقان و سپرز و دمامل و زحیر و قوت باه مفید است.

صفت آن: جنطیانا، قردمانا، نارمشک، تخم پنجنگشت، حب الغار، زراوند طویل، انیسون، جند بیدستر، حب بلسان، اسارون و سلیخه از هر کدام یک منقال و چهار دانگ و مرصاف یک منقال و دو دانگ، اکیر ترکی یک ل و 4 دانگ، درونج و زرنباد و تخم کرفس از هر کدام یک منقال و 4 دانگ و زعفران، دارچینی، لک مغسول، صبر سقوطری، تربد سفید، عود، جوزبوا، قرنفل، ریوند، قاقله، اشنه، بسباسه، سنبل الطیب و گل سرخ و سعد و حب المحلب و هلیله سیاه، پوست بلبله و آمله مقشر از هر یک چهار ل و یک دانگ و تخم جرجیر، تخم پیاز و تخم گندنا از هر کدام یک ل و دو دانگ و زرنب، شیطرج، پیاز عنصل، مشوی، افلنجه از هر یک دو ل نرم صلایه کرده به روغن بادام چرب کرده با سه وزن غسل بسرشدند و در جو شش ماه گذاشته و بعد از آن استعمال نمایند شربتی از دو منقال تا چهار ل.

معجون الارسطون: جهت سل و درد شکم و تبهای مختلفه و ربع و رفع قولنج و درد رحم مفید است.

صفت آن: فرفیون، افیون، سلیخه، زعفران، حماما، افاقیا، مر، قسط المر، سنبل، صمغ عربی، تخم حنذقوقی، تخم انجره، حب الخروع مقشر، مقل ارزق، لبان، سماق بی دانه، دبق بی دانه، کبریت اصغر، میعه یابسه و فلفل ایض از هر یک شش ل، گل سرخ، عاقرقرحا، تخم عرطنینا، تخم سداب و تخم کرفس از هر یک چهار منقال، بزالبنج، حب الأترج، نانخواه و تخم طرخشقو ده منقال، تخم بادروج یک منقال، قرطم و زنجبیل از هر یک دو منقال و بعضی از اطبا فلفل سیاه را در او 2 ل و 4 دانگ می کنند. صموغ را در شراب ریحانی یا جمهوری یا مثلث یا نیبذ زیب و غسل خیسانیده و با شراب و غیره که مذکور است خمیر نرمی نمایند و سه روز بگذارند و روغن بلسان یک کف در او مخلوط نموده حرکت دهند تا خوب ممزوج شود، سپس بعد از دو سه جوش از آتش بردارند و در ظرف شیشه گذاشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند.

معجون کاکنج: جهت درد گرده و مثانه و بول اللّم مفید است: تخم کرفس و رازیانه از هر یک 8 درهم، تخم خیار مقشر 2 درهم، تخم شوکران، تخم حماض بری، افیون، مغز صنوبر مقشر مقلوب 3 م، زعفران، بندق، مشوی مقشر، بادام تلخ مقشر، مقلو 3 م و نیم و حب الکاکنج الجبلی الکبار 25 عدد با مثلث قوام دار بسرشدند شربتی یک منقال.

معجون اصطمخیقون: جهت فساد مزاج و ضعف و برودت معده نافع است: قسط تلخ، حماما، سنبل الطیب، سلیخه و مصطکی 12 درهم، زراوند طویل، فلفل سیاه، تخم شبت، تخم انجره، تخم کرفس، انیسون، نانخواه، زیره کرمانی، دوقو، افطراسالیون، کاشم، اسارون، افسنتین، انجدان سیاه، فوندج بری، نعناع خشک 4 درهم با سه وزن ادویه غسل بسرشدند.

معجون قبادالملک: جهت وجع مفاصل و نقرس و تسکین درد آنها و جهت منع حادث شدن درد مفاصل و نقرس و جهت سپرز و بادهای غلیظ و تبهای کهنه و درد قولنج و گشودن سده و گذاختن سنگ گرده و مثانه و جهت عسر النفس و سرفه و قروح امعاء و تاریکی چشم و درد گلو هرگاه دو روز بنوشند نافع است و جهت حفظ صحت بدن و مانع است از حادث شدن بسیاری از امراض و عبارت است از: تخم سداب بری، فراسیون، انیسون، اسقولوقندیون،

کمافیطوس، جاوشیر، جنطیانای رومی، اسطوخودوس، قردمانا و میعه ساینه از هر یک 5 ل، قسط تلخ، زعفران، فلفل ابیض، اذخر، مرصاف، سنبل الطیب، فریون، قشور، اصل اللفاح، اشق، فودنه جبلی، تخم رازیانه، تخم جوزبری، گل سرخ، ناردین و اقلیطی که سنبل رومی است و حب بلسان از هر یک 3 ل و دارچینی 8 ل و سلیخه شانزده ل و عصاره غافث، کاشم، بزر حندقوی، قنه و صمغ اللوز از هر یک 4 ل، افیون و بزرالنج الابیض از هر یک 6 ل. ادویه را کوفته و بیخته و آنچه خیسانیده نیست در شراب ریحانی یا جمهوری یا نیبذ زیب یا عسل خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته و سرشته و استعمال نمایند بعد از شش ماه. قدر شربت او یک درهم است با آب گرم و جهت سنگ مثانه و گرده با آب کرفس و رازیانه و جهت درد معده و کبد با ماءالاصول و جهت نفرس و درد مفاصل بقدر یک نخود هر روز قبل از طعام با آب گرم.

سنجریا: معنی او کثیرالنجاح است. جهت درد معده که از برودت باشد و سوءالهضم و درد قولنج و عسرالبول و مرضهای بلغمی و بادهای غلیظ و از برای صحت بدن از علل بسیار بیعدیل است.

صفت آن: جند بیدستر، افیون و دارچینی از هر کدام یک ل، مر، فلفل، دارفلفل، قنه و قسط حلو از هر یک 6 ل، زعفران یک ل و در بعضی نسخ 6 قیراط تا نیم مثقال است و مو فو، دوقو و اسارون از هر یک یک ل. ادویه را کوفته و بیخته، با عسل کف گرفته و بسرشد و بعضی اطبا با عسل یک سکرچه مثلث داخل می کنند و قدر شربتش از یکدانگ تا دو و نیم دانگ مثقال بقدر حاجت استعمال نمایند بعد از شش ماه.

دواء الکبریت: جهت تبهای با لرز و سرمای بلغمی و سوداوی کهنه و سرفه کهنه که از ماده برودت و رطوبت باشد و دردهای مزمن و کهنه نافع است و جهت گزیدن مار و عقرب و ادرار بول و ریختن سنگ گرده و مثانه نافع است و فعل او نزدیک به فعل تریاق است.

صفت آن: فلفل ابیض 6 م، بزرالنج، قردمانا، لبان ذکر و مرصاف از هر یک دوازده درهم، افیون و زعفران از هر یک ده درهم و در بعضی نسخ سلیخه و ورق سداب از هر یک ده درهم، کبریت اصغر خام، دارفلفل، قسط مر، زراوند طویل، قشور، اصل اللفاح و فریبون از هر یک سه درهم. ادویه را کوفته و بیخته و صموغ را در شراب کهنه یا جمهوری خیسانیده و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته و بسرشد و در وقت حاجت استعمال نمایند.

نسخه دیگر: مسمی به تریاق المعده است که حقیر ترکیب نموده و جهت تقویت جگر و احشاء و تشنج و فالج و نسیان و لقوه و تقویت باه و رفع زهرها و حفظ حرارت غریزی و تحلیل ریاح و درد احشاء و ضعف بدن بیعدیل است.

و در اول سوم گرم و موافق مبرودین و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال است: قسط تلخ، سنبل الطیب، مصطکی، سلیخه، حب الغار، زنجبیل، قرنفل، بسباسه، کتیرای مکد 2 ل، زراوند طویل، فلفل سیاه، بزر کرفس، انیسون، نانخواه، زیره کرمانی، فطراسالیون، اسارون، کبریت زرد، انجدان، پودنه، بزرالانجره و کندر مکد 4 ل، دوقو، فقاخ اذخر، مرصاف، افیون مکد 3 ل، عود هندی، فلفل سفید 5 ل، زعفران یک ل و نیم و مشک، فریون مکد یک مثقال با دو وزن ادویه عسل کف گرفته و بسرشد و اگر بدل گوگرد جدوار کنند اولی است.

دواء الملک الأكبر: جهت ضعف جگر و ابتدای استسقاء و برودت معده و تفتیح سده و ادرار بول و ریختن سنگ مثانه و گرده نافع می باشد و بهترین دواها است از برای جگر.

صفت آن: لک منقی هشت اوقیه، بادام تلخ مقشر، دارچینی و قرنفل از هر یک پنج اوقیه، کمافیطوس، مو فو و مر و زوفای خشک از هر یک چهار اوقیه، دوقو، فطراسالیون، زیره کرمان و زنجبیل از هر یک هشت اوقیه، سنبل الطیب یک رطل، جنطیانای رومی و زراوند مدحرج از هر کدام یک اوقیه، صبر سقوطری چهار اوقیه، زعفران سه اوقیه، اسارون 7 اوقیه، فوه و عیدان البلسان از هر یک پانزده اوقیه، حب بلسان، سلیخه، مصطکی، قصب الذریره، مقل ارزق مکد 7 اوقیه، رب سوس یک رطل و نیم، دارچینی و جعده و اذخر از هر یک ده اوقیه، سیسالیوس سه اوقیه و نیم، روغن بلسان سه اوقیه. ادویه را کوفته و بیخته و با روغن بلسان چرب نموده و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته و بسرشد و در وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند.

دواء اللک الصغیر: منافع آن قریب به منافع اول است.

صفت آن: ریوند چینی یک اوقیه و نیم، لک منقی و قسط المر و فقاخ اذخر و حب الغار و ترمس و حلبه و فلفل سیاه از هر کدام یک اوقیه. ادویه را کوفته و به حریر بیخته و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشد و در وقت حاجت استعمال نمایند.

امروسیا: به لغت یونانی به معنی حابس المواد است از تألیف بقراط جهت درد معده که از ماده بارده باشد و هضم طعام نکنند و جهت تحلیل ریاح و درد جگر و سپرز و ضعف بدن نافع می باشد.

صفت آن: تخم جزر بری، زیره کرمانی، عیدان البلسان، سلیخه، قردمانا، فقاخ اذخر و تخم کرفس از هر کدام یک درهم، دارفلفل، قسط تلخ، فلفل ابیض از هر یک نیم م، مرصاف سه درهم، حب الغار ده عدد، وج و زعفران از هر یک دو درهم را با عسل کف گرفته و بسرشد و قدر شربت بقدر بندقه با آب گرم و ماءالاصول.

دواء السنه: به جهت اسکندر ترتیب یافته که در تمام سال استعمال می‌شود لهذا به این اسم مسمی گشته است. منقول از ذخیره و سایر کتب از خواص او بیان نموده‌اند که چون یک ماه خورده شود موی سفید شده سیاه می‌شود و چون تمام سال مداومت کنند جهت تقویت معده و باصره و لکنت زبان و برودت و عروق اعصاب و تقویت گرده و مثانه و باه و قوه حافظه مجرب و رافع امراض بلغمی و سوداوی و جهت جذام و بهق و برص و بواسیر و حفظ حرارت غریزی بی‌عدیل است.

ص: پوست هلیله کابلی 38 ل، هلیله سیاه 38 ل، آمله مقشّر 38 ل، پوست هلیله زرد 24 ل، پوست بلبله 24 ل، شونیز 24 ل، فلفل سیاه 24 ل، دارفلفل 22 ل، زنجبیل 12 ل، فلفلمویه 12 ل، نارمشک 12 ل، قاقله صغار 12 ل، کبابه 6 ل، بلاد منقی از عسل 6 ل، بزغنج 44 ل، اشق 12 ل، مویز منقی 7 ل، مغز تخم خیار 7 ل، نبات 300 ل. ادویه را از حریر گذرانیده با نبات سرشته و سیصد و شصت و پنج قسمت کرده، قرص بسازند و روزی یک عدد تناول نمایند و در نسخه ذخیره هلیله زرد و بلبله و بزغنج و مویزج و تخم خیار مفقود است و در بعضی نسخ اشق و شونیز به نظر نرسیده و در بعضی سعد و افستین رومی افزوده‌اند.

دواء الخطاطیف: جهت درد گلو و ورم گلو و انواع خنّاق و ورم سینه و شش که از رطوبت باشد نافع است.

صفت آن: انیسون، تخم کرفس، نانخواه، اذخر، بیخ سوسن آسمانجونی، شب یمانی، تخم حرمل، اصل السوس محکوک، سلیخه، دارچینی، مرصاف و زراوند طویل از هر کدام یک اوقیه، اقراص اقروقومعما، ورد یابس منزوع الأقماع از هر یک دو اوقیه، قسطالمر و رماد الخطاطیف تازه از هر یک سه اوقیه، زعفران یک اوقیه، نشاسته گندم و سنبل الطیب از هر یک نیم اوقیه، مازوی پاک تازه ده عدد. ادویه را کوفته و بیخته و با عسل کف گرفته و بسرشند. و قدر شربت بقدر مازویی و با ماءالعسل یا ماءالشعیر یا آبی که پخته باشند، در او عدس یا گل سرخ و اصل السوس و طلا نمایند با پر مرغ از داخل گلو سه مرتبه تا چهار مرتبه در هر روزی و به دستور روزی سه چهار بار غرغره با یکی از آبهای مذکور باید کرد و قرص اقروقومعما در اقراص مذکور می‌شود.

دواء الکرم کبیر: از مرکبات جالینوس است جهت دردهای کهنه جگر و سپرز و برودت و غلظت آن و می‌گشاید سده آلات جمیع غذا را و پراکنده می‌کند بادهای غلیظ را و ادرار می‌کند بول را و جهت جمیع دردهای مثانه و گرده و رحم که از مواد غلیظه باشد و از برای صلابت رحم و مثانه و جهت استسقاء و غیر آن نافع است.

صفت آن: زعفران 2 ل، فو 4 ل، مو 4 ل، سنبل الطیب 6 ل، انیسون 4 ل، دوکو 4 ل، اسارون 4 ل، زراوند 4 ل، فطراسالیون 4 ل، قسط شیرین 1 ل، سلیخه 1 ل، فجاج اذخر 1 ل، حبّ البلسان 1 ل، فوه 2 ل، ربّ سوس 3 ل، عصاره غاٹ 3 ل، اسقولوقندریون 3 ل، جعده 3 ل، روغن بلسان نیم اوقیه، مرصاف 4 ل، کبر رومی 2 ل را با عسل بسرشند و قدر شربت یک درهم با شراب عسل.

دواء الکرم صغیر: موافق کامل جهت درد جگر و سپرز و ضعف معده و امراض شکم و زرداب نافع است و رنگ رخسار را نیکو گرداند.

صفت آن: سنبل الطیب، ریوند، زعفران و سلیخه از هر یک دو م، دارچینی، مرصاف، قسط المر و فجاج اذخر از هر کدام یک م. ادویه را کوفته و بیخته و با سه وزن عسل کف گرفته به قوام آورده و بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند و در اکثر نسخ اجزای مزبوره مساوی‌اند و مر را در مثلث باید خیسانید.

انقردیا: او معجون بلادری است جهت استرخای عصب و دوار و نسیان و خیالات و صرع و درد سر و درد معده و درد سینه و جمیع دردهای بارده نافع است.

صفت آن: سنبل الطیب، ساذج هندی، مرصاف، سلیخه، زعفران و بعضی اطبا شیخ ترکی و در بعضی نسخ قدیمه شیخ رومی اضافه نموده‌اند. افتمون، اذخر، ریوند چینی، حبّ البان المقشّر و قرنفل از هر کدام یک اوقیه، مصطکی و عسل انقردیا که عبارت از بلادر باشد از هر یک دو مثقال، حبّ البلسان، زنجبیل و صبر سقطری از هر کدام یک اوقیه و غاریقون هشت م، اصل السوس آسمانجونی دو اوقیه، پوست بیخ رازیانه سه رطل، خل خمر سه قسط که دو من و نیم رطل باشد. ادویه یابسه را کوفته و بیخته غیر از بیخ رازیانه که آن را سه روز در سرکه خیسانیده باشند بعد از آن در دیگ پاکیزه کرده و سه جوش داده از آتش بگیرند و صاف کنند و باز در دیگ نموده و سه رطل عسل به او ریخته به آتش نرمی بپزند تا به قوام غلیظ رسد، سپس ادویه مسحوق را در او ریخته مخلوط سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و قدر شربت یک م با آب نیم گرم و به جهت فالج و لقوه و استرخا با آب شبت بنوشند.

دحمرثا: جهت سده کبد و سپرز و برودت رحم و ادرار حیض و بول و تحلیل بادهای غلیظه که در شکم متولد شده باشد و جهت تبهایی که از مواد بارده باشد مثل ربع و مواظبه و سرفه که از رطوبت باشد و سستی اعضاء و انقطاع نفس نافع است.

صفت آن: تخم حرمل یک من و نیم، لبان ذکر ده درهم، ریوند چینی، زراوند طویل و مدحرج از هر یک 20 م، زرنباد و درونج از هر یک 4 م، مصطکی، حبّ البلسان، زعفران، اکلیل الملک و سنبل الطیب از هر یک ده درهم، انیسون، زنجبیل، قسطالمر و سلیخه از هر یک سه استار، قرنفل، خربق ابیض، ورد احمر و شونیز از هر یک شش استار، صبر سقطری 14 م، فلفل سیاه ده درهم. ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته، سه وزن ادویه بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند.

دحمرثای لؤلویی: منافع این مثل منافع اول است.

صفت آن: زرنباد، درونج، افیون، جندبیدستر، فلفل، دارفلفل، سلیخه، هوم المجوس، بزالبنج، قسط حلو، سنبل الطیب و جاوشیر از هر یک 6 ل، حبله 3 ل، مروارید ناستفه 2 ل و میعه و زعفران از هر یک شش ل، قنه و مرصاف از هر یک 12 ل. ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه غسل بسرشد.

اثاناسیاء المعموله: به کبدالذئب نافع است و جهت جمیع مرضهای جگر و درد جگر و قروح امعاء و سپرز و درد عصب نافع و جهت خدر هرگاه طلا کنند بر بدن مثل مرهم و جهت درد گرده و عسرالتفس و سرفه که از کثرت رطوبت مجتمع در سینه باشد و قطع پیچش و نزف الدم و نفث الدم کند و به هم می آورد قطع عروق جگر را که عبارت از آورده است و نافع است جهت ناصور هرگاه طلا کنند به او مثل مرهم و جهت سموم مشروبه با شیر بنوشند و این مرکب از جهت آن مسمی به این اسم است که آشامیدن او دور می کند شراب آن را از امراض باذن الله تعالی و قوتش بعد از چهار سال ضعیف می شود.

صفت آن: زعفران، مرصاف، افیون، جندبیدستر، بزالبنج، قسط المر، قردمانا، تخم خشخاش سیاه، سنبل الطیب، اصل الغافث با عصاره غافث، جگر گرگ، شاخ سوخته راست بز هر کدام یک جزو. ادویه را کوفته و بیخته و آنچه خیسایندی است با شراب صاف جیدالجوهر یا جمهوری یا با مثلث یا نبیذ زیب و غسل خیساییده با سه وزن ادویه غسل کف گرفته بسرشد و بعد از شش ماه استعمال نمایند و قدر شربت از ربع مثقال تا نیم مثقال.

اثاناسیاء الصغری: جهت درد جگر و سرفه و درد معده و بادها و قروح امعاء و قروح سینه و شش و برای سموم هوم بسیار نافع است.

صفت آن: میعه ساینه یا یابسه، زعفران، قسط المر، سنبل الطیب، مرصاف، عیدان البلسان، افیون و سلیخه از هر یک 4 م، عصاره غافث 8 م، اصل السوس محکوک 12 م. ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه غسل کف گرفته بسرشد و بعد از شش ماه استعمال نمایند.

القنطارغان الاکبر و هی الضبئیه: جهت سقوط جنین و وجع النساء و جمیع امراض بارده نافع است و این دوی هندی است.

صفت آن: افیون 4 اساتیر و چهار دانگ، فریبون 6 م، افاقیا 5 اساتیر و چهار دانگ، حماما سه اساتیر و چهار دانگ، عاقرقرحا 6 م، فاشرا که هزارچشان است، فاشرستین که شش بندان است از هر یک چهار م، ابریشم مقرض دو اساتیر، نقره محرق 6 م، تخم سداب و نانخواه و شکوفه کرفس از هر یک 4 م، گل سرخ، مشک و اصل الکاکنج از هر یک 6 م، تخم کرفس، مقل ارزق، حب البلسان، قصب الذریره، سلیخه، زرنباد، درونج و شیطرح هندی از هر یک دو استار، بزالبنج الأبیض نه اساتیر و دو درهم، بیخ کرفس سه اساتیر و دو درهم، تخم خرفه ده استار، حب خروع مقشر 8 استار، کبریت اصغر پنج استار، صمغ عربی و میعه ساینه از هر یک سه اساتیر و دو درم، کندر ذکر پنج اساتیر و چهار دانگ، دهن البلسان سه اساتیر و دو درم، جندبیدستر نه اساتیر و دو درهم و چهار دانگ، دبق منقی پنج اساتیر و چهار دانگ، قردمانا 6 اساتیر، ساذج هندی سه اساتیر و 4 دانگ، قاقله کبار پانصد دانه، دانه های درشت قرنفل ذکر پنج اساتیر، قرنفل انثی سه اساتیر، افرودیجان دو استار و دو درهم، قرفه دو استار و چهار م، مروارید ناستفه پنج م، بسد دو استار و یک م، دوق و مراره البقر از هر یک دو م، زراوند طویل نه اساتیر، زنجبیل و فلفل ایض از هر یک پنج اساتیر، اطموط بعضی گفته اند که او اکتکت است و بوزیدان از هر یک 12 م، سوربارو که نارمشک است دو استار و دو م، بهمن سرخ و سفید از هر یک دو استار و چهار دانگ، مراره الذئب و مراره الغراب از هر کدام یک درهم. ادویه را نیمکوب ساخته و صمغ را در شراب خوبی خیساییده تا هفت روز بعد از آن ادویه نیمکوب مذکوره را پخته بر او ریزند تا همچو لعوق شود و در دیگ سنگی پاکیزه کرده و بعد از پنج شش جوش از بالای آتش بردارند و سرد کنند.

طبیخ الضبئیه العرجاء: بگیرند کفتار لنگ ماده پیر زنده را و ببندند دست و پای او را بعضی به بعضی و ببندازند در دیگ مس پر آب جوشان و بریزند بر بالای او ترمس ایض و شبت از هر کدام یک کف و آب شیرین بقدر حاجت و سر دیگ را بپوشانند و به آتش نرم بپزند تا مهراً شود و بعد از آن از آتش بگیرند و سرد کنند و شوربای او را از پوست و استخوان دموی او پاک نمایند و باز شوربا را در دیگ پاکیزه کرده بریزند و بر او از روغن بلسان و روغن ناردين از هر کدام یک سکرچه و به آتش نرم بپزند تا ثلث باقی بماند بعد از آن غسل بقدر شوربا بر او ریخته بپزند تا آنکه قوامش همچون قوام غسل غلیظ گردد، سپس بریزند ادویه معجونه را و از آتش برداشته و در ظرف شیشه گذاشته و وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند و قبل از شش ماه اگر استعمال کنند مهلک خواهد بود.

قنطارغان الصغر: حب البلسان، کندش، حماما، پوست بیخ لفاح، اشنه، سلیخه، اشق، لبان ذکر، اصل السوس محکوک، عیدان البلسان، شحم حنظل، زنجبیل، سکببنج، جاوشیر، دارچینی، جندبیدستر، هزارچشان، شش بندان، شیطرح هندی، تخم اترج، کروی، زراوند مدرج، قاتل ابیه، سکر، حب الغار و دم الأخوین از هر یک 2 م، زعفران، فلفل و بزالبنج از هر یک ده م، فریبون هفت م، بزالحرم، قرنفل، ساذج هندی، شحم الکرگدن، خربق ایض، مراره الفیل و قسط المر از هر یک 4 م، طلا و نقره ساینه از هر یک دو دانگ، زرنباد، درونج و کافور از هر یک سه م، سنبل الطیب 8 م، مسک دو دانگ، افیون پانزده م، ابریشم خام، ملح هندی، اشنان ذکر، کبریت بحری سوخته، قنه، خیار شنبه که پاک کرده باشند از دانه و چوب، فو، بسد، طالیسفر، بیخ شاهدانه، برنج، نانخواه، صعتر فارسی، بیخ زوفرا، حب الکبر از هر کدام یک م. ادویه را کوفته و بیخته و صمغ را در شراب کهنه ریحانی خیساییده و با سه وزن ادویه غسل کف گرفته بسرشد و بعد از شش ماه استعمال نمایند.

اصغر سلیم: جهت مره سودا و وجع الصنبان و درد رحم.

صفت آن: فلفل ابیض، زنجبیل، ملح هندی و قسط المرّ از هر یک 6 م، افیون، فریبون، جنبدیدستر، زعفران، قرنفل، مصطکی و عاقرقرحا از هر یک 5 م، سعد، هزارچشان، فاشرستین که شش بندان است، زرنباد، درونج و زراوند طویل از هر یک 2 م، دهن البلسان و ماءالکافور از هر یک 4 م. ادویه را کوفته و بیخته به روغن بلسان و ماءالکافور چرب نموده و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشدند و در وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند و سعوط او مثل عدسی با آب مرزنجوش نافع است.

کلکالنج الاکبر: و این معجون هندی است جهت درد معده و تبهای کهنه و غشی و عسرالبول و برص و بهق و آبله و سرفه رطب و قروح شش و عطش و زهرا و برودت بدن و بواسیر و درد سپرز و دملها و قولنج و زرداب و امراض زنه‌ای آبستن و اشتهای طعام نافع و قوتش تا پنج سال باقی است.

صفت آن: هلیج سیاه، بلیج، شیر آمله دانه بیرون کرده و آب ترنج و فلفلیمویه و تخم کرفس و شیطرج هندی و فلفل و لسان العصافیر و زیره کرمانی و هندی که شونیز است و هشفیفل بعضی گفته‌اند که شقاق است و ملح اندرانی و هندی و بهمنین و ملح العجین سیاه و سرخ و نانخواه از هر یک 3 ل و تربد سفید یک رطل. ادویه را کوفته و بیخته شیر آمله دانه بیرون کرده سه رطل در بیست و چهار رطل آب شیرین به آتش معتدل بپزند تا ثلاثش باقی بماند و از آتش بگیرند و صاف کنند و ثفلش را بیندازند و شکر سفید چهار رطل به او ریخته به آتش بگذارند و به آتش هموار بپزند و حرکت دهند تا شکر گداخته و غلیظ شود مثل عسل و روغن شیرج تازه سه رطل به او ریخته حرکت دهند تا با آب ممزوج شود سپس از آتش گرفته ادویه کوفته شده را بر او بپاشند و به هم زنند تا ممزوج شود و در ظرف چینی گذاشته و وقت حاجت استعمال نمایند. قدر شربت از سه مثقال تا چهار مثقال است.

کلکالنج الأصغر: منافعش مثل منافع اکبر است.

صفت آن: هلیج هندی، بلیج، شیر آمله دانه بیرون کرده، فلفل، دارفلفل، شیطرج هندی، صبر، زنجبیل، حبّ النیل، اترج، تخم گشنیز خشک، نانخواه، فلفلیمویه، تخم کرفس، لسان العصافیر و زیره کرمانی و اطمط از هر یک پنج م، خیارشبر دانه بیرون کرده، ملح هندی، قرفه، ساذج هندی، هیل بوا که شوشمیر است و اگر یافت نشود عوض او قافله کبار است و حبه السودا از هر یک سه م، تربد سفید و روغن شیرج از هر یک بیست استار، شکر سفید صد و بیست استار، مویز دانه بیرون کرده دویست و پنجاه استار، آب آملج ده رطل.

صفت ماءالأملاج: شیر آملج دانه بیرون کرده سه م، مویز دانه بیرون کرده شش م با چهار رطل آب بپزند تا ربعش بماند و آبش را صاف نموده در دیگ پاکیزه بریزند و شکر را بر او انداخته به آتش نرم بپزند تا شکر گداخته شود و مثل عسل غلیظ شود سپس ادویه مدقوقه و مسحوقه را بر او ریخته بر بالای آتش حرکت دهند، بعد از آن روغن شیرج را نیز ریخته برهم زنند تا خوب ممزوج شود و مثل خمیر گردد و از آتش بگیرند و سرد کنند و در ظرف شیشه یا چینی گذاشته و وقت حاجت استعمال نمایند.

معجون هندی: در کتب هنود نقل شده جهت لکنت زبان شرب و دلک آن مجرب است و جهت اکثر امراض بارده و رطبه دماغی بیهیدیل است.

ص: زیره کرمانی 2 ل، فلفل سیاه 200 عدد، دارفلفل 100 عدد، قرفه 2 ل، نمک نفتی 2 ل، قند سفید بیست و هشت مثقال با دو وزن عسل بسرشدند. قدر شربتش دو مثقال.

معجون شلیتا: جهت صرع و سکت و فالج و لقوه و تشنج و نسیان و رعشه و خوف و خبث النفس و خفقان و خیال فاسد و تغییر عقل و درد اندرون و شش و بادهای غلیظ و درد مفاصل و نقرس و درد رحم و دوار و سقوط جنین و جهت نگاه داشتن جنین در شکم امهات و سعوط آن و صداع و شقیقه بسیار نافع و این معجون را ابهلیه دهنیه نامند.

صفت آن: مشک خالص و حماما و عیدان البلسان و فریبون و اشنان نبطی و تخم کرفس و تخم سداب و اشنه و کبریت صفر و اخثناء البقر جبلی و اخثناء مغر جبلی و کافور و خربق سیاه و ابیض و میعه سایله و سعد و مامیران چینی و تخم هلیون و بداسقان که کف الکلب است و اصابع صفر و بیخ کاسنی و حبّ المحلب و عیدان البلسان و کشت برکشت و خردل ابیض از هر یک دو م، مروراید ناسفته، زعفران، ساذج هندی، سلیخه، دبق غیر مقشّر، جوزبوا، فقاخ الآخر، جنبدیدستر، تخم جرجیر و تخم زوفرا از هر یک ده درهم، طلا و نقره ساییده، زرنب، حبّ البلسان، شونیز، زاج الأساکفه، حریرالثعلب و پوست بیخ کبر از هر یک نیم م، ابریشم خام غیر محرق، فلفل سفید، زنجبیل، بیخ شبت، تخم شبت، جنطیانا، فقاخ الاذخر، لسان العصافیر، ملح هندی، صعتر فارسی، عاقرقرحا، زراوند مدحرج، بندق هندی، ابهل، قفرالیهود، هزارچشان و شش بندان از هر یک چهار م، قرنفل، سنبل الطیب، قسط تلخ، حرمل، عیدان، پرسیاوشان و قافله از هر یک سه م، بیخ سوسن آسمانجونی، بسباسه، خاک چهارراه، ماءالسوسن و ماءالکثوث از هر یک یک م، مصطکی سه م، فقاخ بیست عدد و تخم رازیانج و زوفای خشک از هر یک 6 م، فلفل سیاه، دارفلفل، بزالبنج الابیض، زراوند طویل و افیون از هر کدام 20 م، اکلیل الملک چهار درم و نیم، بزرقطونا و بسد از هر یک 6 م، فلفل سیاه، دارفلفل، بزالبنج الابیض، زراوند طویل، افیون از هر یک یک الی دو دانگ ادویه را کوفته و بیخته بخیسانند. از آنها آنچه خیسانیده نیست به شراب ریحانی کهنه یا با آنچه قایم مقام او باشد و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشدند و در ظرفی گذاشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند و قدر شربت مثل نخودی با آب بیخ رازیانه و بیخ کرفس و سعوط از او بقدر حبه با آب شاه بانج یا آب مرزنجوش و وقت آنخا از هنگام طلوع شعرای یمانیه است که عبارت از کلب العجار است.

کاسکینج: و این معجون فارسی است و نافع است جهت امراض بسیار خصوصاً امراض اطفال و صبیان که ایشان را عارض شود صرع و تقویت و فالج و تشنج و جهت حفظ جنین در شکم مادر و اصلاح رحم و درد رحم بسیار مفید است و سعوط کرده می شود به آن چیزهایی که سعوط به شلینا کرده می شود.

صفت آن: سلیمه، جفت آفرید، پوست بیخ لجاج، تخم رازیانج، حرمل، حبّ الأبهل، زراوند طویل و مدحرج، مشک عنبر، حبّ البلسان از هر یک 4 م، قرنفل و فرنجمشک از هر یک 24 م، هیل 14 م، قسط المرّ، اهلیج اصفر و افیون از هر یک 8 م، قرفه، زرنیخ اصفر، شونیز، تخم خیری زرد از هر یک دو م و نیم، سکینج، زرنباد، درونج، میعه ساینه و مرصاف از هر یک پنج درهم، سعد، بسباسه، زعفران، جزنیا، نارمشک، حبّ الدهمست و حبّ الغار از هر یک ده درهم، مغاث و بیروج صنمی از هر یک پانزده م، مرو، اسفرم و ورق آس از هر یک سه م. ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه غسل بسرشد و در ظرف گذاشته و وقت حاجت استعمال نمایند و بعد از شش ماه قدر شربت یک درهم تا یک مثقال است.

صفت جزنیا: که موصوف است در کاسکینج، قصب الذریره، اظفار الطیب، لبان ذکر، میعه از هر یک 4 م، اشنه، قرفه، زعفران، مشک و عود هندی از هر یک نیم درم. ادویه را کوفته و بیخته و با شراب ریحانی خمیر نموده و قرصها بسازند و بگذارند تا خشک شود و در وقت حاجت استفاده نمایند.

معجون المشک: جهت درد جگر و ضعف معده و برودت آن و تفتیح سدد و تحلیل بادهای غلیظه نافع است.

صفت آن: مشک، سلیمه، سنبل الطیب، ساذج هندی، لک پاک کرده، ریوند چینی و جنطیانای رومی از هر یک 2 م، زعفران، نانخواه، تخم کرفس و مصطکی از هر یک سه درم، عود هندی، قرنفل و مرصاف از هر یک نیم درم ادویه را کوفته و بیخته با غسل کف گرفته به قوام آورده بسرشد و قدر شربت بقدر یک باقلی با آب گرم.

معجون جنطیانایا: جهت صلابت جگر و سپرز و سلّه و درد معده و گرده و مئانه و تهایی که به طول کشد و جمیع زهرهای گزندهها را نافع است.

صفت آن: جنطیانای رومی و فلفل سیاه از هر یک ده درم، قسط مرّ، ساذج هندی، سنبل الطیب، زراوند مدحرج و ریوند چینی از هر کدام یک اوقیه. ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه غسل گرفته بسرشد قدر شربت یک درهم با آب سداب.

معجون فودنجی: جهت درد معده و جگر بارده و قشعیره و تبهای بلغمی و تب ربع نافع است.

صفت آن: فودنج نهری و فودنج جبلی، فطراسالیون و سیسالیوس از هر یک 12 م، تخم رازیانج، تخم کرفس، بابونج، حاشا از هر یک 4 م، کاشم 10 م، فلفل سیاه 4 م. ادویه را کوفته و به حریر بیخته با سه وزن ادویه غسل کف گرفته بسرشد قدر شربت از یک درم تا دو درم با آب گرم.

معجون تمری: جهت عسر بول و قولنج نافع و بی مشقت اسهال می کند در هر وقت از زمستان و تابستان.

صفت آن: خرماهی هیرون یا تمر صیرفان دانه بیرون کرده مقرر پنجاه درم را یک شبانه روز در خلّ خمر خیسانیده سپس بیزند به پرویزن فراخی و بعد از آن سقمونیا و سداب خشک از هر یک 7 ل، فلفل سیاه صد دانه، زنجبیل سه ل، بورق ارمنی 1 ل، بادام شیرین مقرر از هر دو پوست سی عدد را کوفته و بیخته با تمر کوفته و بیخته ممزوج نموده با سه وزن ادویه غسل کف گرفته بسرشد و قدر شربت چهار ل با آب گرم.

معجون زیب: جهت صرع نافع است و مایل به اعتدال و مداومت آن در رفع امراض عصب و صرع مجرب است و حقیر تجربه نموده.

صفت آن: هلیله کابلی، آمله، هلیله زرد، بلبله و اسطوخودوس از هر یک ده م، عودالصلیب 5 م، عاقرقرحا 3 م را کوفته و با مویز دانه بیرون کرده به وزن او بسرشد و شربت از نیم ل تا یک مثقال و نیم.

معجون جالینوس: جهت امراض بلغمی و سوداوی و ریاح و سده جگر و برودت گرده و مئانه و اصلاح حال بدن نافع است.

فلفل سفید 4 ل، هیل 4 ل، قسط بحری، سنبل الطیب، عود بلسان، قصب الذریره، تخم مورد، زنجبیل، خولنجان، قرنفل و دارچینی، ماءالعسل، دارفلفل، اسارون، زعفران و مصطکی از هر یک 15 ل با غسل معجون نمایند.

نسخه دیگر از کامل الصنّاعه: فلفل سفید و سیاه، ساذج، حماما، تخم کرفس، انیسون، عاقرقرحا، تخم انجره، تخم سداب کوهی، قسط بحری، سنبل الطیب، زعفران، قصب الذریره مکد پنج درهم و غسل سه وزن

معجون عود ملّین: از شیخ بوعلی جهت تقویت معده که با بیوست باشد: هیل، زنجبیل، دارچینی، زعفران، فلفل سیاه، فرنجمشک و زرنباد از هر یک 5 ل، سعد، زرنب، ساذج و قرنفل از هر یک 3 ل، عود خام 7 ل، لاجورد دو دانگ، کافور یک دانگ، تربد 4 ل، نمک یک ل را با غسل و شکر بیامیزند و اگر مشک و عنبر از هر یک نیم ل، هلیله کابلی سه محموده و دو ل داخل کنند بهتر خواهد بود.

معجون عود غیر ملّین: عود، مشک، عنبر، جدوار، دارچینی، مصطکی و قرنفل از هر کدام یک ل و نیم، بادرنجوبه، گاوزبان، بادیان، تخم کرفس، سنبل اکبر ترکی و پوست ترنج از هر یک دو ل را با غسل و نبات بسرشد و در نسخه شیخ ابوعلی کافور یک مثقال و نیم، بادرنجوبه و گاوزبان یک دانگ و نیم، جدوار و پوست ترنج را به او اضافه کرده است.

معجون سفرجلی قابض: به پاک یک من، عسل یک من، فلفل، دارفلفل، زنجبیل پنج مثقال، هیل هفت ل، فاقله، سنبل، قرنفل، دارچینی و زعفران به دستور هفت ل. به را پاک کرده از پوست و دانه مهراً پخته از پرویز درشت بیرون کرده با عسل به قوام آورده با ادویه ترکیب نمایند مقدار شربت 4 ل.

زرعونی: جهت قوت گرده و جگر و معده و سردی او و ریگ مئانه نافع و بادها را بشکند. تخم کرفس، بادیان، تخم گزر، تخم اسپست، تخم تره تیزک، نانخواه، مغز تخم خربزه و خیار و بیخ کرفس از هر یک 5 ل، عاقرقرحا، زعفران، قرفه، مصطکی و عود از هر یک دو مثقال، بسباسه، قرنفل، فلفلومیه و کبابه از هر یک سه ل و عنبر نیم ل را با عسل بسرشد مقدار شربت تا دو ل و بعد از دو ماه بخورند.

معجون ماسک البول: جهت سلس البول و تقطیر آن نافع و مجرب است: بلوط مقشّر و مقل پانزده م، حرف و مرّ و تخم سداب از هر کدام یک درهم، کندر، حبّ الأس، جوزبوا، بسباسه، قرنفل و هلیج اسود از هر یک دو م، سعد، شونیز و هیل از هر یک سه م و انجیر خشک پنج م را با عسل بسرشد و قدر شربت از سه ل تا 5 ل.

معجون البنداریقون: جهت نفخ و برودت معده.

زعفران، کاشم، بزرالسداب، تخم کرفس، زنجبیل، حاشا و لوزالصنوبرالکبار از هر یک 6م، بادام تلخ مقشّر و لبان از هر یک 2 م و فلفل هشت م را با سه وزن ادویه عسل بسرشد.

معجون قفی: جهت سرفه و درد جگر و سینه و آلات تنفس و معده و شوصه و صفای آواز و ادرا بول و درد سپرز نافع است. مویز بی دانه با قشمش بیست و پنج ل، زعفران، سنبل الطیب، سلیخه، دارچینی، دارشیشعان یک ل، قصب الذریره، فحاح الاذخر، علك البطم، مقل ارزق دو ل و نیم، مرصاف چهار ل. صموغ را با شراب یا قایم مقام شراب خیسانیده و با عسل بسرشد و قدر شربت یک مثقال. با آب گرم جهت درد جگر و معده و جهت درد سینه و شش با آب زوفا.

معجون حلتیث: جهت رفع تب ربع و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و گزیدن جمیع گزندگان.

صفت آن: حلتیث، فلفل، مرّ و سداب خشک بالسّویه به حریر بیخته و به عسل بسرشد و قدر شربت یک مثقال.

معجون الخبث: جهت بواسیر و ریاح آن و نیکو کردن گونه و تقویت احشاء و هاضمه نافع است و آن را فنجنوش نیز نامند.

صفت آن: هلیج سیاه، آمله، هلیج، فلفل، دارفلفل، زنجبیل، سعد، شیطرچ هندی و سنبل الطیب از هر یک ده ل، تخم شبت و تخم گندنا از هر یک چهار ل و خبث الحدید مدیر مجفّف به روغن بادام شیرین جوشانیده ده ل با سه وزن ادویه عسل بسرشد و اگر 2 ل یا یک مثقال مشک در او کنند اقوی خواهد بود.

معجون للقولنج الریحی: از مجربات رکن الدین مسعود.

صفت آن: سداب، خولنجان، سلیخه، بیخ کبر و ساذج هفت ل را نیمکوب ساخته یک شب در گلاب خیسانیده پس بجوشانند تا به نصف رسد سپس صاف نموده و بعد از آن زرنباد، مصطکی، نارمشک، عود، پوست ترنج، دارفلفل، تخم کرفس، کاشم ساذج هندی، انیسون، اذخر، اسارون، تخم ترب، زرنب، صعتر، فودنج، دارچینی، حلتیث، کمون کرمانی، قرنفل و حرف از هر یک 2 ل و نیم، جند نصف وزن مذکور به حریر بیخته سپس سه مقابل عسل را با گلاب مذکور پخته و باقی این ادویه را با عسل بسرشد و روغن بادام تلخ 4 ل اضافه کنند و اگر خواسته باشند که عملش قوی باشد اضافه کنند به او فلوس خیارشبر قدری که خواهند.

معجون زوفا: جهت نضح مواد محتبسه در سینه مجرب مرحوم ابویام است.

صفت آن: ربّ سوس، زوفای خشک و پرسیاوشان از هر یک ده ل، قردمانا و فلفل از هر کدام یک ل و مغز بادام تلخ و بیخ زراوند گرد و تخم انجره از هر یک 5 ل، عسل سه وزن ادویه بسرشد و هر روز 2 ل را با این مطبوخ بنوشند. انجیر زرد ده عدد، تمر هندی و مویز بی دانه از هر یک 10 ل، حلبه، تخم کرفس، تخم رازیانه، پرسیاوشان، اصل السّوس، زوفای خشک و فراسیون از هر یک 5 ل را در چهار رطل آب بجوشانند تا به ربع آید پس سه حصّه کنند و هر روز یک حصّه را با 2 ل معجون مذکور بخورند و چون مطبوخ آخر شود باز به همین دستور ترتیب دهند و هر ماه دو روز به متعاقب یکدیگر با این دواها قی نمایند.

اصل السّوس 3 ل، خردل سرخ 3 ل، تخم ترب 3 ل و تخم شبت 3 ل را جوشانیده صاف کرده با سکنجبین عسل بنوشند و قی کنند در وقتی که معده خالی نباشد.

معجون ملوکی: مستعمل جهت قوه باه و اشتها و قوه مجامعت بسیار مجرب است: جوزبوا، قرنفل، بسباسه، لسان العصافیر، بیخ اذخر، زنجبیل، دارچینی، مصطکی، عود و زعفران از هر یک 3 ل، فاقله و کندر از هر کدام یک ل، اشنه 2 ل، مشک نیم مثقال، قند و گلاب از هر یک ده مثقال. قند را در گلاب حل نموده عسل بقدر کفاف اضافه نموده و ادویه را بعد از قوام بسرشد شربتی یک مثقال.

معجون جلالی: جهت زیاد کردن منی و قوهٔ مجامعت و ضعف گرده و معده و اشتها مجرب است: سنبل الطیب، قرفه، قرفل، دارچینی و قاقله از هر یک 2 ل، انیسون و تخم کرفس از هر کدام یک مثقال، زیرهٔ کرمانی مدبّر، مقل، مصطکی، نعنای خشک و عود نیم ل، فلفل 2 ل یا یک ل و شربتی دو درهم نافع بوده و مجرب است.

معجون الصرع: مجرب از جالینوس و از اسرار الأطبا نقل می‌شود و به تجربه رسیده است.

صفت آن: عاقرقرا 10 ل را صلایه نمایند و از منخل نازک بگذرانند و بعد از آن در هاون با سرکهٔ کهنه 10 ل بسایند و با عسل بسرشند. شربت 2 م با بیست م آب گرم.

معجون عقرب: جهت سنگ گرده و مئانه نافع است.

عقرب سوخته و جنطیانا سه مثقال، زنجبیل یک ل، فلفل 2 ل، کاکنج پنج مثقال و جند نیم ل با بیست مثقال عسل بسرشند و بعد از شش ماه به بالغ یک دانگ و به نابالغ نیم دانگ بدهند.

معجون ابوماهر: مسمی به تریاق جهت قروح گرده و مئانه و مجاری بول و احتباس آن و حرقه البول مزمن بغایت مجرب است و جهت امراض رحم بسیار نافع است و مدرّ حیض و مسکن دردهای اعضای تناسلی و مانع صعود ابخره به دماغ و مقوی اعصاب است و قدر شربت آن در اوّل علت یک مثقال با سه اوقیه شیر الاغ و هفت م ماء العسل و در مزاج بسیار حارّ با شربت و ربّ غوره و در وسط علت دو م با هفت م آب برگ بارتنگ مطبوخ و پنج درهم ماء العسل و در آخر علت که چرک پاک شده باشد و خوناب آید یک مثقال و ربع با شربت مورد یا ربّ و امثال آن و جهت ادرار حیض با آب نخود منقوع و مانند آن از ادویهٔ مدرّة حیض و گل مختوم و تخم خطمی و خیازی و تخم خرفه و مغز تخم خیارین و تخم خربزه و کدوی شیرین و دم الأخرین از هر یک پنج مثقال و طین قبرسی پانزده ل و طین ارمنی مغسول 10 ل، ودع محرق، شاخ گاو کوهی سوخته، بسد و مروارید از هر کدام یک مثال و نیم، عصارهٔ لحيه التّيس، فطراسالیون، زوفای خشک، صعتر، تخم کرفس و انیسون چهار ل، صمغ آلو، نشاسته، کتیرا، حبّ القلت که ماش هندی است، حبّ صنوبر کبار، خرنوب نبطی، مغز بادام کوهی و مغز بادام شیرین مقشّر از پوستها مکد هفت ل، سماق منقی، غورهٔ خشک، طین فارسی که گل شیرازی است، ریوند، رامک، طلق محلوب، خشخاش سفید و سیاه و بزرا بلنج از هر یک سه ل، حبّ کاکنج چهل عدد، افیون، ربّ سوس مکد دو ل، عسل کف گرفته سه وزن ادویه.

معجون سیسالیوس: جهت اقسام صرع نافع است مگر دموی و هیچ دوایی در باب صرع قایم مقام او نیست.

سیسالیوس، عاقرقرا و اسطوخودوس از هر یک ده ل، غاریقون 5 ل، قردمانا، حلتیث و زراوند مدحرج از هر یک دو ل و نیم. ادویه را کوفته و آب عنصل و دو چندان عسل را به قوام آورده و ادویه را با او بسرشند.

معجون مقل: جهت بواسیر و اورام مقعد نافع است و بادها را بشکند و خون بواسیر باز دارد. پوست هلیلهٔ کابلی و پوست بلبله و آمله منقی، تخم سپندان سفید، تخم گندنا و تخم ریحان از هر یک پنج مثقال، مقل پنجاه مثقال. مقل را در آب گندنا حل نموده با دو وزن ادویه عسل بسرشند و در بعضی نسخ بی عسل است.

معجون الکمونی: جهت تقویت معده و نفخ و ریاح و رطوبات آن نافع است. زیرهٔ کرمانی که یک شبانه روز در سرکه خیسانیده و بو داده باشند صد مثقال، زنجبیل بیست ل، فلفل ده ل، برگ سداب خشک ده ل و بورهٔ ارمنی ده ل.

ادویه را بسیار نرم صلایه نباید کرد و با عسل سه وزن ادویه بسرشند و مقدار شربت یک مثقال.

معجون: جهت قطع خون بواسیر مجرب است.

هلیلهٔ کابلی، بلبله و آمله از هر یک ده ل، بسد، کهربا و صدف سوخته از هر یک پنج مثقال، شاخ گاو کوهی سوخته پنج مثقال، زاج سفید، نانخواه از هر یک 2 ل، مقل ارزق بیست ل. مقل را در آب حل کرده و مجموع را با هفتاد و پنج مثقال عسل کف گرفته بسرشند و قدر شربت 2 ل.

معجون اللؤلؤ: جهت تقویت اعضاء و تفتیح اوعیه منی و تقویت اعصاب و زیادتى باه و تکریر انعاظ و اعانت می‌کند منی را اعانت شدیده و اخراج منی می‌کند به لذت شدیده و نضح منی می‌دهد. مروارید ناسفته و بسد از هر یک شش ل، انیسون و بهمین ابیض از هر یک چهار ل، کاکنج و اصل اللبلاب از هر یک سه ل، فقاح اخضر، سعد و کرم‌زاج دو ل، سلیخه، اسارون، دارچینی و مصطکی از هر کدام یک ل و نیم، صمغ یک ل، کتیرا یک ل، با وزن ادویهٔ عسل کف گرفته بسرشند و در وقت خواب تا یک مثقال با آب گرم بنوشند.

معجون حافظ الأجساد: که تألیف حقیر است و جهت انواع سدد ماساریقا و جگر و ضعف و برودت جگر و امراض معده و سوءالقنیه نافع است و این معجون را خواص کثیره و منافع جمیله است و مثل این در این بابها دیده نشده.

دارچینی و اصل‌الکبر از هر یک پنج مثقال، زعفران دوازده ل، فو مو از هر یک چهار ل، سنبل‌الطیب شش ل، انیسون چهار ل، دوقو چهار ل، رب السوس و عصاره غافث و جعه از هر یک سه ل و مرصاف چهار ل، روغن بلسان چهار ل و اگر یافت نشود بجای او زیت کهنه کنند و با عسل بسرشد و قدر شربت یک مثقال نافع باشد باذن الله تعالی.

معجون بزور: جهت باه مجرب است.

صفت آن: تخم زردک، تخم پیاز، تخم ترب، تخم تره تیزک، تخم یونجه، تودری سفید و سرخ، لسان العصافیر، شقاقل، مغز چلغوزه، قسط شیرین، زنجبیل، بهمین سفید و سرخ، فلفل و دارفلفل، حلتیث طیب از هر یک پنج مثقال با سه وزن ادویه عسل سرشته هر روز دو مثقال و نیم صبح و مثل او شام تناول نمایند.

معجون حب القطن: جلیل‌القدر و عظیم‌النفع است و از جالینوس است و اعاده شهوت باه می‌کند بعد از نومیدی و آواز را صاف می‌کند و سده را می‌گشاید و ضعف کلیه و مثانه را زایل می‌کند و جهت حرقه بول نافع است و سنگ گرده و مثانه را می‌ریزند و دشواری نفس و ربو را نافع است و قدر شربت 2 ل و قوتش تا سه سال باقی می‌ماند.

حب القطن بیست ل، دارچینی، قرنفل، حب الصنوبر و تخم انجره از هر یک پنج مثقال، شقاقل و زنجبیل از هر یک ده ل، دارشیشعان هفت ل، قسط شیرین، بزر کتان مقل و مصطکی از هر یک چهار ل با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشد.

معجون یدالله: جهت تفتیت حصاه بغایت قوی است.

خون بز مسمی به یدالله، زجاج صاف سفید محرق، رماد عقرب، رماد بیخ کلم بوته‌دار که کرب است و رماد ارنب حجاره الاسفنج، رماد پوست تخم مرغ که جوجه از آن بیرون آمده باشد، حجرالیهود و صمغ جوزوج از هر کدام یک مثقال، فطراسالیون، دوقو، مشکطرامشیع، صمغ عربی، تخم خطمی و فلفل سیاه از هر کدام یک مثقال با عسل سرشته از یک ل تا سه ل با آب طیب خسک و نخود سیاه بنوشند و رمادالارنب آن است که خرگوش را ذیح کرده درست در ظرف خزفی گذاشته به گل حکمت گرفته و در تون حمام یا تنوری گرم بگذارند تا بسوزد.

معجون از ابن هبل: جهت وجع‌الفؤاد و تقلب نفس که از برودت باشد نافع و بسیار مقوی معده است.

صفت آن: گل سرخ، فلفل، زنجبیل، دارفلفل، زراوند طویل، دارچینی و اسارون هر یک دو جزو، مصطکی، زرنباد، فودنج و انیسون هر کدام یک جزو، جند بیدستر نیم جزو با یک وزن عسل و یک وزن شیره گلگند بسرشد و قدر شربتش دو مثقال.

معجون افسنتین: جهت درد معده و وجع الفؤاد که از مواد سوداوی باشد بغایت نافع است.

صفت آن: انیسون 5 ل، تخم کرفس 5 ل، افسنتین 7 ل، سلیخه 10 ل، جند بیدستر 2 ل، افیون 2 ل و عسل دو وزن.

معجون: جهت ریاح بواسیر و صداع بارد و ظلمت بصر و تقویت باه نافع است.

سنبل‌الطیب، قرنفل، دارچینی، حب‌البلسان، فلفل سفید، دارفلفل، اسارون، سلیخه، قصب‌الذریه، سعد، تخم مورد، زنجبیل، قرفه و قاقله بالسویه عسل و دو وزن ادویه الشربه الی مثقالین.

معجون دیدالورد: معنی او آن است که مثل همه اجزا ورد در اوست. نافع است جهت انواع صداع بارد هر قسم که باشد و منع صعود ابخره می‌کند و جهت دوی و طنین و ضعف معده و جگر و انواع استسقاء و تحلیل سایر اورام و دیبلات و صلابات نافع و ظاهراً حار باشد و در درجه اولی و قدر شربت از دو مثقال تا چهار مثقال.

سنبل‌الطیب و مصطکی و زعفران و طباشیر و دارچینی و اذخر و اسارون و قسط شیرین و عصاره غافث و بزرالکشوت و فو و لک مغسول و بزر هندبا و بزر کرفس و زراوند طویل و حب بلسان و قرنفل و دانه هیل و عود از هر کدام یک جزو و ورد منزوع‌الاقمع مثل الجمیع با سه وزن ادویه عسل بسرشد.

دواء المشک شیرین: که دواء‌المسک حار نامند و جهت خفقان و مره سودا و ضعف دل و معده و بادهایی که زنان آبستن را به هم رسیده باشد نافع است و رنگ رخسار را نیکو گرداند.

زرنباد و درونج از هر کدام یک م، لؤلؤ و کهربا سه م، ابریشم المقرض غیر محرق یک م و نیم، بهمین ابیض و احمر، سازج هندی، سنبل‌الطیب، قاقله کبار، قرنفل، جند بیدستر و اشنه از هر یک چهار دانگ، زنجبیل و دارفلفل از هر یک دو دانگ، مشک یک دانگ و نیم با سی ل عسل صاف آتش ندیده بسرشد.

دواء المشک تلخ: از قراپادین حنین جهت خفقان و ورم گلو و رطوبت معده نافع است. سنبل، قرنفل، مشک، مرصاف و سازج هندی از هر یک دو درهم، زعفران، نانخواه و تخم کرفس از هر یک چهار درم، صبر سقوطری و افسنتین از هر یک هشت م، ریوند چینی شش م، جند بیدستر یک م و نصف مر را در آب گرم حل کرده و با سه وزن عسل خام بسرشد.

دواء المشک البارد: مقوی اعضای رئیسه و موافق محرورالمزاج و جهت خفقان حار و ناقهین نافع است.

غنچه گلسرخ، طباشیر، گشنیز خشک، ابریشم مقرض، گل گاوزبان، کهربا، مروارید، زرشک بی دانه، بسد، تخم خرفه و صندل سفید از هر یک پنج مثقال، فوفل و گل ارمنی شسته از هر یک سه ل، نشاسته 2 ل، مشک یک ل، عنبر اشهب 2 ل، ورق طلا یک ل، ورق نقره 2 ل، قند سفید دو وزن ادویه با رب سیب نود ل و آب انارین نود ل و بیدمشک پنجاه ل و گلاب 5 ل، به قوام آورده بسرشد و اگر بی مشک خواهند به عنبر تنها اکتفا نمایند و حقیق 2 ل یا قوت اضافه نموده و اثرش را بسیار قوی یافته.

نوشداروی لؤلؤیی: منقول از خط استادالمأخرین حکیم محمد باقر قمی (طاب ثراه) که بهترین نسخه‌هاست و مکرر تجربه شده جهت تقویت اعضای رئیسه و ضعف معده و بدن و نفاقت و برانگیختن اشتها مفید است.

صفت آن: طباشیر سفید، ابریشم مقرض، مصطکی، زعفران، سنبل الطیب، مروارید، کهربا و گل سرخ از هر یک سه ل، یا قوت، ریوند، اسارون، سعد، عود هندی، اذخر، صندل سفید، پوست ترنج، ساذج هندی، بسد، یشب سبز، تخم بادرنجبویه، درونج، هیل، زرشک بی دانه، عنبر اشهب و ورق طلا و نقره از هر یک 2 ل، مشک یک مثقال، آمله نود ل. آمله را مهراً پخته از پرویزن بیرون کنند و با یک وزن و نیم ادویه شکر سفید و مثل او عسل کف نگرفته بسرشد.

نوشداروی هندی: که ساده گویند جهت تقویت معده و جگر بغایت نافع است.

صفت آن: گل سرخ شش م، سعد پنج درم، قرنفل، مصطکی، سنبل و اسارون از هر یک سه م، قرفه، زرنب، زعفران، قاقله، بسباسه، هیل و جوزبوا از هر یک دو م، به ازای هر سی و شش مثقال اجزاء یک رطل آمله را در نه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند، سپس از پرویزن بیرون کرده با یک رطل فانید سنجری به قوام آورده بسرشد و قدر شربت از یک درهم تا یک مثقال.

معجون فلاسفه: ماده الحیات نامند و از اندروماخس قدیم است و جهت امراض بارده مثل مفاصل و فالج و ضعف معده و جگر و تقویت دماغ و حفظ فهم و یرقان و قولنج و استسقاء و سنگ گرده و مثانه و تطهیرالبول و امراض مثانه و مقعد نافع است.

در سوم گرم و خشک و محرق اخلاط و مضر محرورین و مصلحش شیر تازه و سکنجبین و شربتش از دو مثقال تا چهار مثقال و قوتش تا چهار سال باقی است.

فلفل، دارفلفل، زنجبیل، دارچینی، کندر، بلبله، آمله، حب الصنوبر، شیطرج هندی و بیخ بابونج را بالسویه با سه وزن عسل بسرشد و رازی پوست نارنج اضافه کرده و شیخ، خبث الحدید به جهت زرداب و خفقان و بعضی زراوند مدرج و خصیه الثعلب به جهت نعوظ و تخم انجره به جهت تصفیة منی و کنجد مقشر به جهت هزال کلیه و بسباسه و جوزبوا و مویز منقی از هر یک بقدر اجزای عشره اصل اضافه نمایند.

معجون: که اشتها و خواهش گل خوردن و چیزهای بد را قطع کند و معروف به معجون فیقرا.

ایارج فیقرا، هلیله کابلی و بلبلج و آملج و ملح نفطی از هر یک 2 ل را کوفته به عسل بسرشد و شربت از سه درهم تا چهار م بطیخ فودنج.

معجون: که در منفعت مثل معجون فیقرا مزبور است و بغایت مجرب و معروف است به معجون جوز جندم، هلیلیج کابلی، آملج، بلبلج، جوزجندم، مصطکی، قاقله کبار، نانخواه و زنجبیل را بالسویه به عسل بسرشد و پیش از طعام و بعد از طعام میل نمایند بقدر جوزی و بجای گل نشاسته را با نمک شور کرده بخورند و یا جوزجندم را شور ساخته تناول نمایند و غذا را منحصر سازند به گوشت کباب مرغ بچه.

معجون: جهت عرق مدنی که رشته گویند و منقول از خط مرحوم ابوی ام.

پوست هلیله کابلی و پوست بلبله و آمله مقشر و تربید سفید و زنجبیل و قنبیل را بالسویه با سه وزن عسل بسرشد و خوراکی سه ل.

اطریفل صغیر: جهت استرخای معده و بواسیر و قوه دماغ نافع است.

صفت آن: پوست هلیله کابلی، پوست بلبله، پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و آمله منقی را مساوی یکدیگر کوفته و بیخته به روغن بادام یا روغن گاو چرب نموده با سه وزن ادویه عسل بسرشد.

اطریفل کبیر: جهت تقویت دماغ و قطع ریاح بواسیر و نفخ معده و برص و بهق و اصلاح خلط سوداوی نافع است.

صفت آن: هلیله کابلی، آمله و بزراکرفس الجبلی از هر یک شش م، شیطرج هندی، نانخواه و صعتر از هر یک دو اوقیه، سنبل الطیب و حماما و هیل و وج از هر یک سه م، دارچینی دو م، فلفل ابیض و اسود، نارمشک و ملح هندی از هر یک نیم اوقیه، خبث الحدید سه اوقیه، خردل یک اوقیه و نیم و نوشادر نیم م را به روغن بادام تر نموده با سه وزن ادویه عسل بسرشد.

اطریفل مقل: جهت بواسیر و اسهال بواسیری نافع است.

صفت آن: پوست هلیله زرد و آمله منقی هر یک دو ل و مقل سی ل را در آب گندنا حل کنند و با 60 ل عسل به قوام آورده بسرشد.

اطریفل مقل ملتین: که جهت بواسیر نافع است.

صفت آن: پوست هلیله کابلی، بلبله، هلیله سیاه، آمله منقی، ایتیمون و اسطوخودوس از هر یک دو ل، تربد سفید هفت ل، مقل 30 ل و فلوس خیارشبر سی ل. مقل و فلوس را در آب گندنا حل کنند و با عسل به قوام آورند و ادویه را به روغن بادام چرب نموده بسرشد و استعمال نمایند.

اطریفل گشنیزی: جهت منع بخارات از دماغ و ریختن سودای سوخته به معده و تقویت حواس نافع است و اجزای او اجزای اطریفل صغیر است به عینه و گشنیز خشک مثل نصف اجزاء.

اطریفل ماهان: جهت برص و بهق ایض و امراض بلغمیه بعد از تنقیه مداومت نمایند.

صفت آن: هلیله کابلی بیست ل، بلبله و آمله از هر یک ده ل، برنگ مقشر پنج ل، شیطرج، سعد و زنجبیل از هر یک سه ل، ساذج پنج ل، بسفایج و اسطوخودوس از هر کدام یک ل، غاریقون 6 ل، قسط سه ل، کندر و مصطکی و انیسون و قرنفل و هیل و جوزبوا از هر یک شش ل، فلفل و دارفلفل و نارمشک از هر یک چهار ل و قدر شربت از سه درهم تا 4 م.

اطریفل زمانی: تألیف حقیر که مسمی به اسم والد خود ساخته‌ام و مسهل صفرا و بلغم و سودا و منقی دماغ و معده و مداومت آن جهت قطع نزلات مجرب است و مانع صعود بخارات به دماغ می باشد و چون بعد از اغذیه تناول نمایند مضرت نمی‌رساند و جهت اقسام مالیخولیا خصوصاً مراقی و قولنج رحم بغایت نافع و قوتش تا دو سال باقی است و قدر شربتش جهت اسهال اخلاط از چهار ل تا شش ل و چون مداومت نمایند هر روز از یک ل تا دو ل و موافق جمیع امزجه است.

صفت آن: هلیله زرد و کابلی و سیاه و گل بنفشه محموده مشوی از هر یک ده ل، تربد سفید خراشیده و به روغن بادام چرب کرده و گشنیز خشک از هر یک بیست ل، پوست بلبله، آمله مقشر، گل سرخ، طباشیر و گل نیلوفر از هر یک پنج مثقال، صندل سفید، کثیرا از هر یک 3 ل، روغن بادام شیرین سی ل، ادویه را کوفته و بیخته، عناب صد عدد و گل بنفشه ده ل را جوشانیده و صاف نموده و با یک وزن و نیم شیره هلیله و یک وزن عسل کف گرفته به قوام آورده بسرشد.

اطریفل اسطوخودوس: بلبله، آمله، سنای مکی، هلیله زرد، هلیله سیاه، تربد سفید، مصطکی و کشمش سبز پنج ل، بسفایج و افستین پانزده ل، روغن بادام شیرین بیست و پنج ل، اسطوخودوس هشت ل و ایتیمون هشت ل و عسل کف گرفته بقدر حاجت.

اطریفل ایتیمونی: جهت مواد سوداوی و تنقیه دماغ و مالیخولیا و جنون و امراض بارده دماغ نافع است. قدر شربت از دو ل تا پنج ل.

پوست هلیله کابلی و آمله مقشر و بلبله از هر یک ده ل، تربد، ایتیمون و سنای مکی از هر یک پنج ل، شیطرج، بسفایج، اسطوخودوس و گل سرخ از هر یک سه ل، انیسون و نمک هندی از هر یک دو ل و عسل سه وزن ادویه.

اطریفل مسهل: منقول از خط استادالمتأخرین حکیم محمد باقر (طاب ثراه) نافع جهت بهق و برص و جذام و داءالفیل و غیره و امراض بلغمی و سوداوی.

صفت آن: هلیله کابلی، بلبله، آمله، ایتیمون، غاریقون سقوطری و ایارج فیکرا و شاه تره از هر یک دو م، بسفایج و سنای مکی از هر یک هفت م، تربد سفید پانزده م، حاشا سه م، اسطوخودوس پنج م، انیسون یک م و سقمونیای مشوی پنج م با عسل معجون کنند و مقدار شربت پنج م تا پنج ل.

معجون شهریاران: که مسهل است و جهت برودت معده و جگر و زرداب و مره سودا و تحلیل قولنج نافع است.

صفت آن: زنجبیل، قرفه، دارچینی، سلیخه، سنبل، جوزبوا، هیل، قافله، مصطکی، حبالبلسان و زعفران از هر یک چهار م و نیم و سقمونیا سه م، تربد هشت م، حبالنیل هشت م، شکر سلیمانی مثل الجمیع با سه وزن ادویه عسل بسرشد و قدر شربت از چهار م تا چهار ل و در بعضی نسخ شبرم بجای حبالنیل است و این نسخه اوفق است.

معجون سفرجلی مسهل: جهت امراض معده و ضعف معده که از رطوبت باشد و به جهت تهوع و غثیان و انقباض طبیعت نافع و مقوی فم معده و مانع صعود بخارات است و قدر شربتش تا پنج مثقال است.

به شیرین که پاک کرده از پوست و تخم یک رطل در دو رطل مثلث بجوشانند تا مهراً شود پس بکوبند و از منخل بگذارند و یک رطل عسل اضافه کرده و به قوام آورند و این ادویه را داخل نمایند: زنجبیل، دارفلفل و دارچینی از هر یک دو ل، هیل، قافله کبار و زعفران از هر یک سه ل، مصطکی پنج م، سقمونیا ده درم، تربد به روغن بادام چرب کرده سی م، شربتی پنج مثقال تا هفت ل با آب گرم و در نسخه دیگر زنجبیل و دارفلفل چهار درم است.

معجون برتراشه: جهت قولنج صعب و تنقیه معده و امعاء و مسهل قوی است و مجرب است.

صفت آن: هیل، قرفه، ساذج، فلفل، دارفلفل، زنجبیل، برنگ کابلی مقشر و قرنفل از هر کدام یک ل، آمله مقشر و تخم کرفس و سنبلالطیب و زعفران و مصطکی از هر یک نیم ل، تربد سفید، محموده از هر یک ده ل و عسل سه وزن ادویه. شربتی از یک ل تا یک مثقال و نیم.

معجون مسهل: از تألیف حقیر جهت امراض حاره و مواد سوداوی بعد از نضح و قدر شربت تا پنج ل و جهت قولنج بسیار نافع است.

صفت آن: سناء مکی و گل بنفشه از هر یک سی ل، گل سرخ و بسفایج از هر یک پنج ل، مغز تخم کافشه بیست ل، نشاسته، محموده مشوی و رب سوس از هر یک پنج ل، هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی و روغن بادام از هر یک بیست ل، عسل دو وزن ادویه با آبی که در آن سنا ده ل و گل سرخ و بنفشه و هلیله سیاه ده ل و هلیله کابلی بیست ل جوشانیده باشند و به قوام آورده بسرشد.

معجون مسهلی: که به جهت کرم معده و حب القرع مجرب است.

صفت آن: سرخس و برنج کابلی مقشر هر یک 1 م، تربد و مقل از هر یک دو م. ادویه را کوفته و بیخته و با عسل بسرشد و مجموع او یک شربت است و باید قبل از تناول این دوا به یک ساعت شیر تازه دوشیده بخورند قدر دو اوقیه و قبل از دوا به سه روز پرهیز نمایند.

معجون سورنجان: جهت مفاصل حاره و بارده و اخراج بلغم غلیظ نافع است.

صفت آن: سورنجان ایض هفت ل، بوزیدان دو ل و نیم، قشر ماهیزهرج دو ل، اصل الکبر و کمون و شیطرح از هر یک 2 ل، هلیله اصغر 7 ل، تخم کرفس 1 ل، تخم رازیانه یک و نیم ل، فلفل ایض، صعتر، ملح هندی، ورق الخیار و زبدالبحر از هر کدام یک ل و نیم، سمس مقشر سه ل، تربد ایض سه ل، زنجبیل سه ل، محموده سه ل و عسل کف گرفته سه مثل ادویه و قدر شربت پنج ل با آب گرم و اگر مداومت کنند دو ل و نیم کافی است.

معجون نجاج: مسهل سودا و بلغم غلیظ، جهت قولنج و امراض دماغی که از سودا باشد نافع است.

صفت آن: پوست هلیله زرد، پوست هلیله کابلی، بلبله، هلیله سیاه و آمله مقشر از هر یک دو ل، تربد سفید هفت ل، غاریقون و بسفایج از هر یک پنج ل، اسطوخودوس ده ل، محموده مشوی 3 ل، گل سرخ، رب سوس و مصطکی سفید از هر یک پنج ل عسل کف گرفته سه برابر ادویه و قدر شربت 2 ل تا سه ل.

نسخه دیگر: از هر مس اصفر است و حنین گوید از جالبینوس است. در اول گرم و قوتش تا یک سال باقی است و جهت زحیر و درد معده و شقاق و مالخولیا و جنون نافع است. هلیله سیاه و بلبله از هر یک ده ل، اقیمون و تربد و اسطوخودوس و بسفایج از هر یک پنج ل، غاریقون و حجر ارمی مغسول و مرجان و کهربا و مروارید از هر کدام یک ل، گلسرخ و زرنب و بادروج و حضض مکی و دم الأخویین از هر یک نیم ل و شیخ الرئیس سه ل طباشیر اضافه نموده و بعضی کندر و مرزنجوش و هلیله کابلی از هر یک سه ل اضافه کرده اند با سه وزن عسل بسرشد.

معجون خیارشنبز: که سمرقندی ذکر کرده و جهت قولنج حار و بارد و رمد و زکام و نزله و درد سینه نافع است و مضر معده سرد و جهت دیر گذشتن او و مصلحش استعمال او با آب طبیح رازیانه و خطمی و شبت و گاوزبان است و قوتش تا ده سال باقی است و قدر شربتش از پنج مثقال تا هفت ل.

فلوس خیارشنبز 100 ل با 100 ل عسل به قوام آورند، بنفشه و تربد از هر یک بیست ل، سقمونیا پانزده ل، رب السوس دوازده ل، ملح هندی هفت ل و نیم و انیسون و مصطکی و رازیانه از هر کدام 5 ل. ادویه را با سی ل روغن بادام چرب نموده بسرشد و چون جوشیدن فلوس باعث ضعف عمل او می شود اگر بعد از قوام عسل مخلوط کنند بهتر است.

معجون اذاراقی: مسمی به مبدل المزاج و تألیف حقیر و جهت قطع عادت افیون بغایت مجرب است و در رفع استرخا و فالج و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النساء و سلس البول بغایت نافع است.

اذراقی که کچوله نامند در شیر خسیانیده و پوست را جدا کرده به سوهان ریزه کرده و بعد از آن نرم صلایه نمایند. گل گاوزبان 3 ل، هیل 2 ل و زرنباد 3 ل و عود هندی 1 ل و اسطوخودوس 3 ل و قرنفل 1 ل و کتیرا 3 ل و نارجیل 3 ل و شقاقل 3 ل و صندل سفید 1 ل و آمله مقشر 5 ل و هلیله سیاه 5 ل و عسل سه وزن ادویه از یک ل تا دو ل مداومت نمایند.

معجون مسهل: منقول از تصریف و تذکره. مسهل جمیع اخلاط حاره و محترق و مواد جذام و ماده حمیات و عطش است.

نیم رطل آلو بخارا و مثل آن تمر هندی و هر یک از عناب و سپستان و مویز منقی سه ل، هلیله زرد و تخم کرفس و کشوث و افسستین و بنفشه از هر یک یازده ل، گل سرخ ده ل، تخم خبازی و خطمی و رازیانه و صندل زرد از هر یک چهار ل در آب پخته صاف نمایند و با سی ل ترنجبین و یک وزن ادویه شکر به قوام آورند و طباشیر و کتیرا و صمغ عربی و سقمونیا و نشاسته از هر یک پنج مثقال اضافه کنند و اگر خواهند در اسهال قویتر شود ترنجبین را دو وزن ادویه و سقمونیا را اضافه نمایند و قدر شربتش تا هفت ل.

معجون: منقول از ارشاد و تذکره. جهت قطع اخلاط بارده و فضلات بلغمیه و جهت ادرار فرمودن حیض نافع و رنگ رخسار و بشره را نیکو گرداند و گفته اند که جهت برص مجرب است و تا سه روز پی هم تا پنج درهم استعمال نمایند و قطع کنند سپس سه روز دیگر عود کنند و وقت ابتدای استعمال او خوب است که قمر شروع در نقصان کرده باشد.

هلیج کابلی، بلبلج، ألمج، اقیمون و دوقو از هر یک پنج ل، قرفه و دارفلل از هر یک چهار ل، جوزبوا، عاقرقرحا و شیطرح از هر یک دو ل با عسل بسرشد.

فلونیای رومی: منافعش مثل فلونیای فارسی است لکن اقطع است از او در قولنج و عسر بول و سنگ گرده و مئانه و ضیق النفس و تشنج و سل و خوانیق و نزلات و فساد دهان و دندان و اسهال و ضعف جگر و این احراست و او ایس است و هر دو مفسد دهن اند مگر آنکه اکثر در اطعمه حلوه و دسمه نمایند و تا حاجت نباشد استعمال ننمایند و اجزای او به عینه اجزای فلونیای فارسی است با زیادتى سلیخه و ساذج هندی و روغن بلسان.

فلونیای فارسی: جهت قطع خون و تقویت اعضاء و حفظ جنین و صداد و سرفه و ضعف معده و تقویت باه و قوتش تا چهار سال باقی می ماند و قبل از شش ماه استعمال نباید کرد و قدر شربت تا یک درهم است.

فلفل ابیض و بزالبنج از هر یک بیست و پنج م، افیون و طین مختوم و فوه و تخم کرفس و جوز ابهل و اسارون و نانخواه و رازیانج و سنبل و قسط و بادام تلخ از هر یک پانزده م، مغز تخم خربزه پنج م و اشق سه درهم با عسل و شراب بسرشد.

و در بعضی نسخ زعفران پنج م، مرصاف و عاقرقراحا و فراسیون و فریبون از هر یک دو م، زرنباد و درونج و لؤلؤ و مشک از هر یک نیم م، کافور یک دانگ و نیم و در بعضی نسخ جند بیدستر و مرجان کهریا و ابریشم از هر کدام یک م.

برشعتهای ابی برکات: منقول از خط استاد ابوی مرحوم حکیم محمد باقر و گویند بهتر از همه برشعتهای است.

صفت آن: بزالبنج و فلفل سفید از هر کدام بیست م، افیون ده م، زعفران پنج م، عاقرقراحا و عود و سنبل الطیب و سلیخه و زرنباد و بهمن سرخ و سفید از هر یک دو م، عود بلسان چهار ل، جند بیدستر دو ل، خشخاش و فریبون نیم ل، روغن بلسان پنج ل اگر نباشد بدل روغن زیتون کنند.

فلونیای خاصه: که حکیم محمد باقر طاب ثراه ترتیب نموده در جمیع امزجه موافق است. بزالبنج، فلفل، زعفران، مصطکی بیست ل، جدوار، عنبر مشک، یشب، مروارید، ورق طلا، یاقوت، بسد، لعل، عاقرقراحا، فریبون، تخم بادرنجبویه، پوست ترنج، بوزیدان، بهمن سفید، دوقو، کندر، اکیر ترکی، پوست بیرون پسته مکد دو ل، کهریا، ورق نقره، زرنباد، درونج، بسباسه مکد 4 م، عود قماری، ساذج هندی، اسطوخودوس، قرنفل، زنجبیل، اسارون، دارچینی، اشنه، حب بلسان، عود بلسان، خولنجان، سعد، زرنب، قسط بحری، جوزبوا، لسان العصافیر، خصیه الثعلب، ریوند چینی، غاریقون، دارفلفل، سلیخه، حماما، فطراسالیون، مرمکی، میعه سالیله، هیل مکد سه م، ابریشم، صندل سفید، سنبل الطیب، تخم کرفس، گل سرخ، خشخاش سفید، مغز بادام، نارگیل مکد 5 م، مغز تخم خیار، مغز تخم خربزه مکد ده م، افیون صد ل، عسل سه وزن ادویه.

فلونیای مجرب: قریب الاعتدال و موافق امزجه حاره و بارده که حقیر ترتیب داده است و مسمی به حافظ الأرواح نموده ام. بزالبنج، فلفل سفید، افیون، زعفران، گشنیز خشک، صندل سفید، دارچینی و طباشیر، سنبل الطیب، گل سرخ، خشخاش، جلعوز، نارگیل، زرنباد، درونج، گل گاوزبان، بسباسه، عود قماری، ساذج هندی، حب بلسان، عود بلسان، سعد، زرنب، قسط بحری، جوزبوا، لسان العصافیر، آمله به شیر پرورده، دارفلفل، سلیخه، اسارون، فوفل، زنجبیل، رازیانه، انیسون، قرنفل، فریبون، پوست ترنج، پوست پسته، ورق نقره، مشک، بهمن سرخ و سفید، وج، تخم بادرنجبویه، بوزیدان، عسل سه وزن ادویه و جهت بعضی این ادویه اضافه شده: کهریا، یاقوت، مروارید، لعل، بسد، مرجان، عقیق، ورق طلا، عنبر اشهب.

فلونیای محمودی: افیون، فلفل سفید، سنبل الطیب، اسارون، تخم کرفس و بسباسه 2 ل، زعفران، گل سرخ 6 ل و مشک نیم ل، عنبر 1 ل، ورق طلا پنجاه عدد، ورق نقره صد عدد، هیل، دارچینی، مصطکی، ریوند چینی، زنجبیل و افتیمون از هر یک 2 ل.

برشعتهای ابی برکات: که مرحوم ظهیرالدین عمادالاسلام فارسی می فرماید که از خط ابی برکات نسخه نموده ام و حقیر تجربه نموده و بهترین نسخ است و جهت رفع سمومات حیوانی و نباتی و جهت سدر و دوار و ظلمت بصر و آواز گوش و زکام و نزله و لقوه و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دهن و ذکاء قلب و قوت حفظ و رفع نسیان و گداختن بلغم و صفای صوت و جهت سهر سباتی و سبات سهری و از جهت قولنج و پیچش و برودت معده و جگر و گشودن سده جگر و تقویت آن بر طبیخ خون نافع است جهت رفع ربو و انواع استسقاء و سستی بدن و کثرت عرق و بوی بد او و تقویت جماع و زیاده می کند حرارت را و زایل می کند کسل و تناوب و تمطی و استرخا و انواع اعیا را و جهت تفتیت سنگ گرده و مئانه و ادرار بول نافع و ریگ مجتمع را منحدر می سازد و جهت رفع وسواس سوداوی و وحشت و سوء المزاج بارد و درد معده و قلب و دیر هضم شدن غذا نافع است.

و قدر شربت او غایتش یک مثقال و اقلش یک دانگ و صاحب سل مقدار نخودی با آب گرم ناشتا و وقت خواب بنوشد و در زمان بارد پانزده روز و در زمان حازه هر سه روز یک بار با آب گرم و روغن بادام شیرین و نبات و حذر نمایند در مزاج خشک و سعوط از او صاحب صداع بارد مقدار حبه با آب مرزنجوش کنند و به دستور صاحب لقوه سعوط نماید و در امراض حلق حبه به دهان گرفته آبش را ابتلاع نمایند و در سرفه کهنه و تازه بلغمی با عصیر مرزنجوش مقدار حبه و جهت ضیق النفس و ربو با آب زیره و اصل السوس و در وجع فؤاد و امعاء به آب رطبه و اگر متعذر باشد به طبیخ زیره و جهت وجع سپرز به ماءالورد و خل خمر و جهت درد پهلوی به شراب الأصول و جهت درد جگر به آب و عسل و هرگاه از ماده بارده باشد و اگر از سده باشد پس به ماءالأصول و جهت مبطون به ماءالأس هرگاه ضبط شکم خود نتواند کرد و جهت درد تهیگاه به آبی که گرم شده باشد در آفتاب در تابستان و در زمستان به جلاب نیم گرم و جهت تبهای با لرز هرگاه با او وجع فؤاد باشد با آب و جهت تب مرگبه با مطبوخ انیسون و جهت زحیر با آب بزرقتونا و با آب نیم گرم و جهت حصاه با آب سداب یا آب ورق ترب و جهت بیماری که خواب نکند با طبیخ خشخاش و جهت بواسیر با ماءالکراث و جهت ثقل لسان حبه ای با آب سماق و جهت غم بی سبب با آب

کاسنی و جهت جماع با ماءالحمص المطبوخ و جهت نقرس حبه هر روز فرو برد و جهت زنی که بزاید و نفاس قطع نشود با آب حلبه و جهت هم با آب حرمل و جهت کسی که افیون خورده باشد با طیبخ دارچینی و جهت کسی که کافور خورده باشد با طیبخ عود به ماءالورد و جهت گزیدن عقرب با عسل و جهت گزیدن افعی هر روز حبه ای و هر چند فی کند باز بنوشد تا قی ساکن گردد و علامت در این آن است که مار گزیده وقتی که پاک شود از سم خوابش می برد و همچنین در هر سم قتالی و جهت ماده‌ای که در گرده به هم رسیده باشد با طیبخ نخاله و زبد و جهت رفع زیادتی خون حیض با آب سماق و جهت احتباس خون حیض به طیبخ عناب و مویز و جهت قولنج با طیبخ اصل السوس نافع است.

صفت آن: دارفلفل، دارچینی، جنطیانا، سلیخه و جند بیدستر از هر کدام چهار م، سنبل الطیب، فقاخ اذخر و زراوند طویل از هر یک ده درم، افیون 11 ل و یک دانگ و نیم، زعفران یک م، انیسون، تخم کرفس و بزربنج از هر کدام پانزده ل، فلفل سیاه 22 ل و نیم و قسط و فو و اسارون از هر یک ده ل و نیم، زنجبیل و فودنج خشک از هر یک هفت م، روغن بلسان یا روغن گل سرخ ده ل و عسل بقدر کفایت.

نسخه دیگر: که از ظهیرالدین نقل شده و مکرر به تجربه حقیر رسیده است و در اکثر خواص بهتر از مثرودیطوس است و به جهت تب ربع مکرر به تجربه رسیده است.

صفت آن: میعه سایله، کامازیوس، مرصاف، زعفران، حرف و جنطیانا مکد 10 ل، طین مختوم، افیون، سنبل الطیب، صمغ عربی، جند بیدستر و غاریقون مکد 3 ل، اقاچیا، هوفاریقون و فطراسالیون مکد 2 ل، قصب الذریره، دارشیشعان، حب الغار، عصاره لحيه التیس مکد 5 ل، زراوند طویل، ریوند چینی، اسارون، حماما و جعده 3 ل و نیم و بدل روغن بلسان زیت العتیق است دو چندان او با دو وزن عسل بسرشد.

تریاق برء الساعه: از املاء ظهیرالدین عمادالاسلام فارسی شاگرد ابی برکات که مرموز نوشته و تصریح نموده که به خط مصنف مقابل کرده‌ام.

فلفل سیاه و سفید، زعفران، بزربنج، افیون، فرفیون، سنبل الطیب، عاقرقرحا و عسل دو وزن ادویه و بعد از شش ماه استعمال نمایند و منافع آن و طریق استعمال او در هر علتی به موجبی است که در برشتاء مذکور شد و در بعضی نسخ فلفل منحصر به سفید اوست و در این صورت مایل به برودت می باشد و با فلفلین مایل به حرارت می باشد کمالایخفی.

مخلص اکبر: که به یونانی سوطیرا و بالفعل مخلص نامند و جهت درد سر کهنه و نقرس و صرع و سواس و فالج و تبهای که با نوبه و سرما باشد و بحوحت صوت و درد چشمی که از رطوبت باشد سعوط نمایند از او و اکتحال کنند و جهت درد دندان و گزیدن هوام و درد شش و پهلو و شراسیف و جگر و احتباس بول و تنقیه مثنان نافع است و جهت منع نزله با ماءالعسل بنوشند و در قی کردن خون با آب بارتنگ یا آب عصی الرأعی و درد معده و ریاح غلیظه با آبی که در او تخم رازیانه جوشانیده باشند و دردهای صعب روده و ورم آن و بدی فکر و توخس سوداوی و رعشه و درد سپرز به دستور و طلای او بر قضیب مهیج باه و مقوی قضیب و حقه او بقدر نیم درم با آب طیبخ حلبه جهت درد شکم که از برودت باشد مفید است و آنچه از اوزان به سرخی نوشته شده موافق مجربات ابوی رحمه الله است.

مر و سلیخه و فقاخ از هر کدام یک اوقیه و نیم، جند بیدستر و فطراسالیون از هر یک 15 ل و در بعضی نسخ دوازده ل، تخم کرفس دو اوقیه، سیسالیوس یک ل، قسط المر و دارچینی، اقراص آذر معمو و میعه سایله از هر یک شش ل، فلفل ابیض 12 ل، دارفلفل 14 ل، افیون ده ل، زعفران و حماما از هر یک 4 ل. قدر شربت تا یک درهم و در بعضی نسخه ها انیسون ده ل، دارفلفل چهار ل، سنبل چهار ل و در بعضی نسخ سنبل 7 ل است.

قرص آذر معمو: در اقراص مذکور است و رازی بقدر شش ل ترتیب داده بی اختلاف اوزان و ادویه.

صفت آن: قسط المر، نانخواه و فلفل سفید و قرنفل مکد 4 دانق و فو چهار حبه، دارچینی، مصطکی، زعفران مکد چهار دانگ، سنبل الطیب، ساذج مکد یک ل، مرصاف چهار دانق و حماما و دارشیشعان و قصب الذریره مکد 2 دانق با شراب یا قایم مقام او قرص کنند.

معجون ربع: از مجربات مرحوم حکیم عمادالدین محمود که فرموده که چون روز نوبه دو ساعت قبل از تب دو نخود تا نیم ل تناول نمایند البتّه در سه نوبت قطع می نماید و مسمی است به حب لؤلؤ. جند، حلتیث، قرنفل، دارچینی، مرصاف و میعه سایله از هر یک سه م، افیون و سداب و فلفل از هر یک یک م و عسل به وزن جمیع بسرشد.

معجون ربع دیگر: منقول از محمد بن زکریا رازی و او نیز فرموده که زیاده از سه چهار نوبت احتیاج نمی افتد و قدر شربت به دستور معجون سابق است.

تریاک کهنه هفت م، زعفران و قته و مر 4 م، سلیخه و حلتیث از هر یک دو م، میعه، جند و سنبل هفت م، قسط سه م و عسل به وزن جمیع بسرشد.

نسخه دیگر: از مجربات ابوی رحمه الله علیه که در قطع تب ربع بیهیدیل است و وقت استعمال و قدر شربت به دستور معجون سابق است.

اسارون و کندر و مر مکی و جند بیدستر و میعه سایله و بزربنج و افیون بالسویه به عسل کف گرفته مثل جمیع بسرشد.

معجون اعظم: که اسود نیز خوانند و در کامل الصنّاعه مسمی به کندری است و جهت زحیر و اسهال مزمن بغایت نافع است. جند بیدستر، افیون، میعه سایله، بزربنج، مرصاف، اسارون، زعفران، کندر و نانخواه را بالسویه به عسل بسرشد و در نسخه کامل جلنار، طین ارمنی، تخم کرفس و سلیخه اضافه است.

معجون قابض: جهت اسهال بواسیری مجرب است.

تخم حماض، انجبار، تخم مورد و بلیله. مجموع را بو دهند و آمله و هلیله سیاه و خبث الحديد مدبر با رب به و غسل بالمناصفه دو وزن ادویه بسرشد شربتیه دو مثقال.

اما معاجین باهیة: در استعمال او شرط است که اغذیه نیز موافق باشد و تصرف نسبت به هر مزاجی در ادویه آن لابد است و آنچنان نیست که در هر مزاجی هر معجون مبهی مؤثر باشد از آن جمله معجون لبوب است.

از اسرار الاطباء تألیف شمس الدین هلالی اردبیلی که بغایت مقوی باه و دل و دماغ است و رنگ رخسار را نیکو کند و از مداومت کننده او قبل از جماع و بعد از آن ایمن است از عرق النساء و نقرس و نقصان منی و امراض عصبانی.

قدر شربتیش از دو مثقال تا سه مثقال است و حقیر به جهت معتادین افیون، زعفران و پنیرمایه شتر اعرابی و افیون و بزالبنج و بدل سقنقور ماهی رویان کرده و بغایت موافق گشته و قدر شربتیش از افیون دار او نیم مثقال است تا یک مثقال. شقائق، خولنجان، خصیه الثعلب، بهمن سرخ و سفید و لسان العصافیر از هر یک سه م، سقنقور سه م، حبّ بلسان، حبّ البان، فلفل سفید، مغز تخم خربزه، مغز تخم خیار، تخم گزر، تخم پیاز، تخم شغلم، تخم یونجه و خشخاش سفید خشک و دانه تخم تره تیزک و تخم شبت و تخم گزر شامی و آن دوقو است، تخم هلیون، خسک مرئی از هر یک 1 م، نارجیل، مغز بادام، مغز پسته، مغز حبّ الصنوبر کبار، مغز حبّ الخضراء، مغز دانه پنبه و کنجد سفید مقشّر هفت م، دارچینی، قرنفل، سنبل الطیب، اسارون، بسباسه، کبابه، سعد، قرفه، دارفلفل، جوزیوا، نارمشک، عود، عنبر اشهب و زعفران از هر یک 1 ل.

مشک یک دانگ و نیم، زنجبیل، بوزیدان، قسط شیرین، مغز حبّ الزکم و درونج از هر یک دو م را با غسل بسرشد و مجرب و آزموده است.

معجون چوب چینی: از نسخه مرحوم حکیم عمادالدین محمود جهت تقویت معده و دل و دماغ و جگر و گرده و مثنان و باقی اعضاء و تقویت باه و فربهی بدن و غیره نافع است.

صفت آن: بیخ چینی 5 ل، مروارید 2 ل، شمط دو ل، ریوند، افتیمون و سنبل از هر کدام سه ل، هیل، مصطکی، عود قماری، پنیرمایه شتر اعرابی و اسارون سه ل، آمله به شیر پرورده ده ل، گل مختوم سه ل، صندل سفید و سرخ 2 ل، سمکه صیدا و ماهی رویان 3 ل، دارچینی و قرنفل و زنجبیل از هر یک 2 ل، جوزیوا و بسباسه و برنگ 2 ل، درونج و زرنباد از هر کدام سه ل، خصیه الثعلب 5 ل، تخم جزر، تخم شغلم، تخم ترب، تخم یونجه، بهمن سفید و سرخ و خسک مرئی از هر کدام سه ل، بوزیدان و سورنجان 2 ل، شقائق ده ل، کبابه چینی دو ل، خولنجان و قسط شیرین دو ل، تودری زرد و سرخ و سعد سه ل و ورق منشط سدس اجزا، سپس مجموع را بسایند و گل گاوزبان و بادرنجوبیه و گل سرخ و دواله از هر یک ده ل را بجوشانند و صاف کنند و خشخاش سفید و تخم خربزه و تخم خیارین و تخم کاسنی و تخم خرفه از هر کدام ده ل را نرم کوفته و در آب مطبوخ شیره گرفته با آب به شیرین و انار شیرین و گلاب و قند و غسل کرده به قوام آورند سپس مغز بادام، مغز فندق، مغز گردکان، مغز جلغوزه مانند مرهم کوفته و در غسل حل کنند و اجزاء به آن بسرشد و حقیر ورق منشط را که جهت سرور است داخل نکرده و بیست ل چوب چینی را جوشانیده و آب آن را با غسل به قوام آورده و ادویه را سرشته و بغایت در افعال قویتر مشاهده نموده-ام.

معجون مبهی: که جهت توالد نافع است. اگر خلطی غالب باشد اول تقویه کنند و بعد از آن بیست یوم هر شب نیم مثقال مرد و نیم مثقال زن تناول نمایند و از مباشرت در این ایام اجتناب نمایند و از مضرت باه پرهیز کنند.

صفت آن: بهمن سرخ و سفید و مغز جلغوزه و قاقله کبار و دارچینی از هر یک دو ل، مروارید، بسد، فلفل، زنجبیل، قرنفل، نارجیل، سکینج، ساذج هندی، برگ قرنفل و نیم وزن او قرنفل بدل می توان کرد و اگر ساذج سیاه و ضخیم ورق کنند بهتر است و آلا نصف ساذج و نصف قرنفل بدل کنند از هر کدام یک ل، جوزیوا نیم ل و زعفران نیم ل را با سه وزن غسل سرشته بعد از چهل یوم استعمال نمایند.

معجون مبهی: ابن جمع مؤلف ارشاد گوید بسیار مجرب است و محلل ریاح غلیظه و مسکن مغص و قدر شربت تا چهار ل می باشد.

صفت آن: گل گاوزبان و تخم تره تیزک از هر کدام یک جزو و نیم، سقنقور و اگر نباشد ماهی رویان، پنیرمایه شتر اعرابی یک جزو و سدس، خصیه الثعلب، زنجبیل، فلفل، مغز فندق، صنوبر کبار، تخم ترب، شقائق و تخم شغلم از هر کدام یک جزو و تخم انجره، دارچینی، نخود سفید، مغز بادام، کنجد مقشّر، خشخاش سفید و کندر از هر یک چهار جزو با شربت سیب و دو وزن ادویه بسرشد.

معجون مبهی: از مؤلف تذکره عجیب الفعل است و در برانگیختن باه و نعوظ و تقویت حرارت غریزی و فربه کردن بدن و تولد خون صالح و اصلاح منی و رفع اذیت جماع و ضعف او نافع است.

صفت آن: نخود سفید پوست دار را که در آب تره تیزک تازه سه بار خیسانیده و خشک کرده باشد، خسک خشک مسحوق در سه مثل آن آب خسک تازه ترتیب داده باشند از هر یک سه اوقیه، ترنجبین ده ل، دارچینی و خولنجان از هر یک شش ل، یک رطل و نیم غسل را با نیم رطل آب پیاز به قوام آورند و تخم

ترب و تخم جوز بری و تخم انجره از هر کدام یک اوقیه و عاقرقرحا و زنجبیل از هر یک نیم اوقیه اضافه نمایند سپس هشت قیراط پادزهر و نیم درهم عاقرقرحا و زنجبیل از هر یک نیم اوقیه اضافه نمایند و نیم درهم زعفران و شش قیراط مشک را در گلاب حل کرده به آن تسقیه کنند و هرگاه قویتر خواهند مغز گردکان و حب الصنوبر و نارجیل و تخم شغلم و مغزین بهمین سرخ و سفید و تخم رطبه و تخم کتان از هر کدام یک اوقیه و قسط شیرین و انیسون و قرنفل و فلفل و سقنقور و اگر نباشد پنیرمایه شتر اعرابی یا ماهی رویان از هر یک سه ل، زرده تخم مرغ و مغز سر گنجشک از هر یک بیست عدد اضافه نمایند و قدر شربتیش تا دو درهم است.

معجون ثوم: از تألیف اسحق مؤلف تذکره ذکر نموده. جلیل‌القدر و کثیرالمنافع و بغایت مبهی مبرودین و مرطوبین و جهت رفع رطوبات و کل امراض بارده مثل فالج و نسیان و سکنه و رعشه و ضیق‌النفس و لکنت زبان و سرفه رطوبی و فساد آواز و تحلیل ریاح و سدد و تقویت معده و جگر و امراض مقعد و رحم مگر اختناق او و جهت احتباس حیض و بول و نیکو کردن رنگ و برانگیختن باه مایوسین بغایت مجرب و مضرّ جوانان و صاحبان مزاج حارّ و مصلحش سکنجبین و شربت عناب و طلا کردن روغن او بر بدن جهت رفع اذیت سرما و شقاق پاشنه پا و قلع آثار و بر قضیب جهت تهییج باه بغایت نافع می‌باشد و قوتش تا چهار سال باقی است و قدر شربتیش تا دو ل و آن گرم است در سوم و خشک است در اول.

صفت آن: یک رطل سیر کوبیده را با یک رطل و نیم شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند و با یک رطل و نیم عسل به قوام آورند و زنجبیل، فلفل، قرنفل، دارفلفل، دارچینی، کبابه، جوزبوا، عاقرقرحا و خولنجان از هر یک دو ل، زعفران یک ل، روغن گل سرخ ده ل و اگر اخذ روغن او خواهند قبل از آنکه با عسل بجوشانند با روغن گل جوشانیده روغن او را بگیرند و بعد از آن با عسل بجوشانند.

معجون مبهی: منقول از مختار بن هبل در تقویت باه و تولید منی بغایت آزموده است.

صفت آن: تخم تره تیزک، تخم یونجه و مغز جلغوزه از هر یک دو ل، زنجبیل و شقاق و بوزیدان و خصیه الثعلب از هر یک چهار ل، حلتیث طیب شش ل، روغن نارجیل ده ل. ادویه را با روغن نارجیل چرب کرده با شصت ل قند معجون کنند و اگر عسل و قند بالمناصفه باشد بهتر است و قدر شربت دو ل و قلیه زردک و تخم نیم برشت و امثال آن تناول نمایند.

معجون راح المؤمنین: که تألیف حقیر است و معتدل مایل به رطوبت جهت تقویت باه و اشتهای طعام و تفریح مفید و نفع می‌کند جهت سعال و نزله و سوء‌النفس و خفقان و غیره و اصلاً او را مضرّتی نیست و به تجربه رسیده است.

لسان الثور و خصیه‌الثعلب از هر یک 5 ل، شقاق 2 ل، تخم جزر 1 ل، نارجیل، دارچینی و حب صنوبر کبار از هر یک 1 ل، جوزبوا و کتیرا و اصل السوسن الآسمانجونی از هر کدام چهار ل، ادویه را کوفته پنجاه ل پوست خشخاش را جوشانیده صاف کرده و بیست و پنج مثقال شیره تخم‌ش را در او گرفته و تغلش را بیندازند. پس با عسل و آب سیب شیرین و صندل و آب زردک صد و پنجاه ل به قوام آورند پس با ادویه سرشته و نیم ل مشک بر او بپاشند و اگر خواهند بدل خشخاش اصل شوکران که بیخ تفتی گویند یا بیخ شیبی و برگگ شیرازی و امثال او بقدر لایق اضافه نمایند.

معجون سرور: تألیف حقیر و مبهی و مشهی و هاضم طعام و با نشاط و مقوی احشاء و مفرّح و جهت سرفه و آلات تنفس نافع است.

در اوایل دوم گرم و مایل به رطوبت و موافق اکثر امزجه است.

صفت آن: جوزبوا و بنفشه از هر یک 6 ل را باید با هم کوبید و با 2 ل روغن بادام 2 ل زنجبیل کوبیده را چرب نمایند و دارچینی، اسارون و لسان‌العصافیر از هر یک 2 ل و عود قماری، قرنفل، خولنجان، بهمین سرخ و سفید، انیسون از هر یک یک ل، خصیه‌الثعلب 22 ل، شقاق 25 ل و اگر مربا باشد بهتر است، کتیرا و نعنای خشک از هر یک 2 ل، عسل کف گرفته 75 ل و دوشاب زردک 75 ل و اگر دوشاب زردک نباشد عسل را صد و ده ل باید کرد.

معجون قرص افعی: جهت توالد و تناسل مجرب است و بغایت مبهی و مقوی و موافق باردالمزاج و پیران و حافظ صحت ایشان و جهت امراض عصبانی و زفت منی و نیکو کردن رنگ رخسار و تقویت هاضمه و تفریح و رفع وحشت سوداوی نافع است.

صفت آن: خصیه‌الثعلب و دارچینی و زنجبیل از هر یک 6 ل، کبابه و قرنفل و دارفلفل از هر کدام 1 ل، مغز فستق، مغز بادام شیرین و نارجیل مقشّر از هر یک 2 ل، ابریشم مقشّر، اشنه، انجدان، پنیرمایه شتر اعرابی، تخم کرفس، تخم یونجه، تخم هلیون، تخم کراث، تخم شغلم، تخم خیار، تخم قنبیط، تخم جرجیر، بوزیدان، جدوار، جلغوزه کبار و صغار، تخم ترب، خولنجان، قرفه، تودری سرخ و سفید، بهمین سرخ و سفید، تخم زردک، مغز حب‌القلقل، مغز حب‌البین، فلفل، لسان‌العصافیر، بصل‌العنصل المشوی، خسک مربی، خردل و عاقرقرحا از هر کدام یک مثقال، عنبر اشهب و مشک از هر کدام 2 ل، زعفران 5 ل، ورق نقره و ورق طلا 1 ل، قرص افعی عشر ادویه عسل کف گرفته دو مثل ادویه بسرشد.

فصل پنجم:

(در مفرّحات)

مفرح عبارت از چیزی است که مشتمل باشد بر تصفیة نفس که عبارت از روح حیوانی است و قوتها و فکر و تقویت آلات آن، چه ادراک با نفس مجرد است و هر چند آلات قوی باشد و از کدورات بعیده و حواس باطنی و ظاهری صحیح باشد، باعث ادراک بیشتر می گردد و این تفریح به سبب هر یک از قوتها به انفراد می شود مثل شنیدنی های ملایم طبع از قوه سامعه و به مجموعه و بر سبیل ازدواج می باشد و هر چه نفس را از مشاغل خارجه باز داشته مشغول به عالم تجرد خود و ادراک کمالات گرداند مفرح حقیقی است و هر چه باعث ادراک لذات خارجی و محسوسه به حسب تقاضای هر یک از قوتها گردد مفرح مجازی و در آن هر چند سبب مجتمع باشد تفریح اشد خواهد بود مثل جمعیت صحت مزاج و عدم اختلاط ردیة بدنی یا شنیدن سامعه ملایمات قوه سمع و دیدن مقبول باصره و آشامیدن لذیذ ذائقه و بوییدن ملایمات شامه و احساس کیفیات معتدله ملموسه و ادراک صور جزئیة ملایمه حسن مشترک و خیال و دریافت معانی جزئیة موافقه و هم و ترکیب مناسبه متخیله در آن، حفظ معانی جزئیة مأنوسه حافظه و صحت قوتهای باعثه و محرکه و قوتهای غاذیه و مولده. پس در تفریح مفرحات وجود امور مذکوره شرط است و به حسب تفاوت اشخاص تقویت قوتهای بدنی متفاوت، لهذا مفرحات متعدد ترکیب یافته است.

مفرح یاقوتی شیخ ابوعلی: که در ادویه قلبیه ذکر کرده و فی الواقع ترکیب بسیار شریفی است و مکرر حقیر و والد مرحوم تجربه نموده با اندک تصرفی در زیادتى و کمی. موافق جمیع امزجه است و جهت توحش سوداوی و انواع مالیخولیا و تفریح و نشاط و تقویت اعضای رئیس و جهت ناقهین و اکثر امراض معده و خفقان بغایت نافع است. قرصاً و معجوناً استعمال می توان کرد.

صفت آن: مروارید و کهربا و بسد یک م و نیم، ابریشم مفرص و سرطان محرق نهری از هر کدام یک ل و یک دانگ، نخاله طلا دو دانگ، لسان الثور 5 م، یاقوت یک م، تخم فرنجمشک، تخم بادروج، تخم بادرنجبویه و برگ بادرنجبویه از هر یک 3 م، بهمن سرخ و سفید، عود هندی، حجر ارمنی مغسول، لاجورد مغسول، مصطکی، سلیخه، دارچینی، زعفران، هیل، قافله کبار و بسباسه از هر کدام یک ل، افتمون یک ل و نیم، اسطوخودوس سه م، جدوار یک ل و اگر نباشد زرنباد عوض او بکنند بقدر سه ل، درونج رومی دو ل، تخم کاسنی 5 م، تخم خیار 4 م، ترنجبین 10 م، گل سرخ 4 م، مشک 2 ل، کافور 1 ل، عنبر 1 ل، سنبل و ساذج از هر کدام 2 م. این ادویه اصل و خمیره است و گاه قرص کنند جهت معتدل المزاج قرصی یک ل و گاه با عسل ترکیب کنند و هر نوع که می سازند جهت معتدل المزاج تغییر بدهند و اگر خواهند که بعد از تخمیر و امتزاج استعمال نمایند در او 5 ل افیون و 5 ل جند بیدستر هر دو با هم سوده داخل معجون کنند و این زمان البته بعد از شش ماه استعمال نمایند و غرض از ادخال افیون حفظ مزاج مرکب است و ادخال جند جهت اصلاح افیون است که مرکب باز بعد از ادخال افیون بر اعتدال خود باشد.

و اگر کسی را سوء مزاج حار غالب باشد می باید زعفران و مشک این ترکیب را نیم ل کند، افیون کم کرده و بدل چهار م سناء مکی، قسط یک م، شاه تره یک ل و نیم کنند و در این ترکیب یک م گل سرخ و هشت م تخم خرفه و هشت م طباشیر و دو م تخم کاهو و سه م صندل داخل سازند و باقی ادویه به حال خود بگذارند و به دستور یا قرص سازند یا معجون نمایند و اگر کسی را سوء المزاج بارد غالب باشد واجب باشد که در این ادویه قشوربوا که آن بسباسه است و قشور اترج و عود بلسان و زنجبیل و فلفل سه م و جند بیدستر دو ل و وزن کافور نصف ل کنند و اگر صاحب مزاج حار یک شربت از این ترکیب با یک ل طباشیر و رب سوس بخورد و صاحب مزاج بارد شربتی از آن با طسوجی جند بخورد کافی باشد و احتیاج به تغییر و تبدیل اصل این نسخه نیست.

و مرحوم حکیم محمد باقر می گوید که من بعضی از ملوک را علاج کرده ام در مرض مالیخولیایی که منجر به مانیا شده بود به این معجون و در نسخه معتدل این ترکیب یک مثقال یاقوت رمانی اضافه کرده ام و نفع عظیم مشاهده شد.

مفرح حار: جهت خفقان و مالیخولیا و وحشت و تقویت معده و اشتها و هضم طعام نافع است و موی را سیاه دارد و رنگ رخسار نیکو گرداند.

صفت آن: بادرنجبویه، قشور اترج، قرنفل، قرفه، زعفران، مصطکی، جوزبوا، قافله کبار، نارمشک، سک بهمنان، زرنباد، درونج، تخم بادروج، تخم فرنجمشک بالسویه از هر یک دو جزو، مشک و عنبر نصف جزو و هلیله کابلی بیست عدد و آمله سی عدد را در آب سه رطل بجوشانند تا یک رطل بماند و بعد از آن صاف نموده و یک رطل عسل بریزند و بجوشانند تا آب بسوزد و عسل بماند و بعد از آن عسل را سه برابر ادویه کرده بسرشد و قدر شربت یک م تا دو م و این نسخه انفع از نوشدارو است جهت مبرودین و مرطوبین.

مفرح بارد: تألیف حقیر و جهت سدر و دوار و منع بخار بغایت مجرب است.

صفت آن: گل سرخ ده ل، آمله مقشر 5 ل، زرشک بیدانه، فوفل، صندل سفید، طباشیر، گل ارمنی، بادرنجبویه، پوست پسته، پوست ترنج مکد از هر یک سه ل، گشنیز خشک، تخم خرفه و گل گاوزبان مکد از هر یک 5 ل با 100 ل شربت سیب بسرشد، شربتی 2 ل و طلای محلول و نقره محلول و فادزهر معدنی مکد 1 ل و عنبر اشهب نیم ل در بعضی مزاج اضافه می شود.

مفرح بارد: از ادویه قلبیه شیخ الرئیس (ره) و حقیر مکرر تجربه نموده ام و جهت محروم بغایت نافع است به همه جهت بهتر از دواء المشک بارد و یاقوتی است. جهت ناقهین و تب دق و خفقان حاره و رفع بخار سوداوی سوخته بغایت مؤثر است.

صفت آن: تخم کاهو، تخم خربزه مقشر، تخم کدو، مغز تخم خیار مقشر از هر یک سه ل، تخم خرفه سه ل، لؤلؤ، بسد، کهربا، سرطان نهری محرق و ابریشم مفرص از هر کدام یک ل، صندل سفید دو ل، عود هندی، درونج و زرنباد و بهمن ابیض از هر کدام یک ل و دو دانگ، هیل و طباشیر از هر یک دو ل، گل سرخ

5 ل، زعفران نیم ل، کافور یک ل، مشک یک دانگ، عنبر 2 دانگ، لسان‌الثور سه ل و نیم، رب کدو یک ل و اگر یافت نشود دو ل حب کدو مکان او و آلا دو ل صندل سرخ کنند و ادویه را کوفته قرص سازند و یا معجون نمایند به رب سیب و انار و به و بالسویه بقدر آنچه ادویه را معجون توان ساخت.

معجون سوسنبری: از حکمای فرس و مفرح و مقوی و مساوی است اجساد او با ارواح او. نافع است مطلق مزجه را در هر وقت و اعاده می‌کند قوای ساقطه و ارواحی که نقصان یافته باشند به مرض یا مسهل یا از سم یا غیر اینها. به جهت خفقان و رعشه و استسقاء و یرقان و سوء هضم و برانگیختن باه نافع و ساکن می‌کند درد نفرس و مفاصل را و معتدل است و بعضی می‌گویند گرم است در اول و نیافته‌اند در او ضرر چیزی.

صفت آن: زرنباد، درونج، بهمن سرخ و سفید و بادرنجوبه از هر یک ده ل، فرنجمشک 6 ل، عود قماری 5 ل، نعنای خشک، سوسنبر، دارچینی، کنجد مقشر، جوزیوا، نقره محلول، کهربا و زعفران از هر یک دو ل، بسباسه و یاقوت از هر کدام یک ل. بعد از سحق بلیغ ادویه غیر معدنی را در هشتاد مثقال به این موجب: از گلاب شانزده ل و عرق بید مشک و آب سیب و آب مرزنجوش و آب گاوزبان از هر یک شانزده ل در بهار یک شب بخیسانند و در زمستان دو شب و دوپست و پنجاه ل عسل کف گرفته که سه وزن ادویه است به وزن در آرند و بعد از آن دوپست و پنجاه ل شیر تازه را به خورد عسل دهند و به دستور با عشر عسل که بیست و پنج مثقال باشد روغن بنفشه و بادام بجوشانند تا منعقد گردد و بعد از آن از سر آتش به زیر آورده و ادویه را اضافه نمایند و باز در آتش گذاشته اندکی بجوشانند و یک شب در پاتیل بگذارند و اگر روز دیگر مشاهده نمایند که آبی با او هست باز بگذارند به آتش نرمی که به جوش نیامده به بخار بر طرف شده و آنگاه ادویه معدنی را که نقره و کهربا و یاقوت است اضافه کنند و شیخ مؤلف نسخه می‌فرماید که اگر پادزهر معدنی باشد دو ل و اگر حیوانی باشد 12 قیراط در گلاب حل نموده و تسقیه نمایند، یک م او در نشاط و کیفیت برابری با یک من خمر می‌کند و با وجود سلامت حس و صحت ادراک. و قدر شربتش تا دو ل و قوتش تا بیست سال باقی است و جهت حفظ صحت ناشتا تناول نمایند و به جهت قوه باه شب و به جهت سموم با آب رازیانه و جهت خفقان با عرق گاوزبان.

مفرح جالینوس: معروف به طولاماخس یعنی جبارالقلب است و جهت خفقان حار و صعود ابخره به دماغ و سدر و دوار و صرع و شقیقه و مالیخولیا و حمی و تشنگی و قطع خون و نکایت سموم نافع و سرد است در درجه سوم و خشک است در اول.

صفت آن: آمله را در شیر یک هفته خیسانیده و در گلاب سه روز، گل گاوزبان و تخم خرفه از هر یک 20 ل، صندل سفید و زرد و سرخ و پوست بیخ رازیانه و سنبل‌الطیب از هر یک ده ل، بهمن سفید و دارچینی و گشنیز خشک و طباشیر و پوست نارنج و ترنج و ابریشم مفرص و کهربا از هر یک 5 ل، مرجان و مروارید از هر یک 3 ل، طلای محلول و نقره محلول و زمرد و یاقوت از هر یک دو ل، شربت سیب و شربت ریواس و شربت انارین از هر کدام یک وزن بسرشد.

مفرح اعظم: معتدل است و بهترین مفرحات و موافق و معادل جمیع امزجه و شکننده تندی خون و رافع جمیع اخلاط فاسده و صاف کننده خون و مقوی حواس و اعضای رئیسه و غیره و زیاد کننده فهم و حفظ و برطرف می‌کند اعیان و کسالت و بلاد و توحش را و نفخ را تحلیل می‌برد و مقوی اشتها و باه و رافع اقسام گرم و خفقان و مالیخولیا و وسواس و برسام و بغایت عجیب‌الفعل و جلیل‌القدر است.

و چون اضافه کنند یاقوت و غیره احجار را نامیده می‌شود به معجون یاقوت، مختص از وبا و طاعون و آشامیدن و طلا نمودن او با روغن بنفشه ایمن سازد از وبا و طاعون و حقیر مکرر تجربه نموده در جمیع مراتب بیعدیل و موافق اکثر امزجه و قریب‌الأعتدال است و به جهت رفع صرع و جنون و ضعف دل و توحش بغایت مجرب و مهبی و مداومت او حافظ صحت و بهترین مفرحات است.

شاهتره و بادرنجوبه و گل گاوزبان و تنبول از هر یک ده ل، بهمن سرخ و سفید از هر یک 5 ل، لاجورد غیر مغسول، طباشیر مختوم و حقیر بدل او گلی که از داغستان می‌آرند و مشهور است کردهام و اثرش را قویتر از گل مختوم مشاهده نموده‌ام. زعفران، درونج، زرنب، کبابه و زرنباد از هر یک سه ل، هلیله کابلی و ابریشم مفرص، صندل سفید و پوست بیرون پسته از هر یک دو ل، مرجان، مروارید و کهربا از هر کدام یک ل، دانه هیل یک ل، عود نیم ل، ورق طلا و ورق نقره و یاقوت سرخ از هر یک دو ل و حقیر بدون طلا و نقره استعمال نموده‌ام. ادویه را کوفته و بیخته شکر سفید صد و پنجاه ل با آب به شیرین و شربت ریواس و آب سبب شیرین و گلاب و آب انار میخوش و آب ترشی ترنج و اگر نباشد آب لیمو و آب زرشک از هر یک بیست و سه ل به قوام آورده بسرشد و قدر شربت از یک تا دو مثال و قوتش تا چهارده سال باقی است.

مفرح ملوکی: از کناش بختیشوع جهت تلطیف اخلاط و اشعاش ارواح و بسط نفس و تقویت بدن نافع و گرم و خشک است در دوم و قوتش تا هفت سال باقی است و قدر شربتش تا دو ل با ماء‌الورد و یا آب ریواس.

قارقه صغار و کبار از هر یک ده ل، زرنب، زرنباد، درونج، قرنفل، عود، نانخواه، نارمشک، سلیخه و اسارون از هر یک پنج ل، سنبل، سازج، حماما، رازیانج، دارلفل از هر یک دو ل، مروارید درشت ناسفته سفید، یاقوت سرخ و ورق طلا از هر یک 2 ل، زعفران یک م، مصطکی یک ل، ورق نیم ل، فلفل ابیض نیم م. همه را به گلاب خیسانیده سه روز و پیش از سرشتن با عسل بر بالای آتش گذاشته مثل او عرق دارچینی و نام و مرزنجوش تسقیه نمایند سپس از آتش گرفته به ادویه بسرشد.

مفرح سهل الوجود: جهت رفع خفقان و رعشه و سقوط قوا و صداع مزمن و امراض جگر و توحش و تبهای عفنی نافع می‌باشد و در این مفرح سرور و تزکیه بسیار است و خون را صاف می‌کند و کسل و بلاد را زایل می‌کند و قوتش تا یک سال باقی است و شربت او یک اوقیه.

آب به شیرین ده رطل که در او اطفای آهن تافته با طلا و نقره بقدری که میسر باشد، قرنفل، ایتیمون، بسباسه، قاقله کبار و صندل سرخ از هر یک 7 ل کوفته و در خرقه بسته با سی م ابریشم خام بگذارند در آن آب تا ده روز بماند پس بجوشانند تا ربعش بماند سپس صاف نموده با مثل او شکر و مثل او آب سیب یا شربت سیب به قوام آورند و اضافه کنند بر او تخم ریحان و تخم بادرنجبویه هر یک ده م و از آتش بردارند.

مفرح ابریشم: جهت رفع اخلاط سوداویه و بلغم لزج و تفتیح سده و تنقیه دماغ از ایخره و تقویت حواس و زیادتى سرور و نشاط بالذات و بالعرض و تحلیل ریاح غلیظ و زیادتى هضم نافع است و گرم است در اول و در بیوست معتدل و قوتش تا سه سال باقی است و شربتش دو م. ایتیمون، اسطوخودوس، حبّ بلسان، سلیخه، اسارون و قرنفل از هر یک 4 ل، زرنباد، درونج، مروارید درشت، کهریا، مرجان، بهمن سرخ و سفید، سازج، سنبل، قاقله کبار و قرفه و جند از هر یک 3 م، حریر محرق دو م، زنجبیل و دارفلل و مشک از هر کدام یک م با عسل کف گرفته بسرشد و حقیر یک وزن اجزای این مفرح را به غیر جند با دو وزن مفرح سهل الوجود سابق سرشته با زیادتى فادزهر معدنی و عنبر اشهب و ورق طلا و نقره در آثار بیعدیل مشاهده نموده ام و مسمی به مفرح ابریشم کرده و در رفع اقسام مالیخولیا به شرط مداومت مجرب است و تخلّف نمی کند.

مفرح حار: کثیر المنافع جهت امراض بارده هر قسمش که باشد و جهت جنون و سواس و تقویت اعضای رئیسه و تفتیح سدد بغایت نافع است.

گرم در سوم و خشک در دوم و قوتش تا دو سال باقی است و شربتش تا یک مثقال است.

صفت آن: اظفار الطیب، نارمشک، فرنجمشک بالسویه قرفه و قرنفل و دارچینی و سنبل الطیب از هر یک مثل نصف اجزاء و مصطکی و زعفران از هر یک مثل وزن ربع اجزاء با عسل بسرشد.

مفرح بارد: جهت اصلاح امراض حاره و تنقیه ایخره و تعدیل مزاج جگر و گرده نافع و در سوم سرد و قوتش تا دو سال باقی است و قدر شربتش تا دو ل.

صفت آن: خشخاش سفید، گشنیز خشک و تخم خربزه از هر یک سه ل، طباشیر و گل مختوم و گل سرخ و لسان الثور از هر کدام یک ل و نیم و عصاره زرشک و طین مختوم از هر کدام یک ل با عسل کابلی بسرشد.

مفرح زمردی بارد: از اختراعات حقیر و جهت امزجه حار و منع بخار سوداوی و تعدیل مزاج جگر و اعضای رئیسه و نزلات حار بغایت نافع است.

صفت آن: آمله که به گلاب پرورده باشند، خشخاش سفید، تخم خرفه و گشنیز خشک مکد بیست ل، مغز تخم هندوانه، تخم خیار، مغز تخم کدو، گل مختوم یا داغستان، ابریشم مرقص محرق، بهمنین، پوست نارنج، گل گاوزبان، فادزهر معدنی، طباشیر مکد 5 ل، عصاره زرشک و تخم کاهو مقشر، نشاسته، گل سرخ، کنجد و نیلوفر نبود ده ل، زمرد و ورق نقره از هر یک دو ل، مشک و کافور مکد نیم ل، عنبر یک ل با شیر ترنجبین و شیرخشت و شربت سیب و امثال آن بسرشد و در بعضی امزجه مروارید و کهریا و مرجان مکد 4 ل و ورق طلا و نقره و عنبر دو ل اضافه نموده اند.

باب دوم:

(در اقسام حبوب)

از اختراعات قدما است و منقسم به اقسام معاجین است و مسهله او تا دو سه ماه قوت باقی است و بعد از آن ضعیف می شود و مبهی و مقوی آن مشتمل بر ادویه کبار و ذوالخاصیه باشد تا یک سال و افیون دار تا دو سال و آنچه مشتمل بر ادویه کبار نباشد بعد از یک ماه ضعیف می شود.

حبّ نارمشک: مسهل و سریع الأثر است و جهت تحلیل ریاح و تقویت معده و رفع قولنج و درد معده که از احتیاس باشد بغایت مجرب است و یک عددش یک بار اسهال می کند. مصطکی و زنجبیل و قرنفل و دارچینی و فلفل و نارمشک از هر کدام یک ل و یک دانگ و سقمونیا مشوی 7 ل و شکر طبرزد 7 ل.

حبّ ریوند: جهت استسقای زقی که با حرارت باشد نافع است. ریوند و عصاره غافث و تخم کاسنی و غاریقون و مازریون و شربتش یک و نیم م.

حبّ الذهب: و این موسوم به حبّ الصبر است و از ترکیبات رییس الفضلا است حسین بن عبدالله بن سینا جهت حفظ صحت و تنقیه اخلاط ثلثه از سر و بدن و تفتیح سده و عسرالنفس و درد پهلو و پشت پا و تندی باصره و هضم طعام و ادرار و رفع بخارها و بالجمله مداومت او مغنی از جمیع ادویه و قدر شربتش تا 2 ل است.

صبر بیست م، هلیج کابلی ده م، گل سرخ 5 م، زعفران و مصطکی و کثیرای سفید از هر یک 3 م، عنبر و ورق طلا از هر یک چهار قیراط، مرجان و یاقوت سرخ و مروارید از هر یک سه قیراط.

و مؤلف تذکره جهت بلغمین و اصحاب ریاح، عود و سنبل الطیب و اسارون از هر یک چهار درهم زیاده نموده و جهت مفاصل و عرق النساء و امثال آنها غاریقون، اشق، تربد، انزروت و عاقرقرحا از هر یک 3 م و جهت صفراویین به اصل نسخه هلیج زرد و بنفسج از هر یک 5 م و جهت بخار مرزنجوش و گشنیز از هر یک 5 م و جهت ضعف جگر طباشیر بدل مرزنجوش و گشنیز و جهت سودا به اصل نسخه لاجورد یا حجر ارمنی نیم م کرده و ادویه را کوفته و با گلاب و عرق بید و کرفس و رازیانج حبّ سازند و قوتش تا دو سال باقی است.

حبّ الایارج: منسوب به ابن ماسویه و نافع است جهت امراض دماغی خصوصاً بلغمی و تنقیه دماغ کند و تندی باصره بيفزاید. ایارج فیکرا شش م، هلیج زرد 5 م، تربد 4 م، انیسون و ملح هندی از هر یک دو م و نیم، غاریقون 2 م، شحم حنظل یک م و در صفراویین سقمونیا بقدر حاجت اضافه نمایند و قوتش تا دو سال باقی است و شربتش تا یک ل.

حبّ اصطمخیقون: به معنی منقی اخلاط بارده است و جهت تنقیه اخلاط و حفظ صحت و رفع وسواس و امراض سوداویّه و خفقان و ضعف معده و گرده نافع است.

صبر 1 ل، بسفایج و افتیمون از هر یک 6 ل، سقمونیا و غاریقون و شحم حنظل از هر یک 3 ل، سلیخه و زعفران و حبّ بلسان و ملح هندی و عصاره افستین و اسارون و وج و عود و مصطکی و بیخ اذخر و زراوند مدحرج و دارچینی از هر کدام یک ل و بعضی وقت ایارج اضافه می‌کنند و در بعضی نسخه هلیج و تربد زیاد کرده‌اند.

حبّ التّفظ: منسوب به جالینوس و او قویّ الفعل است و نافع جهت هر مرض بارد مثل فالج و لقوه و بادها و نقرس و قولنج و امراض معده و عرق النساء و مفاصل و قوتش تا دو سال باقی است و قدر شربتش تا دو م.

و رازی نقل کرده که مضرّ جگر است و مصلح او زیت و اسحق نقل کرده که تفتیح بواسیر می‌کند و مؤلف تذکره بر این است که این اصحّ است از اوّل و مصلح او کتیرا و ماءالعناب است.

صبر 15 م، هلیج اصفر، تخم حرمل، افتیمون، صمغ سداب و اگر یافت نشود دو چندان اشق و جاوشیر و مقل ارزق و سکببج و شحم حنظل و جند بیدستر و انزروت از هر یک بیست م.

و در بعضی نسخ تربد، عود و اصل السّوس از هر یک هفت م کرده‌اند و اگر افراط بلغم نباشد نباید کرد و همچنین اگر سودا زیاد نباشد افتیمون داخل نمایند و اگر حلتیث و حبّ الغار اضافه کنند در صورتی که مریض با تب نباشد جایز است. ادویه را با نطف سفید حبّ بسازند و اگر شیطرچ و قاقله و بوزیدان و سورنجان و ایارج از هر یک 5 م داخل نمایند جهت اوجاع بارده خصوصاً نقرس مجربّ است و نفعش عظیم خواهد بود.

حبّ السّعال: از صاحب تذکره است و مجربّ دانسته‌اند که در دهن نگهدارند.

تخم کدو، تخم خربزه، تخم خیارین و تخم خشخاش از هر کدام یک جزو، نشاسته و صمغ عربی و کتیرا و ربّ سوس و زعفران و تخم خرفه و بادام شیرین و بادام تلخ و فسق و صنوبر و انیسون و بزرکتان هر یک نصف جزء حبّ بسازند.

پس اگر در سینه و شش قروحی باشد باید اضافه کنند تربد چهار جزو، حلبه سه جزو، زوفا دو جزو و نیم، پرسیاوشان دو جزو، اگر با او تبی باشد پس گل ارمنی و گل مختوم از هر یک سه جزو و همه را با مثل وزن ادویه شکر با لعاب تخم مرو و بزرقطونا و ریحان و روغن بنفشه حبّها سازند و اگر به عصاره کرنب معجون بسازند در تلین طبع و صاف کردن آواز ابلغ خواهد بود.

حبّی که نافع است جهت امراضی که موی بریزد مثل جذام و داءالثّعلب و داءالفیل و داءالحیّه و اخراج فصول غلیظه و قوتش تا دو سال باقی است و گرم است در دوم و خشک است در اوّل و شربت او تا یک مثقال است به آب گرم و مضرّ جگر و مصلحش انیسون و مضرّ گرده و مصلح او کتیرا. تربد 12 ل، افتیمون چهار ل، بسفایج و انزروت از هر یک سه ل، عصاره افستین و ملح هندی و شحم حنظل و سقمونیا از هر یک دو م با آب خیسانیده، حبّ نمایند.

حبّ الدّیدان الطّوال: برنگ مقرّش و هلیله اصفر و آمله 5 ل و نیم، تربد ابیض 3 ل، فانید مثل ادویه و قدر شربتش سه م با آب گرم.

حبّ قوقایا: جهت تنقیه دماغ و امراض بارده آن بغایت مجربّ است و قوقا به لغت یونانی به معنی حاق وسط رأس است چون این حبّ جذب این مواد از آنجا می‌کند لهذا مسمی به این اسم شده.

صبر، افستین، مصطکی و غاریقون بالسّویه از هر کدام یک جزو و شحم حنظل و سقمونیا از هر یک نیم جزو.

حبّ قوقایا: مستعمل ابوی (ره) بود.

ایارج فیکرا، شحم حنظل، سقمونیا، هلیله زرد، اسطوخودوس و تربد سفید حبّ ساخته و یک مثقال و نیم آن را تناول نمایند.

حبّ متّین: جهت فالج و رعشه و امراض بلغمی بغایت نافع است.

ایارج فیکرا ده ل، شحم حنظل، قنطوریون دقیق، عصاره قنّاء الحمار، فرفیون، جند بیدستر، فلغل، حلتیث، سکببج، جاوشیر، شیطرچ و خردل از هر کدام یک ل، صموغ را در آب سداب حل کرده و حبّها سازند و دو ل و نیم قدر شربت است.

حبّ افتیمون: جهت اخراج سودای کسی که قادر بر شرب مطبوخ نباشد نافع است.

افتیمون دو ل، بسفایج و غاریقون از هر یک ده ل، خربق اسود و ملح هندی از هر یک 5 ل، اسطوخودوس هفت ل، ایارج ده ل و شربت 2 ل.

حبّ الشّبیار: این حبّ را شبیار از این جهت نامند که وقت استعمالش شب است جهت تنقیه دل از سودایی که متولّد از بلغم باشد.

ترید، افتیمون، غاریقون، اسطوخودوس و هلیج کابلی از هر کدام یک جزو، فیکرا یک جزو و نیم، عود هندی نیم جزو و قدر شربت از یک مثقال تا دو م.

حبّ الشّیبار: نوع دیگر جهت تنقیه دماغ و دل از سودایی که از نفس سودا به هم رسیده باشد.

هلیله کابلی و افتیمون از هر کدام یک جزو، فیکرا یک جزو و نیم، اسطوخودوس یک جزو، شحم حنظل یک جزو، خربق اسود ربع جزو، مصطکی و عود و بسفایج از هر یک نیم جزو و حجر مغسول ثلث جزو با آب سیب شیرین حبّها سازند و قدر شربتش از یک م تا یک ل.

حبّ که جهت سپرز مجرّب است با ماءالعسل و امثال او بنوشند.

پوست بیخ کبر، ریوند، صبر زرد، مرجان سوخته، تخم کرفس، غاریقون، ملح هندی با عرق بهار و امثال آن بنوشند و حبّ بسازند و قدر شربتش یک ل است.

حبّ المقل: از مجرّبات والد مرحوم حقیر و جهت صاحب بواسیر که از اعتقال طبیعت آزار داشته باشد مجرّب است.

آمله مقشر، پوست هلیله زرد و سیاه و پوست هلیله کابلی و پوست بلبه و تخم گندنا از هر کدام 5 جزو، مقل ارزق 4 جزو. مقل را نیمکوب کرده در آب گندنا ناشسته بخیسانند و روز دیگر در هاون بکوبند که به طریق مرهم شود و ادویه را بسرشد و حبّی به مقدار نخودی بسازند و هر روز در خلاء معده نه عدد تا پانزده عدد فرو برند و از چیزهای سوداوی اجتناب نمایند.

حبّ الفالج: از تألیفات والد مرحوم و جهت کسی که در جانب راست او فالج به هم رسیده باشد و قادر بر تکلم نباشد و زبانش را ثقل به هم رسیده باشد مجرّب است.

ترید ابیض 6 ل، سورنجان 3 ل، حبّ النّیل 3 ل، ایارج فیکرا 4 ل، شحم حنظل 2 ل، شیطرج، بوزیدان، وج، عاقرقرحا، دارفلل از هر یک یک و نیم ل، سکینج، جاوشیر، مقل ارزق از هر یک 4 دانگ، فریبون و جند بیدستر از هر یک نیم ل. ادویه را کوفته و به حریر بیخته و صموغ را در آب گندنا حل کرده و با او ادویه را بسرشد و حبّها بسازند و قدر شربت 3 م با آب گرم.

حبّ الافاویه الكثير الصّبر: جهت مره سودا و صفرا و بلغم متولّده در معده و غشی که از او عارض شود نافع است.

دارچینی، قصب الذّریه، حبّ بلسان، فجاج اذخر، سلیخه و قرفه از هر یک ده اوقیه را نیمکوب ساخته، بیست و دو رطل آب باران در آن ریخته بپزند تا نصف باقی بماند. بعد از آن صبر سقوطری را یک رطل بگیرند و به این آب بشویند و صاف کنند و دو مرتبه یا سه مرتبه بشویند تا باقی نماند مگر ثقلی از صبر که احتیاج به او نباشد پس در آفتاب خشک کرده و هر یک از زعفران و مصطکی و مرصاف یک اوقیه در او ریخته مثل نخود حبّها سازند بعد از آنکه با آب خمیر کرده باشند. قدر شربت 3 م با آب گرم.

حبّ الشّیطرج: جهت درد مفاصل و عصب و فالج و لقوه و احتباس طمث نافع است.

ترید ده م، صبر 20 م، زنجبیل و خردل ابیض از هر یک 2 م، فلفل و دارفلل و عاقرقرحا از هر کدام 1 م، شیطرج، ملح هندی و وج از هر کدام 2 م و فانید 4 م. با آب کلم حبّها بسازند و قدر شربتش 2 م و نیم تا 3 م با آب گرم.

حبّ الرّبع: هلیج کابلی و افتیمون از هر کدام چهار م، عصاره غافت و عصاره افستین از هر یک دو م و صبر یک م. همه را به آبی که در آن رازیانه جوشانیده صاف کرده و حبّها بسازند و قدر شربتش دو م تا سه م.

حبّ حلتیث للرّبع: هلیله اصفر و عصاره غافت دو م، حرف 1 م، حلتیث نیم م با آب حبّها سازند و قدر شربتش یک درهم با آب گرم.

حبّ اشعثا: جهت اسهال صفرای مخلوط به بلغم و زرداب نافع است.

صبر 22 م، افتیمون 12 م، سقمونیا 3 م، سلیخه و سنبل و ترید و مصطکی 4 م، زعفران 3 م، غاریقون 6 م و حماما 1 م. با آب حبّ ساخته و قدر شربتش 2 م با آب گرم.

حبّ السکینج: از جالینوس و جهت امراض بارده و استسقاء و قولنج و لقوه و فالج نافع است.

هلیلجات ثلثه و آملج 15 ل، مقل 4 ل، زنجبیل و دارچینی 5 ل، فلفل و دارفلل و اسارون 3 ل، تخم کرفس و نانخواه و وج و سلیخه 2 ل، شیطرج و حبّ - البلسان 2 ل، مصطکی 16 ل، غاریقون 10 ل، شکر طبرزد 30 ل، صبر سقوطری 40 ل. غاریقون و مقل را کوفته و آب گندنا را بر او پاشیده بکوبند و باقی ادویه را با آن مخلوط ساخته و مثل فلفل حبّها ساخته. قدر شربتش یک مثقال و نیم با آب نیم گرم وقت خواب تا دو ل و قبل از استعمال و بعد از وقت استعمال یک روز پرهیز نمایند.

حبّ قیصر: که حبّ ذهب نیز گویند و از معالجات بقراطی و جهت تنقیه معده از رطوبات و تقویت آن نافع است و چون تناول کنند بعد از طعام هر روز یک بار از رطوبات لزجه اخراج می فرماید و معده را ضعیف نمی کند.

نانخواه، زیره، کرویاء، انیسون، هلیله اسود و ملح نفطی 1 م، مصطکی 3 م، صبر سقوطری مثل همه با آب ورق اترج خمیر کرده و حبّها بسازند و حبّی یک دانگ تا دو دانگ.

حَبِّ الدَّيْدَانِ الطَّوَالِ و حَبِّ القَرَعِ: کیل دارو و فلفل ابیض و برنگ کابلی مقشّر و قنبیل و ملح هندی 5 م، ترمس 6 م، شیخ 10 م، تربد 15، قسط و مرصاف 7 م و قدر شربتش 5 م با آب راسن تر.

حَبِّ للمَالِخُولِیا: فیکرا 4 م، ایتیمون 4 م، حجر لاجورد غیر مغسول و غاریقون 2 م، سقمونیا 1 م و قرنفل بحری 2 عدد با آب به شیرین حب کرده و قدر شربتش هر هفته یک ل.

حَبِّ العَرَقِ النَّسَاء: حقیر تجربه نموده و بسیار مؤثر یافته‌ام و رازی می‌گوید که در ساعت رفع می‌کند و چند نفر از پیران که یک سال این آزار داشته‌اند و ممکن نبوده است ایشان را از جایی به جایی گردیدن با این حبّ معالجه نموده‌ام و پنج یا شش بار اطلاق می‌فرماید و مجموع یک شربت است. صبر سقوطری و اهلیج اصفر و سورنجان از هر کدام یک م حبّها بسازند.

حَبِّ مسهل: جهت حمیات و دفع صفرا بسیار نافع است و منقول از حاوی کبیر می‌باشد.

عصاره غافث، عصاره افسنتین، مصطکی، هلیله زرد و گل سرخ مساوی از هر کدام یک جزو، صبر سه جزو، سقمونیا دو ثلث جزو و قدر شربتش یک م و نیم تا دو م با آب مطبوخ شاه تره و هلیله زرد.

حَبِّ لاجورد: جهت اسهال صفراوی غلیظ و سودا و بلغم از مخترعات حقیر است.

لاجورد غیر مغسول 2 ل، مصطکی 2 ل، گل سرخ نیم ل، پوست هلیله زرد نیم ل، بسفایج 1 ل، پوست هلیله کابلی 2 ل، غاریقون سفید 2 ل، تربد محکوک 2 ل، صبر زرد 4 ل و اسطوخودوس 1 ل، عود قماری، سناء مکی، گل بنفشه، ایتیمون از هر یک 2 ل و کتیرا نیم ل با آب سیب حبّ ساخته از 2 ل تا 3 ل.

حَبِّ جیبیل: منقول از حکمای هند و جهت اخراج بلغم و صفرای مخی و قلیلی از سودا و رطوبات غلیظه از عمق بدن مؤثر و عمل بر آن به قی و اسهال است.

حبّ سلاطین مدبّر که در دستورات مذکور شد و هلیله سیاه از هر یک به حسب عدد مساوی هم و آرد برنج سفید برابر هر دو نرم کوبیده و با آب لیمو یا آب غوره حبّ سازند بقدر فندقی و یک عدد را کوبیده در دوشاب حل کرده و بر بالای نخود آب و شوربای چرب بخورند.

حَبِّ قرص افعی: جهت تقویت باه نافع است.

خصیه التعلب 3 ل، خولنجان 3 ل، پنیرمایه شتر اعرابی 1 ل، قرص افعی 1 ل، زنجبیل 1 ل، خردل سرخ 3 ل، کش خرما 1 ل با گلاب حبّ سازند.

حَبِّ منشط: تألیف ابوی مرحوم است.

اسارون، سنبل الطیب، زعفران، مصطکی از هر یک 2 ل، زرنباد، حبّ الغار از هر یک 1 ل، بزربنچ، فلفل از هر یک 3 ل، افیون 5 ل، فرفیون نیم ل، عاقرقرحا 1 ل، تخم کرفس، دارچینی، ریوند از هر یک 2 ل، قرنفل، بسباسه 1 ل، صمغ عربی 1 ل با گلاب حبّ سازند.

حَبِّ نشاط: جهت سرفه حارّ و نزلات و سل و قوت هاضمه و نشاط باه محرورین و منع اسهال و تعدیل مزاج سوداوی نافع است و از تألیفات حقیر می‌باشد.

کتیرا 5 ل، افیون 7 ل، صمغ عربی، ربّ السّوس، نشاسته از هر یک 5 ل، حبّ محلب، مروارید، کهریا، یاقوت از هر یک 1 ل با لعاب بهدانه حبّ سازند و مشک یک دانگ گاهی اضافه می‌شود.

حَبِّ نزه: از مرحوم حکیم محمد باقر قمی. زعفران، بزربنچ، افیون، صمغ عربی، تخم کاهو، بیخ لفاح، ربّ سوس و نشاسته از هر یک 5 ل.

حَبِّ جدوار: از تألیفات مرحوم ابوی و مبهی و هاضم و مقوی بدن و مجرب است.

جدوار، عود، صندل، زعفران از هر یک 2 ل، مصطکی یک و نیم ل، زرنباد، قرنفل، صمغ درونج، فلفل از هر یک 2 ل، عاقرقرحا، مشک از هر یک 4 ل و دارچینی 2 ل با آب نبات حبّ بسازند و اگر افیون یک ل اضافه نمایند جهت نشاط بهتر اما قوه باه ضعیف می‌شود.

حَبِّ جدوار: از متأخرین این زمان است. جهت تقویت باه و هاضمه و ضعف دل و معده بسیار نافع است.

جدوار، مروارید، دارفلفل از هر یک 1 ل، تخم بادرنجبویه، قرفه، فلفل سیاه از هر یک 2 ل، خصیه التعلب، شقاقل از هر یک 3 ل، تخم بالنگو، عود قماری از هر یک 2 ل، قرنفل 1 ل، کبابه و زعفران از هر یک 2 ل را نرم صلایه نموده و قند را به قوام آورده حبّ سازند و قدر شربت نیم ل.

حَبِّ عطایی: جهت سرفه رطوبی و ضیق النّفس بغایت نافع و مجرب است و از تألیف جدّ حقیر می‌باشد.

علک البطم 1 ل، میعه سابله، کندر، مرصاف از هر یک 3 ل، زراوند مدحرج، افیون از هر یک 1 ل حبّ ساخته از یک دانگ تا نیم مثقال تناول نمایند و با اشربه موافقه سریع الأثر است.

حَبِّ سعال: جهت سعال که از برودت و رطوبت باشد مجرب است و منقول از معالجات ایلاقی است.

کنند، میعه سایله و مرصاف از هر کدام یک درم و افیون ربع م حبها بسازند بقدر یک دانگ.

حبّ سعال: از تألیفات مرحوم ابوی و جهت سعال که با تب نباشد مجرب است.

تخم رازیانه، تخم کرفس، ربّ سوس، پرسیاوشان و بادام تلخ را بالسّویه با لعاب تخم کتان سرشته حبّ یا قرص بسازند و دو ل با مطبوخ مناسبه بدهند.

حبّ: جهت استمساک منی بغایت مجرب است.

دانهٔ تمر هندی را سه چهار روز در آب خیسانیده و پوست آن را گرفته و یک جزو مغز آن را با دو جزو قند کوبیده و حبّ ساخته و دو عدد که بقدر نخودی باشد استعمال کنند و گویند رفع اثر آن را خوردن آب لیمو می‌کند.

حبّ بواسیر: جهت بواسیر که با خون باشد.

هلبلهٔ هندی و بلبله و آمله از هر یک پنج م، تخم گندنا تا سه م، بسد و کهربا و ودع محرق دو م و نیم و مقل ارزق ده م. ادویه را کوفته و مقل را حل نمایند با آب ورق سرد و ورق گندنا و ادویه را با او سرشته حبّها سازند و شربتش سه م با آبی که آهن تافته در او انداخته باشند.

حبّ السعوط: منقول از کامل الصّناعه است و جهت فالج و لقوه و درد سر که از بلغم باشد نافع است.

خریق ایض 4 م، صبر و شونیز یک م، مرصاف 3 م، فریبون 1 م، اشق دو م، کندش و بورق ارمنی از هر یک دو م، جند نه م، زعفران یک م و نیم و جاوشیر 1 م. با آب چغندر حب ساخته بقدر دو حبّه یا سه حبّه و سعوط نمایند با روغن خیری.

حبّ یطیب النّکبه و یدهب البخر: جوزبوا، قاقله، فوفل، کافور، قرنفل، دارچینی و خولنجان از هر کدام 1 م و مشک دو دانگ. مشک را علیحده ساییده و با گلاب حبّها ساخته و در دهان نگاه دارند و اگر اراده کنند که معده از فضول عفنهٔ مفسده پاک بشود مخلوط بسازند با مذکورات ایارج فیکرا و مساوی همه از کافور وزن نیم شربت ساقط سازند و قدر شربت یک مثقال.

حبّ زبیبی: جهت سرعت انزال منی مجرب است و منقول از خط مرحوم حکیم محمّد باقر قمی می‌باشد.

زبیبی 5 م را با سرکهٔ تند در هاون ساییده تا آنکه منحل شود و مخلوط سازند با او سه ل ملح هندی و ظرف آهنی را سرکه پر کرده زبیبی را در او بجوشانند و از راست مسحوق 3 ل اندک اندک در آن ریخته به دستهٔ هاون بسایند تا ملقمه شود، پس در کرباس ستبری کرده بیفشردند و آنچه در کرباس مانده باشد با آب سرد بشویند تا چرک او زایل شود و مجموع را یک حبّ ساخته که در وسطش سوراخی باشد، ریسمان پنبه از سوراخ او گذرانیده با آب لیمو انداخته یک شبانه روز تا متحجر شود سپس به روغن بابونه انداخته و با آتش نرمی طبخ دهند و در وقت احتیاج در دهان نگاه دارند که ریسمان او بیرون باشد و بلع نشود و وقتی که ارادهٔ انزال داشته باشند از دهن بیرون آورند.

حبّ دیگر: که امساک منی به قوت تمام کند و قویّ النشاط و مسکر و منوم و مشتهی می‌باشد و حقیر آن را به مویز عمر مسمی ساخته و مجرب است.

مویز صد دانه، بیخ شوکران سه ل و بزرالنج سه ل کوفته و زبیبی را با آنها مخلوط ساخته در صد و پنجاه ل آب بجوشانند تا آنکه آب را به تمامه جذب کند و در وقت حاجت بقدر حبّه ای استعمال نمایند و اگر کیفیت او را قویتر خواهند با برگک شیرازی که ورق الخیال است بجوشانند.

حبّ بدل: جهت درد سرد مزمن و ضعف معده و جگر نافع و قاطع عادت افیون است.

تاتورهٔ سیاه و زنجبیل و ریوند چینی 2 م. بقدر نخودی بسازند از یکی تا دو سه عدد بقدر مزاج هر کس می‌توان خورد.

حبّ عنبر: مخترع حقیر جهت نعوظ مجرب است و بعد از شش ساعت نعوظ می‌آورد تا دوازده ساعت و چون با آب سرد خود را بشویند نعوظ برطرف می‌شود و چون در دهان نگاه دارند در عرض یک شبانه روز آب نمی‌شود و دهان را بسیار معطر می‌سازد و بسیار خوشمزه است و جمعی کثیر از اطبا جهت نواب خاقان خلد آشیان صاحبقران به جهت این امر حبّها ترتیب نموده و هر یک بی علتی نبوده، بعضی زود آب می‌شد و بعضی با اندک وقتی نرم می‌شد و بعضی بدمزه بود و این حبّ بغایت مستحسن طبع شده و فی الواقع بی‌عدیل است.

از پنیرمایهٔ شتر اعرابی 2 ل، عنبر اشهب 2 ل، مشک 1 ل، خصیه‌الثعلب 2 ل، خولنجان 2 ل، مصطکی 1 ل و قرنفل 1 ل بقدر مغز فندقی حبّ بسازند و روزی یک عدد تناول نمایند و از عقب او شراب با شیر تازه یا آب تره تیزک یا آب نخود خیسانیده بنوشند و از این حبّ تا نیم مثقال می‌توان خورد و مرطوب المزاج زیاده میل می‌تواند نمود.

حبّ: جهت بواسیر ریخی و دموی و قاطع خون و مجرب است و منقول از کامل الصّناعه می‌باشد.

هلبلهٔ سیاه، آمله، بلبله، تخم مورد، جفت البلوط، طرائث، گلنار، مصطکی، جوزبوا، سنبل‌الطیب، قرنفل، تخم گندنا، مقل، خبث‌الحدید، مدبر برشتهٔ هلبلیجات و تخم گندنا را در روغن زیتون بجوشانند و مقل را با آب برگ سرد حل کنند و ادویه را با آن بسرشدند و حبّ بسازند و دو ل با آب گرم بنوشند.

حبّ سعال: جهت ضیق‌النفس و سرفهٔ دایمی سخت و تلیین سینه و تصفیةٔ صفوف و جهت ربو نافع است.

بادام شیرین، تخم کتان بریان کرده، کنیرا، حب الصنوبر الکبار، صمغ انیسون، اصل السوس، رب السوس، فانید و شکر را بالسویه با اندکی عسل و آب رازیانه بسرشد و حب ساخته در زیر زبان نگاه دارند.

باب سوم:

(در اقرص)

اقسام قرص مثل اقسام حب است و حل وسط سفوف و معاجین اند و مخترع او اندروماخس قدیم است و آنچه مشتمل است بر ادویه کبار و ذوالخاصیه و افیون دار که قوتش تا چهار سال باقی است و مسهله و غیره اقسام آن در بقای قوت مثل حبوبند و حفظ قوه ادویه در قرص زیاد بر سفوف است.

قرص افعی: در اول سوم گرم و خشک و ملطف و مبهی و مقوی حرارت غریزی و پادزهر سموم و جهت بقایای جذام و رفع تحلیل خلط محترق به طریق دفع به ظاهر جلد نافع می باشد و قوتش تا دو سال باقی است و بعد از شش ماه استعمال نمایند. بعد از تحویل شمس به حمل، افعی ماده را صید باید نمود و بلافاصله ایام بعیده سرش را با دنبالش بسته و بر روی تخته بقدر چهار انگشت از سر و چهار انگشت از دنباله به یک ضرب قطع کنند و احشاء پوستش را بیرون کرده با آب بشویند و با اندکی شبت و نمک در دیگ سنگی یا سفالین بجوشانند تا مهراً شود سپس استخوان را دور کرده و گوشت او را با ربع او نان میده خشک در هاون سنگ با مرق او مهراً بکوبند تا یکسان شود و قرصی بقدر یک مثقال بسازند و در روی پرویزن خشک کرده و در شیشه ضبط نمایند و در وقت ساختن دست را به روغن بلسان چرب کنند و اگر نباشد به روغن زیتون کهنه و باید افعی قوی الحرت باشد و گردنش باریک و چهار دندان داشته باشد که علامت مادگی است و اشقر و سیاه و ابلق و سرخ به کار نمی آید.

قرص اسقیل: که از اجزای تریاق فاروق است و جهت سموم و ربو و عسر النفس و جبر کسر نافع و جهت استسقاء بیعدیل می باشد.

عنصل مشوی در خمیر گرفته را کوبیده به وزن او آرد گرسنه با شراب معجون ساخته و با روغن گل دست را چرب نموده و قرص سازند و بدل شراب مثلث می تواند بود و اندروماخس حکیم اسقیل را دو وزن و آرد گرسنه را یک وزن کرده.

قرص اندروخورون: که از اجزای تریاق فاروق است و جهت گزیدن هوم و ادویه قتاله و تخفیف سم و تنقیه اعضای رئیسه و ضعف جگر و استسقاء و تفتیح سدد نافع است و نسخه او مختلف و بهترین نسخه ها از حنین بن اسحق است که صاحب کامل الصناعه ترجیح داده.

دارشیشعان، قصب الذریره، اسارون، عود بلسان، سلیخه، جعده، مصطکی و فو از هر یک 6 ل، فجاج اذخر و زعفران از هر یک 12 ل، دارچینی، حماما و مرصاف از هر یک 24 ل، اقحوان بیست ل، سنبل الطیب 16 ل. با شراب یا نیبذ عسل یا جمهوری قرص بسازند.

قرص اندروجون الملک: که مؤلف آن به اسم پادشاه آن عصر تألیف کرده و جزو اعظم تریاک غرزه و بعضی معاجین کبار است. مقوی معده و دماغ و جگر و با قوه تریاقیه و جهت علل بارده اعضای رئیسه مفید است.

بابونه سرخ و سفید، سماق بی دانه، مرصاف، اسارون، انیسون، اشنه، قصب الذریره و عود بلسان بالسویه با شراب جمهوری یا مثلث یا نیبذ زیب قرص بسازند.

قرص لک: که از اجزای معاجین کبار است.

فیلجوش که لوف باشد یک جزو و لک مغسول دو جزو با شراب یا جمهوری یا مثلث قرص بسازند.

قرص آذر معمو: که از جمله اجزای مخلصه است که سوطیرا گویند و ملطف و مفتح و جهت استسقاء و امراض جگر و سپرز و معده نافع می باشد و ضماو محلل اورام بارده و جهت درد سر بلغمی و نزلات قدیم بسیار مؤثر است.

حماما، دارشیشعان، قسط تلخ، قصب الذریره، فلفل سفید، قرنفل و نانخواه از هر یک 3 ل، دارچینی، مصطکی، زعفران، مرصاف از هر یک 6 ل، فو یک ل، سنبل-الطیب و ساذج هندی از هر یک 7 ل با شراب یا امثال آن از مذکورات قرص بسازند.

قرص اقرو قومعما: یعنی قرص زعفران از جمله اجزاء دواء الخطایف است و در خواص مانند آذر معمو و بعضی هر دو را به این اسم خوانده اند.

زعفران، دارچینی، بیخ سوسن آسمانجونی و ساذج هندی از هر یک دو ل، گل سرخ و حماما و قسط تلخ از هر یک 1 ل، مرصاف 4 ل با شراب و مانند آن به دستوری که گذشت قرص بسازند.

قرص فرقیون: که از اجزای مثرودیطوس است و مفتح و ملطف و محلل و متقی احشاء و جهت امراض بارده اعضای رئیسه نافع و با قوه تریاقیه است.

صفت: مویز بی دانه 4 ل، علك البطم 14 ل، مرصاف و اذخر هر یک 12 ل، دارچینی، مقل، اظفار الطیب، سنبل، سلیخه، اکلیل الملک، سعد و حب الغار از هر یک 3 ل، قصب الذریره 9 ل، زعفران 1 ل، قفرالیهود 2 ل و نیم. صمغ را در شراب و امثال او خیسانیده و قرص بسازند و بعضی از قدما با سه وزن آن عسل معجون کرده اند.

قرص طباشیر ملتین: جهت تبهای صفاوی و دموی و رفع تشنگی و تسکین غلیان خون نافع است.

طباشیر سفید، گل سرخ، صندل سفید سوده، مغز تخم کدو، مغز تخم خیار، مغز دانه به، رب سوس، زرشک منقّی، صمغ عربی، کتیرا و ترنجبین. با آب ترنجبین قرص بسازند و اگر تلخین بیشتر خواهند ریوند چینی، غاریقون سفید اضافه کنند و مقدار شربت یک مثقال است.

قرص طباشیر ملّین: تألیف مرحوم میر عطاءالله جدّ حقیر است و بهترین نسخه‌ها و معمول حقیر و جهت تبهای حاره و حصبه و آبله و تب دق و حرقه‌البول و تشنگی و تسکین التهاب اخلاط محترقه و سعال و ذات‌الجنب مفید است.

گل سرخ، طباشیر، نشاسته، تخم خرفه از هر یک 5 ل، مغز تخم کدو، تخم هندوانه، تخم خیار، تخم گشنیز از هر یک 3 ل، گل بنفشه 10 ل، صندل سفید، کتیرا از هر یک 2 ل، ترنجبین 10 ل، رب سوس 2 ل، فوفل و زعفران از هر یک 1 ل با شیره جو قرص بسازند و از یک ل تا دو ل بنوشند.

قرص طباشیر ملّین: جهت تبهای صغری و دموی و رفع تشنگی و تسکین غلیان خون نافعست. طباشیر سفید 5 ل، گل سرخ 5 م، صندل سفید سوده 5 ل، مغز تخم کدو 2 م، مغز تخم خیار 2 م، مغز به دانه، رب سوس، زرشک منقّی و صمغ عربی از هر یک 2 ل، کتیرا 6 م، ترنجبین سفید 15 م، با آب ترنجبین قرص بسازند و اگر تلخین بیشتر خواهند ریوند چینی 3 ل و غاریقون سفید 1 ل اضافه کنند. مقدار شربت یک مثقال.

قرص طباشیر قابض: منافعش مثل منافع ملّین است و با لیت طبع استعمال می نمایند.

تخم خرفه بوداده 1 م، گل سرخ 6 ل، صندل سفید سوده 2 م، گلنار 1 م، افاقیا 1 م، صمغ عربی بوداده، کتیرا، نشاسته بوداده از هر یک 2 م، شاه بلوط بوداده 2 ل، رب سوس 2 م، طباشیر 4 ل، تخم حماض مقشّر، گل سرخ، صمغ مقل و سرطانات محترقه بالسویه با آب به قرص سازند. یا زرشک قرص بسازند و در سایه خشک کرده و یک مثقال را بیاشامند و اگر با اسهال دغدغه کبدی باشد و خون صرف بسیار آید ریوند چینی و کهربا و بیخ مرجان از هر یک 1 م و سماق منقّی 5 م و انجبار 3 م اضافه کنند.

قرص ورد قابض: جهت نرف‌الدّم و جهت اسهال ذوبانی منقول از قانون و مجرب است.

گل ارمنی، طباشیر، شاه بلوط، تخم حماض مقشّر، گل سرخ، صمغ مقل و سرطانات محترقه بالسویه با آب به قرص سازند.

قرص الورد الآخر: جهت درد فم معده و حمیات بلغمیه نافع است.

گل سرخ 6 م، اصل السوس 4 م، سنبل الطیب یک م با میبختج بقدر یک م قرص بسازند.

قرص مارونس: جهت ایلاوس و جمیع انواع نفخ سپرز نافع است.

تخم کرفس و انیسون از هر یک 8 م، افستین چهار م، فلفل مرصاف 2 م، دارچینی 6 م، مصطکی 4 م، افیون 1 م، جند بیدستر 2 م با آب قرصها سازند بقدر یک ل.

قرص کاکنج: جهت فروح کلیه و مثانه و تقطیرالبول و بول الدّم بغایت مجرب است و منقول از جانب امین‌الدوله می‌باشد. افیون و تخم کرفس و بزالبنج و شاهدانه از هر کدام 1 ل، تخم رازیانه 2 ل، زعفران، تخم حماض برّی، مغز جلغوزه و مغز بادام تلخ مقشّر از هر یک 3 ل، حبّ کاکنج جبلی 25 عدد، تخم خیار 12 ل. ادویه را کوفته با میبختج معجون ساخته قرص بسازند.

قرص البزور: جهت اسهال و فروح امعاء و کسی را که هضم طعام نشود و پیچش سخت و زحیر و سیلان حیض که متواتر باشد نافع است.

حبّ‌الأس 2 ل، تخم رازیانه، انیسون، نانخواه، تخم کرفس، بزالبنج و دو قو از هر کدام یک اوقیه، افیون دو ل. با شراب معجون ساخته تا نیم م قرص بسازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند.

قرص برمکیه: جهت رفع بلغم خام و صغرای حارّ قوی بسیار نافع است.

هلبله و بلبله و آمله و برنگ کابلی مقشّر از هر کدام یک جزو، تربد ایض خراشیده مثل همه اجزاء. فانید را در پاتیلی کرده و قدری آب بر او ریخته و بعد از چند جوش از آتش گرفته و ادویه را بر او پاشیده خوب با هم ممزوج نمایند.

بعد از آن به وزن هفت ل قرصها ساخته و قدر شربت یک قرص با آبی که در او گشنیز خشک را یک شب خیسانیده و صبح صاف کرده باشند و این قرص از ده بار متجاوز و از بیست بار کمتر اطلاق می‌فرماید و اگر احتیاج افتد که اخراج بلغم زجاجی لزج نمایند زیاده کنند با او ربع جزو بلبله و شحم حنظل را.

قرص زرشک لک دار: جهت مستسقی که لیت طبع داشته باشد و جهت تبهای مرکبه و یرقان نافع است و بغایت مجرب می‌باشد.

عصاره زرشک مقشّر و لک مغسول از هر یک 3 ل، افستین، عصاره افستین و عصاره غافث از هر کدام یک ل، سلیخه، طباشیر، گل سرخ، سنبل‌الطیب، اسارون، صمغ عربی بوداده، گل ارمنی بوداده، کتیرا بوداده، نشاسته بوداده، مصطکی، رب سوس از هر یک 2 ل، سنبل‌الطیب، اخذر، زعفران از هر یک 1 ل، ترمس، بادیان، انیسون، افاقیا، تخم مورد و ریوند چینی از هر یک 2 ل به دستور قرص سازند و با سکنجین بزوری یا شربت دینار بنوشند.

قرص افستین: منقول از کامل الصنّاعه ترکیب حنین و جهت ضعف جگر نافع است.

انیسون، افستین، اسارون از هر یک 2 ل، تخم کرفس، صبر، عصاره غافث از هر یک یک و نیم ل، بادام مقشّر 2 ل، مصطکی، سنبل الطیب، ساذج هندی از هر یک 2 ل و نیم بقدر درهمی قرص سازند.

قرص اردینون: جهت تبهای حاره و اورام جگر حاره و تب شطرالغب و رفع تشنگی بسیار نافع است.

مغز تخم خربزه، مغز تخم خیارین، مغز تخم کدو از هر یک 10 ل، ربّ سوس 6 ل، کتیرا 4 ل، نشاسته 3 ل، طباشیر، تخم رازیانه، گل سرخ از هر یک 2 ل، زعفران 1 ل با لعاب بزرقطونا قرص بسازند و قدر شربت یک ل است.

قرص ریوند: جهت تبهای کهنه و جهت صلابت جگر و ورم جگر و ورم سپرز و ضربتی که واقع شود به جگر و سپرز نافع است.

ریوند چینی 6 م، فوه، عیدان بلسان، لک منقّی 3 م، تخم کرفس، انیسون و عصاره غافث یک م با آب قرص ساخته و استعمال نمایند.

قرص غافث: مجرب است جهت شطرالغب و تبهای کهنه.

گل سرخ 10 م، سنبل الطیب، ساذج و طباشیر از هر یک 2 م، عصاره غافث 6 م با آب قرص سازند بقدر درهمی.

قرص البسد: جهت اسهال دموی و قذف خون نافع است.

بسد 10 م، کندر، افاقیا و جلنار 4 م، صمغ عربی و دارچینی نیم م با سفیده تخم مرغ بقدر درهمی قرص سازند.

قرص طحال: گویند بسیار مجرب است.

بیخ سوسن آسمانجونی 4 م، فلفل ایض و اشق 2 م. اشق را در سرکه خیسانیده بقدر مثقالی قرص سازند.

قرص کافور: جهت تبهای محرّقه و تشنگی و تب دق و خفقان نافع می‌باشد.

گل سرخ 6 م، طباشیر و صمغ عربی و کتیرا 4 م، تخم کدو، تخم خیار، تخم خرفه، اصل السّوس مکد هشت م، نشاسته 3 م، کافور نیم م، زعفران یک م با لعاب بزرقطونا بقدر درهمی قرص ساخته با آب انار میخوش استعمال نمایند.

قرص مثلت: جهت صداع حاره و اورام حاره و ضماد او نافع است.

مرصاف، افیون، لادن و کافور 5 م، کندر، انزروت رامک و گل ارمنی ده م، فرنیامشت 2 م به گلاب قرص ساخته با سرکه حل نموده و به پیشانی طلا نمایند.

قرص مثلت معمول: زعفران، افیون، مرصاف، بزربینج و بیخ لفاع بالسّویه با آب کاهو قرصهای مثلت بسازند که مشابه قرصهای خوردنی نباشد و با سرکه و آب گشنیز و امثال آن بر اورام حاره و صداع حاره طلا کنند و در صداع بارد با آب حنا و آب نمک و مرزنجوش و امثال آن.

قرص اللدق: جهت تب دق نافع و منقول از شیخ رئیس است. طباشیر 4 م، گل سرخ 6 م، گل ارمنی 4 م، تخم کدو و تخم خیار و تخم خرفه و کهربا 3 م بقدر 2 م قرص سازند و این قدر شربت است.

قرص جهت اسهال دموی: از تألیفات والد مرحوم است.

گل سرخ و تخم حماض 5 م، صمغ عربی، نشاسته و طباشیر 2 م، با لعاب بزرقطونا قرص سازند و قدر شربت یک مثقال.

قرص گل صغیر: معمول ابوی (ره) و جهت درد معده و تبهای بلغمی و رفع رطوبات معده مجرب است.

گل سرخ 2 جزو، سنبل الطیب و ربّ السّوس از هر یک 1 جزو قرص سازند و قدر شربت یک مثقال.

قرص اللدق: از مرحوم ابوی جهت دق و تب محرّقه و مطبّقه و اسهال صفاوی و دموی که با تب باشد بغایت آزموده است.

تخم بارتنگ، نشاسته، کتیرا، صمغ عربی از هر یک 3 م، گل ارمنی، طباشیر از هر یک 4 م، خشخاش 5 م، گل سرخ، مغز تخم کدو و خیارین، تخم خرفه از هر یک 6 ل، مغز دانه به، مغز تخم هندوانه از هر یک 7 ل و ربّ سوس 10 ل، با لعاب بزرقطونا قرص بسازند.

قرص: جهت بول‌الدم و بول‌المده و قروح کلیه و مثانه. مغز تخم خیار، مغز تخم خربزه، خشخاش، کتیرا از هر یک 4 ل، گل قبرسی، شادنج مغسول از هر یک 2 ل و اگر نباشد مغناطیس محرّق مغسول، ربّ سوس، صمغ عربی، بادام، دم‌الأخوین، کندر از هر یک 2 ل، تخم کرفس 1 ل، افیون نیم ل و کاکنج 10 عدد و قدر شربت تا 2 م.

قرص: ایضاً جهت امراض مذکوره و مسکن الم است.

مغز تخم خیار، تخم خربزه، تخم خرفه، کاهو، تخم هندوانه از هر یک 3 ل، رازیانه 4 ل، تخم کرفس 1 ل، بزربینج 10 ل، افیون نیم ل، گل ارمنی، عصاره لویه-التیس، خشخاش سفید و دم‌الأخوین از هر یک 2 ل و قدر شربتش دو م.

بنادق البزور: جهت درد کرده و مثانه نافع است.

تخم خربزه، تخم خیار، تخم کدوی شیرین، بزرالبنج، تخم خرفه، بادام مقشّر، کتیرا، نشاسته، ربّ سوس، خشخاش ابيض دو م با لعاب بزرقطونا حبّ بقدر بندقی بسازند.

قرص زرشک: منقول از قانون و مجربّ جهت سده جگر و سپرز که از حرارت باشد و جهت تپها و امراض معدّه حاره ببعديل است.

زرشک بيدانه، ربّ السّوس، گل سرخ، تخم خیار، تخم هندوانه، تخم کشوث، تخم کاسنی مکد سه ل، مصطکی، سنبل الطیب و عصاره غافث مکد 2 ل، فوه-الصیغ، ریوند و زعفران مکد 1 ل، ترنجبین 6 ل. ترنجبین را با آب حل کرده و قرص سازند و اگر ریوند دو ل باشد اجود خواهد بود.

قرص کاکنج: جهت حرقة بول نافع است.

تخم خیار، حبّ کاکنج، مغز بادام شیرین، ربّ السّوس، کتیرا، گل ارمنی، صمغ دم‌الأخوين و کندر مکد 10 ل، تخم کرفس 2 ل، افیون یک م تا یک ل و زیاده از آن قدر شربت است با شراب بنفشه و قوتش تا دو سال باقی است.

قرص للفواق: کندر و راس یابس 3 م، فودنج، ورق السداب 2 م، بزرالنّام 3 م، صعتر 1 م، نانخواه 1 م و نیم و قدر شربتش یک ل به طیبخ زیره.

قرص الذبایطس: طباشیر 1 م، تخم کاهو و تخم خرفه 15 م، گشنیز خشک 5 م، گل سرخ و جلنار 2 م و گل ارمنی 5 م و کافور نیم م، با آب انار ترش بنوشند و قدر شربتش 2 ل.

قرص مرّ: جهت ادرار الحیض نافع است.

مرصاف 3 م، ترمس 5 م، ورق سداب، فودنج، مشکطرامشیع، فوه، حلتیث، سکینج، جاوشیر، قسط و سنبل از هر یک 3 م با آب سداب قرص بسازند و قدر شربتش 1 ل.

قرص الورد: مهسل صفرا و مطفی حمیات است.

گل سرخ، تخم خیار، تخم کدو و ربّ السّوس 2 م، سقمونیا 1 م و کافور ربع م، با آب خرفه قرص سازند و شربتش یک ل با یک ل شکر.

قرص ورد: نوع دیگر جهت درد معده و ورم معده نافع است. گل سرخ و سنبل 3 م، ربّ السّوس 4 م، اکلیل‌الملک، بابونج و اذخر 3 م، مصطکی و کهربا 1 م و قدر شربتش یک ل با طیبخ انیسون جهت درد معده و با آب عنب‌التعلب جهت ورم معده.

قرص الخشخاش: جهت قروح سینه و شش و تب حارّ و درد سینه و زکام نافع است.

گل سرخ و صمغ عربی 4 م، کتیرا، ربّ السّوس، خشخاش ابيض و اسود 2 م، طباشیر و زعفران 2 دانگ و بقدر یک ل قرص بسازند و با شربت خشخاش بنوشند.

قرص مبرّد: تألیف مرحوم حکیم محمّد باقر جهت حمیات و عطش و قابم مقام قرص کافور است.

مروارید و طباشیر 2 م، صندل سرخ و سفید، نیلوفر، گشنیز خشک، گل سرخ، تخم حماض، تخم کاسنی، تخم خرفه، تخم کدو و تخم هندوانه 3 م، نشاسته و کتیرا یک ل، بزرالبنج 2 م، خشخاش سفید 4 م، بزرقطونا را در آب خیسانیده بی آنکه صاف کنند با او قرص بسازند و این قرص مألوف طبعی است که متفّر باشد از شربت.

قرص کافور: منقول از رازی و جهت علل جگر گفته است که انفع اقراص است و جهت علل جگر و حمیات معمول حقیر است.

طباشیر 10 م، گل سرخ 5 م، تخم کدو، تخم کاهو، تخم کاسنی، تخم خرفه، صندل سفید و کافور یک ل، با لعاب بزرقطونا قرص بسازند و باز فرموده که اگر بزرالبنج داخل نمایند جهت تبرید جگر و تطفیه حرارت عجیب خواهد بود.

قرص سرطان: جهت مسلولین نافع است.

طین ارمنی، طین مختوم، طین رومی، نشاسته و گل سرخ 6 م، سرطان محرق 10 م، کتیرا، طباشیر و شادنج مغسول 5 م و ریشه انجبار بدل کنند یا شاخ گاو کوهی سوخته که حقیر تجربه نموده است و بسیار مجربّ است.

خشخاش سفید و سیاه و زعفران نیز اضافه نموده و ربّ السّوس 3 م با آب لسان‌الحمل قرص بسازند بقدر دو درم با شربت انار شیرین بیاشامند.

قرص گل کبیر: جهت تپهای بلغمی و سوداوی و تپهای مرگبه و غیر مرگبه نافع است.

گل سرخ 10 م، عصاره غافث و عصاره افسنتین 3 م، مصطکی 2 م و نیم، سنبل، اسارون و عود اذخر مکد 1 م و قدر شربتش 2 م به ماء‌البزور و ترنجبین.

قرص کهربا: از نجیب اللّین جهت حبس خون از هر موضعی که باشد مجربّ است.

آنچه به سرخی در تحت هر یک نوشته شده به اضافه مروارید 5 م و خشخاش سفید و سیاه 6 م، گل مختوم 3 ل و قبرسی 3 ل موافق کامل است: کهربا 5 ل، تخم خرفه 5 ل، بسد 5 ل، تخم حماض، شاخ گاو کوهی سوخته، تخم مرغ و گل ارمنی 3 ل، صمغ بوداده 6 ل، تخم گشنیز 6 ل و جلفغوزه مکد 5 ل، ودع

محرّق 2 ل و جلنار 3 ل، بزربنج 2 ل، لک منّی 3 ل، طباشیر 3 ل، کتیرا 4 ل، نشاسته 2 ل، مصطکی بوداده، زعفران و افیون 1 م، سک 3 م و قدر شربتش یک منقال با رب به جهت نفث‌الذّم و با شراب خشخاش جهت قروح امعاء.

قرص شادنج: منقول از تذکره که بهتر از اقراص کهریا و قاطع خون جمیع اعضاء و جهت تجفیف قروح و رفع بقایای آتشک بغایت مفید است و جهت تبهای مرکّبه و اسهال دموی مجرّب است.

گشنیز خشک بوداده و خشخاش سفید از هر یک 6 ل، کهریا، مرجان و تخم خرفه از هر یک 5 ل، طین مختوم و اگر نباشد گل ارمنی، شاخ گاو کوهی سوخته، پوست تخم مرغ سوخته، کتیرا و صمغ عربی از هر یک 3 ل، ودع سوخته و بزربنج و شادنج از هر یک دو ل و قدر شربتش یک منقال است و بدل شادنج مغناطیس محرّق مغسول است.

قرص شادنج: از مخترعات حقیر است و جهت دق و سل و قطع سیلان خون هر عضو باطنی و اسهال مراری و ذوبان و تبهای دموی و سرفه حارّ مجرّب است.

گل سرخ، تخم خرفه، گشنیز خشک، خشخاش سفید، نشاسته، طباشیر، طین ارمنی مغسول، طین رومی و طین شیرازی هر یک 6 ل، سرطان سوخته 1 ل، کتیرا، ربّ سوس، صمغ عربی، شادنج مغسول، انجبار و شاخ گاو کوهی سوخته از هر یک سه ل، بزربنج، افیون و زعفران از هر کدام یک ل با لعاب بزرقطونا قرص کنند و قدر شربتش یک ل.

قرص زرشک: منقول از نسخه مرحوم حکیم محمّد باقر جهت استسقاء و به تجربه رسیده است.

زرشک بیدانه 5 ل، ربّ سوس، گل سرخ، مغز تخم خیار، مغز تخم خربزه از هر یک 3 ل، مصطکی، عصاره غافث، سنبل الطّیب، روناس، لک شسته، عصاره افستین، اسارون، فجاج اخضر، تخم شاهتره، تخم کاسنی، تخم کشوث، ریوند چینی، زعفران از هر یک 2 ل، طباشیر و ترنجبین از هر یک 6 ل با آب قرص بسازند.

قرص گلنار: جهت اسهال مراری رقیق اعم از آنکه دموی باشد یا صفراوی باشد نافع است.

عفص، خرنوب نبطی، کزمازج، کندر، گلنار مساوی افیون، صمغ عربی مکد نیم جزو تا 2 م قرص سازند.

قرص کهریا: جهت حمّی تنقیه و تبهای کهنه مجرّب است.

گل سرخ 6 ل، ربّ السّوس، شاهتره، سنبل الطّیب از هر یک 4 ل، مصطکی، کهریا از هر یک سه و نیم ل و انیسون 2 ل قرص سازند.

قرص جهت تبهای مرکّبه: گل سرخ، مصطکی، سنبل الطّیب، رازیانه، تخم کرفس، تخم کاسنی، عصاره غافث، افستین از هر یک 4 ل و طباشیر 5 ل و شربتش تا 2 م با گلقد و طیبخ رازیانه.

قرص للاستسقاء الحارّ: منقول از مختار و مجرّب است.

عصاره زرشک با زرشک و گل سرخ 5 م، تخم خیار، تخم خرفه، تخم کشوث، تخم کرفس، مصطکی، لک مغسول و ریوند از هر کدام 1 م، سنبل الطّیب نیم م و بقدر یک منقال قرص ساخته با چهل ل آب کاسنی و بیست ل آب غنّب الثّعلب و ده م سکنجبین و ده م مغز خیارشنبّر استعمال نمایند.

قرص مسهل: تألیف حقیر و در امراض حاره و تبهای گرم و مرکّبه و رفع قولنج ثغلی بغایت نافع و سریع العمل و بیغایله و بهترین اقسام قرصهای مسهله است.

بنفشه 5 م، مغز تخم کدو، تخم خیار، نیلوفر، مغز تخم هندوانه از هر یک 3 م، تخم خرفه، گل سرخ، طباشیر، کتیرا از هر یک 2 م، گشنیز خشک، مصطکی و انیسون از هر کدام یک منقال، حبّ الملوک نه عدد پاک کرده مشوی به طریق حکمای هند که در دستورات مذکور است با لعاب بزرقطونا قرص ساخته و از نیم ل تا یک ل با شیرها و آبهای مناسب استعمال نمایند و اگر حبّ الملوک را با کتیرا و انیسون و مصطکی ساییده دو سه روز در آب لیمو بخیسانند بهتر از تشویه است.

قرص مروارید: تألیف حقیر و جهت تب دایمی و بواسیر و دق و اسهال نافع است و بغایت مجرّب است.

طباشیر، گل سرخ از هر یک 6 م، گل ارمنی 4 م، تخم کدو، مغز تخم خیار از هر یک 2 م، صندل سفید 1 م، تخم خرفه، مروارید، کهریا، عصاره لحيه التّیس، تخم بارتنگ از هر یک 2 م با ربّ مورد سرشته قرص بسازند و یک ل و نیم با شربت خشخاش و در بعضی با شیر الاغ باید داد و در بعضی مواد سرطان محرّق اضافه باید نمود و به جهت تب دق کافور و زعفران اضافه کنند.

قرص بنفشه: معمول اطّبا جهت امراض حاره که با بیوست طبع باشد.

گل سرخ 5 ل، بنفشه 10 م، ربّ السّوس 3 م، کتیرا 3 م، مصطکی 2 م، محموده مشوی 10 ل، تخم کاسنی 5 ل، تخم کدو 10 ل و تخم خرفه 10 ل با آب ترنجبین قرص بسازند.

قرص قابض: تألیف حقیر و جهت اسهال دموی و صفراوی و قطع خون از هر موضعی و سرفه رطوبی و سحج و بواسیر بغایت مجرب است.

طباشیر، نشاسته، صمغ عربی، گلنار، گل سرخ، کتیرا از هر یک 5 ل، زعفران، افیون از هر یک 1 ل، تخم مورد، انجبار از هر یک 3 ل، شاخ گاو کوهی سوخته 5 ل، گل ارمی، خرنوب نبطی، آرد کنار از هر یک 3 ل و مازو، تخم حماض، دم الأخوین از هر یک 2 ل با آب بارتنگ قرص بسازند و 1 ل را در هر مرضی با ادویۀ موافقه مرض بدهند.

قرص طحال: تألیف ابوی(ره) و جهت ورم و درد سپرز که با تب باشد مجرب است.

گل سرخ 6، زرشک 3، تخم خیارین 2 و تخم خرفه 2، ریوند 1، طباشیر 1 م، لک مغسول 1 ل، عصاره غاٹ نیم ل، کافور 1 ل، عصاره افستین، زعفران، ثمره الطراف، ایرسا و سنبل الطیب یک ل با سکنجبین و آب کاسنی یا آب بید معصور یا آب شاهتره بنوشند.

قرص کوکب: واضع اوسلمیوس است و او دعوت کوکب زحل می کرده و پیوسته متلبس به لباس آن کوکب بوده و در آن زمان معروف و ملقب به کوکب گشته و لهذا این قرص مسمی به اسم کوکب شده و سبب دیگر در این تسمیه اینکه طلق را کوکب الأرض می نامند و جزو اعظم این قرص است و معتدل الحرارة و یابس است در اول. جهت ضعف معده و دماغ و جگر و سپرز و فضول غلیظه و صداع و فواق و نزف الدم از هر موضعی که باشد و جهت درد گوش و قرحه امعاء و مثانه و سرفه و قروح مزمنه و قولنج و درد رحم و سموم مشروبیه و ملذوعه نافع و قوتش تا چهار سال باقی است و قدر شربتش تا دو ل و منقول از تذکره است و آنچه به سرخی اوزان نوشته شده موافق کامل و شفاء الأسقام است.

دوقو، سیسالیوس، تخم کرفس، انیسون، بزرالبنج و میعه سایله مکد از هر یک 8 ل، جندبیدستر، سنبل، پوست بیخ لفاع، گل مختوم، مرصاف، سلیخه، طلق محلوب مکد از هر یک 4 ل و در بعضی نسخ خشخاش و در بعضی نسخ مصطکی، طباشیر، قسط، زعفران و حلتیث مکد جهت قطع تبها و درد پشت و در بعضی نسخ کافور 1 م و در بعضی افیون یک م جهت قطع خون و قرحه بول اضافه کرده اند.

قرص گلنار: منقول از تذکره و جهت تبهای حاره و اسهال مزمن و نفث الدم از هر موضعی که باشد نافع است و گویند در تجفیف قروح و باقی نارفارسیه که معروف است به حب فرنگی نفع عجیبی می کند به شرط زیادتی مازو و یا پوست انار.

گل سرخ، افاقیا و مازو مکد 8 ل، انیسون، گل مختوم، سلیخه و صمغ مکد 4، کتیرا و افیون مکد 1 م با آب گرم استعمال کنند و قدر شربت از نیم ل تا دو مثقال.

قرص دیاستوماطون: جهت زحیر و مغص و اسهال مفرط و قروح امعاء و نزف الدم و اسهال دموی و فساد هضم نافع است و اثرش در حال ظاهر می گردد. تخم کرفس 8 ل، نانخواه 8 ل، رازیانه 4 ل، انیسون 4 ل، سنبل الطیب 2 ل، مر 2 ل، سلیخه 2 ل و افیون 2 ل با شراب ریحانی یا قایم مقام او قرص بسازند و قدر شربتش تا نیم مثقال است.

قرص ریوند: منسوب به شیخ الرئیس(ره) و قلیل المقدار و کثیر المنافع و مجرب جهت یرقان و درد سر و درد سینه و معده و جگر و سپرز و بادها و تبهای مزمنه و عسرالبول و سوءالهضم و سموم و در اکثر منافع مثل قرص کوکب است و از اسرار مکتومه است و قوتش تا چهار سال باقی است.

ریوند 8 ل، روناس و لک مغسول مکد 4 ل، تخم کرفس، انیسون، عصاره غاٹ و عصاره افستین از هر یک 3 ل.

و اگر مریض را درد سر کهنه باشد قسط و مصطکی و تربد را اضافه کنند و اگر صفرا غالب باشد عوض قسط هلیله کابلی و اگر با تصاعد بخار باشد، گشنیز خشک بجای تربد و اگر با تب و قبض طبیعت باشد اصل السوس و گل سرخ و طباشیر و بنفشه از هر یک سه ل و اگر با عطش باشد بدل اصل السوس تخم خرفه کنند و قدر شربتش یک مثقال است.

قرص گل قابض: جهت سحج و اسهال دموی بغایت نافع است و منقول از ایلاقی می باشد.

گل سرخ، تخم حماض بوداده، صمغ عربی، کتیرا، نشاسته بوداده با لعاب بزرقطونا قرص بسازند.

قرص ریوند: جهت سوء مزاج جگر و اسهال سدی دموی بغایت آزموده است.

ریوند چینی، عصاره زرشک و تخم کاسنی بالسویه با آب برگ بارتنگ قرص بسازند و با آب بارتنگ بنوشند.

قرص اندرون: تألیف قدما است و منقول از کامل و تذکره عجیب الفعل است و به جهت بقایای نار فارسی و آتشک و قروح مزمنه نافع است و اهل روم او را حب می سازند و اهل فرنگ آرد گندم 8 ل و زبیق 3 ل و هر یک از افیون و عنبر و مشک نیم ل اضافه می نمایند.

و در استعمال او شرط است تقیه بدن و ترک ترشیاها و نمک و قوتش تا دو سال است و بعد از چهار روز استعمال نمایند و دو مثقال او را در سه روز تناول نمایند.

زراوند مدرج 12 ل، کندر و غصص مکد 8 ل، شب یمانی و مرصاف مکد 4 ل و قلقدیس یک ل با گلاب قرص بسازند.

قرص نردی: در ضمادات مذکور است.

قرص سعفه: از جمله ضمادات است و مذکور خواهد شد.

باب چهارم:

(در سفوفات)

و او اقدم تراکیب است و بعد از آن معجون ترکیب یافته و دیسکورئوس گوید مخترع او بقراط شاگرد اسقلمیوس است نه بقراط طبیب مشهور و استعمال او را با ضعف معده و شدت امتلاء جایز ندانسته‌اند مگر آنکه لطیف و سریع‌التفوذ و لذیذ‌التعم باشد و قوتش زود ضعیف می‌گردد.

سفوف ارسطو: که سفوف ارسطاطالیس و سفوف اسکندر نامند و معده را قوت دهد و گونه را سرخ دارد و وسواس و فراموشی را ببرد و جهت هضم طعام و خوش کردن بوی دهان نافع است و در تفریح دل نظیر ندارد و جهت بخار و قطع عرق فاسد و بدبویی بدن نافع است و این سفوف را ارسطو جهت اسکندر ترتیب داده لهذا سفوف اسکندریه نیز گویند و قوتش تا دو سال باقی و قدر شربتش تا دو ل است.

قرفه، ساذج، نارقیصر که آن معرب ناکسیر و لغت هندی است و آن دازی رومی و قسمی از هوفاریقون است، عود، هیل، اسارون، مصطکی، هلیله کابلی، فرنچشمک، نارمشک، زیره کرمانی، دارچینی، اشنه، فلفل، دارفلفل، زنجبیل، قرنفل، ناردانک، جوزبوا، قاقله و کافور مکد 1 جزو، مشک و عنبر مکد نیم جزو و شکر شش چندان پیش از طعام و بعد از طعام یک م تا سه م تناول نمایند.

سفوف: جهت اسهال از مجربات ابوی (ره) است و اطفال و غیر اطفال را نیز نافع است.

حب‌الرمان بوداده 10 ل را بسیار نرم صلایه کنند و طباشیر سفید ل 1، صمغ عربی ل 1، کنیرا ل 1، مصطکی سفید ل 1، تخم مورد ل 1، گل سرخ ل 1 و گل ارمنی ل 1 سفوف کنند و به اطفال نیم ل صباح و نیم ل شب با شربت به یا شربت سیب ترش بدهند.

سفوف بلوط: منقول از منصوروی که جهت تقطیربول و سلس‌بول مجرب است.

بلوط مقشر بوداده 5 ل، کندر 3 ل، گشنیز خشک 10 ل، گل ارمنی 10 ل و صمغ عربی 10 ل سفوف بسازند بقدر 2 م صبح و 2 م شام و اگر با تقطیر و سلس تشنگی شدیدی باشد که مریض هرچه بیاشامد زود دفع شود باید که با ماء‌الشعیر و بزرقطونا بیاشامند و غذا با آب غوره و سماق و مثل آن ترتیب دهند.

سفوف دیگر: جهت سلس‌بول مجرب است.

بلوط 8 ل، گشنیز خشک 3 ل، راسن 2 ل، عرق سوس 4 ل، لسان‌الثور 4 ل، تخم خرفه 4 ل، انیسون 1 ل، سنبل‌الطیب 4 ل، طباشیر 5 ل، مصطکی 1 ل، زورر 4 ل و سعد 4 ل، کندر 4 ل و شکر مثل همه و وقت خواب استعمال نمایند بقدر سه ل.

سفوف: جهت اسهال مراری مزمنه و بواسیری و نواصیری حاره بغایت مجرب است و تألیف حقیر است.

گل ارمنی، ناردان بوداده، دانه انگور که از سرکه بیرون کرده باشند و بو داده از هر یک 5 ل، سماق بیدانه، گل سرخ، صمغ عربی بوداده از هر یک 3 ل، طباشیر، گل مختوم یا داغستان از هر یک 2 ل، مصطکی و عود قماری از هر کدام یک ل و قدر شربت 2 ل با ربوب مناسبه.

سفوف دیگر: جهت اسهال بواسیری مجرب است.

تیواج خطائی نیم م و نیلوفر یک م.

سفوف الطین: جهت سحج و اسهال صفراوی نافع است.

بزرقطونا، تخم مرو، تخم ریحان، نشاسته، صمغ عربی و گل ارمنی مکد 1 جزو، صمغ عربی و گل ارمنی و نشاسته را نیمکوب ساخته و بزور را به آتش نرمی بو داده مخلوط کنند و در وقت استعمال با روغن گل چرب نموده با شربت به یا رب آس بنوشند.

سفوف حب‌الرمان: جهت اسهال که از ضعف معده و امعاء باشد نافع و تقویت معده و امعاء می‌کند.

ناردان بوداده، حب‌الأس، بلوط، سماق و کمون را در سرکه خیسانیده و بو داده و آرد نبق و آرد سنجد و گشنیز خشک بوداده و خرنوب نبطی و خرنوب شامی مکد 1 جزو و سک و رامک مکد ربع جزو را نیمکوب ساخته و استعمال نمایند.

سفوف مقلیاٹا: جهت اسهال کهنه و زحیر و ضعف معده و سردی معده و مغص و بواسیر نافع است.

حرف بوداده یک رطل و نیم زیره کرمانی را یک شبانه روز در سرکه خیسانیده و خشک شده بو داده نیم رطل تخم کتان، تخم گندنا نبطی مکد ربع رطل، مصطکی یک اوقیه و نیم و هلیله سیاه بوداده و زیت مکد ربع رطل را نیمکوب ساخته و استعمال نمایند.

سفوف خرنوب: جهت اسهال و سستی معده نافع است.

خرنوب نبطی از دانه بیرون کرده، زیره کرمانی یک شب و روز در سرکه خیسانیده خشک شده و بوداده، سماق، تخم مورد، آرد نبق، بلوط، گشنیز خشک بوداده و مصطکی مکد 1 جزو را نیمکوب ساخته و استعمال نمایند.

سفوف زرشک: جهت تقویت معده و جگر و حبس شکم نافع است.

نانخواه، سماق، زنجبیل، حبّ رمان بوداده، زرشک بوداده، آرد نبق مکد 2 م، شکر طبرزد 20 م را کوفته سفوف سازند.

سفوف سماق: جهت اسهال مزمن نافع است.

سماق 10 جزو، حبّ‌الأس 2 جزو، حبّ‌الرمان بوداده یک جزو، خرنوب نبطی سه جزو، صمغ عربی و گلنار نیم جزو را کوفته و سفوف سازند.

سفوف بزور: جهت بادها و نفخ نافع است.

کریا، انیسون، زیره کرمانی، قاقله کبار، قرفه، نانخواه و تخم کرفس 2 م، قاقله صغار، قرنفل، زنجبیل و فلفل 2 دانگ و شکر 20 م و قدر شربت 2 م.

سفوف للحوامل: جهت رفع اشتهای رذیه در وقت حمل و تقویت معده و اشتهای طعام و نیکو کردن رنگ رخسار نافع است.

زرنباد و تخم کرفس 2 م، نانخواه و کندر 3 م، جند بیدستر نیم م و زیره کرمانی 2 م سفوف سازند.

سفوف دیگر: جهت حوامل بسیار نافع است و جوارش السّمسم نیز گویند.

کنجد مقشّر، زیره کرمانی و زنجبیل 10 م، دارفلفل و فلفل 5 م، دارچینی 2 م، هیل و قاقله 3 درم و شکر طبرزد یک رطل.

سفوف للاسهال: منقول از حنین جهت ضعف معده که با اسهال باشد و تب ربع و اشتهای طعام نافع است.

زیره کرمانی و کمون نبطی را که یک شبانه روز هر دو در سرکه خیسانیده و خشک کرده و بوداده باشند از هر یک 3 ل، حبّ‌الأس 5 ل، گشنیز خشک بوداده 20 م، آرد نبق و آرد سنجد و آرد ناردان 20 م، قرظ و طرائث 2 م، سک سه م، عود هندی مثله در پرویزن وسیع بیخته و قدر شربت 3 م با میبه سازج صبح و شام.

سفوف للفواق: جهت فواق تشنجی که از امتلاء حادث شده باشد نافع است.

از تخم کرفس جبلی، سعد و زیره کرمانی بالسّویه سفوف ساخته و قدر شربت یک ل با آب نیمام.

سفوف لوجع الكبده: جهت درد جگر با شیر شتر استعمال نمایند.

لک منقی سه م، طباشیر 2 م، گل سرخ 3 م، تخم کاسنی و تخم کشوث از هر یک 2 م سفوف ساخته و قدر شربت 2 م با 5 م شکر سلیمانی و چهار اوقیه شیر شتر گرم کرده کف گرفته بنوشند.

سفوف سورنجان صغیر: مجرب است جهت نقرس و عرق النساء.

سورنجان 10 م، شکر سلیمانی 5 م، زعفران یک دانگ و بقدر یک م با آب سرد استعمال نمایند.

سفوف برای قطع خون بواسیر: مجرب است و منقول از معالجات بقراطی و عجیب‌الفعل است.

جوز محرق یک جزو، زرده تخم مرغ سوخته یک جزو، کنجد بو داده سه جزو و مجموع را ساییده و دول با شربت سیب با آس یا بی آس به ناشتا استعمال نمایند.

سفوف مقلیثا: از تألیفات والد مرحوم و جهت زلق‌الامعاء مجرب است.

هلیله سیاه و آمله و بلبله را با روغن زیت برشته کرده مکد 5 م، زیره کرمانی یک شبانه روز در سرکه خیسانیده و خشک شده و حبّ‌الرّشاد بوداده مکد 7 م، تخم کرفس و انیسون در سرکه خیسانیده و خشک شده بوداده مکد 4 م، مصطکی، قرنفل، قاقله، عود هندی و سنبل‌الطیب مکد 2 م و سعد 3 م، صبح و شام 2 م استعمال نمایند.

سفوف: جهت اسهال بلغمی تألیف ابوی (ره) است.

نانخواه، کندر و گلنار مکد 1 جزو، دانه مویز 2 جزو با میبه ممسک استعمال نمایند.

سفوف للحفظ: جهت تنقیه و تقویت دماغ و تنقیه آواز از رطوبات فاسده و زیادتی حرارت غریزی و زایل کردن نسیان نافع است.

کندر 7 ل، مصطکی 4 ل، دارچینی 1 ل، دارفلفل 1 ل، عود 1 ل، لسان‌الثور 1 ل، بادنجنویه 1 ل، کاکنج یازده دانگ، شکر سفید مثل همه و قدر شربت 2 م تا دول با آب گرم و در تابستان یک روز میل نمایند و یک روز نه.

سفوف: از تألیفات حقیر. جهت حرقة بول مزمن که با چرک باشد و با او تقطیر بول و سلس‌بول نیز باشد نافع است و جهت ذور منی و در امراض مذکوره چند مرتبه تجربه شده و بسیار مؤثر افتاده است.

بلوط بوداده 10 م، گل ارمنی، گشنیز خشک، صمغ عربی، تخم حماض بوداده و کندر ذکر 2 م و بقدر 2 ل با آب سرد استعمال نمایند و در ایام شرب این سفوف از آب اجتناب نمایند.

سُفوفی که در انواع اسهال که با سحج و مغص و حرارت باشد نافع است: تخم خطمی و تخم خبازی مکد 5 م، نشاسته و صمغ عربی مکد 10 م کوبیده اندک بو داده بقدر 2 ل با اشربه مناسبه بنوشند.

سُفوف للخفقان البارد: از قرابادین مرحوم حکیم محمد باقر منقول است.

نعناع، کهربا بریان کرده و شبّ یمانی بریان کرده مکد 3 م، زراوند مدحرج، زرنباد و درونج نیم م، مروارید 1 م، شکر 20 م و قدر شربتش 3 م با طیبخ افستین.

سُفوف سورنجان کبیر: جهت مفاصل و عرق النساء مجرب است.

سورنجان مصری 10 م، سنا مکی 7 م، مغز بادام 7 م، پوست هلیله زرد 3 م، زعفران نیم م، قند سفید 30 م، سقمونیا مشوی 1 م و اگر ماده بلغمی باشد بدل سقمونیا تربد 5 م کنند و قدر شربتش 2 ل با آب سرد.

سُفوف: جهت قطع سیلان منی و مذی و وذی بیعدیل است.

تخم کاهو، تخم سداب و تخم پنجنگشت 3 م، سعد و شهدانج 2 م، گلنار 1 م و قدر شربتش 3 م با آب سرد.

سُفوف دیگر: ایضاً در قطع مذی و وذی بیعدیل است و مجفّف نارفارسی و آتشک است. بلوط 2 جزو، کندر 1 جزو کوبیده و به روغن زیتون چرب کرده و هر روز 2 ل مداومت کنند.

سُفوف: جهت قطع شهوت جماع از زنان و مردان نافع است. بزربالنج، تخم خرفه، تخم کاهو و تخم شبت مکد 1 جزو، نیلوفر 2 جزو و قدر شربتش 3 م با آب تخم خرفه.

سُفوف سودا: که با ماءالجین استعمال نمایند از خط مرحوم ابوی.

پوست هلیله کابلی و سیاه مکد 5، غاریقون 3 م، بسفایج 4، افتمون 4 ل، گل گاوزبان 4 ل، اسطوخودوس 4 و نمک نفطی 1 ل، لاجورد مغسول 1 ل و خربق سیاه 1 ل و قدر شربتش 2 ل.

سُفوف: جهت سپرز از مجربات مرحوم حکیم محمد باقر قمی است.

زوفای خشک، پوست بیخ کبر، عنب التعلب، پرسیاوشان، تخم پنجنگشت و تخم سداب بالسویه 2 م با سکنجبین ناشتا تناول نمایند.

سُفوف: جهت سپرز مجرب است و تا یک هفته زایل می‌کند. منقول از تذکره.

مرجان سوخته 1 م و کتیرا 2 دانگ بنوشند و به دستور شکر و عرق بهار و مرجان دو دانگ تا یک هفته مداومت نمایند مجرب است.

سُفوف: مجرب جهت حرقة بول و وجع حین بول است.

مغز تخم خربزه 3 ل، مغز تخم خیار 10 ل، مغز تخم کدو 10 ل، تخم خرفه 10 ل، خشخاش سفید 10 ل، نشاسته 3 ل، کتیرا 3 ل، رب السوس 3 ل، بزربالنج سفید 20 ل و قند مساوی همه 2 ل را با جلاب ساده یا شربت بنفشه بنوشند.

سُفوف عرق النساء و نقرس: منقول از محمد بن زکریا که مجرب است جهت رفع نقرس بارده و درد مفاصل بارده که کاملاً قلع می‌کند.

نانخواه 1 م و اهل، ورق سداب خشک، تخم کرفس، رازیانه و دوقو مکد 1 جزو، فوه، بادام تلخ، سنبل، قسط حلو و زراوند مدحرج مکد نیم جزو و هر روز یک درهم استعمال نمایند و ابتدا از زمستان نموده تا وسط بهار و بعد از استعمال این سفوفات تا چهار ساعت چیزی میل نکند از ماکول و مشروب و بعد از تقیه بدن استعمال نمایند بقدر دو متقال.

سُفوف سرطان: مستعمل مرحوم ابوی و طریق آنکه بگیرند سرطان نهری و قطع کنند سرها و پاهای او را و شکمش را شکافته چند بار با آب گرم شسته و تری او را دفع کنند و در کوزه گل اندوده گذاشته و در تنور معتدل انداخته و یک شبانه روز بعد از آن که سوخته باشد پس خوب کوفته و ده م آن را و از صمغ عربی و طین قبرسی و خشخاش سیاه و سفید 5 م و کتیرا 3 م کوفته و سفوف سازند و قدر شربتش دو ل.

سُفوف: جهت کسی که از حرارت بول بسیار کند و از تألیفات مرحوم ابوی می‌باشد.

خبث الحدید 20 م را کوفته و به حریر بیخته و هفت روز در سرکه خیسانیده و بعد از آن بیرون آورده با آتش خشک کنند و بار دیگر کوفته و مخلوط سازند به او قشر کندری که یک شبانه روز در سرکه خیسانیده و بعد از آن بیرون آورده و خشک کرده باشند 5 م، طباشیر 4 م، گشنیز خشک 3 م و قدر شربتش یک متقال با میبه ساده با آب سرد صبح و شام میل نمایند.

سُفوف سنا: جهت عرق النساء از مجربات قدما است.

سنا مکی 10 م، سورنجان 5 م، شیطرچ هندی 3 م، زعفران نیم م و قدر شربتش 3 م با 3 م شکر.

سُفوف: که منی بسیار آورد و تقویت اعضای رئیسه می‌کند و فواید بسیار دارد.

عنبر اشهب 1 م، بنفشه خشک دو جزو، کنیرا نیم جزو و مجموع را در یک روز به سه مرتبه تناول نمایند بسیار نافع است و مجرب.

سفوف: جهت اسهال خون و بلغم دار نافع است.

طباشیر، نشاسته 2، صمغ عربی، گلنار و گل سرخ مکد 6، روناس 2 و زعفران 1. 2 ل را با رب به بنوشند و اگر قرص کنند بهتر است.

سفوف: جهت درد پشت و درور بول و منی و تقویت انعاظ و سستی آلات بول و تناسل مجرب است. از حکمای هندوستان و از ترجمه باهر نقل شده.

فوفل 7 ل و نیم صلايه نموده در سفال پاک اندکی بو دهند و دارچینی 7 ل و نیم را به دستور کوفته و بیخته و اضافه نمایند و بر روی آتش نرم گذاشته و با چهار پنج عدد زرده تخم مرغ بقدر آنکه معجون شود آمیخته و مغز پسته 2 ل و نیم و نبات دول و نیم را کوبیده و بر آن نثار کرده و مجموع آن را در یک روز تناول نمایند.

سفوف: تألیف حقیر و جهت تب دق و سل و سرفه که با تب باشد و جهت لیت طبع و منع نزلات حاره مجرب است و قدر شربتش 2 ل تا 3 ل.

باقلی 7 م، کنیرا و نشاسته 4 م، صمغ عربی 4 م، تخم خطمی 4 م، مغز کدو 4 م، مغز تخم هندوانه 4 م، رب سوس 4 م، خشخاش سفید 10 م، مغز دانه به 4 م، مغز بادام و طباشیر 4 م، مغز تخم خیار 4 م، سرطان محرق 1 م، عصاره لویه التیس 4 م، گلنار 2 م، افاقیا 2 م و گل ارمنی 4 م.

سفوف نانخواه: از مجربات حقیر جهت ریح و درد معده و سپرز و تقویت هاضمه و رفع وخز و نحس بخارات بغایت نافع است.

نانخواه و تخم کرفس بالسویه با مثل او قند سفوف کنند.

سفوف قابض: که مکرر حقیر تجربه نموده و جهت اسهال مراری و مغض و اسهال دموی بهترین ادویه است.

صمغ عربی را هر روز 3 ل ساییده و بنوشند تا سه روز و زیاده بر آن و اگر با اسهال سده نباشد آشامیدن پوست خشخاش که مثل غبار ساییده باشند از یک مثقال تا 2 ل از مجربات است و اگر با صمغ مزوج کنند به دستور.

سفوف: جهت جوع کلبی و فساد معده قریب به استسقاء و اشتیای اشیای رذیه نافع است.

جفت البلوط 2 م، انیسون 3 م، مویز بیدانه، هلیله سیاه و کابلی و آمله را سفوف کرده 3 ل با آب آهن داغ کرده یا با شراب خبث الحديد جوشانیده بنوشند.

سفوف: جهت درد سپرز که با حرارت باشد از ابوی مرحوم منقول است.

گل سرخ با روغن کبر که یک شبانه روز در سرکه خیسانیده خشک کرده باشند، زرشک بیدانه بوداده، بوره ارمنی، اسقولوقندریون و اگر نباشد بیخ کبر و تخم کرفس بدل کنند، بیخ کبر، ثمره الطرفا و غاریقون شربتی از یک مثقال و نیم تا دول، با شیر شتر یا ماءالجبن یا آب چوب گز یا با سکنجبین بنوشند.

سفوف: جهت ریح بواسیر و درد آن موافق کامل و تلخیص الیبان.

هلیله سیاه و بلبله و آمله مکد 10 م به روغن زیتون پرشته کرده و تخم گندنا بوداده و حب الرشاد بوداده و نانخواه مکد 15 م، حرمل 7 م، حبله 7 م، ابله و مغز دانه زرد آلو مکد 5 م، مصطکی و جوزبوا مکد 1 م و قدر شربتش 2 ل با آب گرم.

سفوف لاسهال الصبیان: از مجربات مرحوم ابوی(ره) است.

خشخاش، حب الأس، کندر و سعد را بالسویه کوفته و با شیر مرضعه بنوشند.

باب پنجم:

(در اشربه و ربوب)

واضع او فیثاغورث است و به اعتقاد او در تفتیح سدد و امراض حاره و بارده اقسام او بهتر از سایر تراکیب است.

روفس را اعتقاد آنست که زود فاسد می شود و سریع الاستحاله است و قول هر دو به حسب امزجه و امراض مختلفه حق است و گویند سکنجبین اقدم است.

و شیخ الرئیس (ره) می فرماید که از حکمای فرس است و به یونانیان رسیده و اشربه به دستور حیوب و اقراض اقسام می باشد و قدما به حسب ماده و زمان و

اختلاف استعمال آن در امزجه مختلفه به ششصد قسم و سکنجبین را هزار و دویست و شصت قسم منحصر ساخته اند و ظاهراً که ترکیب اشربه موافق و امراض مختلفه منحصر نمی تواند بود و مزاج اشربه زیاده از یک سال باقی نمی ماند و شروط ترتیب آن است که هرچه از فواکه صلبه باشد مثل سیب و به بعد از پاک

کردن از پوست و تخم و کوبیدن او با دو وزن آن آب بجوشانند تا به نصف آید سپس صاف نمایند و هرچه غیر صلبه باشد مثل لیمو و ترنج و امثال او افشرده و آب آن را بگیرند و هرچه گیاه و برگ خشک باشد یک شبانه روز خیسانیده بعد از آن بجوشانند و هرچه از جمله بیخها و شاخه ها باشد زیاده از یک شبانه روز

بخیسانند و هرچه برگ و شاخ و گل تازه باشد کوبیده و آب آن را بگیرند و با شکر و عسل و دوشاب انگوری و امثال آن بقدری که مقصود باشد به قوام آورند و عطریات را مثل مشک و عنبر بعد از قوام و فرود آوردن او را از سر آتش داخل کنند و در شربت های فواکه که مطلب تقویت بوده باشد شرط است که شیرینی

او بقدر ثلث آب میوه ها باشد.

و قدما گفته‌اند که چون مریض را قوتها تغییر یافته و بالطبع جگر مشتاق شیرینی و جاذب آن است، پس اگر شکر و امثال آن زیاد باشد بیشتر جذب می‌کند و بار طبیعت می‌شود و اگر کمتر باشد جذب او به حسب الواقع نمی‌شود و ادخال عسل و شکر و سایر شیرینی‌ها در اشریه باید درجه مزاج هر یک را از شیرینی او با آنچه شربت می‌سازند ملاحظه نمود و موافق قصد مخلوط کرد و هرگاه المی در اعضای تنفس و یا مریض صاحب سعال باشد، اشریه حامضه را استعمال جایز نیست و اگر در استعمال آن لابد باشد مثل سل و دق باید با صمغ عربی و کتیرا و غیره مغریات استعمال نمایند.

سکنجبین ساده: که عبارت از سرکه و قند است و هرگاه اجزا مساوی باشد مایل به سردی خواهد بود و مفتح سده و رافع تشنگی و قاطع صفرا و در حمیات حاره و امراض سپرز و جگر و معده و تبهای مرگبه نافع است.

سکنجبین سفرجلی: جهت تقویت معده و جگر حاره و رفع غثیان و قی و اسهال صغراوی و قطع عرق نافع است.

آب به شیرین و ترش بالسویه دو جزو و سرکه و قند از هر یک یک جزو را به قوام آورند و اگر با آب به شیرین ترتیب دهند قبض او کمتر است.

سکنجبین اصولی: جهت حمیات و سدد و عطش و جلای معده از بلغم نافع است.

خلّ خمر ده رطل، آب شیرین بقدری که حدت سرکه را بشکند، پوست بیخ کرفس و پوست بیخ رازیانه مکد 6 اوقیه، تخم کرفس و رازیانه و انیسون مکد 2 اوقیه را در سرکه مذکور یک شبانه روز خیسانیده و به آتش همواری پخته تا سدس او کم شود سپس از آتش گرفته و صاف نموده بریزند به هر جزئی از این مطبوخ دو جزو از شکر و بیزند تا به قوام آید و اگر خواهند که زعفران داخل کنند 3 م زعفران را در خرقة بسته در وقت جوشیدن او در میان او بیندازند و درد او را صاف کنند.

سکنجبین افتیمونی: که با ماءالجبن استعمال نمایند.

افتیمون، بسفایج و خربق سیاه از هر یک 7 م. خربق را نیمکوب کرده یک شبانه روز در نود ل سرکه بخیسانند و نود ل آب اضافه نمایند و به آتش نرم بجوشانند و بسفایج را کوفته در کیسه کرده و در آن بیندازند و چون آب بسوزد کیسه افتیمون را انداخته یک جوش داده بعد از آن صاف نمایند و با دویست و پنجاه ل قند به قوام آورند و هر روز تا چهارده ل استعمال نمایند و در مزاجی که بسیار حار بوده باشد به این نسخه ترتیب دهند: افتیمون، بسفایج و تخم کاسنی مکد 7 م، تخم کرفس 2 م، تخم خیار 5 م، بیخ کاسنی دو م، بیخ رازیانه 2 م. ادویه را با سرکه نود ل و آب نود ل جوشانیده و افتیمون را در لته بسته در آخر یک دو جوش داده و بعد از سوختن آب صاف نمایند و با دویست و پنجاه ل قند به قوام آورند.

سکنجبین بزوری معتدل: جهت تبهای مرگبه و ضعف جگر و صفراوی محی و استسقاء حار نافع است.

تخم رازیانه 2، تخم کنوثر 3، انیسون 3، گل سرخ 3، تخم کاسنی 2، تخم خیار 2، تخم خربزه 2، تخم کرفس 2، بیخ رازیانه 2، بیخ کبر 2، اصل السوس 2، بیخ کاسنی 3 و عناب 20 دانه را در سرکه و آب خیسانیده بجوشانند تا به نصف رسد و با شکر به قوام آورند.

سکنجبین انجدانی: تألیف حقیر است و در رفع تب مجرب و جهت سپرز بیعدیل می‌باشد.

انجدان 20 را نیمکوب کرده و شب در سرکه 90 و آب 90 خیسانیده و روز دیگر بجوشانند تا به نصف رسد، بعد از آن صاف نموده با دوشاب انگوری 120 ل به قوام آورند و هر روز ده ل را با آب شاهتره یا شیره تخم کرفس و اگر حرارت غالب باشد با کاسنی و امثال او استعمال نمایند.

شربت ورد مکرر: مسهل جهت احتراقات و جرب و حکه و امراض جگر و سوداوی رقیق و سده و ضعف گرده و صفراوی سوخته نافع است و مورث تشنگی و مصلحش تخم کاهو و طباشیر است.

مصطکی و انیسون از هر کدام 1 ل به ازای هر یک رطل شربت ادویه مذکوره را به وزن مزبور گرفته و در میان شربت بیندازند تا بجوشد و طریق آن است که پنج رطل آب را به جوش آورده و چهار رطل برگ گل تازه را به چهار دفعه بریزند و هر دفعه یک رطل آب بسوزد. سپس آن را صاف کرده به دستور حصه دیگر را بریزند تا اینکه از این آب ربع بماند.

و اگر قویتر خواهند گل را پنج یا شش رطل می‌توان کرد و شیخ الرئیس زیاده بر پنج را منع نموده، پس با هم وزن آب صاف او شکر به قوام آورند.

و قدر شربتش از ده ل تا سی مثقال است با یخ و اگر با نصف وزن او سکنجبین بنوشند جهت قمع صفرا اولی است.

شربت ورد قابض: جهت امراض جگر نافع است.

چهار رطل گلسرخ اقماع دار را به یک دفعه در ده رطل آب بجوشانند تا به ربع برسد و صاف نموده با هم وزن او شکر به قوام آورند و اگر قویتر خواهند به ازای هر یک رطل از مصطکی و تخم مورد و صندل سفید و آرد کنار و گشنیز خشک و طباشیر یک مثقال را در پارچه بسته در او ببندند تا بجوشد و سایر تصرف با طبیب است که اگر اجزای حاره قابضه باید اضافه کنند و یا اگر بارده لازم از آن نیز داخل کنند.

جلاب: جهت تبهای تشنگی و حرارت معده و جگر و حصبه و آبله و تب دق و تبهای حاره که با سرفه باشد و جهت تقویت آلات تنفس نافع است و ملین طبع و منضج و مقوی اعضای و مدر بول و عرق و جهت اورام احشاء مفید است.

شکر سفید یک جزو، آب باران سه جزو، عرق بیدمشک دو جزو و گلاب سه جزو را به قوام آورند و اگر سرد و تر خواهند عرق بید و عرق نیلوفر از هر یک دو جزو اضافه کنند.

نوعی دیگر: منقول از کامل و قانون است.

شکر یک جزو و آب باران دو جزو و گلاب سه جزو را به قوام آورند.

شربت به لیمو: جهت تقویت هاضمه و تسکین تشنگی و معده و جگر حار نافع است.

آب به شیرین دو جزو، آب لیمو یک جزو و شکر ثلث مجموع را به قوام آورند.

شربت لیمو: جهت غلبه صفرا و ضعف معده و قی صفراوی و تشنگی نافع است.

ده رطل آب لیمو را بجوشانند تا به نصف رسد و با پنج رطل شکر به قوام آورند.

شربت بنفشه: منقول از کامل و جهت تبهای حاره و سرفه و تسکین غلیان خون نافع است و ملین طبع است.

سه رطل بنفشه تازه را به دستور شربت سه دفعه در چهار رطل آب بریزند و بجوشانند تا به ربع رسد و با سه رطل شکر به قوام آورند.

شربت نیلوفر: موافق نسخه کامل و جهت تبهای حاره و آلات تنفس و سرفه و تقویت دل و احشاء نافع است و با وجود شیرینی مستحیل به صفرا نمی شود به خلاف سایر اشربه شیرین و طریق ساختن او مثل ساختن شربت بنفشه است و بعضی عرق نیلوفر را چهار جزو با یک جزو شکر به قوام آورند.

شربت سفرجلی: منقول از کامل الصناعت است و جهت ضعف معده و جگر و اسهال و قی و غثیان و تشنگی نافع است.

به ترش از دانه و پوست پاک کرده و آبش را بیفشند و دو رطل از آن گرفته و از شراب یا جمهوری یک رطل و ثفل به را یک شبانه روز در او بخیسانند و بعد از آن افشوده و صاف نمایند و با آب بجوشانند تا به نصف رسد و با نیم رطل عسل کف گرفته به قوام آورند. زنجبیل و مصطکی از هر یک 2 م، قاقله کبار و صغار و دارچینی و زعفران غیر مسحوق از هر یک 4 م و قرنفل 3 م را در پارچه ای بسته در آن بجوشانند و اگر دو دانگ مشک داخل نمایند می تواند بود.

شراب الخندیقون: جهت برودت معده و تب ربع و درد احشاء نافع و مناسب پیران است.

عسل کف گرفته سه من، شراب کهنه ریحانی یا جمهوری ده من، زنجبیل 5 م، قاقله صغار و کبار نیم م، قرنفل یک دانگ، دارچینی نیم م، زعفران 1 م و دارفلل یک دانگ و نیم.

غیر زعفران باقی را نیمکوب ساخته بیندازند در شراب و عسل و در سایه سه روز بگذارند و هر روز سه بار حرکت دهند و صاف کنند و با یک دانگ و نیم مشک مطیب سازند.

شراب دیمقراطیس: جهت ضعف معده و جگر و سپرز و فساد مزاج بارد نافع و گفته اند که مداومت او حفظ می کند جمیع ایام حیات از مرض.

اصل السوس آسمانجونی نیم ل، تخم رازیانه و فلفل مکد 1 م و سلیخه 4 م را خوب سائیده با ششصد و شصت ل شراب خوب کهنه ممزوج سازند و در ظرفی گذاشته و سر ظرف را به گچ گرفته و چهل روز بگذارند و بعد از غذا و قبل از غذا میل نمایند.

شربت حرمل: جهت صرع مجرب و رافع درد سر مزمن و ضیق النفس و سرفه رطوبی است و جهت امراض بارده مانند استسقاء و جنون و نسیان بیعدیل است.

یک رطل اسپند را کوبیده در سی رطل آب انگور بجوشانند تا به ربع رسد و هر روز از پانزده ل تا سی ل تا سی و دو روز بنوشند جهت اعاده حمل زانی که در وقتی حامله می شده باشند و بعد از آن نشوند سه روز این شربت بنوشند که تخلف در حمل نمی کند.

شربت نعناع: جهت تحریک اشتها به مرتبه ای مؤثر است که صبر نتوان کرد و منقی معده از اخلاط سوخته و رافع بلغم و مبهی است و چون برابر معاجین باهیه بنوشند در سرعت اثر بیعدیل است.

آب نعناع افشوده 20 ل، خردل سرخ 20 ل و شب یمانی 1 ل را نرم سائیده با نود ل خمیرمایه در هزار و دویست ل آب بجوشانند تا به نصف رسد سپس صاف نموده با ششصد ل عسل به قوام آورند.

شربت بدل خمر: یک جزو خمیرمایه را کوبیده با آب انار شیرین و امثال آن بسرشند و در جمیع افعال قایم مقام خمر و از اسرار است.

شربت اسطوخودوس: جهت تقویت دماغ بارده و معده بارده نافع است.

اسطوخودوس 10، زوفای خشک 10، فاوانیا 5، پرساوشان 10، عود قماری 5، گل گاوزبان 5، تخم رازیانه 5، بیخ رازیانه 5، تخم کرفس 5، گل سرخ 5، سپستان 10، بادرنجویه 3، کاشم 4، مویز دانه بیرون کرده 30 دانه، ادخر 3، انیسون 3، تربد محکوک 10، بیخ سوسن آسمانجونی 5 و اصل السوس 10 همه را بپزند و صاف کنند و بریزند بر او صد و پنجاه ل عسل و مثل او قند به قوام آورند و ساذج 2 و قرنفل 2 و دارچینی 3 و هل 2 و زنجبیل 3 و سنبل الطیب 2 و افستین رومی 3 و مصطکی 1 را در خرقة بسته بیندازند تا بجوشد و صاف کنند و قدر شربت آن هر روز ده ل تا پانزده ل.

شراب ریحانی: از جمله اقسام خمر است و در خمر مذکور شد.

شراب اللمیوم: که مؤلف شفاء الأسقام و تذکره ذکر کرده‌اند و نایب مناب تریاق کبیر دانسته‌اند و جهت رفع اخلاط محترقه و تبهای دوری و ضعف دماغ و دل و قلاع و امراض اطفال و مواد سوداوی و رفع تشنگی و گزیدن عقرب و سایر سموم نافع است و حافظ صحت و رقیق کننده مجموع خلط غلیظ و قاطع خلط لرج و آنچه ترشی او بسیار باشد و مضر عصب و مورث سعال یابس و مضعف باه و مصلح او بادام و خشخاش است و آنچه با آب نعنای ترتیب دهند جهت تقویت معده و رفع بخارات دماغ و خیالات انفع است و هر چه با آب به باشد جهت تقویت معده و دل و رفع خفقان مجرب دانسته‌اند و آنچه با شیرخشت و ترنجبین ترتیب دهند، جهت ربو و سعال و ضیق النفس و درد سینه و هر چه با لعابها ساخته باشند جهت حرقة البول و درد مثانه نافع است.

و طریق ساختن آن است که شکر سفید را ساییده و در قدح مدھون با آب لیمو تر کرده و روی قدح را به کرباسی پوشیده تا پنج روز در آفتاب بگذارند، پس شکر را در شیر تازه حل نموده و مثل شیر آب صاف اضافه کرده به آتش نرم بجوشانند و قدر شیر باید عشر شکر باشد و کف آن را بگیرند و آب لیمو به تدریج به خورد او دهند تا هر رطلی از شکر بقدر سه اوقیه یا چهار اوقیه آب لیمو ببرد و به لیمو آن است که دو چندان آب لیمو و آب به شیرین بخورد او دهند و مصمغ آنکه صمغ عربی محلول بقدر آب لیمو تسقیه نمایند و ملعب آنکه لعاب به دانه و لعاب تخم مرو و تخم ریحان تسقیه کنند و منع آنکه با آب نعنای تازه تسقیه نمایند و آنچه با شیرخشت ترتیب دهند طریق آنست که بجای شکر ترنجبین ترتیب کنند و یا نصف شکر باشد و نصف دیگر ترنجبین تسقیه نمایند.

شریت انار ساده و شربت سیب ساده و امثال آن: مانند شربت ریاس و شربت حماض باید بقدر ثلث هر یک از آبهای او قند یا عسل یا دوشاب انگوری باشد و بعضی بالمناصفه گفته‌اند و شربت انار ترش جهت تسکین صفرا و تقویت معده و قطع اسهال صفراوی و دموی نافع است و شربت انار شیرین جهت اسهال و ذات الریه و درد سینه و شربت توت سیاه جهت امراض حلق و ضعف اشتها و اسهال طبع و شربت توت سفید جهت امراض آلات تنفس و ضعف هاضمه و تقویت معده و شربت ریاس جهت تقویت احشاء و منع صعود بخارات به دماغ و اسهال نافع است و شربت حماض جهت تقویت معده و جگر و امعاء و رفع حرارت صفرا و شربت سماق و سایر میوه‌های ترش قاطبه قابض و مقوی احشاء و مسکن حرارتند و شربت میوه‌های شیرین به دستور اما هر گاه غلبه صفرا باشد مستحیل به او می‌شود.

شریت ترنج: جهت خفقان حارّ و امراض حارّه دل بغایت آزموده است و ترشی ترنج را در گلاب مکرر بشویند تا اثر ترشی در جرم او نماند، سپس به ازای هر یک عدد ترنج هفتاد و پنج ل قند اضافه نموده به قوام آورند.

شریت زوفای: نافع است جهت اوجاع سینه و سرفه کهنه و نزله و دشواری نفس و صلابت معده و سدد.

مویز منزوع العجم 30 م، عناب، سپستان، انجیر خشک، بیخ سوسن و اصل السوس از هر یک 20 م، بیخ رازیانه، بیخ کرفس، پرسیاوشان و زوفای خشک از هر یک 10 م، به دانه، انیسون و تخم رازیانه از هر یک 5 م، جو مقشّر، مغز تخم خیارین، مغز تخم کدو و خربزه، مغز پسته، مغز حبّ صنوبر، سنبل الطیب، اذخر، تخم خطمی و تخم کتان از هر یک 3 م. اجزاء را نیمکوب کرده بجوشانند و با چهار رطل شکر به قوام آورند و مغزها را کوبیده در آن حل کنند. نوعی دیگر که مشهور است: زوفای خشک و پرسیاوشان مکد 7 ل، انجیر زرد دو عدد، عناب و سپستان از هر یک 30 عدد، فراسیون، تخم خطمی، اصل السوس و بیخ سوسن از هر یک 3 ل، حلبه 4 ل، مویز بیدانه 20 ل، تخم کرفس و تخم رازیانه از هر یک 2 ل را جوشانیده و آب او را با دو رطل شکر به قوام آورند.

شریت گاوزبان: جهت تقویت دل و توحش سوداوی و خفقان نافع است.

گل گاو زبان 40 ل و بادرنجیویه 20 ل را جوشانیده آب او را با دوپست ل شکر به قوام آورند.

شریت انجبار: جهت حبس نمودن سیلان خون از جمیع اعضای باطنی و رحم و التیام تفرق اتصالی که در سینه و شش به هم رسد نافع است.

ریشه انجبار 7 ل و خرنوب شامی 5 ل و صندل سرخ و سفید سوهان کرده و تخم مورد از هر یک دو ل جوشانیده با یک رطل شکر به قوام آورند.

شریت دینار: تألیف بختیشوع است و چون شربتی را به یک دینار طلا بیع می‌کردند لهذا مسمی به شربت دینار شده و جهت تبهها و عفونت اخلاط و اخراج اخلاط فاسده از اعماق بدن و ضعف معده و جگر نافع است.

زرشک بیدانه و تخم کاسنی مکد 10 ل، عود بیخ سوسن مکد 4 ل، تخم کشوث، گل پاک کرده، قنطاریون رقیق، مصطکی، دارچینی، زعفران و فودنج مکد 3 ل. ادویه را کوفته و اگر جهت تب باشد در آب کاسنی و اگر جهت خفقان باشد در آب رازیانه و بهتر آن است که سه روز در میان آبی بخیسانند که در آن کاسنی و بادیان و شبت و گاوزبان و مویز بیدانه بالسویه از هر یک پنج مثقال جوشانیده باشند و به ازای هر یک رطل آب او 1 ل ریوند و نیم ل اسارون اضافه نموده و با دو رطل شکر به قوام آورند و عود و زعفران را بعد از قوام اضافه کنند.

شریت خشخاش: نافع است جهت مرطوبین و حبس نزلات و رفع درد سینه و سرفه و درد سر و سرسام و بهر و حرارت و رفع تب و اخلاط محترقه و چون با شربت درد مکرر ممزوج ساخته و بعد از فصد بنوشند، رفع ضعف فصد و تقوت قوتها می‌کند و قدر شربتش تا بیست مثقال است و قوتش تا دو سال باقی می‌ماند.

100 عدد خشخاش رسیده را با تخم او کوبیده یا پوست را علیحده نیمکوب کنند و تخم را نرم بسایند و با ده مثل آن از آب نیسان بجوشانند تا به ثلث رسد و با مثل آن شکر به قوام آورند.

شربت عناب: منقول از تذکره و موافق نسخه اصول التراکیب و مؤلف او غیر این نسخه را خطا می‌داند و جهت سینه و اسافل بدن و تسکین تشنگی و اطفای حرارت خون و آبله و تبها نافع و مصلح حال اطفال است و قوتش تا دو ماه باقی است.

عناب یک رطل، گشنیز خشک، عدس و بیخ کاسنی از هر یک دو اوقیه در ده رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد، پس صاف نموده و به وزن او شکر به قوام آورند.

شراب العنصل: سکنجبین عنصلی نیز نامند و منقول از کامل جهت صلابت سپرز و جگر و تفتیح سده و قطع اخلاط غلیظه و رفع ضیق النفس و سرفه که از رطوبت باشد نافع است.

پیاز عنصل را یک رطل و نیم با کارد چوبی ریزه کرده و تا پانزده رطل سرکه به آتش نرم بجوشانند تا مهراً شود، سپس صاف نموده به ازای هر رطلی یک رطل و نیم شکر اضافه کرده به قوام آورده و کف بگیرند.

و امین‌اللتوله و جمعی از قدما این ادویه را اضافه کرده‌اند: زنجبیل و زیره کرمانی، عاقرقرح، بیخ انجدان، زوفای خشک، پودنه و نعنای هر یک 5 ل، فلفل ده ل، تخم جزر بری و کاشم هر یک دو ل و نیم، قردمانا دو ل، سداب 6 ل، ساذج هندی 3 ل، با عنصل در سرکه خیسانیده بجوشانند در این صورت جهت جمع علل عصبانی و امراض مزمنه بارده بغایت نافع است.

شربت عنصل: نوعی دیگر که مخترع حقیر است و جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و مواد سوداوی و بلغمی و سده اعضا و تقویت معده و دماغ نافع و مکرر به تجربه رسیده و مجرب است.

پیاز عنصل، زوفای خشک، اصل السوس، گاوزبان، پرسیاوشان، اسطوخودوس و غاریقون سفید هر یک 5 ل، نعنای خشک و رازیانه، سوسن کیود و قردمانا از هر یک 3 ل، درصد و پنجاه ل سرکه و چهارصد و پنجاه ل آب دو سه شبانه روز خیسانده بجوشانند تا به نصف رسد سپس صاف نموده با 30 ل شکر به قوام آورند و هر روز از 5 ل تا 10 ل با آب مطبوخ پرسیاوشان و امثال آن بنوشند.

شراب الکدر: شربت کادویی نیز گویند. منقول از کامل و موافق نسخه قدما و جامع‌الادویه است و جهت حصبه و آبله و باد سرخ و ماشرا و جمیع امراض دموی و تسکین حرارت قویه و اخلاط محترقه که به مشارکت دل باشد و جهت یرقان و حرارت جگر و معده و رفع تشنگی و عفونت مزمنه اخلاط و نیکو کردن بوی دهان بغایت مؤثر است.

چوب کادی نیمکوب کرده، شاخ بادیان و تخم بادیان، پوست بیخ بادیان، تمر هندی و عناب دانه بیرون کرده از هر یک رطلی، گل سرخ نیم رطل، سنبل‌الطیب و لک از چوب پاک کرده از هر یک 4 م، صندل سرخ و سفید از هر یک 10 درم، یک شبانه روز در چهار مثل آن آب بخیسانند، سپس بجوشانند تا به ربع رسد و صاف کنند و با دو رطل سرکه و آب انار ترش و آب انار شیرین از هر یک رطلی بجوشانند تا به قوام مایل شود و با یک من شکر طبرزد که دو رطل است چند جوش دهند تا شبیه به قوام عسل گردد و از سر آتش بردارند، اشنه و کافور و زعفران از هر یک 3 م در او حل کنند و قدر شربتیش از 2 ل تا 7 ل و نیم است و جهت اطفال یک ل.

شراب اترجی: موافق نسخه قدما و جهت ضعف دل و خفقان و ضعف معده بغایت نافع است.

برگ ترنج که به فارسی برگ درخت بالنگ است پنجاه عدد را در شراب صاف کهنه جمهوری بقدر شش قسط که هر قسطی صد و پنجاه ل است هفت روز خیس نمایند سپس صاف نموده با صد و پنجاه ل عسل کف گرفته به قوام آورند.

و بعضی از پوست ترنج به شرح مسطور ترتیب می‌دهند و بعضی یک رطل پوست ترنج را در دوپست و پنجاه ل آب خیسانیده بجوشانند تا به ثلث رسد سپس صاف کرده با یک رطل عسل به قوام می‌آورند.

شراب رساطون: از اقسام خمر است و جهت امزجه بارده بغایت نافع است و مقوی حرارت غریزی است.

چهار هزار ل آب انگور صاف را به آتش نرم جوشانیده کف بگیرند و هزار ل عسل اضافه نموده بجوشانند تا به نصف رسد، هیل، قافله کبار، قرفه، قرفل و دارفلفل از هر یک 5 م نرم ساییده در پارچه‌ای بسته در اول طبخ بیندازند تا آخر بجوشد و بعد از سرد شدن پارچه را افشوده بیندازند و سه م زعفران در آن حل کرده در شیشه‌ها کنند و سر شیشه را محکم کرده تا چهل روز در آفتاب بگذارند و هر چه کهنه تر شود قویتر می‌گردد.

شراب افستین کبیر: موافق نسخه قدما و مقوی معده و مفتح سده و مسهل صفرا و مقوی اعصاب و دماغ و جگر است. افستین رومی 4 ل، غاریقون مثل آن، گل سرخ 8 ل، صبر زرد 3 ل، حاشا مثل آن، مصطکی، تخم کرفس، اذخر، انیسون، سنبل‌الطیب، اسارون و ساذج هندی از هر کدام یک ل، نعنای اصل - السوس 3 ل، بیخ کرفس و بیخ رازیانه 2 ل، فودنه و زعفران هر کدام یک رطل و نیم در هشت رطل شراب بجوشانند تا به نصف رسد و با یک رطل و نیم عسل به قوام آورند و اگر بجای شراب آب و بجای عسل شکر کنند می‌تواند بود.

نوعی دیگر که صغیر گویند جهت مالیخولیای مراقی و ضعف معده که از برودت باشد و سوءالقینه بغایت آزموده است.

افستین 10 ل، گل سرخ 20 ل، تربد 4 ل، غاریقون 4 ل، سنبل الطیب 2 ل را در چهارصد ل آب بجوشانند تا به نصف رسد و با صد و بیست ل شکر به قوام آورند و اگر تربد را 7 ل و سنبل را 4 ل کنند قویتر خواهد بود و حقیر مکرر تجربه نموده‌ام.

نوعی دیگر از مجربات حقیر جهت ضعف معده و جگر که با بیوست طبع و حرارت مزاج باشد بغایت نافع است.

افستین 2 ل، گل سرخ 4 ل، تمر هندی 1 ل و ترنجبین 30 ل جوشانیده و صاف نموده و بنوشند و مجموع یک شربت است.

شربت ابریشم: جهت تقویت دل و اعضای رئیسه و رفع خفقان بارد و باد بواسیر و توحش سوداوی و اقسام مالیخولیا نافع است. موافق نسخه قدما:

ابریشم خام که عبارت از فیله است نه ابریشم متعارف که به عرف اطبا آن حریر است 300 ل را یک شبانه روز در هزار و پانصد مثقال آبی که آهن تافته چند بار در او انداخته باشند بخیسانند، سپس بجوشانند تا به ثلث رسد و ابریشم را افشوده و بیرون آورند، 25 ل گل گاوزبان و 15 ل بادرنجبویه را علیحده در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند و آب او را اضافه آب ابریشم کنند و با سیصد ل شکر به قوام آورند و عنبر اشهب و ورق طلا از هر کدام یک ل و نیم، ورق نقره، مروارید و مصطکی از هر یک 2 ل حل کنند در آن و بعضی بجای فیله حریر کرده‌اند و اگر فیله کنند باید شکافت و گرم ابریشم را بیرون کرد که با فیله بجوشد.

شربت جعد: اختراع حقیر و جهت ادرار حیض فرمودن و بول و جهت رفع عفونت اخلاط و ریاح و تفتیح سدد مجرب است. مشکطرامشیع، جعد، حرمل، قسط تلخ، ریوند چینی، تخم کشوث، تخم خربزه و تخم خیار مکد 3 ل، ابهل، تخم کرفس، رازیانه، روناس، انیسون، تخم کاسنی، قنطاریون رقیق مکد 2 ل، مویز بیدانه و انجیر زرد مکد 10 ل را در یک من تبریز آب خیسانیده بجوشانند تا به ربع رسد و با صد و پنجاه مثقال شکر به قوام آورند و هر روز ده ل آن را با آب مدرات حیض و بول بنوشند و هرگاه طبع یابس باشد با گل سرخ و محموده مشوی و غاریقون بیاشامند.

شربت ابریشم: که معمول متأخرین است و موافق نسخه مرحوم مغفور حکیم محمد باقر قمی، موافق اکثر امزجه و در دفع مواد سوداوی و خفقان و تقویت دل و اعضای رئیسه و معده و اقسام مالیخولیا و توحش و هموم بغایت مؤثر است. ابریشم حریر 300 ل سه روز در عرق گاوزبان و عرق بیدمشک و عرق شاهتره و گلاب از هر کدام یک من تبریز که 600 ل باشد با آب سیب شیرین و آب امروید شیرین و آب انار شیرین و آب به شیرین از هر یک 200 ل بخیسانند و بعد از آن بجوشانند تا به ربع رسد و در حین جوشانیدن مصطکی، سنبل هندی، جوزبوا، بسباسه و زعفران از هر یک 1 ل، هیل، قرنفل، عود و ساذج هندی از هر یک 1 ل و نیم و دارچینی 3 ل. همه را کوبیده سپس در پارچه بسته در آن انداخته بجوشانند و بعد از آن که آنها به ربع رسد ادویه و ابریشم را افشوده و آب را صاف کرده با 600 ل شکر سفید و 200 ل عسل به قوام آورند و عنبر اشهب و ورق طلا از هر یک 1 ل و ورق نقره 3 ل و مشک نیم ل در آن حل کنند و اگر قویتر خواهند مصطکی، زعفران، درونج، بهمنین، قرنفل، عود، هیل و صندل زرد از هر یک نیم ل کوفته و بیخته و اضافه نمایند. و بعضی شکر را هزار و دویست ل و عسل را 300 ل می‌کنند و زعفران را نمی‌جوشانند بلکه بعد از قوام در او حل می‌کنند و این انساب است، چه زعفران از جوشیدن ضعیف‌الآثر می‌شود.

شربت فواکه معتدل: معمول متأخرین و مقوی اعضا و سایر قوتها و جهت ناقهین و ضعیف‌الاحشاء نافع است.

آب انار ترش و شیرین، آب به ترش و شیرین، آب امروید ترش و شیرین و آب سیب ترش و شیرین از هر کدام یک جزو، آب زعرور که کوچ نامند و آب زرشک از هر یک نیم جزو با ثلث آنها شکر سفید به قوام آورند و بعضی یک جزو آب انگور اضافه می‌کنند و آن انساب است و اگر آب انگور را علیحده بجوشانند تا ثلث رفته ثلثان بماند اولی است.

شربت فواکه شیرین: جهت تقویت احشاء و ناقهین و صاحبان لینت طبع و جهت صاحب سعال موافق است.

آب میوه های شیرین را که مذکور شد با ثلث آن شکر به قوام آورند.

شربت فواکه ترش: قابضتر از فواکه شیرین است و در منافع مثل او و صاحب سعال را موافق نیست و عمل او به دستور سابق است که از آب میوه‌های ترش ترتیب می‌دهند و هر یک از این اشربه را موافق حال هر شخصی تقویت به ادویه مناسبه می‌توان نمود که ادویه موافقه را کوفته در پارچه‌ای بسته و در آن بجوشانند.

شربت عود ترش: معمول متأخرین و مقوی معده و اعضای رئیسه و جهت رفع غثیان و بدی هاضمه و بخارات محترقه نافع است.

آب سیب ترش و شیرین، آب انار ترش و شیرین، آب به ترش و شیرین و آب لیمو از هر یک 150 ل با 300 ل قند به قوام آورند و عود قماری 5، صندل سفید 3، گل سرخ 2، قرنفل 2، مصطکی 2، سنبل الطیب 1، اسارون 1، بسباسه 1، بادرنجبویه 1، ساذج 1، مشک نیم، عنبر نیم، ورق طلا نیم و ورق نقره یک را در آن حل کنند.

شربت تریاقی: که پادزهر سموم و گزیدن افعی است و جهت کرب و خفقان و غثیان و برانگیختن اشتها مجرب است.

منقول از تذکره: آب زرشک و آب سیب شیرین از هر یک 30 ل، آب لیمو، آب ترنج از هر یک صد و پنجاه ل با ثلث او شکر به قوام آورند و مرواریدی که به آب ترنج حل کرده باشند 6 ل، اضافه نمایند، در این وقت در اکثر امراض قایم مقام تریاق فاروق است.

شریت هندی: منقول از ترجمه باهر و بسرت و جهت درد گرده و مئانه و رحم و جگر و مغص و ورم سپرز و عرق النساء و نفث الدم و ربو و فواق و خفقان و قرحه امعاء و تبهای دایره و گزیدن هوام و درد کمر و مفاصل مجرب دانسته اند.

انجیر زرد و رازیانه از هر یک 150 ل را یک شبانه روز در سه وزن او آب بخیسانند پس بجوشانند تا به ثلث رسد و بعد از آن صاف نمایند و با شیره گل سرخ تازه 300 ل و قند سفید 600 ل بجوشانند تا به قوام سکنجبین رسد و 150 ل ریوند چینی که به گلاب تر کرده باشند و به پانزده ل روغن گاو چرب نموده در آن حل کنند و از 1 ل تا 20 ل استعمال نمایند.

شریت صندل: جهت تقویت معده و رفع اسهال و سیلان خون و ضعف دل و جگر حار نافع است.

20 ل صندل سفید را نیمکوب کرده و در نیم رطل گلاب دو شبانه روز خیسانده و صاف نمایند و جرم صندل را در آب بجوشانند تا بقیه قوت را به آب دهد، پس صاف نموده با گلاب سابق و یک رطل شکر به قوام آورند و اگر قابضتر خواهند یک اوقیه ناردان ترش را در آن خیسانده صاف نمایند و بعد از آن به قوام آورند و اگر قسم ترش او را خواهند بجای گلاب در سرکه و آب لیمو بخیسانند و در شربت صندلین صندل سرخ و سفید بالمناصفه کنند و او قابضتر می شود.

شریت اجاص: منقول از حاوی و جهت درد سر و تبهای حاره و یرقان نافع و مسهل صفا است.

آلوی بخارا در آب خیسانده و بجوشانند تا مهراً شود سپس صاف نموده و شکر بقدری که خوش طعم کند اضافه نموده به قوام آورند و اگر قدری از محموده مشوی اضافه نمایند قوی الفعل می شود.

شریت تمر هندی: به دستور شربت اجاص است.

شریت مورد: جهت سرفه و قرحه ریه و اسهال و اقسام بواسیر و قطع سیلان خون و تقویت معده و امعاء نافع است.

تخم مورد را با چهار مثل آن آب بجوشانند (بعد از خیساندن و نیمکوب کردن آن) تا به ربع رسد و با وزن او شکر به قوام آورند.

شریت قابض: تألیف ابوی (ره) و جهت اسهال و زلق الأمعاء مجرب است خصوصاً هرگاه با سفوف قابضه بنوشند.

آب به، آب امرو و آب سیب از هر کدام یک رطل گرفته و 30 ل تخم مورد را در آن خیسانده بجوشانند تا به نصف رسد سپس صاف نموده و استعمال نمایند و اگر اسهال بلغمی باشد در حین جوشانیدن عود هندی، سنبل الطیب، مصطکی و سک از هر یک 2 ل در پارچه ای بسته و در آن بجوشانند.

شریت مسهل: تألیف حقیر و جهت امراض بارده و ضعف معده و دماغ و تقطیح سدد و امراض سوداوی بغایت نافع است و بهترین مسهلات است.

گل سرخ و سناء مکی از هر کدام 10 ل، بنفشه 20 ل، تربد سفید، غاریقون و افستین رومی از هر یک 5 ل، تخم کشوث، اسطوخودوس و مصطکی از هر یک 3 ل، سنبل الطیب 2 ل، عناب و سپستان از هر یک سی عدد، در 400 ل آب یک روز خیسانده بجوشانند تا به ربع رسد و با صد و پنجاه ل ترنجبین و شکر بالمناصفه به قوام آورند و از 5 ل تا 10 ل استعمال نمایند.

شریت کشوث: که در اصفهان بسیار شهرت دارد و مفتوح سدد و ملین طبع و مقوی جگر و معده و جهت تبهای مرگبه و سوء القنیه مفید است.

تخم کشوث، رازیانه، تخم کاسنی، گل کشوث، تخم خیارین و تخم خربزه گرمک از هر یک 3 ل، پوست بیخ کاسنی، بیخ رازیانه، گل سرخ و انیسون از هر یک 2 ل جوشانیده و با نود ل شکر یا با شیرخشت به قوام آورند و تا ده ل با شیرهای تخم کاسنی و تخم خربزه و آب کاسنی و امثال آن بنوشند.

شریت دینار: معمول متأخرین و جهت امراض جگر و سده ماساریقا و تبهای مرگبه نافع و قریب الاعتدال است.

تخم کاسنی 30، بیخ کاسنی 30، گل سرخ 15، ریوند 4 و تخم کشوث 5 را یک روز خیسانده سپس بجوشانند و با دو رطل شکر به قوام آورند.

نوع دیگر: که به جهت حرارت جگر و رفع عفونت اخلاط نافع است.

تخم کاسنی 10 ل، زرشک بیدانه 7 ل، صندل سفید 4 ل، لک مغسول 4 ل، اصل السوس 4 ل، تخم کشوث 3 ل، گل سرخ 3 ل را کوبیده در عرق کاسنی یا آب بخیسانند پس جوشانیده و صاف نمایند و با شکر به قوام آورند و اگر ریوند اضافه کنند قویتر می گردد.

شریت غوره: جهت حرارت معده و ضعف آن و ریختن صفا به معده و دردهای گرم و رفع سموم و تسکین تشنگی و تقویت احشای زنان آبستن مفید است. دو رطل آب غوره را بجوشانند تا به نصف رسد و یک شب بگذارند و روز دیگر با 2 ل قرنفل بجوشانند تا بوی آن را بردارد و با رطلی شکر به قوام آورند.

شراب سلمویه: از تألیف قدماست و مقوی معده و رافع خفقان است و منافع او در امراض بارده نهایی ندارد.

پوست ترنج رطلی، مرماحور یک اوقیه، قرنفل 2 ل و عود 1 ل را نیمکوب کرده و در پنج رطل شراب سه شبانه روز بخیسانند و با سه رطل شکر سفید و 2 ل مصطکی و نیم ل زعفران و دو دانگ مشک بجوشانند تا مایل به قوام شود سپس صاف نموده و استعمال نمایند.

شراب میبه: جهت تقویت معده و اسهال مزمن و درد جگر و قی و غثیان و فواق و تشنگی نافع است. منقول از جامع امین الدوله:

آب به ترش دو رطل و آب سیب ترش یک رطل بجوشانند تا به نصف رسد و با یک رطل عسل و یک رطل شراب کهنه بجوشانند تا غلیظ شود و کف بگیرند، عود، زعفران، مصطکی، بسباسه، سنبل الطیب، قرنفل، جوزبوا، هیل، قاقله کبار، دارچینی، زنجبیل و مشک، سک ساییده اضافه نمایند.

ماء العسل: جهت امراض بارده عصبانی و دماغی نافع و منضج بلغم غلیظ و مفتح سدد است.

یک جزو عسل صاف را با شش جزو آب به آتش نرم بجوشانند تا به قوام سکنجبین رسد و به ازای هر یک رطل عسل دو درم فلغل را کوبیده و در پارچه بسته و در آن بجوشانند.

شراب العسل: جهت معده و جگر سرد و امراض عصب نافع است.

ده رطل عسل را با شش رطل آب و سنبل الطیب و مصطکی و دارچینی و قاقله و عود و هیل و جوزبوا و دارفلغل و قرنفل از هر یک 2 ل بجوشانند تا به قوام آید سپس صاف نموده و استعمال نمایند.

ربوب: شرط آن است که آب آن چیزی که مقصود باشد را چندان بجوشانند که به ربع و ثلث رسد و مجموع آن قابضتر از اشربه و اگر در بعضی شیرینی اضافه کنند باید قدر قلیلی باشد.

رب جوز: جهت رفع قی و غرغره او جهت خنق و درد گلو بسیار نافع است.

آب پوست گردکان تازه را بجوشانند تا ثلث آن بماند و با مثل آن عسل و خمس آن مثلث بجوشانند تا ثلث بماند و یک اوقیه مرصاف و نیم اوقیه زعفران و نیم اوقیه شب یمانی اضافه کنند و اگر ساده او را ترتیب دهند مثلث فقط کافی است.

رب خشخاش: از تألیفات قدما است و جهت نزلات حاره بغایت نافع است.

دویست عدد خشخاش را با تخم کوبیده و یک شبانه روز در نهصد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا به نصف رسد سپس صاف نموده و با صد و پنجاه ل شکر یا عسل یا مثلث به قوام آورند که به طریق لعوق گردد و افاقیا و زعفران و عفس و عصاره لحيه التیس از هر یک درهمی کوفته و بیخته مخلوط کنند.

باب ششم:

(در مریات)

که انبجات نامند، صفت بعضی از حلیوات:

مریای شقاقل: مبهی و مسمن بدن و مقوی اعصاب و کمر است.

شقاقل تازه را که پوست او را خراشیده باشند در آب آهک صاف کرده، بقدری تندی داشته باشد که زبان را بگزد، یک شبانه روز بخیسانند و با آب بجوشانند یا بشویند تا اثر آب آهک نماند و بعد از آن در آب تازه طبخ دهند تا نرم و پخته شود و عسل را به قوام آورده و شقاقل را با عسل چند جوش دهند که جذب عسل کند و عسل آن مقدار باید که شقاقل را بپوشاند و به این دستورات مریای کدو و پوست هندوانه و زردک و امثال او و اگر قویتر خواهند جهت باه در مریای شقاقل و زردک به ازای هر صد ل دارچینی، زنجبیل، قرنفل، هیل و جوزبوا از هر یک 3 ل و مشک یک دانگ کوفته و بیخته و اضافه نمایند.

مریای سیب: مقوی معده و دل است و جهت نیکو کردن بوی دهان مؤثر است.

مریای به: در منافع مثل اوست و در تقویت معده قویتر.

مریای بالنگ: جهت سینه و حلق و تقویت معده مؤثر است خصوصاً چون با پوست بیرون او ترتیب دهند و طریق ساختن هر یک آنست که سیب و به را از تخم و پوست و بالنگ را از ترشی پاک کرده و بقدر انگشتی ریزه کنند و طبخ نمایند تا پخته گردد و از آب بیرون آورده عسل و شکر را از آب او به قوام آورند و بعد از آن جرم هر یک با آن چندان بجوشد که رطوبت آب در جرم هیچکدام نماند.

مریای نارنج و لیمو: جهت قطع صفرا و تقویت معده حاره و دل نافع است.

پوست بیرون هر یک را خراشیده با دانه کش دانه‌ها را بیرون آورند و در آب بجوشانند تا تلخی که داشته باشد زایل شود و نرم گردد سپس با عسل و شکر به دستوری که گذشت بجوشانند.

مریای زنجبیل: که زنجبیل پرورده گویند و جهت تقویت باه و گرده و مئانه و هضم طعام و معده بارده و تب بلغمی و سوداوی نافع و مدر بول است.

پوست زنجبیل را بیست روز در آب بخیسانند و خشک کرده با آب و اندک عسل بجوشانند تا نرم شود سپس ریزه کرده و عسل کف گرفته چندان بریزند که آن را بپوشند و بگذارند تا مزاج بگیرد.

مرتبای هلیله: مقوی معده و هاضمه و مجفف رطوبت معده و ملین طبع و جهت ضعف جگر و دماغ و ریاح بواسیر و سودایی که از احتراق بلغم به هم رسیده باشد نافع است.

صد عدد هلیله کابلی بزرگ را در آب بقدری که او را بپوشاند بخیسانند و پنجاه م خاکستر چوب تاک بر آن ریزند و هر سه روز یکبار آب و خاکستر را تغییر دهند و بعد از ده روز هلیله را بشویند و با قدری آب که آن را بپوشاند و با یک کف جو مقشر چندان بجوشانند که جو پخته شود سپس بیرون آورده از آب خشک کنند و از جو پاک سازند و با سر میخی ده سوراخ هر عددی را کرده و با غسل کف گرفته بقدر فرو گرفتن آن در ظرفی کنند و 20 روز بگذارند و غسل را تغییر دهند و جوش باید بدهند تا خاطر جمع شوند که دیگر رطوبتی که از آب برداشته بود، در آن نمانده است بعد از آن با غسل کف گرفته بقدری که او را بپوشاند در ظرفی نگاه دارند و اگر خواهند که قویتر گردد به ازای هر صد عدد هلیله از هر یک از ادویه که در مرتبای شقاقل مذکور شد یک اوقیه اضافه نمایند.

ورد مرتبای عسلی: او را به فارسی گل انگبین نامند و معرب او جلنجبین و شکری او را به فارسی گل شکر و گلگند گویند و به عربی جلنجبین شکری و قوه گل انگبین تا چهار سال و گلگند تا دو سال باقی است.

و عسلی در دوم گرم و خشک و شکری در اول دوم گرم و در بیوست معتدل و هر دو مقوی دماغ و معده و مجفف رطوبت غریبه معده و بعد از غذا مانع صعود بخارات به دماغ اند و عسلی جهت مبرودین و فضول بارده و جهت درد مفاصل و نقرس و فالج و سنگ گرده و مثانه و عسرالبول و با ربع آن زیره جهت تحلیل ریاح غلیظه و درد کمر و هضم طعام نافع است و چون او را با تربد و تخم کرفس جوشانیده و صاف نمایند و مکرر بنوشند جهت ازاله لقوه و فالج و استرخای لسان و ابتدای مفاصل مجرب دانسته اند و شکری او را جهت محرورین و یابس المزاج اوفق و جهت ابتدای وسواس و جنون نافع است.

و چون گلگند را با مثل او اسطوخودوس بالسویه و از مرتبای بنفشه نصف گلگند مزوج نموده و مداومت نمایند جهت ازاله رمد کهن و بخار و ضعف باصره و درد سر و شقیقه و اخلاط سوخته و رفع سدر مجرب می دانند و چون با تمر هندی و عناب بجوشانند جهت ازاله سدد بغایت مفید است و هر دو قسم گلگند را چون بجوشانند و صاف نمایند نایب مناب شربت درد مکرر است.

و گویند مضر جگر و مورث تشنگی است و مصلح او خشخاش و قدر شربتش در طبیح تا 14 ل و از جرمش 4 ل است و طبیح او باید با شش مثل او آب باشد تا به ثلث رسد و ضرر او به جگر به خلاف قیاس و تجربه است.

صفت آن: گل سرخ را از تخم و اقماع پاک کرده به دست چندان بیفشانند که خوب درهم شود و با قند بسایند و تا سه روز هر روز صبح و شام بر هم زنند و بعد از آن چهل روز در آفتاب بگذارند و هرگاه شکر کمی کند اضافه نمایند و باید وزن شکر و گل مساوی باشد و عسلی را باید به وزن گل غسل کف گرفته اضافه نموده و در آفتاب گذاشت.

مرتبای زردک: جهت تصفیة صوت و تنقیه ریه و منع نوازل و سرفه و ضعف معده و جگر و بدی هضم و استسقاء و ضعف باه بیعدیل است.

زردک را ریزه کرده بجوشانند تا مهراً شود و غسل اضافه نموده بجوشانند تا با آب زردک جوشیده به قوام رسد سپس به ازای هر صد ل او این ادویه را کوفته و بیخته اضافه نمایند: عود قماری، قرنفل، دارچینی، زنجبیل، هیل، جوزبوا، زرنباد و کبابه از هر یک نیم ل.

بنفشه مرتبای: به فارسی خمیره بنفشه نامند. مسهل صفرا و ملین طبع و جهت خشونت حلق و سرفه حار و ترتیب دماغ و آلات تنفس و تبهای حار و حرقه البول و نزلات نافع است.

بنفشه تازه را از اقماع و ساق پاک کرده و با نصف وزن آن شکر کوبیده در آفتاب چند روز بگذارند و هر روز بر هم زنند و اگر شکر کمی کند قدری اضافه نمایند و اگر بنفشه تازه نباشد بنفشه خشک پاک کرده را در آبی که در آن بنفشه را چند جوش داده باشند یک روز خیسانند و با مثل او شکر مخلوط نموده و در آفتاب بگذارند و قدر شربتش از پنج ل تا ده ل است و اگر گل به و بیدمشک و سایر شکوفه ها را به دستور مرتبای سازند هر یک را منافع خاصی است که در اصل آن چیز مذکور است.

مرتبای پسته: که از پوست بیرون پسته به دستور مرتبای بالنگ ترتیب دهند و بغایت مقوی دل و معده و جگر و دماغ و جهت امراض بارده مزمنه مفید است.

مرتبای جوز: جهت تقویت باه و تجفیف رطوبت معده و تقویت جگر نافع است.

گردکان تازه را که پوست اندرون صلب نشده باشد را از پوست بیرون پاک کنند و اگر صلب شده باشد از دو پوست بیرون کرده و با غسل شهد چند جوش داده بگذارند و بعد از سه روز ملاحظه کنند هرگاه رطوبت گردکان در غسل سرایت کرده باشد با غسل تازه به دستور بجوشانند.

مرتبای بادام: که جهت خشونت سینه و سرفه نافع است.

به دستور مرتبای جوز ترتیب دهند و بعضی بادام تازه را در روغن تازه بجوشانند و بعد از سه روز از روغن بیرون آورده و با غسل پرورده می کنند.

اَنَا اقسام حلوی آرد و روغن دار: مسدد و غلیظ و دیر هضم می باشد و موگد خلط مراری و سوداوی است، خصوصاً در محرورین و آنچه بی آرد و روغن باشد لطف و انفع است و قریب الفعل به آنچه از او ترتیب دهند و تفصیل مجموع او متعذر است و اکتفا به بعضی کرده می شود که دستوری باشد جهت ساختن غیر مذکور.

حلوای شکر پاره: مولد خون متین و ملین سینه و موافق سودایی که از بلغم متکون شده باشد و مسمن بدن و مضر جگر حار است.

آرد گندم بسیار نرم را با روغن به آتش نرم بریان کرده و شکر را به قوام آورده و اندک اندک در آن بریزند و بر هم زنند تا منعقد گردد.

حلوای گزننگین: مایل به اعتدال و لطیفترین حلویات و جهت سرفه و خشونت حلق و یبوست طبع نافع و سریع الانحدر است.

سه جزو گزننگین صاف کرده را با یک جزو شکر خام با قدری آب بجوشانند و کف سفیده تخم مرغ بر او زده و کف بگیرند و چون به انتهای قوام رسد قدری از کف چووه بر آن ریزند که تا خوب سفید شود و بعد از قوام تام که چون اندکی او را سرد کرده باشند به اندک حرکتی شکسته شود در آن وقت مغز پسته بوداده و نارگیل و امثال او بقدر حاجت اضافه نمایند.

حلوای سوهان: موافق مبرودین و کثیرالغذا و مولد خون غلیظ و جهت درد کمر و تقویت اعصاب و باه نافع است.

گندم را در آب چندان بخیسانند که نم بردارد سپس در کیسه ای کرده در آفتاب بگذارند و هر روز قدری آب بر او بپاشند تا شروع کند به سبز شدن، پس در آفتاب خشک کرده و آرد کنند با نصف یا مساوی او آرد گندم مخلوط نمایند و آب را به جوش آورده اندک اندک ریخته و بر هم زنند و بجوشانند تا آرد طبخ تمام یافته بسیار غلیظ گردد، پس قدری روغن طعام یا روغن کنجد اضافه نمایند و بعد از جذب روغن شیره شکر یا دوشاب انگوری بقدر شیرینی که مقصود باشد اضافه نموده و چندان بجوشانند که روغن جذب کرده و شروع به دفع کردن نماید، بعد از آن مغز پسته و گردکان و نارگیل و دارچینی و زنجبیل و هیل و جوزبوا و قرنفل و فلفل از هر یک بقدری اضافه نمایند که به ذایقه موافق آید.

ترحلوای: آنچه از نشاسته ترتیب دهند موافق سینه و حلق و قرحه امعاء و ترطیب اعضاء و جهت سل و سرفه و تب دق نافع است.

نشاسته را با آب بجوشانند تا غلیظ شود و طبخ تمام یابد و شکر صاف کرده اضافه نمایند و بعد از آنکه قریب به انعقاد شود قدری روغن بادام شیرین و مغز تخم کدو و خشخاش سفید مخلوط کنند و آنچه با خرفه ترتیب دهند جهت امراض مذکوره به دستور نافع و سردتر از قسم سابق است. تخم خرفه را شیره غلیظی گرفته با نشاسته بالمناصفه بجوشانند و شکر و روغن به دستور اضافه نمایند و چندان بجوشانند که روغن جذب کرده و شروع به دفع کند و آنچه از برنج ترتیب دهند قابض و مقوی بدن و مولد خون صالح است، بجای نشاسته شیره برنج کنند یا برنج را چندان بجوشانند که حل گردد به دستور شکر و روغن اضافه نمایند و به دستور طبخ دهند تا منعقد گردد و قدری زعفران داخل کنند و اگر در آن و در حلوای نشاسته، دارچینی مخلوط نمایند مسمی به ترک دارچینی خواهد بود.

حلوای سیب و به: که مقوی معده و جگر و مولد خلط صالح و معتدل الکیمیّت اند.

هر یک از آن را که خواهند بعد از پاک کردن از تخم و پوست بکوبند و طبخ نمایند تا مهراً شود و آب آن بسوزد و اگر قدری گلاب به آب او اضافه کنند بهتر است و عسل کف گرفته با شکر به قوام آمده بقدری که شیرینی او مطلب باشد اضافه نموده طبخ دهند تا منعقد گردد و مغز پسته بوداده بقدر احتیاج مخلوط نمایند.

حلوای نارنج: و حلوای بالنگ نیز گویند و بهترین حلویات و مقوی احشاء و موافق محروورین است.

پوست بالنگ خشک را بعد از گرفتن پوست بیرون و رفع تلخی آن که قدری در آب جوشانیده باشند نرم بکوبند و به دستور حلوای سیب با شکر به قوام آورند و قدری آب نارنج که او را ترش کند اضافه نمایند و بعد از جذب ترشی مغز پسته بوداده با او مخلوط کنند و اگر بجای آب نارنج آب لیمو یا آب ترنج کنند پسندیده است و اگر قدری از پوست نارنج که شیرین کرده باشند ملحق سازند اولی است و انساب و انفع خواهد بود و اگر بجای آب بالنگ زرد را مهراً پخته به دستور به عمل آرند در تقویت باه قویتر و ثقیل تر از حلوای سیب و نارنج است.

طریق بو دادن مغز پسته و بادام: به جهت حلویات آن است که با سیوس گندم در دیگی کرده برشته کنند و به سرعت بر هم زنند که مغزها نسوزد و بو بردارد، پس از سیوس پاک کرده و استعمال نمایند.

فالودج: معرب از پالوده است. از ترحلوای نشاسته عدل و در منافع مثل آن و مضر معده سرد و مرطوبین است.

نشاسته را با قدری شکر که مایل به شیرینی گردد و چندان جوش دهند که چون سرد شود بسته گردد سپس در طبقی کرده بعد از بسته شدن به کارد ریزه کنند و با شربت قند و عسل و هیل به حسب امزجه استعمال نمایند.

فرئی: کثیرالغذا و مبّهی و مسمن بدن و مقوی کرده و جهت خشونت حلق و سرفه و طول عمر و تولد منی و یبوست طبع نافع می باشد و مسلد و مضر جگر ضعیف و درد معده سرد و بطی الهضم است.

آرد برنج را با آب و شیر بالمناصفه چندان بجوشانند که مهراً شود و شکر بقدر حاجت اضافه نماید و طبخ دهند تا بسته شود.

صفت حلوای مشهور به یخ در بهشت: سریع الانحدر و کثیرالغذا و لطیف و موافق اکثر امزجه و جهت ناقهین و ضعف احشاء مفید است و بهترین حلویات است.

برنج کوبیده اندک بوداده را در پاتیل کرده و قند سفید را در اندک آبی حل نموده با 60 ل مجموع آب و گلاب و عرق بیدمشک در پاتیل کرده به آتش نرم بجوشانند تا به قوام پالوده شود.

باب هفتم:

(در لعوقات)

لعوق مابین معجون و شربت است که در قوام انگشت پیچ گویند و اندک اندک بلیسند که چون اکثر آن مخصوص آلات تنفس است به تدریج اثر او در حین مرور به حلق و قصبه ریه برسد.

و جبرئیل بن بختیشوع گوید که از اختراع جالینوس است و در قرابادین یونانیین احدی مشاهده نموده و از این که معجون حب القطن را که از تألیف جالینوس است متأخرین لعوق حب القطن نامیده اند دلیل اختراع لعوق نمی شود که از جالینوس باشد.

لعوق طباشیر: منقول از کامل و جهت سرفه و تب دق و سل نافع است.

صمغ عربی و قاقله کبار از هر یک 6 ل، نشاسته و کنیرا مکده ل، طباشیر 4 ل، نبات سفید 30 ل، مغز تخم خیار و حب صنوبر کبار از هر یک 7 ل را نرم ساییده و به روغن بادام چرب کرده با مساوی ادویه غسل کف گرفته که بسیار به قوام نیاورده باشند برشند و با شیر الاغ استعمال نمایند.

نسخه دیگر: جهت حرارت مفرط و خشونت سینه که با سل باشد مجرب باشد.

صمغ عربی، نشاسته و خشخاش سفید از هر یک 20 ل، مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین از هر یک 10 ل، طباشیر 4 ل، تخم خبازی و تخم خطمی از هر یک 3 ل. اجزاء را نرم ساییده با روغن بادام شیرین و غسل یا دوشاب انگوری یا ترنجبین بقدر حاجت لعوق کنند و حقیر این ادویه را نیز اضافه نموده و انفع یافته است: کنیرا، رب سوس، گل سرخ و مغز تخم هندوانه.

لعوق صبیان: جهت حرارت و خشونت گلوی اطفال و سرفه با شیر مرضعه یا شیر الاغ بنوشند.

رب سوس، کنیرا، صمغ عربی و فانید از هر یک 4 ل، مغز دانه به یک ل با روغن بادام و جلاب لعوق سازند.

لعوق صنوبر: که حقیر مکرر تجربه نموده و جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و گرفتگی آواز و خفقان رطوبی و ربو بغایت آزموده و بیعدیل است.

حلبه را خیسانیده و مقشر کنند بعد از آن کوبیده شیره گرفته و با دوشاب انگوری یا غسل شهد بجوشانند تا غلیظ شود و مساوی حلبه مغز جلعوزه مقشر بسیار نرم کوبیده و مخلوط کرده چند جوش داده و استعمال نمایند.

لعوق خشخاش: از مجربات ابوی (ره) و جهت نزلات بیعدیل است.

تخم خطمی 7 ل، به دانه 7 ل و اصل السوس 5 ل را در دوپست و پنجاه رطل آب خیسانیده روز دیگر بجوشانند تا به نصف رسد و با صد و بیست مثقال نبات به قوام آورده، خشخاش سفید 5 ل و سیاه 5 ل و مغز دانه به 3 ل و صمغ عربی 3 ل و کنیرا 4 ل نرم صلایه نموده مخلوط کنند.

لعوق حلبه: جهت ضیق النفس و ربو و سعال بیسی بغایت نافع است.

حلبه 20 ل، مویز بیدانه 20 ل، بنفشه 5 ل، جو مقشر 20 ل، به دانه 3 ل و گل گاوزبان 5 ل را جوشانیده آب او را با غسل 50 ل به قوام آورند و مغز تخم کدو 3 ل، مغز جلعوزه 3 ل و تخم رازیانه 2 ل را کوفته اضافه نمایند و 5 ل آن را با ماء الشعیر بنوشند.

لعوق الحرمل: جهت ضیق النفس و سرفه رطوبی بیعدیل است.

تخم کتان و حرمل را بالسویه با غسل لعوق کنند و مداومت نمایند.

لعوق حب القطن: جهت بحوحت و رطوبت حنجره بغایت نافع است و از مجربات ابوی (ره) می باشد.

مغز دانه پنبه 20 ل، مغز جلعوزه 20 ل، حلبه 10 ل و تخم کتان 10 ل را با غسل و یا دوشاب انگوری لعوق کنند.

لعوق التین: انجیر زرد 50 عدد را بجوشانند تا مهراً شود و آب او را با دوشاب انگوری به قوام آورده و مغز جلعوزه 5 ل، مغز پسته 5 ل، بادام تلخ مقشر 5 ل، تخم انجره 3 ل، تخم رازیانه 3 ل، گرسنه 3 ل، حلبه 3 ل، مغز دانه پنبه 4 ل و حب القلقل 4 ل را نرم ساییده به روغن بادام تلخ چرب کرده و لعوق بسازند و در رفع ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو بلغمی بغایت نافع است.

لعوق عنصل: جهت ربو و ضیق النفس بارد و بلغم غلیظ لزج بغایت مفید است.

فراسیون و پیاز عنصل مشوی و بیخ سوسن کبود با غسل لعوق کنند و با آبی که حاشا یا فودنج جبلی یا برنجاسف جوشانیده باشند استعمال نمایند.

لعوق بنفشه: جهت سرفه و قولنج ورمی و صفراوی بسیار مؤثر است.

بنفشه، مویز بیدانه، عناب و سیستان را جوشانیده آب او را با نیم رطل شکر سفید و پنجاه ل عسل و خیارشنبیر و 30 ل روغن بادام شیرین به قوام آورده و 30 ل بنفشه ساییده اضافه نمایند و از 5 ل تا هفت ل استعمال نمایند.

لعوق خیارشنبیر: جهت ذات‌الجنب و ذات‌الرّیه بغایت نافع است و به دستور جهت سرفه و نزلات مفید می باشد.

فلوس خیارشنبیر 15 ل و نبات سفید 15 ل را در اندک آب حل کرده و صاف نمایند و با روغن بادام ممزوج کنند و کتیرا 5 ل و صمغ فارسی 5 ل که صمغ آلو باشد و آرد باقلا 5 ل و مغز بادام شیرین 5 ل را اضافه نمایند.

لعوق خشخاش: که متداول اطبّاست و جهت نزلات حارّه رقیقه و خشونت حلق نافع است.

خشخاش سفید 10، نشاسته 4، کتیرا 4، صمغ عربی 4، مغز تخم کدو 3 و مغز دانه به 3 با جلاب لعوق کنند.

لعوق زوفا: جهت امراض بارده سینه و امتلاء عصب و بهر و بلغم لزج بسیار مؤثر است.

زوفا خشک 10، انیسون 10، رازیانه 10، پرسیاوشان 10، اصل سوس 10، بیخ سوسن کبود 10، قرطم 7، حلبه 7، مویز بیدانه 7، انجیر 40 دانه، تربید سفید 9 و تخم کتان 5 را در آب بقدر شش وزن ادویه بجوشانند تا به ثلث رسد سپس صاف نموده با مثل او عسل به قوام آورند و علك‌البطم 7 و راتیانج 7 را در او حل کنند.

لعوق حبّ القطن: از جالینوس و در تقویت باه بیعدیل است و در معاجین مذکور شد.

لعوق کرنب: جهت سرفه رطوبی و خشونت حلق و ریه و گرفتگی آواز و تنقیه دماغ از بلغم غلیظ نافع است و قدر شربت 3 ل و قوتش تا چهار سال باقی است.

آب کرنب را که در اصفهان کلم قمری نامند افشوده و بجوشانند تا به نصف رسد و دو چندان او شکر به قوام آورند و به ازاء هر رطلی از شکر هر یک از مصطکی، کندر، صمغ عربی، کتیرا و راتیانج 5 درم در آن حل کنند.

لعوق الورد: منقول از جامع امین‌الدوله و جهت تبهای حارّه و قی کردن خون و ذات‌الجنب صفراوی و دموی و درد سینه و سل و سرفه مفید است.

گل سرخ پاک کرده 3 ل، صمغ عربی 3 ل، نشاسته 2 ل، کتیرا 2 ل، خشخاش سفید 2 ل و حقیر گل مختوم 4 ل و گاهی بدل او گل سفید داغستانی کرده و بسیار مجرب یافته‌ام، طباشیر 3 ل، زعفران 3 ل و ربّ سوس 2 ل را نرم ساییده و با دوشاب انگوری لعوق بسازند.

لعوق جهت منع انصباب نزله سینه بیعدیل است. بذرالبنج 14 ل، حب صنوبر 6 ل، مرصاف 1 ل با مثلث 40 مثقال لعوق کنند و صبح و شام یک مثقال از آن بنوشند.

تریاق النزله: از مخترعات حقیر در منع ریختن مواد نزله و رفع سرفه مجربست. تخم کاهو 20 ل، بذرالبنج، پوست خشخاش مکد 30 ل، خشخاش سفید 40 ل، گل گاوزبان، تخم مورد، گشنیز مکد 10 ل، اسطوخودوس 5 ل خیسانیده و بجوشانند و با مثلث 450 ل و نبات 300 ل به قوام آورده این ادویه را اضافه نمایند: گل سرخ، گشنیز خشک، ربّ سوس، نشاسته، صمغ عربی، کتیرا، مرصاف مکد 5 ل بسیار نرم باید سایید. قدر شربت 3 مثقال است.

لعوق مارستانی: جهت تقویت معده و رفع قی عنیف مجرب دانسته‌اند منقول از جامع امین‌الدوله. گل سرخ 5 ل، آرد سنجد 5 ل، پوست بیرون پسته 4 ل، ناردان 5 ل، زرشک بیدانه 5 ل، سماق 3، نعناع 3 و تخم مورد 3 را در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند سپس صاف نموده با آب لیمو 25 و آب غوره 25 و آب به 25 و آب تمر هندی 20 و سرکه 20 و شکر سفید 250 به قوام آورند.

باب هشتم:

در مطبوخات و لقوعات و ماء‌الأصول و مقیّات و مسکّنات

اما مطبوخات: مشتمل است بر منضّجات اخلاط و ملیّنات طبع و خلطی که در طریق تحجّر باشد و بر مسهلات و شرط است که بعد از خیسانیدن بجوشانند و هرچه از ادویه تاب طبع داشته باشد مثل بیخها بیشتر بجوشانند و آنچه به خلاف او باشد در آخرهای جوشانیدن اضافه نمایند مثل ایتیمون و صفت هر یک در ادویه مفرده مذکور شد و در شرب منضّجات که مشتمل باشد بر تفتیح و ترقیق غلیظ و تفریق خلط متعفن از خلط صالح سوداوین و صاحبان امراض مزمنه بیشتر محتاجند و به حسب مزاج هر شخصی و علّتی و فصلی و سنی و بلدی ترکیب باید نمود، بنابراین نسخه چندی که دستور تواند بود ذکر می‌شود.

منضّج سودا و بلغم غلیظ: مویز بیدانه 10، گل گاوزبان 2، بادرنجوبه 2، شکوفه غافت 2، پرسیاوشان 2، عناب 30 دانه، سیستان 30 دانه، پوست بیخ کرفس 2، گل بابونه 2، بیخ کبر 2، پوست بیخ رازیانه 2، شاهتره 3، زوفا خشک 2، آمله مقشر 2، شکاعی 2، بادآورد 2، تخم کرفس یک و نیم ل را جوشانیده با گلکند آفتابی 5، ترنجبین 10 و شیرخشث 10 که در آن حل و صاف کرده باشند بنوشند و باید که قدر آب 300 ل باشد که به ربع باز آید.

و اگر سودا از صفرای محترقه باشد آلبوخارا 15 عدد، پوست بیخ کاسنی 3، بنفشه 3، عنب‌الطَّلب 3، پرسیاوشان 3، شاهتره خشک 3، شکوفه غاغت 3، عناب 20 دانه، سپستان 20 دانه، آمله مقشَر 3، تخم خیار 3، تخم کاسنی 2، گل گاوزبان 2 و گل سرخ 2 را در 300 ل آب بجوشانند تا به ربع آید و با ترنجبین و شیرخشت استعمال نمایند.

و هرگاه بلغم و صفرا مرکب باشد زوفای خشک 2، اصل‌السَّوس 2، شکاعی 2، بادآورد 2، آلوی بخارا 15 عدد، پوست بیخ رازیانه 2، پوست بیخ کاسنی 3، عناب 20 دانه، سپستان 20 دانه، گل بابونه 2، تخم کشوث 2، انیسون 2، عنب‌الطَّلب 2 به دستور جوشانیده با گل‌قند آفتابی 5 و سکنجبین ساده 1 بنوشند.

مسهل سودا و بلغم: در نضج سودا: سناء مکی 4، پوست هلیله کابلی 4، هلیله سیاه 4، ایتیمون 4، بسفایج 4، تمر هندی 10، تربد سفید خراشیده و به روغن بادام چرب کرده 2 و اسطوخودوس 4 اضافه نموده با فلوس خیارشنب 10، روغن بادام 2، ترنجبین 10، لاجورد غیر مغسول دو و نیم دانگ، شحم حنظل یک دانگ و ملح نفتی 4 دانگ استعمال نمایند.

در اسهال سودای صفراوی: پوست هلیله زرد 4 و کابلی 4، تمر هندی 15، بنفشه 4، ایتیمون 4، سناء مکی 4، حجر ارمنی مغسول 2 دانگ، محموده مشوی یک دانگ، خیارشنب 10، روغن بادام 2 و شیرخشت 10 کنند.

و در مسهل بلغم و صفرای بلغمی: ریوند چینی 2، سناء مکی 5، هلیله زرد 5 و کابلی 5 و تربد خراشیده 2، تمر هندی 10، آلو بخارا 15 عدد، قنطوریون رقیق 4، افسنین رومی 2، گل سرخ 2، فجاج اخضر 2، فلوس خیارشنب 10، روغن بادام 2، غاریقون سفید نیم و محموده مشوی 1 دانگ داخل کنند.

مطبوح مسهل سودا: که حنین بن اسحق جهت زن صاحب سودا فرموده است.

هلیله زرد 10 و سیاه 10 و کابلی 10 و بسفایج 3 را با سه رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد بعد از آن سناء مکی و ایتیمون اضافه نموده چند جوش داده و صاف نمایند و آلوی بخارا 30 عدد و تمر هندی 20 ل و مویز بیدانه 20 عدد را با دو رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نموده 2 ل او را با 40 ل از آب صاف کرده اول و پانزده ل شکر سفید بنوشند.

مطبوح خیارشنب: جهت اخراج اخلاط حاره نافع و منقول از کامل است.

هلیله زرد 10، آلو بخارا 20 دانه، عناب 20 دانه، مویز بیدانه 15، تمر هندی 15، گل سرخ 3، نیلوفر 2 و بنفشه 2 را در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند و فلوس خیارشنب از 10 ل تا 15 ل با روغن بادام شیرین اضافه نموده و بنوشند.

مطبوح ایتیمون و غاریقون: منقول از کامل و جهت اخراج بلغم و سودا نافع است.

هلیله زرد 7 و کابلی 5 و سیاه 5، پوست بلبله 3، آمله مقشَر 3، مویز بیدانه 20 دانه، آلوی بخارا 10 دانه، گل گاوزبان 3، کبابه 3، گیاه غاغت 3، بادرنجبویه 3، اسطوخودوس 3، بسفایج 2 و تربد سفید محکوک یک و نیم را در 5 رطل آب بجوشانند تا به یک رطل و ثلث رسد سپس ایتیمون 10 اضافه نموده و بجوشانند تا یک رطل بماند و صاف کنند و غاریقون را در آن حل کرده بنوشند و باید غاریقون نیم را در غسل سرشته باشند و به جهت صاحب جنون و مالیخولیا صبر سقوطری نیم و خربق سیاه 2 دانگ اضافه کنند و جهت اخراج بلغم لزج بجای صبر و خربق شحم حنظل 2 دانگ کنند.

نوع دیگر: که قویتر است و منقول از جامع امین الدوله می‌باشد.

هلیله کابلی 7 و سیاه 5 و بلبله 3، آمله مقشَر 3، آلوی بخارا 20 دانه، تمر هندی پاک کرده از لیف و دانه 7، مویز بیدانه 15 ل، سناء مکی 4، گل سرخ 3، افستین 3، گیاه غاغت 3 و اگر نباشد شکوفه او خوب است، شکاعی 3، بادآورد 3، اسطوخودوس 2، کامفیطوس 2، گل گاوزبان 3، بادرنجبویه 4، ساذج هندی 1، قرنفل 1، تخم بادرنجبویه یک و نیم، تخم فرنجمشک یک و نیم، انیسون 1، رازیانه 1، بسفایج 2، خربق سیاه نیم و تربد محکوک یک و نیم را در 6 رطل آب بجوشانند تا به ربع رسد و ایتیمون 7 اضافه نموده و بعد از سرد شدن کیسه ایتیمون را بیفشارند و صاف کنند و غاریقون نیم و صبر زرد نیم و نمک نفتی نیم دانگ و لاجورد غیر مغسول دو دانگ، شحم‌حنظل یک و نیم دانگ و شکر سفید 7، مجموع را کوبیده در آن حل کنند و نیم گرم بنوشند. و اگر خواهند که اخراج صفرا نیز کنند هلیله زرد داخل مطبوح و سقمونیای مشوی نیم دانگ اضافه محلول نمایند.

مطبوح زوفا: جهت ربو و ضیق النفس و سرفه نافع است.

عناب 10 دانه، سپستان 20 دانه، مویز بیدانه 15 دانه، انجیر زرد 10 دانه، اصل‌السَّوس محکوک از پوست 4 م، پرسیاوشان 3، تخم خطمی 2، تخم خبازی 2، زوفای خشک 2، بیخ سوسن 2 و حلبه 2 را در 4 رطل آب بجوشانند تا به ربع رسد سپس صاف نموده هر روز 30 ل با بنفشه مربا یا لعوق خشخاش یا معجون قفی به اضافه روغن بادام بنوشند.

نوع دیگر: که به جهت ذات‌الجنب و ذات‌الرَّیه و درد سینه و سرفه نافع است.

عناب 20 دانه، سپستان 20 دانه، انجیرزرد 10، مویز بیدانه 10، اصل سوس محکوک 2، پرسیاوشان 3، تخم خبازی 3، تخم خطمی 3 و جو مقشَر 4 را در 4 رطل آب بجوشانند تا به ربع رسد سپس صاف نموده و هر روز نیم رطل را با روغن بادام بنوشند.

مطبوح اسطوخودوس: منقول از تذکره و جهت اخلاط سوداوی و محترقه و صلابات و وسواس و جنون و مالیخولیا و عرق النساء و مفاصل و صاف کردن خون و کدورت فکر نافع است. بسفایح 7، مغز دانه قرطم 7، عناب 7، سپستان 7، اسطوخودوس 4، گل بابونه 4، قنطاریون رقیق 4، افیمنون 4 و سورنجان سفید 2 را با سه مثل ادویه آب بجوشانند تا به ثلث رسد سپس صاف نموده بنوشند و اگر با درد سر و تصاعد بخارات و یبوست دماغ باشد انجیر زرد 10 دانه، کتیرا 3، روغن بادام 3، پرسیاوشان 3، صعتر 3 و مرزنجوش 3 اضافه کنند و اگر با ریاح غلیظه باشد باضعفی در مجاری بول، گلگند بیفزایند.

مطبوح بسفایح: جهت درد معده و ریاح بواسیر و صرع و امراض سوداوی بیعدیل است.

هر روز از سه ل تا 5 ل آن را خیسانیده بجوشانند و صاف آن را با فلوس خیارشبر 7 ل و روغن بادام 8 ل بنوشند.

مطبوح دارشیمان: در رفع درد معده بارده مجرب است و هر روز از یک ل تا دو ل او را جوشانیده با نبات بنوشند.

اتا در نقوعات: شرط است که در آب بسیار گرم بقدری که ادویه را بپوشاند بخیسانند و روز در آفتاب گذاشته و شب در زیر سقف باشد و بعد از آن بسیار افشوده صاف نمایند و بعضی را تا سه شبانه روز خیسانیده تا قوه ادویه به آب باز گردد و مخصوص محرورین و فصول حاره است.

نوع میرد: جهت بقایای امراض حاره و تهایی که بقیه او در بدن مانده باشد و تنقیه عروق مؤثر است.

منقول از کامل: آوی بخارا 30 دانه، مویز بیدانه 15 ل، عناب 30 دانه، سپستان 30 دانه، تمر هندی منقی از دانه و لیف 15 ل، تخم کاسنی 3 ل، تخم کشوت 3 ل و گشنیز خشک 2 ل را سه روز در آب گرم خیسانیده سپس صاف نموده و هر روز نیم رطل را با ترنجبین 7 ل یا شکر سفید در طلوع آفتاب بنوشند و اگر قبل از آن به دو ساعت صبر زرد 2 جزء را با مصطکی 1 جزء مزوج نموده و تناول نمایند اولی است.

تقیع صبر: به جهت درد سر سوداوی و بلغمی و سایر امراض نافع است.

افستین رومی 7 م، اسارون سه و نیم م، قنطاریون دقیق 2 م، مصطکی 2 م و صبر زرد 4 م را نیمکوب کرده با سه رطل آب گرم سه روز به دستور مقرر بخیسانند پس صاف نموده و هر روز ربع رطل را با روغن بادام بنوشند و اگر هر روز بقدر ربع رطل را برداشته تتمه را صاف نکنند اولی است.

نوع دیگر: جهت دوار و سدر و صرع و تقویت معده و رفع اخلاط غلیظه مفید است.

هلیله کابلی 7 ل، بلبله یک و نیم ل، امله مقشر یک و نیم ل، عود خام یک و نیم ل، افستین دو و نیم ل، شکاعی 3 ل، بادآورد 3 ل، سنبل الطیب یک و نیم ل، قرنفل یک و نیم ل، حب بلسان یک و نیم ل، نعناع 7 ل، مرماحور 2 ل، قاقله کبار 3 ل و گل سرخ 3 ل را در دو رطل آب بخیسانند تا به ربع رسد و صاف نمایند و اگر هر روز 30 ل بنوشند اولی است.

نوع دیگر: که محمد بن زکریا گوید که تجربه نموده ام جهت امراض معده بیعدیل است: دارچینی سه و نیم ل، افستین 7 ل، عود بلسان 2 ل، گل سرخ 2 ل، عود 1 ل و مصطکی 1 ل را در یک رطل و نیم آب بجوشانند تا نیم رطل بماند سپس صاف نموده و صبر زرد داخل نموده و روزی یک اوقیه بنوشند.

نوع: جهت ادرار حیض نافع و منقول از جامع امین الدوله، گوید بغایت مدر حیض است.

تخم خربزه 5 ل، تخم کرفس، انیسون، رازیانه از هر یک 2 ل را نیمکوب کرده و در سه رطل آب سه شبانه روز خیسانیده و روزی 30 ل با یک ل روغن بادام بنوشند.

ماءالاصول: جهت فالج و لقوه و صرع و تشنج و سکت و سایر امراض بلغمی نافع است. موافق نسخه حنین کامل و امین الدوله و ثابت بن قره:

پوست بیخ رازیانه و بیخ کرفس و اذخر از هر یک 10 م، تخم کرفس، انیسون و رازیانه از هر یک 4 م، مصطکی، سنبل الطیب، جنطیانا و فجاج اذخر از هر یک 2 م و نیم، حب بلسان و اسارون از هر یک 2 م، عود بلسان، سلیخه، حرمل، بوزیدان و نانخواه از هر یک 3 م، مویز بیدانه 2 م را در چهار رطل آب بجوشانند تا به ربع رسد، سپس صاف نموده و هر روز 30 ل با روغن بادام شیرین 1 م و تلخ 1 م و روغن بیدانجیر 1 م و معاجینی که به جهت امراض مذکوره مناسب است بنوشند.

ماءالاصول دیگر: که جهت فالج بغایت نافع است.

بیخ رازیانه 7 م، بیخ کرفس مکد 7 م، تخم رازیانه، بزرالکرفس و انیسون مکد 3 م، نانخواه، زراوند و شونیز مکد 2 م در 7 رطل آب بجوشانند تا سه رطل آب بماند سپس صاف نموده و هر روز نه اوقیه از آن را با 10 م غسل یا 10 م فانید موافق مزاج بنوشند.

ماءالاصول نوع دیگر: جهت سده جگر و سپرز و برودت و فساد مزاج معده و استسقاء و تههای کهن نافع است.

پوست بیخ کرفس 7 ل، بیخ رازیانه 7 ل، اذخر 5 ل، فجاج 5 ل، مصطکی دو و نیم ل، سنبل الطیب دو و نیم ل، فوه الصبغ 2 ل، لک پاک کرده 2 ل، عود بلسان 2 ل، شکاعی 3 ل، بادآورد 3 ل، گیاه غاغت 3 ل، پوست بیخ کبر 3 ل، کماذریوس 3 ل، کمافیطوس 3 ل، افستین 3 ل، گل سرخ 3 ل، انجیر زرد 10 دانه و مویز بیدانه 20 ل را در چهار رطل آب بجوشانند تا به ربع رسد پس سه حصه کرده و هر روز 30 ل او را با روغن بادام شیرین و تلخ و دواءالکرکم از هر یک 1 ل و امثال او بنوشند.

ماء الاصول نوع دیگر: جهت نفوس و درد ورک و مفاصل که از برودت باشد بغایت مجرب است.

پوست بیخ کرفس 10 ل و بیخ رازیانه 10 ل، پوست حنظل 5 ل، قنطاریون رقیق 5 ل، شیطرج 5 ل، نانخواه 5 ل، انیسون 5 ل، بوزیدان 5 ل و ماهیزهرج 5 ل را در سه رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد و روزی یک اوقیه با یک ل روغن بید انجیر که خروع نامند بنوشند و اگر امراض بسیار صعب باشد با روغن کلکلانج استعمال نمایند.

ماء البزور: که در منع ادرار عرق مجرب است.

گشنیز خشک، سماق پاک کرده و برنج سفید را مکرر شسته و از هر یک 5 ل با سه مثل آن آب بجوشانند تا به ثلث رسد سپس صاف نموده و روزی 25 ل بنوشند.

ماء الاصول: مجرب ابوی جهت ضیق النفس و گرفتگی آواز و ربو می باشد.

پوست بیخ کرفس 7 ل و رازیانه 7 ل، انیسون 3 ل، تخم کرفس 3 ل، رازیانه 3 ل، مصطکی 1 ل، سنبل الطیب 1 ل، اسارون یک و نیم ل، وج یک و نیم ل، قنطاریون رقیق 2 ل و غلیظ 2 ل، فراسیون 2 ل، اصل سوس 4 ل، بیخ سوسن کبود 2 ل، انجیر زرد 10 دانه و مویز بیدانه 15 با چهار رطل آب بجوشانند تا به ربع رسد پس سه حصه کرده و هر روز یک حصه را با لعوقات مناسب بنوشند.

مقنیات: شروط آن است که مکرر قی نکنند که عادت شود و در خلای معده جایز نیست و در ماهی دو بار مستحسن است و اگر مطلب دفع صفرا باشد قبل از خوردن مقی به یک ساعت شوربای ترش تناول نمایند و اگر مراد رفع بلغم باشد ماهی شور برشته قدری تناول نمایند و بعد از قی چیزی که تقویت معده کند بیاشامند.

و اگر مراد قی مره الصفرا باشد شیرینی تناول نمایند و شخصی را که گردن بلند و سینه تنگ باشد از قی منع باید نمود.

مقی: جهت مره السودا و مره الصفرا که در تبهای ربع و مرکبه نافع است.

کنگر زرد، تخم تره تیزک، تخم ترب، جوزالقی، تخم شبت، ملح هندی و تخم اسفناج را بالسویه کوبیده و به وزن او عسل بسرشد و 2 ل او را تا 3 ل در آبی که شبت جوشانیده باشد حل نموده بنوشند و اگر بقدر مقصود قی نیابد شبت مطبوخ را با عسل بیاشامند در این وقت قی به افراط خواهد شد.

مقی دیگر: جهت رفع مره الصفرا و بلغم صفرا آمیخته.

20 م ترب را ریزه کرده و با ده م شب تازه و ده م نمک هندی و از تخم خربزه و تخم اسفناج هر یک 4 م بجوشانند و در 4 رطل آب تا به ثلث رسد سپس صاف نموده و با سکنجین بنوشند و قی کنند و اگر مراد دفع بلغم بیشتر باشد با عسل بنوشند.

مقی دیگر: جهت رفع رطوبات معده و مره الصفرا و مره السودا نافع است.

ترب را بسیار ریزه کرده و یک شبانه روز در سکنجین عسلی خیسانیده و صاف نمایند و با کنگر زرد تا نیم ل بنوشند.

مقی دیگر: تخم ترب، تخم شبت، تخم خربزه، ریشه خربزه و اصل السوس از هر یک 3 ل را جوشانیده و آب او را با کنگر زرد و سکنجین بنوشند.

مسکنات قی: اما آنچه در تسکین قی صفراوی آزموده است این است: زرشک بیدانه، اناردان ترش، سماق دانه بیرون کرده و پوست بیرون پسته از هر کدام یک جزو، طباشیر، گل سرخ و غوره خشک از هر یک نصف جزو را نرم کوبیده تا 3 ل او را با آب به یا آب انار شیرین یا شربت به و امثال او بنوشند.

نسخه دیگر که مجرب حقیر است:

اناردان ترش، مویز دانه دار و بالسویه زیره کرمانی ده یک او را بسیار نرم کوبیده تا سه ل بنوشند.

اما مسکن قی بلغمی و سوداوی: گل سرخ 4 م، زرشک بیدانه 3 م، نعناع، پوست بیرون پسته، مصطکی، عود هندی، سنبل الطیب، قرفه، قرنفل، فرنچشمک و زیره کرمانی پرورده از هر یک 2 ل این دوا را با سکنجین سفرجلی و امثال او بنوشند.

باب نهم:

در سنونات و غرغره و مضمضه

سنونات ادویه مخصوص به امراض دندان است اعم از آنکه ساییده باشند یا به چیزی بسرشد یا قرص کنند.

و مؤلف تذکره گوید که سنون از مخترعات جرجیس والد بختیشوع است و ظاهراً این کلام اصلی نداشته باشد و از قدما بودن اظهار است و در استعمال سنون شرط است که معده ممتلی نباشد و قبل از استعمال او دهن را با آبهای ادویه مناسبه بشویند و به مسواک و امثال آن دندان را پاک کنند.

سنون: از مجربات والد حقیر و جهت رفع درد دندان بغایت آزموده است.

هوچویه، زردچویه، تخم ریحان، سریش، پوست بیخ درخت زرشک، کتیرا، بادام مقشّر و صمغ عربی از هر یک دانگی و فوفل پنج عدد بسیار نرم بسایند و استعمال نمایند.

سنون ایضاً: از معالجات بقراطی و جهت مستحکم نمودن دندان و گوشت بن دندان و رفع خون آمدن و منع کرم خوردن و ریختن مواد از دماغ به بن دندان بغایت مفید است و رفع بدبویی دهان می‌کند و جلای دندان می‌دهد و چون با روغن زیتون یا قطران سرشته و بر بن دندان دردناک گذارند در حال رفع الم می‌کند و چون با سرکه مخلوط کرده و مضمضه نمایند دندان متحرک را مستحکم و فی‌الواقع بهترین سنونات است. عاقرقرحا، وج، کزمازج و سعد از هر یک 6 ل، پوست انار، مازوی سبز، کندر، گلنار، گل سرخ، مروارید، بسد و سفال چینی از هر یک 3 ل، بیخ سوسن کبود 4 ل، شاخ گاو کوهی سوخته، دندان فیل، دانه هلیله، طباشیر، تخم خرفه، نشاسته، کتیرا، گشنیز خشک بوده و عدس از هر یک 7 ل، زبدالبحر، نمک سنگ، صدف حلزون سوخته و شب یمانی از هر کدام یک مثقال و نیم، فلفل سفید، مصطکی و عود بلسان از هر کدام یک ل، بعد از ساییدن اجزا دو دانگ کافور اضافه نمایند.

سنون: تألیف والد حقیر که جهت رویانیدن گوشت بن دندان و رفع بدبویی دهان بغایت نافع است.

دم الأخوین، کزمازج، انزروت، جوزالسرو، کندر، بیخ قی سوخته، طباشیر، افاقیا، گل سرخ، گلنار، جفت البلوط و پوست انار ترش از هر یک جزوی و قصب الذّیریه نصف جزو وقت خواب استعمال کنند.

سنون: منقول از اختیارات ابن هبل و شفاء الأسقام که جهت بردن گوشت متعفن و آکله و سیلان خون لثه بغایت نافع و بی‌عَدیل است.

زرینخ سرخ و زرد، آهک آب ندیده، زاج سفید و مازوی سبز بالسّویه قرص با سرکه بسازند و دانگی را بر لثه مالیده و بعد از ساعتی بشویند و اگر سوزش کند روغن گل سرخ مضمضه کنند.

سنون دیگر: جهت تأکل دندان و بدبویی دهان و چرک بن دندان نافع است.

مازوی سبز بی سوراخ 2 جزو و مرصاف یک جزو را با روغن گل سرخ بمالند و به سرکه عنصل مضمضه کنند.

سنون مسمی به سورنجان: منقول از کناش فاخر و منسوب به ابن سرابیون و جهت قطع خون و تقویت لثه و دندان نافع است.

پوست انار سه جزو، گلنار، عفص، شب یمانی و عاقرقرحا از هر یک جزوی، سماق یک جزو و نیم، نمک هندی نصف جزو با سرکه و آب دانه مورد قرص بسازند.

سنون: جهت رویانیدن گوشت بن دندان مجرب است و اکثر اطبا بر این اتفاق دارند.

ده درهم آرد گرسنه را با غسل سرشته و بر روی آجری در تنور بگذارند تا نزدیک به سوختن رسد و از کندر و دم‌الأخوین هر یک 5 م و از ایرسا و زراوند مدحرج هر یک دو درهم اضافه کرده و سنون کنند.

سنون: منقول از غنی منی و از مجربات حقیر است و جهت رویانیدن گوشت لثه آزموده است.

پوست بیخ کبر، ابله، عاقرقرحا، بیخ سوسن، گرسنه و آرد جو بالسّویه.

سنون: تألیف حقیر و موافق اکثر امزجه است و در تسکین آلام و رفع خون و رویاندن گوشت و منع ریختن مواد آزموده است. سعد، طباشیر، گل سرخ، تخم مورد، گلنار، فوفل، کاه هندی، کزمازج و افاقیا از هر یک جزوی و سماق سه جزو.

سنون: منقول از معالجات بقراطی و ایلاقی و جهت جلای دندان و پاک کردن از اوساخ و سفید کردن بسیار مؤثر است. زبدالبحر و نمک سوخته را بالسّویه با غسل سنون کنند.

سنون: منقول از شفاء الأسقام و جهت خون بن دندان و حرکت دندان مجرب است.

زبدالبحر، شب یمانی، افاقیا، گلنار، سماق، مازو و پوست انار مکد 1 جزو و نمک نیم جزو و بعد از سنون مضمضه به آب سماق و گلاب کنند.

سنون دیگر: قویتر از آن و سریع‌الآثر است.

نمک سنگ، صدف سوخته، زراوند مدحرج، بیخ نی سوخته، جو سوخته و سفال چینی را بالسّویه سنون کنند و مسحوقنیا و زجاج مسحوق و ساذج در حال دندان را سفید کند و هرگاه زردی دندان با رنگهای دیگر قوی باشد و در جوهر دندان نفوذ کرده باشد زنجار را در غسل حل نموده و بر دندان بمالند و اگر قویتر باید قدری مسحوقنیا اضافه نمایند.

سنون: ایضاً منقول از ایلاقی و جهت رفع سیاهی دندان مجرب دانسته‌اند.

قنبیل 10 م، فلفل 4 م، حماما 3 م، ساذج هندی، حضض محرق از هر یک 2 م.

سنون: منقول از ابن هبل جهت دندان متحرک که به سبب رفتن گوشت لثه باشد بغایت نافع است.

عود سوخته، شب یمانی، گلنار، سماق و افاقیا را بالسّویه استعمال نمایند.

و اگر حرکت دندان از رطوبت باشد مضمضه با آب ادویه که در مضمضه‌ها مذکور می‌شود مضمضه کرده و بعد از آن، این دوا را بر دندان متحرک بچسبانند. شب یمانی، سعد، مصطکی، خاکستر، ثمره الطرفا و خاکستر شاخ گاو کوهی از هر کدام یک جزو، نمک معجون به غسل که بعد از آن سوخته باشند، مرصاف و زعفران از هر یک جزوی و نصف جزو، سنبل الطیب، سداب خشک و سماق از هر یک نصف جزو را نرم ساییده با هم سرشته و استعمال نمایند.

تریاق الأسنان: از تألیف قدما و بسیار مجرب است در تسکین درد دندان.

زنجبیل، فلفل، حلتیث، جند بیدستر و افیون را با غسل سرشته بر دندان دردناک قدری بگذارند و مؤلف شفاء الأسقام این ادویه را اضافه کرده: مرصاف، زراوند مدحرج، میعه و شیخ از هر یک نصف اجزای سابق و آنچه در تسکین درد دندان به تجربه مکرر رسیده مالیدن فلفل با غسل است هرگاه از رطوبت و نزلات دماغی باشد.

و به دستور هرگاه فلفل و پوست خشخاش را در گلاب بجوشانند و از بیرون طلا کنند در حال ساکن گردد.

و به دستور شیطرح هندی را کوبیده در کف دست کرده به خلاف جهت موضع درد گذاشته و تکیه به آن جهت کنند پس به سبب امالۀ ماده بالخاصیه تسکین دهد.

سنون: منقول از تذکره که در زمان هارون الرشید تألیف یافته و جهت استحکام لثه و دندان و خوشبو کردن دهان و قطع رایحه کریهه و تحلیل اورام و رفع سیلان آب دهان نافع است. نمک سوخته 10 جزو، نان جو سوخته 7 جزو، عود هندی 6 جزو، سک 3 جزو، کزمازج، فلفل، دارفلفل، زنجبیل، زبدالبحر و قاقله از هر یک دو جزو با سرکه قرص ساخته خشک کنند و بختیشوع، شیخ ارمنی و زراوند مدحرج از هر یک نصف جزو اضافه کرده و جبرئیل ولد او، عاقرقرحا و اذخر از هر یک دو جزو الحاق نموده و با غسل سرشته و بعضی این ادویه را اضافه کرده‌اند: صندل سفید، سعد، گل سرخ، فوفل، قرنفل، خاکستر کاه و خاکستر شاخ گاو کوهی از هر یک سه جزو، بوره ارمنی دو جزو و تصریح نموده‌اند که بهترین چیزها از برای سرشتن ادویه دندان سرکه‌ای است که در او زیره کرمان خیسانیده باشند و همچنین مضمضه او نیز بهترین اشیاء است.

سنون: جهت امراض حاره منقول از کامل و شامل و حاوی کبیر و تذکره و جهت رویانیدن گوشت لثه و تعفن او و حرکت دندان به تجربه رسیده است.

طباشیر و گل سرخ از هر یک 3 م، مروارید، گل ارمنی برشته و دم‌الأخوین از هر یک 2 م، مرجان سوخته، صندل سرخ، مرصاف، حب کاکنج و کزمازج و مامیران از هر کدام 1 م و جرمیلک 3 م مفرداً بهترین ادویه است.

سنون: جهت امراض بارده نافع است.

عاقرقرحا، فلفل، شیطرح، خردل، زنجبیل و بوره بالسویه با قطران یا طیبخ زیره بسرشد.

سنون: جهت کندن دندان نایب مناب کلبتین است و تقویت او می‌کند منقول از حاوی:

عاقرقرحا، پوست حنظل، پوست چوب توت، شبرم، مازریون، پوست بیخ کبر، حلتیث و زرنیخ زرد، بالسویه مجموع را ساییده و سه روز در سرکه بخیسانند و حلتیث را با نصف وزن او مقل ارزق اول در سرکه حل نموده و ادویه را بسرشد و در وقت استعمال احتیاط نمایند که به دندان صحیح نرسد بلکه دندان مجاور دردناک را به خمیر و موم غلاف کنند.

سنون: جهت دندان متحرک مجرب حکمای هند است.

ودع سوخته و سرنج را بالسویه سنون کنند.

سنون: جهت قلاع سوداوی و مویز بیدانه و انیسون را بالسویه با غسل سنون کنند.

نوع دیگر: برگ عوسج، برگ زیتون و افاقیا از هر کدام یک جزو، قلفطار و صعتر و شب و زاج سفید از هر یک خمس جزو و بیخ سوسن ثلث جزو و زعفران ربع جزو.

سنون: جهت اقسام قلاع نافع است.

شب و عقص را بالسویه ساییده سنون کنند و بغایت مفید است.

صفت ادویه ای که کرم دندان را ساقط می‌کند:

تخم پیاز، بزر کراث و بزربنج را ساییده با پیه بز سرشته و حب بسازند و عددی از آن را در آتش انداخته و یک سر نی بر دندان کرده و سر دیگر نی را در ظرف آتش به نهجی نصب کنند که دود آن از راه نی به دندان رسد و اگر ظرف آتش لوله دار باشد بهتر است که نی بر لوله نصب شود و دهن ظرف را بپوشانند تا دود از لوله داخل نی گردد.

و به دستور چون پنبه به قطران آلوده را بر دندان گذارند کرم را ساقط کند و مضمضه به آب برگ شفتالو و قدری زراوند طویل بغایت آزموده است.

و به دستور بخور راتیانج مؤثر است و چون سوراخ دندان کرم خورده را به کافور پر کنند موجب تسکین درد می‌گردد و به دستور خربق معجون به غسل بغایت مجرب است و به دستور پر کردن ثقبه به مویزج و حلتیث و بوره ارمنی همین اثر دارد.

ادویه‌ای که دفع ضرس کند: و آن بیحسی دندان است که از خوردن ترشی و برودت مفرط به هم رسد.

چون ساق و تخم خرفه را بخایند رفع آن کند.

و به دستور خاییدن بادام و نارگیل و فندق و خمیر نان گرم و مضمضه به شیر دختران و شیر الاغ و طلا کردن روغن زیتون و روغن تازه مفید است.

ادویه ای که دندان اطفال را زود پرویاند: از آن جمله طلا کردن لثه است به مغز سر خرگوش که پخته باشند و مالیدن روغن سوسن و طلا نمودن حنا به روغن سرشته.

صفت مضمضه و غرغره ها جهت امراض دهان و غیر آن:

مضمضه: جهت رطوبات بن دندان و حرکت اسنان نافع است.

سنبل الطیب، گل سرخ، جوزالسرو، سعد و ثمره الطرفا را بالسویه با آب جوشانیده مضمضه کنند.

مضمضه: مجرب است جهت قلاع و خون بن دندان و تعفن و جوشش و رویانیدن گوشت آن.

توتیای مغسول سی و هشت ل، بنفشه 19 ل، شکر خام 1 ل، بنفشه را ساییده با سایر اجزا با سرکه 7 ل آمیخته و در شیشه ضبط نمایند و به جهت جوشش دهان 1 ل سرکه مذکور را با 20 ل آب انار یا آب گشنیز مکرر مضمضه کنند و به جهت قطع خون و رویانیدن گوشت با سرکه مخلوط نمایند و هرگاه سرکه شیشه آخر شود به دستور سرکه تازه اضافه نموده و ضبط نمایند و اگر یکسال و زیاده بر آن بگذرد از اثر نمی‌افتد.

مضمضه ای که قبل از استعمال سنونات باید کرد تا تأثیر ادویه و ذرورات و سنونات اسرع گردد و منقول از کناش فاخر و منسوب به حنین بن اسحق است:

تخم گل سرخ، زرشک، ثمره الطرفا و برگ صنوبر و برگ زیتون از هر یک جزوی، بیخ بارتنگ را با برگ او یک جزو و نیم جوشانیده و نیم جزو شب یمانی حل کرده و مضمضه نمایند.

مضمضه جهت ورم لثه و سستی آن: طرائث و شب یمانی و پوست انار و سماق را بالسویه مضمضه کنند.

مضمضه جهت قلاع: و آن جوشیدن دهان است در اوایل با آب برگ علیق و آب برگ بارتنگ و آب به و سرکه که در او عدس و خبازی و شاخه‌های تازه تاک و آردجو جوشانیده باشند مضمضه نمایند.

و به دستور کزمازج و گلنار و گشنیز خشک و پوست انار و عفتص را جوشانیده و مضمضه نمایند.

مضمضه جهت قلاع بلغمی: برنجاسف، برگ زیتون، مامیران، پوست انار و عفتص را بالسویه جوشانیده و مضمضه کنند.

غرغره جهت ثقل زبان و سستی آن و تشویش کلام:

خردل، زنجبیل، فلفل، عاقرقرحا، نوشادر، بوره، شوینیز، صعتر و نمک را بالسویه نرم ساییده و با سکنجبین عنصلی یا آبی که در او مرزنجوش را جوشانیده باشند غرغره کنند.

غرغره جهت خنّاق حارّ: آب انار ترش که با پیّه او افشرده باشند با رب توت و آب گشنیز غرغره کنند و به دستور غرغره آب بارتنگ و آب عنب‌الغلب و آب سماق مطبوخ نافع است و بعد از چند روز که نضج یافته باشد غرغره رب توت با بوره و مرّ بسیار مفید است.

غرغره ای که بعد از نضج نافع است: انجیر زرد و حلبه و تمر هندی و اصل السّوس را جوشانیده با فلوس خیارشبر غرغره کنند و اگر صاحب درد گلو تب داشته باشد عدس، تمر هندی و گل سرخ و تخم مرو را جوشانیده با ربّ سوس غرغره نمایند.

غرغره جهت خنّاق بلغمی که ذبحه نامند: ربّ گردکان که از آب گردکان سبز ترتیب داده باشند با مرّصاف و زعفران غرغره کنند و به دستور با آبکامه و عسل و سکنجبین عنصلی و با آب ترب و خردل و مویزج و عاقرقرحا غرغره کنند.

غرغره‌ای که جهت حارّه و بارده امراض حلق نافع است:

عدس، گلنار، گل سرخ و کزمازج را جوشانیده و ربّ جوز مذکور غرغره کنند.

باب دهم

در اکحال و شیافات و سایر ادویه عین

کحل و ذرور عبارت از ادویه منخوله از حریر است که در چشم استعمال کنند بدون سرشتن او به چیزی و برود آنچه به آبهای مخصوص سرشته بسایند مانند ذرور استعمال کنند مثل توتیای غوره و امثال آن و مخترع آن سلیاطوس است و چون اوّل از کافور و میردات ترتیب یافته به این اسم موسوم گشته و بعد از آنکه اطبا از ادویه حارّه ترتیب داده‌اند تغییر این اسم نداده‌اند.

و شیاف آنچه به مایعات سرشته به قاطع قطع کنند و در سایه خشک نموده و به مایعات حل کرده و استعمال نمایند و گویند مخترع او بقراط است و از کتب یونانیان مستفاد می‌شود که قبل از او تألیف یافته.

و کحل مخصوص است به آنچه با میل در چشم کنند و ذرور آنچه باشند و مخصوص چشم نیست بلکه مخصوص قطع نرف‌الذم جراحات است. لهذا در باب مراهم نیز مذکور می‌شود و در هیاکل اسقلینوس مذکور است که به موجب وحی ترتیب کحل شده و گویند مخترع او فیثاغورس است و شرط است که استعمال او بعد از تنقیه باشد و صاحب مزاج حار کحل حار را در شب و وقت صبح استعمال نماید و اگر کحل حار باشد و مزاج مریض بارد در آخر روز در چشم کند و اگر هر دو بارد المزاج باشند در وسط روز. هرگاه به جهت نزول آب و امثال آن استعمال کنند باید مریض به پشت تکیه کند و هرگاه علت در اجفان باشد باید بعد از کشیدن دارو پلک را پوشیده و بر رو خواب کند و هرگاه جهت دمعه باشد پلک را نباید پوشید و بر پا ایستاده بکشند و به دستور نباید در امتلاء معده استعمال نمود.

کحل روشیان: به پای بعد از شین و نون بعد از الف به یونانی به معنی مقوی البصر و جابراهون است و مخترع او بقراط و گویند فیثاغورس است و جهت ضعف بصر و غشاوه و دمعه و سلاق حار و ابتدای آب و سبل و جرب و حگه و حفظ صحت عین بغایت نافع است. راست و مغناطیس محرق که هر یک را پانزده مرتبه با آب گرم شسته باشند از هر یک 5 م، نوشادر، صبر زرد، دارفلل، زعفران و مروارید از هر یک 1 م، زبدالبحر، هلیله کابلی و زنکار از هر یک نیم م، اقلیمیای فضی و بوره مریشیای فضی از هر یک ربع م از تافته بیرون کرده استعمال نمایند. و اگر با امراض مذکوره استرخا هم باشد 2 ل سرمه اضافه کنند و اگر با بیاض باشد ملح اندرانی 2 م باید کرد و اگر با ضعف اجفان باشد سنبل الطیب 1 م و نیم اضافه کنند و به جهت برودت مفرط ربع م فلفل داخل کنند.

باسلیقون کبیر: از تألیفات بقراط و به یونانی به معنی جالب السعادت است و گویند اسم پادشاه عصر است و به جهت آن ترتیب داده و جالی و حافظ صحت عین و جهت حگه و غشاوه و ستبری پلک چشم و سبل و جرب و دمعه و بیاض مزمن نافع است. اقلیمیای فضی و زبدالبحر از هر یک 10 م، راست 15 م، سفیداب قلعی، نمک ترکی، فلفل سیاه، جعده، نشادر و دارفلل از هر یک 2 م و نیم، قرنفل و اشنه از هر یک 1 م، کافور نیم م، ساذج هندی یک و نیم م، جند بیدستر، سنبل الطیب و سرمه از هر یک 2 م. **باسلیقون صغیر:** منافع او مثل منافع کبیر است.

اقلیمیای ذهبی 10 م، نحاس محرق مغسول 15 م، سفیداب قلعی و نمک ترکی از هر یک 2 م، نوشادر، جعده، فلفل سیاه و اشنه از هر یک 1 م.

کحل غریزی: از تألیفات بولس است و جهت حفظ صحت و قطع دمعه و امراض که از رمد به هم رسد نافع و در سایر علل منافع او مثل باسلیقون است. اقلیمیای ذهبی، توبال النحاس، توتیای هندی، قرنفل، صبر، برگ فرنجمشک از هر کدام یک ل، ملح هندی، زبدالبحر و نوشادر از هر یک 1 ل و نیم و مشک یک دانگ.

کحل ملکایا: معرب از مقلیان است که به سریانی عبارت از ملائکه باشد و در قرابادین یونانی مسطور است که بقراط در خواب به او ملهم شده و محلل و ملطف و جالی و جهت اواخر امراض صعبه و اقسام رمد نافع است.

انزروت مرتباً به شیر الاغ، نشاسته و شکر سفید از هر یک 15 م و مغز تشمیزج یک م.

کحل جهت احوالی: مؤلف شفاء الاسقام و صاحب تذکره گویند مجرب است.

دخان سندروس که در چراغ با روغن گل سرخ سوزانیده باشند با قدری مشک و عنبر آمیخته و در چشم احوال کنند.

کحل جهت بیاض: که البته تا سی روز زایل کند هر چند صاحب علت مایوس العلاج باشد منقول از نصایح:

زبدالبحر، بوره، سرگین سوسمار و شکر سفید و مسحونیا را بالسویه با یک رطل آبی که مامیران و وج هر یک 10 م جوشانیده باشند تا به ربع رسیده و مکرر در آفتاب ساییده سپس خشک کرده و از تافته بیرون کنند و استعمال نمایند.

کحل وردی: از تألیفات جالینوس و جهت قرحه و ظلمت بصر و حگه و غشاوه نافع و حافظ صحت عین است.

سفیداب قلعی 8 م، اقلیمیای فضی، صمغ عربی، شادنج و اگر نباشد مغناطیس محرق مغسول از هر یک 4 م، افیون، بسباسه، نحاس محرق مغسول و زعفران از هر کدام یک م و کافور یک قیراط.

کحل ساذج: تألیف قدما و عجیب الفعل است و در رفع بیاض و غشاوه و دمعه و حگه و استرخای جفنین و اکثر امراض چشم مجرب و جالی و حافظ صحت است و گویند چون روز شنبه و چهار شنبه با میل طلا در چشم کنند از کوری ایمن شوند. سرمه اصفهانی و مریشیای فضی از هر یک 4 م، اقلیمیای فضی و بسد از هر یک 2 م، ساذج هندی 1 م، مروارید و زعفران از هر یک نیم م و مشک 4 قیراط.

کحل: جهت دمعه بغایت مجرب است و از قدماست.

توتیای کرمانی مغسول 5 م، بسد، پوست هلیله زرد و صبر از هر یک 2 م، فلفل نیم م.

کحل مقوی: از متأخرین است و بغایت جهت ضعف باصره و غلظت روح و نزول آب و خیالات مفید است و در جمیع آثار قویتر از مراره و به حدت او نیست.

20 ل توتیای کرمانی مغسول را با آب مرزنجوش تر که یک شب او را کوفته و گذاشته باشند تا ته نشین شود با آب صاف او خمیر کرده و خشک کنند و بسایند و زنجبیل، فلفل، دارفلفل و مامیران از هر یک 2 ل و نوشادر یک ل، مجموع را کوبیده با آب رازیانه تر بسایند و خشک کنند سپس با توتیای مدبر مذکور از حریر بیرون کرده استعمال نمایند.

کحل الأسفار: جهت رویانیدن مژه و انبوه کردن او بغایت مؤثر است.

دانه خرمای سوخته 5 ل، دخان الکندر 4 ل، سنبل الطیب 3 ل، حجر لاجورد و حب پلسان از هر یک 1 ل، با میل بر منبت مژه بکشند.

کحل الجواهر: از اختراعات متأخرین است و جهت تقویت باصره و رفع غشاوه و تقویت طبقات عین و اجفان و دمعه و جرب و سبل رقیق و انتشار نافع و حافظ صحت است.

سرمه اصفهان 10 م و توتیای هندی که عنبر قسم حار اوست، مرقسیشای ذهبی، مرجان لاجورد مغسول، ساذج هندی، فیروزه، ورق نقره، مامیران، فلفل سفید، اقلیمیای ذهبی، توبال النحاس و شادنج و اگر نباشد مغناطیس محرّق مغسول از هر یک 4 م، سرطان بحری 6 م، یاقوت، بسد، لعل، زمرد، زبرجد، ورق طلا، مروارید، دارفلفل و عقیق یمی از هر یک 2 م، زعفران 3 م و در نسخه دهنه فرنگی 4 م به نظر رسیده و در بعضی سرمه مساوی سایر اجزا است و صمغ عربی و کتیرا و مغز تشمیزج و صمغ آلو از هر یک 5 م، افیون 3 م اضافه کنند و حقیق و والد حقیق این نسخه را استعمال نموده به اعتدال اقرب است و طریق داخل کردن ورق طلا و نقره آن است که با صمغ عربی و با کتیرا سرشته بر روی سنگ سماق چندان بسایند که مکلس گردد.

کحل بقراطی: جهت رفع بیاض بیعدیل است و در اندک زمانی آن را قلع می نماید.

شیشه سبز محرّق مغسول 2 م، بوره ارمنی و زبدالبحر از هر یک 1 م.

ذرور: جهت مور ساذج بغایت نافع و موافق اختیارات ابن هبل و ایلاقی و شفاء الأسقام است.

سفیداب قلعی 4 م، اقلیمیای فضی و صمغ عربی از هر یک 2 م، نحاس محرّق مغسول و نشاسته و افیون از هر یک 1 م، با لعاب بزرقطونا سرشته و خشک کنند و باز ساییده و ذرور نمایند.

ذرور وردی: ایضاً جهت مور ساذج و به جهت شبیه بودن او در رنگ به ورد مسمی به این اسم شده است.

سفیداب قلعی 2 ل و چهار دانگ، صمغ عربی 1 ل و 2 دانگ، انزروت نیم ل، نحاس محرّق و افیون از هر یک 2 دانگ، شادنج 4 دانگ و اگر نباشد مغناطیس محرّق مغسول بدل کند.

ذرور تشمیزج: جهت بیاض رقیق و جرب و حگه و حمرة ملتحمه و بقایای رمد و حرقت و دمعه حاره نافع و حافظ صحت و بغایت آزموده است.

20 ل تشمیزج را با 20 ل گیاه مامیثا بجوشانند و سه روز در آن آب گذاشته بیرون آورده خشک کنند و از مغز مقشر او 10 م، سماق، صمغ آلو، انزروت و نبات از هر یک 2 م، گرد بزرقطونا که از کوبیدن او جدا شود به دستور 2 م و افیون 2 نخود ذرور نمایند.

ذرور رمادی: منقول از معالجات بقراطی که جهت رفع حمروت و دمعه و درد چشم که از غلیان خون باشد نافع است.

نشاسته، کتیرا و صمغ آلو مکد 3 م، صمغ عربی 2 م و شیاف مامیثا یک و نیم م.

ذرور مامیران: از معالجات بقراطی جهت اختلاج دایم و امراض بارده مزمنه تقویت بصر بغایت آزموده است.

زنجبیل 3 ل، قرنفل 6 ل، مامیران 1 ل، فلفل 1 ل، دارفلفل 1 ل، توتیای کرمانی مغسول یک نیم ل و صمغ عربی یکو نیم ل.

شیاف نارنج: از مخترعات حقیق است و جهت منع نزلات و حمرة و جرب و حفظ صحت چشم و سبل و دمعه و رمد مزمن و چسبیدن پلک و امراض حاره مجرب است.

توتیای به آب نارنج پروده 10 جزو، کتیرا، نشاسته، انزروت، گل سرخ و حضض مکی از هر کدام یک جزو، سفیداب قلعی و هلیله زرد دانه دار 2 جزو و افیون نیم جزو.

ذرور اقلیمیای: جهت بیاض و جلای بصر نافع و از تألیفات حقیق است.

زبدالبحر، بوره ارمنی، سرگین خطاف، مامیران، ساذج، نوشادر و شب یمانی از هر یک 2 م، صدف سوخته، بسد سوخته، روی سوخته و اقلیمیای طلایی مکد 1 ل، پوست تخم مرغ 3 ل، انزروت، صبر زرد و دارفلفل مکد نیم ل با غسل شهد جهت بیاض استعمال نمایند و در سایر امراض با ادویه مناسبه.

ذرور ابیض: بسیار لطیف و محلل رمد و مجفف رطوبات و جهت امراض چشم اطفال بسیار نافع است.

انزروت و تشمیج از هر یک جزوی و حبه السّودا و نشاسته از هر یک نصف جزو و سفیداب قلعی ربع جزو.

ذُرور اصغر: منافع او مثل منافع ذرور ابیض است و در قطع دمعه و منع نوازل مفید است.

انزروت جزوی، صبر زرد، زعفران و تخم گلسرخ از هر یک 2 جزو و افیون دو دانگ و مامیثا 1 جزو.

ذُرور منصف: چون ذرورین مذکورین را بالمناصفه ترکیب کنند به این اسم نامند.

ذُرور کافوری: جهت حرارت عین و رمد خفیف نافع است. صدف محرقّ و مروارید 2 م و نشاسته 1 م و کافور داتق.

ذُرور: جهت مور سارج و قرحه و بثور بغایت نافع است.

سفیداب قلعی، اقلیمیای فضی، مغناطیس محرقّ مغسول و صمغ عربی مکد 4 م، نشاسته 1 م، افیون، نحاس محرقّ، زعفران مکد نیم م و کافور نیم دانگ.

ذُرور: منقول از معالجات بقراطی و جهت رفع حمرة چشم و رمد و جلای آثار و طرفه بغایت آزموده است.

برگ عنب التعلب سوخته، کشوث سوخته، مروارید، مغناطیس سوخته مغسول و ریگ مگه که زرگران جلای نقره به او می کنند بالسّویه.

برود: منقول از معالجات بقراطی و ایلاقی و جهت سلاق و دمعه و جرب و سبل و ضعف بصر و شرتاق و سایر امراض نافع است.

توتیا کرمانی مغسول به آب غوره تازه پرورده، زردچوبه مکد ده جزو، هلیله زرد و تخم زنجبیل مکد 5 ل، دارفلل و مامیران مکد 2 و نیم م، نمک هندی بعد از ساییدن تا پنج مرتبه با آب غوره بسایند و خشک کنند.

توتیای غوره: توتیای کرمانی را شسته هفت بار با آب غوره ساییده خشک کنند و جهت دمعه و جرب و حگه و حرارت عین نافع است و چون با آب نارنج همین عمل کنند در اقسام امراض عین نافع است خصوصاً جهت رمد مزمن و حگه و دمعه و سلاق و جرب و رفع نزلات و تقویت طبقات و حفظ صحت عین و رفع آشفنگی و التهاب.

و چون با آب انارین پرورده کنند جهت امراض مذکوره نافع و محلل ورم عین و مقوی بصر است.

و چون با آب مرزنجوش پرورده کنند جهت حدت بصر و امراض مزمنه مفید است و به دستور با آب رازیانه همین اثر دارد.

برود نقاشین: بغایت مقوی بصر و حافظ صحت و قاطع دمعه و جهت بیاض و حگه و جرب مزمن و تحلیل ورم نافع است و از تألیفات جالینوس و مسمی به جلا و کحل الرمانین است.

توتیای کرمانی، ساذج و نحاس محرقّ مکد 1 جزو، صبر، فلفل، دارفلل، ساذج مغسول یا مغناطیس محرقّ مغسول مکد نصف جزو، مامیثا، عغص، تشمیج، انزروت، زبدالبحر مکد ربع جزو ساییده با آب انارین تا پنج مرتبه پرورده و در آفتاب بگذارند.

برود القاطع: و برود مارستانی نیز نامند و از تألیف محمد بن زکریاست و او را در تقویت اجفان و رویانیدن مژه و رفع برص اجفان و تقویت بصر و منع نوازل مجرب دانسته‌اند.

سنبل الطیب، سرمه اصفهانی مکد یک جزو، دانه خرما و دانه هلیله که هر دو را به خمیر گرفته سوخته باشند مکد نصف جزو بعد از ساییدن با آب گشنیز با آب مورد پرورده و خشک کنند.

برود اکسیرین: و برود احمر نیز نامند از تألیف قدما است و جهت التحام قروح و تجفیف رطوبات و رفع جرب مجرب است.

شادنج 4 م و اگر نباشد مغناطیس محرقّ مغسول، سرمه 2 م، توبال النحاس 1 و نیم م، صدف سوخته و سفیداب قلعی و مروارید مکد نصف جزو، اقلیمیای فضی، صمغ عربی و نشاسته مکد 1 م ساییده با آب رازیانه تر پرورده و استعمال نمایند.

شیاف ابیض: از تألیفات بقراط است و جهت امراض حاره و تحلیل اورام و ردع آن مفید است.

سفیداب قلعی 5 م، کتیرا و صمغ عربی 3 م، نشاسته و انزروت مکد 2 م و چون ربع م افیون اضافه نمایند شیاف ابیض افیونی نامند و چون دو قیراط تا نیم م کندر اضافه کنند کندی خوانند و کندی جهت قروح اقوی است و بعد از ساییدن با لعاب بزرقطونا شیاف بسازند.

شیاف احمر لّین: جهت بقایای رمد نافع است.

کتیرا، صمغ عربی و شادنج هندی مکد یک جزو، مرصاف، دم الأخوین و زعفران مکد نصف جزو.

شیاف وردی: تألیف ابن رضوان و رادع و محلل و مسکن مواد و مانع نزلات و مقوی اعضای عین و جهت رمد و درونج نافع و عظیم الأثر است و در امراض حاره گل سرخ بی اقماع 12 م، صندل سفید و سرخ 5 م، کتیرا و حضض و صبر و شیاف مامیثا مکد 1 م با گلاب شیاف بسازند.

شیاف مرقالیا: به یونانی به معنی محلل است و از تألیف جالینوس و حنین بن اسحق ترجمه نموده که جهت ظلمت مواد متجلبه و اوجاع و قروح مزمنه و جرب و طول رمد و اکثر امراض بغایت نافع است.

اقلیمیای ذهبی، توبال النحاس و صمغ عربی مکد 3 م، مرصاف، سنبل، افیون، زعفران و ساذج مکد 1 م و فلفل سفید 6 قیراط با شراب بسرشد و با سفیده تخم مرغ استعمال نمایند.

شیاف اخضر: جهت سلاق و جرب و حکه و غشاوه و سبل و بیاض نافع است.

صمغ عربی، سفیداب قلعی و اشق مکد یک جزو، زنجار و شادنج مکد نصف جزو و اگر شادنج نباشد مغناطیس محرق مغسول کنند.

شیاف: جهت منع موی زیاد نافع است.

زاج و صدءالحدید مکد 1 جزو، زنجار، نوشادر و توبال النحاس محرق مکد نصف جزو با زهره طیور شیاف بسازند.

شیاف مرارات: به یونانی باسلیقون نامند و به معنی ملوکی و بقراط گوید که از تألیفات اسطیبقان است و قوتش تا دو سال باقی است و جهت نزول آب و قروح و غشاوه و رطوبت مفید است و سریع النفوذ به حدی است که در طبقات تأثیر می کند.

اقلیمیای محرق 15 م، صمغ عربی 8 م، مداد هندی، فلفل سفید مکد 5 م، سفیداب قلعی 14 م، اشق و سکینج و روغن بلسان و جاوشیر مکد 2 م و اگر روغن بلسان نباشد روغن آجر، افیون 1 م، زهره کفتار 1 م، زهره ماهی شبوط و زهره کبک مکد 7 م، زهره باشه و عقاب و گاو و خرس و گرگ و غراب و باز مکد 1 و نصف و شیخ ابوعلی (ره) می فرماید ضروری زهره شبوط و کبک است و سایر ضروری در کار نیست و باید با آب رازیانه اکتحال نمایند و مجربین تصریح نموده اند که زهره حدات که به فارسی غلیوچ نامند و بوم که جغد گویند و کبک در رفع نزول آب و غشاوه مجرب است و چون زهره غلیوچ را با آب رازیانه اکتحال نمایند جهت اخراج سم مجرب دانسته اند.

شیاف تفاحی: بغایت لطیف و بیغایله و جهت قروح و ضربان و غشاوه و بشور بسیار مفید است.

اقلیمیای محرق مطفی در شیر الاغ یا شیر دختران 16، سفیداب قلعی آب مغسول 8، زعفران 4، کتیرا 2 با آب باران سرشته با سفیده تخم مرغ استعمال نمایند.

شیاف سماق کبیر: جهت رطوبات و دمعه و حکه و سلاق و جرب و بیاض رقیق و امراض حاره نافع است.

سماق ده جزو، برگ مورد، هلیله زرد و غصص مکد ربع جزو، مجموع را با ده چندان آب بجوشانند تا به ربع رسد، پس صاف نموده و بجوشانند تا ثلث بماند و این ادویه را با آن بسرشد و شیاف بسازند، شیاف مامیثا، سرمه، توتیای کرمانی، نحاس محرق، سفیداب قلعی مکد 1 جزو، افاقیا نصف جزو، کتیرا و افیون و نشاسته مکد ربع جزو.

شیاف سماق صغیر: جهت رمد و حرارت چشم و التهاب و حکه و دمعه و جرب و سبل و جحوظ حدقه و ماق و التصاق پلک نافع است و به تجربه حقیر رسیده است.

سماق پیدانه 10 جزو، سفیداب 1 جزو و کتیرا نصف جزو، کافور ربع جزو و هرگاه سماق را بجوشانند و آب او را ثانیاً طبخ دهند تا غلیظ گردد. پنج جزو او کافی است.

شیاف غرب و ناصور: از محمد بن زکریا و جهت غرب و ناصور مجرب حقیر است.

صبر، کندر، انزروت، گلنار، سرمه، شب یمانی و دم الاخوین بالسویه و زنجار ربع یکی با آب بسرشد.

شیاف ابی ناصر: جهت تقویت چشم و منع قبول آفتاب و حرمت اجفان و جلای بصر مفید است.

گل سرخ، صمغ آلو و صمغ عربی 3 م، حضض 2 م، اقلیمیای نقره 1 م، نشاسته 4 م، توتیای هندی مغسول 1 م و انزروت 4 و نیم م و افاقیا 1 و نیم م را با آب بسرشد.

حزم المعسل: جهت رفع بیاض بغایت مؤثر است.

چند عدد تخم مرغ فاسد و لق شده را خالی کرده و آب در او ریخته در آفتاب بگذارند و تکرار این عمل نمایند تا هر پرده ای که در آن باشد جدا شود و آب را متعفن نکند سپس خشک کرده و بسایند و چند مرتبه از تافته بیرون کنند و با صدف سوخته و بسد سوخته و سرگین خطاف و سرگین سوسمار و بوره ارمنی بالسویه مخلوط نموده با زهره بز و کلنگ سرشته و شیاف بسازند و با غسل شهاد رقیق استعمال نمایند و قبل از استعمال چشم را به زنجار طبخ بابونج و اکلیل - الملک و سداب و حلبه بدارند و در معالجات بقراطی مذکور است که پوست تخم مدبر مذکور را که حزم صغیر نامند با سرگین کبوتر و سوسمار و خطاف ازاله بیاض چشم که از آبله به هم رسیده باشد می نماید و حزم معسل سابق قویتر است.

شیاف علائی: جهت جلای بصر و تقویت چشم و منع آفات و سبل و بیاض رقیق و دمعه و حکه نافع است.

توتیای کرمانی مغسول، هلیله زرد مقشر و کتیرا مکد پنج م، نوشادر یک دانگ، زرد چوبه 3 م و زنجبیل و صمغ عربی مکد 2 م با گلاب بسرشد.

شیاف جلا: جهت ضعف بصر رطوبی بغایت مجرب است و از اصناف مرارات بهتر و بیغایله است و جهت نزول آب و خیالات بی نظیر است.

20 م توتیای کرمانی مغسول را با آب مرزنجوش تازه که شب مانده و صاف شده باشد، سرشته و خشک کنند و با زنجبیل و فلفل و دارفلفل و مامیران مکد 2 م، نوشادر 1 م، زعفران، حضض، کتیرا، صمغ عربی، اشق، نحاس محرق، زنجار و اقلیمیای فضی مکد نصف م مخلوط کرده و با آب رازیانه تازه سرشته و شیاف سازند.

شیاف ابار: جهت رفع آثار و التحام قرحه مجرب است.

سرب سوخته، نحاس محرق، سرمه، توتیای هندی غیر حار، صمغ عربی و کتیرا مکد 8 م، اقلیمیای ذهبی و سفیداب مکد 4 م، افیون و مرصاف مکد نصف م و کندر 5 م با آب بسرشد.

شیاف اسود: جهت حرارت و سوزش و شدت وجع و سبیل و دمه حاره نافع است.

سفیداب 4 م، صمغ عربی و کتیرا مکد 2 م، افاقیا 5 م، مرصاف نصف م، سنبل و افیون مکد 4 دانگ با آب بسرشد.

شیاف اصفر: جهت ابتدای نزول آب بر غشاه و بیاض رقیق و سحاب و دمه و جرب و سبیل مزمن نافع است.

انزروت و شیاف مامیثا 8 م، مرصاف، بوره ارمی و فلفل سفید 4 م، زرنیخ سرخ 2 م، زعفران 1 و نیم م با آب بسرشد.

قطور: که در ابتدای رمده بغایت نافع است و مسکن وجع است و حقیر تجربه نموده‌ام.

تشمیج، بهدانه و تخم خبازی از هر یک 10 عدد را نیمکوب کرده با نشاسته نیم م و حضض 2 دانگ با آب بجوشانند تا غلیظ شود سپس صاف نموده با قدری سفیده تخم مرغ در شیشه کرده و بر هم زنند و نیمگرم در چشم بچکانند.

قطور دیگر: که در ایام تراید رمده نافع است.

تشمیج و بهدانه مکد 30 عدد را نیمکوب کرده با 1 ل و نیم انزروت سفید در شیشه کرده با آب عصی الراعی و شیر دختران بر آتش نرم بجوشانند و صاف او را در چشم بچکانند و آب برگ بارتنگ بدل عصی الراعی می‌شود.

قطور دیگر: که در انحطاط بسیار نافع است و مسکن و محلل و مانع ظهور بشور و قرحه است.

قلعی را به کف دست بسیار بماند تا دست سیاهی بسیار از او بردارد، پس با گلاب کف دست را تر کرده و سیاهی را جمع کنند و با شیر دختران بچکانند و سیاهی سرب را همین خاصیت است و در تسکین وجع شدید مکرر به تجربه رسیده است که گوشت بی چربی گوسفند را ورق بسیار رقیق کرده آن مقدار در کف دست نگاه دارند که گرمی دست در او اثر کند سپس بر پشت چشم و پیشانی ببندند در حال درد ساکن گردد و هیچ ضماد بر این اثر نیست.

باب یازدهم

در ذکر ادهان

مخترع ادهان فیثاغورس است و گویند اولاً بقراط استخراج نموده و هر چه از بزور و گلهها و مانند او ترتیب دهند مثل روغن کنجد و روغن گل در تحت ذکر اصل آن در ادویه مفرده مذکور است مع خواص و افعال و مزاج آن و هر چه در حکم عطریات و اعمال غریبه است مثل روغن عنبر و امثال آن به دستور در طی دستور اول مسطور گشته و قواعد کلیه و ادهان مرکبه در این باب مذکور می‌شود.

اما طریق استخراج روغن بزور آن است که آن تخم را کوبیده قدری آب گرم بر آن پاشیده به آتش گرم کرده بیفشارند و هر چه از اوراق و اغصان و ازهار خشک گیرند باید با شش وزن او آب بجوشانند تا به ربع رسد سپس صاف نموده با مثل او روغن کنجد یا روغن زیتون و امثال آن بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند و هر چه از گلهای تازه و مانند آن گیرند بهتر آن است که کوبیده آب او را گرفته با مثل آن روغن مناسب بجوشانند تا روغن بماند و آنچه متعارف است آن است که گلهها را در روغن کرده و به آفتاب گذارند و بعد از هر هفته صاف نموده و گلهها را تازه کنند تا سه مرتبه و اگر زیاده تکرار عمل نمایند قویتر می‌شود و این قسم متعارف و ضعیفتر از قسم اول است و طریق استخراج روغن تخم مرغ و روغن گندم و امثال آن در قسم اول دستورات مذکور است.

بدان که اکثر ادهان بزور و غیر آن متکرج می‌شود مگر روغن حب البان که هر چیزی را که به روغن او ترتیب دهند متکرج و فاسد و بدبو نمی‌شود و غلاف شکوفه خرما که کفری نامند بالخاصیه مانع فساد روغن‌هاست و هرگاه خواهند که روغن‌ها را سفید کنند به جهت طیوب و نمود آن باید به ازای هر رطلی از روغن مثل آن آب و یک اوقیه مغز گردکان و نیم اوقیه نمک که با هم ساییده باشند اضافه نموده و بجوشانند تا آب به نصف رسد، پس سرد کرده روغن را از آب جدا کنند و باز با آب به دستور بجوشانند و صاف نمایند و تکرار عمل نمایند به حدی که خواهند.

دهن الناردین: روغن سنبل رومی است در کل امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و قولنج و ضعف معده و جگر و کلیه و مثانه و گرانی سمع و درد رحم و احتباس حیض و درد اعضاء و اعصاب نافع است شرباً و ضماداً و احتقناً.

قصب الذریره، عود بلسان، سعد، ورق الغار، قسط تلخ، ناردین، مرزنجوش، قردمانا، ساذج، ادخر، راسن، ابهل، برگ مورد و اذان الفار مکد 5 م را اول نیمکوب کرده و با 6 و 5 ل شراب کهنه یا جمهوری یا نبیذ زبیب و عسل و دو هزار و یکصد و پنجاه ل آب تا شش ساعت بجوشانند که به نصف رسد بعد از آنکه یک

شبانه روز خیسانیده باشند سپس صاف نموده با گل سرخ و حماما و سلیخه و آب مورد تازه و مرصاف مکد بیست و سه ل تا سه ساعت دوباره بجوشانند که به نصف رسد سپس صاف کنند و با سنبل رومی و سنبل الطیب و قرنفل و میعه ساینه و روغن بلسان و اگر نباشد روغن زیتون کهنه و جوزبوا مکد 23 ل و روغن کنجد 650 ل به آتش نرم بار ثالث بجوشند تا آب سوخته روغن بماند آنگاه صاف نموده و استعمال کنند.

دهن السداب: جهت کمر و ورک و مثنه و کلیه و ساقین و ادرار نمودن بول و حیض و تحلیل ریح و درد گوش و صرع و صداع شرباً و ضماداً و قطوراً و احتقناً بغایت نافع است.

به ازای هر یک اوقیه سداب تازه سه اوقیه روغن زیتون یا کنجد و یک مثقال از هر یک از خردل و حب الرشاد و عاقرقرحا یک رطل آب کرده بجوشانند تا روغن بماند سپس صاف نموده و استعمال کنند.

دهن العلقم: دهن الحنظل است و دهن قنقار الحمار نیز نامند و اکثر اطباء بهترین ادهان دانسته‌اند خصوصاً جهت تقویت باه و اشتها و برودت معده و درد مفاصل و نقرس و عرق النساء بیهیدل است و عجیب‌الفعل تر از روغن ناردین دانسته‌اند.

عصاره قنقار الحمار ده رطل، میعه ساینه پانزده ل، قنطوریون، شحم حنظل، زراوند مدحرج، زوفای خشک، پودنه کوهی و بری و نهری، سکینج، برگ دلفی، بیخ سوسن و آسمانجونی مکد 10 ل، عاقرقرحا 4 ل، آب صاف و روغن زیتون بالمناصفه 15 رطل بعد از خیسانیدن ادویه بجوشانند تا آب سوخته و روغن بماند پس صاف نموده و استعمال کنند.

دهن الککلانج: از حکمای هند است و جهت امراض بارده مثل فالج و درد مفاصل و اعیا و ازاله آثار و تقویت موی و شراب او جهت تقویت جگر و معده و کلیه نافع و مدرّ بول و حیض است. انواع هلیججات و بلبله و آمله و فلفل و دارفلفل و زنجبیل مکد 6 م، جاوشیر، اشق و سکینج مکد 5 م، تربد سفید 4 م، خشک، کرنب تازه و سداب تازه مکد ده م با یک هزار و دو بیست ل آب بجوشانند تا به نصف رسد سپس صاف نموده با چهارصد ل روغن خروع بجوشانند تا روغن بماند.

دهن الزعفران: که دهن الخلوع نامند و جهت صلابات و اوجاع رحم و معده و تشنج و فساد رنگ رخسار و رفع بی خوابی و تنقیه قروح و جروح رحم نافع است.

زعفران پانزده ل، قردمانا 6 ل، قصب الذریره 5 م، مرصاف 1 ل را در 3 ل روغن کنجد یک هفته خیسانیده هر روز بر هم زند و با 100 ل آب بجوشانند تا روغن بماند و صاف نمایند.

دهن لبوب السبعه: منقول از قرابادین عیسی و بغایت مرطب و جهت امراض یابسه و ازاله علل سوداوی و صداع و جذام و مالیخولیا نافع است ضماداً و شرباً و سعوطاً.

مغز فندق و پسته و بادام شیرین و کنجد و حب الصنوبر و مغز تخم کدو و مغز بادام تلخ را بالسویه کوبیده و گرم کرده بیفشارند تا روغن از او جدا شود.

دهن المبارک: منقول از شفاء الأقسام و دهن اللقوه نامند و جهت لقوه و فالج و کزاز و عرق النساء و دوالی و نقرس و تحلیل ریح و تهییج باه و اشتهای طعام نافع می‌باشد و قطور او جهت کری و گرانی سمع و سده صماخ در روز مؤثر و فرزجه او جهت جمیع امراض رحم نافع است. و مؤلف تذکره گوید که مثلث ارواح و عاقد است.

حلبه و شونیز را بالسویه کوبیده و تسقیه به روغن زیتون به طریق تحمیس نمایند و بر روی آتش نرم سه مثل خود روغن را جذب کند سپس تقطیر دهن کنند.

دهن الثوم: که دهن الرأهب نامند و از جهت رهبانان تألیف یافته و در کلّ مرض بارد مجرب است و اعاده باه مایوسین می‌کند و جهت تعقد عصب و درد کمر و حذب و بواسیر و تقطیر البول و سرخ کردن رنگ رخسار آزموده است و چون در زمستان استعمال کنند محتاج به پوشش نشوند. ثوم مقشّر یک جزو، فرفیون و عاقرقرحا از هر یک ثلث جزو، فلفل و سداب از هر یک ربع جزو با نه وزن او روغن زیتون بجوشانند تا به ثلث رسد سپس صاف نموده و استعمال نمایند.

دهن الخلل: معروف به دواء الهرمس و جهت بثوری که در اصول شعر و مسام به هم می‌رسد و جهت جمیع مواد غلیظ تحت جلد و حزاز و جرب و حکّه نافع است.

20 ل روغن گل را با نود ل سرکه بجوشانند تا روغن بماند و فرفیون و شیطرح هندی و کهریا و راتیانج از هر یک دانگی و کاغذ سوخته و مداد صینی و دانه برنج سوخته و دانه هلیله سوخته و راسخت از هر یک نیم ل در آن حل نموده و استعمال کنند.

دهن حمض: که ماه نامند و از اسرار مکتومه شمرده‌اند و در تقویت باه بیهیدل دانسته‌اند و چون با غسل و معاجین باهیه طبخ دهند منافع او را تجدید نتوان نمود و چون با شونیز استخراج دهن او نمایند در جمیع اوجاع بارده بغایت مؤثر است و استخراج روغن نخود به عنوان مختلف است و بهترین تقطیر اوست که نخود را نیمکوب کرده در قرع مطین کنند به طریقی که گلولی قرع خالی باشد و از لیف و امثال آن در گلولی قرع کنند تا در وقت معکوس کردن آرد نخود از

شیشه بیرون نیاید و کوره ای ترتیب دهند دو طبقه و گلوی قرع را از سوراخ طبقه اول به طرف اسفل کوره بیرون کنند که شکم قرع در طبقه اول ظاهر باشد و قابله به دهن قرع وصل نمایند و بر اطراف شکم قرع آتش سرگین یا زقال کمی برافروزند تا روغن از لیفهای گلوی قرع به قابله بچکد.

دهن النجاج: از تألیفات حقیر و جهت ریاح و اختلاج و تشنج و فالج و امراض بارده عصبانی و تقویت اعصاب و تفتیح مجاری ضيقه و اوجاع بارده و تحلیل مواد غلیظه مجرب است.

حسن لبان، مقل و میعه سایله مکد 10 م، اشق، فرفیون، حب بلسان، خریق سفید، زرنب، کبابه، شیطرح و ماهیزهرج مکد 6 ل، جوزبوا، زنجبیل، خولنجان، دارچینی و بلادر مکد 5 ل، کندر، سبالیوس، تخم گندنا، شونیز، تخم تره تیزک، نانخواه، قسط تلخ و تخم شبت مکد 4 م، سعد، مرزنجوش، حلبه، اسپند، مغز دانه کرچک، مغز بن اشنه و حب الغار مکد 9 م، یک هفته در هزار ل عرق بهار و امثال او بخیسانند و بجوشانند تا به نصف رسد و صاف نموده و با صد و پنجاه ل روغن زیتون و پنجاه ل روغن بیدانجیر بجوشانند تا روغن بماند و سکبینج، جاوشیر، مومیایی، میعه سایله، قنه و علك البطم مکد 3 ل در آن حل کنند و سنبل الطیب، مرصاف، زعفران، قصب الذریره و قرنفل مکد 3 ل، دارچینی 5 ل، جند، فلفل، فرفیون و دارفلفل مکد 8 ل از حریر گذرانیده و اضافه نمایند.

دهن المحلل: تألیف والد حقیر میرمحمد زمان تنکابنی جهت تقویت بی نظیر و در تحلیل ریاح معده و جگر بیعدیل است.

مقل ارزق 3 ل، سنبل الطیب، مر، مصطکی، علك البطم مکد 1 ل، اشق، اسارون، قصب الذریره و اذخر مکد 2 ل با روغن بابونه و روغن گل سرخ بالسویه از هر یک نیم رطل مخلوط نموده و در آفتاب بگذارند و هر روز برهم زنند تا ده روز و یا در خاکستر گرم بگذارند.

دهن دارشیشعان: جهت اسهال و ضعف معده و تحلیل ریاح نافع است.

دارشیشعان 45 ل، عود بلسان 35 ل، قرفه 37 ل و قصب الذریره 15 ل را نیمکوب کرده با 65 ل روغن کنجد با آتش نرم بجوشانند تا ثلث بماند.

دهن البلادر: جهت استرخاء عصب و فالج و لقوه و امراض بارده نافع و بغایت محلل ریاح است.

سنبل الطیب، هیل، فلفل، وج، شیطرح، راسن، دارفلفل، جوزالقی، بلادر، بیخ سوسن آسمانجونی، رازیانه، قسط تلخ، بوزیدان، زرنباد و درونج مکد 15 ل نیمکوب کرده با شیر تازه و آب از هر یک پانصد ل و روغن کنجد دویست و پنجاه ل بجوشانند تا آب و شیر سوخته روغن بماند.

نسخه دیگر: جهت بواسیر و جمیع امراض بارده و تحلیل ریاح غلیظه عظیم النفع است و از تألیف قدما است.

مقل ارزق 10 ل، میعه سایله، اشق، افیون، بسفایج، حب بلسان، بادام مقشر، خریق سفید، زرنب، افلنجه و شیطرح 6 ل، قرنفل، جوزبوا، زنجبیل، خولنجان، دارچینی، بلادر و جند 3 ل، بززالینج، کندر، سبالیوس، تخم گندنا، شونیز، تخم تره تیزک، نانخواه و قسط تلخ 5 ل، سعد، برگ مورد، مرزنجوش، حلبه، اسپند، حبه الخضرا و خروع 10 ل، اشنه و شبت 9 ل، ورق الغار و فوفل 4 ل، عسل کف گرفته، روغن گاو، روغن یاسمین، نطف سفید، قطران، روغن خروع و دهن الغار 12 ل، روغن زیتون ششصد و پنجاه ل و آب صاف هزار ل بجوشانند تا آب بسوزد.

دهن القسط: جهت درد جگر و معده و مفاصل و فالج و تقویت اعصاب و نیکو کردن رنگ رخسار و حفظ سیاهی مو و رویانیدن او نافع و مفتح سدد و آشامیدن او جهت برودت احشاء مؤثر است.

قسط تلخ، قصب الذریره، سنبل الطیب، ساذج، میعه سایله، ایرسا، قرفه و اشنه 15 ل، قرنفل، راسن و اگر نباشد وج، سلیخه 7 ل، مرصاف 4 ل، جوزبوا 10 ل و عود بلسان 5 ل را کوبیده با هزار و دویست ل آب خیسانیده جوشانیده تا به ثلث رسد سپس صاف نموده با پانصد ل روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد.

روغن شیخ صنعان: جهت التیام زخمهای تازه مجرب است و از نسخه هندی نقل شده و محلل اورام بارده و مقوی اعصاب است.

زردچوبه 30 ل، زرشک که به هندی دارهله گویند، دیودار که چوب صنوبر است، اصل السوس که بیخ مهک است، چوب گز، پوست خار مغیلان، آب برگ نیل و آبنوس 5 ل، برگ حنا، هوچوبه و دردچو که سنبل باشد 10 ل، قنه 2 ل و نیم، جوزبوا، مرداسنگ، شنجرف، کاه هندی و بلغار تراشیده 1 ل، موم کافوری 4 دانگ، جدوار دو دانگ، روغن کنجد 200 ل، چوبها و زردچوبه و سنبل و برگ حنا و اصل سوس و بیخ خار مغیلان را در نهصد ل آب خیسانیده بجوشانند تا به ثلث رسد سپس صاف نموده باقی ادویه را ساییده با آب برگ نیل و روغن بجوشانند تا بسوزد و آنگاه صاف نموده استعمال نمایند.

نسخه دیگر: قلیل الأجزاء که حقیر تجربه نموده و در التیام زخمهای تازه بهتر از نسخه اول است و ظاهراً ترتیب نسخه اول دکان آرایبی باشد.

اصل السوس، هوچوبه، پوست درخت صنوبر، پوست درخت مغیلان و زردچوبه بالسویه 400 مثقال را کوبیده با روغن چراغ 600 ل که از پنبه دانه و تخم کتان می گیرند و سه من تبریز آب به آتش نرم بجوشانند به حدی که کف نکند تا آب بسوزد پس صاف نموده و استعمال کنند.

روغن مانع ریختن موی از علت آتشک: مجرب حقیر است و به جهت داء التعلب بغایت مفید است و چون موی سفید از موضع داء التعلب برآید استعمال این روغن موی سیاه می رویاند.

برگ مورد 15 ل و وسه 30 ل را در چهارصد ل آب بجوشانند تا به نصف رسد سپس صاف نموده با 120 ل روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند و 6 ل لادن در او حل کنند.

روغن: جهت فالج و رعشه و تشنج و خدر و امثال آن نافع است و باید منابت اعصاب و اعضای دردناک را با کیسه درشت مالیده تا سرخ شود و تدهین نموده و بخوابند.

قسط تلخ و سنبل الطیب هر یک 20 ل را نرم کوبیده در یک رطل روغن زیتون و یک رطل آب بجوشانند تا روغن بماند سپس صاف نموده تا سه مرتبه با ادویه مذکوره بجوشانند و صاف کنند و اگر بجای آب هر مرتبه عرق رازیانه یا عرق بهار کنند بهتر است و بعد از آن جند و فلفل و فریون و میعه سایله از هر یک 2 ل را در آن حل نمایند.

روغنی که موی بسترود: زرنیخ 600 ل، آهک آب ندیده 150 ل، قلی 60 ل، مجموع را کوبیده دو حصه کنند و سه من شاه آب را به جوش آورده یک حصه زرنیخ را که 60 ل باشد با یک حصه آهک و قلی در آب ریخته بجوشانند تا عشر آب که 360 ل است بسوزد سپس حصه دیگر را بریزند تا مجموع ریخته شود و از آب عشر ماند، آنگاه امتحان به پر مرغ کنند تا به محض ملاقات موی بسترود یا در آفتاب بدون جوشیدن چند روز بگذارند تا به امتحان رسد و اگر از ملح القلی و آهک هر یک جزوی و زرنیخ ده جزو باشد قویتر است و باید بقدری آب ریخت که چهار انگشت بر سر آید و بعد از یک شبانه روز بدون جوشانیدن صاف کرده و سه بار به دستور اجزا را تجدید نموده و صاف او را با ربع وزن او روغن کنجد بجوشانند تا روغن خالص بماند.

روغن بواسیر: پنجاه عدد خراطین را در روغن کنجد برشته کرده از روغن در آورده و با 10 م دنباله بادنجان بسایند و روغن را با موم، موم روغن ساخته با اجزای ساییده بیامیزند و بر موضع بواسیر بمالند و جهت قطع خون با اندک مازو که عفص باشد استعمال نمایند.

روغن دیگر: به جهت ساقط کردن دانه بواسیر مجرب و بیغایله است.

گوگرد و زرنیخ را بالمناصفه ساییده و تسقیه به روغن کنجد کنند به حدی که جذب کند و با قرق و انبیب تقطیر نمایند و در حین تسقیه باید بر روی آتش نرمی باشد.

روغن وزغ: جهت درد مقعد و درد بواسیر بغایت آزموده است و هرگاه از حرارت باشد وزغ را با پیله بز کوبیده در آب بجوشانند تا مهرا شود و روغنی که بر روی آب بعد از سرد شدن آب بسته باشد بردارند و اگر دنباله بادنجان را ساییده و اضافه کنند جهت بواسیر بارده نافع است و داغ کردن مابین خنصر و بنصر دست چپ جهت قطع خون بواسیر و داغ مفصل ترقوه جهت ریاح بواسیر از مجربات است.

روغنی که موی برویاند: بغایت قوی الأثر است.

ذرائح که به لغت تنکابن دارساس و به لغت اصفهان سین نامند بال و سر او را قطع کرده 3 م را ساییده با یک اوقیه روغن و بان بجوشانند تا اندک غلیظ شود و با مشک و عنبر خوشبو کرده بمالند تا موضع آبله کند و موی برآید.

باب دوازدهم

در مرهمها و ذرورات جراحات و مایتعلق بها

مخترع مرهم گویند بقراط است و تصریح نموده اند که اکثر مرهم مدتها باقی می ماند و هرچه صموغ بسیار داشته باشد تا بیست سال قوت او باقی است. و بعضی را اعتقاد آن است که هرچه با روغن زیتون ساخته شود قوتش ساقط نمی گردد و آنچه با شحوم ترتیب یابد قوتش تا یک سال باقی می ماند و شرط است که موم زیاده از نصف روغن و کمتر از ربع او نباشد بلکه ادویه شش جزو و روغن پنج جزو و موم ربع جزو باشد و ضماد اعْم از مرهم و مرهم مخصوص جراحات است و آنچه در قوه جراحات باشد جهت مبرودین روغن زیتون رسیده کنند و در غیر آن روغن زیتون نارس که زیت انفاق نامند و در مواد یابسه روغن کنجد کنند و موم را اولاً با روغن و شحوم بگذارند و از سر آتش به زیر آورده ادویه صمغیه را اول در آن حل کنند سپس ادویه مسحوقه را مخلوط سازند و طریق حل عنبر و مصطکی و علک البطم و مومیایی و سکببج و امثال او چنان است که در قدر مضاعف باشد یعنی ظرف را آب در آن کرده بر آتش گذارند تا آب به جوش آید و ظرفی کوچک را روغن مخصوص کرده در میان آب ظرف اول بگذارند تا روغن از حرارت آب گرم شود سپس عنبر و امثال او را در روغن ریزند تا حل شود و بعد از آن سایر ادویه را مخلوط نمایند.

مرهم النخل: به نون و خاء معجمه و به خاء مهمله نیز خوانده می شود و هر یک را وجه تسمیه گفته اند چه یکی به معنی تحریک مواد به جهت دفع از مسالک است، چنانکه از پرویزن مشاهده می گردد و ثانی به معنی اخذ عطایای کثیره است به سبب استشفای به او و از تألیفات جالینوس و عظیم النفع است و به جهت جبر کسر و اصلاح عصب و کوفتگی عضل و استخوان و الحام جراحات و تحلیل اورام و رفع جرب متفرح و حکه رطوبی و نمله و جمره و آکله مفید است.

یک اوقیه مرداسنگ را با قدری سرکه آن مقدار که ساییده شود بسایند و در آفتاب گذارند تا چهار اوقیه را جذب کند سپس به دو اوقیه روغن زیتون تسقیه کنند و دو اوقیه پیله گاو صاف و ربع اوقیه قلقطار اضافه نموده و بر روی آتش نرم برهم زنند تا منعقد گردد.

مرهم النخل: که مرهم اسود نامند و جهت شقاق و حکه رطوبی و قرحه رطبه و داء التعلب و سعفه نافع است.

سرکه کهنه و روغن زیتون بالسویه و مرداسنگ مسحوق ربع روغن به آتش نرم بجوشانند و پیوسته برهم زنند که مرداسنگ رسوب نکند تا منعقد گردد.

مرهم زنجار: جهت اسقاط بواسیر و تجفیف قروح و رویانیدن گوشت جراحات و بردن گوشت زیاد و رفع عفونات و مواد فاسده بالکلیه مفید است.

موم زفت 10 ل و اشق محلول با آب سداب و سرکه 7 ل و روغن زیتون 48 ل را به آتش نرم مجموع را حل کنند و زنجار 4 ل و انزروت 3 ل و راتیانج 2 و نیم ل اضافه نمایند.

مرهم داخلیون: به لغت سریانی به معنی لعابی و از تألیفات بقراط است و جهت اورام حارّه و اوجاع شدید و تعقد عصب و خراج و صلابات بغایت مفید است.

چهار اوقیه مرداسنگ مسحوق را با یک رطل و نیم روغن زیتون به آتش نرم حل کنند و تخم خطمی و بزرقطونا و تخم مرو و حلبه و تخم کتان از هر یک 3 ل را جداگانه خیسانده و لعاب هریک را بگیرند و از مجموع بقدر چهار اوقیه بالسویه اندک اندک تسقیه کنند و بجوشانند تا منعقد گردد و هرگاه زفت و خاکستر چوب رز و مرصاف 5 م و صدیدالحدید 1 ل اضافه نمایند بغایت قوی الاثر می شود.

مرهم زنجفر: جهت تحلیل اورام عسره البثر و خنازیر و سرطان و ورم مزمن انثین نافع است.

کندر و اشق 10 ل، علك البطم و مرداسنگ و قنه 5 ل، شنجرف سرخ 4 م، موم 15 ل و روغن زیتون 60 ل.

مرهم حواربون: و مرهم رسل و مرهم وشلیخا نامند و جهت اصلاح خراج و جراحات و تنقیه و تحلیل و نضج و اندمال آن و شقاق و رفع آثار و حکّه و جرب و بواسیر و نواصیر و سعفه و رفع کرم نافع است.

موم و علك البطم 4، اشق 7، مقل و مرداسنگ 4، زراوند طویل، کندر 3، جاوشیر، زنجار، مرصاف، قنه و به جهت آکله قراقروت 1 جزو و بول آدم 2 جزو را جوشانیده و مضمضه نمایند و فضلّه سگ سفید 1 جزو و شادنج 2 جزو را ذور نمایند و سکینج یک جزو و اشق و مقل را در سرکه حل کرده با یک رطل روغن زیتون بجوشانند تا سرکه بسوزد سپس سایر صموغ و موم را بگدازند و ادویه بایسه را مخلوط سازند.

مرهم ایض: جهت سوختگی آتش و التهاب جراحات و ورم مقعد حارّه و حمزه و شقاق قبل که از حرارت باشد نافع است.

موم 10 و روغن کنجد یا روغن زیتون 30 بعد از گداختن موم از سر آتش برداشته با سفیده تخم مرغ برهم زنند و اگر تبرید زیاد خواهند بجای روغن زیتون، روغن گل سرخ و حضض و سفیده تخم مرغ اضافه کنند و جهت تسکین درد بجای حضض، افیون کنند.

مرهم باسلیقون: جهت جراحات مزمنه و ورم بارد نافع و در خواص مثل مرهم نحل است.

زفت و راتیانج و موم هر یک جزوی و قنه ربع یکی و روغن زیتون دو وزن ادویه بر روی آتش مخلوط سازند.

مرهم محلل: جهت تحلیل اورام و صلابات و اقسام صلابات تحت جلد و اخراج کرم به سرعت نافع است و از مجربات دانسته اند.

ترمس، سرگین کبوتر، دانه خرما و شیلیم بالسویه زفت را مثل مجموع در پیّه مرغابی گداخته و سایر ادویه را مخلوط سازند.

مرهم جاذب: از تألیفات ابن تیمیذ منقول از شامل و جهت اخراج پیکان و خار و آنچه در عضو فرو رفته باشد مجرب دانسته اند.

بیخ نی خشک و زراوند طویل را بالسویه ساییده با عسل سرشته و استعمال نمایند.

مرهم مسقط بواسیر: گردکان سوخته و دانه زردآلو را بالسویه با روغن کوهان شتر سرشته بمالند و بخور به نیمکوب هر دو کنند.

مرهم سفیداب: جهت مزاج حارّه و رویانیدن گوشت و رفع بثور بلخیه و امثال آن بغایت نافع است.

مرداسنگ را با سرکه بسایند و با روغن گل تسقیه کنند تا غلیظ گردد و 5 م سفیداب قلعی و اندک کافور اضافه نمایند.

مرهم النوره: جهت سوختگی آتش و التهاب قروح بغایت نافع است.

موم 10 م را با روغن گل سرخ 30 م گداخته و آهک را 5 م هفت بار با آب شسته اضافه نمایند.

مرهم عرق مدنی: که رشته گویند و پیو نیز نامند و از میاه غلیظه و اهوئه کثیفه به هم می رسد خصوصاً در بلاد لار و اکثر از مفاصل مانند خیاطه بیرون می آید

بعد از ورم حارّه و درد عظیم و هرچه بیرون آید باید به چوبی و مانند آن هر روز برفق پیچیده تا تمام بیرون آید و پاره نشود که هرگاه قطع شود از جای دیگر بروز کند و این مرهم آسان می کند بروز آن را و هرگاه پاره شود باید موضع را به طول شکافت و مرهم را استعمال نمود.

موم 25 م، مرداسنگ و خاکستر نی 3 م و آهک 1 م و موم را با روغن گل گداخته ادویه را مخلوط کنند و به جهت التهاب بزرقطونا را با روغن بنفشه مخلوط کرده و استعمال نمایند.

قیروطی: عبارت از موم و روغن است و اقسام او به اعتبار داخل کردن ادویه مختلفه است اما به جهت التهاب سینه و ذات الصدر و تبهای محترقه و اورام ملتبهه

باید موم سفید را در روغن گل گداخته و با آب خیار و کدو و آب برگ خرفه صاف کرده و تسقیه کنند و هرگاه تطیب بیشتر خواهند بجای روغن گل، روغن بنفشه کنند و آب برگ بید و برگ خبازی تسقیه نمایند.

مرهم جهت سرطان متقرّح و غیر متقرّح: سفیداب قلعی و توتیای کرمانی را شسته بالسّویه با روغن گل سرخ بسایند و با آب برگ خرفه با لعاب بزرقطونا یا آب عنب‌الثّعلب و آب خیار و آب کدو تسقیه نمایند.

مرهم للسلعت: خبث الرّصاص را با روغن زیتون بر روی آتش مخلوط سازند و علک‌البطم را در آن حل کنند.

مرهم جهت منفجر نمودن قرحه: که محتاج به نیشتر نباشد.

خمیر مایه، بوره ارمنی، جاوشیر، سرگین کبوتر و مرغ، دبق مقشّر را با آهک آب ندیده و صابون با روغن زیتون سرشته و استعمال نمایند.
مرهم: جهت سغه نافع است.

زراوند طویل، راتیانج، گلنار و افاقیا را بالسّویه با اندک روغن گل و سرکه بسایند.

مرهم دند: از جهت طاعون و دمامل و قروح خبیثه نافع است.

آرد گندم را با قدری کره تازه با آب بارتنگ سرشته و مکرّر بر موضع جراحت و دیبله نهند که جذب مواد نماید.

مرهم بواسیر: و مرهم مقل نامند و جهت شقاق مقعد و درد آن نافع است.

موم، روغن کنجد، پیه مرغابی، مغز ساق گاو، روغن کوهان شتر، زرده تخم مرغ و مقل بالسّویه. مقل را در لعاب تخم کتان حل نموده مرهم ترتیب دهند.

مرهم ناصور و باصور ضربانی و غیر ضربانی: زردچوبه 10 م و مرداسنگ 10 م را نرم ساییده با 4 ل روغن گل و 2 م موم و آب خالص بقدری که ادویه را بپوشاند به آتش نرم چندان بجوشانند تا مرهم شود.

مرهم هوچوبه: که سنگار نامند و جهت زخمها و اورام آن و تشنج و تمدد و جراحات نافع است.

هوچوبه را نرم ساییده و با روغن کنجد 5 م و موم 4 م مرهم سازند.

مرهم کافوری: جهت کل قروح حازه و سوختگی آتش و جمره و نمله مجرب است.

4 م موم را در 5 م روغن گل گداخته با سفیداب قلعی 10 م و کافور قیصوری 1 م مرهم بسازند.

مرهم رال: از حکمای هند است و جهت جراحات مزمنه و عسرالبثر بغایت مجرب است و به جهت قروح آتشک و ناصور بغایت نافع است و منبت لحم و رافع گوشت فاسد و مصلح عضو ضعیف و ظاهراً عدیل نداشته باشد و حقیر مکرّر تجربه در قروح مایوسین نموده است.

کافور قیصری، رال هندی که لعل معبری و شجره و قیقهر نامند و کات هندی از هر یک 4 ل را کوفته و بیخته و موم را با روغن گاو تازه بی نمک که مساوی مجموع باشد در ظرف آهن گداخته اول رال را ریخته دو سه جوش کند سپس کات را به دستور سپس کافور را بریزند و دیگر جوش ندهند و در قروح مزمنه قدیمه تا سه روز با قدری فوفل سوخته استعمال نمایند و بعد از آن به تنهایی.

مرهم زمانی: که از تألیف والد حقیر میرمحمد زمان تنکابنی (ره) و جهت جراحات مزمنه بغایت مجرب است و در تأثیر کمتر از مرهم رال نیست و به اعتدال اقرب است.

انزروت، کاغذ کبود سوخته، پوست درخت کاج، روناس و کات هندی از هر یک 2 م، سفیداب مغسول 5 م، مرداسنگ مغسول 2 م، کافور قیصوری 1 م با موم سفید 5 م و روغن گل سرخ 20 م مرهم بسازند.

مرهم: که جهت جمیع زخمها خصوصاً ناصور و جوشش و زخم شمشیر و غیر آن مفید و مجرب است.

کف دریا، کات هندی، خون سیاوشان، هوچوبه، زردچوبه و انزروت همه را مساوی با هم کوفته و بیخته با پیه بز و موم کافوری بقدر حاجت مرهم نموده و استعمال نمایند.

مرهم آتشک: از مجربات است و از اسرار است و در یک شبانه روز دفع دانه‌ها و زخم می‌کند.

توتیای هندی شسته 2 م و شنجرف 1 م و چوب چینی نیم و اگر نباشد باز مؤثر است با زرده تخم مرغ که در زیر خاکستر پخته باشند بقدر کفایت سرشته و استعمال نمایند و اگر بجای گرد چوب چینی زبِق را مکرّر از کرباس بگذرانند تا زبِق در آن ناپدید شود سپس کرباس را بسوزانند و از خاکستر او نیم ل داخل کنند بیعدیل است.

هفت مرهم: جهت نضج دمامل و جراحات بغایت نافع است. کتیرا، تخم مرو، تخم کتان، سریش، هوچوبه، گل بابونه و گل خطمی را بالسّویه کوبیده با شیر پخته نیم گرم مکرّر استعمال نمایند.

مرهم جهت تشنج جراحات: از مجربات است و جهت پاک کردن چرک و دفع ورم جراحات آزموده است.

آرد گندم را با قدری روغن گل سرخ و اگر نباشد روغن طعام و زرده تخم مرغ دو چندان روغن مخلوط کرده و استعمال نمایند.

مرهم شقاق: مجرب حقیق است و بغایت مؤثر است.

علک‌البطم یک جزو، پیۀ بز چهار جزو را در قدر مضاعف گذاخته و استعمال نمایند و در کجی ناخن و تقشّر او و شقاق لب و اطراف و حگّه و جرب و زخم آتشک و شقاق چهارپایان آزموده است.

مرهم جذام: از مجربات والد حقیق است و در سایر قروح سوداوی و اورام بارده آزموده است.

سنبل‌الطیب، حماما، قردمانا، دارلفل، کبابه، سلیخه، قسط تلخ، عاقرقرحا، مصطکی، مقل، مرصاف، حبّ بلسان، اشق، صبر زرد، میعۀ سایله، سیسالیوس، زراوند طویل و مدحرج، سعد، اکلیل‌الملک، قرنفل، ایرسا و روغن زیتون کهنه از هر کدام یک اوقیه، لادن 2 ل، زعفران نصف اوقیه، علک‌البطم و موم از هر یک 30 ل و روغن ناردين مثل جمیع.

مرهم سرطان: که در یک هفته تحلیل سرطان و سایر صلابات کند.

خردل، بزراالنجره، کبریت، زبدالبحر، زراوند طویل، اشق و مقل بالسّویه از هر کدام یک جزو و روغن زیتون کهنه مثل جمیع و موم سرخ ربع روغن.

ذرور سرفولون: که جراحات مزمنه را به یک دفعه و دو دفعه التحام دهد و چون بر سلعه و غدد بی‌مایعی آنچنان یابس ببندند، به سرعت زایل سازد و از مجربات و از اسرار است. کندر و به و مرصاف 1 و نیم م، گلنار 3 م، جفت البلوط 1 م، گل ارمنی و گل سرخ از هر یک 2 ثلث از حریر گذرانیده و استعمال نمایند.

ذرور اعظم: جهت آکله و قروح ساعیه دهان و گلو و قضیب و سایر اعضاء مجرب و از تألیف حقیق است و عدیل ندارد و از جمله اسرار است و در قطع خون جراحات و رویانیدن گوشت و منع ورم قروح و انصباب مواد آزموده است.

موی سوخته، گلنار، شاخ گاو کوهی سوخته و اگر نباشد استخوان سوخته، برگ عناب، گل ارمنی و کندر از هر یک 2 جزو، سفیداب قلعی و توتیای کرمانی شسته از هر کدام یک جزو را از حریر گذرانیده استعمال نمایند و هرگاه در غیر گلو و دهان استعمال کنند، صبر زرد یک جزو، مرداسنگ به آتش مکرر سرخ کرده و در سرکه انداخته و مغسول نموده دو جزو اضافه کنند و هرگاه خواهند که فتیله ای ساخته در سوزنک استعمال نمایند، قدر دو دانگ افیون مخلوط کرده با سفیدۀ تخم مرغ سرشته و فتیله بسازند و در مجرای بول بگذارند و بغایت مسکن درد و در رفع سوزنک نظیر ندارد.

ذرور دیگر: جهت آکله و قروح ساعیه و بواسیرالالف و نواصیر مجرب حقیق است.

استخوان رمیم یا سوخته و صبر زرد ذرور کنند و همچنین برگ عناب خشک را ذرور نمایند که به جهت آکله بیعدیل است.

ذرور: جهت قطع نرف الدم و جراحات نافع است.

جسین 3 ل، آهک شسته 2 ل، زاج سفید 1 ل، سماق 1 ل، دم‌الآخوین نیم ل، کندر نیم ل و صبر زرد نیم ل را مثل غبار ساییده استعمال نمایند و مفرد هر یک از این اجزا همین اثر دارد.

ذرور برگ و تخم انجره: جهت قروح متآکله و سرطان متقرح بیعدیل و بیلذع است.

ذرور دیگر: در رفع آکله و تجفیف قروح از مجربات است.

موی سوخته دو جزو و پوست پیاز سوخته یک جزو و تخم ریحان بوداده نصف جزو و کافور قیصوری ربع جزو.

ذرور مصعد: از مجربات حکمای قدیم است در اندمال جراحات و عسرالبثر و تجفیف آن و رفع آکله و قروح ساعیه و بردن گوشت زیاد و در اسقاط بواسیر نایب مناب حدید است.

زرنیخ سرخ و زرد هر یک 2 جزو، آهک آب ندیده و زاج سفید از هر کدام یک جزو، زاج زرد و زاج سرخ از هر کدام یک ربع جزو با سرکه سرشته 24 روز در میان جو گذاشته سپس تصعید کنند. هرچه مصعد اوست، جهت اندمال جراحات و آکله و هرچه رسوب اوست و جهت اسقاط بواسیر و بردن گوشت زیاد استعمال نمایند که بهتر از بریدن و بیغایله است و اهل فرنگ شرب او را نیز در بعضی امور بسیار نافع دانسته‌اند اما خلاف واقع می‌نماید.

ذرور: منقول از تذکره و جهت تجفیف رطوبات و بردن گوشت زیاد بسیار مجرب است.

پوست انار، عغص، شبّ یمانی، سعد، کاغذ کبود سوخته و انزروت مکد 10 ل، نحاس محرق 5 ل، مرصاف، کندر و دم‌الآخوین 2 ل.

ذرور دیگر: که از اسرار و در اندمال جراحات بغایت سریع‌الاثّر و عظیم‌الفعّل است: صبر زرد، گلنار و قشار کندر را بالسّویه ذرور کنند.

ذرور دیگر: جهت قروح حارالمزاج و ملتهبه و متورمه بغایت مؤثر است و از عجایب این صفت است.

صندل سرخ، نیلوفر و صبر زرد را بالسّویه ذرور نمایند.

باب سیزدهم:

در ضمادات و نطولات و قطورات:

مخترع ضمادات بقراط است و اطلیه اعم از اوست.

ضماد سلطایانس: سلطایانس یعنی ترمس و چون بر کنج ران ضماد نمایند، اسهال صفرا کند و بر معده اسهال بلغم نماید و بر ورکین اسهال سودا و بر پستان اسهال خون و از اسرار شمرده‌اند.

ترمس را نرم بسایند و حنظل بقدر نصف او و طلق محلوب بقدر خمس و زهره گاو بقدر ربع و با شیر تازه در دیگ خمیر گرفته بجوشانند تا امتزاج یابد.

ضماد مسهل: بر معده و تهیگاه ضماد نمایند.

زهره گاو و عسل و روغن زیتون و شحم حنظل و زرنیخ بالسویه.

ضماد سلمویه: مسمی به اسم مؤلف اوست و چون بر فم معده ضماد کنند فی دارد و چون بر ناف اطلاق نماید و بر پشت زهار ادرار حیض کند.

برنگ کابلی مقشر، عصاره غافث و قثاء الحمار 3 ل، خربق سفید و مرداسنج 4 ل، پیه بز 5 ل و روغن زیتون 4 ل.

ضماد بقراطی: جهت ورم و صلابات حاره بغایت نافع است. پوست انار مسحوق مطبوخ در سرکه، سماق و حی العالم بالسویه، گل ارمنی و آب گشنیز نصف یکی و کافور بقدر احتیاج با روغن گل ضماد نمایند.

ضماد مفاصل حاره: جهت نفرس بغایت آزموده است.

سندلین و اکلیل الملک 10 ل، شیاف مامیثا 5 ل، افاقیا 2 ل، زعفران 1 ل، افیون و لفاح 1 و نیم ل.

ضماد فیثاغورس: جهت استسقاء و ماء اصفر و ضعف جگر و معده و رحم و غیر آن نافع است.

زوفای رطب 30 م، موم 24 م، زعفران و پیه اردک و مرغابی و مرغ 12 م، صبر، میعه سایله، مقل ارزق، اشق و مصطکی 8 م.

ضماد: جهت اسهال حار و ذرب و تقویت معده و جگر.

کعک که او را یکسمات نامند 5 ل، گل سرخ، شکوفه انگور و اگر نباشد شاخ رز بدل کنند، برگ مورد و تخم مورد 4 ل، افاقیا، عنص، حضض، سماق، جاورس بوداده، زعفران و مصطکی 2 ل، کافور نیم ل با آب مورد بسرشد.

ضماد: جهت اسهال بارده و تقویت جگر و معده.

کعک 8 ل، فجاج اذخر، سوسنبر، سعد، شب یمانی، دم الأخوین، نانخواه، پوست ترنج، جاورس، مرصاف و کندر 2 ل با آب مورد بسرشد و هرگاه جهت تقویت معده و جگر استعمال کنند و بی اسهال باشد 7 ل صبر کنند و بجای آب مورد با روغن گل ضماد نمایند.

ضماد: جهت طحال و اورام صلبه مؤثر است.

انجیر زرد، مغز گردکان، آرد نخود، آرد باقلی، ترمس و تخم کتان بالسویه، اشق، مقل و جلسه از هر یک نصف یکی، سنبل الطیب، اکلیل و بابونه ربع یکی با سرکه ضماد نمایند.

ضماد حابس: منقول از شفاء الأسقام و در قطع اسهال مجرب است.

جاورس 20 ل، کندر، گل سرخ و برگ مورد و کعک 10 ل و آرد جو 5 ل با آب به یا طیبخ او بسرشد.

ضماد: محلل صلابات خصوصاً اثیان و تعقد عصب است.

گل خطمی، ریشه خطمی، کنجد، تخم کتان، تخم مرو، حلبه و هوچوبه از هر یک 5 ل، مغز دانه کرچک و زوفای رطب از هر یک 10 ل، موم زرد و مقل ارزق از هر یک 7 ل را در 40 ل روغن دنبه یا روغن کنجد گداخته و ادویه را مخلوط کنند و نیمگرم ضماد نمایند.

ضماد جالی: جهت قوبا و آثار مفید و مجرب است.

قردمانا، مویزج، آرد نخود و سرگین بز 6 م، اصل السوس و گوگرد 5 م را با سرکه و امثال او به حسب هر عضوی به میاه جالیه بسرشد.

ضماد قویا: از مجربات والد حقیر و جهت قوبا و سعفه یابسه و جرب آزموده است.

گوگرد 10 ل، صمغ عربی 5 ل، دنبه تازه 5 ل در حمام و بعد از حمام به دو ساعت ضماد نمایند.

ضماد دیگر: ایضاً از مجربات والد مرحوم مغفور و جهت شقاق آزموده است.

زاج و صبر سیاه بالسویه با نطف سیاه بمالند و دست را نزدیک آتش بدارند.

ضماد: جهت سعفه و جرب بغایت نافع است.

سفال تنور دو جزو و نمک جزوی را با سرکه طلا کنند.

ضماد: جهت شقاق مزمن جمیع حیوانات بیعدیل است.

5م مرداسنگ ساییده را با 20 م روغن زیتون بجوشانند تا مثل قطران شود و سه م قنه اضافه نمایند و طبخ دهند تا غلیظ گردد و به قوام زفت رسد پس موضع شقاق را با آب گرم نرم کرده دواى مذکور را گرم کرده و در شکاف شقاق بچکانند.

ضماد: جهت رفع داخس نافع است.

اقاقیا، حضض، گل ارمنى، نشاسته، شیاف مامیثا، صندل سفید بالسویه و افیون خمس یکی با لعاب بزرقطونا و سرکه ضماد کنند.

ضماد: جهت رفع ثلیل و قوبا جعل را در آب ساییده و بمالند، در روز زایل کند.

ضماد: جهت ثلیل از مجربّات والد مغفور است.

اشق و مقل 2 ل را نیمکوب کرده و یک شبانه روز در سرکه خیسانیده سپس حل کنند و گل خطمی 2 ل، مرو، تخم کتان، بابونج و بنفشه اضافه نموده و استعمال نمایند و باید نیمگرم باشد.

ضماد: جهت تقویت معدة اطفال و غیر آن بغایت مؤثر است و رفع اسهال می کند.

لادن یک اوقیه، افاقیا 4 ل، موم ده ل را با روغن سوسن 5 ل در خلاء معده ضماد نمایند.

ضماد: جهت ضربه و سقطه نافع است.

سنبل الطیب، مغاث، برگ مورد، ماش و برگ گل سرخ را بالسویه با زرده تخم مرغ و روغن گل سرخ که قفرالبهود در آن حل کرده باشند بسرشد.

ضماد دیگر: ایضاً جهت ضربه و جبر کسر آزموده است.

مغاث، گل ارمنى، صبر زرد، عدس، شیاف مامیثا، فوفل، برگ حنا و صندل را با آب مورد مطبوخ ضماد نمایند.

ضماد: حابس حیض حوامل است.

عدس مقشّر، پوست انار و برگ مورد را با سرکه سرشته بر پشت زهار و کمر ضماد نمایند.

ضماد نقرس: بغایت مجرب است.

مرزنجوش، خطمی، بزرقطونا، آرد جو و سورنجان را بالسویه با زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد نمایند و اگر قدری زعفران و افیون اضافه کنند اثر آن سریعتر می شود.

ضماد طحال: منقول از حنین بن اسحق و بغایت آزموده است. انجیر را بقدر 5 ل یک شبانه روز در سرکه خیسانیده و در هاون حل کنند و قسط بحری 4 ل و مغز بادام تلخ 10 ل و بیخ کبر 3 ل و اشنه 5 ل، بیخ سداب خشک و بوره 3 م اضافه نموده در خلاء معده استعمال نمایند.

ضماد فتق: انزروت، سماق و افاقیا از هر یک 1 ل، مرقشیشا، کبریت، شادنج و اگر نباشد مغناطیس سوخته، شب یمانی، کندر و صدف 7 ل، مرصاف و جوزالسترو از هر یک 11 ل با موم 20 ل و روغن مورد 40 ل بسرشد.

لذاق الصدغین: جهت درد سر بر پارچه کرباس که بقدر درهمی باشد گذاشته بر شریان صدغین ببندند.

تخم کاسنی و تخم کاهو و مرصاف از هر یک 2 ل، حضض 3 ل و افیون 1 و نیم ل را با لعاب بزرقطونا بسرشد و ضماد برگ عناب رافع اقسام صداع است و ضماد برگ گردکان و برگ حنا رافع شقیقه و صداع بارده است.

ضماد منورم: که رفع بی خوابی می کند و از مجربّات والد حقیر مغفور است.

افیون و تخم کاهو و بزربنج و بیخ لفاح را بالسویه با آبی که خشخاش در او پخته باشند استعمال کنند.

ضماد سلیمانی: جهت درد مفاصل مزمن مجرب است.

داراشکنه که سلیمانی نامند و زبیبی از هر یک 2 ل را با هم بسایند و به آب دهن تر کنند تا سیماب کشته شود و ده ل صابون حلبی را در آب حل کرده و اضافه نمایند.

ضماد دبق: جهت مفاصل بارد و فالج و امراض عصبانی جمیعاً نافع و مفتّح و محلّ قوی و جاذب خار و پیکان از عمق بدن است و حقیر تجربه نموده است که مداومت ضماد او بر مهره های پشت و مفصل باعث نجات جمعی کثیر از استرخا و تشنج چند ساله شده است.

تخم انجیر 20 ل، بوزیدان، بوره، نوشادر، زراوند مدحرج، شحم حنظل و علكالبطم 5 ل، حلبه، فلفل، دارفلفل و عاقرقرحا 3 ل، اشق 4 ل، مقل، قردمانا، عود بلسان، کندر، مرصاف، راتیانج، زاج، استخوان سوخته، اهل، صبرزرد، افستین، سعد، اذخر، فرفیون و سورنجان 3 ل، دبق 12 ل، موم 45 ل، حب السلاطین

6 ل، با روغن سوسن و امثال او 15 ل به دستوری که در قاعدهٔ مراهم مذکور است ترتیب دهند و صمغها را در سرکه حل کنند و غسل را بقدر سرکه اضافه نمایند.

ضماد: مجرب حقیر جهت تسکین ضربان مفاصل و درد سر ضربانی. مغز استخوان پاچه ده ل، روغن گل سرخ 5 ل، فرفیون یک ل، زعفران 3 ل.

ضماد مفاصل حاره: که در وقت هیجان تسکین الم کند.

افیون و زعفران را بالسویه با شیر تازه ساییده و با روغن گل سرخ ضمد نمایند.

قرص تنزویی: که با ادویه حاره جهت بارده و با اشیای بارده در حاره استعمال نمایند و از مجربات حقیر است.

آرد لوبیا، مرزنجوش، گل خطمی، بزرقطونا، سورنجان و اکلیل‌الملک از هر یک 10 ل، خولنجان، شیاف مامینا و آرد جو از هر یک 5 ل، بیخ لفاع، زعفران و افیون از هر یک 2 ل قرص بسازند و استعمال نمایند.

ضماد دیگر: جهت مفاصل و آنچه قریب به تحجر باشد و مسکن اوجاع بارده است و حقیر تجربه نموده‌ام.

مغز دانهٔ خروج که بید انجیر باشد سه جزو، روغن تازهٔ گاوی و غسل هر یک جزوی، لای به وزن غسل و بعد از سحق مجموع سرگین خشک گاوی ساییده بقدری که غلیظ سازد اضافه نموده و نیم گرم استعمال نمایند.

ضماد مسکن الاوجاع: در تسکین درد مفاصل حاره و بارده مجرب حقیر است.

حلبه را با آب و سرکه بالسویه طبخ دهند تا مهراً شود و غسل به وزن حلبه اضافه کرده و بجوشانند تا غلیظ گردد و نیمگرم طلا کنند.

ضماد دیگر: جهت مفاصل بارده بیعدیل است.

عرونیای سوخته را با غسل و سرکه بقدر کفایت بالسویه سرشته و ضمد کنند.

ضماد محلل: جهت مفاصل بارد و اورام مزمنه نافع است.

بوره، دبیق، اشق و آهک آب ندیده را بالسویه با سرکه و غسل بالمناصفه طلا کنند.

ضماد دیگر: در آخر مفاصل حار و نقرس مجرب است و رفع بقایای مواد می‌نماید.

سبزرزد، مرصاف و زعفران را بالسویه با آب کلم طلا کنند و اگر حرارت زیاد باشد با آب کاسنی.

ضماد اورام حاره: جهت ورم فرج و کنج ران و قضیب و سایر اعضا از مجربات است.

پوست خشکاش مسحوق را در آب بجوشانند تا مهراً شود و بزرقطونای مسحوق به وزن او و روغن گل سرخ به وزن هر دو اضافه کرده و استعمال نمایند.

ضماد قروح ساق: خاکستر کاه گندم و نمک طعام را بالسویه با سرکه طلا نمایند.

ضماد: جهت اقسام استسقاء بغایت مفید است.

سنبل‌الطیب و صبر زرد 10 ل، خاکستر سرگین گاو 15 ل، سرگین بز و آهو، سعد، قردمانا، ایرسا، قسط تلخ، نوشادر، اشنه، حماما، سلیخه، عود بلسان، بوره، صعتر، نمک ترکی و جنطیانا 5 ل را با بول شتر ضمد نمایند و طلای آب به شیرین که گرم کرده باشند در اقسام تهیج مجرب حقیر و بیعدیل است.

ضماد بواسیر: و شقاق مقعد و قرحهٔ آن و اسهال بواسیری و نزف حیض.

سفیداب، موم سفید و حضض از هر یک جزوی، گل خطمی و مقل از هر یک 2 جزو، پیهٔ بز سه جزو و روغن گل پنج جزو با زردهٔ تخم مرغ استعمال نمایند.

ضماد دیگر: جهت درد و سوزش مقعد نافع است.

کنجد را کوبیده با روغن گل و سفیدهٔ تخم مرغ ضمد نمایند و به دستور زردهٔ تخم مرغ و آرد جو و روغن گل همین اثر دارد.

و به دستور سفیداب و مرداسنگ 5 م و بزربینج 3 م با زردهٔ تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال کنند.

و به دستور پیاز را در خاکستر گرم کرده و پخته با هم وزن او روغن تازهٔ گاوی ضمد کنند.

و به دستور برگ خطمی، گل بابونه و اکلیل‌الملک 4 جزو و حلبه و تخم کتان 3 جزو و عدس مقشر 10 جزو و مجموع را پخته با زردهٔ تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال نمایند.

ضماد: جهت خنازیر که بی‌حرارت باشد و جهت سلعه بغایت مؤثر است.

قنه 10 م، حلتیث و اشق مکد 5 م، جاوشیر 7 درم، فرفیون 3 م، مقل ارزق 4 درم، سکبینج 3 م، صموغ را در سرکه حل نموده با آب گشنیز ضمد نمایند و بعد از هر سه روز تازه باید نمود و مرهم حوارئون و مرهم زنجفر نیز بغایت مؤثر است.

ضماد: جهت کزاز بارده و دردهایی که به جهت باد بواسیر که در اعضا به هم می‌رسد نافع و از تألیفات حقیر و بغایت آزموده است.

فلغل، قاقله، نوشادر، حلبه، زنجبیل و سورنجان را با روغن گردکان و موم زرد ضماد نمایند.

ضماد: جهت خنازیر حاره نافع است.

مرصاف یک جزو و حضض 2 جزو را با آب گشنیز ضماد نمایند بعد از هر سه روز تازه باید نمود.

ضماد بواسیر بارد و جهت مفاصل و ریاح مجرب است.

سیر را کوبیده در روغن بزرک بجوشانند تا به نصف رسد سپس صاف نموده روغن را طلا و سیر را ضماد کنند.

ضماد جهت گشودن خون بواسیر: شحم الحنظل 3 ل، مغز بادام تلخ 4 ل، بخور مریم و مویزج و سرگین کبوتر و قه 2 ل با زهره گاو فتیله کرده و پنج

عدد را در پنج ساعت استعمال کنند و هرگاه فتیله را به روغن گل آلوده سازند رفع سوزش می نماید.

ضماد: جهت ورم سپرز که از حرارت باشد از مجربیات والد مغفور می باشد.

برگ درخت گز را کوبیده با آرد جو و سرکه استعمال نمایند و به دستور سبوس گندم را در سرکه پخته و نمدی را به او آغشته و ضماد کنند.

ضماد: جهت اورام جگر بارد و سپرز از مجربیات قابوس است.

میعه و موم 10 ل، مصطکی، حماما، زعفران، بابونج و اکلیل الملک 4 ل، صبر زرد و روناس 3 ل، اذخر و بلسان 6 ل، اشق 7 ل با روغن سوسن و شراب با

سرکه ضماد نمایند.

ضماد دیگر: جهت ورم جگر و معدة بارده و تلبین صلابات آن و درد سینه مزمن مجرب است.

زوفای رطب 10 ل را با پیه اردک و پیه مرغ هر یک 10 ل حل نموده و نیمگرم ضماد نمایند.

ضماد: جهت ورم انثین نافع است.

تخم کشف را با ربیع آن رازیانه ساییده و با گلاب و سرکه ضماد نمایند.

و به دستور گل خطمی، آرد جو و آرد باقلی را مهراً پخته با زرده تخم مرغ و قدری صبر زرد طلا کنند و هرگاه ورم متحجر باشد زیره کرمانی 5 ل و مویز منقی

10 ل را کوبیده و با روغن دانه خروج 10 ل ضماد نمایند.

ضماد: جهت حزاز که به فارسی کچلی نامند بغایت آزموده است.

سر را تراشیده به روغن کنجد چرب کنند و کشک سوخته و پشم سوخته و جو سوخته را بالسویه بپاشند.

ضماد دیگر: ایضاً جهت حزاز مجرب است.

زردچوبه، برگ حنا، هلیله زرد، عفص، مرداسنگ، آمله مقشر و سرکه از هر یک جزوی و روغن گل سرخ 4 جزو.

ضماد: جهت جراحت بینی و ناصورالأنف که حلوه نامند بغایت آزموده است.

مغز هندوانه و مغز تخم کدو 2 جزو و توتیای کرمانی مغسول و صبر زرد یک جزو را با روغن تازه استعمال نمایند.

ایضاً جهت حلوه مجرب است:

سفیداب 20 جزو، مرداسنگ مغسول 6 جزو، قلعی سوخته 6 جزو با شراب و روغن مورد استعمال نمایند.

و به دستور آب انار ترش و یا آب انار نرسیده را در ظرف مس بی قلع بجوشانند تا غلیظ شود و استعمال نمایند.

ضماد بهتی و برص: از مجربیات حقیر است و از جمله اسرار و در رفع برص حیوانات که الا گویند تخلف نمی کند و در رویانیدن موی داء التعلب و داء الحیه

سریع الأثر است و بغایت حار و سریع التفوذ و زیاده از نیم ساعت نباید گذاشت و بعد از شستن او صندلین به جهت رفع حدت و سوزش آن طلا کنند و بر

اعضای رئیسه طلای او جایز نیست و هرگاه مکان برص و امثال آن متعدد باشد یکبار بر همه موضع نباید ضماد نمود بلکه بر موضع بعضی دون بعضی تا همه

ضماد شود و بعد از آبله کردن به مراهم مناسبه علاج کنند.

سلیمانی یک جزو و صندل سفید سوده پنج جزو را با آب سرشته و استعمال نمایند و اگر یک جزو سلیمانی را با دو جزو صندل سفید و دو جزو خمیر مایه و

دو جزو قسط تلخ و یک جزو انزروت ضماد نمایند اولی است و حقیر تجربه نموده.

ضماد دیگر: جهت بهتی و جمیع آثار مجرب است و منقول از شفاء است.

ودع را نکوبیده در آب لیمو بگذارند تا حل شود و زرنیخ سرخ 3 ل، خردل سفید که حرف بابلی است و تخم ترب 5 ل و مغز پسته 2 ل و مغز بادام تلخ مقشر

و خمیرمایه از هر یک 6 ل.

ضماد دیگر: از شیخ (قدس سره) جهت رفع آثار قاطبه و جرب مکرر به تجربه رسیده است.

سیماب 2 ل و مغز بادام تلخ 3 ل و تخم خربزه غیر مفسّر 5 ل و هر شب طلا کنند و در یک هفته رفع علت می‌نماید.

ضماد: جهت جرب رطب و یابس و مواد آتشک از مجربات است و منقول از حکمای هند می‌باشد.

ده ل سرب را در ظرف سفال بگذارند و سیماب و گوگرد و زرنیخ از هر یک 10 ل را ساییده بعد از آنکه ظرف را از سر آتش بردارند به هوای آتش نگاه داشته باشند اضافه نموده و حرکت دهند تا منعقد گردد، پس از انعقاد چون به دست بمالند هرگاه مثل غبار شود استعمال نمایند و هرگاه متحجر گردد ساییده و طلا کنند و غیر متحجر نیز آزموده است.

ضماد داء الثعلب و داء الحیة: از مجربات حقیر و بیعدیل است. کندش و شیطرج از هر یک جزوی و زرنیخ سرخ دو جزو را با روغن زیتون طلا کنند.

ضماد دیگر: ایضاً جهت داء الثعلب مجرب است.

موی بز سرخ سوخته، صدف سوخته و گوگرد را بالسویه به روغن زیتون سرشته و اول موضع را با پیاز و اشنان یا پیاز عنصل زیاد مالیده و بشویند سپس صاف نموده و ضماد نمایند.

ضماد: جهت ریختن مژگان و منع سقوط موی مجرب است.

استخوان، خرما سوخته، سنبل الطیب، سرگین موش، صدف سوخته و فلفل از هر یک جزوی و سرمه 3 جزو و قلع سوخته مغسول 6 جزو و زعفران نیم جزو.

ضماد جهت باد سرخ: که حمزه گویند و کل ورم حار مجرب است.

گچ را از تافته بیخته با آب گشنیز بسیار رقیق سرشته آن مقدار بر هم زنند که گچ را بستگی زایل شود و مکرر طلا نمایند.

قرص نردی: که در کل ورم حار آزموده است.

صندل سرخ، فوفل، شیاف مامیثا، سفیداب قلعی، گل ارمنی، بزالبنج، مرداسنگ، حضض مکی، پوش دربندی و ریوند چینی از هر یک جزوی، بیخ فلاح و افیون از هر یک نیم جزو را با آب سرشته به هیئت آلت نرد ترتیب داده با آب گشنیز و سرکه و گلاب و امثال او طلا کنند.

ضماد شعر زاید: که بعد از قلع بر چشم طلا کنند و منع روییدن کند.

زعفران 2 ل و کافور نیم دانگ را ساییده و استعمال نمایند.

قرص سعفه: منقول از جامع امین الدّوله و جهت سعفه و قوبا و اورام بارده و صداع بلغمی آزموده است.

زردچوبه و بادام تلخ از هر یک جزوی و مقل ارزق، مقل را سه شبانه روز در سرکه خیسانیده و قرص ترتیب دهند و با آب کاسنی و روغن گل و سرکه و امثال او ضماد نمایند.

ضماد مقوی دماغ: که دفع نزلات مزمنه به حسب مداومت کند و به جهت درد سر مزمن و تقویت دماغ بیعدیل است منقول از تذکره.

نمک سنگ، نمک طعام سوخته، بوره سوخته، خربق سفید، مویزج، شوره، خردل سرخ و زبدالبحر از هر یک جزوی، گوگرد، گل سرخ، سماق، برگ حنا، اذخر، عفس، فراسیون، صمغ عربی، کندر، قرنفل، عود، صبر زرد، بیخ سوسن، زرنیخ، زاج، ساذج، سنبل الطیب و جوزبوا از هر یک نیم جزو. سرکه را بجوشانند و صابون زقی بقدر دو وزن مجموع را در سرکه حل کرده بسرشدن و قرص ترتیب دهند و با آب گرم ضماد نمایند.

ضماد: جهت سرطان متقرّح و جرب حارّ و حگّه و اورام حاره مجرب است و منع تراید می‌نماید.

سرب را با آب کاسنی بسایند تا غلیظ شود و روغن گل با روغن بادام بالسویه ضماد نمایند و اگر با آب گشنیز و با آب بارتنگ بسایند به دستور نافع است.

ضماد جرب: بغایت آزموده است.

تخم ریاس 20 ل، مغز هسته زردآلوی تلخ و زبیب از هر یک 2 ل را با سرکه ساییده و با روغن کنجد در حمام طلا کنند.

ضماد دیگر: ایضاً جهت جرب و حگّه بغایت مفید است.

انار ترش را با پوست ریزه کرده و چندان بجوشانند که مضمحل شود سپس بکوبند تا دانه و پوست یکسان گردد و در حمام طلا کنند و هرگاه از ماده سوداوی و صفرا باشد و با حدّت خلط، مغز دانه کدو و هندوانه را با شیر دختران ساییده و طلا کنند.

ضماد: جهت خنّاق و کل ورم حارّ از مجربات است و غدد و خنازیر را نافع است.

آرد جو را با آب گشنیز و سرکه و هرگاه ماده مرکب از بلغم و صفرا باشد آرد گندم با آب گشنیز بغایت مفید است و ضماد فلوس خیارشیر با روغن بادام جهت اکثر اورام و اوجاع مجرب است.

و به دستور طلا کردن عسل با شونیز و به دستور با حلیه از جمله مسکنات وجع بارده است و محلل مواد و ضماد سفیداب قلعی با شیر تازه و طلای بزرقطونا با سرکه در تسکین اورام حاره و نقرس آزموده است.

ضماد: که جهت جرب مجرب است.

گوگرد، زاج سفید، فلفل، مازوی نیم سوخته یک عدد، زنجبیل، سفیداب قلعی و مرداسنگ را با روغن تازه بی نمک ضماد نمایند.

ضماد السناء: جهت جرب و حکه مجرب است.

سنا مکی، پوست هلیله زرد و مرداسنگ 1 جزو و سفیداب قلعی بالسویه با روغن گل و روغن بنفشه ضماد نمایند.

ضماد: جهت سغه یابسه و قوبا که با خارش و سوزش باشد در دو سه دفعه زایل می کند و از مختصرات حقیر و مجرب است.

مغز تخم کدو، توتیای مغسول و شنجرف را با شیر تازه ضماد نمایند.

ضماد: منضج دمل و سایر اورام.

الکل الیملک، حلیه، تخم کتان، دانه تمر هندی، سرگین کیوتر و آرد گندم را بالسویه با روغن کنجد و موم ضماد نمایند و اگر اجزا را با آب و شیر پخته طلا کنند و مکرر تغییر دهند بغایت مؤثر است.

ضماد: جهت گشودن دمل از مجربات است.

دانه تمر هندی را کوفته نیم مثقال پیه چراغ را در آب بر روی آتش گداخته مخلوط سازند و نیم گرم کرده طلا کنند و چون بزرقطونا را با آب دهن تر کرده بر دمل ببندند مانع تزیاید و مسکن وجع و منضج قوی است.

ضماد: جهت رعاف نافع است.

عدس مقشر، شیاف مامیثا، صندل سفید، آرد جو، افیون و گل ارمنی از هر کدام یک جزو و کافور نیم جزو را با آب مورد و امثال آن طلا کنند.

ضماد: جهت رفع ادرار حیض آزموده است.

پوست انار، سماق، گلنار، جفت البلوط، زاج، کندر، زیره کرمانی و تخم مورد را با آب مورد یا آب به طلا کنند و چون ثفل لک را که رموز نامند و مستعمل زرگران است با سفیده تخم مرغ بر کمر و پشت زهار طلا کنند بغایت مفید است.

ضماد: جهت افتادن زفاف و بروز آل نافع است.

آرد جو، گلنار، عفص، پوست انار و آرد باقلی 1 جزو، پوست تخم مرغ 3 جزو، بعد از پختن اجزا پوست تخم را از تافته بیخته و اضافه نمایند.

ضماد: جهت رفع بدبویی زیر بغل و کنج ران نافع است.

برگ سوسن که مژو گویند، مرداسنگ و توتیا دانگی، پوست درخت کاج 2 دانگ، جوزالسرو محرق دانگی و کندر 2 دانگ را با سرکه طلا کنند.

ضماد: جهت رفع احتباس بول مجرب است.

گل کافشه که عصفرا نامند در شیر پخته و نیم وزن او شوره اضافه نموده و ضماد نمایند.

ضماد: جهت زیاد کردن شیر مرضعه و رفع ورم پستان نافع است.

آرد باقلی 10 جزو و تخم بادروج 5 جزو را با آب بادروج یا آب ریحان بسرشد.

ضماد: که منع بزرگ شدن پستان زنان می کند.

کندر و ودع سوخته جزوی و آرد جو 2 جزو را با سرکه سه شبانه روز ضماد نمایند.

ضماد: جهت منع قی مؤثر است.

گل سرخ، سک، صندل سرخ و سفید 4 جزو و عود 3 جزو و زعفران و کافور نیم جزو را با آب به و سماق طلا کنند.

ضماد جهت کرم معده: برگ شفتالو و نمک و شونیز را بالسویه با زهره گاو و سرکه بسرشد.

ضماد: جهت کلف و آثار بغایت مؤثر است.

گرسنه 5 جزو، پوست تخم مرغ 2، ایرسا 3، ملح القلی 2 که به هندی ساجی گویند، قسط تلخ 3، شاخ گوزن و بوره ارمنی 2، تخم خربزه 7، زراوند طویل 2، بادام تلخ 7، نشاره عاج 2، سرگین کیوتر 5 و آرد نخود 2 جزو را با سرکه طلا کنند.

ضماد: جهت منع تولد قمل نافع است.

مویزج و زراوند طویل را بالسّویه با روغن زیتون طلا کنند و طلا کردن سیماب در مستأصل کردن قمل از مجربات است.

ضماد روغن ترب: که رافع قمل است.

به دستور صبر زرد و طلای بهمن قاتل قمل است و چون نشاره چوب گردکان چند روز در روغن زیتون بخیسانند تدهین او رافع قمل و صنان و از مجربات است.

و به دستور طلای شبّ یمانی با آب قاتل قمل و رافع صنان است و تدهین روغن گردکان بیعدیل است.

ضماد: جهت سکنه مجرب است.

خردل و جند بیدستر را بالسّویه با سرکه بر سر ضماد نمایند.

ضماد: جهت سکنه و سبات مجرب است.

خرفیون، خردل سرخ، شیطرچ هندی و تخم انجره را بالسّویه با سرکه طلا کنند.

کما: عبارت از بستن ادویّه یابسه است که گرم کرده بر عضوی ببندند یا ادویّه مطبوخه را در مئانه گاو و امثال آن کرده یا با آب ادویّه اسفنج را تر نموده بر عضو بگذارند.

کما: جهت زکام از مجربات است.

شونیز را نیمکوب کرده چند قطره آب نمک بر آن پاشیده و نیمگرم بر سر ببندند و اگر بدون کوبیدن به دستور گرم کرده و استعمال نمایند بغایت مفید است.

کما: جهت تحلیل ریاح معده و طحال و تهیگاه نافع است.

حلبه، شونیز، تخم کرفس و نانخواه را با آب نمک به دستوری که گذشت گرم کرده و ببندند و چون سرد شود تبدیل کنند.

کما: جهت تحلیل مواد بارده و ریاح مجرب است.

برگ سداب، اذخر، قرطم، گل بابونه، صعتر، نمک طعام، نوشادر، خردل سرخ، بوره ارمنی، زاج سفید، افستین رومی، درمنه ترکی و انجدان را بالسّویه به دستور استعمال نمایند.

کما: جهت رفع علل بارده گوش و ریاح نافع است.

بابونه، شبت، ورق الغار، مرزنجوش، پودنه و عاقرقرا را در آب پخته و در مئانه گوسفند گرم کرده و بر بن گوش و قفا کما نمایند.

کما دیگر: جهت ورم گوش مجرب است.

آرد جو، باقلی، بابونه، بنفشه، خطمی و اکلیل الملک را در آب به پخته با روغن بنفشه مخلوط کرده بر مئانه کما نمایند.

نظولات: عبارت از آن است که ادویّه را طبخ نموده و آب او را بر عضو بریزند و جرم او را ببندند و عضو را به بخار او بدارند و پاشویه قسمی از اوست که به جهت امالّه ماده و تعریق معمول است و نظولات مرطبه و محلله و رادعه و منضجه و معرفه می باشد و هر یک را ادویّه او معلوم است و به جهت اختصار بعضی مرقوم می گردد:

نظول: جهت ترطیب اعضاء و رفع بی خوابی و صداع حاره نافع است.

بنفشه، برگ بید، نیلوفر، خبازی، آرد جو، خیار تازه و کدوی تازه را در آب طبخ دهند تا مهراً گردد و عضو را به بخار داشته با آب او عضو را بشویند و ثفل را بمالند.

نظول: جهت تحلیل مواد بارده و تقویت اعضاء نافع است. برنجاسف، گل بابونه، افستین رومی، مرزنجوش، اسطوخودوس، مشکطرامشیع، عصفرو، حاشا، جعده، خشک، ابهل، فطراسالیون، شحم حنظل، جوزالسرو، کمافیطوس، دارشیشعان، سوسنبر و پودنه را به دستور معلوم نظول کنند و اگر مجموع یافت نشود به بعضی اکفا جایز است و در پاشویه با ادویّه مرطبه هرگاه بابونه و فودنج و امثال آن اضافه نمایند، اعانت تعریق می کند.

قطورات: عبارت از چیزی است که بر عضو بچکانند و در عرف اطبا مخصوص است به چشم و گوش و ادویّه عین با اقسامها مذکور شده است پس قطوری که اختصاص به گوش دارد در اینجا مرقوم می گردد:

قطور: که به جهت دوی و طنین بغایت نافع است.

منقول از معالجات بقراطی: جند بیدستر، نظرون که بوره سرخ است و خریق سیاه را بالسّویه در سرکه حل کرده در گوش بچکانند و باید نیم گرم باشد.

قطور: ایضاً جهت دوی و سدهای که از اجتماع چرک و طنین است، نافع می باشد و مسمی به قرص خریق است.

خربق سفید 2 جزو و بوره سرخ 5 و زعفران 3 جزو با سرکه قرص بسازند و با سرکه یا ادهان مناسبه حل نموده و بچکانند.

قطور دیگر: که رفع علت مذبوره در ساعت کند.

صرصر سیاه را در کوزه سفالین سوزانیده و خاکستر آن را با بول گاو یا بول خوک بچکانند. صرصر را به لغت اصفهانی زنجره و به لغت دیلمی و تنکابن جیک نامند و آن حیوانی است کوچک شبیه به ملخ.

قطور دیگر: از مجربات امیر عطاءالله جد حقیق و جهت گرانی سامعه و کری و دوی و طنین نافع است.

بوره ارمنی 3 دانگ، شحم حنظل 1 م، جند بیدستر نیم، زراوند مدحرج نیم م، عصاره افسستین نیم م، فرفیون 1 دانگ، قسط تلخ 1 دانگ را با زهره گاو سرشته و در روغن بادام تلخ حل کرده و بچکانند و والد حقیق در اوزان او تصرف به دستوری که در فوق هر یک قید شده نموده است و مجرب دانسته اند.

قطور: جهت کری که دفعتاً واقع شده باشد نافع است.

طبیخ افسستین را با زهره گاو استعمال کنند و زهره سلحفات که سنگ پشت باشد با روغن بابونه بغایت نافع است و چکانیدن دو قطره از قطران که با نطف یا با روغن قسط حل کرده باشند به او صبح و شام مداومت نمودن جهت جمع انواع درد گوش و مواد بارده مجرب است.

قطور دیگر: جهت کشتن حیوانی که در گوش رفته باشد مجرب است.

قطران را با آب فودنج یا آب برگ شفتالو حل نموده و نیمگرم بچکانند.

قطور دیگر: که اخراج کرهای متولده در گوش نماید.

شراب کهنه 2 جزو و عسل 3 جزو و روغن گل سرخ 10 جزو و سفیده تخم مرغ 2 عدد. پشمی را آغشته در گوش نیم گرم کرده بگذارند و ساعتی به همان جانب تکیه کرده سپس به یک دفعه به سرعت بیرون آورند.

قطور دیگر: جهت درد گوش که از حرارت باشد نافع است.

یک جزو روغن گل سرخ را با سه جزو سرکه بجوشانند تا سرکه بسوزد سپس تقطیر نمایند.

و به دستور شیاف ایض با شیر دختران و روغن بنفشه با کافور و آب گشنیز و به دستور آب عنب التعلب نافع است و سفیده تخم مرغ بالخاصیه از مجربات است.

قطور: که جهت ورم بارد و ریاح نافع است.

زهره گاو را با روغن خیری یا امثال آن بجوشانند تا رطوبت زهره برطرف شود و آنگاه استعمال نمایند.

قطور دیگر: جهت چرک و درد قرحه گوش مؤثر است.

مرصاف، صبر زرد و زعفران را با روغن بادام شیرین تقطیر نمایند و جهت تسکین درد، افیون بغایت نافع است و جهت پاک کردن چرک آب برگ زیتون با عسل نافع است.

و به دستور مراره را در آب حل کرده و با روغن گل قطور کنند و به دستور انزروت با ماءالعسل بسیار نافع است.

قطور: که جهت رفع سیلان رطوبات اطفال نافع است.

شب یمانی، زعفران و بوره سرخ از هر یک دانگی، عسل و شراب از هر یک 5 ل قطور کنند و یا به پشمی آلوده بگذارند.

قطور دیگر: که منع سیلان خون به سبب صدمه و ضربه از گوش کند.

پنیرمایه خرگوش را با سرکه حل نموده و بچکانند.

و به دستور گرده های گاو نر را با قدری پیه گرده کباب نیم پخت کرده و آب آن را افشرد و در گوش بچکانند و از مجربات اکثر اطبا است.

باب چهاردهم:

در سعوطات و عطوسات و نشوقات و نفوختات و بخورات و دخنه:

سعوط: عبارت از چیزی است که در بینی کنند.

و عطوس: آنچه عطسه آورد.

و نشوق: آنچه بر بینی کشند.

و بخور و دخنه: هر چه بخار و دود او را استنشاق نمایند.

و لخلخله: آنچه از مایعات خوشبو در ظرفی کرده و بو کنند.

و نفوخ: آنچه در بینی دمند.

سعوط جهت تقویت قوه حافظه و گویند مداومت او موی سر و ریش را سیاه کند.

مغز سر کلنگ دانگی و زهره او یک قیراط را نرم ساییده با روغن زبیب سعوط نمایند و ساعتی به پشت بخوابند و سعوط زهره خطاف را جهت سیاه کردن و رویانیدن موی سفید مجرب دانسته‌اند.

سعوط جهت قطع رعاف مجرب است.

حضض هندی سوخته را با آب بادروج سعوط کنند.

و به دستور سعوط عصیر سرگین حمار و نفوخ سرگین محرق او بسیار قوی‌الآثر است و سعوط با آب برف و آب گندنا نیز نافع است.

سعوط دیگر که در قطع رعاف بی‌عید است.

جند، زاج سفید، آهک، دم‌الآخوین، مازو و کاغذ سوخته را بالسویه با روغن زیتون سعوط کنند.

نفوخ جهت رعاف بغایت مفید است.

مازوی سوخته را در سرکه انداخته و زاج، قلقطار محرق و کندر را بالسویه نرم ساییده و نفوخ نمایند.

نفوخ دیگر: گلنار، کندر، جفت‌البلوط، زورر، کافور، افیون و مازوی سوخته را با آب برگ بید یا آب کاهو و امثال آن سعوط نمایند یا بی آنها نفوخ نمایند.

سعوط دیگر: جهت درد سر بارد و شقیقه و بیضه و خوزه نافع است.

صعتر، مرصاف، صبر زرد، حضض مکی، شونیز، جاوشیر، جند، سکینج، مشک، زهره کلنگ و زهره کبک را با آب کرفس سرشته قدر عدسی با آب مرزنجوش سعوط نمایند.

سعوط: جهت تحلیل ریاح دماغی و سده بلغمی نافع است. مومیایی، جند، مشک و فرفیون را بالسویه قدر یک حبه با روغن زنبق و امثال آن سعوط کنند.

نفوخ: جهت سکنه و سبات و لیشرغس نافع است.

جند، حلتیث، زهره کلنگ مفرده و مجموع را با آب مرزنجوش و ماء‌العسل نفوخ نمایند.

عطوس: جهت سده دماغ و مواد بارده نافع است و رفع مواد به عطسه می‌کند.

کندش، خربق سفید، جند، خردل سرخ و زراوند طویل مفرده و مجموعه را چون نرم ساییده و بر پر مرغ مالیده و در بینی کنند باعث عطسه می‌گردد.

عطوس دیگر: جهت فالج و لقوه و امراض دماغی نافع است. صبر زرد، خربق سفید، نوشادر، مرزنجوش، بوره ارمی، شیطرح هندی و مشک را بالسویه استعمال نمایند.

لخلخه: جهت تقویت دل و دماغ حار مجرب است.

گلاب، سرکه، کافور، روغن بنفشه و آب سیب 1 م در ظرف سرتنگی کرده و بپویند.

لخلخه دیگر: جهت منع صعود بخارات به دماغ و سرسام حاره و اختلاط عقل نافع است.

آب گشنیز و آب برگ بید 10 جزو، سرکه 10 جزو، روغن گل سرخ 5 جزو و صندل سفید 1 جزو را به دستور لخلخه نمایند.

لخلخه دیگر: جهت ضعف دل و مواد بارده نافع است.

قرنفل، کبابه 1 دانگ، بسباسه 1 دانگ و مشک 1 دانگ را با گلاب و عرق بهار لخلخه نمایند.

نشوق که جهت جراحت بینی و چرک آن مجرب است.

پودنه خشک را نرم ساییده با شراب استنشاق کنند و جهت پاک کردن چرک قدری انزروت اضافه نمایند.

بخور: جهت تقویت دل و دماغ نافع است.

عود، حسن لبان و پوست بیرون ترنج را ساییده با گلاب مخلوط کرده و در جوف به و سیب گذاشته و در آتش نرم بسوزانند.

بخور: جهت صداع مزمن و شقیقه و مواد بارده دماغی از مجربات است.

آجر آب ندیده چند عدد را سرخ کرده و در شراب انداخته و سر را به بخار آن بدارند و اگر ماده بسیار غلیظ نباشد بجای شراب آب کنند.

و به دستور آب ممزوج به سرکه نیز جایز است.

بخور: جهت زکام نافع است.

سیاه دانه را بر روی سنگ تافته و ریخته و دود او را استنشاق کنند و جهت حبس کردن ماده زکام که قطع سیلان رطوبات کند، بخور سندروس مجرب است.

بخور: جهت ثقل سامعه و دوی و طنین و ریاح بغایت نافع است.

مرزنجوش، سداب، افستین، شیخ ارمنی، صعتر، ابهل، بابونج، اکلیل الملک، بنفشه و نیلوفر را بالسویه جوشانیده در ظرف لوله دار کرده و لوله ظرف را در سوراخ گوش بگذارند تا بخار داخل گوش شود.

بخور: جهت رفع احتباس حیض مجرب است.

شحم حنظل، شونیز، کندش و میعه علک البطم از هر یک جزوی، عنبر اشهب نیم جزو، مشک و زعفران ربع جزو به روغن زنبق سرشته و قدر فندقی را در آتش انداخته دود او را به رحم برسانند و باید آتشدان لوله داشته باشد که از آن لوله دود به رحم رفته و پراکنده نشود.

بخور دیگر: جهت اختناق رحم و عسر ولادت بسیار نافع است. شحم حنظل، قنه، جاوشیر، گوگرد و مر بالسویه را با زهره گاو سرشته و به دستور بخور کنند.

بخور: جهت درد دندان و مواد نزله نافع است.

پوست خشکاش، عنب التعلب و گل بابونه را بالسویه بجوشانند و سر را به بخار او بدارند تا عرق بر جبین ظاهر گردد.

دخنه: جهت ساقط کردن دانه بواسیر آزموده است.

گوگرد، بلادر، اصل السوس، بیخ کبر و برگ مورد را بالسویه با روغن زنبق سرشته و جبهها ساخته و دخنه نمایند و در آب برگ مورد جلوس کنند و عمل را تکرار باید نمود.

باب پانزدهم:

(در حقنه‌ها و فتایل و فرزجات و حملات)

حقنه: عبارت از استرسال مایعات به معاء مستقیم و رحم است.

فتیله: استرسال جامد است به روده مزبور و در عرف شافه نامند.

فرزجات: آنچه زنان از ادویه در قبل و رحم بردارند.

حمل: اعم از فرزجه و احتمال در قبل و دبر است.

واضع حقنه بقراط است و آلت حقنه باید از قبیل جلود باشد. به هیئت کیسه ته ندوخته که طرف دیگر به هیئت گردن کدو باشد و از نی لوله‌ای بر طرف باریک او وصل نمایند که آن را چرب کرده و در مقعد کنند و آب حقنه را در آن کیسه کرده دهن کیسه را به هم آورده بفشارند تا آب به روده‌ها رود و باید حقنه کننده بر رو بخوابد تا آب حقنه به معاء علیا تواند رسید و می‌باید قدر هر آبی که می‌ریزند زیاده از پنجاه ل نباشد و بعضی را اعتقاد آنست که کمتر از آن هم جایز نیست و اکثر اطباء صحت اعضای رئیسه را شرط دانسته‌اند و مراعات اعتدال آب ادویه لازم است چه غلیظ باعث زحیر و قرحه می‌گردد و اگر بسیار رقیق باعث انتشار و افساد می‌شود و بارده موکد ریاح و حار مورث غشی و کرب است و منافع حقنه بسیار است از آن جمله امالۀ مواد مرتفعه به دماغ و اعضای عالیه است و دفع سده امعاء و رفع اقسام قولنج و در فتایل مسهله شرط است که طول او بقدر انگشت میان آن شخص باشد و فرزجه زیاده از قدر یک بند انگشت نباشد و چون آب حقنه برنگردد، تدبیر آن است که نصف قدر اول باز بریزند تا آب اول را دفع نماید و قبل از حقنه با آب ادویه به ادهان مناسبه و آب گرم حقنه کنند.

حقنه: جهت برودت احشاء و گرده و رحم و مثانه نافع و معروف به حقنه الأدهان است.

روغن بادام، روغن گردکان و روغن حبالبطم از هر یک 18 ل و روغن زیتون 7 ل را با آب به وزن مجموع بجوشانند تا آب نصف شود و در قبل و دبر به حسب احتیاج حقنه کنند و هرگاه برودت غالب باشد روغن مرزنجوش و زنبق اضافه نمایند.

حقنه: جهت قرحه امعاء و سحج بغایت مفید است.

سفیداب قلعی، کاغذ سوخته و صمغ عربی از هر کدام یک درم، زرده تخم مرغ پخته سه عدد، آب برگ بارتنگ مطبوخ، جو مقشّر، پیه گرده بز و روغن گل سرخ از هر یک 12 ل و هرگاه به قابض محتاج باشند روغن و پیه نباید کرد و گل سرخ اقماع دار و گلنار داخل مطبوخ کنند.

حقنه: جهت قولنج و منقول از کامل الصنّاعه است.

عناّب 20 دانه، سپستان 30 دانه، مویز منقی 10 ل، حلبه 5 ل، تخم کتان 5 ل، سبوس گندم 3 ل، گل خطمی 3 ل، قنطاریون رقیق 4 ل، تخم رازیانه و برگ چغندر 15 عدد را در چهارصد ل آب بجوشانند تا ثلث بماند سپس صاف نموده و 40 ل او را با شکر سرخ 70 ل، بوره ارمنی 1 ل، آبکامه 10 ل و روغن کنجد 10 ل حقنه نمایند.

حقنه لیته: که در امراض حاره استعمال نمایند.

عناَب 20 دانه، سپستان 30 دانه، بنفشه 7 ل، جو مقشَر 7 ل، خطمی 7 ل، سیوس گندم 7 ل، خسک 7 م، اکلیل‌الملک 7 ل، انجیرزرد 5 عدد در سیصد ل آب بجوشانند تا به ثلث رسد و چهل ل آب او را با شکر سرخ 5 ل و روغن بادام 10 ل حقه نمایند و اگر تبرید بیشتر لازم باشد، لعاب بزرقطونا 10 ل و روغن تخم کدو و آب لبلاب اضافه نمایند.

حَقْنَه: جهت برودت رحم و احتباس حیض نافع است.

اشق، مقل، سکیبج از هر یک 3 ل، جاوشیر 1 ل، جند 1 ل، تخم کرفس، نانخواه، رازیانه، سیسالیوس، بابونه، حلبه از هر یک 2 ل و سنبل 1 ل را با 84 ل آب و 84 ل شیر تازه بجوشانند تا به نصف رسد و چهل ل او را با روغن تازه گاوی 10 ل و عسل کف گرفته 10 ل و روغن کنجد 20 ل در قبل حقه نمایند و تا ممکن باشد امساک کنند که آب حقه زود دفع نشود.

حَقْنَه: جهت درد مفاصل و عرق‌النساء و امثال آن نافع است. حلبه، بادام تلخ، مغز دانه بیدانجیر، تخم کتان از هر یک 7 ل، بابونه، شبت، حب‌الغار از هر یک 15 ل، خسک 2 ل، سورنجان 7 ل، خریق سفید 7 ل، قنطوریون 2 ل، سکیبج، اشق، جاوشیر، شحم حنظل از هر یک 3 ل، مقل 7 ل، تخم کرفس 15 ل، تخم شبت، سداب از هر یک 7 ل، انجیر زرد ده عدد، عناَب 20 دانه و سپستان 40 دانه. بعد از طبخ نیم رطل با 7 ل روغن گاو و 7 ل روغن خیری حقه نمایند.

حَقْنَه: جهت قرحه امعاء نافع و بغایت قابض است.

برنج 15 ل، عدس مقشَر 10 ل، آرد جو بوداده 10 ل، گل انار 5 ل، جفت‌البوط 3 ل و پوست انار ترش 5 ل را در دو رطل آب بجوشانند تا مهراً شود و سی مثقال او را با سفیداب، گل قبرسی، صمغ عربی، افاقیا، دم الأخوین و عصاره لحيه‌التیس از هر کدام یک مثقال و کاغذ سوخته 1 ل و نیم و زرده تخم پخته دو عدد و روغن گل سرخ 7 ل حقه نمایند.

حَقْنَه زرنیخ: جهت زحیر و اسهال و تعفن قرحه امعاء مجرب قدما است.

نان بکسمات سوخته 3 ل، زرنیخ سرخ و زرد از هر یک 10 ل، راسخت، شب یمانی، مازو، سنگ آهک آب ندیده از هر یک 10 ل، افیون 5 ل، افاقیا 4 ل، بلوط، صمغ عربی و دم‌الأخوین از هر یک 4 ل را نرم ساییده با آب مورد سرشته و قرص بسازند و یک مثقال او را با 30 ل آب برنج مطبوخ و 7 ل روغن گل سرخ حقه نمایند.

حَقْنَه حادّه: جهت لیثرغس و امراض دماغی.

شحم حنظل 3 ل، قرطم 7 ل، تخم انجره 3 ل، فودنج 5 ل، پوست بیخ کبر 3 ل، جوشانیده با روغن زیتون 5 ل حقه کنند.

حَقْنَه حادّه: جهت فالج و لقوه و لیثرغس و امثال آن نافع است.

شبت، بابونج، مرزنجوش، حرمل، قرطم، حلبه، تخم کتان، برگ چغندر، سیوس گندم، شحم حنظل، دانه بیدانجیر و قنطوریون رقیق از هر کدام یک کف و انجیر زرد ده عدد را جوشانیده با 7 ل عسل و 7 ل روغن زیتون و 7 ل آبکامه حقه نمایند و مری غیر آبکامه مشهور است که با سرکه ترتیب می‌دهند.

حَقْنَه: که جهت عرق‌النساء و امثال آن نافع است و بعد از حقه مسهله باید نمود و هر چند امساک آن شود بهتر است.

جند بیدستر 2 ل، مقل 2 ل، میعه 3 ل، جاوشیر 2 ل، فرفیون 1 ل و بازرد 2 ل را در 15 ل روغن قسط و امثال آن حل کرده و حقه نمایند.

حَقْنَه: جهت نضج و ورم کرده و اورام رحم صلبه بغایت نافع است.

لعاب خطمی، تخم کتان، ماء‌الشعیر، لعاب حلبه و روغن کنجد هر یک 10 ل استعمال نمایند.

حَقْنَه: جهت اسهال صفراوی و کراثی که با تب و سده باشد از مجربات حقیر است.

خبازی 2 ل، بنفشه 5 ل، نیلوفر 3 ل، جو مقشَر 10 ل، سپستان 20 دانه، عنب‌التعلب 5 ل، پوست هلیله زرد 5 ل و تخم کدوی نیمکوب 7 ل را جوشانیده با لعاب بزرقطونا 10 ل و روغن تخم کدو 10 ل و شیرخشت 10 ل حقه نمایند.

و آنچه از بعضی اطباء مذکور است که مسهل بعصر در حقه جایز نیست اصلی ندارد چه عصر در فوهات مجاری و عروق ضیقه جاری است نه در افضیه و در شرح اسباب و علاج سرسام صفراوی و ادخال هلیلجات در حقه آن مذکور است.

حَقْنَه معتدله: که در اکثر امراض نافع است.

قرطم 10 ل، عناَب 20 دانه، سپستان 30 دانه، بنفشه 7 ل، عنب‌التعلب 7 ل، خبازی 2 ل، جو مقشَر 5 ل، برگ چغندر 10 عدد و سیوس گندم 5 ل را جوشانیده با فلوس خیارشیر 15 ل و روغن بادام 10 ل، بوره ارمنی 1 ل و ترنجبین 10 ل به طریق معلوم حقه نمایند.

فتیله تینه: خطمی و بوره را بالسویه نرم ساییده و از حریر گذرانیده با شکر سرخ که به قوام آورده باشند بسرشند و شیافها به طریق معلوم بسازند و اگر بجای شکر ترنجبین کنند در فعل اقوی است.

فتیله دیگر: که قویتر است.

بنفشه 2 ل، خطمی 2 ل و نمک 1 ل به دستور فتیله بسازند و اگر قویتر خواهند شحم حنظل و زهره گاو و بوره بقدر احتیاج اضافه کنند و در تبهای حاره ادخال ادویه مزبور جایز نیست و چون فلوس خیارشبر را با ترنجبین یا با شکر به قوام آورند و محموده مشوی و بوره و خطمی و شحم حنظل و امثال آن اضافه کنند بسیار قوی الفعل می شود و سرگین موش بسیار تقویت نماید.

شیاف: جهت زحیر که سده با او نباشد از مجربات است.

افیون، مرصاف، کندر و زعفران را بالسویه با آب گشنیز سرشته شیافهای باریک بسازند و در میان او ریسمان بگذارند که سر ریسمان بیرون مقعد باشد.

شیاف: که در قطع خون مجرب است خواه بواسیر یا اسهال باشد یا خون صرف.

مرصاف، اقاویا و بزربنج و صمغ عربی و برنج بوداده را بالسویه با آب مورد سرشته و شیاف بسازند.

شیاف: جهت قولنج ریچی بغایت نافع است.

برگ سداب، زیره، نانخواه و بوره ارمنی بالسویه با غسل سرشته شیاف سازند یا به لئه آلوده حمول نمایند.

شیاف: جهت اخراج کرم مقعد که دودالخل نامند مجرب است. شحم حنظل، افستین و مویز منقی را نرم کوبیده با روغن زیتون و قطران شیاف بسازند.

شافه: جهت عرق النساء و وجع ورک بغایت آزموده است.

بوره، شحم حنظل و سورنجان محموده را نرم ساییده به وزن مجموع شکر سرخ سرشته شیاف بسازند.

فتیله: که جذب از عمق بدن نماید و محلل ریح و مسکن درد ورک و عرق النساء است.

سنا مکی 4 م، تخم خبازی، غاریقون، بسفایج، تربد، شحم حنظل، سرگین موش از هر یک 2 م، بوره 1 م و نمک هندی 1 م را با غسل یا انجیر پخته فتیله بسازند.

فتیله: جهت قطع خون بواسیر مجرب قدما است.

پشم گوسفند را فتیله ساخته سه روز در سرکه بگذارند سپس برگ قنب را که بنگ و ورق الخیال گویند نرم ساییده بر آن فتیله پاشیده حمول کنند.

فتیله دیگر: در قطع خون بواسیر اکثر اطباء مجرب دانسته اند.

اقماع بادنجان که به فارسی کلاه بادنجان نامند با مثل آن بادام تلخ نرم کوبیده، حمول و طلا نمایند.

حمول: جهت گشودن خون بواسیر هرگاه مسدود شده باشد و باعث زحمت گردد نافع است.

اول مقعد را به روغن تخم زردآلو و مغز ساق گاو و روغن کوهان شتر با قدری مقل طلا کنند و لئه را با آن آلوده کرده بردارند سپس عرطنینا 1 ل، قنه نیم ل، شحم الحنظل نیم ل را با زهره گاو سرشته حمول نمایند و هرگاه به سبب تندی ادویه هنگام خروج مقعد وجع به هم رسد به روغن گل و مویزج و سرگین کبوتر و زهره گاو طلا کنند.

فتیله: به جهت رفع حرقه بول و قطع چرک آن بغایت نافع و از مخترعات حقیر است و بغایت مجرب و به دستور جهت نواصیر بیعدیل است چون فتیله را در سوراخهای نواصیر گذارند و در باب ذرورات آکله نیز اشاره به این نسخه شده است و از اسرار می تواند بود.

صبر زرد 1 ل، توتیای مغسول 2 ل، سفیداب قلعی مغسول 2 ل، مرداسنگ مغسول 2 ل، گلنار 1 ل، گل ارمنی 2 ل، موی سوخته 1 ل، کندر 1 ل، افیون نیم ل، کدوی سوخته 1 ل را نرم ساییده و از حریر گذرانیده با آب کتیرا سرشته و فتیله های باریک ساخته و در سوراخ قضیب گذارند.

فرزجه: جهت حمل مجرب است و باید بعد از حیض سه شبانه روز متصل بردارند.

زهره خرگوش و سرگین او و غسل از هر کدام یک مثقال فرزجه ساخته و استعمال نمایند.

فرزجه: جهت حمل منقول از ابن سرابیون است که والد حقیر مجرب دانسته.

زعفران، حماما، سنبل الطیب و اکلیل الملک مکد 3 اوقیه و نیم، ساذج و قردمانا مکد 1 اوقیه، پیه اردک و زرده تخم مرغ دو اوقیه، روغن ناردین نیم اوقیه با لئه کبود سه روز حمول نمایند و هر روز و هر شب تازه کنند و هر روز یک ل نشاره عاج را با مثل او نبات تناول نمایند.

فرزجه: جهت گشودن حیض مجرب است.

سداب 3 ل، مرصاف 1 ل، ابهل 1 ل، رازیانه 2 ل و تخم مرو 3 ل با زهره گاو فرزجه بسازند.

فرزجه: جهت گشودن حیض نافع و منقول از ابوحنفا که حیض محتبس هفت سال را ادرار نماید.

مرصاف 4 ل، پودنه 4 ل، مویز منقی 15 ل، سداب خشک 8 ل، ابهل 8 ل و زهره گاو بقدر سرشتن.

فرزجه: جهت اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه و عسر ولادت و علت رجا بغایت مؤثر است و قاتل جنین می باشد.

جاوشیر و خربق سیاه را بالسّویه با زهره گاو بسرشد.

فرزجه: جهت ادرار نمودن حیض مجرب است.

فرفیون را نرم ساییده بر پنبه آلوده و استعمال نمایند.

فرزجه: جهت گشودن حیض و اخراج جنین زنده و مرده بغایت مؤثر است و مجرب دانسته‌اند.

عصاره قنّاء الحمار 7 قیراط در زهره گاو حل نموده با لته کیود بردارند.

فرزجه: که در غایت جذب و تنقیه است و جهت اخراج جنین و مشیمه بیعدیل است و منقول از تذکره.

عصاره قنّاء الحمار، سداب، شحم حنظل، مازیون، اشق، بخور مریم و مویزج را با عسل فرزجه سازند و این قاتل جنین است.

فرزجه: جهت تحلیل اورام صلبه نافع است.

موم 3، پیه اردک 3، پیه مرغ 3، مقل ارزق 1، خطمی 1 و تخم کتان 1 را با عسل یا با فلوس خیارشبر بسرشد.

فرزجه: جهت قطع خون حیض و ازاله قروح و عفونت و رطوبات سائله رحم نافع است.

گلنار، شب یمانی، سرمه، کاغذ سوخته، زیره کرمانی که در سرکه خیسانیده باشند و گل ارمنی پرورده به سرکه را بالسّویه با آب برگ بید یا آب گشنیز یا با آب مطبوخ مازو بسرشد.

فرزجه دیگر: در قطع خون حیض نافع است.

مازوی سوخته، دم الأخوین، برگ مورد، گل ارمنی و گل سرخ را بالسّویه از حریر گذرانیده، پوست انار ترش را نیمکوب کرده طبخ نمایند تا مهرآ شود و قدری پشم را با آهک تر کرده و با ادویه مسحوقه آغشته حمل کنند.

فرزجه: که در قطع خون حیض عدیل ندارد و منقول از جامع است.

شب یمانی نیم ل، بزرالبنج دانگ و افیون نیم دانگ.

فرزجه دیگر: که بغایت قوی است.

مرداسنگ، زاج، گلنار، گل ارمنی، گل مختوم و سرمه بالسّویه.

فرزجه: که اعانت بر حمل نماید و بسیار مؤثر است.

مرصاف 4، ایرسا 2، سرگین خرگوش 2.

فرزجه دیگر: که در قطع سیلان خون قویتر است.

برگ مورد 5، مازوی سوخته 5، سرمه 5، نشاسته 5، زاج سوخته 3، گل ارمنی 3 و صمغ عربی 2 را به دستور سابق استعمال نمایند و در حین استعمال اگر هر روز ثفل لک را که زرگران زمور گویند یک مثقال ساییده و با زرده تخم نیم پخت تناول نمایند تخلّف نمی‌کند و مکرّر تجربه شده است و خوردن زیره بوداده و بونداده بالسّویه با آب برنج مطبوخ مهرآ از جمله مجربات است.

فرزجه: که چون زن حمل کند هرگز حامله نشود و اگر حامله باشد ساقط شود و از مجربات مکتومه است.

تخم یونجه صحرايي 128، سرگین فیل 100، خردل سرخ 30 و دانه زعرور 100 را بالسّویه نرم ساییده و با میعه سائله سرشته و با لته حمل کنند.

فرزجه: که در اخراج جنین و مشیمه قوی‌الآثر است و قاتل جنین و مدرّ حیض است.

اشنان، عرطینا، قطران، شحم حنظل، اشق، قنّاء الحمار، خربق سیاه، مویزج، نوشادر، زراوند، تخم مازیون، روغن بیدانجیر، زهره گاو، جاوشیر، سکینج و مرصاف مفرده و مجموعه، کلاً یا بعضاً استعمال نمایند.

فرزجه‌ای: که حبس حیض نماید و آزموده است و در تقویت رحم بیعدیل است: مومیایی 1، صمغ عربی 1، گل ارمنی 1 و دم الأخوین 4.

فرزجه: جهت ورم حارّ رحم نافع است.

خشخاش سفید کوبیده را در شیر پخته با گل سرخ و اندک زعفران و موم فرزجه نمایند و به دستور مرهم داخلین را با روغن گل حل کرده یا با آب بارتنگ یا به شیر دختر ممزوج نموده و استعمال نمایند.

فرزجه: جهت رفع حگّه و اختلاج فرج و رحم از مجربات است. نعنای خشک، ناردین، گل نسرين خشک، گل نیلوفر، برگ سرو، برگ سدر و لاجورد را

بالسّویه با روغن زیتون سرشته و یک مثقال را فرزجه کنند و یک مثقال را با آب بابونه مطبوخ بر ناف ضمد نمایند و از آب و شراب و مدرّات احتراز نمایند تا دوا در معده مکث نماید و در حینی که حیض جاری باشد باید به این دوا عمل نمود.

فرزجه‌ای: که اعاده بکارت نماید و از اسرار مکتومه است.

استخوان خروس سیاه را با چوب تاک سوزانیده و با عکبر سرشته و استعمال نمایند. عکبر و سخ کور نحل است و برعوم نامند.

فرزجه: یعی‌الثیب بکرا من الجماع.

عفص 2 جزو، فجاج اذخر یک جزو با لته شراب آلوده چند روز استعمال نمایند.

فرزجه: که باعث حکه و اختلاج گردد به مرتبه‌ای که زن را قرار نماند و باید تا یک هفته استعمال نمایند و در ایام استعمال اثری از حکه نخواهند یافت و روزی که ترک فرزجه کنند ظاهر می‌گردد و تا مدت شش ماه اثر مزبور باقی می‌ماند.

اقحوان، ابهل، اشنه، انجدان، بیخ درخت فندق، اشنان سبز، مرزنجوش، مرماحور و محروث را بالسویه از حریر گذرانیده یک مثقال را با شیر حیوانات سرشته با لته حمل نمایند و اگر روزی یک دانگ را نیز حمل نمایند همین اثر دارد و هرگاه مجموع این ادویه به هم نرسد بعضی از آن کافی است.

باب شانزدهم:

در ادویه‌ای که مخصوص است به موی مثل خضاب‌ات و آنچه موی را دراز کند و آنچه بسترد و امثال آن

بدان که اطبا در باب ادهان خضابیه اختلاف نموده‌اند و اکثر را اعتقاد آن است که دهینت مانع ایصال قوه سابقه است و بعضی را اعتقاد آن است که خضاباتی که در فعل او بقایای اثر چند ماه باقی باشد امکان ندارد و برخی تصریح نموده‌اند که به حدی ثبات دارد که در هیچ وقت زایل نمی‌گردد و آنچه به تحقیق اقرب است آن است که چون تکون موی از بخار دخانی غلیظه است، هرگاه نافذه و قوه سابقه خضاب به حدی باشد که تأثیر تمام در رطوبات تحت جلد که ماده بخار دخانی و تکون موی است تواند نمود و افنای بیاض او کرد و امکان دارد که بعد از سفید موی سیاه تکون نماید و الا فلا و چون خضاب جلد را سیاه کند طلای روغن های نیمگرم رفع آن می‌نماید، خصوصاً ادهان حاره.

خضاب: منقول از حکمای هند و روم است و در مست جوک و ترجمه باهر تصریح شده که مجرب است و گویند که در سن پیری موی سیاه می‌رویاند.

سیصد و پنجاه ل سرکه انگوری و مثل او شیر تازه گاوی را با هم بجوشانند تا قریب به انعقاد گردد پس بگذارند تا سرد شود و پوست انار و آمله مقشر و هلیله سیاه از هر یک 30 ل را کوفته و بیخته اضافه نمایند و در شیشه کرده سه ماه در سرگین اسب دفن کنند سپس موی را به آب لیمو شسته و خضاب کنند.

خضاب دیگر: ایضاً منقول از حکمای هند که مدعی آنند که تا هفت سال اثر او باقی است.

کلاه بادنجان 5 م، ریشه درخت انار 5 م، توبال نحاس 3 م، هلیله سیاه 1 م، زبیق 1 م، مازوی سبز 3 عدد و نخود سیاه 7 عدد پوستدار را کوبیده و بیخته با سه قاشق سرکه و روغن کنجد سیاه سرشته و در ظرف آهنی کرده چهل روز در ته آب دفن کنند سپس استعمال نمایند.

خضاب دیگر: ایضاً منقول است از حکمای هند که تا شش ماه اثرش باقی است.

نارجیل را سوراخ کرده مغز او را بیرون آورده هر هفته یک درهم او را با دو درهم براده آهن و یک درهم بوره نرم کوبیده و در میان نارجیل کنند و سوراخ او را با همان پاره‌ای که از او برداشته مسدود نموده و به گل حکمت گرفته به یک ساعت در تنور بگذارند به حدی که به سوختن نرسد سپس روغنی که در او جمع شده باشد را استعمال نمایند.

خضاب دیگر: منقول از حاوی کبیر که تصریح نموده که تا شش ماه اثر او باقی است و مجرب دانسته است.

وسمه تازه بسیار رنگین را نرم ساییده از حریر بیخته به ازای هر 20 ل او 2 ل ملح اندرانی و زاج سیاه داخل کرده و با سرکه خمیر نموده و یک ماه در آفتاب بگذارند پس بقدر ربع او خطمی در وقت استعمال اضافه نموده با آب سرشته و خضاب کنند و ساعتی در حمام گرم مکث نمایند.

خضاب دیگر: به دستور منقول از حاوی کبیر که عجیبت دانسته است.

برگ حنا و برگ و سمه را جداگانه در آب خیسانیده در آفتاب بگذارند سپس صاف نموده تا سه بار تجدید نمایند تا آنها بسیار رنگین شود بعد براده آهن را در سرکه کرده در آفتاب بگذارند تا بغایت سیاه گردد و مازوی سبز را نرم ساییده در آب خیسانند و به دستور در آفتاب بگذارند تا بغایت غلیظ گردد و مرداسنگ و آهک را بالمناصفه نرم ساییده با آب در آفتاب بگذارند به حدی که چون پر سفید مرغ را بر آن فرو برند موی او را سیاه کند و این بعد از ادخال مرداسنگ و آهک می‌شود پس بگیرند از آب حنا و آب و سمه و آب مرداسنگ و آهک هر یک یک جزو و از آب مازو و سرکه آهن خیسانیده مکد ربع جزو مجموع را مخلوط نموده به وزن در آورند و به ازای هر رطلی که 90 ل باشد، راستخت 5 ل و زاج سیاه 5 ل و ملح اندرانی 2 ل و پوست گردکان تازه را نرم ساییده اضافه نمایند و یک ماه در آفتاب بگذارند و به پشم سفید آلوده امتحان رنگ او کنند و آنگاه سر را با خطمی شسته با پر مرغ یا مسواکی بمالند چه انگشت را سیاه می‌کند و قدری از او را بجوشانند تا غلیظ گردد سپس جها بسازند و در وقت احتیاج با آب حل نموده با پر مرغ بر منبت موی طلا کنند.

خضاب دیگر: ایضاً از حاوی کبیر است که تا یک ماه اثر او باقی دانسته‌اند.

برگ سدر، مازو، آمله، خبث‌الحدید، وسمه، دانه خرما، سوخته، زاج سیاه، پوست انار، راستخت، نوشادر و هلیله سیاه مکد 5 ل را در یک رطل سرکه و مثل او روغن زیتون بجوشانند تا سرکه سوخته در روغن بماند و روغن نیز قریب به نصف رسد سپس صاف نموده استعمال نمایند و غیر صاف نیز مؤثر است.

خضاب دیگر: ایضاً منقول از حاوی کبیر متفق علیه مجربات است.

هلیله سیاه، خبث‌الحدید، آمله، زاج زرد و مازو را بالسویه یک ماه در سرکه خیسانیده سپس بجوشانند تا غلیظ گردد حبها ساخته و با آب استعمال نمایند.

خضاب دیگر: منقول از محمد بن زکریا که تصریح نموده که در غایت قوت است حتی اینکه هرگاه در حمام خصیه در آن گذارند و سرکه در دهن بدارند که دندان را سیاه نکند باعث تسوید موی سر و لویه می‌گردد و تا ده سال اثرش را باقی دانسته‌اند.

خون بزغاله سیاه که کمتر از یک ماهه باشد و بر روی کاه ذبح کرده گذارند تا منعقد گردد و از کاه بیرون کنند و 10 ل او را با 5 ل راستخت و 5 ل زاج سیاه و 2 ل ملح اندرانی نرم ساییده از حریر بیخته با خون مخلوط کرده و در شیشه کنند و شیشه را با گلو در سرکه کهنه تا چهل روز بگذارند و اگر زودتر خواهند تا سه روز در سرگین اسب تازه باید گذاشت.

خضاب دیگر: منقول از ابن هبل و به تجربه رسیده است.

مرداسنگ و آهک را با 6 وزن آن آب بخیسانند و 3 روز در آفتاب بگذارند و به پشم سفید امتحان کنند هرگاه سیاه نکند صاف نموده و بار دیگر مذکور آن را بقدر سدس اضافه کنند تا به امتحان رسد سپس صاف نموده و دو جزو حنا و یک جزو وسمه را به او خمیر کرده و قدری قرنفل اضافه نمایند و قرصها ساخته و استعمال نمایند و مجربین اطبا اجماع نموده اند که چون مرطوب قوی بنیه یک م از زاج سبز بلخی بنوشند، موی سفید ساقط گردیده سیاه می‌روید و چون زاج مزبور سم است و مضر شش، ترطیب شش لازم است.

خضاب دیگر: منقول از ایلاقی و جامع‌الادویه و کتب معتبره و در تقویت و تسوید موی بیعدیل است.

آمله 5 م، آب مورد تازه 15 ل، آب صاف 35 ل، آب را با ادویه بجوشانند تا به نصف رسد سپس صاف نموده با 5 ل خطمی و 5 ل وسمه و مثل او سنا و 20 عدد مازوی بریان کرده که به روغن زیتون آلوده کرده باشند و 5 ل صمغ عربی و 2 ل زاج جوشانده تا منعقد گردد و به مشک و قرنفل معطر ساخته و استعمال نمایند و از اهل تجربه مکرر یافته‌اند و تصریح کرده‌اند و از متقدمین نیز منقول است که چون هر روز به روغن زیتون صحرائی تدهین نمایند موی سفید نمی‌گردد.

و به دستور هر روز یک عدد هلیله سیاه تناول نمایند و همیشه هلیله سیاه در دهان نگاه دارند باعث سواد مو است و آنچه سفید شده باشد بعد از مداومت یک سال شروع به سیاه شدن می‌کند و این از مجربات است.

دوایی که موی سفید را قلع نموده و اگر در حال بر آن موضع ضمد کنند سیاه رویاند و از مجربات است.

زهره خطاف 2 ل و خون او 1 ل و نوشادر 1 دانگ طلا کرده و قدر حبه‌ای از زهره او سعوپ کنند.

دوایی دیگر که صاحب جامع امین‌الدوله مجرب دانسته است و مبالغه در تأثیر او نموده و از عجائب‌الاسرار شمرده است.

زهره گربه سیاه و زهره غراب و زهره بره سیاه و زهره مرغ سیاه را بالسویه با روغن کنجد مخلوط نموده بر سر و لویه بمالند و تأثیرش سیاه کردن موی سفید است که ابداً سفید نشود.

دوایی دیگر که اگر بر موضع موی مقلوع بمالند سفید بر نیاید.

علق را با سرکه در شیشه کرده و چهل روز در سرگین اسب دفن نمایند و استعمال نمایند.

و ایضاً حجرالبقر را با شراب بر موضع موی مقلوع برص و داء‌التعلب بمالند بجای موی سفید سیاه بر می‌آید و مجرب است.

دوایی دیگر: منقول از او که زمان طویل سیاهی او می‌ماند.

روغن نارگیل کهنه 5 م، هلیله سیاه نیم م و نوشادر 1 دانگ.

دوایی دیگر: منقول از او که دست و جلد را سیاه نمی‌کند و موی سر و لویه را بغایت سیاه می‌کند و مجرب دانسته‌اند.

برگ نام را شسته با آب بقدر آنکه یک بند انگشت او را بپوشاند بجوشانند تا پخته شود و قطره‌ای از آب بر روی کار و یا صفحه آهن صیقلی بریزند، چون آهن را سیاه کند آنگاه صاف نمایند و مادامی که سیاه نکند باید جوشانیده سپس آب صاف او را بجوشانند تا قریب‌الانقضاء گردد و جرم نام را مهرآ پخته بر سر ضمد نمایند و آب منعقد را با آب گرم حل نموده بر اصول شعر بمالند و روز دیگر بشویند و الا در حمام تا شش ساعت مکث نمایند.

اَنَا ادویه خضابیه: که امهاتند، وسمه و حنا و براده آهن و مس و راستخت و خبث‌الحدید و آب پوست باقلی و آب پوست گردکان تازه و آب مورد و تخم او و برگ چغندر و لادن و مرداسنگ و آهک و آمله و مازو و پوست انار و زاج سیاه و شقایق‌النعمان و قرنفل و حضض است.

و محمد بن زکریا حنا و قرنفل را بالسویه از خضابات قویه شمرده است و همچنین سم سوخته الاغ سیاه را با روغن مورد، بلیغ الأثر بیان فرموده و به تجربه رسیده است که تطویس و سسه را تضمید حنا اولاً یا بعد از آن زایل می‌کند.

میضات: چون موی را به گوگرد بخور نموده و طلا کنند سفید گرداند.

سرگین خطاف، ماش، پوست ترب خشک کرده، بیخ راسن و گوگرد مجموعه و یا بعضی از آنها را به زهره گاو و سرکه سرشته و طلا کنند و اگر موی را با گلاب و کافور تر کرده به گوگرد مسحوق بیالیند و به دود گوگرد بدارند و بعد از چند ساعت به سرکه شسته باز اعاده عمل کنند در چند دفعه موی را سفید گرداند.

و به دستور سرگین خطاف با زهره گاو همین اثر دارد و به دستور چون ضفدع را با روغن زنیق در شیشه کرده چهل روز در سرگین اسب دفن نمایند طلای او موی را سفید گرداند.

دوائی دیگر: از اسرار عجیبه است، چه ضماد آن موی را سفید می‌گرداند و چون با توتیا بشویند باز سیاه می‌شود.

طلق محلول را به آب شکر سرشته و طلا نمایند.

محمرات که موی را سرخ کند. صداءالحدید را با آب زاج چون طلا کنند موی را مثل رنگ حنا کند.

و به دستور مرصاف و شوره را بالسویه با آب خمیر کرده و یک شبانه روز ببندند.

و به دستور زردچوبه را دو اوقیه با سه اوقیه ترمس، نیم رطل مازو و دو اوقیه سماق در آب خیسانیده تا ده روز بر هم زند، سپس به آب او موی را تر کنند، چون خشک شود تکرار نمایند تا ده پانزده مرتبه و آنگاه با آب صابون بشویند.

ادویه که موی را برویاند:

شونیز را پخته با آب طلا کنند و به دستور ضماد سر روباه بالخاصیه عجیب الفعل است.

و به دستور سر مگس و سم سوخته بز سیاه و سم الاغ مفرداً و مجموعاً با روغن زیتون استعمال نمایند.

و مؤلف حاوی کبیر و حذاق اطبای متقدمین را اعتقاد آن است که چون کندش را با روغن تخم مرغ ضماد نمایند، در همه اعضای مو می‌رویاند، حتی در پشت کف دست.

و به دستور دو عدد گردکان را با پوست او و دانه خرما یک مثقال بسوزانند به مرتبه‌ای که توان سایید نه آنکه بسیار بسوزد و با روغن زیتون یا روغن گلسرخ و پانزده عدد فلفل بمالند که در رویانیدن موی ابرو و غیره عدیل ندارد.

و به دستور بادام تلخ و فندق را در تابه بسوزانند و با روغن زیتون استعمال نمایند و در باب بعضی ضمادات بعضی از ادویه مجرب در این باب مذکور است و هرگاه از مالیدن ادویه جراحات و آبله حاصل شود به مرهم اسفیداج و موم و روغنها معالجه کنند.

و به دستور چون بوره ارمنی و نوشادر را بسوزانند و با سرکه کهنه طلا نمایند موی را سه روز به شرط تکرار او در هر سه ساعت می‌رویاند و آزموده است.

ادویه که منع ریختن موی کند و از آن جمله این نسخه آزموده است، موافق جامع و مختار و غیرهما:

لادن 3 ل، مازو 1 ل، مرصاف 1 ل، مصطکی 1 ل، قردمانا 2 ل و کندر 1 ل را با روغن گلسرخ ضماد نمایند.

نسخه دیگر: موافق مختار و از مجربات است و با منع ریختن موی باعث رویانیدن نیز می‌گردد.

آمله، برگ شقایق، برگ مورد، پرسیاوشان، سعد، سنبل‌الطیب، برگ سرو، پوست گردکان تر، تخم چغندر و تخم کرفس بالسویه مکد 2 م، خاکستر ریشه صنوبر، اقاچیا، مصطکی و دانه خرمای سوخته مکد 1 م را با یک رطل روغن خیری و امثال آن و سه رطل آب بجوشانند تا آب سوخته و روغن بماند سپس صاف نموده و چهار ل لادن در او حل کرده و استعمال نمایند.

نسخه دیگر: بغایت قوی است و جهت دراز کردن موی و تشقق و سیاه کردن و منع تساقط بسیار مؤثر است.

آمله 30 ل، مازو 10 ل، پوست بلبله 10 ل و تخم مورد 10 ل را در هشت رطل شراب بعد از نیمکوب کردن خیسانیده و بجوشانند تا به سه رطل رسد آنگاه صاف نموده و با 100 ل روغن کنجد به آتش نرم بجوشانند تا روغن بماند.

نسخه دیگر: موی را برویاند و دراز کند و از ریزه شدن و ریختن نگاه دارد.

بطون ارنب و قضیب گاو را خشک کرده هر دو را بسوزانند.

سم سوخته الاغ، شاخ جامیش محرق را بالسویه با پیه خرس ضماد نمایند و اگر پیه خرس به هم نرسد با روغن کنجد استعمال نمایند و هرگاه مجموع اجزا متعذر باشد بعضی کافی است.

ادویه که منع رویانیدن موی کند و از آن جمله طلا کردن پیه تازه افعی است که تخلف نمی‌کند.

و به دستور مالیدن مغز سر گوسفند و آهک موی را ساقط کرده و دیگر نمی‌روید.

طلا نمودن تخم مورچه و بزربینج و بزرقطونا و شب و افیون با سرکه مصعد بعد از کندن موی.

و به دستور بعد از تنف موی، آهک را در سرکه طبخ نموده و بمالند.

و به دستور خون سنگ پشت و قدید وزغ و خون زلو و زلویی که در ظرف قلعی خشک کرده باشند و همچنین چون زبدالبحر را با ترشی ترنج بعد از قلع موی بمالند و نوشادر محلول زهره گاو و برگ خشک توت با خون وطواط بغایت مؤثر است و خون خفّاش و مغز سر و جگر او از مؤثرات قویّه و آزموده است و قدما تصریح کرده‌اند که چند مسحوق با عسل در منع رویدن موی بعد از قلع آن مجرب است و چون صمغ عرعر را با روغن زیتون بعد از قلع موی بمالند اصلاً موی نروید و مجرب دانسته اند.

اما آنچه موی را مجعد و پیچیده کند: ضماد برگ چغندر با مازو است و به دستور آب حله و بزربینج و مرداسنگ و سدر و آهک را همین اثر است.

و به دستور غصص، کزمازج، برگ سرو و حبّ او، بهدانه، مرداسنج، کتیرا، آمله و گل سرشوی مکد یک جزو و آهک آب ندیده نیم جزو با آب برگ چغندر استعمال نمایند.

اما آنچه جموده و پیچیدگی موی را زایل گرداند: تدهین اوست به روغن بنفشه و روغن کنجد ممزوج به آب و شستن او با لعابات و طیبخ برگ کنجد و ریشه توت سیاه و سفید.

ادویه: که موی را بسترد و بعضی از آن در باب ادهان مذکور شد و این دوا بغایت قوی است.

آهک تازه را در شش مثل او آب تا سه روز گذاشته و صاف نموده و تجدید آهک سه بار کنند سپس در آب صاف کرده او بقدر ثلث آن آهک و زرنیخ زرد اضافه نموده و در آفتاب گذارند به حدی که چون پر مرغ به او رسد بسترد سپس استعمال نمایند.

و هرگاه بگذارند تا منعقد و خشک گردد در حین احتباس قدری از آن در آب و امثال آن مانند آب برنج و شیره آرد جو حل نموده و طلا کنند.

و هرگاه خواهند که موی را رقیق گرداند در توده خاکستر چوب رز یا بوره کنند و چون صبر اضافه کنند باعث سرعت فعل او می‌شود و چون خواهند که بدویی او کم شود زعفران و سعد مخلوط نمایند و جهت رفع بدویی بعد از تنویر بالخاصیه برگ شفتالو عجیب الفعل است.

و به دستور گل خوشبو و برگ زرد شاهسفرم مسحوق و حنا و گل سرخ و سعد و اذخر مؤثر است.

دوایی که چون بر عضوی بمالند و یک ساعت صبر کنند موی آن عضو به آسانی قلع شود و باعث درد نگردد و بغایت مجرب است:

اشق را در سرکه حل کرده استعمال نمایند و چون یک کف بید انجیر را کوبیده و داخل نوره کنند منع بردن موی می‌نماید.

باب هفدهم:

در غسولات و منقیات بشره و محمرات و مایتملق بها و ذکر مسننات و مهزلات بدن

غسول: جهت صاف کردن رخسار مجرب است.

اشنان سبز، آرد باقلی، ترمس، نخود پوستدار، مغز دانه به، تخم خربزه، تخم خیار، زبدالبحر و گل ارمنی بالسویه با شیر تازه و قدری عسل، شب طلا کنند و روز بشویند.

نسخه دیگر: زعفران، روناس، کندر و مصطکی را بالسویه با آب پیاز سرشته قدری از آن را با آب گرم بمالند و بعد از سه ساعت بشویند.

نسخه دیگر: روی را بغایت سرخ کند و مجرب است.

خردل سفید و زرنیخ بالسویه با شیر تازه تا هفت روز استعمال نمایند، **نسخه دیگر:** زوفای خشک 10، زعفران 3 و شکر سفید مثل هر دو نرم کوبیده و روزی 2 ل تناول نمایند و روی را با طیبخ بادام تلخ بشویند.

و به دستور خوردن حلتیث و سیر و آب انار شیرین باعث سرخی رخسار می‌گردد.

نسخه دیگر که در حال گونه را سرخ کند:

شیطرح را در سرکه دو سه جوش داده لته را با آب او تر کرده، چند بار از پی هم به روی زنند.

نسخه دیگر: که بشره را سفید و برآق و سرخ کند و آثار کلف و نمش و جدری و آثار جراحت و نقطه‌های سیاه را زایل کند و باید یک هفته استعمال نمود.

حبّ محلب مقشّر، پیاز غنصل 5، فرفیون 4، مغاث 6، گلنار 4، سریش 10، خولنجان 10، مویزج 10، مصطکی 10، پیاز ماکول 10، دانه صمغ عربی 5، مامیران 2، زردچوبه 2، نبات 10، نعنای خشک 2، آرد نخود 2، کتیرا 2، آرد برنج 2، پوست سبز پسته 5، مغز به 5 و دانه خردل سفید 5 از حریر بیخته با آب سیوس گندم 20 ل، شیر دختران 15 ل، سفیده تخم مرغ 60 ل، شیر درخت انجیر 15 ل سرشته قرص بسازند و در وقت احتیاج با زرده تخم مرغ شب مالیده روز با آب گرم و اشنان سوخته بشویند و با روغن گل رخسار را چرب کنند.

غمزه: که در سرخ کردن گونه عدیل ندارد.

کنندش، زعفران، روناس، مرصاف و مصطکی بالسویه با آب پیاز طلا کنند.

دوایی که جهت رفع زردی بشره و یرقان مجرب است.

پرسیاوشان، شیخ ارمنی، مرزنجوش، جعده، بابونه، اقحوان، شبت و ترشی ترنج بالسویه جوشانیده با آب آن روی را مکرر بشویند.

دوایی که بشره را زرد و شبیه مریض کند:

زیره کرمانی 4 جزو، زردچوبه 1 جزو، آرد گندم 5 جزو که از تافته بیخته باشند با آب عصفور ضماد نمایند و با آب طبیح انجیر بشویند.

دوایی که جلد را بغایت سیاه کند و به دشواری سیاهی او زایل گردد.

آهک و مرداسنج را بالسویه با آب چند بار طلا کنند و چون زایل گردد اشنان را در سرکه جوشانیده با آب او بشویند و همچنین آرد نخود و سرکه و ترشی ترنج رفع او می‌نماید.

دوایی که رفع شقاق روی و لب و کف دستها نماید و بغایت مجرب است.

موم زرد روغن گل‌سرخ، زوفای تر، پیۀ مرغابی، نشاسته، کتیرا و لعاب بهدانه، موم را در روغن و پیه گداخته و زوفا و غیره را اضافه نموده در هاون برهم زند تا یکسان گردد و نسخه مجربی در ضمادات مذکور شد و شنجراف را اثر قوی در این امر است و چون 5 ل اضافه نمایند بیعدیل است و حقیر مجرب یافته‌ام.

نسخه دیگر که بغایت نافع است:

علک‌البطم 3 ل، زوفای تر 3 ل، مصطکی 2 ل، مقل 2 ل با پیۀ بز 2 ل و موم کافوری 3 ل در قدر مضاعف حل کنند.

نسخه دیگر: جهت شقاق رخسار آزموده است.

لعاب حلبه، بزقطونا، لعاب تخم خطمی با بهدانه و روغن گل و امثال آن چند جوش داده استعمال نمایند و به آب گرم بشویند.

نسخه دیگر: جهت شقاق پاشنه پا و کف پا نافع است، بعد از آنکه موضع را در آب گرم گذاشتند و بسیار نرم شد ضماد نمایند و قدری را بسیار گرم کرده و

در شکافها بچکانند. مرداسنج را در روغن زیتون بجوشانند تا به قوام زفت رسد سپس استعمال نمایند و اگر قویتر خواهند سندروس به وزن مرداسنج اضافه کنند.

و به دستور پیۀ بز را گداخته 5 ل مازوی ساییده مثل غبار را با 20 ل او مخلوط کرده و در شقاق مزمن بچکانند.

و به دستور سرطان محرق ساییده به روغن زیتون از مجربات است.

و به دستور کتیرا، کهربا، کندر و علک‌البطم را با روغن بیدانجیر طلا کنند و باید علک‌البطم را با روغن بیدانجیر در ظرف مضاعف حل نموده و سایر اجزا را مثل غبار ساییده و اضافه کنند.

صبغی که حمرة منکره و برص ناخن و برص و بهق اعضاء و کبودی چشم را رنگ سیاهی دهد و از اسرار است.

نخود پوست دار سوخته و شیطرج مکد دانگی، سرمه و حنا مکد 1 دانگ را نرم ساییده در شیشه کرده و روغن کنجد 5 ل، سرکه 10 ل بر آن ریخته در آفتاب گذاشته و مکرر برهم زند و امتحان رنگ او به پشت ناخن کنند و هرگاه اندک تغییر دهد روغن را صاف نموده بجوشانند تا روغن بماند و استعمال نمایند و جهت رنگ کردن برص آن مقدار در آفتاب باید گذاشت که ناخن را بسیار رنگین کند و این روغن، استخوان و شاخ و امثال آنها را رنگ کند.

مسمّنات: یعنی آنچه بدن را فربه کند و از آن جمله آشامیدن شیر و شکر و لبوب مثل مغز فندق و بادام و پسته با شکر است و تناول نمودن غذای شیرین و چرب کثیرالغذا مثل هریسه و شیربرنج و بعد از طعام به حمام رفتن که غذا از معده منحدر شده باشد و مالیدن بسیار که جلد بدن به حدّ حمرت رسد و اجتناب از ترشیهای مفرط و شور و تند و گرم به افراط لازم است با مداومت به ادویۀ مسمّنه.

مسمّنه: که قریب الاعتدال و بغایت نافع است.

مغز بادام، فندق، پسته، حبه الخضرا، شاهدانه و مغز جلعوزه را بالسویه با عسل به وزن مجموع سرشته و هر روز از 15 تا 30 ل تناول نمایند و از عقب آن شراب یا قایم مقام آن بنوشند.

مسمّنه که در تسمین عجیب الفعل و مجرب است.

انزروت 3 ل و نیم، حجرالبقر 3 قیراط، نارجیل 7 ل. چهار حصّه کرده چهار روز بعد از حمام که چند عدد زرده تخم نیم برشت خورده باشند تناول نمایند.

مسمّنه دیگر: موافق مبرودالمزاج و بغایت قوی‌الأثر است و قوت این ترکیب تا سه سال باقی می‌ماند و قدر شربتتش از 3 ل تا 5 ل و باید بعد از هضم غذا تناول نمایند.

کنجد مقشّر، بادام، نخود، حبّ الصنوبر، کبابه و خشخاش سفید مکد 1 جزو، مغز گردکان، آرد گندم، زرنیاد و حبّه الخضره مکد نیم جزو، حلبه، شاهدانه و حبّ السّمه مکد ربع جزو را نرم کوبیده با مثل آن شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند و سه وزن ادویه عسل کف گرفته اضافه کنند و چون قریب الانعقاد گردد بقدر ثمن جزو حجارالبقر را که پادزهر گاوی است در گلاب حل نموده و تسقیه نمایند.

مسمّنه دیگر: موافق محرورالمزاج و مقوی باه است.

30 ل نخود پوستدار را در شیر گاو یک شبانه روز خیسانیده به دستور تجدید شیر کنند تا سه دفعه و برنج شسته، شکر سفید، خشخاش، گندم، جو مقشّر از هر یک 35 ل و مغز بادام شیرین 50 ل اضافه کنند و بکوبند و هر روز 20 ل در شیر پخته تناول نمایند و در حمام مدّتی مکث نمایند.

مسمّنه دیگر: که بالخاصیه بغایت مؤثر است.

بچه مگس عسل که پر بر نیآورده باشد در سایه خشک کرده هر روز 1 ل او را با 5 ل شکر در آرد گندم ساییده با آب مانند پالوده طبخ نموده و بنوشند و اگر او را بدون طبخ بر پالوده مزبور پاشیده بنوشند انفع است.

تسمین عضوی مخصوص مانند باوز و صاعد و قضیب و سرین باید عضو مخصوص را با شیر تازه مالیده تا به حدّ حرمت رسد سپس این دوا را طلا نموده و بعد از یک شبانه روز به آب گرم شست و به دستور اوّل باز طلا کرد.

خراطین را از گل شسته و خشک نموده بسایند و با روغن کنجد نیمگرم طلا کنند.

و به دستور علق را که زلو نامند در نارچیل که در جوف او آب او باشد بگذارند تا خشک شود سپس ساییده طلا کنند و این از مجربّات است و هیچ دوابی جهت ستر کردن قضیب به او نمی رسد و هرگاه در نارچیل آب نباشد قدری شیر در آن کنند.

و به دستور مالیدن عضو با شیر و بعد از آن زفت انداختن و بعد از لمحّه کندن و باز انداختن و تکرار عمل مدّتی کردن باعث تسمین آن عضو می گردد.

و به دستور 2 م عاقرقرحا را نرم ساییده با 3 ل و نیم لزوجه پیاز عنصل خام مخلوط کرده بر قضیب و امثال او مکرّر بمالند باعث تسمین می شود و آزموده از مجربّین است.

ادویه که هزال آورد و آن عبارت از لاغری است، چون فربه خواهند که لاغر گردد باید صبر بر جوع و عطش و قلت اکل نماید و بقول و ترشی ها و غذاهای شور و قدید تناول نماید و بیشتر غذای او نان خشک و نان جو و امثال او باشد و ریاضات عنیفه و کثرت استفراغات و مدرّات و تعریق بسیار بغایت مؤثر است و از مهزّلات قویّه آشامیدن سرکه و آبکامه است که ناشتا بنوشند.

مهزّل که بغایت مؤثر است.

نانخواه، رازیانه، سداب و زیره مکد جزوی، مرزنجوش، بوره و اشق ربع جزو و لک مغسول 2 جزو را سفوف کرده هر روز 1 ل بنوشند و عرق زیره کرمانی بجای آب استعمال نمایند در اندک زمانی لاغر می کند و آزموده است.

مهزّلی دیگر که سریع الاثر است.

زراوند مدحرج 3 ل، قنطاریون رقیق 2 ل، جنطیانا، جعده، فطراسالیون و ملح الأفاعی از هر یک 1 ل. شربت 3 م.

نسخه دیگر: بغایت سریع الاثر است.

تخم سداب بستانی و شاخ تازه او را چند روز تناول نمایند.

و به دستور مداومت اطریفل و کمونی و فلافلی و امثال آن باعث هزال است.

دوابی که مانع بزرگ شدن پستان و خصیّه اطفال گردد.

زیره را ساییده با آب خمیر کرده و ضماد نمایند و لته را به سرکه تر کرده بر آن ببندند تا سه روز بگذارند، پس برداشته پیاز سوسن آزاد را با سرکه و آب ضماد نمایند و بعد از سه روز بکشایند و باز به دستور اوّل عمل نمایند تا در ماهی سه بار معمول گردد.

دوابی که خصیّه را ذبول فرماید و مانع رویدن موی پشت زهار گردد و از مجربّات است.

قیمولیا و سفیداب قلعی را بالتویه با آب بیخ تازه سرشته و ضماد نمایند و اگر بیخ تازه نباشد بزرالبنج را جوشانیده با آب او استعمال نمایند و هرگاه از عضوی موی را قلع کرده بمالند به دستور منع رویدن نماید و آزموده است.

باب هیجدهم:

در ادویه کلف و بهق و برص و وسم و خیلان و نمش و برش و بادشنام و سعفه و امثال آن

چون مواد فاسده که با خون باشد و طبیعت او را به طرف جلد دفع کند و به تحلیل نرود و از آن مواد فاسده آثار در سطح جلد به هم رسد پس آنچه رقیق مایل به کمودت باشد او را کلف نامند و مایل به سیاهی را برش و غلیظ و سیاه را بهق و رقیق مایل به حمرة را نمش و حمرة منکره غلیظ که در رخسار و اطراف

بینی به هم رسد بادشنام گویند و آنچه از مواد به سبب ضربه و سقطه در تحت جلد منجمد گردد، وسم به سین مهلمه نامند و آن سرخ تیره و کبود می‌باشد و سبز نیز می‌شود و سرخ تیره و کبود را میت نیز گویند و مواد سوداوی متفرق شبیه به نقطه‌ها را خیلان و به فارسی خال نامند و آنچه از مواد بلغمی ناشی گردد بهق سفید و وضح گویند و اغلط را برص سفید و سوداوی را برص سیاه و بثور با خارش که اندکی متفرق باشد و متفرق گردد و مایل به سرخی باشد را سعفه نامند و هرگاه چرک از آن سیلان کند سعفه رطبه و شیرینج و بی چرک را سعفه یابسه و بثور صغار سوداوی و بی چرک را قویا نامند و شبیه است به سعفه یابسه چه قویا در سطح ظاهر می‌باشد و سعفه غایب‌تر است و آنچه چرک او مجاور او را متفرق سازد ساعیه نامند و آنچه سفید و شبیه به آبله باشد و بی‌خارش، لبتیه و شهیدیه و آنچه با التهاب و حلت و وجع و قلیل‌العدد و زرداب تراوش کند بلخیه و نار فارسیه و آنچه از جلد متآکل لحم رسد جمره و آنچه به تأکل نرسد نمله نامند و آنچه صلب و مستدیر و با حمرت و در باطن قرحه او دانه‌هایی شبیه به دانه‌های انجیر تینیه و بثور متفرقه که جلد را ثقبه دار کند و رطوبت شبیه به گوشت آب تراوش نماید جرده نامند و بثور بی‌قرحه که در سر به هم رسد و با خارش باشد و پوستهای سفید از او جدا شود و مثل شوره ریزد، سنجه نامند و قسمی از کچلی است و آنچه با ریختن موی سر باشد و جلد را متفرق کند حزاز و ابریه گویند و معروف به کچلی است و بثور غیر متفرق هرگاه بسیار ریزه متصل به هم و با حمرت و خارش و کمودت لون باشد، جرب یابس گویند و چون متفرق و برآمده و تیره رنگ باشد ثلیل نامند و آن عدسیه و بطمیّه و حنطیه و مسماریه و منکوسه می‌باشد و چون بثور سوداوی مخصوص پا و ساق باشد از جنس ماده دوالی بطم نامند و بثور شبیه به سرهای خار بغایت کوچک و با خشک ریشه و تندی و لذع را حصف گویند و شرط است در تأثیر ادویه کلف و نمش و بهق و امثال او که بعد از حمام بمالند و یا موضع را به بخار آب گرم بدارند و بمالند تا سرخ گردد سپس ادویه را ضماد کنند و چون بعضی ادویه مجربه در مواد مذکوره در باب ضمادات مسطور گشته است، در این باب برخی از آن مرقوم می‌گردد.

دوایی که به جهت کلف مجرب است:

انزروت را در زهره گاو حل نموده بمالند و به دستور تخم خربزه 2 و مغز بادام تلخ 2 و حب‌المحلب 1 و خاک زبیق 4 را با آب سرشته و استعمال کنند و به دستور جهت نمش و بهق نافع است.

تضمین: ترمس 1، تخم ترب 2، تخم تره تیزک 2، قسط تلخ 2، بوره 2، فلفل 2 و اشق یک و نیم مجموع را با آب عصف‌بسرشند و به دستور جهت ازاله کلف و نمش و امثال آن آزموده است.

بیخ سوسن، سرگین گنجشک و قسط تلخ را با آب و سرکه طلا کنند و روز دیگر با آب سبوس گندم بشویند.

دوایی دیگر: باقلای مقشّر، گرسنه، ترمس، تخم ترب، تخم خربزه، نخود پوست دار و نشاسته مکد جزوی، زرنیخ زرد و سرخ 2 جزو، انزروت، مصطکی و بوره یک جزو و نیم را با آب پیاز و امثال آن طلا نمایند.

دوایی که جهت دفع خیلان و آثار بغایت نافع است.

انزروت، نبات، مغز بادام تلخ را با آب صابون بمالند.

و به دستور اشق را در سرکه حل نموده استعمال نمایند.

دوایی که آثار بادنجانیه را دفع کند و وسم را قلع نماید: کندر، بوره و صبر زرد را بالسویه با سرکه استعمال نمایند.

و به دستور مرداسنگ سفید کرده را با پیّه مرغ بمالند و همچنین زرنیخ را با آب کشته طلا کنند.

دوایی که جهت جمع آثار و خون مرده و خیلان و نمش آزموده است.

مغز بادام تلخ 10، صدف سوخته 2، حرف بابلی 2، نخود مقشّر 2، گرسنه 1، ترمس نیم، زبدالبحر 1، استخوان پوسیده 1، انزروت نیم و نبات را با آب عصف‌ استعمال نمایند.

دو: جهت سعفه رطبه نافع است.

عفص محرق و وسمه را با روغن دنبه بمالند و به دستور بادام تلخ، مازوی سبز و سرکه ضماد کنند.

و به دستور توبال نحاس 2، کندر 4، شب یمانی 4، زراوند طویل 1، زاج 1، خاکستر چوب رز 1 و صبر زرد 1 را با روغن گل سرخ و سرکه طلا نمایند.

دوایی که جهت سعفه یابسه نافع است و به دستور جهت رطبه و حزاز و جرب و قمل و قویا و ریختن موی و داء‌التعلب مجرب است.

شیاف مامیثا 3، عفص 3، فیله‌هرج 1، زردچوبه نیم، بوره نیم، روغن بادام تلخ 5 ل و روغن خردل 5 ل را بالمناصفه استعمال نمایند.

دوایی که جهت نبات اللیل نافع است: صبر زرد، مرصاف و عدس را با سرکه غسل بمالند.

و به دستور سرکه و بوره و حنا زعفران بغایت مفید است و آشامیدن یک درم قافله را با آب سرد از مجربات دانسته‌اند.

و به دستور طلا نمودن آب هلیله زرد با صبر زرد و آنچه با حرارت باشد و مالیدن آرد جو و آب کاسنی و آب گشنیز.

و به دستور آب برگ درخت به با صندل و پوش دربندی از مجربات است و در ساعت رفع می نماید.

دوایی که جهت اقسام جرب و حگه عجیب الأثر است:

آمله غیر مقشّر 10 ل، هلیله زرد غیر مقشّر 10 ل، نوشادر 3 ل و زبیق مقتول 3 ل در روغن کنجد بجوشانند و با ثفل آن بمالند و نزدیک آتش عضو را بدارند و مادامی که از حرارت ملنذ شود باید تکرار طلا نمود و بعد از اکراه موقوف نمود و تصریح کرده‌اند که این تدبیر در یک شب زایل می‌کند و جهت حگه که از حرارت مفراط باشد طلا نمودن مغز تخم کدو و هندوانه با شیر دختر از مجربات است.

و به دستور خشخاش و همچنین صبر زرد و نشاسته با آب کاسنی و آب کرفس با سرکه بسیار مؤثر است.

دوای هندی که در رفع برص و بهق سفید تازه از مجربات است:

قسط تلخ، شیطرح هندی، زرنیخ سرخ، فلفل و زنکار را بالسّویه با سرکه در ظرف مس ساییده بگذارند و بعد از یک هفته بمالند و در آفتاب بنشینند. و به دستور طلا کردن نوشادر با روغن تخم مرغ تا هفت بار زایل می‌کند.

دوایی که برص و آثار زخم را رنگ کند:

شیطرح سیاه، خبث‌الحدید، زاج سیاه، زنکار، روناس، پوست انار و شقایق‌النعمان را با سرکه مکرر بمالند و تصریح نموده‌اند مجرب است.

صیغ دیگر: از سیار منقول است که آنچه قابل رفع باشد زایل می‌کند و آنچه علاج پذیر نباشد تا یک سال به رنگ اصل جلد می‌دارد و از جمله اسرار است.

زهره گاو، سرگین سوخته گاوی، زعفران‌الحدید، خبث فولاد، شیطرح فارسی، پوست بیخ کبر یا تخم ادویه انار نارس، مازوی سوخته و نسوخته مکد 1 جزو را نرم بسایند و خون عقاب و خون نسر را چند بار متوالی به خورد آن دهند و باید که در ساییدن به پیش آفتاب خشک شود و مکرر با خونهای مذکور به دستور مذکور بسایند تا در رنگ مثل ذرور اصغر گردد و در وقت حاجت با سرکه خمیر کرده صبح و شام بدون شستن بمالند تا سه روز پس از آن بشویند و هرگاه تغییر رنگ زیاده از حد داده باشد به روغن بنفشه تدهین نموده به حمام روند و روغن بادنجان نیز برص و بهق سفید را رنگ می‌کند و حرف با خون خطاف به نهجی رنگ می‌کند که هرگز زایل نمی‌گردد.

دوایی که جهت قوبای مقشّر نافع است.

کندر، گوگرد و صبر مکد یک جزو و صمغ دو جزو را با سرکه استعمال نمایند.

دوایی دیگر: به جهت قوبا بغایت نافع است.

شیاف مامینا، کندر، زبدالبحر، کتیرا، توبال نحاس، بوره ارمنی، خربق سفید، ترمس و اشق را بالسّویه با سرکه طلا کنند.

و به دستور خاکستر و سیر سوخته با عسل جهت اطفال بغایت آزموده است.

و به دستور حبّ البان و سرکه بسیار مؤثر است.

دوایی که جهت رفع ثلیل و خیلان مجرب است.

گوگرد زرد، زرنیخ زرد، شونیز و خاکستر عقرب را بالسّویه با زفت یا با سرکه طلا کنند.

و به دستور ثمره الطّرفا را با سرکه چند بار بمالند و از مجربات است و بخور برگ سفیددار از عجایب است.

و به دستور ضماد شونیز با بول مجرب است و به دستور با زهره بز.

دوایی که جهت رفع قمل و قمقام نافع است.

برگ درخت انار و برگ حنظل و برگ مورد و برگ کتان و قصب‌الذّریه و برگ سرو و دارچینی، مفرده و مجموعه با روغن قرطم و روغن زیتون نافع است و

روغن ترب از مجربات است و خاک سیماب بیعدیل و مکرر به تجربه رسیده است.

و به دستور سیماب کشته بغایت عجیب الفعل است.

دوایی که مجرب است.

کندش، زرنیخ سرخ، زراوند طویل، قطران، مویزج و سیماب مقتول را بالسّویه با زهره گاو بمالند.

باب نوزدهم:

در مطیبات بدن و عرق و مضیقات فرج و ملذذات جماع و بیان غوالی و عطریات که بوی دهان را خوش نماید

چون این باب خصوصیتی به مناکحات بیشتر دارد بنابراین لازم است که سطری در اصول کلیه که بعضی از آن در توافق و امثال آن دخل عظیم دارد مذکور گردد، چه مراد التذاد عاجل و بقای نوع در اجل است و عمدۀ در این دو مطلب توافق طرفین است و رفع شاکر بقدر وسع و مهره اطبا اتفاق نموده‌اند که هرگاه عنق رحم و قصبه موافق باشد تخلف در موافقت طرفین و دوستی نمی‌کند.

و به دستور هرگاه عکس دیگر در طرفین نباشد در توالد تخلف نمی‌نماید و این اصل عظیم و محقق است.

اما استدلال بر این معنی آن است که مردان و زنان را قصبه و عنق رحم کمتر از مقدار شش انگشت مضمومه و بلندتر از دوازده انگشت نمی‌باشد و متوسط بقدر نه انگشت است.

بعد از موازنه انگشتان مرد و زن موافقت و مابینت معلوم می‌گردد و طویل را با قصیر مابینت به مرتبه ایست که به ملذذات اصلاح پذیر نیست اما مابینت قصیر و طویل با متوسطه بقدر تدبیر می‌پذیرد و آن به مطببات و مضیقات فرج و مسوحات قصبه و استعمال غوالی و عطریات و خوبی نکهت که بوی دهان است صورت پذیر می‌گردد و غالیه از مخترعات جالینوس است که به جهت ملکه یونان ترتیب داده و اقسام است.

قسمی منحصر در عرقها است مثل عرق فنته و بهار و صندل و امثال آن.

و قسمی غالیه است که ادویه عطریه و مقویۀ اعضاء را با روغن بان بجوشانند و به مشک و عنبر تقویت نمایند.

و قسمی ذرورات عطریه است مثل عبیر و امثال آن.

و قسمی ادهان است مثل روغن و گلاب و صندل و امثال آن و هر یک از عرقها و ادهان در قسم اول دستورات مذکور است و بعضی غالیه را منحصر در ساداوران و حجرالرخام و روغن بان دانسته‌اند و ظاهر آن است که اقسام باشد و آنچه در ادویه مفردۀ بیان خواص آن نموده است، مخصوص ساداوران و ادویه مذکوره می‌باشد.

غالیه: منسوب به خاشعه از تراکیب زینت‌العروس و جهت تقویت بدن و خوشبو کردن آن و تحلیل اورام و اکثر امراض رحم و تفتیح سدهٔ دماغ و صداع بارد و نزلات و حمول او جهت تقویت رحم و سیلان و نفخ آن نافع است.

قرنفل، دارچینی و گل سرخ مکد یک جزو، سنبل الطیب، بسباسه و عود مکد نیم جزو و ناخن پریان یک جزو و نیم از حریر بیخته و با ده وزن ادویه گلاب سه روز خیسانیده و آب مورد را بجوشانند تا به ربع رسد و از آن یک وزن ادویه اضافه گلاب کرده و مجموع را به آتش بسیار نرم بجوشانند تا به ربع رسد پس صاف نموده به وزن آن روغن بان و عشر آن زیاده مخلوط کرده و در شیشه ریخته یک هفته در سرگین تازه اسب دفن کنند تا غلیظ گردد و اگر به غلظت عسل نرسیده باشد زیاده دفن نمایند و بعد از آن به ازای هر یک درهم او یک حبه از مشک و یک حبه عنبر حل نموده و اضافه نمایند.

غالیه دیگر: که از اسرار مکتومه است و در ذخایر خلفا یافت شده، چه از آن آثار عجیبه مشاهده نموده‌اند و از آن جمله چون مسوح و موافقت نمایند به غیر رغبت نکرده بقرارش گردد و در هیجان شهوت طرفین و لذت جانبین به حدی رسد که عقل برنیاید و جهت فالج و لقوه و خدر و دوار و درد مفاصل و کمر و جمیع امراض رحم نافع است و با زهره خرگوش جهت حمل عاقر مجرب است.

لادن چینی، تنبول، کبابه، قفرالیهود که در سواحل بحر یافت شود، زعفران و قرنفل مکد 1 جزو و نیم را سحق نموده با سه وزن آن ماءالخلاف سه روز در خاکستر آتش دار طبخ دهند سپس چهار روز دیگر با روغن بان به دستور بجوشانند و زهره مرغ و زهره بز سیاه مکد 1 جزو، مشک و عنبر و سک مکد به ازای هر درهمی یک حبه اضافه نموده و در ظرف مزجج یا نقره چهل روز بگذارند.

دوایی دیگر: که رایحهٔ بدن و عرق را خوشبو کند.

سوسنبر، نعناع، مرزنجوش و برگ سیب را بالسویه جوشانیده و صاف نموده، سعد، برگ مورد، پوست ترنج، برگ ترنج، صندل سفید و اشنه را نرم ساییده و اضافه نمایند و با روغن مورد و یا روغن گل بجوشانند تا روغن بماند.

ایضاً: جهت رفع بدبویی زیر بغل و کنج ران که صنان به صاد مهمله مضمومه است، باید این موضع را با تیغ خدشه‌ها نموده و این دوا را بمانند تا خون بقدری دفع شود و بعد از یک شبانه روز موضع را بشویند و تصریح نموده‌اند که دیگر عود نمی‌کند و مجرب است.

راسن خشک محرق، زراوند طویل محرق، زجاج فرعونی و زعفران مکد جزوی را با آب برگ مورد تازه بسرشد.

دوایی دیگر: جهت رفع بدبویی عرق بغایت مؤثر است.

مرداسنگ، توتیای مغسول، خاکستر برگ سوسن که مژو گویند و به ترکی شیرین بیان نامند، مرصاف، صبر زرد و گل سرخ را بالسویه با گلاب و امثال آن طلا کنند و در رفع بدبویی انگشتان پا بستن برگ سوسن تازه از مجریات است.

ادویهٔ مجرب: که قطع عرق مفرط کند و از آن جمله دهن سفرجل است که آب به را با ثلث او روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند.

و به دستور صندل سرخ سوده را با روغن گل طلا کنند.

اما ادویه‌ای که باعث تضییق فرج شود و از آن جمله حمولی است که جالینوس ترتیب داده و هفت منافع در او موجود است: تضییق و تقویت عنق رحم و تسخین و تطیب و اکتار انزال زن و جذب مواد از قدمین و جذب منی مرد.

سداب، بسباسه، مرزنجوش، صعتر برّی، کندر، اذخر، گلسرخ، پوست انار و ترمس را بالسّویه با روغن بان و امثال آن سرشته با لّته اوّل روز حمول کنند و شب اخراج نمایند.

ایضاً شکر، قرنفل، سرمه، مازو و استخوان سوخته را با آب مورد سرشته و به دستور استعمال نمایند.

حمولی دیگر که سریع الأثر است:

عود، سعد، رامک، راسن، افاقیا، قرنفل و مازو مکد یک جزو و مشک عشر جزو را با آب به یا آب مورد سرشته استعمال نمایند.

ادویه‌ای که چون استعمال نمایند در جماع و ولادت باعث توسیع نگردد.

دندان اسب، پوست شغال، سم بز، صعتر فارسی، جوزمائل، سرطان بحری و موی خرس. همه را باید سوزانید و با روغن بان سرشته و در ماهی سه بار هر مرتبه بقدر یک دانگ با لّته حمول نمایند.

دوایی دیگر که چون زن منقطع‌الحیض استعمال نماید، هرگاه حامله باشد تقویت جنین نماید و هرگاه به سبب علّتی منقطع شده باشد ادرار کند.

جند بیدستر، افیون و تخم کرفس بالسّویه سحق نموده 1 م را با شراب ممزوج نموده و بیاشامند.

دوایی دیگر که در تضییق نایب مناب بکارت باشد:

مازو، کندر، گلنار، پوست انار، دانه خرمای سوخته، توبال‌النّحاس، صعتر برّی، جفت البلوط، دانه زعرور و درد شراب خشک کرده که طرطیر نامند با آب به ترش سرشته و استعمال نمایند و در این باب در فرزجات بعضی ادویه مجربّه مذکور شد.

اما ادویه ملذّده: از آن جمله این ترکیب است که بغایت باعث لذّت طرفین می‌گردد:

پیاز نرگس، زهره گاو، مویز منقّی و عاقرقرحا را بالسّویه در حین جماع بر قضیب طلا کنند و بعد از خشک شدن مباشرت کنند و چون بر عانه بمالند بغایت نعوذ آورد.

مسوح که بغایت مؤثر است و بسیار باعث لذّت طرفین می‌گردد.

کبابه، زنجبیل، عاقرقرحا و سعد از هر یک جزوی، حصی لبان که به فارسی حسن لبه گویند و کتیرا مکد نیم جزو به آب دهن طلا کنند و اگر نیم جزو زهره مرغ اضافه کنند بغایت لذّت افزای زن می‌گردد.

مسوح دیگر که همین اثر دارد.

عاقرقرحا، دارچینی و زنجبیل مکد یک درم و مشک یک حبه را با عسل سرشته حب بسازند و در وقت حاجت در دهن حل نموده بر قضیب بمالند و بعد از جفاف مباشرت کنند.

مسوحی که در تقویت قضیب بیعدیل است و رفع عنن می‌کند.

پیاز عنصل و پیاز نرگس مکد نیم اوقیه را با آب مهراً کرده با 30 ل روغن زیتون و قدری آب بجوشانند تا رفع آب شود سپس صاف نموده و زهره گنجشک، تخم انجره، عاقرقرحا، خردل سرخ، مومیایی، سونجان و مرصاف مکد یک ل اضافه نمایند و بر کنج ران و زهار و خصیه و قضیب مکرّر بمالند.

ادویه‌ای که چون مسوح کرده مجامعت نمایند باعث بغض و نفرت طرفین می‌گردد.

سفیداب، افیون، بیروج، کعب، خنزیر غیر محرق، مامیران، زهره خرس، دندان سوخته پلنگ، اشنان سبز سوخته و سرگین کبوتر، مجموعه و مفرده یک دانگ آن را ساییده با آب طلا کنند و اگر بر باطن زیر جامه مردی بمالند که قدری از این ادویه ملاصق قضیب او گردد با هر زنی که مباشرت کند باعث نفرت زن می‌گردد به حدّی که دیگر به ملاقات او رغبت ننماید.

ادویه‌ای که باعث توسیع فرج گردد به حدّی که احدی رغبت به مباشرت او نکند.

بصل‌العنصل، بسباسه، چوب بقم، تخم بستان افروز، تخم شاهسفرم، تخم بادروج و زهره کفتار را در روغن زیتون بالسّویه با زهره بز سرشته و خشک کنند و قدری از آن را در روغن زنبق حل نموده و حمول نمایند و هر سه ماه یکبار استعمال نمایند.

حمولی که چون زن حمول نماید تا سه ماه رحم را بدبو و متعفن گرداند و باعث نفرت مردان می‌گردد.

سلیخه، قصب الذریره، فجاج اذخر، شاهدانه، قرنفل، جوزبوا، قسط شیرین، میعه سالیه و جاشیر را با نطف سرشته و استعمال نمایند.

اما ادویه‌ای که جهت بخر که بدبویی دهان است نافع است و نکهت را نیکو گرداند و از آن جمله عنبر است که در باب حبوبات مذکور است و از مخترعات

حقیر است و عدیل ظاهراً نداشته باشد و از معالجات ایلاقی نقل شده و به تجربه رسیده است.

جوزبوا، هیل، فوفل، کافور، قرنفل، دارچینی و خولنجان مکد یک درهم، مشک ثلث م با ربّ به سرشته حبّ کرده و در زیر زبان نگاه دارند.

و به دستور خاییدن پوست ترنج و در مواد حاره مضع گشنیز خشک نافع است و هرگاه خواهند که حبوب معطره مدتی در دهان بماند و حل نشود باید عنبر و قدری مومیایی و حصی لبان را در غسل و شیره نبات در قدر مضاعف حل نموده و ادویه مخصوصه را با او سرشته و الله اعلم بالصواب.

باب بیستم:

در ذکر خواص غریبه و اسرار مکتومه

از ثابت بن قره منقول است و به تجربه مجربین رسیده است که چون مراره سنور اسود و عینین قنقد را بر روی آتش نرم جوشانیده با چیزهای مناسب چشم اکتحال نمایند، قوه بصره به حدی رسد که در شب اشیاء را به دستور روز بیند. ایضاً به دستور فرموده که چون عینین ذئب را در سایه خشک کرده و اکتحال نمایند مشاهده روحانیات نمایند.

فی الحب: ایضاً منقول است که چون گل سنجد را با منی کسی معجون کرده با قدری شیرینی به زنان دهند در دوستی به حدی رسد که بی آرام گردد.

و به دستور هرگاه مذکور اول را با قطره‌ای از خون کسی زیاد معجون کرده با قدری سر انگشت وسطی و قلیلی آب دهان و اندک عرق جبین و قطره خون هدهد با شیرینی آمیخته اطعام زن کنند در محبت بقرار گردد.

و به دستور فرموده و از مجربات است که چون تخم مرغ را سوراخ کنند و سفیدی را بالتامم اخراج نموده و از منی کسی ادخال کرده و ثقبه را مسدود سازند و چهل روز در سرگین اسب دفن کنند تا چون مضغه گردد سپس خشک کرده و با شکر بسایند و ناشتا به خورد زن دهند، در محبت به حدی رسد که احدی را اختیار نماید.

فی الحب: چون زحل در سنبله باشد مغناطیس را در گلاب شسته مثل سرمه بسایند و چون مریخ در میزان بوده آهن را مثل سرمه بسایند و هریک را شخصی معین اکتحال کند و شخص مکحول به اول مدت مدید نظر در شخصی مکحول به ثانی نماید، باعث محبت مفرط ثانی به اول گردد و مجرب دانسته‌اند به حدی که امکان مفارقت را محال یافته اند.

ایضاً خاک چهارراه را در ساعت سوّم روز چهارشنبه بردارند که جهت رفع عداوت و تفریق مجرب دانسته‌اند و بخور حب‌المحلب باعث الفت خصمین است و نگاهداشتن آن با لته کبودی مبطل سحر است.

ایضاً جهت افراط محبت از کتاب طلسمات عطارد نقل نموده‌اند که از لاجورد ذهبی که قسمی از لاجورد است نگینی ساخته و در اول ساعت روز جمعه که قمر در میزان باشد مثال زهره را در آن نقش کنند و آن صورت زنی است که ایستاده باشد و در دست او سیبی و در باطن نگین این حروف خمسه رای مل همه 7 همه و بر انگشت نحاس احمر نصب نمایند پس لابس آن تا یک سال با هر زنی که مباشرت کند آن زن از او دوری نجوید و آن شخص نزد جمیع نسوان محبوب باشد.

فی البغض: منقول از کتاب طب روحانی چون کوزه خرف آب ندیده را به موی سر زنان بخور کرده و مردان از آن آب بخورند آن مرد از آن زن به حدی نفرت نماید که هرگز به او نظر نکند و افشاندن سپند در خانه باعث تفرقه و بخور او رافع این اثر و تعلیق او با پارچه کبود رافع چشم بد و سحر است.

فی اذهاب الغیره عن النسوان: در کتاب اسرار بیان شده که چون مغز سر خرگوش را با شراب زنی بیاشامد، غیرت از او سلب شود و چون قضیب گاو را در سایه خشک نموده نیم ل را با شراب به زنی دهند سلب شهوت جماع او شود.

و به دستور چون قضیب گرگ را قبل از طلوع آفتاب یا بعد از غروب گرفته و در سایه خشک کنند که آفتاب نبیند هر زنی که از آن بخورد متنفر از مردان گردد و قطع خواهش از آن شود.

و به دستور چون شجره مریم را ساییده با آب نعنای حب سازند هر زنی که یک دانه از آن بنوشد تا یک سال قطع شهوت او شود و دو دانه او تا دو سال همین اثر کند و به دستور مذکوره است که چون در مقنعه زنی کرم سرخ را چنان ببندند که او نداند در حال هیجان شهوت او را حاصل گردد.

و به دستور چون یک جزو ریحان را با نیم جزو نوشادر بجوشانند با آب او هر زنی که استنجا کند طالب جماع گردد.

فی العقد: از ثابت بن قره منقول است که چون موی سری که از شانه فرو ریزد را بسوزانند و مرد احلیل را به خاکستر آن آلوده انباشته و جماع با آن زن کند دیگری قادر بر مباشرت آن زن نباشد و آن زن به غیر آن مرد به دیگری نپردازد.

و در حیات الحیوان مذکور است که چون مرد احلیل را به خون شفنین بری آغشته با هر زنی که مباشرت کند احدی قادر بر جماع آن زن نگردد و آن با دیگری انس نگیرد.

و در اسرار الاطبا منقول است که هرگاه مرد قضیب خود را به زهره گرگ آلوده و مباشرت کند احدی با آن زن نتواند مقاربت نمود و به دستور زهره گفتار و زهره خطاف و خون خطاف و خون غراب همین اثر دارد.

برای ترک شرب شراب: چون یک دانه رجیع اسد را در شراب حل کرده بنوشند به حدی متنفر گردد که هرگز خواهش آن نکند.

فی امتحان الحامل و البکر: حنین ابن اسحق تصریح نموده که چون یک دانگ سیر را مقشّر کرده با سوزن سوراخها نموده و زن حمل نماید، هرگاه صبح آن شب رایحه سیر از دهان او ظاهر گردد بکر نخواهد بود و چون بوره سرخ را با صدف بالسّویه بسایند و در بینی دختر سعوپ کنند هرگاه عطسه آورد باکره است و آلا فلا و به تجربه مجربین رسیده که چون کفهای دست حامله املس و صاف باشد حمل او مذکر خواهد بود و هرگاه مایل به سبزی باشد مؤنث. و به دستور ثقل طرف راست دلالت بر پسر دارد و طرف چپ بر دختر و چون در اوّل حمل قدر باقلایی از زهره خرس نر با شراب ممزوج نموده بنوشند، پسر تولّد کند و زهره ماده آن دختر و چون زراوند مدحرج را با زهره گاو حمل کنند بعد از ظهر و در صبح طعم او را یابد آن زن را فرزند خواهد شد و آلا عاقر ابدی خواهد بود.

فی سرعت الحمل و عذبه: چون نفخه ارنب و سرگین او و غسل را بالسّویه سه روز و سه شب حمل کنند و هر روز یک مثقال نشاره عاج به ناشتا تناول نمایند در سرعت حمل از مجربات است.

و به دستور حمل بول شتر با غسل و شراب همین اثر دارد و چون هر ماده قدری بول استر بنوشد حامله نگردد و چون بول کبش بیاشامد هرگز حامله نگردد و به دستور آشامیدن حلتیث با بول زنان همین اثر دارد.

سرّ غریبه: از جعفر طوسی منقول است که چون زبان ضفدع سبز را در حین خواب بر روی دل زن بگذارند یا فراش او را بخور به جزوی از اجزای ضفدع کنند آن زن هرچه در روز کرده باشد بیان کند.

فی ما یسهل خروج الریح من الأسفل: خردل سفید، جوزبوی محرق، برگ سدر، برگ خشک سرو، نانخواه محرق، تخم ابهل، انجدان محرق، محروث محرق و آذریون. مجموعه و مفرده چون ساییده و یک م با مأكولات اطعام کسی کنند در خواب و بیداری ضبط خروج ریح نتواند نمود و اگر مجموع را با چهار مثل آن آب بجوشانند تا به ربع رسد سپس صاف نموده با مثل او روغن بجوشانند تا آب بسوزد و بر شکم بمالند اثر او در اخراج ریح بقدر نصف اثر اکل ادویه مذکور است و در این باب تخم مورچه از مجربات است و رافع او خوردن زیره کرمانی است.

صفت عملی که بیهوشی آورد: گوشت گوسفند بی چربی را شرحه نموده و شرحهها را به بزرالبنج ساییده و پر کرده و در کوزه سفال گذاشته و در سرگین اسب دفن کنند تا گرم شود سپس کرماها را در شیشه کرده بگذارند تا خشک گردد و در وقت استعمال 2 جزو او را با یک جزو افیون ساییده و دانگی در بینی هر که نفوخ کنند بیهوش گردد.


و چون خواهند که به هوش آید چند قطره سرکه را با نیچه در بینی آن شخص بدمند و به دستور جنبدیستر، فرفیون و زنجبیل را بالسّویه نفوخ نمایند یا با سرکه مخلوط کرده و استنشاق نمایند تا عطسه کند.

دوایی دیگر که بغایت قوی الأثر است.

افیون، بزرالبنج، پوست بیخ لفاع، جوز مائل که تاتوره نامند و تخم کاهو را بالسّویه نیمکوب کرده بجوشانند و صاف کنند و گندم بقدری که خیسیده شود در آن ریخته و بگذارند تا خشک شود.

و به دستور ادویه مزبور را جوشانیده و تسقیه نمایند تا پنج مرتبه آنگاه گندم را بعد از خشک شدن در شیشه ضبط کنند و در وقت حاجت از یک دانگ تا دو دانگ او را ساییده بیاشامند و تدبیر دفع آن به دستوری است که مذکور شد.

فی خواص شیی کلها مجربه: خوردن مشیمه انسان بی شبهه جذام آورد [5131241097](#) او با مداومت مورث کوری است.

در تقویت ذکاء چون تخم خربزه را در جمجمه انسان که آن تخم را به دماغ  آلوده باشند از خاک مملو ساخته و غرس نمایند و به طریق معمول آب دهند تا خربزه به بار آید هرکه از آن تناول نماید وفور عقل و زکا و صحت حدس و علم به امور خفیة غریبه به مرتبه قصوی رسد و ظنون و رویای او تخلف نوزد و قوت حافظه اش بغایت قوی گردد.

چون تخم خربزه را در کاسه سر حمار ماده که تخم را به مغز سر الاغ آلوده غرس کرده باشند خوردن ثمر او بلادت و حماقت عجیب آورد.

احتحال [4198](#) [5265](#) [418836](#) مورث [1262](#) است بدون المی و سوخته او نیز همین اثر دارد و شرب دو درهم مغز سر حمار باعث جنون و بلادت است.

ایضاً از غرایب بخور مغز سر سنور وحشی و اهلی مخرج نطفه ایست که در رحم بسته باشد و [46424385482](#) مورث جنون و قطور آب پودنه در دماغ رافع مستی اوست.

دیگر شرب دل خلد را در اطاعت روحانیات مؤثر دانسته اند.

دیگر حجر اللدیک که در سنگدان خروس یافت می شود، در دهن داشتن او رافع تشنگی است و شرب او رافع جنون و سواس.

دیگر طلق محلوب را چون با شب یمانی و خطمی و طین مغره و سرکه و سفیده تخم مرغ بر اعضا بمالند، رافع سوزانیدن آتش است و از غرایب خواص عاقرقرا است که هرگاه او را با نوشادر بر کام و زبان بمالند و آتش در دهان گیرند دهان را نسوزاند.

دیگر چون نوشادر را حل کرده و کاغذی را به آن نقشها نموده و در اطراف خود بگذارند هوام پیرامون آن کس نگردد و از مجربات است چون هفت عدد خنفسا را در زیر طاس مس سرخ حبس کنند باعث برودت هوای حار و باریدن باران می‌گردد.

باب بیست و یکم:

در بیان بعضی از رساین حکمای هند

به اصطلاح هند رساین به معنی کیمیای بدن است و آن مخصوص است به ادویه و تراکیبی که باعث حفظ صحت و طول عمر و تقویت قوی و اعضای رئیس باشد و اکثر تراکیب و تدابیر ایشان در امرجه سکان اقلیم ثالث و رابع و خامس موافقتی ندارد و بناء علی هذا در اقلیم مذکوره متداول نشده و طریق یونانیان به سبب تناسب مناظ اعتبار گشته است و حقیر آنچه اقل غایله دانسته به تحریر آن مبادرت می‌نمایم.

از آن جمله رساین کندهیت است که عبارت از گوگرد باشد و ابوالاجساد اشاره به اوست و طریق آن است که گوگرد سندروسی را نرم کوبیده و در مفرقه آهن با روغن گاوی بقدری که او را بپوشاند به آتش نرم گداخته و از خرقة که بر سر کاسه شیر تازه گاوی بسته باشند صاف نمایند تا مصفای او داخل شیر گردیده که منعقد و مشابه سنگی زعفران رنگ شفاف صاف گردد سپس خشک نموده و ضبط کنند و این مسمی به کندهیت منقی و به چندین قسم مستعمل می‌گردد: اول آنکه هر روز یک دانگ او را ساییده با یک اوقیه شیر تازه گاوی ممزوج نموده و ناشتا بنوشند و تصریح کرده‌اند که چون بیست روز مداومت کنند بهی و جرب و قروح را زایل نماید و در دو ماه تعدیل طبع و حفظ صحت به حدی نماید که هرگز تغییر مزاج و مرض بر او طاری نگردد و در سه ماه صحت و تقویت قوا و حواس و ذکاء به حد اقصی احداث کند و در یکسال ضعف بنیه و پیری را زایل کند.

دیگر آنکه هر روز یک دانگ او را با یک درهم از هلیلجات نرم ساییده به روغن بادنجان که از تخم او گرفته باشند چرب نموده و ناشتا تناول نمایند و تا چهار ساعت غذایی میل نکنند و بعد از آن از اغذیه لطیفه تناول نمایند تا شش ماه به این طریق سلوک نمایند موی سفید را سیاه گرداند به نهجی که دیگر سفید نشود، جذام و فالج و تشنج و سل و سعال قدیم و بواسیر را رفع نماید و حدت بصر و قوت سمع و حواس بغایت قصوی رسد.

دیگر آنکه هر روز یک دانگ او را با یک دانگ طلق سیاه محلوب مکلس ساییده با روغن تازه گاوی حب کرده و استعمال نمایند تا یک ماه به دستور منافع مذکوره را مشاهده نمایند و از شرایط استعمال جمیع رساین آن است که اول تنقیه نمایند و در ایام استعمال از ترشیها و لبنیات و آنچه در او حرارت غالب باشد و از سبزیها و جماع و حرکات عنیفه و اعراض نفسانی اجتناب نمایند چه هرگاه به شروط مزبور عمل ننمایند باعث هلاک و امراض مهلکه صعب می‌گردد.

دیگر رساین تری بلاست و آن عبارت از هلیلجات است و طریق آن است که سیصد و شصت عدد هلیله کابلی بزرگ اعلی را در ظرف سفال مانند کوزه کرده و بول گاو ماده بر آن بریزند که بقدر چهار انگشت او را بپوشاند و سر کوزه را محکم نموده و در زمین پاکی دفن نمایند به نهجی که سر کوزه بیرون باشد و تا قریب به دو هفته بگذارند و هر روز ملاحظه نمایند و هرچه از بول کم شد باشد اضافه کنند تا هلیلهها نرم شود سپس هر یک را دو نیم کرده و دانه او را اخراج نمایند و زبیب منقی که ابوالأرواح عبارت از اوست با گوگرد منقی مزبوره بالسویه مکد نود درهم بسایند تا یکسان گردد و در قدحین گل حکمت گرفته و در دیگ پر ریگ یا خاکستر به آتش نرم گذارند تا منعقد گردد سپس بسیار نرم ساییده و در جوف هلیله نیم گذاشته نصفین هر هلیله را به ریسمان پنبه مستحکم نمایند و هلیلجات را در ظرف پاکی کرده و غسل کف گرفته بر آن بریزند بقدری که آن را بپوشاند و ظرف را در زمین پاکی تا یک ماه دفن کنند بعد از آن چون بیرون آورند اجساد مذکور در اجرام هلیلهها غوص نموده اثری نماند و هلیلهها مرئی شده باشد. هر روز یک عدد را تناول نمایند و تا چهار ساعت در خوردن غذا تأخیر کنند و بعد از آن شیر تازه گاوی و اطعمه لطیفه و نان و شکر و گوشتهای لطیف تناول نمایند و تا چهار ساعت در خوردن غذا تأخیر کنند چون یک سال مداومت کنند به دستوری که مذکور شد جمیع منافع مزبور سابقه از سیاه گردیدن موی سفید و زیادتی عمر و تقویت قوتها و رفع ضعف پیری و اعاده شباب و صحت ارواح و مزاج و حرارت غریزی را ملاحظه کنند.

صفت زبیب منقی: زبیب را در هاون سنگ یا مزجاج یا مزحج با آب گیاه بیدانجیر ساییده تا جرم و سیاهی او زایل گردد سپس با آب گیاه عنب الثعلب به دستور سحق کنند و مرتبه سوّم با آب نقیع هلیله بسایند و بعد از آن مغسول کرده و هفتاد ل او را با نود ل آب خالص در دیگ سنگ با آتش نرم بجوشانند و هر چند آب به تحلیل رود تا یک رطل دیگر به تدریج بر او بیفزایند تا مجموع صد و هشتاد ل او با نود ل آب به تحلیل رود سپس برداشته ضبط کنند و این مسمی است به ابوالأرواح منقی.

اما استعمال سایر رساین که مشتمل بوده به ادویه سمیه و تدابیر آن چون خطرناک دانسته به قید تحریر در نیاورده مثل پرورس که عبارت از دوی بیشی است و مهارس که عبارت از دوی بیشی مزبور با اجساد سبعة است و امثال آن از ادویه بلادری و زرنیخی و غیرهما.

اما تدابیر معادن و تکلیس و تصعید و احراق و تصویل و سایر آن در دستور اول این کتاب مذکور است به اضافه منافع هر یک.

صفت ترکیبی که جهت احتباس بول و حرارت جگر و سل و دق و تنقیه معده بیعدیل است و از مجربات حکمای هند است.

قلع را در ظرف سفال یا ظرف آهن گداخته چند بار زردچوبه ساییده با نانخواه مسحوق قدری به او آمیخته با آلت آهنی بر هم زده و سر ظرف را بپوشانند تا مانع صعود بخار گردد و به حدی رسد که رنگ او سفید شود سپس با آرد برنج جها بقدر نخودی ساخته و از یک عدد تا دو سه عدد استعمال نمایند و هرگاه

مطلب تلین طبع بوده باشد قدری از آن مشتری مدبّر مبیض را با آب لیمو خمیر کرده در بوته بدمند و بار دیگر روغن گردکان را خمیر کرده و در بوته کرده چندان بدمند که مایل به سرخی گردد و در این وقت یک عدد از این حبّ مسهل قوی‌الفعل است و رفع افراط اسهال آن را حبّ سفید اول می‌کند.

باب بیست و دوم:

در ذکر بعضی از معالجات که مخصوص چهارپایان است و از کتب بیطره نقل شده

مخفی نماند که عروقی که فصد آن در امراض بهایم حاجت می‌افتد بیست و یک رگ است به این تفصیل:

عرقین بارزین: هر یک پهلوی گوشی است و فصد آن جهت تحریک سر و گران خیزی و جنون نافع است.

عرقین منخرین: در هر بینی یکی و جهت امراض بینی و گوش و دهان مفید است.

عرقین دواجین: در دو طرف گردن است و جهت حگّه و جرب و برص و ریختن موی و امراض حاره و نزلات نافع است.

اذرعان: از حوالی لثه علیا از دو طرف کشیده شده است تا باطن دماغ و جهت درد دستها و مقله و ظفره و کام نزدیک زدن نافع است.

صافنات: چهار عرق است در طرف وحشی دستها و پاها جهت ریختن موی که جرد گویند مع ضعف قوایم و زحمت بار گران و جراحی سم.

اخرسان: دو عرق است که از دو طرف کتف کشیده شده تا برمانه و جهت امراض پشت و کمر و صعوبت خوابیدن و برخاستن و تشنج و بدی نشخوار فصدان نافع است.

عرق ذنب: رگی است در زیر دم و جهت امراض رحم و خصیه و جهت قلت شیر و بدی هضم فصد کنند.

عروق وحشیات: چهار رگ است در باطن دستها و پاها مقابل صافنات و جهت امراض قوایم و سینه گیری و حرارت مفرط باید فصد کرد.

ضفدعین: دو رگ است در زیر زبان جهت بدی نشخوار و سیلان کف از دهان و ورم گلو فصد کنند.

اما طریق معالجات آن است که در امراض حاره باید علفهای سرد مثل قصیل و اسفناج و کاسنی و کاهو و غیر آن دهند و در امراض بارده یونجه و علفهای گرم و بجای جو خلر و پنبه دانه و عدس و امثال آن، پس ادویه مخصوص هر علتی را استعمال نمایند.

امراض رأس یکی آن است که در ابتدا سر را حرکت دهد با سیلان رطوبات بینی و قلت اکل و بعد از آن ورم مستطیل در عقب گوش به هم رسد.

علاج گشودن عرق بارزین است و طلا نمودن ثقل تخم کتان که روغن او را افشرده باشند با صابون و بزرقطونا و هرگاه منفجر گردد علاج قرحه باید نمود.

دیگر ناخنه که به ترکی سانجو گویند و علامتش تنگی نفس و برآمدن غضروف بینی و سر در پیش افکندن و عدم اکل است.

علاج قطع باستره و اخراج غضروف و فصد عرقین منخرین و سعوط به زاج و زرنیخ و مرهم زنکار و استعمال معطسات است.

برآمدن دندان زیاد که مانع لجام و باعث قلت اکل و نشخوار است.

علاج: قلع و مالیدن موضع به زفت و حلتیث که هر دو را در روغن زیتون جوشانیده باشند و سنون نمودن به شبّ یمانی و شونیز.

دیگر مرض: ضفدع و آن ظهور ورم و رگهای سبز در زیر زبان است.

علاج: گشودن ضفدعین و تضمید ثانی که در مرق ضفدع طبخ نموده باشند و اکل آن.

دیگر مرض: تأثیر هواست و علامتش به هم آمدن چشم و سر پیش افکندن و غمگین بودن و افکندگی سینه و برخاستن موی اوست.

علاج: آرد جو را با ربیع وزن او ریوند چینی با دوغ ممزوج کرده و بر روی یخ سرد کرده بخوراند و به آن حقنه کنند و هرگاه برودت هوا باشد شبت و حلبه

مکد 45 ل را نیمکوب کرده و تا سه روز بدهند.

امراض عین: مثل ظفره و امثال آن و بیاض و غیرها و علاج همه به دستور معالجه انسان است مگر آنکه در بهایم ادویه قویّه آنها را باید استعمال نمود.

امراض ریه و احشاء: که از آن جمله سرفه است که هرگاه بعد از اکل عارض شود از ضعف ریه خواهد بود و آلا از دماغ.

علاج حاره آن: تخم مرغ خام به گلو اندازند و یا در سرکه چند روز بگذارند تا پوست تخم مرغ نرم گردد و آنگاه بدهند.

و به دستور دادن شیر و اسفناج و علف خبازی و خطمی و آب طبیح جلسه مع خبازی بسیار نافع است و حقیر حبّ سعال تریاک دار و حبّ نشاط را تجربه

نموده و بارده را حبّ عطایی و حبّ میعه داده و در قسم بارده تصریح نموده‌اند که این دوا مجرب است: رازیانه، شونیز و قنه، سیر مقشّر مکد 3ل، روغن دنبه

تازه 70 ل نیمگرم کرده بدهند و هر روز به دستور تا سه روز باید داد و اگر اثری باقی ماند سه روز دیگر در بینی چهارپا بریزند و گویند اگر در سالی یکبار این

دوا را بدهند به هیچ مرض در آن سال مبتلا نگردد و باعث فریبی او نیز می‌شود.

و به دستور دبیق را با زیت و آب گرم دهند و از مجربات شمرده‌اند و این دوا نیز بغایت نافع است: سیر، مویز منقّی، زیره، نانخواه و زراوند مدحرج مکد 3 ل را جوشانیده و صاف نموده با 20 ل عسل بدهند و در شدت سعال فصد و دارچینی را نافع دانسته‌اند و داغ مرافق و سعوط زعفران با روغن زیت بغایت مؤثر است.

دیگر مرض: قولنج است که علامتش احتباس زبل و بی آرامی و برآمدن شکم است.

علاج: تخم کافشه که عبارت از قرطم است 50 ل او را در آب پخته و جرم او را بخوراند و با آب او حقنه کنند و بگردانند تا اطلاق واقع شود و شیاف شحم حنظل با صابون و مویز از مجربات است خصوصاً با قدری زهره گاو خوراندن و 1 ل زهره خرس جهت درد شکم و درد جگر و سده آن مجرب است. و به دستور شیاف از حلتیث و اشق و شحم حنظل کردن و خوراندن آب بزور مع سرگین کبوتر و زیت و شراب بیعدیل است.

دیگر مرض: احتباس بول است.

علاج: شراب و روغن گاو از هر یک نود ل را نیمگرم دهند و حقیر این دوا را تجربه نموده و شوره صاف را از 5 ل تا 7 ل در ماست حل کرده بدهند در حال رفع علت کند و باید بعد از آوردن دوا از جویهای کم عرض بجهانند و چون دهنه فرنگ در چشم او بکشند بالخاصیه در حال ادرار می‌نماید و مجرب است.

جوگیری و سینه گیری: هرگاه سینه گیری از جوگیری حادث شود در روز آب و کاه نباید داد بعد از آن به تدریج علف سبز دهند و اگر هیچ قسم علف سبز به هم نرسد کاه و جو را در آب و قدری شیر پخته بدهند و در ته آب سرد بسیار حرکت باید داد و هرگاه سینه گیری از جو نباشد فصد عروق وحشیات دست و فصد آذرغان کنند و تخم مرغ خام چند عدد را شکسته در گلوی او ریزند و بجای جو، خلر و عدس و حب البقره و امثال آن دهند و گندم در شیر پخته نافع است و شیر را در روغن دنبه جوشانیده و بر سینه گرم کرده به وقت تمام بمالند و پوست تازه گوسفند بپوشانند.

امراض قوایم: یکی قصر تحریک است و او وقتی عارض می‌شود که عرق داشته دفعتاً سرد شود و مانع حرکت کمر و گردن گردد به خلاف تشنج که شامل جمیع اعضاست.

علاج: سعوط به بوره ارمی و روغن گل سرخ و بخور و نطول کردن به مطبوخ درمنه ترکی و برنجاسف و کندر و مانند آن و هرگاه زایل نشود داغ مفصل سر و گردن و بیخ دم باید کرد.

جرد: علتی است که با سستی قوایم موی او مثل داء الثعلب ریزد.

علاج: موضع را باستره چند جا بشکافند تا خون بقدری دفع شود و پیاز عنصل مالیده به روغن کوهان شتر و حب الغار و شونیز و ثفل تخم کتان تضمید نمایند.

جمود: علتی است که به سبب کثرت شرب و بعد از اکل عارض می‌شود و علامتش دیر گام برداشتن و گرانی سینه و خشکی اعضاء و تشنج قوایم است.

علاج: فصد بارزین طرف پیشانی و زیر سم است و سعوط کردن به گلاب و کافور و نطول به طبیح ادویه حازه مثل حاشا و بابونه و برنجاسف و افسنتین.

تعقد: علتی است که به سبب حمل گران و حرکت بسیار و سیر سنگلاخ و زمینهای درشت، بر بالای زانو برآمدگی به هم رسد.

علاج: به ملینات و محلات مثل مویز و زعفران و انجیر و تخم کتان و شونیز و عسل تضمید نمایند.

ورم تحت الرکبه و خراج و ستبری یکی از قوایم به حد داء الفیل می‌رسد و از ریختن مواد غلیظه است.

علاج: تضمید موضع است به حنظل تازه و مقل و اشق و سیر و عذره انسان و از مجربات است.

و به دستور میعه با زیت و خوراندن ریوند چینی با دنبه و شیر و نطول به بابونه و نخاله و اکلیل الملک و امثال آن.

طباق: علتی است که باعث ورم حوالی سم گردد و با خشونت و شکافها و شقاق همراه است و علاج بریدن موضع و داغ کردن است باستره به آتش سرخ کرده و اخراج آنچه شبیه به دانه های انجیر باشد و بعد از آن استعمال نمودن قطران و مراهم مناسبه.

قرحه حقیقه حار که از میخ به هم رسد.

علاج: کشیدن میخ و چکانیدن روغن چراغ و روغن شیخ صنعان و امثال آن است.

شقاق: طریق علاج آن است که مکرر به آب گرم بشویند بلکه مدتی در آب گرم بگذارند سپس سم را خشک کرده و این دواها را گرم نموده و در شکافها بچکانند: علك البطم را در پیه بز در قدر مضاعف بگذارند و سرنج اضافه نموده و استعمال نمایند و این از مجربات حقیر است و بعضی مالیدن مغز سر گوسفند و کنجد محلول و زرده تخم مرغ و سفیداب و زعفران را مدح نموده‌اند و داغهای خطی بالای سم و ساق بسیار نافع است.

امراض جلد: از آن جمله جرب است و علاج آن است که نمک و زرنیخ را بالمناصفه در روغن گاو جوشانیده طلا کنند و در آفتاب ببندند تا سه روز تکرار نمایند.

و آنچه حقیر تجربه نموده این دواست: گوگرد 2 جزو، سیماب یک جزو، مغز بادام تلخ یک جزو و بعد از سحق بلیغ با روغن تازه مساوی مجموع مخلوط کرده و مواضع جرب را بعد از شستن با آب گرم و صابون ضماد نمایند.

شیرینج و نفاخات: علتی است که از جلد رطوبات تراوش کند و با خارش باشد.

علاج تضمید اوست به صابون و سرکه و سدر و به دستور خردل با ماست نافع است و سیماب و زاج و خاکستر چوب تاک با سرکه و روغن گل از مجربات حقیر است.

حکّه: علاج خارش مثل جرب و شیرینج است و در ادویه او شراب و سرکه سریع التأثير است و هرگاه به سبب خارش ریختن دم حادث گردد، کنجد را سوزانیده با آب مخلوط کرده دم او را بشویند و تا یک هفته همین عمل کنند.

برص: که به ترکی الا گویند و حقیر آنچه تجربه نموده ضمادی است که در باب اطلیه برص مذکور است و باید موضع را با آب اشنان شست و شو نمود و بعد ضماد کرد و چون پوست بیفکند و اثری باقی ماند تکرار نمایند و آلاً فلا.

کوکب: علتی است که به سبب اکل مفرط مواد فاسده در کتف جمع گردد و بروز کند.

علاج: تضمید اوست به قنه و سرگین کبوتر با روغنها و بعد از آن شکافتن و معالجه جراحی کردن و ادویه جراحات در باب مراهم مذکور است و احتیاج به تکرار ندارد.

و امراض مفاصل: علامتش ضعف حرکت عضو مخصوص است و چون دست به آن مفصل گذاشته بفشارند معلوم گردد.

علاج: فصد قوایم و تضمید به زنجبیل و نطف و سیر و سرکه و ادویه محله است و داغ مفصل معلوم و در خلع مهرها و مفاصل نیز داغ نافع است و الصاق زفت و تدهین به روغنهای حاره و نطف.

اورام: آنچه در ران تا آخر ساق یا تا زانو باشد ریح الجمال نامند.

علاج: تضمید به عذره از ادویه مجرب است.

و به دستور جاورس و سبوس گندم کمد نمایند و سایر اورام را به دستور انسان معالجه نمایند و علاج ورم پشت که از کوفتگی بارو تکتلو باشد اینست که نمک را در شیر گاو جوشانیده نمدی را به او تر کرده دو سه روز بگذارند و ورم محل تنگ را با صبر و سرکه ضماد کنند و نمدی را به او تر کرده بگذارند و شکر را بر روی آن بکشند و اورام حاره را اولاً بر رادع مثل گل ارمنی و طحلب و بزرقطونا و آرد جو با آب کاسنی و آب گشنیز و سرکه طلا کنند و بعد از آن به محلات اورام حاره و بارده و مزمنه را در ابتدا و انتها به محلات تضمید نمایند مثل مغز دانه بید انجیر و سرگین گاو و زوفای تر و مرصاف و اشق و دبق و آهک و امثال آن.

جراحی: علاج جراحی آن به ذرورات و مراهم مذکوره در ابواب سابقه نمایند و آنچه مخصوص به جراحی پشت دواب است سرگین خشک الاغ و خاکستر تنباکو است که بعد از شستن با آب هر روز تجدید کنند.

امراض عاقه: از آن جمله اعیاست که ماندگی باشد.

علاج: شکر و آرد جو را بالسویه با آب ممزوج کرده بدهند و بعد از لحظه‌ای اندک بگرداند و یکبار دیگر از آن تا ده ساعتی حرکت نفرموده سپس در آب نهر دستها و پاها را با دم و مقعد و زهار و دهان و بینی بشویند سپس خشک کرده به روغن گاو و نمک و شراب زانوها را تا سم تطلیه نمایند و اگر ماندگی از دویدن بسیار باشد سینه‌اش را بپوشانند و به 45 ل روغن کنجد با روغن تازه حقه نمایند و یکبار دیگر با آب سرد حقه کنند.

تشنج: علامتش عسر نفس و فرو رفتن اضلاع است.

علاج: داغ تهیگاه است که هر طرف را سه داغ مثلث بکنند و یکی زیر ناف.

ذبیبه: علتی است با کثرت تشنگی و بی آرامی و نفس بسیار زدن و اضطراب حرکات.

علاج: تبرید به ماء الشّعیر و تعلیف به کدوی تازه و هندوانه و دوغ آب و فصد عروق وحشیات و تضمید جراده و کدو و خیار و امثال آن و یخ بسیار دادن و سعوط به کافور و آب گشنیز و حقه با شیر تازه و آب دلمه کنند.

مغیراللون: چون بهایم را خواهند که تغییر رنگ او شود باید خاکستر بیخته را با آب خمیر کرده به وقت تمام بمالند تا چرک زایل شود و با آب گرم بشویند سپس موضع را با شبّ یمانی به قوت تمام بمالند و به جهت سیاه کردن بقم را با آب نیل پخته بمالند سیاه گردد و جهت سرخ کردن بقم را با آب ملح القلی پخته ضماد نمایند و جهت کبودی نیل را کمتر از بقم کنند و جهت سفید کردن تدهین به روغن وزغ کنند و آن در مییضات موی مذکور شد.

حیله: اکتحال عسل بلادر مورث بیاض چشم حیوانات است و اکتحال خربق رافع آن و از اسرار است و سعوط آب پودنه در دماغ شتر رافع مستی او و از مجربات است.

باب بیست و سوم:

در قلع آثار لباس و جامعه و امثال آن

قلع رنگ سیاهی: دو جزو اشنان و یک جزو اناردان را با سرکه و آب بجوشانند و آن چنان که گرم بوده موضع سیاهی را در آن بگذارند به حدی که دست تاب گرمی او آرد سپس به دست بمالند و هرگاه اثری باقی ماند با آب و صابون بشویند و تصریح نموده اند که هر اثری که با آب و صابون زایل نگردد، با این عمل رفع شود.

و به دستور چون اشنان را با سرکه بجوشانند و هر سیاهی و الوان را به او بشویند و بعد از آن با آب و صابون، رفع آثار می نماید.

اثر مداد: شیر تازه را با نمک کوفته مخلوط کرده به آن بشویند و پس از آن به صابون و اشنان و متفق علیه است که ترشی ترنج رافع رنگ مداد و سایر آثار می نماید.

اثر سیاهی پوست انار و سایر آثار سیاه: موضع را به گوگرد دود کنند و سرگین کبوتر مالیده و بشویند.

رنگ دوده: موضع را خمیر آرد برنج مالیده و به صابون و آب گرم بشویند.

و به دستور ترنج و آب لیمو رافع اوست.

قلع جمیع الوان: اول با آب قلی شسته با بقیه نمناکی دود گوگرد دهند ایضاً در این باب مجرب دانسته اند موضع را به سرگین مرغ طلا کنند و در آفتاب خشک کرده به صابون بشویند.

قلع رنگ خون: در حاوی این تلمیذ مذکور است که ترشی ترنج با نمک زایل کننده جمیع الوان خونها است مگر خون بکارت و این فرقی غریب است.

و به دستور چون موضع را به خاکستر آلوده و با آب اشنان بشویند رفع اثر خونها می کند.

و به دستور: چون سرگین کبوتر را بجوشانند و با آب او بشویند از مجربات است.

قلع رنگ زعفران: چند بار به قند ساییده دود کنند که رفع رنگ می کند.

و به دستور انجیر را در آب بجوشانند تا رنگ بردارد و بگرداند و جامه را آنچنان که گرم بوده به او بشویند و پس از آن به صابون.

و به دستور شستن جامه به بوره همین اثر دارد.

قلع اثر بقم: لیمو را پاره کرده و در ماست بشارند سپس موضع را به او آلوده و بعد از سه ساعت به دست مالیده و بشارند و به صابون و آب گرم بشویند.

قلع رنگ نیل: ماست ترش را بجوشانند و موضع را به آن فرو برده و بعد از دو ساعت با آب و صابون بشویند.

قلع شکوفه ها و میوه ها: اشنان و اندکی بوره را بسیار بجوشانند و به دستور قدری اشنان را با خطمی و بوره بجوشانند و موضع را ساعتی در هر آبی مکرر بگذارند سپس به آب و صابون بشویند.

قلع رنگ آلبالو: برگ آلبالو را سوزانیده و خاکستر او را با آب سرشته و موضع را طلا کنند و بعد از یک روز با آب و صابون بشویند.

قلع رنگ توت: اثر توت سیاه را با آب توت سفید بشویند و به دستور هرگاه به گوگرد دود کنند زایل گردد.

قلع رنگ انار: اشنان را با صمغ عربی و شب بجوشانند و به آن طلا کنند و چون خشک شود دست مالیده از موضع بیفشارند و با شب بشویند.

و به دستور شستن آن به صمغ عربی و اشنان همین اثر دارد و گویند اثر پوست گردکان تر را به روغن و صابون بشویند.

قلع رنگ خمر و نیل: با آب اناردان و قراقروط بشویند و بعد از آن به صابون و گویند چون به گوگرد دود کنند زایل گردد.

و به دستور اشنان و سرکه در ترشی ترنج از مجربات است.

شستن جامه های رنگین که تغییر نیابد: قطف را در آب جوشانیده و لباس را به آن بشویند.

جهت ثبات رنگ جامه ها: خرنوب نبطی را کوفته و بخیسانند و جامه ها را با آن تر کرده و بعد از آن هر رنگی کنند دیگر زایل نمی گردد.

قلع آثار روغنها: آرد جو را به دوغ آمیخته با آن بشویند تا ازاله چربی شود و چون لباس پشم سفید را به روغن آلوده باشند، مرصاف را بعد از ترکردن موضع به آن بپاشند و بسیار به دست مالیده و با آب سرد و صابون بشویند و هرگاه پوست چربی آلوده باشد نخاله گندم تا سه بار بر آن ریخته به دست بمالند و

بیفشارند و تصریح نموده‌اند که چون به زهره گوسفند و بز طلا کرده با آب اشنان و قلی بشویند اثر جمیع ادهان را از اقسام البسه زایل گرداند و هرگاه بخوانند ناشسته زایل شود، آهک و نمک را ساییده بر موضع بپاشند و چیزی سنگین بر آن گذارند و بعد از مدتی بیفشارند و در قلع روغن بزرک و زیتون و روغن چراغ گفته‌اند که چون لباس ابریشم را با آن آلوده باشند سبوس گندم را جوشانیده و موضع را با آب تر کرده به گوگرد بخور کنند و در خواص الأشیاء ازاله آن از جامه پشمین نیز به دستور مذکور است و چون لباس رنگین باشد اول به خطمی بشویند سپس با آب اشنان و صابون.

قلع آثار نطف سیاه و سفید: اول به دوشاب بشویند سپس با آب باقلی که گرم باشد و جهت رفع بدبویی آن اول به سرکه و بعد از آن با آب گرم بشویند و آب طیب باقلا را جمیع مهره مجرب شمرده‌اند.

و به دستور چون سیر کوفته و نمک نیمکوب بر موضع بسیار به قوت بمالند و بعد از آن بشویند زایل گرداند و گویند به روغن زیتون نیز رفع اثر نطف می‌شود.

قلع رنگ غالیه و طیوب: سرگین کبوتر را با آب جوشانیده جامه را با او بشویند سپس به صابون.

ازاله اثر عرق چهارپایان و اثر پوست سیاه به دستوری است که در قلع رنگهای سیاه مذکور شد.

قلع روغنها از اوراق کتاب و کاغذ: 7 م استخوان سوخته را مثل غبار بسایند و با 10 م شب و 10 م نبات نرم ساییده و بر اوراق پاشیده و سنگی گران بر بالای آن از شب تا صبح گذاشته سپس اوراق را بیفشارند و همچنین گل نیشابوری و آهک و نمک و شوره همین فعل می‌کند.

اما قلع نوشتجات: باید گچ را با روغن زیتون و اندک بوره ارمنی و شب یمانی ساییده و بر نوشتجات مالید سپس رفع آن نموده و همین عمل در بردن چرک جامه نیز بسیار مؤثر است و در این امور سفیداب حصاصین قویتر از گچ است.

اما قلع موم: غسل را گرم کرده بر موضع ریزند و بمالند تا موم و غسل به هم بیامیزد سپس غسل را برداشته موضع را با آب گرم بشویند. ایضاً جامه را در روغن شیربخت جوشانیده گذارند سپس به صابون و آب گرم بشویند.

ایضاً به بوره و صابون و آب گرم رفع نمایند.

قلع قیر و زفت و مومیایی و امثال آن: آرد نخود را با آب آمیخته و استعمال نمایند.

و به دستور به روغن زیتون گرم کرده و صابون ازاله نمایند و روغن زیتون در رفع اشیاء مذکوره و اشیاء چسبنده مثل دبق از مجربات است.

اقسام شستن جامه‌ها: لباس زربفت را چیزی بهتر از روغن گل بوره و آهک نیست و پشمین را گل و ابریشمی و صوف و سقرلات و لندره و امثال آن چوبک و نمک و جامه ابریشمی را چنان که به صابون پاک می‌گردد و اگر با پشم گوسفند نیز بشویند و الوان مختلفه را سرگین کبوتر ازاله چرک می‌کند و جامه سفید به هر رنگی که آلوده گردد چون یک شب در بول شتر گذارند و روز دیگر به صابون و آهک بشویند رفع آن می‌شود و بول اطفال را نیز همین اثر است والله اعلم.

باب بیست و چهارم:

در دستور معالجات طیور که بزوره عبارت از آن است

پوشیده نماند که علمای این صنعت و فضیلتی این علم بسیار قلیل‌اند و بهترین ایشان قسطوس رومی و ابن العوام و ادهم و قطریف و سومارس و ابن جانس هستند و اول کسی که صید شاهین و باز کرده و ایشان را شکار آموخته قسطوس پادشاه روم است و صید باشه اختراع کسری است و شکار بحری و چرخ را نسبت به بهرام داده‌اند.

و طریق اصطیاد و بیان نیک و بد و بیان سایر احوال طیور سیاع که جوارح نامند به اقسام مختلف تحریر کرده‌اند و چون امور معالجات امراض آن مناسب الحاق این مجموعه داشت بناء علیه اکتفا به بیان آن نموده و آنچه از متقدمین به نظر رسیده ترجمه می‌شود.

و تصریح کرده‌اند که نبض طیور در مفصل ثانی بال محسوس می‌گردد و حرکت ریه مابین مقعد و انتهای استخوان سینه که عظم زورقی است و از جهت عدم عظم و تری که در سایر حیوانات قاعده دماغ است و محل وقوف مواد غلیظه و شمول درز کاسه سر و جمیع سر را صداع عارض نمی‌گردد چه به این سبب بخارات محتبس نمی‌شود و مهره‌های گردن و پشت طیور را سناس نمی‌باشد و این عبارت از برآمدگی طرف بیرون مهره‌هاست و روده‌های این جنس مستقیم است به خلاف سایر بهایم که ملفوف و پیچیده است و فالج و عرق النساء نیز طاری نمی‌گردد.

علامت کلیه صحت و مرض: چون هر صبح بعد از خواب شب بال و پر خود را به منقار سازد و بال افشانی کند و مردمک دیده او صاف و نورانی باشد و به اطراف از روی جستجوی چیزی کند و از نشاط پرواز نماید با خواهش صید و فضل‌اش معتدل القوام و سفید بوده و به سهولت دفع شود علامت صحت است و با این اوصاف هرگاه در حین پرواز به سرعت و قوت زند و کثیرالحرکت باشد دلالت بر حرارت و یبوست مزاج اصلی دارد و ضد آن بر بردت و رطوبت و اضرار صفات مزبوره علامت عدم صحت است.

پس اگر سر را حرکت بی جا دهد دلالت بر آفت دماغ کند اعم از آنکه در اصل دماغ باشد یا به مشارکت عضوی و اگر مکرر چشم را پوشیده و رطوبت او سیلان نماید دلالت بر طرفه و آلت چشم کند و هرگاه دهانش بعد از سیاهی سفید گردد دلالت بر آکله کند و اگر بال را به تمامه جمع نماید دلیل است بر غلبه رطوبت غریبه و چون با وجود آن هر دم به پای نشیند و در حین دفع فضله به دشواری اخراج نماید دلیل است بر بواسیر و آفت روده و شقاق پا و ورم کف دلیل حرارت غریبه و لرزیدن پا دلیل نقرس و مفاصل و ورم فوق زانو است و کشیدن موی خود به منقار دلیل کرم معده و قمل است و کاهیدن بال راست و منقار دلیل ضعف جگر و خارش بینی به حد افراط دلیل آکله و صدای جوف دلیل ریاح غلیظه و میل به طعمه نمودن دلیل تخمه و افتادن از نشیمن و تشنگی مفرط دلیل موت است.

امراض رأس: دله علتی است که سر را بسیار حرکت دهد، گاه منکوس کند و گاه مرتفع دارد پس اگر نکو نداشتن سر زیاده بر رفع باشد و تغییر در چشم به هم نرسد از اصل دماغ خواهد بود و الا به مشارکت اعضای اسفل. **علاج** آنچه از اصل دماغ باشد در مواد حاره با آب گشنیز و سفیداب تطهیه نمایند و سعوط کنند و تسقیه به گلاب نمایند و در باره تسقیه به گلاب که مرزنجوش در آن خیسانیده باشند باید گردد و تضمید به مرزنجوش مطبوخ و آنچه به مشارکت باشد علاج آن عضو کنند.

مرهفه: علتی است که موی راست ایستد و مخلب که عبارت از ناخن است که کج و سست به حدی گردد که ضبط طعمه نتواند نمود.

علاج: هرگاه زمستان باشد در پیش آتش والا در آفتاب بدارند و نطول به مطبوخ بابونه و تسقیه با آب نرگس و آب مورد کنند.

تقلیص: علتی است از پیش دماغ که حرکت دشوار کند.

علاج: نطول به آب شبت و روغن کنجد و تسقیه به شیرۀ نیمگرم ذرت کنند و به دستور آب عناب و بنفشه نیز مفید است.

امراض عین عشا: شبکوری است و تصریح نموده اند که غیر انسان و بوزینه و مرغ خانگی و کبوتر باید جمیع حیوانات اشیاء را در شب ببینند و عدم ابصار جوارح سبب بخار غلیظه است.

علاج: منع لحومات و اقتصار به حبوب و تقطیر به گلاب و شکر نمایند و علاج غشاوه و بیاض به تقطیر زهرها و به شکر و مروارید کنند.

اتساع و نزول آب: علتی است که در روز ابصار نکنند و علامتش وسیع شدن مردمک است در روز چه طیور را در صحت بصر سوی شب و برودت مفرط هوا مردمک وسیع نمی گردد و علاج تقطیر زهره هاست با عسل و علاج سیلان رطوبات به تقطیر آب مورد کنند و ادهم آب مورد را با توتیای مغسول تجویز کرده و علاج سطرپی پلک چشم و به هم آمدن او بعد از حک آن به شکر طلا به خون بال نارس طیور بغایت آزموده است و به دستور جهت طرفه و اکثر امراض چشم مفید است.

جدری: و آن حدود نقطه های سرخ مدور است در پلک چشم.

علاج: موضع را با سیر بمالند و بعد از آن خاکستر برگ زیتون بپاشند.

سلاق: علاج سلاق که سرخی پلک با صلابت و بی جوشش باشد به تقطیر گلاب و روغن پسته کنند و علاج جرب که خشونت و سرخی پلک است به قطور شراب و سفیداب و سماق متوق در گلاب کنند و علاج بذله که غرب بی سیلان است به قطور روغن گل سرخ و شراب باید کرد و دموع که کثرت اشک است هرگاه از دود آتش عارض شده باشد به روغن بنفشه مخلوط به شیر دختران تقطیر کنند.

امراض منسر و مخلب: منسر را به فارسی منقار و مخلب را چنگال گویند. از جمله امراض آن یکی نقش است که عبارت از ریزه شدن و پوست انداختن باشد و علاج ببعیدیل تضمید این دواست: نشاره شاخ یز و ترب را در روغن بیدانجیر جوشانیده استعمال نمایند و ستبری منقار و ناخن را که از صدمه و اسباب خارجی به هم رسیده باشد تضمید به آب مورد و لادن نمایند.

و آنچه به سبب انصباب مواد باشد به روغن بادام و تخم کبوتر و مغز پسته تطهیه نمایند و التوا که کجی و پیچیدگی است تضمید به سرکه و شب کنند.

و تطبیق که به هم آمدن و باز نشدن مخلب و منسر است، مداومت به تضمید روغن کنجد و روغن تازه و سعوط نیز از آن نمایند و طعمه به زرده تخم مرغ خام باید کرد و ثالیل را که به ترکی زگیل گویند و آن در چنگال و انگشتان حادث می شود به این دوا مکرر تطهیه نمایند که از مجربات است: اشق و مقل ارزق مکد 2 جزو را نیمکوب کرده و یک شبانه روز در سرکه کبر خیسانیده سپس در دهان حل کنند و گل خطمی 2 جزو و تخم مرو و تخم کتان و بنفشه و بابونه از هر یک 1 جزو اضافه کرده و استعمال نمایند و علاج ریش کردن چنگال را به منقار به خون آوردن موضع بن ناخنان باید کرد و تضمید به دارچینی و امثال آن باید نمود و اورام حاره تازه را تضمید به گل ارمنی و صندل سرخ و کافور و زعفران با سرکه کنند و بارده و مزمنه را تطهیه به مرهم داخلین و دبق و مویزج با عسل و سایر محلات نمایند.

امراض دهان و زبان و حنجره و آلات تنفس

علاج خشونت دهان که مانع خوردن اطعمه گردد: بهدانه یا حلبه را در گلاب خیسانیده و تسقیه به آن کنند و به گنجشک طعمه دهند و پاشیدن گشنیز و نشاسته بسیار مفید است و تشنج اعصاب حنجره را که مانع فرو بردن طعمه می شود تسقیه به آب طبیح انجیر و مویز و تضمید به روغن گردکان کنند و ورم کنج دهان را تسقیه به آب گرم ممزوج به آب بزرقطونا و تضمید به انجیر مهراً با قدری سیر نمایند و چون منفجر گردد چرک او را پاک کرده برگ عناب را مثل غبار ساییده بپاشند و سعال و ضیق النفس را علامت تواتر نفس و بازداشتن دهان و ضعف حرکت است و هرگاه این علت از حرارت مزاج یا هوام باشد با شدت تعب میل به آب کند و نبض سریع و کف پا گرم می باشد و آنچه به سبب بخار و دخان باشد این اعراض به او نمی باشد و علاج آن تسقیه روغن کنجد با قدری صمغ عربی و لعاب بهدانه و گل ارمنی است و چون با حرارت لاغری عارض گردد تسقیه به شیر الاغ و کتیرا و ماءالشعیر با قدری آب کدو و بر روی اسفناج و برگ بید و گشنیز و امثال آن خوابانیده و داغ طرفین منسر و پیشانی که به چوب مورد کنند بسیار نافع دانسته اند و هرگاه از برودت باشد علامتش حرکت سر و سیلان رطوبات غلیظه از دهان است و علاج تسقیه به شیر الاغ که قدر سرگین موش در آن حل کرده باشند باید کرد و روغن ترب از مجربات است و حلتیث را بعضی تجویز نموده اند.

خفقان را علامت تواتر نفس و صدای منخرین و حرکت منتهای عظم زورقی است که به اندک حرکتی این عوارض محسوس گردد و تسقیه به گلاب و گل مخنوم و لعاب تخم ریحان و آب انجیر و گل ارمنی کنند و بر روی برگها و علفهای سرد بخوابانند و طعمه از زرده تخم خام و جوجه پر برنیاورده دهند و گرفتگی آواز را به دادن طبیح انجیر زرد و خطمی و زوفا و عسل کنند و خنّاق و دشواری نفس را این دوا بغایت نافع است: پوست پخته تخم مرغ را نرم ساییده با مویز حبها کرده بدهند و تسقیه به آب کلم بوته دار نمایند و اگر حرارت غالب باشد تسقیه به روغن بنفشه و گلاب و آب کاسنی و روغن گل سرخ کنند.

امراض حوصله که زهرک عبارت از اوست.

تخمه: سبب آن کثرت اکل و طعمه بی وقت و عدم هضم است و علامتش قی کردن و سستی بال و سر و بر خاک غلطیدن و بر نشیمن قرار نداشتن و دهان باز کردن و سیلان رطوبات است.

علاج: گرسنگی و پرواز بیشتر نمودن و طعمه از برنج و ذرت و حبوبات دادن است و در روز سوم گنجشک طعمه کنند و این دوا را در گوشت پیچیده بدهند: زنجبیل، مصطکی، کرویاء، دارچینی و فلفل مکد یک جزو، حرف ابیض ربع جزو با شکر حبّی بقدر فلفل ساخته استعمال نمایند و جهت رفع رطوبات غلیظه مویز را از مجربات دانسته اند و قدر شربت از سه عدد تا 7 عدد است و سوناخس و ادم تسقیه طبیح مصطکی و قرنفل را ستوده اند و به روی نعنای تازه و پودنه و سداب که سرکه بر آن پاشیده باشند بخوابانند و در زیر نشیمن بگسترند و به اجماع رسیده که از انسان و طیور و وحوش 3 صنف اند که تخمه نمی شوند از انسان حکیم و راهب و مسافر و از وحوش شیر و پلنگ و آهو و از طیور کبک و شتر مرغ و قطاظ که به فارسی سنگ اشکنک گویند.

ریاح: علامتش قراقر و ظهور نفخ و قلت اکل است.

علاج: طعمه را از ملخ و خطاف و خرگوش کنند و حبّی که مذکور شد بسیار نافع است و حقه به طبیح رازیانه و کرفس و بنج و یا به روغن تازه و فلفل کنند و جگر گوسفند با شیر الاغ و هلیله زرد و به دستور تخم کشف با شکر بغایت مسهلات نافع اند و شیاف شکر و انزروت و عسل و نمک بسیار نافع است و شیاف پیله خوک را مخصوص باز بیان کرده اند و هرگاه حرارت ظاهر باشد بجای نمک در مسهلات و شیافات و حقه ها هلیله زرد کنند و به چرخ و شاهین بحری جهت اسهال نمودن قدری نوشادر با شکر و روغن تازه دادن بسیار نافع است چه اول به قی و دفع فضلات و ثانیاً به اطلاق دفع مواد می فرماید.

دود: علامت کرمی که در زهرک به هم رسد منکوس داشتن سر و گشودن دهان و لاغر شدن است و علامت کرم روده بدبویی فضله و غلطیدن و قلت اکل است و علامت کرم مقعد خروج و ظهور اوست.

علاج: آب برگ شفتالو با گوشت با آب چغندر و عسل نیمگرم دهند و به دستور قنبیل و برنگ کابلی مقشّر و اکیر ترکی و تربید سفید را بالسویه ساییده با عسل حب کرده و باید داد.

بواسیر: علامتش ظهور خون با فضله و فساد هضم طعمه و سقوط قوت و دفع شدن فضله به دشواری و قلت مقدار آن و کثرت مرآت است.

علاج: حقه به طبیح تخم کتان و روغن آن و روغن گردکان و روغن نارجیل کنند خصوصاً چون قدری از گردکان سوخته اضافه کرده باشند و شقاق مقعد و خروج او را حقه به روغن و سوسمه و کوهان شتر و روغن حبّ البطم کنند.

امراض جگر: علامت سده و ورم آن و تشنگی مفرط و احساس ثقل و برآمدگی تحت استخوان سینه است.

علاج: تسقیه به آب طبیح بیخ زرشک و طبیح بیخ علیق که به ترکی بکورتکن نامند باید کرد. لک مغسول، ریوند چینی، گل سرخ و بیخ کاسنی را بالسویه جوشانیده و آب او را بدهند و طعمه از زرده خام تخم مرغ و آرد عدس با شکر و گاهی از لحوم لطیفه با آب طبیح عدس کنند و موهای تحت استخوان سینه را سترده با آرد جو و صندلین و مصطکی و سرکه تضمید نمایند و زلو دادن موضع مذکور نافع است.

قولنج: علامتش خشکی فضله و سینه بر خاک گذاشتن و بی آرامی است.

علاج: تسقیه با آب طیخ حلبه و شبت با عسل کنند و آب نسرین و آب زنبق و عرق بهارنارنج که حلبه در آن خیسانیده باشند نافع است و حفته به میاه مزبوره با قدری روغن تخم کتان و بابونه و امثال آن بغایت مفید است.

امراض مفاصل و رجليں: علامتش ظهور و برآمدگی مفصل و عدم ضبط اطعمه به مخلب و عدم قیام است.

علاج: هرگاه حرارت مملّس باشد موضع را زلو دهند و به گل ارمنی و گلاب و حضض و پوش دربندی و نشاسته و سرکه و قدری سورنجان و زعفران ضماد نمایند و تسقیه با آب عنّاب و روغن بنفشه کنند و هرگاه بی حرارت باشد روغن گردکان و نارجیل و بیدانجیر دهند و زعفران بسیار مفید است و گوشت گنجشک با روغن بادام تلخ و شکر نافع است و حرمل را در سرکه جوشانیده و لته به آن تر کرده بر موضع ببندند و این را از مجربات شمرده‌اند و دادن سناء مکّی بقدر یک دانگ عجیب‌الآثر است.

ورم کف: که میخک نامند زبوترین امراض و از مواد محترقه حاره می‌باشد.

علاج: پوست خشکاش را کوبیده در سرکه پخته به وزن او بزرقطونا کوفته و قدری روغن گل سرخ اضافه نموده و نیمگرم ضماد نمایند و طلا کردن آنچه در ثلیل مذکور شد بغایت نافع است و هرگاه منفجر گردد به مرهم کافور معالجه کنند.

امراض پر و بال و موی: از آن جمله ضعیف برآمدن و پیچیدگی است پس اگر با وجود آن لاغر گردد سبب قلت ماده غذایی خواهد بود و در این صورت لحوم لطیفه باید داد و تقویت هاضمه با ادویه‌ای که در امراض حوصله مذکور شد باید نمود و اگر بدون لاغری باشد سبب آن مواد فاسده است. و به دستور برآمدن و ریختن و ریزه شدن و اصلاً نرویدن از احتراق مواد و بیس خواهد بود و علاج آن به مسهلات مذکوره کنند و بعضی صبر زرد را بسیار نافع دانسته‌اند از یک دانگ تا دو دانگ و روغن حبّ الغار و گردکان و فریون و پیه تازه و خاکستر علیق و خاکستر پرسیاوشان تضمید نمایند و به طبیح شلغم و برگ کنجد مکرر بشویند و هرگاه موی بریده شده ریزد و اصل آن باقی ماند تدهین به روغن مورد و روغن وسمه و قدری لادن کنند و چون مگس را بال جدا کرده و در روغن گردکان حل نموده و بمالند عجیب‌الآثر است.

قراغ: ریختن مویهای ریزه سر است.

علاج: تسقیه به ماءالشّعیر و تطلیه با آب کدو و روغن بنفشه و آب گشنیز و خاکستر پرسیاوشان و دانه خرما سوخته کنند.

جرب: ریختن جمیع موی سر است با وجود سبوسه و خارش.

علاج: با آب خرزهره و آب چغندر و حلبه بشویند و روغن بادام با عسل بمالند و روغن تازه با شکر طعمه دهند.

قمل: به فارسی شپشه گویند و علامتش فرو رفتن چشم و پیوسته گشوده داشتن بال و خاریدن به منقار و مخلب و حرکت بسیار کردن است.

علاج: بخور به طرطیر کنند و او را به فارسی دارتو نامند و مستعمل صباغان است.

و به دستور به زرنیخ و زراوند طویل و مویزج طلا کرده و به طبیح شحم حنظل و دیواسپست و چوب گز و آب نعنای بشویند و مجربین قاطبه تصریح کرده‌اند که آب نعنای به جهت اقسام امراض بال و پر بیعدیل است و طلا کردن زبیب مقتول به سرکه و آب دهن رافع قمل جمیع حیوانات است و حقیر نیز مجرب یافته‌ام و بیعدیل است.

اما طریق صید طیور: چون گندم را به کف دهان شتر مست یا به عرق او تر کنند از خوردن آن طیور بیهوش گردند و چون دبق را با عسل و دوشاب طبیح بلیغ داده مانند ریسمان بر اشجار و غیر آن گذارند طیوری که بر آن نشینند پای بست گردند.